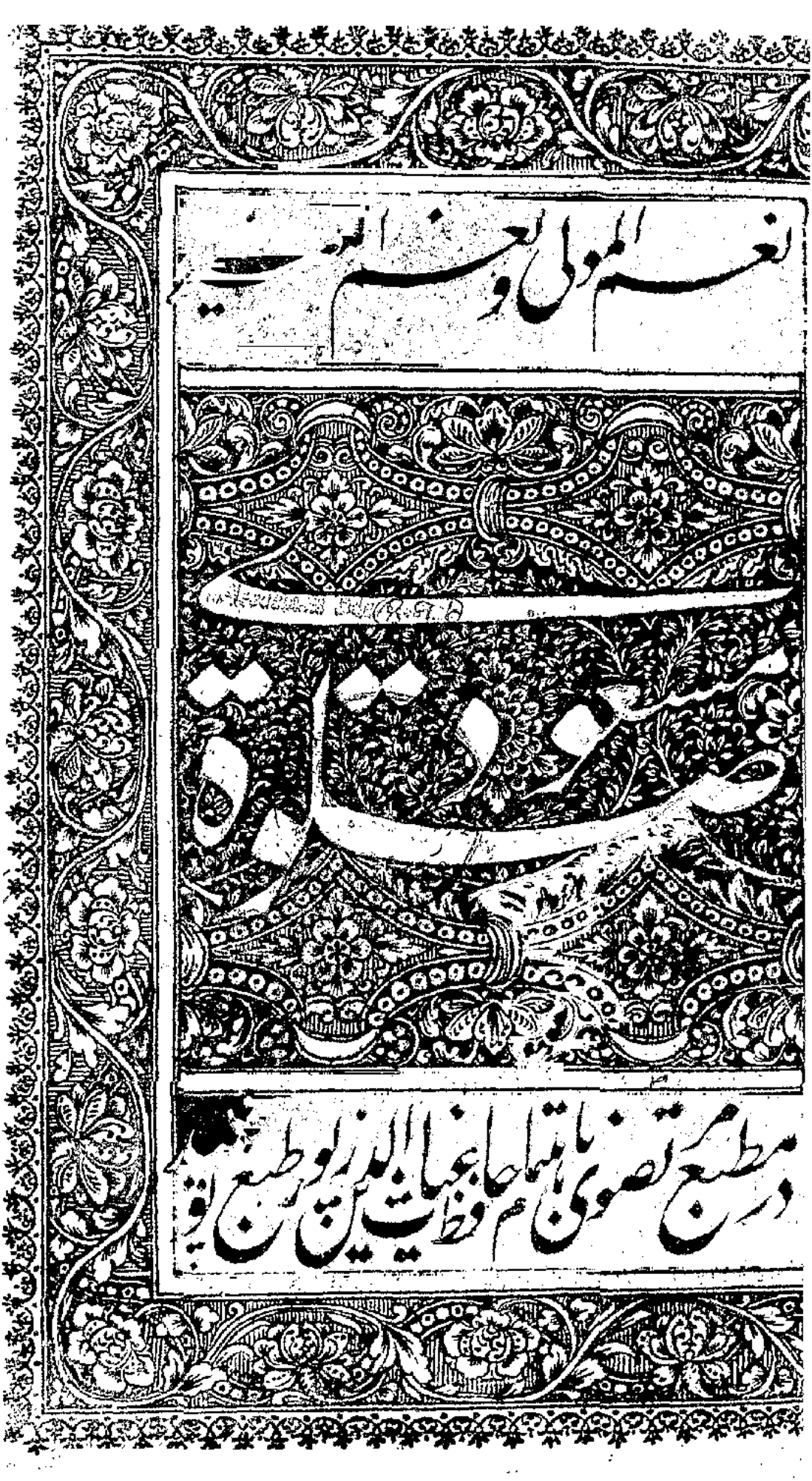
نعم المولی ونعم النصیر
در مطبع تصوی باهتمام حاجی غیاث الدین بن رحیم بخش طبع یافت

۴۴ ۳ ۱۹
ص ح درجه

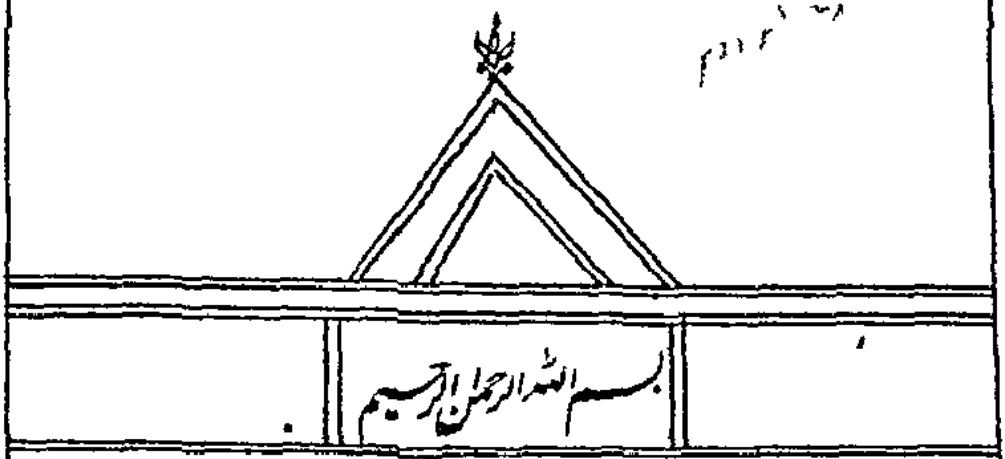

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَعَزَّ الْعِلْمَ وَالْعُلَمَاءَ وَاَذَلَّ الْجَهْلَ وَالْجُهَلَاءَ وَبَیَّنَ فِیْ مُحْکَمِ تَنْزِیْلِهٖ قَوْلُهٗ تَعَالٰی قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ وَاَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰی نَشَرَ الْعِلْمَ وَمَدَحَ النَّاسَ عَلٰی طَلَبِهٖ وَذَمَّ مَنْ لَا یَعْلَمُ حَیْثُ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ النَّاسُ صِنْفَانِ عَالِمٌ اَوْ مُتَعَلِّمٌ وَسَائِرُ النَّاسِ کَالْهَمَجِ لَا خَیْرَ فِیْهِ وَرَغَّبَ فِیْ طَلَبِهٖ اَمَّا بَعْدُ چنین گوید جمع کننده این مسایل شیخ فقیه زاهد مسعود بن محمود بن میمون قندی غفر الله له و لاسلافه کرامًا موکم بطلب علم کردن علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصین قال رسول صلی الله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة قال رسول علیه السلام من اغبرت قدماه فی طلب العلم حرم الله تعالی جسده علی النار قال رسول علیه السلام العلم عمارة القلوب والعمل کفارة الذنوب وقوله علیه السلام من احب العلم والعلماء لم یکتب علیه خطیئة ایام حیاته لقوله علیه السلام من احب العلم والعلماء فهو رفیقی فی الجنة اما اعتقاد باید داشتن که جمله علوم شرعیه اموختن فریضه است بعضی فرض عین است وبعضی فرض کفایت وانچه فرض کفایت است چون بعضی بیاموزند دیگران از گردن دیگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز فریضه شود چون جواب سلام وجواب عطسه ونماز جنازه وعبادت بیمار وامر معروف ونهی منکر وجهاد کردن باکافران چون لشکر عام نباشد وانچه فرض عین است از گردن مخاطب هیچ عذری ساقط نشود وآن چهار علم است اول علم توحید است دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم علم حیض ونفاس اما علم توحید اموختن فریضه است

تا بدانی کہ خدای عزوجل یکی است نه از روی عدد و پاکیست و منزہ از صفات نامنزاد صفاتش **قولہ تعالی** قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ فرزند کسی از کسی و نه کسی از وی نزاد **قولہ تعالی** لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ خدای تعالی منزہ است از زن و فرزند و دیرا شریک نیست چنانکہ جہودان و ترسایان و مشرکان گفتہ اند **قولہ تعالی** وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَّلَمْ یَکُنْ لَّهٗ شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ وَلِیٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیْرًا او خدای عزوجل یکست نماند و کس نخدای تعالی نماند **قولہ تعالی** لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ وَّهُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ اول است او را بدایت نیست و آخر است کہ آخرش نہایت نیست ظاہر است کہ کسی را در ہستی وی شک نیست و باطن است کہ کسی را باچون و چرائی وی کاری نیست **قولہ تعالی** هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ خدا تعالی بہ مکان نیست و از مکان نیست و در مکان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست نیست و مقدم نیست و مؤخر نیست ہرگز نبود کہ او نبود و ہرگز نباشد کہ او نباشد ہموارہ بود و ہموارہ باشد خدای عزوجل بود و ہیچ چیزی نبود و خدای عزوجل بماند و ہیچ چیز نماند مگر آنچہ خدای تعالی خواست بخواست قدیم خود و خواست خدای تعالی قدیم است مانند بہشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح اما خواست را نو پدید آورد چون دنیا نبود و نماند و عقبی نبود و بماند و ہر صفتی کہ خدای تعالی خود را ستودہ است ما ہمان صفت ایمان می آریم و ہر صفتی کہ خدای تعالی را انبیا و رسل علیہم السلام بدان صفت ستودہ اند ما ہمان صفت ایمان می آریم و ہر نامنزای کہ جملہ ناکسان گفتہ اند ما مومنان ازان بیزاریم و ہر وہمی کہ در خاطر آید کہ خدای عزوجل آنست و مانند آنست بدانکہ خدای عزوجل چز آنست کہ خدای عزوجل آفریدگار آنست و ما ایمان می آریم بجملہ فرشتگان کہ ایشان آفریدہ شدہ اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از صغیر و کبیرہ بعضی را بر بعضی فضل و فضیلت است چنانچہ جبرائیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و مارا بکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست و بعضی از ایشان عاصی شدند چنانکہ عزرائیل توبہ وی جایز نیست و ہاروت و ماروت عاصی شدند توبہ ایشان جایز است و دیگر باید دانست کہ خواص مومنان فاضل تر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضلتر اند از عوام مومنان و عوام مومنان از اتقیا و صلحا فاضلتر اند از عوام فرشتگان و ما ایمان می آریم بجملہ کتابہای کہ خدای تعالی بانبیا علیہ السلام فرستادہ است ہمہ حق است و راست است و درست است و ہیچ کتابی را بر کتابی فضل نیست از راہ کلام اما ما موریم بعمل کردن قرآن و دیگر کتابہای عمل منسوخ است محمد حسن رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ آنچہ در میان دو لبث کراسہ نبشتہ شدہ است چون ان بخوانی قرآن ادا کردہ آید و از وی معنی معلوم میشود و آن سہ حالت است نبشتن است و نبشتگی و نبشتہ نبشتن بفعل کاتب است نبشتگی آنچہ پدید

IRAN RESEARCH INSTITUTE MASTAN
Ref. Library
TONK

نبشته آنچه مفهوم آید نه حال مقام مصحف است و آنچه در وی نبشته شده است مخلوق است قرآن کلام الله
تعالی است قایم بذات باری تعالی نامخلوق است ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران علیهم السلام کرایشان
بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی نبی اند و
بعضی مرسل اند و نبی آنکه وی را وحی یا الهام آمده باشد و یا آوازی شنیده بود و یا خوابی دیده باشد که خواب انبیا نیز
وحی است و مرسل آن بود که جبرائیل علیه السلام نزدیک ایشان وحی آورده بود **قوله تعالی** و ما کان
لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی را بر بعضی فضل است **قوله تعالی** تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض اما ما را بکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران
کرا دل ایشان آدم صلوة الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد رسول الله را بر همه فضل
قال عم کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و خوف خاتمت جایز است مر جمیع مومنان را از جمله انبیا علیهم السلام و دیگر کسانی
را که بشارت داده شده اند به بهشت چنانکه عشره مبشره و آن کیانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و
علی و سعد و سعید و طلحه و زبیر و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین و دیگر جایز
است که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و بعد وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و این همه در مدت سی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود بعد ازان ملک متمردی امارت شد همچنانک
خلافت ایشان ترتیب بود فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز ترتیب بود +
مسئله سوال کور حق است مومنان را از راه کرامت و کافران را از برای عقوبت
و عذاب کور حق است کافران را هر آینه باشد و یا کافران را عذاب کور نی و حاصیان
در قبضه قدرت اند اگر بیامرزد بر ایشان فضل کرده باشد میل فی و اگر عقوبت
کند ایشان عدل کرده باشد ظلم نی و برخاستن از گور قیامت حق است **قوله تعالی**
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور و رنگ روی از دیدن نیست **قوله تعالی** یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه و راه از دو پیش نیست فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و سرای ماند دو پیش نیست

قولہ تعالیٰ ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم وزن اعمال حق است قولہ تعالیٰ فاما من ثقلت موازینہ فہو فی عیشۃ راضیۃ واما من خفت موازینہ فامہ ہاویۃ وخواندن نامہ حق است قولہ تعالیٰ اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نامہ مومنان بدست راست دہند قولہ تعالیٰ واما من اوتی کتابہ بیمینہ وکافران را بدست چپ بود قولہ تعالیٰ واما من اوتی کتابہ بشمالہ وبعضی را سینہ شگافتہ دست چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند ونامہ بدست چپ بنہند قولہ تعالیٰ واما من اوتی کتابہ وراء ظہرہ ایشان کافران باشند کہ ہستی خدایرا منکر شدہ باشند وشفاعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم حق است ولسوف یعطیک ربک فترضی ودیگر شفاعت حق است مر کسانی را کہ مقام ایشان را شفاعت بود بامر خدا تعالیٰ قولہ تعالیٰ من ذی الذی یشفع عندہ الا باذنہ وصراط حق است وحوض کوثر حق است وبہشت حق است ودر آمدن در دوزخ حق است قولہ تعالیٰ وان منکم الا واردہا کان علی ربک حتما مقضیا چون این آیہ نازل شد رسول علیہ السلام تنگدل شد وصحابہ محترم رضوان اللہ علیہم اجمعین بسیار بگریستند وزاری میکردند تا این آیہ دیگر نازل شد قولہ تعالیٰ ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیہا جثیا یعنی نجات یابند متقیان ومتقیان کیانند حق تعالیٰ در کلام مجید خود میفرماید کہ متقیان آن بندگان اند کہ از شرک پرہیز کردہ باشند ورسول علیہ السلام فرمودہ است یا علی للمتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء ویتقی الکذب والغیبت ویدع شطر الحلال مخافۃ ان یقع فی الحرام رسول علیہ السلام فرمودہ است یا علی مر متقی را سہ نشانی است اول پرہیز کند از ہم نشین بد ودوم از دروغ گفتن واز غیبت کردن وسیوم از لقمہ باشبہہ واز پارہ حلال دست باز دارد از خوف آنکہ در حرام افتد متقیان کسانی اند کہ از شرک پرہیز کردہ باشند قال علیہ السلام مفتاح الجنۃ قول لا الہ الا اللہ وقال علیہ السلام من الجنۃ قول لا الہ الا اللہ وقال علیہ السلام من قال لا الہ الا اللہ خالصا مخلصا دخل الجنۃ اما یافتن بہشت بفضل مولی است ودر درجات است ویافتن درجات بعلم است وعمل است قولہ تعالیٰ والذین اوتوا العلم درجات قولہ تعالیٰ جزاء بما کانوا یعملون اما دیدار پروردگار حق است قولہ تعالیٰ وجوہ یومئذ ناضرۃ الی ربہا ناظرۃ قولہ تعالیٰ للذین احسنوا الحسنی وزیادۃ بہ پیغمبر مرخدایرا عزوجل چنانچہ نماید مومنان در بہشت باشم وخدا تعالیٰ منزہ است از زمان ومکان اما بتقدیر نیکی وبدی ہمہ از خدا تعالیٰ است وبندہ مختار است مجبور نی تا اگر بندہ طاعتی کند بفرمان خدای عزوجل بود وان بتقدیر خدای عزوجل بود واختیار بندہ وبمرضی حق بود واگر بندہ معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالیٰ بود واختیار بندہ وبمرضی حق نی اما بشناسیم مرخدایرا بآنچہ ما را شناسا کردانیدہ است بخود واگر کسی گوید خدایرا چون شناسی گوئیم کہ بچون وبچگونہ نشناسیم چونی

وچگونگی من تو در آید وچونی وچگونگی در صفت پاک خدا تعالی عزوجل در نیاید اما خدا تعالی خالق است مخلوق
را نیست مرزوق بنده خدای عزوجل آمر است امور را وخدا تعالی نامر است هیچ را وبنده ناهی است هیچ را
بعاجزی شناخت خدا تعالی را بقادری شناخت قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف
ربه نفس را بیان زیادت ونقصان نپذیرد قال النبی صلی الله علیه وسلم الایمان لا یزید ولا ینقص
ایمان ملائکه را وپیغامبران علیهم السلام یکی است از راه کردش اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان آفریدست
بر بیان وتصدیق بدل قال علیه السلام الایمان اقرار باللسان وتصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست ودلیل بر ابلیس علیه اللعنت که همه را میداند ونصدیق نمیکند واقرار بی تصدیق ایمان نیست
باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان هست یا نی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت است که ایمان هست
وفتوی خواجه امام حسن منصور ماتریدی رحمة الله بدین است که ایمانست اما کرامیه گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست خواجه گویند که بنده بگناه کافر شود ومرجیه میگویند که با ایمان معصیت زیان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد ومعتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید وبکفر اندر
جاودان در دوزخ ماند ومنزلة بین المنزلتین گوید اما امام اعظم گوید که این مذاهب باطل است چنانچه روایت میکند
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال خط رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط
خطوطا عن یمینه وشماله وقال هذا سبیل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه وقرا ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الآیة میخواند بسوی راه خود آن شیطان ذکر فی
المصابیح محی السنة ذکر کرده ازبرای آن آورده اند تا سنی از راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خطرا پس گفت سرور
اینست راه خدا تعالی پس خط کرد خطها بسیار از راست او وچپ او وگفت سرور علیه السلام اینست راهی
دیگر هر راهی ازان راهی شیطان است بخواند شمارا بجانب او وبخواند بدرستی اینست راه مستقیم
پس پیروی بکنید آن راه مستقیم را وپیروی نکنید راه ها دیگر پس جدا میکند افتاد از راه آن تا راه حق
از راه باطل معلوم شود مذهب سنی وجماعت آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بخوارداشتن گناه کافر شود
وخوارداشتن گناه آنست که دروغ گوید ودغا گوید وغیبت کند وحرام خورد ومومنانرا بیازارد ودر دل
خود هیچ ترسی وپشیمانی ومقاضی ونمای کننده نباشد وبسا کسی که ایمان خود بباد داده باشد وبی
خبر شود واز نجاست که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که اکثر اهل السلامة الایمان عند النزع یعنی
بیشتر کرا ایمان آشکارا بوده شود در وقت نزع پدید آید چنان بود که آن وقت کسی ایمان بباد دهند

که آن وقت جمله کافران ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشان را سود ندارد و اما بشومی معصیتها بسیار و خوارد اشتن کنایان ایمان بباد داده باشند و ایشان را آن وقت خبر شود که علم الیقین عین الیقین شود بدانکه ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که در بهشت خواهد بود و در آنجا بهره خواهد بود و آن ایمان سود مند است الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که در جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد و آن ایمان منافقانست علیهم اللعنة چون در این جهان ایمان آورند ایشان و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آید و تیغ از ایشان بر خیزد و آن جهان در درکه اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود مند است و در آن جهان سود دارد و ایمان سحرهٔ فرعون است که در این جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنة ایشان را بکشت و نمرد آن از این جهان با ایشان نرسید اما در آن جهان صدر بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست که در بنجهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان یاس کافرانست و ایمان یاس ایمان نیست اما توبه یاس توبه است هر که بحلال کردهای خدای عزوجل بجزا کردهای خدا تعالی ایمان داشت وی مومن است و مستدل و معتقد فی و ایمان معقله ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام در مسجد نشسته بود جوانی خوب روی بر شبه اعرابی بیامد از در مسجد بر رسول صلی الله علیه وسلم سلام کرد و رسول علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در بزنم رسول علیه السلام فرمود در آی در آمد و هر قدمی که میزد از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله دستوری باشد که بنشینم رسول علیه السلام فرمود که نعم بنشین بنشست چنانکه زانوهای او بر زانوهای رسول علیه السلام می سود گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود که نعم گفت یا رسول الله ما الایمان و ما الاسلام و ما الاحسان یعنی ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست قال النبی صلی الله علیه وسلم الایمان ان تومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و القدر خیره و شره من الله تعالی و البعث بعد الموت و هو خالق کل شئ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و بپیغامبران وی و بروز قیامت آخر و بدانی که تقدیر نیکی و بدی همه از خدای است و خدای عزوجل آفریدگار همه چیز است اما اسلام آنست قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا الله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و فی روایة الغسل عن الجنابة رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنا مسلمانی بر پنج چیز است اول کلمه شهادت بزبان

راندن دوم پنجوقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان داشتن پنجم حج
اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و یکرا به آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان آنست
قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود که احسان
آنست که بپرستی خدایرا عزوجل چنانکه گوئی مر خدای عزوجل را می بینی که اگر تو او را نمی بینی بدرستی او ترا می بیند
که خدای عزوجل ترا می بیند چون سوالها کرد و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا باز گردیم رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که بلی باز گشت و بهمچنان بتعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که یک کس بپرون روید و این سائل را طلب کنید یک کس بپرون رفت و ان سائل را هیچ جائی ندید باز در آمد و
گفت یا رسول الله سائل را هیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود بلکه
جبرائیل علیه الصلوة والسلام تعلیم کردن شما آمده بود بنا بران بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند
اعرابی وار در آمدندی و از رسول صلی الله علیه وسلم بی ادب وار سوالها کردندی رسول علیه السلام گفت
که تعلیم شما آمده بود تا بدانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بداند که چگونه باید
نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانید که جواب چگونه
باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه وسلم با موختن علم حاجتمند بودند اکنون مردمان بطریق
اولی بود که با موختن علم محتاج باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا کما
بدا فطوبی للغرباء رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و باخر غریب خواهد شد پس خنک مر
مر غریبانرا و اما مذهب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه بباید دلیل بر حکایت جبرائیل
علیه السلام و دیگر انکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزدیک رسول صلی الله علیه
وسلم نشسته بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه وسلم بپرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن
چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از نزدیک رسول علیه السلام
سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دید گفت بسیار
دید عبد الله رسول صلی الله علیه وسلم گفت فرده مر ترا که پسر توفیقه خواهد بود که برابر مر جبرائیل بود
پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه بباید بیان ایمان گذشته آمد اما علامت ایمان اید مومن چیست
قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی و للمومن ثمث علامات الصلوة والصیام والصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی
مر مومن را سه نشانست نماز گذاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین روزه روزه ماه رمضان
است و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام ابد

مسلم چیست **قال** النبی علیه السلام المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه رسول علیه السلام فرمود که مسلمان آن بود که مسلمانان دیگر از دست و زبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست و محسن چیست **قال** النبی علیه السلام یا علی وللمحسن ثلث علامات یبادر فی طاعت الله تعالی ویجتنب من محارم الله تعالی ویحسن الی من اساء الیه رسول علیه السلام فرمود یا علی مر محسن را سه نشانست پیش دستی کند در طاعت خدا تعالی و دور باشد از نهی کرده ای خدا تعالی و نیکوئی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرده باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا آرد و دوی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم افضل اعمالکم عند الله تعالی التواضع عند الدولت والعفو عند القدرت والسخاوة عند القلت والعطیة بغیر المنت والنصیحة بین العداوة رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی آنست که تواضع کند در وقت دولت وعفو کند در وقت قدرة وسخاوت کند با چیزاندک وعطا کسی را کرده و بر او منت نهی و چون در میان دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند وصلح انگیز و چون بند و بدین منصب رسد سومن محسن شود وعلامت محسن چیست **قوله تعالی** ان رحمة الله قریب من المحسنین تم قسم التوحید بحمد الله والتوفیق والمنة والله الهادی والیه الرشاد **باب اول** در بیان مقدمه نماز و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و در سبب ولادت او و رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان مقدمه نماز ابتدا کرده شد در نماز و شروع کرده آمد این کتاب صلوة را بتوفیق و تائیدات خدا تعالی **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و بصلوة رسول علیه الصلوة والسلام تقرب مینمودن مثلا **قوله تعالی** ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه نماز نشان ایمان است و نماز جفت ایمان است و نماز شعار اسلام است و نماز فریضه است هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت اما آیه اینست **قوله تعالی** الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة و جای دیگر میفرماید واقیموا الصلوة واتوا الزکات و جای دیگر میفرماید اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و جای دیگر میفرماید **قوله تعالی** واقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر و جای دیگر میفرماید واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون واقم الصلوة لذکری تاویل این آیه را روایت میکند خواجه امام زاهد فخر الدین از خواجه اجل سرخسی و وی از خواجه امام شمس الدین حلوائی و وی از قاضی ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمهم الله باسناد درست که دیر است تا بر رسول صلی الله علیه وسلم

کرد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد و گفت اقم الصلوة لذکری یعنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند عزوجل همه نماز را بر زبان جمله ذکر فرموده و در جمله کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید هیچ عبادتی را چندانی ذکر نفرموده که نماز را و از بیخاست که مادر مومنان عائشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کرد و گفت از چه معنی گفتند ای عزوجل نماز را و قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده بعد مادر مومنان عائشه رضی الله عنها را رسول علیه السلام فرمود که چیز بر او هست ادر ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عزوجل باکمال بی نیازی خود نماز را دوست داشت و ذکر آن بسیار فرمود بنده را باید که باکمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و بگذارد تا بقیامت و نماز بچه آیات بود گفته آمد الحدیث

قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام فرمود که نماز ستون دین است هر که دیر بر پای داشت پس تحقیق داد ستی دین خود را بر پای داشته باشد و هر که دیر ترک او کرد پس تحقیق که دین خود را خراب کرده باشد **قال** علیه السلام الصلوة وجه دینکم فلا استقبلوا رسول فرمود علیه السلام که نماز روی دین شماست پس روی دیر از نشاید کرد **قال** علیه السلام موضع الصلوة فی الدین کموضع الرأس من الجسد رسول علیه السلام فرمود که جای نماز در دین همچو جای سر است مر تن را **قال** علیه الصلوة والسلام الصلوة نور المومن نماز نور مومن است **قال** علیه السلام الصلوة عمود الدین نماز ستون دین است **قال** علیه السلام الصلوة معراج المومن نماز معراج مومن است **قال** علیه السلام الصلوة نور رسول علیه السلام فرمود که نماز نور است **قال** علیه السلام علم الایمان الصلوة **قال** علیه السلام المصلی یناجی ربه رسول علیه السلام فرمود که نماز گذارنده با خدای خود راز گوینده است اما اجماع امت است که بیکس فریضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد از برای آنکه خدای عزوجل هر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است **قوله تعالی** وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم ما کردن همه خیرات بجا آرد چنانکه اگر روزه ماه رمضان دارد و حج بسلام رود و عشر دود و زکوة مال بدهد و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بیارد و منارد و رباط بیارد و شریعت حکم کند با سلام وی و جزیه از وی بساقط نشود و این همه کند اما همین که بصف جماعت نیاید و خود را تشبیه کند بجماعت کنندگان شریعت حکم کند با سلام وی و جزیه از گردن او ساقط شود تا اگر بران مداومت نکند و باز نیاید و نیاورد بالسنه شریعت حکم کند بقتل او و گردنش را زنند که ترک فریضه خدای عزوجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة الصلوة فان اصلح فقد فلح و نجح و ان افسد فقد خاب و خسر ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام اول حسابی که بنده را تعالی

کہ خدائی تعالی با بندہ کند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و ہر کہ از عہدہ نماز بیرون آید امید بود
کہ سایہای دیگر بروی آسان شود نجات یابد والعیاذ باللہ اگر عہدہ نماز اندر ماند حسابہای دیگر
بروی دشوار شود و بماند در دوزخ قولہ تعالی کل نفس بما کسبت رہینۃ الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین معنی این آیہ را مفسران چنین گفتہ اند کہ ہر نفس گرو
کردہ شود بد انچہ کسب کردہ باشد یعنی باز داشتہ شود در دوزخ مگر اصحاب الیمین ای دست راست کہ
ایشان در بہشت باشند و ان بدکردار ازامی فہبندان بدکردار از دوزخ از ایشان سوال کنند شما را اندر دوزخ
ایشان گویند ما نبودیم از جملہ نماز گذاران مکان عبد اللہ بن عباس میگوید رضی اللہ عنہ کہ دلیل میکند
کہ ایشان مومن بودہ اند و مسلمان کہ بشومی بی نمازی و خواری بی نمازی بعذاب اندر گرفتار
شدند اگر کافر بودندی از کفر شکایت کردندی اکنون بی نمازیست و خوار نمازیست بعضی مشائخ گفتہ
اند کہ بی نماز کسی است کہ کاہ نماز میگذارد و کاہ میگذارد و بعضی مشائخ گفتہ اند کہ خوار نماز کسی است کہ کار
دنیا را بر دین مقدم دارد کہ پیغامبر علم فرمود کہ بندہ باشد کہ در دوزخ ہزار سال بماند از خوار نمازی ما
بعضی مشائخ گفتہ اند کہ خوار نماز کسی است کہ علم نماز نداند و بی نماز کسی است کہ علم طہارت نداند کہ
بنا نماز بر طہارت است عبد اللہ بن عباس گفتہ است کہ مراد از ان مجرمان بی نمازانند
اما بعضی گفتہ اند کہ آنہا کافرانی باشند کہ بی توبہ از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برہان الدین
رحمۃ اللہ تعالی گفتہ است کہ آنہا کافران باشند اما این آیت دلیل میکند کہ چون ایشان کہ
جواب نماز گویند ایشان اول مسلمان بودہ اند کہ نخستین سوال و جواب ایشان از
نماز بود اما از شومی کناہان بسیار و خواری نماز و بی نمازی ایمان را بباد
دادہ باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفتہ باشند والعیاذ باللہ منہا و از نجاست
کہ امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ گفتہ است کہ کودک مومن کہ بالغ شود ہمین نخستین چیزی
کہ بروی فریضہ شود نماز بود از برائی انکہ تا مال نشود نکوہ فریضہ نشود و تا
استطاعت نبود حج فریضہ نشود تا ماہ رمضان نیاید روزہ فریضہ نشود
و تا جنابت نرسد غسل فریضہ نشود اما ہمین کہ بالغ شود بر وی نماز فریضہ شود و روایت
کہ محمد حسن رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ نخستین ہستادمن در ادب ابو یوسف القاضی
بود رحمۃ اللہ علیہ و انچنان بود کہ شبی با دل شب نماز خفتن گزاردم و با آخر شب بالغ شدم
کہ بامداد بر خواستم و غسل آوردم و نیم مسجد ابو حنیفہ رحمۃ اللہ رفتم و گفتم کہ کیست در میان شما ابو حنیفہ

یوسف بانگ زد بر من کدو بگاه دار ای کودک و اشارة کرد سوی ابو حنیفه رحمة الله از و سوال کردم گفتم ای
مسلمانان چه گوئی در حق کودکی که باول شب نماز خفتن گذارده باشد و باخر شب بالغ شود قضا ران
نماز خفتن بروی بود یا نی امام اعظم رحمة الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد آمدم
وان نماز خفتن را قضا کردم ابو حنیفه رحمة الله علیه بدنبالة چشم در من نگاه کرد و گفت من و ترین کودک رشیدی
می بینم کردی روزی مقتدای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را باد گرفت و بدان
عمل کرد ببرکات لفظ مبارک امام اعظم رحمة الله و همت استاد وی محمد حسن را خداوند عزوجل بمنصبی رسانید
که تا قیامت هر که میکوید محمد حسن میگوید **فصل دوم** در مناقب امام اعظم رحمة الله تعالی علیه اورده اند
که در زمان امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس
بن مالک بود دوم رافع بن خدیقه بود سیوم عبد الله بن جزء بود ده کس از کبرای جمع وی بودند
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجامعی
و اسد بن عمرو یعقوب بن جعفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم اجمعین مرویست که امام
اعظم ابو حنیفه رحمة الله شب بر دست راست بیا سودی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ
گشتی همه را جوابها گفتی بامداد بمسجد آدینه کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بر دست راست وی بودندی نشستی
و اصحاب اخبار بر دست چپ وی بودندی نشستی و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بودندی
نشستی امام اعظم رحمة الله مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران بتفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار ان باخبار
باز گشتندی و کبرای جمع وی باجتهاد خود باز گشتندی و انچه وی گفته بودی هم بآیة و هم باخبار و هم
باجماع امت ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت و هم
باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمة الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر موافق
وی تکبیر گفتندی و از تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمة الله
مسئله وضع کرده است که هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر موافقت
ایشان تکبیر گفتندی و ازینجاست که امام شافعی رحمة الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو حنیفه
رحمة الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
مذهبی خواست تا در حق امام اعظم رحمة الله طعنه کند شافعی مذهبی دیگر وی را منع کرد و گفت که شرم نداری
که در حق کسی طعنه میکنی که رسول صلعم در حق وی این تشریف فرموده است **قال** علیه السلام فهو
سراج امتی معنی حدیث انست که رسول صلعم فرمود که ابو حنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ بزبان

مبارک رسول عم رفت خدائی عزوجل ویرا چهار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چهار بار گفتی کل علوم ویرا
مسلم شدی و ویرا هیچکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود **قال** النبی علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم العلم خزائن الله تعالی مفتاحها
السوال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانها پر در دکار است و کلید وی سوال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفة رحمة الله تخریج وی است که مسئله از هشت تیر بیرون آید
انچه سوال است چهار تیر است و آن مر ابو حنیفه را مسلم است و انچه جواب است چهار تیر دیگر است و دو تیر دیگر
نیز ازین چهار تیر جواب مر ابو حنیفه را مسلم است و کسی مر ویرا خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مر ابو حنیفه را مسلم آید ماند دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مر ابو حنیفه را در ین دو تیر خلاف کرده اند
و وی مر ایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مر سفیان ثوری
مسلم شد و دیگر یک تیر مر جمله علما را عالم را پس از هشت تیر هفت تیر مر ابو حنیفه را مسلم شد و یک تیر مر کل علما را
و یک از هشت قسم زمانرا باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال لابی حنیفة رحمة الله
علیه اما باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب انچه سوال است مر ابو حنیفه را مسلم
است و انچه جواب است دانگ نیم مر او را مسلم است و در دانگ نیم دیگر ویرا خلاف کرده اند و وی نیز
مر ایشانرا تصدیق نکرد انفاقست که جمله سوالاتی که کرد امام اعظم ابو حنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
ویرا مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و در ان نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش همه علماء متفق اند
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه اما در دانگ و نیم دیگر بعضی قبول کرده اند اما میگویند جواب
همانست که وی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله دانشمندی اهل برخاست و گفت
ای امام مسلمانان شما هر که مسئله فرموده اید که کفش ازان شما را پشیمانی افتاده باشد امام اعظم رحمة الله علیه
گفت بلی گفته ام و انچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آوردند که زنی حامله وفات یافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد چگنم من جواب آن نوشتم که پهلو چپ وبر الشکافید و آن فرزند را بگیرید من امیدانم آن فرزند
بقا یافت یانی من باری فرمودم تا ضرری بدان میت رسانیدند همان دانشمند گفت که مبادا هیچ کس شما را
بدین پشیمانی آید که ان فرزند من بودم ببرکات لفظ مبارک شما خداوند عزوجل مر ابدین منصب رسانید نقل آورده اند
که چون مهتر عالم صلی الله وآله را بمعراج بردند شنیدند انچه شنوانیدند و دیدند انچه نمودند شکر مناجاة کرد الهیا پروردگارا
در استان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتندی
اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود

نام وی نعمان بن ثابت است کنیت وی ابو حنیفه و مولد وی از کوفه باشد وی علم بیان کند و بر که یک مسله
از علم بیان کند علیه ت ما قدمت پیش ازان شود که بیا با نهایا از حکمت کند از گاه رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود
فهو سراج امتی سه با این لفظ از زبان مبارک رسول رفت تعالوا تعالوا عز وجل بیارد تا تعلیم علوم وی مسلم گردانید
بهمان طریق که یاد کردیم چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد انس بن مالک رضی الله عنه طلب کرد فرمود
یا انس سیاتی من بعدی رجل یسمی نعمان بن ثابت فهو سراجی و کنیته ابو حنیفة یا انس بعد از وفات من وی
خواهد بود که نام وی نعمان بن ثابت باشد و کنیت وی ابو حنیفه و مولد وی از کوفه وی علم بیان کند و تو روزگار وی
را دریابی سلام من بوی رسانی و امانت من بوی دهی یکی روایت این است که تقدیم کنید و بانس داد و یکی روایت است که خرما
بگزیدیا انس داد و یکی روایت است که آب دهان مبارک خود را در دهان انس کرد آن امانت دهان انس رضی الله عنه گرفت
تا بروزگار ابو حنیفه انس رضی الله عنه رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کودک را کجا بینم گفت که تو در
خانه کعبه نشسته باشی احادیث من بیان میکنی که کودکی با نیوا پیش تو فرود آید و نام وی بپرسی و کنیت وی بپرسی سلام من
بوی برسانی و امانت من بوی دهی فصل سیم سبب ولادت امام اعظم رحمة الله ولادت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله آن
بود که روزی خواجه ثابت پدر امام اعظم رضی الله عنه طبلی بالای شکسته بود تعلیمات سازد ناگاه سیبی آورد و خواجه را بدان سیب بسیار
افتاد و خواجه آن سیب را گرفت و پاره پاره کرد و بخورد و خواجه را بخاطر آمد تا بیندای که این سیب از کجاست و ملک کیست و از باغ
کیست پس چنین بفرغ خاطر تو میخوری اگر قیامت ترا از برای این گزیده سیب سوال آید چه جواب گوئی خواجه ثابت طبل باره
تمام کرده آن سیب ناگزیده را گرفت و لب لب آن آب بالا میرفت تا بباغی رسید که این آب از آن باغ بیرون
می آمد خواجه ثابت بباغ در آمد مردی را دید که میگرد از وی سوال کرد که این باغ ملک تو است گفت نیست
گفت این سیب باغ تو است گفت نیست خواجه ثابت گفت من این سیب باغ تو گزیده خوردم
از تقصیر خویش تا نجرم بالجمله کن امر و باغبان را دید که این مرد بزرگوار است سیمای صالحان دارد و
مرد فرزانه زمانه است گفت نفرمائی گفت من شرطی دارم اگر آن شرط بجا آری من ترا بجل کنم خواجه
ثابت گفت شرط چیست گفت خنجری دارم بهر دو گوشش کرد بهر دو چشم نابینا و بزبان کنگ و بهر
دو دست شل و بهر دو پای مفلوج اگر این خنجر از تو قبول کنی من این گزیده سیب ترا بجل کنم
و اگر قبول نکنی بجل نکنم خواجه ثابت با خود تامل کرد که از برای گزیده سیبی من اینچنین شخص را چگونه
بگردن کنم باز گفت که دنیا و برا بگردن کنم بهتر ازان باشد که حسنی گزیده سیب را
بقیامت با خود برم خواجه گفت که چنین کنم دو گواه بیاورند و عقد کردند چون شب در
آمد خواجه نماز خفتن گذارده بخلوت جائی رفت جوانی خوبروئی صاحب جمال نزدیک

نزدیک خواجه در آمد خواجه از وی تجاهلی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا تجاهلی میکنی که من عیال حلال توام
خواجه گفت پدر تو چنین من نگفته است جوان گفت همچنانست که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل است و در
وی نهفته است که بهر دو گوش کرام تا از مادر در وجود آمده ام هیچ ناشنیدنی نشنیده ام و بهر دو چشم کور مه تا از مادر در وجود آمده
ام غیر از شما و پدر و مادر بزرگوار خود هیچ مرد بیرانه دیده ام و بزبان کنکم که تا از مادر نیامده ام هیچ ناگفتنی نگفته ام و بهر دو دست
شلم که تا از مادر نزاده ام هیچ ناکردنی نکرده ام و بهر دو پای مفلوجم که تا از مادر نزاده ام هیچ از این خانه بیرون ننهم انگاه جوان
از خواجه سوال کرد که شمار عقل چند است و شهوت چند خواجه گفت مرا نه تیر عقل است و نه تیر شهوت جوان گفت مرا عقل
چند و شهوت چند خواجه گفت مر عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل پای بر سر نه تیر شهوت
نهم و بعبادت حق مشغول شوم شگرانه این که خدای عز و جل مرا چنین جفت حلال نیکو رسانید خواجه گفت که من نیز
با کمال نه تیر عقل پای بر سر یک تیر شهوت نهم و بعبادت حق مشغول شوم که خدا تعالی مرا چنین جفت پارسا رسانیده
هر دو بعبادت حق مشغول شدند باخر شب ایشان را دخول افتاد و سبب ان دخول ایشان را فرزندی متولد شد ابو حنیفه
رحمة الله علیه پس پاپس لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابو حنیفه رحمة الله بود **فصل در بیان سبب رسیدن امانت**
رسول عم آن بود بعد وفات رسول عم که سر سالی انس بن مالک رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه کعبه بیامدی
و نشستی و احادیث رسول عم بیان کردی ابو حنیفه رحمة الله خورد سال بود پدر و برا با خود بسفر قبله برد چون حج
سلام گذارده ند ابو حنیفه رحمة الله انبوهی را دید بر در خانه کعبه از پدر پرسید که آن چه انبوهی است پدرش گفت پاره
است از یاران رسول عم عمر فراوان یافته است سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که هر سالی
می آید بدر خانه کعبه احکام شرع و احادیث رسول عم بیان میکند ابو حنیفه رحمة الله پدر را گفت مرا به برتا پیش او شویم پدر
و برا گفت مرا در هوا کن تا و برا به پیش پدر و برا در هوا کرد انس بن مالک را مسجد بد و لیکن سخن او را نمی شنید پدر
را گفت مرا در جمع انداز تا پیش او فرود ایم پدر ش و برا در انداخت پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
کرد کودکی را دید در پیش خود انس رضی الله عنه را حدیث رسول عم پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من
یکی کودکم از مومنان گفت نام تو چیست گفت نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست گفت ابو حنیفه گفت
مولد تو کیست گفت از کوفه پس انس گفت که بغلهای من بگیرید و در هوا کنید بغلهای و برا گرفتند
و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات و حاجیان شما گواه باشید که من امانت و سلام رسول عم مدرک
کودک میرسانم و آن امانت بیرون کرد و بوی داد و نگیرد ا یته انست انس رضی الله عنه با بر اهیم
نخعی داد و ابر اهیم نخعی بحماد داد و حماد رحمة الله علیه نگاه داشت تا بزرگ
ابو حنیفه رحمة الله انگاه بوی تسلیم نمود آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه بنور خورد

خورد سال بود که بمنی بسیار فتوی بغداد یا نرا خطا میگرفتی و جواب باصواب میگفتی ناروزی فتوی آوردند
نزدیک حماد رحمة الله علیه حماد جواب نتوانست داد فرمود که آن کودک را طلب کنید تا این فتوی را جواب گوید
ابو حنیفه را طلب کردند حماد گفت ای کودک بسیار فتوی بغداد یا نرا که برخطا گرفتی و جواب باصواب گفتی
اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابو حنیفه گفت که ای استاد بزرگوار جواب گویم بشرط
انکه منبری بنهید تا من برآیم برآنجا سخنی گویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری بنهادند ابو حنیفه رحمة الله
برآمد و خطبه بلیغ کرد و استاد آن را دعا گفت انگاه گفت که ای استاد بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت
از برای من داده است و آن امانت بشمار سیده است امروز در جمع برخیزید و کرم کنید و آن امانت را بمن
رسانید تا بهمت شما شاد مانه کردم حماد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بگرفت و در حال در باطنش
در باطنش بجوش آمد چنانچه آب بچشمه بجوش آید و آن اثر معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا بقیامت
و هیچ طالب علمی نبود که و براهمین اثر این معجزه نبود که امروز یکخط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و در روز
دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فایده بسیار مان رسانه انگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند و در
فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمة الله گفت که ازان روی که توفیق
تاثیر خداوند است آن نامخلوق است ازان روی که تصدیق و اقرار ما بست مخلوقست همه این جواب را
آفرین کردند و امام حماد در حال او نظر کرد امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در جهد امام
اعظم رحمة الله علیه مردی بود که ویرا ابو جعفر منصور گفتندی داد از کسی چیزی نمیخواست و بر ابران داشتند
تا از هر جانه دانکی بستانندی اسم ابو منصور از وی برداشتندی اسم دوانقی بروی نهادند یعنی دانکی دو
دوانقی مرا بو حنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری وی نمیکردندی و این دوانقی خلیفه
ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جائی بودند و لیکن وی بنظم خلافت را گرفته بود ابو حنیفه رحمة الله
در روزگار ابو جعفر دوانقی بود بروی شدید شدند که ابو جعفر دوانقی خلیفه بود و ابو حنیفه رحمة الله را
بهر کاری که ابو جعفر فرمودی نکردی بنا بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود و بعد ازان
خلیفه بحق شد و ابو جعفر مرا بو حنیفه را گفت قضا بگیر امام اعظم قضا نمیگرفت بحکم حدیث رسول
من اعطی قضاء فقد ذبح بغیر سکین رسول عم فرموده است که هر که قضا گرفت خود را کشت بی کارد و دیگر رسول
هم میفرماید **قال** عم ان فی النار طواحین لا یطحن فیها الا ثلاثة رسول فرمود که در دوزخ آسیا
سنگهای است آتشین که سزای قاضیان را آس کنند مراد ازان قاضیانند که در دنیا سیل کرده باشند و بهر جهت
شرع برسیده و حق را بو شیده و از حق تعالی نترسیده باشند دی بحکم حدیث قضا نمیگرفت و ابو جعفر بروی بدین

پیوسته شدید شده بود تا عالمیان آن وقت مرد واقفی را گفتند که روزی جمع شویم و ابو حنیفه را بطلبیم تا قوارا
اندکی کار فرمائی تا او بکند تا ازوی خوشش دل شوی تا روزی جمع شدند و مر امام اعظم را طلب کردند چون ابو حنیفه
بیامد دوانگی کاردی پیش ابو حنیفه داشت امام این کارد را بگرفت و قلمی تیز شید و در دست وی نهاد و چون
آن قلم را بگرفت بدنبالا چشم در ایمه نگاه کرد یعنی امام ما مور امر من شد کاری من کرد و گفت ابو حنیفه را نیکو
تراشیدی ابو حنیفه گفت به ازین تراشم دست دراز کرد و قلم بگرفت و بر زمین زد و بشکست و گفت
نه تراشیدم تا مامور امر تو شدم امارد انداشتم که تا بقلم نه تراشیده من ظلم نویسی پس ابو جعفر دوانقی شدید تر شد
و ابو حنیفه را باز داشت و جلادی را که نام وی مهروانی بود او را فرمود که مر ابو حنیفه را چوب زن وی
چوب نزد و ابو حنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا منع و جهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
دیگر گفته بود که عوانی که توبه کرده بود خطر دارد که کافر شود ابو جعفر گفت که یافتم از ابو حنیفه حجتی که اینها دشمن
دارد که ویرا چوب زنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابو حنیفه را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهم
و ابو حنیفه را چوب نزنم و جهود از را طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و مغان نیز همچنان گفت بعد
ازان روزی عوانی توبه کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابو حنیفه را چوب زنی در آمد و ابو حنیفه رحمة الله
علیه را چندانی زد که از خود بیخود شد آن وقت بیرون آمد مر ابو جعفر را زمین بوسه کرد و چنین می ارزد که تا
دو هفته نزنند چون هفته سیوم شد بیرون آوردند روی سوی مهروان کرد و گفت ای مهروان اخر
چه جنایت داریم باری چندانی بایند که جراحت نیکو شود آن وقت بزنید ان وقت دل مهروان بسوخت
و او را چوب نزد و بخانه در آورد و خبر با ابو جعفر رسانیدند که مهروان او را چوب نزد ابو جعفر گفت مهروان را
باید که از پیش تخت من دور شود و مهروان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عزوجل
بعد ازان ابو حنیفه رحمة الله را پیش خود در آورد و قدحی پر انه زهر بدو داد تا بخورد ابو حنیفه را معلوم شد
برخاست و روان شد ابو جعفر گفت که یا ابو حنیفه کجا میروی گفت انجا که فرستادی اما تو باری چندگاه
تا بنائی چون بخانه در آمد مر حماد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه بنهی چندانی که گفت
و کوی فرو شنیدند چون ابو حنیفه وفات یافت حماد همچنان کرد در خانه بنهاد و تشهیری کرد که تا مهر خاک میرفت و
باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابو جعفر را بباید که ازین پشیمانی آورد و بر باشد شود پس
تدبیر کردند که میرویم و خاک ابو حنیفه رحمة الله را بکاویم دادر ابگشیم و سگ را در خاک نهیم همچنان کردند چون
برفتند خاک ابو حنیفه بکاویدند ابو حنیفه را نیافتند سگی را اندران خاک بنهادند و باز گشتند چون دیگر روز شد ابو جعفر
ازان کار پشیمان شد ایشان گفتند چرا پشیمان میشوی از جهة کسی که وی در خاک سگ شده است او را چه آمد او را

واو را ستوده بهت ایشان گفتند اگر ستوار نداری کسی با ما بفرستید تا بیند چون برفتند و بکاویدند
سگی اندرون خاک یافتند حماد را که پسر ابوحنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو چه خصلت بهت که در خاک سگ
کشته بهت حماد گفت رحمة الله و غفران الله کسی که بر یک طهارت چهل سال نماز خفتن و نماز بامداد را بگذارد
و در پهلوی بهت که خسپد هزار مسئله وضع کند و بر پهلوی دیگر دو هزار مسئله را جواب گوید چنین کس در خاک چگونه
سگ شود حماد گفت پدر مرا شما هم دیده بودید جمله میگفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون به بینید بشناسید گفتند
بشناسیم دست ابوجعفر را بگرفت و در خانه تاریک آورد و چاه شبی که بر روی ابوحنیفه رحمة الله علیه بود برداشت
همچنان که در خانه آفتاب افتد چنان روشن شود چون آن چاه شب را از روی ابوحنیفه برداشت خانه همچنان
روشن شد و جمله مسائل ابوحنیفه رحمة الله وضع کرد و در درس وی یعقوب بن ابراهیم الحفص الانصاری بود و کثیر
وی ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن الحسن الشیبانی و عالم زاهد داود الطائی و عافیت القاضی و نوح بن مریم
الجامعی و اسد بن عمرو و ابراهیم بن یعقوب بن حفص جشمی یاد و زفر و مالک و ابوحنیفه مروی بود که سه کس را
از اصحاب دریافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر طاهر بن طفیل را هیرکی زین سه کس چنان بود
کرده از دو بزا حدیث که فعل وی منسوخ شده بهت یاد داشتی تا نماند به پسر بود وی او ابوجعفر را وزیری بود دانا
و دوستدار امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدرس امام اعظم رفتی تا روزی بدگویان ابوجعفر را از وزیر
خبر رسانیدند که وی دوستدار امام اعظم ابوحنیفه بهت رحمة الله و پیوسته بدرس مسبق وی میرفتی تا روزی بدگویان
ابوجعفر را از طرف وزیر سخن بدرسانیدند که وی دوستدار ابوحنیفه بهت و شمار اندیمی پیش میگیرند یعنی نزدیک شما
زیاده از وزیری کاری ندارد اگر نه رجوع خاطر کل بوحنیفه بود همه بخاطر او با ابوحنیفه همت ابوجعفر وزیر را طلب
کرد و گفت که ای ابله چرا با کسی دوستداری که ویرا شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و قوی
بود و تقوی بود و زهد بود وزیر گفتا ای امیر المومنین این همه که شما گفتی در ابوحنیفه رحمة الله علیه حمیت
لکن شما را علالت نیفزاید گوش دارید تا یکان یکان با شما بگویم از شجاعت وی ان بود که روزی
در مسجد نماز میگذارد و ماری عظیم سهمگین از سقف مسجد فرود افتاد حمله نماز بر
خود تباه کردند الا ابوحنیفه رحمة الله که نماز بر خود تباه نکرد و ان مار را السبه نعلین متصرف نبرد
و در سه رکن مار سست شد چون نماز تمام کرد و مار را تمام کرد در صلوات خواجه امام سرخسی رحمة الله علیه
آورده بهت که ان مار را بر کشیدند سیزده من بود و بسنگ ری نام ملک و در صلوات خواجه
امام بکر خواهرزاده رحمة الله علیه آورده بهت که ان مار را بر کشیدند هفده من از بسنگ
ری که هر یک من از ایشان شصت درم سنگ بهت این بود شجاعت امام اعظم رحمة الله

واز سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دریا میرفت بازرگانی جوان مردی نزدیک امام اعظم بیامد گفت ای امام مسلمانان بدان دیار که شما میروید من چند نقره وام کرده ام وخطها داده ام مرا آن نقره حاصل نمیشود وامنی بواز شما مرا حاصل نمیشود و نخطه توقف کنید تا من آن نقره ها را بیارم تا شما را قبل من بصاحب نقره ها رسانید و خطها مرا بستانید و بیارید امام گفت همچنین کنم آن جوانمرد بطلب آن نقره ها رفت باز امام در کشتی نشست و بود و کشتی بامان بی رضا امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله کشتی را راه کردند چون امام اعظم رحمة الله بدان دیار رسید بازرگانی بیامد و نقره ها حاصل کرد و نقره های بوی داد و آن خطها را گرفت و بیاورد چون امام اعظم رحمة الله از آن بازرگانی باز آمد همان جوانمرد باز آمد و گفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نمود تا من آن نقره ها را بیاورم تا شما با خود ببری و دادی تا وام من گذارده شدی امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله گفت ان از قبیل من نبود از کشیبانان بود که ایشان پاره بی ادب ترمی باشند اما تو اندیشه مدار که من خطها را ترا بستانیدم و آوردم چون خطها بیرون کرد و بوی داد آن جوانمرد رفت و آن نقره ها را بیاورد امام اعظم رحمة الله نگرفت آن نقره ها را ازوی و گفت من در کتاب مسئله چنین وضع کرده ام که هر که وام کسی را بی اجازت وی گذارد آن ازوی تبرع بود و متبرع را حق طلب نبود و این نقره ها مر انشاید گرفتن جمله سرمایه خود را با یک مسئله بر باد داد این بود سخاوت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و علمش آن بود که پیش از انکه من وزیر شما نشده بودم شما را وزیری بود و یک ظالم و بر ما همسایگی من خانه بود و وی بطرف دیوار خانه خود چاه آبی کنده بود و هر چند روزی نم بر میداد و سبب آن نم دیوار فرو میرفت وی مر الظلم میگفت که بر و این دیوار برآر که مشترک است و من در رفع وی مانده بودم سالها و بر آنستم که این چاه چرا کرده مر امیگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود در موازی چاه وی چاهی کن و آنرا سبز کن تا از آن سبز زچاه وی سرایت کند و بش متغیر شود و چاه خود را بناز د تو از ظلم وی خلاص یابی و اگر گوید چرا کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم و بش متغیر شدان چاه را بانباشت من از ظلم وی خلاص یافتم این بود از علم امام اعظم رحمة الله علیه و از حلمش آن بود که وی همسایگی وی جهود بد خانه بود و آن جهود علیه اللعنة را مبر ربالا بود و ویران شده و از ان میز ربطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه سرایت کردی و ابو حنیفه رحمة الله شب طغاری نهادی انچه سرایت کردی صبحدم بدست مبارک آنرا بیرون انداختی روز را نیز خشتی بنهادی انچه سرایت کرده بودی وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی وان جهود بد را خبر نکردی تا یکروز ربا مداد یکاه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت آن جهود بیکاه تمام از خانه بیرون آمده بود بدید که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه آنرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان همانا که شما را در خانه مهرزی نیست گفت هست اما اگر ان نیز سیدی امام اعظم
رحمة الله باز نگفتی از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام میفرماید اکرموا الجار وان کان کافرا همانا که از خانه تو
سرایت میکند جهود گفت درست است که همچنین است یا امروز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما یافتست
سالهای شد که من این واقعه را می کشم جهود گفت یا امام مسلمانان من شمارا می آزمودم که در دین خود صبر و
تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این دین تو جز دین حق نیست که
از برای جهودی چنین بزرگی سالها در رنج من بود و با وی نکوید امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله اسلام
عرض کرد آن جهود اسلام آورد و برکات حلم امام اعظم رحمة الله واز راست گوئی وی آن بود که شما
در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین کرده بدین صفت من از شما نشان دادم خواستم باز رکانان را
دشنام و بچنین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمة الله مشورت کردم وی گفت که مرا بچنین
دیباست رفت و دیبا بیاور دیدم که بر از آن بود که شما خواسته بودید گفتم ای امام مسلمانان می باید که
این را بسرمایه بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقدار می باید گفت یک دینار گفتم ای مسلمانان بر من
فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که با هیچ کافری فسوس نکنم خاصه بر برادر مسلمانان قاما من از بن دیبا
ده خریده بودم نه را باز فروختم و این یکی مرا بیکدینار مانده است از من بهان یکدینار گرفت نه کم گرفت و نه
زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمة الله واز تقوی وی آن بود که روزی بصحرا بیرون رفته
بودم و گرما و گرم مجاز بود و ما همه در سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که وی بچنان در آفتاب نشسته بود
گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است
نمی باید ایستاد که رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربوا هر که از عزیم خود بهره جهی که
چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت
وی نیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمة الله علیه واز زهدوی آن بود
که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و انگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا در را
شبی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان ما کلید این خانه را بکسی نداده ام اما حق شما بزرگ است
کلید خانه بوی دادند در خانه را گشادند جمله خانه بمحاسن مبارک خود جاروب داد و پاک کرد انگاه
میان دو ستون بایستاد و دو رکعت نماز شروع کرد در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد
و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد چون
چون نماز تمام کرد صبیح دست انگاه کرد است و مناجات کرد الهی ما عبدناک بذا العبد الضعیف حق عبادت

مباد تنگ دلکن عرفک حق معرفتک فیب بنقصان خدمت لکمال معرفته فهتف هاتف من اجانب البیت یا ابا حنیفه
قد عرفت فاخلصت المعرفت وخدمت فاخلصت الخدمة فقد عرفنا لک ولمن اشبهک وکان علی مذهبک ای
قیام الساعة یعنی مناجات کردکه الها پروردگارا ابو حنیفه ترا بسزا شناختن بشناخت و لیکن بسزا پرستیدنی
نتوانست پرستیدن تا ناگه آواز داد از چهار گنج خانه کعبه که هم بسزای شناختی و هم بسزای پرستیدنی
ترا امرزیدم و تا بقیامت هرکه بر مذهب تو رود و بر تو امرزیدم این بود از زهد امام اعظم رحمة الله قال
علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هرکه امروز وی با دینه وی برابر است
وی مغبون است یعنی زیان کرده است و هرکه امروز وی کم از دینه است وی ملعون است و هرکه امروز
وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علما در بن تامل کرده اند که چه کار
کنیم که امروز ما به از دینه شود بر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز ده رکعت نماز گذاریم
روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم پایان ندیدند بعضی
گفتند صدقه دهیم این را هم پایان ندیدند بعضی گفتند قرآن خوانیم این را پایان ندیدند بعضی
گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علما بدین افتاد که بهمین علم آموزیم که امروز چیز
بیاموزیم که دینه آموخته نباشیم پس امروز ما به از دینه بود نقلست که از امام اعظم رحمة الله
سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را در علم فقه صرف کردی در آموختن و استخراج مسایل وی
مبالغت نمودی و در علمها دیگر نی گفت رسول عم فقه را دوست دارد من بدان سبب در علمها
دیگر شروع نکردم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون تامل کردم در هر یکی آفتی دیدم اول در علم
طب شروع کردم که در وی تن آسانی و منفعت دنیا است چنانچه العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
چون تامل کردم گفتم که اگر بیماری بود که در ا قضا را اجل نزدیک رسیده باشد هر چند که من در او دارو دهم
هم هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر انکه طب حرفت ترسایانست و ننگ
آید از حرفت ترسایان مبالغت کردن که هم کار حرفتگان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب دنیا
شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیا است علیه السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی
یبغض الشاب الفارغ رسول علم فرمود که خداوند عز و جل خشم میگیرد جوان فارغ را و روزگار فرسنگ گذرانده را
دشمن دارد قال النبی علم ان الله یبغض الصحیح الفارغ رسول عم فرمود که خداوند عز و جل تندرست فارغ را
دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند نه کار دنیا کند و نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بغفلت گذراند من
جهد بسیار کردم و کسب حاصل کردم تا ازین درد که وه نباشم چیزی دنیا در دست داشتم و لیکن دل بروی ننهادم

که دوستی دنیا راس همه خطاها است قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادة و دیگر در علم اصول مبالغت نکردم که در وی تعمقین و یا لغزانیدان است ترسیدم که کار صعب است از راه باریک احتراز لازم و واجب و دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که پیرا از راست دعوی و خطا بود و پیرا آزردن آورده اند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت باسوالی چون نزدیک رسول عم آمد ان سوال بروی پوشیده شد حضرت رسول عم نبوت بدو تست گفت یا علی تراچه آورد امیر المومنین علی گفت یا رسول الله عم بسوال آمد دبودم اما ان سوال از من پوشیده است رسول علیه السلام فرمود یا علی در راه از توچه در وجود آمد گفت یا رسول الله عم از من چیزی در وجود نیامده است رسول عم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله عم در راه جهودی پیر پیش ازمن میرفت من ازوی بتعجیل در گذشتم رسول عم فرمود یا علی بی ادبی کرده برو ازان پیر بحلی بخواه امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک ان پیر جهود آمد و ازوی بحلی خواست پیر جهود گفت تو مرا چه کرده که ازمن بحلی میخواهی امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه تو بتعجیل در گذشتم مرا رسول عم نزدیک تو فرستاد و است تا ازتو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا بحلی کنم بشرط انکه مرا نزدیک رسول علیه السلام بری تا غلبه مبارک او ببوسم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه جهودی را نزدیک رسول عم آورد چون نزدیک رسول عم رسید و گفت یا رسول الله عم مرا اسلام عرض کن که این دین تو چیزاز دین حق است که ازبرای من چنین چیزی را نزدیک من فرستادی تا ازمن بحل خواهد رسول علیه الصلوة و السلام بروی اسلام عرض کرد پیر جهود اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان براند ببرکت کفش دم مبارک عم و قدم امیر المومنین علی رضی الله عنه چون دانشی که پیر جهود را نمی باید ازردن پیر مسلمان بطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت دارد پیرا ازاریرا از علم و عمر خود برخورداری نیابد و دیگر در علم قرات مبالغت نکردم که هر چند مبالغت کنم قراء اخوانند مرا و دیگر در علم ادبی مبالغت نکردم هر چند مبالغت کنم ادیب خوانند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیرا که رسول عم فرموده است که چند چیز دل را تباه کند صحبت کودکان صحبت زنان صحبت توانگران و صحبت جهلان و جواب احمقان باز گفتن آورده اند که روزی جوانی پیر را دید میگرد پیر گفت صدقت یا رسول الله عم الاحمق الساکت راست گفته است رسول علیه السلام که جواب نادان خاموشی کردن است جوان گفت احمق خود هزار بار تو ئی پیر گفت این امر در حق همه خاموشی باشیدن است نه در حق تو آمده است احمق من بودم که جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش باشم اگر یکی کوئی هزار تو باز گویم پیر گفت اگر تو هزار کوئی من یکی باز نگویم پس امام اعظم رحمة الله تعالی علیه گفته است که همه عمر در علم فقه مبالغت کردم که در وی همه نفع دیدم و هیچ ضرری نی اگر کسی که امام حمید

خود جواب کویم اگر خطا بیرون آید یک ثواب بود اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود دو بیک روایت ده ثواب
بود پس همه عمر در همین علم شروع کردم که از خطای وی یک ثواب بهست و از صواب وی ده ثواب بهست **قال**
النبی علیه السلام لکل شی عماد و عماد الدین الفقه **قال** النبی علیه السلام لکل شی آفة و آفة الدین ترک الصلوة
رسول علیه السلام فرمود که هر چیز را آفتی هست و آفت دین ما ندن نماز هست **روی** عن انس بن مالک انه
قال علیه السلام من صلی هذه الصلوات الخمس فی الجماعة و عطاء الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک روایت میکند
از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجماعت بگذارد خداوند عزوجل ثواب هزار شهید در دیوان وی
ثبت کند چهار خلیفه بحق چهار سخن گفته اند که بر او دنیا هست و آنچه در دنیا هست امیر المومنین ابابکر صدیق
رضی الله عنه گفت که هر یک ختم قران کند بعد و هر حرفی که در قرآن هست خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من فوت شدی چندان
بر دل من رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته هست که
هر که سنه را یا روزه داری را طعام دهد بعد و هر فرقه که در آن طعام بنهاد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که همه کرسنگان را و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن
همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه گفته هست که هر که بدنه قربانی کند بعد و هر موی که بر آن بدنه باشد خداوند عزوجل امر فرماید تا
بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله بدنه کان عالم را قربان کردمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من آن رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفته هست که هر که کافر را در معرکه کاه کشد بعد و هر موئی که بر اعضای آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در معرکه کاه بکشتمی و
آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که یک تکبیر اول بجماعت از من فوت شدی
بنا بر آن اصل هست که رسول عم فرموده هست **قال** النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
و ما فیها رسول عم فرموده که تکبیر اولی به هست از دنیا و آنچه در دنیا هست پس معلوم هست که
فضیلت نماز بی نهایت هست **مسئله** بنا نماز بر افعال هست یا بر اذکار ابو بکر رحیم گفته هست
که بنا نماز افعال هست نه بر اذکار وجه قول وی آنست که خداوند تعالی میفرماید **قوله تعالی**
و اقیموا الصلوة اتوا الزکاة بر پای دارید نماز را و بدهید زکاة را و نشنیدن نماز تعلق دارد اما این مذهب
باطل هست و مذهب سلف و جماعت آنست که بنا نماز هم بر افعال هست و هم بر اذکار و هم بآیت

وهم باخبار وهم باجماع امة اما آیة آنست قوله تعالی در یک تکبیر وجای دیگر میفرماید قوله تعالی فاقرأوا
من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول است ونیز رسول عم فرموده است که تکبیرة الاولی حیر
من الدنیا وما فیها ودر حق قراءة میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر خاصه است
در نماز است زیرا که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست قال علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة رسول عم
فرموده است که نماز نیست بقراءة ورسول عم در مدة عمر خود بقراءة وبی تکبیر اولی نماز نخوانده است وصحابه
رضوان الله علیهم اجمعین بی تکبیر اولی وبقراءة نماز نگزارده اند پس معلوم شد که بناء نماز هم بر افعال است
هم بر اذکار است وهم بآیة وهم باخبار وهم باجماع است مسئله نماز فریضه بر کسیست بر مومن عاقل وبالغ
وپاک وبر جنب نیست اما بر حایض ونفسا نیست بر دیوانه نیست وبر بیگانه نیست وبر مرده نیست وبر کودک
نیست همچنانست که ادای نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست وبر مومن زنده که اهل است
مر وجوب نماز را وقت نماز نگذارد وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نیاید جنب هم
اهل است مر وجوب نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن همچنانکه
محدث را موقوف است بطهارت کردن مسئله بر نارسیده نماز نیست یا نی اگر کم از هفت سال است
بروی اتفاقست که نماز نیست وچون هفت سال شود بروی نماز بست از راه استحباب اما از راه فرضیت
دلیل بر حدیث رسول عم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول فرمود
عم که کودکان خود را بنماز فرمایید چون هفت سال شوند اگر گذارند نیکو واگر نی بزنید واگر ده سال شوند و
نماز نگذارند بزنید ایشانرا از برای انکه نماز این از برای آن فرمود تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده
الخیر عادة والشر عادة والنفس معتادة رسول عم فرموده که خیر عادت است وشر عادت است ودمی
آدمی خوی پذیر است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب تر را چون بخمانی فرمان کند
وچوب خشک را بخمانند فرمان کند اگر نارسیده نماز گذارد ویرا ثواب بود ما در وپدر را نیز ثواب بود
بحکم فرمودن واگر وی نماز نگذارد ویرا وبال نبود اما ما در وپدر را وبال بود بحکم نا فرمودن علماء رحمهم الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل وسماع واسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد
مدتی برآمد واو اهم بجای نیاورد وقضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی بر قول زفر رحمة الله قضاء آن
اوامر بروی بود وبر قول علماء ثلثه رحمهم الله بروی نبود اگر یک کس ویرا خبر دهد که چون اسلام آوردی
اوامر را بجای آوردی ونماز وقضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی اگر آن خبر دهنده عدل است
باتفاق بروی بود واگر عدل نیست بقول ابی حنیفه رحمة الله نبود وبر قول ابو یوسف ومحمد رحمهم الله

بروی بود اصلی است مرامام اعظم را رحمۃ اللہ درین باب کہ عدل خواہد بود یا عدد فایدہ این خلاف چند
مسئلہ معدود پدید آید تا اگر مسلمانی خانہ فروخت یکی آمد و ہمسایہ ویرا خبر کرد کہ ہمسایہ تو خانہ فروخت و وی
خاموش کرد بعد ازان شفعہ میطلبد تواند یا نی اگر ان یک کس خبر دہندہ عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست
بر قول امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ تواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ نتواند دیگر یکی بالغ را ولی فسوی دا و ولی
اجازت دی یک کس ویرا خبر کرد کہ ولی مرترا بشوی دا دووی خاموش کرد بعد ازان خود را اختیار میکند
تواند یا نی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ تواند و بر قول
صاحبیہ نتواند دیگر مسئلہ عزل وکالت است یکی دیگر یرا وکیل کرد کہ فلان کار را برای من کن باز ویرا معزول کرد
یک کس ویرا خبر کرد کہ موکل تو ترا معزول کرد اگر آن خبر دہندہ عدل است باتفاق معزول شود و اگر عدل نیست
بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ معزول نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمہم اللہ معزول شود دیگر عبد ماذون را
خواجہ وی مجور کرد و یک کس دیگر ویرا خبر داد کہ خواجہ تو ترا مجور کرد مجور شود یا نی اگر ان خبر دہندہ عدل است
اتفاق مجور شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ مجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمہم اللہ
مجور شود دیگر جنایت عبد است غلام یکی مرد یگر یرا کاردی زد ہمچنان کہ ارش لازم آید یک کس خواجہ
ویرا خبر کرد کہ غلام تو چنین جنایتی کرد خواجہ غلام را آزاد کرد ارش بر کہ لازم شود اگر آن خبر دہندہ عدل
اتفاقست کہ ارش بر خواجہ بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ بر غلام بود و بر قول صاحبیہ
بر خواجہ بود اگر خواجہ غلام را آزاد نکرد درین باب خواجہ مخیر است اگر خواہد غلام را بآن مجروح بدہد و اگر
خواہد ارش قبول کند **مسئلہ** اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و آدا مر بجای نیاورد
قضاء آن اوامر کہ نشتہ بروی بود یا نی حسن زیاد در کفتہ است کہ بقیاس دار حرب بروی نبود اما ظاہر
روایۃ آنست کہ قضاء بروی بود زیرا نکہ اینجا شنود کہ مومنان بانگ نماز میکویند و اقامت میکویند و نماز
بجماعت میکذارند و زکوۃ مال میدہند و غدا میروند و حج میروند و روزہ ماہ رمضان میدارند این
ہمہ دیرا در معنی سماع بود پس قضاء این اوامر بروی بود **مسئلہ** اگر کافری بر کفر از دنیا بیرون
رفت ہمچنان کہ عقوبت کفر بود شش عقوبت باز ماندن اوامر باشد یا نی بر قول شافعی رحمۃ اللہ باشد
کہ وی عمل را از ایمان میدارد و بر قول علماء ما رحمہم اللہ عقوبت کفر بود ش اما عقوبت باز ماندن اوامر فی
کہ ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان کہ صورت خیر دارد در معنی
سراب است **قولہ تعالی** والذین کفروا اعمالہم کسراب بقیعۃ یحسبہ الظمآن ماءً ہمچنانکہ عقوبت کفر بود
شان اتفاقست کہ عقوبت گناہ کبیرہ بود ایشانرا از برای آنکہ طاعت جزاز مومن جایز نیست اما ترک معصیت

ازبر جایز ہست مسئلہ اگر مسلمان ردت آورد والعیاذ باللہ عزوجل اعمال وی حبط شود بنا بر قول شافعی رحمۃ اللہ علیہ نا برمان سہ وہ نمیرد اعمال وی حبط نشود وی تاویل باین آیۃ میکند قولہ تعالی ومن یرتدد منکم عن دینہ فیمت وہو کافر فاولیک حبطت اعمالہم اما علماء ما گفتہ اند کہ ہمین کہ ردہ آورد اعمال وی حبط شود بقولہ تعالی ومن یکفر بالایمان فقد حبط عملہ وہو فی الاخرۃ من الخاسرین فایدہ این خلاف جائے پدید آید کہ مسلمانی نماز پیشین کذارد و وردہ آورد والعیاذ باللہ عزوجل ہنوز وقت نماز پیشین باقی ہست وی باز اسلام آورد و آن نماز را باز کذارد بنا بر قول شافعی رحمۃ اللہ باز کذارد کہ اعمال وی حبط شدہ ہست بنا بر قول علماء ما رحمہم اللہ باز کذارد کہ اعمال وی حبط شدہ ہست مسئلہ ردہ از طرف زن فسخ ہست باتفاق ما از طرف مرد بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ وابو یوسف فسخ ہست و بر قول امام محمد رحمۃ اللہ طلاق ہست جماعتی از ناہلان در آخر نماز دیگر را در آخر وقت دیگر اہل شدند چنانچہ نماز رسیدہ دیدہ شد یا زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد یا دیوانہ بہوش آمد یا کافر اسلام آورد قضاء نماز پیشین بنا بر ایشان بود بنا بر قول علماء ما رحمۃ اللہ بر ایشان نبود از شافعی رحمۃ اللہ در ین مسایح روایت ہست یکے واتہ انست کہ اگر طہارت ساعتی بکنجی بر ایشان بود دیگر واتہ دیگر نست کہ اگر یکرکعت نماز بکنجد بر ایشان بود دیگر واتہ دیگر نست کہ اگر طہارت دیگر بکنجد بر ایشان بود دیگر واتہ دیگر نست کہ اگر طہارت دیگر بکنجد بر ایشان بود دیگر واتہ دیگر نست کہ اگر طہارت دیگر بکنجد بر ایشان بود دیگر واتہ دیگر نست کہ اگر طہارت دیگر بکنجد بر ایشان بود چنانکہ چہار رکعت از نماز پیشین و یکرکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چہار رکعت از نماز دیگر بنا بر ان اصل ہست کہ شافعی رحمۃ اللہ وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر بمچون یکوقت نماز دارد و وقت نماز شام را با وقت نماز خفتن بمچون نماز دیگر یکوقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئلہ مختلف ہست میان کرخی و ابو القاسم و ابو العباس کہ البشان ہر دو از اصحاب شافعی اند رحمہم اللہ اما بر قول علماء ما رحمہم اللہ قصر و جمع را روا نبود جز در عرفات کہ انجا حاجیان را سنت ہست از برای اقامت سنت را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید کہ نماز را از وقت برد و یا و نماز را یکجا کذارد کہ روایت میکند امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ از رسول عم من جمع بین صلوتین فی وقت واحد فقد اتی بابا من ابواب الکبائر روایت میکند امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ کہ پیغامبر فرموده ہست عم کہ ہر کہ جمع کند دو نماز را در یکوقت کہ یا کہ زنا کرده ہست با مادر خود ہفتاد بار در خانہ کعبہ و ہر کہ یک بار با مادر خود زنا از روی وبال چنان بود کہ ہفتاد بار در خترخانہ را بر طہارة زایل کرده ہست و ہر کہ یک دختر خانہ را بر زنا کار زایل کند از روی وبال چنان بود کہ ہفتاد زن شوہی کرده را زنا کرده ہست و ہر کہ یکبار با زن شوہی

کرده زنا کند چون بی توبه از دنیا بیرون رود همین که در گور نهند ش سه صد دراز در ۱۰ عرض یکوزوپی
گشاده شود و امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبایر ان یجمع بین الصلوتین
فی وقت واحد رسول علیه السلام فرموده است بزرگترین ببترین نزدیک خدا تعالی آنست که دو وقت نماز را در یکوقت
گذارد مسئله اگر نا رسیده در میان نماز رسیده شد اگر بحیض بود یا باحتلامی اتفاق نماز تباه شود اما اگر بسایه
رسیده شود بر گذرد و نماز را تمام کند بر قول علماء ما رحمهم الله تطوع شود و فریضه باز گذارد و بقول شافعی فریضه
باز نگذارد و از فریضه نیابت کیرد مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است بآب منی یا کسی
از ایشان بار کیرد یا بسبال رسیده شود و علامت بلوغ دختران چهار چیز است حیض است و احتلام است
و حمل است و حول مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبه پانزده سال تمام شود و بقال
شانزدهم در آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که هفدهم
سال در آید و دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هیجدهم سال در آید پسر را اما بروایة صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله پسر را نوزده سال تمام شود که نوزدهم در آید و بروایة شرح طحاوی رحمة الله
نوزده تمام شود و بستم اندر آید انگاه حکم بلوغ ثابت شود **باب در بیان آنکه سن تا چند نارسیده** باتفاق
باتفاق اقوال و افعال وی را اعتبار نیست اما هر نارسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار است
یا فی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علماء ما رحمهم الله اعتبار است فایده این اختلاف آنجا پدید آید
که نارسیده کافر عاقل اسلام آورد اسلام هست یا فی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام فی و کفر وی کفر
نیست بر قول علماء ما رحمهم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه که
وی هفت ساله بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا فی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف رحمة الله
کفرش کفر بود چنانکه اسلامش اسلام بود و بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام است اما کفرش کفر نبود که
اسلام و حق وی تبع است کفر ضرر در حق نارسیده تبع رود و ما ضرر رود نداریم فایده این خلاف آنست که اگر کودک
نارسیده مرتد شود او را حبس کرده شود و اگر نارسید فرزند کافر باشد در تبع مادر و پدر باشد و اگر در نارسید کی بر همین حال
بمیرد در روز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بر حسب اختلاف **مسئله** نارسیده را اقوال است افعال و
و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علماء ما رحمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله در کلمه
شهادت نیز معتبر نبود تا اگر نارسیده زن را طلاق داد طلاق واقع نشود و اگر بنده آزاد کند آزاد نشود و اگر
سوگند خورد و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر چیزی کسی را هلاک کند
تاوان واجب شود و تاوان بر که لازم میشود تا اگر مال باشدش اتفاق در مال او بود و اگر مال نباشدش ولی وی بود

وبعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که آن خصومت را باقی دارند تا بر گاه که وی بالغ شود و آن خصومت را برو
کنند تا وان از وی ستانند **مسئله** در مال رسیده زکوة واجب شود بنا بر قول شافعی رحمة الله
واجب شود وجه قول وی آنست که عبد الله عمر و مادر مومنان بی عایشه رضی الله عنهما روایت میکنند
این حدیث را از رسول عم **قال النبی** صم حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا مرضاکم بالصدقة رسول عم فرمود
که مال خود را در حصار در آرید بدادن زکوة و بیمار را زار دارو کنید بدادن صدقه و دیگر نیز شافعی رحمة الله میگوید
عشر و خراج و نفقه مادر و پدر و نفقه اقربا بر درویش و نفقه زن در مال نارسیده واجب شود زکوة نیز
واجب شود بر قول عبد الله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود لیکن ولی
و وصی ایشان را نشاید که بدهند باید که مال را نگاه دارند و سال را حساب دارند تا بر گاهی که وی بالغ شود
گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدهد و از عهده خود بیرون آید این
قول ابن ابی لیلی رحمة الله علیه گرفته است و بر قول عبد الله عباس و امیر المومنین علی رضی الله عنهما
در مال نارسیده زکوة لازم نشود و وجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی**
اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة نخست نماز فرمود آنگاه زکوة چون بر نارسیده نماز نیست زکوة نیز نبود و این
قول را اختیار ما کرفته اند رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است ولی اجازة
ولی وی را در خانه کار بفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاد و پیرستان و استاد و پیرستان نارسیده
بیرون طاقت وی کار فرماید اگر دران کار هلاک شود کل دیت بر ایشان لازم آید اگر نارسیده را کسی کار
فرماید بی اجازت ولی و وصی بر کار فرمانیده اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنان و جامه در حق وی
صرف کند آن همه تبرع بود و بر او حق طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند
و اگر اجرت میدهد باید که دهد بر اند هد بولی وی دهد و اگر دهد ولی نبود بقاضی دهد **مسئله** از دست نارسیده
و بنده مرد مان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب بر گیرند آن حق ولی و خواجه ایشان بود
چون تو بی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** چنانکه نارسیده را نان دادند
که به بیرستان بهر بر که از ان نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان و برا دادند ملک او شد و او را بر ملک خود
تصرف نی باید که چون نان بدهند و دهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر
خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نارسیده بر سر درخت توت بنخورد دیگری آمد و گفت بفشان تا بخورم
افشاند و افتاد و هلاک شد کل دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشاند و
افتاد و هلاک شد نیمه دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوری افشاند و افتاد و هلاک شد

بر فرماینده چیزی لازم نشود والله اعلم بالصواب **وصل** در بیان الفاظ کفر که بر زبان راند تا کافر لازم شود والله تعالی همه مومنان را از آن نگاه دارد که بر هیچ کردن و زبان نگاه داشتن واجب است چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاه دارد و غریزه دارد و ترسان و لرزان باشد چون ترسنده از زوال ایمان بیشتر رسد و چون یافت نعمت ایمان همیشه شکر کوید مر خدای عزوجل را شب و روز بخواهد تا ایمان بردی نگاه دارد از بهر آنکه عزیزترین چیزها مومن را ایمان است بدانکه هر چه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و بازی کردن بدان کفر است و بردی هزل و فسوس یاد کردن و بر وجه نقص و عیب و نکوهش کردن کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و آزار بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدای را و صفات او و نباهای او واجب است و ایمان آوردن بپیغامبران علیهم السلام و بقرآن و بوعدهای ایزد تعالی واجب است چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس هر که خدای تعالی را یا صفتی از صفات او را یا نامی از نامهای او را بردی هزل فسوس یا بر وجه نقصان و عیب یاد کند کافر شود چنانکه اگر کسی را گویند که اگر بدین کار رضا ندهی بر دو خدای جنگ کنم این گفت و هر که این گوید کافر شود بیشک اگر چه داند یا ندانند که این کفر است و اگر چه قصدش بدین کفر باشد یا نباشد اگر مردی کوید یازن کوید نکاحش باطل شود و کشتن بروی واجب شود و هر چه طاعت کرده باشد بیاژ منثور گاشته شود و اگر پیش از آنکه ایمان آرد بمیرد کافر بمیرد و جاودان بدوزخ بماند و هرگز بیرون آمدن نباشد چنانکه خدای عزوجل گفت **قوله تعالی** ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی کوید فلان کار کن کوید نکنم و اگر خدای عزوجل بیفرماید هم نکنم در حال کافر شود و اگر کوید بقیامت مرا بی تو بهشت فرستند من نروم و اگر کوید فلان قبله من گرد و پس روی سوی وی نکنم کافر شود و اگر کسی کوید رضا، تو بهتر مرا از رضای خدا تعالی خواهم کافر شود و اگر کوید از خداوند عزوجل بترس کوید نترسم یا کوید از خدا تعالی شرم دار کوید ندارم یا کوید ندانم که این را خدای جرا آفریده است یا این را چرا یاد کرده است در حال کافر شود و کوینده مرتد شود و اگر کوید کسی را که یا خدای بنان و جامه تن در ده یا کوید اگر فلان پیغامبر خدای ایستی من ازوی کینه نکشتم یا کوید اگر وی پیغامبر ایستی من وی را طاعت ندارمی و یا کوید اگر وی خدای ایستی ازوی کینه بستدمی و یا کوید اگر وی پیغامبر ایستی بقول وی رضا ندهمی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران فریضه است و این کسی که کوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر کوید شریعت است و یا کوید حکم خدا را نیست شنونده کوید من حکم خدا چه دانم این کفر است و اگر کوید خدا داند که کرده ام او میداند که نکرده است و یا کوید که خداوند که ترا از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میکوید که هیچکس بیگانه را از فرزند خود دوست

نداشته است و هر که خدا را بگوید و در ضمن خواند کافر شود از بهر آنکه در من استهزا کرده است و من استهزا الله تعالی باطلا فقد کفر و اگر کسی گوید
غیب میدانی گوید مسلمانم کافر شود از بهر آنکه غیب ما خز خدا تعالی کسی نداند اگر مردی گوید که خدا چهار زن حلال
کرد و به است مرد از آن زنان گوید من این را نه پسندم یا گوید این نزد یک من ظلم است کافر شود از بهر آنکه فرمان
خدا را رد کرده و اگر گوید نماز و روزه ندری رضوان در بهشت نخواهد کافر شود و اگر گوید نماز کن گوید نماز کرده
خود یا جم و یا گوید مرا نماز نمی سزد و یا گوید نماز کن گوید برای که کنم نه زن دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود
و اگر کسی را گوید خواه مسلمان باش خواه جهودی نزد من هر دو یکیست این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر کسی
رضا دهد کافر شود و اگر کسی گوید روزه ماه که خدایا ایمان از فلان کس بستان کافر شود و اگر کافری مسلمان شود
کسی گوید کاشکی مسلمان نشدی نخست میراث پدر برداشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی به از بین کار کسی
این سخن کفر است و اگر کافری گوید ایمان بر من عرض کن نا کردم گوید باش تا فردا یا گوید بر فلان رو گوینده
کافر شود و اگر کسی گوید تو مسلمان نیستی گوید نیستم کافر شود و اگر کسی کلاه منی بر سر نهد و یا چیزی زرد و در
بر کردن نهد و یا رشته سیه بر میان بندد و نوروز بمغان و یا جهودان و یا ترسایان ماند کنند به نوعی هزل و یا بر
کافر شود و اگر بغامبر را فسوس کند چنانچه عیسی بغامبر را عم در با بها انگیند و می نماید که بجادو از را کنم یا مرده را زنده کنم
گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فلان دیک قل هو الله احد را بخست و یا گوید فلان قل هو الله احد را بوست
بانه کرد کافر شود مذهب آنکه استخفاف کردن باشد با کلام خدای عز و جل و اگر کسی گوید فلان کس این را بوست
باز کرد از بسیاری خواندن او با مانند این سخنان هر چه گوید بدان هزل و فسوس خواهد هیچ خواستی ندارد
و غرض و دل نیز نداشته و بر زبان گوید کافر شود از مسلمانی بیرون آید و از همه طاعتهای چنانکه شوی از خمیر بیرون
نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان و من الضلال بعد الهدایة خدای عز و جل بحرمت خویش ما را از زلتی دارد و توفیق
و شهادت و معرفت بر ما نگاهدارد آمین برب العالمین جواب و سوال جهود با رافضی روزی جهودی رافضی
گفت که را اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم ولیکن بدانکه دین ما این دین نیست که عامه خلق
بدان اند جهود گفت پس دین حق کدامست رافضی گفت آنست که علی بغامبر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
گفت که پس در بانگ نماز اشهد ان محمدا رسول الله در اقامت و خطبها چرا میخوانید رافضی گفت
از بهر آنکه جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی بغامبر بود جبرائیل سوی محمد چرا آمده
بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خدای عز و جل همه چیز را داند رافضی گفت داند جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود چرا دانش نکرد
ما را راست بانی رافضی درماند رافضی جهود را گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من بر مسلمان

کیم بخشت رافضی بدست جهود مسلمان شد بعد ازان جهود ایمان آورد خداوند بر نویسنده رحمت کناد
که نبوشت **باب سیوم در بیان** دوازده مسئله بدانکه نماز دوازده مسئله فریضه است که روی
بنماز بوی باز بسته است هر که ازین دوازده مسئله یکی را بعمد ترک کند نماز وی روا نبود و بعضی ازینده بعذری
ساقط شود اما بنیت و وقت بهیچ عذری ساقط نشود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله داند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود وی اشتهاد می آرد دسته مسئله را از
سه کتاب یکی از بیوع و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما انچه از بیوع است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که یک خروار
گندم تو فروختم همه شرطها را سلم وی گفت من خریدم این بیع درست نبود از برای انکه بیع سلم را شرطهاست
که هر صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه وچگونه وچند وقت و بچند بر اس مال در مجلس این پنج شرط
اتفاق است میکان تسلیم و عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمة الله شرط است و بر قول ابو یوسف
رحمة الله و محمد رحم شرط نیست و انچه از نکاح است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که دریں خانه زنی است فاطمه نام مرا
بچندین کابین بنکاح حضور مسلمانان تبو دادم زنی وی گفت من پذیرفتم این عقد درست نبود از برای انکه
اسم غایب در مجلس شرط است و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد نام پدرش و جدش بگوید عقد درست نباشد و انچه از ایمان است آنست که دو کس یا یکدیگر
دوستی داشته اند سالها در راز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کرد که
که ان دوست شما کجا است وی سوگند خورد که دوست من نیست بسوگند جانت سود یا نی اگر نام
وی نبرد بسوگند جانت سود و اگر نام وی نبرد بسوگند جانت نشود که کمال معرفت را دانستن نام
شرط است تا معرفت درست حاصل آید خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که چون در صفت
دانستن نام هر کی می باید درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جفا است یکی انکه هر گه احدث رسد و طهارت نسازد جفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز تحیت وضو نگذارد جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا
نکوید جفا کرده است و چون دعا کوید ابتدا از ما در و پدر نکند جفا کرده باشد و چون بمسجد اندر آید و نماز نگذارد
تحیه جفا کرده است و چون مصحف باز کند قرآن نا خوانده فراز کند جفا کرده باشد و اگر ما در و پدر را استاد را نام خواند
جفا کرده است و دیگر انکه چون مومن پیش آید بروی سلام نکند جفا کرده است و اگر بدعوتی خوانند وی اجابت
کند جفا کرده است و دیگر انکه چون نام من بشنود یا بوی کل یا بوی خوش بمشام وی رسد و صلوة نکوید جفا کرده است و
دیگر انکه بر پای ایستاده بول کند جفا کرده است و دیگر انکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نیز سند جفا کرده باشند

خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم نه که کمال علم معرفت چیزی دانستن نام آن چیز باید
تا معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئله باید تا نماز روا بود خواجه امام شرف نوآجری و خواجه
امام ظهیر اوزجندی رحمهما الله گفتند خواجه ابو حفص را وجه فقه درین مسئله آنست که هر که نام دوازده مسئله
نداند یعنی فرق نداند میان فریضه و واجب و سنت پس مبادا که اگر فریضه را اعتقاد بعضی ندارد وی مومن
نبود و هر که مومن نبود نمازش روا نبود اما ظاهر روایة آنست که چون مسلمانی بافعال بجا آرد نمازش روا بود و
نامهار نداند و این خواجه ابو حفص رحمة الله از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله و خواجه ابو حفص و خلف
ابن ایوب و خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمهم الله هر سه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هر چه ایشان را
یاد گرفتندی خواجه ابو حفص هفته یاد گرفتی و هر چه ایشان بسال یاد گرفتندی خواجه ابو حفص ماهی یاد گرفتی
و هر چه ایشان در هفته یاد گرفتندی خواجه در روزی یاد گرفتی و ایشان در جای می نوشتندی و خواجه
ابو حفص نمی نوشتی ایشان خواجه را گفتند چرا نمی نویسی خواجه گفت که علم چنان آموزم که مرا بر کاغذ نوشتن
و بکتاب حاجت نیاید من بر سینه نویسم گفتند همچنانست که شما میفرمائید اما اگر شما را مرگ آید و شما نوشته
نباشید مومنان از شما یادگاری نماند خواجه گفت مرا بر راه آب در باب اذان می ترسم که نباید در کشتی
آب درآید و کتب مرا تر کند اما چون خواجه را الحاح بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتابها مینوشت
چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله باز گشتند خلف ایوب رحمة الله ببلخ رفت
و خواجه ابو سلیمان جوزجانی رحمة الله بسمرقند آمد و خواجه ابو حفص رحمة الله علیه بکشتی در نشست و بطرف فاخر
بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود آب درآمد و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه امکان خواندن
نبود الفال علی ما جری والندم علی ما عبر چون خواجه از آب برآمد بلب آب فرود آمد و کس را به بخاری فرستاد و
حال خود را عرض کرد تا از شهر بناخنکی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بیاد نوشت چنانکه الفی و واوی
تقدیم و تاخیر نیفتاد الا سه مسئله و بیک روایت پنج مسئله که اختلاف افتاد میان خواجه ابو حفص و خواجه ابو
سلیمان جوزجانی رحمهم الله **حکایت** آورده اند که در بخارا قحط سالی شده بود چنانکه خروار
گندم بصد درم نقره رسیده بود خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله خزینه دار را طلب کرد و فرمود که مالها بیرون
آرد و گندم خرید و انبارها پر کنید خازن مالها بیرون آورد و گندم خرید و انبارها پر کرد و اهل بخارا زبان طعن
دراز کردند که خواجه انبارداری خواهد کردن که هر گاه که قحطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد خواجه خازن را فرمود
تا در انبار گشادند و ندا فرو دادند که خواجه در انبار گشاده است و خروار گندم بنود درم نقره میفروشد
اهل بخارا می آمدند و خروار گندم بنود نقره میخریدند تا چندانی که خروار گندم بنود درم نقره قرار گرفت

باز فرمود خواجه تا کندم خریدند باز انبارها پر کردند و در انبارها کشادند باز آن فروخت که بر ایستاده و درم
نقره قرار کرفت و نداد و رد ادند که خروار کندم بهشتاد نقره میفروشند همچنین میخریدند و ده و درم نقره
کم میکردند و باز می فروختند تا چندین که خروار کندم برده و درم نقره قرار کرفت الکاه خواجه خازن را طلب کرد
و کفت بیا تا به بینم که سود ما چه مقدار است خزینه دار کفت که خزینه تهی شد که خروار کندم از صد و درم نقره
بده و درم نقره رسید خواجه خازن را کفت فوندانسته که خزینه آخرت است تا خزینه آخرت را بر کردیم از بخارا
دی یکی این بود دار تقوی وی آن بود او رده اند که چون فتوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
خواجه درخواست کردند می باید ما را اندکی وعظ کنی خواجه از ایشان سه روز امان خواست چون
بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کنم اهل خواجه از خواجه سوال کردند که با خواجه در چه اندیشه
فرو شده کفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز امان خواسته ام نمیدانم
که از کجا آغاز کنم اهل خواجه کفت سهل است بایه عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است **قوله تعالی** یا
ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و بران نشان نمای خواجه کفت ای مستوره صالحه چون حال بدین
نسق است بدانکه من در وقت خوردکی در کوشک مجوسی یک برک کندنا خورده ام باش تا بردم و از ان مجوسی بحلی بخواهم تا سخن
من در حق دیکران موثر افتد خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی پیر را دید نشسته بود سوال کرد
که این کوشک از ان کیست پیر مجوسی کفت که از ان من خواجه کفت پیش از ین از ان که بوده است مجوسی کفت
از ان پدر من خواجه کفت من در وقت خوردکی از ان کوشک کندنا برکی خورده ام مرا بحلی کن یا بفروش تا بخرم
مجوسی کفت فروشم اما بحل نکنم اما بخر تا بفروشم خواجه کفت چه مقداری باید داد مجوسی کفت یکصد درم نقره
خواجه کفت بدهم مجوسی کفت دو صد درم نقره خواجه کفت بدهم مجوسی کفت سه صد درم نقره خواجه کفت بدهم تا بده درم
نقره رسانید خواجه کفت بدهم مجوسی کفت شما امروز باز کردید تا من امشب با عیال خود مشورت کنم باشد
بشما بفروشم خواجه باز کشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را بکفت که این دین خواجه ابو حفص بخرد دین حق
نیست که از برای یک برک کندنا ده درم نقره میدهد عیال مجوسی کفت ترا مقصود چیست مجوسی کفت
مقصود من آنست که از دین معنی بپرسم شویم که دین معنی حق یا باطل نیست و بدین خواجه در آییم عیال وی کفت
که همچنان کنیم بر دو ایمان آوردند و اتباع ایشان را از ان حال خبر شد بنزدیک ایشان آمدند کفتند شما
چرا از دین معنی برکشتید ایشان کفتند راه راست اینست می باید که شما هم ایمان آرید کفتند بنزدیک خواجه
رویم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و بر در مسجد استاده خواجه در مسجد بود چون از نماز بیرون آمد دید جماعتی ممتحان
استاده و آن مولی بر با اهل خود استاده است خواجه از ایشان سوال کرد که کجا آمده اید ایشان کفتند

با حسن تقوی را بیافتیم اکنون اسلام می‌طلبیم اسلام عرض کن خواجه اسلام عرض کرد و هر اسلام آورد و مبرکات تقوی
خواجه ابوحفص دکاه اهل بخارا باز در خواست کرد تا مرا وعظ کن باز خواجه اجابت کرد آنگاه خواجه فرمود تا منبری بنهادند
خواجه بر منبر برآمد تا ایشان را وعظ کند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمائی در حق کسی که در عاء قنوت
نمیداند و قل هو الله احد میخواند در وتر از عهده بیرون آید یا نی خواجه گفت بیرون آید و بعد ازان خواجه را قصه
سفر از قبله افتاد چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قفص سورة قل هو الله احد و دعاء قنوت را
درست میخواند چون خواجه ابوحفص آن حالت بدید آن مال را که با خود برده بود بر حاجیان صرف کرد و گفت
ای یاران من در شهر بخارا باز نمیگردم که مرا مهمی دیگر افتاد خواجه باز گشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
خواجه آمد جمله استقبال خواجه بیرون آمدند سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خیر هست که سبک باز گشتی گفت
بلی خیر است اما مهمی افتاد و باز گشتم پس بفرمود تا منبر بنهادند خواجه بر منبر برآمد آنگاه خواجه گفت آن سائل که از من
سوال کرده بود که اگر مسلمانی دعاء قنوت نداند در وتر قل هو الله احد بخواند از عهده بیرون آید یا نی من گفته بودم
که آید آن مرد در میان شما هست یا نی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نماز را که گذارده روا بود یا نه
اکنون جهد کن و دعاء قنوت را بیاموز تا در نمازی چنین خواهی که در محل باشد که من بدیدم در شهر بغداد
طوطی در قفص سورة قل هو الله احد و دعاء قنوت را درست میخواند پس طوطی که مخاطب و مکلف نیست و معاقب
بر امید شاخی شکر جهد میکند و سورة قل هو الله احد و دعاء قنوت می آموزد تو که مومنی و عاقلی و مخاطبی و معاقبی
بر امید بهشت و دیدار خداوند در شکاری قیامت چرا جهد نمیکنی و جد نمائی تا دعاء قنوت بیاموزی تا در هیچ
خوانی که در محل باشد طریق اولی بود این خواجه ابوحفص که ذره از نعمت و صفت او شنیدی با چنین زهد و تقوی
و علم و سخاوت میگوید که هر که نماز وتر را دوازده مسئله داند اگر چه بفعل بجا می آرد نماز ش روا نبود ظاهر آنست
که نماز ش روا بود چون فعل بجا می آرد اما بداند که از من دوازده مسئله شش درون نماز است و شش بیرون
نماز آن شش که بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین بفتح لام نیز میخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک قدیم و پادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان گرویده و گردن نهاده بر یگانگی خداوند چون
برخیزید بنماز پس بشوئید روی ظاهر خود را از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و باز دو را بشوئید تا از آرنج تا آرنج و بر سر مسح
آرید و پایها را بشوئید تا شسته لنگ دار گر موزه پوشیده باشید مسح کنید اما خبر آنست **قال** النبی صلی الله علیه
وسلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور و لا صدقة من جرة الحرام ابدا **قال** علیه السلام للایمان لمن لا امانة له و لا
صلوة لمن لا وضوء له و الوضوء مفتاح الصلوة و الصلوة مفتاح الجنة رسول عم فرموده است که بندیرد خدای تعالی

نماز بی طهارت و صدقه که از مال حرام بود هرگز ایمان نیست هرگز امانت نیست و مراد از این امانت نماز است و نماز نیست هرگز طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است دویم جامه پاکیزه پاکیدن شستن فریضه است **قوله تعالی** یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة **قوله تعالی** و ثیابک فطهر این امر در حق رسول عم رست اما قیاس این همه مومنان را جامه پاکیدن شستن فریضه است زیرا که امر رسول امر است بر امتان **قال** علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض بغیر خمار رسول عم فرموده که نیست نماز زن حائضه را بی معجر پس معلوم شد که ستر عورت فریضه است چون جامه پاکیدن شستن فریضه است سیوم پاکیدن جای فریضه است **قوله تعالی** ان طهر بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود امر این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این همه زمین مسجد را پاکیدن شستن فریضه است **قال** علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و طهورا ایما ادرکتنی الصلوة و یممت و صلیت رسول عم فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من کرد انیده است و وی پاک است هر کجا که مرا نماز دریابد اگر نایابنده آب باشم تیمم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فریضه است **قوله تعالی** اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر **قوله تعالی** اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل **قوله تعالی** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و این ۳ آیت در حق شناختن وقت است و حدیث آنست **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند وقتها رسول عم فرموده که فاضلترین نماز با آنست که در وقت گذاری پنجم روی بقبله آوردن فریضه است **قوله تعالی** فول وجهک شطر المسجد الحرام **قوله تعالی** فاینما تولوا فثم وجه الله **قال** علیه السلام اذا ترکت الماء فاستقبل القبلة و قل الله اکبر رسول علیه السلام فرموده است پاک کردانیدن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبله آرید و بگوید الله اکبر ششم نیت هر کدامی نماز کردن فریضه است **قوله تعالی** و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حقا پیشتر ایمه تفسیر برین اند که مراد از مخلصین نیت است از برای انکه تا نیت نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام الاعمال بالنیات و لکل امرء ما نوی رسول عم فرموده که کارها به نیت است **قال** علیه الصلوة و السلام لا عمل لمن لا نیت له رسول عم فرموده که نیست عمل بی نیت و نیت آن بود که بدل پاینده شود و قصد بآن یار کند که چه میکند از دن نماز و آن اندیشه از وی بقصد نیت است و باید که نیت نماز کند که آن نیت در دل او باشد چنانکه میان نیت و تکبیر اول هیچ چیز دیگر در دل او در نیاید و اگر چیزی دیگر در دل او بیاید نیت باز گرداند بعد از ان تکبیر گوید و این ششم مسئله که در دن نماز است اول تکبیر است پنجم تکبیر اول فریضه است **قوله تعالی** و ربک فکبر **قوله تعالی** خذ الذی من ذکر اسم ربه فصلی این دو آیت در حق تکبیر اول است **قال** النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرموده است

کہ بگیرد اول نیکوست از دنیا و آنچہ در دنیاست دوم قیام فریضہ است **قولہ تعالی** وقوموا للہ قانتین و اما مرحوم بنگاہ داشتن و برپای داشتن این پنج نماز خاصہ مر نماز وسطی را کہ خداوند مغفور جل ذکرہ بر حق وی دیگر بار تخصیص فرموده است **قولہ تعالی** حافظوا علی الصلوٰة والصلوٰة الوسطی اما در صلوٰة وسطی مر علما را اختلاف است خواجہ امام زاہد فخر الدین رحمۃ اللہ گفتہ است کہ خداوند مغفور جل لعلم قدیم خود دانستہ است کہ علما را در وقت استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوٰة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین علی است رضی اللہ عنہ دقیقہ دروی آنست کہ دو نماز است مر روز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مر شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوٰة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ صلوٰة خواجہ امام منہاج الدین را در درس بسیکر و روایة بیرون آورد از عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ کہ صلوٰة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام شافعی گرفتہ رح فقہ آنست دروی کہ دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوٰة وسطی نماز بامداد بود اما بر قول زید بن ثابت و مادر مومنان عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا صلوٰة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گرفتہ است رحمۃ اللہ فقہ دروی آنست کہ دو نماز است روز را چہار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضہ و چہار رکعت نماز دیگر پس نماز وسطی نماز پیشین است و ما ثابت میکردانم کہ صلوٰة وسطی نماز بامداد نیست دلیل بر آنکہ در حرب خندق چہار نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد رسول عم آن چہار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد و دعا بلاکت مر کافران را کفت کہ ما را از صلوٰة وسطی محروم کردند عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ صلعم یوم الخندق حبسونا عن الصلوٰة صلوٰة العصر ملا اللہ بیوتہم وقبورہم نارا و اتفاق است کہ در آن چہار نماز بامداد نبود ما را از فعل رسول عم چند مسئلہ معلوم شد یکی آنکہ ترتیب میان فریضہ وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمۃ اللہ شرط نیست و دیگر صلوٰة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکہ ہر کجا کہ دو امر پیش آید چنانکہ نماز گزاردن و با دشمن حرب کردن باید کہ حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا کہ حرب در آنجا اقامت سنت است از فعل رسول علیہ السلام و نجات اہل ایمان است در رسول عم فرموده است من قدم المقدم فہو فی الدارین مقدم و من قدم مؤخرہ فہو فی الدارین موخر رسول عم فرموده است ہر کار مقدم داشتن را مقدم دارد خدا تعالی و ہر کہ در دو سرای مقدم دارد و ہر کار مقدم را موخر دارد خداوند تعالی در ہر دو سرای او را موخر دارد ما این نجوقت نماز را باین ترتیب کہ میکنیم از رسول عم آموختہ ایم و ہر آنچہ دانیم با فعال و کردار پیغمبر ما مقدم علیہ السلام خداوند این عالم را در شش شبانروز آفریده است **قولہ تعالی** ان ربکم اللہ الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام

ثم استوی علی العرش ابتدا از روز یکشنبه کرد و ختم بروز آدینه کرد روز یکشنبه آسمانها روز دوشنبه
آفتاب و ماهتاب و ستارگان فلک را بیافرید و اینها را در فلک مرکب کرد و روی گردان کرد و روز سه شنبه
خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمان ها و ساکنان دریاها و فرشتگان
آسمانها روز پنجشنبه آبها عالم آفرید و دریاها را مسخر گردانید و رودها را روان گردانید
و چشمها را پدید آورد و درختان را بر و بانید و نباتها از زمین بر آورد و روز آدینه را قسمت کرد و تقدیر بر راند
قوله تعالی و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ آفرید و شتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آدینه بود که آدم علیه السلام
را بیافرید و جان بقالب آدم مبارک عم اندر آورد چون روح بدماغ آدم رسید بنشست و عطسه زد توفیق
چون گفت الحمد لله بس ما را معلوم آمد که عطسه نعمتی است و ما را حمد لازم آمد و هم روز آدینه بود که ملایک را فرمان
آمد تا آدم را سجده آوردند **قوله تعالی** و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس و هم روز آدینه بود که آدم را
بهشت اندر آوردند و هم روز آدینه بود که حوا رضی الله عنها را از پهلوی چپ آدم عم در وجود آوردند و هم
روز آدینه بود که آن زلت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آدینه بود که ایشان را از بهشت بدنیا
آوردند و تسبیح آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین پس
ما را بر سنت پدر باید رفت و هر کجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هر کجا که زلتی در وجود آید استغفار باید گفتن در خبر است
چون آدم عم را از بهشت بدنیا آوردند آدم عم در بهشت شب ندیده بود اینجا نماز شام اندر آمد و حوا نیز با
آدم عم اندیشمند شدند گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح دمید و عالم روشن شد دریافتند که این دو عمر کی از
رونده و آینده شکر انه این دو حالت را دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید
و آن دو رکعت فریضه بامداد بود پدر ملت ابراهیم خلیل الله چون بخواب دید که فرزند را قربان کن و خواب انبیا
علیهم السلام همچو وحی بود و ذبیح را ببرد تا آنجا که فرمان بود خداوند عز و جل بدله فرزند فدا فرستاد و بس
قوله تعالی و فدیناه بذبح عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعنت نجات یافت و از خوف منجنیق خلاص یافت
و آتش را حق عز و جل بر وی بوستان کردانید و از دست نمرود علیه اللعنت نجاة یافت شکر انه این
چهار حالت را بهمه رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت
نماز پیشین و تسبیح او این بود الحمد لله قبل کل احد و الحمد لله بعد کل احد و الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من
کل ذنب و اتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال را که اجعد
هر چیزی که در آسمان ها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرد ابتدا و چون گوید الحمد لله بعد کل احد امر آید

از خدای عزوجل مر کرنبان اعمال و برا کرنا نیکی در دیوان وی ثبت کردانیند که بعد و هر خیری که در زمین آفریده شده است نیکی بنام این بنده نویسید و چون کوید الحمد لله علی کل حال امر آید از پروردگار مر کرنبان اعمال را که شما ثواب این بنده مومن نتوانید نوشتن من دهم جزا روی چندانکه خواهیم چون یونس پیغامبر علیه السلام از خوف زلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة بآن قوم شنید شکر انرا این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و پروردگار را وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

قال عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون امروز که ترسایان علیهم اللعنة با عیسی عم مجادله کردند و ثالث ثلاثه گفتند آسمانها بحضرت پروردگار بنالیدند که ما را فرمان ده تا بر سر ایشان زمین و زمینها می خواست تا ایشانرا فرو برد خطاب آمد که شما بر قرار باشید جزا ایشان من دهم انچه خواهم عیسی عم شکرانرا که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبر فی و خداوند عزوجل مرا از مثل چنین قول گفتن نگاهداشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و پروردگار را وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا چون عیسی علیه السلام از مدین بمصر میرفت و صفورا که دختر شعیب پیغامبر عم بود و بیرا درد ولادت گرفته و هوا تاریک شد و گرگ در رمه موسی عم افتاد و ابر باریدن گرفت و برق جستن گرفت و رعد غریدن گرفت و گرگ در رمه موسی عم افتاد و هر چند موسی سنگ بر ایشان زد و آتش بدید نیامد سخت و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی هر دو را باوی بسخن درآورد گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فرمانیست نار آتش دهیم ما مور باشیم پروردگار موسی عم امید منقطع کردند و روی بر گردانیدند نگاه کرد از دور بر طور سینا نوری را دید چنان گمان برد که نار است قدم در نهاد و روی بدان جانب نهاد و بگردانیدن آنست که از انجا که وی بود تا انجا که نور دیده فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی کوتاه کردانید و بر اندک ساعتی بدانجا رسانید نور دید بر درختی برآمد تا بگیرد آن نور بیابان درخت آمدی فرود آمد تا بگیرد و نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که هفتاد بار نور از سر درخت بیابان درخت آمد باز بر سر درخت میرفت موسی عم متحیر شد ندا در بانی انا الله لا اله الا انا بشنید از انجا باز گشت بابشارت پیغامبری و بوار حصافی شده بود و گرگ از رمه بیرون نفتاده بود و صفورا بالمه بر زمین نهاده بود شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عزوجل از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت نماز فریضه خفتن و دعاوی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

یفقهوا قولی و نماز وتر ختم نماز ها است و رسول عم ختم همه پیغامبران است چون رسول عم از معراج باز آمدین
حدیث فرمود قال عم ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن فان الله تعالی
وتر یحب الوتر وجعل وقتها بعد العشاء الی الصبح رسول عم فرموده است که خدای تعالی نماز بر شما زیادت
کرد اینده و آن نماز وتر است و وتر لطاف بود ای اهل قرآن نماز وتر گذارید که خداوند تعالی وتر است
و وتر را دوست دارد و وقت وی بعد از نماز خفتن است تا صبحدم فی فی حفظه رضی الله عنها
که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه و عیال رسول علیه السلام روایت میکند از رسول
عم که هر که بعد از نماز وتر سه بار این تسبیح را گوید که توکلت علی الحی الذی لا یموت سبحان الله
والحمد لله رب العالمین و پیراخداوند عز و جل ثواب هفتاد و سال عبادت بدفتر درویش
وی ثبت کرداند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آمده و صد قنطار از خاک تیره بر دارد
براقی بیند نورانی بر سر خاک وی ایستاده و بوی گوید که بر من نشین که من ثواب نماز بامداد توام
بروی نشیند می پرسش تا نیزدیک آدم صفی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا در گذرد براقی دیگر
پیش آیدش همچنین نورانی و گویدش که بر من نشین که من ثواب نماز پیشین توام بروی نشیند می پرسش
تا نیزدیک پدر ملت ابراهیم خلیل الله عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش از آن نورانی تر و گویدش بر من
نشین که ثواب نماز دیگر توام بروی نشیند می پرسش تا نیزدیک یونس عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش
همچنان نورانی و گویدش بر من نشین که من ثواب نماز شام توام بروی بنشیند تا می پرسش تا نیزدیک عیسی عم
از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز خفتن توام بروی نشیند می پرسش
تا نیزدیک موسی عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز دیگر توام
بروی نشیند و می پرسش تا نیزدیک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تا مقام شفاعت یابد دیگر در بهشت
مهمانی راست روز اول مهمانی آدم عم باشد دوم روز مهمانی ابراهیم خلیل الله عم و روز سیوم مهمانی یونس عم و روز چهارم
مهمانی عیسی عم و روز پنجم مهمانی موسی عم روز ششم مهمانی ازان ابد الآبدین و دهر الداهرین رسول عم است مصطفی محمد
مجتبی صلی الله علیه و آله وسلم و این همه تشریف ازان بنده بود که پنج نماز را بوقت بجماعت گذارد و ابد الابد بمهمانی انبیا مشرف
و مکرم گردد اللهم ارزقنا فی الدنیا و الاخرة هذا بنسبة هر که اطلعت یابد خدمت کند و هر که ابهت یابد طاعت کند اما این
نماز را بدین قیام و رکوع و سجود میگذارم فایده وی چیست خداوند تعالی فرشتگان هر آسمانی را بعبادتی معین کرده است فرشتگان
آسمان اول را قیام اند و فرشتگان آسمان دوم را رکوع اند و فرشتگان آسمان سیوم را سجده اند و فرشتگان آسمان چهارم را
قعده اند و فرشتگان آسمان پنجم را تسبیح اند و فرشتگان آسمان ششم را تهلیل اند و فرشتگان آسمان هفتم را تحمید اند بنده

مومن چون در رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعده و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
عزوجل بعدد فرشتگان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت کرده اند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در
خصایل آورده است که زمینها نیز بدین قیاس اند آنچه درختان و مناره ها در قیام اند و چهارپایان
در رکوع اند و خزندگان در سجود اند و دیوارها و کاهها و کوهها و ملخها همه در قعده اند و مذهب سنت و جماعت
آنست که هر چیزی که هست در تسبیح است و همه مسبحه اند مر واجب الوجود را **قوله تعالی** وان من شیء الا
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن در رکعت نماز گذارد و بدین قیام در رکوع و سجود و قعده
خدا تعالی امر فرماید تا بعدد هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرده اند
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل الله علم بنا کرد جبرئیل علم از بیخ کوه سنگ می آورد و با سماعیل میداد و اسماعیل
با براهیم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین پنج نماز روی بکعبه آرد خدای عزوجل مثل آن
پنج کوه نیکی در دیوان وی ثبت کرده اند و از ثواب جبرئیل امین و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح علیهم السلام
بانصیب باشد قرائة فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امة **قوله تعالی** فاقرءوا ما تیسر من القرآن الغافلان
که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** النبی علیه السلام لا صلوة الا
بالقراءة رسول علم فرمود که نیست نماز بی قراءة رکوع و سجود فریضه است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عزوجل میفرماید که ای گروندگان رکوع
و سجود آرید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع
رسول علم نهی فرموده است نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نقر الدیک کنقر الحمار رسول علم نهی فرمود که در رکوع
سر نیک فرو میارید همچنانکه بهایم خبری از زمین میخورند **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول علم فرمود که چون بنده مومن سجده آرد مر پروردگار
خود را باید که بهر اعضا آرد همچنانکه هیچ عضوی از اعضای وی از قبله نافته نبود تا بتواند قعده از آنشست
فریضه است **قوله تعالی** وقیل ارکعوا مع الراکعین **قال** النبی علیه السلام لابن مسعود اذا رفعت راسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول
علم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برآوری و قعده اخیره مقدار عبده و رسوله رسانیدی
نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو **مسئله** بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول ابو حنیفه
رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبین رحمهم الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
بعضی از مسایل آنست که اگر در میان نماز حدث پدید آید یا قی نماز تباه شود و اگر بعد از نماز پدید آید یا تمام

نماز روا بود و اگر بعد از قراءة تشهد پیش از سلام پدید آید بر قول امام اعظم نماز تباه شود چنان بود که در میان نماز و بر قول صاحبین روا بود دلیل بر بن مسایل تا اگر مسلمانی نماز باداء میکند از بعد از قراءة تشهد پیش از سلام یاد بش آمد که نماز خفتن بر منست یا وتر بر منست یا آفتاب برآمد در بن هر سه صورة بقول ابو حنیفه رحمة الله نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود **مسئله** مسلمانی نماز فرض قضا دارد بوقت ضحی میکند از بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست استاده بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بقول صاحبین نماز روا بود **مسئله** جماعتی نماز عید میکنند از بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال استاد بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** جماعتی نماز آدینه میکنند از بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد یعنی نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین نماز روا بود **مسئله** اگر مسلمانی را نماز پیشین بر وی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میکند از بعد از قراءت تشهد پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین نماز روا بود **مسئله** اگر بینم بعد از قراءة تشهد پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود **مسئله** عریان بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** ماسح موزه را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام پای مسح بر سر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** صاحب جبیره را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جبیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** بیماری با یماء نماز میکند از بعد از قراءة تشهد پیش از سلام صحت یافت و قوت بر خاستن یافت بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** کسانی که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراءة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن فریضه شد چنانچه دختر نارسیده رسید و باکنیز ک آزاد شد و همچنان مقدار رکنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود **مسئله** مسلمانی بعد از قرائت تشهد پیش از سلام بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** بعد از قراءة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** مردی نیت امامت زنان کرد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زنی آمد بوی اقتدا کرد

وبعدی امام نشست برقول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و برقول صاحبین روا بود **مسئله** تماحتی
وکشتی نماز میکند اندر تماحتی و بکنار آمدن کشتی برایشان افتاد اگر اندک بعد از قرار گرفتن کشتی سلام
کشتی روان شد برقول ابوحنیفه آنهائی که بیرون کشتی اند اگر ده اند نماز ایشان تباه شود و بقول صاحبین
نماز روا بود و ازین جمله مسایل که کردیم برقول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بقول صاحبین روا بود **مسئله**
اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی برقول امام اعظم رحمة الله فریضه است و بقول صاحبین فریضه نیست
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده فریضه است یا نی گوئیم
شرط روای نماز است فریضه نیست که فریضه چیزی بود که بنفس خود عبادت بود و چیزی که بخنده و قهقهه و بحدث عمدا
از نماز بیرون آمده شود روی فریضه نشود **فقیه مسعود** مصنف این کتاب از خواجه امام قاضی احمد زاهد و بعضی
از مشایخ رحمة الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخص دو صفت
جایز است چنانکه یک را هم مطیع توان گفت و هم عاصی صورت **مسئله** چنان بود که موسی در زمین
غصبی یا جای غصبی نماز میکند اندر آن روی که نماز میکند او مطیع بود و از آن روی که در زمین غصبی است
یا در جای غصبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت سه مسئله بر آمد
مختلف فرمان ابو شافعی رحمة الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از موسم حج جان
احرام کبر دبقول علماء ما رحمهم الله جلبهم را بود و بقول شافعی تا بمیقات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
توان گفتن و هم با طهارت صورت مسئله چنان بود که مردی طهارت باشد دست بر اندام نهانی خود
نهاد و بازنی را بسود کرد یا در عقد نشاید بقول شافعی طهارت تباه شود و برقول علماء ما رحمهم الله تباه
نشود این مرد را هم محدث توان گفت و هم بطهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
چنان بود که مردی از بالا فرود جهد یا بار کران برپشت گیرد و یا چیزی بر پشت دی زنند کاز وی آب منی
بی شهوت طاهر شود برقول شافعی رحمة الله غسل واجب نشود و برقول علماء ما رحمهم الله غسل واجب
نشود این مرد را جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
میان دو خواجه مشترک یکی این دو خواجه قسمت خود را آزاد کرد برقول امام اعظم رحمة الله نیمی آزاد
شود و برقول صاحبین کل آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد و امابر قول امام اعظم
رحمة الله آن مرد آزاد نا کننده را سه اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بنده نواب
نشود و اگر خواهد نیمه قیمت بنده از آن آزاد کننده بستاند و اگر خواهد غلام را گوید تا جندانی کز
بهای خود را کار کند آنگاه آزاد شود امابر قول صاحبین او را سه اختیار بود اگر خواهد ازان شریک

یا قیمت غلام را نشناسد و اگر خواجه غلام را کار فرماید چندانی که نیرهای خود در کار کند غلامی خود از او داند پس یکی را
هم مقیم توان گفت هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواجه مشترک هر دو خواجه مسافر و اند یکی نیز
دو خواجه نیست اقامت کرد این غلام را هم مقیم بتبعیت خواجه مقیم توان گفتن و هم بتبعیت خواجه مسافر مسافر
هم توان گفتن یکی را نیم خفته توان گفتن و هم بیدار صورت مسئله چنان بود که یکی در خانه خفته باشد
مرد و را باز نی عقد کردند و بدان خانه در آمدند و از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن
زن را قبل الدخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خفته را حکم بیدار است اما نیمه کابین بر او لازم شود والعلم
باب چهارم در بیان واجبات نماز در نماز و جبهاست که بترک و تاخیر وی بسجده سهو لازم شود چون
بقرائت نشستن بود اما اگر بعمد بماند نماز روا بود ولیکن بزه کار شود چنانکه اگر کسی با خر نماز سجده سهو بیارد آن سجده با
سهو نقصان نماز و برابر نکیر دلیکن بزرگی گناه را **قال** علیه السلام چرس من الکبایر لا کفارت فیهن الاشراک
بالله و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و الیمین الفاجرة و قتل المومن بغیر حق و بروایت دیگر قتل النفس
بغیر حق رسول عم فرموده است که پنج گناه کبیره اند که و برا در دنیا کفارت نیست بشرک آوردن بعد از ایمان
و آزار ما در و پدر کردن و در حرب یکمو من از دو کافر دی کردانیدن که غالب بلاک نبود و سوگند بدروغ خوردن
یعنی بمین غموس و خون بناحق کردن همچنان که این پنج گناه کبیره را در دنیا کفارت نیست هر که در نماز و جبی را
بعمد بماند اگرچه در آخر نماز سجده سهو بیارد آن سجده سهو نقصان نماز و برابر نکیرد و از بزرگی گناه را
زیرا نکه گناه بقصد کرده است **مسئله** در فریضهای چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن
خواندن فریضه است اما در دو می اول واجب است **مسئله** فاتحه پیش از سورت خواندن
واجب است و سورة با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علماء مارح و بر قول مالک رحمة الله تعالی
فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندنی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندنی
آهسته خواندن واجب است این دو مسئله در حق امام آمد اما تنها گذارنده را در نماز نرم خواندنی
نرم باید خواند و در نماز بلند خواندنی مخیر است اگر خواهد بلند خواند را گر خواهد نرم خواند **مسئله**
بلند خواندن در نماز بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت اما سنت در جهر نماز شب است باید که در تطوعات
نرم بسیار نگ نخواند و نیک بلند نخواند سابقه خواند بحکم حدیث مهتر عالم **قال** علیه السلام خیر الامور اوسطها
آورده اند که شبی رسول عم روزگار صحابه را مطالعه میکرد چون بدر حجره ابو بکر صدیق رضی الله عنه رسید وی نماز
بود و قرآن نرم میخواند رسول عم نبور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا بگذشت و بدر حجره عمر رضی الله عنه
رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول عم بنور نبوت دانست که وی در نماز است

از آنجا برگذشت بدتجره بلال رسید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود از صورت بصورت نقل میکرد چون بامداد
رسول عم نماز گذارده و پشت مبارک بر مسند رسالت باز داشت و گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن
ترم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملک بی نیاز راز میگفتم رسول عم گفت همچنانست که تو میکوئی اما پاره
بلند تر خوان و این حدیث فرمود قال عم ارفع صوتک قلیلا رسول عم فرمود که پاره بلند تر خوان تا مستمع
موافقی باشد و انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله
دیو از امی رمانیدم رسول عم فرمود که همچنان است اما پاره پست تر خوان تا خفتگان را ضرری نرسد یعنی
ایشانرا بیدار نکنی قال علیه السلام اخفض صوتک قلیلا انگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی
واز سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوسنان بیوستان نقل میکردم رسول عم
فرمود همچنانست که تو میکوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن وانگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام
اذا افتحت سورة فاتمها یعنی هر فرمود عم که هر سوره را که افتتاح کردی آنرا تمام کن آنگاه دیگری آغاز کن چون
رسول عم مر صدیق را فرمود که بلند تر خوان و مر عمر را فرمود که پست تر خوان پس معلوم آمد که سیاست بامداد
قوله تعالی ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا واجب در حق امام است باید که چندانی
بخواند که صف اول بشنوند و فریضه در حق هر نماز گذاری آنست که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده ابوالحسن کرخی
روایت کرد که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخها از خواجه ابوالحسن کرخی
رحمة الله علیه همچنین روایتی است که ادا حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آرند که دو کس
از شاگردان امام اعظم رحمة الله در بین مسئله مباحثه کردند به پیش بشر حافی باز گشتند بشر گفت که کرا می
باید که چندانی بخواند که اگر مستمعی گوش بر دهان وی نهد بداند که چه میخواند اما صحیح و درست تر آنست که
خواجه ابوبکر فضل بخاری و فقیه ابوجعفر سندوانی و خواجه امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که
چندانی بخواند که خود بشنود و دیگر برابر بشنواند و هر چه کم ازین بود آن همچنین بود که مجمجه باد هن جنبانیدن
و بمجمجه نماز روا نبود مسئله ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان باتفاق واجب است
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعده تعدیل ارکان بقول ابو یوسف و شافعی
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست
که رسول عم در مسجد نشسته بود که اعرابی درآمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل برخیز و نماز بگذار که تو نماز نکذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

وبعد تعدیل ارکان آنرا بجای نیاورد باز فرمودش که قم فصل فانک لم تصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را
باز گذارد و تعدیل ارکان را بجای نیاورد رسول عم باین حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی
عجز خود ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من پیش ازین نمیدانم گذاردن رسول عم تعدیل ارکان و درآموختش
بعد ازان نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا آورد و انگاه رسول عم ماندش تا برفت پس معلوم آمد که
تعدیل ارکان فریضه است و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
من صلی صلوة ولم یقم رکوعها وسجودها فلا یجوز صلوته جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه روایت
میکند از رسول عم که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد نمازش روا نبود پس معلوم آمد
که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول عم فرموده است
از راه فضیلت و کمال رانه از راه فرضیت را دلیل بر انکه فرموده است قال علیه السلام لا صلوة
لجار المسجد الا فی المسجد رسول عم فرمود که نیست نماز همسایه مسجد را جز در مسجد قال عم لا صلوة
للمرأة الناشزة که رسول عم فرمود که نماز نیست مر زن خشم کرفته را قال عم لا صلوة للعبد الابق
پیغامبر فرمود که نماز نیست مر بنده کریخته را قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
فرمود که نیست نماز در زمین غصبی قال علیه السلام ولا صلوة فی الثوب المغصوبة پیغامبر فرمود که
نیست نماز در جامه غصبی قال علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پیغامبر فرمود نماز نیست
مر انکسی را که در آخر صف تنها ایستد در بن جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عهده نماز بیرون آیند و
از فرضیت بر ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز
گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان
بجا آورده باشد و دیگر انکه رسول عم اعرابی را مید بد تا نماز تمام میکرد و انگاه میگفت که برخیز نماز گذار که تو
نماز نگذارده ای اگر نماز اعرابی نا روا آمدی رسول عم رنج و مشقت و بیرا روا ندانستی هم از ابتدا و بیا فرمودی
که همچنین گذار چون میماندش تا نماز تمام میکرد انگاه فرمودش که نماز همچنین گذارد پس معلوم آمد که تعدیل
ارکان فریضه نیست واجب است و دیگر حدیث فم فصل حدیثی مشهور است و اجبی تقاضا کند و حدیث
جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سنتی تقاضا کند و ما فریضه رکوع و سجود بآیه داستیم قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا و تعدیل ارکان بر احادیث اگر بکوییم که تعدیل ارکان فریضه است زیادتی
کرده باشیم حدیث را با قرآن و اینچنین نشاید و همچنانکه حدیث روایت میکند ما نیز حدیث را روایت میکنیم
در حدیث آمده است که رسول عم در مسجد نشسته بود با صحابه کرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل

ارکان بجا نیاورد و چون وی نماز تمام کرد از مسجد بیرون رفت یکی را بجهت خواست کرد تا در حق وی طعنه زد که این شخص نماز نکو نگذارد و رسول علیه السلام فرمود که در حق نماز گذارندگان طعنه نکنید یک کس بیرون دیدان نماز وی خریداری کنند ابو هریره رضی الله عنه گفت من بیرون آمدم و آن نماز وی خریداری کردم از ده درم نقره نماز کردم بهزار درم نقره رسانیدم اعرابی گفت قصد نماز مکن که اگر همه دنیا و آنچه در دنیا است بمن دهی من نماز باین زودی نکنم ابو هریره گفت در آمدم و آنچه اعرابی گفته بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم باز گفتم رسول علیه السلام فرمود که من بگفتم که در حق نماز گذارندگان طعنه نکنید چون رسول علیه السلام نماز گذاردن فرمود وی تعدیل ارکان بجای نیاورده بود پس معلوم آمد که تعدیل ارکان فریضه نیست **مسئله** تعدیل ارکان چیست ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است که اتمام رکوع و سجود و تعدیل ارکان واجب است خواجه عبد الله جرجانی رحمة الله گفته که اتمام رکوع و سجود سنت است که بدانکه تعدیل ارکان را از عدل گرفته اند یعنی که در نماز عدل ارکان بجا آرد از عدل بیرون کار آمین شود و مستحق فضل و رحمت بروردگار شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که هر که نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد اولیتر آن بود که آن نماز را باز گرداند از برای آنکه اعرابی را رسول علیه السلام سه بار نماز باز فرمود گذاردن که وی تعدیل ارکان بجا نمی آورد **مسئله** نامیت تعدیل ارکان چند است بر قول ابو یوسف و شافعی رحمة الله اقل است و بر قول محمد رحمة الله اکثر است شیخ بسنده است از امام اعظم رحمة الله و من مسئله چهار روایت است یکروایت است که نگزیده بنگرد و بداند که وی از رکنی بر رکنی نقل میکند این از وی تعدیل ارکان بود و اگر نگزیده در نیابد که از رکنی بر رکنی نقل میکند یا نی این از وی تعدیل ارکان نبود و یکروایت است که اگر از رکوع بقومه نزدیکتر است یا از سجده بقعده نزدیکتر است این از وی تعدیل ارکان است و منقول از امام ابو حنیفه رحمة الله روایت است که اگر مسافر بر نهالین یا بر بالشت سجده میکند اگر آن نهالی یا آن بالشت را از زیر سری بگشند وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم وی نیابت دارد و از عهده بیرون آید اما این قول ضعیف است و بدین عمل نشاید کردن و یکروایت است که چون سر از سجده اول بردارد چندانی که تیغ در میان فاصل شود آنگاه وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم نیابت کند و امام معلوة خواجه امام بکر رازی رحمة الله آورده است که مراد از فاصل شدن تیغ آنست که فضه بر زمین بود و نوک تیغ بر پیشانی **مسئله** در سجده بکجا صیم کردن واجب است آنکه آنرا که قیام رکوع یکی و سجده دو حکمت چیست مشایخ رحمهم الله تعالی در این سه قول گفته اند یک قول آنست که قیام اقرار است بر بندگی و رکوع اقرار است بر زنده کی و دو سجده گواه آنست بر بندگی این جواب حکماست خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است که هر که چیزی خرد بها خواهند و هر که چیزی دعوی کند گواهان خواهند چون دعوی بندگی کرد آن سجده گواه آنست بر بندگی و جواب بالصواب آنست که چون امر آمد از حق سبحانه و تعالی هر ملایک را تا آدم را سجده آرند **قوله تعالی** واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ملایک همه سجده آوردند مگر ابلیس علیه اللعنة که سجده نیاورد چون سر از سجده اول برداشتند منکری نکردن کسی سر از ازل بر ندیدند بجان راست

استاده تشکر از ایکی سجده دیگر آورند پروردگار عالم از ایشان قبول کرده و بر ما فریضه گردانیده این سوال
از امیرالمومنین علی روایت کرده اند رضی الله عنه داد حکمتی چنین گفته است مرد و سجده که در سجده اول گوید
عزیز را که بر خاک نهادی دلیل و اشارت است بر آنکه مرا از خاک آفریده است و سر بر آوردن اشارت است که مرا
بر خاک داری و نازنده ام در سجده دوم اشارت است که باز گشت من بخاک بود بقول خدای عزوجل قوله تعالی
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاکیا بیدار باش
خاک بودی خاک گردی در میان هوشیار باش چون از علی رضی الله عنه چنین آمده است خلاف واجب
اند و حکمتها دیگر بیرون آورند شش جواب دیگر گفته اند و استنباط کرده اند یکی حکمت آنست که مشرکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آورند مر موحد را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان یک سجده
می آورند شما دو آرید تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود در رکوع یکی آمده است چه ایشان رکوع از زنده
ننهند همین یک سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان آمد پس صفت دیگر حاجت بمقتضا مر مخالف را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق بلی گفتند فرمان آمد که دعوی را یعنی نماز سجده بیارید بعضی سجده آوردند و بعضی نه
چون آن کسان سر بر آوردند دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند بیافتن توفیق سجده مر خدای عزوجل را شکر آوردند
باز بسجده رفتند انکسانی که سجده اول نیاورده بودند بعضی از ایشان پشیمان شدند سجده دوم بیاوردند هر که سر دوم نیاورد
مسلمان نبود و مسلمان آمد و چون سر مسلمان سر دو نیاورد کافر بود کافر پیر دو سر که اول آورد دوم نی
مسلمان بود بدلی و باز کافر سر دو سر که اول نیاورد دوم آورد کافر بود باز مسلمان شد چون در روز میثاق مومنان
دو سجده آوردند فرمان آمد که شما باز سر دو سجده آرید تا عبادت حال موافق بود مر روز میثاق را شکر بود نعمت ایمان را سبب
بقا توحید را حکمت سیوم آنست که آدم معصوم مرسل را از بهشت بپرنعمت بدنیا بر محنت فرستادند سیصد سال بگریست و خار
خوست در سجده بود و عار بنجوانست که جبرئیل امین آمد و بشارت قبول توبه آورد و کفت سر برآر تا بشارت رسانم چون سر برآورد
بشارت شنید باز بسجده رفت شکر آن حال را در سجده آورد یکی از آنجمله حذر را و یکی از آنجمله شکر را لاجرم فرمان شد که پذیرا
موافقت کنید و در نماز دو سجده آرید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت اعلی را آرزوی مصطفی صلی الله علیه وسلم بود
در معراج برند تا اهل آسمان و زمین او را ببینند ملایکه در قیام و رکوع و سجود و قعده بودند و او را دیدند و آنها که بسجود بودند فرمان آمد
که سر برآرید تا و را ببینند سر برآوردند و او را دیدند چون باز گشت ایشان بسجده بود باز گشتند سر برآوردند یک فعل دیدند
مساجد از ما در سجده و برافرمان آمد که ای محمد تو را بگونا قیام و رکوع و قعده یکی آرند سجده و چنانکه از ما یکی دیدی تا لواب
عبادت همه ملایکه ایشان را کرامت کنیم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که منقاد فرمان خداوند بیم و
سجود گواهان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی یکی بود و گواهان دعوی دو گواه اند در نماز حکمت بدین است

حکمت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قربت است قوله تعالی واسجد واقترب کقال النبی صلی الله علیه وسلم اقرب
ما یکون العبد من ربه اذا سجد خدمت از بنده است مر خدای را عزوجل و قربت از خدا است مر بنده را انچه از بنده بود دور تر یکی
بسنده گیرد و بدیر اظهار بی نیازی مر او را انچه از وی بود مر بنده را و کرا ایند از جهة الهی بنده نوازی تا بعضی از علما و اصول
گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مر ملایک را که سجده آرید مر آدم را همه امتثال نمودند فرمان بجا آوردند سجده کردند و شیطان
را معلوم شده بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسید و بر خدمی باشید نه چون بر آن سجده بر داشتند خدا عزوجل بدید
استاده مانده شکر آن حال را یک سجده دیگر آوردند خداوند عزوجل از ایشان قبول کرد و بر ما فریضه کرد اینداین دو سجده
و آن سجده حق را بود با آدم را خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که آن سجده حق را بود آدم را و معنی قبله بود شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن سجده تحیت بود و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای
انکه امر بود مر ملایک را از خداوند عزوجل بدو ردن سجده مر آدم را صلوات الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقهاء است
که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که سجده تعبدی است محض در وی حکمت نباید طلبیدن دلیل بر انکه اگر مسلمانی مر دیگر را
قیام آرد در رکوع آرد و حلال دارد کافر نشود اما اگر سجده آرد و حلال دارد کافر شود **مسئله** آوردن سجده مبارک
است و دلیل بر سجده سحران فرعون که یک سجده بیاورند خداوند را بی اظهارت و بجا مر حسن وی بغیر فیصل صدر بهشت
یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که یک سجده نیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن
از ترک سجده نبود از ناکردنی فرمان بود عمر بن عیینه رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده آرد مر خدایرا خدا تعالی مر
بقیامت یک کافر را فدا دهد بدش تا در دوزخ اندازد و خود بخات یابد در بن سخن نظر میکند که چون پدر ملت ابراهیم
خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه خواب دید که فرزند را قربان کن ذبیح را بر دنا آنجا که فرمان بود ذبیح رنگ
بر زمین نهاد آن صورت سجده بود نه حقیقت سجده خدای تعالی فدا فرستاد ش **قوله تعالی** وفدیناه
بذبح عظیم بنده مومن چون سجده آرد خدای عزوجل را اگر خداوند تعالی کافر را فدا دهدش بقیامت تا در دوزخ
اندازد و خود بخات یابد هیچ عجب بود **مسئله** سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر عمل زاهد صحابه عبد الله عمر
و نفیله است عبد الله مسعود رضی الله عنهم که ایشان چون بسفر دریا میرفتندی خاک با خود بردندی و در کشتی بخستندی تا خاک بر
سجده می آوردندی از ایشان سوال کردند که ای یاران رسول علم از چه معنی است که بخاک تقرب می نمائید ایشان
گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیته را بر خوانی **قوله تعالی** منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم
تارة اخری **بیت** ای ز خاکت آورده و خاکیا بیدار باش ۱۰ خاک بودی خاک گردی و هیان هوشیار باش ۱۰ پس
معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر است **مسئله** در تطوعها و سنتها رکعتی بر قول امام اعظم
رحمة الله و ابو یوسف بر سر دو رکعت نهادن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمة الله فریضا

وجه قول محمد در فرد شافعی رحمهما الله آنست که هر شفعی نماز است علاحده و هر دو رکعتی نماز است علاحده دلیل
بر انکه وارد شفع اول از شفع دویم نیابت ندارد دو قرائت شفع دوم از اول هم نیابت ندارد پس هر شفعی نماز علاحده
باید که بر سر دو رکعت نشستن فریضه بود امام اعظم و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی یک قعده
روا می آید سنت و تطوع بطریق اولی بود که یک قعده روا آید و اگر گوئیم که دو نباید سنت و تطوع را بر هیچ نهاده باشم
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل بر انکه اگر مسلمانی سنت را بماند مستحق عقوبت شود و لیکن قضا ار آن سنت بروی نبود و اگر
فریضه را بماند قضای آن بروی بود و اگر قضای بر خود نپسندد کافر شود **مسئله** در فریضه چهار رکعتی بر سر دو نشستن
امام کرخی از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که سنت است و لیکن در معنی وی واجب است و بسیار جائی اسم سنتی بود و در وی
معنی واجب بود بسیار جای که اسم واجبی بود و لیکن در وی معنی فریضه بود چنانکه گویند نماز رسیده رسیده شد بروی نماز واجب شود
و چون مال شد گویند زکوة بروی واجب شد و چون مال شد گویند حج بروی واجب شود و چون ماه رمضان در آید گویند روزه
بروی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد این همه اسم واجبی گویند و لیکن در وی معنی فریضه است
اسم سنتی است و لیکن در وی معنی واجب است هر سنتی که مضاف بود بیک رکن نماز ماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه
رکوع و سجود و هر سنتی که مضاف بود بسوی کل نماز ماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه قعده اول چون نشستن شفع اول
شود و چون بر خیزی نبود از شفع دوم شود پس وی مضاف آمد بکل نماز ماند او و تاخیر او سجده سهو واجب شود شیخ الاسلام
علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته است که مسافر را بر سر دو نشستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود فقیه جعفر رحمة الله علیه گفته است
که قعده آخر نشستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود خواهر زاده امام بکر جوزجانی رحمة الله علیه گفته است که این نماز
دو رکعت بوده است مقیم را بسبب اقامت چهار شده است دلیل بر انکه مسافر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت میکند از نماز
نماز بیرون آید و از فرضیت بروی چیزی باقی نماند باید که مقیم را بر سر دو نشستن واجب بود تا فاصل شود میان
اصل و زاید **مسئله** مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میکذارد بر سر دو بقدر التحیات نشست بقیام
سیوم برخاست یاد شان آمد باز کرد یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله باز گشتن بدعت بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
باز گشتن مستحب بود و بقول محمد و زفر شافعی رحمهم الله فریضه بود اگر باز نگشت و همچنان نماز تمام کند و نماز
بقول امام اعظم رح و ابو یوسف رحمة الله نمازش روا بود و سجده سهو واجب شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله
نمازش روا نبود و اما استادان متاخران گفته اند که باز گردد و نماز را بر وجهی تمام کند که اجتماع روا آید و اولتر ازان بود
که در روای وی اختلاف بود **مسئله** در فریضه چهار رکعتی در روی آخر فاتحه خواندن را اختلاف است حسن از
از امام اعظم رحمهما الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که
سنت است محمد حسن رحمة الله گفته است که مخیر است آمده وجه قول حسن زیاد رحمة الله آنست که جابر رضی

رضی اللہ تعالی عنہ روایت میکند کہ رسول عم در وی آخر فاتحہ ہمچنان خواندی کہ در شمارہ مبارک عم می جنبیدی
وفتی بودی کہ ما را حرف باقی فلنخواندی چون این خبر بامام اعظم رسید فرمود کہ فعل موافقت رسول عم سن خیر شرک
واجبی تقاضا کند وازینجا است کہ حسن زیاد از امام اعظم رحمۃ اللہ روایت میکند کہ واجب است وجہ قول ابو یوسف
آنست کہ مروی است از صدیق محکی است از امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ کہ ایشان گفتہ اند کہ ما در وی از فاتحہ بطریق
دعا خواندی چون این خبر بامام اعظم رحمۃ اللہ رسید گفت ایشان کبر اصحاب اند و خلیفتان رسول عم اند کردہ ایشان
صواب بود و فعل ایشان سنتی تقاضا کند و ازینجا است کہ ابو یوسف از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ روایت میکند کہ سنت
است وجہ قول امام محمد رحمۃ اللہ تعالی آنست کہ از امیر المومنین علی و عبد اللہ مسعود رضی اللہ عنہما روایت است کہ
ایشان گفتند ما در وی آخر فاتحہ را بطریق تسبیح خواندمی چون این خبر بمحمد حسن رسید گفت انشاء قراءۃ وانشاء تسبیح
وانشاء سکت اگر این واقعہ امام را افتد در دو رکعت آخر فاتحہ نخواند باید کہ بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ تعالی عمل کند
وسجدہ سہو لازم نیارد کہ اگر سجدہ سہو را بسبب مسبوقانی کہ در قفای وی باشند متابعت کنند بر قول ابو یوسف نماز
مسبوقان تباہ شود و اگر تنہا گذارد و متابعت در غیر محل کردہ اینجا بر مسبوقی متابعت نبود و اگر تنہا گذارد را فتہ
باید کہ بر قول حسن زیاد رحمہ اللہ تعالی عمل کند و سجدہ سہو بیارد تا بیقین الصلوۃ بیرون آید مسئلہ اللہم انا نستعینک
خواندن در وتر واجب است اما در قراءۃ قرآن وی مر صحابہ را اختلاف است نزد یک امیر المومنین عمر و ابی کعب رضی اللہ تعالی عنہما
از قرآن نیست و در مصحف عبد اللہ مسعود رضی اللہ تعالی عنہ آوردہ است کہ از قرآن است در معنی دو سورت اول سورۃ اللہم
انا نستعینک نام یکی و دوم سورۃ اللہم ایاک نعبد نامحی این ہر دو را از مصحف خویش ثبت کردہ اند بعد از سعود تبن و در شرح
طحاوی از امام محمد رحمۃ اللہ روایت است کہ جنب و حائض و نفساء انشاید خواندن کہ در وی شبہ قرآن است اما مطلق
قرآن نیست کہ نماز بوی روا آید پس شروع شد خواندن وی در وتر در رکعت آخر تا اگر از قرآن ابود حتی وی کنار او سجود
واگر از فراموشی نخواند سجدہ سہو لازم شود خواہر زادہ رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ یاد داشت عدد رکعات واجب است
مسئلہ تکبیرات نماز جنازہ فریضہ است و تکبیرات نماز عید واجب است سجدہ تلاوت بر قول علماء ما رحمہم اللہ
واجب است و بقول شافعی سنت است سجدہ سہو را بعضی از مشایخ رحمہ اللہ گفتہ اند کہ سنت است زیرا کہ بنا بر
وی سجدہ سہو واجب نمیشود و الا ظاہر روایت آنست کہ واجب است کہ سنت را فوت آن نبود کہ نقصان
از فریضہ بر کبر و وی نقصان از فریضہ بر میکبر د مسئلہ قعدہ آخیرہ نشستن فریضہ
و فراءۃ تشہد خواندن بقول علماء ما رحمہم اللہ تعالی واجب است و بقول شافعی
رحمۃ اللہ فریضہ است و لفظ سلام بقول شافعی فریضہ است و بقول علماء ما رحمہم اللہ
فریضہ نیست واجب است وجہ قول شافعی آنست کہ رسول عم فرمودہ است قال النبی علیہ تحریمہا التکبیر وتحلیلہا

التسلیم رسول ع فرمود که تکبیر اول حرام کننده کار ما دنیاست و سلام حلال کننده کار دنیا
چون رسول ع تکبیر اول را بسلام آخر نکرد و بس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آمدن نماز بود و این بیرون آمدن نماز الماعلی رحمة الله گفته اند که ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم
قوله تعالی وربک فکبر وقد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول ما سلام
را آیتی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه اعرابی بحضرت رسول ع اندر آمد و گفت یا رسول الله مرا
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول ع آداب طهارت و نماز آموخت و چنین گفت که چون نماز گزاری
و قعده آخر مقدار عبده و رسوله رسانی نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و اعرابی سوال کرد از رسول ع
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا نی رسول ع فرمود که نی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول ع در تبلیغ ان تقصیر نکردی و عن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی ع انه قال اذا رفعت رأسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک چون سر از سجده آخر بر آوردی و قعده آخر را مقدار
عبده و رسوله رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو پس دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول ع گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا نی خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله
گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکنی را نیست علاحده شرط نیست و سلام را نیت علاحده شرط است
پس باید که از نماز نبود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بتاخیر وی سجده
سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول مالک رحمة الله یکی و بقول زهری رحمة الله سه و بقول علماء ما
رحمهم الله دو وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل ساعدی و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول ع در نماز
یکروی سلام پیش نگفت علماء ما رحمهم الله گفته اند که سهل سعدی خورد سال بود و مادر مومنان عائشه با زنان
بودی و منت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و بروزگار بزرگان راعادت ان بودی که یکروی
سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گویندی انودی که رسول ع بلند گفت ایشان
شنیدندی و آنرا که نرم گفت ایشان نشنیدند چنین دانستند که رسول ع یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمة الله آنست که چون بر من سلام گفتی و بر لیسار سلام گفتی به بیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام دو پیش نیست
و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضلتر بود سلام شش صفت دارد سلام قرآنست سلام تحیت است سلام
واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست قوله تعالی
سلام قولا من رب رحیم و سلام تحیت آنست که در التحیات میخوانیم که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

وسلام واجب است که بعد فراغ نماز دهی اما سلام سنت است که سلام دهی و سجده سهو بیاری اما سلام فراموش
که سلام بفراموشی دهی این هیچ سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه چیزی بر من باقی است
تواند بنا کند مادام که سخن دنیا نگفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
است و محمد حسن رحمة الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز ظهر میگذارد دو رکعت و سلام داد
به پندارد که عصر میگذارد یا سنتی دو رکعتی نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلامی
نماز شام میگذارد در سر دو سلام داد به پندارد که آنچه سنت است میگذارد و نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند
مسئله سلامی وتر میگذارد در سر دو سلام داد به پندارد که تراویح میگذارد و نمازش تباه شود نتواند
که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافر نیت اقامت کرد و نماز وی چهار شود در سر دو سلام داد به پندارد که
همچنان مسافر است نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبوق سجده های سهو امام را متابعت کند
لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد و چنان دانست که همچنان می باید کردن نمازش تباه شود
نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته آمد **مسئله** پیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
رسول عم که ثواب سلام را با نواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرین کرد **قال** علیه الصلوة والسلام
افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام رسول عم فرمود
کی فاش دارید سلام را در روبنا نهاد طعام بدهید و قرابتی بپیوندید و شب نماز گذارید وقتی که آدمیان خفته
باشند تا سلامت در آیید در بهشت **قال** علیه السلام البخیل الناس من بخل بالسلام رسول عم فرمود که بخیل تر آدمیان
آنست که بسلام بخیلی کند **قوله** علیه السلام السلام قبل الکلام قبل الرفیق قبل الطریق **مسئله** بر زنان سلام نباید
کفتن و بر زنی که عقد وی بر تو حرام آید نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید و بر زنی که عقد وی بر تو حرام آید نبود بر وی سلام نشاید گفتن
و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید آنهائی که عقد ایشان بر هر مردی حرام ابد بود کیانند خدای عزوجل
در قرآن مجید فرموده است **قوله تعالی** حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم الی آخر الآیة
ایشان جمله یازده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و
زن پسر پس بر اینها سلام نباید گفت و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید **مسئله** بر مردان سلام
نمی باید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید **مسئله** در استحسان آورده است که اگر کسی بر بکری
بطمع خیری سلام گوید علیک واجب نباید **مسئله** توانگر را برای مال وی عزیز نشاید داشتن و سلام نشاید
گفتن که رسول عم فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی عزیز دارد و سلام کند چهار رنگ دوزخ بر او حرام
کرده باشند **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه اگر تو انگر سلام کند بر

علیک واجب آید و اگر تواند ابتدا سلام کردن بر این نیت باید کفتن اگر از تو کلان تر بود بر وی رد کار اعبادت بتمامی آورده باشد و اگر از تو خورد تر باشد باین نیت سلام باید کفتن که معصیت از من کمتر کرده باشد **مسئله** دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی نوشتن و خطیب را وقت خطبه خواندن و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید کفتن و اگر کسی سلام کوید بر ایشان علیک واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی فساد میکنند بر ایشان سلام کفتن شاید یا نی بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحبین نشاید وجه قول ایشان آنست که این جماعتی عاصی اند مستوجب عدل و عقوبت پروردکار اند و سلام رحمت پروردکار است پس بر ایشان نشاید کفتن اما امام اعظم رحمة الله کفته است که ایشان عاصی اند و سلام رحمت پروردکار رحمت از برای عاصیان است وجه دوم آنست که چون بر ایشان سلام کوئی ایشان بجواب سلام مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام کوینده در معنی امر معروف کننده شود سلام بر نشستن واجب است بر پادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با ایشان پوستین رحم است و بر کودکان آموختن است و بر اهل خانه سنت است و خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه حدیثی روایت کرده است باسنادی درست از رسول عم که هر که از بامداد از خانه بیرون آید و برادر مومن را سلام کوید خداوند عز و جل ثواب آزاد کردن بنده در دیوان وی ثبت کرداند **و در وصایا** امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که اکر یک بر یک مومن سلام کوید خداوند عز و جل ثواب ده بنده آزاد کردن در دیوان وی ثبت کرداند و شیخ الاسلام برهان الدین کفته است که سلام کوینده را پست ثواب دهند و علیک کوینده را ده ثواب دهند بر وی اشکال کوید که سلام کفتن سنت است و علیک کفتن فرض کفایت از چه معنی است که مر سنت را ثواب بیشتر از فریضه بود کفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است **قال** النبی علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین آورده است **مسئله** سلام چکونه باید کفتن بقول شافعی رحمه الله سلام علیکم و بقول علماء ما رحمهم الله السلام علیکم و رحمة الله و حجت قول شافعی رحمة الله آنست که خدا تعالی میفرماید **قوله تعالی** سلام قولا من رب الرحیم اما علماء ما رحمهم الله کفته اند که سلام کفتن سنت الهی است که بشب معراج خدا تعالی بی کام و لبی زبان بر رسول عم کفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته اکر کسی زاید السلام علیکم کوید بتنوین و بالف لام جواب لازم نشود اکر کسی کوید السلام علیکم باجماع علیک واجب آید شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله کفته است که اکر کسی بر تو سلام کوید که السلام علیک جواب باید کفتن و علیکم السلام و رحمة الله و اکر وی کوید السلام علیکم و رحمة الله جواب باید کفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اکر وی این جمله کوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته باید کفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و علی عباد الله

الصالحین وازین زیادہ ونکند مسئلہ اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند السلام سرد و معانقہ واز علیک نیابت
دارد دیالی خواجہ امام اجل سرخسی رحمہ اللہ گفتہ کہ اگر تقدیم و تاخیر افتادہ باشد از علیک نیابت
دارد و اگر برابر افتادہ باشد نیابت ندارد و مسئلہ جماعتی کہ نشستہ اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت ہمہ
علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از گردن ہمہ ساقط شود لیکن ثواب ہمان علیک گوینده را
بود و اگر یک کس را تعیین کرد و سلام گفت جواب بر ہمان کس لازم شود مسئلہ سنت سلام نشست کہ کلان
تر بر خورد تر گوید کہ پیغامبر ما بر صحابہ سلام کردی و ہیچکس از صحابہ بر پیغامبر علیہ السلام نتوانستی کہ در سلام
پیش دستی کردی ہر کہ پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی افکندگی و شکستگی بود ہر کہ توقف کند تا دیگری
بر وی سلام گوید ان از وی تکبر بود و نوشتن بینی در حدیث آمدہ است کہ نشان آخر زمانہ آنست کہ
نا یکدیگر را نشناسند سلام نکنند و شہری بر روستائی و سوار بر پیادہ و خواجہ بر غلام و ولی بی بر کنیز ک و شاد
ہر شاکرد ہر کہ بجاہ و نعمت زیادہ باشد سلام بر آن کس بود کہ رسول ﷺ فرمودہ است کہ من این ادب
را از پروردگار خود را در آموختم کہ خداوند عزوجل در شب معراج بر من اول سلام فرمود کہ السلام
علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ و برکاتہ مسئلہ چون بمسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی مشائخ
بلخ رحمہم اللہ گفتہ اند کہ شاید فقیہ ابو اللیث رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ نشاید و مشائخ ماوراء النہر رحمہم اللہ
گفتہ اند کہ نشاید خواجہ ابو بکر فضل بخاری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا تسبیح
گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول
شوند تا در عین معصیت عبادت کردہ باشد و سلام گوینده در معنی امر معروف کنندہ شود مسئلہ
چون سلام گفتی دست باید دادن کہ دست دادن سنت است ولیکن کف در کف باید نہادن و سر ہا
انگشتان نشاید گرفتن کہ تشبیہ میشود بافعال رافضیان مسئلہ بحدیث آمدہ است از رسول علیہ الصلوۃ
والسلام کہ چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف نہند و جدا نشوند گناہان از ایشان ہمچنان
فرو ریزند کہ برگ از درخت ریزد خواجہ امام ظہیری او جندی رحمۃ اللہ علیہ حدیثی روایت کردہ است
باسناد درست تا رسول علیہ الصلوۃ والسلام کہ چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر
نہند و یکبار صلوۃ گویند از گناہان ہمچنان پاک شوند کہ گوئی ہمین ساعت از مادر آمدہ اند مسئلہ
چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست کتف و پیشانی قبلہ شاید دادن یا نی بہ قول ابو یوسف
رحمہ اللہ شاید و بقول ابو حنیفہ و محمد رحمہما اللہ نشاید وجہ قول امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ آنست
کہ چون جعفر طیار رضی اللہ عنہ از حبش نزدیک رسول ﷺ آمد رسول علیہ الصلوۃ والسلام بر میان دو ابرو

وی قبله داد اگر روا نبودی پیغامبر عالم علیه الصلوة والسلام عمل نکردی و امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله گفته اند که آن ابتدا از اسلام بود باخر رسول علیه الصلوة والسلام نبی فرموده آن منسوخ شده است و الله اعلم

باب پنجم در بیان سنت های نماز بدانکه موجب مذهب سنت و جماعت آنست که معنی مذهب اینست و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد و صحابه محترم خواه اجتماعی بران رفته باشند و جماعت جمع مومنان باشند چنانکه امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه و صحابه وی رحمة الله و امام شافعی و اصحاب وی رحمهم الله اجمعین هست مذهب سنت و جماعت برسنتهای رسول علیه الصلوة والسلام مواظبت باید نمود

حدیث قال النبی علیه الصلوة والسلام من واظب علی سنتی اکرمه الله تعالی باربع کرامات المحبت فی قلوب البررة والهیبت فی قلوب الفجرة والسعة فی العیش والشفقة فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه برسنتهای من مواظبت نماید خداوند عزوجل وی را بچهار چیز کرامت کند اول دوستی در دل نیکان دارد دوم هیبت وی در دل بدان دارد سوم روزی را بروی فراخ کرداند چهارم وی را در دین فقیه گرداند **قال** علیه السلام رحمة الله علی خلفائی قیل من خلفاؤک یا رسول الله **قال** علیه السلام الذین یحیون سنتی ویعلمونها من عبادالله وهو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام بینه وبین الانبیاء درجة واحدة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خدای تعالی عزوجل بر خلیفتان من باد سوال کردند از رسول علیه الصلوة والسلام یا رسول الله خلیفتان تو کیانند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که آنهایند که سنتهای مرا زنده دارند و بیاموزند دیگران را پس هرکرا مرگ بیاید وی در جستن علم بود تا زنده کند بدان مسلمانی را میان او و پیغامبران یکی درجه است و آن درجه نبوت است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من احی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی وخلیفة الانبیاء من قبلی رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه پیغامبران که پیش از من بوده اند **قال** علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة رسول علیه السلام فرموده است که هرکه سنتی نهد در میان امت من سنتی نیکو وی را ثواب بود تا قیامت و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز ثواب بود و در ثواب هردو شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هرکه سنتی نهد در میان امت من سنتی بد وی را وبال بود تا قیامة و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز وبال بود و در وبال هردو شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی کم شود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من احب سنتی فهو من الفائزین ومن ترک سنتی فهو من الخاسرین **قال** سنتهای مرا احیا نماید وی از جمله رستگاران است و هرکه سنتهای مرا بماند وی از جمله زیانکاران است

قال رضی الله عنها عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال من واظب علی سنتی اثنی عشر سنة

فی کل یوم و لیلة بنی الله تعالی بیتا فی الجنة مادر دومان ما ابن بعد یعه رضی الله عنها روایت میکند
از رسول عم که هر که این دوازده رکعت سنت بشبانه روزی رابگذارد خداوند عزوجل بهر فریضه تا بنجاه این
بنده در بهشت خانه بنا کند و مراد از ان خانه کوشک است **مسئله** هر که سنتهای
رسول عم بپندد بر خود و بیاردی مومن است یعنی هر که بر خود بپندد ا بشوی غفلت نکند و بجای
نیاورد ی مومن عاصی بود و هر که پند بر خود نپندد ی مبتدع بود و هر که در اصل نه پندد ی کافر است
که رسول علیه الصلوة والسلام را بر خطا دانسته بود و هر که رسول عم را بر خطا داند ی مومن نبود
و پیغامبر عم در حق وی وعید سخت فرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من ترک سنتی لم ینل شفاعتی
رسول عم فرموده است که هر که سنتی را از سنتهای من ترک کند و رد شفاعت من محروم دلی نصیب باشد
امامراد از ین ترک ترک اعتقاد است نه ترک با فعال افعل نیز نشاید ماندن که شومی ماندن بفعل بود
که باعتقاد سرایت کند و هر که تارک بفعل بود ی صاحب کبیره بود رسول عم وعید فرموده است در حق
صاحب کبیره کان که شفاعت از برای گناهکاران بنوکل لذاست **من** است **قال** علیه الصلوة
والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی رسول عم فرموده است که شفاعت من مر اصحاب کبائر را
از امت من **مسئله** سنتها رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی آنست که
اگر بیاری ثواب یابی و اگر بجای نیاری بزهکار نشوی و آن سنت موکده است چنانکه بانگ نماز و اقامت و نماز بجماعت
و سنتها و شبانروزی و سنتها که در نماز است و مسواک و مسح موزه و ترک مسح موزه بزهکار نشوی اما بنا
مسح موزه بزهکار نشود مسح موزه جایز است و لیکن بایه عمل کردن فاضلتر بود و این سنت موکده است و اگر
انگذاری ثواب یابی و اگر بجای نیاری بزهکار نشوی چنانکه نماز قضا و روزه نکرده و صدقه قطع و نماز ضحی
و نماز شب و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و مانند این **مسئله** هر چه در نماز سنت است ترک کردن
تاخیر وی سجده سهو واجب نشود اگر چه بفراموشی بود اگر بعمد ا بماند بزهکار شود و هر سنتی که در ابتدا و آخر
صحابه متفق بوده اند انکاری کفر بود و هر سنتی که در ابتدا صحابه مختلف بوده اند و با خر متفق شده اند
انکاری بدعت بود **مسئله** هر چه در نماز مردا زسنت است زنا نرا بدعت است و هر چه
زنا نرا سنت است مردا زا بدعت است اما این در افعال باشد اما در اذکار همه برابر اند **مسئله**
تکبیر اول گفتن فریضه است و در وقت تکبیر اول دست برآوردن سنت است چون دست برآرد تا کجا برآرد
بر قول طاوس یمانی رحمة الله علیه زیر سر و بر قول مالک رحمة الله علیه برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
علیه با بلکتف و بر قول علماء ما رحمهم الله تا نرمه گوش و حجه قول مالک طاوس یمانی خبری خلیفه شده الوجه

شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه
نماز کرد در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و علماء ما رحمهم الله گفته اند که روایت بود که رسول علیه
الصلوة والسلام را ضعفی ظاهر شده بود یا خود را آسایش داد یا از برای تعلیم احکام ما اگر کسی
در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآرد دانند که به نماز اندر آمده میشود اما اگر کسی را که ضعفی بود
باید که دست تا بنرمه گوش برآرد که روایت میکند انس بن مالک و وائل بن حجر و براء ابن عازب
و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه در وقت
تکبیر اول دست را تا بنرمه گوش برآورد و امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که هر جا که دو حدیث
معارض افتد تا بتوانیم بهر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول ابن عمر کس عمل کنیم بهر سه قول عمل کرده
میشود چنانکه بر قول مالک رحمة الله علیه سر ما را انگشت برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
ساعد دست تا بکتف و بر قول علماء ما رحمهم الله کفها را دست تا نرمه گوش و امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوار چنانکه فردا قیامت امنا بعد قیامت
بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد و فرشتگان عذاب و را سوی دوزخ نبرند
خطاب از حضرت عزت در رسد که دست از بنده من بدارید که وی برادر خزانه من طاعتی است که وی را از آن
خبر نیست فرشتگان دست از آن بنده باز دارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که الها بر درگاه تو این
چه طاعت بود که مرا از آن خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسد که بنده از بندگان من در دنیا نماز میگزارد در وقت
تکبیر اول دست تا بکتف برآورد تو ویرا امر معروف کردی که دست تا نرمه گوش برآر این ثواب آن امر معروف است که ترا
ببرکات آن باز آتش دوزخ نگاه داشتیم پس معلوم شد که دست تا نرمه گوش برآوردن اولیتر بود
تکبیر اول دست برنبه باید داشتن و انگشتان را روا و کفها را سوی قبله و کف را از اندام دور داشتن که
دست از سر بر دو سر برابر دست نیارد که اگر سر را بر دست آرد این بدعت بود و اگر کسی کف را بدوی مالد کند خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود که آن را معنی رکوع باشد و تسبیح الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر بر رکوع نزدیک تر است بنماز اندر آمده نشود و اگر ایستاده نزدیکتر است بنماز اندر
آمده شود صدر الاسلام طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت تکبیر اول دست گشاده باید داشتن و مراد از
گشاده داشتن انگشتان آنست چنانکه مشت بر نیارد و تیغ بر نیارد و پشت فرود نیاید و چون پای بر زمین نهد
کشتی فرود آرد فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که در گشاده داشتن انگشتان اینچنین تکلف نکند چنانکه مشهود است بر آرد و این نیز
رحمة الله علیه گفته است که بدو جای تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از تا نوانند کرد و تو نکند

تا هم از ران بیرون رود و نیز هم از دستها بیرون رود و دیگر در سجود انگشتان سخت شفقت دارد تا سر زیر
انگشت وی سوی قبله باید بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجد کل عضو منه
فلیوجه من اعضائه نحو القبلة تا استطاع رسول ما فرموده است که چون بنده سجده آرد مر پروردگار را باید که با همه
اعضا سجده آرد پس کوشی قبله آرد از اعضا رخود تا هیچ عضوی از قبله تافته نشود تا تواند مسئله ما مو یم
بدست و یک سر بجاه آوردن خداوند عز وجل را دو گانگشت دست و دو سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی دست
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو مسئله سه جای دست بر نهادن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست برادر مسلمان نهد ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه گفته
است که من این سه سنت را اقامت کردم پروردگار ما سه چیز کرامت کرد نیدیکی آنکه در جمله خلایق عزیز شدم دوم آنکه
توانگر شدم سوم آنکه مقتدای عالمیان شدم مرویست که بعد از وفات امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند
که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بوده است در عهد وی غالی بود و بر ابتدکرد
بدو باز چند فرستاد در راه چون وقت نماز اندر آمدی بند دار از خواجه کشاده شدی طهارت ساختی و اگر نیافتی
آب بودی تیمم کردی و بانگ نماز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی ان موکلان جاسوسی سبز پوشان دیدند
که بیامدندی و بخواجه اقتدا کردندی چون نماز تمام کردی خواجه موکلان را گفتی بیائید و این بند دار ا باز برمن بندید
ایشان گفتندی ای خواجه ما کرامت شمار دیدیم پس ترحق شما بیش ازین معاملت نمیکنیم خواجه مر ایشان را گفتی
من امور مر پروردگار ایم مر خداوند عز وجل را بجا آوردم تا روز قیامت در نعم شما مور با مر این غالم آید
او وی بجا آرید تا از ظلم وی خلاص یابیدان بند دار ا بر خود نهادندی همین میرفتند چون بگورستان رشدان رسیدند
خواجه آنجا توقف بیشتر کردخواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا تو قصد بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
گورستان خواجه آسوده است که بر وی هیچ خطا ننوشته اند خواجه را گفتند که خواجه غیب میگوی گفت والله اعلم
اما بحکم حدیث رسول همیگویم که این بنده بزرگ همیشه مر علما را دوست بوده است و دانشمندان را تعظیم کرده است
چنانکه پیغامبر میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة فی ایام حیوته
رسول ما فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بر وی هیچ خطا ننویسند تا ما دام که زنده بود و این خواجه
دوست دار علم و علما بوده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام المرء مع من احب رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که بقیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواجه با وزجند رسید و در آمد موذن اقامت گفت جماعت
بر پای شدند خواجه اندر آمد تا نماز گذارد امام تکبیر گفت دست در آستین بود خواجه از آخر صفها می آواز داد که تکبیر باز
گوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود خواجه باز گفت که تکبیر باز گوی هم دست در آستین بود خواجه باز

گفت بجنبین تا سه بار تا انگاه بار چهارم امام رضی باز گردانید و گفت بامامی کوشاید تا خواجه امام اجل سرخسی اینجا خواجه
گفت بلی امام گفت که در تکبیر گفتن خلل هست گفت نی اما سنت در استین میداری در تکبیر میگوی امام گفت دست برآور
سنت است دامن دست برنیارم به نماز اندر آمده نشود خواجه گفت درآمده شود ولیکن دست در استین داشتن تکبیر گفتن
سنت زنان است مرترنک آید کسی اقتدا کردن که بسنت زنان بنماز اندر آید مسئله در وقت تکبیر اول نخست دست
بزند یا تکبیر گوید انگاه دست برآرد بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست برآرد انگاه تکبیر گوید وجه قول ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون بهر دو چیز
آمده میشود باید که هر دو برابر بود اما وجه قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست برآوردن نفی است
و تکبیر گفتن اثبات همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است والله اکبر معنی چنان باشد که خداوند
عزوجل بزرگ تر است از هر چه هست و باشد و عبادت و طاعت او بزرگ اندازد هر همه کارها چون تکبیر گفت و دست بر
گیرد یا آویخته دارد او زاهی رحمة الله علیه گفته است که مخیر است خواهد پیش گیرد خواهد آویخته دارد اگر آویخته دارد
پنج تن وی بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر یابد دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و اشقها علی البدن رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فاضلترین اعمال آنست
که سخت تر بود بتن یعنی چه از ان رنج بتن بیشتر رسد اما علماء رحمهم الله گفته اند که دست آویخته داشتن عرف عادة
بیرون نماز است ولیکن بدست پیش کردن تعظیم نزدیکتر است و این سنت است دست در پیش گیرد یا بنهد بر قول شافعی رحمة الله
علیه پیش سینه نهد و بر قول مالک رحمة الله علیه در زیر ناف کرده بقول علماء رحمهم الله هم بنهد و هم بگیرد و زیر ناف وجه قول
شافعی رحمة الله علیه آنست که خداوند عزوجل میفرماید فصل لربک و انحر مراد ازین و انحر آنست که در نماز دست بر سینه نهد اما علماء
رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمة الله علیه تاویل این آیه را غلط کرده است تاویل این آیه اینست والله اعلم فصل لربک صلوة
العید و انحر نحر الجزور یعنی چون نماز عید گذارید قربانی کنید و این اختلاف را نه صدر افتاده است که در ابتداء اسلام
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهادی و بدل مناجات کردی که خداوندا سینه مرا از کینه پاک گردان هر مکی را
از ایشان میتی و مقصودی بود نیت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای پروردگار انچه در سینه منست
و آن ایمانست و معرفت است بر من نگهدار و امیر المومنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهادی و بدل مناجات
کردی که خداوندا باطن مرا از حرام نگاهدار و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهادی و نیت وی
آن بودی که ای بار خدایا فرج مرا از حرام نگاهدار و امیر المومنین علی رضی الله عنه دستها از اد داشتی و نیت
وی آن بودی که خداوندا علی را هیچ نماز امید بفضل نبود ارد و بدل مناجات کردی که خداوندا دست و دل
مرا از دنیا آزاد گردان این همه در ابتداء اسلام بود و باخر رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود

قال النبی علیہ من سنن المرسلین صلوات اللہ علیہم اجمعین تعجیل الافطار وتاخیر السحور ووضع الیمین علی الشمال تحت السرۃ فی الصلوۃ رسول علیہ الصلوۃ والسلام فرمودہ است کہ سہ چیز از سنت پیغامبران مرسلان است در روزہ گشادن تعجیل کردن و تاخیر کردن و سحور خوردن و دست راست بر دست چپ نہادن در نماز در زیر ناف بستہ از زیر ناف بگیرد و یا بنہد در شرح امالی از امام محمد رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ بگیرد و اینقول امام مالک رحمۃ اللہ علیہ گرفتہ است و در مبسوط از ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ بنہد و این قول را امام شافعی گرفتہ است اما ظاہر روایت است کہ زیر ناف ہم گیرد و ہم بنہد و چون بگیرد و چگونہ بگیرد و قاضی احمد زاہد رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ دو انگشت را حلقہ گیرد و سہ انگشت بر ساعد دست بنہد خواجہ امام زاہد فخر رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ سہ انگشت را حلقہ گیرد و دو انگشت بر ساعد دست بنہد امام شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ بکف دست انہا را ببکف دست بند دست را حلقہ گیرد مسئلہ دست پیش کردن سنت قیام است یا سنت قرارہ بر قول امام اعظم ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہما اللہ دست پیش کردن سنت قیام است و بر قول امام محمد رحمۃ اللہ سنت قرارہ است فایدہ این خلاف جائی پدید آید کہ در وقتی کہ سبحانک اللہم و بحمدک میخواند یا تکبیرات نماز جنازہ میکوید یا تکبیرات نماز عید میکوید یا وقتی کہ دعاء قنوت میخواند یا وقتی کہ سر از رکوع بر آرد دست پیش کردن یا نی بر قول امام اعظم ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہما اللہ دست پیش کردن و بر قول محمد رحمۃ اللہ علیہ پیش کردن مسئلہ الی وجہت وجہی للذی خواندن یا نی بر قول امام اعظم و محمد رحمہما اللہ نخواند کہ سنت لازمہ نیست و بر قول ابو یوسف و شافعی رحمہما اللہ خواند کہ سنت لازمہ است اما چون خواند چہ وقت خواند بر قول ابو یوسف رحمۃ اللہ پیش از تحریمہ خواند تا ثنا در نماز حاضر آید و از شافعی رحمۃ اللہ دو روایت است بیکروایت پیش از تحریمہ خواند و بیکروایت بعد از تحریمہ خواند پیش از سبحانک اللہم مسئلہ سبحانک اللہم و بحمدک خواندن سنت لازمہ است و تسبیح جملہ ملائکہ عرش است خداوند عز و جل عرش را بدین عظمتی بیافرید و بر کنف جہار فرشتہ نہاد فرشتگان بر خود بجنبیدند و عرش بدین عظمتی ما بر سید اریم خطاب حضرت عزت در رسید کہ تحت خود نگاہ کنید تحت خود نگاہ کردند قدمہا خود را از دوش ہیچ رکوی قندیل در ہوا و بدند کہ می جنبید ند خطاب حضرت عزت در رسید کہ ای بندگان معصوم اگر عرش را شما نگاہ دارید شما را کہ نگاہ میدارد فرشتگان بخود بازگشتند یکی گفت سبحانک اللہم و بحمدک دیگر گفت و تبارک اسمک دیگر گفت و تعالی جدک آن دیگر گفت و لا الہ غیرک چون بندہ مومن در ابتداء نماز سبحانک اللہم و بحمدک ما آخر نخواند خداوند عز و جل ثواب جملہ حاملان عرش در دیوان وی ثبت کرداند چون سبحانک اللہم تمام کند جل ثناؤک گوید یا نی بر قول امام اعظم و ابو یوسف رحمہما اللہ نگوید و در ترجیح محمد رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ گوید و این ترجیح کسانیست کہ از برای اہل مدینہ ساخته اند شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ در قرن بہار نگوید اما در سنتہا و تطوعہا بگوید مسئلہ پس از

قرایة آغاز کند دعاء بگوید خواند یا نی بر قول شافعی رحمة الله این دعا را خواند که رب انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک فانک انت الغفور الرحیم اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که این دعا خواندن درست ولیکن در آخر قرایة تشهد خواند که روایت میکند ابو بکر صدیق و ابو هریرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام ما را این دعا در آموخت و وصیت کرد که آخر قرایة تشهد در هر نمازی این دعا را بخوانید تا هر مهمی که افتاده باشد دعا کند خداوند عز و جل آن مهم را بکفایت بکند مسئله اعوذ گفتن در نماز سنت است و در خواندن وی قراء را اختلاف است هر کس چیزی اختیار کرده اند اختیار ابو عمرو عاصم و ابن کثیر رحمهما الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وبسم الله الرحمن الرحیم اختیار زادة الخفص فی طریق بیرة اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم واختیار نافع وابن عامر وکسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم واختیار حمزه چون جمع باشند نستعینه بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم واگر تنها گذارد باشد استعینه بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفتیم روایت است الا الصحیح آنست که مردی نزدیک کسائی آمد وچنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم کسائی گفت که مه یعنی مخوان که این اختیار منست که من روزی پیش ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرد و گفت چنین نخوان که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفت مرا استاد من حماد رحمة الله مرا چنین در آموخت و حماد رحمة الله علیه مرا گفت مرا استاد من ابراهیم نخعی چنین در آموخت و ابراهیم نخعی رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمهم الله چنین در آموخت و علقمه رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین در آموخت و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة والسلام چنین در آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا باد جبرئیل همچنین همی رسانید و جبرئیل علیه السلام فرمود که مرا برادرم میکائیل علیه السلام همچنین همی رسانید و میکائیل گفت که برادرم اسرافیل همی هم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسایل حدیثی روایت کرده است از خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه و خواجه امام فخر رحمة الله علیه باسناد درست تا بر رسول علیه الصلوة والسلام که بنده مومن چون بامداد بر خیزد ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل فرشتگان فرستد تا آن بنده را از شر دیوان نگاهدارند و آن فرشتگان دیو را از دل آن بنده چنان بدانند چنانکه در بادیه شتران بیابند را از آب و آن

اعرابی آب خوردن آمدن اعرابی باجوب دستی آن اشتر انرا از آب خود رانند فرشتگان دیوانرا از دل
وی همچنان رانند خواجه امام صفی الدین حمامی رحمة الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بامداد برخیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبور بر عسل
در افتند چون دو بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل
فرشتگانرا فرستد تا دیوان را از دل آن بنده براندند چنانکه باد بزن عسال زنبور را و مگس را از
عسل دور کنند و اعوذ گفتن قراءت مر قرآنرا چنانست که طهارت در نماز است **مسئله** اعوذ گفتن
در نماز سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهما الله سنت قراءة است و بر قول
ابو یوسف رحمة الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جائی پدید آید که مقتدی در قضاء امام اعوذ گوید یا نی
بر قول امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهما الله گوید و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید که وی تبع امام
سید اما چون مسبوق بقضا مشغول قراءة است اعوذ گوید بر قول ابو یوسف رحمة الله
اشکال آنست که انجا بقضا امام گفته است اینجا باید که نگوید اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است
که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی دیگر حکم منفرد آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم انفراد گرفت
باید که بگوید چون اعوذ گوید پیش از قرائت گوید یا بعد از قراءة بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بعد از قراءة
گوید بحجة قول الیشان آنست که حق تعالی میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایة
آنست که پیش از قراءة گوید که اعوذ گفتن پناه گرفتن است بخدای عزوجل از شر شیطان پس نخست استعاذ کار باید
ساختن آنگاه بکار در آمدن چنانکه نخست طهارة باید ساختن آنگاه بنماز آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفتن
در نماز بر قول مالک رحمة الله علیه مستحب است و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علمای ما رحمهم الله سنت است
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ام المومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در نماز فاتحه
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی پس مالک رحمة الله علیه گفته است که بسم الله اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی
رسول علیه الصلوة والسلام گفتی وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابن جوزا رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام در نماز فاتحه خواندی و ابتدا فاتحه را از بسم الله کردی از اینجا است که شافعی رحمة الله علیه گفته است که بسم الله از
فاتحه است و فاتحه هفت آیه است و خواندن فاتحه با بسم الله در نماز فریضه است و این از شافعی رحمة الله علیه قول است
اما صحیح قول وی آنست که فاتحه هفت آیه است الا بسم الله از فاتحه است اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که نعنی نگوئیم همچنانکه مالک
گفته است نگوئیم و اثبات نکوئیم چنانکه شافعی گفته است ولیکن گوئیم سنت است که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که
من و رفقاء رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در رفقاء کبرای صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذاردم

وشنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند و من نیز در قفا را ایشان نرم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند
و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن است ولیکن نگفتند که فریضه است پس اگر فریضه بودی در تبلیغ تقصیر
نکردی و دیگر انکه بسم الله از فاتحه نیست و فاتحه هفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر انکه روایت میکند
انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند خدای عزوجل
بری هفت طبق آسمان و زمین نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و هفت در دوزخ بروی بسته کرداند و هشت
در بهشت بروی کشاده شوند و هفت اندام او برابر آتش دوزخ حرام کرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
فاتحه را هفت آیه فرموده هشت نی اگر بسم الله از فاتحه داریم هشت آیه شود و بهشت را میانه نبود هفت با
تا یکم آیه میانه بود که همچنین روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال خبرا عن الله
تعالی ان الله تعالی یقول قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین فاذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول
الله تعالی حمدنی عبدی واذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی اثنی علی عبدی واذا قال العبد مالک یوم الدین
یقول الله تعالی مجدنی عبدی واذا قال العبد ایاک نعبد وایاک نستعین یقول الله تعالی هذا بینی وبین عبدی
ولعبدی ما یسال پس معلوم شد که بسم الله از فاتحه نیست و گفتن بسم الله سر و نماز فریضه نی ولیکن نامد که بگوید بر آهسته

مسئله چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمة الله علیه در نماز بلند خواندنی بلند گوید و در نماز نرم
خواندنی نرم گوید و بر قول علماء ما رحمهم الله همه جاهای نرم گوید و حجه قول شافعی رحمة الله علیه انست که معاویه
رضی الله عنه مر صحابه را رضی الله علیهم اجمعین را امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از فراغ نماز و را ملامت کردند
که یا معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چیزی کم نکردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم
بایستی گفتن صحابه ملامت و برانکردندی علماء ما رحمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش نکرد
جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قفا کبراء صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز گذاردم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر انکه پسر
عبد الله مغفل رضی الله عنه مر صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز پدرش گفت ای
پسر در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
پدر اتفاقا یعنی ناگاه بر من رفت بعد ازین نگویم بنا بر ان بود که دی از جوانان صحابه بود که کبراء صحابه
بوی اقتدا کرده بودند و را امامت کردن بختین بود و بر اد هشت ایشان بر دی فرو گرفت بروی
بسهو رفت که بلند گفت و اگر کسی را همچنین افتد بفراموشی بلند گوید پاک نبود اما باید که بعد
نگوید که فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ باللہ و بسم اللہ و قرأت تشہد و آمین و بروایتی ربنا لک الحمد **مسئلہ** بسم اللہ کہ بر سر سورتہا مینویسند
و مینویسند از سورتست یا فاصل کنندہ میان سورتین از اصحاب شافعی رحمۃ اللہ و در روایت است بکر روایت
آنست کہ از سورہ است و بکر روایت آنست کہ فاصل کنندہ سورہ است و بر قول علماء ما رحمہم اللہ فاصل کنندہ
سورہ است از سورہ نیست و دلیل بر انکہ سورہ ذا انا اعطیناک را در ہیچ مصحفی سہ آیت مینویسند و بسم اللہ الرحمن الرحیم
باوی مینویسند پس اگر بسم اللہ از سورہ بودی بایستی کہ ہمہ آیتہ نوشتندی و دیگر عبد اللہ عباس رضی اللہ
عنہ از امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سوال کرد کہ یا امیر المومنین از چہ معنی است کہ بر سر سورہ برات
بسم اللہ ننوشتی گفت ای ہمزادہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آخر سورہ یسالونک عن الانفال آیتی مشتبہ است
و بر من روشن نشد کہ اینجا فاصل کردنی است یا نی پس بسم اللہ ننوشتم کہ نباید کہ اینجا فاصل کردنی نباشد و من
فاصل کردہ باشم چون جمع کنندہ قرآن بسم اللہ را فاصل کنندہ سورہ فرمودہ است پس معلوم شد کہ فاصل کنندہ
سورہ است نہ از سورت اما اتفاق است کہ بسم اللہ از قرآن است **قولہ تعالی** انہ من سلیمان و انہ بسم اللہ الرحمن
الرحیم آیہ تمام است یا نی بر قول شافعی رحمۃ اللہ علیہ آیہ تمام است جنب و حایض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علماء
ما رحمہم اللہ آیہ تمام نیست تا از اینجا نخواند کہ انہ من سلیمان و انہ بسم اللہ الرحمن الرحیم **مسئلہ** ابتدا بقرآن خواندن را
نشاید یعنی جنب را نشاید کہ بہ نیت قرآن خواند اما ابتدا کار را شاید خواندن چون نیت وی قرآن خواندن نبود
و ابتدای کار ما را بسم اللہ باید گفت بنا بر حدیث رسول علیہ الصلوۃ و السلام **قال** النبی علیہ الصلوۃ و السلام کل
امر ذی بال لم یبدء بذکر اللہ فہو ابتر رسول علیہ الصلوۃ و السلام فرمودہ است کہ ہر کاری کہ با خطر بود کہ ابتدای
از ذکر نام بر وی کار نبود آن کار ناتمام بود **مسئلہ** در ما بسم اللہ چہ وقت گوید حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ علیہ روایت میکند کہ در قیام اول گوید بسندہ بود و ابو یوسف رحمۃ اللہ از امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ روایت میکند
کہ ہر قیامی کہ نو شود باید کہ بگویند تا بیقین از عہدہ بیرون آید این را جاز محمد رحمۃ اللہ علیہ روایت میکند کہ در میان
سورہ و فاتحہ ہم باید کہ بگوید اما مشایخ رحمہم اللہ در وی فرقی گفتہ اند کہ اگر امام است و نماز بلند خواندنی است در ہمہ
قیام اول گوید بسندہ بود و اگر تنہا گذارست یا نماز نرم خواندنی است باید کہ ہمہ قول عمل کند تا بیانبندہ ثواب باشد و
اختیار شمس الائمہ الحلوانی آنست کہ تنہا گذار باید کہ با اول بگوید و میان سورہ و فاتحہ نگوید و بر سر ہر قیامی
بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید داشتن بسم اللہ الرحمن الرحیم بسیار باید گفتن کہ روایت میکند
خواجہ امام محمد طیار رحمۃ اللہ علیہ کہ فردا قیامت امناء و صدقا اہل معاصی مستوجب عقوبت شدہ باشند و در شکنجگان
عذاب ایشان را سوی دوزخ می برند پیران جوانان را گویند کہ شما پیش باشید کہ حال شما فوی تر بودہ است در عبادت
و جوانان پیران را گویند کہ شما پیش باشید کہ در دنیا شما مقتدیان ما بودید باز پیران زنان را گویند کہ شما پیش باشید

که شما ضعیف گانید باشند که خداوند عزوجل بر ضعیفی شما بخشاید و رحم کند همچنان روند تا لب دوزخ بنده مومن
چون در دنیا عادت داشته باشد به بسم الله بسیار گفتن قدم در دوزخ نهد و گوید بسم الله الرحمن الرحیم آتش دوزخ
با نصد سال راه از وی گریزان کند مالک بانگ بر آتش زند که چرا نمی گیری ایشان را آتش گوید من ایشان را چگونه گیرم
که بر ورد گار مرا بنام رحمن و رحیم یاد میکنند خطاب حضرت عزت در رسد که ایشان بنده من اند و آتش نیز بنده من است
آتش نام مرا عزت میدارد و من بعزت داشت نام خود اولیتر م بهر کات بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل
همه را از آتش دوزخ آزاد کرداند و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است و زبانیه دوزخ نیز نوزده اند
قوله تعالی لواحة للبشر علیها تسعة عشر و نیز خدای عزوجل شبانروز را بیست و چهار ساعت آفریده است
و از بین بیست و چهار ساعت پنج آن بهر پنج نماز است و نوزده دیگر بماند خدای عزوجل از بهر هر ساعتی را
یک فرشته آفریده است که ما هر بدی که از بنده در بین نوزده ساعت بیاید آنرا از وی بگیرند چون بنده در روز
یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بهر کات این نوزده حرف کردار های وی را در گذارد و بنده مومن چون بسم الله
الرحمن الرحیم گوید خداوند عزوجل وی را نوزده زبانیه دوزخ نگاهدارد و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه حدیثی
روایت کرده است باسنادی درست تا بر رسول علیه الصلوة والسلام که فردا قیامت اسناد صحیفه اعمال
بنده مومن را کرا زجریده اعمال وی هفصد بار برآید که بسم الله الرحمن الرحیم گفته باشد خدای عزوجل آن
بنده را از آتش آزاد کرداند آمین **مسئله** آمین گفتن سنت است دیگر آمین است و آمین آمین است فاما لفظ
آمین که بی تشدید است و باید این اختیار علماء ماست و امین اختیار او باست تا اگر بر الف آمین بلند آرد نمازش روا بود
و اگر بر میم آمین تشدید آرد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نماز تباه نشود و اصح این قول است که لفظ وی در
قرآن است **قوله تعالی** ولا آمین البیت الحرام اما طاهر روایت آنست که نماز تباه شود **مسئله** اگر نماز
اگر نماز بلند خواندنی است چون امام گوید ولا الضالین مقتدی باید که گوید آمین و امام نیز گوید آمین بنا بر حدیث
رسول علیه السلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام انما جعل الامام امانا لیوم به فلا تختلفوا علیه فاذا کبر الامام فکبروا
اذا قرأ فانصتوا و اذا قال الامام ولا الضالین فقولوا آمین فمن وافق تامینه
تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر ذنبه رسول علیه السلام فرموده است که هر گه امام خود کرداند بدوی
امام شما شد و بر اخلاف مکنید تا تمام شود اقتدای شما بدی چون وی تکبیر گوید شما نیز تکبیر گویید چون وی قرارت
آغاز کند شما خاموش باشید و چون امام ولا الضالین گوید شما آمین گویید و امام نیز آمین گوید که هر راستی و راستی
که ملایک آمین گویند هر گرا آمین گفتن وی با آمین گفتن ملایک برابر افتد گناهان پیشین و پسین وی امرزیده شود و اگر نماز
نرم خواندنی است امام تبرم گوید و مقتدی باید آمین گفتن نشاید که خواجه امام شمس الائمة الحلوانی رحمة الله علیه در کتا

رزین خبر آورده است که اگر مقتدی ختم فاتحه امام خود را نشنود در نماز نرم خواندن نشاید که آمین گوید خواجه
امام بکر خواهرزاده گفته است که اگر در نماز نرم خواهی یعنی مقتدی ختم فاتحه امام نشنود باید که آمین گوید **مسئله** در
حالة قیام چشم بجائی سجده داشتن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام در ابتدای اسلام چشم در آسمان
داشتی در انتظار وحی چرا که آسمان قبلهٔ گاه دعاست و دیگر برانبیاء بالانگاه کردن تا کسی در دل نبیند
که خداوند عزوجل منزه است از مکان و ازمان در خبر است که چون این آیته نازل شد **قوله تعالی** قد
افلح المومنین الذین هم فی صلاتهم خاشعون پیغامبر علیه السلام چشم را بجائی سجده آوردن روایت میکند
ابوطلحه انصاری رضی الله عنه که پیش رسول علیه السلام چشم از حاتمی سجده برنداشت و در **فوائد** خواجه
ابوالحسن مستغفری خواجه بنشاغری رحمة الله آورده است که بسیار جهد کردیم تا دل خود را در نماز حاضر با میش
نیافتیم بکرد خصلت یکی آنکه طهارت از نقصان نگاه داشتم و جامهٔ از نجاست اندک نگاه داشتم و دل را از
وجسد را از حدث و زبان را از لغو و نمیمت و سینه از کینه و حقد و از حرام و شبهت نگاه داشتم و در حال قیام چشم بجای
سجده داشتم تا دل خود را در نماز حاضر یافتیم و بهر که این خصلتها بجا آرد خداوند عزوجل ایمان بروی نگاهدارد **مسئله**
در قیام در میان دو قدم فرجه مقدار چهار انگشت باید ماندن که روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه که مادر
قیام همچنان استادی که ساق با ساق می سودی مراد از ان ساق بسودن ساق بیرون است با ساق
اندرونی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در نماز چنان تنگ استادندی که سرهای کعب و جامهای ایشان
سوده شدی **مسئله** در وقت تکبیر رکوع دست برآوردن و در قومه نیز دست برآوردن بر قول شافعی رحمة
الله علیه دست برآرد و بر قول علماء ما رحمهم الله دست برنیارد بحول نسفی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله روایت
میکند که اگر حنفی مذهب بشافعی مذهب اقتدا کند و در وقت تکبیر رکوع دست برآرد بر قول ابوحنیفه نماز
تباه شود اما ظاهر روایته آنست که تباه نشود اما بقول علماء ما رحمهم الله نشاید که دست برآورده
امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه در مسجد حرام نماز میگذارد او زاعی انجا حاضر بود گفت این چیست که خود
می بینم که اهل عراق نماز میگذارند و وقت تکبیر رکوع دست برنمی آرند امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه از
قراغ نماز گفت بسیح حدیث بتو رسیده که دست می باید برآوردن او زاعی گفت بلی روایت میکند پدر سالم
از سالم و سالم از عبدالله و عمر رضی الله عنهم اجمعین که رسول علیه الصلوة والسلام در وقت تکبیر رکوع دست برآوردی امام اعظم
ابوحنیفه رحمة الله علیه گفت که من باری دست برنیارم زان که روایت میکند استاد من حماد از ابراهیم نخعی از استاد خود علقمه از عبدالله مسعود رضی الله عنهم اجمعین که رسول علیه الصلوة والسلام در وقت تکبیر رکوع دست
برنیاوردی او زاعی گفت که عجب کاری که حدیث من مسبه روی بر رسول علیه الصلوة والسلام میبندد و زان نمیهراسید چند

من معتبر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه کیف اعتبار کثرت عدد را نیست اعتبار فقاهت هست انگاه کم راویان که فقیه تر اند
و انگاه شرح برایان که برایی تر است و اتفاق است که حماد فقیه تر از زهری است و ابراهیم رحمة الله علیه فقیه تر از سالم است
و اگر نه آنست که عبد الله عمر رضی الله عنه راست تر است و اگر نه کفتی که علقمه از وی فقیه تر است اما اینجا علقمه را بمان عبد الله مسعود را
با عبد الله عمر مقابله کن اتفاق است که عبد الله مسعود فقیه تر است از وی رسول علیه الصلوة والسلام در حق وی
این شریف فرموده اند که رضیت لامتی بما رضی بها ابن ام عبد رسول علیه السلام فرموده است که پسندیدم در نهاد امم آنرا
خود را بانچه رضا داد و پسندید پسر مادر بنده و مراد از ابن عبد الله مسعود است پس اگر این حدیث را که بوریه است بمکی تقریر
معتبر داریم بدین حدیث که عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت کرد عمل نکرده باشیم و آن حدیث شما حدیث دیگر
که عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند منسوخ شده است و آن حدیث آنست که روایت میکند عبد الله مسعود
رضی الله عنه که رسول علیه السلام قومی را دید که نماز میکذارند و در وقت تکبیر رکوع دست بهم می آورند رسول علیه السلام
این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام مالی اریکم رافعی ایدیکم کانها اذناب خیل شمس قار وا فی
الصلوة و فی روایة اسکنوا فی الصلوة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که چیست که می بینم شما را دست بهم می زنید
چنانکه دمهای اسبان دم فشانند سر فرا راست کنید در نماز و بکرویت ساکن باشید مسئله چون در نماز بر رکوع
رود تکبیر بلند کوید بدانی بعضی از مشائخ رحمهم الله گفته اند که بلند کوید بدو وجه قول ایشان آنست که روایت میکند
عبد الله عمر رضی الله عنه و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نماز کرد
صحابه را و تکبیر رکوع بلند نگفت اما ظاهر روایت آنست که بلند کوید دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه
صحابه را امامت کرد و بلند گفت تکبیر رکوع و چون بعد از فراغ نماز صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بروی
دعا کفتند که خداوند عز و جل بر تو رحمت کند که ما را آرکذاردن رسول علیه الصلوة والسلام خبر دادی بنهان
بود که وی تکبیرات رکوع و سجود را بلند گفته بود و رسول علیه الصلوة والسلام هر بار بر انچیز ستوده بود
امیر المومنین علی مرتضی الله عنه را انشیاعت ستوده بود و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بیاستوده
بود دلیل بر آنکه چون خلافت با امیر المومنین عثمان رسید رضی الله عنه منبری بر آمد تا خطبه کوید چون بر آمد
گفت الحمد لله شرم داشت چیزی دیکر یاد نیامدش همان جمله کرد و فرود آمد و اینجا است که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
علیه فرموده است که اکر خطیب الحمد لله کوید چیزی دیکر نکوید از خطبه نیابت دارد امیر المومنین علی رضی الله
عنه مروی است که بلند گفت تا همه بشنیدند و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مروی چنانست که کفت تا بعضی بشنیدند و بعضی نشنیدند
الکه عبد الله عمر دعا رضی الله عنهما روایت میکند آنست که عبد الله عمر خود رسالت بود و مادر مومنان عائشه با بانکی بلند
و امیر المومنین عثمان مروی چنانست که کفتی بشنیدند و امیر المومنین علی مرتضی بلند کفتی همه بشنیدند اما ظاهر روایت آنست که تکبیر

تا اگر کسی را در نشستن یا در بنیائی اختلال باشد معلوم کند که امام آن از رکنی بر رکنی نقل کرد **مسئله** در رکوع
چشم بر پشت پای خود داشتن سنت است زیرا که در وقت اخر خان نبود که جدا از تن شود نخست از ناخن پای وی
جدا شود بنده مومن چون این سنت را اقامت کند خدای عزوجل جان وا دن بروی آسان کرداند و بیماری ایشان
خدای عزوجل بر پشت پای کافران موی پدید آورد و آن موی را چون رسنی کرداند و بیماری ایشان
گرد زنند و ایشان را چون زنبیل کرداند و در دوزخ اندر آرد **قوله تعالی** فیوخذ بالنواصی والاقدام بنده مومن
چون این سنت را اقامت کرده باشد خداوند عزوجل ایمان بروی نگاهدارد و ویرا مثل ازین واقع نگاه دارد
مسئله در رکوع دستها را کجا نهند بقول عبدالله مسعود رضی الله عنه و از اصحاب وی کف بر کف نهند و ساعدها
رو را نزدیک دارد و مروی است که وقتی معاذ جبل رضی الله عنه پسر خود را دید که همچنین کرده بود گفت ای پسر همچنین
دترا که آموخته است گفت ای پدر از عبدالله مسعود اصحاب وی گفت خداوند عزوجل بر عبدالله مسعود ابن
رحمت کند و یاران وی و آن در ابتداء اسلام بود اما رسول علیه الصلوة والسلام باخر نهی فرمود کردن وی
منسوخ شد و ما مامور یم باخر رسول علیه الصلوة والسلام در رکوع زانو تقدیم کردن قوی تر باشد ازان بیرون اورد
در رکوع سر را نیک فرو آوردن نشاید چنانکه بهایم چیزی خورد و سر نیک نیز نشاید برآوردن چنانکه اشتر
از درخت برگ خورد که رسول علیه الصلوة والسلام از چنین عمل کردن نهی کرده است کما روی عن النبی علیه
الصلوة والسلام انه نهی عن ثلیج کثلیج الحمار و عن برک کبرک الابل رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است
از انکه سر نیک فرو آرد چنانکه در از گوش چیزی خورد و نهی کرده است از نیک برآوردن چنانکه اشتر از درخت برگ
خورد باید که پشت خود راست و برقرار دارد چنانکه اول وی با عقب وی برابر بود که روایت میکند مادر مومنان
عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در رکوع پشت مبارک چنان خم داشتی که اگر کسی
قدحی پر آب بیاوردی خوش آب بر پشت مبارک رسول علیه الصلوة والسلام نهادی هیچ روی میل نکردی **مسئله**
تسبیحات رکوع و سجود بظاهر روایت سنت است اما روایت میکند وائل بن حجر رضی الله عنه که چون این آیت
نازل شد **قوله تعالی** فسبح باسم ربک العظیم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود اجعلوها فی رکوعکم سبحان ربی
العظیم و چون آیة نازل شد **قوله تعالی** سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود اجعلوها فی سجودکم سبحان ربی الاعلی و در جمله وی علما را اختلاف است که چون کودک چند بار گوید
بیشترین مقدار و میانه وی پنجبار و کمترین سه بار خواجه ابو مطیع بلخی رحمة الله علیه گفته است که هر که از
کودک نماز نرواشود که وی فریضه میدارد **وسفیان** ثوری رحمة الله علیه گفته است که امام
که پنجبار گوید تا مقتدیان سه بار توانند گفتن خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که تسبیحات رکوع و سجود

فریضه است اما عدد ذکر نکرده است وجه قول علماء که فریضه میدانند آنست که قیام رکن است از نماز فرات
دروی فریضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیحات نیز در ایشان فریضه بود که هم ثابت است
و هم بخبر اما علماء ما رحمهم الله گفته اند گر تا خواندن قراءة را در قیام ثابت دانسته ایم بقوله تعالی فاقرءوا
ما تیسر من القرآن اتفاقی است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
ثابت است لیکن تعیین در نماز بامر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکعتی فریضه
بود دلیل بر انکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم وبحمدک دروی سنت است و قعده آخرین فریضه
قراءة تشهد خواندن دروی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیحات دروی سنت است
فریضه نی **مسئله** چون سر از رکوع بر آرد سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نی نزدیک شافعی رحمة الله
هر نماز گذارنده مرد و باید که بگوید و حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که تنها گذار مرد و باید
که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار یکی گوینده بود **مسئله** چون
یکی گوید کدام گوید تا فاضلتر بود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه جامع صغیر و مبسوط را درس کرد روایت بیرون
آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضلتر بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هر دو را بگوید و بر قول امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی
گوینده ناکننده شود و در تحت این وعید در آید **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون و دیگر
انکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل بر انکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز کسی
پس حال امام قوی تر آمد از حال ایشان پس باید که ذکر وی نیز بیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که
چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد
از گفتن مقتدیان افتد پس در هر یک حال هم مقتدی بود و هم مقتدی روا نبود ز برانکه موضع امامت نشود و رسول
علیه الصلوة والسلام دو حدیث فرموده است یکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و انچه در حق دنیا
فرموده است آنست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس دعوی بعضهم لادعی الناس دماء قوم واموالهم لکن البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر و قوله علیه الصلوة والسلام که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر این حدیث مشهور
است هر که منکر شود کافر شود و پیغامبر علیه السلام چنین فرموده است که بهر جایی که این حدیث را بر خوانند
اگر در مجلس تجمل بود ختم کاران بجای برسانای شود و اگر در مجلس ماتم خیر بود خدای عز و جل مرده را شفاعت پیغامبر
علیه السلام فرموده است که اگر این حدیث میان هر یکدیگر دعوی بهار کردندی بجز نهاد و بها لیکن بر مدعی

پیغمبار و ندو بر منکر تو کند و این حکم امروقت دارد و پیغامبر علیه السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر یکی از این هر چهار کس این حدیث بگوید خدای عزوجل این چهار را شفاعت او در دنیا فرموده حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه وقت نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود پس نماز طاعتی است مشترک و مساوی میان امام و مقتدیان رسول علیه السلام خود قسمت کرده است میان امام و مقتدیان قال النبی علیه الصلوة والسلام واذا قال الامام سمع الله لمن حمده قولوا ربنا لک الحمد و از فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت آمده است که امام چهار چیز باید که نرم گوید اعوذ و بسم الله و امین و قرات تشهد و بر و ایتی ربنا لک الحمد این ضعیف اند بر و ایتی فرموده است پس امام را نشاید که بگوید یکدیگر نماز آدینه که آنجا توقف بیشتر میشود تا بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه عمل کرده شود و بدین روایت و بسل سکند که بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو بگوید **مسئله** چون بسجود رود آنچه بر زمین نهد بکر است باید که نخست انرا بر زمین نهد که نسبت بمجنین است چنانکه زانو و دستها و بینی و پیشانی ابن سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها نهد آنگاه زانو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است رحمة الله و حجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام بمجنین سجده رفته است اما علما رحمهم الله گفته اند که آن در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام را ضعفی بوده است که خود را آسانیش داده است باخود از برای بیان احکام کرده باشد تا اگر کسی را ضعفی بود بمجنان سجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی را که ضعفی نبود باید که آنچه بر زمین نزدیکتر بود نخست انرا بر زمین نهد **مسئله** در سجده دستها کجا نهد بر و ایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بر سر زمه گوش نهد چنانکه در وقت تکبیر اول کار گوش وی در می بود بر پشت دست وی افتد بر و ایت صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله تعالی علیه دستها بیرون نماز گوش نهد نماز بر پای و کتف وی آنادا ماند تا قوت بر سر افتد **مسئله** در سجده چشم باز باید داشتن که سنت است و فراز داشتن بدعت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن بقیامت سر از خاک تیره برآرد و نظرش بر نوک بینی بود تا بیند که درویش از خاک تیره سفید انگیخته شده است یا سیاه بنده مومن چون این سنت را اقامت کند خداوند عزوجل بقیامت روی وی را از خاک تیره سفید برانگیزاند و عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد نهد او را خداوند عزوجل چشم وی را از دوزخ باز دارد و در وقتی اعرابی بزرگ عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول علیه الصلوة والسلام را فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد را خداوند عزوجل وی را از دوزخ چشم امان کرامت کند عبد الله مسعود گفت ای اعرابی گفت من این سنت را اقامت کردم و مرا در دوزخ آمد عبد الله مسعود رضی الله عنه وی را دو جواب داد گفت یکی آنکه رو ابوی که در ازل تقدیر رحمانی و حکم سبحانی بهار بینائی رفته بودی هیبت اقامت این سنت بمان دردی بسنده باشد و دیگر آنکه اصلح بنده بر خلق واجب نیست و حکم حق مر بنده را حجت نی

مسئله در سجده پست نشاید خفتن چنانکه دباه خسید که رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است لان النبی نهی عن افتراش کافتراش السبع چنان باید که شکم از ران وران از ساق وساق از زمین جدا بود که روایت میکند ماورد و سنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود را از زمین چنان جدا داشتی که اگر بره یا بزغاله از زیر او گذشتی راه یافتی که بطرف دیگر بیرون رفتی و در آوردن سجده تعجیل کاری نشاید کردن چنانکه مرغ دانه چیند که رسول علیه السلام ازان نهی کرده است نهی رسول صلی الله علیه وآله وسلم عن نقر کنقر الدیک **قال** علیه الصلوة والسلام العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن رسول علیه السلام فرموده است که شتابی کردن در کار ها از کار دیو است و آرمیدگی در کار های از تاثیر رحمت پروردگار است **مسئله** چون سر از سجده برآرد انچه بقیام نزدیکتر است نخست انرا باید که برآرد چنانکه بنشیند و پشتی و دستها و زانو در میان دو سجده نشیند که هر دو تکیه گاه خود را بر هر دو کف پای نهد که سنت اینست و چون بقعده نشیند همچنان نشیند که نشسته نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اقعاء کاقعاء الکلب در قعده دستها را کجا نهند بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند چنان باید کرد سر انگشتانش بسر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو تقصیر کند و زنان دستها را بر وی ران نهند باتفاق **مسئله** در قعده چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم بر دارد بر قول شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند انگاه بقیام رود بر قول علماء رحمهم الله هیچ توقف نکند زود بقیام رود و بهر قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شما را اتفاق است با من که چون سر از سجده اول برآرد اندک توقف کند وانگاه سجده دوم رود اینجا نیز توقف باید کردن وانگاه بقیام رفتن علماء رحمهم الله گفته اند اینجا توقف کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت میکند ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآرید زود باید که بقیام برخیزید چنانکه کسی از سنک تفتنان برخیزد پس از یمعنی دانستیم که تاخیر کردن روا نیست **مسئله** در قعده چگونه باید نشست بر قول مالک رحمة الله علیه هر دو پا را بیک روی فرستد و پشت بزمین نشیند و بر قول علماء رحمهم الله پای چپ را بگستراند و بر وی نشیند و پای راست استاده کند و سر انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمة الله علیه قعده اول همچنین نشیند که علماء رحمهم الله میگویند که اینجا به رخاستن حاجت است و قعده اخیر را همچنان نشیند که مالک میگوید که اینجا بر خاستن حاجت نیست وجه قول انسان آنست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه السلام بقعده همچنان نشست که علماء رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیره و کبیره که بر گزاف نشده اما با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود
که پیشتهای پای مبارکش ورم آورده بود نتوانست همچنین نشستن بغیر ورت همچنان نشستی اگر کسی حاضر ورت باشد
همچنان نشیند باک نبود اما اگر کسی را ضعفی نبود نباید که همچنین نشیند که علماء ما رحمهم الله گفته اند که روایت میکند ما
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که روزی رسول علیه الصلوة والسلام نجزه اندر آمد یکی از عیالان رسول
علیه الصلوة والسلام همچنین قعده نشسته بود که پای چپ را کسر انیده بود و بر وی نشسته و پای راست را
بسیخ نهاده رسول علیه الصلوة والسلام وی را منع کرد که همچنین چرا نشستی که ایچنین قعده نشستن سنت
مرد انست و سنت شما آنست که بر رو پا بر یکطرف پیرون فرستید و بست بر زمین نشیند که بنا کار ما بر تشهد
است و ما در باب اول گفته ایم که هر چه مرد از را در نماز سنت است زنان را بدعت است و هر چه زنان را سنت است
مرد از را بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مرد از را بدعت بود نشاید مسئله
قعده آخیره و نشستن فریضه است قرارت تشهد خواندن بقول علماء ما رحمهم الله واجب است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه فریضه است و در خواندن قرارت تشهد مر صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از اقاویل
ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرارت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار
کرده است و قرارت تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرارت تشهد ابو موسی الاشعری
را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرارت تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علماء ما رحمهم الله اختیار کرده اند
و قرارة تشهد امیر المومنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی واو است و قرارت تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله
مسعود رضی الله عنهما با واو خوانند و قرارت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحیات لله والصلوات
الطیبات الزاکیات المبارکات الزاکیاة السلام علیک ایها النبی الی آخره و این قول را مالک گرفته است و قرارة تشهد عبد الله
عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحیات لله الصلوة الطیبات الزاکیات المبارکات السلام علیک ایها النبی الی آخره
نبود و این قول را شافعی گرفته است رحمة الله علیه و قرارت تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند
که التحیات لله والصلوة والطیبات الی آخره همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را اهل شام گرفته اند و قرارت تشهد
عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را علماء ما گرفته اند رحمهم الله حنیف رحمة الله علیه
نشسته است که هیچ قرارت تشهد معتبر از قرارت تشهد عبد الله مسعود و ابو موسی الاشعری نیست و دلیل بر آنکه علی مدنی
رسول علیه الصلوة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرارت تشهد صحابه را اختلاف است
کدام قول کنم رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که قرارت تشهد عبد الله مسعود را رضی الله عنه خوانند که وحی از آسمان
رحمة الله علیه رسید بوسایلی نه آمد و سوال کرد که بولود و بواوین امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه فرمود که

بواوین سائل گفت بارکالله علیک کما بارک فی لاولا چون این سائل بیرون رفت اصحاب ابوحنیفه که
حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام مسلمانان بارانه از سوال سائل معلوم
شد و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرأت تشهد با کی واوست باید
و او من جواب گفتم که با دو واو دی بر من دعا کرد که خداوند عزوجل بر عمر تو برکت کناد چنانکه بر درخت
زیتون برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه
گفته است که مرا او ستاد من حماد قرأت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و حماد رحمة الله علیه گفت مرا او ستاد
من ابراهیم نخعی رحمة الله علیه قرأت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و ابراهیم نخعی گفت مرا او ستاد من علقمه
رحمة الله علیه گفت که مرا او ستاد من عبدالله مسعود قرأت تشهد با دو واو تعلیم کرد و عبدالله مسعود رضی الله عنه
گفت که رسول علیه الصلوة والسلام دست مرا گرفت و قرأت تشهد با دو واو تعلیم کرد همچنانکه کسی صورت
از قرآن در آموزد که الف دو واو لقدیم و تاخیر نکرد آنگاه دست مرا گرفت و گفت همچنانکه در قرآن کم و زیادت
نشاید کردن و در قرأت تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة والسلام در حق عبدالله مسعود
رضی الله عنهما این تشریف فرسوده است **قوله عم** رضیت لامتی بما رضی بها ابن ام عبد و چیز
باید که کسی قرأت تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند پیش از آنکه قرأت تشهد آغاز
کند باید که این دعا بخواند بسم الله خیر الاسماء الله ظاهر روایت است که ابتدا از التحیات کند که شب معراج رسول
علیه الصلوة والسلام ابتدا از التحیات کرد چون قرأت تشهد را مقدار عبده و رسوله بر ساند انگشت براورون نشاید
یانی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه تشهد درس میکرد روایت بیرون آنکه بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهم الله دلیل
میکند که بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه بر او رد نی است چون بر آرد یکو نه بر آرد فقیه ابوجعفر رحمة الله گفته است
که ابهام را با وسطی حلقه کرده و سبابه را برابر آرد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه کرده اما این سنت علما متقدم است
متاخران باخر نهی کرده اند و منسوخ شد بنا بر آنکه این قول را رافضیان گرفته اند چنانکه در ابتدا انگشتری بدست
راست داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة والسلام انگشتری در دست راست داشتی و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین در دست راست داشتندی چون رافضیان دران غلو کردند میان دست چپ کردند از برای تهمت
ایشان را و دیگر آنکه شافعی مذهبان عراق کوسا سامی وار ساختندی چون رافضیان دران غلو کردند ایشان
ازان ماندند چنین میسازند که در شهرها میسازند و دیگر ابتدای سفره دوختن سنت بود رسول علیه الصلوة
والسلام سفره دوخت اما شوی اباجتیان علیهم الغته درمیان آمد سفره دوختن بذنام شد سینان کرسی و
خوراسا ختندا از برای تهمت ایشان را این انگشت نیز برآورون در ابتدا بر او رد نی بود

اما چون رافضیان و ان غلو کرده سفیان را نمانند از برای نفی نسبت بسنا فرا والله اعلم سنا
صلوة گفتن در نماز فریضه است یا سنت بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علماء رحمهم الله سنت
و حجة قول شافعی آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافعی رحمة الله
علیه گفته است که آیه است و حدیث باید که فریضه بود و علماء رحمة الله میگویند که صلوة گفتن بآیه ثابت است
ولیکن تعیین در نماز بامر پیغامبر است علیه السلام آنچه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است از راه فضیلت
کمال فرموده است دلیل بر آنکه فرموده است که نماز نیست بمسایه مسجد الا خبر در مسجد قال النبی علیه الصلوة
والسلام لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی الارض المغصوبة یعنی
علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین مغصبی قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة للمراة الناظرة
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که نماز نیست مر زن چشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند بر وایتی
این نیز بجان حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نکوید نمازش رد بود اما آن فضیلت و کمال نبود که صلوة
گوید و صلوة گفتن در مدت عمر یکبار فریضه است چنانکه کلمه شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد ازان سنت
ولیکن باید که بسنت گوید قال علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده که هر که یکبار بر من صلوة گوید باقی نماند بروی از گناهان ذره وی سیاحی جاعنی
نام رسول صلی الله علیه وسلم میگویند باید که بشنوند هر بار می که میگویند یا بشنوند و صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم
گویند یا بی ابو الحسن کرخی رحمة الله علیه گفته است که سه بار گویند بعد ازان اگر نگویند نیز بسکار نشوند اما ظاهر
آنست هر بار که گویند و بشنوند باید که صلوة گویند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام چنین فرموده است قال علیه
الصلوة والسلام من سمع اسمی ولم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من بشنود و
صلوة نگوید جفا کرده است بر من قال علیه الصلوة والسلام من سمع اسمی ولم یصل علی فقد جفانی رسول
علیه السلام فرموده است که هر که ابوی کل بنام وی رسد بر من صلوة نگوید پس تحقیق جفا کرده است بر من خبر آمده است
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بر منبر آمد با صحابه را وعظی کند چون قدم بر پایه اول نهاد گفت آمین و چون قدم
بر پایه دوم نهاد گفت آمین و چون قدم بر پایه سیوم نهاد گفت آمین بیشست یکی از صحابه سوال کرد که یا رسول
الله صلی الله علیه یا آمین گفتن شما شنیدیم ولیکن دعا کننده ندیدیم پیغامبر عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که برادرم جبرئیل علیه السلام
حاضر آمده بود چون من قدم بر پایه اول نهادم گفت هر که دولت ماه رمضان را دریابد و روی جندان طاعت و عبادت زیادت
نیارد که آمرزیده شود و خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون قدم بر پایه دوم نهادم گفت هر که دولت حیات مادر

دریابد خدمت نکند ایشان را چندانی که ایشان از وی خشنود شوند خاکسار و نکونسار باد گفتم آمین چرا
قدم بر پایه سیوم نهادم گفت هر گه نام تو بشنود و صلوة نگوید خاکسار و نکونسار باد گفتم آمین **مسئله** در
هنگام نام رسول علیه الصلوة والسلام سه گویند صلوة گفتن نشاید یا نی نرم شاید گفتن بلند نی از برای
آنکه ایشان را نیت عبادت نیست مراد ایشان گریی هنگامه است چون تو نرم گویی خداوند عزوجل ثواب عبادت
در دیوان تو ثبت کرداند **مسئله** چون تو صلوة بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
بگوی و بدر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را و اولادش را دعا گوی خداوند عزوجل ابراهیم و تبار او گوی و آنگاه بخست خود را
دعا گوی تا تو امر بدو شوی دعا بتو در حق دیگران سود نزاید آنگاه مادر و پدر را دعا گوی و آنگاه استادان را دعا گوی
و بقیت مومنان را و مومنات را و جمیع مسلمانان را دعا گوی و از بهر کردگان حضرت ربانی کردی و هر که کمتر
ازین دعا گوید ثواب نمازش کمتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام کل صلوة لم یدع فیها للمومنین والمومنات فهو خداج فهو خداج فهو خداج رسول
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در وی مومنین و مومنات را دعا نکوی ان نماز ناتمام باشد آنگاه سلام دهی
یکی روایة آنست که سلام دادن سنت است و یکی روایة آنست که واجب است **مسئله** چون سلام دهند نیت کند
چه نیت کند محمد حسن رحمة الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فصل دیگر خاص فرشتگان به خواص آدمیان و عوام فرشتگان
بر عوام آدمیان یعنی سلام دهد بر فرشتگان و بر آدمیان چون کتاب صلوة را تصنیف کرد فصل دیگر خواص آدمیان را بر خواص
فرشتگان چنانکه انبیاء و عوام آدمیان را بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام دهد بر آدمیان و فرشتگان را خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است و اینها را بزبان گفتن حاجت نیست بدل نیت کند که سلام بر اهل اسلام بسنده
بود تا اگر بزبان کوید یاد آید که از نماز بروی چیزی از فریضه باقی است نمازش تباه شود نتواند که بران نماز بنا کند و
در آمدن بنماز که فریضه است چون بدل نیت کند روا می آید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیت کند بسنده بود
چون سلام دهد اندار از راست کند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شئ حتی النعل والترجل و در روایتی و الترجل چون سلام بر روی خویش بگردانیدن نیز آمده است که سنت است که چون
رسول علیه السلام سوی راست سلام گفتی رخسار راست مبارکش را دیدندی و چون سوی چپ سلام گفتی رخسار چپ
مبارکش را دیدندی در هدایه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آورده است چنان روی که سلام دادی همان روی دیدندی
طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر رکبت داشتن سنت است اینست صفت نماز خاشعان
از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان و تمامت خشوع در نماز چیست امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله فرمود که خاص میخواهید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که بگفتن تمام شود سر و وجه را نگوید
گفت عام آنست که چون بنده مومن نماز شروع کند بداند که بر چیست و پیش روی کیست و خاص آنست که چون نماز شروع کند دل وی

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که دیگر هیچ چیزی دیگر خبر نبود و نماز آیندگان هر دو نوع خاص و عام
اند بر غبت آیند و بهیبت نشینند و باخلاص گذارند و بصدق بپذیرند و بخوف باز گردند نه چنین است صفت نماز خاشعان و
عام بعادت آیند و بغفلت نشینند و بکاهل گذارند و بسهو بپذیرند و با من باز گردند و عده خاشعان چنین است **قال**
الله تعالی قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون **مسئله** هر نمازی که بر اثر وی سنت آورده است
زود بر خاستن بگذاردن سنت است دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغامبر علیه الصلوة والسلام
سفر را **قال** یعنی علیه الصلوة والسلام اذا خرج احدکم اذا فرغ من الصلوة فان تقدم او تاخر رسول علیه السلام
فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود و بشیرد و باز پس تر آید بنا بر آن اهل است که نو عهدان
بودند و جمع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون فریضه گذاردندی بگذاردن سنت
بر قرار استادندی از آن نو عهدان و آمدندی چنین و استدی که ایشان فریضه میگذارند با ایشان اقتدا
کردندی چون ایشانرا معلوم شدی که فریضه نمیگذارند دست می گذارند خاطر ایشان مشوش شدی رسول
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز را تمام کند چرا عاجز آید که از نماز فارغ شود و بشیرد و باز آید
و دیگر لطیفه است که دو مکان را گواه کردانیدن بود بر خود و بر آوردن سجده مر پروردگار را جل جلاله و سنت است
که قوم پیش روند و امام پس تر آید اما چون سنت بر خاست باید که بر دست راست محراب باشد تا ون او تیسر بود که امیر المومنین
علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما چنین گذاردندی و دو مکان را گواه کردانیدی بر خود با آوردن سجده مر پروردگار
را و هر نمازی که بر اثر وی سنت نبود زود دست بدعا بردن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام
صادق القول را خلاف نمود صادق ابو علد خبر میدهد **قوله تعالی** فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب **قال**
بعد کل فریضه دعوة مستجابت رسول علیه السلام فرموده است که پس هر فریضه دعا مستجاب است **قال** علیه
الصلوة والسلام اذا فرغ العبد المومن من الصلوة یجب علیه ثلاث الشکر علی التوفیق والعذر علی التقصیر والخوف عن
الرد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب اید یکی شکر بر توفیق
دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از رد و بحمد الله علی التوفیق و استغفر الله علی التقصیر از نوعا بعد من الرد و بعد از فریضه
این دعا خواندن واجب است **مسئله** دعا بر سه نوع است دعا رغبت است و دعا رهبت است و دعا
خفیه است انچه دعا رغبت است باید که در وقت دعا کف های دست گشاده دارد و بر ابر سینه دارد
و دستها از یکدیگر جدا دارد و ایمان خود را تنفیع آرد و حاجت خواهد چشم را در آسمان ندارد که رسول
علیه السلام یکی را دید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت و بر منع کرد و گفت چنین مکن تا کسی در دل شبه
نیارد که خداوند عز و جل منزه از مکان و زمان و ورا بمکان حاجت نیست تا خداوند عز و جل حاجت او را

بزودی روان کردند و آنچه دعا رهبت است گفتها روست بروی دارد و گوید اللهم انا نسالک الجنة وما قرب الیها من قول او عمل وانعوذ بک من النار وما قرب الیها من قول او عمل و آنچه دعا خفیه است باید که دستها را مشت کند و گفتها روست فرود و روبه دارد و انگشتان مسبحه را راست کند و در سر حاجت خواند بگوید نعوذ بک من النار وما قرب الیها و این روایتها در صلوة خواجه امام منهاج است رحمة الله تعالی والله اعلم بالصواب **باب ششم** در بیان نماز و چیزها زیادتی که در نماز بیارند و یا بمانند باوردن آن کراهیت است بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام آنچه در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که در نماز با موی روی خود بازی میکرد رسول علیه السلام این حدیث فرمود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه که اگر باطنش ترس کار ستی ظاهرش برقراری **طحاوی** رحمة الله علیه گفته است که چون تفحص کردند آنکس منافق پدید آمد پس نشاید بر مناز او در نماز فعلی بجا آوردن که مانند شود با فعال منافقان خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه کتاب کشف درس کرد در روایت بیرون آمد که یکی با ریشه دستمال بازی میکرد در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس کار ستی ظاهرش برقراری رسول علیه الصلوة بنور نبوت دانست که وی منافق است **مسئله** بباید دانست که انبیا علیهم السلام را هیچ چیز نبود یکی احتلام دوم قهقهه سیوم خامیازه و این سه چیز از سبب خوردن است انسان بسیار خوار نبود انرا که بسیار خوردن اصراف کردن است و اصراف کردن حرام چهارم جشا زیرا که انبیا هر یکی از فسادی خالی نبود و انبیا علیهم السلام معصوم اند از کبائر و صغیره و کبیره **مسئله** اگر مسلمانرا در نماز خامیازه آید یعنی فازه آید باید که دهان استوار کند یعنی بعضی گفته اند که دست بر دهان بنهد و بعضی گفته اند پشت دست اما دست بر دهان نشاید زدن زیرا که افعال اهل نار است حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که بدندان زیر لب زبر را بگیرد و این اولیتر است تا در نماز دست از موضع برداشته نشود و دست بر دهان نهادن سنت قولی است و دست پیش کردن سنت فعلی است دهان استوار کند و فرو خورد تا آن مقدار که بتواند دهان را گشاده ندارد که دیو در دهان وی در رود و اگر چه که وی در نماز نبود هم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فازه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خورد تا بتواند **قال** علیه الصلوة والسلام اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیغط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده است که چون یکی از شما را فازه آید در نماز باید که دهان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو در تن فرزند آدم همچنان اندر آید که خون اندر رگ وی رود **قال** علیه السلام ان الشیطان لیجری فی عروق ابن آدم مجری الدم ضیقوا مجاریه بالجوع والعطش رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو در تن فرزند آدم همچنان در آید که خون در رگ وی پس تنگ کنید آن راه را بگرسنگی و تشنگی یعنی روزه دارید خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که شکم بریان دیو است و شکم تهی زندان دیو است ✽ مردکی خلق زندکی دین است ✽ و آنچه گفتیم مستحبی است **مسئله** مسلمانی را در نماز آب بینی ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند که نگاه کردن هم سنت است ولیکن درست تر است

نگاه کردن روی و واجب است تا اگر حدثی بوده بنا باز کرده و اگر نگاه نکرده و بیچنان رکنی گذارده و بعد از ان معلوم شد که حدث بوده است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنا کند و زمین مسجد را از آب دهان و بینی نگاه باید داشتن تا بر زمین مسجد بچکد قوله علیه الصلوة والسلام ان المسجد لینزوی من النخامة کما ینزوی الجلد من النار یعنی علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دهان و بینی چنان اندر کشد که چرم خام بر آتش اندازی منقی جن و انس نجم الدین عمر نسفی رحمة الله چنین میگوید که اگر بلغم برآوردن تکلف و باستین کردن که بسوی فرمود که بر کرا بلغم برآید و نماز روی از بهر حرمت مسجد را فرو خورد دلش بر نور شود و گناهش آمرزیده گردد و آمده است که بچهل گام نزدیک مسجد آب دهان و بینی نشاید انداختن از برای حرمت مسجد یا از بزرگان الدین نقل کرده اند که روزی مُنقی از نزدیک مسجد بگذشت سگی را دید که بر دیوار مسجد بول کرد منع را در دل آمد که این سگ دیوار خانه خدای را پلید کرد باشد تا این پلید بر بینی اش پلید بر آید و دیوار مسجد را بتر اشید نقصان در دیوار مسجد پدید آمد منع کفت باشد تا این نقصان را بر آرم آب و خاک آورد و گل کرد و نیکو کرد و بر جای بود که ناگاه کلاه منع از سر بر زمین افتاد و جدا شد و بچپ و راست نگاه کرد هیچکس را ندید کلاه را دید که بر هوا بر میرفت منع را از ان حال عجب آمد تا ندا کرد که ای بیچاره تو با این همه خود و چارکی پلید بر دیوار خانه ما رواداشتی تا بکریمی خود پلیدی و نجاست کفر را بر دل تو چگونه روا داریم زود بنزدیک مسلمانی آمد و اسلام آورد و بس کسی که در مسجد آید و خدایرا عبادت کند و از خدا و ندا مرتزق خواهد امید بود از کرم وی که گناهان دیرا بیامرزد و امید بر چون و بچگونه خود را روزی کند بمنه و فضله سئل در نماز چمن و بسیار خوب نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دیو باره نمازش بر باید قال علیه السلام تلک خلسة یختلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دیو باره از نمازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من کرا می طلبی بار دوم چون نگاه کند خطاب عزت در رسد که بنده من از من میطلبی و این تصور مدار بار سیوم چون نگاه کند امر آید از پیرو در کار مر ملایکرا که در پیچید این نماز را در روی وی باز زنید که از راه بحرمت درخدمت ما آمده است و لی نمازی صفت ماست این وعید در حق کسی بود که روی بر گرداند و نگاه کند اگر کسی پیش رویه باید بنا له چشم نگاه کند باکی نبود و ادب نیز بود که رسول علیه السلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان الرحمة تواجه العبد مادام فی الصلوة فاذا التفت اعرضت عنه رسول علیه السلام فرمود که اثر رحمت پروردگار روی بار وی بنده است مادام که در نماز بچیزی التفات نکند اما که بمین که روی گرداند یا بچیزی التفات کند بیچنان بود که روی از وی بحرمت بر وردگار گردانیده است قال علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت رسول علیه السلام فرموده است که اگر نماز گزارنده بداندی که با که راز میگوید هیچ چیز التفات نکندی بعضی گفته اند

کرد مراد ازان التفات دل است انتهی بروایتی آنست که مراد ازین التفات التفات چشم است نه برای آنکه هر کسی را قوتی آن نبود که چشم برود و دل را تواند بجای داشتن چون چشم بطرف برود دل نیز برابر وی برود پس معلوم آمد که مراد ازان التفات التفات چشم است خواجه ابو القاسم رحمة الله گفته است که دیده را نگاهداری تا دل بباد ندهی و زبان را نگاهداری تا سر را بباد ندهی و این سخن در صلوة خواجه امام حجاج علاء الرحمه مذکور است **مسئله** موی در پیش قفا کرده زدن کراهیت بود که بجبر آمده است که حسین بن علی رضی الله عنهما نماز میگذارد و کیسوان مبارک را در پیش سینه مبارک کرده بود همچنان نماز شروع کرده بود ابو هریره رضی الله عنه بیامد گیسوان وی برابر کشاد حسین رضی الله عنه بدنباله چشم در وی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریره رضی الله عنه گفت ای مهتر زاده در من بغضب نگاه مکن که من شنیده ام از جد تو محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر که موی در پیش قفا کرده زندان پشت گاه وی بوشود من روا ندانستم که چون تو مهتر زاده در نماز بود و دیو در قفای تو بود امیر المومنین حسین را خوش آمد و شاد مان شد و ابو هریره را دعا خیر کرد و این روایة در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه این روایة از رفیع بن رافع است **مسئله** تارک سر ستردن و کرده بر کرده موی ماندن دیا کرده بر کرده سر ستردن و تارک سر موی ماندن کراهیت است و دستار بر بعض سر پیچیدن هم کراهیت بود یعنی اورده اند که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را نغدری یعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بفلان دیار رسی با ایشان حرب کنی که ایشان را فضیان اند معاذ جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من ایشان را بحلیه نشناسم گفت تارک سترده باشند و کرده بر کرده موی مانده یا کرده بر کرده سترده باشند و تارک سر موی مانده یا دستار بر بعض سر پیچیده باشند و میانه سر را گشاده ماندن آن جمله نشانهای رافضیان است پس نشاید مومن را بفعلی بکار آوردن که تشبه بود بافعال رافضیان و در حق دستار گفته اند که کراهیت جائی بود که کل دستار را بر بعض سر در بندد و تمام تارک سر را گشاده دارد اما اگر اندک گشاده مانده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار بندد از ان فرجه اندک گشاده ماندن چاره نبود و میان سر قندز و رقی از برای آن ساخته اند تا آن کراهیت برخیزد نه از برای صرفه دستار **مسئله** دستار سپید باید داشتن و دراز از برای افاضت رانه از برای تکبر و خواجگی را گفته اند که هر چند که دستار دراز تر بود ثواب نماز بیشتر بود **فائده** علیه الصلوة والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة رسول علیه السلام فرموده است و در رکعة نماز که با عمامه کند از بهتر از آنست که هفتاد رکعت نماز بی عمامه کذارد و در **منتهی العلوم** آورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام که همیشه می بست و سر هفت گز بود و دستار که روز عید می بست دوازده گز بود و مستحب است که دنباله دستار فرو گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بالشت و بعضی گفته اند مقداری که بنشیند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فتل دستار گونه باید داشتن

درمیان دو کتف مسئله چون دستار ویران شود بی ادب دار بر زمین نشاید زدن قال علیه الصلوة والسلام العمائم
تیجان العرب رسول علیه السلام فرموده است که عمامها تاجهای عرب است پس تاج را بی حرمت دار بر زمین نشاید
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بنهد و تا از نو باز کند و نیکو در بندد و محمد حسن در کتاب سیر کبیر در باب العمائم او را
است که دستار نشسته نشاید بستن که رسول علیه السلام فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان من جبابات
الفخر تکویر العمامة جالسا رسول علیه السلام فرموده است هر که دستار نشسته در بندد واجب کرداینده باشد بر خود
درویشی را و همچنان که دستار نشاید نشسته بستن ازار پای نیز نشاید استاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرول قائما او تعمم قاعدا عاقبه الله تعالی ببلایا لا دواء له رسول علیه
السلام فرموده هر که ازار پای استاده پوشد و دستار نشسته بندد خداوند عزوجل عاقبت او را ببلا مبتلا کرداند که
که آن بیمار را هیچ دوا راست نباشد روایت میکند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه بغایت اندیشه مند گشت
با خود تامل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من ازار پای استاده نپوشیدم و دستار را نشسته نبستم پس
معلوم شد که نشاید مسئله دستار طیلسان کردن کراهیت بود محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که رسول علیه السلام
والصلوة دستار طیلسان نکرده است و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دستار طیلسان نکرده اند مراد عرب ازان و معنی
طیلسان کردن آن بود که دستار بر سر کلوانده آرد و بردی دیگر بر آورد ای دستار بر سر بندد و هیچ دستار از زیر گلوی نبندد
و از جانب دیگر می آرند آن در معنی معجر شود و رسول علیه السلام از آن نهی فرموده است قال النبی علیه الصلوة والسلام
نهی عن الاعجار و رسول علیه السلام فرموده است که بدترین و شوم ترین مردان آنست که خود را بر زنان مانند کند چنانکه جامه
ابریشمی دارد یا پیراهن پیش حریر دارد یا ازار فرنج باو دارد رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عزوجل بهیچکام و
نی زبان بر پنج قوم لعنت کرده است یکی بر مردی که خود را بزنان مانند کند و دیگر بر زبانی که خود را بمردان مانند کند
و دیگر بر کسی که وعده خلاف کند و دیگر بر کسی که نامحرم را بیم کند و ضرر رساند و دیگر بر کسی که زن نخواهد و کنیز نخواهد مراد قدرت
دلیکن مراد شان آن بود که فرزند نتواند شود اما مسئله یکی جامه نماز روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید
روا نبود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل بیاید روا بود کراهیت بود یا نی آورده اند که ثوبان رضی الله عنه از رسول
علیه الصلوة والسلام سوال کرد که یا رسول الله جامه یکی جامه نماز روا بود یا نی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا ثوبان کرباید از شما دو جامه
ایجاد احکم ثوبین واز عبد الله عمر رضی الله عنهما سوال کردند که یکی جامه نماز روا بود یا نه باز عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود
که شما یکی جامه بیازار بروید یا نه گفتند نی گفتند پس قدر نماز باید که بیشتر از رفتن قدر بازار بود انچه رسول علیه السلام فرمود
در حق درویشان صحابه فرمود و انچه عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود در حق توانگران صحابه فرمود اما عورة خواجه امام
منهاج از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که یافت دو جامه ضرورت یکی جامه نماز کند ازان خلاف است جفا

وباد وجامه نماز گذاردن رفع جفاست وباسه جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامست محمد حسن رحمة الله علیه در کتاب تزکیه کبیر آورده است که هر که بایافت دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز گذارد عدالتش ساقط شود یعنی فاسق شود گواهی وی در شرع نشنوند **مسئله** اگر شخصی جامه بر کتف نهاده و نماز گذارد و یا دست در آستین نمیکند نماز میکذارد یا فیما میان بسته نماز میکذارد کراهیت بود دیانی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه آورده است که کراهیت بود و این اختیار خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین آنست که کراهیت نبود کرما بسیار بزرگانرا دیدم که همچنین کردند کراهیت نگوییم اما گوییم که دستها در آستین کردن اولیتر بود آورده اند که قاضی امام صدر الدین بخاری بشهر سمرقند آمد بمسجد آدینه حصار در آمد دیدیکی را که جامه بر کتف نهاده بود و نماز میکذارد گفت ای شیخ از نوع مکن که کراهیت بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کجا میگوئی که کراهیت بود گفت من در نسخه دیده ام که این نوع کراهیت بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک ایمه رفت و با یمه حکایت کرد و جمع ایمه سوال کردند که از کجا میگوئی که تو مردی مناظری و این مسئله بفقه تعلق دارد گفت من در نسخه دیده ام اما بر من پوشیده شده است ایمه بسمرقند جمع آمدند در کوی جولاهکان بر در سرای خواجه امام ابو الخطاب در کتاب خانه خواجه امام علی ملحی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه در آوایل باب کراهیت آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است رحمة الله اما خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله علیه در تجرید خود آورده است که باید که دست در آستین در آرد و میان گشاده نماز گذارد که چو دو ان جامه بر کتف نهاده نماز گذارندی و ترسایان دست اندر نیاوردندی و میانرا بر بندندی پس سینه را باید که دست در آستین در آرند و میان گشاده دارند تا بر دو کرده را خلاف کرده باشند و اگر میان بر بسته نماز گذارد فضیحت حاصل آید چون بر کوع و سجود رود از اندام او ظهوری و انبساطی حاصل شود پس باید که میان را گشاده دارد تا فضیحت حاصل نیاید **مسئله** در نماز چشم در سجده باز داشتن علامت مومنانست و چشم فراز داشتن علامت جهودانست اگر کسی گوید که من چشم فراز میدارم حضور دل می یابم شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل بیست غرور دل است از برای آنکه ترک سنت و باور دن بدعت کسی را بحضور دل بحاصل نیاید چنین آورده اند که پیغمبر عالم صلی الله علیه وسلم از غزوی باز گشته بود و وقت نماز اندر

پیغمبر عالم علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **فقال** النبی صلی الله علیه وسلم رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر یعنی باز گشتیم از حرب خورد بسوی حرب بزرگ تر یاد دشمن ظاهر حرب خورد تر فرمود و یا دشمن باطن حرب بزرگ فرمود پس مراد از این حدیث آنست که چون چشم باز دارد چشم برود و دل نیز بر اثر وی برود و جهد کنند و چشم و دل را بجای باز آرد تا ثواب مجاهدان یابد و اگر چشم فراز دارد ثواب مجاهدان نیابد **مسئله** در نماز دهان بسته داشتن کراهیت بود که آن علامت مجوسی است علیهم اللعنة چون ایشان آتش کده در آیند دهان بر بندند تا دم ایشان آتش نرسد پس نشاید مومن نماز تواند آوردن که

کردن شود و با فعال منجر شود مسئله حاقن را در نماز آمدن کراهیت بود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن حاقن رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر حاقن را یعنی حاقن آن باشد که بول را نگاه دارد و اما اگر مسافری در میان نماز حاقن شده باشد باید که بدل بیند اشهد که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم آن بلا دفع شود بزرگان تجربه کرده اند و همچنان یافته اند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که نماز را باندازه و بردود استبرا دارد و باز طهارت سازد و نماز از سر گیرد تا بحضور دل نماز گذارد و که دی در نماز فاضلتر از آن نبود که دی در نماز نبود دلش بفراغت جای معد حاقن است و نعلت جای بود و دلش در نماز فاضلتر از آن نبود که دی در نماز بود و دلش بفراغت جای معد حاقن است در نماز که پای بپای کراهیت بود و بر خود حرجی بیند که در نماز پای بپای کراهیت بود او روه اند که نوح بیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه السلام علیه اللعنة را دید گفت ای ملعون تو بچکار ملعون شدی گفت بسه کار شدم یکی آنکه در سجده چشم فراز داشتم و دوم چون بقیام رفتمی قدمها بجای سجده نهادمی و سیوم در قیام با دیبا بر کرسی نشستمی این سه کار بود که بسبب خصلت بد کرفتار شدم تکبر و بخل و حسد کبر تن آن بود که تا خیر منه در خود و بیدار حسد تن آن بود که خواست آدم نبودی و از بخلش آن بود که با او در دن بمسجد بخیلی کردم ملعون آمد شدم و دام و ان علیک لعنتی الی یوم الدین بر مشیانی وی نهادند حکایت خواجه محمد منکدر از جمله صحابه کرام بود پسری داشت چون نماز میکذارد و هر سه در نماز تکبیر میکشیدند چون باز شد پسران از پدر سوال کردند که دوش نماز گذاردی چندین چرا تکبیر کشیدی پدر گفت ای برای آنکه روزی بصحرا رفته بودم کرباکرم هجاز چرا بفرد کیندم پیش آمد یکی خرشته کفتم با فتم بر کرفتم و در یکی کشت زار انداختم من نمیدانم که آن حق کسی بود یا نبود یکبار از آنست که کفت و کشت ناری او و در میان آن دو کشت زار یکی خوشه کندم با فتم برکرفتم و در یک کشت زار انداختم من نمیدانم که حق کسی بود یا نبود پس من با ی ضامن آن خوشه کندم شدم ازان میکریم و می ترسم که اکر فردا قیامت مرا ازان سوال آید چه جواب دهم انکاه پدر پسر کلانتر را سوال کرد که تو چرا تکبیر کشیدی کفت من دانستم که بکوچه زنان بیرون رفته بودی و کلها شکفته بود و بوی کل بمشام من رسید فراموش آمد که ساعتی ازان بوی کل بهره کرفتم ازان میترسم که فردا قیامت ازان مسئله در نماز نشاید است و میان زن و مرد فرق نیست مسئله در نماز نشاید است و میان زن و مرد فرق نیست مسئله در نماز نشاید است و میان زن و مرد فرق نیست

کراهیت بود و بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله کراهیت نبود و حجت قول امام اعظم رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که نماز میگذارد و سورتها را بانگشت حساب میکند فرمود تذنب ولا تحصی یعنی گناه میکنی و شمار نمیکنی و تسبیح میکنی و شمار نمیکنی اما وجه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آنست که رسول علیه السلام فرموده است اعدوا نهما بالانامل فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که شمار کنید بانگشتان بدرستی که آن شمار بانگشتان نجاة میدهد شمار را روز قیامت از سوالی کرده شدهای بعضی گفته اند که بمیان دست بر جای نهاده انگشت راست تر میدارد و می فشارد هم مقصود بحاصل آید و هم کراهیت بجای خود و بعضی گفته اند کرا نه برای آن حساب میدارد تا زیاده خوانده نمی شود کراهیت بود اما اگر از برای آن حساب میدارد تا کمتر خوانده نشود کراهیت نبود **مسئله** چون سجده رود جای سجده پاک کردن کراهیت بود و بانی **اورده اند** که ابوذر رضی الله عنه بسجده میرفت و جای سجده را پاک کرد و در آن مبالغت نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا اباذر مرة او دعه یعنی یکبار پاک کن یا بمیان بگذار بعضی از این حدیث از فاطمه رضی الله عنها روایت میکنند که رسول علیه السلام فرمود که ماندن آن یکبار نزد یک من فضلة "که کسی انتشر سرخ موی بخرد و در راه رضای خدای عزوجل صدقه کند چنین" آورده اند که روزی صدیق رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام در مسجد در آمدند تا نماز گذارند باران آمده بود و ورده کرد باران باریده بود و پیش محراب تر دری شده صدیق گفت یا رسول الله دستوری باشد تا تر دری را پاک کنم رسول علیه السلام فرمود بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم مر بر ورد کار خود را پس معلوم شد که پاک کردن اولیتر بود **مسئله** چون سر از سجده برآرد پیشانی را پاک کردن کراهیت بود بانی از محمد رحمة الله علیه سوال کردند گفت باکی نیست اما وی گفت که مرا معلوم نشده که ماندن را گفت پاک کردن را از ابو یوسف رحمة الله علیه سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواجه امام اجل رضی رحمة الله علیه گفته است که اگر چیز نیست که دل و پراگندگی او را مشغول میدارد باید که پاک کند و تا بخضوع و دل نماز گذارد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز خوش از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود راست کردند و نعلین تا از قدم بیرون آوردند و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ بدست راست آورده اما اگر چیز نیست که دل و پراگندگی نمیدارد رد و پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اربع من الجفاء من بال قائما و یسمع مذاره و لا یجب و ان یصلی فی الصحراء لیس امامه سترة و ان یتنحنح فیها قبل ان یفرغ من الصلوة بغیر عذر رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از جمله جهالت است آنست که بول از خفتن و بانگ شنودن و خوب ناگفتن و در صحرا نماز گذاردن بی سترة و پیشانی پاک کردن پیش از فراغ نمازی بعذری **مسئله** اگر مسلمانی در نماز گذرد گرفت

مثل کیک و پیش و مانند ایشان چه گفته است که بگشاد و ابو یوسف رحمة الله علیه گفته است که بالد
و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که از سی تا چهل بر ساند امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است
در هر رکنی که باشد تا خیر کند تا چندانی که سجده رود چون بسجده رود بزیر خاک نهان کند برانکه عبد الله مسعود
رضی الله عنه همچنین کردی و آیت این برخواندی **قوله تعالی** الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا **مسئله** نشاید
که کرنده را بالش اندازد که رسول علیه السلام نهی کرده است **قال** علیه السلام لا ینبغی بالنار احد الا رب
رسول علیه السلام فرموده است که عذاب نکند یکی از شما هیچ چیز را بالش که خداوند عز و جل **مسئله** هر ذکری که
بر رکنی معین است آن ذکر باید که در میان رکن تمام کرده شود چنانکه قرات را در قیام تمام کند و الف الله اکبر را از قیام
آغاز کند و حرف با و را الله اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمع الله لمن حمده را از رکوع آغاز کند دال و با را در قوم تمام کند
و نها که در ربنا لک الحمد در قوم تمام کند و الف الله اکبر را از قومه آغاز کند و حرف با و را را در سجده تمام کند و الف
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حروف با و را را در قعده تمام کند و قرات تشهد را در قعده تمام کند و هر کرا پیش ازین
کنده یا کم ازین کند وی قعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بغیر محل **مسئله** اگر مسلمانی
خرقه می افگند و بروی سجده می آرد که ابیت بود یا نی اگر خاک سوزان است یا ریگ سوزان است یا سنگ تفسان است
یا خسک و خار است یا از برای صیانت داشتن دستاری افگند که ابیت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
علیه همچنین کرده است اما اگر از برای تکبر و خواجگی میکند که ابیت بود **مسئله** مسلمانی بقعده می نشیند و کفهای پای وی
برهنه میباید که دست پس کند و کفهای پای را بپوشند بانی بعضی از مشایخ رحمهما الله گفته اند که باید که دست
پس کند و کفهای پای بپوشند که بی ادبی کند کفهای پای برهنه دیدن مومنان و اشتن ما بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر در صف آخر است پاک نبود گشاده ماندن و اگر در صف اول است یا در میانه است باید که دست را
پس برد و کفهای خود را بپوشد که در قفای پای وی مردمان نگریسته باشند و بی ادبی بود و پای را گشاده ماندن امام شیخ
الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که در اول قعده و دستها بر زانوها نهادن سنت است و باز آوردن بر عقب وی
پشیم در کناره اشتن سنت است باید که باهر دو سبت عمل کند تا پاک نباشد و یا نبده ثواب شوند **در حیرت است**
هر روزی که تو در آیی امر آید از پروردگار رضی فرشته را تا بر سیخ مکان بنا کنند یکی بر بام خانه کعبه گوید ای کسانیک روی
از قبله بها خداوند عز و جل کرده اید روی از مکانت پروردگار گردانیده آید یکی بر بام روضه رسول علیه الصلوة و السلام
گوید ای کسانیک روی از سنتهای رسول علیه السلام گردانیده آید روی از شفاعت وی گردانیده آید یکی بر بام مسجد
اقصی ندا کند گوید ای کسانی که پوشش و خورش و روزش از حرام است یکی فریضه و تطوع شما در محل قبول نیست دیگر
گوید ستایش کند گوید کرا ای کسانی که سجده اید و لیکن نمیتوانید و آن وقت می تواند سجده و ای کسانی

که میتوانید دلیکن نمیدانید طاعت کنید پیش از انکه دریابید و دیگر در بازار ما مذاکنید و گویند ای کم بندگان و افزون شمارندگان
اکنون اگر نه بر گاه این را گمان و بیان آن بیران نارسیدگان و جهان پایان و اگر نه آتش آمدنی همه راست و حق و این بدار
همه فریبکان شنوندالا آدمی و پری که غفلت و رایشان غالب است خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله میگوید که بندگی سه
یکی انکه با مرش زنده باشی و به نهیش مرده باشی و بحکمش بنده باشی خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که از پنج چیز
پنج چیز خیزد و از نادیدن آن در اصل کفر است یکی کاهلی کردن در عبادة از نادیدن و عید خیزد و نادیدن و عید در اصل
کفر است و دلیری کردن در معصیت از نادیدن و عید خیزد و نادیدن و عید در اصل کفر است و حسد و رحاسد از نادیدن
قسمت خیزد و نادیدن قسمت در اصل کفر است و حرص از نادیدن حساب خیزد و نادیدن حساب اصل کفر است و رضا
بقضا نادادن از نادیدن حکم خیزد و نادیدن حکم در اصل کفر است و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید
که چهار چیز را نگاهدار تا چهار چیز را بیابی نیکی چشم را نگاهدار تا دل را بیابی نیکی زبان را نگاهدار تا سر را بیابی نیکی شکم را
نگاهدار تا نماز را بیابی نیکی نماز را نگاهدار تا ایمان را بیابی نیکی هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چون
راه روی چشم را نگاهداری و چون برمایده نشینی خلق را نگاهدار چون تنها مانی سخن ما حق گوئی و چون با خلق نشینی
هم از حق گوی و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز مرچهار چیز را نماند عجب بود اگر بماند جاه که بماند
عجب بود اگر بماند دنیا طلب را سلامت نماند عجب بود اگر بماند خدمت کار مخلوق را دین سلامت نماند عجب بود اگر بماند هر کسی که
رجوع خلق است کبرش نرود عجب بود که برود و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز سبب هلاک آدمی است یکی
انکه نعمت است و شکر نی دوم انکه محنت و صبر نی سوم انکه معصیت و توبه نی چهارم انکه نیکنامی در میان خلق و توان نی
و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که نعمت بی شکر متاع بی بهان است و محنت بی صبر عقوبت و جهانی است و طاعت
بی اخلاص ضایع کردن زندگانی است و علم بی عمل خراب کردن مسلمانی است فقیه ابواللیث سمرقندی رحمة الله علیه در تنبیه
الغافلین آورده است که روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیغامبر علیه الصلوة والسلام همچنین فرمود که هر که پنج
چیز را از خود باز گیرد خدا تعالی از وی پنج چیز را باز گیرد و هر که زکوة مال باز گیرد و حفظ از مال باز گیرد و هر که عشر خراج
باز گیرد برکات از زمین وی باز گیرد و هر که صدقه تطوع باز گیرد صحت بدن از وی باز گیرد و هر که دعا را باز گیرد اجابت دعا
از وی باز گیرد و هر که نماز باز گیرد در آخر ایمان از وی باز گیرد و خداوند عزوجل بموسی بکلیم امر فرمود که چهار چیز را در چهار چیز
نهاده ام ایشان جای دیگر مبطلبند نیابند من صحت بدن را در کم خوردن نهاده ام ایشان در پر خوردن می طلبند
نیابند من عزت را در تقوی نهاده ام ایشان در مخلوق می طلبند نیابند من توانگری را در قناعت نهاده ام ایشان
در حرص می طلبند نیابند من بیغم را در بهشت نهاده ام ایشان در دنیا می طلبند نیابند **مسئله** در نماز ادب و سنت
نگاه باید داشت که ادب بعض سنت است و سنت بعض واجب است و واجب بعض فریضه است و فریضه بعض نماز است

و خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان وی نکند عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که همه کتب یاد دارد و سینه محفوظ دارد مرا در دل هیچ غرت نیاید اما اگر بشنوم که بشام و شامات بنده ایست که ادب و احکام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد جهد میکنم و بروم و خدمت وی را دریابم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که بترین نامترسی شنوانندت و ادب نگاه دارنا از در زانندت **قال** علیه الصلوة و السلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی یعنی بخاطر فرمود ادب آموخت مرا پروردگار من پس نیکو آموخت ادب مراد را مثال داده است که احسن الادب لیست هیچ النسب **قال** علیه الصلوة و السلام اکرموا اولادکم و احسنوا ادبهم **مسئله** در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که مهتر عالم علیه السلام

در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است یا علی ان احب اسرف الناس عندی من تعسرق من نفسه فقال علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یسجد رکوعه بسجوده فهو سارق صلوته محروق عند الله و فیه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده یا علی بدترین دزدان آن بود که از من خود دزد دکفت یا رسول الله که بود که از من خود دزد دکفت که هر که نماز کذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد دزدی دزد نماز بود که بر کند از دین خود پیر و از حق خالق و دزدان دیکر از چیزی فانی می دزدند دی چیزی باقی می دزدد و دزدان دیکر بر دنیا میرنندی بر دین میرند و دزدان دیکر خرد بار مردمان میرسانند دی بخود میرساند و دزدان دیکر خزینه بندکان میشکنندی خزینه رحمان میشکند و دزدان دیکر را خوف قطع بود و بر قطعیت از رحمت بود لاجرم بدترین دزدان بحضرت پروردکار دی است و چون بنده نماز کذارد باید که نیکو کذارد و هم در خلا و هم در ملا که اکر در ملا نیکو کذارد و خلا نیکو کذارد دی برای بود و مهتر عالم صلی الله علیه و سلم وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است **قال** النبی علیه السلام یا علی للمرائی ثلث علامات یسم رکوعه و سجوده مع الناس و یقرا اذا صلی وحده و یبسط الامر مبنی علیه و یذکر الله تعالی فی الملا و لا یذکره فی الخلا رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون بر سر جمع بود در رکوع و سجود تمام کذارد و چون تنها کذارد چنان کذارد که مرد نداند چند و چون بر سر جمع بود ذاکر باشد و در کارها ثبات کند تا مردم بروی ثنا کویند چون تنها ماند شرم نکند نیست صفت مرا می و مرا می را هیچ جزا و ثواب نیست **مسئله** چون بنده نماز کذارد باید که نیکو کذارد و تمام ارکان را بجا آرد که خدای عز و جل نماز را بلفظ جمع قبیل یاد کرد و رسول علیه الصلوة و السلام نیز نماز را بلفظ جمع قبیل یاد کرد **قال** علیه الصلوة و السلام الصلوة مکیال من وفی وفی له و من طفف فقد علم ما قال الله تعالی فی محکم کتابه قوله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون رسول علیه السلام فرموده است که نماز پیمانه است هر که راست بیابد

ثواب راست و راستی بیاموزند و هر که کم بیاموزد ثواب کم بیاموزد و راستی که معلوم شده است که خداوند عزوجل در حق کم پیمانه کنان در قرآن مجید وعید فرموده است **قوله تعالی** ویل للمطففین الذین الآیة و این ویل وادی است از وادیهای دوزخ که هر روز سی جمله در کنار دوزخ بحضرت خداوند عزوجل از بیت دری بنالند و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین چنین آورده است که بنده مومن چون نماز گذارد و نیکو آن نماز بانشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را باسمان می برند و نماز بزمان گذارنده دعا بنیکو میکویند حفظک الله کما حفظتنی خداوند عزوجل ترا نگاهدار و چنانکه مرا نگاهداشتی و اگر نماز نیکو نمیگذارد آن نماز از نظاره بود و فرشتگان را کراهیت آید آن نماز را باسمان بردن نتوانند و آن نماز بزمان گذارنده دعا بد کویند که ضیعک الله کما ضیعتنی خداوند عزوجل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و نشاید نماز را ضایع کردن و پس شهوت رفتن که خداوند عزوجل در حق ضایع کنندگان نماز و روندگان پس شهوت وعید فرموده است **قوله تعالی** فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب و امن و عمل صالحا چون توبه کند و عمل آرد صالح امید بود که خداوند عزوجل در نجات وی **قال** علیه الصلوة و السلام من اقبل بالرد و کثر عیاله و حسن صلوته و لم یغتب لسانه فهو معی فی الجنة کهاتین و اشار الی السبابة و الوسطی رسول علیه السلام فرموده هر که را مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز نیکو گذارد و زبان خود از لغو و غیبت نگاهدارد پس آن مرد با من در بهشت بود همچون این دو انگشت چفسیده یعنی سبابه و وسطی و این اشارت است بقرب و درجه زیادتی منزلت و یافتن مراد و کشادن ابواب سعادت زهی بنده بد دولت که این اعمال صالح را بجا بیارد و ما ازین درجها محروم نشود و بالله العون و العصمت و التوفیق

باب دربیان طهارت

اعلم ان سعادة الدارین که طهارت فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امت و طهارت بر پنج نوعست دو نوع از کفر و بدعت است الحمد لله رب العالمین و یکی سه نوع است وسطی و صغری کبری بزرک بود و آن توبه کردن است از معاصی و این کار شما نیست و امری بزرک است مر بنده را زیرا نکه در هر دمی توبه کردن از معاصی فریضه است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا **قال** النبی علیه الصلوة و السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له و وسطی میانه بود و آن غسل آوردن است از جنابت و آن هم فریضه است **قوله تعالی** و ان کنتم جنبا فاطهروا **قال** علیه الصلوة و السلام طهوا لشعر و انقوا البشر فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده است که در جنابتی بهر موی تن هر موی آب رسانیدن فریضه است که در زیر هر موی جنابت است و صغری خود در تبع دو این طهارت است از حدث و این هم فریضه است هم با تیمم و هم با جماع امت آیت است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین الآیة و حدیث آنست

قال علیه الصلوٰة والسلام لا تقبل الله تعالی صلوٰة بلا طهور ولا صدقة من الحرام اما قال علیه الصلوٰة والسلام ایمان
من الامانت ادوا الصلوٰة من لا وضوء له الوضوء مفتاح الصلوٰة والصلوٰة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است
کز نبید بر احدای عزوجل نماز بی طهارت و صدقه و اکذار احرام لود ابا ثواب نیست هر کرا امانت نیست مرد او را دین امانت
نماز است و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت بهشت و اجابت است آنست که بجکم
مرد نیست طهارت را منکر گشته است و هر که منکر شود و کافر شود و جواب نخوانده اند جنانکه داود و علی اصفهانی و اصحاب وی
که هر باری که نماز بی خیزد طهارت باید ساختن زیرا که نص مطلق است و حدث دروی علت نی و علما رحمهم الله گفته اند که این
مطلق است احادیث دروی کلام مفسر است زیرا که در مصحف عبد الله مسعود رضی الله عنه همچنین آورده است قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوٰة من مضاجعکم وانتم محدثون فاغسلوا وجوهکم و این قراءة عبد الله مسعود است رضی الله عنه
و در محراب همچنین خواندی و رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده است که هر که خواهد نا قرآن را همچنان که نازل
شده است بخواند بروی باد بقرات عبد الله مسعود رضی الله عنه این قراءة عاصم است امام کوفه رحمة الله علیه و دیگر
معقول آنست که هر شفعی نماز است و هر رکعتی نماز پس اگر کویم که هر باری که بر خیزد طهارت سازد حرج شود و در دین حرج
نیست پس نماز را چه وقت گذارد دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
پنجم در آمد طهارت ساخت و آن چهار نماز را بر ترتیب قضا کرد نماز پنجم را در وقت گذارد امیر المومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
یا رسول الله از شما امروز چیزی دیدم که پیش ازین ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
الله یک طهارت پنج نماز گذارده رسول الله صنعت شیبا لم نکن صنعته قبل ذلک فعال
علیه الصلوٰة والسلام یا عمر عمدا صنعت لیبلا یحرج امتی رسول علیه السلام گفت یا عمر ازبهر آنکه در دین ما حرج
حرج نشود و آنکه هر نماز را طهارت میسازم می آرد نور بر نور است در روز قیامت قال علیه الصلوٰة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیامت قال علیه الصلوٰة والسلام الوضوء مما یخرج والفطر مما یدخل رسول علیه
السلام فرموده است که طهارت به بیرون آمدن چیزی و حدیث مطلق است قال علیه الصلوٰة والسلام لا وضوء
الا من حدث رسول علیه السلام فرموده که طهارت نیست مگر از حدث مسئله طهارت چهار چیز را بسته
فرایضه است دست و روی و مسح سر و پای هر یکی را حدی معلوم است حد روی از دمیدگی موی است تا به بیخ ذقن
و از بن بنا گوش تا سر مه گوش و بگر مرز ناز او امروز از آب بسیلان رسانیدن فریضه است چون موی بروی
بر آمده از ابو یوسف رحمة الله روایت است که شستن بیخ گوش ساقط شود که وجه قول وی آنست که روی
نام چیزی بود که اگر نکرنده بنگرد که بیند چون موی روی حاجب شود و مانع و بیخ گوش نظر از روی
ساقط شد شستن نیز از روی ساقط شود و امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که اگر حاجب از

شستن فریضه بود ای همچنان بود ی که تو میگوئی اما چون شستن جانب فریضه است آن حکم باقیست اگر بیش
گوش را آب سیلان نرساند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اما در **صلوة** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که در بین قول ابو یوسف برفته است در **صمد و صلوة** قاضی امام ابو حسن مروزی رحمة الله علیه
همچنین آورده که حسن زیاد از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که از ان قول رجوع کرد و با امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله پیوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
رحمهما الله بدین روایت میکند که چون موی روی برآید شستن پوست بموی آید و این جائی بود که موی روی نبود
چنانکه اگر کسی بنگرد نداند که پوست روی بیند اگر موی روی تنک و خالی بود چنانکه اگر کسی بنگرد پوست را تواند که بیند
اکنون آب به پوست رسانیدن فریضه بود بر خلاف ابروان که ابروان خلقتی است و موی روی عارضی است
موی لب را پیست داشتن سنت است و دراز داشتن بدعت است و دراز نداشتن که بشود می بدعت بود
که آب بحرف ای گمارد لب نرسد طهارت درست نبود و نماز روا نی **قال** علیه الصلوة والسلام من قصص شاربه
اعطاه الله تعالی اربعة انوار نورا فی وجهه و نورا فی قلبه و نورا فی قبره و نورا فی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده است هر که موی لب پست دارد خداوند عزوجل و برا چهار نور کرامت کند یکی نور در روی و یکی نور
در دل و یکی نور در گور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد و چندین شتر سرخ موی خریدستی و در راه
رضای خدای عزوجل همه را صرف کردستی **قال** علیه الصلوة والسلام من طول شاربه عوقب بالثلاث لم یجد
شفاعتی و لم یشرب من حوضی و سلط الله منکرا و نکیرا یغضبان رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که
موی لب دراز دارد خداوند عزوجل و برا سه عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب ماند و از حوض من آب نخورد
و منکر نکیر را بر وی گمارد و بغضب آید حق موی لب پست داشتن وعده می فرماید **قال** علیه السلام والصلوة
من قص شاربه فکانما اعتق الفا رقبة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
مومن موی لب پست دارد و کلمه شهادت کوید این کلمه شهادت بصفت آید از حجاب نگذرد همچنان بسر و تا السافل
عرش چنانکه زنبور عسل غرده می زند تا خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن نمی باشی مناجات کنان ای پروردگار
من چگونه ساکن باشم تا کوینده مرا نامرزی امرزیدار بر وردگار کلمه کوینده ترا امرزیدیم آنگاه ساکن شود تا اکر موی لب
دراز دارد و کلمه شهادت کوید آن کلمه کرد مان او بر سیکرد و بیرون میاید تا کاتبان اعمال ازا کوینده
چرا بیرون میائی تا ثواب ترا بنویسیم کوید چکونه بیرون آیم چون این بنده پلید در راه است در رسول علیه السلام
فرموده است که فرد القیامة مناد صد قبا اهل عرصات همه را زنده مرده و رد کار و بیچاره بیکبت کرکافران
ایشان سجده آوردن نتوانند و سر از ایشان بجز سر و ان کاور است مانده باشد و ایشان کوید الی کجا و دنیا

موی لب را در از داشتند آن موها را ایشان در زمین استوار شده باشند همچون نیزه ها و ایشان را نافع باشند
از آب ردن سجده تا اهل عرصات فرق نتوانند کرد میان ایشان و میان کافران و سید امام ناصح الدین رحمة الله علیه
در سیر کبیر آورده است که اگر در معرکه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بچه طریق فرق کنند و نشانها
بهار چیز فرق توان کردن بموی روی رنگ کرده و سنت فرج موی لب پست بود و جای سیاه تا اگر کسی را سنت فرج
نبود و موی لبش پست بود دریابد حکم کنیم باسلام وی و در گورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب وی دراز بود و لبش بر
بسنت فرج بود دریابد حکم نکنیم باسلام وی بخاک دفن نکنند و ستبهار شستن فریضه است تا آنجا بآب زفر رحمة الله گفته است
که آنچ حد است وحد در محدود در نیاید وی قیاس نکند بآبزوره **قال الله** تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل اما علما نشته
رحمهم الله گفته اند که این کلمه الی را در عرب استعمال کرده اند در خروج حد در معنی تا کی یعنی تا شب چون شب اندر آید وی فعل
فاعل بروزه کشاده شود زیرا نکه شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید **قال** علیه الصلوة والسلام اذا
اقبل اللیل وادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون شب روی بشما آرد و روز پشت شما آرد روزه کشاده شود
پس فعل فاعل علت نیابد زیرا نکه شب محل روزه نیست اما دست محل شستن است وی فعل فاعل شسته نشود و اگر این کلمه الی بیاید
قیاس آن بود وی که دستها را تا اماط شستن فریضه بودی چنانکه زبری در سیم میگوید و اما مراد بکلمه الی معلوم آمد که دست را تا آرنج تا
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده اند در دخول حد در معنی که بآرنج نی و در خروج مسئله مسح سر فریضه است
قوله تعالی و امسحوا برؤسکم امامسح سر چندین می باید آوردن بر قول شافعی رحمة الله سه آب سه بار بی باید کشیدن و بر قول علمای
ما رحمهم الله یک آب بسنده است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که در صحیحین بسناد صحیح که از شرح حسن بناد ساخته است روایت
میکند ربیعه بنت مسعود بن غفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علمای ما رحمهم الله
گفته اند که ما فریضیت طهارت را بآیه دانسته ایم و ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و اقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
دانسته ایم در روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بغذوی رفته بود و در صحرا خیمه زده بود و ما از دیم
طائفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا دانهار خیمه را بر اندازند و فرموده تا آب آوردند رسول علیه السلام
طهارت میساخت و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گرد بگرد استاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام را مراقبت می نمودند
چون بسنت بهار سید انجهار را مبالغت کرد و هرگز بزدی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آنچ را مبالغت نفرمودندی
پس معلوم آمد که زفر رحمة الله میگوید که آنچ حد است وحد در محدود در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
تمام کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام در روی خود میمالیدند از برای تبرک را
تا گستانیک در بودند تری از روی آن بکدیگر میگرفتند و در روی خود می مالیدند و از نجاست که محمد حسن رحمة الله علیه
گفته است که آب طهارت ساخته پاک است که اگر بلید بودی رسول علیه السلام اشان را منع بکردی و دیگر روایت میکند

عوف بن جحیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری رح بیمار شده بود و در آن بیماری بیهوش شد رسول علیه السلام
به بیمار پرسی وی رفته بود و آب خواست و طهارت ساخت و آب طهارت از روی او پاشیده و در حال صحت یافت بخاری رحمة الله علیه
میگوید که اگر آن آب پاک نبودی رسول علیه السلام بر جابر نپاشیدی پس معلوم آمد که آب طهارت ساخته پاک است اما
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که آب طهارت مکفر اکنا است و رسول علیه الصلوة والسلام معصوم بود
از صغیره و کبیره طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام باید تا آب طهارت ساخته را پاک دارد دلیل بر آنکه ابو طلحه رضی الله عنه رسول علیه السلام را احتیاط کرد چون شیشه بر گرفت رسول علیه السلام نگاه کرد و در شیشه خونی خون بدید گفت
یا اباطلحه چه کردی آنچه از تن من جدا شد گفت یا رسول الله روا نداشتم که بر خاک ریزم در میان جان خود جای کردم یعنی بخوردم
رسول علیه السلام گفت یا اباطلحه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد ازین نشاید که هیچ مومنی خون دیگری را
بخورد و در حال بوی مشک از دهان ابو طلحه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
هر فرزندی که از نسل ابو طلحه بر آید از دهان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام را کسی
بخورد او را منع نکرد اگر آب طهارت وی را در روی مالید نیز منع نکرد ندی هیچ عجب نبود وی را بدین
جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورد دیگر آنکه
ابن عاذب رضی الله عنه از جمله مقربان حضرت رسالت پناه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به بیمار پرسی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما
کسی نو عهد است یا نی گفتند بلی بست بر ابن عاذب فرمود تا او را بیرون کردند بعد از آن آب خواست
و طهارت ساخت و هر عضو را سه بار شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن او از بهر آن بود تا بیان احکام
بود اگر سر سه بار بایستی بر تبلیغ تقصیر نرفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابو بکر صدیق رضی الله عنه
به منبر مهتر عالم صلی الله علیه وسلم بر آمد تا صحابه را وعظی کوید خطبه تبلیغ گفت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار گریستند و زاری کردند بعد ازان گفت شاد شوید ای مومنان اگر من شما را از طهارت ساختن
رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه طهارت ساختن رسول
علیه السلام شرح میداد و هر عضوی را سه بار فرمود شستن و مسح سر یکبار فرمود دیگر روایت میکنند عمر
از بابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که در معاقد طهارت میساخت و هر عضو را سه بار شست
و مسح سر یکبار آورد و بالا راست کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش ازین نبود و کم ازین هم نی عبد الله بسر رضی الله عنه روایت میکند از امیر
المومنین علی رضی الله عنه در رحبه مسجد آورده که وضوء آب خواست و طهارت ساخت هر عضو را سه بار شست و مسح سر را

یکبار آورد و چون بالا راست کرد گفت دیدید عبارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود عبارت
ساختن رسول علیه السلام پس ازین نبود و کم ازین نیز روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام
طهارت میساخت و من آب بر کف میریختم چون قدحها مبارک شست دو بار راست کرد با آمدش که سر بار دوم آب کم
دست تر کرد و یکدست عمامه را کژ کرد و دو بیرون کرد و یکدست بر سر مسح آورد و صحابه ظاهر از دور دیدند تصور کردند که
بر عمامه مسح کشیده و اما مغیره بن شعبه رضی الله عنهما روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن بود که بعمامه بود و آیت
صحیح نبود است مسح ناصیه بود بس روایات این چند مرد که من فاضلتر ازان بود که روایت یکی زن را و در صلوة
خواجه امام خواهر زاده رحمة الله علیه از همان زن روایت کرد که ازان قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام مسح بر
یکبار آورد پس معلوم آمد که یکبار بسنده بود از سر چند بار مسح آورد بر قول مالک رحمة الله علیه همگنین سر را دی فیاس میکند با
عضای دیگر بر قول خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر سر را مسح باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه چون سه نار موی تر شد بسنده بود و از مسح سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید و سه بار را ما علماء رحمهم الله گفتیم
که همان نا ویم که مالک میگوید همگنین سر و چنان میگوییم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه نار موی تر شود و سه آب نشه
چرا که اگر تابستان بود و گرما بود و اگر زمستان بود سرما بود و دماغ محل سمع و عقل و بصر است نباید که در دماغ سوی میان
خلل افتد و مسح بر تخفیف است و آسانی و فیاس چنانچه در تیمم و در مسح سر از علماء رحمهم الله روایت است بیکدانه مقدار سه
و بیکدانه مقدار موی پشتانی و بیکدانه بمقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است در بعضی احکام چنان که فریضه
در سفر چهار یک از جماعت بگذارد و با قیها بلبید و یا آن جا نماز روا بود چون ضرورت بود اینک چهار یک را حکم کل است
و اگر مقیم باشد و حضر چهار یکی از جماعت بجماعت خفیفه آلوده نبود و یا آن جا نماز روا نبود و اینک چهار یک را حکم کل است
و اگر محرم از چهار یک دست و پا یکی را ناخن جدا کند یا چهار یکی از سر دوم لازم آید و درین صورت چهار یکی را حکم کل است
و دیگر کعبه را چهار جهت است مردی بیک جهت می آریم نماز روا می آید اینک چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چهار
جهت است یمین و یسار و قفا و پیشانی اگر یکی سوگند خورد که من فلانرا نزدیم اگر ازین چهار جهت یکی را زده باشد
سوگند حانث شود اینکه چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آلت می باید
یا چهار یک محل که سر است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله علیه چهار یکی هر دو می باید و بر قول محمد رحمة الله علیه
چهار یک الف بسنده است و الت مسح است و مر دستها را ده انگشت است چهار یک ازده دو نیم بود و آن دو
ابن سماعه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سر شش نیابت دارد
و یکروایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را بسر بار تر کند و بر سر جای بهد از مسح سر نیابت دارد
خواجه امام محمد سلمه بلخی رحمة الله علیه گفته است که اگر یک انگشت تر کند و هر چهار بهلوی بر سر کرد اندازه مسح

نیابت دارد که قایم مقام چهار یکی شود و زفر رحمة الله علیه گفته است که دو انگشت تر کند و چهار یکی بالا از سر سر را از مسح نیابت
دارد در شرح هشام از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت میکنند که بمقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح
سرش نیابت دارد و ابراهیم بن رستم از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سرش
نیابت دارد و یحیی بن اکثم رحمة الله علیه گفته است که چهار یک از سر مسح آرد از عهده بیرون آید وی آلت را ذکر کرد و طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که مقدار ناصیه باید و مراد از ان ناصیه همان ربع سر است و در محیط خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله
علیه از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت کرده است که اگر کسی چوبی را سه بار تر کند و بر سر سه جای نهد از مسح سرش نیابت دارد
و این همه که گفتم روایت است و صحیح آنست که در اختلاف بعقوب و زفر رحمهما الله آورده است که آلت و محل تمام بیابد
مقدار ربع یا ثلث تا از مسح سرش نیابت دارد **مسئله** اگر مسلمانی سر یا پای موزه را بنهد چیره را در آب اندک
آورد بیت مسح از مسح نیابت دارد یا نی بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه از مسح نیابت دارد و آب پاک بود و بر قول
محمد رحمة الله علیه آب مستعمل بود و از مسح وی نیابت ندارد و وجه قول ابو یوسف آنست که مسح تبری حاصل می آید که
بروی است نه باندر آوردن و بیرون آوردن محمد رحمة الله علیه گفته است که چون بیت قربت اندر آورد و آب مستعمل شد از آب
مستعمل مسح روا نبود و این حکم جایی بود که بیت قربت در آورده بود اما اگر بی بیت قربت اندر آورده باشد یا جمیع از مسح نیابت دارد
و آب پاک بود **مسئله** مسح چیره قایم مقام غسل است تا دام که جراحت باقی بود مدت مسح باقی بود تا اگر چیره بعقد مسح باطل نشود و اگر آن
چیره در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما در حلیة المصلی آورده است که مسح چیره قایم مقام غسل نیست تا اگر
چیره بیفتد مسح باطل شود و اگر در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما ظاهر روایت آنست که مسح چیره قایم مقام غسل
است تا دام که جراحت باقی است مسح باقی است تا اگر در آب اندک افتد آب مستعمل نشود **مسئله** اگر مسلمانی بر گوش مسح سر نیابت
دارد و بانی بعضی از مشایخ گفته اند از مسح نیابت ندارد و اشکال آید که رسول علیه السلام فرموده است الاذنان من الرأس
و عبد الله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر کسی خواهد تا معلوم کند که گوش از سر است یا نی باید که در بن گلدان انگشت
و کرباس کند و وقتی که انگشت و دستمال بازکند بنگرد که گوش بر گلدان زیر ماند یا بر گلدان نه زیرا که خود از سر است عین سر نیست میگویم
بر تقدیر تسلیم دلیل بر انکه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده که الحطیم من البیت و اگر کسی روی بحطیم آرد نماز ش روا نبود پس
معلوم آمد که هر چیزی عین آن چیز نیست چنانکه گویند یکی نازده است و لیکن عین وی نبود چنانکه گویند میوه از درخت است
میوه از درخت بود و لیکن عین درخت نی چنانچه گویند آب از حوض است آب از حوض بود و لیکن عین حوض نی چنانچه گویند
در از خانه است در از خانه بود و لیکن عین خانه نبود و هر چیزی که از چیزی بود لازم نیاید که عین آن چیز بود این را
مثال بسیاری یابم اینجا نیز گوش از سر است و لیکن عین سر نی و ما میگوییم هر عین سر مسح آوردن **قوله تعالی**
وامسحوا برؤسکم و انکه میکویند گوش از سر است بحدیث احاد ثابت شده است آنرا بحدیث احاد نتوان **مسئله**

مسئلہ اگر بخست مسح کوش و گردن آورد و بہمان دست استعمال کردہ مسح سر آورد از مسح سرش نیابت دارد و باقی بشکرہم اگر مسح کوش و گردن را بسر بای انگشت آورده باشد و بگنہار دست تری باقی است ازان مسح سر آورد و ابو داما اگر بر گفدست تری باقی نیست روا بود اما اگر بخست مسح سر آورد و بہمان دست استعمال کردہ مسح کوش و گردن آورد روا بود کراز نوافل نیست و مستحب رود اما از سنت و مستحب بفرضیہ نرود **مسئلہ** در آب مسح سر را بوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ سہ بار سنت است بگرد آبہ یکی آب و ہمکین سر و این قول مالک رحمۃ اللہ علیہ گرفتہ است و بگرد آبہ آب و سہ بار و این قول را شافعی رحمۃ اللہ علیہ گرفتہ است و بگرد آبہ یکی آب و ہمکین مسح و این قول را علماء رحمہم اللہ گرفتہ اند و ترتیب مسح سر را بوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ آنست کہ ہر دو دستہار را تر کردی و از ہر دستی سہ انگشت جدا کردی و بر پیش سر نہادی کہ سپس بزی و از گفدست بر بعض سر بر آوردی و سبابہ را در پیش گوش آوردی و ابہام را بر پشت گوش مسح آوردی و سری کہ بر پشت باقی بودی بر گردن مسح آوردی باہم بفریضہ و ہم بسنت عمل کردہ بود و این بود ترتیب مسح بوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ و محمد رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است دستہار را تر کند و میانہ سر مسح کند و پیش آرد و باز بر این بر در **حلوہ** خواجہ امام مہاجر رحمۃ اللہ علیہ از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت آوردہ است کہ وقتی کہ پیغامبر علیہ السلام طہارت کردی انگشتان کیلہ را در باطن گوش کردی و بجنبانیدی چنانکہ کسی گوش بخارد خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ و بعضی از مشایخ رحمۃ اللہ علیہ انیقول گرفتہ اند و میگویند کا نیقول احسن است اگر از آنکہ مسح کرد روا بود یا نی در **جامع الجوامع** از ابو یوسف روایت است کہ آب کہ بمچون آب مطلق است **مسئلہ** اگر مسلمانی بر کلاہ یا بر دستار مسح می آرد نہ مسح سر روا بود یا نی بعضی از مشایخ رحمۃ اللہ علیہم گفتہ اند کہ روا بود قیاس بر مسح زرہ و جہ قول ایشان آنست کہ روایت میکند بلال رضی اللہ عنہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم طہارت ستد و بر عمامہ مسح آورد و این قول احمد حنبل است اما ظاہر روایت آنست کہ روا نبود از برای آنکہ انجا مسح بر پشت پای موزہ می باید انجا بر جبین سر **قولہ تعالیٰ** و امسحوا برؤسکم و آنچہ بلال میکرد رضی اللہ عنہ روایت میکند مغیرہ بن شعبہ کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام طہارت میساخت و آن سبب نخستم چون قدحہا را بشست و باز راست کرد باد آمد کہ مسح سرش بر داد یک دست تر کرد و یکدست عمامہ را در ہوا کرد و در زیر عمامہ بر سر مسح آورد و صحابہ بسیار بودند پیش رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام ستادہ و بلال موذن بود و وی در تر بود ستادہ می دید چنانچہ گمان بر دکہ دست عامل آنست کہ زیر عمامہ مالیدہ است روایت آنست کہ دست عامل آن بود کہ در زیر عمامہ بر سر مسح آورد **مسئلہ** اگر زنی بر سر مسح می کرد روا بود یا نی اگر محرم بنگرست و سپید چنانکہ چہار یکی از سرش سر شود و از مسح بیابت دارد اما اگر بسیار است چنانکہ تری بر سرش نرسد بایکبار بنشست بود چنانکہ رنگ آب بیرون آید روا نبود کہ حکم آب مقید دارد و باب مقید مسح روا نبود **مسئلہ** رنگ چندین بایدتا حکم آب مقید دارد و بر قول محمد رحمۃ اللہ علیہ ہر چہ اندک آب متغیر شود حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ رنگ بر وی غالب بباید حکم آب مقید ندارد فایدہ این اختلاف جای بیاید آید کہ مگر نیز آبی کہ بخست از اعضای مستعمل

کبود کرد بدان جامه را رنگ نواند کردن بدان آب طهارت سازد باتفاق روا نبود اما اگر آبی بود که بان نبود جامه را رنگ نتواند
کردن اگر بدین آب طهارت می سازد بر قول محمد رحمة الله علیه روا نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه روا بود اما اگر آبی دوم
و سیوم بود که از آن آب جامه رنگ کنند بدان طهارت سازد اجماع روا نبود **مسئله** مسلمانی که طهارت تمام کرد
یادش آمد که مسح سر نباورده ام آب نو گرفت و مسح سر آورد بر قول علماء رحمهم الله از عهده بیرون آید و بر قول شافعی رحمة الله
علیه باید باز شود که وی ترتیب در طهارت فریضه میداند و بر قول علماء رحمهم الله از عهده بیرون آید باید باید را
شستن حاجت نیست اما اگر تری از عضوی دیگر بر گرفت و بر سر مسح آورد روا نبود از برای آنکه آن تری در حق
همان عضو پاک کننده است در اعضاء دیگر نی اگر تری از موئی زواید گرفت روا بود یا نی گوئیم اگر موئی زواید را
باب علاحده تر کرده بود روا بود و اگر موئی زواید را با آب علاحده تر نکرده بود روا نبود اما اگر طهارت تمام کرد و یاد
آمد که مسح سر نباورده ام و بر دستش تری باقیست اگر از آن تری بر مسح آرد روا بود یا نی ابو عصمه معاذ مروزی رحمة الله
علیه گفته است که روا نبود که آن آب مستعمل است اما ظاهر روایت آنست که روا بود که دست آله تطهیر است اگر و برا بر
استعمال کردنی مستعمل داریم پس وی مسح عضو پاک نکنند پس بضرورت پاک کننده گوئیم که مسح روا بود اما و رحمة الله
سید امام ابو القاسم الصفار رحمة الله از ابو یوسف و حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که اولیتر آن بود که آب نو گیرد
و بر سر مسح کند تا باتفاق از عهده بیرون آید **مسئله** اگر مسلمانی موئی بر سر بسته است و بران گرده مسح سر میکشد
روا بود یا نی بنگریم که اگر میکشاید موئی را فرو سوی کوش می افتد روا نبود و اگر بر سوی کوش می افتد روا بود
مسئله اگر جهار یک سر و موی سر تر و مسح باطل شود یا نی بعضی گفته اند که باطل شود و قیاس بر مسح زده اما اصح آنست
که باطل نشود از برای آنکه آنجا مسح بر موزه افتاده است و اینجا بر عین سر و لیل بر آنکه مردی بنزد یک امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه آمد و سوال کرد که یا امیر المؤمنین مسح سر کشیدم و موی سر تر ده ام مسح من باطل شود یا نی گفت نی از بهر
آنکه مسح کشیدن طهارت است و موی سر تر دن طهارت دوم است طهارت دوم طهارت اول را باطل نکند **مسئله** اگر
طهارت ساخت و مسح سر نباورد و سر و پا باران آمد و جهار یکی از سرش تر شد از مسح نیابت دارد و اگر از شرشک مسح می آرد
اینجا اختلاف مشایخ است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که آن سر شرشک آدم و اینست که شب از دیبا می آید
و دم نمی داند و همان می سر شک میشود و حکم آب مقید دارد روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که روا بود
از برای آنکه دیبا لیست که شب آنجا مها می خسبند و زر ایشان می شود و آن آب را استعمال میکنند و بآن آب جامه میشویند
و میخورند و طهارت میسازند و غسل می آرند پس معلوم آمد که حکم آب مقید ندارد و از وی طهارت روا بود
مسئله اگر یکی با طهارت است موی سر تر دید یا موی تری دید یا ناخن چیزی دید دست
و سر باز نشوید یا نی از ابراهیم نخعی رحمة الله روایت است که باز نشوید تا باز نشوید که باطل نشود و در

حکایت خواجه امام شهاب الدین رحمة الله از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که اگر پای را یکبار مسح کند
بیفتد مسح باطل نشود اما طاهر روا نباشد آنست که در سر همچنانست که در پای خواجه حسن بصری رحمة الله علیه گوید در پای
همچنانست که ابراهیم نخعی در سر میگوید **مسئله** اگر مسلمانی طهارت ساخت و مسح سر فراموش کرد یا خود نداشته
است که مسح سر فریضه است و نماز گذارد حکم نماز گذاردن وی چند شود اگر روی با لبست شسته باشد نمازش روا نبود
و اگر به بدعت شسته باشد نمازش روا بود و چون چهارم یکی از سرش تر نشده باشد **حکایت** روزی مر خواجه ابو حفص
رحمة الله نوبت تذکیر بود و آن روز باران بود و تری و بشریت خواجه را بر آن داشت که تذکیر نرود باز گفت که فردا
و این خبر را نشکنیم چون خواجه به منبر برآمد باب طهارت آغاز کرد چون بمسح سر رسید گفت که مسح سر فریضه است پیر
روستائی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح سر من هرگز فریضه نداشته ام و نیاورده ام حکم نماز گذارد ام من
چه بود خواجه گفت روا نبود پیر گفت من این مسئله را از امام دیه خود سوال کردم مرا همچنین جواب فرمود که شما فرق
پس چه فرق باشد میان شما و امام دیه من خواجه گفت که پیش من طهارت ساز تا به پیم پیر پیش خواجه طهارت ساخت و مسح
به بدعت شست همچنانکه چهارم یکی از سرش تر نشد خواجه گفت که اگر همه طهارت را همچنان ساخته همه نماز را قضا کن
بعد ازین بگونه دار و مسح سر بار نامه عمل کرده باشی که مسح سر فریضه است **خواجه** امام ادیب مرغینانی رحمة الله را در وقتی
که نوبت تذکیر بود باب غسل میگفت و آن مشایخ به مسایل فقه گفتند چون این مسئله گفت که اگر زنی از حیض و نفاس
پاک شود و باد در جنابت باشد غسل آید در سر و تن بروی شستن بروی فریضه بود و اگر این موی بر عضای وی خشک ماند غسل
معتبر نبود چون نماز گذارد روا نبود زنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من هرگز نشنیده ام که زن از حیض و نفاس
پاک شود و بر این آب رسانیدن فریضه بود من همه سر تن می شستم و بن آب نرسانیده ام حکم کار من چگونه بود
خواجه گفت الله اکبر که در مدت عمر مرا این فایده بحاصل آمد که جاهل بودم از جهل رهانیدم مرا بسنده بود گفت ای زن عمر را
جاهلیت گذرانده توبه کن و همچنین عمل کن که من فرموده ام تا خداوند عز و جل از تو گذراند **مسئله** با نماز شستن فریضه
است تا کعب با کعب اما در کدامی کعب مر علما را اختلاف است بر قول امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف کعب آن
استخوان که بر دل پاست و بر قول امام محمد رحمة الله در زیر آن استخوان یک استخوان پس است کعب آنست و در گفته است
که کعب همانست که امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند اما آب رسانیدن تا انجا فریضه است که محمد رحمة الله گفته است

باب ششم در بیان استنجا و آداب آن چون خواهی که استنجا کنی بجای اندر آی و بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم قال علیه الصلوة والسلام تعوذوا من بول الضبان فان اکثر عذاب القبر منه و قال علیه السلام استنزهوا من البول
فانه اول ما یحاسب به العبد فی القبر و قال علیه السلام اکثر عذاب القبر من البول و قال علیه السلام البول علی الجلد
جمرة من نار یوم القیامة و قال علیه السلام تنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه و قال علیه السلام البول علی الجلد
کالبول علی الجمر و قال علیه السلام البول علی الجلد یورث الفقر و قال علیه السلام البول علی الجلد یورث النسیان و الکل من موجبات الکفارة و البول من مستقبل القبلة و البول فی الماء
راکدا و البول علی الجلد و البول علی الثوب حرام و رسول علیه السلام فرموده است که پنج چیز سبب فراموشی است بسیار خورده موش خورده
و روی سوی قبله بول انداختن و در آب ایستاده بول انداختن و در خاکستر بول کردن و عمدا در معصیت کذا شتن

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند و بول بفراموشی می اندازد چون یاد بش آید باید که روی بگرداند که روی در بول انداختن بود
خداوند عزوجل کنهان ویرا امرزیده کرداند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که تو انکری بی مال است و کشتن بیکار و
امرزش لی توبه و بائی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که تو انکری بی مال ازانست
که مسلمانی بود که ویرا اندینیا نبود چیزی چون یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم خداوند عزوجل از عرش تا ثری از نیکیها این بنده برگرداند این است تو انکری بی مال و کشتن بیکار و
آن بود که اگر شیطان مومنی را در دل قصد وسوسه میکند باید که بلعنت وی مشغول نشود و کلمه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید که اگر بلعنت وی مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منع کردمش اما چون کلمه لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم گوید بچنان بود که ویرا کشته باشی بی کارد و بزرگان دین چنین گویند که هر بار که بنده مومن لا حول
ولا تا آخر بر زبان راند هفتاد دیو بچه را سر از تن جدا شود کشتن بی کارد انیست و امرزش لی توبه آن بود که بنده موکز
روی سوی قبله نشیند بهول انداختن بفراموشی یاد آیدش روی بگرداند وی در بول انداختن بود که خداوند عزوجل
ویرا بیامرزد لی توبه امرزش این بود و پاکی بی آب این بود که مسلمانی طهارت میسازد پیش از انکه بطهارت مشغول شود
باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل بعفت اندام ویرا از گناهان پاک کرداند این بود پاکی بی آب چنانکه روی
سوی قبله نشاید بول انداختن بروی سوی آفتاب برآمدن نشاید بیانی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه در صدور صلوة
دو روایت است بیکروایت نشاید و بیکروایت نشاید که بزرگان گفته اند و این قول درست تر است مسئله در راه
بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزندعلامت بی نکاح است که بر راه بول انداز از برای انکه چون براه بول
انداز دکل شود راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول انداز مسلمانی در تاریکی بیرون آید پای انجاز نه مالیش بمالاید
و یا جامه اش بمالاید وی انرا بر کل پاک حمل کند و بچنان نماز کند و نماز روا بود بقیامت عهده در گردن انکس
بود که بر راه بول انداخته باشد قال علیه الصلوة والسلام اتقوا الملاعنه واعدوا المدر رسول علیه السلام فرمود
است که از جاهای لعنت بپرهیزید و کلوخ آبستر آماده دارید مسئله بیوه وی باید نشاید بول انداختن که قطرها
تو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که قطرها تیز باز آید و بزرگان گفته اند که بر کاج عصای بامسان از برای آن تا خود داشته اند تا آنجای را
نرم کنند و اگر سنگی و یا چوانی ظالمی قصد ایشان کند ویرا دفع کنند و اگر تواند بکشند و بر رود و بالا نشاید بول انداختن که بول
باز آید مسئله در تابستان در سایه بول نشاید انداختن که مسلمانان بدان جا حاجت باشد و در زمستان در آفتاب نشاید بول انداختن
که مسلمانان را حاجت آید بر زمین نرم و نشیب باید تا آنجا بول انداز و از راه انداز یکی نشاید انداختن و بکلوخ بسیار باید داشتن حکایت
آورده اند که خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمة الله علیه بسفر قند بمیرفت کلوخ استبرا آنجا با خود بردی از بهر
سوال کردند که آنچه معنی کلوخ با خود می برید گفت بدو فقه یکی انکه چون با رکلوخ استنجا کم بشود من از غدانه یکم میخورم

فردا قیامت آمناء صدقا شیئی عظیم بود که من سر از خاک تیره برآرم و خصم کلوخ استبرا خیک در دامن
من زند گستند خواجه راه حج را بطاعت میگذاری خواجه گفت زمین بادرا النهر را بمعصیت ما خود گواه کرام
و زمینهای عراق را برخود بطاعت گواه کرم چون بفراغت جای خواهد اندر آمدن باید که آنجای این دعا
بخواند گ اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم آنگاه پای چپ بفراغت جای در نهد
بعد ازان پای راست را و ازار بند را بدست چپ کشاید و بر پای چپ کراید تا بسکنر فارغ شود و چنان شمرد
که پیاوی چپ وی سوی قبله بود و آب و ملن و منی در آنجا نیندازد که سبب بوی دهان و فراموشی است و لقمان حکیم
پسر خود را همچنین وصیت کرده است **مسئله** در فراغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باندر آمدن حاجت
آید آورده اند از سلیمان پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه که هر گاه بر الفراغت جای حاجت آمدی و کرسی ساخته بود
و یکی از زر و یکی از نقره و بر و بر زنهاده و قتی که بر زر خواستی در آمدن فرمودی تا آن بر و کرسی را بنهادندی
گفتی کرای حمربان حضرت الهی شما آنجا باشید که من قبول کردم که تا از نجا بیرون نیائیم هیچ سخن نگوییم تا شما را باندر آمدن
حاجت نیاید و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نیز همچنین کردی **مسئله** در اندام نهانی خود بسعذر نگاه نشاید
کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بسعذری نگاه نکردم
مسئله استبرا بدست چپ باید داشتن که بدست راست بی ادبی بود حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است
که تا من اسلام آورده ام پیش دست راست من بر اندام نهانی نیامده که دست راست من در دست رسول علیه السلام
در آمده بود بحکم بیعت و با بم امید میداریم که دست راست ما بدست رسول علیه السلام در آید بحکم شفاعت
و دیگر سنت آنست که استبرا بدست چپ دارد **مسئله** استبرا چگونه باید داشتن در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
همچنین آورده است از ابو هریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوخ را در زمین مالد و بر انبهد و بیارد تا بمیانه باز
بر زمین مالد و بر انبهد و بیارد تا میانه باز بر زمین مالد باز بگرانبهد و بیارد تا بمیانه باز بر زمین مالد و باز بر گرانبهای
نهد و بیارد تا بمیانه تا مادام که بر کلوخ تری می بیند در زمین مالد و خود را خشک میکند و دیگر تا مادام که در دل قصد معصیت
میدارد باید که توبه میکند و روی خود را بر خاک می مالد و چون کلوخ دیرا پاک کردی و می نیز کلوخ را پاک کرده نهد تا اگر مسلمانی
دیگر بر اندان کلوخ حاجت آید دیرا در دل کراهتی نیاید و کلوخ در چاه نشاید انداختن که چاه مستنک نباشد شود **مسئله** استبرا
بجما باید داشتن علماء رحمهم الله گفته اند که حجر مستنک و کلوخ نرم بخیری دیگر نشاید استبرا داشتن بکیاه نشاید که علف ستور است و بچوبین
خشک نشاید داشتن که غذا ستوران بر یانست و بنیه بخیر نشاید که حجر جست نشاید و بخرقه نشاید که سوختن را نشاید و بریسم نشاید
که ریسمان باشاید و بچوب نشاید که سوختن را شاید و با کشت نشاید که سیاهی افزاید لابروت خشک شاید یانی بر قول علماء رحمهم الله
نشاید و بر قول شافعی رحمة الله علیه شاید و حجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که مراد ازدی ازالت نجاست است و آن بوی

حاصل می آید علماء رحمهم الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که انه رجس بجام پر سته نشاید باجاع
ونجام نا پر سته بر قول علماء رحمهم الله نشاید واز شافعی رحمة الله دو روایت است بیکروایت نشاید وبیکروایت نشاید وهر
روایتها در صدر الصلوة مذکور است بخشت پخته وسنگ تیز اجماع نشاید که جرحت افزاید **مسئله** عدد در کلوخ
استبرا شرط است یانی بر قول شافعی رحمة الله شرط است بسه کلوخ باید و یا یکی کلوخ بسه پهلوی و بر قول علماء رحمهم الله
عدد کلوخ استبرا شرط نیست اما پاکی شرط است وحجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست که رسول علیه السلام سبب وعوده پرسان
سر در جمع صحابه کرد و گفت که در میان شما کیست که در سری مقدار سپند داند که بسوزد و بر خیزد سه بار رسول علیه السلام اذکر
که هیچکس سر بر نیاورد تا بار چهارم رسول علیه السلام فرمود که بر خیز ای پسر مسعود عبد الله مسعود رضی الله عنه برخاست بنا بر آن بود
که در آن جمع ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین حاضر بودند نیز انچنان بودی که در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
کبر بودی اما هر کس خود را استحقاق آن نمیدید و رسول علیه السلام هر بار ریز انجیزی ستوده بود و عبد الله مسعود رضی الله عنه را
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام فرمود که بر خیز ای پسر مسعود عبد الله مسعود را باخود برد رسول علیه السلام را بقضا
حاجت انسانی حاجت افتاد گفت ای پسر مسعود خیری بیار تا باوی استبرا دارم عبد الله مسعود رفت و یکی کلوخ بیک
روث و یک استخوان و سنگ دیا دو سنگ و یک روث یا دو کان کلوخ و یک روث آورد و بروایت دیگر آنست که دو
روث با یکی کلوخ آورد آن روث باری آورد شافعی رحمة الله علیه گفته است که عبد الله مسعود فقیه بود و اگر عدد
شرط بودی وی آن سه چیز را نیاوردی پس معلوم شد که عدد شرط است علماء رحمهم الله گفته اند که اتفاق است که
رسول علیه السلام آن دو چیز را که سنگ و کلوخ است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت انه رجس و دیگر نجاست اگر عدد شرط بودی
رسول علیه السلام دیگر نجاستی معلوم شد که عدد شرط نیست پاکی شرط است **مسئله** چون بنده از خدمت جانی سر دون آید باید که
نخست پای راست بیرون نهد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی ما یؤذینی و امسک فی ما ینفعنی بحانک غفرانک ربنا والیک
المصیر و سر که این دعا را عادت دارد که بجیحون کند که در بن وقت این دعا بخواند خدا تعالی عز وجل در از بیماری کلاهای کلان دارد و اگر بدان نجم
درمانده شود خداوند عز وجل صحت کرامت کند **مسئله** مصلی پیش از انکه دست در آوند وضو در آورد دست را تا مچ شوید انگاه دست در آب
جام در آرد عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال انه اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی
الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده و مصنف کتاب فقیه مسعود رحمة الله علیه گفته است لان الشیطان
التطهیر چون مسلمانی بکلوخ استبرا داشت باب استنجا کردن سنت است یانی در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که مرد انرا مستحب است و زنانرا سنت است که ایشانرا آلایش بیشتر است
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام
والصلوة از قضا حاجت انسانی فارغ شد بسنگ و کلوخ استبرا داشت و بآن مقدار بسنده کرد و باب

چهار اندام شست و نماز کرد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما با کلوخ استبرا استند و باب چهار اندام شستند و نماز کردند پس معلوم آمد که مرد را سنت نیست که اگر سنت بودی بعد از استبرا بسنگ و با کلوخ باید ایشان شستن ایشان عمل کردندی اما ظاهر روایت آنست که مرد را سنت نیست و آن آیت که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون سوال کردند از رسول علیه الصلوة والسلام بدرستیکه خدای تعالی ثنا میکند بر شما در قرآن قوله تعالی فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین رسول علیه السلام فرمود یا اهل قبا را طلب کردند و از ایشان سوال کردند که در شما چه خصلت است که در حق شما این آیت نازل شده ایشان گفتند ما چنین دانستیم که ما را آبست رسول علیه السلام فرمود که نیز سید که آیت رحمت است کفتند یا رسول الله هیچ نمیدانم مگر آنکه چون از قضاء حاجت انسانی فارغ میشویم باب استنجا میکنیم رسول علیه السلام فرمود که شما مستحق اید بر رحمت و ثنا خداوند را عزوجل بر همین باشید که خداوند عزوجل بر شما ثنا گفت مسئله جنب را باجماع استنجا کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست هست یا نیست اگر هست زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنب را بهر دو سبب بن موی آب رسانیدن فریضه است قال علیه الصلوة والسلام بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة مسئله اگر نجاست کم از درمی بر جامه است و کم درمی بر تن چون جمع کنند زیاده از درمی بود روا نماز باید داد و اگر کم از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص همه را جمع کنند یا بقول امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله جمع نکنند بر قول محمد و زفر و شافعی رحمة الله جمع نکنند مسئله مسلمانی در میان دو فریضه مبتلا شد چنانکه ستر عورت فریضه است زایل کردن نجاست فریضه است باید که نگرند کافر را که بدو که شما روی بگردانید که من فریضه میکنم روی کافر خود را کند اگر روی ایشان بگردانند بر نجاست نشوند و اگر ایشان نگردند بر نجاست نشوند مسئله بدانکه استنجا کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط و بدعت و آنچه فریضه است آلایش زیاده از درمی بود و جنب و حائض و نفساء را فریضه است و آنچه واجب است نجاست بر درمی بود و آنچه سنت است نجاست کم از درمی بود و اگر شخصی بول اندام راست شستن مستحب نبود و اگر لغتی یعنی باد برآید که خطر تری سید ارد استنجا کردن احتیاط بود و هر چیزی را نیست چنانکه قصد دوی و حجامت و مانند اینها استنجا کردن بدعت بود و بدعت چیزی بود که در شریعت نبود وی نوکرده باشد مسئله اگر چهار اندام نشست بعد ازان بنیابی یا نیت استنجا کرد نشستها باطل شود و بنا بر قول شیخ یعنی رحمة الله نشستها باطل شود که وی بسبون اندام را حدث دارد بر قول علما رحمهم الله جواب بر تفصیل است اگر که استنجا بسنت کرده باشد از وی حدیثی صادر نشود نشستها باطل شود و اگر بدعت کرده باشد باطل نشود مسئله تسمیه گفتن در طهارت بر قول اصحاب ظواهر فریضه است و ایشان تمسک بدین حدیث میکنند قال علیه الصلوة والسلام لا وضوء لمن لا یسم رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مر آنرا که نام خداوند عزوجل نگوید یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نگوید علما رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

نماز براي فرضيت راو دليل بر انكه در حديث ديگر فرموده است قال عليه الصلوة والسلام من توضاء وسمى طهرت جميع
ومن توضاء ولم يسم طهرا بعضا عضائه رسول عليه السلام فرموده هر كه طهارت ساز بسم الله كويد جمله اعضاء وى از گناهان
پاك شوند وهر كه طهارت ساز و بسم الله نكويد همان چهار عضو پاك شوند چون رسول عليه السلام هردو را طهارت فرمود
وتاثير را نفي نفرمود معلوم شد كه بسم الله گفتن در طهارت فريضه نيست ولكن بايد بر كويد وچون كويد بجكونه كويد
پيش از استنجا كردن يا بعد از استنجا كردن بكويد بعضى از مشائخ كفته اند كه پيش از استنجا كردن كويد دليل ميكنند كه استنجا
از طهارت است اما ظاهر روايت اينست كه استنجا از طهارت نيست دليل بر انكه خداوند عز وجل آيه طهارت فرستاد
وموضع استنجا را ذكر نفرمود واكر استنجا از طهارت بودي خداوند عز وجل در آيه موضع استنجا را ذكر كردي خواجه
امام شمس الائمه حلوائي رحمة الله عليه كفته است كه از استنجا وبعد از استنجا بكويد تا اكر استنجا از طهارت بود در ابتداء
طهارت كفته باشد واكر از طهارت نبود ابتداي طهارت وى هم بسم الله بود قال عليه الصلوة والسلام كل امر ذي بال
لم يبدء بذكر اسم الله فهو ابتر يعني فهو اقطع **مسئله** نيت در طهارت بر قول شافعي رحمه الله فريضه است وبر قول
علماء ما رحمهم الله فريضه نيست وحجة قول شافعي اينست كه رسول عليه الصلوة والسلام ميفرمايد انما الاعمال بالنيات وكل
امرء ما نوى وهر كه عمل بي نيت كند علماء ما رحمهم الله كفته اند كه نيت در چيزي فريضه كردد كه آن چيز بي نيت عمل نكند اتفاق است كه
بي نيت بسوزد وكار دبي نيت ببرد وآب بي نيت بشويد وپاك كند چون نشستن باقيم بي نيت حاجتي كه خداوند عز وجل آب را
پاك كننده آفريده است ودر آن بنفس خود سير كننده نيست دليل بر انكه اكر كسي را بيماري جوع الكلب وبيماري چندان كرسنه كردد كه
تر بود ودر كيرد آب بنفس خود تشكي را اسكننده نيست زيرا كه اكر كسي را بيماري استسقا بود هر چند كه آب خورد تشنه بود و
خاك بنفس خود تشكي را زنده نيست خداوند عز وجل هر روزي قارون را فرو ترمي برد وآتش بنفس خود سوزنده است
كه ابراهيم را صلوات الله على نبينا وعليه مرد وعليه اللعنة در آتش انداخت آن آتش وبراضرر كرد خداوند عز وجل
آن آتش را بوستان كردانيد ودر سمندر جانور نيست كه در آتش مي باشد وبر اضرر نرسد از آتش ودشمن مرغ جانور نيست
كه آتش مي خورد وبر اضرر نرسد وآب بنفس خود غرق كننده نيست كه موسى صلوات الله على نبينا وعليه قوم خود را از رود نيل كذشانيد
ودر من ايشان تر نشدند فرعون وجمله قوم او در آب غرق شدند وهلاك كشتند پس بر ين استدلال معلوم شد كه نفع وضرر رساننده
خداوند است عز وجل **مسئله** استبراء كاه بايد داشت تا شائسته طهارت شود ومطهارت كاه
بايد داشت تا شائسته نماز شود ونماز كاه بايد داشت تا شائسته هيئت شود بر ركان دين كفته اند هر كه طهارت
پيش از وقت سازد نماز در وقت كذارد وهر كه طهارت در وقت سازد نماز چه وقت كذارد قال عليه الصلوة والسلام عجلوا
بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت مراد ازين شتافتن طهارت است در حديث آمده است هر كه با
طهارت ميرد شهيد ميرد ودر حديث ديكر آمده است هر كه با طهارت بود در امان خداي تعالى عز وجل بود

عزوجل بود و بیان سنتهای طهارت سنتها بسم الله گفتن و نیت کردن و ترتیب نگاه داشتن فریضه است بنا
شافعی رحمة الله علیه **مسئله** ترتیب در طهارت بر قول علماء رحمهم الله فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله علیه
فریضه است حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین
امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق الآیة امام شافعی رحمة الله علیه میگوید که شستن بر
که بر ترتیب بود که این واو واو عطف است علماء رحمهم الله گفته اند که این واو واو جمع است اگر بظاهر آیه عمل کنی
خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی وایدیکم الی المرافق و مستهائرا بشوئید تا نیچ و التفاتی ترا که امام شافعی
و اگر از آنچ فرو تر شوید طهارت درست نبود و نماز روا نبود و لیکن بی سنت بود و آوردن بدعت و دیگر آنکه رسول
چون تیمم کرد نخست دستهارا تیمم کرد آنگاه روی پس دستهارا باز تیمم کرد اگر ترتیب در طهارت فریضه بودی رسول علیه السلام
دستهائرا باز تیمم کردی اگر کسی گوید که زید اندر آمد و عمر اندر آمد و بکر اندر آمد مراد ازان آن نبود که ایشان
اندر آمدند مراد ازان جمعیت بود که ایشان بجمع اندر آمدند و دیگر آنکه خواجه غلام را سیم داد و گفت ان بخر و گفت
بخر و جوب و میرم بخر مراد ازان ترتیب نبود و مراد جمعیت این اجناس بود و این خبر بمعنی حکم دارد بود و دیگر آنکه
میگوید مغیرة بن شعیب رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام طهارت جست و من آب بر تخم چون خواستم
راست و بالا راست کرد باد انديش که مسح تیز باید و دام کوست مرا تر کرد و بیکدست عمامه را و بهر دو
و بر مسح آورد و پاهارا باز نشست پس پاهارا فعل رسول علیه الصلوة و السلام چند مسئله معلوم آمد یکی
ترتیب در طهارت فریضه نیست که اگر فریضه بودی رسول علیه الصلوة و السلام قدمهارا راست نستی و دیگر
اگر بر کلاه و بر عمامه مسح روا نیست بعضی از اصحاب ظواهر گفته اند که روا بود و الا ظاهر روا نیست که روا
نبود که پیغامبر علیه السلام طهارت ساخت و پاهائی راست و بالا راست کرد باد انديش که
مسح سر نیاورد و دام بیکدست آب کرفت و بیکدست عمامه و بر فرق مبارک خود مسح آورد اصحاب ظواهر ازین
تصور کردند که بر عمامه مسح کشیدن است مغیرة بن شعبه رضی الله عنه روایت میکند که ایشان غلط کردند ازان روی که بر عمامه بود مسح
باسح ان بود که در زیر عمامه بود ما ازین جمله سه مسئله معلوم شد یکی آنکه مسح بر عمامه نبود دوم آنکه همه سر را مسح کردن فریضه نیست
مالک میگوید سوم آنکه ترتیب در طهارت فریضه نیست چنانکه شافعی میگوید که پیغامبر علیه الصلوة و السلام مسح سر را و دو پا را بهم
پس معلوم آمد که در طهارت ترتیب فریضه نیست و ولک و موالات فریضه نیست بر قول مالک رحمه الله و مالک موالات را فریضه
و حجة قول مالک رحمه الله آنست که اینه عزوجل میگوید است شستن تیمم باید که عقب یکدیگر بود پس موالات آن بود که اعضاء را شسته
آن فریضه است و طهارت ماند که همه بیک مکان بود و درمیان تاخیر نکند و عقب یکدیگر شسته شود تا اگر مسلمانی طهارت
و بعضی از اعضاء را شست و درمیان تاخیر کرد انگاه باقی را شست بر قول مالک شستها باطل شود باز شود باید

از علماء رحمهم الله روایت میکنند که قیاس قول مالک رحمة الله درست نیست طهارت باید که حاصل آید بهر چگونه که شود بر روایت ابو سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضاء را بشوید و بر اعضاء دیگر آب نرساند نه تیمم شکند و نه وضو بر روایت ابو حنیفه رحمة الله علیه است که نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل بر آنکه نجاست حقیقی کم از درم نماز روا بود و اگر آن نجاست را بشوید دست مالیدن شرط است اینجا نیز همین حکم دارد و از برای آنکه اعضاء که شستن وی در طهارت فریضه است اگر پاران موی خشک اند طهارت درست نبود و نماز روا نبود پس این قوی تر از آن بود اینجا دست مالیدن اولی بود علماء رحمهم الله گفته اند وجه مالک رحمة الله علیه آنست از برای آنکه رسول علیه السلام گفته است بیقین مزدوده است که انه رجس و مومن پاک بیقین معلوم است که المومن لا ینجس و دیگر آنکه نجاست بر اعضاء آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را بیک آب مطلق آب را در دهان بردن و بینی کردن بر قول مالک رحمة الله علیه فریضه است هم در طهارت و هم در جنابت و بر قول شافعی رحمة الله علیه در طهارت و در جنابت سنت است و بر قول علماء رحمهم الله در طهارت سنت است و در جنابت فریضه است و بر قول شافعی رحمة الله علیه بسه آب شستن را استعمال کردن سنت است و بر قول علماء رحمهم الله شستن آب شستن را استعمال کردن سنت است وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که دهان حکم ظاهر دارد دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب در دهان آرد و باز بیرون آرد روزه تباه نشود و بینی را شاید دانستن اگر نجاست بود باید شستن و اگر نه پاک بود و ابو حنیفه رحمة الله علیه در جنابت فریضه میداند و در طهارت نیز باید که فریضه بود وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که دهان حکم باطن دارد دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب دهان جمع آورد و فرو خورد روزه تباه نشود و بینی را بحیلت میتوان دید و ابو حنیفه رحمة الله علیه در طهارت آب در بینی کردن سنت میداند و در جنابت نیز باید که سنت بود و اما علماء رحمهم الله گفته اند که دهان و حکم دارد حکم ظاهر و باطن از آن روی که روزه دار آب را بدهان اندر آرد و باز بیرون آرد روزه تباه نشود و حکم ظاهر دارد از آن روی که روزه دار آب را جمع آورد و فرو خورد روزه تباه نشود حکم باطن دارد و همچنین دهان بازگشته حکم ظاهر دارد و دهان فراز آگنده حکم باطن دارد و این جمله از اهل لغت اند و درین فن صاحب کمال گفته اند که دهان آنست دلیل بر آنکه چندین تبری و شری که دهان بی ایم صرار کرد سنت نماند دانستن که دهان آنست بینی محل موی است و ما مامور یم در جنابت بهر یک موی بینی و بن موی آب رسانیدن بحکم حدیث رسول علیه السلام قال عم بلوا الشعر و انقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده که بهر موی بینی و بن موی آب رسانیدن فریضه است که در زیر بن جنابت است

دویم آنکه خبابت قوی تر از حدث است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نیز نشاید آمدن اما جنب را قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید ماندر آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و آنجا که ضعیف تر است سنت داریم **مسئله** آب در دهان و بینی چنبه باری باید کردن بر قول شافعی رحمة الله علیه بر کف آب مسند و هست هم دهان را هم بینی را و بر قول علماء ما رحمهم الله سه کف علاحده دهان را باید و سه کف علاحده بینی را باید تا از عهده بیرون آید والله اعلم بالصواب

باب نهم در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام لعلی رضی الله عنه یا علی علیک بالسواک فیه اربع عشرون خصلة فی الدین و البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که مسواک کنی که در وی بست و چهار خصلت است در دین و تن قال النبی علیه الصلوة والسلام طیبوا افواهکم بالسواک فانها طریق القرآن و اکرموا افواهکم بالسواک فانها منسج الذریعة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پاک کنید دهانها خود را بمسواک که وی طریق قرآن است و نیکو دارید خود را کرامی ایجابی بار نهادن بدرستی که وی جای فرو آمدن است و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام السواک مطهرة للفم و مرضاة للرب و مفرحة للملائکة و مسخطة للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دهانست و سبب رضاء رحمن است و شادی فرشتگان و سخط شیطان قال النبی علیه الصلوة والسلام اربع من سنن المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین النکاح و الحیاء و التطیب و السواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیا که پیش از من بوده اند از مرسلان نکاح کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوة والسلام السواک یزید الرجل فصاحة قال النبی علیه السلام رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک قال علیه الصلوة والسلام علیکم بالسواک شفاء لکل داء الا السام قیل یا رسول الله فما السام علیه السلام الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن شفاء جمله بیماریهاست الا السام را سوال کردند که یا رسول الله سام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام فرموده است که برادرم جبرائیل علیه السلام مرا در چهار کار چندانی مبالغه فرمود گمان بردم که بر امتانم فریضه شد یکی در حق نیکو داشتن همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که کر طلاق بر امتانم حرام شد دیگر در حق نیکو داشتن همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث خواهد برد دیگر در حق نماز شب چندان مبالغت فرمود که من گمان بردم که بر سایان امتم نخسپند دیگر در حق مسواک کردن چندان مبالغت فرمود که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است الا ظاهر روایت آنست که سنت علاحده است که روایت میکند از مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام گفته مسواک زیر فراش داشتی و هر زمان مسواک کردی فرمود امر مسواک کردن تا بدانی تا بوقت نیامدن اجل

کردن و اما بعد از زوال بر قول مالک رحمه الله خشک شاید و ترنی و بر قول شافعی رحمه الله نه ترشاید و نه خشک
اما بر قول علماء ما رحمهم الله هم تر شاید و هم خشک و بر قول شافعی رحمه الله علیه اکنست **قال** النبی علیه السلام خلوف
فم الصایم اطیب عند الله تعالی من ریح المسک رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دهان روزه دار
بحضرت پروردگار قدر پیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی نماند و ان قدر نیز نماند
علماء ما رحمهم الله گفته اند که خدای عزوجل منزه است از حاجت و بوی خوش و ما ماموریم بامر پیوسته مسواک کردن
حدیث مطلق است **قال** علیه الصلوة والسلام خیر الخلال للصیام السواک رسول علیه السلام فرمود که بهترین خلالها
روزه دار را مسواک کردن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اتفاق است که هر عبادتی که نهفته تر
باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دار باشد آدمیان ندانند که وی روزه دار است تا گوید ملائکه آسمان
از بوی دهان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بوی نماید فرشتگان نیز معلوم نکنند که وی روزه دار است
این پسندیده تر باشد دیگر باید دانست که رسول علیه السلام آخرین تسبیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد
و آخرین فعل چه کرد بدانکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و آخرین این دعا گفت که اللهم هون علی سکرات الموت و بروایتی دیگر آمده است که چنین گفت اللهم هون علینا سکرات الموت
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز را بر پای دارید و زیردستان را نیکو دارید و آخرین فعل مسواک کرد
که روایت میکنند در دهان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سکرات الموت پشت مبارک
خود را بر سینه من نهاده بود که برادرم محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما از در حجره اندر آمد مسواک در سر دستار بسته بود
رسول علیه الصلوة والسلام در ان مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بدان مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة
والسلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دهان مبارک رسول علیه السلام کردم در دهان مبارک رسول
علیه السلام آب مانده بود که مسواک ترشدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دهان خود تر کردم و انگاه به پیغامبر علیه السلام
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقا رحلت فرمود جان بجانان تسلیم کرد و از اینجا هست که عایشه رضی الله عنها
بر عیالان دیگر فخر کردی بدو فایده یکی انکه آب دهان من در دهان رسول علیه السلام اندر آمد
و دیگر انکه مهتر عالم علیه الصلوة والسلام جان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه
هر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فراموش میشد شبی رسول علیه السلام را بخواب دید از احوال خود
بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یاد نمیدارم رسول علیه السلام فرمود با ابراهیم چند چیز را بجا آر تا ترک خود
دار ترک خسب و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بهر نمازی طهارت میساز و بهر طاعتی مسواک کن ابراهیم
نخعی رحمة الله علیه گفت چون از خواب بیرون آمدم و این وصیت رسول علیه السلام را بجا آوردم در میان اندک روزگار مقتدا

عالیان تقدم روزی بپیر او پرسید حکایت کرد مرا دوستی گفت سخن وی پیش من نکو آمد که وی بسیار خواب بهشت را دیدی
مراد وی بگیاه بقضاء حاجت آمدن حاجت می آید و او را دوبار مسلم گشت قیام مقام مسواک است یا نی جواب داد
کرده اند که خواب مبشور مانند وحی است علیه السلام صلوة تقتضی خبر داده بود و درس میکرد و چون باب مسواک رسید و آیت بیان
آمد که گشت قیام مقام مسواک است یا نی او مبشور رحمة الله علیه گفت باید که کتاب را بدارند و ثبت و اشاعت اصحاب بر آن گواه کرد
که از وی چنین است که این کتاب قبیحی را باطل کرده گفت باید که مصنف این کتاب مبتدع نبوده است و بسیار سنتها درج کرده است
تا سیاهی را دران میان خلط کرده است ۱۲ بهست که سنتی از سنتهای مستعار اصلی الله علیه وسلم منسوخ کرده اند پس این مسواک را
سنتی میراث آدم تا باید که بشر میان او و میان آن نرسند که مسواک کردن سنتی است هر که سنت بودن وی را انکار شود و نشناسد
بود یکدیگر را نیکو است که بیان اعتبار را انکار کرده و دیر سوال کرده اند که ای امام مسلمانان چرا چنین کرده اند گفت تو من باز نمانی
که نوشته است این کتاب را مبتدع تا این ساعت را از میان ببرد کند ابو یحیی الاسلام زکریا الانصاری رحمة الله علیه گفته است که
انکر کتب مطلق گفته است می باشد که گفتی لیکن مانعی که نمی چنین گفتی جائیکه نیاید مسواک بود است قیام مقام مسواک
بود جائیکه نیاید قیام مقام مسواک است **مسئله** اگر مسلمان مسواک کرده باشد بخسی شد یعنی سر خیال ظاهر شد باید که وضو را
بشوید این گواه این مسئله بجواب الحمد لله الذی جعلنا من امة محمد علیه السلام شیخ عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که مسواک
کردن سنتی است موکده که اگر دیاری بود که سنتی بودن وی بر لشکر شود و بشاید که امام و لشکر بجهان که باجریان **حکایت**
آورده اند که عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه عمر خود را نیست کرده بود یکسال حج رفتی و یکسال بغزو رفتی
و یکسال علم درس کردی تا آن سال که بر غزو رفته بود بر قلعه کبران دست قدرت می یافت عبد الله
مبارک شبی در آن اندیشه بخواب رفته بود رسول علیه السلام را بخواب دید رسول علیه السلام فرمود
که ای عبد الله در چه اندیشه گفت یا رسول الله بر این قلعه کبران قادر نمیشوم و دین ما در شام رسول
علیه السلام فرمود که کجائی تو بهر ما مسواک کن عبد الله مبارک از خواب بیدار شد بسیار بسیار مسواک
ساخته و غاز با نزدیک فرمود تا لها بسیار مسواک ساختند و بیاران از بالا قلعه نگاه کردند آنجا را
بدید مدهای عز و جل بسیار در دل ایشان اندیشه فرو فرستند و با میران قلعه گفتند که این جماعت
که آمده اند آدمی خوار اند که دیدار ایشان شکستند تا اگر بالطبع ایشان ما را زنها و ما را زندها را بخورند
خداوند عز و جل بسیار بیل ایشان اندر افکند قاصد سیروی فرستادند که تا مال بنجوا بند یا جانها بسلامت
مبارک رحمة الله علیه که ما مالها و نه جانها بهمه اسلام آزمند تا خلاص یابید همه اسلام آوردند و بدین برکات
قامت آن مدت را **حکایت** روزی عبد الله مبارک مروزی رح از خانه بیرون آمد اصحاب خویش را
سه مجوسی در پیش آمدند گفتند که ای امام مسلمانان چون تمام از حجره خود بیرون آیند این جمله در راه جهنا

بیکیم خواجه گفت گوئیم که نماز را بر پای دارید و زکوة بدهید و محمد و جمله با نماز آمده است بیاریم محمد سیان
گفت که ما را ازان دو سخن معلوم آمد اما این چیز سخن است که شما را جمله باید تا بیاریم جمله معنی دارد خواجه گفت
که جمله کنیم تا آنچه ایشان بخواهند بگیرند را آریم تا ما در معنی جوابی کشش و خدمت اهل و فرزندان کسنده باشیم
و جمله است بر جوابی خدمت عیالان حساب نبود و آنگاه خواجه از ایشان سوال کرد که چون شما از حج
بیرون آیید اهل خود را چه وصیت کنید ازان یکی گفت که ما میگوئیم نماز و صدقه و صوم تمهید ما جور کردید
آن دیگری گفت که ما میگوئیم که تو سکار باشید تا سکار باشید اندیکری گفت که ما میگوئیم راست گو باشید
تا دوست دوی باشید عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه فرمود که بنویسید این هر سه سخن را از برای
هر سه پاره که ایشان بگوی نیز زند اما این هر سه سخن مجموعی بهر چه که خواهی نیز زد **مسئله** مسواک سنت
مردان است و زنان را علی الدوام مسواک سنت است از برای آنکه دندان ایشان ضعیف باشد
مسئله در طهارت هر عضو پر اکنار شستن فریضه است بار دوم و سیوم سنت است خواجه ابو نصر سعید
رحمة الله گفته است که هر باری که بشوید از فریضه نیابت دارد و دلیل بر آنکه امام در محراب از یک اندامه
اینجا نماند همه از فریضه نیابت دارد و این نیز همان بود و همان حکم دارد اما ظاهر روایت است که یکبار
شستن فریضه بود و علماء رحمهم الله گفته اند که ما فریضیت خواندن قرائت در قیام به آیت است
ایم **قوله تعالی** فاقرءوا ما تیسر من القرآن و اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن
فریضه نیست و ترتیب طهارت را بفعل رسول علیه الصلوة و السلام و باقاول صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
و استدایم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی انه توضا مرة مرة فقال علیه السلام هذا وضوء لا یقبل الله تعالی الصلوة
الا به ثم توضا مرتین فقال هذا وضوء من تضاعف له الاجر مرتین ثم توضا ثلث مرات فقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء
من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد اساء و ظلم ابو هریرة رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة و السلام
که رسول علیه السلام طهارت مذکور هر عضو را یکبار شست و گفت این طهارت است که بدیرو خدای عزوجل نماز بیذیرد
و بی این طهارت و جون و ناشست گفت هر که دو بار شوید و چندان تواب یابد که در بار اول یافته باشد چون سه بار
شست گفت این طهارت منست و طهارت انبیا که پیش از من بوده اند هر که بیش ازین کند تعدی و ظلم کرده باشد و صفت تعدی و ظلم
استعمال کردن چیزی بود بغیر عمل وی اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که تکثیری و ظلم جای بود که در سه بار کمتر شوید و فرضیت
داند یا آنکه کرت چهارم و پنجم را عمدا کند یا آنکه همه را فریضه داند اما اگر یعنی بار اول را فریضه
و دوم بار و سوم را سنت داند بعد از ان از برای توقع کردن یا از برای قطع سر ما و باد باری که بشوید نیت طهارت نکند یا
از برای آنکه تا بنده تواب بود هیچ باک نبود و تعدی و ظلم نبود **قوله** علیه السلام الا صلوة علی الوضوء و نور علی النور یعنی
یوم القیمة **مسئله** مسح موی سر وی فریضه است یا بی بر قول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله و بر قول ابو

واز ایشان سه روایت هست بیکروایة نیمه فریضه هست وبیکروایة سه یکی و بروایت چهار یکی آمده هست واز ابو یوسف رحمة الله دو روایت هست بیکروایت فریضه دارد کل را مسح کشیدن باید وبیکروایت فریضه نیست ومحمد رحمة الله علیه گفته هست که مسح باغسل جمع نیاید اما در کدامی موی روی مسح کند علما را اختلاف هست خواجه امام ابو فضل کرمانی رحمة الله گفته هست که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه علوم آمده هست که موی روی آن موی روی زاید هست که بر زنخ هست کروی گفته هست که مسح باغسل جمع نیاید زیرا که تا بر تری زنخ آب رسانیدن فریضه هست پس واجب است که مراد ازین موی روی آن موی هست که بر زنخ هست حکم موی سبیله دارد و در طهارت موی سبیله را شستن فریضه نیست حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که موی روی این موی هست که بر زنخ هست **قال** علیه الصلوة والسلام المؤمن کالجبل الاتن ان فیه قاوه ولن ینجر علی شجرة انخ قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفت هست که این موی زواید که بر زنخ هست حکم سبیله دارد و در طهارت موی سبیله را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله تا بیخ موی آب رسانیدن فریضه هست **مسئله** خلال موی روی در شرح آثار از محمد رحمة الله روایت هست که موضی مخیر دلیل میکند که مستحب هست که اگر سنت بودی محمد ع مخیر نکفتی اما در **صلوة** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت هست که سنت هست وجه قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام موی روی خلال میکرد چنانکه سرهای انگشتان مبارک از میان موی نمودی چنانکه دندانه شانه از موی نمانده پس معلوم شد که سنت هست و سنت آنست که از زیر برآرد از برای آنکه انس رضی الله عنه از سر انگشتان حکایت کرد که اگر آن زیر بالیستی فرو آوردن انس بن مالک رضی الله عنه از دست حکایت کردی **مسئله** مسح گوش اتفاق هست که سنت هست مسح کردن بظاهر روایة مستحب هست اما در شرح شیخ الاسلام علی استیچابی رحمة الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت هست که سنت هست وحدیث روایت میکند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من مسح غضفة امته لله تعالی من الغل یوم القیامة رسول علیه السلام فرموده هست که هر که بر کردن مسح آرد این کرد اند خدا یتعالی او را از غل روز قیامت **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من نفع مسلما لقد خلل وجب له الجنة پیغامبر فرموده هست که هر آن کس که مسلمانی را بمقدار دندان خلیل نفع رسانید او را واجب شود جنت پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه شادمان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گریان شد صحابه گفتند یا علی چیز نمیگریی که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود و حدیث بشارت فرمود گفت شما یکروی می بینید من بدو روی می بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل مسلمانی نفع رسانی بهشت واجب شود و اگر چنانک بمسلمانی بمقدار دندان خلیل ضرر رسانی تو هم که دوزخ واجب شود **مسئله** خلال انگشتان دست و پای بر سه نوع هست فریضه و واجب است و سنت و آنچه فریضه هست آنست که اگر انگشتان نزدیک یکدیگر چسپیده بود از اخلال کردن فریضه بود و اگر شست گرفته بود

بذیر یکدیگر بخفته باشند آنرا خلال کردن واجب بود واگر از یکدیگر جدا باشند آنرا خلال کردن سنت بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است خدای بر خلیل کنندگان باد هم در طهارت و هم در طعام **قال** علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخللها نار جهنم رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است خلال کنید انگشتان را پیش از آنکه با آتش دوزخ خلال کند **مسئله** در طهارت ابتدا کردن از دست راست سنت است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی کل شی حتی التمشط والتنعل و هر خدمتی که بر سوی نان است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است و هر خدمتی که نه سوی نان است آنرا بدست چپ کردن سنت است **قال** علیه الصلوة والسلام الیمین للوجه والیسار للمقعد رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دست راست مر روی را است و دست چپ مر مقعد را یعنی استنجا **مسئله** در طهارت تقصیر نشاید کردن در وضو یا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نیمه ایمان را حاصل کند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام یا علی استقص علی اسباغ الوضوء فانه شطر الایمان واذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده است که یا علی مبالغت کن در تمام کردن وضو که چار یک ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر مرة بعد غسل القدمین یکتب الله تعالی لک بکل طهور عبادة خمسین سنة رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی چون از طهارت فارغ شوی بخوان سورة انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بعد ازان که قدمها شسته باشی خدای عزوجل بر طهارتی ثواب پنجاه سال عبادت در دیوان تو ثبت کرداند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ ماء جدیدا و امسح بیدیک قبالتک و قل سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واستغفرک واتوب الیک ثم انظر الی الارض وقل اشهد ان محمدا عبدک ورسولک فانه من فعل هذا غفر الله تعالی له کل صغیرة وکبیرة رسول علیه السلام فرموده یا علی چون از طهارت فارغ شوی آب نو گیر و به پشت دست مسح کن بر گردن و این تسبیح بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واستغفرک واتوب الیک و بگو اشهد ان محمدا عبدک ورسولک بدرستی که هر که چنین کند حق سبحانه و تعالی جمله گناهان خورد و بزرگ او را بیامرزد **مسئله** خرقه داشتن در طهارت سنت است یا نه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه شیخ در رس میکرد در روایت بیرون آمد از میمونه و عایشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد و ما خرقه داشتیم دادیم تا نپوشیدن از خشک کند قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطاء رضی الله عنه غسل آورد و خواست که خود را بخرقه خشک کند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آنجا حاضر بود او را منع کرد که خود را بخرقه خشک مکن پس معلوم شد که داشتن خرقه ظاهر روایت است که نشاید داشتن که سنت است و تاویل آنکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است از ابو حنیفه رحمة الله علیه

روایت آمده است که اندیار کرم بود که اگر جامه‌ی تاتری بر اعضای ایشان خشک شدی ایشان را از سرما ضرری نرسیدی
و اگر همچنان با اعضای تر جامه بپوشیدندی اگر جامه ایشان را ترشدی ایشان را از سرما ضرر نرسیدی اما اگر دیباری بود
که هوای سرد بود اگر بامدادان تری بر اعضای ایشان خشک شود ایشان را از سرما ضرر نرسید بدین معنی گفتم که شاید
و دیگر روایت میکند سعید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بحجره ما آمد و اگر از جنبه کرما غسل آورد و جامه‌ی بدیبا
بر تنگ معصفر کرد پیش رسول علیه السلام و هشتم رسول علیه السلام انجا در شب ما بخود در کرفت و خود را خشک کرد
چنانکه اثر زنگ در بیجاده فرو داود در زار شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود پس معلوم شد که خرقه دیبا خشک
است و ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که حدیثی بس سه بهت مشهور و امیدوار از حضرت رسول که فرو افتاده
است و صد فتابنده بود که بلال طاعتش سبک آمده باشد و بلعم معصیتی بر بلال طاعتش کران آمده بود و فرشتگان عذاب
خشک روی نموده باشند و ایشان بی انبوی و دوزخ بر مذکر که ناکاه از هوای چون کاغذ پاره پدید آمد و دران بلال طاعتش
نشیند بلعم طاعتش بر بلال معصیت بحر بنده آمد چنانکه بنده بنجات ماند پس این بنده مناجات کند که الهی بر درکاه
این همه طاعت بود که مرا ازان خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسید که این آن خرقه است که در دنیا در وقتی
بنده‌ی بشتی امر در شب بنجات تو شد پس چنین که سبب بنکاری میشود بقیامت شاید و اشتن آب طهارت را بدست خود اولی
سنت است که رسول علیه الصلوة و السلام بپوشید آب طهارت بدست خود آورد روزی رسول علیه السلام طهارت
میساخت جهودان اندر آمدند و سوال کردند رسول علیه السلام بجواب ایشان مشغول شد انس بن مالک رضی الله عنه فرصت
یافت اجام رسول علیه السلام بر کرد و بنهاد چون رسول علیه السلام فارغ شد بطهارت حاجت آمد و دست آب
جام و از کرد تا آب جام بر کند آب جام را بدید کفت یا انس تا نکه آب جام را تر کرده کفت بلی یا رسول الله علیه السلام
و بر او عار کرد کفت که خداوند عز و جل بر عمر تو برکت کناد و مال تو و فرزندان تو و تر الیام مرد انس بن مالک رضی الله عنه
صد و بست سال بقا یافت بیرکت دعا رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه بر سالی خرما ستانهای کران
یکبار بار آوردی و خرما ستانهای انس رضی الله عنه دو بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله کفته است که خداوند عز و جل در عیال انس رضی الله عنه برکتی شکرف و دریکی بیست و نه
بر دو شتاد و سه پسر داد ایشان را در حشتی می نهاد بدی و شیر دوری بر بخت ندا ایشان میخورد تا انکاه که پسران
کبر ستند انکاه مدایکان ایشان را داد خداوند عز و جل بر شتاد و سه فرزند را یکان رحمت خود بر و اند و بزرک
کرد و اند بعد ازان یکان و دو کان شدند تا صد و بست پسر راست شدند امام تاج الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه
کفته است که خداوند عز و جل در عیال انس رضی الله عنه دو پسر داده بود از انس رضی الله عنه در پسر پرداده پسر
دیکر آمده بود و بعد ازان همچنین یکان و دو کان و یکری آمدند تا صد و بست پسر راست شدند و ذری انس رضی الله عنه

بر در خانه کعبه آمد و بنشست بر فضای وی بود مذکرت ای خانه کعبه بدانکه کسی بر در تو آمده است که بیش از وی
بچون وی کسی دیگری نیامده است و بعد از وی نیز نخواهد آمد و این ببرکات دعا از رسول علیه السلام است که مرا گفت
که خداوند عزوجل بر عمر تو برکت کناد و صد بست سال بقا یافتیم گفت خدای عزوجل بر مال تو برکت کناد هر سالی
خراستانها دیگران بار کنیدار آوردی و از این من دو بار و گفت خداوند عزوجل بر فرزندان تو برکت کناد تا یک
صد و بست اسپر در فضای من ایستاده اند و آن دعا را دیگر نمیدانم که بر اجابت مقرون شده است یا نه باقی او از
داد کرانند عایز اجابت مقرون شده است ترا امرزیدم و فرزندان ترا امرزیدم از برای عزت و اشتغفر
مبارک رسول علیه السلام را و الله اعلم **باب در بیان آداب استنجا** و سنت طهارة و در بیان او عیه که
در و وضو خوانند چون از بیابان بر گردی بگو بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و الاسلام
نورا انگاه خود را کشاده کند بمقدار حاجت و زیادت از حاجت نشاید کشاده کردن و روی سوی قبله نشاید
نشستن اما روی سوی آفتاب بر این نشاید یافتن و در صحاح از ابو حنیفه رحمة الله علیه و در روایت
درست تر آنست که نشاید الا چنان نشیند که پهلوی چپ سوی قبله آید **مسئله** استنجا را چگونه کند مشایخ رحمة الله علیهم
گفته اند آب اول اندک اندک ریزد و این انگشت که پهلوی انگشت لیله است آن موضع مخصوص را تر کند و بشوید چنانکه
سر حراجت را بشوید باز آن انگشت ریزد و انگشت دیگر بادی بار کند باز آب دیگر بیشتر ریزد و انگشت دیگر بادی بار
کند چندانکه آنچه نجاست بود زایل شود و بعد از آن هر چگونه که بشوید روا بود **مسئله** بحجاب بادشتن یعنی گفته اند
که بسه آب شوید قیاس نجاست نادر چرا که آنچه مرئی بوده است بگلوخ زایل شده است بعضی گفته اند که هیچ آب شوید
خواجه امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که هفت آب شوید قیاس قول شافعی رحمة الله علیه گفته است که اگر
سگ تیفود باید اندر آورد هفت بار بشوید یک بار بشستن در خاک پاک شود و این خود نه طهارت از آن بود و
بعضی گفته اند که چندانی بشوید که بار زنی بر بشتی آید بار دیگر بشتی نرمی باز آید و بعضی گفته اند که چندانی بشوید که آب
آخر از کپیر رود بخرد و در دل وی کراهتی نیابد این بنا بر دل وی است تا آنرده آب نیز آمده است این همه جائی بود که
دلش قرار گیرد و اگر **دلش** چندان بشوید که خاطرش نخواهد هیچ حاجت نیست و از وسوسه ممنوع نیست اما در آن اندیشه بر زبان و دل نرساند
گفتن و لیکن بر آنی که بریزد باید که بدل دعا بخواند بیت آب دل که بریزد باید که بدل این دعا بخواند که خدایا تو گناهکاری گفتن
بر من نگاه دار آنرا که بریزد و بدل بخواند که خدایا از تنگ و گفتن اما کرامت کردان آب سویم که بریزد و بدل بخواند شد
که خدایا از تنگ دست بندگان اما کرامت کردان آنچنان کم بریزد و بدل بخواند که چنان یار رسول را تا بقیامت شفاعت خواهد کرد
و گناهان کبیره از امت بیامرزد و بدل بخواند که خدایا بر دل من آسان گردان آب سویم که بریزد و بدل بخواند خدایا که در آن شستن وقت
حرکت من آنست که بریزد و بدل بخواند که خدایا هفت در خ بر من بسته گردان آب سویم که بریزد و بدل بخواند خدایا

در بهشت بر من گشاده گردان آب نهم که بریزد بدل بیندیشد که بحرمت نذر رسول عیال علیه السلام که بر مادرم حرمتان
گرنه او را من کشیده بهشت آب دهم که بریزد باید که بدل بیندیشد که عشره مبشره را به قیامت شفیع جرم من گردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را با یازده برادران شفیع من گردان دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که آنچه درین دوازده ماه که سال تمام است بحضرت ذوالجلال خود از عمل من دیدی او نه پسندیدی
بفضل و کرم درگذار آب سیزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از کافر مردنم امان کرامت کردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد از کافر بردنم امان کرامت کردان آب پانزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از آن جهت بر امان بدان
برسان و انگاه برخیزد و خود را پیوشد و این دعا بخواند اللهم طهر جسمی من الذنوب و طهر قلبی من النفاق و حصن فرجی من
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین و اجعلنی من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
آنگاه چهار رکعت نماز شستن آغاز کند و روی سوی قبله بنشیند که این شرطی هست از شرایط نماز و بچیزی که در نماز نشستن
حرام هست در طهارت نیز سخن گفتن حرام هست و سبب فقر و فاقه و درویشی هست و سلفه بستم آوردن و آوردن بلغم بزور
نشاید همانجا که بنشیند او را باید که خود را از آلایش تمام پاک کند و آنگاه بلب آب آید مسئله در طهارت باید که آب را اسراف
نکند و پریشان خرج نکند که رسول علیه السلام فرموده هست که هر که در طهارت آب اسراف نکند و پریشان خرج نکند بحضرت
پروردگار هیچ بنده از وی پسندیده تر نبود و اگر پریشان خرج کند و اسراف کند خدای تعالی عزوجل در حق اسراف کنندگان
این وعید فرموده هست مسئله خود را نشاید که بلوا و آستر بود او لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضو را که بشوید دعا که در حق
آن عضو آمده هست بخواند چون دستهای شوید گوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دهن کند گوید اللهم اعنی علی تلاوة
القرآن و ارزقنی حلاوة ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و چون آب در بینی کند گوید اللهم ریحنی من رایحة الجنة و ارزقنی
نعیمها و الفذلی من الماء چون روی بشوید گوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه و لیاک و لا تسود وجهی بظلمتک یوم
تسود وجوه اما ایک چون دست راست بشوید گوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا چون دست چپ بشوید گوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تحاسبنی حسابا شدیدا چون مسح سر کند گوید اللهم اغشنی برحمتک و نقنی من عذاب
و انزل علی من برکاتک و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه چون مسح گردن کند
بگوید اللهم اعتق رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا من النار و اعتقنی من السلاسل و الاغلال و چون پای راست بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی و اقدامی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین علی الصراط چون پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل اجعلنی
سعیی مشکورا و عملی مقبولا و ذنبی مغفورا و تجارتی تجارة لن تبور بفضلک و کرمک برحمتک یا عزیز یا غفور
خواجه چون از طهارت فارغ شود گوید سبحانک اللهم بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و استغفرک
لذنبی و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک امام عمر نسفی رحمة الله علیه گفته هست که

کرد ما را شک است که این دعا را باجابت مقرون شود یا نی اما اتفاقست که کلمه شهادت کفر کنانان بست که کفر بفتاد
سال را بگیرد دلیل بر آنکه گاذبی باکفر بفتاد سال یکبار کلمه شهادت میگوید خداوند عزوجل جمله کنانان وبرادر مسلمان
بنده مومن باورد ن طهارت طاعت وترک معصیت کلمه شهادت گوید اگر خداوند عزوجل کنانان وبرادر کند از
هیچ از کرم او عجیب وغریب نبود چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد ودست بر پیشانی نهد وفرود روی آرد
که از ان بنده صالح حضرت خضر صلوة الله علی نبینا وعلیه روایت کرده اند که روی همچنین روی شوید واگر دست
بروی سوی پیشانی برد باکی نبود اما ترک سنت بود واورد ن بدعت چون دستها شوید آب باید کرد از سر انگشت
دست بین ارنج آرد واگر از بن بسر انگشت دست برد طهارتش درست بود اما ترک سنت بود واورد ن بدعت بود
چون طهارت تمام کند یکبار انا انزلناه بخواند وانگاه این تسبیح بگوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا الا انت
وحدک لا شریک لک استغفرک واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک وانگاه ازان فضالهٔ آب طهارت
بخورد واستاده خورد یا نشسته ظاهر روایت آنست که نشسته خورد اما فقیه ابو اللیث رحمة الله در فتاوی خود
آورده است که اگر استاده بخورد باک نبود که سه جای آب استاده خوردن نکی نبود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقایها
سیوم فضالهٔ آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در رحبه مسجد اذینه کوفه طهارت ساخت
وفضالهٔ آب طهارت را استاده خورد واین حدیث روایت کرد که هر که فضالهٔ آب طهارت را استاده بخورد خدای
عزوجل از اطباء بیماری کرداند که جمله اطباء از معالجت آن عاجز آمده باشند دفع کرداند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت
میکند که پاس داشتن اشتران صدقات نوبت من بود کفتم بگاه فرین روم تا نماز دیگر در فضای رسول علیه
السلام نماز بگذارده بود وپشت مبارک بمحراب باز نهاده بود واین حدیث فرمود که هر که احداث رسد طهارت
ساز دو در رکعت نماز گذارد در خداوند عزوجل کنانان وبرا مرزیده کرداند کفتم اینست خوش حدیثی وبا بشارت
آسان واسیر المومنین عمر رضی الله عنه کفت با عقبه بگاه نماز کجا بودی تا حدیث از بن آسان تر وبا بشارت تر دهی شنیدی
کفتم با عمر چه فرمودی کفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از انکه طهارت تمام کرده باشد آب نو
گیرد وبپشت دست بر کردن مسح آورد واین تسبیح بخواند سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا الا انت وحدک لا شریک
لک واستغفرک واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک خداوند عزوجل جمله کنانان خورد وبزرک وپیدا ومرزد کفتم
نیکو مژده آمت محمد را صلی الله علیه وسلم یعنی خوشی وراحت باد مر امت محمد علیه السلام را که این عالی تشریف است
بکودر جائی مسئله چون طهارت تمام کند آب چاه را پر کرده نهد از برای انکه ابلیس علیه اللعنة بهیچ وقت بچنین
عملی نشود که بنده مومن طهارت سازد از برای زعم وپر آب جام را باز پر کند که این استعداد ساختم تا چنین که مرا باز
حدث رسد سبک طهارت سازم وآب جام را سر پوشیده نهاد تا مدام که آب آنجا بود سر پوشیده باشد آن آب جام

استغفار بکند و آن بنده را از حق عزوجل امرزش بخواهد و دیگر آنکه چون آب جام سرلوشیده بود از جمله جانوران ریزه خرد رسانده و آن بود امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفته است که من دیگر روز چند معجزه دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام و آبستان بود که روزی با رسول علیه السلام والصلوة بصحرا آمدیم بیرون رفته بودم و گرما گرم و حجاز بود تشنگی بر من غالب شد گفتم یا رسول الله من تشنه شده ام رسول علیه السلام فرمود که برو و سلام من بآن کوه برسان و بگوی که مرا آب دهی باید که تا بخورم بامر رسول علیه السلام برفتم و سلام رسول علیه السلام بآن کوه گفتم از هر سنگی آواز جواب سلام باز شنیدم گفتم که مرا آب می باید تا بخورم بامر رسول علیه السلام آمده ام از آن کوه آواز برآمد که یا علی برو و سلام من برسان علیه السلام برسان و بگوی که از آن روز باز که این آیه نازل شده است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة چندان گریسته ام که در وجود من پیش آب نمانده است بیامدم و این سخن با رسول علیه السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابه رضی الله عنهم گریستند چون پاره بیشتر رفتم رسول علیه السلام بقضا حاجت آدمیان آمد فرمود یا علی برو سلام من بدان دو درخت برسان و بگو تا بیایند و مرا سایه داری کنند تا من از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم برفتم و سلام رسول علیه السلام بدان درختان برسانیدم از هر شاخی و برگی جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که بیایید و مرا سایه کنید تا از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم درختان از یمین و یسار بجنبیدند و در هوا شدند و بیخ و ریشه در زمین گشاده کرده بیامدند و بر یک رسول علیه السلام شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه داری کردند تا چندانی که رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی مشک روان شدی و زمین آنرا بخود کرفتی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان را بجای خود باز رفتند چنانچه کوئی هرگز از جای خود نجنبیده اند آنگاه رسول علیه السلام وضو ساخت و تیمم کرد چون صحرا بود و آب حاضر نبود امیرالمومنین علی میگوید رضی الله عنه گفتم یا رسول الله اینک آب نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا برات زندگانی داده اند تا بآب رسم آنگاه لحظه توقف کرد و بر شتر نشست گفتم یا رسول الله این توقف کردن شما بی حکمت نبود رسول علیه السلام فرمود که ثواب ختم قرآن حاصل کردم گفتم یا رسول الله در این لحظه چگونه ثواب ختم قرآن حاصل کردید رسول علیه السلام فرمود سه بار قل هو الله احد بخواندم آنگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که یکبار سورة قل هو الله احد بخواند از روی ثواب چنان بود که کوئی دو بار قرآن بخواندستی چون دو بار بخواند چنان بود که چهار بار قرآن خواندستی و چون سه بار خوانده بود چنان بود که کل قرآن ختم کرده ستی آنگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که ابتلا رسد و وی بطهارت باشد که بلا از وی کمتر الا نفس خود **قال** علیه الصلوة والسلام من اصابت بلیة وهو محدث فلا یلومن الا نفسه معلوم شد که هر که بطهارت بود هر بلائی که آزرده نمی شود و آزرده است **قال** علیه الصلوة والسلام الملائکة یستغفرون

للانسان دائم علی الوضوء ولم یحدث رسول علیه السلام فرمود که ملائکه مر آدمی را امرزش خواهند تا دائم که باطهارت باشد و حدث نکند **حکایت** چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بجنبشی میرفت در راه گذرش بر صومعه رسبان نظر افتاد گفت بنگرم که رسبان بر چه عمل است برفت و در کلبه را بکوفت آن رسبان سماعی تعوف کرد و آنچه در بکشاد و چون جعفر طیار رضی الله عنه بدان کلبه اندر آمد از آن رسبان سوال کرد که این چندین تا خیر چرا کردی بگشادن در گفت از بهر آنکه خود چنین خوانده ایم که هر گاه شما را با یکی از سلطانیان تعلق شود و اگر به طهارت باشید طهارت سازید تا الی از ایستاده بشما نرسد من بطهارت بودم گفتم باش تا طهارت سازم تا از ظلم وی الی من نرسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو مردی باصلاح بوده چرا دین اسلام قبول نکرده گفت پیغامبر شما فرموده است که الامور مرهونة باوقاتها کار را بوقت موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام آرم آنگاه جعفر طیار رضی الله عنه احکام اسلامی بادی بیان کرد آن رسبان در حال اسلام آورد و برکات اقامت آن سنت **صورتیست** چون مهتر عالم از معراج باز آمد بامداد وی او رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در تو چه خصلت است که من بر از دوش در بهشت خود بدم یعنی خیال ترا گفت یا رسول الله در من هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون هر احدث میرسد طهارت میسازم و دو رکعت نماز گذارم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر همین عمل باش که خیریت دنیا و آخرت را درین می بینم **قال** النبی علیه السلام خبرا عن الله تعالی من احدث ولم یتوضأ فقد جفانی ومن احدث وتوضأ ولم یصل رکعتین فقد جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ولم یدع فقد جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ودعا ولم یغفر له فقد جفوته ولست بربه جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسی است که هر که احدث رسد و طهارت نسازد بدرستی بر من که خداوند عز وجل جفا کرده باشد و هر که احدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز نمیگذارد بر من جفا کرده باشد و هر که احدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا نکوید بر من جفا کرده است و هر که احدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا کوید اگر خداوند عز وجل دعاء وی را اجابت نکند و وی را بنیامرزد و این از حضرت عزت جفا باشد و این جایز نیست و خداوند عز وجل جفا کاری نیست و درین هیچ شکی نیست و نیاز دیعنی بیامرزد و این حدیث بر طریق وعده است نه بر طریق وجوب که اصلح بنده بر حق واجب نیست و حکم حق بر بنده در احسان **حکایت** خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه آن شبی که از دار دنیا رحلت میکرد وی را عارضه شکم بود و هفتاد بار وی را بقضا حاجت آدمیان حاجتها مدد بر بستر که بر فتی طهارت ساختی و وی را گفتند ای بزرگوار این چه بیچ است که تو بر خود نهادی گفت تا ما که مشغول دنیا بخاصه رفت طهارت می سازیم تا اگر را تقضا اجل در رسد باری با طهارت باشیم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من مات علی الوضوء مات

رسول علیه السلام فرمود هر که با طهارت بمیرد شهید بمیرد دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز مومن و با طهارت نباشد جز منافق با امید این وعده و از بیم این وعید طهارت میسازم خواجه چون از دنیا بیرون رفت یکی از مریدان خواجه را بخواب دید که در عرصه عرصات ایستاده بود و هفتاد برق از نو پیش وی ایستاده اند خواجه از برقی بر براقی میرود و می پرسید که ای ولی درگاه خدای این چه اکرام عمل شماست خواجه گفت این جز آن طهارت ماست که دوش ساخته ایم هر طهارتی براقی کرامت کرده اند جزاء اعمال دیگر هنوز بمن نرسیده است **حکایت** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه را ظالمی بند کرده بود و باو زجر فرستاده خواجه را در چاهی باز داشتند خواجه را ران چاهی هزار تا مه کاغذ آورد مسائل دینی املا میکرد که هیچ حرفی خطا نبود و جزوی باطل نبود و طالب علمان آن شهر می آمدند و از خواجه تعلیم گرفتندی و ایشان بر سر چاه می نشستندی تا روزی آوازی طالب علمی بسمع مبارک خواجه نرسید خواجه سوال کرد که آن فلان کجاست که نیامده است گفتند ما که بطهارت ساختن رفته است انکس اینجا حاضر بود گفت مولانا مرخص دهید من بیجا حاضرم هوا سرد است هنوز بطهارت ساختن نرفته ام خواجه گفت عفاک الله شرم نمیداری که بدین مقدار سرما دست از کار باز میداری من در وقت طالب علمی در بخارا بودم مرا عارضه شکم بود بسی مرا چهل بار بقضاء حاجت آدمیان حاجت آمد هر باری برفتمی و طهارت ساختمی و خود را از میان ژرف رود بخارا بشستمی تا بخانه باز آمدمی مجمره من بخم بسته بودی مجمره بر سینه نهادمی تا گرمی و نگاه بدان جزعی نفعلی کردی شما با این مقدار سرما دست از کار آخرت باز میدارید بیرکات اقامت آن منت بود که بعد از آن وفات ابو حنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی بود رحمة الله علیه چون احیاء بسیار فتوی خواجه ابو بکر فضل بخاری به بلخ رسید نزدیک فقیه ابو جعفر هندوانی رحمة الله آورد فقیه ابو جعفر گفت دی کوه کی خورد سال است و بسی حفظ ندارد از کجاست که دیرا اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم روزگار دیرا مطالعه کنم برخاست و به بخارا آمد و آن شب بخارا خواجه ابو بکر فضل فرود آمد آن شب خواجه ابو بکر فضل رحمة الله علیه بفراغش نرفت و همه شب بمطالعه کتاب مشغول بود چون کرخ خواجه از آدمی برخاستی و بسبک طهارت ساختی و بیامدی و باز بکاری مشغول شدی اینچنین تا بامداد مطالعه میکرد چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه گفت که حق و ثواب آنست که خداوند تعالی عز و جل این کودک را احیاء فتوی داده است که همه شب بفراغش نرفت و چون خواب در چشم وی از کردی زود بر خاستی و طهارت ساختی و بتعلیق مشغول شدی **مسئله** نضر بن طهارت بن عبد الرحمن بن زید الانصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بود وحی که رسول علیه الصلوة و السلام از جهار دانگ بگمان آمد طهارت ساختی و نماز کرد و شش و نیم پسر بسبک غریق وقتی وهب بن منبه رضی الله عنه بشام رفت یکی را دید که بر کناره دریا ایستاده و طهارت میساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای برادر در دریا اسراف کنجد گفت گفت من چنین دانسته ام که تو عالم شامی نه بنشین که تو از جایگان ستاره بود و

گفت ندانستم که اعتبار شریعت راست نه خواست طبیعت راعبدالله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آب چندانی بودی که هر عضو مرا یکبار شستی همان طهارت نماز گذاردمی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که همچو روغن در روغنی مالد اعضای وی تر می شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بیرون نیاید که آب سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تاویل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ آب یکمن آب طهارت ساختی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از صغیره و کبیره و از آلایش بسیار و ما را گناه صغیره و کبیره بسیار است و آلایش بسیار است ما را یک وینم من آب باید تا بسنده بود و بنیم من استنجا را و بنیم من دست در وی و مسح سر را و بنیم من پایها را و این حکم در وقتی است که استنجا کند و اگر استنجا نکند یکمن بسنده بود و بنیم من دست در وی شوید و مسح سر بیارد و بنیم من قدمها را بشوید و اگر پا مسح موزه باشد بنیم من بسنده بود دست در وی شوید و مسح سر بیارد و دست تر کند و بر موزه مسح کشد از عهده بیرون آید **باب یازدهم** در بیان غسل بدانکه غسل فریضه است باید و اخبار و اجماع امة آنرا بایست **قوله تعالی**

وانکنتم جنبا فاطهروا و اما خبر آنست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعر جنابت رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی بهر بوستی و بن هر موی آب رسانیدن فریضه است که زیر هر موی جنابت است و اجماع امة آنست که هیچکس فرضیت غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود و غسل بر یازده وجه است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب و یک مستحب و آن پنج که فریضه است خواب دیدن است و آب دیدن است یعنی احتلام و بهره کردن است یعنی آب شهوت مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و با از نفاس پاک شود **مسئله** اکسال و آن آنکه مجامع را انزال نیفتد اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و بر وایتی احرام و عرفه و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است بر قول علماء ما رحمهم الله و بر قول شافعی رحمه الله سنت است و آنچه مستحب است غسل نابسده است که بسال رسیده شود و با کافری که اسلام آرد غسل ایشان مستحب است **مسئله** آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است مذی و ودی است و منی است و بول است مذی و ودی و بول غسل واجب نشود و طهارت تباه شود و ودی چنری بود که در وقت پس از بول و یا بعد از بول کسی را که آب او بود پدید آید بیک سپید و بر خیشان و مذی چنری بود که در وقت ملاعبت کردن پدید آید همچون سپیدی تخم مرغ اجماع است که بآن غسل واجب نباید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی نری ظاهر شود و این مسئله بازی کردن واقعه امیر المومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیاری افتاد و من شرم میداشتم از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردن مقداد بن اسود را که شاگرد من بود نزدیک رسول علیه الصلوة

والسلام فرستادم تا این مسئله را از رسول سوال کرد رسول علیه السلام تبسم فرمود گفت ای مقداد این مسئله واقع
تو نیست تو مردی پیری و این مسئله واقع جوانان است رسول علیه السلام نور نبوت دانست که این مسئله واقع
امیر المومنین علی است رضی الله عنه گفت آن منی است و مذی و ودی غسل لازم نشود و طهارت تباه شود
و مذی را از منی بچه فرق توان کردن هرگاه که مذی در وجود در آید حرکت اندام بشکند و اگر منی در وجود در آید حرکت
اندام بشکند و تیزی شهوت ساکن شود و منی خاکستر رنگ باشد و سطبر گرد بسبب وی فرزند متولد میشود و بوقتی معلوم
و بعد ودی تمام و بقول شافعی رحمة الله بهر طریق که ظاهر شود غسل واجب آید شهوت در میان علت نی و بقول
علما رحمهم الله منی بشهوت باید تا غسل واجب شود فایده این اختلاف جای پدید آید که مردی از بالا فرو جهید یا از کران
برشست گیرد یا خیزی برشست زند یا بسببی از اسباب آب منی بی شهوت پدید آید بقول شافعی رحمة الله علیه غسل بروی واجب شود
و بقول علما رحمهم الله غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمة الله آب جهنده را اعتبار دارد ودی تمسک بدین آیه میکند
قوله تعالی خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون منی از محل خود
بشهوه جدا شود بعد ازین بهر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
مردی با عیال خود مباشرت کرد و انزال افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گزارد و بعد از آن بقیه
منی ظاهر شود نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن منی غسل واجب شود یانی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و زفر و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف رحمة الله غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب دید
پیش از آنکه انزال افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام بشکست و انکاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر شافعی رحمة الله غسل واجب شود مردی از عیال
حلال خود استمتاع گرفت و انزال افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد و بعد از آن بقیه منی ظاهر شد بچو
ودی و یا بچو مذی چیزی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن آن چیز غسل بروی واجب شود
یانی **رحمهم الله** و الصلوة خلف ابو یوسف از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب نشود
و ابن رستم از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود و تصحیح این مسئله چنان آمد که از امجا
رحمة الله علیه و راوی است و از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل
واجب شود و اگر خواب دید و آب نی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب نی بر قول ابو یوسف رحمة الله
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر شافعی رحمهم الله غسل واجب شود و امام ابو یوسف رحمة الله
علیه میگوید که آب منی که هرگاه که علی وجه الدفق و الشهوة پیدا می شود جنابت واقع میشود و غسل واجب
میشود و اینجا بدان نوع نیست آب بسست فرو می آید پس غسل واجب نشود و شما میگوید از مسایل

واقعه که مردی از بالا فرو جهد یا بار کران بر پشت کبر و یا چیزی بر پشت وی زنند که منی بشهوت بدید آید غسل واجب شود و اینجا
چرا حکم بخباثت میکنید امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله میگویند که این منی غیر است زیرا که از اصلی مقام منی علی وجه الدفق
والشهوة جدا میشود و فرو دمی آید بنا بر مانعی که واقع شده و بشهوت فرو دمی آید و اگر نی حال همان است که شهوت است پس
غسل لازم آید خواجه امام حسام شهید رحمة الله علیه گفته است که نمیکنیم که اگر در وقت خفتن اندام این مرد در حرکت بوده است
جواب بقول ابو یوسف رحمة الله کوئیم که غسل واجب نشود زیرا که بر چه گاه حرکت اندام شکند تری ظاهر شود و این را
بدان تری ظاهر شود و این را بدان تری حمل کنیم اما اگر وقت خفتن اندام مرد در حرکت نبوده است جواب بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما
الله کوئیم که غسل واجب شود که خواب محل احتلام است و احتمال آن دارد که خواب دیده باشد و فراموش کرده باشد **مسئله**
تری خواب دید و آب دید با جماع غسل واجب شود و اگر خواب دید و آب نی بر قول محمد رحمة الله علیه غسل واجب شود و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غسل واجب نشود اما مشایخ رحمهم الله گفته اند که اگر این زن از خواب بیدار شد خود
را سهان یافت جواب بر قول محمد رحمة الله علیه کوئیم که غسل واجب شود که احتمال آنداردکه آن آب بر جهد وی باز رفته باشد
و اگر خود را بر خلاف سهان یافت یعنی بر پهلوی و غیر آن جواب بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله کوئیم که غسل واجب نباید
که ایشان حکم کار و بیکان دارند که اگر چیزی بودی بروی ظاهر شدی که رسول علیه الصلوة والسلام در حجره ام سلمه بود که زنی در آمد که من
نیز ام سلمه گفتندی گفت یا رسول الله زنان همان می بینند که مردان فرمود که زنان همان واجب میشود که مردان اگر آب بینند غسل واجب
شود و اگر آب نبینند غسل واجب نشود چون وی بیرون رفت ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله این زن انصاری فضیحت کرد جمله
زنان امت را رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که همچنین مکوئید چنین کوئید که هزار رحمت خدای عز وجل بر زنان انصار باد که ایشان علم
دین میدانند که می آیند و از من سوال میکنند تا در دین فقیه شوند **مسئله** اگر زنی شوی هر دو در فراش آب یافتند نمیدانند
که احتلام کدام را افتاده است یعنی مرد میگوید از ان من نیست و زن میگوید از ان من نیست حکم این مسئله چگونه بود بعضی از
مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر هر دو غسل واجب نشود از برای آنکه هر دو را یاکی یقین است و جنابت بشک و در شک بعید بشک
حکمی ثابت نشود اما امام ابو شجاع رحمة الله در غرایب چنین آورده است که اگر آن آب زرد رنگ است از ان زن بود و اگر کبود رنگ
است از آن مرد بود و اگر بدین معلوم نشود اگر جمع باشند از ان زن بود و اگر پریشان بود از ان مرد بود و خواجه امام زاهد فخر
رحمة الله علیه گفته است که همچنانکه رد و آب جام بحری جایز نیست رد و من نیز بحری جایز نبود هر دو را باید که غسل
آرند تا یقین از عهده بیرون آیند اگر غسل آرند بر ایشان نبود و ثواب حاصل کنند فاضلتر از آن بود که
غسل بر ایشان بوده بنا زند **مسئله** اگر سفیهی انگشت مرد فوجا حاصل کند فاسق شود و عدالت ساقط
شود رسول علیه الصلوة والسلام بر لعنت کرده است و فرموده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام ما کرم الله مومنا و ما اهانه
یفتقد غسل واجب نشود **مسئله** شافعی رحمة الله حکم نماز کرده است اگر محتلم بعد از

واگر محصن نبود صد تازیانه زنندش و بر قول علماء رحمهم الله حکم زنا دارد تا انزال نشود و غسل هم واجب نشود
واگر ماه رمضان بود بعد از روزه تباه شود قضا واجب شود و کفارت نی و بر قول شافعی رحمة الله علیه قضا و
کفارت لازم شود و بر حصاوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المومنین عمر رضی الله عنه
بایه که آن شتور را بکشند و بر آتش اندازند و بسوزند فاتروی وی در دیگران اثر نکند و اگر سفیهی این سفیهی مراد حاصل
میکند والعیاذ بالله بعبر دشروع کردن و حشفه غایب شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
روزه دار بود روزه تباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام اسبیجابی رح گفته است که فاعل
غسل لازم شود و بر مفعول نی چرا که التقاء ختانین نیافتیم اما ظاهر روایت آنست که بهر دو غسل واجب شود اما
در عقوبت ایشان علماء را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه برگنده ترین جاها شان را بزنند
یا از بلند ترین جاها فرو دو اندازند تا در هما نجا هلاک شوند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم زنا دارد و اگر
محصن باشند سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه بزنند هر یکی را اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است
که ایشان را و نیچنان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان چنان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکند **حکایت**
در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دو کودک خورد اندر آمدند و یکی بنده را بنزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه
آوردند و خون بدر بردی و دعوی کردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه وی را سوال کرد که ای غلام چرا بدین کشتی
کشتی غلام گفت یا امیر المومنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی وی را
کشد خدا تعالی مر کشنده وی را ثواب غازیان کرامت کند و بردی قصاص نبود وی قصد لواطت من کرد من
وی را کشتم امیر المومنین عمر گفت رضی الله عنه دو گواه داری که وی قصد تو کرده بود گفت یا امیر المومنین غیر ازینجا
کسی حاضر نبود وی خود قصد من نکردی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون بدر ایشان اقرار کردی
و تو بر حال خود گواه نداری بر تو قصاص رود گفت هزار جان من فدای شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم باد عبد الله مسعود رضی الله عنه انجا حاضر بود گفت یا امیر المومنین لحظه در قصاص وی توقف کن
تا من باز آیم آنگاه از ایشان سوال کرد که خاک بدر شما کجا است و بر انشانی دادند و رحال برفت و لحظه بود
که باز آمد و گفت یا امیر المومنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میگوئی
من چنین شنیده ام از لب و دندان و بار شکر نثار رسول علیه الصلوة والسلام که هر لوطی که بی توبه از دنیا برود
چون وی را در خاک نهند از دست و چشم مومنان غایب شود و وی را در خاک نگذارند و بدوزخ برند رفتم و فرمودم تا خاک
بدر ایشان کشادند در آن خاک اثر عذاب دیدم و هیچ کالبد وی را ندیدم امیر المومنین عمر رضی عنه غلام را آزاد کرد
و آنگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر هلاک شده بودی مساحقه هر زنی که از خانه بیرون آید جهار دیو

مرد و بر اسپ را بیند بشهوة و هر آن امردی که از خانه بیرون آید هفتاد دیو و پری در چشم خلقان پدید آیند تا خلق را بواسطه ایشان در ضلالت افکنند معنی چیست که امرد را هفتاد دیو می آرایند و مرد زن را چهار را زیرا که در زن یک کرده را میل بیشتر است و آن کرده مردانند باز در امردان هم زن را میل است و هم مرد را از جهة انیعنی چهار دیو زن را و هفتاد دیو امرد را عبد الله بن عمر رضی الله عنه روزی بر در حجره نشسته بود با جمعی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین امردی با هم سر موی پدید آمد عبد الله بن عمر زود برخاست و بحجره در آمد ساعتی توقف کرد آنگاه آواز داد مر جمع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه برگذشت ایشان گفتند ما خیری فتنه ندیده ایم گفت این امرد با سر موی گذشت گفتند گذشت چون از حجره بیرون آمد ازوی سوال کردند که در وی چه فتنه بود گفت من ننگریدم از پیغامبر علیه السلام شنیدم که هر که در امردی نگاه کند بخشم شهوة یا در کنار گیرد و یا قبله دهد از روی و بال چنان باشد که کوی هفتاد بار زنا کرده در کعبه یا مادر خود و هر که با مادر خود یکبار زنا کند از روی و بال چنان باشد که با هفتاد دختر خانه زنا کرده و هر که با یک دختر خانه زنا کند از روی و بال چنان باشد که با هفتاد زن شوی کرده زنا کرده و هر که با یک زن شوی کرده زنا کند یکبار روی تو به بمیرد چون دیوار خاک گشت خدای عز و جل هفتاد و اژدرخ در گور وی گشاده گرداند تا از هر دری عقوبت لون لون بوی میرسد نعوذ باللہ منها من ذلک **مسئله** لطفه را فسخ باید ضایع کردن بعضی گفته اند اگر زن رضا دهد بشاید و اگر رضا ندهد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آنست که نشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر کنیزک وی است نشاید ضایع کردن تا مالش ضایع نشود و اگر کنیزک او در فرزند اختیار دیرا بود و اگر کنیزک کسی دیگر در عقد وی است بر قول ابو حنیفه رضا خواجه را بود در ضایع کردن آب و بر قول صاحبین رضا مر کنیزک را بود اگر مرد بر این کنیزک است و مر این کنیزک فرزند آورد خواجه را نفی کردن نشاید یا نی اگر کنیزک زاهد است و خانه باش نشاید نفی کردن و اگر چیرون رونده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند بهمان حکم بود که مادر را **مسئله** اکسال مختلف است میان مهاجران و انصاریان چون ابی ابن کعب و زید بن ثابت و حذیفة الیمانی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المومنین عمر و کبار الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که غسل واجب شود صحابه با یکدیگر مباحثه کردند انصاریان گفتند غسل واجب نمیشود و مهاجران گفتند که غسل واجب میشود و این مسئله در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود عمر رضی الله عنه از انصاریان سوال کرد که بچه دلیل میگوئید که غسل واجب نمیشود ایشان گفتند که در وقت رسول علیه السلام از ما این فعل در وجود می آمد و ما طهارت میساختیم و در قضای رسول علیه السلام نماز میگذاردیم رسول علیه السلام ما را هیچ منع نکرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که شما را قع خود را رسول علیه السلام حکایت کرده باشی ایشان گفتند نی گفت فعل شما بی فتوی صاحب شریعت است احکام شریعت را نشاید و ما را دیگر است

که نتوی نوشتند و نزدیک پدر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستاد و نزدیک روایت است که ابو موسی اشعری
رضی الله عنه که از یاران صحابه بود نزدیک پدر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستاد و نزدیک این مسئله از وی
کند ابو موسی الاشعری در آمد و گفت یا ام المومنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و مرا بخدمت تو فرستاده
اند و من شرم میدارم از تو سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از مادر خود سوال کنی گفت چه گوی در
مسئله اگر کسی که غسل واجب شود و بالی گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
اذا التقی ختانان و توارت الحشفة وجب الغسل انزل او لم ینزل یعنی اگر پیوسته جوان شود و ختنه بختنه رسد و ختنه زن
و غایب شود و سر ذکر و اجب شود غسل آب فرود آید یا نیاید ابو موسی الاشعری رضی الله عنه بیامد این حدیث روایت کرد و
جعفر صادق رضی الله عنه انجا حاضر بود و گفت همچنین حدیث همین روایت کرد و امیر المومنین عمر رضی الله عنه در و
بر گرفت و گفت هر که بعد ازین گوید که در مسئله اکسال غسل واجب نیست دمش در بدهن و ره لوب کنم از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله اکسال غسل واجب شود یا نی گفت اگر این واقعه کسی را بحرام واقع شود سنگسار
یا صد تازیانه زدن لازم شود یا نی گفت شود گفت الله اکبر چون بحرام بود سنگسار کردن صد تازیانه زدن لازم
میدارید چرا الجلال چهار من آهن بر نمیدارید و از علماء ما خواجه ابو بکر سعید فتحی رضی الله عنه بانصاریان است که غسل
واجب نشود حلال شود بانی ظاهر روایت انست که محلل حلال شود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است
حلال نشود که مشایخ و صحابه را معتقد نیست صحبت بی دین وی از برای انکه من وجه صحبت است و من وجه صحبت
نیست من کل وجه صحبت می باید تا بر شوی اول حلال شود **قوله تعالی** فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
الا ظاهر روایت انست که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن غسل است و بحرام حد
لازم میشود و محلل هر حلال شود مسئله صحبت تمکین سبب حلال نیست بانفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست
بانفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلال نیست بانفاق و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است بانفاق و عقد صحیح
و صحبت ناقص سبب حلال است یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و جواب قول مهاجر است
که حلال شود و صحبت تمکین آن بود که مردی کنیزک خود را بغلام دیگری داد و نزدی و این کنیزک بر شوی خود و طلاق شده
بود و طلاق بهنگام چون سه طلاق از دست بگذارد خواجه رفت سعادت و است خواجه بادی و خول افتاد این صحبت و برا
حلال نبود اما دی همین صحبت بر شوی خود حلال نشود که این صحبت تمکین است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوی سه
طلاق شود و عدت خود بدهد و غلام نزد خواجه بی اجازت خواجه وی رود و خول افتاد این عقد موقوف بود با جازت خواجه و اگر
خواجه اجازت کند عقد بروی باز باید گردد و خول افتد تا بر شوی خود حلال شود و اگر خواجه تفریق کند فسخ شود و این زن باز باید آن
مرخول بر شوی خود حلال نشود که این صحبت عقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد آنست که مطلقه ثلثه بحکم و در عدت

شب یا روز عقد کند این عقد فاسد بود اگر صحبت کند بی‌حد بی‌صحبت بر شوی خود حلال نشود و عقد صحیح و صحبت فاسد آنرا
که عقد صحیح افتاده باشد و لیکن در حالت حیض و خون آرد اگرچه این صحبت فاسد است و لیکن بر شوی خود حلال شود اما اگر
عقد صحیح و صحبت ناقص افتاد چنانکه ختنه ناخنه سپیده باشد و حشفه غایب شبیه بیش از آنکه انزال افتادی ترک اولی و مرد بر شوی خود
حلال شود و باید این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و فتوی بر قول مهاجران است که حلال شود و الله اعلم

باب یازدهم در بیان غسل حائض زن از حیض یا از نفاس پاک شد آنرا غسل می باید چه بر زن بهای پاک بر زن بود یا مرد
بقول شداد بن حاکم و نصر بن یحیی رحمة الله بر زن بود و بر قول فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر مرد بود و قیاس بر فقهای دیگر
خواجه ابو الحسن مستی رحمة الله میگوید که اگر صحابه کم دو هست بر مرد بود که دیر بر مباشرت حاجت هست و اگر صحابه دو هست
بر زن بود که دیر بر عناد حاجت هست تا طهارت آن زن با نفاق بر شوی بر بود که بحیض بعد بود اما اگر غسل از بر زن از جنابت که
بود بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر هر دو بود که لذت هر دو در اصل آمده است و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه طهارت
و این قول درست تر است **مسئله** اگر صحابه کم دو هست پاک شده و نیت خود بیش از غسل مباشرت شاید با وی مباشرت کردن تا غسل نکند
و یا وقت نماز کامن بروی کند در **مسئله** اگر صحابه دو هست پاک شده و نیت خود بیش از غسل مباشرت شاید کردن تا غسل نکند
و یا وقت نماز کامن بروی کند در **مسئله** اگر صحابه دو هست پاک شده و نیت خود بیش از غسل مباشرت شاید کردن تا غسل نکند
رحمة الله نشاید و بقول بعضی مشایخ رحمهم الله نشاید اما مستحب آنست که نشاید **مسئله** بر صاحب عادتی که در اول ایام خود وقت نماز
بیند باید که بنشیند تا اگر وقت نماز دیگر پاکی باید باید که طهارت سازد و آن نماز گذشته را قضا کند و آن نماز وقتی او در وقت گذارد
همچنین با هر نماز دیگر که الا بنشیند و بنشیند اگر پاکی باید طهارت سازد و نماز گذشته را قضا کند و نماز وقتی را در وقت
گذارد و گوید این حیض را می شاید اما دوم چون از سه نماز فرو گذارد و بعد از آن هر گاه که الا بنشیند و بنشیند هر گاه که پاکی باید
غسل آرد و نماز گذشته را قضا کند اما نماز وقتی را در وقت گذارد و گوید این حیض را می نشاید اگر صاحب عادت دو هر گاه که
پاک باشد اگر اول وقت نماز هست بنشیند چندانی که غسل و نماز در وقت مستحب کند در اگر نماز در اول وقت مکروه
بنده و ام شود یا آخر وقت واجب شود و احتمال آنرا دارد که یا آخر وقت و یا اول وقت **مسئله** اگر شست و دوم
باز بیاید غسل آرد و نماز گذارد و اگر در عشره دوم نماز آمد بنشیند اگر دوم بر دوازده فرا نگیرد بر دوازده حیض
بود وی را بدان نماز گذارده ثواب بود و دخل نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی اما اگر
دوم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نماز زان گذارده
وی را بود و اگر نماز گذارده بود قضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله غسل اول
معتبر نبود و نماز گذارده وی را نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی بنا بر آن اصل است که
هر کجا باطل فاسد جمع شود ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض دارد و بر سر ده غسل فرماید و حکم بر طهارت دارد
مسئله صاحب عادت چنین که ده روزی تمام شود بر چه اندک از وقت نماز باقی بود قضا آن

نماز بروی بود اگرچه وی در آلایش بود که اعتبار تمام شدن ده روز است نه آلایش را و ده روز
وقت که دم دیده باشد پیشک از وی پوسته بود همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در
و هفت و هشت و نه در ده و ده در یازده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد پیشک از وی پوسته
بود **مسئله** صاحب عادت که ده بر عادت خود پاک شد غسل آرد و نماز گذارد و در عشره دم باز آید بنشیند اگر دم
از ده اندر گذرد و کنیم بعادتش غسل اول وی معتبر بود نماز گذارده روا بود اگر نماز نگذارده بود قضای بروی بود
اما اگر دم بر ده فرا یافت موقوف بود بطهر درست یعنی پانزده شبانروز اگر طهر درست دید بر ده حیض بود و بر آن
نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بروی بود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم پانزده
شبانروز آلایش دید رد کنیم بعادتش غسل اولش معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بروی
بود و بنا بر این اصل است که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل از حیض و یکی ما بعد از حیض هر صاحب
عادتی که کم از ده بود مدت غسل وی هم از حیض وی بود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین پاکی میان زن
از سه چیز یکی خیر بود و یا غسل آرد یا نماز بر وی دام شود یا نیم یا عیاذی در جای که نا یابنده آب بود یا زبان فرا
آب هر کجا پیش یابد کند مراد از ان بعد بود یعنی دوری هر کجا پیشک یابد کند مراد از ان قرب بود یعنی نزدیک تا
اگر مردی مر زن خود را گفت که پیش از فردا تو طلاق در حالت طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر
گوید پیشک از فردا تو طلاق موقوف بود تا بدان جزء آخر شب که مقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود
که پیشک از فردا آن ساعت است و اگر شنیده خود را گوید که پیشک از مرگ من آزادی موقوف شود آزاد شدن وی
تا آن زمان که دم خواهد بآخر آید آنگاه آزاد شود که پیشک از مرگ آنزمان بود و اگر گوید که پیش از مرگ من تو آزاد
شود در حال آزاد شود که پیش از مرگ وی این ساعت بود **مسئله** اگر صاحب عادت کم از ده بر عادت خود پیشتر از صبح
پاک شد اگر در وقت چندانی باقی بود که غسل و تکبیر کنند نماز خفتن بروی بود و اگر از بین دو یکی کند قضا نماز خفتن بروی بود
اگر صاحب عادت ده پیش از صبح پاک شود هر چه اندک از وقت باقی بود قضا نماز خفتن بروی بود **مسئله** صاحب
عادت کم از ده بر عادت خود پاک شد پیش از برآمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز در وقت مستحب کند
اگر غسل نکرد و تا بار دیگر چون آفتاب برآید بر او حکم پاکان ثابت شود و نماز عادت چیزی بود دخل مر احیت باطل شود و اگر منکوحه نبود
صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی بود اما قرآن نتواند خواندن و نماز نتواند گذاردن تا آنگاه که غسل نکند و اگر پیشک
از برآمدن آفتاب پاک شود چنانکه از بین دو یک کنند غسل و نماز اگر غسل آرد و بر او حکم پاکان ثابت شود و اگر در عدت رجعی بود حیض
مر احیت باطل شود و اگر منکوحه بود صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی بود اما بجای قرآن نتواند خواند و نماز نتواند گذارد
اما اگر چنین که پاک شد آفتاب ندیده و اگر غسل آرد حکم پاکان ثابت شود و اگر غسل نیارد موقوف بود تا آن ساعت که وقت نماز دیگر اندر آید

وتیمم پیشین بوی وام شود انگاه وی را حکم پاکان ثابت شود وبنا بر همان اصل که گفته آمد که باقی این فرع را از مسئله چیز
بود یا غسل یا وام نماز یا تیمم یا عبادتی جامی کرنا یابنده آب بود یا زیان دارنده آب صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک
شد نا یابنده آب است یا زیان دارنده آب تیمم کرده وی را حکم پاکان ثابت شود یانی بر قول محمد وزفر رحمة الله حکم
پاکان ثابت شود که تیمم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جامی کرنا یابنده آب بود اما بر قول ابوحنیفه وابو یوسف رحمهما الله
نا عبادتی باوی بار نکند حکم پاکان ثابت نشود وچنانکه نماز جنازه وسجده تلاوت ومانند اینها اگر از ینها بار کند
وی را حکم پاکان ثابت مستود یا جماع صاحب عادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب نیست وزیان دارنده
آب نی تیمم کرده نماز جنازه گذاردن روا نبود زیرا نکه وی را تیمم می باید کرد که بآن تیمم فریضه تواند گذاردن وبوی بدین تیمم
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود مسئله صاحب عادة کم ده بر عادت خود پاک شد
نا یابنده آب مطلق است بآب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یانی بر قول مالک وشافعی رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود که آب مشکوک بر قول ایشان پاک وپاک کننده است وبر قول علماء ما رحمهم الله جواب بتفصیل
است باکست اما در پاک کنندگی وی شک است اگر در عدت رجعی بود کو تیم پاک کننده است حکم پاکان ثابت شود
وتا تق مراجعت باطل شود واما اگر منکوحه بود کو تیم حکم پاکان ثابت نشود که ما را شک است در پاک کنندگی وی تا شوی
کرد فراش نکرد تا فرزند بر فراش فاسد نیاید اما چون تیمم باوی بار کند باجماع حکم پاکان ثابت شود مسئله
صاحب عادة کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب مطلق است بنبیذ تمر غسل آورد بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه
حکم پاکان ثابت شود که نبیذ تمر همچون آب مطلق است در جای که نا یابنده آب مطلق بود بر قول ابو یوسف ومحمد
رحمهم الله نبیذ تمر حکم آب مقید دارد وی را حکم پاکان ثابت نشود واما اگر تیمم باوی بار کند بر قول ابوحنیفه ومحمد رحمة الله
حکم پاکان ثابت شود وبقول ابو یوسف رحمة الله موقوف است تا عبادتی را باوی بار کند چنانکه نماز گذارد وبا
نماز جنازه ویا سجدهٔ تلاوت اگر عبادتی باوی بار کند اجماع حکم پاکان ثابت شود وبقول ابوحنیفه رحمة الله علیه نبیذ تمر
وبر قول ابو یوسف رحمة الله تیمم باعبادة وبر قول محمد رحمة الله تیمم قاضی حاکم وخواهر زاده امام شمس الدین حلوانی وقاضی
امام ابو علی نسفی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله می باید که وی را حکم پاکان ثابت نشود واز برای
آنکه شب دحوه بر مان فعل رسول علیه الصلوة والسلام یعنی نبیذ تمر وضو ساخته بود وطهارت بود نه در غسل جنابت
قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه حکم پاکان ثابت شود وچه فرق بود میان
حدث وحدث جنابت چون در طهارت عامل است در جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است
میان حدث وحدث جنابت از برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه محدث قرآن ظاهر تواند خواندن
در مسجد تواند در آمدن وجنب ظاهر قرآن نتواند خواندن ودر مسجد نتواند در آمدن پس فرق آمد میان حدث وحدث

جنابت اما ظاهر روایت آنست که قیاس قول ابو حنیفه رحمة الله حکم بایمان ثابت شود و مسلمان باز نشود
و در حیض صاحب عادت که وه بر عادت خویش پاک شد بی آنکه غسل آرد شوی یا بادی مباشرت نماید کردن از برای آنکه
ایشان غالبه نیند بدون غسل الماتع علی وفاق رحمة الله گفته است که اگر زن غالبه نیست و مغلوب است باید که غسل
غسل آرد همچنان زن مسلمانان چنانکه در صحیح و در الصلوة از ابو یوسف روایت است که اگر مردی بکافری یا کنیزک بازار رسید
بادی مقول کرد غسل بر کنیزک مستحب بود و لیکن خواجه بایدکه فرماید تش تا غسل آرد هرگاه که پاک شود و بر او روان غسل
تا خیر کند اگر غسل نباید او کند تش تا ان ایشان طلاق کرد و مسئله کافره و در حیض صاحب عادت کم وه بر عادت
خویش پاک شد و اسلام آورد و یا کافری جنب اسلام آورد و بظاهر روایت غسل بر ایشان مستحب بود اما خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله گفته است که غسل بر ایشان فریضه بود خواجه امام مشایخ رحمة الله گفته است که غسل جنابت فریضه بود
و از ان خاص مستحب بر غایه ماین خلاف در جمله مسئله پدید آید که اگر کافره بود و در حیض صاحب عادت کم وه بر عادت
خویش پاک شد و اسلام آورد اگر از وقت نماز چندانی باقی است که غسل و نماز در وقت می گنجد مستحب اجماع آن نماز بر وی
بود و اگر از وقت چندانی باقی است که از یک تکبیر ظاهر بر روایت این نماز بر وی بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که بر وی بود مسلمان نکافره بود و در حیض صاحب عادت کم وه بر عادت خود پاک شد و آخر شب ماه رمضان اسلام
آورد و اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل و نیت در وقت مستحب میکند باجماع آن روزه بر وی بود و اگر یکی از ین دو را
بظاهر روایت بر وی بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که بر وی بود مسئله اگر کافره است و در حیض
صاحب عادت کم وه بخت اسلام آورد و بنگاه بر عادت خویش پاک شد هر حکمی که در حیض صاحب عادت مستقیم دور ادانی
و در اینجا ان حکم است مسئله زنی است در حیض صاحب عادت کم وه در مدت رجعی است و این حیض سوم او بود
و بر عادت خود پاک شد غسل آورد و روزه بگیرد شوی و بگیر خواست در عشره دوم باز آمد شوی اول خود را رجعت
آمد و باز مراجعت کرد لعتبار مراجعت را بود یا عقد را بود بگفتیم اگر دوم بر وه قرار گیرد و اعتبار مراجعت را
بود عقد فاسد بود و اگر دوم از وه اندر گذشت اعتبار مر عقد را بود مراجعت باطل اما اگر این زن باز در
عشره گذشته شود لعتبار عقد را بود یا مراجعت را بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که این مسئله غیر معلوم است
ما را معلوم نیست که این مرد بر وه قرار گرفتی یا نی امام قاضی احمد زاهد رحمة الله علیه این مسئله را فتوی نوشت
و نزد یک خواجه امام اجل مرغینانی فرستاد خواجه امام احمد در ین فتوی نگاه کرد و لحظه تامل کرد و گفت
فتوی بر ازین نویسید نگاه ان فتوی را نزد یک خواجه امام زاهد فخر رحمة الله فرستادند و لی جواب نوشت
که اعتبار عقد را باشد مراجعت باطل از برای آن معنی که کمو قت نماز پاک می یابد نا در احکم بایمان ثابت
شد بدلیل و دلیل بر انکه در نماز میفرائیم گذاردن روزه میفرائیم اکنون ایجا که یک شبانروز پاکی یافته

طریق اولی بود چون الفتوی را نیز و نیک شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله بر دو نکت اعتبار راجحت را بر وعقد
باطل از برای انکه دم در عشره بهت و صلح حیض را از برای انکه طالی الایش بیقین بهت و پاک بشک اعتبار آنرا
بود که مراجعت کرده بود دلیل بر انکه در انماز نمیفزائیم و روزه نمیفزائیم و منقطع شدن حیلت منی بجون منقطع
شدن دم بهت پس اعتبار مراجعت را بر وعقد باطل فاید و خلاف جائی پدید آمد که آن شوی که مراجعت کرده
بهت کابین بدهد و میراث برد و انکه عقد کرده بهت کابین بدهد بیان انکه اگر دخول افتاده باشد کابین بدهد و میراث نبرد
و دخول نکرده بهت چیزی واجب نباید و چون کابین بدهد بیان نام برد و حد سزا کرام بود از و بباب **باب سیزدهم**
در بیان غسل نفاس بدانکه نفاس تنفس رحم بهت تا دام که رحم مفزده مشغول بود تنفس حاصل نشاید اما چون
رحم فارغ شود و ان الایش که بعد فارغ شدن رحم پدید آید نفاس بود برخلاف حیض که تا نه شانزده روز نه بیند حیض را
نشاید اما اگر نفاس را یکساعت بیند نفاس را شاید و برحکمی که در حیض صاحب عادة را و انبهتی در نفاس صاحب چیل را
همان حکم بود و برحکمی که صاحب عادة دهم را و انبهتی در نفاس صاحب عادة دهم چیل را همان بود **مسئله** اگر زنی زاید
آورد و هیچ الایش نبیند غسل واجب شود و باقی در اجناس ابو العباس ناطقی از ابو علی دقاق رحمة الله روایت بهت که
غسل واجب شود از محمد رحمة الله روایت بهت که غسل واجب نشود و در صلواة خواهر امام اجل خجسته از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که غسل واجب نشود از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت بهت که غسل واجب شود و در **واقعات**
خواهر امام زاهد فخر رحمة الله علیه حسن یاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود ابن شجاع از ابو یوسف رحمة الله
روایت میکند که غسل واجب نشود و مر تصحیح این **مسئله** میان بود که بقول ابو حنیفه اعظم الله غسل واجب شود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله غسل واجب نشود اگر فرزند آورد و ساعتی الایش دید حکم نفاس دارد نمیبیند اگر زیاکی دید غسل آرد و نمیخیزد
الایش را می بیند و پاکی را غسل می آرد تا بچهل شبانروز همین حکم دارد و چون چهل تمام شد غسل آرد اگر بعد از ان الایش
بیند هر وقت نماز طهارت کند و نماز گذارد که حکم مستحاضه دارد **مسئله** غسل میت بر قول شافعی رحمة الله علیه سنت بهت
بر قول علماء ما رحمهم الله واجب است بعد قول شافعی رحمة الله علیه انست که آدم صلوات الله علی نبینا و علیه وفات یافت جبرئیل و میکائیل
علیه السلام بیامدند و ارواح جامهای نورانی و جامهای بهشتی آوردند یکی آب بخیت و یکی آدم را بشست و در ان جامها بپیچیدند و بر نماز
نماز گذاردند و در لحاف دفن کردند انگاه جبرئیل علیه السلام مر او را و اولاد او را آدم بذه سنه تموا کم الی یوم القیمه گفت ای فرزند آدم تست
مردگان شما تا روز قیامت در کفنهای آورده بهت کشیت بر او مرده تا او را بشویند بشیث علیه السلام گفت و انسان آرند و بر
جامها بپیچند و بر نماز گذارند و بخاک دفن کنند جبرئیل علیه السلام همین و اگر شافعی رحمة الله گفته بهت که واجب جبرئیل علیه السلام
سنت بهت پس معلوم شد که کشیدن نیز سنت بهت علماء ما رحمهم الله گفته اند که واجب جبرئیل علیه السلام بی امر بر دو کار نبود و امر بر دو
وجوب تقاضا میکند **فصل غسلها** که سنت بهت غسل عیدین و غسل عرفه و احرام و عاشورا

کہ رسول علیہ السلام فرمودہ ہر کہ در رمضان شورہ غسل آرد و پیرا بنوز ستر حاصل نیامدہ باشد کہ خدای عزوجل بہ گناہان
و پیرا امرزیدہ کرداند و چون خود را پاک شد باید کہ بفت بار آب فو گیرد و دست را ترکند و در سر مالد بہ نیت رفع درد سر
و ہر بار کہ دست بر سر نہد این تسبیح بگوید حسبی اللہ و کفی سمع اللہ لمن دعا لیس وراء اللہ المنتہی من استغنم بحبل
نجاد من توکل علیہ کفی سبحان اللہ من لم یزل قدیما خدای تعالی آن بندہ را از درد سر و شقیقہ نگاہدارد و مشایخ ما بار
تجربہ کردہ اند و یافتہ اند و بمراد رسیدہ اند و اللہ الہادی و غسل روز آدینہ بر قول مالک رحمۃ اللہ علیہ واجب است
و بر قول علماء ما رحمہم اللہ سنت است وجہ قول مالک رحمۃ اللہ علیہ آنست کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودہ است
کہ کیکی از شما چون بنماز آدینہ حاضر آید بر شما باید کہ غسل آرد و امر از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام واجبی تقاضا کند علماء ما
رحمہم اللہ گفتہ اند کہ سقف مسجد رسول علیہ السلام پست بود و گرما گرما رحجاز بودہ و در ابتداء اسلام صحابہ از پوستہا بر
بیرستہ را جام کردہ می جامہ ایشان بوی کردند و بوی ناخوش روان شدی رسول علیہ السلام فرمود تا غسل آرند تا
ایشان از کری نشود و آن بوی ناخوش دران نیاید اما ظاہر روایت آنست کہ سنت است سنت روز است یا سنت
نماز بر قول ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ سنت نماز آدینہ است و بر قول حسن زیاد رحمۃ اللہ علیہ سنت روز آدینہ فائدہ این
خلاف جائی پدید آید کہ پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسید شش طہارت ساخت و نماز آدینہ کذارد با
جماع عمل نکردہ باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بہمان غسل نماز آدینہ کذارد با جماع عمل کردہ بود و اگر بعد از صبح
غسل آرد و لیکن حدث رسید شش طہارت ساخت و نماز آدینہ کذارد بر قول حسن زیاد رحمۃ اللہ علیہ عمل کردہ باشد
و بر قول ابو یوسف رحمۃ اللہ عمل نکردہ باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد و بہمان غسل نماز آدینہ کذارد و بقول
ابو یوسف رحمۃ اللہ عمل کردہ بود و لیکن بقول حسن زیاد رحمۃ اللہ عمل نکردہ بود و اگر بعد از نماز آدینہ غسل آرد
بقول حسن زیاد عمل کردہ بود و بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ عمل نکردہ بود و در نماز و نیاز از حسن زیاد رحمۃ اللہ
روایت است کہ باید کہ غسل وقتی آرد کہ بہمان غسل نماز آدینہ کذارد تا بیقین از عہدہ بیرون آید با جماع عمل
کردہ باشد **مسئلہ** بر زن غسل روز آدینہ ہست یا نی حسن زیاد میگوید رحمۃ اللہ علیہ باید کہ بیارد اما این
غسل مستحب است **مسئلہ** اگر زنی و شوی نا رسیدہ اند ایشان را دخول افتاد غسل ایشان مستحب بود اگر با طہارت
باشند مر را طہارت تباہ نشود و بہمان اندام خود را بشویند بسندہ بود و زن طہارت تباہ شود و اگر مرد بالغ است و زن
نا رسیدہ و مرد غسل فریضہ بود بر زن مستحب و اگر مرد نا رسیدہ و زن بالغہ بر زن غسل فریضہ بود و بر مرد مستحب است و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن ترسا یا جہود غسل بر مرد فریضہ بود و بر زن بسیج تی و لیکن بفرمایدش تا غسل آرد تا اگر
مسلمان شود عادت کردہ بود غسل او را روا کند و اگر شوہر رسیدہ است و زن دیوانہ بر شوہر غسل فریضہ بود
و بر زن بسیج بود و اگر شوہر نا رسیدہ است و زن دیوانہ بر شوہر غسل مستحب بود و بر زن بسیج بود **مسئلہ** چہار غسل دیگر

نیز مستحب است یکی غسل شب یازدهم دوم غسل شب عاشورا سیوم غسل غسال چون از غسل میت فارغ شود چهارم غسل بعد از
حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و کمال و
احتلام و بسال و علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب بیند یا آب بیند یا کسی از وی باور کند یا
بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چیز ها ظاهر نشده است غسل ایشان فریضه نیست و اگر بسال رسیده شده اند
غسل ایشان مستحب است چون دختران را پانزده سال تمام شود و پسران را شانزده در آیند بر قول صاحبین حکم رسیدگی ثابت شود و پسران
نیز بر قول ایشان حکم همین است اما بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه دختران را هفده سال تمام شود و پسران را هژده در آیند حکم رسیدگی ثابت شود
و پسران را هژده تمام شود و نوزده در آید حکم رسیدگی ثابت شود و بروایت حسن رحمة الله علیه از طحاوی نوزده سال تمام شود و بیستم در آید حکم رسیدگی
ثابت شود و کافری یا جنب اسلام آرد یا زنی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شده بعد از ان اسلام آورد غسل بر ایشان
فریضه بود بانی خواجه امام حسین رحمة الله علیه بگوید که فریضه بود غسل بر ایشان خواجه امام منهاج رحمة الله میگوید غسل جنب
فریضه بود و غسل حائض و نفساء مستحب و اگر بروی دیوانه است فرض بهوش شدن و بالغه غسل بر زن فریضه بود و بر مرد هیچ نبود
مسئله جنب را پلید نشاید گفتن آورده اند که حذیفه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة والسلام را پیش آمد رسول علیه
السلام بروی سلام گفت حذیفه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام خواست تا دست حذیفه بگیرد حذیفه رضی الله عنه
دست در کشید رسول علیه السلام فرمود با حذیفه ترا چه داشت بر من که دست از من کشیدی گفت یا رسول الله من جنب ام
رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود المومن لا ینجس رسول علیه السلام گفت مومن نجس نبود و سنت سلام آن بود
که کلان بر خورد تر سلام کودک بزرگتر بروستائی سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و تو انگر بر درویش
آنکه بجاه و نعمت بیشتر بود سلام بروی پیشتر بود که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که من این ادب را از پروردگار
آموختم که شب معراج حق سبحانه و تعالی بیگانه و بی زبان و بی لب بی دندان نخست بر من سلام گفت که السلام علیک
یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیگر باید دانستن که بیکدیگر در سلام گفتن بر پیغامبر علیه السلام سبقت نتوانست کردن
زیرا نکه از اخلاق شریفه مهتر عالم صلی الله علیه السلام این تقاضا میکرد و اما در روایت دیگر همچنین مذکور است که
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بصحرا بیرون آمده بود بر حذیفه رضی الله عنه تکیه کرده بود حذیفه رضی الله عنه خود را
کشید رسول علیه السلام فرمود با حذیفه ترا چه داشت بدین گفت یا رسول الله انی جنب یعنی مرا جنابت رسیده است
گفت رسول علیه الصلوة والسلام سبحان الله المومن لا ینجس ناپاکیست خدایرا بگذار گفته ام که مومن نجس نبود پس معلوم شد
که مومن را نجس نشاید گفتن **مسئله** جنب را خبری شاید خوردن دانی عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة
والسلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را خبری خوردن شاید یا نی رسول علیه السلام این حدیث فرمود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام نوضاء وکل واشرب گفت طهارت ساز و بخور و بیاشام مراد از آن طهارت دست و

و آن نشستن است بجای بنا این هر دو ساقط شود و اما در **صلوة** خواجه امام اجل برهان حسن رحمة الله آورده است
که سبب دویدن بین دو تپه چنین است که چون هاجر از پیش ابراهیم علیه السلام بیرون آمد و بجای رسید که
اکنون مروه است ابراهیم را ندید و بجای رسید که اکنون صفا است ابراهیم را ندید و از آنجا بخانه باز گشت
و بدر خانه توقف کرد تا ابراهیم بیرون آید و او را ببیند و از او نان و آب بخواهد ابراهیم بیرون نیامد
و هاجر نان و آب نخواست و ابراهیم علیه السلام گفت الله اکبر نان برکه ما خورد و آب برکه ما خورد
و السلام اگر نان نخورد و آب نخورد نان برکه ما خورد و آب برکه ما خورد **قال** علیه الصلوة و السلام
اکثروا ذکر هاذم اللذات یعنی مرگ را بسیار یاد کنید **قال** علیه السلام من اکل من الکسکسن لم یقصر ان فی الجنة
و نماز از وقت بردن و دیر و پدر بنام خواندن و دست بدستار پسین نشستن و از پای استاده پوشیدن و جائی که طهارت سازد و آنجا بول انداختن و دست
در دیوار و جائی خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب بر پشته بر خواستن و بر آستانه نشستن **قال** النبی علیه
الصلوة و السلام من جنب منکم فلیغتسل ثلاثا فانه ان لم یغتسل ثلاثا لم یجد الماء الی سبعة ایام رسول علیه السلام فرموده است که هر که بر آستانه
بنشیند کوبانش منتظر مرگی باشد یا هفت روز یعنی غمی **مسئله** شب بر پشته نشاید بر خاستن خاصه شب چهار
شنبه که رسول علیه السلام در وی با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نشسته بر سر وی بوده است **قال** النبی صلی الله علیه و
وسلم یا علی ایاک و ان تقوم لیلة الاربعاء حافیا عریانا فانه ما یقوم احد عریانا لیلة الاربعاء الا ضرب الشیطان بفقر لا
تمحه الحیل و فساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهار شنبه بر پشته بر هنه بر نخیزی که هر که شب چهار
شنبه بر هنه بر خیزد دیوی بر پشت آنکس زند که خلل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ سخن
دینی فهم نکند و نیز نتواند که سخن دنیا فهم کند و یکدیگر را جای ایستاده بول انداختن این جمله که مذکور شده در وقتی ابرد ایچهار
خصلت است هر که آنرا نگاه دارد هرگز درویش نشود و **قال** علیه الصلوة و السلام من واظب علی اربع خصال لم یفتقر
قط الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و ترک کلام الدنیا بعد الوتر و الدخول فی المسجد قبل الاذان و القیام قبل الصبح
مسئله مرجنب را جمله دعا ها شاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و تکبیر و کورنشان و جواب بانگ نماز همان که مؤذن
گوید و جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوة و السلام این همه شاید گفتن و اگر بانگ گوید بر بانگ شود و در شرح طحاوی
از محمد رحمة الله علیه روایت است که جنب و حایض و نفساء را فشاید که الا بالله استعینک خواندن بر آنکه در وی سبحه قرآن است
و قرآن اندک و بسیار نشاید خواندن بر قول علماء رحمهم الله و بر قول مالک رحمة الله تعالی کم آیتی شاید خواندن از مالک
رحمة الله تعالی علیه روایة آمده است قرآن شاید خواندن که نبوده و بیچ حال از ذکر ممنوع نیست جنب را قرآن خواندن
بانگی خود بسم الله الرحمن الرحیم شاید گفتن بانی بر قول شافعی رحمة الله علیه نشاید که آیتی تمام دارد و بر قول علماء رحمهم الله
تمام نیست تا از جا نخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که بهیچ حال جنب را نشاید
که بسم الله گفتن و بسلیمان نگاه اگر کسی قرآن بداختم کند و بر سر سورتها بسم الله الرحمن الرحیم نگوید صد و چهارده آیة از
قرآن مانده باشد باین دلیل میکند که وی تا شافعی را است که آیة تمام میدارد و بر قول علماء رحمهم الله ابتدا کار را

شاید کرد بسم الله الرحمن الرحیم گویند رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاری که بآغاز وی بسم الله نکویند آن کار جزنا قص و ناتمام نبود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدء بذکر بسم الله تعالی فهو ابتر و کرخی رحمة الله قیاس کرده است حایض را بجنب بحکمانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نشاید خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان معلم کودکان باشند و ایشانرا بتعلیم ناچار باشد کاندر حاجت آید و ایشان عاجز آیند از پاکی خود دلیل بر آنکه یکی را جنابت رسید و غسل آورد حکم پاکان ثابت شود و یرا و اگر تا یابنده آب بود تیمم کند حکم پاکان ثابت شود و اگر حایض بدر یا مارد وی زند خون فرود و بر آید تا ایام وی بسر نشود و یرا حکم پاکان ثابت نشود پس فرق آمد میان جنب و حایض پس الشیا نرا کم از آیتی شاید خواندن اما جنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بودن هم نشاید **قوله تعالی** لا یمسه الا المطهرون اگر مصحف در خریطه بود کرفتن شاید یا نی بقول علما و اجر اسمعیل شاید بودن و از شافعی دو روایت است یکرا به شاید و بکرا به نشاید درست تر است که نشاید و نوشتن قرآن جنب و حایض و تفسیر را شاید یا نی در **صدور** الصلوة از ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است که لوح را از خود جدا نهد و نکافی بدست آرد و یا خرقه بدست پیچد و کم از آیتی نویسد شاید و بقول امام محمد رحمة الله نشاید اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است اجماع شاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید یا نی خواجه امام علی بزدوی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که شاید بسودن اگر طمار بود در غلاف و اگر کاواک بود و جنبان باجماع شاید داشتن و اگر شفت کرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله گفته است که نشاید قاضی امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که شاید **مسئله** کافر جنب را اتفاق است که مصحف شاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر و بقول محمد رحمة الله از راه جنابت و حجه قول محمد آنست که امیر مومنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بود تیغ بر کرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را بکشد در راه کذرش در حجره خواهر فتادش و خواهرش سلام آورده بود و سورة طه میخواند امیر المومنین عمر در آمد تا به پیند که تا چیز میخواند سوال کرد و کفت چه میخوانی کفت این کتابیست که بمحمد علیه السلام نازل شده است کفت بمن ده تا به پیم خواهرش کفت ترا نشاید بر تو نخست غسل بیار تا بتو دهم رفت و غسل آورد و بیامد آنکاه خواهرش کتاب را بوی داد پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید ابو یوسف رحمة الله گفته است که غسل الشیا نرا اعتباری نیست دلیل بر آنکه اکر کافری جنب اسلام آورد غسل وی مستحب بود پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن نه از راه جنابت اکر در کسسه است اکر کاواک است و جنبان اجماع شاید بسودن اکر شفت کرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید خواجه امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که بسودن شاید اکر در وی بود بر وی آیتی نوشته اند یا کلمه شهادة نوشته اند اجماع است که محدث و جنب و حایض و نفسا را نشاید کرفتن اکر آیتی نیست کلمه است شاید یا نی

بهرو بتی همسیه نشاید و این اخبار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله است و روایت جامع الصغیر است که شاید و از محمد رحمة الله
روایت است که بهتر آن بود که شاید که کبیر و کریم است از دستش ساقط است دلیل بیاورد تا نظر کرا عضا دیگر را آب بیاورد
وان دست را آب نیاورد و بخانه بیرون آید و بزرگان پیش از این در ابتدا بردو کاغذ استنجا کردندی و کاغذ استنجا
و کاغذ تا کرا استنجا نراحت رسیدی و کسی زمانه آوردی با ایشان آن کاغذ را در دست آوردندی و آنگاه آن مردم
کرفتندی را کر آنشان از کسی رسم بیل نیاوردی و نکردندی و کاردا دندی و آنگاه آن مردم را با کاردیدندی
و در آب انداختندی تا بفراموشی کسی دیگر نه بیند و اکر بر کسی در آن جوی چیزی جوید بیابد و منفعت کیرداری مردمان
راه خدای و علما، دین چنین علما کرده اند و رضا خدای عزوجل با فته و اکر با ستین کیرو شاید یا نی یعنی کفته اند که
بشاید اما ظاهر روایت آنست که نشاید کرد استین خرد می است از وی اما کر خطر طلاک میدارد چنانکه کسی دیکر دی را بکشد
یا دزدی افتد با در انش می افتد اکنون شاید که بکیرد **مسئله** در خانه که مصحف بود نشاید خفتن باید که مصحف یا
در خانه دیکر نهد یا آورد و بزرد و اکر خانه یکی از پیش بیست باری زیر سر او نیز **حکایت** آورده اند کر ارسلان خان
غازی رحمة الله با حشم خود در شکار رفته بود و از حشم جدا افتاد و بدهی در آمد خواجه آن دیه در ا شناخت بخانه خود فرود
آورد و طعام که بود پیش او نهاد چون از طعام خوردن فارغ شدند دیرا در خانه جای کردند چون بدان خانه اندر آمد مصحف دید
و شکاه او نخته از بری تعظیم آن مصحف را کوزه آب خواست و مصلی با و دران شب حق تعالی را عبادت کرد چون
روز شد خواجه آن دیه را زوی سوال کرد که دوش هیچ نیاسودی کفت چکونه خفتمی چون در بن خانه مصحف بود خواجه کفت
مرا چرا نکفتید تا من مصحف را از بن خانه بیرون بردمی کفت عظیم بی ادبی بودی که بخانه در آیم و در آن خانه مصحف بود و من فرا بیم
تا مصحف را بیرون برد امام اعظم رضی الله عنه هرکز در بازاری نکرد کاغذ فروختندی بیخود در آن بازار نرفتی و این تعظیم
مسلمانیست **حیرت الفقها** و حجت الفضلا است آورده خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه کفته است
من وقتی کرمحدث بودمی بیاز اروا فان برنکه شتمی و فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه کفته است که اکر قطار شتران
کاغذ بود و بر آن شتران آخرین مصحف بود و من محدث باشم مهار شتر اول را نکیرم و امیر المومنین علی رضی الله عنه کفته است
که اکر قطار شتران بود یکی بر این سر بادیه و یکی بر آن سر بادیه و بر آخرین مصحف بود و من محدث باشم مهار شتر اول را نکیرم خواجه
ابو منصور ماتریدی رحمة الله کفته است وقتی که من محدث بودمی بر سر ان نکذشتمی که جایها کاغذ انجا نزدیک است **مسئله**
اکر کسی را در جیب سیم بود نشاید بقراغت جای با خود بردن و اکر بر بند سیم بود نشاید استن و اکر زر در دست بود هم نشاید
استن و اکر زر نزدیک بود که از بست بنرود **مسئله** اکر انکشتری بود و بروی کلمه نوشته است نشاید در وقت استنجا
استنجا در انکشت داشتن کرا بیت بود و اکر کلمه نیست حرف است نوشته بعضی کفته اند که نکین بود نا ظاهر بر دست
نهم نشاید دلیل بر انکه خواجه امام عمر نسفی رحمة الله علیه بسند خود رقم بن عباس رضی الله عنهم بر آورده اند که فرزندان بهمجنان نهاده

یعنی حرف دیران نام ابوجهل نوشته بود عمر دبیری اذا اختلفتم نجم الدین عمر ایشانرا منع کرد که ایشان
را جهر انوشته اید ایشان گفتند که نام ابوجهل است نجم الدین ابو عمر رحمة الله گفت که اعتبار نام را نیست اعتبار ان حرف
راست دلیل بر انکه بدان نام پروردگار نام رسول علیه السلام توان نوشتن بس معلوم آمد که اعتبار حروف راست علما باکبر و دگار
تا کجا رعایت کرده اند و کار دین شرع محمدی را تنظیم بجا اورده اند مسئله کافر اور مسجد آمدن مثل بدیانی بقول علمای رحمهم الله
ست باید بقول شافعی رحمة الله نشاید حجت قول شافعی رحمة الله انست که خدای عزوجل فرموده است قوله تعالی انما المشرکون
نجس اما علما رحمهم الله گفته اند که مراد ازان نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر دلیل انکه ببر
خورد و ایشان پاک است وجوی ایشان پاک و باجامه ایشان نماز رواست و اگر ایشان دست در اب اندک در آرند
ان اب نجس نشود و چون بر دست ایشان نجاست حقیقی نه بود پس معلوم آمد که ایشان را بمسجد شاید اندر آمدن
دلیل بر انکه رسول الله علیه الصلوة والسلام در مسجد نشسته بود دیدی که جهودان آمدندی و از رسول در مسجد سوالها کردندی
و رسول علیه السلام سخن گفتندی رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی از در آمدن مسجد از اطراف و بر سر ایشان
آمدندی و مسجد در آمدی و بار رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی از در آمدن مسجد
ازین خاست که علماء بخارا و سمرقند رحمهم الله تجارت مسجد را امتحان و تجسس کنند پس معلوم آمد که مراد
از ان نجاست اعتقاد ایشان است نی نجاست ظاهر ایشان جمله حجت را در مسجد شاید در آمدن بانی بقول
علماء ما رحمة الله نشاید در آمدن از شافعی رحمة الله دو روایت است دیگر روایت شاید دیگر روایت
نی و اگر در مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از یک طرف در آید و بطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر
باعلماء ما است که نشاید بر قول علماء ما رحمهم الله بهمه حالها نشاید از برای انکه دی مخاطب است بدو امر کی به
اوردن غسل و دیگر بپاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجاب است و وی باب حاجتمند است تا غسل آورد باید که تیمم
را بفرماید تا اندر آید و آب بیرون اورد و بوی دهد تا غسل آرد و اگر کسی نیست که امر کند باید که تیمم کند و انگاه بمسجد اندر
آید تا ان مقدار که به بیرون آورد و زمین ابرا تا خیر نشود و بر سکار نشود و اگر در مسجاب روان است یا حوض است
در انها غسل آرد و طهارت سازد پاکی بود اما بر لب حوض و جوی استنجا نشاید کردن که لب حوض و جوی که در مسجد است
حکم زمین مسجد دارد و اب استنجا بلید است و امر است از حق سبحانه و تعالی بپاک داشتن زمین مسجد قوله تعالی ان طهرا
بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود و هذا این امر در خانه کعبه است اما قیاس این زمین همه مسجد بار پاک داشتن فریضه است
مسئله اگر مسلمانی در مسجد بخواب رود و احتلام افتدش چه تدبیر کند علماء گفته اند که اگر در مسجد کشاده باشد و
وی بر در مسجد نزدیک است باید که بیرون رود اگر در مسجد دور است یا دستاویزه است باید که بجانجا تیمم کند تا ان مقدار که در مسجد توقف نشود بسکار
نشود مسئله اگر جنب آب دهان خود را در جامه مسجد چنانکه در زی کافر و مبتدع و رفاکر و مانند اینها اب انجامه را چه حکم شود

این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دهان نشسته بود و آب نو گرفته و در جامه رسیده اتفاق آب پاک بود و یا مر پاک
بود و اگر دهان نا نشسته باشد و آب بهیت دهان شستن در آورده باشد و در جامه رسیده اتفاق آب مستعمل بود و یا
جامه مستعمل اگر دهان نشسته نیست و نیت دهان شستن نی و آب در دهان آورد و در جامه رسید اختلاف مشایخ است
قاضی استیجابی رحمه الله گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابو حنیفه رح که اسقاط فرض یافتم اما سید امام
ابو شجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمة الله علیه از برای آنکه قربت نیست
و بعضی از آدمیان بر دهان آلت است چنانکه مار را دست تا اگر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنکان کریه در آخور آب
افتد چنین دست در آرد و بر آرد چون بر دست وی نجاست حقیقی نبود آب خم و کریه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله
چاه که چنین استنجا کرد و آب دهان وی نی کرد و بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد آب پاک
بود و مر پاک را دلو و رسن و چاه پاک چون در برابر اندامش نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابو شجاع گفت
پیش قاضی امام علی استیجابی گفتند وی گفت که سید امام ابو شجاع فقیه تر است و شما گروان وی زیرک تر اگر این ما
پلید داریم حرج شود و در حق کاز دران و در حق رفاگران و مانند اینها که در شب بر خیزند و در نجاست بوده اند و ایشانرا
باب دهیدن حاجت بود چنانکه دیگر از دست آلت است ایشانرا دهان آلت است جوابی که قاضی امام علی استیجابی
گفته است قیاس قول ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که اسقاط فرض یافتم و جوابی که ابو شجاع گفته قیاس قول محمد رحمة الله گفته که
نیت قربت نیست **مسئله** جنب آب در دهان آورد و بر دست بخت و دست پاک شود یا نه در عیون از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که نجاست عینی بر آورد و انجا نجاست حکمی را نیز دارد که مستعمل کوئیم مفید کوئیم در حق نجاست عامل بود اما در حق
طهارت فی محمد رحمة الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود و جه فرق بود میان حالت
و نجابت فایده این خلاف جائی پدید آید که اعضاء دیگر را آب رساند و این دست را آب نرساند بقول امام محمد رحمة الله از عهده نجابت
بیرون آید و بقول ابو یوسف رحمة الله بیرون نیاید **مسئله** جنب تا خبر غسل آرد بر نجاست شود یا نی اگر یکوقت نماز بر کند در
بر نجاست شود و اگر یکوقت نماز نکند در بر نجاست نشود که روایت میکند ام المومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بود
که رسول علیه الصلوة والسلام با غسل حاجت بودی بر فور غسل آوردی وقتی بودی که کرد بر نه حجره بر آمدی و آنگاه با آخر شب
غسل آوردی و این همه کرد از برای تعلیم امت کرد **مسئله** ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکند میمونه
خادمه ام سلمه رضی الله تعالی عنهن که وقتی رسول علیه السلام غسل جنابت آمدی آب جام با دست چپ کرفتی و بر دست راست ریختی
آب ریختی و دست راست بشستی باز آن آب جام را دست راست کرفتی بر دست چپ ریختی و دست راست بشستی آنگاه باز آب جام بر گرفتی
کرفتی و استنجا کردی بعد از آن وضوء کردی وقتی که روزه دار بودی وقتی که روزه دار نبودی استنجا بدست کردی آنگاه دست بر زمین مالیدی
تا آن ریح نماندی و خود آن ریح نبودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

در بین آن را بخورد ی اما از برای تعلیم امت را کردی پس آنگاه آب در دهان و بینی کردی و ردی نشستی و دستها را تا آرنج
تا آرنج شستی و مسح سر کشیدی و قدمها را شستی و بقیت آب را فرو ریختی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
والسلام اگر یکی از ما را بالغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که بر وی نجاست بود و اگر آب بر دست ریزد
و دست در دست مالد هر دو دست پلید شوند بدست پلید دسته آب جام را گیرد و دسته آب جام نیز پلید شود و طهارت
رحمة الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر باری که دسته آب جام گیرد همانجا گیرد که بار اول گرفته است دسته جام
نیز پاک شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که وی را بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و همانجا را بگیرد که بار
اول گرفته باشد پاک شود و این همه جایی بود که ایجام آب خورده بود یا دسته غرابی بود که آن آب پلید را بباطن نبرد اما
اگر آب جام نوشیده باشد یا غرابی بود تفشانی که آب پلید را بباطن برد بقول محمد رحمة الله پس تیمم پاک نشود و اگر خواهد
تا بر بن علت مبتلا نشود باید که آب بدهان اندر آرد و دهان را بشوید و این آب را بیرون اندازد و آب نو گیرد و بر دست زند
و دستها را بشوید و انگاه استنجا کند بسنت وقتی که روزه دار نباشد و اگر روزه دار بود استنجا نکند و اگر کند روزه تباه
شود بانی خواجه امام شمس حلوانی رح مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس ابو العباس ناطقی رحمة الله آورده است که از شیخ
ابو القاسم صفار رحمة الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود و این روایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمة الله علیه
فقیه مسعود رحمة الله که جمع کننده این مسایل است از خواجه امام احمد برغزی رحمة الله سوال کردند گفت تا بر مقام حقنه
نرسد روزه تباه نشود خواجه ابو الحسن رستغنی رحمة الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود خواجه امام ابو نصر رحمة الله گفته است که
گذشتهای را جواب بر قول خواجه ابو الحسن رستغنی رحمة الله گوییم که روزه تباه نشود تا آن روزهای مومنان در قید نارواهی نیفتد و
آینده را جواب بر قول خواجه امام شمس الائمة الحلوانی رحمة الله گوییم که روزه تباه شود تا مومن در کار خود احتیاط کند تا روزها
پیش در قید نارواهی نیفتد و یکی از بزرگان بخاری گفته است که من سی شب ماه رمضان همه شبها استنجا بسنت کردمی تا روزها
من در قید نارواهی نیفتد اگر روزه دار پرده بینی یا حقنه زند با تفاق روزه تباه شود قضا واجب آید کفاره نی و غسل واجب
نشود با تفاق و اگر با طهارت بود طهارت وی تباه شود بانی امام محمد رحمة الله چنین یاد کرده است که اگر حقنه بر نشود طهارت تباه شود
و اگر حقنه بر نشود طهارت باقی بود اگر مردی روزه دار در حلیل روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمة الله روزه تباه نشود بقول
ابو یوسف رحمة الله تعالی روزه تباه شود امام محمد رحمة الله درین مسئله متوقف است بیکروایة با ابو حنیفه است رحمة الله که روزه تباه نشود و بیکروایة با ابو
یوسف است که روزه تباه شود و بیشتر مشایخ از فقیه ابو جعفر رحمة الله نقل کرده اند که همچنان که بول بیرون می آید روغن نیز اندر آید
ابو حنیفه رحمة الله گفته است که خدای عز و جل اندام مرد را چنان آفریده است بر شال جیم و آن بول که بیرون می آید بطریق
تشریح بیرون می آید همچنان که خدای عز و جل اندام زن را چنان آفریده است بر شال صاد و این همه حکم جای بود که از در آمدن
نیز باید اما اگر حشو بنهاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روزه تباه شود و اگر حشو بنهاد که در نیامد

ران مقام ابو یوسف و محمد رحمة الله با ابو حنیفه رحمة الله متفق اند که روزه تباه نشود و اگر انزه و غره رفته باز
ایدحکمش حبیب فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته که طهارة تباه نشود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته
که چون طهارت تباه نشود آن دو غره باک بود تا هر چند بر جاسه سد روانی نماز را باز ندارد **قال** و باب دهان و بینی
سبالغت باید نمودن وقتیکه روزه نباشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام بالغ
فی المضمضة و الاستنشاق الا ان تکون صائما پس معلوم شد که روزه دار را مبالغت کردن عبث است
و مر غرغره روزه دار است سنت و غرغره کردن همه حالها می فریضه نیست همین که آب دهان گرفت بسنت
بود اگر غرغره کرد و آب بحلق نرفت اتفاق روزه تباه نشود و اگر بحلق رفت مالک و محمد مقابل برازی رحمة
الله گفته است که اگرچه بخطا و نسیان بود روزه تباه شود که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام افطر
ما یدخل و الوضوء ما یخرج رسول الله علیه السلام فرمود که طعام تباه پیروی دهان چیزی تباه شود روزه و وضو بیرون آمدن چیزی
تباه شود و بقول شافعی رحمة الله هر چه بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود و این ابو اللیث و مشایخ ما روایت میکنند که اگر طعام از سر
فریضه میدهد روزه تباه نشود اما اگر از برای سنت و تطوع میدهد روزه تباه شود و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه گفته
اند که اگر اول است روزه تباه نشود و اگر آب دوم سیوم است روزه تباه شود اما ظاهر روایت آن است که اگر روزه را
یاد نبیدارد روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و لیکن باقی روز خاموش باشیدن لازم آید و اگر روزه را یاد
ندارد روزه تباه نشود که معنی آن خوردن بفراموشی بود و خوردن فراموشی روزه تباه نشود و لیل بر انکه سهو بار
و فتوی صاحب شریعت علیه السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله روزه دار بوم طعام و شراب
خوردم بفراموشی رسول علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود
که تمام کن روزه را که خدای عزوجل ترا طعام داد و شراب داد **مسئله** جنب آب خورد از آب دهان وی نیابت دارد
یا نی بنگریم که اگر آب بیدعت خورده بود از آب دهان نیابت دارد و اب مستعمل خورده بود و اگر آب بسنت خورده بود و آن آب دهانش
نیابت ندارد و آب پاک خورده بود و علما گفته اند که اب بسنت باید خوردن بعبادت نی که رسول علیه السلام نهی فرموده است
از بیدعت خوردن **قال** النبی علیه السلام مصوا الماء مصا و لا تعبوه عبا فان الکباد من العب فرمود رسول علیه السلام که
آب را مزمزان خورید یکبار نخورید که بیشتر درد جگر از خوردن آب بیدعت بود بسنت آب خوردن رسول علیه السلام آنبود
که کوزه بر فراخ سر رسول علیه السلام بر گرفتی و در وی نگاه کردی بسم الله گفتی و بر دهان نهادی و باره بمزیدی از
دهان بر گرفتی و الحمد لله گفتی و بار بسم الله گفتی و بر دهان نهادی و باز بمزیدی همچنین تا سه بار این بر سنت آب خوردن
رسول علیه السلام اگر مسلمانی آب بر دهان وی بینی کرد بفراه بینی آید و اگر شربت در روزه تباه شدن روزه بیست اصح آنست که روزه
تباه نشود و قضا واجب آید کفارت نی اما اگر از راه دماغش بحلق رفت روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی

لیکن باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید و اگر از راه کوشش آب بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایة روزه تباه نشود خواهر امام حسام شهید رحمة الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباه نشود برخلاف روغن که در روغن اصطلاح دماغ است وی بعمداً بود روزه تباه شود اما از آب ضرر دماغ است وی بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود اما ظاهر روایة آنست که بهر دو صورت یعنی عمداً و فراموشی روزه تباه شود قضا واجب آید کفارت نی و باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید **مسئلة** چون مسلمانی آب در دهان دینی کند در وی بشوید و دستهای بشوید تا آرنج بار آرنج مسح سر کشد باقی ظاهر روایة آنست که نگفتند حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است ابن شجاع رحمة الله گفته است که خلال ناف کردن مستحب است و محمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که اهل پرده را محل پرده خلال کردن مستحب است اما بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نشاید که آلایش زیادت شود و اگر حلقه است و یا انگشتری انها را گردانیدن شرط بود و یا نی محمد رحمة الله گفته است که گردانیدن شرط نیست که آب خبری بغایت لطیف است خود در آید فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است این جای بود که حلقه گردان بود و انگشتری فراخ که آب اندر آید اما اگر شفت کرفته باشد و زیر آنها جنابت یقین بود و در آمدن آب بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود پس باید که بگرداند تا یقین از عهده بیرون آید **صلوة** خواهر امام اجل سرخسی رحمة الله از بعضی مشایخ رحمهم الله در روایت است که اگر مسلمانی را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسازد از برای حدث را وضو و غسل آرد از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب در طهارت فریضه نمیدارد اما بر قول علماء ما رحمهم الله حدث در حدث مداخل نپذیرد تا اگر یکی را حدث رسید و جنابت رسید و روزه آدینه باشد بار روز عرفه باشد یا روز عید باشد چون یکی غسل آرد از عهده حدث و جنابت و غسل از روز ما بیرون آید و هم در **صلوة** خواجه اجل سرخسی رحمة الله از بعضی مشایخ رحمة الله در روایت است که موی نرواید را نافتن شرط است سه بار چنانکه جامه را اما ظاهر روایة آنست که شرط نیست که چون آب بجثت موی رسید بسنده است دلیل بر سؤال ام سلمه رضی الله عنها و فتوی صاحب شریعت علیه السلام که ام سلمه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سؤال کرد یا رسول الله موی زرواید را تر کردن و نافتن شرط است یا نی رسول علیه السلام فرمود که چون آب بن موی تو رسید بسنده باشد **قال** علیه الصلوة والسلام اذا بلغ الماء اصول شعره راهنگ اجزا کرد این در حق زنان آید که ایشان را موی بافته باشد یا زن پیر بود که از خوش دامن شرم دارد و یا کنیز کان بود که از بی بی بدبتر سد فقیه مسعود رحمة الله که مصنف این کتاب است گفته است باید که میخ نرواند و موی زرواید را بدان میخ آویزد و آب بر سر ریزد چون آب بن موی رسید بسنده بود و غسلش روا بود و عبد الله عمر رضی الله عنه مر اهل خود را امر کردی در موی زرواید تر کردن چون این خبر بام المؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها رسید وی را منکر نمود گفت عبد الله عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگوید تا موی را بستر دا وی ازین مبالغت کردن باز رهد پس معلوم شد که چون آب بپوست رسید بسنده بود و اگر ضرورت نبود تر کند تا باجماع عمل کرده بود و این در حق زنان است اما سادات و ترکان

وکسانی که فرش دارد کاکل دار باشند باید که موی زاید را تراشند تا بیقین از عهده بیرون آیند **مسئله** جون غسل آورد نخست باید که بشوید دو انگاه آب فرو ریزد باید که اگر آب مستعمل استاده است این نشان از شستن فایده نبود و اگر آب استاده است که آب در زیر قدمش قرار نمیگیرد چون آب بریزد چنانکه اعضای وی تر شود چون آب پاک شود و قدمها شستن نیز پاک شود **مسئله** در غسل آب را اسراف نشاید کردن آورده اند که روزی رسول علیه الصلوة والسلام سعد رضی الله عنه را دید که غسل می آورد آب اسراف میکرد گفت یا سعد آب را اسراف میکنی گفت یا رسول الله در غسل اسراف گنجد گفت گنجد و اگر چه در آب رود روان باشی سعد رضی الله عنه سؤال کرد و گفت یا رسول الله تقدیر آب غسل چند من است رسول علیه السلام فرمود که صاعی و صاع هشت رطل است و هر رطلی نیم من است پس صاع بوزن حجاز چهار من بود گفت یا رسول الله اینقدر ما را بس نباید رسول علیه السلام گفت کسی که موی بیش از شما است و بطهارت بیش از شما است و را بس می آید شما را بیش نمی آید زیادت ازین رخصت نداد و حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تقدیر آب غسل چهار من است پنیم من از وی نجاستی که باشد بشوید و به نیم من استنجا کند و نیم من آب در دهان بنی کند و دست در وی شوید و مسح سر کند و به نیم من قدمها شوید و بقیت آب را بخود فرو ریزد بعضی از مشایخ گفته اند که شستن نجاست در تقدیر آب غسل در نیاید که از جمله نجاست معلوم که اگر نجاست نامرئی است سه آب شوید تا پاک شود و اگر نجاست عینی بود چندانی شوید که عین وی برود و اگر لون بماند پاک بود که آن لون اثر بود و اثر عفو است اما این چهار من آب مقدار غسل است و الله اعلم بالصواب

باب چهاردهم در بیان آداب کرمابه رفتن بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام

قال النبی صلی الله علیه وسلم نعم البیت الحمام و بئس البیت الحمام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نیکو خانه ایست خانه کرمابه و بد ایست این خانه کرمابه مشایخ رحمهم الله گفته اند که بنیکو نعمت کسی را بود که اندر فرو رفتن بود اندر برآمدن و بدکسی را بود که اندر فرو رفتن و نه اندر برآمدن **قال** النبی صلی الله علیه وسلم الحمام بیوت الشیاطین **قال** علیه السلام من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل الحمام من غیر مئزر **قال** علیه الصلوة والسلام من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل حلیلته الحمام بغیر مئزر

وای لعراة فعلت کذلک هتکت ما بینها و بین الله تعالی من الستر و لا تزال فی سخط الله تعالی حتی تموت فان ماتت حشرها الله تعالی یوم القیامت حمارا و بکل حمار مائة شیطان فی النار رسول علیه السلام فرمود که هر که ایمان دارد بخدای عزوجل و بروز آخر نرود بگرمابه مگر با مئزر و هر زنی که چنین کند یعنی بی میزر در گرمابه رود بدار نده باشد آن بر دو مار اکه بنهاد ما بین الله تعالی بود و تا میزر در سخط خدای عزوجل بود چون خدای عزوجل بر حشر کرد اندکی باشد و گرد او دیوان بند کنند و بر آیند دوزخ در ار ندش و عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که چون بگرمابه رود میزر را با خود بر دیکی بر چشم بندید و یکی بر میان و مراد از آن که گفت بر چشم بندید مراد چشیدن نگاه داشتن است تا بر عورت کسی نظر نفتد عبد الله عمر را دیدند دو یکی گرمابه از گرمابهای شام دو میزر فرو برده بود یکی بر چشم بسته بود و دیگری بر میان

در روی سوی دیوار کرده بود و خود را می خاریدو میگفتند کرای یار رسول علیه السلام چرا چنین کرده گفت یکی
میر زیر چشم بسته ام یا عورت کسی نمیم و یکی میر بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا نه بیند سلمان فارسی رضی الله عنه گفته است که
اگر خدای عزوجل امر فرماید مرا را بر آسمان بر بندو فرو داند از مد چنانکه ذره ذره شوم تا سه بار و حق من این معامله کند من
دوست تر ازان دارم که عورت خود را بر سنه بکسی بنمایم یا عورت کسی را بر سنه به بینم گفتند ای یار پیغامبر علیه السلام ترچه
معنی است این چنین عقوبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقوبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
این عقوبت باشم سزای خود را یافته باشم و سبب کفارة گناهان من شود و اگر مستوجب این عقوبت نباشم سبب
درجات من شود امامن طاقت لعن خدای عزوجل و دعا رسول علیه السلام ندارم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لعن الله
الناظر و المنظور الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر سنه نماینده و بینده عورت باد و از خواجه ابوالحسن رستغفنی
رحمة الله سوال کردند که ما را آداب کرما به در آموز خواجه گفت رحمة الله که بعد از صبح که به نشاید رفتن اما این نبی
استحباب است نه نهی فریضه تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسید در آوردن غسل تا خیر نشاید کردن خواجه ابوحفص کبیر
بخاری رحمة الله گفته است من در سه مسئله فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم یکی در شفعه طلب کردن فتوی دهم ولیکن
خود بر آن عمل نکنم که از اول بر اهل مسلمانان بهلک دنیا نیز زود دیگر بعد صبح کرما به رفتن را فتوی دهم ولیکن بر ان عمل نکنم
که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز بنا کردن را فتوی دهم ولیکن بدان عمل نکنم که این کار سخت
دشوار است که خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمة الله گفته است که بعد از صبح کرما به رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه
رود یا از برای موی سر ستردن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فضیحت کرده بود بر اهل کرما به و اگر از برای موی
ستردن رود نباید که موی ستردن را بسبب وی یکبیر اول فوت شود آن بغایت بی برکت و نامبارک که موی ستردن بود
که بسبب وی یکبیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله چنین حدیثی روایت کرده است از
عبدالله کبیر خواجه ابوحفص کبیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن و محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی
و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه
از عبدالله مسعود رضی الله عنه و عبدالله مسعود از سید عالم صلی الله علیه وسلم هر کرا در دنیا یک تکبیر
اول از وی فوت شود بقیامت امنا و صد قنا و یراجد و انی حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که کوی
چهلهزار بار بداند حساب جان مشغول شد ستی و چهلهزار بار سوال منکر و نکیر مشغول شد ستی و چهلهزار
بار پهول صراط فزع قیامت مشغول شد ستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یک تکبیر اول از و
فوت شود و بنا بر آن اصلست که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام تکبیرة
الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواجه امام ابوالقاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من سی پند را از اهل خود یاد کردم که سعادت دنیا و آخرت
در آن میدیدم یکی آنکه اگر چیزی که بخری از ابتیال محلت خود بخر از سر کوی خود چرا که ایشان بای شکسته از
برای تو نشسته اند و دیگر آنکه وام از ایشان مکن با خاطر تو پریشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است
آنرا با خر شب موقوف دار تا اگر قضا را جل در رسید ما را در جنابت در نیابد زهی خاتونان با معنی که از صد خواجه
بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خواجه تو چه باوی سوال کردند که از چه معنی است که ما در وید مصلح اند
و فرزندرند کلوخ انداز می آید گفت فسادا زان خرزه چه سر تنور است گفتند خواجه این سخن چه معنی دارد گفت در
زمستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تنور نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خرزه چه پیارند تا
بخورند چون این خرزه بشکنند و مرد بیکانه بازن بیکانه دست در یک کاسه خرزه آرند و نظر مرد بیکانه بر پشت دست
زن بیکانه افتد در آن وقتی که با اهل خود استمتاع کیرد ابلیس علیه اللعنة آنحال را در پیش خاطر وی آرد از بری
آن معنی فرزندرند و کلوخ انداز آید و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه با زن اهل خود استمتاع کیرد خواهد مرزن خود را در پیش خاطر آرد
فرزندی که از آن صحبت در وجود آید مخنث آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی ما سافر احد فی طلب الحرام
الا کان الشیطان قرینه ولا رکب الا کان الشیطان ردیفه ولا جمع مالا حراما الا کان الشیطان اکله ولا نسی احد
بسم الله تعالی عند الجماع الا شارکه الشیطان فی ولده وذلک فی قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة مهتر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود و بطلب حرام رود دیو
باوی قرین شود و اگر بر ستور نشسته باشد دیو در قفای وی نشسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند دیو
خورنده وی بود و مراد از دیو دیو مردم بود یعنی مردمانی که سومنا زادر شر و فساد اندازند و از جمع و جماعت
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع کیرد بسم الله الرحمن الرحیم نگوید دیو باوی قرین یعنی شریک
شود و در وسوسه چنانکه خداوند عز و جل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة چون مسلمان در کرباس خواهد اندر آمدن اگر بر دستش نجاست بود
نخست دست را بیرون کرباس بشوید و آنگاه بکرباس اندر آید بنباید آنکه تا نباید که پاکی را پلید کند و اگر دست ناشسته
در کرباس در آید اگر جامه و اگر فوطه خشک دهد شش دست پلید بود و فوطه پاک و اگر خود فوطه تر دهد شش دست پلید
فوطه تر را بگیرد و تری از فوطه بدست سرایت کند پلیدی را دستش نفوطه سرایت کند فوطه پلید شود و اگر
بر دستش تری چندانی بود که جامه را در پیچد جامه وی ازان تر شود و جامه تر پلید شود باید که دست را بدست
دیگر مالد یا اندام مالد تا بحرارت اندامش آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش آن اثر بود و اثر عفو است و بعضی
از مشایخ چنین گفته اند که جنب را بکرباس نشاید رفتن باید که نخست غسل آرد و آنگاه بکرباس رود از بری فهم کرد و بر اندام آدم افضل است

آب رود گذارد خواجه امام عمر خراج چون در گرمابه اندرود آمدی و در رکعت نماز در سه گوشه گذاردی آنگاه بگرمابه
بنشستی و عبدالله مروزی رحمة الله چون بگرمابه اندر آمدی در پیرون گرمابه بسه آیت از قرآن خواندی آنگاه در گرمابه
فرو رفتی تا معلوم کنند که خواجه از پای چرک آمده است نه از برای غسل جنب خواجه قفالشی رحمة الله گفته است که در گرمابه
مرد نگاه دار باید رفتن نه از بهر آن و از معنی آن بود که گلکار دار آلوده فرود رود و پاکیزه برآید و زنگی سیاه فرود
و سیاه برآید مراد از آن سیاه برآمدن می تواند برآمدن ست چون بگرمابه اندر آی بسنت باید اندر آمدن یکی آنکه
عورت خود را پیش کسی برهنه نکنم دوم اگر کسی عورت خود را پیش من برهنه نکند و برامن ام معروف نکنم دیگر آنکه آب
اسراف نکنم دوم اگر کسی دیگر آب را اسراف کند و بر او امر معروف نکنم دیگر آنکه چون مسلمانی بگرمابه گرم اندر آید باید که گوید
اللهم اجرنا من النار و اوخنا دار القرار چون بنشیند در گرمابه خانه گرم باشد بیشه کرمخانه بنشیند خس در یک نشستن این
خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی قرار نتوانم گرفتن خاصه که از چندین هزار سال باز بار بر دوزخ
دوزخ تفشان کرده اند من در وی چگونه قرار توانم گرفتن توبه کند خدایتعالی عفو است از جمیع گناهان پاک
کند و آب طهور است از خدمش پاک کند بدو دست شستن فرو رفته باشد و بدو طهارت برآید چون بگرمابه اندر آید
دست نشسته اندر باید کرد یک کس را امر کند تا آب بر دستش ریزد و دست بدان آب بشوید اگر کسی نباشد بعضی از علماء
گفته اند که آب بدهان بردارد و بشوید بر آن آب را بیرون اندازد دو دو بار و آب دیگر در دهان آرد و بار دیگر
بشوید بر دست ریزد و دست بدان بشوید و بعضی گفته اند که یک طرف دهان را بر کف دست آب را بگیرد و چپ را
بگشاید دهن را و سرانگشت بکند و بر یکی دست بریزد و بشوید باز دهان بدان دست بشوید بگیرد و بر چپ
دست بگیرد و بشوید این همه جائی بود که نائره روان نبود اما اگر نائره روان بود حکم آب روان دارد
اگرچه دست پلید باخود کرد باید آورد باخود باید نشود و اگر کسی دست در انبور کرده باشد اندر آب یا در گلخان کرده
و در آن دست عین نجاست باشد و بجای خود تا اگر دست را شسته باشد و گلخان اندر آورده باجماع دست پاک
بود و آب پاک و اگر بر دستش نجاست عینی بود یا حکمی دست پلید بود و آب پلید و اگر بر دستش نجاست حکمی بود
و بقول ابو حنیفه رحمة الله آب مستعمل بود و دست مستعمل آب مستعمل آنست که از وی طهارت حکمی یا قربتی کرده باشد
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آب پاک بود که نجاست بر وی نیفتد و دست مستعمل آنست که از وی طهارت
حکمی کرده باشد و بقول ابو یوسف رحمة الله دست مستعمل نشود و بقول ابو حنیفه رحمة الله دست مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود
و اگر نیت قربت یا وضوء یا غسل کرد بقول همه دست مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود و بقول ابو یوسف رحمة الله دست
مستعمل نشود چه گوید در آب اندک بر نجاست را شرط دارد اما اگر دست اندر آورد و آب برگرفت تا نجاست را بشوید
و بیرون آرد و بار دیگر دست بنجاست اندر آورد با جماع آن آب مستعمل شود و بر نجاست نشود و اگر مستعمل
را باز نگوید و انگاه باز بنجاست اندر آورد و اگر بدین طهارت ساختن قدر سه بار دست شستن باجای باز نشود و اگر دست آب اندر
آورد و قصد آن نکند که آن آب مستعمل شود بعضی از علماء بر این رفته اند که مقدار کف دست مقدار اصابت تمام اندر آورد و اگر

آبست مستعمل نشود و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که اگر بقدر حاجت اندر آرد آب مستعمل نشود و در مختصر ورا
الصلوة آورده است که اگر کسی بر طریق امتحان دست اندر آب زند نه آنکه آب کر است یا نه آب مستعمل نشود و اگر
میکند که اکثر بیشتر ایشان اند آب مستعمل شود و بعضی از مشایخ گفته اند که وقت باشد که اندر آوردن آب را اندر
مستعمل نکند دلیل بر فعل اصحابه صفه و فعل رسول علیه السلام دلیست که بر در مسجد رسول علیه الصلوة والسلام
دیگی بود سنگین مهر بس نام وی پوسنه پر آب بودی اصحاب صفه بیرون آمدندی و دست در آوردندی و از آن آب
خوردندی و از وی طهارت ساختندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی پس معلوم شد که آب مستعمل نشود
و دیگری روایت میکند که مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که رسول علیه السلام را بغسل
حاجت آمدی مرا نیز بغسل حاجت آمدی. پرده بر کشیدی از برای حرمت داشت او و نیز رسول علیه السلام را بیاران
دیگر بر میان بستی و یکطرف پرده رسول علیه السلام بنشستی و یکطرف من بنشستمی و آب جنابت همی رسول علیه السلام
اندر آوردمی آب بر گرفتی و خرج میکردی و من دست اندر می آوردم و آب بر میگرفتم و خرج کردم و رسول علیه السلام نه سوی
یا عایشه مرا آب جنابت من میکفتم یا رسول الله مرا آب جنابت پس معلوم آمد که دست در آب اندک اندک و آوردن آب اندک را مستعمل نکند
الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که آن آب حاجز فراخ بوده است تنگ سر نبوده است رسول علیه الصلوة والسلام که مسلمان را
میگرفت و اندر موسنان عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز میگرفت و آب
میگرفت و اگر کسی خواهد که با اتفاق از جهند بیرون آید باید که دستها بر سر بر یابی نشوید و آنگاه در آب جنابت اندر آرد با اتفاق از جهند
بیرون آید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این
باتت یده رسول علیه السلام فرمود وقتی که بیدار شوید از خواب یکی از شما از خواب خود پس نه اندازید دست خود را در آوندها تا نشوید
سه بار پس نه رستی نه بیند که کجا مانده است دست خود را چون که با اندرای استنجا نا کرده نشاید نشستن از برای آن معنی را
که موضع استنجا از نجاست خالی نبود چون نه بیند و بر آن موضع نهی کند و آن نجاست زیاده شود و بلغوط سرایت کند و نه
بیند و اندوخته بخشت سنگ سرایت کند خشت نیز پلید شود و هر آنجا خیزد دیگر مسلمانی آید و بر آنجا بنشیند پلید شود
وی نداند آن نگارد در آخور گرما به زند یا در پاکیزه و نا پاکیزه روان شود و آخور گرما به پلید شود و مسلمانان و دیگر ازان آب طهارت
کنند و غسل آرند غسل ایشان و طهارت ایشان درست نیاید بقیاست نهند و گردن آنکس بود که در گرما به استنجا نا کرده نشیند
چون در گرما به اندرای استنجا باید کردن و اگر محدث باشی طهارت باید ساختن و اگر جنب باشی غسل باید آوردن در آنگاه
بگرما به کرم اندر آید بنشیند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام جنب را و محدث را نهی فرموده است از
خود چیزی کم کردن **مسئله** چون موی بستردن نیمند روی سوی قبله باید نشستن **قال** علیه الصلوة
والسلام خیر الامکنة ما استقبل به القبلة رسول علیه السلام فرمود که بهترین مکانها آن بود که روی سوی
قبله نشیند خاصه در وقت اقامت هست خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است که در گرما به سه چیز را خوار نشاید

داشتن خود را خوار نباید داشتن و برادر مسلمان را خوار نباید داشتن و دین خود را خوار نباید داشتن و خود را خوار داشتن آن بود که خادم
موی سر را بانی نانی داده کل و ریحان تعالی الله و ارخود را خوار داشته باشی برادر مسلمان را خوار داشتن آن بود که
قدم بها را پیش وی در اکنی که بال کوتاه بر او مسلمان را خوار داشته باشی و دین خود را خوار داشته آن بود که چون نشستر
آخور کرده بر آئی فوطه بخادم دهی تا نماز دیگر احتمال دارد که آن فوطه پلید بود و وی ندانند نماز کردن و تو غسل
پاک آورده باشی و فوطه پلید را در میان بسته باشی پس اعضای تو پلید شود و نماز کرده باشد و باطل شود پس دین خود را خوار
داشته باشی چون بیل آخور را آبی باید که فوطه خود را خود نماز کنی تا پسندیده آید و نیز فوطه نماز کردن فوطه آنست که
بنکانه را پر آب کنی بر سر آب آخور بنهی و فوطه را از خود جدا کنی و نیک بتابی چنانکه آبها مستعمل از وی بیرون رود و آنگاه
فوطه را بر دست چپ کستر انی بدست راست گوشه بنکان آب را بگیری چنانکه انگشت تو بدان آب سرایت نکند و آنگاه
آب را بیرون فوطه ریزی چنانکه ظاهر و باطن فوطه تر شود و آنگاه فوطه را بتابی سه بار همچنین کن فوطه پاک شود و مستعمل
اگر یکی را در گرمابه احتلام افتد یا بول انداز د باید که گوشه فوطه را بتابد و استبرا دارد همان مقدار که بیرون گرمابه استبرا
داشته بود و احتیاط کند و خود را بگوشه فوطه خشک کند و آنگاه غسل آورد از عهده بیرون آید و اگر در آخور گرمابه افتد
حکمش چه بود اگر گرمابه نیست هیچ اشکال نباید که پاک بود و اگر گرمابه نجاست بود اینجا بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که
اگر آن نجاست از سر گنند گرمابه در تر بود آب پلید نشود زیرا که در اینجا خاصیتی است که در خاک غلطان میرود و چون در خاک
تابگنبد گرمابه رود خاک دیوار پاک کند چون در آخور گرمابه افتد آخور را پلید نکند و اگر نجاست بسیار بود پلید شود
زیرا که همچنین از نجاست بیرون آمده بود و در آب اندک افتاده بود وی از نجاست اندک خالی نبود و هر گاه که نجاست
اندک در آب اندک افتد آب پلید شود **مسئله** در گرمابه نعلین و بنکان و فوطه و خشت همه را حکم پاک است اگر چه در گرمابه
جنب و دیوانه و مست و کافر باشد از برای آنکه هر چه را خدای عزوجل در اصل پاک آفریده است تا نجاستی بخشیم خود
که بیقین پلید شد مطلق و بر احکام پاکی بود و اگر در آخور گرمابه دو من آب بود آن دو من آب را حکم پاکی بود تا اگر از وی طهارت
سازی و امامت کنی روا بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الماء طهور لا ینجسه شیء الا غیر لونه او طعمه او ریحه رسول
علیه السلام فرمود که آب همیشه پاک است نجس نکند او را و چیزی مگر آنکه تغیر یابد یکی از این سه صفت وی را یا رنگ وی را
یا طعم یا بوی دلیل بر آنکه خواجه شمس الائمة الحلوانی در گرمابه درآمد نائیر یا میرفت گفت که از آن نائیرها نائیر یابد و به پلید
پاکی طهارت فقیهانه سازم دیگر شیخ الاسلام علی السغدی رحمة الله در گرمابه درآمد خادم خواست تا آب
نائیر روان کند خواجه گفت بگذار تا از این باقی مانده مومنان طهارت سازم چون معلوم است
که ایشان معتقد ایمان دین و راه بر ان شریعت سید المرسلین بود ند این چنین از برای ایشان کردن
تا عامهٔ مومنان بایشان اقتدا کنند و بآن سخن ایشان عمل کنند یا ستیکا بیوم و اعلم ان حرام ما یتبرء ایشانه

انجا مرد بالله التوفیق اگر مسلمانی پیش انجو راید آید و نا نزه میرود و آب از نا نزه خرج کند تا از انجو رکرنا با اگر کسی دیگر
منتظر وی نباشد و وی فهیر ست خواهد از انجو خرج کند و خواهد از نا نزه و اگر کسی دیگر در انتظار استاده بود و
باید که آب انجو بر گیرد و خرج کند تا بدو چیز مبتلا نشود یکی انکه مومنان دیگر در انتظار وی نباشند و دیگر انکه چون وی همه
از نا نزه بر گیرد و دیگران مستحبان گمان برند که آب انجو پاک است پس ایشان نیز از نا نزه آب با نزه گیرند آب انجو را حکم
روای بر خیزد و این نیک بود اگر کسی ست پلید اندر انجو رود و یا غساله بیدان در انجو رود و پس انجو پلید شود
چون مسلمان دیگر از ان آب غسل آرزو یا طهارت سازد روا نباشد بقیامت عهده وی بگردن وی باشد اما اگر نا نزه رود
می رود یکی گرم دیگر سرد دگر وی آب گرم محتاج بود باید که نا نزه سرد را اندازد انجو رمیرود و اگر آب سرد را بسرد
راند نا در کرنا میرود و نا انجو را حکم روای بر خیزد اگر انجو رکرنا پاک پلید شود چون نا نزه بر وان شود پاک شود
اگر پاک شود چندین آب باید که بیرون رود تا پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که در انجو رفته بود بیرون
رود و پاک شود و بعضی مشایخ گفته اند سه چندان آب که در انجو رفته بود رود و پاک شود اما ظاهر روایت آنست که چون نا نزه روان
شود سه نکان آب دیگر بر گیرد و بیرون ریزند پاک شود و اگر دو نکان آب بیرون ریزند و نکان سیوم را بر گرفت
و در زر نا نزه داشت آب از نا نزه به نکان اندر آید و از نکان بیرون رود همچنین ست خواجه امام حسام شهید گفته
کرپاک نشود و اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله تعالی مطلق روایت رسانیده است از فقیه ابو جعفر رحمه الله تعالی
که در وی ضرورت ست گوئیم که پاک شود مسئله شنه نا کرده غسل عادان پوست نرکشیدن شرط بود یا نی اگر
آن پوست بچنین آسانی بر میرود و فرو آید آب بیران پوست رسانیدن شرط بود یا اگر بر این میرود فرو
علی ای حال پوست را بر کشیدن شرط نبود و در حق بول و منی حکم ظاهر دارد و در حق طهارت و غسل حکم باطن دارد چون
اندر انجو رکرنا به نماز شاید گذاردن یا نی اگر بر می آید وقت نیابد و جماعت فوت نشود و جماعت یابد شاید گذاردن که اینست
بود اما اگر بیرون می آید وقت و جماعت فوت می شود شاید گذاردن که کراهیت بود اما اگر بیرون می آید و وقت و جماعت
فوت میشود شاید گذاردن که خواجه اسمعیل نجاری رحمه الله با خادم خود در کرنا بجماعت کرده ست و شیخ الاسلام برهان
الدین رحمه الله گفته ست که یکی فوطه بر میان بندد و یکی فوطه دیگر بر گفته کشد تا آن کراهیت بر خیزد و باز روایت دیگر
رجوع آورده ست که ایشان قول رجوع کرده اند گفته ست که چون نان و زانو نپوشیده بود کراهیت نبود در کرنا به قرآن شاید
خواندن یا نی در حیاطه و مختصر الایضاح خواجه امام ابو الفضل کرمانی آورده ست که بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما
الله شاید و بر قول محمد رحمه الله شاید نه بر اصل ست که آب مستعمل بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید ست و بقول
رحمه الله پاک ست و فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله گفته که اگر فوطه پاک بود و جای نشستن پاک نرم شاید خواندن
و بعضی مشایخ گفته اند که نه نرم شاید خواندن و نه بلند و بعضی گفته اند که هم نرم شاید خواندن و هم بلند که گرد بیای

غفلت هست در وی پس ذکر خداوند عزوجل باید مشغول شدن تا غفلت رود و دیو بگریزد و روشنائی دل بحاصل آید
قال النبی علیه الصلوة والسلام الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین رسول علیه السلام فرمود که ذاکر در میان غافلان
چون آن مرد تیغ زن هست در میان گریزندگان **مسئله** در کرمابه سلام شاید گفتن یا نی بنگریم که اگر بر نهنه باشند
سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ستتان مرفوعتان من الحمام السلام
والقیام چون از کرمابه بر آید پاهای را بآب علاحده شستن شرط است یا نی حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند
که شرط نیست و فقیه ابو اللیث و خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله این قول اختیار کرده اند اما تاویل انکه از حسن زیاد رحمة الله
روایت هست که اینجای بود که غسل پاک کرده بود و پای بر خشت پاک نهاده بود و بر آمده بود اما اگر پای در وی
مستعمل نهاده بود آب مستعمل بروایة حسن بنجاست پلیدی غلیظ هست پس بالش بروایت حسن زیاد پلید شده باشد
و اگر پای در نعلین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای نی اگر پای بر اورهامه خشک کند جامه
وی از آن تر شود و اگر پای بر ابجنین در پای افزار اندازد و پای افزارش تر شود و پلید شود این همه بروایت حسن زیاد
آید رحمة الله پس باید که از کرمابه بر آید قدمها بگیرد چنان شوید که پشت پای و کف پای پاک شود تا یقین از عهده بیرون
آید چون از کرمابه بر آید سه شکر لازم آید یکی از خانه آب و آتش بسلامت بر آید مرد دیگر انکه از زیر استره تیز بسلامت
بیرون آمدم و جامها بسلامت یافتم در کرمابه اگر در صورت بود نشاید در آمدن که کراهیت بود و دران کرمابه نماز کردن
کراهیت بود و اگر بر در کرمابه صورت بود دران کوچه نشاید در آمدن پانی در روایت هست بیکره اینجا نشاید و بیکره اینجا شاید
مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که لمعه خشک مانده هست قدری از عضوی دیگر بر گیرد و آن لمعه
را تر کند از عهده بیرون آید برخلاف طهارة که اگر قدری از اعضاء دیگر گیرد و اعضاء دیگر را تر کند از عهده بیرون
نیاید امام در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که قدری بگیرد لیکن دست را از اندام
باید که بنگیرد و همچنان بر اندام خود بران جای برد و آن جای را تر کند که اگر قدری را از ان عضو جدا کند مستعمل
شود و آب مستعمل ان جای را تر کند از عهده بیرون نیاید اما ظاهر روایة آنست که اگر اعضای خود جدا کند و جای دیگر
را تر کند از عهده بیرون آید امام **صدر الصلوة** آورده هست که اعضای طهارت آب شستن هست
و از ان خاک سه از برای آن معنی که شستن این دست از ان هست نیابت ندارد و شستن آن پای این
پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از ان خاک را بر چهار قیاس میدان **مسئله** اگر
مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بگوشش وی آب نرسیده هست روایة کتاب آنست که بهشت آب بگیرد
و گوشش را اندر از آنجا در آرد از عهده بیرون آید بعضی گفته اند که چون نیست قربت اندر آرد آب مستعمل
روا نبود باید که انگشت لیف را در باطن گوش اندر آرد و بهشت آب بر گیرد و بر گوش شما شده و انگشت

را تا بادبیرون آید از عهده بیرون آید **و حکایت** خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن کوش اندر آوردی و جنابتی چنانکه کسی کوش خارد خواجه حسن بصری رحمة الله و بعض مشایخ رح اینقول را گرفته اند و میگویند که از قول احسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد از بن دندانش چیزی بیرون آمد از آب رسانیدن شرط بود بانی شداد حاکم و فقیه یحیی رحمهما الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته که هر چه آن اندک است عفو است و لیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه شود و حد بسیاری آنست که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که اگر دندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد این بسیار بود و اندک نتوان گفت امانی بر روایتی آنست که هر چیزی از نخود بود عفو است اما چون نخودی برسد از آب رسانیدن فریضه بود خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان او دندان است هر چه از کاواکی دندان بیرون آید از آب رسانیدن فریضه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر دندانش آمیزه بود و بگوفت و آب روان شد طهارت تباه شود و لیکن تخت و بر آب رسانیدن فریضه نبود اما اگر آبله کفته باشد و لیکن نشکفته تخت و بر آب رسانیدن فریضه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آبله کفته بود و لیکن نشکفته بود غسل آورد از عهده بیرون آید تخت و بر آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن آبله کفته بود و پوست ازوی آزاد فشرده است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نکفته بود و پوست ازوی آزاد فشرده است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سپیدی که از زیر وی بیرون آید آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب نه کافتد آن آب بلید شود و بانی فقیه ابو اللیث رحمة الله در فتاوی خویش آورده است که اگر تنک بود چون پوست نخود بلید شود اما اگر ستبر بود و چون ناخن از رطوبتی خالی نبود بلید شود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ما ابین من الحی فهو میت رسول علیه السلام فرموده که هر چه از زنده جدا کرده شود وی مردار است و این روایتها در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر باطهارت ناخن چیزی بر رحمة الله گفته است که شستنها باطل شود اما ظاهر روایت آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد از پایان ناخن چیزی بیرون آمد آنجا آب رسانیدن شرط بود بانی شداد حاکم و فقیه یحیی رحمة الله گفته است که آن اندک است و اندک عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر چیزیست که آب باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب باز ندارد آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این واقعه دستانی را افتد آب رسانیدن فریضه نبود که اگر کار ایشان با خاک و تاب باکل بود و اگر شهری را افتد آب رسانیدن فریضه بود که کار ایشان با خز بن بود و خواجه ابو الخیر مشتغنی رحمة الله گفته است که این را اعتبار نیست که بسیار شهری بود که کار ایشان خاک و گل بود و بسیار کل کار دارد و مانند ایشان بسیار شهری بود

که کاردی باجرلبش بود چنانکه قصاب و شوربافنده مانند اینها و جواب همانست که **فقیه ابواللیث** رحمة الله گفته که اگر جزی بود که آب باو باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر باز دار آب نبود آب رسانیدن فریضه نبود و جز باک آب لباز دارد چون حنا و خمیر و جز بدین و سریشی و سرشیم و جز بود و مردم پاک و مانند اینها و **ریان** ناخن چیدن و ترتیب چیدن ناخن را خواجه امام شهید رحمة الله در فتاوی خود آورده است که از سبابه دست راست آغاز کند تا ابهام دست چپ پس بر ابهام دست راست کند تا ابتدای انتها از دست راست کرده بود و بین بوانتهاد فتاوی بلخیانست و در ناخن چیدن نیز نشاید کردن باردن رشید از ابو یوسف رحمة الله سوال کرد که شب ناخن چیدن روا باشد یا نی گفت روا باشد گفت بچه دلیل میکونی گفت بحکم حدیث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که الخیر لا یوخر در کار خیر تاخیر نشاید کردن روز شنبه و یکشنبه پنجشنبه نشاید کردن که آن شنبه به یکبار کانست و چنین نقل کرده اند که رسول علیه الصلوة والسلام در حق هر روزی وصف کرده است روی **عن النبی** علیه الصلوة والسلام من قلم اظفاره یوم السبت خرج منه الداء و دخل فیه الدواء و الشفاء و من قلم اظفاره یوم الاحد خرج منه الفقر و دخل فیه الغنا و من قلم اظفاره یوم الاثنین خرج منه الجنون و دخل فیه العافیت و من قلم اظفاره یوم الثلثا خرج منه البرص و دخل فیه الصحت و من قلم اظفاره یوم الاربعا خرج منه الوسواس و الخوف و دخل فیه الشفاء و من قلم اظفاره یوم الخمیس خرج منه الجزام و دخل فیه العافیت و من قلم اظفاره یوم الجمعة خرج منه الذنوب و دخل فیه المغفرة ابوالعباس مستغفری در ثواب سعید المنبجی آورده است این حدیث را باید دانستن که پدر اول آدم صفی است صلوات الله علی نبینا و علیه و پدر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و پدر نبوت و شفاعت رسول علیه السلام و پدر شفقت خسرو خواجه بود و پدر اصل پدر بود و پدر به است اما علم بود قال النبی علیه الصلوة والسلام الاباتلشاب من لدک و اب علمک و خیر الاباء من علمک رسول علیه السلام فرموده که پدران سه اند یکی پدر که زادن ترا سبب وی است دوم خسرو خواجه سیوم استاد علم که بهتر من پدر آنست **مسئله** ابراهیم خلیل الله را سنت بود پنج در سر و پنج در تن ان پنج که در سر بود فرق راست داشتن بود و مسواک کردن و سرمه کشیدن در چشم و موی لب پست داشتن و آب دهان فرو نبلعیدن و آن پنج که در تن بود موی زیر کف پاک داشتن و موی زیر ناف پاک داشتن و خلال انگشتان دست و پای کردن و ختنه کردن و ناخن چیدن **مسئله** موی لب چندان پست باید داشتن از ابو حنیفه رحمة الله در روایت است بیکروایتی چندانی که ناخن اندر نیابد اما این لغوی است همچون مسئله کرده شود فقهی آنست که حرف یعنی کرانه لب پدید آید پسندیده بود و موی زیر ناف را چندین باید تا کراهیت نبود تا چهل روز کراهیت نبود و بعد از آن کراهیت بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است این فتویست و تقوی آنست که هر باری که بکرمایه رود باید که موی زیر ناف را پاک کند تا اگر مرگ اجل را در سه غسال و پیرایشگر نهد بسبب عظیم بود که از وی چنین تقصیر در وجود آمده باشد والله اعلم بالصواب **باب پانزدهم** در بیان شک در طهارت هر که در ایمان خود شک بود وی مومن نبود و هر که در سبب خود شک بود وی مسبب نبود و شک جزیری بود

کردن فی برخطا قرار گیرد و فی برصواب و هر کجا شک یقین بهم آید شک را باید ماندن و یقین باید گرفتن که در نجاست
شک حکم ثابت نشود و اگر مسلمانی را طهارت یقین بود و حدث شک بتواند که نماز گذارد و اگر حدث یقین بود
و طهارت شک نتواند که نماز گذارد و مسئله اگر مسلمانی با طهارت در مسجد درآید و باز بیرون آید ساعتی بود و بر اشک
افتاد که از من حدثی ظاهر شده است یا نی نتواند نماز گزاردن و اگر محدث در مسجد یعنی سقایه درآید تا طهارت سازد
و باز بیرون آید ساعتی بود و بر اشک افتد که من طهارت ساختم یا نی نتواند که نماز گذارد و اشکال آید
که اینجا شک حکم ثابت شود جواب آنست که درین دو مسئله اعتبار ظاهر و غالب است ظاهر و غالب مومن آن بود
که چون بمسجد اندر آید از وی حدثی ظاهر نشود و چون در مسجد درآید طهارت سازد و مسئله اگر مسلمان تر
مزاج است بیگاه خاست و پول انداخت اگر استبرا ادرار و نماز شش از وقت میرود باید که اندام خود را
ببندد و چهار اندام بشوید و نماز گذارد و بعد و کشاید اگر تری آید نمازش روا بود و طهارت فاسد و اگر تری
نیاید هم نمازش روا بود و هم طهارت باقی اگر مسلمانی بعد از نماز آب دهان با آب بینی گرفته غالب حمرت دید یا
ماسح سفوزه را مدت مسح بسر آمد ما برپایش جراحت بود از پای سوزه بیفتاد و جراحت را سیلان دید یا صاحب جبیره
حسره بیفتاد و جراحت نیکو دید یا صاحب پرده را پرده بیفتاد و پرده را رنگین دید درین همه صور تها از قوی
احوال حمل کنم و گوئیم نماز گذارده روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که در زمان ما غلبت غالب
است اولیتر آن بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و چنین نیست کند و تر دیکتر آن نمازی که بر نجست
اگر این نماز گذارده روا آمده باشد این بار دوم بر حسب قضا فاگذشته نیابت دارد و اگر روا نیامده باشد این
ادا و پیش نیابت دار و اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که مکرتری از من ظاهر می شود باید که دست بر دو جزو
کند اگر تری ظاهر شده باشد زود طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود و بر
و نماز تمام کند و اگر این شک بسیار افتد وسواس پیش رسول علیه السلام فرموده است که در وقتی که طهارت سازد پاره آب
بر میان ازار باشد هر وقتی که دیو آن وسواس پیش خاطر آید بر آن تری عمل کند و بر گذرد که جبرئیل علیه السلام
بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا محمد تحفه آوردم مرا میان تر او آن است که بگوی هر ایشان را
که چون طهارت کنید مشتی آب میان ازار خود زنند که دیو است که پیش تر او وسوسه میکند در نماز تا وهم شود
وسواس بود و در حدیث آمده است که سه دیو است مراد میاز اکه وسواس میکند یکی را ولهان گویند و دیگر قتاع
بسیوم را خنزب و ولهان در طهارت وسواس کند و متقاضی آنست که کسی کار چیزی کرده باشد و نپنداشت چون
جمع رسد تقاضا کند بگوید من بچه کردم نماز یاد آید و خنزب نیز آنست که کسی چیزی نگذارد بجز دیگر بر دوش
و آن هر دو فرو ماند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که مرا برادرم جبرئیل علیه السلام چنین تعلیم کرده

مسئلہ اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد کہ از من نفحی ظاہر شد یا نی باید کہ بنا باز نکرد و تا وی بسوی یا باو از معلوم نشود **قال** النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان یاتی احدکم فیقول احدثت فلا یصدق حتی یسمع صوتہ او یجد ریحہ رسول علیہ السلام فرمودہ است کہ دیو می است کہ در میان از ار یکی از شما آید و وسواس اندر افگند کہ از تو حدث ظاہر شد یا نہ مگر وی بسمع یعنی بہ بنا تا باو از یا بوی بر شما معلوم نشود **باب شانزدہم** در بیان فساد طہارت بر چہ نادر ست بقول مالک رحمۃ اللہ حدث نیست چنانکہ یکی را باد روان بود یا ریش روان بود یا سلسل بود یا کرم افتد یا شک افتد یا قی افتد و فصد و حجامت این ہمہ بقول مالک رحمۃ اللہ حدث نیست و بہ قول مالک رحمۃ اللہ آنست کہ خارج معتاد باید از مخرج معتاد تا بر قول می حدث بود و اینہا ہمہ نادر ست و بنا در حکم نی و بقول ما رحمہم اللہ این ہمہ حدث است شافعی رحمۃ اللہ در مخرج معتاد با علما است و در باقیہا با مالک رحمۃ اللہ اصحاب ظاہر گفتہ اند کہ ہر کہ آتش بسودہ خورد طہارت وی تباہ شود وجہ قول ایشان آنست کہ در عرب مایدہ بود و بران مایدہ گوشت اشتر بسیار بود و شیر شتر بسیار و رسول علیہ السلام با جمعی از صحابہ بران مایدہ حاضر بودند و چار یاران از ان طعام خوردند و لیکن رسول علیہ السلام نخورد و چون ہمہ طعام خوردند رسول علیہ السلام گفت ہر کہ از ین طعام خورد بر شما باد کہ طہارت سازد ہمہ طہارت ساختند پس معلوم آمد کہ آتش بسودہ خوردن طہارت را تباہ کند و دگر روایت میکند ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام **قال** النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اکل شیئا مما مسہ النار فعلیہ الوضوء رسول علیہ السلام فرمود ہر کہ آتش بسودہ خورد بر وی باد کہ طہارت سازد اما انچا کہ ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ این حدیث روایت کرد عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہما حاضر بود گفت یا ابو ہریرہ چکوی طہارت کہ باب گرم ساختیم ان نماز را باز گذاریم ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ ساکت شد اشکال آمد کہ ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از خوردن حکایت میکرد و عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ از خوردن گفت از طہارت ساختن گفت جواب آنست خوردن فضلات طہارت در میان صحابہ چنان مشروع بود کہ از السوال حاجت نیامدی احمد حنبل سنی رحمۃ اللہ گفتہ است کہ ہر کہ گوشت اشتر بخورد طہارت تباہ شود اما اگر چیزی دگر بخورد یعنی آتش بسودہ بخورد طہارت تباہ نشود و بقول ما رحمہم اللہ آتش بسودہ خوردن طہارت تباہ کند دلیل بر انکہ روایت میکند ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام بخرما آمدہ بود ما شوربا ساختہ بودیم از گوشت دراج و رسول علیہ السلام گوشت دراج را دوست داشتی شوربا و گوشت بخوردیم و ہمچنان نماز گذاردیم و رسول علیہ السلام باز طہارت نساخت و ما را باز نفرمود تا طہارت بساختیم پس معلوم شد کہ آتش بسودہ خوردن طہارت تباہ نکند و دگر روایت میکند عبد اللہ زید انصاری رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام با جمعی از صحابہ بمسجد مسرفت یکی از صحابہ از حجرہ بیرون آمد و استخوان اشتر با گوشت بخیہ کردہ از پیش رسول علیہ السلام و صحابہ رسول علیہ السلام بگرفت چارہ از ان خوردند و باز بوی تسلیم کرد صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین از برای تبرک را بگرفتند و بر کسی چارہ از ان خوردند و ہمچنان بمسجد رفتند نماز گذاردند رسول علیہ السلام باز طہارت نساخت و ما را نیز نفرمود کہ طہارت باز سازید و دگر روایت میکند عکراش بن ذویب رضی اللہ عنہ کہ من خود بودم در رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام

کجا ام سلمه میرفت مرا با خود ببرد چون طعام آوردند رسول علیه السلام مرا فرمود تا بنشستم با رسول علیه السلام
و دست خود بشست چون خواست آوردند من دست بهر دو بشستم رسول علیه السلام مرا ادب نمود گفت دست پیش نزدیک
آر بی گوی که در شرید ثفاوت نزدیک چون از طعام خوردن فارغ شدیم رطب آوردند من همان ادب بجای آوردم رسول
علیه السلام فرمود کرامی گوی که اکنون هر کدام که خرامی باید بخور که در رطب ثفاوت نزدیک چون رطب خوردیم دست رسول
علیه السلام دستها شست آنگاه مرا فرمود که دستها را بشوی مرا از فعل رسول علیه السلام معلوم شد که هر وقت که پیش از طعام خورند
و دستها نشویند نیکبخت خورندگان نشوند باز گلان دست شویند خوردن انتظار گلان نباشند و بعد از طعام خوردن نیکبخت
گلان دست شویند باز خوردن دست شویند آنگاه رسول علیه السلام فرمود **قال** علیه الصلوة والسلام الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعده ینفی الهم اینجا لفظ وضوء ست مرا از وی دست و همان نشستن است و آن حدیث که ابو هریره رضی الله عنه
عنه روایت کرده است مراد از آن نیز دست و آن نشستن است و تاویل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام مر آن را بدوه فرمود تا طعام
خورند و وی نخورده بنا بر آن اصل بود که در میان ایشان نبهدان بودند یکی از ایشان را حدث رسیده بود و رسول علیه
السلام با ازان حال معلوم بود که اگر او را میگفت فضیحت میشد و اگر نمیگفت خطر آن بود که چنان نماز گذاردی پس رسول علیه
الصلوة والسلام همه را فرمود تا طهارت بساختند و وی در آن میان داخل آرد و فضیحت نشد و لیکن بر آنکه حدیث مطلق است
قال النبی صلی الله علیه وسلم الوضوء من حدیث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که طهارت نیست مگر از حدث مسلم
در ترتیب بدو سخن چند گفته اند تا دو سنار از آن مرا نسی باشد مذهب سنت و جماعت آنست که حلال و حرام روزیست
بر خلاف معتزله علیهم اللعنة که ایشان گویند که حلال روزی است و حرام روزی نیست این سخن باطل است رزق چیزی بود که
او را دی چاشت و است بحاصل آید پس هر ملکی رزق بود و لیکن بر آنکه بسیار کس میرود از وی ملک و اسباب بسیار باند پس معلوم شد
که آن ملک وی نبود و است رزق لی و مذق چیزی بود که در معده جمع شود و بکار آید و لیکن بر آنکه بسیار کس بود که چیزی لطیف
خورد و دل وی ناخوش کند تا نرا انداز از درنده بیابد و بخورد پس معلوم شد که آن رزق درنده بود و است و لقمه بر سه نوع است
سلالست و شبهه و حرام و میان نیز بر سه نوع است مومنان و منافقان و کافران حلال مومنانست و شبهه منافقانرا و حرام
کافرانرا و خوردن لقمه نیز بر سه نوعست و بن دو است و شبهه دارد و بندا مومنانرا و بن دو منافقانرا و شبهه دارد
کافرانرا و مومنانرا موریم بخوردن حلال و عمل صالح آوردن **قوله تعالی** کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان
و نفع و ضرر هر لقمه را رسول علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه بیان کرده است **قال** علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل من الحلال صفی بنه و رق قلبه و دست عینناه من خشیة الله تعالی و لم یکن لدعوته حجاب رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که از لقمه حلال خورد دین وی صافی شود و دل وی روشن شود و تا عالم آخرت را بیند و کار آخرت سازد
چشم وی گریان بود از خوف خدای عزوجل و هر دعا که کند اجابت شود و اجابت دعا بر سه نوعست یکی آنکه هر دعا

که گوید آنچه مقصود وی باشد برود و در کناری نهد و این سخن از روی تحقیق هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت
خواجه ابو حفص حدادی حیرة الله بامرد این خود جمعیتی کرده بود بدکاکاه آمد و در کنار خواجه نهاد خواجه کریم شد و نعره بزد
و جامه بر خود ضرب کرد خواجه چون بخود باز آمد از وی سؤال کردند که این همه حالت بود گفت این جمعیت ما خوش بود و مراقب
آمد اگر کوسپندی بودی بکشتمی و شوربا ساختمی تا این جمعیت ما همچنین برقرار ماندی این بدکاکاه آبو آمد و سر بر کنار و من نهاد من
ازان کرم شدم گفتند این کرامتی شما بود خداوند عز و جل در حق شما فرستاده بود خواجه گفت شما ندانسته اید که هر که چیزی
خواست و آنچه مقصود وی بود بسبک در کناری نهادند و برا از حضرت راندند دلیل بر آنکه فرعون علیه اللعنة آنچه میخواست
بسبک آن مقصود و برا در کناری نهادند و موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چهل سال دعا کرد تا اثر اجابت ظاهر شد
و یکی دیگر آنست که بنده دعا کوید و آنچه مقصود وی باشد بوی نرسد و لیکن خداوند عز و جل بلا شکوف ازان بنده
بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا کوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی نرسد بقیامت ذخیرت اضعاف
مضاعف دهندش و درجات بسیار یابد مناجات کند الهنا پروردگارا این درجات از کجاست و از کیست خطاب حضرت
در رسد که درجات تو بنده کوید خداوندا در دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
در رسد که این جزا ازان بی مرادیهاست که در دنیا دعا میکنی مرادت نمیدهیم تا جزای آن بی مرادیها باشد آنگاه
بنده تمنا برد که ای کاشکی در دنیا هیچ مقصود من برنیامدی تا جزای آن اکنون من رسیدی که در دنیا فانی بود و هست باقیست
و همه عاقلان دانند که باقی به از فانی بود و در حق لقمه شبهه میفرماید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من اکل من الشبهات
اشتبهه علیه دینه و اظلم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لقمه شبهه خورد در دین خود بشبهه بود و دل وی تاریک شود
چنانکه عالم آخرت را نبیند و کار عالم آخرت نسازد و این در حق منافقانست که ایشان در دین بشبهه بوده اند و بظاهر با مومنان
بوده اند و بباطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را نساختند تا در تحت این وعید در آمدند
قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة و السلام
یا علی من اکل الحرام مات قلبه و خلق دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و اجب الله تعالی دعوته رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
لقمه حرام خورد دل وی تیره دین وی کهنه شود و یقین وی ضعیف شود از ترس روز بیمار از هر کس چیزی طمع کردن کم گردد در عبادت
وی اندک بود و دعا روی اجابت نشود در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة و السلام من لم یبال ما کسب درهمه من الحرام لم یبال الله
من عبادته الثقلین **قال** النبی علیه الصلوة و السلام کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به **مسئله** مشکل بقول شافعی حدیث است و اصل
علماء ما رحمهم الله حدیث نیست و جه قول شافعی رحمة الله آنست که روایة میکند از بشیر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام
که فرمود من مس ذکره فلیتوضأ و روی روایة فعلیه الوضوء و علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام از هر دو بکر یا جیا تر تو
که سخن اندرم نهان پیش مردان نکنی خاصه پیش زنی دلیل بر آنکه روایت میکند قیس بن طلق از علی رضی الله عنه هم

که رسول علیه الصلوة والسلام را سوال کردم که یا رسول الله مس ذکر حدث است یا مد خساره مبارک رسول علیه السلام بر
آورد و چشم مبارک بر بساط افکند و گفت نی از امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کردند که مس ذکر حدث است یا نه جواب
داد که وضو نباشد و بر ابی مسعود انصاری رضی الله عنه سوال کردند که مس ذکر حدث است یا نه جواب داد که وضو نباشد
این روایت را بسوی دی حدث نیست یحیی ابن معین رحمه الله تعالی گفته اند که سه حدیث از رسول علیه السلام نقل کرده اند که این از رسول
علیه السلام ثابت نشده یکی ازان مس ذکر است مسئله پس مس ذکر بقول شافعی رحمه الله حدث است و بقول اعظم
رحمهم الله حدث نیست و به قول شافعی است که خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا و میگوید که مراد از لمس جماع است و ابو هریره رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنهما از شافعی رحمه الله در ماء و خواهر و در روایت است که بضو نباشد
روایت ایشان تباه کند و بدان روایت نکند خواجه امام ابو جعفر رحمه الله گفته است که اگر کسی امامت کند باید که احتیاط بجا آرد که این احتمال
ایشان تباه است بر خلاف آنکه ذکر ازار قول علمای ما رحمهم الله مس نساء حدث نیست دلیل بر آنکه روایت میکند از عایشه صدیقه رضی الله
عنها که شب نوبتی بود و رسول علیه السلام نمازی در ازآغاز کرده بود قدمهای مبارکش را بخت میرسید مرا ازان معلوم بود دست
بود م و قدمهای مبارکش را میمالیدم و رسول علیه السلام بجهان آن نماز تمام کرد اگر مس نساء حدث بودی رسول علیه السلام نماز ناتمام
تمام کردی و دگر روایت میکند میمونه رضی الله عنها که متقی بود که رسول علیه السلام از حیالان سبزه گرفتی و بجهان نماز
نماز گذاردی باز طهارت نساختی پس اگر مس نساء حدث بودی رسول علیه السلام طهارت نماز ساختی و دگر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه
رضی الله عنهم اجمعین را امامت میکرد و میان نماز بود که از نماز بماند و رفت و طهارت ساخت و آمد و نماز را از سر گرفت
بعد از نماز صحابه را سوال کرد که از چه دشت بود که در میان نماز طهارت ساختی و از سر گرفتی گفتا را دو کار پیش آمد یکی آنکه
شما دیگی خوف خدای تعالی شرم شما را گذشتم و خوف حق را پیش گرفتم و این چنان بود که مارا در حجره گنبدی است جبیله از دی قبله
گرفتم و بیرون آمدم اندام من در حرکت آمد نماز شروع کردم در میان نماز حرکت اندام من شکست از من تری یافتم طهارت
ساختم و نماز از سر گرفتم و شرم شما را گذشتم و خوف حق را پیش گرفتم ما را از فعل امیر المومنین عمر رضی الله عنه چند مسئله
معلوم آمد یکی آنکه هر حدثی که در پیدا است در آن حاجت آمد بران نماز نتوان تمام کردن و بندی رود و وضو غسل واجب
نشود و دگر مس نساء حدث نیست که اگر حدث بودی امیر المومنین عمر رضی الله عنه بجهان حد ابتدای در نماز شروع
نکردی پس معلوم آمد که مس نساء حدث نیست و تاویل آنکه ابو هریره و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت کرده اند
مراد ازان مس جماع است دلیل بر آنکه خداوند عزوجل در آیه الملهمنا میفرماید قوله تعالی تحریر رقبة من قبل ان یتماسا
اتفاق است که مراد ازین مس جماع است حکم ازانیز همین بود مسئله مباشرت فاحشه نیست که مس زیادت از ابو حنیفه رحمهما الله
روا نمیکند که زن شوهر بر دو بر پهلو در فراش آمد و اندام مرد در حرکت آمد و ظاهر بسود و لیکن غایب شهوتی ظاهر نشد بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله وضو تباه شود و بقول محمد تباه نشود مسئله مسلمانی را از امام پیش بادی ظاهر

و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله روایت است از محمد رحمة الله که اگر بابوی او طهارة تباه شود و اگر بابوی او طهارت باقی بود و هم در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از کرخی رح روایت است که اگر این واقعه زن را افتد و وی نفساء است طهارت تباه شود و اگر منفساء نبود جواب اینست که محمد رح گفته است که اگر بابوی بود طهارت تباه شود و اگر بابوی بود طهارت تباه نشود و در جامع الصغیر از کرخی رحمة الله روایت است که در هر دو حال او را نشاید که طهارت بازسازد تا یقین از عهده بیرون آید و اگر منفاصات بحالة حاجت آید اگر حمل بذیرد باجماع حلال شود و اگر نپذیرد و اگر در محل افتاده باشد حلال شود و اگر در محل مقتاده باشد حلال نشود **مسئله** مسلمانی مخبوط است بول نمیداند که بر جای افتاد که نیفتاد باید طهارت تباه شود و چنانچه بیوته میرود حکم صاحب جیح سایل است اگر حیضی است و یا از خفته او شک بیرون کرده اند اگر نری از اندام می آید حکم بول دارد طهارت تباه شود اگر نری از سر جراحت می آید طهارت روان نشود طهارت تباه نشود که اعتبار محل است اگر مسلمانی را بر بهلو اندام مخصوص جراحت است اگر بول از جراحت می آید طهارة تباه شود هر چند اندک پدید آید اگر بول از محل می آید و از جراحت نری پدید نیاید روان نشود طهارت تباه نشود و الله اعلم بالصواب **باب** هشتم در بیان خنده و قهقهه در نماز بقول شافعی رحمة الله علیه نماز تباه کند و طهارت باقی بقول علماء ثلثه رحمهم الله هم نماز تباه کند و هم طهارت و زفر رحمة الله گفته است که هر جا که نماز را تباه کند طهارة را نیز تباه کند و هر جا که نماز را تباه نکند طهارة را نیز تباه نکند فایده این اختلاف جای پدید آید که بعد از قراءة تشهد عمده و سهو او پیش از سلام قهقهه خنده کرد و بقول شافعی رحمة الله نماز تباه شود لیکن طهارة تباه نشود بقول علماء ثلثه رحمهم الله طهارت تباه شود و نماز نی بقول زفر رحمة الله نماز تباه شود و نه طهارت و وجه قول شافعی آنست که روایت میکند خدیجه رضی الله عنها از رسول علیه السلام که چون نماز بخنده بشکند نماز رسول الله علیه السلام بشکند و قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا ضحک العبد فی الصلوة فلیعد الصلوة تمام عالم علیه الصلوة والسلام فرمود چون بنده در نماز خنده و نماز را باید کرد از اینجا معلوم شد که نماز تباه شود و طهارت نی علماء ثلثه رحمهم الله گفته اند که خنده بر سه نوع است تبسم و ضحک و قهقهه تبسم بالاتفاق حلال است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام هیچ بار تبسم بوده خاصه وقتی که جابر بن عبد الله انصاری را دید تبسم فرمود اگرچه در نماز بود بنابران اصل بود که روزی جابر را دید در بازار بازنی سخن میگفت رسول علیه السلام در سر جابر رضی الله عنهم شد و تبسم رسول علیه السلام بر سوال آنکه چه کار میکنی گفت یا رسول الله در از کوشکم کردم تا بینم رسول علیه السلام تبسم کرد و هر جا که صحابه بدی تبسم کردی اگرچه در نماز بودی پس معلوم شد که تبسم حلال است و تبسم لب شیرین کردن است و ضحک آنست که خنده بجهر رحمة الله گفته است که خنده ضحک چیزی بود که از کلو سر فرو آید که خود نشنود و لیکن دیگری بشنود و این در معنی آن نقض است نماز تباه کند طهارت نی و قهقهه چیزی بود که از کلو سر فرو آید که خود بشنود و دیگری بشنود این در معنی حدث است بود بعد از هم نماز تباه شود و هم طهارت و ضحک قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که از دو ازدان در مسجد رسول علیه الصلوة والسلام صفا کی بود و جماعتی

شده بود امرا بی آنکه ریشهای ظاهری خلقی بود بالیش آن مغاک درآمد نتوانست که خود را بدشتی آن مغاک
افتاد صحابه بعضی در خانه قهقهه خندند بدر روایت میکند عقب بن عامر الجهنی و بازید بن عامر الجهنی رضی الله عنهما که بعد
از نماز رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام الامن ضحک منکم
قهقهة فلیعد الوضوء والصلوة جمیعا در صلوة خواجه امام بزرگوار زاده رحمة الله روایت میکند از ابو حنیفه
و او از منصور زادان و آن از سمیر و سمیر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام
بهمین حدیث فرمود که آنهائی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند و ابو حنیفه با صحاب خویش فتوی
دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است و ابو یوسف نخعی مغنی کوفه بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است
ابن سیرین که مغنی بصره بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است شعبی که مغنی حجاز بود با صحاب
خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمة الله که مغنیان شام بودند با صحاب خود
فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است پس حدث خنده قهقهه در نماز در معنی حدیث متواتر آمد پس نشاید و نیارست کسی
بر بکار شود **مسئله** است چهار وجهی یکی وجه آنست که طهارت تباه کند نماز نی و یک وجه آنست که نماز تباه کند
طهارت نی و یکوجه آنست که نه نماز تباه کند نه طهارت و یکوجه آنست که هم نماز تباه کند و هم طهارت و آنچه طهارت تباه کند نماز را
خونابه قی بری بدن و حدث هم تا کهان اینها طهارت تباه کنند نماز را نی و آنچه نماز تباه کند طهارت نی سخن گفتن و خنده
خوردن و عمل کثیر این جمله نماز تباه کنند اما طهارت نی و آنچه نه نماز تباه کند نه طهارت تبسم است و عمل اندک و در سجده و بخواب رفتن
و سلام بفراموشی و ردی بر کردانیدن به پنداشت حدث تا مدام که در مسجد باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند
که بنا کند و اگر این واقعه در صحرا افتد و روی بگرداند به پنداشت حدث تا مدام که در صفها باشد چون معلوم شود که حدث نیست
تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد معلوم شود که حدث نیست نتواند که بدان نماز بنا کند نماز تباه شود اگر در صحرا حکم
مسجد بآن مقدار بود که صف بود و اگر این واقعه در صحرا افتد و پیش صف رود تا مادام که از امام اندر نگذشته باشد چون
معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد نتواند که بنا کند و بعضی گفته اند که همین که پیش رود
نمازش تباه شود و بعضی گفته اند که تا از سترة نگذرد نتواند که بنا کند که آن ستره حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباه کند و هم طهارت
استهزا است و خنده قهقهه و بیهوشی اینها هم نماز تباه کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میگذارند نخست امام قهقهه خندید تا
مقتدیان نماز همه تباه شود و طهارت همه تباه شود و بانی طهارت امام تباه شود طهارت مقتدیان باقی بود و اگر نخست مقتدیان
خندیدند و باز امام نماز و طهارت همه تباه شود اما اگر بعد از عبده و رکوعه پیش از سلام نخست امام خندید و از مقتدیان نماز همه بود
و طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان تباه نشود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز همه را بود و طهارت
همه تباه شود اما اگر امام بعد از عبده رسول قهقهه خندید بود قفای وی لاحق است و مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود

وبقول ابو یوسف رحمة الله ومحمد رحمهما الله نماز بسر رود ابو خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که لاحق نماز را بجا رساند که امام خنده دیده است بی فعل خود از نماز بیرون آید خواجه ابو سلیمان سرجانی رحمة الله گفته است که لاحق چون مسبوق است چون بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه نشود لاحق را نیز باید که تباه نشود اما ظاهر روایت آنست که بر قول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود اما لاحق را نرود وجه قول ابو یوسف ومحمد رحمهما الله آنست که نماز مقتدی باین و مسبوق متعلق نماز امام است چون نماز امام تباه نمیشود آن مسبوق نیز تباه نشود اما ابو حنیفه رحمة الله گفته است که امام چون خنده داده است که نماز وی تمام شده است و بر او بنا رحاجت نیست اما مسبوق بنای نماز وی است و بر او بنا رحاجت است پس گوئیم که او را نماز تباه شود امام سلام داد مقتدی پیش از سلام خویش قهقهه خنده نماز ش روا بود و طهارتش تباه شود باقی اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی بود اتفاق و اجماع است که طهارت تباه کرده و اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارت باقی بود بنا بر آن اصل است که مقتدی بسلام خویش از نماز بیرون می آید یا بسلام امام اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی بود اتفاق بسلام خویش و اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خویش و بقول محمد و زفر رحمهما الله بسلام امام **مسئله** اگر در نماز بخواب رود و قهقهه خنده و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نه نماز تباه شود و نه طهارت و بعضی گفته اند هم طهارت تباه شود و هم نماز اما ظاهر بر روایت آنست که نماز تباه شود و طهارت نی از برای آنکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خنده در نماز مرفوع القلم است ای برداشته قلم است در اقوال نه در افعال اما در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و این خنده وی کم از سخن گفتن نبود گوئیم که نماز تباه شود اما چون جنابت بر کمال نیست گوئیم که طهارت باقی بود و اگر بعد از عبده و رسوله بخواب رود و قهقهه خنده دهم نماز را بود و هم طهارت باقی بود در **عیون المسایل** آورده است که طهارت باطل شود و خواب بحدث نزدیک تر از آنست که بیداری و فتوی بر بقول است **مسئله** اگر مسلمانی را در نماز حدث رسید به بنا بر سر رود و در راه قهقهه خنده بداتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت نسازد و باز گردد و در راه قهقهه خنده ظاهر بروایت آنست که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رحمة الله در جامع **الکبیر** خویش آورده است که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز گردد و قهقهه خنده و یاد آیدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطفی آورده است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت نسازد و باز گردد و در کنار دار نگاه قهقهه خنده و یاد آیدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام اتفاقست که مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد نگاه قهقهه خنده و یاد آیدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام بقول ابو یوسف رحمة الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بعضی نسخها بر عکس این گفته اند که بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد **مسئله** اگر در نماز جنازه قهقهه خنده و طهارت باقی بود

وناز را سر گیرد و اگر در سجده و تلاوت قهقهه خندد وطهارت باقی بود و سجده و تلاوت بجا آرد و بنا بر قول ابو یوسف رحمه الله
باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز بیارد و بنا بران اصل است که سجده بنهادن سر تمام میشود بنا بر قول ابو یوسف رحمه الله
بنهادن و بقول محمد رحمه الله برداشتن سر مسئله اگر نماز سیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمه الله گفته است که نماز تباه شود
و نه طهارت خواجه ابو بکر سعید بلخی رحمه الله گفته است که هم نماز تباه شود و هم طهارت اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود طهارت
مسئله اگر مسافر در عمارتها بنشست شهر قطع شروع کرد و قهقهه خندید بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود بقول
ابو حنیفه و محمد رحمه الله طهارت باقی بود بنا بران اصل است که در عمارتها بنشست شهر قطع مشروع است بانی بقول ابو یوسف
رحمه الله شروع است بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمهما الله نی اما اگر در صحرا بنشست شهر قطع شروع کرد و قهقهه
خندید اتفاق نماز و طهارت تباه شود و اگر بضرورت قرینه شروع کند و شهر دیرا در عمارت آرد و قهقهه خندد بر قول
محمد رحمه الله علیه اشکال نماید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال نماید که طهارت تباه شود و بر قول
ابو حنیفه رحمه الله اگر جواب بر انقیاس گوئیم که در میان نماز بامداد آفتاب برآید و قهقهه خندید طهارت تباه شود و اگر جواب
بر انقیاس گوئیم که میان نماز مدت مسح موزه بسر آمد و قهقهه خندید طهارت باقی بود مسئله اگر سروی نماز بامداد
میگذارد و در میان نماز بامداد آفتاب برآمد و قهقهه خندید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود
و بر قول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود مسئله سلام سهو از نماز بیرون آردن بانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
بیرون آرد سوی قوف بار گشتن و بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد فایده این اختلاف جایز در جند مسئله بدید آید
یکی اگر سلام سهو داوش از انکه بسهو بار گشتی کی آمد و بوی اقتدا کرد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست باید بقول
محمد و زفر رحمهما الله درست ناید سلام سهو داوش از انکه بسهو بار گشتی مسافر بود نیت اقامت کرد و بجای که نیت اقامت
درست ناید در حق این نماز عمل کند بانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله در حق این نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهم الله
در حق این نماز عمل کند تا چهار گذارد و سلام سهو داوش از انکه بسهو بار گشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر
رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه شود و اشکال آید که وران و مسئله زفر با محمد است و درین مسئله
جدا با محمد نیست تنها است و زفر با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله است اصلی است امام زفر را درین باب که زفر رحمه الله
باو جدا میرود که هر جا که نماز تباه شود و طهارت نیز تباه شود و هر جا که نماز تباه نشود بقول وی طهارت نیز تباه نشود و اما اگر بسهو
بار گشت انگاه یکی امد و بوی اقتدا کرد و اتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند اتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خندد بقول
علمای ثلثه رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول زفر رحمه الله علیه طهارت تباه نشود بنا بران اصل است که گفته شد باب سجود سهو
احکام جراب او داب آنخواهد آمد بیانی بر قول مالک رحمه الله مذکور بسیار و حدیث است که قول وی نیست که رسول علیه السلام
فرمود است که الیوم حدیث نماز شافعی رحمه الله علیه درست است یکی روایت است که سنوا و نماز تمام است مسبوق نماز خویش را

دیگر آنکه اگر اندک است عفو است و چون بسیار شود طهارت تباه شود و بر قول علماء رحمهم الله اعتبار بخروج ریاست اگر
خروج بر زمین استوار بوده بر همچنان نشسته بر زمین استوار بخواب شود و طهارت تباه نشود و اما اگر خروج از زمین ناهموار
بود همین که بخیزد شود و طهارت تباه شود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمهای ما بر بند مشک است چون بر گاه
که چشم بخواب مست شد سر مشک گشاده شد خواب بر دوازده وجه است خواب سنت است و خواب بدعت است و خواب
سبب بوائکی است و خواب سبب عفو تبسیب و خواب عادت است و خواب غفلت است و خواب سبب درویشی است
و خواب غرامت است و خواب ندامت است و خواب راحت است و خواب عبادت است و خواب کرامت است خواب بیم و در خفتن
سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که یاری بهید روزها زبان را بخوردن سحر یاری بهید نماز شبهای مستمار از انجمن
قیلوله در طلب علم سید امام ناصر الدین از محمد رحمة الله علیه روایت است که چنین گفت که مرا سر گرفتیلوله فوت شده است
مذور سفر و مذور حضر فایده قیلوله آنست که وی مقوی دماغ و عقل است از برای آنکه مقر دماغ عقل است این مدد و بهید
عقل را بواسطه قیلوله فقال النبی علیه الصلوة والسلام القیلوله تزید فی العقل و خواب بدعت وقت نماز خفتن است و خواب
که بسبب بوائکی است بعد از نماز دیگر خفتن است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بکی را دید که از نماز دیگر خفته بود و اگر این نبیح
هوشیار بر خیزد و عجب بود و خواب سبب عقوبت است که نماز خفتن ناگذارده بخسپد که بخبر آمده است که در دوزخ در مانیست
اندر بی تلخ و سیاه اماده کرده اند از برای کسانیکه نماز خفتن ناگذارده خسپند و خواب عادت نماز خفتن گذارده خفتن است
اما خواب ندامت آنست که مومن وقت صبح از خواب بیدار شود و نماز بخواب شود تا بگیرد اول بیاود بهید یا نماز بامداد از وقت بردود
و فوت شود و دیگر در مجلس علم خفتن است و خواب غفلت صبحدم خفتن است که رسول صلوات الله و السلام صبحدم بحجره اندر آمد
فاطمه رضی الله عنها خفته بود گفت برخیز ای دختر ک در بن وقت سه چیز قسمت کنند عافیت و خوی نیک و برکت روزی هر که
در بن وقت خفته ماند از بنها محروم ماند و خواب بی تعبد و درویشی بعد از نماز بامداد خفتن است چون نماز بامداد گذارده خسپند
چندانکه آفتاب بر آید بلند بعد از آن خسپد پاکی بود و خواب غرامت در مسجد خفتن است و خواب راحت خواب بیمار انست و خواب
عبادت خواب عالم است و عابد و خواب روزه دار است که نماز خفتن گذارده و با طهارت بخسپد و هر که چنین کند فرشتگان
بر سر بالین وی عبادت نویسند و خواب کرامت در سجده خواب کردن است بنده چون در سجده بخواب رود و قوله تعالی
انظروا ملائکتی الی عبدی جسده فی خدمتی و روحه عندی خداوند عز و جل مباهات فرماید و خطاب کند که نظر کنید فرشتگان
که بنگرید سوی بنده من که تنش در خدمت منست و جانش بحضرت من مسئله خفتن بر چهار نوع است خفتن انبیاء علیهم الصلوة
الله علیهم اجمعین و خفتن اولیاء و خفتن اطباء و خفتن دزدان و از ان جهودان نیز گفته است خفتن انبیاء بر ستار
خفتن است که ایشان بستان خفته است در انتظار وحی تا کسی را در دل شبه نیاید خداوند عز و جل منزه است از گمان و از زبان
و علماء و اولیاء بر دست راست بخسپند روی سوی قبله و اطباء بر دست چپ خسپند ایشان گویند بگذر و سیر جانب چپ است

چون بر دست راست چپ ایشان معلق مانند حاجت فرا بدو دزدان در روی خسپند تا اگر کسی التفات بدو کند ایشان
قوت نتوانند کردن و جهودان نیز در روی خسپند و آدمی باید که ساعتی بر دست راست خسپد و ساعتی بر دست
بر پهلوی چپ تا هر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است شنیده را باید که بر پشت خسپد
یک لحظه بخسپیم تا مردان از بلای من باز رهند دوم آنکه لحظه بخسپیم تا نفس من بیاساید و مرا آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
لحظه بخسپیم کرامالکاتبین علیهم السلام بیاسایند **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رود بر جای چفشید و لیکن مقعد
بر زمین استوار نهاده است **طحاوی** رحمة الله گفته است که اگر آن چیز از بنشکند یا بکشید تصور آن دارد که وی افتد
طهارت نباشد و ابن شجاع از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که اگر در نماز خود باهمچون قیام رکوع تواند که بدارد بر آن نماز
طهارت نیز تواند که بدارد تا دلیل آنکه طحاوی رحمة الله گفته است اینجای بود که مخرج از زمین باز بود اما اگر مخرج بر زمین استوار بود
هر چند نشسته بخواب رود طهارت بنا نشود دلیل بر آنکه حذیفه بن الیمانی رضی الله عنه روایت میکند که من در مسجد رسول علیه الصلوة
والسلام بخواب رفتم مرا بیدار نکرد مگر دست لطیف و آن دست مبارک رسول علیه السلام بود چون چشم باز کردم جمال جهان
آرای رسول علیه السلام را دیدم گفتم یا رسول الله این خواب از من حدث بود یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی پس معلوم شد
چون مخرج بر زمین استوار بود هر چند نشسته بخواب رود باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رفت اگر مخرج
بر زمین استوار نهاده است بیدار شد و دید بیدار شد بجا باز آمد اتفاق طهارت نباشد و اگر بنا دید بیدار شد بجا باز آمد اتفاق
طهارت نباشد و اگر بنا دید بیدار شد و لیکن نتوانست خود را داشتن بر زمین آمد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
نباشد و بقول محمد رحمة الله نباشد و بعضی از مشایخ گفته اند که بنکریم اگر نشست و ستش بر زمین آمده است جواب بر قول محمد
رحمة الله گوییم که طهارت او نباشد و اگر کفل ستش بر زمین آمده است جواب بر قول ایشان گوییم طهارت نباشد **مسئله** اگر
مسلمانی در نماز یا در قیام یا در رکوع یا در سجود یا در قعده بخواب رفت بقول مالک و شافعی رحمهم الله اشکال نیاید که طهارت
نباشد بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت نباشد ایشان بر علماء ما رحمهم الله حجت میکویند که شما اعتبار مخرج نامی دارید
و اینجا مخرج از زمین است و علماء ما رحمهم الله گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکوییم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام

لیس اللوم علی من نام قائما او قاعدا او ساجدا انما اللوم علی من نام مضطجعا لانه اذا نام مضطجعا استرخت مفاصله
رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود یا در رکوع یا در سجود و طهارت بر کسی است که خواب رود
بهلوی بر زمین نهاده که همین که پهلوی بر زمین نهاده شود مفاصل وی سست شود و کشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخواب رفت
بعد از طهارت نباشد بقول ابو یوسف رحمة الله نباشد و بقول محمد رحمة الله نباشد و بقول ابو یوسف رحمة الله
ملست که سجده بجای قیام بی انتقاض طهارت نباشد و که ضرورت است اما اینجا خواب رفتن بعد از طهارت نباشد و که اختیار است
و محمد رحمة الله گفته است که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا نام العبد فی الصلوة انتفخ بیاض الله تعالی

ملائکه فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی جسده فی خدمتی وروحه عند حضرتی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده مرمن چون در سجده بخواب رود خدای عزوجل مباهات کند و خطاب فرماید بفرشتگان که به نگرید به بنده من که تنش در خدمت منست وجانش بحضرت من محمد رحمة الله علیه گفته است که خیری که محل مباهات خداوند عزوجل بود طهارت تباه نکند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که بنگریم اگر سجده بسنت آورده است چنانکه شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین جدا است جواب بقول محمد رحمة الله کوئیم که طهارت تباه نشود و اگر سجده بدعت آورده است که شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین جدا نیست جواب بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه کوئیم که طهارت تباه شود که این را خفتن گویند سجده نی **مسئله** اگر مسلمانی بر ستور نشست بخواب رفت و ستور میرود تا مادام که بر زمین همی رود یا بر بالا طهارت تباه نشود اما همین که سر سوی نشیب شود طهارت تباه شود که فرو رفتن از پشت ستور آنست و شود اگر مسلمانی بر دیوار یا بر بالان اشتر بخواب رود اگر فرو رفتن بران چهار استور نبود طهارت تباه نشود و اگر آزاد بود طهارت تباه بود **باب نوزدهم** در بیان نواقض وضوء بقول زفر رحمة الله علیه اندک و بسیار وی حدث است وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود الفلیس وفرق نفرمود میان اندک و بسیار و بر قول شافعی رحمة الله علیه اندک و بسیار وی حدث نیست وجه قول وی آنست که بر دانه آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام قی آمد و بان نبست و گفت نیست طهارت از قی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لیس الوضوء من القی وهو ما روی عن النبی علیه السلام انه قاء فغسل فمه اما علماء رحمهم الله گفته اند که آنچه زفر رحمة الله گفته است محمول است بر بری دهان و آنچه شافعی رحمة الله گفته است محمول است بر کم پر دهان اما چون دهان پر شود طهارت تباه شود دلیل بر آنکه روایت میکند زید بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الوضوء عن کل دم سایل وعد الاحادیث او وسعته علماء الفم رسول علیه السلام فرمود که طهارت سازید از خون روان و از قی بری دهان و حد پر دهان آنست که پیشتر دهان را بگیرد و با مقداری که سخن گفتن را بازدارد یا نه تواند و یا بازداشتن اما اگر اندک اندک بری آید و وی بیرون می اندازد و جزء اول را باآخر جمع کنیم اگر بری دهان شود و مجلس یکست و سبب یکی اتفاق است که طهارت تباه شود اگر مجلس نو است و سبب نو اتفاق است طهارت باقی بود و اگر مجلس یکی بود و سبب نو بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود و اگر مجلس نو بود و سبب یکی بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود درین دو مسئله اول اتفاقست و درین دو مسئله آخر خلاف است بنا بر این خلاف بران اصل است که ابو یوسف رحمة الله اعتبار مجلس دارد و محمد رحمة الله سبب را اعتبار دارد **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خونی فرو آید اگرچه بر دهان بود طهارت تباه نشود و اگر مسلمانی را از دماغ خون یا از بینی زنگی فرو آید نزدیک بعضی تباه شود و نزدیک بعضی تباه نشود و خون فرو آمدن اگر از معده بلغم بیرون آمد اگر بر دهان بیست طهارت تباه نشود با تفاق و اگر بر دهان بود نزدیک ابی یوسف طهارت تباه شود و نزد ابو حنیفه و محمد رحمة الله تباه نشود اگرچه بری دهان بود اما اگر بادی سرخی آمیخته بود اگر غالب

مرتی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود طهارت تباه شود و اگر هر دو برابر است شاش نیست که طهارت تباه نشود و این اختیار خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه و احسان است که طهارت تباه شود و این اختیار شیخ امام رکن الدین رحمة الله است **مسئله** اگر گلوله برآید اگر بر دوان بود بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله طهارت تباه نشود و اگر سرگین باد و آنچه بود هر چه اندک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول محمد رح تا آن سرگین سیلان نشود طهارت تباه نشود و این هم جای بود که از قضا باد چیزی بود و اما اگر نه از باد چیزی بود و باتفاق طهارت تباه شود **مسئله** اگر چیزی ناگاه برآید سیاه بسته بمانند که صفراست یا خون بسته است یا مذاسوخته است اگر کم از بیضه من بود و چون شک است طهارت تباه نشود و آنرا باید که در آب اندازد تا به بیند اگر منتشر شود معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباه شود و اگر منتشر نشود و معلوم شود که خون نیست مذاسوخته است طهارت تباه نشود و فایده بزرگان گفته اند که درخت خلفه تر را بکوبد و آب برآرد و بخورد تا خدای تعالی عزوجل شفا دهد انشاء الله تعالی این مسئله از خلاصت از فقه **مسئله** اگر مسلمانی را قی آمد کم از بیضه من طهارت تباه نشود و وا نرا شوید یا نشوید خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای نیاورده اند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر مسلمانی را در نماز قی آید کم از بیضه من باید که بجامه نگیرد و بگذارد و نماز تمام میکند که نجس نیست اما ظاهر روایه است که پلید است لیکن چون فاحش نیست باید نماز روا نماز بگذارد **مسئله** اگر مسلمانی آب خورد و متغیر ناشده باز آمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که آن آب نجس نبود اما ظاهر روایه است که نجس بود که معده خانه نجاست هر چه بوی رسد نجس شود **مسئله** اگر از مرتی آمد که کم از بیضه من خواجه امام نیاه فخر رحمة الله گفته است که در حال طهارت حکم قی دارد و لیکن در حال نجاست حکم میدارد و چون کم از بیضه من است طهارت تباه نکند و لیکن زیاد از دو می بر جامه رسد روا نماز باز دارد شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که با همه حالها حکم قی دارد تا بر دوان نشود طهارت تباه نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود روای نماز را باز ندارد و در **فوائد** خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله مجتبی آورده است که از محمد حسن رحمة الله سوال کردند که مردی خمر خورد یا مردار خورد همچنین که معده وی قیء بر دوان باز آمد گفت اگر زیادة از دو می بجامه رسد روای نماز باز ندارد و اگر بر اندک افتد پلید کند و اگر کم بیضه من بود و اب اندک را نجس نکند و اگر بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و پس معلوم آمد که در هر دو حال حکم قی دارد و این مسئله دلیل است بر آنکه هر چه حدث نیست نجس نیست **مسئله** اگر مسلمانی را اگر جنبنده بر آید خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که طهارت تباه نشود از برای آنکه اصل درین باب آنست که حدیث آنست که نجس گفتن باز دارد و بر جنبانک جنبنده را که از گلو برآید نجس گفتن باز دارد و بر جنبانک باشد یا نباشد یا بیارا ظاهر روایه برهان الدین رحمة الله گفته است که آنچه جنبنده نجس و پاک است آنچه بروی است نجس است و آن کم از بیضه من است پس طهارت باقی بود

باب ستم در بیان ما فی الصوم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که هر که قی آید روزه تباه نشود اما اگر قی آورد روزه تباه شود و اصلست ابو یوسف در باب که ابو یوسف رحمة الله اعتبار بروبان را وارد و محمد رحمة الله فعل را فایده این خلاف در چند جا پدید آید تا اگر روزه دار قی آید بروبان و اندازد اتفاق روزه تباه نشود و اما اگر قی آورد بروبان و اندازد اتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید بروبان وی باز بخلق فرو برد اتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید بروبان و اندان بعضی اندازد و بعضی باز برد اتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید بروبان خود باز رود بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بقول محمد رحمة الله روزه تباه شود و الصحیح حاشیه فی هذه المسئلة قول محمد رحمة الله جامع الصغیر الحسامی وغیره ولا یفسد فی قول محمد وهو الصحیح لانه کما لا یمکن الاحتراز عن جزوه لا یمکن احتراز عن عوده فجعل عفوا در فتاوی قاضیخان و اگر قی آید کم بروبان و اندانخت اتفاق روزه باقی بود و اگر قی آید کم بروبان خود باز رود و اتفاق روزه تباه نشود و اگر قی آورد کم بروبان و اندازد بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بقول محمد رحمة الله اشکال نیاید که روزه تباه شود و اگر قی آورد کم بروبان و باز برد بر قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود بر قول محمد رحمة الله اشکال نیاید که روزه تباه شود و اگر قی آمد کمتر بروبان جمع و باز برد قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود بر قول محمد رحمة الله روزه تباه شود و بعضی مشایخ گفته اند که قیاس و الصحیح فی هذه المسئلة قول ابو یوسف رحمة الله جامع الصغیر الحسامی لا یفسد عند ابو یوسف ان قل وهو الصحیح کما فی الخلاصة جامع الرموز ولا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بخارج فلا یتصور ادخاله والصحیح فی هذه قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود اما ظاهر روایة انست که مرد فعل باقم هم برآوردن و هم فرو بردن که این آورده و برده را در معنی بروبان دارد گوئیم که روزه تباه شود و دران پنج مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباه شود و درین پنج مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه ما را بر همان خلاف که گفته آمد **فصل در بیان** خلال دندان **قال** النبی صلی الله علیه وسلم رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که رحمت خدای عز وجل بر خلال کنندگان باد در طهارت و در طعام **مسئله** اگر مسلمانی خلال کرد و بر سر خلال سرخی دید یا میوه کزید و بران میوه سرخی دید یا بطهارت مسواک کرد و بران مسواک سرخی دید درین همه صورتها باید که دست بر دو تجربه کند اگر سرخی سیلان نشده باشد طهارت تباه شود و اگر سیلان نشده باشد طهارت تباه نشود و اگر با نگشت بردن معلوم نشود که سرخی سیلان شده است یا نی آب مزا حاکم سازد اگر غالب سرخی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود تباه نشود و اگر برابر است قیاس آنست و استحسان قیاس نیست که طهارة باقی بود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارة تباه شود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی باطهارة است و فرش در جلد یا جوال اندوزاند و خشتن باکارد یا مور نیا خارا کرد خون برآید اگر سیلان سرخی نشود طهارت تباه نشود و اگر سیلان نشود طهارت باقی بود و اگر خون برآید و بر سر خرقه قرار گرفت معلوم نیست

پاکی فی بنم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لمالک المراة وی مستحاضة حیضتی واستقری ولو فی صلوة فاغتسلی وصلی فاغتسلت لکل صلوة الدم علی الحصیر فنظر رسول علیه السلام فرمود آن زن مستحاضه را که آیات را بنشین و بر سر ایام غسل آر و بر دو بند و بند بر بند ولجام بر بند و طهارت ساز و نماز گذار اگرچه بچکد خون بر بود یا آن زن سؤال کرد که یا رسول الله آن قطرها که بر جایها میرسد عفو است یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی گفت یا رسول الله من مینشویم عین وی میرود و لون وی باقی رسول علیه السلام فرمود که بشو و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین وی برود و اگر لون بماند آن لون عفو است و اثر عفو است و مارا معلوم آمده است که صاحب جرح سایل را هر وقت نمازی طهارت باید ساختن بحجت آنکه رسول علیه السلام فرموده است در حق مستحاضه **قال** النبی علیه السلام المستحاضة توضأ لکل صلوة و مراد ازین هر وقتی نماز است بحجت آنکه در حدیث دیگر فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام المستحاضة بوقت کل صلوة رسول علیه السلام فرمود مستحاضه طهارت سازد هر وقت نماز پس شافعی رح حمل کرده است این کل صلوة را بیک فریضه و سنت تبع وی و علما رحمهم الله حمل کردند بیک وقت نماز اول تا آخر او اداء و قضاء و سنت و تطوع هر چه گذارد در وقت او بود جرحت روان چندین باید تا حکم صاحب جرح سایل کرده بقول مالک رحمة الله نیست صاحب جرح سایل نیست بر قول شافعی رحمة الله علیه هر چه هر چه از دو اندام مخصوص پدید آید صاحب جرح سایل است و هر چه در رای این موضع است با مالک است علما با نیکو بندد رحمهم الله هر چه از هر کجا که باشد که پدید آید و روان شود و یکوقت نماز بگذرد آن صاحب جرح سایل بود و مالک رحمة الله گفته است که کسی صاحب جرح سایل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بقول علما رحمهم الله صاحب جرح سایل کسی بود که دیر تا دیر روان بود دو یا کرم افتد یا پیش روان بود چنانکه دو تا سه بند را تر دارد در یکوقت نماز

مسئله هر صاحب جرح سایل و مستحاضه که بنشیند پاره پرده آلایش خود را تواند که در محل خود دارد ظاهر روایة و بر حکم اصحاب بود امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که صاحب جرح سایل که بنشیند پاره آلایش را در محل خود دارد و بر حکم اصحاب بود اما مستحاضه حکم اصحاب ندارد از برای آن معنی که چندان حیله کرد رسول علیه السلام آن زن مستحاضه را فرمود و بر استحاضه فرمود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این را خاص فهم کنند اما عام فهم نکنند اصل درین باب آنست که هر جراحتی را که بندد بر بندی اگر وی یکساعت را تر دارد و بکوقت نماز و بر حکم اصحاب بود و اگر دو تا سه بند را تر دارد در یکوقت نماز و بر حکم صاحب جرح سایل بود و صاحب پرده یا نیز بهمین حکم است که یاد کردیم در حق صاحب جرح سایل یعنی اگر یکساعت پرده تر دارد حکم اصحاب بود اگر دو تا پرده تر دارد در یکوقت نماز و بر احکم مستحاضه بود طهارت صاحب جرح ناقض است یا کامل بقول شافعی ناقض است یک فریضه تواند داردن و سنت تبع وی و بقول علما رحمهم الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا و ادا و سنت و تطوع گذارد روا بود امامت کند بهم حالات خود را روا بود

مسئله طهارت صاحب جرح سایل باندر آمدن وقت ساقط شود یا بیرون رفتن وقت بقول زفر رحمة الله باندر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله

رفتن وقت بر قول ابو یوسف رحمة الله هم باید رآمدن وقت و سیم بیرون آمدن وقت و فایده این خلاف جایی پدید آید که
که صاحب جرح سایل نماز بامداد کند او را وضو باطهارت ناقص آفتاب برآمد باهمان طهارت نماز ضحی میکند او بقول زفر نماز روا
بود بقول ائمه ثلثه رحمهم الله روا نبود اما اگر صاحب جرح سایل طهارت ساز دا برای نماز ضحی یا وقت نماز جبیش در آمد باهمان
طهارت جبیش کذارد بقول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و بقول ابو یوسف و زفر روا نبود و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید
را وقت نماز جبیش اندر آمد باهمان طهارت نماز جبیش میکذارد بر قول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود و اما بعضی گفته اند که
قیاس قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله هم روا نبود از برای آنکه نماز عید را وقتی علاحده است ما ظاهر روایه آنست که نماز روا بود از برای
آنکه هر حکمی که نماز ضحی راست نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز ضحی با طهارت میسازد بهمان طهارت نماز جبیش میکذارد و در روایتی
نماز عید نیز همین بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز جبیش کذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز جبیش چون منقطع شد باز طهارت
ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میکذارد و در روایتی ظاهر روایه
آنست که روا بود و عیسی ابان رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه طهارت صاحب جرح سایل با مدن وقت نماز
میشود و با بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفت و وقتی اندر آمد اما ظاهر روایه آنست که روا بود از برای آنکه بوقت
نوشدن طهارت راه نشود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی
ابان رحمة الله گفته است که وی را نماز نیست طهارت سازد و نماز را از سر کیرد اما ظاهر روایه آنست که سازد و نماز بنا کند
روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز جبیش کذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز جبیش چون منقطع شد
از طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد اتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد و در میان نماز جراحت وی سیلان شد عیسی ابان رحمة الله گفته
است که بگذارد و نماز تمام کند ظاهر روایه آنست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند بنا را اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز جبیش میکذارد و یا بطهارت نماز دیگر عیسی ابان رح گفته است
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایه آنست که بطهارت نماز جبیش میکذارد از برای آنکه طهارت نماز جبیش
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است **مسئله** صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نوشد اگر بطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر کیرد
و اگر بر طهارت کامل است عیسی ابان رحمة الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر کیرد و اگر
همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایه آنست که نماز روا بود که بوقت نوشدن طهارت تباه نشود که آن طهارت ناقص بود و این
طهارت کامل است اگر بگذارد و نماز کند و نماز تمام کند و در میان نماز جراحت سیلان شود عیسی ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نوشتن این نماز بنا شود طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر روا
است که طهارت سازد و بران نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین میگذارد با طهارت ناقص هم در وقت
نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت نساخته و بگذشت وان نماز تمام کرد وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت
و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت پسیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که برگردد و نماز تمام کند و
ظاهر روایة آنست که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حدث است طهارت او از حدث جراحت
جراحت را سود ندارد تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدث را و در میان نماز جراحت شد طهارت سازد و بر نماز
بنا کند و اگر طهارت ساخت از برای جراحت را و در میان نماز حدث رسید پیش طهارة سازد و بر نماز بنا کند که طهارت حدث
جراحت را سود ندارد و طهارت جراحت حدث را سود ندارد و این نیز همان حکم دارد اما روا باشد جامع الکبیر آنست که بر
گذرد و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارة نساز د از برای یکی جراحت را و در میان نماز جراحت دیگر پسیلان شود طهارت
سازد و بر آن نماز بنا کند و محمد حسن رحمة الله علیه ابن مسئله را در خون بینی نهاده است اما اگر طهارة نساز د از برای دو
جراحت را و در میان نماز از یکی خون منقطع شد عمر رحمة الله گفته است که طهارة بسازد و نماز از سر گیرد که این بنائی قوی
بر ضعیف شود و روا بود اما ظاهر روایة آنست که بر گردد و نماز تمام کند که بنا شده است بطریق اولی بود که این بنا است
مسئله صاحب جرح سایل نماز پیشین میگذارد با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت
نساخت و بر گذشت وان نماز را تمام کرد وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد و اگر پیش از فرود
رفتن آفتاب جراحت پسیلان شود بر هر دو نمازش روا بود و اگر بعد از فرود رفتن آفتاب پسیلان شود نماز پیشین را باز گذارد
و نماز دیگرش روا بود اما اگر نماز پیشین تمام کرد و آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرود رفتن یا بعد از فرود رفتن آفتاب
جراحت پسیلان شود هر دو نمازش روا بود و اشکال آنکه در مسئله اول نماز پیشین را باز میگذارد و اینجا چرا باز گذارد
جواب آنست که در مسئله اول در میان نماز خون منقطع شده است بگوخت کامل بر وی گذشته و جراحت پسیلان شود
وی حکم احصا کرفت از آن وقت خون منقطع شدن وی پس بعضی از نماز را بطهارة ناقص گذارده است باز گذارد
اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرود رفتن آفتاب یا بعد از فرود رفتن
آفتاب جراحت پسیلان شود هر دو نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
باید که طهارت باز سازد و اگر طهارت باز نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین کذارد آن نماز وی موقوف بود اگر
نماز دیگر را پسیلان شود نماز پیشین روا بود اگر نماز دیگر را جراحت پسیلان نشود طهارت بسازد و نماز پیشین را باز گذارد
و هر کجا که مجیض افتد که بعد از طهارت پیش از تحریمه خون منقطع شود باز باید طهارت ساختن تا اگر وی را حدث رسد تواند که
بران نماز بنا کند و اگر اصحی وی اقتدا کند اقتدا وی درست آید و اگر طهارت باز ساخت و نماز شروع کرد اصحی وی اقتدا کرد درست آید

واگر دیرا دیمان نماز جراحت سیلان شود نماز وی روا بود و آن آنچی را نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد و آنگاه
جراحت سیلان شود نماز بر دور روا بود **مسئله** اگر اول وقت مسلمانی صاحب جراحت بود و نماز گذارد و بطهارت نماند
بآخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و نماز باز گذارد و اگر آخر وقت صاحب جرح بود و طهارت ساخت و نماز گذارد
وقت نوشدن خون منقطع شد خواجه امام فخر زاهد رحمة الله گفته است که بر وی چیزی نبود که وی بر فتوی عمل کرد
شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته که طهارت سازد و آن نماز را باز گذارد و از برای آنکه آن نماز بیکوقت کامل
باید تا در حکم صاحب جرح سایل شود و اینجا بیکوقت کامل نشده پس وی حکم اصحاب دارد و نماز را با طهارة ناقصه
گذارده است و آن نماز را باز گذارد **باب** بست یکم در میان پرده نهادن پرده بر سه نوع است فریضه است
واجب است و سنت اگر زن ترمزیه بود چنانکه بی پرده بقاء طهارة نیابد پرده نهادن بروی فریضه بود و اگر زن
بود که بیکوقت نماز بی پرده بقاء طهارة یابد و بیکوقت نماز بی پرده نهادن بقاء طهارة نمی یابد پرده نهادن
بروی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقاء طهارة بیابد پرده نهادن بروی سنت بود و اگر
سنت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها **مسئله** محل پرده سه است خارج است و بین الداخل
والداخل و تمیزی چنان بود که لب و دندان و حلق و پرده کجا نهند که اولیتر آن بود خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است
که داخل نهادن اولیتر بود اما ظاهر روایت آنست که اگر بخارج بقاء طهارة می یابد بین الداخل والخارج نبود و اگر بین
الداخل والخارج بقاء طهارة می یابد بداخل نبود و اگر بداخل بقاء طهارة یابد وی حکم صاحب جرح دارد بر وقت
نماز وی طهارة سازد و نماز گذارد **مسئله** پرده نهادن خارج جوت نماید پیشتر بر زبان ندارد و اگر دیرا
یا بیفتاد اگر خشک است طهارة باقی بود و اگر تر است طهارة تباه شود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج خرقه
نیاید پیشتر بر زبان ندارد و اگر پرده بر وی یا به افتد بر فور برداشت اگر تر است طهارة تباه شود و اگر خشک بود طهارة
باقی بود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج داخل تر است و خارج خشک طهارة باقی بود اما بر چیزی که
داخل بخارج سرایت کند طهارة تباه شود **مسئله** پرده نهاده شد بین الداخل والخارج ساعتی برآمد پرده بیفتاد اگر
تر بود طهارة تباه شود باجماع اگر خشک بود ابو جعفر رحمة الله گفته است که طهارة باقی بود اما ظاهر روایت است که طهارة
شود از برای آنکه خرقه را خاصیتی است که نم بخود کشد و باز بجرارت اندام خشک شود پس یعنی طهارة تباه شود در پرده پلید بود که
موضع مخصوص نجاست ظاهر شده است اگر با طهارة است پرده نهاد طهارة تباه شود یا نی بقول شافعی رحمة الله طهارة
شود که وی بسیون اندام را حدث دارد و بقول علماء ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است اگر تری با نگشت وی سر اینه کند
طهارة تباه شود و اگر سر اینه نکرده باشد تباه نشود **مسئله** اگر زن پرده نهاد چون برداشت بر پرده آب بینی دید
اگر از خواب برخواسته است غسل واجب آید و اگر نخفته بود غسل واجب نیاید و استن که فرج دو انگشت

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطن فرج ظاهر را حکم آنست که وقت غسل شستن آن فریضه بود به پهلوی کف دست
چپ و در فرج باطن حکم اینست و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن قسم که هم در کام نهند حیات تباه
نشود تا تری بفرج بیرون نرسد و جواب آن پرده مردان همین است **مسئله** اگر بکری بی پرده بقدار طهارت نماز بایستد
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که میان داخل و خارج نهند باید که زنار بر حال خود گواه کند تا روزی که حاجت
آید حجت بود پرده نهند تا به بقاء طهارة نماز کند و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که نباید که بسبب پرده
نهادن بکارت وی زایل شود وی آن ساعت نماز اعاده نباید که بران حال گواهی دهند وی پیش خصم خود خجل گردد
ویرا حکم صاحب جرح داریم تا بر وقت نمازی طهارة میسازد و نماز میکذارد تا آنگاه که صحت یابد چه بکارت حق عبد
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق حق بار حق **مسئله** روزه دار اگر پرده نهاد و بداخل
رفت روزه تباه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بجستن حاجت آید روزه تباه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر ریشه تران پرده بسته بود و ان رشته ظاهر است میتواند که پرده را بجای خود باز آرد روزه
تباه نشود محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزه دار گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را بگیرد و ان گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمعده وی رسد چون ان رشته را بکشند و ان گوشت
را برآرد روزه تباه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان انکه گوشت را فرو خود و باز برآرد و میان
انکه زن پرده را غایب کند و بجای خود باز آرد **مسئله** اگر روزه دار پرده نهاد و غایب شد و یا حشفه بخت با جماع
روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارة نی و با جماع غسل واجب نشود و اگر با طهارة بود طهارة تباه شود و مانی
اگر حشفه تر بود طهارة تباه شود و اگر حشفه خشک بود طهارة باقی بود و اگر زن از گرمابه برآمد پرده می نهد و یا طهارة میباشد
بعد از ان پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهارة تباه شود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی رح طهارة
تباه شود و بر قول علماء رحمهم الله طهارة تباه نشود **مسئله** اگر مسلمانی را در خصیه سنگ بود و از انکه نیفتد و بیرون
آورده بول از راه مثانه از انجا سرایت کند تا سیلان نشود طهارة تباه نشود بر خلاف انکه مسلمانی را در اندام
نهان جراحتی بود خون یا ریم از ان سرایت میکند بسر اندام بر چه اندک ظاهر شود طهارة تباه شود که از ان موضع
خون و ریم سرایت میکند از انجاست اندک خالی نبود یعنی بول و از ان موضع بر چه اندک بول ظاهر شود طهارة تباه شود والله اعلم بالصواب

بست سیوم در بیان حیض مشروع است بآیت و اخبار و اجماع امت و رسول علیه السلام فرموده است که نشان دین زنان از عایشه طلب کنید مراد
از ان احکام حیض است و رسول علیه الصلوة والسلام بر جمله دانست که زنان شرم دارند از وی سوال کردند بدین سبب اشارة بعایشه کرد و موسی
عایشه صدیقه رضی الله عنها کرد تا از وی پرسند سوال کنند و در دین فقیه شوند بدانکه موضع علم حیض فریضه است هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع و
هیچ علمی بدو جهت تعلق ندارد الا احکام حیض قوله تعالی یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة معنی این آیت آنست که مفسران چنین گفته اند

ان دمنان کردیده وکردن داده وبیکانکی خدای عزوجل وبرسالت انبیا کافر بدن خود را از اول خود را از آتش
دوزخ کرداند زنده او سنک است وآدمی ورسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
کلکم راع وکلکم مسئول من رعیته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت هر امیر را سوال کنند از رعیت
وی مرد او امیر شوهر است زن رعیت وی خواجه ابوالحسن ستفنی رحمة الله در کتاب جعفر آورده است که فردا قیامت
امناء صد قنایک زن بود و در عتاب وی چهار مرد در سوال اید چنانچه پشوی و پدر و برادر و پسر که این زن جز
پیش ایشان نتواند نشستن و جز پیش ایشان نتواند احکام مسلمانی آموختن باز مرد بود که دیرا مادر بود و خواهر و دختر
و عیالان از منکوحات باشند و کنیزکان بخشنده همچنانکه سوت دنیا در ذمه وی لازم بود اموختن احکام اخرت بر وی
لازم بود از برای انکه زنی باشد که در الایش بود و لیکن بر یکحکم باکان ثابت شده باشد عبادت را مانند سکار شود و
بسیار زن بودند که آن زن الایش نتوانند و لیکن جعفر بود شوی کرد و فراش کرد و فرزند بر فراش فاسد آید پس آموختن
احکام جعفر فریضه اید هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراش و هم خواجه ابوالحسن ستفنی رحمة الله
گفته است که جعفر در ایشان بهر است عیب نی از برای انکه اگر عیب بود وی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام جعفر
نبود وی و بر زنی که اهل جعفر بود از اهل جعل بود و بر زنی که اهل جعل بود محل مباهات رسول علیه السلام بود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام تناکحوا توالدوا تکاثروا فانی اباهی الامم یوم القیمة ولو بالسقط و ای حتی السقط رسول علیه السلام فرموده است
که نکاح کنید تا فرزند تولد شود تا بسیار که من بقیامت مباهات کنم به بسیاری امت اگرچه هم ان سقط باطل شده باشد
و خواجه ابوالحسن ستفنی گفته است که این جعفر در ایشان از حکمت الهی است از برای انکه ایشان ضعیف باشند و
عمل نتواند که ایشانرا از عبادت خداوند عزوجل بطالت افزاید خداوند عزوجل ماهی روزی چند در ایشان نهاد تا ایشان
در ایشان نهاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان را طاقت بیفزاید
و دیگر در امباشرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عزوجل در ماهی روزی چند دوم سبلان
در ایشان نهاد و سبب آن صحبت بر ایشان حرام کردانید تا چون زن شالیسته مصلی شود بمصلی آید و مرد شالیسته
فراش شود بفراش آید و میان ایشان الفتی پدید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و مزید نعمت این بود که خداوند عزوجل ایشانرا فرزندی دهد که خداوند عزوجل را بکانکی
بشناسند و بوحدانیت یاد کنند و هم خواجه ابوالحسن ستفنی رحمة الله گفته است که دیگر حکمت ایشان است که کار ایشان
باتش ماند و حرارت در ایشان غالب باشد و ماهی ایشانرا بخوت ابی قصد و جماعت طبعت آید خداوند عزوجل ماهی
چند دوم سبلان در ایشان نهاد و سبب بخوت قصد و جماعت از ایشان برگرفت تا ایشانرا بهت پس ناچیزی بیاید عذر از کشیدن
و نخستین کسکه جعفر دید آدم صفی الله علیه السلام جهان از ان درخت منهی تناول کرد و در وی انجالت دید اندان اثر در فرزندان

وی باقی ماند تا بقیامت اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن در حق ما و خود طعن کردن است بر ما بیم
و دیگر آنکه خداوند عزوجل بگناه دیگری انگیرد **قوله تعالی** و لا تزر وازرة وزر اخری ما ایمان میداریم بدان و درست میدانیم
امام را باکیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابو النصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بجمله
پیغامبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر ما باکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت
نیست در عرب چیض نام لونی بود که از جزی پدید آید همچنان از خار درخت مغیلان صمغ پدید آید عرب کوید حاضت الشجرة
و در دیار ما از درخت توت و سیب و زردالو و سلم لون پدید آمدی عرب کوید حاضت الشجرة و از خرگوش لونی پدید آید
چنانکه از زمان عرب کوید حاضت الارنب و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم این حکایت آورده است که روزی اعرابی
نزد یک رسول علیه الصلوة آمد در خرگوش بریان هدیه آورده بود که رسول علیه الصلوة والسلام آنرا قبول کرد خواست
تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی پدید می آید چنانکه از زمان رسول علیه السلام فرمود
لیس بشی یعنی الجر نیست انگاه رسول علیه السلام از نده را گفت بشتر ای تا خوری اعرابی گفت یا رسول الله من روزه
میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه
من و از روزه برادرم داود پیغامبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله در روزه شما کدام است در روزه داود علیه السلام
کدام رسول علیه السلام فرمود که روزه داود علیه السلام نبوده است که یکروز بخوردی و یکروز روزه داشتی یا دو روز
خوردی و دو روز روزه داشتی و روزه من روزه ایام بیض است و یکروز افطار است گفت بشتر ای تا خوری تا ترا روزه
بیاموزم که چگونه روزه دار باشی گفت یا رسول الله کدام روزه است که من چگونه روزه دار باشم رسول
علیه السلام گفت از روزه ایام بیض است و انگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن بیاران قسمت
کرد و این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الهدایا مشترک ما را معلوم آمد که چون جزی خوردنی
در میان جماعتی بیارند همه را از آن نصیب بود دارنده را نیز نصیب باید کردن و از نده اگر بخورد و باکی نبود از برای
آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن اعرابی را تکلیف نکرد و بگشادن روزه و در بیه قبض شرط است و بار رجوع نتوان کردن
قال النبی علیه الصلوة والسلام العائد فی هبته کالعائد فی قیئه رسول علیه السلام فرموده است که اگر کسی بخشیده خود را رجوع کند چنان
بود که قی کرده را باز خورد روزه ایام بیض سنت دائم صفی بود صلوة الله علیهم بنیاد علیه چون بر از بهشت بدنیا آورد سه تن بودی از کرد و
غبار کرفت چنانکه شیخ الاسلام علی السغدی رح میکوید از غبر جبه غبار کرفت تن و پر احبر ئیل علیه السلام آمد و کفت امروز روزه دار ان
روز سیزدهم ماه بود و روزه ثواب خداوند عزوجل و دو اک اعضا و پر از کرد و غبار و ناپاک کی و اید روز چهاردهم آمد کفت امروز پندرروزه
دار روزه ثواب خداوند عزوجل چهار دانک اعضا و پر پاک کرد اید از غبار و ناپاکی روز پانزدهم آمد کفت امروز پانزدهم روزه بدار روزه ثواب خداوند عزوجل
کل اعضا و پر از کرد و غبار و ناپاک کی و اید چون معصوم مرسل این سه روز روزه میداشت خداوند عزوجل تن و پر از کرد و غبار و ناپاک میکرد و اید

بنده مومن جاهی کنه کار اگر این سه روز روزه دارد خداوند عزوجل او را از گناهان پاک گرداند هیچ عجب نبود و در سر بعث
حیض نام خون بود که از زنان پدید آید از موضع مخصوص در وقتی معلوم و بعد وی تمام امار در اقل و اکثر وی علما را اختلاف
هست سعید بن مسیب رضی الله عنه گفته است که هر چه اندک بیند حیض بود وی گفته است که کسی علم حیض را به از من نداند
و مالک رحمه الله گفته است که یک ساعت بیند حیض بود وی قیاس کرده است بنفاس و بقول شافعی گفته است کمترش یک شبانروز
و میانه هفت شبانروز و بیشترش پانزده شبانروز و از ابراهیم نخعی رحمه الله دو روایت است به یکروایت هفت شبانروز
و به یکروایت قیاس کرده است بخویشاوندان پدر ش حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سه روز و دو
شب و مراد از وی سه شبانروز است و بر قول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز کمترک و دو یم شبانروز بیشترک که
بیشترک را حکم کل است دلیل بر آنکه اگر آب بر نجاست میگذرد آب نجس بود اگر غالب بر نجاست میگذرد را اینک بیشترک را
حکم کل است اعضا که پوشیدن وی در نماز فریضه است بیشتر از وی گشاده شود وی رکن همچنان نماز گذارد
روای نماز را باز دارد اینک بیشترک وی را حکم کل است اگر بیشترک از روز گذشته باشد نیت روزه کند درست
نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** قربانی را بیشتر از کوشن یا بیشتر از چشم بانقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشترک وی را حکم کل است **مسئله** جزیه گذار بیشتر از سال بیمار بود جزیه از وی ساقط شود اینک بیشتر وی را حکم کل است
مسئله فرزند بیشتر از مادر پدید آید حکم نفاس دارد اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** کشته با مردار آمیخته بود اگر
غالب کشته بود تحری جایز بود بقول علماء ما رحمهم الله اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** اگر در معرکه کافران با
مومنان کشته شده اند اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان دفن کنند اینک
بیشتر وی را حکم کل است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم بشهادت ان لا اله الا الله و التقائ است
که آن وقت که ایشان را تلقین میکنند ایشان هنوز زنده اند و لیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام
ایشان را مرده فرمود پس معلوم شد که هر کار که نزدیک بود به تمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صور تها این بیشتر
است را حکم کل است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت
می باید کردن و آن گذشتن عده است و فرض ساقط می باید کردن و آن ترک عبادت است نی هر بیشتر حکم کل است
دلیل بر ین مسایل نجاست غلیظ نزدیک است که زیادت نمی شود و لیکن هنوز نشده است باوی نماز
روا بود اگر چه نی وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آرد و بر اعضای وی یا ان
موی خشک ماند از عهده جنابت بیرون نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اگر نجاست خفیفه نزدیک است که کثیر فاحش شود و
لیکن هنوز نشده است باوی نماز روا بود اگر چه نی وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اعضا که شستن
وی در طهارت فریضه است اگر بر آن اعضا موی یا یان موی خشک ماند طهارت درست نبود نماز را اینک بیشتر وی را حکم کل

مسئله حوض نزدیک ست که ده در ده شود و لیکن هنوز نشده ست دروی طهارة و غسل روا نبود و اگر نجاست اندک دروی افتد نجس نشود اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله درین حوض کم ده در ده قطرهٔ یا خون چکید یا نجاست آن حوض پلید شود یکچند او کل را بر گیرد اینک مشتریرا در شریعت حکم کلی نی مسئله حوض ست ده در ده درمیان وی ستونی برکشیدند کم ده ده شود دروی طهارة سازی روا نبود اینک مشتریرا حکم در شریعت کلی نی مسئله اگر مسلمانی چهار رکعت نماز کذارد و همه ارکان نماز بجا آورد و لیکن قاعدهٔ اخر بجا نیاورد و نماز وی روا نبود اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله اگر مسلمانی را بست دینار زر بود کم طلسوی زکوة واجب نشود و یا دویست درم نقره ست کم دانکی زکوة واجب نشود اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله اگر نصاب تمام ست لیکن از سال تمام چیزی باقی ست وی ازان نصاب چیزی خرج کرد نصاب تمام نماند زکوة ازوی ساقط شود اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله مردی سوکند خورد که امروز همه نهار ناخورم مشتری تا نهار ناخورد روز نماند و اندک نان ماند سوکند بکردن آید اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله مردی سوکند خورد که امروز این مال تو بتو دهم مشتری داد اندک ماند روز نماند سوکند بکردن آید اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله مسلمانی کالا خرید کیلی یا کزی یا وزنی ازان کیل و کز و وزن چیزی کم ست قاضی جبر نکند مشتری را به قبض مبیع اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله اگر از کیل و کز دون ربت بود و لیکن از بهای چیزی باقی ست قاضی جبر نکند بایع را به تسلیم مبیع اینک مشتریرا حکم کلی نی مسئله مردی با عیال خود ایلا بست و ایلا بستن ان بود که سوکند خورد که تا چهار ماه بازن خود دخول نکند اگر این سوکند را وفا کند زن بر وی طلاق نشود یک طلاق باین اما اگر ازین چهار ماه چیزی باقی بود که وی را باین زن دخول افتد ایلا باقی نماند اینک مشتریرا حکم کلی نی اگر سوکند بخدا خورده باشد کفارت یمین لازم شود و یمین ساقط شود و اگر سوکند باطلاق خورده باشد اگر سوکند را وفا کند یا نکند زن را طلاق واقع شود مسئله اگر مردی بجلال خود ظهار بست و ظهار بستن آن بود که زن خود را چنین گوید که سر تو بر من چون سر مادر من یا پشت تو بر من چون پشت مادر من یا شکم تو بر من چون شکم مادر من یا فرج تو بر من چون فرج مادر من این لفظ در ابتدا اطلاق بوده ست امروزی زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شوهر من را چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من ببخشای و رحم کن من زنی کلان سال ام مرا کسی دیگر نخواهد رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین میفرماید که فرزندان خورد دارم رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوی خود طلاق شدی ازان زن بگشت یا رسول الله همچنین میفرماید جبرئیل آمد و این آیت آورد قوله تعالی والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا اکر این مظاهر را مال نیست تا بنده ازاد کند بروزه کفارت بکند یکی کم از شصت روز روزه داشت روز شصتم بر بندهٔ قادر شد یا وی را باین زن دخول افتاد ان یک کم

از شصت روز یا روزه قطع شود و روزهای دیگر از سر گیرد اینک بیشتر در احکام کل فی **مسئله** اگر قضا خطا افتاد چنانکه یکی میرسید
را گرد و بر مومنی امد هلاک شد دیت بر عاقله لازم شود بروی کفارت واجب شود بنده مومن آزاد کند یا شصت روز پیوسته
روزه دارد اینجا طعام و اون نیامده است و اگر در قدرت از آزاد کردن بنده نیست بر وی روزه کفارت میکند یک کم شصت بیند
روزه و

رسول علیه السلام فرمود که چون زنان سه روز به از تب یکسال و یک شب تب زن حامله به از عبادت یکسال و یک روز نفاس ایشان به از جبل احد زر و یک بندق که فرزند از پستان مادر مکد و بیرا به از آن بود که مادر وی بند از او کند و چون فرزند از پستان مادر شیر خورد و بیرا به از آن بود که جبل حج و جبل عمرة آرد و هر زنی که ایام حیض خود بیند کفارت شود جمله گناهان وی از پس حیض ایشان از سبب کفایت گناه آمد و فرزند سبب بشمارد الخ اقل و اکثر حیض بود گفته اند و اقل و اکثر طهر علما را اختلاف است در کمترش شافعی با علما راست رح که پانزده شبانروز است علما رحمة الله گفته اند که نود شبانروز است گفته اند در ماه آید و بیشتر ماه این بود که یک روز کم آید و بکنقصان ماه را بار نهیم تا از حیض چیزی کم نشود و ابو عصمه معاذ مروزی رحمة الله گفته است که بیشتر طهر را حدی پیدا نیست و بیشتر طهر را در حق نماز مدت پیدا نیست چنانکه مسافر را مدت سفر پیدا نیست و در کمتر و بیشتر عادات اختلاف علما است نیز عصمه معاذ المروزی میگوید رحمة الله کمتر و بیشتر حیض را بحدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم و بروایت صحابه رضی الله عنهم پیوسته ایم اما در باقی باحدیث نرسیده است سخنی نمیتوانم گفتن بر قول عبد الله رخعفرانی رحمة الله بست و هفت شبانروز است و در کتاب حیض خواجه امام علی بزدوی رحمة الله یاد کرده است که این قول ابو یوسف است رحمة الله علیه و هم در کتاب حیض خواجه امام علی بزدوی رحمة الله از محمد روایه است که بنجاه و هفت شبانروز و در کتاب حیض خواجه امام اجل ابو الحسن رحمة الله حاکم جلیل شهید از امام محمد حسن رحمة الله روایه کرده است که دو ماه تمام باید ابو سهل غزالی رحمة الله گفته است که دو ماه کم ساعتی باید تا نطفه علقه شود و دو ماه خود باید اما ساعتی کم کردیم تا فاضل شود و در احکام بعضی مشایخ رحمة الله گفته اند چهار ماه کم ساعتی باید تا جان فرزند آدم در آید و چهار ماه خود باید اما ساعتی که کم کردیم تا فصل شود و در احکام خواجه امام اجل ابو الحسن میگوید رحمة الله که ما را در روایت حاکم شهید از محمد حسن چنین یاد افتاد اول صحابه باوی یار کردیم از برای آسانی را و بر قول محمد ابراهیم میدانی رحمة الله شش ماه کم ساعتی و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است که این اظهر است که ثمره وی جائی پدید آید که مبتدیه دم دید چندانی که حیض را بشاید و طهر طویل دید و دوم آنرا فتاد باید که بدین اصل باز گردد از اختیار متقی را بود و مستحاضه را بر انواع است طهر طویل است و طهر ناقص است و طهر صحیح است و طهر درست و طهر مختلف طهر طویل شش ماه است و این بنصب عادت را بشاید و طهر ناقص کم از پانزده شبانروز است باجماع تمامت باکی نماز گذارد و طهر درست پانزده شبانروز است که فاصل را بشاید میان دو خون و طهر صحیح آنست که صاحب عادتی مکرر دیده باشد و طهر مختلف آنست که بعد از طهر درست پیش از تمام پاکی الا اندکی بقول ابو حنیفه رحمة الله تمام پاکی نماز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نشیند بقول ابو یوسف بطریق احتیاط و بقول محمد بطریقی بدله ما بست شبانروز است چهار نماز و میان دو حیض بقول شافعی رحمة الله از دو شبانروز است سرخ و سیاه باشد و بر قول علما رحمهم الله شش شبانروز است و قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است دم الحیض اسود و غلیظ محترم اما این از شافعی رحمة الله روایه است و از اصحاب وی روایه است که ایشان با علما رحمهم الله

که لون حیض شش است سرخ است سیاه است زرد است تیرگی است و زردی بچه صفت باید تا حیض باشد بعضی مشایخ
گفته اند که هر رنگ خاص و بعضی گفته اند که همه رنگ کاه و بعضی گفته اند که همه رنگ لوریا و بعضی گفته اند که همه رنگ ریم ندان خواجه امام
ابوبکر اسکاف رحمة الله گفته است که هر رنگ ابر نسم خواجه امام ناصر فخر رحمه الله گفته است که مراد از ان ابر نیشم عام است یعنی ابر نسم که
رنگ ریمان دارد کرده باشند شیخ علی دقاق رحمة الله گفته است اگر خاب سرخ دیده شود حیض بود اگر خاب سپیدی باشد حیض نبود
خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته است که اگر در ایام عادت دوم طهر یا بار مید آرد و بعد حیض رسد حیض بود اما اگر ما قبل ایام بود یا
ما بعد ایام بود حیض نبود اما ظاهر روایت است که لین همه لون حیض بود و دلیل بر انکه از ابو منصور محمد بن سلام البلخی رحمة الله سوال
کردند که زنی در ایام حیض سبزی می بیند حیض بود یا نی گفت حیض بود همان که کیاهی خورده باشد تجربه کردند بچنان آمد پس معلوم
شد که نخورد ن بند لون نیز میکرد د مسئله اگر کدان سالها لوان مختلف می بیند حیض بود یا نی خواجه امام علی بزدوی رحمة
الله گفته است که اگر پر و پوسته می بیند حیض بود اما اگر اندک پوسته بیند یا پر و کسته حیض نبود خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته
است که اگر در ایام بود و بعد حیض رسد حیض بود اما ما قبل ایام بود یا ما بعد ایام حیض نبود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته
است که اگر این مسئله از مسوال کنند گوئیم که حیض است تا کرد و فراش کرد و که تا نباید که فرزند بر فراش فاسد آید و اگر زن سوال کند
گوئیم که حیض نیست تا از عبادت باز نه ایستد و بر کار نشود و اگر این زن معتده بود و عدت عادت ده بست سه بار بچنین بیند عدتش
گذرد اما برای انکه از دو جه خالی نیست یا اهل حیض بود یا نه اگر اهل حیض بود سه حیض دیده و اگر نه بست سه ماه گذرد و عدتش بسر
شود اگر چه عادت سه ماه گذرد اما اگر بچاه ساله یا کم از بچاه سال بیند حیض بود و چون بعد حیض بسه ماه گذرد اما اگر حکم
ایاس و فاتش اکنون حیض نبود سال چند باید تا حکم ایاس دهندش بقول عبد الله زعفرانی رحمة الله چون بچاه ساله شود در
حکم ایاس دهند در روایة ابو عصمه از محمد رحمه الله از بچاه ساله تا بچاه پنج ساله در روایة حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله از بچاه پنج
سال شش و امروز فتوی بر بچاه و پنج ساله است و از نصیر بن یحیی رح سوال کردند که سال چند باید تا در احکم ایاس دهند
گفت هم چند سال من تجربه کردند سال بر انود سال بود انقطاع در نسخها نیاورده است اما استادان قرار داده اند بر طهر
طویل ان شش ماه است بعد از شش ماه سه ماه دیگر نشیند عدتی کند و بعد از ان اگر الوان مختلف بیند حیض نبود اما اگر دما خالص بیند
اگر بعد و حیض رسد حیض نبود اگر بعد و حیض نرسد حیض بود و این روایة نوادر است که هم حیض نبود و این اختیار خواجه محمد مقاتل رازی است اظاهر
روایة انست که حیض بود و این اختیار خواجه محمد ابراهیم میدانی است و در نوادر ابن سماعه از محمد حسن رحمة الله روایة است که اگر نو
سال دما چنان بیند و بعد حیض نرسد حیض بود فایده این اختلاف جایی پدید آید که تا اگر در عدة رجعی بود حق مراجعت باقی بود و
بر محمد رحمة الله اشکال کنند و بر اچرا بچون تیمم نمیداری که بر کاه تیمم ابا باید تیمم وی باطل شود و لیکن نماز ما کند او وی ابو
محمد رحمة الله گفته است که حال زن هم چون طهارت بچون تیمم است که بر کاه تیمم بیابد تیمم او باطل شود و این نیز همان حکم دارد
مسئله اعتبار لون حیض مر تری را است نی ر خشکی را فایده این اختلاف جایی پدید آید تا اگر صاحب ده پرده بر کرفته

سپید بود و خشک شده رنگین شد حیض بود و اگر بر بود در رنگین بود چون خشک شود سپید شود حیض بود تا اگر اول ایام پاکی
دید و آخر پاکی دید و در میان سه روز سپید دید این همه حیض بود تا اگر درین میانه نماز نا گذارده بود آن نیز را نبود و قضا بر
وی نی و اگر روزه در نفقه داشته بود روا نبود و قضا بر وی بود چون روزه فریضه بود و اگر روزه تطوع داشته بود در روا نبود
و قضا بر وی نبود و همچنان که با جامه پلید شروع نماز درست نیاید شروع حیض در روزه نیز درست نیاید والله اعلم **فصل** در بیان
دم فاسده اگر حامله دم بیند بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود و خون فاسد بود و اگر در اول ایام پاکی
الا بیش دید دیگر روز نه دید بر قول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون فاسد بود و اگر دم آورده اندر کندر بر قول
شافعی رحمه الله علیه تا پانزده روز حیض بود بر قول علماء ما رحمهم الله زیادت آورده خون فاسد شود و نفاس را دم از اهل در کندر
بقول شافعی رحمه الله تا شصت روز نفاس بود بقول علماء ما رحمهم الله خون از اهل زیادت فاسد بود **مسئله** اعتبار پاکی از
وقت نهادن پرده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فائده این اختلاف جایی پدید آید که زنی در حالت پاکی
کاهلی کرد و نماز خفتن نگذارد و پرده نهاده بود بامداد پرده برگرفت رنگین بود قضا این نماز خفتن بروی بود که ازین زمان
حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز خفتن پرده نهاده و نماز خفتن نگذارد بامداد پرده برگرفت سپید بود قضا نماز
خفتن بروی نبود که معلوم شد که نماز خفتن را پاک شده است که پرده نیالوده است و محمد رحمه الله حسن را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمه الله ظاهر شدن را اعتبار دارند محمد رحمه الله قیاس کرده است بحیض حدث تا اگر مسلمانی در نماز حسن یا دیگری
ظاهر شد بعد از فراغ نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را باز گذارد این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که ان نادر است و بنا در حکم نیست اما اینجا ایشان را در برهای این حالت پدیدی آید اینجا
اعتبار ظاهر شدن را بود و دلیل بر انکه زنی نزدیک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین زنیست که در
شب چراغ می نهد و خود را بر روشنایی چراغ تجربه میکند مادر مومنان گفت مادر وقت رسول علیه الصلوة والسلام این
رنج بر خود نه نهادی بر گاه که ظاهر شدی به نشستی و بر گاه که ظاهر نشدی نماز گذاردی پس همچنین فقیه امت عایشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که ثلثان دینتان طلب کنید از عایشه صدیقه و
مراد ازان احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشت نی حسن پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن است نه حسن را
و محمد رحمه الله در چند مسئله باطن را حکم ظاهر داشته است یکی انکه اهل بر وه را محل بر وه خلال کردن مستحب داشت دیگر انکه
زنی خواب دید و آب نی عسل واجب داشت و دیگر انکه حسن را اعتبار داشت فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی انکه
زنی در مذاکره طلاق حسن یافت بعد ازان که شوی طلاق داد ظاهر شد این حیض از عدة نیابت دارد یا نی بقول محمد
رحمه الله علیه آن حیض از عدة نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نیابت دارد دوم اگر کنیزکی در عدة اکره
بیع حسن یافت و در دست مشتری ظاهر شد ان حیض از مستبرا نیابت دارد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمهم الله نیابت دارد و بر قول محمد رحمة الله نیابت ندارد **مسئله** اگر زنی در عدت حیض یافت بعد از آن ظاهر شد بر قول محمد رحمة الله آن حیض را نیابت دارد و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله رد او دیانی و زده و بیست بیش از نود و نه روز نباشد و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله حیض یافت بعد از رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد رح روزه تمام شود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله معتبر بود دانی محمد رحمة الله طواف حیض یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام محمد طواف حیض معتبر نبود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف معتبر بود یا دانی کمتر از سه روز دیده و بعد از حیض آمد آن حیض شرط بود دانی بر قول محمد رحمة الله شرط بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله شرط نبود و درین کل مسایل محمد رحمة الله حیض را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اطهار ظاهر شدن را اعتبار دارند والله اعلم بالصواب **باب بیست و پنجم در احکام عدت** عدت حق شرع است در وی صیح و تحبیش و زینت واجب است احکام عدت سبب امر زنان است حکایت آورده اند در بنی اسرائیل مردی بود وفات یافت باز از وی زنان ماندند حق تعالی بایشان وحی فرستاد یکی را خواهید یکی را برگزید گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین انگس گفت من نمیدانم وحی آمد به بیچارگیران زنان که بیستارند و این بنده را بامر زنش که بنده از بندگان ما را از گیره باز داشت پس چون دانستند که مسئله قدر سبب امر زنش خدا را معلوم آمد که دانستن احکام عدت سبب امر زنش است عدت بر انواع است عدتی که ماه کند زرد و عدتی است که بحیض کند زرد و عدتی است که بحمل کند زرد و عدتی است که بموت کند زرد عدتی که بحیض کند زرد حیض موت جمع آید عدت نا رسیده و ایسه زنی را که هرگز حیض ندیده باشد عدت ایشان سه ماه کند زرد چون از اوباشند و اگر بنده باشند یکماه و نیم کند زرد و عدت اهل حیض بدین سه حیض کند زرد چون از اوباشند بدین دو حیض کند زرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که ماه تحریه بندرد اما حیض تحریه نه سرد و ام ولد را خواجه ازاد کند یا بموت خواجه ازاد شود و بر قول شافعی رحمة الله بر وی استبرا واجب شود و بر قول علماء رحمهم الله عدت واجب است عدت اهل حمل نهاد ون حمل کند زرد که در وی بنده ندانسته یکسن الله **مسئله** این است که شوی بر نخسته تن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله چنان بود که زنی جاریه باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل سید عدت وی کند زرد حالی که کسی دیگر را خواهد روا باشد **مسئله** عدت موت بچهار ماه و ده روز کند زرد وقتی که ازاد بود و اگر بنده بود مدت وی بچهار ماه و پنجروز کند زرد و حیض در وی علت نیست **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی زنی خواهد نا رسیده و دخول الله و طلاق دهد عدت وی بسه ماه کند زرد و این سه ماه چیزی باقی بود که اهل حیض را عدت وی بسه حیض کند زرد و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی بچهار ماه و ده روز کند و خروج عدت ماه و ده روز چیزی کم باید تا عدت وی کند و این جایی بود که ازاد بود و اگر بنده بود و نا رسیده و شوی وی را بعد از دخول طلاق دهد عدت یک نیم ماه کند زرد و ازین یک نیم ماه چیزی باقی بود که اهل حیض ست عدت وی بدو حیض کند زرد و ازین دو حیض چیزی باقی بود که خواجه وی را ازاد کرد

عدة دوی بسه حیض گذرد ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدة وی بچهار ده روز باز
تمام کم نیز و چیزی کم باید تا عدة وی گذرد و این هم جائی بود که طلاق رجعی بود اما اگر طلاق باین بود و بقول علماء ما
رحمهم الله برهان دو حیض گذرد و بر قول شافعی رحمة الله سه حیض گذرد و تداخل عدة است در مسئله مدخول بها
یا فی بقول علماء ما رحمهم الله تداخل پذیرد و بقول شافعی رحمة الله تداخل نپذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی زنی
را دید از وی زن ماند بعد از مدت زنا وی را خبر وفات آورند وی عدت وفات گرفت و شوی دیگر خواست یا وی
آمد شوی اول باز آمد میان این شوی و شوی دوم تفاوت کند شود و تفاوت که این شوی را قضای قاضی حاجت بود و بر زن عدة
نشود و بر مرد کابین لازم شود میان نامبرده و شوی اول کابین هر کدام کمتر بود آن لازم شود و بر هر دو سوخانه جدا
و نفقه لازم نشود و از برای آنکه در حق شوی اول نامزده است و در حق شوی دوم عقد فاسد است عدة آن زن
از جهة وفات گذرد بر قول زفر رحمة الله از صحبت آخرین و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله از وقت تفاوت که اگر این شوی
اول را کراهیت آمد وی نیز طلاق داد این عدة این زن بچند بن گذرد بقول شافعی رحمة الله عدة وی شش طهر
گذرد سه از شوی اول و سه از شوی دوم بر قول علماء ما رحمهم الله بهمان سه حیض عدة وی بگذرد از برای آنکه مراد ازین عدة
فراغ رحم است و این سه چیز حاصل می آید اگر کی طهر دیده باشند و نگاه شوی اول طلاق داده باشد بر قول شافعی رحمة الله
پنج طهر دیگر عدتش بگذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله علیه همان سه حیض عدتش بگذرد اگر دو طهر دیده باشند نگاه شوی
اول طلاق داد بر قول شافعی رحمة الله چهار طهر دیگر عدتش گذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض عدتش
گذرد اگر سه طهر دیده بود نگاه شوی اول طلاق داد اکنون سه حیض عدتش گذرد اگر در میان ایشان
فرزندان شده باشند فرزندان ازان که باشند اگر کم ازشش ماه باشد بقول محمد رحمة الله از ان شوی اول بود
اگر شش ماه یا بیشتر فرزند فرزندان ازان شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف رحمة الله هر چه کم دو سال است
ازان شوی اول بود و هر چه دو سال است یا بیشتر ازان شوی دوم بود و در بعضی این نسخها بر عکس این آورده اند
یعنی بر قول محمد رحمة الله و بقول ابو یوسف رحمة الله عدتش ماه و بر قول ابو حنیفه رح اگر ده سال اگر ده سال بر
آمده باشند ان فرزندان ازان شوی اول بوند بحکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام
الولد للفراش و للعاهر الحجر فرزندانش از شوی اول بود که فراش اوست خواجه امام فخر الدین حسام رحمة الله گفته است
که من بتبریز ترکستان رفتم در شهری ترکی از من این مسئله سوال کرد من بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من برنجید
چون ازان سفر باز گشتم در نسخه مطالعه میکردم روایتی رجوع یافتم از ابو حنیفه رحمة الله در نفع المحتار دیدم که این روایت
بمن رسیده بود ی تا جواب ان قول نگفتمی تا از من نرنجیدی عبد الکریم رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند
که ازان قول رجوع کرد و گفت که فرزندان آن شوی دوم بوند در تحسین مذکور است که فتوی بین قول است مسئله

طلاق خارجست مغنی فرار کرد یحتمل بود و مغنی فرار کرد یا زنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را یکی طلاق بائن داد یا سه طلاق رجعی که حق مراجعت باقی نمانده بود و بقول شافعی رحمة الله آن زن از میراث محروم نشود و بقول علماء ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عدة واجب شود و هر کدام که ارث تر بود و یا چهار ماه و ده روز یا که در وی سه حیض بود یا سه حیض باید که در وی پنجاه ماه و ده روز نگذرد تا اگر سه حیض بیند لیکن چهار ماه و ده روز نشده باشد به نشیند تا چهار ماه و ده روز شود و اگر چهار ماه و ده روز رسیده باشد و لیکن سه حیض ندیده بود به نشیند تا سه حیض بود این جائی بود که عدة نگذشته باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عدة وی گذشته باشد و آنگاه شوی وفات یافته باشد بقول علماء ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک رحمة الله تا شوی دیگر نخواهد از میراث محروم نشود و ابو عبید قاسم سلام الکوفی رحمة الله گفته است که اگرچه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود اما این جائی بود که این زن را بی اختیاری وی طلاق داده بود اما اگر باختیار خود طلاق خواسته بود یا جماع از میراث محروم شود و اگر طلاق در بیع خیری تعلیق کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر با مادر دباید سخن گوئی تو طلاق یا نماز نگذاری تو طلاق یا نان خوری تو طلاق یا آب خوری تو طلاق اگر زن این فعلها بوجود آمد صداق شود و از میراث محروم نشود و اما اگر خیری باشد که از آن چاره باشد و گذر باشد چنانکه گفت اگر روی بنا محرم نمائی یا بمرد بیگانه سخن گوئی یا بی دستوری من از خانه بیرون روی تو طلاق و مانند اینها چون آن را افعال در وجود آید زن طلاق شود و از میراث محروم شود در عدة بیع و بخشش درست نیاید از برای آنکه عدة حق شرع است لعنت بر آنها حتی باد که ایشان کوشند که درست آید اما در سه چیز بیع و بخشش درست نیاید در عدة و در ربا و در زنا در این سه چیز بیع و بخشش درست نیاید استقاط عدة بقول فرخ رحمة الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید و استقاط عدة آن بود که مطلقه ثلثه عدة داشت شوی دیگر خواست و آن شوی قبل الدخول افتاد و طلاق داد باز با همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل الدخول طلاق داد بقول فرخ رحمة الله عدة ساقط شود در حال تا شوی عقد کند و ابو حنیفه رحمة الله بر قول علماء ثلثه رحمهم الله بر دانبود تا عدة این شوی اول تمام دارد و عدة که واجب آید بعقد صحیح با دخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قایم مقام دخول است اما در حقیقت دخول نیست تا اگر طفل کم سال را ولی بشوی دهد و از شوی وفات یابد بر آن طفل چهار ماه و ده روز عدة واجب آید که موت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر خواست و آن شوی قبل الدخول وفات یافت بر آن زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود و لیکن بر شوی اول حلال نشود که موت قایم مقام دخول است و لیکن حقیقت دخول نیست تا حقیقت دخول پیدا نشود تا بر شوی اول حلال شود مسئله اگر مطلقه ثلثه عدة داشت شوی دیگر خواست با او خلوت کرد و لیکن لمس بشهوت نه قبل اللمس این زن را طلاق داد بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از عدة طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول هست اما حقیقت دخول نیست و بر زن عده واجب شود و بر
مرد کابین و نفقه لازم شود حق مراجعت باقی نبود اگر درین عده دیگر اطلاق دیگر واقع نشود و حرمت
مصاهرت ثابت نشود در حق دختران زنی در حق مادران که بعقد دختران ما در این حرام ابد شوند اما بعقد مادران دختران حرام
ابد نشوند تا نسایند و اگر این مرد را این زن چهارم بود دیگر تا عده نگذرد دیگر را بر ان زن دیگر خواستن روا نبود و اگر خواهر دیگر را
طلاق داد تا عده وی نگذرد روا نبود و اگر آنکه در وفات یابد بر این زن چهار ماه و ده روز عده واجب شود و احتیاط عقد باطل است
و عقد باطل نیست که مردی یکی از محارم خود را در عقد آرد و دخول نفتد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود
و بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر مرد عقر لازم شود و بر زن عده بود و از بر دو حد ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر بر دو حد لازم شود اما اگر مرد زنی را شوی هست دیگری و هنوز هست دخول نفتاده میان ایشان متارکه شود و متارکه
ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود اگر مرد میداند این زن را شوی هست در بعضی نسخها آورده است که این بر همان خلاف
مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه از بر دو حد ساقط شود و بر این زن عده واجب شود و بر مرد عقد و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله بر بر دو حد لازم شود اما ظاهر روایت آنست که درین مسئله بر زن عده واجب شود و بر مرد
عقد باتفاق از بر دو حد ساقط شود و اشکال اینکه این عقد همچنان باطل است که در مسئله اول بقول ایشان بر دو
حد واجب میشود درین مسئله چرا حد ساقط میکنند چون این عقد همانست و آن همان فرق آنست که در مسئله اول
محارم بهیچ سببی بر وی حلال نشود اما این زن بسبب شوی حلال شود پس بر آنکه آن شوی طلاق دهد عده دارد
این مرد را خواند بود و این جائی بود که میداند که این محارم نیست یا این زن را شوی دیگر هست اما اگر نمیداند که
آن زن را شوی دیگر هست یا محرم هست استکشاف باید در بر دو صورت باتفاق بمجرد دخول میان ایشان متارکه شود و بر زن
عده واجب و بر مرد عقر و باجماع از بر دو حد ساقط شود اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتاد چنانکه از عده چیزی
باقی بود که عقد کردند با دیگری یا بی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول افتاد میان متارکه شود
و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود و بر زن عده واجب شود و بر مرد کابین میان نامبرده و سزای کابین هر کدام
کمتر بود این جائی بود که حره بالغه بود اما اگر نابالغه بود و یا نارسیده بود میان نامبرده و سزای کابین هر کدام مشتر بود
آن لازم شود از برای آنکه بر مان نارسیده کسی را دست نیست و حق نبنده از ان خواجه است **مسئله** اگر عقد فاسد افتاده
است و خلوه صحیح قبل المس متارکه کردند یا نکرده بر زن عده واجب نشود و بر مرد کابین نی که خلوه صحیح در عقد فاسد بمنزله خلوه
فاسده است در عقد صحیح **مسئله** اگر کافره از دار الحرب بگرفتند بدار الاسلام در اسلام آورد بقول ابو حنیفه رحمة الله بر وی
عده واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عده واجب شود اما اگر زنی ذمیه اسلام آورده باید که شوی
وی را اسلام عرض کنند اگر اسلام آرد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و قاضی

میان ایشان متارکه کنند اتفاق بر سر زن عدهٔ او واجب شود یا اگر در میانه اشتوی دخول یافت طلاق بائن آید
رحمة الله عدت بر او واجب نشود و خالی شوهر او باشد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدت بر او واجب شود مسئله
صبت لک سبب حلال نیست و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست اتفاق و صبت عقد فاسد سبب حلال مختلف
و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال هست اتفاق و عقد صحیح و صحبت ناقص سبب حلال هست بنا بر این مسئله مسائل میان
مهاجران و انصاریان و جواب بقول مهاجر است که حلال شود و شرح این مسائل در باب غسل گفته آمد و الله اعلم بالصواب
والیه المرجع و المآب **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد از مدتی میگوید که مرا جعت کردم و زن
میگوید که عدهٔ من گذشت قول قول کیست بود هر که پیش گوید قول قول کیست بود اگر هر دو برابر گویند بر قول ابو حنیفه رحمة الله
قول زن بود بر قول صاحبین رحمة الله قول مرد بود و چند مدت دعوی مقدار باید تا زن راست گوید از بر قول
ابو حنیفه رحمة الله هفت روز و پاکی باید و دو حیض بود و سه حیض که ده روزی بود بر قول ابو یوسف سی و نه روز و پاکی که باید دار
بود سه حیض که سکان روزی بود اگر مرد بر از زن نبده است طلاق رجعی داد بعد از مدتی میگوید که مرا جعت کردم زن
میگوید که عدهٔ من گذشت قول قول کیست بود هر که پیش گوید قول قول کیست بود اگر هر دو برابر گویند قول قول
کیست بود و خواجه دبوسی بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر قول صاحبین قول شوهر بود چه مقدار مدت باید تا این کس بر
راست گوید از بر قول ابو حنیفه سی و نه روز و یک پاکی که باید روزی بود و دو حیض که ده روزی بود بر قول صاحبین
بست و یک روز پاکی باید ده روزی و دو حیض که سکان بر روزی بود اگر مردی زن حامله را گفت اگر تو را بهی طلاقی
این زمان باز نهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید مرا جعت کردم زن میگوید که عدهٔ من گذشت قول قول کیست
بود که پیش گفته بود اگر هر دو برابر گفتند نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله قول قول زن بود و نزد یک صاحبین قول مرد
بود و چه مقدار مدت می باید تا زن مقر راست گوید از بر قول امام اعظم در رایه است بیکبار وضع حمل و نفاس
و سه پاکی که باید ده روزی بود سه حیض که سکان بود در رایه صد و بست و پنج روز نفاس بود و سه پاکی که باید ده روزی بود
سه حیض که ده روزی بود بر قول حسن باد هشتاد و بست پنج روز بست پنج روز نفاس و سه پاکی که باید ده سکان و سه حیض و
پنج سکان نود و بر قول ابو یوسف شصت و نه روز باید ده روز نفاس و سه پاکی باید ده سکان سه حیض سکان نود بر قول محمد
پنجاه و چهار روز بیکساعت نفاس و سه پاکی باید ده سکان و سه حیض سکان اگر زن نبده است و حامله نشود بیکبار
اگر تو را بهی تر از طلاق هر حوالی که در مسئلهٔ اول و ثانی بنجای بنجای بنجای جواب بگردان صورت که مرد بر از گفتند
بر قول ابو حنیفه رحمة الله قول خواجه بود و نزد یک ابو یوسف و محمد قول زن اشهر بود چه مقدار مدت باید تا بیکبار راست
دارند نزد ابو حنیفه در رایه است بیکبار دایه بنجاه و پنج بست بیکبار نفاس و دو پاکی و باید ده سکان نود و حیض
و سکان بر رایه دیگر شصت بیکبار بست و پنج بیکبار نفاس و دو پاکی باید ده سکان و دو حیض پنج سکان نود

اگر مرد اقرار کند بحرامی زن خود را و زن منکر است طلاق نشود انکار زن اعتبار نیست و اگر بدانست که بر یکدیگر حرام شده اند عقد وی بر وایه کتاب الطلاق از وقت طلاق و بر وایه کتاب الاقرار از وقت اقرار و اگر حرام نشده اند بر یکدیگر شبهه حلال میشوند عدتش نگذرد تا از یکدیگر جدا نشوند هر بار که مباشرت کنند عدت از سر گیرد و اگر بر یکدیگر حرام بوده اند همچنان حرام باشند عدت وی نگذرد مگر در کودکا بین بود مگر در سنک **فصل** در بیان طلاق مرد را چهار زن است و هر چهار حامله یک زن را گفت هر گاه تو حمل نهی یا نباشد طلاق انگاه بر چهار زن را همین گفت این اول بنهادن حمل طلاق نشود اما انباشتش هر یکی یک طلاق شوند اگر دوم حمل نهاد بنهادن حمل عدت وی نگذرد وی دو طلاق نشود آن اول طلاق نشده بود بیک طلاق این دوم بگیرد چنانکه سوم حمل نهاد بنهادن حمل عدهٔ وی گذرد و طلاق شده است طلاق دیگر نشود انچهارم سه طلاق شود و ان اول یک طلاق دیگر از سوم بگیرد وی دو طلاق شود چهارم حمل نهاد بنهادن حمل عدتش نگذرد آن اول یک طلاق دیگر از چهارم نیز بگیرد حاصل اول سه طلاق شود دوم یک طلاق و سوم دو طلاق و چهارم سه طلاق **مسئله** مرد بر چهار زن است یکی را گفت که اگر امشب بر تو نیایم یا نباشد طلاق حاصل آنکه هر چهار زن را همین گفت اگر بر هر چهار رفت هر چهار طلاق نشود اگر بر چهار رفت هر چهار سه طلاق شوند اگر بر یکی رفت و بر سه نی بران یکی که رفت سه طلاق شود و بر آن سه که نرفت بر هر یکی دو طلاق شوند و اگر بر دو رفت و بر دو نی بران دو که رفت هر یکی دو طلاق شوند و بران دو که نرفت هر یکی یک طلاق شوند اگر بر سه رفت و بر یکی نی بر آن سه که رفت بر یکی یک طلاق شوند و بر آن یکی که نرفت هیچ طلاق نشود **مسئله** مرد بر چهار زن رفت یکی را طلاق داد و زن دیگر در آمد وی پرسید که چه میگوئی این زن دیگر را گفت که ترا با وی شریک کردم زن دیگر نیز در آمد وی پرسید که چه میگوئی گفت ترا با ایشان شریک کردم زن چهارم در آمد همین گفت که ترا با ایشان شریک کردم هر یکی از انها چند طلاق شوند آن زن اول یک طلاق شود از برائی انکه با وی کسی را شریک نکرده است و دوم نیز یک طلاق شود از برای انکه وی را با یک کس شریک کرده است سوم دو طلاق شود از برائی او را با دو کسی شریک کرده است و چهارم سه طلاق شود از برای انکه او را با سه کس شریک کرده **مسئله** مرد بر چهار زن است هر چهار زن را سیب بگرفت داد هر یکی را یکان یکان داد و گفت که در آب اندازند در آب اندختند گفت اکر هر یکی از شما سیب خود نیابد شمار وی طلاق اکنون چه کنند باید که یکی هر دو و هر چهار را باید دو باز در آب اندازد یکی بگیرد و دان سیب همچنین باید حاصل انکه نبوت نباشد **مسئله** مرد بر زن خود را گفت که هر گاه طلاق من بر تو افتد تو طلاق هر گاه که طلاق شود **مسئله** مرد را پرسیدند که خبر زن مطلقه را گفت اگر بگوید که میدارم زن وی طلاق نشود و اگر گوید نی اگر پیش ازین زن طلاق بوده باشد پیش ازین زن وی طلاق نشود و اگر پیش ازین زن دیگر پیش نبوده باشد این زنش طلاق **مسئله** مرد را چهار زن گفت که حلال خدا یا حلال ازو یا حلال اجماع مسلمانان بر ای من حرام هر چهار زنش باجماع حرام شوند **مسئله** اگر گفت حلال بر وی حرام چهار زن وی حرام شوند و اگر گفت حرام

سرخسی رحمة الله علیه گوید مرچهار زن حرام شود گفتی از یک ایستر نیست شیخ الاسلام احمد جلی رحمه الله این میگوید که گفتی حرام شود
ولایت تعیین مرد راست ازبرای انکه سوگند بزنی خورده است وی گفتی میشنیت مسئله مرد بر اچهار زنست گفتی طلاق
جبی دادن معین و ما مرچهار صحبت کردن نیز مرجعت شود مسئله مرد بر اچهار زنست گفتی را طلاق بائن دادن معین ولایت تعیین مرد را
بن سرکه ام را که خواهد طلاق دهد پیش از انکه تعیین کردی اگر با سه مباشرت کردن یکی معین شود مرحرامی مسئله مرد بر چهار زنست
گفتی را طلاق بائن دادن معین و فراموش کرد با هر چهار زن صحبت و انبوه فراموشی انکه زن حرام است درمیان نشان باید که چهار را
در عقد آزاد تا هر چهار صحبت و ابود مسئله مرد بر اچهار زنست گفتی را سه طلاق دادن معین ولایت تعیین مرد را بود اگر با سه
مباشرت کند ان یکی معین شود و با سه طلاق دادن یکی معین شود مرحرامی و با سه گذشته شود آن یکی معین شود حرامی و اگر از هر چهار
گفتی را سه طلاق دادن معین و فراموش کرد و ولایت شرع است که آن سه دیگر بیک طلاق است زاد و آنها یکان یکان را
عقد ازاد و آن تقرین معین شود و هر سه طلاق را و ایه میسوط آنست گفتی از نها بر دو شود حلال خواهد وی معین شود حرامی را
با سه مباشرت کند و ابود مسئله مرد بر اسه زنست گفتی را گفت هر که ترا طلاق دهم انبانانت طلاق ان دگر را
گفت حاصل انکه هر سه را همین گفت سر که آن زن اول را طلاق دهد هر کسی یک طلاق شود چون دوم را طلاق دهد
اول یک شود و دوم سیوم دو طلاق اگر سیوم طلاق داد اول یک طلاق شود و دوم دو و سیوم سه طلاق شود
مسئله مرد بر اچهار گفتنست یکی را ازاد کرد نا معین ولایت مرد را بود اگر سه را بفرستاد آن یکی معین شود ازاد بر او
و اگر با سه مباشرت کند ان یکی معین شود ازاد بر او اگر معین ازاد کرد و فراموش کرد با هر چهار مباشرت میکند و انبوه
گفتی ازاد است درمیان ایشان اگر هر چهار را در عقد در آرد و با هر چهار دخول کرد و ابود و اگر نظر بشهوت کرد درمیان ایشان
یکی ازاد است باید که بنزد یک قاضی رود تا قاضی حکم کند یکی را باز ادی دیگر ان را اگر بعد شهوت و ابود و اگر با مباشرت کند و ابود
مسئله مرد وی زن خود را گفت اگر ترا امروز مباشرت میکنم از من تو بطلاق این را طلاق شود یا نی نگاه کرد اگر
مرد از زنان افتاده است طلاق شود و اگر نخست ترا از زنان افتاده است طلاق نشود مسئله مرد وی گفت که اگر امروز با زن
مباشرت کنم زن ازوی طلاق و اگر پنج وقت نماز کند از زن وی طلاق و اگر از غسل آرد زن ازوی طلاق شود
نماز بامداد او کند در وقت و نماز پیشین کند در وقت و نماز دیگر کند در وقت بازبعد ادائی نماز دیگر پیش از فرو شدن
افتاب دخول کند و بعد از فرو رفتن غسل کرد و نماز شام و نماز خفتن کند در وقت وی طلاق نشود
مسئله مرد مرزن خود را سه طلاق داد این زن بیرون آمد و عدت داشت و سه مرد دیگر مر زن خود را بعد از
وطی طلاق داد بعد از عدت سوی پیشین را خواست این زن بیک طلاق زن وی بود یا سه طلاق بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمة الله سه طلاق زن وی بود محمد رحمة الله بیک طلاق زن وی بود محمد رحمة الله میگوید
که حدیث در سه طلاق است مرد و دیک طلاق نی ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله میگویند که اب جاست

بسیار زائل میکنند نجاست اندک طریق بولی بود مسئله زنی است بر شوئی سه طلاق است شوئی حلاله میکنند این
میکوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوئی خود حلال شوم این مرد نمیگوید من ترا از برای آن میخواهم تا بر شوئی تو
حلال شوئی خود حلال شوی این عقد ایشان درست و بر شوئی اول خود حلال شود بانی بقول ابو یوسف رحمه
این عقد درست نبود و بر شوئی اول حرام بود از بر انکه همچو عقد متعه بود و بقول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله روا بود اما
روه بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد شوئی حلاله روا بود اما بر شوئی اول حلال نشود محمد میکوید رحمه الله که دختر باکره
و را بیاکستی باشیدند اما در اکسی نخواستی اگر انکس باکره ی انگاه شوئی شین انجواستی و ابو دی همچنانکه ذات قائل محروم
از میراث محروم شود و را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوئی اول حلال نشود مسئله زن بر شوئی سه طلاق است شوئی حلاله
میجوید مدل میدانند اما بر زبان میکوینید این عقد شان روا بود اکر از شوئی حلاله بیرون آید با شوئی اول حلال شود و ابهار
شان بود پس اشکال آید که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که لعنت بر حلاله کرد و حلاله کن با این فرق ایشان بیاید رحق
سی آید که کوید زن مرا حلاله کن تا بر من حلال شود یا این مرد کوید که من زن ترا از برای ان میکنم تا بر تو حلال شود مسئله زنی بر
شوئی سه طلاق شده است بی اجازت ولی کسی را میخواهد که بم کفو نیست و بمجموع نوادر آورده است که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله
خالی روایه میکند که عقد شان درست و بر شوئی اول حلال نشود مسئله زنی بر شوئی سه طلاق است این مرد است این زن باز
سیداز و صحبتی نیفتد شاید که این زن این مرد را دارد و بدتا هلاک شود یانی خواجه ابو القاسم حکیم میکوید که بشاید دارد و بدتا
هلاک شود و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که باختیار شیخ الاسلام ابو الحسن علی بن حمزه و باختیار سید امام ابو شجاع بر است
دارد و بدتا هلاک شود اما قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میکوید که نشاید دارد و بدتا هلاک شود در این مسئله از زنها
مسئله ذکر کرده است که محمد حسن مسئله کفته است در مبسوط در باب اکراه اکر بادشاه زنی را بزنا اکراه کرد اکر این زن تمکین
روز بزکار نشود بر خلاف انکه مرد را بزنا اکراه کرد این مرد تمکین کرد بر کار شود از برای انکه تمکین مباشرت میتواند انشار
بسته چون تمکین مشتهر شود اکراه نماند لاجرم نشاید ان زن را این مرد دختر فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که خواجه سید
شجاع را نیز و یک قاضی امام اسبیجابی کفت که سید امام ابو شجاع مرد بزرک است و استاذان بزرک دارد قول وی
بزرک تر بود که نشاید که دارد و بدتا هلاک شود در فتاوی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمه الله عبد الله
مبارک از ابو حنیفه رحمه الله روایه کرده که زنی است بر شوئی سه طلاق است و آنکه از این زن دست باز نمیدارد صحبتی نیفتد
تا انکه خود را القاضی کند یا این شوی را دارد و بدش تا هلاک شود و در آخر کتاب استحسان آورده است و کواه عدل پیش
کی کواهی دهند که ترا شوی سه طلاق داد این زن را شوئی خود را القاضی کرد که این سه را سه طلاق داده است مرد کفت ایمن
دادم این را کواه خواستند زن نزدیک کواهان امد کواهان کواهی داده بودند این زن از کواهان عاجز آمد
ن مرد را قاضی سوکند داد لان زن را نشاید که این مرد را تمکین کند اکر چیزی میداند خود را نوشی باز خرد

واگر چیزی ندارد باید که بگیرد اگر ممکن گرختن نیست باید که دارد واش دهد تا مردش کم نشود اگر چنین دارد و بباید دارد تا مرد
تا هلاک نشود اگر گرخت نشود نتواند کردن بانی شمس الائمه الحلوانی رحمة الله میگوید که حکام نتوانند که بگیرند اما بنیه دین الزام
کرد بخواهد مسئله زنی بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میخواهد و این سوی حلاله دی محبوب یا مسخ یا عنین است و این همه
اگرچه جمل پذیرفته است و اگر خصی را خواهد روا بود مسئله اگر غلام نابالغ رسید و شوی حلاله میکند اگر ولی عقد را اجازت کند روا بود
المولی را حق خواستن بود و اجازت کردن نی باید که بخشید یا فرو شد چون یمین شد هلاک عقد بر خیزد بر شوی حلال شود و اگر فاسق
فسقی را سوال کردند که زنی بر شوی طلاق است غلام نابالغ رسیده کی را خواهد روا بود یا نی گفت روا بود و اگر مسئله
زنی بر شوی خود سه طلاق است میترسد که نباید که شوی حلاله مرا بکند این زن میگوید که امر من بست من نهادی من خود را
دادم عقد درست بود و امر باطل از برای آنکه امر پیش از عقد است و پیش از عقد امر درست نبود مسئله اگر زن میگوید که من
خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود تا بیک طلاق پای خود از اکشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق
اما چون مجلس دیگر شود امر نماند مسئله اگر زن میگوید که من خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست من بود تا بیک طلاق جمله
خویش کشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما جمعی بود و نا رسوا که مرجعت کند و اگر میگوید که خود را بتو دادم
بانچه امر من بدست من بود تا بر وقت بخواسم پای خود کشاده کنم بیک طلاق باین عقد درست بود و امر درست بود اگر این مرد را
که مرد بگوید که خود را بتو دادی بانچه امر بدست تو بود تا بر وقت خواهی پای خود کشاده کنی بی زبان کسی عقد درست بود و طلاق
ستود بی زبان کسی مسئله مردی زن خود را سه طلاق داد عدة دی سه ماه گذرد از این سه ماه چیزی باقی دید حیض آمد این
حیض اندک اند بود دیر اشوی گذشته شد عدة دی بچهار ماه و ده روز گذرد اما اینکه گفتم جائی بود که طلاق رجعی بود و اگر طلاق
بائن داد عدة دی بهمان سه ماه گذرد مسئله مردی سوگند خورد بر حلالی که بخواهد برد دی حرام گرد این کار نکند انکار
کرد و انگاه زن خواست آن زنش طلاق نشود از برای آنکه یمین شکسته شد برخلاف آن که زن خواست و انگاه انکار کرد
زنش طلاق شود اگر نخست گفت که هرگاه که من انکار کنم بر زنی که بخواهد بردی طلاق اینجا کار کرد و انگاه زن خواست
زنش طلاق شود باید که زن بخواهد انگاه انکار کند تا زنش طلاق نشود مسئله مردی زن خواست و بر او خفیه نهاد و این
دیگر او را بدین صحبت کرد اینجا حد ساقط شود از برای آنکه شبهه یافتم برخلاف آنکه در اش غلط کرد اینجا حد واجب شود اگر
آنکه یاد بود که اندام زن حرامش از اندام دیگر نیست اسد مسئله زنی و مردی مرکبه کبیره را خواسته و در میان ایشان کبیره
نی حد ساقط شود یا نی اگر این را شوی نیست باجماع حد ساقط شود و اگر شوی دارد بقول ابو حنیفه حد ساقط شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله حد واجب شود مسئله مردی با زنی زنا میکند جماعتی ایشان را دیدند این مرد گفت
خود را باید که گواهی بین دو مرد این زن گفت دادم اینجا حد ساقط شود اما دو گواهی دو واجب شد گواهی
گواهی بین عقد مسئله زنی را شوی غائب شد چند بن باید که بنشیند ابو حنیفه رحمة الله میگوید که صد سال بنشیند

وبعضی مشایخ گفته اند که هشتاد سال نشنید بعضی گفته اند که شصت سال نشنید اما بعضی مشایخ گفته اند که نزد یک قاضی رود تا حکم ایشان را قاضی کند اما امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید که چندانی نشنید که خبر آمدش که بلائی است که بر اباز خورد است **مسئله** زنی را شوی غایب شد و دو کس عدل آمدند و گواهی دادند که ترا شوی گذشته شد این عدت داشت و شوی خواست بعد از عدتی شوی حاضر شد پیش از انکه قاضی تفریق کند ایشان خود تفریق شدند فرزندان که ازان بوند بقول ابو حنیفه رحمة الله ازان شوی اول بوند **قال** النبی علیه السلام الولد للفراش و بقول ابو یوسف رحمة الله هر چه کم دو سال است ازان اول بود و هر چه دو سال است و زیادت ازان شوی دوم بود و بقول محمد رحمة الله هر چه کم شش ماه است ازان شوی اول بود و هر چه زیادت از شش ماه بود ازان شوی دوم بود **مسئله** مردی اقرار کرد که از شش ماه و زن بردی حرام است عدت ازان شش ماه کند زیرا از اکنون که اقرار کرده است روا نیست کتاب الطلاق تا نشست که ازین شش ماه بکند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف است رحمهما الله روا نیست کتاب اقرار آنست که این ساعت کند و که اقرار کرده است و بقول امام محمد رحمه الله است **مسئله** مردی و زن را یکبار در یکعقدی آورد و ابود و اکرد و زن را یکبار و عقد آورد و برد و خواهران بیرون آمدند این عقد درست بنود از برای انکه دو خواهر در یک عقد روا نبود اگر قبل از دخول است ازین هر دو هر کدام را که خواهد یکی را در عقد آورد و ابود و اگر دخول افتاده است ناعدت برد و نکند و نتواند که یکی را در عقد آورد اگر یکی را عدت کشت و یکی را نی این یکی را عدت کشته است نتواند که در عقد آرد اما انکه در عدت وی است نتواند که برا در عقد آرد از برای انکه عدت وی عقد و برا باز نمیدارد عقد دیگر از اباز میدارد همچنانکه لعم ولد لغواهر از اما که تا حیض نه بیند نتواند که شوی دیگر زنی را کند و اگر خواهد در حال عقد آورد روا بود از برای انکه عدت وی عقد و برا باز نمیدارد اما عقد دیگر از اباز میدارد همچنانکه زنی را شوی طلاق داد و زن و حیض دیده بنداشت که عدتم کذشت بیرون آمد شوی خواست این عقد فاسد بود و است حیض نه بیند تا نتواند که شوی خواهد تا یک حیض دیگر بخواند این شوی نه بیند شوی دیگر نتواند که بخواهد اما اگر شوی اول خواهد روا بود از برای انکه عدت وی عقد و برا باز نمیدارد و عقد دیگر از اباز میدارد **مسئله** اگر دو زن را در عقد آورد و منفاوت و فراموش کرد و هر دو خواهران بیرون آمدند نمیدانند که عقد کدام پیش است چه کنند باید که بکوشند که این وی است از وی بطلاق اگر قبل از دخول است تا بین واجب شود و دانکی نیمه این بگیرد و دانکی نیمی آن بگیرد از برای انکه از یکی اولتر نیست و اگر دخول افتاده است کابین تم واجب شود و نتواند که هر دو نکند و نتواند که یکی را در عقد آرد **مسئله** مردی کنیزک خرید خواهر کنیزک بیرون آمد اگر بان صحبت افتاده است روا نبود و اگر بان صحبت افتاده است و بان نی بخفتن بدارد روا بود و اگر با وی صحبت افتاده است تا یکی را از ملک نابین نکند با یکی صحبت روا نبود و اگر یکی را فروخت یا بخشید و یا صدقه کرد تا یکی حیض نه بیند نتواند که با وی صحبت کند اگر ابرینه را آزاد کرد و یا بشوی داد و یا کدشت در حال نتواند که بان صحبت کند **مسئله** مردی زنی خواست خواهر کنیزک بیرون آمد اگر بان صحبت افتاده است بان کنیزک روا نی و اگر بخفتن هر دو را بدارد روا بود و اگر با وی صحبت افتاده است تا یکی را از ملک نابین نکند بان یکی صحبت روا نبود

واگر این کنیزک را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا این کنیزک کسی نه پسندیدن آن صحبت روا نبود واگر آن کنیزک را آزاد کرد بشهوی داد یا کدخدا شد رحمان تواند که با این آن صحبت کند **مسئله** اگر دو برادر و دو خواهر در عقد آورد چنانکه برادر کلان و برادر کلان تر و برادر خورد تر خواهر خورد تر و این هر دو عکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر خورد تر افتاد و خواهر خورد تر برادر کلان تر چون صحبت افتادند آنوقت این مسئله از امیر المومنین علی رض سوال کردند فرمودند که برادر کلان تر کابین هر دو برادر خورد تر فرستد و برادر خورد تر کابین هر دو برادر کلان تر فرستد و قیمی از ابو حنیفه رحمة الله این مسئله سوال کردند ابو حنیفه رحمة الله گفت که هر دو طلاق کند چون قبل از دخول بود عدة واجب نشود و همانرا در عقد آرد تا کابین و زمان ایشان باقی نماند **مسئله** یکی از این زنان کابین چندین از شوی بستاند هر یکی را یک نیم کابین واجب شود بستانند کر کابین یک یکی قبل از دخول طلاق داد مرد و یکی کابین عقد دوم **مسئله** طلاق از جانب مرد است بقول شافعی رحمة الله بقول علماء ما رحمهم الله از جانب زن است اگر زن از او بود طلاق وی سه است شوی وی هر که خواهد باشد و اگر بنده است طلاق وی دو بود و بقول مالک رحمة الله اگر از زن و دو کس یک بنده است طلاق ایشان دو بود **مسئله** مردی از شهر غایب است زن وی نفقه قرض میکند و مرد آید یا نی بقول زفر رحمة الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید که حکم بر غایب روا نی جواب قول زفر است رحمة الله و الله اعلم **مسئله** محرمات بر انواع است نسب است و برضاع و بصهریت نسب چون مادر و دختر و خواهر و خاله و عمه و برادر زاده و خواهر زاده اینچه بصهریت است زن پسر است زن پدر و مادر عروس و دختر عروس و اینچه برضاع است مادر شیر و دختر شیر خواهر شیر و خاله شیر و عمه شیر و برادر زاده شیر و خواهر زاده شیر و زن پسر شیر و زن پدر شیر و مادر عروس شیر و دختر عروس شیر **مسئله** اگر عمه را در عقد آرد اگر مادری و پدر یست یا پدر یست روا نبود و اگر مادر یست روا بود و اگر خاله را در عقد آرد اگر مادر یست یا مادری روا نبود اگر پدر یست روا بود **مسئله** اگر مردی دختر کی را در عقد آرد و زنی دیگر را در عقد آرد روا بود که عبد الله جعفر دختر امیر المومنین علی را در عقد آورده بود و زن دیگر را صحبت منع نکردند پس اگر روا نبودی صحبت نیز منع کردندی **مسئله** بمس حلالی اجماع است حرمت مصاهرت ثابت شود بمس حرام بقول شافعی رحمة الله حرمت مصاهرت ثابت نشود و بقول علماء ما رحمهما الله حرمت مصاهرت ثابت شود **مسئله** بسود ن چندین میشاید قیاس است و استحسان قیاس آنست که بر چندانکه سایه حرمت مصاهرت ثابت شود و استحسان آنست تا آنگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصاهرت ثابت نشود **مسئله** اگر کسی است که دیرا اندام بحرکت نمی آید چنانکه مجبوب یا ممسوح یا عنین باز نخوشی آمدن اعتبار بود **مسئله** اگر بسودن ازان اقتضاء حرمت مصاهرت ثابت نشود از برای آنکه دایی که در دی بود آن نماند **مسئله** مردی زنرا قبله داد میگوید که من دیرا بشهوت ندادم ام ازدی نشوند حرمت مصاهرت ثابت شود یا نی در اجناس ناطقی آورده است که ازان ازدی نشوند و حرمت مصاهرت ثابت شود کر محمد حسن رحمة الله در جامع الکبیر آورده است حرمت مصاهرت بچهار چیز ثابت شود یکی مباشرت دیگر بقبله و سیوم بسودن چهارم بنظر شهوت در داخل فرج نگاه کند چون قبله یا مباشرت بر امر یا کرد لابحرم ازان ازدی نشوند و حرمت مصاهرت ثابت شود

در عیون آورده است که مردی کنیزک خرید بخیار سه روز مدت خیار کنیزک را قبله داد میگوید من میراشتهوت ندارم آنرا ازو نستوند
وخیار ازوی باطل شود این نیز اینجا ازوی نشوند حرمت مصاهرة ثابت شود در مجموع نوادر آورده است که بکر یم که کنیزک قبله داد
اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی او را ازوی بشهوت نشوند حرمت مصاهرة ثابت نشود و اگر بر دهان او را ازوی بشهوت نشوند حرمت
مصاهرة ثابت شود **مسئله** اگر دختر نارسیده است وی قابل شهوت نیست خطر آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت کند بلاک شود
وهمین کار کردند هلاک نشد اینجا حرمت مصاهرة ثابت شود یا نی بقول ابو یوسف القاضی رحمة الله حرمت مصاهرة ثابت
شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حرمت مصاهرة ثابت نشود فائده این مسئله اینجا پدید آید که این دختر کلان شود و برا
شوی او دهند و پدر او دختر شد این دختر را این مرد میخواهد روا بود یا نی بقول ابو یوسف روا نبود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود **فصل** رضاع چندین باید که شیر خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول علماء ما رحمهم الله هر چند اینکه بخورد حکم رضاع ثابت
شود و بقول شافعی تا پنج بار یکبر د حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** مدت چندین می باید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال
و بقول ابو حنیفه دو نیم سال و بقول امام زفر سه سال حسن زیاد و خصاف رحمهما الله میگویند که اگر شیر مستغنی شود حکم رضاع ثابت
نشود فائده این مسئله اینجا پدید آید که بچه دو ساله شیر خورد بعد از دو سال شیر کسی دیگر میخورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
رضاع ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و زفر و حسن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر دو نیم سال شیر
خورد و بعد از دو نیم سال شیر زنی دیگر میخورد بقول علماء ثلثه رحمهم الله حکم رضاع ثابت نشود اگر سه سال خورد بعد از سه سال
شیر زنی دیگر میخورد بقول علماء ثلثه و زفر رحمة الله علیه حکم رضاع ثابت نشود و بقول حسن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع
ثابت شود **مسئله** اگر از شیر مستغنی شد بعد ازان از شیر کسی دیگر میخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خواره را شیر در
بینی ریختند بخلق وی رفت حکم رضاع ثابت شود اگر از شیر حقنه ریختند حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خوار مرده
شیر خورد حکم رضاع ثابت شود که پیغام بر علیه السلام فرمود که حکم رضاع از خیری ثابت شود که گوشت بروياند و استخوان
از وی قوة گیرد و سخت کند خلاف انکه با مرده مباشرت کرد اینجا حرمت مصاهرة ثابت نشود که اینجا ولد را ممکن نیست
مرد را دو زن شیر دار است یکی مرد را دو زن شیر خواره این دو زن شیر داران مرد آمدند و این دو زن شیر خواره این
مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن پدر یکی را و یکی زن مرد یکی را امر این دو زنان شیر خواره بر شوی حرام شوند از برای انکه برادر
خواهران شوند و این زنان که شیر داده بودند ضامن کابین شوند یا نی ضامن کابین نشوند از برای انکه پدر یکی را فعل تمام
نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی را شیر دادی و یکی را اندادی حرام نشدندی همچنانکه مردی در مرض موت دو زن دارد
گفت که پدر گاه شما را دو تن ازین سر ایبا یند شما طلاق بر دو ازین سر ای آمدند نزد و طلاق شوند اما از میراث محروم نشوند
از برای انکه پدر یکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی در آمدی و یکی نی طلاق نیافتندی همچنانکه اینجا طلاق نیافتند
از میراث محروم نمیشوند اینجا نیز زنان بر شوی حرام شوند اما چون پسر ضامن کابین نشود اما چون پسر ضامن کابین نشود اگر ازین دو زن

مسئله مرد برادر و زنی است زن شیر دارست و زن شیر خوارد این زن شیر دار اینانه شیر خوارد خود را شیر داد هر دو برابر شوند اگر این شیر بنده باد شوری شوی داده است کابین در کردن مرد لازم شود اگر این زن بنده داده است این زن مفلس کابین نشود و اگر این زن از راه خفته داده است تا من کابین نشود مسئله دو بچه یکی حیوان شیر می خورند حکم رضاع ثابت نشود و اگر این زن از راه خفته داده است تا من کابین نشود مسئله دو بچه یکی حیوان شیر می خورند حکم رضاع ثابت نشود و اگر غالب شیر حیوان شیر آدمی است حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر دو زن شیر خود را بیامیخته یکی بچه را داد ند اکنون حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غالب و مندرج را اعتبار است غالب بهر کدام بود حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمة الله از هر دو ثابت شود مسئله زنی شیر خود را جوشیده و کرده دادند و بخورد طعام نخسبند و بان شربت کرده دند و یکی داد ند حکم رضاع ثابت شود بانی بقول ابو حنیفه رحمة الله ثابت نشود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله حکم رضاع شود مسلمانی دختر شیر خواره را بغلام خود مسلمان داد پدر و ابو و ولی و وصی پدر از وی در ست بود این مرد را هم ولد است امد و این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان برخیزد و حرام ابد شوند از برای آنکه خواهر و برادر شوند مسئله مردی ام ولد خود را بشیر خواره یکی داد ران ولی نارسیده عقد را اجازت کرد عقد درست بود ولی را حق اجازت خواستن بود اما حق را کردن ولی خواستن اجازت کرد درست بود اگر طلاق کند و او تا این نارسیده بالغ نشود نتواند که را کند و اگر ان ام ولد را خواجه ازاد کرد این ام ولد خود را اختیار کرد خواجه نکاح بکند درست آید خواجه را انکرد رفت و شوی خواست ان شوی بر ابر بچه شیر شد و برابر شوی اول حکم رضاع باقی بود و میان شوی اول و این شیر داد بر شوی خود حرام ابد شود از برائی آنکه بمجرد نکاح زن پسران بر پدران حرام ابد شود مسئله زن با شیر را شوی طلاق داد و عدت داشت و شوئی خواست بخانه آن شوئی دوم بچه یکی را شیر داد و حکم رضاع از شوئی اول ثابت شود از شوئی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاد اجماع از شوئی دوم و اگر حمل پذیرفته است و نه نهاد و اجماع از شوئی اول اگر حمل پذیرفته انا نهاد بقول ابو حنیفه رحمة الله از شوئی اول و بقول محمد رحمة الله از هر دو و بقول ابو یوسف رحمة الله اگر شیر متغیر شده است از شوئی دوم و اگر شیر متغیر نشده است از شوئی اول مسئله زن با شیر را شوی طلاق داد عدت داشت و شیر خواره یکی را خواست ولی ان شیر خواره را عقد را اجازت کرد درست بود که ولی را حق اجازت بود اما حق را نی این زن پشیمان شد و گفت چه کار بود که من کردم چون این زن این بچه را شیر داد عقد نماند میان ایشان این زن پیر و ولی و شوی دیگر خواست ازان شوی پیرون امد این شوی اول را نیخواهد را شود بمجرد عقد زن پسر بر پدر حرام شود مسئله مرد دو زن شیر خواره میدارد یکی زن اجنبیه آمد و هر دو را شیر داد بر من هر دو زن حرام شوند مسئله مرد و زن شیر خواره خواست یکی زن اجنبیه آمد و هر سه را شیر داد و حرام شود یکی زن ولی مسئله مردی چهار زن شیر خواره خواست یکی زن اجنبیه آمد و هر چهار زن را شیر داد هر چهار بر و حرام شوند و الله اعلم

باب بیست و ششم در بیان احکام استبرا

استبرا پاکی و بیست است از رحم

وبسه اعضاء و بزرگان چنان گفته اند که هرگاه با عضا خویش بس آید یا دای خویش بس آید و ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است
که طاعت کاهست و معصیت بار و ما مکران کار دشوار است و با آوردن طاعت مرد نیکنام شود و بترک معصیت
نیکمرد شود و بهمه حالهای نیکمردی بتوانستن آنست که واجب شود در کیتر ک واجب شود دلیل بغزو او طاس چنین آورده اند که
رسول علیه السلام از غزوی باز گشته که آنرا غزو او طاس گفته اند با فتح و نصرت و غنیمت بسیار فرمود تا میان صحابه
مذاکره کردند که انتهای که کنیزکان گرفته اید کرد ایشان مکروه دیدند آنها که اهل حیض باشند تا حیض بینند و آنها که اهل حمل باشند تا
بنهند و اینها که اهل حیض و حمل بینند یکماه بر ایشان بگذرد و اصلیست که ابو یوسف رحمة الله فراغ رحم را اعتبار
دارد و ابو حنیفه و محمد رحمهما الله ثبوت ملک را اعتبار دارند فایده این خلاف جائی پدید آید که مسلمان کنیزک خرید از حربی
یا از ذمی یا از مجوسی یا از مرتد یا از صبی یا خود کنیزک که بکر بود یا از زن خرید که وطی نتوانست کرد بقول ابو یوسف رحمة الله
استبرا واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی استبرا واجب شود **مسئله** اسقاط استبرا دو است و اسقاط شفعه
و اسقاط زکوة اگر زکوة واجب آمده است اجماع است که نشاید و اگر واجب نیامده است بقول ابو یوسف رحمة الله شاید و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید اسقاط شفعه آنبود که مردی ملکی میخرد و همسایه این فروشنده را حق شفعه بود و اگر میخواهد که
کسی دیگر فروشنده شفعه ساقط کند باید که یک کره معین از ملک خود بخرند و بخشد یا یکی شتر معین بخرند و بخشد یا بی بافروشنده
دران ملک شریک شود شفعه ساقط شود و اسقاط زکوة آنبود که مسلمان بانصاب تمام است و از سال چیزی بدست آرد پیش از آن مال
اندکی بر گیرد و خرج کند بنصاب تمام نماند زکوة از کرونش ساقط شود و اسقاط استبرا آنبود که مردی کنیزک میخرد و میخواهد که باو
بر فور دخول کند اگر عربی و باید که نخست دیرا در عقد آرد از انجه بهای دی بود یکدیناری کابین کند آنگاه بخرد چون
ملک یمین اید عقد بر افتد و استبرا ساقط شود اما اگر زن آزاد و ارد عقد بندگان بر سر آزاد رو انبود و باید که خواجه کنیزک
را بعربی دهد که بدان عرب دیرا اعتماد انبود که بگوید که این کنیزک با طلاق بده آنگه عربی دیرا استوار طلاق دهد آنگاه
کنیزک را بدین خواجه بفروشد انگس طلاق دهد استبرا ساقط شود از برای آنکه چون طلاق قبل از دخول بود عدت واجب ناید
و استبرا نیز ساقط شود و اگر خواجه را بران عرب اعتماد نبود باید که چنین کوید این کنیزک با تو دادم بشرط آنکه امروز مدتی من بود
هرگاه که خواهم بای وی گشاده کنم بیک طلاق باین از تو عقد درست آید آنگاه بدان خواجه فروشنده بای کنیزک را گشاده کند استبرا
ساقط شود **مسئله** مطلقه ثلثه عدت داشت و شوی حلاله میخواهد و می ترسد که نباید که این شوی دوم ستاره دی بدارد و آن
مرد دیر اگفت که امر تو بدست تو نهادم خود را بمن ده ای زن گفت دادم عقد درست بود و امر باطل بود که امر پیش از عقد
درست بود اما اگر زن گفت که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود که بای خود را بگشایم عقد درست بود و امر درست نبود
موقوف دیگر بدین بشرط امر باطل شود و دیگر نتواند که بای خود گشاده کند زیرا که گوید که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود
که هرگاه که خواهم بای خود را گشاده کنم بنابر عقد درست بود و امر درست و هرگاه که خواهد بای خود را گشاده کند عقد درست آید اما این طلاق رجعی بود تا

در روایت ست بسیار روایت با من و به یکبار روایت رجعی بود در بست تر نیست که رجعی بود اگر شوی مراجعت کند باز در عقد وی
در آید باید که چنین گوید که خود را تو دادم بشرط آنکه امر من بست من بود هر گاه که بخواهم پای خود را کشاده کنم یک طلاق
باین این عقد درست بود و امر درست بسوقت که خواهد تواند که پای خود کشاده کند رد ابود و حق مراجعت باقی بود لیکن
کابین زنرسه مرد بود تا هر گاه که بخواهد زن ازوی مطالبه کند باید که چنین گوید که خود را تو دادم بشرط آنکه امر من بست من بود
که هر وقت که بخواهم پای خود را کشاده کنم به یک طلاق باین شرط آنکه مراد از کردن تو حق بود این عقد درست و این امر درست بود در
وقت که خواهد تواند پای خود کشاده کند دیرا در کردن مرد چیزی نبود و این دانی پیش ازین سخت که تا گوینده بلجوج نشود و
شنونده ملول نشود که بزرگان چنین گفته اند که کسلان را نصیب نیست و متنازا ثواب نی و بلجوج را جمال نی و ملول را وفا نی و
حاقن را رای نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته ست که مسئله باید که مسئله چنین میوه بست و لطیفه
چنین برگ اگر همه برگ بود و دهقان بی برگ ماند اگر همه میوه بود و هیچ برگ نی میوه را اقتاب کوتاه از مسئله خالی کبیر و لطیفه
هوا پون جان ما بود ابیا میز دا سید نزدیک بود که مرد در عمل آید و الله اعلم بالصواب **باب** بست ششم در بیان استمتاع در حالت حیض
صحبت حرام ست با تیه و اخبار در اجماع امت آیه نیست قوله تعالی و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض
و لا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله اما خبر است **قال** النبی علیه السلام من اتی امراة
فی حالة الحیض او اتیها بغیر ما اتیها الوانی کاهنا فقد کفر بما انزل علی محمد علیه السلام خبر آمده ست از رسول
علیه السلام که هر که در حالت حیض از زنان حلال خود استمتاع کند باز موضع که نشاید آمدن باید و حلال دانند یا کفته کاهن
را درست داند وی کافر ست بر انچه خدای عزوجل بر محمد علیه السلام فرستاده ست کاهن منجم را گویند بهندی بست و جوگی
ست و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته ست که حرامی صحبت در حالت حیض چنین حرامی در خمر ست و بهای وی چنین
کوشت خوک ست و بهای وی چنین می ست این جایی بود که حیض اتفاقی بود و نه دایمی اردی علتی نی خون که از فرج زن
آید سه قسم ست خون نفاس و خون استحاضه و خون حیض **مسئله** اگر مسلمانی بغلبه شهوت در انتاد چه واجب شود در صلوة
خواجه امام سرخسی رحمة الله آورده ست از دو دینار تا یک دینار صدقه دهد بعضی گفته اند که از یک دینار تا نیم دینار صدقه دهد این
قول شافعی رحمة الله گرفته ست و عبد الله عباس رضی الله عنه گفته ست که اگر اول حیض بود چهار من خرما واجب شود که
صدقه کند و اگر آخر حیض بود دو من خرما صدقه بود و خواجه حسن بصری رحمة الله گفته ست که بدنه قربانی کند چنانکه گاوی
یا اشتری یا گوسپندی و در حد و اندازه روایت ست که مستحق تقدیر شود بلسان قاضی امام حسن گفته ست سی و نه دینار بانه
برمندش چنانکه در شرعه سلاک افتتح شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله استحسان درس میکرد روایت بدین آمد که
مرد یک توبه استغفار خیرد و دلیل بر انکه او را بی ابی بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که من جوانی دیده ام که بول من خون
شده ست صدیق رضی الله عنه گفت خوابت پریشان کم اگر توبه کنی گفت بلی گفت همانا که در حالت حیض صحبت کرده ی بحلال خود گفت

بی گفت توبه کن گفت توبه کردم پس معلوم شد که بتوبه و استغفار نیز هر چیز که از مادون فرجین استمتاع میکرد استغفار میکرد تا گر خطر
میدارد که در زنا افتد محمد رحمه الله گفته است که شاید تا در زنا نه افتد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که نشاید که تعزیر ساقط شود
بود زنی از پاکی خود خبر میدهد قول وی مصدق بود یا نی اگر متدینه و مصلحه بود قول وی مصدق بود اگر متدینه و مصلحه نبود قول
وی مصدق نبود ما متدینه و مصلحه را بچه دانیم اگر دنیا بادی امین بود وی متدینه و مصلحه بود و اگر دنیا دی امین نبود متدینه
نیست قول وی مصدق نیست در حالت حیض فراش جدا انشاید کردن که تشبه باهل کتاب شود و آورده اند که مادر مومنان عائشه
صدیقه رضی الله عنها با رسول علیه السلام آسوده بود در شب ناگاه مادر مومنان پایان فراش رفت رسول علیه السلام فرمود
یا عائشه همانا که ترا حیض آمد گفت بلی یا رسول الله گفت میزر خود گیر باز آی مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها میزر
بخود گرفت باز بر دیر رسول علیه السلام رفت پس معلوم آمد که فراش جدا انشاید کردن و بر بسته نشاید بسودن که رسول علیه السلام
با کمال بنوت و اثر عصمت بر بسته نسود ما را طریق اولی بود که بر بسته نشاید بسودن چون از حیض پاک شود روزه قضا روی
لازم آید اما نماز را قضا لازم نیاید زنی نزدیک مادر مومنان آمد و این سوال کرد که یا ام المومنین آنچه معنی است که چون از حیض
پاک میشویم نماز را قضا نمیفرماید و روزه را قضا میفرماید مادر مومنان عائشه رضی الله عنها گفت انت حروریت ما نماکه تو از
حروریه گفت بلی و این حروریه قبیله بود از قبائل عرب که زمان از انجا آمدندی و سوالها کردندی سوالها در ست مادر مومنان
عائشه رضی الله عنها گفت ما را رسول علیه السلام بچنین تعلیم کرد اما در وی دو نقصت یکی انکه چون مادر مومنان حوا رضی الله عنها
را این عارضه پدید آمد نزدیک آدم علیه السلام آمد و وی مشورت کرد که ما را بچنین حالتی پدید آمد نماز نا کنه ارم یا نی آدم علیه السلام گفت
صبر کن تا جبرئیل علیه السلام بیاید از وی سوال کنم جبرئیل علیه السلام آمد و سوال کردند گفت نماز نگذارد چون باز دیگر وی را بچنین حالت
پدید آمد ایام روزه بود حوا رضی الله عنها قیاس کرد بر انکه نماز فریضه است هر روزه فریضه پون نماز روا نیست روزه نیز نباید که روا بود
و بی انکه با آدم علیه السلام مشورت کردی بخورد انگاه با آدم حکایت کرد آدم علیه السلام گفت صبر کن چون جبرئیل بیاید وی
مشورت کنم جبرئیل آمد با وی مشورت کردند گفت روزه نیز روا نبود لیکن از امر مشورت ماه شت قضا بر وی نی و این آنکه بی مشورت
ماخورد قضا بر وی بود دیگر روایتی آنست که اگر صاحب عادت ده و بست بشود آن ده روز نیاید نماز وی فوت شود و
این بست روز که پاک بود صد نماز وقتی باید شان کزدن اگر این نیاید نماز دیگر را قضا فرمائیم حیض شود و دین ما حرج نیست
اما در سال سهل بود وی هر روز روزه قضا کردن و الله اعلم **فصل** در بیان مسایل حیض تا که خواهد تا امو ختن احکام حیض بر وی آسان
شود باید که سنت سخاوت را اقامت کند که محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را تصنیف کرد و کبیر کان خرید بعضی ترکی و بعضی رومی و بعضی هندی
و بعضی حبشی و عربی نازی و خطائی و مزاج هر دیار را معلوم کرد انگاه کتاب حیض را تصنیف کرد و ان کبیر کان را از او کرد و خواجه امام
اجل رحیمی رحمه الله تعالی گفته است که این همه کرد و تا اختلاف مشایخ نبادی یاد نشد کتاب حیض تمام نشد چون محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را
بر تصنیف کرد اگر فقیه خواهد تا خدای عزوجل امو ختن احکام حیض بر وی آسان گرداند سنت سخاوت را باید که اقامت کند تا خدای عزوجل

در انفاس آید یا حیض آید یا کذشته شود یا دیوانه شود و قضا آن نماز بر ایشان بود و اکر در آن وقت دیوانه بهوش آید یا نماز رسیده شود یا کافری اسلام آرد قضای آن نماز بر ایشان بود و اکر در آن وقت مسافر شود آن نماز را دو کذارد و اکر مسافر مقیم شود چهار کذارد و اکر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و حیض صاحب عادة بود در نفاس صاحب عادة چهل بود قضا نماز بروی بود و اما اکر صاحب عادة کم از ده بود یا صاحب عادة کم از چهل بود قضا آن بروی نبود چون غسل و نماز نکند **مسئله** اکر زنی بعد از ظهر درست پیش از قامت باکی الالیتن بیند بروایت کتاب الصلوة نشیند و بروایت نوادر نه نشیند حسن نیاورد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که اکر نفاس را میشاید نشیند و اکر نفاس را نمیشاید نه نشیند خواجه امام اجل ظهیر رحمة الله کفته است که آنچه ما قبل ایام است با ایام جمع کنیم اکر دهم بر ده قرار کیرد نشیند و اکر دهم از ده اندکذرد نه نشیند **قال** النبی علیه السلام من واظب علی اربع خصال لم یفتقر قط الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و الدخول فی المسجد قبل الاذان و ترک کلام الدنیا بعد الوتر و القیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که مواظبت نماید بر چهار خصلت خداوند عزوجل دیرا از وضو دیکی نکاهدارد یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد و دوم آنکه پیش از بانکها نماز در مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز و تر سخن دنیاوی نکوید و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهار پیغمبران مرسل چهار سخن کفته اند که هریکی بهاز دنیا بست و آنچه در دنیا چیزیست رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از ناکفتن نکاهدارد ازوی ثواب چنان بود که کوئی همه قرآن خوانده ستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل آورده و موسی علیه السلام کفته است هر که از یاری بد بهیزد ازوی ثواب چنان بود که کوی همه توریت خوانده ستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی علیه السلام کفته است هر که مالک نفس خود شود ازوی ثواب چنان بود که کوئی همه انجیل خوانده ستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و داود علیه السلام کفته است هر که باد ادای خداوند عزوجل قناعت کند ازوی ثواب چنان بود که کوی همه زبور خوانده ستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که باد ادای خداوند عزوجل قناعت کند و بر جواب مسئله چیزی طمع ندارد و نکیرد که آن حرام بود و قیکه زنی ازوی سوال کند السوال چه یا نکوشنود و جواب نیکو کوید چنانکه ایشان از فهم شود که رسول علیه السلام فرموده است ان نا قصات العقل و الدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آن وقت که جواب مسئله کوید تواضع بجا آرد و تکبر نکند که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عزوجل دیرا بلند کرداند و هر که تکبر کند خداوند عزوجل دیرا پست کرداند و در وقت جواب کفتن مسئله تقوی بجا آرد و چشم نکاهدارد که و النظر الی المراة الاجنبیة سهم من سهام ابلیس ترجمه در روی زن بیکانه نکریستن تیریست زهر آلوده از تیرهای ابلیس **قال** علیه الصلوة و السلام من نظر الی امراة اجنبیة بشهوة صب فی عینیه الانک یوم القیمة ترجمه هر که نکرد در روی زن بیکانه بشهوت ریخته شود در چشمهای او سرب کداخته در قیامت پس بازن بیکانه نشیند که معصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلا یجلس

بامراة العین علیها بسبیل تر حمه سنبر علیه السلام فرمود بر که ایمان آرد بخدای تعالی و بقیامت خلوة نکند با زنی که این زن بر وی
نیست رساله النکاح تصنیف قاضی منیا الدین سنای رحمة الله تعالی قال النبی علیه الصلوة والسلام النساء حبائل
الشیطان رسول علیه السلام فرموده است که زنان دام دیو اند پس فقیه باید که تقوی بجای آرد تا بر وی خطری نکند و که باید
از راه برود و از خوف فتنه ایمن نشود مسئله است از حیض حیاض و حیض که ابر اهم للمسائل گویند فقیه باید که نیکو تامل کند تا مسئله
معلوم گردد صورت مسئله چنان بود که حیضها دیده ما قبل ایام چندانی دیده که بشاید و در ایام چندانی دیده که نشاید یا ما قبل ایام چندانی دیده
نشاید و در ایام چندانی دیده که بشاید یا ما قبل ایام چندانی دیده که نشاید و در ایام چندانی دیده که نشاید یا ما قبل ایام چندانی دیده
که بشاید و در ایام چندانی دیده که بشاید یا ما قبل ایام چندانی دیده که بشاید و در ایام چندانی دیده که نشاید و یا قبل ایام چندانی
دیده که نشاید و در ایام چندانی دیده که نشاید در تصور بر دو قول ابو حنیفه رح حیض نبود و انجا که ما قبل ایام حیض چندانی دیده که نشاید
و در ایام چندانی دیده که بشاید بقول ابو حنیفه رحمه الله ایام حیض بود و انجا که ما قبل ایام چندانی دیده که بشاید و در ایام چندانی
دیده که بشاید یا انجا با جماع حیض بود و همین بر قول ابو یوسف رحمه الله حیض بود عاده و بر قول محمد رحمه الله همه حیض بود و انجه ما
قبل دیده است و حق عادتی موقوف بار دیگر و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و حق حیض موقوف بود و بار دیگر و این همه جائی بود
که بعد از طهر و رست چند دم برده قرار گیرد اما اگر دم از ده اندر گذرد و یا طهر فاسد شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله رد کنیم عادت را
و چون طهر ما قبل درست دیده باشد بر قول ابو یوسف رحمه الله طهرش همین که دیده است دوم همان که بوده است عادة شود
و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا دو بار موافق نبیند بر خلاف اصل عادة وی منتقل نشود اما اگر دو بار موافق دید بر خلاف اصل
عادة وی منتقل شود بار سوم موافق اصل بیند باصل باز رود و این بعضی از مشایخ گفته اند که باصل باز رود از برای انکه دو بار
بدل بود چون اصل قادر شود بدل نماند اما صحیح آنست که چنانکه دو بار موافق دیده است بر خلاف عادة منتقل شده است تا بار
دوم بار موافق اصل نبیند عادتش منتقل نشود و باصل باز نرود و فائده این خلاف جائی پدید آید که صاحب عادة دو بار دو
ده و پانزده دید بار سیوم بر بست طهر دید و استمرار افتاد بقول انهائی که باصل باز برند این زن صاحب عادة بود در همان وقت
اما ظاهر روایت است که اول استمرار بخروج حیض بود و بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده روز و پانزده و اگر صاحب عادة ده
و پانزده دو بار دیده است بار سوم بر پانزده طهر دید و استمرار افتاد بقول آنهائی که باصل باز برند صاحب عادة شود در همان ده و پانزده
اما ظاهر روایت است که اول استمرار بچنان پانزده بادم بخروج نماز کند و بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بست صاحب عادة
بشت ما قبل ایام دو دم دیده و ما بعد دو یا ما قبل سه دم دیده و ما بعد سه یا ما قبل دو دم دیده و ما بعد سه یا ما قبل سه دم دیده و ما بعد دو
در سکانیها از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایت نیاورده است و در دو کانیها دو روایت است یکی آنرا که دم از ده اندر گذرد در
حیض نبود و بدانرا که دم از ده اندر نگذرد حیض بود اگر جواب بدان روایت گوئیم که مرتاقص را تبع کامل دارد حیض بود و بدان
روایت که ناقص را تبع کامل ندارد حیض نبود صاحب عادة ده یکی دم دیده و هشت طهر و یک دم محمد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایت

میکند که بر ده حیض بود اکثر بیشتر ایام چندانی دید که کمترین حیض را بشاید چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی اول
ایام و یکی میانه و یکی آخر و یا دو در اول و یکی در آخر یا یکی در اول و دو آخر عبد الله مبارک مروزی و زفر رحمهم الله تعالی از
ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکنند که بر ده حیض بود اصلی است ابو یوسف رحمه الله تعالی که هر گز تیر کی پیش از ایام را حیض ندارد و
میگوید که آن دم عرق است اما بسبب وی ایام را حیض دارد وجه قول وی آنست که اصل وی ضعافت است و تیر کی فرع تا اصل نبود
فرع نبود دلیل بر آنکه اگر دعا را تهی کنی بخشت صاف وی پدید آید و باز تیر کی اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی گفته اند که بر حکایت
دعا را از سر تهی کنی همچنان بود که تو میگوئی که بخشت صاف پدید آید آنگاه تیر کی اما اگر دعا را از پایان تهی کنی بخشت تیر کی
پدید آید آنگاه صاف وی و خداوند عز و جل منفذ فرزند آدمی را از پایان آفریده است و روایت میکند امام علیه رضی الله تعالی عنه
که من دوازده غزوه با رسول علیه الصلوة والسلام بودم همه تیر کی مر احیض داشت و فرق بغیر مود میان اصفاف و تیر کی صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی چهار ده طهر دید و ساعتی تیر کی دو ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیر کی دید بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله اندر روز نماز کذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود اگر صاحب عادتی بود از ظهر درست پیش از
ایام سه روز تیر کی دید و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیر کی دید بقول ابو حنیفه رحمه الله اندر روز نماز کذارد بقول
ابو یوسف رحمه الله ایام حیض نبود و بقول محمد رحمه الله ان سه روز تیر کی حیض بود اما اصلی دیگر است مر ابو یوسف را که ابتدا و انتها
بر طهر روا دارد بشرط آنکه ما قبل ایام یا ما بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر پاکی که کم از پانزده شبانروز دیده باشد وی فاصل
نکند و ایام را حیض دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله استدلال کنند که این زن در دوازده و سیزده که الایش می بیند چرا از ایام نخون
خون بینی نمیداری وی گفت اگر صاحب عادت پنج این بار شش دم بیند هر شش حیض بود اگر چهارده طهر دید و دم باز آمده حیض
همان پنج بیش نبود پس معلوم شد که بچون خون بینی نیست که اگر بچون خون بینی بودی حیض وی همان شش بودی اصل
دیگر است ابو یوسف را رحمه الله که یکبار بر خلاف عادة بیند عادة نشود و اصل است محمد را رحمه الله که هر چه در ایام عادت
آید از اعتبار دارد اگر مستحاضه آید حیض دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده دو دم دید و شش طهر و دو دم
دید هیچ حیض نبود اما اگر سه دم دید و پنج طهر و دو دم ده حیض بود اگر یکی دم دید و دو طهر و یکی دم دید و پنج طهر و یکی دم
اگر چه در ده سه بهت ده حیض نبود از برای آنکه یکی دم دید و دو طهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج طهر دید و باز خون
یکی دم دید این مستحاضه آمد ده حیض بود اصلی دیگر است محمد را رحمه الله که کم از عدد و زیاده از عدد در ادوار بطریق عمل
و هر کجا که بدل و هدا از انجا که بدل و هدا تا انجا که خانه حیض بود و نصاب طهر ش را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض را اعتبار
دارد و صورت مسئله چنان بود که عادة صاحب پنج و بست پنج این بار پانزده طهر دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد
و بقول ابو حنیفه رحمه الله ان ده روز کذرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ان ده روز حیض بود و عادت نشود و بقول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود اگر آن بست طهر آخر را عادة دید و بقول محمد رحمه الله پنج و حیض بود

وبقول ابو حنیفه رحمة الله اول استمرار شانزده روز نماز میگذارد از برائی آنکه چون طهر فاسد شد تمامت پاکی نماز گذارد
بست و پنج شود و ازین چهار ده پنج بدر کش و هم تا سی و است شود و آنجا نه روز ماند اول استمرار شانزده روز نماز گذارد
و ما دامش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله صاحب عادت شود در همان پنج و بست و پنج و بقول ابو یوسف رحمة الله
اول استمرار یکروز نماز گذارد و صاحب عادت شود در پنج و بانزده اصل و یکست محمد را رحمة الله که از دم بطهر شرع و
واز طهر بدم آرد بطریق طهر و حیض محمد رحمة الله هم طهر روا دارد و هم هر کجا که بدل و بدلم از عدد و روا ندارد و لیکن
در عادت کم از عدد روا دارد و هر کجا که بدل و بدنا انجا که خانه حیض او بود و قصاب طهرش با اعتبار دارد و در ایام
قصاب با اعتبار دارد و تا اکر در ایام را جیدانی بیابد که بعد حیض بر سد با بو حنیفه رحمة الله تمامت پاکی نماز فرماید
اختلاف مشایخ است بو زید کبیر و ابو سهل غزالی رحمهم الله ایشان طهر روا دارند اما جبر روا ندارد و بدل کم از عدد
روا ندارند خواجه ابو حفص بخاری و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله ایشان طهر روا دارند و جبر روا ندارند و بدل
کم از عدد روا دارند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و بست باین بار بست و پنج طهر دید و استمرار افتاد و انفاق آنها
پنجر در حیض بود و هر کجا که بجهن افتد که در ایام چندانی ماند که حیض را بشاید اجماع حیض بود و در استمرار عادتش حکم کرده
است تا اکر بست و شش روز طهر دید چهار روز حیض بود و اکر بست و هفت روز طهر دید سه روز حیض بود و اکر بست و هشت
روز طهر دید و استمرار افتاد و انجا دو روز ماند و آن دو روز حیض را نشاید ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حنیفه اند که اول
استمرار بست و دو روز نماز گذارد و صاحب عادت بود و همان ده و بست بر قول محمد رحمة الله اول استمرار ده روز حیض بود و بانزده
روز پاکی بود حیض دوم هفت صاحب عادت شود در همان ده و بست و بقول خواجه ابو حفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله اول استمرار
هفت روز حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم ده و اما اکر بست و نه طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده
پاکی حیض دوم شش بود و بر قول خواجه ابو حفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله شش حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم
ده صاحب عادت بود در همان ده و بست باتفاق و اکر سی طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده پاکی حیض
دوم پنج و بر قول خواجه ابو حفص و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله پنج حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم ده صاحب عادت بود در همان
ده و بست باتفاق و اکر سی و یکست طهر دید دوم مستمرش شد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم چهار بر قول خواجه
ابو حفص کبیر و محمد مقاتل رازی رحمهم الله چهار حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم ده و صاحب عادت بود در همان ده و بست و اکر سی و دو
طهر دید و استمرار افتاد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم ده بقول ایشان پنج حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم
ده صاحب عادت بود در همان ده و بست باتفاق و اکر سی و سه طهر دید استمرار افتاد و انجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید اتفاق
که اول استمرار هفده روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در همان ده و بست بر اصل ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی رحمهما الله تخریج کرده اند
تا جزای ایشان معلوم شود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و بست باین بار بست و پنج طهر دید و استمرار افتاد و ان پنجر در حیض بود

و اگر بیست و شش روز طهر دید و استمرار افتاد و چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی و ابو حنیفه
گفتند اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در همان پنج و بیست
بقول محمد رحمة الله اول استمرار پنجروز حیض بود و پانزده روز پاکی و حیض دوم چهار و بقول
خواجه ابو حفص کبیر بخاری خواجه محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة
بود در همان هشت پنج دگر بیست و هفت طهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمة الله پنج حیض بود
و پاکی پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة بود
در همان پنج و بیست دگر بیست و هشت طهر دید و استمرار نیافتاد و پنجاه و روز ماند و دور و حیض را
نشاید التفات کرد اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در همان پنج و بیست
اصلست حسن زیاد رحمة الله را که هر کجا سه شبانروز پاکی یابد میان دو دم وی فاصل کند و یکطرف
را حیض دارد و لیکن فاصل نیست که همچنین پانزده شبانروز بود که بعد از وی حیض دارد و صورت مسئله
چنان بود دوازده و بیست صاحب عادتی دو دم دید و سه طهر دو دم و این پنج حیض نبود و اگر سه دم
دید و سه طهر دو دم سه اول حیض بود و اگر دو دم دید و سه طهر و سه دم سه آخر حیض بود و اگر سه دم دید
و سه طهر و سه دم بقول حسن زیاد رحمة الله سه اول حیض بود و ظاهر روایة آنست که هر سه حیض بود بخلاف
مشایخ است که هر کجا که دو طرف دم بیند که یکطرف حیض را نشاید و یکطرف دیگر حیض را نشاید ابو زید کبیر
تقدی کند و هم را حیض دارد بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و ابو سهل غزالی رحمة الله تقدی نکند صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی یکی دم دید و سه طهر دید و دو دم و سه طهر و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله
هم از ابتداء روز حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این دو روز را حیض دارد از برائی آنکه یکدم
است و سه طهر و طهر غالب است این را بیان بازدو دم است و سه طهرات هم طهر غالب است این روز دهم دم است
این شش روز حیض بود وی تقدی کند و این چهار دیگر را با این شش ده روز را حیض دارد ابو سهل
غزالی رحمة الله یکی دم و سه طهر اول را طرح کند و دو دم و سه طهر آخر را این پنج روز را با یکدم و پنج روز
دیگر را از آغاز استمرار بر ده روز را حیض دارد و اگر دو دم دید و سه طهر یکی دم و سه طهر استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله
خود راست میرود ده روز حیض دارد این را دیگر روز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمة الله دو دم و سه
طهر و یکی دم این شش روز را حیض دارد و دور ماه کند حیض شش و پاکی بیست و چهار دور دیگر
صاحب عادت کند در ده و بیست ابتدیه ده دم دید و پانزده طهر و یکی دم و سه طهر استمرار افتاد
ابو زید کبیر رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمة الله ده و بیست شود اما این بار

حساب نیستی بود از برای آنکه بیستم دم هست و ابتدا از ایام سه روز نظر ابتدا بر طهر و افتاد و در این
بار هفت روز حیض دارد و بعد از آن صاحب عادت شود در روز و بیست عادت اهل اصلی را برگیرد یا آن
بقول مشایخ بلخ رحمهم الله برگیرد و بقول مشایخ سمرقند برگیرد صورت مسلمانان بود که صاحب عادت
و مبتدا و طهر با مختلف دید ولیکن همه درست و باز آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد بر قول مشایخ
بلخ رحمهما الله همان دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کند و بقول مشایخ سمرقندی رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد
بنا کند و ابو عثمان رحمة الله اول مرتین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم همدانی رحمة الله اوسط
را مدار را اعتبار دارد و صورت مسلمانان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید
و مفده طهر چون دو بار شش دم دید حیض و می شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمة الله
شش و مفده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله شش و پانزده شود که این اوسطاست
اما اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و مفده طهر و استمرار افتاد اتفاق
هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را در این عمل نیست اما اگر پنج دم دید و مفده طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود که این اوسطاست بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام خیر الامور اوسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
میانه کارهاست مبتدیه ده دم دید و چهار ده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بجهل شد بالغه
و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد صاحب عاده شود در نفاس چهل و ده و پانزده
و اگر شانزده طهر دیده و شانزده شود و اگر مفده طهر دیده و مفده شود و اگر مرده طهر دیده و مرده شود
و اگر نوزده طهر دیده و نوزده شود تا بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله نه بیست و یک
شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود و بر
قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله هشت و بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم را رحمة الله تعالی که تا می تواند دور و راه میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دم مستمر شد

اتفاق ده و بیست و هشت شود هفده یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و ابو علی دقاق رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایة ده و بیست شود و الله اعلم بالصواب

باب بیست و هشتم در بیان انتقال عادة

انتقال عادت آن بود که صاحب عادتی دمها و طهرها مختلف دید و لیکن هم درست و راست و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمة الله تعالی همین دم و طهر آخر را بگیرد و بدینها بنا کند و مشایخ بر قول محمد رحمة الله مسئله تخریج کرده اند باید که سه دم و سه طهر آخر را بگیرد و او سط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند باز سه دم و طهر دیگر را بگیرد و او سط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل نشده است بطریق بنا فرو آید و آنچه در ایام یا بد حیض دارد و در استمرار عادتش همان که بوده است و اگر در ایام حیض چیزی نیابد اول استمرار حیض دارد بر همان عدد و لیکن طهرش بود نه بر ان عدد و اگر بار دیگر همچنین بیند عادتش همان جعلی بود تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل عادت منتقل نشود صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست این بار سی طهر دید و ده دم و بار دیگر پانزده طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست او سط است و موافق اصل این را بمان همین جای سه دم و سه طهر دیگر را بگیر چنانکه پانزده طهر دید و ده دم و سی طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاده این بیست نیز او سط است و موافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل نشده است پس بطریق سابق فرو دایم و چون سی روز طهر دید آن دهگانه دم را طهر دیده است و این دهگانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر دی است و طهر وی ده پیش نماند و وی پانزده دید پنج از خانه حیض طهر دیده حیض دی از پنج پیش نماند و وی ده دم دید و پنج از خانه طهر دم دیده بود طهر دی پانزده ماند دی بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد حیض دی پنج ماند اول استمرار پنجم روز حیض بود با جماع بعد از آن صاحب عادت شود بر همان ده و بیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست پنج دید اول استمرار اجماع ده روز حیض بود طهرش چه بود بقول ابو عثمان رحمة الله ده و پانزده و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله بیست و پنج که این بیست پنج او سط است که فرو دسوی سی است و بر سوی پانزده اما اگر همین صاحب عادة سی طهر دید و ده دم و پانزده طهر و ده دم و پانزده طهر و ده دم و چهل طهر و استمرار افتاد اول استمرار ده روز حیض بود با جماع عادتش چه شود بقول ابو عثمان رحمة الله ده و پانزده شود و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله ده و سی شود و این سی او سط است بر سوی پانزده و فرود

سوی چهل اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم و شانزده طهر و پنج دم دید و بیفده طهر و استمرار افتاد
تفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و بیفده طهر و چهار دم و شانزده و سه دم و پانزده طهر بقول ابوعثمان
حمة الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد مهدانی رحمة الله چهار و شانزده شود اما مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله از اول استمرار
شانزده روز نماز گذارد و بعد ازان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده از چه معنی است که ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اصل اول استمرار
شانزده روز نماز فرماید اصلی است که هر چه مبتدیه به بیند عادة وی همان شود چون سه دم دید و پانزده طهر علوة وی سه و پانزده
شود و این چهار دم دید یکی از خانه طهر را دم دیده باشد طهری چهارده ماندی شانزده دید و دو روز از خانه حیض طهر دیده باشد
پس اینجا یکروز ماند دیگر و حیض را نشاید پس اول استمرار شانزده روز نماز گذارد بعد ازان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده
محمد اینجا بدل خود از برائی انکه از اینجا که بدل خود تا اینجا که خانه حیض بود نصاب طهر را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض را
اعتبار دارد و اینجا هر دو نیست و ابو عثمان اینجا استیناف کند سه و پانزده کند فصل در بیان عادة حیض و عادة حیض بر
پنج نوع است چنانکه مبتدیه دو بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و
موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق موافق دید و یکی مخالف و استمرار افتاد و یا سه مخالف دید و استمرار افتاد صورت
مسئله چنان بود که مبتدیه دو بار سه و پانزده دید و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده بود اگر سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد ازان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده طهر و
چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اگر دو بار سه دم دید و پانزده
طهر و بار سیوم چهار دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه
و محمد رح اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد ازان صاحب عادة شود در سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده
طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنجم دم دید و بیفده طهر و استمرار افتاد بقول ابو عثمان رح خواجه محمد ابراهیم مهدانی رحمهم الله
چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و بیفده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم مهدانی چهار و شانزده شود و اگر مبتدیه سه دم
دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادة در سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر یکی دم دیگر طهر و استمرار
افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر دو دم دید یکی طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف سه و پانزده
که وی ختم بر طهر دارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله سه و بیست شود که ایشان ختم بر طهر دانند اگر مبتدیه چهار دم
دید و شانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهار دم دید و شانزده طهر یکی دم دید و دو طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار

وشانزده شود اگر چهار دم دید و شانزده طهر و دو دم و دو طهر و هشت از نفاس و بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود
گوئی ختم بر طهر و ادار و از ابی حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهار و بست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا ندارد حیض عادة
سه و بست هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پلید ندید و در دوم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پاکیزه
ندید بعد ازان دم مستمر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی این دوازده روز سه روز اول را بگیرد و حیض دارد سه و پانزده
کند و محمد رحمه الله تعالی این سه روز را بدل بهد و حیض دارد سه و پانزده کند و لیکن چون دو بار در ایام نیاید با ابو حنیفه رح
یار شود و در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال آید که در میانه نزده روز طهر
هست دوی بگیرد دین عادة میکند اینجا چرا سه و پانزده میکند این نزده روز طهر درست هست و لیکن باید استحاضه انچه
هست در معنی طهر فاسد بود همچنانکه دم فاسد نصب عادة انشاید طهر فاسد نیز نصب عادة را نشاید والله اعلم فصل در بیان
شفع و وتر شفع جفت بود ضد وتر طلاق بود هر کجا پیش از ایام جفت بود ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاق بود ایام حیض نشود
ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار حیض دارد بهمان عادة و لیکن طهرش بران عادة و محمد رحمه الله تعالی بدل دهد و لیکن چون
در ایام نیاید از انکه بدل داده باشد نماز باقضا فرماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب
عادة سه و بست هفت پانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
بدل دهد این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید دوازده بست دم و طهر و دو دم
و شش ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ایام حیض شود و محمد رحمه الله تعالی ازانکه بدل داده بود نماز قضا فرماید اگر خواهی تا
دور دوم معلوم شود زوائد دوازده هست و دوری چهل و دو شود دو دم و طهر دو هست دور را در بست ضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب بر طهر آید ایام حیض شود اگر پانزده طهر دید و دو دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
و بقول عبد الله زعفرانی رح سه و نیم ساعتی حیض بود و بست هفت کم ساعتی طهر و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی چهار و بست و
شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی پنج حیض بود و بست پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید زواید دوازده هست و دو دم و یکی طهر هست سه را
در چهار ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ابتدا ایام دم هست و لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده اگر خواهی تا دو ایام
دوم معلوم آید زواید دوازده هست و دوری چهل و دو شود دو دم و یکی طهر سه هست سه را در چهارده ضرب کنی چهل و دو شود ختم
مضروب بر طهر آید و ابتدا ایام دم هست و لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده چون دو بار در ایام نشد محمد رحمه الله ازانکه بدل داده
باشد اصالت کند و دور را ماه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض او سی پنج و پاکی بست پنج شود و بر قول ابو سهل غزالی
رحمه الله چهار و بست و شش شود و بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نیم ساعتی حیض بود و بست و هفت کم ساعتی پاکی بود
و اگر همین صاحب عادة شانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
سه روز را بدل حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زواید دو هست دم و طهر و دو دو

ظهر شش ضرب کنی دوازده دختم مضروب بر ظهر آمد ولیکن ابتدا ایام بست ایام حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید
بر دوازده یازده بست و دو بسی چهل و یک شود دوم و ظهر دوبست و دو را در بست و یک ضرب کنی چهل و دو شود ختم مضروب بر
ظهر آمد در ابتدا ایام ظهر بست ایام حیض نشد پون دوبار در ایام مزید محمد رحمه الله انزا بدل داده باشد اصالت کند و دور در
ماه شود و بقول ابو حنیفه رحمهم الله حیض سه و پاکی بست و هفت اگر شانزده ظهر دید دو دم و دو ظهر و همچنین مستمر شد
بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله چهار و ساعتی حیض پنج و بست و شش
و کم ساعتی پاکی و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله پنج روز حیض بود و بقول محمد رحمه الله شش روز حیض بود اگر خواهی تا ایام معلوم
آید در دوازده یازده بست دوم و ظهر چهار چهار را در سه ضرب کنی دوازده شود ختم مضروب بر ظهر آمد در ابتدا ایام بست ایام
حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دوازده یازده بست و دو بسی چهل و یک شود دوم و ظهر چهار بست چهار را در دوازده
ضرب کنی چهل شود مارا چهل و یک می باید بعد ازان معلوم آید که دو کانه دم ازین دو یکی بدوزش و نیم تا دور ش
تمام شود اینجا یکروز ماند و یکروز حیض را نشاید چون دوبار در ایام مزید محمد رحمه الله تعالی انزا که بدل داده باشد اصالت
کند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی دور ماه شود حیض شش و پاکی بست و چهار و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی
پنج و بست و پنج شود و بقول عبد الله زعفرانی چهار و ساعتی حیض بود و بست و شش کم ساعتی پاکی بود و بقول ابو یوسف هم سه و شانزده شود و اگر همین
صاحب عادت بست و پنج ظهر دید و یک دم و یک ظهر و همین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و بست و پنج شود و
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی سه و بست و هفت شود که بست و هفت ظهر بست ایام حیض شود اگر همین صاحب عادت
بست و هشت ظهر یکی دم و یکی ظهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه بست و هشت شود و بقول
محمد رحمه الله این سه روز حیض بود و بطریق بدل و ابو حنیفه رحمه الله نماز فرماید اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید از
دور دوم یکروز نگذشته است دوم و ظهر دوبست دور را در پانزده ضرب کنی سی شود و مارا بست و نه می آید ایام
حیض نشد چون دوبار در ایام مزید محمد رحمه الله تعالی انزا که بدل داده باشد اصالت کند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهم الله تعالی دور در ماه شود حیض سه و پاکی بست و هفت و اگر بست و نه ظهر دید و یک دم و یک ظهر و همچنین
مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و بست و نه شود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز حیض بود و بطریق بدل ابو حنیفه
رحمه الله تمام دور را نماز فرماید و اگر خواهی تا ایام دور دوم معلوم آید از دور دوم دور را نگذشته باشد دوم و ظهر دو
بست دور را در پانزده ضرب کن بست و هشت شود و دور دوم ایام حیض شد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله دور در ماه شود
حیض سه و پاکی همان بست و هفت لیکن محمد رحمه الله تعالی انزا که بدل داده باشد ازان رجوع نکند شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که در عادة جواب ان روایته باید گفتن که فرمان یزدان شود تا نماز عباد را نماند و در گذشتن عدت جواب بران
روایته باید گفتن که در اثر نزول عدت اتفاق در میت الله و الله اعلم بالصواب و بیان انچه ماند مسئله ظهر فاسد نصب معاد در انشاء الله بر خیزد در جواب

هر کجا که فساد پیش از ایام بود تمامت پاکی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را بنشاید اتفاق همان حیض بود و اگر حیض را بنشاید
ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بردم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
فرماید صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و بست یازده دم دید و پانزده طهر دید و استمرار افتاد اول استمرار چهار روز نماز گذارد
و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر هفده دید دو روز نماز گذارد و اگر هژده دید یک روز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک
باین نوزده بست شود و دم در محل بست اول استمرار ده روز حیض بود و اگر بست و یک دید نه روز حیض بود و اگر بست و دو دید هشت روز حیض بود
و اگر بست و شش روز دید سه روز حیض بود و اگر بست و هفت دید این بست و هفت باین یک بست و هشت شود و انجا دور روز ماند و دو
روز حیض را نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بردم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمه الله طرح و جر کند و ابو حنیفه
رح این دور روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادت ده و بست چهارده طهر دید و یک دم و دوازده طهر و استمرار افتاد ازین دوازده
پنج طهرش دم تا طهرش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که ازا طهر دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج طهرش دهم ایام هشت روز
ماند که ازا طهر دیده هست انجا دور روز ماند دو روز حیض را نشاید بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله
طرح و جر کند و ابو حنیفه رح تمامت این دور روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادت ده و بست چهارده طهر دید و یازده دم
و پانزده طهر و استمرار افتاد ازین یازده شش طهر دهم تا طهرش تمام شود و در ایام پنج روز ماند این پنج روز باتفاق حیض بود و
بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده پانزده شود این ده را که ابو یوسف رح حیض دارد ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی نماز فرمایند
ده و بست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام پنج روز آخر را حیض سیدارد ازیرچه معنی هست که ده و پانزده میکند این
پنج دم هست و بادم استحاضه انیچنین هست و همچنانکه طهرش فاسد نصب عادت را نشاید دم فاسد نیز نصب عادت را نشاید
صاحب عادت ده و بست یازده دم دید و پانزده طهر و نه دم و نوزده طهر و استمرار افتاد در رواینه کتاب هست که نه و
نوزده شود برخلاف انکه مبتدیه یازده دید و پانزده طهر و استمرار افتاد یا محل بالغه شد چهل و یکدم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
ابو علی دقاق رحمه الله گفته هست که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت انست که ده و بست شود اما اینجا نه و
نوزده میشود از برای انکه این نه دمی هست در میان دو طهر اول فاسد هست نصب عادت را نشاید که یکروز با
دم استحاضه نماز گذارد و هست اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار شش روز
نماز نماز گذارد و بعد ازان صاحب عادت شود و ده و بست و بر قول ابو یوسف رحمه الله نه و نوزده
شود و اگر آن نوزده طهر اخیر را چهارده دید آن چهار روز که ماقبل مانده هست باتفاق قضا کند
و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آن باقی ایام حیض بود ان پنج روز هست و بر قول ابو یوسف رحمه
الله ایام حیض شود و اگر ان غسل احتیاطی نیاورده بود ابو یوسف رحمه الله بر سر چهارده

غسل فرماید ازین چهارده پنجروز پیاپی شش بدهد نه روز نماز قضا فرماید و اول استمرار یازده روز دیگر
نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست چهارده طهر دید
و بست دوم و چهارده طهر و استمرار افتاد ازین بست دوم شش طهرش و بست و سوم تا طهرش تمام شود و در ایام دو
روز ماند دو روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و تمامت پنجاه روز
نماز کذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض دارد و اکر ان خبا طی
نیاورده باشد بر سر چهارده غسل فرماید ازین چهارده هشت پیاپی شش بدهد شش روز نماز قضا فرماید و اول
استمرار چهارده روز نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست
چهارده طهر دید و بست دوم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و پنجاه روز
نماز کذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار ده روز حیض دارد بعد
ازان صاحب عادة کند در همان ده و بست صاحب عادة ده و بست پانزده طهر دید و دوم و سیزده طهر و استمرار
افتاد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین سیزده هشت روز را باین دو روز ده روز حیض دارد و اول و استمرار ده روز
نماز فرماید و صاحب عادة کند در ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامت
پاکی نماز فرماید اکر ان سیزده آخر را پانزده دید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بران دوم طهر پیشین بنا کند
برده و بست و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رح تمامت پاکی نماز فرماید اشکالی آید که ابو یوسف رحمه الله
تعالی یکبار که برخلاف عادة دمی بیند عادة کند و پانزده طهر درست است از چه معنی است که ده و بست میکند این پانزده
طهر درست است لیکن بادم استحاضه آمیخته است که در میان دو روز بدم فاسد نماز کذارده است پس این طهر فاسد
بود و طهر فاسد نصب عادة را نشاید که بعد از ایام حیض بود و طهر اول بعد از ایام حیض است و لیکن در میان دو
روز بادم فاسد نماز کذارده است لاجرم ان طهر فاسد بود و نصب عادة را نشاید و از طهر دیکر شده روز
باقی مانده بود و اکر ان شده را دوم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود
از شده ده بردی هشت ماند چون پانزده طهر دید هفت روز ایام حیض را طهر دیده باشد و انجا سه روز ماندان سه
روز باتفاق حیض بود عادة دی حیه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
ده و بست شود اکر پانزده آخر را شانزده دید چون دو بار در ایام مدید محمد رحمت الله انرا که بدل داده
بود و اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده و بست شود و بقول ابو یوسف رح ده و شانزده
شود و اما اکر ان شانزده آخر را بست دید اکنون صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق و
بقول ابو یوسف رحمه الله ابن بست آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله ان بست اول را

که اگر این بست اخیر را اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عادة میکرده باشد و بقول ایشان یکبار که بر
خلاف عادة شد عادة مستقل نشود و صاحب عادة ده و بست دوازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اول استمرار
سه روز نماز گذارد اگر دوازده دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد این دو بار شانزده بست شود دم در محل بست
اول استمرار ده روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و سه طهر و استمرار افتاد سیزده و بست سه سی و شش شود
اول استمرار چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و چهار طهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز
حیض شود و اگر چهارده دم دید و بست و چهار طهر سی و هشت شود و دو روز ماند فرد و روز حیض را شاید ابو یوسف
رحمة الله تعالی استیناف کند و بر و طهر پیشین بنا کند و محمد رحمة الله تعالی طرح و حرکند و ابو حنیفه رحمة الله تعالی
تمامت باکی نماز فرماید صاحب عادة پنج و بست پیش از ایام یکی دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر دو
بست و دو را در پنج ضرب کنی ده شود ختم مضروب بر طهر آمد نه روز حیض بود اشکال آید که یکروز پیش از ایام است
چرا نه روز حیض میشود در برای آنکه آنچه پیش از ایام دیده است ناقص است و آنچه در ایام دیده است کامل و کامل
ناقص را تبع خویش کند و آنچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جای بود که دم برده قرار کیرد و طهر درست
بیند اما اگر دم ازده اندر کذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمة الله تعالی هم از ابتدا پنج نه شود و بر
قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این بار سه روز حیض بود بدان سبب که ابتدا و انتها بر طهر و اند و بعد ازین
صاحب عادة کنند در همان بست و پنج والله اعلم **فصل** در بیان واقعات صاحب عادة نه روز
پیش از ایام یکروز دم دید به نشیند اگر دم برده قرار کیرد و طهری درست بیند بر ده حیض بود و اگر دم ازده اندر
کذرد و یا بعد از ان طهر فاسد شود بر قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله ایام حیض بود و صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز دم دید به نشیند باتفاق صاحب عادة هفت پیش
از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله به نشیند و بقول ابو حنیفه رحمة الله نه نشیند اما اینکه ما قبل
دیده است اگر ما بعد بیند اجماع به نشیند بشرط انکه دم ازده اندر نکذرد و طهر درست بیند اما اگر دم ازده
اندر کذرد یا طهر فاسد شود در کنیم بعادتش که اصل درین باب است که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل
دیکر ما بعد صاحب عادة نه پیش از ایام یکروز تیر کی دید بقول ابو یوسف رحمة الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله به نشیند اگر صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز تیر کی دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمة الله نشیند اگر صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز تیر کی دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نه نشیند و
بقول محمد رحمة الله به نشیند انچه ما قبل دیده است اگر ما بعد بیند اتفاق نشیند اینجا هم ابو یوسف دم برده قرار کیرد و طهری درست
بیند اما اگر دم ازده اندر کذرد یا طهر فاسد شود در کنیم بعادتش که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل و یکی ما بعد اگر صاحب عادة

ده و بست پانزده طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود همچنانکه دم را دو بار برخلاف عادة بیند عادة منتقل شود و چون طهر را دو بار برخلاف عادة بیند عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته اند که این زن بعادة همانست از برای آنکه دم را یکبار برخلاف عادة دیده است و یکبار برخلاف عادة بیند عادة منتقل نشود اما صحیح آنست که صاحب عادة ده و پانزده شود قیاس ابو حنیفه رحمه الله اگر صاحب عادة پنج و بست پانزده طهر دید ده دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و اگر شش ده طهر دید و هشت دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله پنج روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله هشت روز حیض بود عادتش چه شود بر قول ابو یوسف رحمه الله هشت و بست شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود اما اگر ترده طهر دید و هفت دم و بست طهر استمرار افتاد هفت روز حیض بود باتفاق عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت و بست و اگر بست طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست طهر دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد این ده روز باتفاق حیض بود عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و محمد رحمه الله طهر را صحیح کند و ابو حنیفه رحمه الله تمامت طهر نماز فرماید والله اعلم

باب سی ام در بیان نقصان دم و طهر و این بساعت معلوم کند

در شبانروز بست و چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یکساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر آمدن آفتاب و یکساعت از وقت فرو رفتن آفتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن ابتدا در روز است و این ابتدا را شب چنانکه یاد کردیم و تجربه کند هر کسی بدان چیز که وی را میسر شود و اگر فقیه خواهد تا ساعتها دیگر را تجربه معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معین چندین قرآن خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین تکرار کرده میشود و ساعتها دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد و بر قول منجمان ابتدای روز از وقت بر آمدن آفتاب است اما این قول ماخوذ نیست و صحیح آنست که گفته شده است اول وقتی که روز پانزده ساعت است و شبهانه ساعت زنی را مقارن سپیده دم دم پدید آمد روز دهم مقارن بر آمدن آفتاب دم منقطع شد حیض وی نه شبانروز بود و یکساعت و اگر روز بست یکم مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی بست شبانروز باشد کم یکساعت و اگر در شب آنکه بست یکم بود مقارن فرو رفتن آفتاب دم باز آمد طهر وی نوزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانروز و یکساعت کم و طهر وی بست و هشت شبانروز بود و پانزده ساعت و این ساعت بدانچه گفته اند تا اگر صاحب واقع را دم مستمر شود بدین اصل بنا کند اگر در وقتی که روز پانزده ساعت بود و شبهانه

ساعت زنی را مقارن فرو رفتن آفتاب دم پدید آمد روز دیگر مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض وی نه شبانه روز بود و ده ساعت روز دیگر مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفده شبانه روز بود و اگر مقارن نپسندید دم باز آمد طهر وی هفده شبانه روز کم ساعتی بود و اگر شبانگاه سه روز هم مقارن فرو رفتن آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانه روز بود و ده ساعت و درش در بیست و شش شبانه روز بود والله اعلم **باب سی یکم در بیان نوریس** اگر پنج ساله دم بیند باتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بیند ظاهر روایة حیض نبود ابو نصیر محمد بن سلام البلخی رح گفته است که چون بی سببی و بی علتی بود حیض بود و چون بعد از حیض برسد اگر هفت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که حیض بود که چون بعد از حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزندان را نماز فرمایند چون هفت ساله شوند چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند بلوغ و اگر هشت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بیند بشبهین غیاث از ابو حنیفه رحمة الله بروایت غیر اصول نقل میکنند که نه نشیند از برای انکه پاکی یقین است و حیض مشکوک و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص و محمد سلام البلخی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که بنشیند که اگر بعد از حیض بود و بر حایض نماز نیست و اگر بعد از حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده نماز نیست وی بهر دو حال پاینده نماز نیست **حکایت** خواجه ابو مطیع البلخی رحمة الله تعالی را یکی دختر بود در نه سالگی بالغه شد و برا بشنوی داد ندوی شش ماه را دختری آورد و این دختر نیز در نه سالگی بالغه شده و برا بشنوی داد ندوی نیز شش ماه را فرزند آورد و نورده سال بود که جده شد و نیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه ما را فضیحت کردی که نورده سالگی جده شدی اگر نوریس ساعتی دم دید و سه شبانه روز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانه روز و ساعتی حیض بود باشکال آید بر قول محمد رح که انچه در ایام غالب آید انرا اعتبار کنند و اینجا طهر غالب است چرا حیض میدارد **جواب** از وی آنست که همچنانکه سه شبانه روز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانه روز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم دید و سه شبانه روز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانه روز طهر و ساعتی دم بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانه روز طهر و سدس دم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز طهر و ربعی دم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله حیض بود نوریس روز نخست وقت برآمدن آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و سوم

[illegible] ده روز حیض دهی نه تمام روز بود آن ماهیها که در روز دیده است **فصل در بیان ضرب** ابو یوسف رحمة الله گوید ده و بیست میکند و محمد رحمة الله بدل ده نه و ابو حنیفه رحمة الله ماند قوله صورت مسئله چنان بود که هندیه یکی دو یکی طهر دید و همچنین مستمر شد دم و طهر دو بست و دو را در پنج ضرب کن دو شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دو طهر دو بست و دو را در پانزده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم باماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه رحمهم الله در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله پانزده و بیست شود و اگر دو دم دید و یکی طهر همچنین مستمر شد دم و طهر سه بست سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر آمد و عشره بر دم بست ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر سه بست سه را در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول باماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده و بیست باتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر همچنین مستمر شد دم و طهر چهار بست چهار را در پانزده ضرب کنی هشت شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم بست ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر چهار بست چهار را در هشت ضرب کنی دو هم سی و دو شود ابتدای ایام دور بر طهر آمد و ختم مضروب نیز دو روز طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود و اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر چهار بست چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود ماه سیوم باماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود یک دور حیض دی ده و یک دور شش و بهر دو حال پاکی بیست و دو و اگر سه دم دید و سه طهر و سه دم و سه طهر همچنین مستمر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم باماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر و سه دم و چهار طهر همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر هفت هفت را در چهار ضرب کنی و بیست و هشت شود آمد باز سه کانه دم از سه دو بدو رشش دهم او در شش تمام شود و ماه دوم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت هفت را در نه ضرب کن شصت و سه شود و ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت هفت را در سیزده ضرب کنی نود و یک شود ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم و طهر هفت هفت را در هفتده ضرب کنی صد و نوزده شود ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه و چهار شود

ماه ششم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هفتم معلوم آید دم و طهر هفت هست هفت را و بیست و شش
ضرب کنی صد و هشتاد و دو شود ماه هفتم هست روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هشتم معلوم آید دم و طهر
هفت هست هفت را در سی ضرب کنی دویست و ده شود آمده ماه هشتم با ماه اول برابر آمد اگر پنج دم دید و پنج
طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر ده هست ده را در سه
ضرب کن می شود آمده ماه دوم با ماه اول برابر این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله و پنج
و بیست پنج اگر پنج دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر
یازده هست یازده را در سه ضرب کنی سی و سه شود و دو روز در ایام دم دیده بود محمد رحمة الله این پنج روز را بدل روز
دار و از برای انکه ابتدا و ایام سه روز طهر هست و اینجا دو روز نماند دو روز حیض را نشاید محمد رحمة الله بعد از سی
و سه پنج روز حیض دارد به طریق بدل و اگر خواهی تا دیگر سیوم معلوم آید دم و طهر یازده هست یازده را در شش ضرب
کنی شصت و شش شود و چون دو بار دو ایام ندید دو دم مستمر شد ابو سهل غزالی رحمة الله دو روز در سی و سه رکب
حیض پنج و پاکی بیست و هشت و ابو عثمان رحمة الله استیناف کرده و بیست کند خواجه محمد ابراهیم غزالی رحمة الله دو روز
در ماه کند حیض پنج و پاکی بیست پنج اگر مبتدیه شش دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول شش روز حیض
بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم شود دو و طهر دوازده هست و دوازده در سه ضرب کنی سی و شش شود دو دم
در ایام چیزی ندید محمد رحمة الله تعالی بعد از سی و شش روز شش حیض دارد به طریق بدل اگر خواهی تا دور سیوم
معلوم آید دم و طهر دوازده هست دوازده در پنج ضرب کنی شصت شود آمد دور سیوم با دور اول برابر بقول ابو حنیفه
رحمة الله تعالی دور شصت شود شش حیض بود و پنجاه و چهار پاکی و بقول محمد رحمة الله تعالی صاحب عادت شود یک دور طهری
سی و یک دور هر دو بهر دو حال حیض شش و اگر مبتدیه ده دم دید و ده طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض
بود و این ده سیوم سی ام که طهری باید از دم دیده هست و این ده بعد از سی که دم می باید طهر دیده هست و مجموع
این ده از چهل و پنجاه را حیض دارد و بطریق طرح و حیر اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر بیست هست هست را
در سه ضرب کنی شصت شود آمده ماه سیوم با ماه اول برابر بقول ابو حنیفه رحمة الله دور شصت شود حیض ده و پاکی
پنجاه محمد رحمة الله ازین ده بعد از شصت پنج آخر را حیض دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله صاحب عادت شود یک
دور ده و سی و یک دور پنج و پانزده والله اعلم بالصواب **باب سی و دوم در بیان رحم نفاس**
نفس رحم ست تا مادام که رحم بقرار خود مشغول ست نفس بحاصل نیاید چون رحم قرار خود آن الایش
که بعد از وی پدید آید آن نفاس بود و در اقل و اکثر وی علماء را اختلاف ست مالک رحمة الله گفته ست که کمترین نفاس
آنچه بیند نفاس بود چنانچه علماء رحمهم الله میگویند و بیشترش بقول مالک رحمة الله پنجاه شبانروز است

دلیل بر قول مالک رحمة الله تعالی آنست که در بعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمة الله تعالی کمترش یک
شبانروز است و بیشترش شصت شبانروز و بقول علمای ما رحمهم الله بیشترش چهل روز است بنابر ان اصل است
که نفاس بر مقام حیض است چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمة الله پانزده شبانروز است بیشترین نفاس
نیز شصت شبانروز بود و بیشتری حیض بقول علمای ما رحمهم الله ده شبانروز است بیشترین نفاس چهل شبانروز
بود و کمترش آنچه جنید و دیگر روایت میکند از مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که
نفست بنشیند همچنان سپیده و دیگر روایت میکند عبد الله ابا بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است
که نفسا نا نگذارد دو چهل سپیده و مراد از چهل شبانروز است و از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است
که کمترش نفاس پانزده شبانروز است اشکال آید که نفاس قایم مقام حیض است و کمترین حیض بقول علمای
ما رحمهم الله سه شبانروز است پس کمترین نفاس بایستی که پانزده شبانروز بودی از ابو یوسف رحمة الله دو
وجه است یکی وجه آنست که بیشتری حیض بقول علمای ما رحمهم الله ده شبانروز است وی کمترین نفاس را پانزده
شبانروز دارد تا ناقض نشود و فرق بود در میان حیض و نفاس وجه دیگر آنست که کمترین حیض بقول ابو یوسف
رحمة الله سه شبانروز است کم ربعی و چهار ربع یکروز بود پس کمترین نفاس پانزده شبانروز است و اگر حامله در
ایام عاشر دید بقول شافعی رحمة الله حیض بود و بقول علمای ما رحمهم الله حیض نبود دم فاسد بود اگر حمل پشک
است اکنون نشیند اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن نماز ها را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت
پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود آن آلایش را حکم چیست اگر در ایام حیض
بود حیض بود اگر بعد از ده ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول
ابو یوسف رحمة الله دو حیض بود و اگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیر یعنی پیش از چهل و هم از پنجاه
استیناف کند حیض همان که بوده است و طهر همان که دیده است عادت کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نصب عادت را
نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه رحمه الله را که در هر نفاس که در هر جا که کم چهل شبانروز باکی نبیند وی
فاصل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پانزده شبانروز باکی نبیند فاصل کند و اول را
نفاس دارند و آخر را حیض مبتدیه فرزند آورد دوم مستمر شد بقول شافعی رحمة الله یک شبانروز نفاس بود و
پانزده پاکی و پانزده حیض و وجه قول شافعی رحمة الله آنست که در کمترین نفاس را یقین است و در بیشترین شک
و هر کجا که شک با یقین جمع آید مر شک را غلبه کند شک را باید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت باب
حکم ثابت نشود الا علی ما رخص الله گفته اند که چون دم از چهل در گذشت آن شک فاند یقین شد که چهل نفاس
بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت شود در نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد و

پنج دم دید و چهارده طهر و ده مستمر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده طهر و دم مستمر شد بقول ابو حنیفه اول نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیست پنج نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اگر پانزده و اخر را چهارده دید بقول ابو حنیفه رحمة الله چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاکی و ازین چهارده طهر پنج را بآن پنج دم ده حیض داد و اگر ان غسل احتیاط نیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد و ازین چهارده پنج با مشتبه و هم روز نماز قضا فرماییم دور اول استمرارش روز نماز فرماییم بعد ازان صاحب عادت شود در ده و پانزده و بقول محمد رحمة الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اول استمرار آن یکروز نماز گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و ساعتی دم دید و چهل کم دو ساعت طهر و ساعتی دم بقول ابو حنیفه رحمة الله هر چهل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آن یک ساعت نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید و ده طهر و ده دم دید هر چهل نفاس بود اما اگر دم از چهل در گذشت یا بعد ازان سوی طهر فاسد شود از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است یکروایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمة الله گرفته است که وی ختم بر طهر روا ندارد و دیگر روایة آنست که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است که وی ختم بر طهر روا دارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله نفاس از وقت آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمة الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عدتش از وقت آمدن فرزند دوم گذرد باتفاق و اگر سه فرزند آورد و بر همین خلاف بود و اگر زنی را فرزند در بطن هلاک شد و پاره پاره می آید پیشتر نیاید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد و از رحم آلایشی می بیند نفاس بود اما اگر از راه دبر آلایش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پرهیز کند و کرد فراشش نگردد و وقت نماز باز آمد و زنی فرزند پدید آید روایت میکند خواجه ابو بکر سعید بلخی از نصیر بن یحیی از محمد رحمة الله که مغاکی کنند و دیگچه دران مغاک نهند و سر آن فرزند در آن دیگچه نهند و پیرا طهارت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش تا در آن وقت آن نماز بگذارد با ایما، و اگر دران حالت نماز را ترک کند و برخود نه بیند بعضی گفته اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و خوض بر ین است و اگر برخود بیند

و نگذارد و من بوده لیکن پس تحلوم شد که بجرو بدیدآمدن سرحکم نفاس نماز و روزه را ماندن امکان نیست
و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزند آورد و بعد ازان بیست و هم ماه فرزند دیگر آورد ما را معلوم آید که
پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز پاکی اگر روز نخستین ماه رمضان
از سر پاکی دید و غسل آورد و نماز بگذارد دو روز نماز داشت پانزده اول را قضا نماز روزه بروی بود
و پانزده آخر را قضا نماز روزه بروی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را یعنی از اسباب غسل آورده پانزده
اول را قضا روزه بروی بود اما نمازش ادا و پانزده آخر را روزه و نماز روا بود و اگر غسل نیاورد و نماز نگذارد
و روز نماند هشت کل ماه رمضان را روزه بروی بود و پانزده آخر را نماز بروی بود و الله اعلم فصل دوم
بیان اخبار زنی فقیه را خبر داد که سه بار ده ده و پانزده دیده ام و دم مستمر شده
است و پیش ازین دمها و طهرها مختلف دیدم و لیکن هم درست دیده ام صاحب عادت شود در ده
و پانزده با تفاق و اگر خبر داد که پیش ازین یک دم استحاضه نماز گذارده ام خواجه امام حسام شهید
رحمة الله گفته که در حیض خواجه امام علی پزدوی رحمة الله همچنین آورده است که اگر همچنین ده و پانزده دم دیده
باشد دوروی در عبیت و هیچ شود حکما کویم که سی و سه روز عادت استحاضه نماز گذارده بود چون ازین سی و سه
روز یک دور بروی هشت روز ماند از پانزده طهر هفت بران هشت نهی پانزده شود آنجا هشت روز ماند
از ده دم هفت بران هشت نهی باز پانزده شود آنجا از حیض دوی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بران سه نهی
ده شود طهر دوی هفت روز ماند از ده دم هفت بران هشت نهی پانزده شود نیز از حیض دی شبانروز ماند از طهر
آخرین هفت بران سه نهی ده شود از طهر دوی هشت روز ماند اول استمرار و هفت روز نماز گذارد و خواجه
امام حسام شهید رحمة الله گفته است که بعد ازان خاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر همچنین
ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهر شش و هم سه روز ماند و سه روز حیض را نشاید و اصلی است
که هر کجا خاله در مدت اضلال دمی نیفتد در میان دو طهر درست دم و طهر آخر نصب عادت را نشاید طهر اول
شک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استحاضه اگر بعد از ده استحاضه بود نصب عادت را نشاید و اگر
بعد از دم حیض بود نصب عادت را نشاید اما طهر آخر بالتفاق است که بعد از دم حیض است نصب عادت را نشاید
و این مسئله مشکل است مسئله تاریخ سال سه یا نصد و هفتاد و هشت است زنی را روز
نخستین ماه رمضان دم پدید آید روز چهارشنبه و دم مستمر شد و دی صاحب عادت ده ده و بیست
بیست سال یا نصد و هشتاد و یک روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزدیک فقیه آمد و گفت
که مرا خبر ده که من در حیضم یا در پاکی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را جواب

این مسایل حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ثانیها را روز کند و روزها را هفته کند و نقصان برد و کمال کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه و سی و یک را در سی ضرب کنی نهصد و سی شود و یکروز ماه ربیع الآخر نهصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان ماه برد و نهصد و شانزده روز ماند طلب هفتها می باید دان شش شش روز که پدید آمدن آن دم روز چهارشنبه بست و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز بست نهصد و ده روز هفتها راست میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده بست و خبر دادن زن روز دوشنبه و اینمقدار شش روز راست نهصد و شانزده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز که آمده است نهصد روز دور بایش راست میرود و ده روز حیضش نهصد و ده روز شود امروز که خبر داده است شش بست از پاکی وی و اگر همین صاحب عادت خبر میدهد که من درین میان مدت بیست روز طهر دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح بست یا خاسد سال بر پانصد و شصت و روز آمد نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای طهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است و بیست و چهار را در سی ضرب کنی هفصد و بیست شود ما را هفتها می باید و سه روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و ابتدای طهر روز آدینه و این مدت سه روز بست هفصد و هفت روز هفتها راست میرود و آن سه روز هفصد و ده روز شود پس معلوم آمد که ده روز کم آمده است ششصد و نود و روز دور ما راست میرود و ده حیض بر و هفصد شود و ده روز ماند از طهر وی چون بیست دیده است و هنگامه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمة الله استیناف کند و اول استمرار ده روز حیض دارد و بر دم و طهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار بیست روز نماز فرماید و صاحب عادت کند در همان ده و بیست زنی است حیض وی ده شبانروز کم سه ساعت و طهر وی پانزده شبانروز ده ساعت و دور وی بیست و پنج شبانروز شود و هفت ساعت بر سال پانصد و شصت روز نخستین ماه رمضان روز آدینه و یازدهم پدید آمد و مستمر شد سال بر پانصد و شصت و یک روز نخستین ماه ربیع الآخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بنگر که من در حیض ام یا در پاکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت ماه است هفت را در سی ضرب کنی دویست و ده شود و یکروز ماه ربیع الآخر دویست و یازده شود ما را هفتها می باید و چهار روز چه پدید آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز بست و دویست و چهار روز هفتها راست میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر دادن

زن روز و شب و این مقدار روز است دو بیست و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز
کم آمده است دو دیست و دو روز و بشت ساعت دور مایش راست میرود و چهار شبانروز
و شانزده ساعت ماند از حیض دی روز یکشنبه هفتم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز بگذرد و وقت
غسل وی آید و این جای بود که حیض و پاکی را یاد دارد و اما اگر حیض و پاکی را یاد ندارد و هیچ زاده
ضعیف بود و ضعیف را عبادت شاید و لیکن نشاید قربان مگر درین میان ده روز پاکی یا بد بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله قربان شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله نشاید که وی ختم بر طهر روا دارد و لیکن ایشان ختم
بر طهر روا ندارد و اگر پانزده روز طهر دید اجماع قربان شاید کردن و این از مسئله جدا خالی نیست باید دانست که
شبانروزی چه وقت غسل آورده است یا شک در میان آن دو نماز هست یا هیچ نمیداند اگر نمیداند که در شبانروز
چه وقت غسل آورده است بر روزبان وقت غسل آرد از عهده بیرون آید در شبانروزی یکی غسل بیارد
و این لطیفه را قاضی جمال الدین حاکم رحمة الله گفته است و اگر شک در میان دو نماز هست چنانچه نماز پیشین و نماز دیگر
نماز پیشین را نداند که بجای آورده است یا نه و آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت مستحب یکجا غسل آرد و نماز پیشین گذارد
و نماز دیگر را بر همین قیاس کند در شبانروزی دو غسل بیارد بیش نبود و اگر هیچ نمیداند خواجه امام اجل ترجمی رحمه الله
گفته است که در شبانروزی پنج غسل آرد هر وقت نمازی یک غسل آرد از عهده بیرون آید و در جعفر خواجه امام عمر
بزدوی از ابو یوسف و از سهل غزالی رحمة الله روایت است که بر پنج نماز یک غسل آرد و لیکن در آن غسل دوم
نماز اول بگذارد و دست باز نگذارد و که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاکی افتاده باشد پس غسل دوم نیز
افتاده باشد معتبر نبود و نماز نگذارد و در والی پس آن نماز را باز قضا کند و نماز را قضا را یک غسل بجنبد گذارد
روا بود و لیکن چون ده روز نماز را قضا کند دران دو روز دیگر این نماز هم را باز قضا کند و هر سجده
تلاوت که مر آن دو آن آورده بود همه را باز آرد و که اندین ده روز یکی از پاکی وی بود از برای آنکه
نماز را بیقین بر وی است و شک است که وی در پاکی هست یا نی و بر طواف کعبه که مر آن دو آورده است
درین دو هم باز آرد و اما فریضها وقتی باز نگذارد از برای آنکه ازو وجه خالی نیست یا در حیض بود یا در
پاکی اگر در پاکی بود خود نماز شش را بود و اگر در حیض بود بر خلاف نماز نبود و همچنین فریضه گذارد است
و قرآن ده همچنان خواند بقول ابو حنیفه رحمة الله یک آیت خواند بسنده بود خواه در نماز خواه بیرون نماز و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله یک آیت در نماز خواند یا سه آیت کوتاه بسنده بود و اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تا خواند
تا نمازش روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حائض دارد **فصل سی سیوم در بیان**
ضاله غالبه آنست که حیض وی سه شبانروز بود و ماه رمضان آمد وی میداند که دو روز

ولیکن نمیداند که حیض اول ماه بست یا میانه و یا آخر ده هم مستمر شد باید که کل ماه رمضان روزه دارد
و از ماه شوال شش روز بیوسته روزه دارد و از عهده بیرون آید این جای بود که حیض دی
شب شنبا نروز بود اگر چهار شنبا نروز بود هشت روز روزه دارد اگر پنج شنبا نروز بود ده روز روزه
دارد و اگر ده شنبا نروز بود بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است
که اینجای بود که حیض دی از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود ده وی دریازده تمام شود از ماه شوال
بیست و ده روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر سه شنبه در چهار تمام شود پس هشت روز بیوسته از
ماه شوال روزه دارد و اگر چهار شنبه در پنج تمام شود پس ده روز بیوسته روزه دارد و
و اگر صاحب عادت ده بود وی دریازده تمام شود از ماه شوال بیست و ده روز بیوسته روزه دارد
از عهده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر بیم نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل
طهر پانزده شنبا نروز بست و اکثر حیض ده شنبا نروز حکما کوییم اول ماه ده روز ناروا آمد و پانزده روز
روا آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا پانزده روز بروی آمد محمد حسن رحمة الله گفته است که چون
بیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید اینجای
بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده روا آمد و پنج نارو آمد پانزده کا نارو اکل ماه رمضان
روزه داشت قضا پانزده روز بروی بود ابتدا ماه شوال طهر وی بست پانزده روز ماه شوال روزه
داشت چهارده روا آمد و یکی نارو از برای آنکه روز عید روزه روا نبود باز آمد و کا نارو بیست
و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یکروز بر وی بست یکروز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
آید اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی دریانزده تمام شود حکما کوییم که اول ماه
رمضان یازده روز روزه نارو آمد و چهارده روا آمد یازده نارو اکل ماه رمضان روزه داشت
قضا شانزده روزه بروی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهارده روا آمد و شش نارو
آمد باز آمد یازده نارو است روز روزه داشت قضا دو روزه دیگر بروی بود تا سی و سه روزه
شود تا یقین از عهده بیرون آید اینجای بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهارده
روا آمد و شش نارو آمد و یازده نارو اکل ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بروی
داز ماه شوال پانزده روز روزه داشت و چهارده روا آمد یکی نارو باز آمد یازده نارو او بیست

وشش شود دو روز نماز بیست و شش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا و روزه بروی بود
و روز دیگر روزه دار و تا بیست و هشت روز شود از عهده بیرون آید اینجای بود که پیوسته ماه
رمضان روزه دار و اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد سی و هشت روز روزه دار و از عهده
بیرون آید از برای آنکه یازده اول نماز و آید باز چهارده روزه و آید باز یازده نماز و اسی و شش روز
روزه داشت و قضا و روزه بروی بود دو روز دیگر روزه دار و از عهده بیرون آید و اگر این
قضا دی در ماه ذوالحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریق نماز و آید چهل و دو روز روزه دار و از عهده

بیرون آید باب سی و چهارم در اضلال حیض

هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
شک نماز گذارد و هر کجا یقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد و بغسل نماز گذارد
و اگر هم از ابتدای این شک هست همان تدارک که با ما قبل کرده هست ما بعد همان کنند و اگر بر این
بود یکی از یکی اولتر بود صاحب عادتی طهر طویل دید و دوم پدید آمد بنشیند اگر سه روز قرار گیرد طهری
درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذرد و میداند که در وی در ماه
هست ولیکن نمیداند که حیض من سه هست یا چهار غسل آرد و هفت شبانروز نماز قضا کند و بیست و شش
روز یقین نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و یکروز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد اینجای بود که حیض وی از شب بود و اما اگر از روز بود سه
وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود چون این عمل کرد و روز
ششم چهار غسل آرد یکی از برای نماز بامداد یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی از وقت
آفتاب بی از برای نماز شام فاید و این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آرد و حدث
رسیدش بطهارت نماز شام گذارد روا بود و اگر سه را در پنج کم کرد شک در دو روز هست دو
روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر سه را در شش کم کرد این مستحاضی هست و یکی از یکی اولتر نیست سه روز
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر سه
را در دو کم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا متفرق هست یا شک در هر سه هست یا شک در سه اول
هست یا میانه یا آخر و اگر متفرق هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بغسل
و اگر شک در هر سه هست هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بر هر دو باز غسل آرد
و اگر شک در اول هست و آخر باری سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار یقین نماز گذارد

وسه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و چهار یقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد از عهده بیرون آید و اگر تنگ در سه میانه بهت سه روز میانه را یقین نماز گذارد و یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و سه روز یقین نماز گذارد از عهده بیرون آید و اگر چهار را در پنج کم کرد تنگ در یکروز بهت یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در شش کم کرد تنگ در دو روز بهت و دو روز بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در هفت کم کرد تنگ در سه روز بهت سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و یکروز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در هشت کم کرد این متساویست و یکی از یکی اولیتر نیست چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در شش کم کرد تنگ در یکروز بهت و یک روز بطهارة تنگ نماز گذارد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در هفت کم کرد تنگ در دو روز بهت دو روز بطهارت تنگ نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در هشت کم کرد تنگ در سه روز بهت سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در نه کم کرد تنگ در چهار روز بهت چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در ده کم کرد این متساویست و یکی از یکی اولیتر نیست پنج روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هفت کم کرده تنگ در یکروز بهت یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هشت کم کرد تنگ در دو روز بهت دو روز بطهارت تنگ نماز گذارد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در نه کم کرده تنگ در سه روز بهت سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و سه روز یقین

وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در ده کم کرده تنگ در چهار
روز بست چهار بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز دیگر یقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در یازده کم کرده تنگ در پنج روز بست پنج روز بطهارت تنگ
نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش
را در دوازده کم کرد این برابر بست و یکی از یکی اولیتر نیست شش روز بطهارت تنگ نماز گذارد
و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در هشت کم کرد تنگ
در یکروز بست یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و شش روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز
دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در نه کم کرد تنگ در دو روز بست دو روز بطهارت
تنگ نماز گذارد و پنج روز دیگر یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هفت را در ده کم کرد تنگ در سه روز بست سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز
یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در یازده
کم کرد تنگ در چهار روز بست چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل
آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت در دوازده کم کرد تنگ در پنج روز بست
پنج روز بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هفت را در سیزده کم کرد تنگ در شش روز بست شش روز بطهارت تنگ نماز گذارد
و یکروز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در
چهارده کم کرد این برابر بست و یکی از یکی اولیتر نیست هفت روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در نه کم کرد تنگ در یکروز بست
یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در ده کم کرد تنگ در دو روز بست دو روز بطهارت تنگ
نماز گذارد و شش روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هشت را در یازده کم کرد تنگ در سه روز بست سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و پنج روز یقین
بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در دوازده روز
کم کرد تنگ در چهار روز بست چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در سیزده کم کرد تنگ در پنج روز بست

پنجروز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هشت را در چهارده کم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت شک
نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و اگر هشت را در پانزده کم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز
یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده
کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده کم کرد شک در یکروز هست یکروز
بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر نه را در یازده کم کرد شک در دو روز هست دو روز بطهارت شک نماز گذارد
و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر نه را در دوازده کم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز
یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده
کم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده کم کرد شک در پنج روز هست
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و اگر نه را در پانزده کم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را
در شانزده کم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین
بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هفده
کم کرد شک در هشت روز هست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و غسل
آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هیزده کم کرد این
مستحاضی هست و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در یازده کم کرد شک در یکروز هست
یکروز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر ده را در دوازده کم کرد شک در دو روز هست دو روز بطهارت شک

نماز گذارد و هشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر ده را در سیزده کم کرد شک در سه روز بست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و
و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده کم کرد شک در چهار روز بست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز یقین
بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در پانزده کم کرد
شک در پنج روز بست پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در شانزده کم کرد شک در شش روز بست شش روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در هفده کم کرد شک در هفت روز بست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و سه
روز یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را
در هژده کم کرد شک در هشت روز بست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند
و غسل آرد و هشت روز دیگر هم بطهارت نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در نوزده کم کرد شک
در نه روز بست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در بیست کم کرد این متساوی بست و یکی از یکی
اولیتر نیست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در سی کم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا مستغرق بست یا شک
در بهر دهی بست یا شک در رده میانه بست یا شک در ده اول بست یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول
و آخر و اگر مستغرق بست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در بهر دهی بست بهر ده روزی بطهارت شک نماز گذارد و باز بر سر دهی غسل
آرد و اگر شک در رده اولی بست یا میانه بست ده اول را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده
میانه را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و اگر شک در رده
میانه بست یا ده آخر اول را بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و ده آخر را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شک در رده میانه بست ده اول را
بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و غسل
آرد و اگر ضاله را شک افتاد که حیض من پنج بست و پاکی من پانزده یا حیض من بست و پاکی بیست پانزده

یا حیض سی روزه است و پاکی بیست باری پنجروز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز بیقین نماز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز بگذارد و سی و پنج روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و دو
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین
نماز گذارد چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یا ده و پانزده
بدور اول باز رود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار
بود و خمس بیست و پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
خمس بیست را در بیست پنج ضرب کنی همان صد شود بس چون بصد برسد بدور اول
باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود دور وی در سی شود چون
بسیصد برسد بدور اول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت عشری است
عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بدور اول باز رود فضاله میداند که دهم
هر ماهی با دم بوده ام و پانزدهم هر ماهی با دم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی با دم بوده ام
و در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر روز بیقین بنشیند و نه روز بغسل
نماز گذارد و در صورت دوم پنجروز بیقین نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد
و دیگر روز بیقین بنشیند و نه روز بغسل نماز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز بیقین
نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر روز بیقین بنشیند و اگر میداند که دور
در ماه است پنجروز دیگر بغسل نماز گذارد و فضاله میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و
پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
بوده است بیقین نماز گذارد و آن پاکی را بغسل نماز گذارد و صاحب عادتی طهر طویل دید دوم
بدید بنشیند اگر دم بسنده قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
و اگر دم از ده اندر گذرد میداند که حیض وی سه است ولیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده
غسل بیارد و هفت شبانروز نماز قضا کند و هشت روز بیقین نماز گذارد و دیگر روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد

وغسل آرد و روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و دو روز بطهارت شک نماز گذارد دیگر روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در سیوم سیزده
روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم دوازده روز بیقین بنشیند نماز گذارد و سه روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه
روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز
گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد
و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و یازده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی در سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پانزدهم یک روز نماز بیقین گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز
دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد
و در هفدهم دو روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفده روز دیگر هم بطهارت شک نماز

گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هنر دهم یکروز بطهارت خشک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد چون بنوزده بر سد بدور اول باز رود و پانزده روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت
خشک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت خشک نماز گذارد و غسل آرد
و بر همان قعده که گفته آمد و اگر صاحب عادتی ده و بیست طهر دید طویل و استمرار افتاد عدد
یاد میدارد و لیکن مکان یاد نمیدارد و ضاله شد از روی مکان اگر ان طهر که دیده هست بیست و یا
سی بود یا چهل و پنجاه شود و نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد ازان استمرار افتاد
اول استمرار ده روز حیض بود بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف
رحمة الله ده روز دیگر بطهارت خشک نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
چون دو روز هیچ ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست والله اعلم

باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس

و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
آورد و دوم مستمر شد بنشیند اگر دوم بر جهل قرار گیرد و ازان سیوم طهر درست بیند همان
عادت شود و اگر دوم از جهل اندر گذرد و میداند که نفاس وی کم از جهل است و لیکن نمیداند
که چندین است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و جهل شبانروز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل
کرد و نماز ها قضا را یک غسل هر چند که خواهد گذارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند
دران ده دیگر این نماز ها را باز قضا گذارد و کدازین دو ده یکی پاکی وی بود و هر سجده تلاوت
که دران ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست
یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بروی نبود
و اگر زنی حامله صاحب هست و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا مبتدیه را سقط غائب شد
و دوم مستمر شد نمیداند که صورت پدید آمده هست یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و بیست روز بطهارت خشک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بعد ازان بیست روز بیقین نماز میگذارد و ده روز می نشیند تا انگاه که صحت یابد
اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمداند که صورت پدید آمده هست یا نی
و دوم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت خشک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت خشک نماز گذارد و غسل آرد

و یا نرده روز یقین نماز گذارد و پنجروز یقین بنشیند و سیم دیگر بغسل نماز گذارد تا صحت نیابد چنین میکند صاحب عادت دوازده بیست و دوم دید و سقط نمایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی و دوم مستمر شد باری غسل بیارد در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز یقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد ازان از هر سی ده روز یقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر دهی غسل آرد تا صحت یابد همچنین کند زنی هست حیض وی هفت شبانروز بود و پاکی وی سه شبانروز سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی و دوم مستمر شد هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز یقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار دیگر یقین بنشیند و غسل آرد و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا انگاه که صحت یابد زنی فرزند آورد و دوم مستمر شد اگر نفاس و پاکی و حیض یاد میدارد کار آسان بود آنچه نفاس داشت بنشیند و غسل آرد و پاکی را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر هیچ نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بران ضعیفه دشوار بود زیرا که هر وقت نمازی غسل آرد و اگر پاکی و حیض را یاد میدارد و لیکن نفاس را یاد نمیدارد هم فائده نبود تا نفاس را یاد ندارد و پاکی حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس یاد میدارد و لیکن پاکی و حیض را یاد ندارد و نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز یقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود و اگر نفاس را یاد میدارد و میداند که پاکی وی پانزده شبانروز بود و هست نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده شبانروز یقین نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد و بیست روز یقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار ده روز بغسل نماز گذارد و یکبار شبانروز یقین نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود بر زنی کفارت عین هست و وی ضاله هست و فقه ندارد که بدان کفارت کند بر روزه کفارت میکند سه روز روزه دارد پیوسته و ده روز نخورد و باز سه روز پیوسته دیگر روزه دارد از عهده بیرون آید زنی ضاله هست و صاحب عادت ده و بیست و بروی کفارت ماه رمضان هست و وی از عهده ادا کردن و طعام دادن عاجز هست بر روزه کفارت میکند نود روز

روزه دارد کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بوده وی در
یازده تمام شود پس اگر بود روز سه روز نا روا آید باز آید یازده نا روا سه و یازده چهارده شود صد و چهارده روز روزه
دارد از عهده کفارت بیرون آید و اینجای بود که دو طهر را باد میدارد اما اگر هیچ یاد نمیدارد حاکم بر اقل طهر و اکثر حیض
اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز و وی در بیست و پنج شبانروز تمام شود صد روز روزه دارد
از عهده بیرون آید و اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بوده وی در یازده تمام شود از صد روز چهار
روز نا روا آید باز آید یازده نا روا صد و پانزده روز روزه دارد از عهده بیرون آید مبتدیه سه روم دید و سه سال طهر
و استمرار اتفاق و بر عادت شود تا اگر مطلقه شود نه سال نه روز باید تا عادتش بگذرد و این احکام عدتش را شاید تا طهر
طویل نصب عادت را نشاید اگر زن طهر طویل دید و دم مستمر شد و شوی و بر اطلاق داد وی حیض و پاکی خود را هیچ
نمیداند عدت وی بچند کند رد و جمله مدت باید بر قول عبد الله زعفرانی رحمة الله صد و بیست و یکروز کم ساعتی باید تا
عدت وی بگذرد و بر روایت حاکم جلیل از ابو حنیفه رحمهم الله هفت ماه و ده روز کم یکساعت باید که تا عدت وی بگذرد و
ابو سهل غزالی رحمة الله گفته است که هفت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است سیزده ماه و ده روز
کم چهار ساعت باید تا عدت وی گذرد و خواجه محمد ابراهیم بمدانی رحمة الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت
و این اختیار شیخ الاسلام بریان است و بر قول ابو عصم سعاد مروزی رح هر گز عدت وی نگذرد زنی را دم بدید آمد و مستمر
شود و شک باشد که وی حامله است یا نی و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نی و اگر سقط غایب شده
است شک است که صورت بدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و همچنین ده روز بیقین می نشیند و
غسل آرد و بست روز دیگر نماز گذارد همچنانکه صاحب عادة بوده است والله اعلم **فصل** در استمتاع استمتاع جائی بود
که در شکوحه و مملوکه صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت
و دواعی حرام بود چنانکه مردی کنیزک خرید از پدر خود یا از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود
اما استخدام حلال بود اگر مردی کنیزک خرید معلوم شد که دختر کنیزک وی است و با مادرش دخول کرده باین کنیزک
صحبت و دواعی حرام بود و بر اما استخدام را نشاید اگر مادر کنیزک وی بدید آید و با دختر ش دخول کرده بود حکم
همین بود مردی کنیزک خرید صابیه بقول ابو حنیفه رحمة الله حکم کتابیه دارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم حربیه دارد
و اگر مردی کنیزک خرید مجوسیه استخدام را نشاید اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر یکی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و
دواعی نشاید اگر مردی کنیزک خرید و کنیزک دیگر هم دارد معلوم شد که این خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک اول
دخول کرده است باین دوم صحبت و دواعی نشاید و بر اگر مردی دو کنیزک خرید و با هر دو دخول کرد پس

معلوم شد که هر دو خواهر که گرانند با هر دو دخول و وداعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زایل نکرده باشد اگر
یک را آزاد کند یا کدخدا شده شوی داد و در حال با این کنیزک دیگر دخول شاید کردن و اگر فروخت یا بخشید تا استبرا آن
کنیزک نکند و بیرا با این کنیزک دخول نشاید کردن اگر مرد بیرا زنی هست کنیزک خرید معلوم شد که خواهر زن وی است با او نیز
صحبت و وداعی شاید کردن و لیکن با این کنیزک صحبت و وداعی نشاید کردن و بیرا مرد بیرا کنیزک هست زنی خواست
معلوم شد که خواهر کنیزک وی هست اگر با کنیزک دخول کرده هست و بیرا با هر دو صحبت و وداعی نشاید کردن تا یکی را
از ملک خود زایل نکند بآن دیگر صحبت و وداعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زایل بکند بآن دیگر و بیرا صحبت و وداعی
حلال بود مردی کنیزک خود را بشوی داد و بر شوی خود وطلاق شد و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد بود
بنا خواسته تا عدت شوی دارد و بیرا با آن کنیزک صحبت و وداعی نشاید کردن تا عدت شوی نگذرد و چون عدت شوی بگذشت
خواجه با وی دخول کرد شوی این کنیزک کنیزک را خرید و بیرا با این کنیزک صحبت و وداعی نشاید کردن که آن صحبت که خواجه را
افتاده هست صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست بالتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود باید که کنیزک
را بشوی دهد و آن شوی را با وی دخول افتاد و طلاق دهد و عدتش گذرد آنگاه و بیرا با وی دخول شاید کردن
مردی را زنی هست و زنی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن وی است میان ایشان
متارکه شود و متارکه ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و هم مرد کابین میان نام برده
و نیمی کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد و بیرا با زن خود صحبت و وداعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی
بیامد زن و بیرا خبر وفات شوی داد مدتی زن عدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی شوی اول
بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود بر زن عدت واجب شود و بر مرد
کابین میان نام برده و نیمی کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد شوی اول را با وی دخول و وداعی نشاید
کردن مظاهر و معتکف و محرم را صحبت و وداعی نشاید حایض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود اما دلی شاید بعضی
مشایخ مولی را قیاس کرده اند بظاهر چنانکه مظاهر را صحبت و وداعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است
از مظاهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نکند زن وی بر طلاق بیشود یک طلاق بائن و اگر مظاهر دو سال
صحبت نکند زن بر وی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بحایض و نفسا چنانکه حایض و نفسا را صحبت حرام
بود وداعی حلال بود مولی را نیز همان حکم بود و مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت بدهد تا زن بر وی حرام نشود روزه
دار را صحبت نشاید کردن اما وداعی شاید یا نی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه وکیع از عبد الله عباس
رضی الله عنه سوال کرد که روزه دار را وداعی شاید یا نی یکی را فرمود نشاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من چنان است
که دین وی از چه معنی حرام بیفزائی که نشاید و بیرا بیفزائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

اما تو جوانی شهوت تو قوی باشد ترا نشاید جز در حیض و الله اعلم مسئله هر زنی را که حیض آید نماز نتواند گذاردن و لیکن از ذکر ممنوع نیست باید که غافل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه خدای عزوجل امر فرماید تا برای تو نویسند شش از آتش دوزخ و از عذاب خود ایمن کرداند و ار صراط بگذراند و بهشت رساند و رسول علیه الصلوة فرماید که هست هزار زن حایض که هر وقت نماز هفتاد بار استغفر الله گوید خدای عزوجل ثواب هزار رکعت نماز پذیرفته در دیوان وی ثبت کرداند هفتاد گناه کبیره و پیرایه مرزد و هفتاد درجه بهشت و پیراکرامت کند بعدد هر موی که بر اعضای این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کنند و بعدد هر حرفی که در استغفار هست بقیامت خدای عزوجل دو انوری عطا کند بعدد هر رگی و بر اعضای وی ثواب حج و عمره در دیوان وی ثبت کرداند و چون از حیض پاک شود و غسل اردو دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عزوجل وی را از جمله گناهان کبیره و صغیره پاک کرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر وی هیچ گناه ننویسند و بهر رکعتی ثواب شهیدی در دیوان وی ثبت کرداند و بعدد هر موی که بر اندام وی بود خداوند عزوجل وی را از نوری کرامت کند و اگر پیش از آنکه وی را حیض آید شهید میرد نا بدانی که ریخ هیچ نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برهان الدین ع حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا بهتر عالم علیه الصلوة و السلام هر آن زن بگرید از دنیا بگذرد و هیچ مرد نامحرم وی را ندیده باشد وی شهید بود تم کتاب الحیض و الله اعلم **باب سی و ششم در بیان طهارت از نجاست بدانکه تن و جامه** پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امت **مسئله** نجاست چندین باید تا روای نماز را باز دارد بقول شافعی رحمة الله هر چه اندک نجاست دیا بر تن دیا بر جامه سیچندانی که وی را چشم دریابد روای نماز باز دارد و بقول وی آنست که نقص مطلق است **قوله تعالی** و ثیابک فطهر و علماء ما رحمهم الله گفته اند که نقص مطلق است ولیکن نجاست اندک عفو است و ما عفو اندک را هم بآیه دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و آله وسلم و هم بفتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه آیه آنست که خداوند عزوجل آیه طهارت فرستاد و موضع استنجا ذکر نکرد و اجماع است که موضع استنجا از نجاست اندک خالی نبود اگر نجاست اندک عفو نبودی خداوند عزوجل موضع استنجا ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة و السلام آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند در میان نماز قدمها را از نعلین بیرون آوردند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمهای از نعلین بیرون آوردند بعد از فراغ نماز رسول علیه الصلوة و السلام از ایشان سوال کرد که شما را چه داشت برین که نماز نعلینها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون نعلینها را از قدمها بیرون آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از نعلینها بیرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من نماز شروع کردیم در نماز برادرم جبرائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در زیر نعلین تو کثافت پیوسته شد من بدینمعنی قدمهای از نعلینها بیرون آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی انکه بانجاست اندک نماز روا است

کرا کرد و اتبوای رسول علیه السلام آن نماز را از سر گرفتی بدی وی سریع اولی است که اگر بدی وی طریق اولی بودی
رسول علیه الصلوة والسلام نعلینها از قدم بیرون نهاد و وی عمل اندک مفسد نماز نیست و آن از رسول
علیه الصلوة والسلام ترک افضل بود از برای بیان احکام را بود و فتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه آن بود که از وی
سوال کردند که نجاست چند باید تا روای نماز باز دارد گفت هم چندان ناخن من و ناخن وی بچند درم شبیلی بود
و درم شبیلی بچند گفته است و تو گر شافعی رحمة الله نجاست اندک نیز نزدیک تو عفو است و دلیل
بر آنکه تو گر شافعی رحمة الله آب منی را پاک میداری و ازان موضع که آب منی می آید از بول اندک خالی نبود
پس معلوم آمد که نجاست اندک نیز نزدیک تو عفو است و قدما امیر المومنین عمر رضی الله عنه چنان بود که در فنی اشتران
صدقات را بسعایت حاجت آمدی قدم مبارک خود را خم دادی و آب دهان خود بر پشت ایشان کردی هر
که قد ایشان آن قدر بود ناخن کم ازان نبود و کیفیت گفت است را خواجه امام زاهد فخر رحمة الله در کتاب دیت
بیان کرده است تا اگر یکی را گفت است بیرون کند بنابتی پنجهزار نقره واجب شود و هر انگشتی را نهزار نقره لازم
شود و هر بندی را سیصد و سی سر دود تا نگ نقره واجب شود مگر انگشت ابهام را که دیراد و بند است هر بندی را
پانصد نقره واجب شود پس معلوم شد که بچها از گفت است شصت را فراز کند و بچها فراز کند و بنجها
بر دو دست و پشت چندین ماند گفت است آن مقدار بود که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که هنبار
گلان تبرین درم هر زمانه راست ابراهیم نخعی رحمة الله گفته است که چون بدرمی بر سد روای نماز را باز دارد
و شعبی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و فتوی بر قول است بنجاست بعضی
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کنند زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص است
و بعضی ما ورای آن جمع کنند بنا بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح جمع نکنند و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظ است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظ بود خفیفه تبع وی بود و اگر غالب
خفیفه بود غلیظ تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که قوت غلیظ زیادت است
خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که غلیظ را اگر بخفیفه بشوی خفیفه بشود
هم ابتدای همه را خفیفه داریم انچه گفتم در حق نجاست تنک است اما اگر نجاست سبطر بود و از ابتدا غلیظه دارم
چون بدرم تنکی بر سد روای نماز باز دارد اگرچه دیرانتکی کنم کم ازدرمی نشود که در حق نجاست تنک طول
مرض دیرا اعتبار است و در حق نجاست سبطر اعتبار وزن دیرا است انچه حکم نجاست غلیظ بود گفته آمد خفیفه را
حکم چیست معنی خفیفه سبکتر بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سوال کردند جواب نگفت بار دوم سوال کردند
جواب نگفت بار سیوم سوال کردند گفت کثیر فاحش بنا بر روای نماز باز دارد و گفتند کثیر فاحش چندین بود

گفت مقدار ربعی و مراد ازان ربع چهار یکی جامه عربی است اما در **فتاوی** عراقیان آورده است که مراد ازان چهار یک جامه ضروری است یعنی ازار از ابو یوسف رحمة الله در روایت است یکروایت کمتر و یکروایت بیست و در بیست از محمد رحمة الله در روایت است یکروایت قدم در قدم و یکروایت چهار یکموضع آن که بروی سجده باشد **مسئله** موی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمة الله سنه تا موی از آدمی که جدا شود با وی نماز کذارد و شود روای نماز را باز دارد وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ما ابین من الحی فهو میت که هر چه از زنده جدا کنی وی مرده است امام محمد گفته است که سنه تا را اعتبا نیست اما چون مادرم سنکی بر سد روای نماز را باز دارد و خواجه امام منصور ماتریدی رحمة الله فتوی بر قول امام محمد رحمة الله داد وی نماز را با موی در دغی نماز روا نبود اما بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود ذاکر در آب اندک افتد آب اندک نجس نکند اما بیش حرام شود باتفاق اگر سلمانی را کوش از وی جدا شده باشد و با وی است بمحان نماز میکذارد در دو ابو دیانی در **عیون** از ابو یوسف رحمة الله روایت است که نماز را است ذاکر دندان از وی جدا شده است و با وی است نماز میکذارد محمد رحمة الله کفته است که چون مادرم سنک بر سد روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله اکر دندان وی است هر چند که بود نماز با وی روا بود اکر دندان کسی دیکر است چون مادرم سنک بر سد روای نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیکری و آن فرق ما را معلوم نیست **مسئله** آب دهان آدمی را حکم چیست در صلوة تنبیه الاسلام علی ابتجابی از سلیمان فارسی رضی الله عنه روایت است که نجس است اما طاهر روایة آنست که پاک است دلیل بر انکه رسول علیه الصلوة والسلام عمار یاسر را دید که جامه را نماری میکرد رسول علیه الصلوة والسلام کفت یا عمار جامه را از چه نماری میکنی کفت از آب دهان وی یعنی کفت تو ندانستی که آب دهان شما و آب بینی شما و آب چشم و آب کوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آنجا شما نیست چون رسول علیه الصلوة والسلام پاک فرمود معلوم آمد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیکر بسا وقت بودی که صحابه در نماز آب دهان وی را بجامه کرفتندی و بر کدشتندی در نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نکردی پس معلوم آمدی که پاک است اما آب دهان خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس جعفانی از ابو نصر محمد بن محمد سلام السلمی رحمة الله روایت است که اکر خشک سولون موی بکرداند نجس بود که از لعاب کرم است اما طاهر روایة آنست که پاک بود و لختیار فقیه ابو اللیث رحمة الله بر آنست که پاک است که در **تحفة الملوک** همچنین آورده است که آب دهان خفته و آب کرم پیله و بول جغر و خون ماهی پاک است و خوی آدمی پاک است از جنب و حایض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اندام ایشان نجاست حقیقی نبود دلیل بر انکه بسیار وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محدث بودی و کرمای کرمای حجاز بودی و اندام ایشان از کرمای خوی کردی و بر جامه ایشان سیدی و ایشان جامه را نماری نکردی و رسول علیه السلام نفرمودی ایشان را که جامه را نماری کنید پس معلوم آمد که پاک است و بر انکه روایة میکنند از ام المومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که کفت

بودی کہ مراد از حائض حیض دہ بر رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام خوی آمدی و اندام رسول علیہ السلام از آن خوی تر شدی و رسول علیہ السلام اندام آنشستے بہ پنہان ہا بہ ساختی و نماز گذاردی چون خوی حایض پاک است از آن جنب بطریق اولی پاک بود از برای آنکہ جنب غسل آرد و اگر ناپاک بودے تیمم کند و بر احکام پاکان ثابت نشود و اما اگر حایض بدریا یا در روی زمین آید و رود و بر آید تا ایام وی بسر نشود و بر احکام پاکان ثابت نشود

مسئلہ خوی خر بر احکم چیست ابو یوسف رحمۃ اللہ روایت است کہ پلید است الظاہر روایت آنست کہ پاک است دلیل بر آنکہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام با خری بود کہ از غزای خیبر رسیده بود و بر او بعضور نا بود روزی رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام بروی نشسته بود بر پشت خر جزیری بنود و در قدحهای مبارک رسول علیہ السلام نفلین بنود چون رسول علیہ السلام از پشت وی فرود آمد رواء مبارک رسول علیہ السلام از آن خوی تر شده بود صحابہ سوال کردند کہ این خوی را شستن حاجت ہست یا نے رسول علیہ السلام فرمود کہ نیست یعنی این چیزی نیست و این را بگوزار خایند یعنی بود کہ مومن را از منافق فرق کردی چون منافق را دیدی سر بن سوی تو وی ادکردی و باد بسر فرا کردی و دیگر وقتی کہ رسول علیہ السلام را حاجت آمدی یکی از صحابہ را طلب کردی و در پیش رسول علیہ السلام کسی نبودی کہ او را گفتی کہ فلان کسی را طلب کن این بعضور را رسول علیہ السلام بگفتی برو فلانکس را طلب کن یا برفتی تا بدر حجرہ آنکس و سر فرا برد و بحجرہ آنکس بنگرستی تا آنکس را معلوم شدی کہ رسول علیہ السلام او را طلب کرده ہست و آنکس نیز نیک رسول علیہ السلام فہم کردی و بعضی گفته اند کہ زبان فصیح آنکس را گفتی کہ رسول علیہ السلام او را طلب کرده ہست و آن از آن معجزہ رسول علیہ السلام بود خوی گاو پاک است دلیل بر آنکہ پس خورده وی پاک است و اگر انسان نجس است و آب اندک را نجس گرداند چون بسیار نجاست حقیقی نبود کہ مراد از آن کہ خدای عزوجل فرموده ہست **قولہ تعالیٰ** انما المشرکون نجس مراد از آن نجاست اعتقادی ایشان است نجاست ظاہر اصلا علم کہ ہیچ کراہتی دارد و بعضی ظاہر شد ابو اللیث کبیر رحمۃ اللہ گفته کہ شستن او پلید شود چون بر بود او ظاہر روایت آنست کہ آن شستہا پلید نشود یعنی بقول شافعی رحمۃ اللہ تر و خشک وی پاک است و بقول ما ارحمہم اللہ تر و خشک وی پلید است و لیکن خشک چون ناپاکی پاک شود و چون جامہ بگیاہ شود و بقول شافعی رحمۃ اللہ آنست کہ روایت میکند مادر مومنان عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ رسول علیہ السلام نماز میکذارد و بر روای مبارکش آب بینی ریزیده بود و خشک شده بود من آنرا بالیدم رسول علیہ السلام بگذاشت بہ پیچیدن نماز تمام کرد پس معلوم آید کہ پاک است و ما رحمہم اللہ گفته اند کہ آن در نماز نبود و در نماز نبود و بر آنکہ نماز نبود دلیل آنست کہ بودی و نجاست اندک معفو است و آن از برای احکام بیان را بود تا معلوم شود کہ با نجاست نماز رواست و دیگر آنکہ شافعی رحمۃ اللہ گفته ہست کہ انبیا و اولیا زنده و عبادت میکنند پس اگر گوئیم کہ پلید است در ایشان طعن کرده باشیم و علما رحمہم اللہ گفته اند کہ از اعتبار نیست چنانکہ انبیا و اولیا زنده و عبادت میکنند کافران و منافقان نیز زنده اند و عبادت میکنند از اعتبار نیست پلیدی صفت وی دیگر میشود و حکم وی نیز دیگری شود اول نطفه ہست از مضغه باز علقه باز آدم

وصفت وی دیگر میشود حکم وی نیز دیگر میشود اگر بجامه دو تا ماه را آب می‌رسید و هر دو تا ماه تر شد چون خشک شد خواجه امام
زاهد فخر رحمة الله گفته است که چون خشک شود تا ماه اول پاک شود اما ماه دوم تا نشود پاک نشود کان حکم زوال دارد و
محمد رحمة الله گفته است که آب منی بالیدن و قی پاک شود که سطبری بود اگر تنک بود بالیدن پاک نشود اما اگر سطبر بود و خشک
شود چون بالی پاک گردد و اگر تر شود آن بلیدی باز آید یانی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است درست تر آنست که
باز نیاید برخلاف آنکه زمین بلید شود و چون خشک شود پاک شود و چون باز تر شود بلیدی باز آید یانی از ابو حنیفه رحمة الله
دو روایت است یکی روایت آنست که باز نیاید دیگر روایت آنست که باز آید خیاز خواجه امام شهید فخر الدین امام اجل احمد حسن رحمة الله
آنست که باز آید اما قوی آنست که باز نیاید و آب منی حیوانات بر قول شافعی رحمة الله تر و خشک پاک است اگر از ان بسکه
بقول علماء رحمهم الله بلید است تر و خشک چون خشک شود بالیدن پاک نشود مسلمانی را از بدام آب منی رسید خشک شد
بالیدن پاک شود یانی بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که قیاس همه جامه پاک شود اما ظاهر روایت آنست که پاک نشود تا نشوی باز زنی
آنکه اندام را خاصیتی است که چون تری بوی رسد بحرارت آن تری را بخود کیرد تا نشوی پاک نشود و اگر در جامه روایت عایشه
رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشدی اما بروایت عایشه رضی الله عنها کوئیم که بالیدن
پاک شود اما اندام تا نشوی پاک نشود زنی فرزند آورد مرده دیرانام کنند و بشویند لیکن بسنت نی و کفن کنند و لیکن
بسنت نی و دفن کنند لیکن بسنت نی و بروی نماز روا بود و بادی نماز روا بود و بادی از کسی میراث نبرد و کسی از وی میراث نبرد
اما اگر یکی دم زد و انکاه کذشت شد کل احکام بروی ثابت شد دیرانام کنند و بشویند لیکن بسنت و کفن بسنت کنند و
دفن بسنت کنند و بروی نماز روا بود و بادی نماز روا بود و بادی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث نبرد و مسلمانی را
براندام حرارت است اندک اندک تری بر می آید لیکن قوت رفتن ندارد اما بجامه می رباید انرا احکامیست بقول زفر رحمة الله
هم حدث است و هم نجس و بقول شافعی رحمة الله حدث نیست و لیکن نجس است در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده
رحمة الله مروست از عبد الله عمر رضی الله عنه و از ابو یوسف رحمة الله که حدث نیست و نجس است و هم
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله از محمد رحمة الله روایت است که حدث نیست و لیکن نجس است و خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که میان خلافی که در قی چهار وجهی است میان ابو یوسف و محمد رحمة الله این
همان خلاف است فقیه ابو جعفر و امام بکر اسکاف رحمهم الله گفته اند که حدث نیست و لیکن نجس است شیخ ابو القاسم
صفار رحمة الله گفته است که چون حدث نیست نجس نیز نبود و چون جواب دیر ایشان خواجه محمد سلمه الله می گفتند زلت العالم
زلت العالم لغزیدن عالم لغزیدن عالم بود چه دلیل کنند که هم حدث باید تا نجس کند دلیل بر آنکه صاحب جرح مسائل و مستحاضه که از
ایشان قطرها در وجود می آید و آن اندک است در حق ایشان عفوست و اگر از ان قطره ها در آب اندک چکد آب را نجس کند
و اگر از ان زیادت از درمی بر جامه رسد روای نماز باز دارد نیک حدث نی و لیکن نجس است

واگر خود نجس است غلیظه است خواجه امام مرغینانی رحمة الله و صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله درس میکرد و از
بیرون آمد که اگر میشنید در نماز باز زیاده از دو رکعت می شود خفیفه داریم که اگر غلیظه داریم نماز شکسته باشد و اگر بوقت نماز میکند از
و آنگاه زیادت از دو رکعت می شود غلیظه داریم شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در فتاوی و صلوة خواجه امام اجل سرخسی
درس میکرد روایت بیرون آمد در باب سنتها که اگر سنت خفیفه گزارد میتواند که با جامه پاک نماز گذارد و اگر با جامه پلید نماز روا نیست
بدین علوم آمد که آن خطیر است که بجامه رسد معفو نیست خواجه امام بکر اسکاف و فقیه ابو جعفر و خواجه امام سلمة بلخی رحمهم الله آسان
تقوی اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد رحمة الله گفته اند که حدث نیست ولیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله
رخصت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمة الله گفته اند که حدث نیست و نجس نی و این همه که گفتم روایت است
و فتوی بر بنقول است که حدث نی و نجس نی اگر مسلمانی را بالدام جراحت است اکرم می افتد و گوشت او سیده می افتد نهاد
تباه نشود و برخلاف متوضع مخصوص که از آن موضع هر چه اندک جسته و افتد طهارت تباه شود که آن از نجاست اندک
خالی نبود از موضع هر چه اندک نجاست ظاهر شود طهارت تباه شود **فصل** و در بیان آنچه مسئله از گوسفند حلیب است
و مباح است و مکروه است و حرام است آنچه طیب است گوشت است و جگر و سپرز و بچه و مانند اینها و آنچه مباح است
جگر است و سپرز که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که خداوند عز و جل دو میته و دو خون بر امت من مباح
کرده است آن دو میته ها ملخ و ماهی و آن دو خون جگر است و سپرز و خون گوشت پاک است و مباح است و لیکن
بهانگه روایت میکند از عمران عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که شوربا را از خون گوشت متغیر شده بودی
و ما از آن میخوردی و رسول علیه الصلوة و السلام ما را منع نکردی پس معلوم آمد که پاک است آنچه مکروه است غدد و است
و مغز پشت مازه و حلقوم و ده و مانند اینها و پیه بجامه بری ده نجوزه است از برای آنکه وی محل نجاست
اما بون بشوی پاک شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که در صدر و صلوة از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که اگر ده ماهی کنی و بیفگنی ناشسته خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود اگر آن ده
تر شود پلیدی باز آید باقی از ابو حنیفه رحمة الله در روایت است اختیار خواجه حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی
رحمهم الله بر نیست که باز نیاید. فتوی بر آنست که باز نیاید و آنچه حرام است خون بسیل است و خون دل است
و زهره و آبدان از زهره و بشش پلید است و پوستش پاک است دلیل بر آنکه آنحضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مجروح
شد زهره را بهی کرد و بشست و در آنحضرت مبارک کشید و با جامه کشید و نماز میکرد پس معلوم آمد که پوستش پلید نیست
و بشش پلید است و در صدر و صلوة از محمد رحمة الله روایت است که زهره بر حیوانی حکم بول وی دارد تا اگر کسی آنحضرت
مجروح شود زهره کوسپند را بهی کند و در آنحضرت کند و در آنجا مسح کند نماز گذارد روا بود و فتوی فقیه ابو اللیث بر نیست
که کوسپند را بسمل کرده نداند شکم وی بر هم بدرند آن زهره را شاید خوردن با نی اگر یکی دم زند و بسمل کنند صحیح

شاید خوردن واگر بذیح مادر خفته است بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید خوردن و بقول ابویوسف رحمة الله شاید خوردن

دیگر از محمد رحمة الله در روایت است یکی آنست که اگر موی راست کرده است جواب بقول ابویوسف رحمة الله گوییم که شاید خوردن واگر موی راست نکرده است جواب بقول ابوحنیفه رحمة الله گوییم که نشاید خوردن و در بعضی نسخهای برعکس گفته اند که اگر از کوسپند بره پدید آید یا از ماده گاو گوساله پدید آید یا از مرغ بیضه پدید آید آن ذبیحه که بر ذبیحه است نصیر بن یحیی از ابوحنیفه رحمهم الله تعالی روایت میکند که پاک است بشرط آنکه عین نجاست نبود بروی فقیه ابواللیث رحمة الله میگوید که پلید بود گفته اند نجاست می آید از کوسپند مرده پذیرا به میگیرند و یا از مرغ مرده بیضه میگیرند یا از گاو مرده شیر میگیرند بقول شافعی رحمة الله این همه مردار بود و بقول ابوحنیفه همه پاک بود و بقول ابویوسف و محمد رحمة الله پلید بود اگر چیزی بود که تصور شستن دارد چون بشویند ابویوسف و محمد رحمهم الله با ابوحنیفه اند که پاک بود اگر در شیر پشک افتد خلف ایوب رحمة الله گفته است که اگر سبک برگیرند چنانکه آن پشک در شیر سرایت نکند پاک بود شاید خوردن و شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که اینجایی بود که پشک درست بود که در پرده است مانع نجاست شود که پس نجاست بشیر سرایت نکند اما اگر شکسته شود تا شیر پلید شود از کوسپند مرده چیها شاید منفعت گرفتن بر قول شافعی رحمة الله تعالی از هیچ چیزی نشاید منفعت گرفتن و حجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است که منفعت میدارند از هیچ چیز **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لا ینفع من المیت شیء و بقول علماء ما رحمهم الله از پشم و پشک و پوست و شاخ و سم منفعت باید گرفتن و دریی دو روایت است از اینها شاید منفعت گرفتن و حجه قول علماء ما رحمهم الله آنست که رسول علیه الصلوة والسلام از خر وحشی گوسپندی دید مرده انداخته سوال کرد که این کوسپند از آن کیست گفتند از آن میمونه است گفت چرا منفعت نمیگیرند از پشم و پشک و پوست و شاخ و سم وی و دریی دو روایت است که فرمود یانی اما از به مردار اجماع است که منفعت نشاید گرفتن که محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر به مردار را در زیر کشتی مالند ترسم که بشوی مستعمال آن حرام کشتی غرق شود و آن مومنان هلاک شوند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضلتر از عبادت دیبا و دیبا ریان است **قال** النبی علیه السلام ترک ذرة من الحرام خیر من عبادات الثقلین مالک رحمة الله تعالی گفته است در پشم و پشک شاید و از بافتها نشاید حاصل الامر در پشم و پشک با علماء ما است رحمهم الله تعالی و در بافتها با شافعی رحمة الله تعالی است در وقت بسمل کردن جبوان روی سوی قبله داشتن مستحب است اگر روی سوی قبله نکند روا باشد اما اگر استحباب کرده باشد تسمیه گفتن بقول شافعی رحمة الله شرط نیست و بر قول علماء ما رحمة الله شرط است فایده این خلاف جایی پدید آید که مسلمانی چیوانات را بسمل کرد و بعد از تسمیه گوید بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر تسمیه را فراموش کرد بقول علماء ما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمة الله نشاید خوردن بیم الله مسایل گفته که بفراموشی سلام نماز تباه نکند و خوردن فراموشی روزه تباه نکند و تسمیه فراموشی

ی حیوان حرام شد و بقول اکثر چون سباع بغیر آهنی نماز را تباه کند و خوردن فرامو شتی و زر را تباه کند و تسمیه فراموشی حیوان را
حرام کند از حلقوم حیوان را چندین بدن فریضه است بقول ابو حنیفه رحمة الله و علقوم و یک رگ خون بدن فریضه است و
بر قول ابو یوسف رحمة الله یک رگ بدن فریضه است و بر قول محمد رحمة الله هر چهار رگ را پشتر بدن فریضه است و بر قول
یک رحمة الله هر چهار رگ را تمام بدن فریضه است اگر حیوانی بیمار است وی را بسمل کردند شاید خوردن یا نی بقول ابو حنیفه
رحمة الله اگر روز زیستی شاید خوردن و بقول رحمة الله اگر شبانروز زیستی شاید خوردن و بقول محمد رحمة الله از زمان که بسمل
کنند حیات باوی بود بسمل کنند شاید خوردن و مختار است اگر حیوانی بازه بسمل کردند طپیده و لیکن خون نرفت شاید خوردن
ابو حنیفه رحمة الله این مسئله واقع شد از وی سوال کردند گفت شاید خوردن تا آنکه برگ جیلان حیوان تباه و خون نرفتن
نشود و تجربه کردند چنان آمد حیوانی است در زندگی وی شک است و بر بسمل کردند خون رفت لیکن نطپید ظاهر روایت
نشاید خوردن که از مرده خون رود و بعضی از مشائخ گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن و اگر چشم فراز کند شاید خوردن و
و بعضی گفته اند که اگر پائی کرد کرد و شاید خوردن و اگر دم باز کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موی دشت کرد شاید
خوردن و اگر موی نرم کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر شکم برآید نشاید خوردن و اگر فرو نشست شاید خوردن و اصحاب ما
مسئله است که اگر فرو نشیند شاید خوردن ظاهر روایت است که اگر خون بشتر فرو رفته است شاید خوردن و اگر خون بشتر فرو
نرفته نشاید خوردن حیوانی را بسمل کردند و وی همچنان می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که در آن طپیدن
مجازی است اما اگر حرجت کردند حیوان را می طپید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما ابین من الحی فهو میت هر چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را بخیر فتند وی را فائده است جنانکه گر
وبع نمانده است اگرچه حیات باوی بود بسمل کنند نشاید خوردن چون محل ذبح برقرار نمانده باشد اما اگر بامان در بخیر فتاده
باشد و حیات باوی بود بسمل کردند شاید خوردن اگر دو حیوان را از یکدیگر بریده است بتسمیه گفت و یکبار کارد کشید اگر
سر دو را بر بسمل کرد و تسمیه سر دو را شاید خوردن و اگر تقدیم و تاخیر افتاد آنکه نخست بسمل کرده باشد آن را شاید خوردن و
اگر آخر بسمل کرده باشد نشاید کردن و اگر دو حیوان بسته است جدا یکی بتسمیه گفت بسمل کند عمل افتاد چنین این را
مانده آن دیگر را بسمل کرد و تسمیه گفت آن را نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر را بسمل چنین دانست که آن تسمیه گفتن
باطل نشده است اگر را بتسمیه گفت این دیگر را نیز نشاید خوردن که مجلس متبدل شده است و تسمیه نمانده است و تسمیه
همین که بسم الله گوید بسنده بود اگر حیوانی را بر بست بسمل تسمیه گفت آن کارد بر افتاد و شش ان کارد
را نهاد و کارد دیگر گرفت و آن حیوان را بسمل کرد نشاید خوردن که تسمیه بر حیوان افتاده است نه
کارد بر خلاف تیر اگر بر تسمیه گفت صید زند آن تیر افتاد شش ان تیر را مانده و تیر دیگر گرفت
و تسمیه گفت بر صید زد و صید بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر افتاده است نه بر صید

اگر حیوانی را از پهنا یا از دراز دو نیم زد و تسمیه گفت نشاید خوردن خیره ضرورت نبود و بود اما اگر ضرورت بود شاید بحکم آن ضرورت شاید خوردن اما اگر بضرورت است و تسمیه گفت و دو نیم زد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر نیم پیش تیر بود و حیات باقی بود بسمل کند آن نیم پیش شاید خوردن و اگر نیمه پیشش زیاده بود هر دو نیم را نشاید خوردن و اگر برابر است قیاس آنست که شاید خوردن و استحسان آنست که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که چون بضرورت زده باشد بهر حال نشاید خوردن اگر کوسپندی را در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گفت و زد و افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که گرفتن وی در عمارت متعذر نیست اما اگر در صحرا وحشی شد بر تیر تسمیه کوبند و بزنند بران زخم هلاک شود شاید خوردن که گرفتن وی در صحرا لضرورت متعذر است اما اگر گاو و اشتر را در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه کوبند و بزنند و بدان زخم هلاک شود شاید خوردن که گرفتن آنها در عمارتها ضرورت متعذر است از برای آنکه اشتر بگرد و گاو بتواند اگر حیوانی را در آبی افتاد یا در چوهی افتاد که لاکان بسمل کردن نبود بر تیر تسمیه کوبند و بزنند جراحت شود و بدان زخم هلاک شد شاید خوردن اما اگر زخم در شاخ آید یا در سم یا در دم اگر ازان جراحت خون سیلان نشود شاید خوردن این همه جائیست که تسمیه زده باشد اگر بعمد تسمیه نگفت زده و هلاک شد بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر بفراموشی تسمیه نگفت بقول هم شاید خوردن بخلاف الک رحمة الله علیه شکمدشه و جنب و نفساء و حائض و جهود و ترسا شاید خوردن چون تسمیه بود اما اگر ترسا گوید بسم الله باسم عیسی نشاید خوردن اگر جهود گوید بسم الله باسم عزیر نشاید خوردن اگر مسلمان گوید بسم الله باسم محمد صلی الله علیه وسلم نشاید خوردن که رسول علیه الصلوة والسلام در وجای نهی کرده است نام مخلوق بنام خالق ضم کردن یکی در وقت بسمل کردن حیوان آدم در وقت که جواب عطسه گوید گشته ناکرده شاید خوردن بانی از عبد الله عباس رضی الله عنه روایت کرده است که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که شاید خوردن گشته محرم را که صید کرده باشد نشاید خوردن که ایشان را نهی کرده شده است از صید کردن و گشته مست بیخبر نشاید خوردن که عقل وی زائل شده باشد و گشتار دیوانه را نشاید خوردن گشته صبای شاید خوردن بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نشاید و گشته مرتد و ملحد و کافر حربی را و اباحتی را نشاید خوردن مسئله اگر حیوان حلالی را کردی نجاست میکرد و گوشت وی و شیر وی می باید خوردن دلی کرده بود و محمد حسن رحمهم الله گفته که بر لب وی بار بردن هم کراهیت بود و در نقیر الام محمد رحمة الله روایت است که خوی وی پلید بود از نیمه یی لیشت وی بار کردن کراهیت بود و اگر مسلمانی حیوان خود را و این حیوان کردی نجاست میکرد و نجاست میخورد حق او بود و اگر بر او البته سگ یا بچه مردند گوشت و شیر وی مکروه بود مرغ خانگی که غالب کردی نجاست کردو بیضه وی و گوشت وی مکروه بود اما این همه را علف پاک و بند پاک شود همیشه را یکماه و گاو را بیست روز و گوسپند را ده روز مرغ را سه روز و یک روایت آنست که اشتر را بیست روز و گاو را ده روز و گوسپند را سه روز و مرغ را یکروز علف و بند پاک شود

واگر سگی را با بزی گشتی داد و بچه پدید آمد آن بچه را خوردن نشاید یانی بینیم اگر بز را ماند نشاید خوردن و اگر سگ را ماند نشاید خوردن و اگر میان دو را می ماند در رمه رها کنند اگر با بزان آمیزد نشاید خوردن و اگر با سگان آمیزد نشاید خوردن و اگر با هر دو می آمیزد علف دهند پیش و اگر غلبه پیش گیرد با بز شود بز باشد و اگر غلبه بنان و استخوان باشد سگ شود و اگر هر دو رغبت باشد آب دهند پیش اگر آب طلب کند بز باشد و اگر آب بز بان خورد سگ باشد و اگر بهر دو میخورد نزدیک اگر بانگ بز کند بز باشد و اگر بانگ سگ کند سگ باشد و اگر بهر دو بانگ کند بگذارند اگر دره پدید آید نشاید خوردن که بز باشد و اگر دره پدید آید گوشش را دو لب نباشد اگر تنگ نشیند گوشت بز باشد و اگر بر دی آب برآید گوشت سگ بود و حیلت که آب در دل دانگ نبرد و سید اعلم **باب سی و هفتم** در بیان صید صید کردن شروع است با یه و اخبار و اجماع امت و مباح است آیه آنست **قوله تعالی** و اذا حللتم فاصطادوا و خبر آنست که رسول علیه السلام مر عدی حاتم را علم صید تعلیم میکرد گفت چون تیر رها کنی بسم الله چون سگ رها کنی بسم الله اصلیست مر زفر را رحمه الله علیه که وی رسیدن را اعتبار دارد و علما ثلثه گشادن را اعتبار دارند فایده این خلاف جای پدید آید که مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد و پیش از آنکه تیر بصید رسیدی بردت آورد و العیاذ بالله تیر بر صید آمد و بدان زخم خفت بقول زفر رحمه الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علما ثلثه رحمهم الله شاید خوردن کافری تیر بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسمیه گفت تیر بر صید آمد و صید خفت بقول زفر رحمه الله شاید خوردن و بقول علما ثلثه نشاید خوردن محرم بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بر صید آمد حلال شد آنگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر نشاید خوردن و بقول علما ثلثه نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بصید رسیدی محرم شد آنگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر رحمه الله نشاید خوردن و بقول علما ثلثه رحمهم الله شاید خوردن اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد شاید خوردن چون جراحت کرده بود اما اگر بر تیر تسمیه گفت تا بر صید زد از ان تیر بر افتاد و ان تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر ان تیر اول قرار گرفته بود مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و رها کرد تا بر صید رسید تیر بر جای دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جای دیگر آمد آن تسمیه نماند همچنانست که بی تسمیه زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید آمد و افتاد بر شخص و یا بر شاخ یا در آب افتاد و باز آنش افتاد و یا کسی آنجای خفته بود آنجا رسید صید خفته بود نشاید خوردن که ما شک آنکه بر زخم وی خفته است یا بدان مسایل که گفتیم و آن خفته را حکم بیدار است نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله تا اگر یکی آنجا بیدار بودی و آن صید را بسمل نکردی نبایستی خوردن این نیز همان حکم دارد و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که آنجای بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا نی و اگر زخم درشت زده باشد

چنانکه یقین شده باشد که بدان زخم وی خسته است شاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صیدزد و تیر از ان صید گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند و هر دو را شاید خوردن برخلاف آنکه بر خرچه آمد از وی گذشت و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد ان صید را نشاید خوردن اما اگر بر خوک آمد و از خوک گذشت و بر صید آمد و صید هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه خوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید راست کرد و او را خسته و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صیدزد و صید را از وحشی بیرون آورد و دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صیدزد صید هلاک شد این را اتفاق نشاید خوردن حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن شود و اما اگر دو کس تیر بر صید راست کردند به تسمیه و لیکن تیر یکی پیش بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را حکم شود و شاید خوردن یا نی بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی حرمت و هر کجا که حل با حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن برخلاف مسئله اول که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن میشود و آنجا زننده تیر دوم مخاطب است صید الله که خود از وحشی بیرون آمد و بر امنی شاید زدن چون زد هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد صید را دلیل بر انکه پیش تیر اول بر از وحشی بیرون آورد تیر دوم در معنی ذکوة میشود نشاید خوردن ظاهر روایت آنست که صید از ان زننده تیر دوم نبود ملک زننده تیر اول بود و مختار انیست و فتوی بر انیست که نشاید خوردن اگر بر تیر تسمیه گفت و بر صیدزد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صیدزد و صید بزخم وی هلاک شد شاید خوردن و صید از ان زننده تیر دوم را بود اما اگر دو کس بر تیر تسمیه گفتند و بر صید راست کردند و هر دو تیر برابر بر یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود **فصل** سگ صیدی چندی باید تا معلم شود و گشته از وی حلال شود بقول ابو حنیفه رحمة الله دو کس از استادان آن حرفت بگویند که این سگ معلم شده است گشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله صید را سه بار بگیرد و نخورد و بخصم سپارد معلم شود گشته از وی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن اما محمد بن سماع رحمة الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی بر سگ تسمیه گوید و بر صید کند تا مادام که سگ در طلب وجست و جوی آن صید باشد چون بگیرد و نش و بزخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید را گم کند و نا امید شود و روی بگرداند ناگاه باز صید را بیابد باز گردد و آن صید را بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اما اگر سگی دیگر با تسمیه یاوی یار شود و هر چهار بگیرند و بکشتار ایشان هلاک شود شاید خوردن یا کسی مسلمان تسمیه کرد و بر صید بهودی یا ترسای بر تسمیه مدد وی بدو شد و بکشتند شاید خوردن اما اگر سگ جاهل یاوی یار شود و یا مجوسی

ویا مرد بدش بتسمیه بگیرد و بزخم وی بلاک شود نشاید خوردن برخلاف اهل ذمه که ایشان بتسمیه
مدد دهند و بگیرد و بزخم وی بلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و بر اگر دین سگ می نشیند
و باز میرود و چون بگیرد و بلاک کند شاید خوردن یا نی بنگریم اگر این سگ با پوز بسته اند و این تعلیم از پوز
گرفته است شاید خوردن که علم پوز یکسان گرفتن است اما اگر از صید نا امید می شود و می نشیند یا ماندگی الکند چون
بگیرد و بزخم وی بلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و بر اگر دین سگ صید گرفت و یکری بر سگ تسمیه گفت
و بر اگر این سگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و بلاک شد بزخم ایشان شاید خوردن برخلاف تیر که آنجا زننده تیر دوم مخاطب
است صید اندر که یکی زده است و بر انی شاید زدن و اما سگ مخاطب نیست تا داند که یکی گرفته است و بر انی شاید گرفتن اگر
مسلمانی بر سگ تسمیه گفت و بر اگر د سگ صید را گرفت و نگاه داشت تا چندانی که خصم آمد و بخصم سپرد انگاه پاره از آن
صید بر کند و خورد و صید را شاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن بر کند و لیکن نخورد و نگاه داشت تا خصم آمد
چون صید را بخصم سپرد انگاه آن پاره را بخورد و هم شاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید بر کند و خورد و
دانگاه باقی را بخصم سپرد نشاید خوردن برخلاف باز و باشه که صید را بگیرند و میخورند و آنچه بخصم نسپارند شاید
خوردن که علم باز و باشه رفتن و باز آمدن بست و علم سگ گرفتن و ناخوردن دیگر آنکه سگ بچوب ریاضت پذیرد و لیکن
باز و باشه بچوب ریاضت نپذیرد و اگر سگ صید ناکرده بست و آخرین صید را خورد بقول ابوحنیفه رحمة الله این صید را
و آنچه بزخم وی بلاک شده بست همه را نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این صید را نشاید خوردن اما با قیها
اگر پیش ازین صید کرده شاید خوردن ابوحنیفه رحمه الله گفته بست که ما را معلوم نشد که وی به تمیز خود گرفته بست یا
بعلم خود و امر خداوند نشاید خوردن و اگر گشتار از مرد آمیخته بست اگر غالب گشتار بود بقول علمار رحمهم الله صید را
کند جایز بود و بر قول شافعی رحمة الله تحری جایز نبود اگر صیاد دام زد جانوران را گرفت جانوران دام را در ربودند
و بردند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانوران را بگیرد حرام نبود و بر او اما اگر جانوران را گرفت و بسمل میکند
و بر بریکی تسمیه علاحده گفتن شرط بست تا اگر یکی را بعد از تسمیه نگوید و بسمل کند و در میان آنها دیگر انداز د همه را نشاید خوردن
و چون تحری کند یکی را بگیرد و بیرون اندازد که مردار نیست و با قیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمة الله سه
نکته تحری کند همه را شاید خوردن که نزدیک او اگر تسمیه عمدا نکرده یم روا است و بقول علمار رحمهم الله نشاید خوردن
چون تحری کند و یکی برگیرد و بیرون اندازد که مردار نیست با قیها را شاید خوردن و اگر صیاد دام زد و جانوران را گرفت
چند صید از دست وی جستند در حقند آنها که فتند همچنانک در ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را باز گیرد و بیرون آرد
و باید که وی مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد و بر احلال بود و اگر مسلمانی جانوران میخرد و آزاد میکند جانوران از ملک
آزاد کنند بیرون نروند که آزادی در جانوران و دیگر حیوانان که ایشان غیر ناطق اند درست نیاید و همچنین در بنده

باشند اگر کسی دیگران جانوران را بگیرد و بر احرام بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند گر هر دانه کسی را کسان جو بودند
خورند تا بقیامت عهده دو کردن آزاد کننده بود و بایدکه چون آزاد کند مباح کند تا عهده در گردن وی نبود و اگر کسی
دیگر بگیرد حرام نبود کبوتر بیابان را گرفتن کراهیت نبود کبوتر مسجد را گرفتن کراهیت بود و کبوتر خانه دیگران را گرفتن حرام
بود و اگر کبوتر بیابان آمد و در کبوتر خانه دیگر بنشست و بچه بیرون آورد اگر در کبوتر خانه بربندند و آن کبوتر در خانه مانده ملک
وی شود اما تا مادام که سر کبوتر خانه باز باشد که بیرون میرود و می آید ملک وی گردد اما اگر از کبوتر خانه بگریزد و بیرون آید و کبوتر خانه دیگر بنشیند و بچه
آرد و آن کبوتر و بیرا ملک نشود همچنان ملک آن خداوند کبوتر خانه اول بود و هرچند که وی علف خود در دست ملک می نشود و بیرا
بدان علف دادن چیزی واجب نشود و اگر کبوتر خانه را با کبوتران میغروشد اگر کبوتر خانه باز بود که کبوتران بیرون روند و در آیند
چنانچه وی از تسلیم کبوتران عاجز باشد هم در کبوتر خانه دست آید در کبوتری از برای آنکه هم در چیزی دست آید که وی از تسلیم
آن عاجز نبود وی از تسلیم کبوتران عاجز است اما اگر کبوتر آزاد در کبوتر خانه کند و در ببندد بیع در همه دست آید هم در کبوتران هم
در کبوتر خانه اما اگر عدد کبوتران ذکر کرد تا نشمرد و بقول ابوحنیفه رحمه الله مشتری را نشاید که تصرف کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله
شاید تصرف کردن و اگر چیزی میخورد که بعد و متقارب است چنانچه جوز جوز ان چهار مغز یا لوز یا بادنجان و بیضه مرغ و مانند اینها و عدد
این جمله ذکر کرد و بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید که مشتری تصرف کند تا نشمرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله شاید اما اگر بیع مجازفه است
باتفاق تصرف شاید کردن اگر مسلمانی از بازار گرباس خرید بر انکه این گرباس دزدکرده است ولیکن گرنکرد و بخانه آمد گرد یازده گز
آمد آن یک گز از آن خرنده بود که بیع بر گرباس افتاده است و گز در جامه صفت است بعضی گفته اند که این وقت دستار آید که آن
یک گز را بیرون کند علم و ریشه وی باطل شود و در گرباس این نیاید اما ظاهر روایة آنست که در همه چیزها در آید و اگر ده گز گرباس
خرید و گز کرد از ده گز چیزی کم آمد مشتری نتواند که آنرا طلب کند اما مجیز بود خواهد همچنان رضا دهد و خواهد بسبب رد کند و رد تواند
باز گیرد و اگر کاله خرید کیلی یا گزی یا وزنی تا کیلی را کیل نکند و وزنی را وزن نکند بیع روا نبود اما اگر بیع مجازفه کنند روا
بود باجماع آنچه حکم حیوان بود گفته آید باب سی و هشتم در بول و روث حیوان روث حیوان را حکم چیست بقول
ابوحنیفه رحمه الله پلیدی غلیظه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پلیدی خفیفه است و زفر رحمة الله گفته است که اگر حیوانی بود که گوشت
وی را خورند خفیفه است و روث غیر ماکول اللحم غلیظه است و بقول مالک رحمة الله هر حیوانی که گوشت وی را خورند روث وی پاک
است و در تجرید خواجه ابو الفضل کرمانی این قول را از فرزفر رحمة الله گرفته است و وجه قول ابوحنیفه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
در شب دعوت پریان عبد الله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی آر که بدان استنجا کنیم عبد الله مسعود یک سنگ آورد و یک کلوخ و یک روث آورد
و یا دو کلوخ و یک روث آورد و پاری روث را در کرد و گفت انه رجس رسول صلعم فرمود که این نجس است و فرق
میان غلیظ و خفیف بیش غلیظه بود ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند که همچنان است اما آدمیزاد وی معامله است گفته اند مار و روث در زیر
اندازند چنین جاها مهمان بسیار اگر وی را پلیدی غلیظه داریم چون زیادت از درمی شود و بر وی نماز باید داد و این جرح شود و در وین باقی است

پس حنیفه داریم تا جزی نشود که بلوی روثه حرام است اگر غلیظ دارد هم حرام شود و نزد رحمة الله گفته است که اگر گوشت آن
حیوان را خورند چنانست که ابو یوسف و محمد رحمهم الله گفته اند اگر گوشت آن حیوان را نخورند چنانست که ابو حنیفه رحمة الله
گفته است و حجه قول مالک رحمة الله آنست که افرزه اهل مدینه اند و ایشان اشتر است و دیگر آنکه جوانان صحابه رضوان الله
علیهم معین بر یکدیگر میزدند رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد پس معلوم آمد که پاک است و علماء رحمهم
الله گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شوخ بودند و رسول علیه الصلوة والسلام رحمت
عالمیان بود چون ایشان را شوخی بر یکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود بجامه ایشان چیزی نشریت
نمیکرد پس این سبب رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد و در تحفه خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله
آورده که زفر با مالک است رحمة الله و اگر سرگین ستوران را بسیع میکند روا بود و بانی بقول شافعی رحمة الله روا نبود و
بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و اگر افکنده آدمی را بسیع میکند باجماع روا نبود اما اگر پاره خاک بروی افکند و بران
خاک بسیع کند باتفاق روا بود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت آن خورند بقول محمد رحمة الله پاک است
و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلیدی خفیفه است وجه قول محمد رحمة الله علیه آنست که صحابه عرنه را نزدیک
رسول الله علیه الصلوة والسلام استدعا اسلام آوردند و عرنه قبیله از قبایل عرب است هوای مدینه ایشان را ناساز
دار آمد بیماری اماس ایشان را پیدا شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان را بنزدیک اشتران صدقه
و شیر اشتر با بول اشتر مداوا کنند تا بصحت باز آیند محمد رحمة الله علیه گفته است که اگر پاک نبودی رسول علیه الصلوة والسلام
نفرمودی تا ایشان را بول اشتران دادندی اما ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که ابو هریره رضی الله عنه
روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام شیر اشتر فرمود و دی خلط کرد بول بوی یار کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت میدانست که چون ایشان صحت یابند باز درد آیند باز درد ندارد اگر رسول علیه
الصلوة والسلام بلیدی برادر بلیدی استعمال فرمودی عجب نبودی دلیل بر آنکه چون صحت یافتند باز درد آورند و یا سبان
اشتران صدقات را کشتند و گرنجشتند چون خبر بر رسول علیه الصلوة والسلام رسید یکروایه آنست که سعد قاص رضی الله عنه بطلب
ایشان فرستاد و یکروایه آنست که امیر المومنین علی رضی الله عنه را بطلب ایشان فرستاد تا ایشان را گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشان را مثله کردند و دستها و پاها و گوش و بینی ایشان ببریدند و جمله اعضای
ایشان را ببریدند آنگاه ایشان را در یک در جای سوزان انداختند و سوختند تا در همان رنج هلاک شدند و
آن رعنت مثله کردن مباح بود بعد ازان رسول علیه السلام نهی فرمود از مثله کردن و نهی خطبه نکردندی رسول علیه السلام
که دران خطبه مثله کردن را نهی کردندی و دیگر حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام استنزهوا من البول فان عامة
عذاب القبر منه و فرق نفرمود میان بول آدمیان و بول حیوان و دیگر آنکه سعد ابن معاذ رضی الله عنه وفات یافته رسول علیه

بر نماز وی بسر انگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله ترا چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندان فرشته بنماز جنازه وی سعد آمده اند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در پیش آفتاب غباری بود وی از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازه سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را بخاک دفن کردند و خاک بگور در آوردند و خاک را راست کردند یکی از یاران دیدار تغیر در رخسار مبارک رسول علیه الصلوة والسلام ظاهر شده انگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولوا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سعد مردی مال دار بود و اشتران بسیار داشت و جامه خود را از بول ایشان نگاه نمیداشت چون دیر بخاک دفن کردیم خاک دیر بخود گرفت و چنان فشارد وی که استخوان پهلو راستش بچپ آمد و استخوان پهلو چپش براست رفت پس معلوم شد که پلید است اما بر قول محمد رحمة الله پاک است بضرورت و بغیر ضرورت شاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بغیر ضرورت نشاید خوردن دلیل بر انکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه عرنه را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و بغیر ضرورت نشاید خوردن که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای عزوجل نیافریده است شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتم حکم بول حیوان بود شیر حیوان را حکم نیست شیر اسپ بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است بیکروایت مکروه است نشاید خوردن و بیکروایة شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله پاک نیست اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک است خوردن نشاید اما هر جنس که بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را و ناخوردنی چیزی دلیل ناروائی نیست دلیل بر انکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک است و لیکن خوردن حرام است خز و سنجاب و ریزه هوای که گوشت ایشان را خورند پاک است و لیکن نشاید خوردن و شیر خر نیز همین حکم دارد پاک است و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر سگ را حکم چیست در صلوة مبسوط خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که در نوادرات از محمد رحمة الله روایت است که آب دهان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید است چون شیر سگ اینها را بالشیر اضافت از برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید و اگر سرگین لاشه یا مردار در نمکستان نمک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را عمل کنند از محمد رحمة الله روایت است که آن عمل پاک است و حجت قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود حکم وی نیز دیگر شود چنانکه

است بلی از وی گریزند پاک است ولیکن چون خمر شود پلید شود خمر چون سرکه شود پاک شود و تخم مرتبا پاک است
بلغزه شود پلید شود چون چوزه شود پاک شود چون چوزه بزه مردار شود چون آسد و نصف وی دیگر شود حکم
وی نیز دیگر میشود و این نیز نمان بود اما ظاهر روایت است که این کل پلید شود که اگر این کل را پاک داریم در دنیا
هیچ کل پلید نبود و اگر از این دو یکی پلید بود یعنی آب پلید است و خاک یا خاک پلید است و آب پاک حکم
آن کل چنین است ابو نصیر بن محمد بن سلام البلخی رحمة الله گفته است که اگر خاک پاک است کل پاک بود و اگر خاک
پلید است کل پلید است و خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اگر آب پاک است کل پاک است و اگر آب پلید
است و کل پلید است و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله بر نیست اما چون خشک شود پاک شود و چون تر شود
پلیدی باز آید یافی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است یکی روایت باز آید و یکی روایت باز نیاید اختیار خواجه
امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آنست که باز آید جز و جانوران ریزه هوائی که گوشت
ایشان خورند چون کنجشک و مسجه و سریچه و کبوتر و فاخته و مانند اینها بقول شافعی رحمة الله پلید است و بقول
علماء ما رحمهم الله پاک است و شافعی میگوید که وی از باطن ایشان می آید چنانکه از آن آدمی زاده از جمله
حیوانات شریفتر است وی از آدمی شریفتر نبود و از آن آدمی پلید است از آن ایشان بطریق اولی بود و علماء ما
رحمهم الله گفته اند که تو به قیاس میگوی اما ما معلوم شده است که پاک است بقول رسول علیه الصلوة والسلام
و به فعل صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و دلیل بر آنکه فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه را بر جامه
افکنده کبوتر رسید از آسمان تر شد و بیرون انداخت و همچنان جامه ماشسته نماز کرد آورده اند که صحابه
عبد الله عمر رضی الله تعالی عنهما که جامه را افکنده کبوتر رسید از ایشان تر شد و بیرون انداخت و همچنان جامه ماشسته نماز کرد آورده اند که صحابه
ماشسته نماز کرد و دیگر روایت میکند ابو امامت الباهلی رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام ریخ شب
بجزیره ایمان میکرد از کبوتر و از عنکبوت شکر میکنند که چون ما بدان غار اندر آمدیم عنکبوت بیامد و بر در غار تنید
و کبوتر آمد بیضه نهاد آن سبب دفع بلا ما شد لاجرم ما نیز ایشان را در مسجد راه دادیم و مسجد حرام از کبوتر و
از عنکبوت خالی نبود و امر است بپاک داشتن تعیین حرام قوله تعالی ان طهر بیتی للطائفین والعاکفین
والرکع السجود پس اگر افکنده ایشان پلیدی بودی وی ایشان را در مسجد راه ندادندی و از برای آنکه
افکنده ایشان بر بوریا مسجد رسد و بر جامهای مومنان رسد نتوانند نگاه داشتن پس اگر پلید دارم
آن جرح شود و دین ما جرح نیست خرد و جانوران زنده هوائی که گوشت ایشان بخورند چنانچه باز و باشه
و چرغ و شاهین و مانند اینها بر روایت شرح بقول ابو حنیفه رحمة الله پلید است خفیفه و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله تعالی پلید است غلیظه و بر روایت جامع بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید است خفیفه است و بقول

تعالی پلید نیست غلیظه در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله وکرخی وطحاوی از ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که هر چند بر جامه بسیار دمی نماز بازندارد دلیل میکنند که پاک است مسئله
بول اسپ را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال لیس بشیء گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند که
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال کفتند که وی جانور پرانست همچنانکه جانوران دیگر چه معنی است که افکنده
و پرادر کتاب خمر نکفته است بول کفته است جواب وی آنست که در وی چند خصلت است که در سیج جانوری نیست
اول انکه چند چنانکه آدمی و بگرید چنانچه آدمی و دیر احیض آید چنانچه زنان را و دیر ادرت ولادت بود چنانچه آدمی
و دیر انفاس آید چنانچه آدمی را و وی فرزند خود را شیر دهد چنانچه آدمی و دیر ادر زیر یکی بال پستان پر شیر است و
در زیر یکی بال پستان پر آب تا برکاه که دیر آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هر کجا که رود فرزند خود را
با خود برد هر کجا که نشیند پیش تواند برداشتن ازین سبب بول یاد کرد و خروفی مسئله مسلمانی نماز با کذاره
است بر جامه خود نجاست دید زیاده از دری نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز ها کذارده چه شود
بعضی از مشایخ رحمة الله کفته اند که اگر بر پیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پس جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی کفته اند که اگر بر ابره است یکروز نماز قضا کند و اگر بر استر است سه روزه نماز قضا کند لما
صحیح آنست که اعطا از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که اگر تر است و تابستان یکنماز قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسئله چاه آنرا موش در چاه یا بند مرده و اما سیده آن موشی را بیرون
کشند و کل آب را پاک کشند بقول ابو حنیفه رحمة الله بر کرا زان آب طهارت ساخته است جامها نمازی کنند
و سه روزه نماز قضا کند و اکر اما سیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی کفته اند که ابو حنیفه رحمة الله ازین
قول رجوع کرده است و کفته است که در چاه عیب است این حکم باقیست اما اینجا عین است تا متیقن نشود و نماز را قضا
نکنند و این قول را ابو یوسف و محمد رحمهما الله کفته اند و بعضی مشایخ کفته اند که بنکریم که چه نجاست است خون است یا غائط
یا منی اکر خون است بنکریم که دیر ابا خون چه وقت معامله بوده است ازان وقت نماز ها قضا کند و اکر غائط است
بنکریم که دیر انقضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است ازان وقت نماز ها قضا کند و اکر منی است بنکریم که
دیر اصحبت دیر چه وقت افتاده است ازان وقت نماز ها قضا کند و اکر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاده
است از خواب آخرین نماز ها قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال اندارد که خواب دیده باشد و
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اکر در جامه موش یافت خشک شده حکم نماز ها کذارده
شود و نماز ها از چه وقت قضا کند ظاهر روایت آنست که اکر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز ها قضا کند

واگر بر جامه سوراخ نیست اندر وقت بخته نهادن نماز را قضا کند اما در ذخیرة الفقهاء آورده است که موش
را بگیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا مادام که موش زنده بود نماز ها گذارده روا بود که با موش
زنده نماز روا بود و چون موش بمیرد اکنون نماز ها قضا کند تا چندانی که موش خشک شود چون خشک
شود در معنی دباغت شود پیش بروی چیزی نبود اما خواجه امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده
است که پوست موش بخشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباغت نپذیرد
جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز ها قضا کند واگر بر جامه سوراخ نبود
از وقت بخته نهادن قضا کند اگنده موش در گندم آرد شد یا در حبوبها بخته شد فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که تا از نجاست لون وی یا مزه نگردانند نجس نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت آنست
که نجس شود اما اگر در شیرینی یا در روغن افتد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این جواب فقیه ابو اللیث
اینجا نیاید که در شیرینی و روغن این ضرورت نیست تا هر چه اندک اندر افتد نجس شود یا نافه مشک خوار
روا بود قال النبی علیه الصلوة والسلام ما ابین من الحی فهو المیت رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هر چه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجه ابو الحسن مستقصی سوال کردند که با نافه
مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباغت داده اند روا بود واگر دباغت نداده اند نماز روا نبود گفتند
که دباغت وی چیست گفت از بیرم کران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون
باز تر شود پلید می باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه
امام اهل سرخس رحمهم الله آنست که باز آید شیشه ایست و روی آب پلید است و سر شیشه زیاده از دو درمی است
اگرچه سر او را موم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند بان شیشه نماز روا نبود واما اگر سر شیشه
کم از دو درمی بود و استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند بان شیشه ظاهر روایت نماز روا نبود از محمد
رحمة الله روایت آمده است که روا بود اگر دو درمی بود یکروی وی پاک و یکروی پلید بان دو درم نماز
روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمة الله اما هر چه اندک که بروی دیگر سرایت کند باوی نماز روا نبود
باتفاق مگر آنکه زیاده از دو درمی بود واگر بیضه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی
ظاهر قول ابو حنیفه رحمة الله آنست که پلید نشود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اینجای بود که از نجا
چیزی بروی نبود خشک شود اگر از نجاست چیزی بروی بود پلید شود با تخم مرغ بلغذه نماز روا بود
که نجاست در محل است اگر تخم مرغ بچه شود باوی نماز روا بود که با مرغ زنده مانده بود اگرچه درون
تخم مرغ بمیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که با مرغ مرده نماز گذارد و شیخ الاسلام

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد و با وی نماز گذارد روا بود اگر آن مرغ در بغل وی بمیرد در کنی همچنان گذارد و نماز شد بآن مرغ مرده روا نبود و اگر در کم رکنی از خود جدا کرده روا بود اگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز شد تباه شود کردی تاخیر را بچون گذارده دارد و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تواند کرد از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و در بعضی نسخها برعکس این گفته اند در صدد و رصلوة آورده است که با مرغی که حلق وی از خون بسمل آلوده بود و یا با شهیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی اینها اگر با آنها نماز گذارده بود نماز ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است که نماز روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمة الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نشست یا بچه که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده شیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود و بقول محمد نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را نیره بود از امامت ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام در حجره نماز شروع کردی چون بسجده رفتی بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و بر اجد انگردی رسول علیه الصلوة والسلام از خود اتفاق است که جامه بچه پرنده از نجاست خالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام ویرا از خود جدا کردی و این جای بود که بچه کلان بود که خود رود و خود آید اما اگر بچه خورد بود چنانکه ویرا اگر بر نماز گذارنده نهند وی بخود نتواند باز رفتن تا بازبر نگیرد بدش در معنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نماز ش تباه شود و اگر کم رکنی از خود جدا کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز ش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد تواند کرد از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله برعکس این گفته اند اگر در دندان آدمی در کمند مانده آرد شد آن آرد را شاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده شود شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که در شریعت تحری جائز است تحری کند و دلش بر هر کجا که قرار گیرد و داند که آنجا پاره را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنانکه شمس الائمه حلوائی رحمة الله گفته است که بخر خرمن کوفتند و خرد دران خرمن بول انداخت آن گندمها را نشاید خوردن اما تحری کند و پاره از وی بر گیرد و باقیها را شاید خوردن اگر مذاقه بر قلعه قادر شدند دران قلعه یکی مومن است و یا یکی ذمی است جزیه گذار شریعت دستوری ندهد بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته شود اما اگر در آن میان یکی چهار پا بود کشته شد یا یکی در میان دست و پای آسیبان هلاک شد یا یکی خود را

ازان قلعه در فرو انداخت و کر نجست شریعت حکم کند بر آن که آن ما نمی دری بود و یا فیها حکم کند به
کشتن **مسئله** اگر کشته ئی بامر دار امیخته است و غالب کشتها هست بر قول علماء رحمة الله
تحری جایز است **مسئله** مرد را چهار زن است یکی را سه طلاق داده معین فراموش کرد که کدام را
طلاق است باید چهار زن دل خوش نشاید کردن شیخ الاسلام علی استیجابی رحمه الله گفته است که چهار
را یکی طلاق دست باز دارد و باز ماند تا عدت ایشان بگذرد و یکان یکان را در عقد آرد چون سه زن در
عقد آرد چهاری را حکم شود بسه طلاق **مسئله** اگر در صحرا قبله پوشیده است تحری کند و روی بهر کدام طرف
که کرد و نماز گذارد روا بود و اگر بر جامه نجاست رسیده است زیاده از دری و لیکن نمیداند که کدام جائی است
تحری کند و یکی جائی را زیادت از دری بشوید از عهده بیرون آید چون در تیمم تا تحری جایز است این
جائی تحری نیز جایز است تحری کند و پاره ازان را در بگیرد و با قیها را شاید خورد و اگر آب پلید بر تنور شاید
و نان اندر بستند حکم آن تا نهاچه شود اگر بر مثقال تری باقی بود نان پلید شود و اگر تری بر مثقال باقی نبود
پلید نشود اگر شیر مینی بسته یا در روغن فرو ده نجاست افتاد همان رهست که نجاست افتاده باشد بر گیرند
و با قیها را شاید خوردن و حد بستگی و فسردگی انمقدار است که ازان شیر مینی یا ازان روغن پاره بر گیرد لحظه
باید تا آن مغاکی هموار شود اما اگر روغن مایع بود پلید شود حکم آن چیست در صدر و صلوة از ابو یوسف رحمة
الله روایت است که بشستن پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و روغن را اگر مایع باشد چگونه شویند
باید که آن روغن را بعد انچی کنند و آب پاک اندر ریزند و جنبانند و مانند تا بهامک بنشیند و روغن بر سر
آب اید و نایزه بود بعد انچه را انگاه نایزد بعد انچه را کشایند تا آبها بیرون رود چون بر روغن بسه نایزه
راست وار کنند سه بار بهمچنین کنند بقول ابو یوسف پاک بشود **مسئله** اگر موش شیر مینی یا بر روغن یا شیر
در آید و زنده بیرون رود انها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق تر که مستحق تر مکروه شاید خوردن و اگر
وی مستحق بود و پیر انیز باید خوردن خواجه امام زاهد مختار رحمة الله گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود که پیر اخاصیتی
است که چون بشیر گرم اندر آید بقول اندازد پس پلید شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که پاکی اینها بقین است و بقول انداختن بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر در جغرات یا هر
نجاست افتد همان نجاست بر گیرد و با قیها را شاید خوردن و اگر جغرات بی سر است بر فور همان جا
بر گیرند با قیها را شاید خوردن و اگر لحظه توقف شد نشاید خوردن که جغرات را خاصیتی است که اب
از زیر بری آرد بچنانکه از زیر بزیر آرد از زیر نجاست را بزیر برد پس پلید شود نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق جغرات کادی آید که آب از زیر بزیر آرد اما اگر جغرات کوسیندی بود این نباید

همانجای که نجاست افتاده باشد بر گیرند باقیها را نشاید خوردن والله اعلم باب سی و نهم در بیان آنچه
می دمویزد می منصف و نبیذ تمر مست کننده پلید است غلیظ تا اگر زیادت از دری بر جامه رسد روای نماز
باز دارد و اگر آب انگور پاک را در جامی پاک کنند تا مادام که در جوش بود بقول ابو حنیفه رحمة الله و یکروایته
از ابو یوسف رحمة الله پاک بود و بقول محمد رحمة الله و یکروایته از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمهم الله
پلید بود و اگر جوش ایستاده بود و لیکن کف نه نشانده بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله پاک بود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلید بود و چون کف نشانده اجماع پلید بود و هر سرکای که مزه تلخ دارد بقول
ابو حنیفه رحمة الله حکمی دارد و پلیدی هر نبیذی که از خبوب سازند بر قول ابو حنیفه رحمة الله و یکروایته از ابو
یوسف رحمة الله پاک بود بشرط آنکه سرکاش را پاک دارند و بقول محمد و یکروایته از ابو یوسف رحمهم الله پلید است
و هر چیز را که بلهو و طرب خورند حرام بود خم می کهنه بود سرکه شود آنچه منی است پلید بود و دیا پاک فقیه ابو اللیث
رحمة الله گفته است که اگر سرخم بسته است آنچه منی بود پاک شود از برای آنکه بخار پلید پلید است و بخار پاک
پاک بود و این مسئله در زاید مجرد است رحمة الله اما اگر سرخم گشاده بود آنچه منی بود پلید بود چون سرکه بر گیرند
روایته کتاب مبسوط آنست که از سرخم بر گیرند که از پایان خم را نا پزده نهند و سرکه از آنجا گیرند که اگر از سرخم گیرند
سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافع می سرکه است تا اگر مسلمانی را
جامه بود قیمتی و بران جامه خمر رسید اگر پلید شود باید که پاره سرکه بر آنجا کنند چون آن ترش شود دیا
شود و اگر در خانه دیک بقله می پزند گر بانون پنداشت سرکه خمر فرو ریخت دیک و خبوب و جوب پلید شود
بعد ازان معلوم شدش که خمر است پاره سرکه فرو ریزند و بجوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم
دارد چون سرکه نجم سرایت کند خم نیز به تبع سرکه پاک شود و اگر می سرکه شود بقول علماء ما رحمهم الله سرکه پاک
شود و اگری سرکه شود بقول علماء ما رحمهم الله پاک شود از شافعی رحمة الله دو روایته است بیکروایته پاک نشود
و بیکروایته نی اگری را سرکه کردند بقول علماء ما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمة الله پلید بود مسئله
جام پاک را نزدیک پلید باید بردن پلید را نزدیک پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود همچنانکه
موش را نزدیک گربه نشاید بردن گربه را نزدیک موش نشاید بردن مردار را نزدیک سگ نشاید
بردن اما سگ را نزدیک مردار شاید بردن اگر موزه پاک تر ساست و یرا بکلیسا نشاید بردن اما
کلیسا شاید آوردن و اگر موش در می افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سرکه شد در پاک شدن دو
دو روایته است بیکروایته پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که می پلیدی قوی تر از پلیدی موش است دلیل
بر آنکه اگر موش بچاه اندر افتد و بمیرد موش را بر کشند بست دلو اب بر کشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه چکد

ب و ما یه سیف تا پاک شود و اگر پلیدی می قوی تر از پلیدی موش آن موش پلید می می پاک میشود و پلید می ناپاک و بشر
بطریق اولی پاک شود و اما اگر شیره موش افتاده و مرده آن موش را برگشیدند آن شیره می شود و آن می سرکه شده
همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده هست آن سرکه را نشاید خوردن اما بیع وی روا بود بشرط آنکه
دیانت ظاهر کند اگر موش در می افتد بپرد و یا ماسد آن موش را برگشند آن می سرکه شود همچنین پلید بود و اما بیع
وی روا بود بشرط آنکه عیب وی را ظاهر کنند و اگر آب پلید در می ریزند آن می سرکه شود اگر پلیدی می آب از
از خبث می بود پاک شود و اگر از خبث نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود و آب گفته سرکه می شود
خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته هست که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار را
در سرکه ریزند در حال ترش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه بچکد امام ابو الحسن رستغفنی رح
گفته هست که تا شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه هست و ما را شک هست
که آن قطره می سرکه شده هست یا نی اما این تفاصیل خواجه ابو الحسن رستغفنی کرده هست در جامع از ابو یوسف
رحمة الله روایت هست که چون بوی و مزه می نماید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه غوزم انگور انداختند
آن غوزم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در محل هست اما اگر دست اندر آورد و آن غوزم را فشارد و
دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود بعد ازان دست بخون سرکه دیگر اندر آورد
و برآورد از مخنور سرکه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمة الله و یکی روایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک برآید
و بر قول محمد رحمة الله یکی روایت از ابو یوسف هم پلید برآید بدان روایت که بقول ابو یوسف هم پاک برآید آب مقید
را مدخل نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک برنیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر ازان
سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک جام اندر آورد و برآورد و یکی از انجام دیگر اندر
آورد و برآورد و سیوم اندر آورد و برآورد از آب جامه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رح دست پاک برآید
و بر قول ابو یوسف رح پاک نیاید مسئله اگر ماهی را در می قدید کرده ترش شد اگر غالب بوده باشد شاید
خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده هست و اگر غالب ماهی هست نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
ماهی ترش شده باشد چون می در وی مغلوب هست هرگاه که انگور در وی اندازند باید که خرد و سنگ و شکال را برآورد
انگور نپندارند که پلید بود و اگر نوده انگور نهاده باشند سنگ آن و پاره ازان خرد و با شکال آید و پاره ازان
خورد باید که آن باقی پس خرد و پیشتر بر دارد انگاه باقی انگور را بجوشند اگر بر نوده انگور نه پلید انداختند ازان
آب و نه ترشد و از نه تری با انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند نشاید کوفتن اگر جماعتی در
چرخشت انگور میگویند انشان را خمر داد نه و قطره ازان خمر در ان چرخشت بچکید پلید شود کل آن شیره

اگر جماعتی در چیزخشت انگور میکوبند اگر کسی بجا جتی بیرون اید باید که پای را بر زمین پاک نهد تا شیرها پلید نکند در وقتی که بول اندازد هوش دارد تا قطره بایش بر پا نچکد و اگر پایش پلید شود بشوید و انگاه بچرخ اندر آید و اگر یکی را بر پای جراحت بود انگور میکوبد بقوت، فرا اندک اندک از ان جراحت وی چیزی سرایت کند شیره پلید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم نهد ان ریش وی بگفد خون روان شود و ریش نمی ایستد خون دران شیره از ان جراحت چیزی سرایت کند شیرها پلید شود و چون شیره پلید شود و بسیار بود چاره تدارک انست که حوض کنند ده در ده و یک انگشت ژرف کنند و شیرها پاک اندر ریزند چندانی که اختلاف مشایخ برخیزد و انگاه آن شیرها پلید را دران آب راهی دهی ریزند چون بدان حوض اندر اید و بان شیرها پاک بیامیزد هم پاک شود و اگر شیره اندک بود باید که بر نلغزد ان چرخشت بنشینند و اندکی اندکی از ان شیره پلید میریزند چنانکه غالب از ان شیره پاک بود پاک شود سگ را بسمل کنند بر پوست تری نماز روا بود و گوشت دیرا در بغل آرد و بان نماز گذارد روا بود اما گر ان گوشت در آب اندک افتد پلید کند یا نی ظاهر روایتی آنست که پلید نشود و نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در آب اندک افتد آب اندک پلید شود چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرط هست یا نی جواب امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که شرط نیست تسمیه چیز پرا کویند که سبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال نمیشود اما شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته است که تسمیه گفتن شرط است که هر حیوانی که گوشت دیرا نخورند تسمیه گفتن حلالی دیست و هر حیوانی که گوشت دیرا نخورند تسمیه گفتن سبب دباغت وی است اگر مسلمانی سگ بچه را در بغل آورده نماز گذارد بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و بر دو دهان وی گم از در نی بود روا بود و اگر چشم گفته بود و بر دو دهان وی زیادت از دری بود روا نبود اما در صدد صلوة خواجه امام اجل سرخسی آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده وی پاک است بادی نماز روا بود بی کراهیت و هر چه پس خورده وی مکروه بود بادی نماز روا بود با کراهیت و هر چه پس خورده وی پلید است بادی نماز روا نبود سگ همان بود و سگ بچه همان عوان همان و عوان بچه همان مسلمان سگ را در گردن رسن بسته است و رسن در دست گرفته نماز میگذارد نماز روا بود یا نی اگر ان رسن که بر گردن سگ است وی جنبد نماز روا نبود و اگر نی جنبد روا بود اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید و ان سر پاک بر سر بسته است و ان سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد روا بود یا نی اگر ان سر پلید جنبد نماز روا نبود و اگر جنبد روا بود **مسئله** اگر کاز است که دیرا کرباسی بود یکسر پاک و یکسر پلید ان سر پاک را بخود در پیچیده است و نماز میگذارد و سر پلید را بر زمین انداخته نماز روا بود یا نی اگر ان سر پلید جنبد

روا نبود و اگر بخسبند روا بود و اگر سگ جامه مسلمانی را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی مشایخ گفته اند که اگر نجشم گرفته باشد پلید نشود که وقتی که نجشم گیرد در دهان وی آب نماند و اگر ببازی گرفته باشد پلید شود که هر گاه ببازی گیرد در دهان وی از تری خالی نبود اما این مسئله ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید شود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سگ بر گنده باجماع پلید بود که لز رطوبتی خالی نبود تا اگر با نماز گذارنده زیادت لز در دم سگ بود روای نماز دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سگ ذبح کرده پاک شده است تا اگر از وی مصلی سازد و بر وی نماز گذارد روا بود بشرط آنکه بر موی نجاست نبود و اگر سگ تر خود را افشاند ازان تری بر جامه مسلمانی رسد حکم آنجامه چه شود بظاهر بر روایتی جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که آن سگ از چه تر شده است اگر از باران زاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر رویه آب رفته باشد پاک بود که آب موی وی را فرو نخوابانیده باشد بر روی موی وی گذشته باشد و اگر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول حسن زیاد است که وی سگ را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله و فقیه ابو اللیث و فقیه ابو جعفر رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمة الله داده اند که سگ پلید بعینه است اما ظاهر روایت آنست که سگ پلید بعینه است دلیل بر آنکه اگر سگ باب اندک اندر رفت و بر بساطی دویده و بر دهان وی دران آب اندر نمانده باشد آن بساط پلید نشود این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و محمد رحمة الله بیع سگ بچه را روا داشته اند بر وی اشکال کرده اند که وی منتفع بنیست چرا بیع او را روا میداری گفته اعتبار زمانه ثانی را است که چون وی کلان شود معلم شود و شکار وی حلال شود بدین معنی بیع وی روا بود پس معلوم آمد که پلید بعینه است و خوک پلید بعینه است بر آنکه اگر سگ را بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و با گوشت وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز روا نبود با گوشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آمد که سگ پلید بعینه است و خوک پلید بعینه است بر نجیری که گوشت و پی را نخورند و پی را بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود چنبه و پی را چندان ریجوری مانند بان نماز روا بود اما اگر خود پی را بر پوست وی بچنان تر نماز روا نبود و اگر از نشان پی وی در ریجوری مانند زیادت از دری بود نماز روای نماز بارد تا مادام که پوست وی تر بود و پی وی روا نبود تا آنگاه که خشک نشود حرس را بهمین قیاس میدان مسئله استخوان مردار خشک

پاک ست بشرط انکه بر دی کوشت مردار در وطی نبود دلیل بر انکه چون کافران علیهم اللعنت بر پیشانی مبارک
رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آوردند و کوفتند و بپیشانی مبارک
رسول علیه السلام کردند و چیزی بر بست و مسح میکشید و نماز میکذارد پس معلوم آمد که پاک ست **مسئله**
استخوان پیل بر قول محمد رحمة الله چون استخوان خوک ست چون بدرم سنک رسد روای نماز باز دارد و
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک ست در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله اورده ست که
رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوانه عاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی
رسول علیه السلام نخریدی استخوان سک بر قول حسن زیاد رحمة الله چون استخوان خوک ست و استخوان
خوک چون بدرم سنک رسد روای نماز باز دارد موی خوک را حکم چیست بروایة شرح قول محمد پاک ست
و بر قول ابو یوسف رحمة الله پلید ست و بروایة جامع بر قول ابو یوسف رحمة الله پاک ست و بر قول
محمد پلید ست در صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله از بر دو روایة که پاک ست از ابو حنیفه رحمة الله دو
روایة ست بیکروایة پاک و بیکروایة پلید و در بیش نیز دو روایة ست بیکروایة روا بود و بیکروایة
روا نبود و اما استعمالش باتفاق بیکروایة شاید از راه ضرورت نه از راه حلال **باب چهلم در بیان**
دباغت پوست آدمی دباغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک دباغت نه پذیرد از راه نجاست
در صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایة ست که پوست خوک بدباغت پاک شود
اما ظاهر روایة ست که پوست خوک پاک نشود پوست مار دباغت نپذیرد و از راه تنکی پوست پیل بدباغت
پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف بدباغت پاک شود پوست سک بر قول حسن زیاد رحمة
الله بدباغت پاک نشود اما ظاهر روایت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف ست که برد و بدباغت پاک شود
هر حیوانی که کوشت دیرا خورند دی مردار شود بقول مالک رحمة الله پوست دی بدباغت پاک نشود وجه قول
دی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنفع من المیتة بشیء یعنی منفعت مکیرید از مرده بچیزی
و هر حیوانی که کوشت دیرا نخورند اکرچه دیرا السمل کنند بر قول شافعی رحمة الله پوست دی بدباغت پاک
نشود بر قول علماء ما رحمهم الله هر خای که از مردار بود بدباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع ست کسبی
ست و خشکی ست کسبی خود معلوم ست و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه می بر کرده شود
پاک شود بر دی نماز روا بود و بشرط انکه بر دی کوشت مردار بسیار نبود که کوشت مردار بخشک شدن
پاک نشود اکر آن خام تر شود پلیدی باز آید یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله دو روایة ست اما اختیار
خواجه امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمهما الله آنست که باز آید اما بعیش روا بود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشت وی را
خورند وی مردار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا انگاه که وی را خورک
ندهند و بقول علماء ما رحمهم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می شرکه شود پاک شود پس معلوم
شد که خشک شود پاک شود بعینه روا بود **مسئله** مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
آن حیوانی را میکند تا بکیرد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر بر همچنان میفروشد روا نبود باید که
چیزی محل بیع بود بدان پوست بندد و بدان چیز بیع کند و انگاه ان پوست ان حیوان را تبع انچیز بوی دهد
روا بود و اگر بر دو را بیک بیع و بیک ثمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بهما حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله اما اگر بر یکی را بها تعین کند و لیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود
و بهما حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله انچه محل بیع بود بیع حلال بود و باقی حرام بود اگر دو بنده خرید
یکی از دو بیرون آمد یا دو مصلوخ خرید یکی مردار پدید آمد یا دو خم سرکه خرید یکی خم می پدید آمد اگر بر دو را بیک
بیع و بیک ثمن خریده باشد اتفاق بیع باطل بود و بهما حرام و اگر بر یکی را بها تعین کرد و لیکن بیک بیع
کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بهما حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رح انچه محل بیع بود حلال
بود و انچه محل بیع نبود حرام اما اگر بر یکی را بها تعین کرد و جدا بیع کرد انچه محل بیع بود باتفاق حلال بود
و انچه محل بیع نبود باتفاق حرام بود اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی وی را میگوید که گوشتی که تو
خریده مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مفسد قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض نیست
و متدین بود قول وی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روا نبود و نتواند بقصاب داد
کردن که قصاب مردار کرا داد بر امنکر است باید که بسنگ بهند **مسئله** اگر جماعتی طعام میخورند یکی را
گویند بیا طعام خوری دیگر وی را گفت مردار از ان طعام مخور که در ان طعام ایشان مردار است یا در شربت
ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض
نیست و متدین است قول وی مصدق بود نشاید از ان طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که در ین
طعام مردار است و در ان شربت می است و یکی میگوید که نیست باید دل خود تحری کند دلش بر چه قرار
گیرد ان کند اگر یکی بنده و یکی از اد یک طرف است و یکی بنده و یکی از اد از یک طرف است همچنین تحری
کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو از اد از یک طرف آن کند که از اد ان گویند که گواهی بنده
مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری اب خرید یا بخشید یا بش یا بری مباح کرد یا میراث وی را رسید
بیع در طعام و کنیز ک این نیز آید یکی عدل خبر داد که این ملک انکس نبوده است که بتو داده است و را

شاید که تصرف کند بر خلاف مسئلهٔ اول که بجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین مسئله سبب حرامی دلیل
بر انکه اگر چنان بود که وی میگوید وان خصمش بروی حلال کند حلال شود و انجا هیچ سببی بر وی
حلال نشود چون در نفس حرامی گواهی دهد در دیانت گواهی یک کسی مقبول بود اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان
مقبول بود **باب چهل یکم در بیان شصتم نجاست** بنا بر فتوی صاحب شریعت است زنی
بنزدیک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من از ایام من کذشته است و
پیش پاکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
لتلک المراة دعی مستحاضة اغتسلی وانقی واستغفری وتوضی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطر ارسول علیه
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایامت را به نشین و بر سر ایام غسل کن و پرده بنه و
بر بند و لگام بر نه و بدست کن و نماز کذار اگر چه قطرها دم بر بوریا می چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
الله ان قطرها که بر جامه میرسد عفوست یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ان زن گفت یا
رسول الله می شویم عین وی میرود و لون وی می نماید فرمود بشو و بشکیز و بمال و مبالغت کن چون عین
وی برود و لون وی ماند ان لون اثر نجاست و اثر عفوست و محمد حسن رحمة الله بر فتوی صاحب شریعت مسلمانان
بنا کرده است یکی انست که حنا را باب پلید تر کند و در دست بند تا مادام که حنا بر دست بود پلید بود
و چون حنا را از دست بیرون کند ان رنک که بر دست ماند چون دست را بشوید پاک شود ان رنک که در دست
است اثر نجاست و اثر عفوست و دیکر انکه باب پلید جامه را رنک کند آن جامه را نماز ی کند تا مادام که رنکت آب بیرون
آید پلید بود چون پیش رنک آب بیرون نماید جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفوست **مسئله** اکر مسلمانی
را در بیابان روث حیوان بر جامه رسید از نجاست عین وی رفت ولیکن لون وی نرفت ان لون اثر نجاست
و اثر عفوست دیکر مسلمانی پلید در زمین پلید نمناک نشست جامه اش از ان نم کرفت باد بروی وزید خشک
شد آن جامه پاک شود که ان نم اثر نجاست و اثر عفوست دیکر مسلمانی را بر جامه روغن پلید رسید کم از دری از
نجاست سرایت کرد و زیاده از دری شد ان پاک بود که اثر نجاست و اثر عفوست دیکر مسلمانی استنجا کرد از
دستش بوی پلیدی آید دست پاک بود که آن اثر نجاست و اثر عفوست **مسئله** اثر چه باشد همچنانکه مسلمانی را بر جامه
در کرما بر وی کرم شد ان اثر افتاب است عین افتاب نی و جامه بر مسلمانی سرد شد در زمستان ان
اثر یخ و برف است عین یخ و برف نی اینها نیز اثر نجاست و اثر عفوست بر قول شافعی رحمة الله لون نجاست
است چون عین نجاست تا اکر مسلمانی را بر جامه نجاست رسید نجاست عین وی رفت ولیکن لون
ماند بقول شافعی رحمة الله تا ان لون نبرد بان جامه در وی نماز نشاید و بقول علماء رحمهم الله چون

عین وی رفت آن لون اثر ست و اثر عفو ست اگرچه ان لون به تیزی میرود نجاست برد و نوع ست مرئی و نامرئی و در شستن نجاست نامرئی شافعی را دو روایة ست یکی روایة چندانی بشوید که دانش قرار گیرد و روایة دیگر آنست که یک آب بشوید بسنده بود و پاک شود دلیل بر انکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی ست از برای آن معنی که شما با نجاست کم از دری نماز روا میدارید و بر ین اعضا که شستن ایشان در طهارة فریضه ست اگر بن موی خشک ماند طهارة درست نبود نماز روا نبود پس معلوم آمد که نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی ست این را یک آب بشوید بسنده بود از یک آب بشوید نیاز عهده بیرون آید و علماء ما رحمهم الله گفته اند که تو بقیاس میگوئی و ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم که در طهارت هر عضو را یکبار شستن فریضه ست عن ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه توضا مرة فقال هذا وضوء لا یقبل الله تعالی الصلوة الا به ثم توضا مرتین وقال هذا وضوء من یضاعف له الاجر مرتین ثم توضا ثلث مرات فقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی وظلم ابو هریرة رضی الله عنه روایة میکند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و هر عضو را یکبار شست و فرمود که این طهارتی ست که خدای تعالی هیچ نماز را بی این طهارة نپذیرد و چون دو بار شست فرمود هر که دو بار بشوید هر عضو را دو چندان ثواب دهندش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طهارة من و طهارة انبیا که پیش از من بوده اند پس هر که زیادة کند بر ین یا کم کند پس بر آینه وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر انکه تو که شافعی میگوئی که اگر سگ بتفوز در اب جامه اندر آرد و آن جامه را هفت آب باید شست و بار شستم در خاک مالید تا پاک شود و بتفوز سگ نامرئی ست و نامرئی را هفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنم که رسول علیه السلام فرموده ست که سگ بتفوز با بجامه یکی از شما آرد هفت بار شوید و بار شستم در خاک مالید و علماء ما رحمهم الله گفته اند که ان در ابتداء اسلام بوده ست که اعراب با سگان مرانست میداشتند و سگان را در خانه راه میدادند و آن سگان بتفوز اب جامهای ایشان می آوردند و اب جامهای ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر ایشان تا سگان را از خانها بیرون کردند روایة میکند عقبة بن عامر الجهنی رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده ست که سگ بتفوز اب جامه شما ار دو سه بار شوید پاک شود که اگر که بتفوز ار دیکبار شوید پاک شود این حدیث که تو روایة میکنی مقدم ست و این حدیث که ما روایة میکنیم موخر ست موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علماء ما رحمهم الله نجاست نامرئی را سه آب شستن فریضه ست انچه حکم نجاست نامرئی بود گفته آمد نجاست مرئی را حکم چیست چندانی باید شست که عین وی برود

اگرچه لون وی ماند ان لون اثر نجاست و اثر نجاست و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین وی آ
مالون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سه آب عین وی رفت باید که بسه آب برساند که این کم
از نجاست نامرئی نبود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که بعد ازان که عین وی برود باید که سه آب
دیگر شوید که این در معنی نجاست نامرئی بود و اگر از ان آب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا
روای نماز بازدارد بنگرم اگر نجاست غلیظه است زیادة از دری و اگر خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز بازدارد و اگر ان جامه دوم را نماز می میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول
رسیده است سه آب شوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب شوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده
است یک آب بشوید پاک شود این روایته در شرح است روایته جامع صغیر است که بتاید بسنده
بود اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله است که برابی که رسیده بود سه آب شوید تا بتیقن از عهده
بیرون آید **مسئله** تافتن شرط است یانی بر قول ابو یوسف رحمة الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله است که اگر حوض کلان بود یا جوی
روان بود هر باری که دران همای آن جامه را مالد قایم مقام تافتن بود تا بار آخر جامه را جر آورد و
بتابد از عهده بیرون آید و این روایته شرح است اگر جامه را تافتند و در وی آب ماند بر انداختن
خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد نجامه را باز تافت ابی که ازان جامه بیرون آید ظاهر روایته است که آن آ
پلید بود در روایته جامع الکبیر است که پاک بود و فتوی بر انست و این هم جائی بود که جامه را از نجاست شویند
اما اگر جامه را از ریم شویند ان آب پاک بود و پاک کننده باشد باتفاق و اگر جامه را در خمر تنک نماز می میکند
قیاس انست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان انست که پاک برآید و این قول علمای ما
رحمهم الله وجه قیاس انست که نجاست اندک را در آب اندک اندر آری آب اندک نجس شود و ازان آب نجس
جامه چگونه پاک برآید و وجه استحسان انست که پاک برآید هم بقول رسول علیه الصلوة و هم بفعل رسول علیه
السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت است چون آب جامه تا پلید شود سه آب شویند پاک شود
و فعل رسول علیه السلام انست که رسول علیه السلام را قی آمد و دهان شست و گفت است طهارت از
فی چه فرق بود میان انکه نجاست اندک را در آب اندک فری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم
ظاهر انست که نجاست عینی را میشوئی تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک خوای
نماز می کردن باید که جامه را بتابد و فرو فشاند و در طشت به نهد و آب اندر ریز و چندانی که مستغرق شود
خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته است که تافتن مستغرق کار زدار باید که این اولیتر است و کار زدار تافتن

ان بود که جامها بیکدیگر در پیچد و برآرد از طشت و بیکبار بتابد و فقه دردی است که اگر یکان یکان نزا برآرد و بیرون
سوی طشت تابد تا بدان آبی که از آن جامه فرود رود آن آب مستعمل شود و ازان آب مستعمل جامها پاک برنیاید
اما ظاهر روایت آنست که همچنان یکان یکان نزا از طشت بیرون آرد و بتابد چون جامها تمام تافته شود و تا می آید
که درمیان طشت مانده باشد بیرون بریزد و طشت را باز نمازی کردن حاجت نیست باز جامها را فرو فشاند
و در طشت به بندد و باز آب اندر ریزد چندانی بریزد که آب مستغرق شود یکان یکان نزا باز بتابد چون سه بار
همچنین کرد بار سیوم آنجا جامها پاک برآید و طشت را و دست را نمازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در آب
جامها افتد چنانچه جامه پلید را در یکی آب جامه اندر آرد و برآورد و بتابد و باب جامه دوم اندر آورد و برآورد
و بتابد و باز در آب جامه سیوم اندر آورد و برآورد و بتابد ازان جامه سیوم دست و جامه پاک برآید و لیکن
آب پلید بود آب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شوید آب جامه دوم را بیرون ریزد و دو آب شوید آب
جامه سیوم را ریزد و یک آب شوید بسنده بود و لیکن قیاس آنست که بشستن حاجت نیاید و لیل بر این مسئله چه
اگر موش در چاه افتد و مردان موش را ازان چاه برکشند و بیست دلو آب برکشیدن لازم شود چون نورده دلو
برکشند چاه همچنان پلید بود و دلو و رسن و دست هم پلید بود و چون بیستم دلو برکشیدند چاه و رسن و دلو همه پاک
شود و اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه رست یا قوت تابنده را اگر جامه قوی است
اعتبار قوت تابنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه را است اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
پاک و بی جامه خشک ازان جامه نم کشید و پلید شود و یانی فقیه جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
را فشارتی یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی نچکد پلید نشود که ان اثر است و اثر عفو است و اگر پوزه
خشک نجاست سطبر رسید و خشک شد انرا در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پاک نشود و اگر پوزه تر نجاست سطبر رسید و خشک شد
انرا در خاک مالیدند چندانی که روی پوزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است
که پاک شود و ظاهر روایت آنست که پاک نشود و اگر پوزه خشک اب پلید رسد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمه
الله گفته است که پاره خاک بار یکبر بر انجا ریزد تا کل شود و در معنی نجاست سطبر شود خشک شود و در زمین مالد
پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اگر کلی استنجا میکند ازان اب بر پوزه وی رسید
پلید شود اما اگر بر پوزه میزند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجا پاک شود و تبع
وی پوزه نیز پاک شود و خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که اب اول استنجا پلید است و آب
اخرش مستعمل و مستعمل پلید را پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که چرا مستعمل پلید

پاک نکند اینهم جائی بود که اب بر موزه میزند میکند ردّ اما اگر آب در زیر پائی موزه قرار گیرد اب اول استنجا پلید است پس چون آب اول قرار گرفت برابی که بر انجا رسد هم پلید شود و تبع آن اب پلید چون موزه پلید شود تا نشوید پاک نشود و چون شوید چگونه شوید اگر این موزه نخست آب ناپاک بباطن نبرده است سه بار اب بر ریزد دست بمالد پاک شود اما اگر اب پلید بباطن برده است سه بار شستن بار خشک کردن باید تا پاک شود و حد خشک شدن ان بود که بر باریکه بشوید انرا بمالد چندانکه هیچ چیزی نچکد سه بار همچنین کند پاک شود و اصلی است محمد رحمة الله را که برچه تصور تافتن ندارد بشستن پاک نشود اما در صدور صلوة از محمد رحمة الله روایته امده است که در پای افزار ضرورت است گوییم که پاک شود **بشستن مسئله** در سبوی نو اب پلید کردند و باز تهی کردند سه بار باید که باب پاک بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** در خم نو خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی و مزه باقی بود اجماع آن خم پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشویند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی اب خورده خم کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی و مزه باقی بود باتفاق پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه آب بشویند باتفاق پاک شود و اگر خشت پخته آب نارسیده را بخاست رسید انروی را شستند آنروی که شسته اند نماز میکنند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود که بادی باجماع نماز روا نبود که وی در معنی نجاست بطبر شود باطن وی از نجاست خالی نبود و اگر بوریا لخین پلید شود سه آب بشویند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام سرخسی رحمة الله و امام برهان الدین رحمة الله در محیط اورده است که بر باریکه بشویند سنگی گران بران بوریا نهند تا در معنی تافتن شود سه بار همچنین کند پاک شود باتفاق اگر بوریا لخین پلید شود سه بار بشویند باتفاق پاک شود از برای آن معنی که دیر اصلاحی است که نجاست را به باطن نبرد مسلمانی حجامت کرد انجا که شسته شاند ازان خون پلید شود باید که سه بار خرقه نماز بر اتر کند و در انجا مالد و باز نماز کند سه بار همچنین کند پاک شود باجماع که در وی ضرورت است مسلمانی را از دهان خون آمد یا قی آمد دهان را سه بار بکند و اب دهان بیرون اندازد پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله و بقول محمد پاک نشود و اگر بچه شیر انداخت و پستان مادر را در دهان گرفت پستان پلید شود سه بار بکشیدن بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** پستان ماده گاو از روشنائی پلید شد گوساله سه بار بکشید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول گاو

پلید شد سه بار کوسالہ نکید اجماع پاک شود و بقول محمد رحمۃ اللہ بول گاو پاک ہست و بقول ابو حنیفہ
و ابو یوسف رحمہم اللہ چون سہ بار نکید پاک شود **مسئلہ** حبوب در آب پلید تر شد بر قول ابو حنیفہ
و ابو یوسف رحمہم اللہ چون سہ بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمۃ اللہ پاک نشود و اگر از بول حیوان
پلید شد کہ گوشت وی را خورند سہ اب شویند باجماع پاک شوند و اگر حبوب در اب پلید اما سپید اکنون
ہر چند کہ شویند پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود اما از نسید امام ناصر الدین رحمۃ اللہ یکروایتہ امدہ است
در طشتہا کہ سہ بار خشک کنند و در آب پاک ہفتاد ہمچنان اب پلید بباطن بردہ ہست سہ بار اب پاک بہ
باطن بر دہ پاک شود و اگر حبوب در بول حیوان اما سپید کہ گوشت وی نخورند بر قول محمد رحمۃ اللہ پلید نشود
بی انکہ بشویند پاک بود بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم اللہ پلید شود بشستن پاک نشود **مسئلہ**
اگر گندم را نشاستہ نہادند آن آب کہ در وی ریختند نجس بود و بباطن بر قدارک وی آنست کہ آن آب
را بیرون ریزند اب پاک در ریزند و بجنبانند نشاستہ را فشاستہ را بکوبند و بمالند تا نہ بنشیند انگاہ آن ابہا
پلید را بیرون ریزند و باز اب پاک اندر ریزند و بجنبانند و مانند تا نہ بنشیند باز آن ابہا پلید را بیرون ریزند
و باز اب پاک در ریزند و بجنبانند و مانند تا نہ بنشیند انگاہ ابہا را بیرون ریزند سہ بار چنین کنند پاک شود
کہ در وی ضرورت ہست **مسئلہ** اگر ستوری دانہ خورد و باز انداخت آن دانہ بشستن پاک نشود اما اگر
پاک بر آید **مسئلہ** روغن فسردہ پلید شد ان روغن را اب کرم سہ بار شوید بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم
اللہ پاک شود و بر قول محمد رحمۃ اللہ پاک نشود و روغن مایع را پیش ازین گفتہ شد کہ چگونہ شویند تا پاک شود
اگر روغن مردار در چرم مالیدند و ان چرم اندر اب طشت نہادند واجب ہست کہ بشستن پاک نشود اما اگر روغن
پلید را در چرم مالیدند و چرم بباطن بر دہ باید کہ ان چرم را در اب پاک نہند چندانی کہ چنین کہ روغن
پلید بباطن بردہ ہست روغن پاک بباطن بردہ چون سہ بار ہمچنان کنند و ہر باری کہ از اب بر کشند تا بند باجماع
پاک شود **مسئلہ** اگر روئینہ جام یا آہن جام پلید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد
خرقہ خشک نمازی سہ بار اندر مالند پاک شود و اگر تیغ و یا کارد در اب پلید دارند بادی نماز روا نبود
باجماع کہ در معنی نجاست مطہر شود چون بدرم سنگ رسد روا بود نماز بدان کرد و استعمال شاید کردن
یا نی خواجہ امام زاہد فخر رحمۃ اللہ گفتہ ہست کہ استعمال نشاید کردن شیخ الاسلام برہان رحمۃ اللہ گفتہ
ہست کہ شاید از برای انکہ ویرا اصلا بتی ہست کہ در جائی مالی ان پلیدی کہ بر وی باشد بیرون رود یا
شود آن نجاست در باطن وی ہست بر روی بر نیارد و اگر باد ی چیزی پلیدی بر سد ان پلیدی را بباطن
نبرد خواجہ امام زاہد فخر رحمۃ اللہ گفتہ ہست کہ از ابو یوسف رحمۃ اللہ روایتہ ہست کہ ہمچنانکہ اب پلید دادن

دوی به باطن برده هست سه بار بالش اندرا رندش و آب پاک دهندش پاک شود و اگر دسته کارد پلید شود
تا نشویند پاک نشود **مسئله** اگر سر گوسفند را رداس در آورد خونها بسوخت پاک شود پاکی چهار
چیز هست آب و آتش و خاک و کارد پاک شود اما چیز یست اوستادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت
نیست یکبار بتابند آن اب پلید را از باطن بیرون آرد بسنده بود و الله اعلم **باب چهل و دوم در**
بیان پس خورده پس خورد بابر نسبج نوع هست یکی پاک هست باتفاق دیگری پلید هست باتفاق مکروه است
و مشکوک هست و در یکی علما را اختلاف هست انچه پاک هست پس خورده آدمی هست ازان پاک و محدث و جنب
و حایض و نفسا دلیل بر انکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که
من در حیض بودمی و ازان آب جامه اب خوردمی رسول علیه الصلوة والسلام ازان اب جامه هم ازانجا
که من خورده بودمی آب خوردی ازبرای تواضع مارا **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من شرب من
سور اخیه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافر پاک هست که مراد ازان اینه که خداوند عزوجل فرموده است
در قران مجید انما المشرکون نجس نجاست اعتقادیشانست نه بنجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت
ایشان را خورند پاک هست بشرط انکه در دهن ایشان نشخار نبود پس خورده جانوران زیره هوای که گوشت
ایشان را خورند پاک هست بشرط انکه بر تفوز ایشان پاک بود پس خورده خوک پلید هست باتفاق پس خورده
حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کژدم و گربه و موش و مانند اینها مکروه هست پس خورده مرغ خانگی که گوشت
نجاست کرد مکروه هست بشرط انکه بر تفوز ایشان نجاست نبود پس خورده بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی
دست در آب اندک آردان مکروه هست **مسئله** پس خورده گربه بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه هست و
ابو یوسف رحمة الله پاک هست وجه قول وی آنست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الهرة لیست بنجس
رسول علیه السلام فرموده هست که گربه بنجس نیست که وی طواف کننده خانهای ماست و خانهای شما و دیگر
روایت میکند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارة میساخت گربه بیامد و گربه را اب
رغبتی بود رسول علیه السلام اب جامه را گردانید تا گربه ازان اب جامه اب خورد و رسول علیه السلام ازان اب
طهارت ساخت و دیگر انکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها کاسه حریصه بود گربه بیامد و تفوز
دران کاسه آورد و پاره ازان حریصه خورد مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها باقی مارا خورد پس معلوم
آمد که پاک هست اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده هست الهرة سبع رسول
علیه السلام گفت که گربه درنده هست قیاس ان بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سباع
مارا بحدیث عقبة بن عامر الجنی رضی الله عنه معلوم آمده هست که مکروه هست که وی روایت میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ به تغوز آب جامه شما آر دسه بار بشویند واگر گربه در آرد یک آب بشویند
اگر پس خورده وی پلید بودی سه آب فرمودی شستن واگر پاک بودی یک بشستن نفرمودی پس
معلوم آمد که مکروه است این همه جائی بود که تغوز وی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده
باشد و دهان نالیسیده و تغوز در آب جامه آورد واجمع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دهان
لیسیده بر قول ابو حنیفه رحمة الله مکروه بود و از ابو یوسف رحمة الله دو روایت است بیکروایت پاک بود
و بیکروایت پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پلید بود پس خورده جانوران ارنده هوائی که گوشت ایشان
نخورند چنانکه باز و باشه و چرغ و شاهین و مانند اینها باجماع مکروه است امام کرخی گفته است که کراهیت از
راه گوشت ایشان است علی وی گفته است که کراهیت از راه فعل ایشانست مسئله پس خورده اسب
بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله پاک است از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است بیکروایت پاک است و بیکروایت
مکروه پس خورده اشتر پاک است بشرط آنکه در دهان وی نشخوار نبود واگر دهان نشخوار بود پلید بود حکم سرگین
وی دارد مکروه چیست ابو حنیفه گفته است که هر چیزی دو حدیث است یکی در روای و دوم در نار وای مکروه
بود و محمد رحمة الله گفته است که هر چیزی جز روای آمد و یکجز نار وای آن یکجز نار وای ترجیح دارد بران ده
جز روای این مکروه بود شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است هر چیزی غالب پاکی بود آن مکروه بود
مسئله ملاقات آب مطلق باب مکروه طهارة روا بود اما باب مطلق طریق اولی بود پس خورده سگ بقول
مالک رحمة الله پاک است و بقول علماء ما رحمهم الله پلید است وجه قول مالک رحمة الله آنست که حرامی سگ
بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی و در وی ضرورت است بخلاف گربه که در گربه علماء ما رحمهم الله گفته اند ان
ضرورت که در گربه است در سگ نیست از برای آنکه گربه بزیر خوان برآید و از سوراخ کلیدان اندر آید
اما سگ نتواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبة بن عامر الجنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود چون سگ بتغوز در آنجامه آرد آنجامه را سه بار بشویند تا پاک شود رسول علیه السلام فرموده است
که سگ بتغوز در آب جامه شما آر دسه آب ستوئید آن آب جامه را بار ششم در خاک مالید باز با آخر فرمود که
چون سگ بتغوز در آب جامه شما آر دسه آب ستوئید پاک شود و چون گربه بتغوز در آب جامه شما آر دیک
آب ستوئید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه آب فرمود شستن و از ان گربه مکروه که
یک آب فرمود پس فرق آمد میان سگ و گربه پس خورده نجیرات بیابان که گوشت ایشان نخورند بقول
شافعی رحمة الله پاک است و بقول علماء ما رحمهم الله پلید وجه قول شافعی رحمة الله آنست که اعرابی
بنزدیک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانها می باشم و ما را ابدا نبا باشد

نجاسات می آیند و از آن آب میخورند ما چه کنیم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خورند ایشان را و آنچه ماند شما را پس معلوم آمد که پاک ست علماء ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ابدان حکایت کرده ست در بادیه ابدان باشد که جامه خانه را آب دهد و هنوز زیادت آید از رده و رده زیادت باشد و اگر سگ بتموز در آنجا اندر آرد پلید نشود اما اگر سگ بتموز در آب اندک در پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و وحشی آب دهان خر و استر بروایتی حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله پلیدی غلیظه ست زیادت از دهی بر جامه سد روای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق عامه در باب ایشان آید که دهان وی از سرخی خالی نبود و ابو یوسف رحمة الله از ابو حنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه ست کثیر فاحش باید تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمة الله است که هر چند بر جامه بسیار روای نماز باز ندارد و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک ست پس خورده خر و استر بقول مالک و شافعی رحمهم الله پاک و پاک کننده ست و بر قول علماء ما رحمهم الله پاک ست و لیکن شک در پاک کنندگی ست و حجت قول شافعی آنست که روایت میکند عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده ست که پس خورده خر و استر پاک و پاک کننده ست و حجت قول مالک رحمة الله است که روایت میکند الجیر بن غالب یا غالب ابن الجبر رضی الله عنه که پدر من در گذشت و از وی خران ماندند از رسول علیه الصلوة و السلام سوال کردم که پدر من وفات یافت و خران گذاشت چکنم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم و اله کل من مهمل مالک یعنی بخور از فربه ترین مال خود و مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خر در اینجا از حلال بوده و اکنون علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علماء ما رحمة الله گفته که رسول علیه الصلوة و السلام عین دیر الفر موده ست خوردن بهاء دیر افر موده ست چنانکه گویند که فلان زر خورد و یا خانه خورد و یا ملک خورد عین آنچیز را نخورده باشد فروخته باشد و بهاء دیر اخورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر ثابت شود که رسول علیه السلام عین دیر افر موده ست بدین حدیث که عبد الله عمر رضی الله عنه روایت میکند آن منسوخ شده ست عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه السلام در غزوه خیبر ده حکم فرمود یکی از انها این بود که گفت گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد دلیل بر انکه چون خیبر بگرفتند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگبا بر نهاده بودند و گوشت خر اهلی و استر میجوشانیدند رسول علیه السلام فرمود که گوشتها بی بسکان دهید و آن دیگبا بشوئید چنانکه از پس خورده سگ شویند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که تعارض نرود حدیث افتاد دلیل بر انکه ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که پلید ست پس بجهان مشکوک ماند و لیکن شک در پاک کنندگی وی ست ابو طاهر دباس گفته ست که مرا معلوم نیاید

کہ مشکوک چیست باید دانستن کہ آب مشکوک در حق طہارت قوی تر از آب مقید ہست و آب مقید در
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک ہست فائدہ این خلاف جائی پدید آید کہ مسلمانی در سفر بود
و باوی آب مشکوک و وی محدث و بر جامہ وی نجاست زیادہ از درمی ہست باید کہ باب مشکوک
طہارت سازد و باقی تیمم باوی یار کند و جامہ را بدان آب مشکوک شوید و نماز گذارد و بعد ازان چون
باب مطلق رسد نماز گذارده باجماع روا بود و جامہ را باز شوید یانی بقول مالک و شافعی رحمہم اللہ
باز نشوید و بقول علمار رحمہم اللہ باز شوید اگر مسلمانی را آب مطلق ہست چندانی کہ طہارت را بس کند
پارہ آب مقید باوی آمیخت و طہارت ساخت روا نبود و اگر آب چندانی نبود کہ طہارت را بس آید باوی آب
مقید پارہ یار کرد و طہارت ساخت روا نبود کہ در مسئلہ اول آب مطلق چندانی ہست کہ طہارت را بس آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما از مسئلہ دوم آب مطلق چندانی نیست کہ طہارت را
بس آید آب مقید باوی یار کند ہمچنان شود کہ کوئی یک عضو را باب مقید شست و اب مقید در حق طہارت
عامل نیست اگر در سفر ہست و باوی آب مقید ہست و وی محدث و بر جامہ اش نجاست زیادہ از درم
بدان آب مقید طہارت نسازد و تیمم کند اما جامہ را بدان آب شوید و نماز بگذارد چون باب مطلق رسد
نماز گذارده روا بود جامہ را باز شوید یانی بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمتہ اللہ باز نشوید بقول محمد و
زفر و شافعی رحمہم اللہ باز شوید بنا بران اصلست کہ آب مقید ہست بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم اللہ
عاملست در حق نجاست و در حق طہارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمہ اللہ عامل نیست ہم
در طہارت و ہم در نجاست اوزاعی رحمتہ اللہ گفتہ ہست کہ آب مقید در ہمہ چیز عامل ہست تا کہ را یابند
و ازوی آب پدید آمد در جوامع از ابو یوسف رحمتہ اللہ روایت ہست کہ حکم جوی روان دارد ازان آب
طہارت روا بود و آب مقید بر دو نوع ہست یکی بہ فعل بندہ مقید شود و یکی بہ نفس خویش مقید ہست
انچہ بنفس خویش مقید ہست آب میوہ ہست چنانکہ آب خربوزہ و آب میوہ دیگر امینہا بہ نفس خود مقید اند
و انچہ بہ فعل بندہ مقید میشود شوربا و کلاب و جلاب و آب باقلا و آب کامہ و زنگاب و رزگاب و آب
باقلی و مانند امینہا بفعل بندہ مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمتہ اللہ نارنگ بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمتہ اللہ ہر چہ اندک آب متغیر میشود حکم اب مقید دارد و آب از خاک
خشک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم اب مقید دارد و بر قول علمار رحمہم اللہ حکم آب مقید ندارد
مسئلہ اگر بآب شیر یا شیر مینی یا روغن و عسل نجاست شوید در پاک شدن وی دو روایتست صحیحتر انست
کہ پاک نشود و نبیذ خمر بقول ابو حنیفہ رحمتہ اللہ بحر آب مطلق ہست جائی کہ نایابندہ آب مطلق بود بر

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمة الله گفته است که مرا معلوم نیست که مطلق است یا مقید باوی طهارة
سازد و تیمم باوی بار کند از عهده بیرون آید و جه قول ابو حنیفه رح آنست که شب دعوة پریان عبد الله بن
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضاء حاجت او سان
حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی داری که بدان طهارة
سازم گفت نی مگر نبیذ تمر **قال** النبی صلی الله علیه وآله وسلم تمرة طیبة وماء طهور رسول علیه السلام فرمود
خرما پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام ازان نبیذ طهارت ساخت پس معلوم آمد که بمجرد آب مطلق
است جای که نایابنده آب بود اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شب دعوة پریان پیش از نازل شدن آیة
تیمم بود و بعد از نازل شدن آیة تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمة الله گفته است که شب دعوة پریان دو بار بوده
است یکی پیش از نازل شدن آیة تیمم بود و یکبار بعد از نازل شدن آیة مرا معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش از نازل شدن آیة تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیة تیمم باید که ازوی طهارة سازد و تیمم
باوی بار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر نبیذ تمر را جو شناسند و سطر شد بر قول ابو حنیفه رحمة الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمة الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمة الله
هیچ چیز را نشاید در جمع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمة الله سه روایة است در نبیذ تمر و این اختلاف
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کرد که نبیذ تمر داریم و لیکن غالب آب است
گفت بدان طهارة ساز و نماز گذار و دیگر سوال کرد که نبیذ تمر دارم و لیکن آب شیرین برابر است گفت با
وی طهارة ساز و تیمم باوی بار کن و نماز گذار دیگر سوال کرد که نبیذی دارم که و لیکن غالب در وی شیرین است
گفت ازانکه بدارد و تیمم کن و نماز گذار نوح بن مریم الجامی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که ازان قول
رجوع کرده است و گفت که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمة الله گرفته است و این همه جای
بود که مستکار نشده باشد اما اگر مستکار شده باجماع حرام بود و الله اعلم **باب چهل و سوم**
در بیان آب مستعمل آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است باتفاق و یک پلید است
باتفاق و در یکی علماء را اختلاف است انچه پاک و پاک کننده باتفاق آنست که میوه را از گرد شوینده یا جامه را از زیم شوینده
و یا خمور را از طعام شوینده یا ناوبیل و یا کلند را از کل شوینده این آب مستعمل گوینده و لیکن پاک و پاک کننده است
باتفاق و انچه پلید است باتفاق آبی که بادی استنجا کرده شود و یا نجاست مشتبه شود آن آب پلید بود باتفاق
و انچه علماء در وی اختلاف است آبی که چهار اندام شوینده تا مادام که بر اعضاء وی است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون ازان عضوی او جدا شود از حکم حیث بروایة **جامع الصغیر** آنست که تا جائی

قرار نگیرد مستعمل نشود و این اختیار مفتیان تورپشت اما ظاهر روایت است که چون از اعضاء آدمی جدا شود مستعمل
شود و از احکم جیست حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله روایت میکند که پلیدی غلیظه است زیادتر از دری بر
چامه رسد روای نماز باز دارد عافی قاضی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که پلیدی حنیفه است مگر خاشن باید
تا روای نماز باز دارد و این قول را ابو یوسف گرفته است و از خزاز ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که پاک است و لیکن
پاک کننده نی و این قول را محمد رحمة الله گرفته است و شافعی را در این باب دو روایت است یکی روایت پاک است و پاک
کننده و یکی روایت با محمد رحمة الله است پاک است و پاک کننده نی اصبی بن یحیی از ابو یوسف رحمة الله روایت کرد
که ابو یوسف رحمة الله از آن قول رجوع کرد و گفت که آن آب هر چند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و این هم جای
بود که طهارة از حدث سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علماء تشنه بر قرار است اما بر قول زفر و شافعی
رحمهم الله آن آب پاک و پاک کننده بود از برای آنکه آب مستعمل شود و باسقاط فرض شود و هیچ نیت قرب شود و اگر
اسقاط فرض نیست قربت است دلیل بر آنکه هر بار یکه میشوید یا بنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی وضوء نور علی نور فی یوم القیمة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که طهارة بر طهارة نور
بر نور است در روز قیامت صد چیز پیدا که زادوی در آب است در آب اندک هلاک شود چنانچه مار و ماهی
و چغز و سیچ پایه و مانند اینها آن آب نجس شود از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است که نهنگ یم اگر مار و
یا چغز باید که و یرا جراحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند و اگر سرخی
ظاهر نشود پلید نشود که مار و چغز آبی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایت آنست که این تفاصیل که کرده است
ابو یوسف کرده است و حاجت نیست بر چه زادوی در آب است در آب اندک هلاک شود آن آب را نجس نکند
اگر ماهی در آب اندک هلاک شود شاید خوردن یا نی نهنگ یم اگر سرش در آب است و دم در خشکی نشاید خوردن اگر
عکس این است شاید خوردن اگر ماهی در آب اندک مرد شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمة الله آب پاک بود
و ماهی حلال و بر قول طحاوی آب نجس و ماهی مردار ظاهر روایت آنست که آب پاک بود و ماهی مردار و آن آب
خوردن را و طهارة کردن را شاید اما اگر ماهی در آبجا بوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید و لیکن
خوردن را نشاید که جزوی از اجزاء مردار خورده شود اگر ماهی در آب یافت یکی نیم در آب و یک نیم در خشکی
مرده اگر یافتی مرده است باتفاق شاید خوردن اگر کرانی افتی مرده است بر قول علماء رحمهم الله طهارت را
شاید و خوردن را نی اگر از ماهی مانده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر ماهی یافتی مرده است نیم در آب است
و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب است و تنش در خشکی بر قول علماء رحمهم الله شاید و بر قول
شافعی رحمة الله نی و اگر سرش در خشکی بود باتفاق شاید خوردن در ولایت کیاهی است که می اندازند

که از اموت ماهی کوپند اگر در ماهی سلم می بندد بعد از درست نیاید بوزن درست آید بشرط آنکه صفتش بیان
کند در ماهی خشک سلم بندد همین حکم دارد بعد از روا نبود بوزن روا بود چون صفت ظاهر کند اگر ماهی را
در آب بسبی هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله شاید خوردن
اگر ماهی را از آب برانداختند وی طیبه پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طیبه مجاز است
و در اذیج حاجت نیست اگر ماهی در حوض میفرو شد یا در آب روان فرو شد درست نیاید که بیع کردن در
چیزی درست آید که وی بر تسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در حوضچه در آورده است
یا در خم آبی در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفرو شد روا بود و شرط آنکه چون ملک وی شده
باشد اگر صیاد دشست انداخت و ماهی گرفت و همچنان در آب است بدیگری و ماهی دیگر آمد وی این ماهی را
فرو خورد و آن ماهی نیز اندر ماند این ماهی دوم از آن فرو شنده بود یا از آن خریده بنگریم که اگر رشته شست
را بمشتری تسلیم کرده بود از آن مشتری بود و اگر رشته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از آن فرو شنده
بود اگر یکی دام در آب انداخت ماهی آمد و اندر ماند دیگری آمد و آن ماهی را گرفت خصم دام را حق طلب بود
یا فی آن خداوند دام اگر از برای ماهی گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن انداخته
است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
خصم دام انداخته را حق طلب بود یا فی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر از ملک یکی جانور بچه بر گرفتند خداوندان ملک را
حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن
خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خنوری نهاد و زنبور در آن خنور
عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خنور بود از آن خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای نهاد
خداوند ملک را شاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن
یابنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند در
دامن یکی افتاده دیگری آمد آن سیم را از دامن وی بر گرفت و برا حق طلب بود یا فی اگر دامن از برای سیم گرفتن
باز کرده است و برا حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود اگر و برا قصد آن نبوده
که بر چیند اینچه در دامن وی افتد و برا حق طلب نبود اگر یکی دیگر برا سیم داد که بر سر فلان بشناش وی بعضی
از آن سیم را بر سر آن فلان نشاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا
آنچه گرفته باشد از وی باز ستاند بر خلاف آنکه اگر یک را لوز یا بادام یا مویز داد تا بر سر فلان بشناش

وی بر سر خلان مبنی را پاشید و بقی را خورد انچه خورده باشد اثر احق طلب نبود و هر چه زادوی در آب بهت در غیر آب هلاک شود چنانکه در شیر مبنی یا روغن و مانند این انچنین پلید شود یانی در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمته الله آورده بهت که در بن مسله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق رحمهم الله در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد مشایخ خراسان گفتند که انچنین پلید شود که در محل مینت و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود و چون این مباحثه ایشان بلند شد محمد حسن رحمته الله بر طرفی استاده بود و نماز میگذارد گفتند مصنف کتاب در نجا حاضر بهت لحظه توقف کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنم چون محمد حسن رحمته الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در غیر اب هلاک شد انچنین پلید شود یانی محمد حسن گفت پلید نشود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل مینت چرا پلید نشود محمد حسن رحمته الله گفت چه گویند اگر اینها در اندک بمیرند اب اندک پلید شود یانی گفتند نی گفت اگر ان اب را در شیر مبنی یا روغن ریزید پلید شود یانی گفتند نی گفت الله اکبر چه فرق باشد میان انکه وی در اب اندک بمیرد و میان انکه آن آب اندک را در انجا بریزی یا وی خود انجا میرد اصل در بن مسله آنست که هر چه زادوی در اب بهت و در اخون روان نیست پلید کننده خون روان بهت مشایخ خراسان چون نصیر بن یحیی و خواجه محمد سلمه بلخی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بلخی و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس بود مسئله هر چه زادوی در در خاک بهت که خون روان نیست چنانکه کرزم و خیزدوک و مانند اینها اگر در اب اندک بمیرند نجس نشود بر قول علماء ما رحمهم الله اما مکروه بود در شیر مبنی و روغن و مانند اینها میرند ان چیز مکروه بود اگر مستحیل نیست صدقه دهد و اگر مستحیل نیست خود خورد که مستحیل امکروه شاید خوردن و بر قول شافعی رحمته الله پلید بود اگر مگس یا زنبور زرد در اب اندک افتد و در طعام هلاک شود بر قول شافعی رحمته الله نجس شود و بر قول علماء ما رحمهم الله نجس نشود وجه قول شافعی رحمته الله انست که ایشان جانورانی پرنده بهت چنانکه جانوران دیگر علماء ما رحمهم الله گفتند که این قیاس بهت که تو میکوئی و ما را بحدیث رسول علیه الصلوة والسلام معلوم شده بهت که پلید نشود قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه لیقدم الداء علی الدواء اگر در طعام سوزان افتد دیر اغوطه دهند اتفاق بهت که بمیرد پس اگر پلید بود رسول علیه الصلوة والسلام نفرمودی تا وی را غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود هر چه در محل خونش بمیرد پاک بود چنانچه کرم سرکه در سرکه بمیرد و کرم گوشت در گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها والله اعلم **فصل در بیان حوض و مسائل آن** آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود بر قول مالک رحمهم

الله هرچه اندکی آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر طعمه او لونه او ریحه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند عزوجل آب را پاک و پاک کننده آفریده است وی نجس نشود بچیزی مگر که مزه وی یا رنگ وی یا بوی وی بگردد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلتین برسد پیش نجاست برندارد یعنی دو لیست و پنجاه من و حجة قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا بلغ الماء قلتین لا یحتمل خبث رسول علیه السلام فرمود چون آب بدو لیست و پنجاه من برسد پیش نجاست برنگیرد علماء رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف و نیز صفت فرموده است نه قوت و نیز چنانکه گویند این بنا ضعیف است بناء دیگر برندارد و یا این ستور ضعیف است این بار بر نبرد و یا مال فلانکس اندک است اسراف و نیز برندارد که اثر رسول علیه الصلوة والسلام نیز همچنین فرموده که دو لیست و پنجاه من آب اندک است پلیدی برندارد دلیل بر آنکه در سفری از امیر المومنین علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما سوال کردند که میدانیم چندانی که طهارت را بس آید ولیکن خوردن ما را میشاید ایشان گفتند که آن آب را انگاه دارید تا بخورید و تیمم کنید و نماز کنارید پس اگر در آب اندک طهارة روا بودی ایشان نفرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبد الله عباس رضی الله عنهما سوال کردند که غسل می آریم و آن غسالها در آن جامها می چکد گفت از آن قطرها پرهیز کنید و ذر ها عفو است و قطرها همچو باران زاله بود که در آب استاده برقید آید چنانکه در حوض و در بارکین و مانند اینها و قبها بر آرد و ذره همچو باران ریز ها بود که درین جایها اید و قبه برنیارد و از خواجه حسن بصری رحمة الله سوال کردند که ما غسل می آریم و از آن غسالها ما ذر ها در آب جامها ما میچکد وی گفت که من اکرم بر وردگار امید پیش ازان میداریم که آن ذر ها را از ما در گذارد که در وی ضرورت است اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل روا نبودی بحکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه السلام لا یبولن احدکم فی الماء الراکد ولا یغتسل فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است که در آب استاده بول مکنید و غسل مکنید چون رسول علیه السلام غسالها را با بول برابر فرمود از بهاست که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظه است زیادة از درمی بر جامه رسد روای نماز را باز دارد و این حدیث ما را حجت است بر مالک و شافعی اما علماء ما رحمهم الله از برای تخفیف زاهر کشی چیزی اختیار کرده اند فصل و قلتین آب است مشکی اندازه کی خورد و دیگری بول انداخت در انجا که آب خورده است طهارة روا نبود که کم شده است که دو در انجا که بول انداخته است طهارة

روا بود که زیاده شده است بقول علماء ما رحمهم الله از بردوطهارت روا بود مسئلهٔ حوض چندین باید که تا در وی طهارت روا بود در روایت میکنند خواجه ابو حفص کبیر بخاری از ابو حنیفه رحمة الله حوض باید که این زنک آب بریزند این نیمه رنک آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجنبد آن آب بسیار بود در وی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که این نیمه غسل روا بود و آن نیمه نجنبد این آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمة الله که فقیه است و در شرح طحاوی ابو الحسن کرخی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بحرکت جنباند آن نیمه نجنبد یا این نیمه نجنبد آن نیمه را سرایت نکند این آب بسیار بود طهارت و غسل در وی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایت است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجنبد آن آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و در شرح استیجابی رحمة الله آورده است که اعتبار جنبیدن برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن را که آن نیمه آب بلند تر برآید آنی جنبیدن نه زا اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض چند است هشت در هشت ای شصت و چهار کز بود در وی طهارت روا بود یا نی این گفت من باری نسازم اگر شما سازید شما را منع نکنم خواجه ابو الفضل کرمانی از مشایخ ما رحمة الله روایت میکند که اگر حوض بست شش در شش ای سی و شش کز باشد بالای آن آب دو کز کم چهار یکی در وی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر کرفته اند در وی شش نیم ارمن آب است خواجه ابو مطیع بلخی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد و بست و پنج میاشد تا در وی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صدی باشد من در دل خود کرامیت نیابم از خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در وی روا بود من گفت این مسئله را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در وی طهارة روا بود گفت حوض باید بمقدار مسجد من و مسجد محمد رحمة الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و چهل چهار میاشد ما را معلوم نیامد که اندرون مسجد افزود یا بیرون ابو عثمان مروزی رحمة الله گفته است که من این مسایل را از محمد رحمة الله سوال کردم همچنین جواب گفت که بمقدار مسجد من اندرون مسجد محمد رحمة الله هشت در هشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد افزود یا بیرون مسجد علماء ما بر تن مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارة و غسل روا بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اوساطها این نیمه جای بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض مدور بود سید امام ابو القاسم مشهد رحمة الله گفته است که سی و شش نیم کز میاشد در وی طهارة و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بست و هفت کز کم چهار یکی باید تا در وی

طهارت وغسل روا بود یکی از فقها گفته است که میخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن بر دو تاه کنند و دو سر آن میخ افکنند و بر کار کرد بگردانند که مقدار ده در ده شود اما کدام گز را اعتبار است بر حوض قدیم قدیم است بگز قدیم و بر حوض نو شود بگز همان عهد اما ظاهر بر روایت آنست که رسن گرد بر گرد وی بکشند و بر صحرا رسن سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در وی روا بود اینها که گفته شد طول و عرض آن گفته اند خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته چهل و هشت گز باید تا در وی طهارت باجماع روا بود هشتاد گز بالای آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در حمام را بر تیغاک بوشند بسنده بود و بعضی گفته اند که بشت آب بر گیرد پشت دستش بالا تر نشد بسنده بود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که مسجدی بی تکلف پر شود آن آب بسیار بود جواب ظاهر اینست دو حوض نخاست علی ابن احمد از وی طهارت ساز ندان نجاست چندین مسافت باید تا طهارت روا بود مختار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آنست که ده گز مسافت باید تا طهارت روا بود و اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله بر بیست گز بسنده است اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمة الله از مشایخ ماوراء النهر روایت میکند که یک گز مسافت بسنده بود و یک بدستاری یک بشت نیز روایت آمده است از خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله سوال کردند گفت این طرف حوض را اندازه اطراف دیگر طهارت ساز است اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمة الله آنست که حوض سه در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگردد در وی بر کجا طهارت ساز روا بود دست جنبانیدن شرط است یا فی نزول مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجه امام اجل سرخسی است و بر قول مشایخ خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است رحمة الله اگر حوض است بالائی دارد اما نهاده و جوی بیرون شده اب اندر آید و کمتر ده در ده شود ابو القاسم احمد رحمة الله گفته است که تا اب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر نیست اگر بارکین الی ممکن است فرو دی پاره اب نجس بر دی نجاست است آب اندر آمد و بر شد اگر چه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود که بر خرد وی از ان آب پاک بدان آب پلید دی امیر صد پلید میشود تبع آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود اگر خواهند تا بیرون نارفته پاک شود باید که جائی اندر آمدن آب داده در ده تر باشند و دیوارها بر آرند تا آنجائی که دیوارها تر نشده باشند از ان آب پاک آنجا قرار گیرد و ده در ده شود بعد از ان اگر باقی آب نجس اندر همه پاک بود اگر حوض بود ده در ده در وی آب پاک است هر چند آب پلید اندر اید تبع آن آب پاک پاک شود مگر از نجاست لون و بوی و مزه کرداند پلید شود اما اگر در حوض پاره آب پلید بود هر چند آب پاک اندر آید هم تبع آن آب

پیه شود تا بیرون نرود پاک نشود حوض ده در ده آب وی کم ده در ده نجاست عینی اندر افتاد و بحبر
شد هر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پلید بود چون عین نجاست
را بر کنند و پاره اب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکد و زیر
دست وی قولن یا بوی یا مزه نمی آید من دران دریا طهارة نسازم مالک رحمة الله گفته است که اگر قطره می
در دریا چکد و آن دریا موج برآرد و سبب نم آن موج گیاه روید و از ان گیاه گوسپندان بخورند من گوشت
آن گوسپند را نخورم اگر حوض ده در ده کچی کچی شد ای نقصان پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آید
و بیرون رفت چندی باید که بیرون رود تا پاک نشود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که سه چندان آب
که در وی هست بیرون رود پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده است بیرون رود
پاک شود خواجه امام ابو بکر سعید بلخی رحمة الله گفته است بحر انکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی بر
دان آب که بیرون میرود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و
باز بهمین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
رود باز گشت و باز بهمین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از انطرف که آب اندر آمده است بیرون میرود
هم پاک نشود اگر آب رفته بیرون باز گشت و بحوض اندر آمد اختیار خواجه زاهد فخر رحمة الله بدین بود
که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام برهان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که انجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که کلندی زنند تا مغاکی شود و اب انقطاع
پذیرد پاک شود و اگر ان ابهار حوض باز نه رآید پلیدی باز نیاید و اگر از ان طرف که اب اندر آمده است باز بیرون
رود پاک نشود و اگر حوض بود و با مشرعه آب برآمده باشد و بیشتر مشرعه ها را گرفته چنانکه اب استعمال کرده
بیرون نمیرود دران مشرعه طهارت میسازد روا بود بانی از نصیر یحیی سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر کجا که
که این لفظ آید دلیل ان کند که روا بود اما ساختن اولیتر بود که نشاید طهارت ساختن و اگر بیرون
مشرعه طهارت سازد اگر در ای مشرعه ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر در ان مشرعه ده در ده
نبود حکم همان مشرعه دارد که روا نبود ظاهر روایت آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون بر
دران مشرعه طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد روا نبود و اگر حوض بود ده در ده و لیکن سر
حوض را عرق در افکنده اند ای بان حوض نی یا کاه یا چوب یا مانند وی انداخته اند و سر حوض کم ده در ده
شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب فرو نشیند ده در ده شود مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله انست که پاک شود **مسئله** اگر حوض هست ده در ده در پهلوی

وی حوض دیگر است هم ده در ده و هر دو کجی کجی شدند و کم ده در ده شدند و جکر پلید شدند آب اندر
آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و در آن حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت بر
دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم در آمد و آن حوض دوم پر شد و از
از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت باز بهمین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
دوم پاک نشود اگر حوض است سر وی ده در ده و پایان وی کم ده در ده تا مادام که این آب کم ده در ده
است در وی طهارت ساختن روا بود و از وی نیز روا بود و اگر در وی نجاست افتد پلید نشود چون آب
کم ده در ده رسید از وی طهارت روا بود اما در وی روا نبود هر چند که در وی نجاست اندک افتد
پلید شود مسئله حوض است سر وی کم ده در ده پایان وی ده در ده تا مادام که آب کم ده در ده است
از وی طهارت روا بود اما در وی طهارت روا نبود هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوض است
ده در ده راست ستونی فرو برند تا مشرعه سازند در آن حوض طهارت روا نبود و اگر نجاست اندک
اندر افتد نجس شود از برای انکه خون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو برند از ده در
ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل روا نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جهد آن آدمی جائی گیرد
در حوض طهارت روا نبود اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای انکه آدمی متحرک است وی جای
نگیرد اما ستون متحرک نیست وی جائی گیرد اگر حوض است ده در ده راست در وی گیاه برآید یا خیر واره
کرفت چنانکه می جنبانند زیر وی اب نمی جنبد در وی طهارت روا نبود اما اگر خیر واره است که دست
می جنبانند اب زیر وی می جنبد اکنون طهارت روا بود و اگر حوض بود چهار در چهار اب اندر می آمد
و بیرون میرود در وی طهارت روا نبود اما سید امام ناصر الدین در ملتقط خویش آورده است که روا بود
و اگر جائی اب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد باجماع روا بود اما اگر حوض سه در سه بود در
وی طهارت روا بود بشرط انکه آب مستعمل کرده و بیرون برد و اگر سبو در میخ بود اتفاق در وی طهارت
روا نبود مگر انجا که آب اندر می آید و انجا که بیرون میرود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده
و دو دیگر نه در نه است طهارت روا نبود که کم یک گز صد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
طرف هشت در هشت است روا نبود که نود و شش گز بود و اگر یک طرف دوازده گز بود و یکطرف یازده
و یکطرف نه و یکطرف هشت روا نبود چرا که هشت را در دوازده زنی نود و شش شود و اگر نه را در
یازده زنی صد کم یک گز شود روا نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در وی طهارت و غسل روا نبود مگر انجا
که آب بیرون میرود طهارت آرد و یا غسل آرد روا بود و اگر حوض است روی آب یخ تنک بسته است چنانکه

اب رامی جنبانه گران یخ نجنبد در وی طهارت روا بود اگر یخ سطبر بست ولیکن یخ از روی آب از
بست در وی طهارت روا بود که در معنی حوض نیم پشیده شود و اگر یخ در زیر آب بست در وی اب ده در
ده گشاده بود در وا بود اما اگر یخ بر آب چفسیده بست دیر اسوراخ کردند در آن یخ نه تنها بود طهارت روا بود
یا نی ظاهر بر روایت طهارت روا نبود اما خواجه ابو حفص کبیر بخاری و عبد الله مبارک مروزی رحمة الله گفته است
که روا بود که یخ از آب بست و آب از یخ در یخ طهارت روا بود خواجه ابو الحسن بستغنی گفته که مادر ان
یخ نروشه رنگ آب بر نخیم و مبالغت کردیم آن رنگ آب پیدا نشد اگر کسی همچنین طهارت با مبالغت ساز
روا بود اما ظاهر بر روایت نیست که روا نبود که همچون گرداب رود ولیکن باید اگر یخ را بر وی آب شکسته اند
اگر بر وی آب بمقدار ده در ده گشاده بود طهارت روا بود اگر گفته بست روا نبود اگر یخ اسوراخ کردند
روشه پدید شد پلید شود و اگر سوراخ روشه پلید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی یخ را سوراخ کنند همه پلید شود
یخها را بشکنند آب پاک بود و اگر یخ را نشکنند و در روی حوض پاره پاره بماند یا تخته تخته در روی حوض اندازند تا روی
اب کرده ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا نی اختلف مشایخ ست اند بر روایت آنست که چون اب را
بر جنبانی آن یخ یا تخته را بر جنبانند در وی طهارت روا بود اما اگر پاره یخ را نشکنند و میانه بر قرار خود
وی طهارت روا بود یا نی اگر گشادگی ده در ده بود در وی طهارت روا بود اگر ده در ده نبود در وی طهارت
روا نبود این قول بعضی مشایخ ست بعضی دیگر گفته اند که روا بود اما اختیار متنی را بود و اگر مسلمانی بر
برف استنجی مکند یا جهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود اگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
جنابت غسل می آرد چنین بر اعضای خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای انکه جنابت قوی تر از حدث
ست دلیل بر انکه محدث را قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید راندن پس این قوی تر آمد جهای که
ضعیف تر ست تا آب سیلان نگیرد روا نجی آید انجا که قوی تر بود طریق او قوی تر بود ابو یوسف رحمة الله گفته
است که خداوند عز و جل در طهارت غسل فرموده ست قوله تعالی فاغسلوا و جهکم و در غسل
مسلمان باید و در جنابت طهر فرموده ست قوله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا و طهر اباب رسیده بسنده
بود اگر شاذروانی که بیرون حوض بود نیک یهنا و صد گز دراز بیاید کرد نیهنا و نیجاه گز دراز اندر وی
طهارت روا بود یا نی بظاهر بر روایت روا نبود ابو نصر احمد بن سلام رحمة الله گفته است که روا بود
و خواجه ابو سلیمان جوزجانی رحمة الله گفته است که بر جایگه بیهنا حضور اشود بنده که این صفت دارد اگر

آب مستعمل شود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح وعبد الله مبارک رح گفته است که هر چه روی آب را دیگر دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی طهارت روا بود خواجه امام بکر طرخانی رحمة الله گفته است که اگر کشادگی بود از شش قفیز تا بخارا در وی طهارت روا نبود و اگر آب اندک بود استاده در وی طهارت روا نبود اما از وی طهارت روا بود و بر قول مالک رحمة الله در وی طهارت روا بود اما اگر تفوزان دارد که روان کند در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از جائی دیگر قرار گیرد یک بود که آب روان پلیدی برندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگرداند **مسئله** حد روانی آب چندانی باید تا در وی طهارت روا بود بعضی گفته اند که گاه و برکی را بر دست ظاهر روایت است که آب مستعمل کرده دیرا بر دست در وی طهارت روا بود و اگر دو کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان روا بود بعضی گفته اند تیرکی آب آن به این نرسد طهارت روا بود ظاهر روایت است که تیرکی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل آن باین نرسد طهارت روا بود و اگر یک آب میرود در وی آب نمیرود و طهارت در وی روا نبود و مسافت چندین باید تا یکی زیر دست وی طهارت سازد و دیرا نیز روا بود در صلوة خواجه امام ابو زید آورده است که اینجا رنگ آب ریزد بدانجا سرایت نکند ان دیگر را طهارت روا بود اما ظاهر روایت است که اینجا نجاست نشوید بدان دیگر سرایت نکند و دیرا طهارت روا بود **مسئله** حوض است با مشعرکان آب برآمد و رنگ گرفته نصیر یحیی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند لا خیر فیه در وی خیر نیست اما این گه گفتم جائی بود که فسر در حبه یا جماع طهارت روا بود **مسئله** بیرون مشعرکان طهارت میسازد اگر ده در ده است روا بود و اگر ده در ده نیست روا نبود در گرد آب طهارت روا بود یا نی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر جا این لفظ لا خیر فیه آید دلیل کند که ناساختن اولیتر بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر گرد آب کلان بود که آب استعمال کرده دیرا بیرون برد روا بود اما ظاهر روایت آنست که اگر چه گرد آب کلان بود در وی طهارت نسازد اما اختلاف مشایخ نیاید و اگر آب غالب بر نجاست میکند رد آب نجس بود و اگر غالب بر پاکی میکند رد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از ان اب لون یا بوی یا مزه نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لاشی نهاده بود اکنون نجس نشود از برای انکه آب بر بالای میکند رد بر نجاست نی اگر چه ان لاشی تنک باشد اگر استخوان است در آب و آب بر وی میکند رد اگر بر وی رطوبتی نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند ان اگر بالای آب سه انگشت بود یک انگشت بر مردار میکند رد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای انکه آب غالب بر پاکی میکند رد پاک بود اگر بالای است کل بام پاکی است و پیش ناودان پلید بود اجماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کل بام بر پلید است

وپیش دوان پاک ظاهر روایتیست که آب ناودان پلید بود خواجه امام بکر اسکاف گفته است که پاک بود
بشرط انکه از نجاست لون وبوی ومزه نیابد واگر یک نیمه بام پلید است ویک نیمه پاک وپیش ناودان پلید
آب ناودان پلید بود واگر پیش ناودان پاک بود آب ناودان پاک بود واگر از دریچه خانه آب ریختند در جامه
مسلمانی رسد باید که سوال کنند که این آب پاک است یا پلید اگر گویند پاک است بر پاکی حمل کنند واگر گویند پلید
است بر پلیدی حمل کنند واگر جواب نگویند خواجه امام شمس الدین حلوای رحمة الله گفته است که اگر این واقعه
در نجاری بود جواب گوییم که پلید بود از برای انکه در نجاری خانها تنگ است آن آب پلید را از دریچه
بیرون اندازند واگر در شهر قند است جواب گوییم که پاک بود که در سمرقند خانها فراخ است آب پلید
را از دریچه بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب واقعه مرجامه خویش را نگاهدارد واگر
لون نجاست یا بوی نجاست یابد باید که بشوید خواجه منهاج رحمة الله بکوی بر میگذشت از طاقچه آب انداختند
وبر جامه وی رسید خواجه سوال کرد که این آب پاک است یا پلید زن او ازداد که پلید است ای جانکم ای جان
من خواجه منهاج گفت تنها جامه من پلید نکردی دلم نیز پلید کردی واگر بر جامه کس آب پلید اندازند
نقصان جامه را تاوان دار شود یا نی اگر بشستن نقصان پذیرد تاوان دار شود واگر نی نی والله
اعلم بالصواب **باب سی ودوم فی الشرب** بنا بر حدیث رسول **قال** النبی علیه السلام افضل
الصدقات الثلاث الماء والنار والملح رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقها سه چیز است
آب وآتش ونمک **قال** النبی علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلاء رسول علیه
السلام فرموده است که آدمیانرا در سه چیز شرکت است در آب وآتش وگیاه **قال** النبی علیه السلام
صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کار او
حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمة الله با هارون رشید رحمة الله روزی بجای میرفتند ابو یوسف
رحمة الله بر دراز گوش سوار بود وهارون رشید رحمة الله بر اشتر قوی نشسته بود بر جا هارون
رشید رحمة الله را توقف عیابستی کردن تا ابو یوسف رحمة الله دیر ای یافت هارون رشید گفت
ای امام مسلمانان چرا خر را تیز نمیرانی ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که نارانده میرود ومن
بر ستوری نشسته ام که رانده نمیرود ولیکن من بر شما امیرم هارون رشید گفت بچه دلیل گفت بحدیث
رسول علیه السلام **قال** النبی علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب هارون رشید
ازان مرکب خود فرود آمد گفت که نیکو نبود که امیر بر ستور ضعیف بود ورعیت بر ستور قوی ان مرکب خود را
ابو یوسف رحمة الله داد وعبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است اسفل امیر علی اهل النهر الا علی

عالم پرو و ابعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان ایکیان امیر اند بر سر ایکان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود
و اگر حوض بست و کوزه آب و جوی روان از کدام طهارت ساختن اولیتر بود اگر عالم بست از حوض طهارت
سازد و پرا اولیتر باشد و اگر عامیست از جوی روان و پرا اولیتر باشد و اگر زاهد بست از کوزه طهارت
سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در
حوض طهارت سازد از برای زجر ایشانرا که مبتدعان در حوض طهارت روا ندارند اگر مسلمانی در ملک
خود حوض کند و آب اندر اردان اب ملک وی نشود نتواند عام را باز داشتی که از ین حوض آب میبرد اما
بتواند گفتن که ملک اندر میاید اگر جایی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام توانند که ویرا جبر کنند که
آب جامهای مارا پر کن و بجاده یا مارا اجازت ده تا در ملک تو در آییم و آب جامها پر کنیم اگر این خداوند حوض
ایشانرا جایی دیگر نشانی میدهد اگر انجا میروند ضرر نمیرسد باید که انجا روند و آب پر کنند تا خصومت نشود
اگر بر فتن انجا ضرر میرسد ویرا جبر کنند تا آب جامهای ایشان پر کند و بدیشان دهد اما اگر اب را در خوری
کرد چنانکه در خمی یا در کوزه اکنون ملک وی شود همچون ملک ما و دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خورد ان
کس را حرام بود و اگر این اب بالفرو شد روا بود که ملک وی شده بست از دست نارسیده و بنده
مردمان آب نشاید خوردن از برای انکه ایشان چون آب پر کنند ان حق ولی و خواجه ایشان شود اگر تو
بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن را بود چنانکه
سقایه و مانند آن در وی طهارت روا نبود یا یافت آن آب ویرا تیمم نماز روا بود اما اگر ابدانی بود یا
ده در ده در وی طهارت روا بود **مسئله** اگر پدیست و پسر در سفر و برد و در مخمصه افتاده اند از تشنگی اب
یافتند چندانی که یک کس را بس بود یا کرسنه بودند غذا یافتند که یک کس را بس آید آن آب را یا غذا را که
خورد در استحسان آورده بست که پسر خورد که خدمت پدر پر پسر لازم بست پس وی خورد تا قوت آید تا
پدر را بر کردن نهد و بمنزل برد تا اگر حرمت پدر نگاه داشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بخون خود
سعی کرده باشد و نشاید بخون خود سعی کردن **قوله تعالی** ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة **قال**
النبی علیه السلام ابدا بنفسک ثم بمن تعول رسول علیه السلام فرموده بست که بخست از خود اغاز کن
انگاه از کسی دیگر که در عیال تست و اگر در سفر آب مباح یافتند یکی ایشانرا نمیدهد شاید که نادیده حرب
کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک دیست و خطر هلاک شدن دارد در او حرب بهر وجه دیگر که تواند
باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود با سیم قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند و اگر مسلمانی
در مخمصه افتاده بست از گرسنگی گوشت خوک یا مردار می که یابند نشاید خوردن بقدر حاجت تا

نجات یابد من ویرا مباح بود حلال نی و اگر دو کس در یک خانه افتاده اند از گرسنگی میگوید مرا ان دیگر را که پاره گوشت
از ران من ببرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که چنان کنی که ای خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتد
که سبب هلاک دیگری شود و اگر مسلمانی در مخمصه افتاده است در تشنگی رباه ای می است بخورد
یا شهادت اختیار کند ای می نخورد و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند ای می نخورد و بر قول
علمای ما رحمة الله شاید که بخورد و ان ویرا مباح بود حلال نی مسئله در زمین مباح جوی میرد بر قول ابو
حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله
جوی را حریم نبود و این اختیار خواجه ابو سلمان جوزجانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حریم بود
و این اختیار طحاوی است رحمة الله حریم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله دی جوی پنجند تمه جوی و
بر قول ابو یوسف رحمة الله بر دی جوی پنجند جوی فائده این خلاف جائی پدید آید جوی می کند و الا اگر لب
جوی می نهد یا بر لب جوی درخت می نشاند یا بطلب آب بر لب جوی میرود نشاید یا نی بر قول ابو حنیفه رحمة
الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکا بود چون عمارت کنند
آمدند بر کسی تا کجا عمارت کند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کس تا ملک خویش و بروایتی کتاب شرب بر کسی تا کوه
خود و کوه آن تخته را گویند که بر سر حوض بود که ازان راه آب در ملک می رود و بعضی از مشایخ رحمة الله
گفته اند که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکا و تا پایان جوی عمارت کنند که همچنانکه
آب را باندر آمدن حاجت است بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بزیر دست
یا بزیر دست نهد بروایت کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که همچنانکه در
ملک خود در خانه را بر کجا که نهد روا بود تواند این نیز همان بود و اگر بلند تر و یا پست تر میکند روایت کتاب
شرب است که نشاید و این اختیار خواجه امام شمس الدین حلوائی است اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که شاید از برای انکه اگر کوه پست و آب کمتر آید کوه وی زیر لا ماند و آب در ملک وی نرود
و اگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک وی در نیاید پس همه حالهای وی را بلند کردن و پست
کردن حاجت اید و شرکا را وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را بیشتر میبرد یا پیش تر میبرد اجماع
است که نشاید از برای انکه اگر کوه را بیشتر برد جوی تنگ شود و آب در کوچه شرکا را ضرر شود و اگر کمتر
آرد و گرداب شود آب در ملک وی بیشتر رود و شرکا را ضرر شود نشاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ هم
نشاید و اگر سوراخ کردیکی است رد و میکند بی شرکا یا دو است یکی میکند اجماع نشاید و اگر از
شرکا یک کس جوی را بلند میکند بی اجازت شرکا رد دیگر نشاید و اگر شرکا دیگر اجازت کردند به بند

از دکرداب شود در ملک وی بیشتر بکوبم ولا نشاید زد و شرکا را حاضر شود نشاید که جوی انداشته
بخشت پخته یا چوب بستاید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکا دیر بروی جوی پل میسازد بی اجازت
امام و شرکا دیگر نشاید و اگر شرکا یا امام اجازت کردند پل بلند و محکم باید برای انکه این پل نیز بر دست
کوه وی بود و یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب کاران آید آب در کوچه ها افتد سبب
انکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود چون آب بسیار آید آب دم دهد در کوچه ها افتد در ملک وی آب
بیشتر نذر آید شرکا را حاضر رسد پس همه حالها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شرکا یک تیر آب صافی
یعنی خاص صاف کرده نقصان آن همه بر شرکا بود و آن باقی آب میان شرکا قسمت بود **مسئله** اگر آب
مباح را در جوی غصبی بر آب نشاید خوردن از انجوی برداری و نخوری رد الرد **مسئله** اگر آب غصبی
در جوی مباح میرد از ان آب نشاید خوردن اما نشاید بردن **مسئله** اگر آب غصبی را در جوی شرکا رد بملک
خود میبرد از ان آب نشاید خوردن که ان آب غصبی است و اگر بر جوئی غصبی آسیا ها و دوران آسیا از نشاید
کردن که آب آن آسیا غصبی است **مسئله** اگر زمین است از جوی ابادیان آب میخورد زمین خراجی بود عشری نی
و هر زمین که آب آسمان میخورد آن عشری بود خراجی نی و اصل است که عشری بر غله واجب شود و خراجی
بزمه **مسئله** اگر مسلمانی را از زکوة مال ده سال است و صدقه فطر و قربانی و حج تا الها هلاک شد زکوة
از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی و حج بروی بود برای انکه صدقه فطر و حج و قربانی بزمه واجب شود
زکوة بر مال **مسئله** اگر زمین است عشری یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
شود و اگر نکاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خراجی است یکبار غله کاشت یکی واجب شود و اگر دو
بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر سیج نکاشته همان یکی واجب شود **مسئله** اگر یکی زمین یکی را غصب
کرد غله کاشت انجا هیچ واجب نشود که بدهد اما نشاید که همه را بخورد رنج تخم بردارد باقیها صدقه کند
و اگر یکی را ملک است اب رود دعوی میکند اگر اب در جوئی بود قول وی مصدق بود که اب در جوی انچنان
بود که تدعی در ملک و اگر اب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوئی را دعوی میکند یا اب را اگر جوی را
دعوی میکند دو گواه عدل باید و اگر اب را دعوی میکند ملک وی گواه وی است اگر دو کس گواهی دادند یکی
در اب و یکی در ملک باجماع گواهی بر دو نشنوند اگر یکی در یکروزه اب گواهی دهد و یکی در دو روزه بر قول
ابو حنیفه رحمة الله گواهی بر دو نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله گواهی انکه در یکروزه گواهی دهد
بشنوند که از دو یکی بیرون نی آید و اگر مدعی در دو روزه اب دعوی میکند و شرکا یکروزه را اعتبار ندهند
ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کند شرب اندر آید و اگر شرب دعوی میکند ملک در نیاید بگیرد تا

سکنی دعوی میکنند ملک اندر نیاید و اگر دعوی ملک میکنند ساکن اندر آید و اگر مسلمانی را ملکی است در پهلوی
ملک خود ملکی دیگر خرید که ان ملک را ازین جوی حق آب خورد نیست آب ازین ملک خود بدان ملک میبرد
نشاید اگرچه شرکا اجازت دهند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی انرا ملک کنند از جوی شرکا سمه را
حق انجور بود و کمر که پاره موضعی بود انبوه و اب باریک که اگر ان پاره انجور د و آب انقطاع پذیرد
و پاره کاو و کله را کوبند اکنون نشاید و اگر بر لب جوی شرکا ملکی خرید که ان ملک را ازین آب جوی شرکا
حق انجور نیست نشاید که در آب نهند اگرچه شرکا را اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی انرا
ملک کنند مرانی که مباح بود چنانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون و مانند اینها امام بر آب انها شاید یا
نی اگر بر آب گذر کشتی را تنگ میکنند نشاید و اگر گذر کشتی تنگ نمیکنند هم نشاید و اگر بسازد عام را حق منع بود
اما اگر مشرعه ساخت و آب دران مشرعه در آورده ملک وی نشود و میفرد شد حرام بود و اگر ازین آب
خرابی پذیرد عمارت وی بر عامه خلق نبود بر بیت المال بود و اگر بیت المال نبود بر عامه خلایق بود و اگر ازین آب
در پهلوی ملک کی لا نهند و بطرف دیگر رود انجا نهند ملک باشد که انرا تصرف کنند بانی بر قول ابو حنیفه
رحمته الله بی اجازت امام دران لا تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمته الله شاید و اگر زمین
مباح جوئی نو میرند شاید بانی اگر بایان انجا نرا ضرر میرسد باجماع نشاید و اگر بایان انجا نرا ضرر نمیرسد بر
قول ابو حنیفه رحمته الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمته الله شاید و اگر شرب عاریت
میدهد یا عاریت میگیرد شاید اگر دو شریک باشند یکی عاریت رضا میدهد دیگری نمی نشاید عاریت
گرفتن اما اگر هر دو رضا دادند یکی باز رجوع کرد رجوع ان در حق هر دو عمل کند و اگر شرب میخرد یا میفرد شد
تا جوی درست آید که بملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها میخرد بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کابین زن میکند اگر جائیست که بیش رو دارند خلع درست
و سمان واجب آید و اگر جائی بود که بیش رو ندارند عقد درست آید و مسمی را کابین لازم آید و اگر شرب را
بدل خلع کند اگر جائی بود که بیش رو دارند خلع درست آید باجماع و اگر جائی بود که بیش رو ندارند
خلع درست آید اما انچه دستی گرفته باشند باز دهد و اگر شرب بنده مکاتب میکند اگر جائی بود که
بیش رو دارند درست آید و اگر جائی بود که بیش رو ندارند درست نیاید و دیت لازم خطا را بسنر
صلح میکنند اگر جائی بود که بیش رو دارند درست آید و اگر جائی بود که بیش رو ندارند درست نیاید
دیت لازم آید و اگر قتل بعمد را شرب صلح میکنند یکی از وارثان اگر جائی بود که بیش رو دارند درست
آید و اگر جائی بود که بیش رو ندارند قصاص ساقط شود و دیت واجب آید از برای انکه شبهت

واصل دریں باب آنست کہ چون از ورثہ یکی بر چیزی مطلع کند قصاص ساقط شود از برای انکہ جنایت تجزیہ پذیر نیست **مسئلہ** اگر بیماری شرب وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و گر بر یکی مسکین نامعین وصیت کرد ہم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید بشرط انکہ از ثلث مالش بیرون **مسئلہ** اگر بیمار گذشتہ شد و ہیزاوام است واز وی ترکہ شرب ماند اگر جایی بود کہ بعیش رسد بود فروشند و وام وی بگذارند و اگر جایی بود کہ بعیش نرسد انذارند خواجہ امام اجل سرخسی رحمۃ اللہ گفتہ است کہ ملکی را نگاہ کنند کہ ان ملک را حق انجور نبود و تصور آن دارد کہ ان آب را انجا برند انگاہ آن ملک را خرند و این شرب را بدانجا برند آن ملک قیمت کنند انگاہ آن ملک را باز فروشند انچہ قیمت آن بود بدہند و انچہ باقی ماند وام وی را بگذارند و در مسکین معین نیز ہمین بود یعنی ہمچنین کنند و اگر جوئی شرکا را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرکا غایب است شرکا را حاضر عمارت کردند بر وقت کہ ان شریک حاضر آید انچہ نصیب وی رسد شرکا را از وی حق طلب بود و اگر حاضر نبود و یارمندی نکرد ہم حق طلب بود کہ بستانند و اگر یکی پیشتر دادہ و وی انچہ ویرا میرسد کمتر دادہ است ان باقی را از وی حق طلب بود **مسئلہ** در زمین مباح چشمہ میکند بر قول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمۃ اللہ شاید و انچشمہ را یا نصد گز حریم بود باتفاق تا کس دیگر در حریم وی بی اجازت وی نتواند عمارت کردن اما کاریز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کاریز بریدند و بمرغذاری بیرون آوردند تا را زراعت کنند اہل مرغذار نتوانند کہ ایشانرا منع کنند کہ این مرغذار مباح است و ایشان نیز نتوانند کہ آب ایشانرا ندہند کہ ان آب نیز مباح است امادر ملک یکی کاریز بریدند و آب بیرون آوردند خداوند ملک را حق منع بود کہ گوید کہ در ملک من تصرف مکنید و ایشانرا مخیر باشند خواہ انملک را بخرند خواہ ہمچنان کاریز را بمانند و ایشانرا نکندن ان کاریز بر خداوند ملک چیزی واجب نیاید کہ در ملک دیگران تصرف کردہ اند و اگر زمین مباح را عمارت میکند بر قول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمۃ اللہ شاید کہ اگر این زمین مباح در جوار ملک یکی است چہ مقدار مسافت باید تا ویرا عمارت شاید کردن میانہ او از زیر انفرمایند تا بر گرانہ ملک وی ایستد و او از دہد تا انجا کہ او از وی رود نشاید ویرا عمارت کردن کہ ہمچنانکہ ویرا بعمارت و زراعت کردن حاجت است ستوران ویرا ہم بچرا حاجت است **مسئلہ** اگر سنرد یک شہر بادیہ زمینہا مباح است نشاید کہ زراعت کند کہ کار او را فرو ماندن حاجت آمدہ بود و در ستوران این ایشانرا تعلیف حاجت بود اگر زمین مباح است چند مانند کہ دیگران را از زراعت کنند باید کہ میانہ او از زیر انفرمایند تا او از دہد ہمچنانکہ

بشوند بمانند باد بهار زراعت کنند و اگر در زمین مباح کسی قشانی کرد تا سه سال تعرض نیست دیگری را
کند بنائی بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تا سه سال بر بنا باید کسی دیگر را نشاید که آنجا عمارت کند باید که سه سال بماند
اگر انگشتی بنهاد اکنون کسی دیگر را نشاید که عمارت کند اما ظاهر روایتیست که همین که وی غایب شد کسی دیگر را نشاید که
عمارت کند بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر دیوار چه زده باشد یا خشتی کرده باشد بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
عمل کنند تا سه سال باید و اگر خطی کشیده باشد بنشاید بر روایتیه عمل کنند و اگر مسیلانی در زمین مزراعت کرده بنده اشت انگه این زمین
مباح است و غله رسید و بر گرفت آن زمین را حصم پدید آمد نتواند که سزاء غله از وی مطالبه کند اما اگر زمین بر او نقصان کرده باشد
اکنون آن نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد و لیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و سزاء غله لازم نشود و اگر غله
نکشت و لیکن هنوز نیامده باشد بار آمده است و لیکن هنوز درو نکرده است حصم پدید آمد تخم وی بدهد زمین وی دیگر
و اگر نه درو نکرده است و لیکن نرسیده است حصم زمین نتواند که تخم وی بیرون دهد و زمین خود دیگر را نتواند که دیرا جبر
کند زمین مرا در حال خالی کن تا وی آن زمین باز وی باجارت گیرد تا آنگه غله برسد وی غله خود دیگر را نگاه زمین را بحصم تسلیم کند
و اگر در زمین مباح نهالی شاندند یا تخمی یا کلک و مانند آن تا ملک نشانده را بود که کسی دیگر بی اجازت وی در آنها تصرف
نکند که دیرا حرام بود بر خلاف آنکه کسی در ملک کسی بر اند این خداوند ملک بر چنین کسی را تیماری کند و آن آب بدهد ملک وی نشود و
همه را دان کسی شرکت بود وی نتواند که کسی دیگر را منع کند که از زمین کسی گیاه مدروید و مبرید و لیکن تواند منع کردن که در ملک من
اندر میائید ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را جبر کنند که گیاه بدرو تمامی مارا ده تا در ملک تو در نیائم اما گیاه را کشته باشد
اکنون ملک کارنده بود بی اجازت وی نشاید درو دن که حرام بود و اگر آن گیاه را فروشد و دیرا حلال بود و اگر یکی با این حصم
گیاه اجارت بست بر آنکه یکماه ستور من ازین گیاه تو خورد و غلام من یکماه کار تو کند یکماه ستوران او گیاه خورند و غلام
یکماه کار وی کرد بعد ازان حصم غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالبت کند و حصم گیاه تواند که قیمت گیاه از وی
کیا اجارت در بستهاند که بسته اند و اجارت را ستهاند که درست نیاید و اگر زمین بست مشترک میان سه کس غله کشتند و بر گرفتند دو
شریک قسم خود را بنزدیک شریک دیگر امانت نهادند و رفتند بعد ازان مدتی ان شریکان آمدند و ازین شریک خود قسمت خود
طلب میکردند وی میگوید بر کی ازین دو شریک را که من قسم تو دادم و قسم ازان دیگر نیز باجارت وی بتو دادم و ایشان نمیگذارند
قول وی مصدق نبود ایشان بتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مباح چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمه الله
بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید و این چاه را حریم بود باتفاق بر قول ابو حنیفه رحمه الله اگر
آب بدست میکنند یا بشتر بر میکشند چهل گز بود و بقول صاحبین اگر آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بر ستور بر میکشند
شصت گز بود و اصح آمالی از ابو یوسف رحمه الله روایه میکند که حریم چاه بر چندرسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز
بود حریم وی نیز شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حریم وی نیز هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حریم وی

نیز چاہ کز بود فاید دا ین خلاف جای پدید آید که کسی دیگر درین حریم وی چاہی کند و بیر احق منع بود و اگر کسی دیگر
آمد در حریم وی چاہی کند وی مخیر بود خواہد اینجا ہ را بپنباز د و خواہد همچنان گذاشته ماند بخداوند چاہ اول
چاہ کنده را چیزی از اجرت واجب نشود که بدید و اگر کسی آمد و در آن چاہ افتاد و مرد اگر در چاہ اول افتاده بود بر
وی چیزی نبود و اگر در چاہ ثانی افتاده بود کل دیت بر کننده چاہ دوم لازم آید و اگر کسی از بیرون حریم وی چاہی
کند و بیر احق منع بود اگرچه آب چاہ وی بدان چاہ سرایت کند و اگر مسلمانی چاہی خرد عیبی پدید آید تواند که رد کند
اما اگر بعد از انکه عیب پدید آید در وی آب بر گرفته باشد و خر جکرده نتواند که رد کند اما اگر دلوی بر کشید انگاه عیبی پدید
آمد تواند و کردن و اگر چاہی خرد عیبی پدید آمد چاہ آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز بر آورد نیز نتواند که رد کند
زیرا که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و وی از همچنان رد کردن عاجز است اگر چاہی خرد بخیار
سه روز آب فرو خورد و باز ان آب بر آید هم نتواند که رد کند از برای انکه همچنانکه می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است و این را نتواند تسلیم کردن از برای انکه آب زیادت بر آمده است یا کم و اگر چاہی خرد بخیار سه روز درین مدت
خیار موشی درین چاہ اندر افتاد و بمرد و موش را بر کشیدند و بسبب آب دلو نیز بر کشیدند و بیرون ریختند بعد از ان عیب
رد میکند که عیب ظاهر شد تواند که رد کند هم چنانکه مسلمانی بنده خرید بر خیار سه روز درین مدت خیار بنده را
تب آمد و باز صحت یافت تواند که رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چاہی خرد بخیار سه روز درین مدت خیار از چاہ
آب بر کشید و خرج کرد بعد از ان عیب پدید آمد تواند که رد کند یا نی بنگریم اگر از برای عمارت ساختن باز برای
خوردن بر کشیده است تواند که رد کند اما اگر برای زراعت باز بر کشیده است تواند که رد کند و اگر چاہی است میا
دو کس مشترک یکی شریک قسم تود و در فروخت چاہ را نامید و لیکن مدخل ساز نامید آن مشتری در چاہ شریک شود اما در مدخل
شریک نشود اما اگر مدخل نامید وی همچنان شریک اول شود و الله اعلم باب ۳۳ فی المسایل البیر و در
اسناد و ابار ای جمع بیر درین دو فصل بعقل را می حوالت کار انشاید کردن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت
کرده است باسناد درست تا بر رسول علیه السلام که هر که در همه کار ها اقتدا بعقل کند ضلالت نکند و گمراه نگردد و هر که عزت از
خلق طلبد خوار گردد محمد حسن رحمة الله گفته است که از اول رای ما با بو یوسف رحمة الله آن بود که چاہ باندر افتادن
نجاست پلید نشود قیاس بر آخور کرمابه که آخور کرمابه را نمایزه روان بوده است و دست پلید در وی آرند و آب بر سند
آن آب پلید نشود و اگر در چاہ نیز نجاست افتد پلید نشود اما چون اقاویل صحابه بجا بر سید ما رای خود وا ماندیم و با
اقاویل صحابه رضوان الله علیهم عمل کردیم که چاہ باندر افتادن نجاست نجس شود و امابه تهی کردن پاک نشود و
معتزله علیهم اللعنت گویند که چاہ باندر افتادن نجاست پلید شود و بیرون تهی کردن پاک نشود و انچاه را باید انباشتن
و چاہ دیگر کنند و بر قول شافعی رحمة الله که چون آب بدو نیست و نجاه من بر سد ای پلید می باز ندارد یکصد سیر

نجاست نجس نشود دلیل میدهد بر آنکه مذهب
چنان بود که نبیذ را بسبب نجاست نجس میدانست و دلیل بر آنکه مذهب
او چنان بود که نبیذ را بسبب حیض نجس میدانست و هم از آنجا آب برکشیدن
و بخوردن و در رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی پس معلوم شد که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود
امام علی النهار رحمة الله گفته اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را بیند که در کوه حیض در چاه اندازد و هم از آن چاه
آب برکشند و بخوردند و ایشان را منع نکند امادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که آن چاه نبود کاریز
بود دلیل بر آنکه در آخر وی جرعه سایها بود که از آن کاریز آب بیخورد و اگر در آب دان نجاست افتد نجس نشود و اما
ظاهر روایت آنست که چاه باندر افتادن نجس پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود دلیل بر آنکه در عهده عبد الله
عباس رضی الله عنه در چاه زمزم افتاد و مرد عبد الله عباس فرمود تا بر کشند ش و کل آب چاه را بیرون فرمود تا بر کشیدند خواجه
امام نجم الدین دستقانی حسین رحمة الله گفته است که آنجا را بحبل استوار کردند چنانکه بر وی بها انداختند سنگها در
انداختند آنجا کل آب برکشیدند امادر صلوة کشفوانی چنین آورده است که ندای میشنیدند که منقذای راه این
چاه آریست هست شما در نتوانید تهی کردن این مقدار آب برکشید چاه پاک شود پس معلوم آمد که چاه باندر افتادن
نجاست پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود حذیفه رضی الله عنه گفته است که اگر مرغی در چاه افتد و بمیرد آنرا برکشند
و چهل دلو آب برکشند پاک شود امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که چون موش در چاه افتد و بمیرد موش را برکشند
و ده دلو آب برکشند پاک شود دیگر روایتی دیگر غریب آمده است که هفت دلو برکشند پاک شود اما این روایت را تاویل
تا ملیش آن بود که دلو وی کلان بود اما صحیح آنست که رضوان الله علیهم اجمعین مجتهد بودند تا بر کسی باجتهاد خود جواب گفتند
اما صحیح آنست که ابو هریره رضی الله عنه و انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام فرموده است که چون
موش در چاه افتد و بمیرد موش را برکشند و بست دلو آب برکشند پاک شود شعبی رضی الله عنه گفته است که بست دلو آب بر
کشند پاک شود نخعی رحمة الله گفته است که سی دلو برکشند پاک شود ابو حنیفه رحمة الله گفته است که بست دلو واجب
شود و ده مستحب سی دلو برکشند پاک شود باتفاق چیزها که چاه را نجس کنند بر دو نوع است مرئی و نامرئی آنچه مرئی است
آنست بول است دی و خون و مانند اینها اگر چه از اینها قطره در چاه چکد کل آب را برکشیدن واجب شود تا پاک شود
و این روایت شرح طحاوی است روایتی کتاب صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله است که دو مرد آب شناس
را بیارند تا آن آب تقدیر کنند و آب برمیکشند تا چندانی که ایشان گویند که پاک شد حکم شود بپاکی آن ابو یوسف
رحمة الله در روایتی دیگر آورده است که بالا و پهنا آب را تقدیر کنند و در پهلوی آنجا آن
مقدار چاهی دیگر کنند و آنرا بآن چاه راه برمیکشند و آن آب چاه را پاک میکنند و در آنجا چاه میریزند چون آنجا چاه پر شود
این چاه را کل کشند بپاکی و یکی روایتی دیگر است که نیمه فرو برند و بالا آن آب را نگاه کنند و ده دلو دادم برکشند

و بیان بالای آب نگاه کنند چنانکه همان نیزه را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است بروده دلو که برمیکشند دوی دیگر بار نیزه را فرو برند و بنگرند که چند کم شده است بروده دلو که برمیکشند بنگرند که چندین کم شده بود بار اول همان مقدار نیزه دی برند چون نیزه نماند چاه راحکم شود بپاکی دیگر روایته دیگر است که رنگ آب بریزند در انچاه و آب برمیکشند تا چندانی که اثر رنگ در چاه نماند پس چاه راحکم شود بپاکی و شیخ الاسلام علی الدین رحمته الله گفته است که این روایته از ابو یوسف است رحمته الله و بر قول محمد رحمته الله از دویست دلو تا سیصد دلو برکشند تا پاک شود و انچه حکم نجاست نادری بود گفته اند اما نجاست دری را حکم چیست و گفت نیست از دری نجاست نوعی پنج دان که کم مسیر کبیر محکم بران از کاف اول مراد کنه است مانند دی و از کاف ثانی کنجشک و مانند دی مسیجه کبوتر و فاخته و مانند دی مرغ است و بطه و مانند دی آدمیست و سگ و گوسپند و مانند دی بر یکی را قدری معلوم است اصل درین باب آنست که خرد و تر در کلان تر تا اجل بمیرد تا اگر کنه در چاه افتد و بمیرد آن کنه را برکشند و ده دلو برکشند پاک شود و اگر دو کنه در چاه افتد و بمیرد و را برکشند و بست دلو آب برکشند پاک شود و اگر کنه یا موش بچه در چاه افتد و بمیرند ایشانرا برکشند و همان بست دلو آب برکشند و اگر کنه یا موش کلان یا دو موش در چاه افتد همین حکم تو دانیشانرا برکشند و همین بست دلو آب برکشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بمیرند موشانرا برکشند بروایته شرح طحاوی سیصد دلو آب برکشند پاک شود و بروایته صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمته الله چهل دلو آب برکشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بمیرند موشانرا برکشند باجماع چهل دلو آب برکشند پاک شود و اگر شش موش شود بروایته صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمته الله کل آب چاه برکشیدن لازم شود تا پاک شود و بروایته شرح طحاوی همان چهل دلو آب برکشیدن پاک شود تمامه همین خلاف نست و اگر ده موش در چاه افتد و بمیرند موشانرا برکشند و کل آب را برکشند باتفاق پاک شود بنابران اصل است که خواجه امام اجل سرخسی رحمته الله سه موش را چون اگر به دارد یعنی حکم گربه دارد و شش را حکم سگ دارد تا اگر دو موش در دو چاه افتادند و مردند و موشانرا برکشند و بست دلو از ان یکی چاه برکشیدند و در آن چاه دیگر بریختند ازین چاه دوم همین بست دلو برکشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتادند و مردند موشانرا برکشیدند و آب آن دو چاه دیگر را برکشیدند و دران چاه دیگر بریختند ازین چاه بروایته در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمته الله همان چهل دلو آب برکشند پاک شود و بروایته شرح طحاوی رحمته الله همان بست دلو آب برکشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف است اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و بمردند موشانرا برکشیدند و آب آن سه چاه را در یکی بریختند همین خلاف بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند موشانرا برکشیدند و آب آن چهار چاه برکشیدند و در چاه پنجم بریختند ازین چاه پنجم چهل دلو آب برکشند یا تفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتادند و مردند

موشان را برکشیدند و آب آن پنج چاه برکشیدند و درین چاه هشتم نریختند ازین چاه هشتم بروایت شرح طحاوی رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله کل آب چاه ششم را برکشند پاک شود تا نه همین خلاف هست اما کرده موش در چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند آب آن نه چاه دیگر را برکشیدند و درین چاه دهم نریختند آب این چاه هم کل باید کشیدن یا تنتن پاک شود **مسئله** اگر هم موش در چاه افتاد یا در چاه یافتند آن دم موش را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اگر موش باکرده در چاهی یافتند مرده بود و را برکشند و چهل دلو آب برکشند تا پاک شود و ازین برای آنکه خورد تر و رکده نتر ند اخل هست اما اگر یکی ازین دو را جراحت بود کل آب باید کشیدن تا پاک شود **مسئله** اگر در چاهی موش یافتند اما سیده آن موش برکشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامهاء را که ازان آب مشته باشد نمی کنند و سه روزه نماز قضا کنند و بر طعامی که ازان آب پخته باشند نیز نمی کنند و سه روزه نماز قضا کنند و بر قول ابو یوسف رحمة الله جامهاء را که ازان آب پخته باشند نیز نمی کنند و بر طعامی که ازان آب پخته باشند نیز نمی کنند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله ازینها حاجت نیست تا یقین نشود که چه وقت افتاده هست اما چون یقین شود که چه وقت افتاده هست ازان ساعت چاه را حکم کنند به پلیدی و ابو یوسف رحمة الله گفته هست که از اول را من نیز همچنان بود که ابو حنیفه رحمة الله اختیار کرده هست اما رازی بصحرای بیرون رفته بود و دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاد فرمودم تا برکشیدند موش دیدم اما سیده آزان قول رجوع کردم گفتم که موش اکنون در افتاده هست و اما سیده هست اگر من موشان را نفریافتم که سه روز نماز قضا کنید و طعامی که ازان آب پخته باشند بسگان رسید این جریح شود و درین جریحانیست قوله تعالی وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما این جایی بود که چاهی بود سرکشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موشان یافتند در چاه مرده و لیکن نه اما سیده این موش را برکشند و بست دلو برکشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامهاء نمازی کنند و دیگر روزه نماز قضا کنند و طعامی که ازان آب پخته باشند بسگان رسند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله ازینها حاجت نیست ازان زمان که موش یافتند چاه را حکم کنند به پلیدی **مسئله** اگر دو کبوتر به در چاه افتادند و مردند اینها را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود اصل درین باب آنست که هر چه یکی را چهل آب برکشیدن واجب شود چون دو شوند کل آب برکشیدن لازم آید **مسئله** چاهی که وی را بست دلو کشیدن لازم آمده باشد حکم دلو باید گمان چاه و اگر ان چاه را دلو نبود دلوی باید صاعی بود و ان چهار من بود ای دو صد و شانزده رطل شمرده شود و اگر دلوی ساختند که هشتاد من می بود ای چهار هزار و سه صد و شصت رطل شمرده شود یکی دلو بر کشند فتوی بر روایتی پاک شود و امام زفر گفته هست که بیست دلو برکشند پاک شود که نفس بعد و ثابت شده هست و تا ابو حنیفه رحمة الله همین روایتی هست که بیست دلو برکشند تا پاک شود که عدد شرط است که نفس بعد و ثابت شده هست **مسئله** چاهی را که بست دلو برکشیدن لازم شده باشد نوزده برکشیدند و بستم را

از روی آب ازاد کردند لیکن منوز در کاوا کی چاه هست یکی آمد و تحیل کرد و از انچاه آب برکشید بر قول محمد رحمة الله ان آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پلید بود و اگر کبوتر کلان در چاه افتد و بمیرد کبوتر برکشند بر روایة صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بر روایة شرح طحاوی رحمة الله سی دلو برکشند پاک شود **مسئله** چاهی که در ایست دلو برکشیدن لازم آمده هست در پهلوی این چاه چاهی پاک هست یکی دلو از ان چاه پلید برکشیدند و در ان چاه پاک ریختند از ان چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم بیست دلو برکشند پاک شود و اگر یکی دلو برکشید و بیرون ریخت دو دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول شش دلو برکشند پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دو دلو را از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند سوم را درین چاه پاک ریختند از چاه اول هفده دیگر برکشند و پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم هفده دلو برکشند پاک شود و اگر چهار دلو بیرون ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو برکشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشیدند و بیرون ریختند و دهم را در چاه پاک ریختند بر روایة خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود از چاه دوم سیزده دلو برکشند پاک شود بر روایة خواجه سلیمان جورجانی رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم یازده دلو برکشند پاک شود بنا بر ان اصلی هست که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمة الله ده دلو بی ان یکی ریخته فرموده و خواجه سلیمان جورجانی یازده با ان یکی ریخته فرموده اصل درین باب انست که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب ندارد تا اگر از چاه پلید نوزده دلو برکشیدند و بیرون ریختند و بستم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی دلو برکشند پاک شود **مسئله** در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله گفته هست که هفت گز مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمة الله گفته هست که پنج گز مسافت بسنده بود و این اختلاف از مکان افتاده هست که در بخارا از زمینها ایشان باغار هست و با نم بدان معنی هفت گز فرموده و در سمرقند زمینها سخت هست بدین معنی پنج گز گفت و اگر چاه نجاست چاه پاک میکنند چون طول و عرض در ایرا میکنند برابر او از نجاست لون و بوی و مزه نباید چاه پاک شود و آبی که برآمده پاک بود و اگر اب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز برآمد اگر چاه قریب بود که آب برآمد باتفاق ان آب پلید بود و اگر چاه خشک شده هست و باز آب برآمد ظاهر بر روایة اینست که ان آب پاک بود نصیر بن یحیی رحمة الله گفته هست که پلید بود و اگر سرگین در چاه افتاد و لا شد بعد از ان آب انچاه فرو خورد و باز برآمد اگر چاه قریب بود باجماع ان آب که برآید پلید بود و اگر چاه خشک بود بظاهر بر روایة ان آب پاک بود و این قول ابو حنیفه و محمد هست و بر قول ابو یوسف رحمة الله تعالی پلید بود **مسئله** چاهی هست که در ا کل آب برکشیدن لازم آمده هست

شد
ده دلو برکشیدند در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر چاهی بود که از وی بست دلو آب برکشیدن لازم آید تا
بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که آنچه که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب بست
برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب نماند اینجا طریق اولی بود و اما ظاهر روایت بست که چون آب برآید چند دلو برکشند تا بست
دلو تمام شود که نفس بعد ثابت شده بست پس بعد باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برمیکشند
چیزی نمی ماند چون آب برآید پاک میشود از برای این معنی بست که بعض کل ثابت شده بست کل آن بود که در وی چیزی نماند حکم
نفس چیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم بپاکی و اینجا عدد دیگر بر نفس ثابت شده بست بعد و ما نیم تا حکم پاکی ثابت شود مسئله
اگر کاه یا برگ پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمة الله گفت یکی دو دو عفو بست دلیل میکند که چون پیشتر شود نجس شود و اگر
پشک در چاه افتد از محمد رحمة الله سوال کردند گفت یکی دو دو عفو بست دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود و بعضی
مشایخ رحمة الله گفته اند که تا بسیار نشود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که بیچ دلو بی پشک برنیاید و این روایتیست
از ابو حنیفه رحمة الله بست و خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته بست که تا چهار یک روی آب چاه یکبار آب نجس نشود
و این هم جائی بود که پشک خشک بود و در بست اما اگر تر بود یا شکسته یا از ان خر بود یا از ان گاو یا از ان اسپ یا تفاوت
پلید شود بخلاف مالک رحمة الله که مالک رحمة الله گفته بست که چاه باندرافتادن نجاست پلید نشود
که گوشت وی خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله کل آب را برکشند تا
رحمة الله پلید نشود و اگر جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو و رسن برآرد و
حقیقی نیست آب در دهان وی کرده بست غوطه زده دلو و رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمة
پلید بود و مرد پلید و بر قول ابو یوسف رحمة الله مرد بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمة
بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمة الله مرد را پلیدی نجاست بست و بعضی گفته اند
جنابت بست انها که گفته اند که پلیدی نجاست بست بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجد تو
اما اگر خوی کند و جامه وی از ان خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بود وی نجا
جامه وی پلید نشدی و اگر انوقت ای در وقت جنابت بر عضو بر انگیار شستی از عهده بیرون آمدی
بر عضو بر ابا بد که سه بار بشوید تا از عهده بیرون آید و انهائی که پلیدی جنابت دارند قران ظاهر تواند
و در مسجد تواند در آمدن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل آرد و بر عضو بر انگیار بشوید از عهده
آید و بعضی از مشایخ گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمة الله آب پلید بود مرد پاک از انکه آب تا بر اعضا
باشد پاک کننده بود و در حق همان عضو در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا مادام که
چاه بست همچنان بود که آب بر اعضای وی چون از چاه برآید آب از اعضای وی جدا شود مرد پاک بود و آب

وجه قول ابو یوسف رحمة الله است که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتم مراز عهده جنابت بیرون نیاید
پس آب پلید نشود و محمد رحمة الله نیت قربت را اعتبار دارد چون نیت قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک اگر بر اندام فرو
رونده نجاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب دلو و رسن دیگر آمد و بچاه دوم رفت و غوطه خورد و بر آمد
و بچاه سیوم فرو رود و غوطه خورد و بر آید از چاه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله مرد پاک بر آید و آبها پلید و بر قول
ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بنا بر همان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد مسئله اگر یعنی
جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو آید و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست ان آب پاک
بود از برای انکه نیست قربت از وی درست نیست و ایشان مخاطب نیند باوردن غسل مسئله اگر مسلمانی با طهارة
بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد ظاهر روایة آب پاک بود و طحاوی رحمة الله گفته است که
آب مستعمل شود اگر آب مستعمل در چاه رفت در مستقی از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که اگر آب غسل است صد دلو بر کشند تا پاک
شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود چهل دلو بر کشند تا پاک شود و از محمد رحمة الله روایة است که اگر بسیار اندام
شسته است بیست دلو بر کشند پاک بود و اگر غسالة است چهل دلو بر کشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن زیاد از ابو حنیفه
رحمة الله روایة کرده است که دلو چند بر کشند پاک شود و مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله است که ده دلو بر کشند
پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که دلوی چند بر کشند پاک شود مختار
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که بست دلو بر کشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمة الله روایة است که کل آب چاه را
بر کشند نه از روی که پلید شده است از برای انکه تا پاک میپاک کننده شود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و علی المهاجرین والانصار و التابعین الابرار و الاولیاء
والاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا ینفع مال و لا بنون تمت هذا الکتاب

جلد اول صلوة مسعودی بتاریخ هفتم
ماه محرم الحرام سنه ۱۲۷۲
هجری
تمام شد

جلد دویم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الجنة للمتقین ❊ بکرمه ومنه وفتح باب التوبة علی المذنبین بفضله ورحمته والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المهاجرین ❊ ونصرته وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان مسح موزه ودر بیان چیزهای که بردی مسح روا بود ودر مسح صاحب جرح سایل ودر بیان جبیره وآن باب مشتمل ست بر چهار فصل **فصل اول در بیان مسح موزه** در خبر آمده ست از مصطفی صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم سیم میداریم از سلاحهای خرم کفت موزه خربارد وم وسیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم همین جواب او را میکفت که موزه خرپس معلوم آمد که موزه سلاح ست همچون سلاحهای دیکر موزه نیز نه نوع ست سیاه ست وسفید ست وسرخ ست سیاه داشتن سنت ست وسرخ داشتن رخصت ست وسفید داشتن بدعت ست بدانکه مسح بر موزه سنت ست وقائم مقام فریضه ست امام کرخی رحمة الله کوید هر که منکر شود ترسم که کافر نشود اما ظاهر روایة آنست که کافر نشود ولیکن مبتدع کردد بدانکه مسح جائز ست بامر رسول ونفعل رسول علیه الصلوة والسلام وراوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنه وی روایة میکند که رسول علیه السلام جبه داشت از برده چادر شامی سیاه تنک آستین ودستهای مبارک را در آستین آورده بود وبزیر دامن بیرون آورده وطهارت میساخت ومن آب می ریختم چون بقدمهای مبارک رسید بر پشت پای موزه مسح آورد ومن سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قدمهای مبارک نمیشویند رسول علیه السلام فرمود همذا امر ربی

چنین نبود و هست بر دوام کار من مراد جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه راست یعنی تا وقتی که صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین سوال کردند که یا جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آوردم
ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خاموش گردند مراد رضوان الله علیهم آن بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
از نازل شدن سوره مائده بودی بنازل شدن سوره مائده آن فعل منسوخ شده بودی چون وی گفت من خود
بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را این اشکال نماند و بعضی از نسخها
این روایت از جابر بن عبد الله سلمی است رضی الله عنه که از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها سوال
کرد که چه میگوئی در روائی مسح موزه وی گفت من پشت پای خود را بریده دوست تر دارم که بر پشت
پای مسح کشیدن و سائل در سوال معانقت کرد و از مومنان اشاره کرد به امیر المومنین علی گفت از امیر المومنین
علی رضی الله عنه سوال کن که در سفر با رسول بیشتر بوده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کرد گفت ما
دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعد از خیمه بیرون آمد بر پشتهای پای مبارک خود مسح کشیده بود
چنانکه نشان انگشتان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای پای موزه رسول علیه السلام پیدا بود بیان
این خبر عاد مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند تبریح ابانی رضی الله عنه که عائشه از این
قول رجوع کرد و فتوی داد بر روائی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنهما سوال کردند که چه میگوئی در مسح موزه
گفت من مسح بر پشت خر کرده روا دارم نه بر پشت پای موزه تا باران بود که دیدار فعل رسول علیه
الصلوة والسلام خبر نبود و چون وی را خبر شد روایت میکند عطاء بن ابی رباح که وی از آن قول رجوع کرد
و فتوی داد بر روائی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سعد را دید ضرکه طهارت می ساخت چون بقدمها
رسید بر پشت پای موزه مسح کرد گفت یا سعد قدمها را مشوی گفت بردار پدر خود سوال کن عبد الله از پدر
خود سوال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت ساز د قدمها را نشوید بر پشت پای موزه مسح کند گفت
کرا دیدی گفت سعد را دیدم گفت عمر تو از تو فقیه تر است اشکال آمد که سعد برادر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
نبود و انچه معنی است که گفت عمر تو از تو فقیه تر است در روئی در فقه بود یکی آنکه خداوند عز و جل میفرماید انما المومنون
اخوة دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام بیامد و گفت یا رسول الله خداوند عز و جل فرشتگان آسمانها را با یکدیگر
برادری داده است تو سر صحابه رضوان الله تعالی علیهم با یکدیگر برادری دهی رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
را رضوان الله علیهم با یکدیگر برادری داد سعد را با امیر المومنین عمر رضی الله عنه برادری داد بر همین گفت که
عمر تو از فقیه تر است روایان مسح موزه امیر المومنین عمر و عثمان و امیر المومنین علی و عبد الله مسعود و

سعد و ثعبر و ابن سعید و خزیمہ رضوان اللہ علیہم اجمعین روایت میکنند کہ مسح موزہ جایز ست بامر رسول و فعل رسول مقیم را یکشبانروز و مسافر را سہ شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چہارم ہمان وقت کہ بر او حدث رسیدہ باشد و ہیچ امام مالک نیست کہ مقیم را مسح روا نیست کہ بر او ضرورت نیست و مسافر را صحیح پیدا نیست دلیل بر ان حدیث صفوان بن عساد رضی اللہ عنہ کہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام سوال کرد کہ بخلاء یا بحدث موزہ از پای بیرون آرم بانی رسول علیہ السلام فرمود کہ نی مگر از جنابت پس معلوم آمد کہ مسافر را تا جنابت نرسد بر او جرح مسح روا بود و خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ گفتہ ست کہ مقیم مسافر را تا جنابت نرسد حدث پیدا نیست دلیل بر انکہ معاذ جبل رضی اللہ عنہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام سوال کرد کہ بر موزہ یکشبانروز مسح کنم رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود بلی گفت دو شبانروز کنم رسول علیہ السلام فرمود بلی گفت سہ شبانروز کنم رسول علیہ السلام فرمود بلی معاذ جبل رضی اللہ عنہ خاموش گردید خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ست دلیل میکند کہ ہر چند معاذ جبل رضی اللہ عنہ سوال کردی رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودی کہ بلی پس معلوم آمد کہ مقیم را و مسافر را حد پیدا نیست ہر چند بر موزہ مسح کند و ابو حنیفہ گفتہ اند کہ معاذ جبل از علماء صحابہ بود رضی اللہ عنہ مید انست کہ مسافر را زیادہ از سہ شبانروز مسح روا نیست تا سہ شبانروز نرسانیدی و خاموشی گرد رسول علیہم السلام زیادہ ازان نفرمود دیگر انکہ چندین کس از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین روایت میکنند کہ مسح موزہ جایز ست بامر رسول و بفعل رسول علیہ السلام مقیم را یکشبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر ہمین وقت کہ حدث رسیدہ باشد مسافر را سہ شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چہارم ہمان وقت کہ حدث رسیدہ باشد بقولہ علیہ السلام مسح المقیم یوما ولیلۃ والمسافر ثلثۃ ایام ولیالیہا مذکور فی الصحاح و خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ گفتہ ست کہ من سہ ہزار کس را از صحابہ در یافتم ہفتاد کس از ہر یاران را در یافتم و دیدم کہ ایشان در مسح موزہ چندان مبالغت میکردند کہ گمان می بردم کہ بر پشت پای بر نہ مسح روا بود اما این وجہ ما خود نیست و روافض علیہم اللعنۃ نرآنند کہ بر پشت پای بر نہ مسح روا بود اما ظاہر روایت آنست کہ روا نبود و ابو الحسن کرخی رحمۃ اللہ گفتہ ست ہر کہ موزہ را منکر شود خطر کفر دارد و در روافض منکر ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ گفتہ ست کہ از اول بر من روشن نبود مسح موزہ از بس آنکہ اوایل صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین بر سیدہ مسح موزہ بر من از آفتاب روشن تر شد من در سال شانزدہم بودم و سال بر شتاد و شش از ہجرت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ من با پدر خود بسفر قبلہ رفتم و روزگار خفتادہ رضی اللہ عنہ در یافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد کہ از کدام جائی گفتم از جانب

عراق گفت از جائی که دین متفرقه شده و بهوا و بدعت گرفته گفتم کلام و حاشا از ایشان بیم استعفا دهم گفت
از وفات خیر انبیا علیه السلام این دو شیخ را رحمه فاضل دانم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و آن دو یار را
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان علی رضی الله عنهم و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین لعنت نکنم و بد خیر را
حلال دارم و لیکن نخورم و قرآن را مخلوق نگویم و بد را بکبائر کافر نگویم و مسح موزه را جائز دانم گفت ای کرد
احسن الله که بر همین اساس که راست گرفته بالیقیناست نجات یابی باب دویم در بیان چیزها که مسح
روا نبود بدانکه موزه که بر خواجه احمد یمینی رحمة الله فتوی داده بود در موزه کرباس مسح روا نبود و بر دوم در ادیم
روا نبود بجارق و بتاتا ظاهر روایت و امام بخاری و بعضی بر آنند خود جواب کویند که روا بود همدیگر ان دو شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق نگفتن که روا یا نارواست یکی در بیخ روغن طهارت نیافتن
دویکر بر جارق و بتاتا به مسح کشیدن که در وی اختلاف مشایخان بسیار آنرا بر لاک پیش نبذ غوریانه
ظاهر روایت آنست که مسح روا بود و شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که روا نبود که بر بسته
دوخته تار و پود بر وی مسح کشیدن بموزه نمدی ترکی مسح روا بود باتفاق بر موزه نمدی فرغدی
مسح روا نبود باتفاق بر جورب بی نعل فرغدی مسح روا باتفاق در معنی موزه کرباسی شود بر جورب تنک پخته
بی نعل مسح روا بود یانی بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا بود و دلیل بر آنکه ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جورب مسح کشید و ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که جورب بی نعل مسح را
نبود که باوی سفر توان کرد چون پاتابه شود و آنچه ایشان روایت کرده محمول است بر آنکه جورب پخته بود بی نعل
بوده است مذکور فی الخصائل بر جورب پخته بی نعل روا بود یانی خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است که من بسفر
رفتم و در یافتم روزگار ابو حنیفه وی را بیماری آخرین بود این مسئله از وی سوال کردم گفت اول فتوی داده بودم
که روا نبود اما اکنون فتوی دادم که روا بود این روایت قول امیر المومنین عمر است و امیر المومنین علی سعد و ابن
مسعود مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اجمعین هر دو چه صفت باید تا بر وی مسح روا بود موزه باید درست و
پاک چندانی که کعب را بپوشد تا بر وی مسح روا بود و در یکی چه صفت باید تا روا بی مسح را بازدارد و بجرد از
مالک رحمة الله روایت است که هر چند دریدگی بود روا بی مسح را بازدارد و در شرح از سفیان ثوری روایت است
که هر چند دریدگی بود روا مسح بازندارد در مبسوط از عطاء رحمة الله همین روایت است که هر چند دریدگی بود روا مسح بازندارد از
شافعی رحمة الله روایت است که هر چند اندک دریدگی بود روا مسح بازدارد برای آنکه آنچه کشاده شده است تسترش
ان فریضه شود و بعضی تستر و بعضی مسح کشیدن روا نبود و اما علماء ما رحمهم الله گفته اند چنان نگویم که مالک و سفیان
ثوری و عطاء رحمهم الله گفته اند که بحقیقت پای برهنه روا داشته باشیم چنان نگویم که شافعی رحمة الله

گفته است که موزه موسان از دریدگی اندک خالی نبود و کم که سه انگشت بریکی پای از دریدگی بود فروسوی
کعب روای مسح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنیم تا اگر دو انگشت بریکی پای دریده بود و دیگر
انگشت بریکی پای روای مسح باز ندارد سه انگشت بریکی پای فروسوی کعب دریده بود تا روای مسح را باز
دارد دریدگی سه انگشت دست یا بدیا سه انگشت پای بروایت زیادات سه انگشت پای بروایت مبسوط
سه انگشت دست در جواز مسح موزه اعتبار است راست یا محل راکرخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل راست
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابوالحسن قدوری رحمة الله گفته است که اعتبار آلت راست وی قیاس میکند
بروایت مبسوط در جواز مسح موزه اعتبار پوشیدن راست یا سبب حدث را ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابوالحسن قدوری گفته است که اعتبار حدث را فائده این خلاف جای پدید آید که اول
قدمها را بشوید و موزه پوشد و انگاه باقی اعضا را دیگر شوید برین طهارت بر قول علمای ما رحمهم الله نماز
گذارد روا بود بر قول شافعی رحمة الله روا نبود اگر بعد ازان وی را حدث رسید بدین موزه مسح روا بود
یا نی ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است روا نبود که الوقت که موزه پوشیده است طهارة وی کامل نبوده است
ابوالحسن قدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که الوقت حدث رسیده است و بر اطهارت کامل بوده و فتوی برین
قولست که روا بود اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسح تمام کند و اگر مقیمانه کشیده
و انگاه مسافر شود موزه بیرون آرد پایها را شوید و اگر بعضی مقیمانه کشیده و انگاه مسافر شود بر قول شافعی رح
مقیمانه تمام کند و بر قول علمای ما رحمهم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم شود
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانروز کشیده و انگاه مقیم شد و موزه ها بیرون آرد و قدمها را بشوید اگر بعضی مسافرانه
کشید و مقیم شد و هم مقیمانه تمام کند اما شافعی رحمة الله مسح کشیدن را اعتبار دارد اگر در خضر حدث رسید سفر و بکر
مسافر شد انگاه طهارة سازد و مسح کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسح در حضر کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی رح در پوشیدن موزه ترتیب است شرط است چنانکه در طهارت ترتیب است شرط میدارد بر قول علمای ما رحمهم الله ترتیب
شرط نیست فائده این خلاف جای پدید آید که طهارت ساخت و پای راست راست و موزه پوشید و انگاه
پای چپ شست و موزه پوشید بدین طهارت نماز گذارد بر قول علمای ما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر رحمهما الله روا نبود و چون حدث رسید سفر و بر قول علمای ما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و بر قول شافعی رح بر انموزه
مسح روا نبود و اگر خواهد تا باتفاق بر انموزه مسح روا بود باید که طهارت تمام کند و انگاه پوشد تا باتفاق بر انموزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسح موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز
است بر قول علمای ما رحمهم الله بر کف پای موزه مسح جایز نیست وجه قول شافعی رحمة الله اینست که قدمها

میکند مغیرة بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام مسح میکشید علی الخف و سلف علماء رحمهم الله گفته اند که صاحب صحاح محمد بن اسمعیل
این روایت کرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و برکشیدن سوی ساق زیرا که موزه با هر دو روایت اکثر کرده
باشد بدینچنین وجه قول علماء گفته اند که بر کف پای جایز نیست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که اگر دین بر رای
محض بودی قیاس آن بودی که بر کف پای موزه مسح بایستی کشیدن نی بر پشت پای موزه اما ازان خود دانیم و بفعل رسول علیه الصلوة
والسلام عمل کردیم که محل مسح پشت موزه است نی کف پای موزه عطا گفته است که مسح سه بار می باید کشید چنانکه غسل اما ظاهر روایت
اینست که یکبار بسنده است که بنا بر مسح بر تخفیف است و ثانی قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه سه بار بایستی بر پشتهای پای مبارک رسول الله
نشان انگشتان مبارکش باقی مانده بودی اگر سامانی بر سر پا بر پای موزه یا بر هیچ چیز مسح میکند بسر انگشتان اگر دریای آب و سلان
نرسد تعلق روا نبود اگر دریای آب سیلان رسد بعضی گفته اند روا بود و خواجه امام حسام الدین اندوسی گفته است که اگر چه دریای آب سیلان
رسید روا نبود و در بعضی نسخها آورده است که ظاهر روایت اینست که روا نبود تا سکم انگشتان نرسد اما اگر سه انگشت تر کرد از نهاد
یا دو از نهاد مسح کرده شود کشیدن مستحب است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است بدان هی مسح کشیدن روا نبود اما اگر پای را انجا برد
مسح کشیدن روا بود اما اگر پا بر پای خود باز دارد و محض باطل شود اگر نخست پا بنهاد شسته و موزه پوشید و استنجا کرد نیست که از وی حدث
ظاهر شود و درین اتفاق است که موزه بیرون آرد قدمها باز شوید اگر قدمها باز شست و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد و نگاه
استنجا کرد نیست شسته باطل شود طهارة سازد بران موزه مسح کشیدن روا بود و ابتدا مسح از زمان استنجا نسبت نکرده است بر قول
ما رحمهم الله شسته باطل نشود و ابتدا مسح از زمان حدث میدان بود و اگر موزه را پنهانا اندر دریده است چون پای می نماند و
زیان میشود بر مسکر فرا میشود و بجرد پای نهادن که در زمان میشود مسح باطل شود اما اگر چیزی بر بسته است بر موزه که در زمان
نمیشود ظاهر بر روایت بر انجا مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که مسح باطل شود که این بر بسته است و نه نمی
تا بر وی مسح روا بود اگر ابره موزه در شست بود و اسپر نیز در شست اکنون مسح روا بود و اگر ابره در شست بود و اسپر تا در شست
بسران موزه مسح روا بود اما اگر ابره دریده است و اسپر در شست اگر اسپر وحشی بود یا سحمان مسح روا بود و اگر اسپر کرباسی بود
روا نبود اگر از دریچه موزه آب اندری آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در حصاول آورده است که هر چند اندک اندک آید مسح باطل
شود اما در واقعات ضیعة ابو اللیث و در فتاوی خواجه امام بکر فضل بخاری رحمه الله آورده است هر چند اندک اندک آید مسح باطل نشود
و خواجه امام زاهد فرزند رحمه الله گفته است که اگر ازین پای چندانی اندر آید که کل آن پایش تر شود پای دیگر مسح باطل شود زیرا که یک
مسح و یک پای غسل و مسح با غسل جمع نیاید و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که اگر یک پای را بچندانی اندر آید که پیشتر از پایش
تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود که در زنده روا نیست که همچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح را باطل
کند بر سبیل اشکال گفتند که چون روایت زیادات اینست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس تو چرا پیشتر را اعتبار میکنی گفتند از برای
دفع حرج که اگر آن اندک را اعتبار کردیم و آن جمع شود و درین باب حرج است مسح موزه را زیان بیرون می آورد و بر بسیاری اعتماد نیست

قدم برافتادش چه مقدار باید تا مسحش باطل شود و برقول ابوحنیفه رضی الله عنه تا پاشنه بحدی گفت نرسد مسح باطل نشود و برقول ابویوسف رحمه الله تا بیشتر
از پشت پایش و در پشت پای موزه بود مسحش باطل نشود و برقول محمد تا پایش در محل مسح مقدار سه انگشت بود مسح وی باطل نشود و برقول
شافعی رحمه الله تا پایش در محل ساق مسح موزه بود مسحش باطل نشود و برقول علما و خواجه حسن بصری رحمهما الله اما اگر مسح را یکپای موزه را
از پایش بیفتد مسحش باطل نشود و برقول علما رحمهم الله باطل شود می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آرد و بردو
قدم راشسته و آنگاه موزه بوشد و نماز بازیابد یحیی رحمه الله در بنیاد سه روایت است یکروایت آنست که جادار رحمهما الله روایت
میکند همچنانکه بیفتد که علما رحمهم الله گفته اند و یکروایت دیگر آنست که ابن ابی لیلی از حکم و حکم از یحیی رحمه الله روایت میکند که همچنان
کند که علما و خواجه حسن بصری رح گفته اند و یکروایت آنست که حسین بن عماره از حکم و حکم از یحیی رحمه الله روایت میکند که از پای موزه
دیگر را بیرون آرد و طهارة تمام سازد و آنگاه موزه بوشد تا بیقین از عهده بیرون آید نزد یک ایشان بموزه بیرون آمدن
طهارة تباه شود مسماة از اجنابت رسید غسل آورد موزه بوشید یا دامدش که آب در دهن دینی نکرده ام اگر پیش از انکه حدث رسیدش
آب در دهن وینی کرد و آنگاه حدث رسیدش طهارت ساز و اتفاقا دیرا بر این موزه مسح روا بود و اگر حدث رسیدش و آنگاه آب
در دهن وینی کرد بر قول علما رحمهم الله بر این موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود اگر از جنابت غسل آورد و
موزه بوشید بعد معلوم شدش که لمعه خشک مانده است اگر حدث رسیدش آنگاه ان لمعه را تر کرد به اجماع بران موزه مسح روا
نبود و اگر پیش از انکه حدث رسیدش ان لمعه را تر کرد به آنگاه حدث رسیدش بر قول علما رحمهم الله بر آن موزه مسح روا بود و بر قول
شافعی رح روا نبود اگر مسح را حدث مسح باقی است و یا جنابت رسیدش و نا پاینده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
یافت چندانی که طهارت را پس آید و بر ابر آن موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن عسال رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وآله
وسلم سوال کرد یا رسول الله بجنابت و بحدث موزه پای بیرون آرم یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی مگر از جنابت
معلوم شد چون بر سیدن جنابت قدمها شستن فریضه شد مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و نا پاینده است تیمم کرد و موزه بوشید
حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را پس آید بر آن موزه مسح روا نبود اگر جنابت رسیدش با دی آب است چندانی که طهارة
را پس آید طهارت ساخت و قدمها شست و موزه بوشید آنگاه تیمم کرد از برای باقی جنابت را حدث رسیدش آب یافت چندانی
که طهارت را پس آید بعضی گفته اند که دیرا بر آن موزه مسح روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که آن وقت که موزه
بوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمها شست و تیمم کرد از برای باقی جنابت آنگاه
موزه بوشید حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را پس آید اتفاقا دیرا بر این موزه مسح روا بود که آن وقت که
موزه بوشیده است دیرا از جنابت چیزی باقی مانده بود و طهارة وی کامله بود اگر آب یافت چندانی که غسل را پس آید
و بعکس غسل نیاورد و باز نا یافت تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را پس آید دیرا بدان موزه مسح روا نبود
نه یافتن آن آب که غسل را پس آید دیرا قدمها شستن فریضه نشود اگر طهارة ساخت و موزه بوشید حدث رسیدش طهارة ساخت بر این موزه مسح

سر موزه پوشیدن تا بسیاری چهار ساعت بدان سر موزه مسح میکشد روا نبود که مسح بر پشت پای موزه قرار گرفته است
فی بر سر موزه اما اگر مرد را بطهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام شافعی سر موزه مسح روا نبود که موزه بدل
است از پای و سر موزه بدل نیست از موزه تا بدل بر بدل شود روا نبود اما بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود که در معنی موزه
دو تا باشند دلیل بر آنکه عبد الرحمن ابن ابی لیلی روایت میکند که ما طرفی همه شب نیز رفته بودیم نماز شام آب خواست و طهارت تمام
و بر سر موزه مسح کشید گفتم چنین میکردم از رسول علیه الصلوة والسلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از شستن پای است که
قدرت پای شستن مسح بر دست و بدل با حال توانائی بر اصل روا نبود معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای است که
سر موزه از پاشنه بر نقاد بر قول زفر رحمه الله بر آن یکپای سر موزه دیگر مسح باقی بود اگر بر پشت پای این موزه کشد روا نبود علما
رحمهم الله در روایت دیگر روایت است که بر پشت پای موزه مسح کشد بر پشت پای سر موزه مسح کشد باز روا نبود بر قول مختار ازین دو
است و دیگر روایت دیگر آنست که از پای سر موزه دیگر بیرون آرد و هر دو پشت پای موزه مسح کشد و این اختیار محمد است
اگر موزه دریده است و سر موزه درست بر سر موزه روا بود و بر موزه بود اگر سر موزه دریده و موزه درست بر سر موزه
مسح روا نبود و بر موزه مسح روا بود و اگر موزه با چیدان پوشیده است بر چیدان مسح روا نبود که محل مسح پشت پای موزه
است پی آنجا که چیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای چیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای موزه چون مقدار سه انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسح نیابت دارد و بشرط آنکه پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پلید بود
چون دست بر تری نهاد تری از دستش بر پشت چیدان سرایت کند دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر کشد
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید باوی نماز روا نبود اگر جاروق بموزه نهد بین بر وخته از برای مسح کشد
روا بود اگر بر دوخته نیست بر جاروق مسح روا نبود باید که دست بزیر جاروق اندازد بر پشت پای موزه مسح کشد
تا روا بود باتفاق اگر موزه و سر موزه بر طهارت کامل پوشیده است حدث رسیدش طهارت ساخت و دست بباتفاق
سر موزه فرو میکشد تا بر موزه مسح کشد روا نبود باید که بر سر موزه مسح کشد یا سر موزه را بیرون کند و بر موزه مسح کشد
تا از نهبده بیرون آید باب دوم در بیان مسح صاحب جرح سایل اسمار چند و به خالی نیست یا در وقت طهارت
ساختن میرود و در وقت موزه پوشیدن نمیرود و یا در وقت موزه پوشیدن میرود در وقت طهارت ساختن نمیرود
و یا در وقت نماز میرود و یا هر دو وقت میرود بر قول زفر رحمه الله در هر حالها حکم اصحاب دارد و بر قول شافعی رحمه الله در هر حالها حکم صاحب
جرح دارد و شافعی رحمه الله حدث سایل بر حدث نیارد بر قول علماء ما اگر بر طهارت کامل پوشیده است حکم اصحاب دارد و اگر طهارت
ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد فائده این خلاف جائی پدید آید که صاحب جرح سایل موزه پوشیده است و بر طهارت
ناقص و نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بدین موزه مسح کشد و بدین نماز نماز کند اما اگر در میان نماز وقت تمام شد
موزه بیرون آرد باتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت میرود

و درمیان نماز وقت نوشد وی بر همان طهارت کامل است و بر نماز رود و نماز تمام کند و اگر وقت نوشد و جراحت سیلان نشد طهارة
سازد و باتفاق بر این موزه مسح کشد روا بود و بر این نماز بنا کند عیسی بن ابان رضی الله عنه گفته است که نماز از سر گیرد و ظاهر
روایت آنست که بر آن نماز بنا کند مسافر را برست جراحت است طهارت ساخت و جبیره بر است مسح کشید و موزه پوشید تا دام بر دست
جراحت باقی است مدت مسح موزه باقیست بر جبیره مسح روا بود اگر پیش از آنکه مدت مسح موزه بسر آید جراحت نیکو شد حکمش چیست خواجه
زاده فخر الدین رحمة الله گفته است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه شود قدمها شستن نیز فریضه شود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است
که این جایگاه بود که دیر ادرین میان حدث رسیده باشد و وقتی بر این موزه مسح کشیده باشد اما اگر بر همین طهارت بود که موزه پوشیده
باشد همان لمعه را ترک کند بسنده بود اگر جراحت بر پاست طهارة ساخت و جبیره بر پشت پای مسح کشیده پای نیکو راست است و موزه
پوشید تا دام که جراحت باقی است مدت مسح باقیست و دیر ابران موزه مسح روا بود پیش از انکه مدة مسح بسر آمدی جراحت نیکو شد اتفاق
است که همچنان شستن آن لمعه فریضه است شش قدمها نیز فریضه شود اگر بر پای جراحت است و طهارة ساخت و جبیره بر پشت و مسح کشید و ان
پای نیکو راست است و آن پای نیکو را موزه پوشید حدث رسید شد بران موزه مسح روا بود از برای انکه مسح جبیره قایم مقام غسل است یکی پای
غسل شود و یکپای مسح و مسح یا غسل جمعه نباید اما اگر طهارت ساخت و جبیره بر پشت اگر مسح جبیره فرا موشکرد و هر دو پای موزه پوشید بعد
از ان حدث رسید شش طهارت ساخت و بران موزه مسح روا بود و یانی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است و بران روایت که مسح جبیره را فریضه
دارد روا نبود اما بدان روایت که مسح جبیره را فریضه ندارد روا بود اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه اینست که روا نبود اگر یکی
را انگشتان پای نیست و لیکن پشت های پای بر قرار است بر آن موزه مسح روا نبود زیرا که محل مسح پشت است نه انگشتان اما اگر یکی
را پای کل نیست بران پای دیگر مسح روا بود و غسل نی اما اگر فرو دسوی کعب هر چند اندک باقی بود از انشستن فریضه بود بدان
پای دیگر مسح روا نبود از برای انکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمعه نباید اگر طهارت ساخت باب مطلق و موزه پوشید
و حدث رسیدش هر ای که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود اگر طهارت ساخت باب مکروه موزه پوشید چون حدث رسیدش
هر ای که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود اگر طهارت ساخت باب مشکوک و موزه پوشید و نماز گذارد حدث رسیدش یا باب
مشکوک یافت اتفاقا و دیر ابران موزه مسح روا بود اما اگر باب مشکوک طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش هیچ تمر یافت بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هیچ بدان اب تمر عمل نکند و تیمم کند و بر قول محمد رحمه الله ان
موزه را بیرون کند به بیند تمر طهارت ساز د و تیمم باطل کند تا از عهده بیرون آید اگر طهارت ساخته بیند تمر د موزه پوشید و دیر احدث
رسید اب مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باید بیرون کند از موزه که
بشوید و مسح بر قول ایشان روا نبود و اگر به بیند تمر طهارت ساخت موزه پوشید حدث بیشتر از سه مسح یافت قاضی حکیم و خواجه امام
ابو علی نسفی رحمهم الله گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر این موزه مسح روا نبود که موزه بدل است از پای و بیند تمر بدل
است از اب پس بدل بر بدل روا نبود قاضی امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که روا بود قیاس قول ابو حنیفه

اند عذر بران موزه مسح کشد و اگر از سر شک مسح می آرد و اختلاف مشایخ هست خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است
که روا نبود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که روا بود اگر یکی از پای ارشنا نیک بیچ با
نماند شستن آن یک پای ساقط شود و آن پای دیگر را مسح کند روا بود اگر مسلمانی را پای در موزه
اما شیده است و هوا سرد است خطر هلاکت تن دارد و مدت مسح نیز بسر آمده بود او را در معنی چیره داشته
اند تا بر این مسح کند روا بود همچنانکه بر چیره تا اگر مسلمانی را پای در موزه اما شیده یا موزه در پای فشرده مدت مسح
بسر آمد طهارت کند و هر دو انگشت ترکند و پنج از زیر بر آرد و تا کعب همچون مسح چیره شود و این در معنی غسل
شود و مسح موزه همچنانکه مرد را اجابز است و زنان را نیز جائز است **فصل سیوم در بیان مسح**
چیره بدانکه مسح چیره جایز است بفعل رسول علیه السلام و بامر رسول علیه السلام و بفعل امیر المومنین عمر
رضی الله عنه فعل رسول علیه الصلوة والسلام آن بود که کافران علیهم اللعنة پیشانی مبارک رسول علیه الصلوة
والسلام مجروح کردند رسول علیه السلام فرمود تا استخوان مردار خشک آرید آوردند کوفتند و پیختند و بران جراحت
کردند و عصابه بر بست و بر انجا مسح میکشد و نماز میگذارد و ما را از فعل رسول علیه السلام دو معلوم شد یکی انکه
استخوان مردار خشک پاکست و مسح چیره جایز است و امر رسول علیه السلام آن بود که در غزوی امیر المومنین علی
رضی الله عنه از اسپ افتاد و دست راست مبارکش مجروح شد و بر او رسول علیه السلام فرمود که حنظل بر بندد و بر انجا
مسح بکشد نماز بگذارد و علم بدست چپ گیرد که در دنیا و آخرت علم دار من خواهی بود و فعل امیر المومنین عمر رضی الله
عنه آن بود که انگشت مبارکش مجروح شد و زهره کوسفند را هی کرد و نسبت دو انگشت کشیده و بر انجا مسح
میکشید و نماز میگذارد و ما را از فعل امیر المومنین عمر رضی الله عنه دو مسئله معلوم آمد یکی انکه زهره را پس نجاست
است و پوستش از مسح بر چیره جایز است مسح بر چیره بستکم مخالف است بر مسح موزه یکی انکه اگر قدمها ناشسته
موزه بوشی مسح کشی روا نبود و باز بر جراحت را شستن حاجت نیست هم حنظل بر بندی و مسح کشی روا بود مگر
انکه دای سر جراحت زیادت ورمی آلوده باشد آنرا شستن فریضه بود و دیگر مسح موزه را حدی معلوم است
مقیم را یکشبانروز و مسافر را سه شبانروز و باز مسح چیره را مدتی معلوم نیست تا جراحت باقی است مدت مسح
باقیست سیوم انکه یا مسح را موزه از یکپای بیفتد و مسح چیره از چند وجه خالی نیست اگر مسح زبان دارد اتفاق
هر دو را دی ساقط شود و اگر غسل زبان ندارد اتفاق مسح روا نبود و اگر غسل زبان دارد مسح لی نجواب
اول ابو حنیفه رضی الله عنه آن بود که هر چه غسل ساقط شود مسح نیز ساقط شود اما اسد بن عمرو از ابو حنیفه رضی
روایت میکند که ازان قول رجوع کرد و گفت مسح چیره قایم مقام غسل است و در وی اقاویل اصحاب بسیار است
پس گشتا از عهده بیرون آید مسئله مسح چیره چگونه گشت همچنانکه چیره بود و هر زمان آب توکیرد و اگر جنبان

کشد مسح موزه را یعنی یک روی روا نبود و این روایت در فتاوی غسان هست مسئله آن فرجیا و را آب رسانیدن
شرط هست یا نی قیاس اینست که شرط هست اما استحسان آنست که شرط نیست مستحب هست مسئله اگر مسلمانی
رگ کشاد خواجه امام زاهد فخر میگوید که چون طهارت کند سر جراحت را بگیرد و کسی را بگوید تا دست و پر اشوید
یا کسی دیگر جراحت را بگیرد و خود دست را بشوید و ظاهر روایت اینست که سر جبیره مسح کشد ان
بسکه تابع جراحت بود صاحب جبیره امامت میکند مر اصحار اظاهر روایت اینست که روا بود امام خواجه کمر خواهر
زاده گفته هست که روا نبود که آن طهارت می سازد طهارت ضرورت هست که بدان جراحت پیرامون دریم است
کردی طهارت میسازد و آن ضرورت در حق وی عمل کند حق دیگری این عمل نکند بر خلاف مسح موزه
که آن شعار اسلام هست و یا عتقاد تعلق دارد دلیل بر انکه ابو الحسن کرخی گفته هست که هر که سنتی
مسح موزه را منکر شود خطر کفر دارد اما ظاهر روایت اینست که روا بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بر جبیره مسح کشید امامت کرد پس معلوم شد که روا بود که در خفی روایت هست از ابو حنیفه
که صاحب جبیره اصحار اامامت میکند روا بود همچنان که ماسح موزه امامت کند مسلمانی را پاشنه
گفته هست یعنی دریده هست و در تحت ان نو گفته هست اب بدان نو کفتی میرسد زحمت میدهد بدان
کفتگی چیزیش بر جفتانیده هست تا اب تحت کفتگی نرسد چون آب بر روی آن چیزیش بر
گذر دبسنده بود که در معنی جبره هست و اگر چیزیش بدان صورت که آب زیان ندارد بر جفتانیده
هست تا اب زیر کفتگی نرسد طهارت روا نبود که انجا ضرورتی نیست **باب سیوم در بیان**
تیمم تیمم جائز هست بایت و خبر اجماع است اینست قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا و خبر اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم جعلت لی الارض مسجدا و طهورا ایما ادرکتنی
الصلوة تیممت وصلیت و اجماع امت اینست که بهیچ فرضیت تیمم را منکر نشد و هر که منکر شود
کافر گردد و سبب نزول آیت تیمم اینست که رسول علیه السلام از غزوی
باز گشته بود که انرا غزوه مریسیع میخوانند با فتح و نصرت و ظفر و غنیمت بسیار شبی
خواستند که بمنزلی فرود آیند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله
درین منزل اب نیست پاره پیشتر رویم رسول علیه السلام خواست که از ان منزل
نقل کند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت یا رسول الله در ان منزل اول سعه بود از ان

مادر جوده اسماء اهل صدیق با من بود فراموش کرده ام رسول صلعم هر جا نجا فرود آمد و کسی را البطلب این
سفینه فرستاد ایشان دیر آمدند چون صبح دمید خطران داشت که آفتاب برآید نماز از وقت برود دل ابابکر
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دمید ما را آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز با ما دما را از وقت برود و ما بقیامت چه عذر آریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه ما در مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح دمید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت رود تو بقیامت چه جواب گوی ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
گریان شد سر بسجده نهاد و سر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای مسبب الاسباب سببی
بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر نانم در حال جبرائیل علیه السلام
آمد و این آیت آورد قوله تعالی اولامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و بر رسول علیه السلام
بر خواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر خواند همه شاد شدند و آنگاه
تیمم کردند و نماز گذاردند بعد ازان یاری بود که دیرا سعد بن خضر میگفتندی مردی با فصاحت
و بلاغت بود و با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر در خیمه ما در مومنان آمده رضوان الله
عنها و خیمه فرود انداخته بود و بعیادت مشغول شده بود شکر آنان حالت را که خداوند عزوجل
دیرا چنین لطیفی فرموده بود دی مدح گفت خانواده صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک
خانواده هست این خانواده صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده هست سبب تخفیف هست بوده هست و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مسافران را که در سفر ما نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم بقدم میکرد و گفت دو ضربت هست یکی مر روی را و یکی مر دستها را قال النبی علیه السلام التیمم
ضربتان ضربت للوجه ضربة للذراعین بر قول شافعی رحمة الله بر هر دو طهارت نیست شرط هست
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمة الله بر هر دو نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول
ثلثه رحمهم الله و آب نیست و در خاک هست شرط هست بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نیست نماز می باید و بر قول ابو یوسف
نیست عبادت کرده شود هست و ابو الحسن کرخی ها میگوید تیمم که برای تطوع کرده بود بدان تیمم فریضه روا بود و اندر
گفته هست که به تیمم تطوع روا بود اما ظاهر روایت اینست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که به تیمم
سجده تلاوت روا بود اما ظاهر روایت اینست که روا بود و مالک رحمهم الله گفته هست که نا یابنده آب را
استمتاع نشاید گرفتن اما ظاهر روایت اینست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند که نا یابنده آب را

استماع شاید کرفتن یا نی کفت من نمیکیرم و اکر شما بکیرید عذر شما را منع نکنم کر با کی نبود مسلمانی را جنابت
رسیدی نا یابنده ابست چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یا نی برقول امیر المومنین عمر و عبد الله
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و چه قول ایشان است که آیته در حق طهارت نازل شده است
نی در حق جنابت اما ظاهر روایت است که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت دلیل بر آنکه
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که ما در زمینی می
باشیم که یکماه و دو ماه بر آید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد و زن
از نفاس پاک شود چه کنم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بارضکم بر شما باد از زمینیان مراد از ان تیمم
است حدیث دیکر فرمود که التیمم وضوء المسلم و نوالی عشر سنین فما لم یجد الماء کفت تیمم طهارت مرد مسلم
است اکرچه ده سال آب نیابد و اینها که کفتم دلیل این است که جنب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار یاسر را بدید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار تراچه
داشت برین غلطیدن کفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود التیمم ضربتان
ضربة للوجه و ضربة للذراعین دیکر انکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و بغزوی فرستاد چون از غزوی باز کشتند رسول علیه السلام ازان سوال کرد که ای امیر شما
چکونه بوده است با شما و چکونه معامله کرد کفتند یا رسول الله یکو امیر بود اما در وزی ما را در جنابت اما
نزد رسول علیه السلام فرمود تا ویرا طلب کردند کفت ای پسر عاص ترا چه داشت برین صحابه را در جنابت اما
کردی کفت یا رسول الله هوا سرد بود مرا جنابت رسیده بود اکر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی
به آیته عمل کردم قوله تعالی ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما تیمم کردم و نماز کذاردم و رسول علیه السلام
سیلوان و شاد مان شدند و کفت ای پسر عاص فقیه شده دان نماز را نفرموده که کردان معلوم شد
که تیمم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیکر انکه نوبت پاس داشتن اشتر از انکه از برای
صدقه بودند به ابو ذر رسیده بود رسول علیه السلام بامداد پکاه بمطالبه اشتران صدقات بیرون رفته
بود ابو ذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر ترا چه داشت
بدین کفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه بادی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که آن آب را بابو ذر ده بابو ذر داد در پس شتری در آمد و غسل در آورد و انکاه آمد بر رسول علیه
السلام سلام کفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر را کر ما را دیکر بخنین افتد ترا فرمایا بنده آب باشی
تیمم کن و نماز کذار دیس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت هم در جنابت کردن اکر در جنابت است

یکی در خاک غلطیده از عهده جنابت بیرون نیاید اگر بر دو دست درویش غباری نشسته است و نیت
کند و دست در دست مالد هر دو دست در روی مالد از عهده جنابت بیرون آید مسئله تیمم آب
یافت مسلمه بن عبد الرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای انکه تیمم طهارة کامل است و بر احدث باید
تا باطل شود و یافتن اب حدث نبود شافعی رحمة الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تباه نشود
این نماز را تمام کند و طهارة سازد و نماز را باز گذارد در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز
بود تیمم باطل شود اما ظاهر روایة این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون اب یافت نماز وی تباه
شود تیمم باطل قوله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعدا طیبا بر جمله تیمم روا بود بر قول شافعی رحمة الله خاک
پاک او نشنده باید تا بر وی تیمم روا بود و بر قول وی است که خدای عز و جل صعیدا طیبا طلب فرمود
است بر قول ابو یوسف رحمة الله بر خاک و ریگ روا بود بر چیری دیگر روا نبود در صلوة خواجه امام
اجل سرخسی اورده است که امام ابو یوسف رحمة الله از ریگ رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا
بود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله از ابو یوسف روایة است که بر دیوار تیمم روا نبود و از محمد
رحمة الله روایت است که جای بود که دیوار کم بود و بر وی هیچ غباری نبود اما اگر غباری بر وی بود
ازان غبار تیمم کند روا بود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که از زمین بود چنانکه گچ و اینک و نرة
و سنگ و زرنیخ سنگ و سرمه سفال جامها و مانند اینها بر ین همه تیمم روا بود در شرح طحاوی زفر روایت میکند
که در سفال جامها محمد با ابو حنیفه رحمة الله روایت است که روا بود این جای بود که سفال جامه درشت بود اما اگر
سفال جامه را شکننده گویند از وی غباری نخیزد ازان غبار تیمم کند روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم
الله گفته اند که نمک کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود و در فتاوی خواجه امام ظهیر الدین آورده است
که بر نمک کانی تیمم روا نبود بر نمک کوهی روا بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر
نمک روا نبود از برای انکه اصل در ینباب این است که بر چه بر اب اندازی ناچیز شود بر وی تیمم روا نبود اشکال
آید که خاک در اب ناچیز میشود اما لای شود نمک ناچیز نشود اما نمک لای نگشود خاک در اب ناچیز نشود و بر وی تیمم
و سنگ کانی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها نیز نمک کانی تیمم روا نبود که وی نیز در
زمین امانت است و لیکن بر انکه ازوی غباری نمی آید اما این جایی بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها
غباری بود ازان غبار تیمم کنند نماز گذارند روا بود نیز نمک شوره تیمم روا نبود از انکه ازوی سرون آید و بر
طشتاره روا نبود بر چوب بهار و بر حصیر و خاکستر تیمم روا نبود این جایی بود که بر اینها هیچ غباری نبود اما اگر غباری
بود ازان غبار تیمم کنند روا بود دلیل بر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه جایی از اصحاب را بغزوی فرستاد

بود وصیت میکرد ایشان را که نماز ما را در راه از وقت نیزند و اگر آب نیابید تیمم کنید و اگر خاک نیابید
و ستها بر جامهای نشید یا بر جامهای دستوران نزنید غباری که خیزد از ان غبار تیمم کنید و نماز کذارید اما اگر آب
و خاک نیابید کل بود از ان کل تیمم کنید و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که از ان
کل تیمم کنید اما اصح انست که از ان کل تیمم نکنید که بچون مشله کرده شود ابو یوسف و محمد میکویند باید که مارة از ان
کل بر عضوی خود مالد تا خشک شود تا خشک نشود در دست مالد غبار نکه خیزد از ان غبار تیمم کند و نماز کذارد
و اکر بر برف استنجا میکند و با چهار انداز میشود اکر سیلان نشود روا بود و اکر سیلان نشود روا نبود اکر از جنابت
غسل می آرد اکر سیلان نشود روا بود باتفاق از عهده جنابت بیرون آید و اکر سیلان نشود ولیکن بچون
روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از عهده جنابت بیرون نیاید از برائی انکه جنابت قوی تر از حدث است دلیل بر انکه محدث را قران ظاهر نشاید
خواندن و بمسجد نشاید اندر امدن اما جنب را قران ظاهر نشاید خواندن و بمسجد نشاید اندر امدن انجا که ضعیف
تر است آب سیلان میباید انجا که قوی تر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله کفته است که در طهارة حدث
عز و جل غسل فرموده است قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق غسل را آب سیلان باید و در جنابت طهر
فرموده قوله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا آب پاک کننده است چون رسیده بسزه بود که طهر یافتم تیمم تا بکجا میباید
کذاردن بر قول او زاعی و مالک و انس و شافعی رحمه الله تا ساعد دست و حجه قول ایشان انست که
خداوند عز و جل در آیته سرقه میفرماید قوله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما و اتفاق است که دست
راست را از ساعد دست بیرون کنند دست را تا انجا تیمم کند روا بود و بقول زهری رحمة الله تا کتف
میباید و حجه قول وی انست که خداوند عز و جل در آیته طهارة تشستن دست احدی بید اکرده تا بکجا شوید
اما در تیمم ذکر دست کرد و لیکن حد بید انکرد تا به کتف دست است پس تیمم تا کتف باید کردن علماء ما
رحمهم الله کفته اند که خاک قایم مقام آب است چون در طهارة آب تا آرنج میباید شستن تیمم که طهارة خاک
نیز تا انجا باید کردن تیمم چکونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه درس تیمم میکرد ابو یوسف رحمه الله
حاضر بود کفت ای اوستاد بزرکوار ما را بقول معلوم نمی آید بفعل میباید ابو حنیفه رضی الله عنه دستها
مبارک را از استین بیرون آورد بر زمین زد پشت هر دو بار پس او را ظاهر یکبار نشاید اما
از اصحاب املی از ابو یوسف و محمد رحمهما الله روایته میکنند که دو بار فشاند تا دهش آن بود که خاک بیشتر
بوده باشد روی را تیمم کرد یک بار ضربته زد از بر دو دستی سه انکشت جدا کرده و انکشت دست
چپ را بر سر انکشتان دست راست نهاد تا آرنج آورد یک بار کف دست را بشکم دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که کشتم تیمم کرد و این بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسنده است اندر
مالدار عهده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیعاب
شرط است یا نی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است و این اختیار قاضی امام صدر
و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است و فقیه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل
بر انکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آرد انجا دست رساند
پس معلوم آمد که استیعاب شرط است در جمله استیعاب بجا آرد که بروی بنود فاضلتر ازان بود
که استیعاب بروی بود و وی بجا نیارد بر قول شافعی رحمه الله تیمم طهارت ناقص است یکی فریضه
تواند گذاردن و سنت تبع وی بعد ازان تیممش باطل شود بر قول علما و ما رحمهم الله طهارت کامل
است تا آنوقت که حدث نرسدش یا آب نیابد یا بیمار بود صحت نیابد هر چند نماز گذارد روا بود قال
النبی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر سنین ما لم یجد الماء رسول علیه السلام فرمود که
خاک پاک کننده مومن است اگرچه ده سال آب نیابد و بر قول شافعی رحمه الله دست بخاک رسانیدن
شرط است و بر قول علما و ما رحمهم الله دست رسیده بسنده است با یافت آب تیمم طاعت بی بدل میگذارد
چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علما و ما رحمهم الله هم از ابتدا با یافت آب با تیمم نماز عید گذارد روا
بود و خواجه امام بکر خواهرزاده رح گفته است که جنازه بر قول علما و ما رحمهم الله خطر فوت باید بود تا رد او
و اگر نه طهارت سازد و انچه با امام باید بگذارد و انچه فوت شده باشد مسبوقانه آرد و اگر به تیمم نماز عید شروع
کرده است و حدث رسیدش باز به تیمم بناکند اتفاق روا بود و اگر باز به تیمم بناکند بر قول ابو حنیفه روا و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله روا نبود از برای انکه شروعش درست نبوده است برود و طهارت سازد و باقی نماز را لاحقانه تمام
کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای صحت روا داشته اند انجا که ضرورت است خطر جان است
و خطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز رفتنی است اما اگر طهارت خاک شروعش کرده است
حدث رسیدش باب بناکند ظاهر روایت روا نبود و امام ورهبر در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمه
الله است که قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بنا بر قول ایشان اقتدا متوضی به تیمم روا می آید و بنا نیز روا بود و متیمم در نماز جنازه یا در نماز عید امامت نکند و
متوضیا نرا بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمه الله روا نبود و مسلمانان را بر عامه

جنابت رسیده و هوا سرد هست وی سیم گرمابه ندارد و بیزم ندارد تا آب گرم کند و اگر بآب سرد غسل می آرد خطر هلاکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه نصف بهر تیمم نماز گذارد روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا نبود و خواجه ابو الحسن رستغفنی گفته هست که اگر در دیاری هست که تخت سیم گرمابه می ستانند و انگاه می مانند تا فردا در رود و جواب بر قول ابو حنیفه گویم به تیمم نماز روا بود و اگر در دیاریست که تخت سیم نمیستانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر وی گرمابه فردا در رود برآید دیرا از برای سیم گرمابه باز بدارد و نفقه آنروز بر گرمابیان واجب آید و اگر مسلمانی را در رحمار تنها باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد ولیکن جایی پاک و خاک پاک هست و تیمم کند و نماز تمام گذارد و اگر هم در انجا وفات یابد اتفاق بروی چیزی نبود و اگر خلاصی یابد قیاس این هست که آن نماز را که به تیمم در انجا گذارده هست قضا نکند استحسان آنست که قضا کند اما اگر آب دهندش و طهارت سازد ولیکن بندی دارد که ایستاده بتواند گذاردن شسته نگذارد و اگر در انجا وفات یابد بروی چیزی نبود باتفاق و اگر خلاصی یابد باتفاق ان نماز را قضا کند و اگر جایی باز داشته اندش که جایی پاک نیست و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز اندر آمد بر قول ابو یوسف رح تشبه کند بر قول ابو حنیفه رح توقف کند و بروایتی خواجه ابو جعفر بخاری رحمه الله محمد حسن با بو حنیفه هست که توقف کند بر اویتی ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با بو یوسف هست رح که تشبه کند و بیماری هست که دیرا آب زیان ندارد و لیکن قوة طهارت ساختن نمیدارد دیرا به تیمم نماز روا نبود باید که کسی را مزدور گیرد تا دیرا طهارت دهد اگر چیزی بدارد مسئله یکی بنده دارد اگر بیمار نیست و بنده غلام باید که غلام را بفروشد و کنیزک بخرد تا مال وی برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کنیزک چون وی را طهارة دهد همین چهار اندام دهد و استنجا نکند از آنکه زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید سودن چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی را از کنیزک و کنیزک را از بی بی و اگر بیمار مرد هست طهارة دهنده وی غلام و دیرا همین چهار اندام دهد استنجا نکند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن نشاید سودن اگر بیمار زنست و طهارة دهنده وی مرد یعنی شوی وی را از فرق سر تا بقدم شاید دیدن و شاید که دیرا استنجا کند و اگر بیمار مرد هست طهارة دهنده وی زن وی یا کنیزک وی از فرق سر تا بقدم شاید دیرا دیدن و بسودن و استنجا دهندش و اگر بنده نیز ندارد کسی که داشت وی بروی

بود طهارة دون نیز بروی بود اگر بجنان کسی نیز ندارد ولیکن متبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و را
بیافت آب متبرع تیمم روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر بیماری دارد خورد ست
و را آب زیان میدارد و دارو عمل نمیکند و را به تیمم نماز روا بود و اگر بیمار را آب زیان نمیدارد و لیکن بر گرمه
طهارة ساختن بیماری او را زیاده میکند و را به تیمم نماز روا بود و در جمله طهارة تیمم ضرورة ست اگر آب گرم
زیان دارد آب سرد عمل کند اگر آب سرد زیان دارد باب گرم عمل کند و اگر نفس آب زیان دارد به تیمم نماز روا
بود بر قول علماء ما رحمهم الله بر چه بیماری او را زیاده کند به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح خطر
جان باید که یا خطر تن تا به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را جنابت رسید و را آب زیان میدارد تیمم کند و
نماز کند ارد و اگر حدث رسید شش طهارة سازد و نماز کند ارد که آب اندام درست را زیان ندارد اما کاو را
محل زیان دارد اما ظاهر روایة آنست که از طبیب پرسد اگر طبیب حاذق مسلمان گوید که آب ترا زیان میدارد
اکنون به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را تیمم دهند و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند تیمم دهند جنابت
که سه خصلت زند کی مردی را دو مرد مسلمان دارا چون از بیماری صحت یابد جنابت باز آید لیکن نماز ها کند ارده
روا بود مسئله اگر مسلمانی را اندام جراحت ست آب زیان میدارد و را به تیمم نماز روا بود دلیل بر قول
صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از حی را بغزوی فرستاده بود در میان ایشان یک
بیماری آبله کرده بود و را جنابت رسید از امیر لشکر سوال کرد گفتش که غسل آردی غسل آورد و بمرد شد
چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت بکشند شمارا خدای عز و جل بمچنانکه آن مومن را کشتید
چرا نظر نمودید که تیمم کردی و اگر ندانستید چرا سوال نکردید پس معلوم آمد که در جهل را شفا سوال است
آن فرجه را که میکوبد آب رسانیدن شرط ست باقی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
شرط ست بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
اعتبار غالب و مغلوب ست اگر غالب جراحت ست چون تیمم کرد از برای جراحت آنچه نیکو بود شستن وی
ساقط شود و اگر غالب نیکو بود آنرا شوید آنچه مجروح بود ساقط شود اگر رد و بر ابر ست بر قول شافعی
رحمة الله آنچه نیکو بود شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت و از علماء ما رحمهم الله در روایة ست
یکروایة آنست که خاک به آب جمع نباید درست تر از آن است که چنان کند که امام شافعی میگوید نابه نفس
از عهده بیرون آید این جایی بود که و را جنابت رسیده بود اما اگر محدث بود طهارة سازد و اگر طهارة
آب زیان میدارد تیمم کند و اگر تیمم زیان میدارد ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته ست که طهارة از وی ساقط
شود همچنان نماز کند ارد ظاهر روایة آنست که تاخیر کند بر گاه که صحیح یابد آن نماز را قضا کند و اگر یکی را

اندام مجروح ست سه نیکو شافعی رحمة الله گفته ست که ان سه نیکو را شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت
و بر قول علماء ما رحمهم الله چون آن سه نیکو را شوید شستن باقی ساقط شود و اگر سه اندام مجروح ست
و یکی نیکو شافعی رحمة الله گفته ست که ان نیکو را شوید و تیمم کند از برای سه مجروح بر قول علماء ما چون تیمم
کرد از برای ان سه مجروح شستن آن نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول شافعی رح ان دو نیکو را
شوید و تیمم کند از برای ان دو مجروح از علماء ما رحمهم الله در روایة ست یکروایة ست که خاک باب جمع نیاید
اصح این ست که چنان کند که شافعی رحمة الله گفته ست تا بقین از عهده بیرون آید این جای بود که یابنده آب نبود
و اگر نیابنده آب بود و جراحت سر و پای او تیمم کند که تیمم را در سر و پای علی نیست اگر در مجروح ست دستها تیمم
کند و اگر در دستها مجروح ست روی تیمم کند و اگر در دو مجروح ست گرچی رح گفته ست که طهارة از وی ساقط شود
باچنان نماز گذارد اما ظاهر روایة اینست که توقف کند هر وقت که صحت یابد ان نماز را قضا کند اما در حق تیمم سه اندام
پیش محل تیمم نیست و دست دیگر را اگر در دست نیکوست در رد در مندان دو نیکو را تیمم کند و یکی عفو بود و اگر
در دو در مندست و یکی نیکو نیکو را تیمم کند و چار سه در مندست تیمم نکند و تشبه نماز گذارند کان کند بانی گرچی
رحمة الله میگوید تشبه کند اما ظاهر روایة اینست که تشبه نکند و تاخیر کند تا چون آب رسد مسح سر کند و پایها
را در آب در آرد نماز کند مسلمانی را یکی پای مجروح ست و آب رنان میدارد شیخ الاسلام برهان الدین
رحمة الله گفته ست چنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن ان سه عضو دیگر ساقط شود به تیمم نماز
کند اگر در رو ابو د اگر مسلمانی ضربتی زد تیمم کرد دیگر بر همان جای ضربت میزند تا تیمم کند ظاهر روایة اینست که
رو ابو د اما در صدد در صلوة امر شافعی رحمة الله روایة ست که رو ابو د اگر ضربتی زد تا تیمم کند پیش استعمال کردی
دیر احدث رسید ان ضربت باطل شود یانی قاضی امام ابو شجاع رحمة الله گفته ست که ضربت باطل نشود زیرا که رسول
علیه السلام ضربت را از تیمم فرموده ست چنانکه موزه طهارة میسازد بعضی اعضا را شست دیر احدث رسید
ان شستها باطل شد این همان حکم دارد اما سید ابو شجاع رحمة الله گفته ست که ضربت باطل نشود چنان بود که دستها
شست و اب نو کرفت پیش از انکه اب را استعمال کردی دیر احدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر یان آب دستها شوید رو ابو د اگر موزه را در صحرا باز داشته اند و اب نمیدهندش لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تیمم کرده نماز گذارد و اگر در بیابانی که نشسته شود بر وی چیزی نبود و اگر خلاص
یابد قیاس این ست که نماز را باز قضا کند این قول ابو حنیفه رض ست و استحسان این ست که قضا نکند این
قول ابو یوسف و محمد ست اما ابو حنیفه رضی الله عنه لرزان قول رجوع کرده ست و گفته که باز داشته چون
نیابنده آب ست پس نماز گذارده رو ابو د خوف باید متحقق تا به تیمم نماز رو ابو د چنانکه آب نزدیک

است ولیکن اگر انجا میرود که آبست باز رکابست کالای دیرا دزد میبرد یا باده بانست کاورا دزد میبرد یا شبانست گوسپند دیرا دزد میبرد یا بر آب نجیر ست که اگر وی انجا میرود دیرا زخمی زند اکنون دیرا بتیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرط ست یمین و یسار یا بالا و پستی و نشیب نگاه کند اگر آب نبود انگاه تیمم کند نماز گذارد و بر قول علماء ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که بنزدی بیند یا درختی بیند غالب گمانش آن بود که انجا آبست باید که برود اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود تیمم کند نماز گذارد و اگر ما یارش آب ست ولیکن بوی نمیدهد دیرا به تیمم نماز روا بود و اگر آب آنروشد ولیکن دیرا سیم نیست تا بخرد دیرا به تیمم نماز روا بود اگر سیم دارد بچندی خرد خواجه حسن بصری رض گفته ست که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه بر اخواهد از من مرا چند انی آب دهد که طهارت را بس آید من بدهم و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته ست که مال مومن بر احرمت ست چنانکه خون دیرا قال النبی علیه السلام مثل مال المومن کمثل دمه انچه بیکدرم ارزد بیک درم نیم فروشند نباید که بخرد و طهارة سازد و نماز گذارد اما اگر چیزی بیکدرم ارزد و درم نجواهد نشاید خریدن تیمم کند و نماز گذارده روا بود و سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشند آب خریدن بر مرد واجب بود یا بر زن تا زن غسل آرد شد او حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته ست که بر زن بود و دیرا بعبادت حاجت ست فقیه ابو اللیث رح گفته ست که آب خریدن بر مرد بود چنانکه بفقها و دیگر امام خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمه الله گفته ست که اگر این زن در حیض صاحب عادة ده ست بر زن بود یا در نفاس صاحب عادة چهل ست آب خریدن بر زن بود و دیرا بر عبادة حاجت ست و اگر در حیض صاحب عادة کم از ده ست یا در نفاس صاحب عادة کم از چهل آب خریدن بر مرد بود که بدخول دیرا حاجت ست در صحرا مسافت چندی باید که دیرا تیمم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیمانند دو میل اگر مسافرانند یک میل حسن زیاد رح گفته است که آب در پیش ست وی انجا میرود دو میل و اگر آب بر یمین ست یا بر یسار ست یا بر قفا یک میل اما ظاهر روایة اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود فرسنگ دوازده هزار قدم بود از وی تا آب چهار هزار قدم بود تیمم کند نماز گذارد روا بود اگر اول وقت نا بنده است تیمم کند نماز گذارد و آخر وقت نا بنده آب شد بر قول مالک رح طهارة کند و ان نماز را باز گذارد بر قول علماء ما رحمهم الله باز نگذارد که بقولی عمل کرده ست اما تیممش باطل شود و اگر یکمیل آبست ولیکن اگر انجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول زفر رحمه الله دیرا به تیمم نماز روا بود که وی اصل وقت آخر را اعتبار دارد و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود بعضی گفته اند که اینجا تیمم کند نماز گذارد و خون باب

رسد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد تا بهر دو قول عمل کرده باشد متیمم امامت میکند مستحبا
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اما اگر متوضی در خلای عام
آب دید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نمازش تباه شود بر قول زفر رحمه الله نمازش تباه
نشود و محمد میگوید که وی در نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش نجاست یافت زیاده
از دری آب چندانی که ازین دو یکی پس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را نجاست صرف
کند یا بطهارت جواب حماد او شنود ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر
را نماز بجامه نجاست روا بود ابو حنیفه انجا حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار دستوری هست ما این
مسئله را جواب دیگر گویم حماد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را به نجاست باید که صرف کنند
چون آب را نجاست زایل کرد نا یافته آب شد تیمم کند نماز گذارد تا باد و طهارة نماز گذارده باشد
حماد گفت که نیکو گفتی ای فرزند چنین گفته اند که نخستین مسئله که استاد را خلاف کند این مسئله بود مسئله
اگر در سفر است و متیمم بر جامه اش نجاست زیاده از دری است آب یافت چندانی که ازین دو یکی پس آید
آب را نجاست صرف کند تیمم وی باطل شود یا نی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است یکی روایت اینست باطل
دیگر روایت اینست که باطل نشود جماعتی از متیممان بر سر چاهی رسید و نور رشنایی دیگر آنست اگر اینشان
نمی مانند تا ایشان آب بر کنند و نگاه دلو و رسن از ایشان خواهند آب بر کشند و طهارت سازند وقت نماز
اندر نمی یابند نماز ایشان از وقت میرود ایشانرا به تیمم نماز روا بود بر قول ابو حنیفه رح و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اما اگر ایشان گویند که شما صبر کنید تا ما آب بر کشیم دلو و رسن و تیمم تا شما نیز
آب بر کشید اکنون باتفاق ایشانرا به تیمم نماز روا نبود اگر جماعتی غیر مانند و جماعتی با جامه نماز میکنند اگر ایشان
مانند تا ایشان نماز گذارند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت میرود ایشانرا بجامگان عریان
نماز روا بود بقول ابو حنیفه رض بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود اگر ایشان میگویند که شما صبر کنید
تا ما نماز گذاریم و شما را جامه دهیم اکنون باتفاق ایشان عریان نماز روا نبود اگر مسلمانی طهارة شما
و موزه پوشید و مسافر شد و سه شبانروز نا یافته آب بود تیمم میکرد و نماز میکذارد و بعد ازان آب یافت
چندانی که طهارة را بس بود بر ایران موزه مسح روا نبود از برای انکه مدة مسح مسافر سه شبانروز است و
امقدار گذشته است و اگر مدة مسح باقی بود طهارة ساخت و برین موزه مسح کشد و نماز شروع کند و در
میان نماز مدة مسحش بسر آمد دی نا یافته است ان نمازش تباه شود و تیمم کند نماز از سر گیرد اما اگر تیمم در
نماز آمده است در میان نماز مدة مسحش بسر آمد و نا یافته است نمازش تباه نشود و بر گذرد و نماز را تمام

کند که تیمم را در سر پائی عمل نیست این مسئله در تجنیس اسماعیل زاهد حسن بن زیاد نویسی است رحمة الله مسئله اگر مسافری تیمم کرد و نماز گذارد و یاد آمدش که در بار وی آبیست این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب را در بار وی دیگر کسی نهاده است و یا اکنون معلوم شد تا جماع نماز گذارده روا بود و اگر آب خود نهاده است و لیکن شک است که آب مانده است یا نی تا جماع نماز باز گذارد که نهادن به یقین و ماندن آب بشک در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است و لیکن فراموش کرده است بقول ابو یوسف رحمة الله طهارة سازد و آن نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در ستر بیت تا در بود که ویرا کسی فراموش کند برنا در حکم میست چنانکه آب در پیش ستور آویخته وی در تقدیر ستور میرود این نماز را تفاق باز باید گذارد این نیز همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده روا بود که نسیان در آدمی مرکب است قال النبی علیه السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان از اضداد تعالی از ما گذشته است قوله تعالی ان نسینا او اخطانا بدین معنی گوئیم که نماز گذارده روا بود چنانکه آب آویخته در پیش ستور بود وی بر ستور نشسته نمی بیند این جائی فراموش است جائز بود انجا نیز جائز بود بدین مسئله دلیل میکند که ابو یوسف رح آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد یاد آمدش که ویرا در بار جامه است این نماز باتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعة آورده است که اصح روایت آنست که همان خلاف که در آب است در عریان همان است و اگر بر موزه کفارت یمین است و ویرا نبوده بود فراموش کرد بر موزه کفارت کرد یاد آمدش که ویرا نبوده باتفاق بنده باید آزاد کردن که آن موزه تطوع شود و اگر تیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت انگاه ویرا خبر دادند که از آب گذشتی بقول امام ابو یوسف رح تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تیمم باطل شود اقوال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب زن را طلاق دهد یا بنده را آزاد کند یا کلمه کفر گوید زن را طلاق نشود و بنده آزاد نشود و گویند کفر کافر نشود و اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن میخواند نماز وی بآن قرآن خواندن روا نبود و افعال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیزی را شکست تاوان وار نشود و اگر بر کشت و در زیر پهلوئی وی بچه هلاک شد دیت بر وی واجب آید مردی زن خود را بخانه در گذاشت در آن خانه یکی خفته بود و بیرون آمدند و این مرد زن را طلاق داد بر زن عدت واجب نشود و بر مرد نیمه کابین واجب شود از بهر آنکه لوجود خفته خلوت صحیح نبود اگر مردی صید را زد و آن صید در پهلوی خفته افتاد آن صید حلال نبود پس دانستم که افعال خفته را اعتبار نیست اگر کافری تیمم کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد و بقول ابو یوسف رحمة الله بدان تیمم نماز گذارد روا بود

وبقول ابو حنیفه و محمد رحمه روا نبود مسئله اگر مومنی تیمم کرد و رودت آورد و العیاذ بالله باز اسلام آورد
و این تیمم وی بقول زفر رحمه باطل شود و بقول علماء ثلثه رحمه باطل نشود وجه قول زفر رحمه آنست که ایمان
طهارة اصل است و تیمم فرع چون به اوردن ردت طهارة اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود وی گفت و اعمال وی جمله میشود و علماء ثلثه رحمهم الله گفته اند به اوردن ردت عین عمل باطل
نشود و ثواب عمل باطل شود عمل بود بی ثواب دلیل بر انکه یکی جماعتی را امامت میکرد و نماز میکذارد امام را
ردت آورد و العیاذ بالله وقت باقیست باز اسلام آورد وی ان نماز را باز کذارد ولیکن قوم باز نکذارند
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی کذاردن و اگر بطهارة بودی که ردت آوردی باز اسلام
آوردی باجماع طهارة باطل نشدی و این نیز همان بود مسئله اگر متیمم نماز میکذارد و کافری گفته است
واز آب یعنی آب بکیر باید که این نماز را تمام کند و انکاه آب خواهد اکر آب خواهد اکر آب نخواهد شش طهارة باز
و این نماز باز کذارد و اکر نه دهندش تیمم وی باقی بود اما اکر مومن گفت و اراب نمازش تباه شود و آب
خواهد و اکر دهندش طهارة سازد و نماز کذارد و اکر ندهندش باز تیمم کند و نماز کذارد که در اب گفتن مومن
هیچون یافت آنست و ندادنش هیچون ریخت آب بر کاه متیمم اب یابد تیممش باطل شود و بر کاه اب نیابد تیمم
کند و نماز کذارد اکر متیمم میان نماز سراب دید و انجا رفت معلوم شد که سر است نمازش تباه شود و
تیمم باقی بود که روی بر کردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است نی بنا و همچنین نماز میکذارد
در دکر و انید به بهشت انکه مسح سر بنا ورده است یادش آمد که آورده است باز وی کردانیده به بهشت است
انکه بدة مسحش بسر آمده معلوم شد که بسر نیامده است باز نماز میکذارد و روی کردانید به بهشت انکه
ویرا حیض آمده معلوم شد که نیامده است یا بر جامه زیاده از درمی لون دید و چنین دانست که نجاست
است معلوم شد که نیست باز وی بکردانید به بهشت انکه فاتیه بر من است یا واجبش که نیست و این همه
صور تها نماز روا نبود که روی بر کردانیدن بقصد بر انداختن نماز نیست نی بقصد بنا و اکر متیمم در میان نماز
سراب دید و نماز تمام کذارد و انجا رفت سراب بود و نماز کذارده روا بود و تیمم باقی بود و اکر دو اب جامه
یکی پاک دیکی پلید دلیکن نمیداند که پاک کدام است و پلید کدام ویرا باین هر دو جامه طهارة روا نبود و یا یافت
این هر دو اب جامه تیمم روا بود و در هر دو اب جامه تحری جایز نبود و بعضی مشایخ گفته اند بهر دو اب جامه
طهارة کند و مسح آرد اما اصح آنست که هر دو اب جامه را و ریکدیکر آمیزد اما این وجه ما خوذ نیست که احتمال آن
دارد که نجاست باب پاک طهارة سازد و یا ردوم باب پلید پس اعضایش پلید شود و عبد الله مبارک و زفر و
شافعی رحمهم الله گفته اند که بهر اب جامه طهارة نیسازند و نماز میکذارند روا نبود قاضی خان رحمه الله وی خود

آورده است که هر دو آب جام را در یکدیگر امیزد و یقین شود که هر دو آب پلید شد وی تیمم کند نماز نکند روا بود اما اگر سه آب جام بود یکی پلید و دو پاک اکنون تحری جایز بود تحری کند و یکی آب جام را حکم کند به پلیدی ازان دو آب جام دیگر طهارت نساز د روا بود مسئله اگر حاجی آب متبرکی می آرد یا یافت آن آب تیمم روا نبود بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که ان آب بدیگری فروشد وی تیمم کند نماز کذارد آن کس باز ان بیع را بوی اقالت کند وی نیز تیمم کند و نماز کذارد روا بود بعضی گفته اند که اورا یکرد کند بر دیگری برد و آبران آب دستی نماند و هر دو تیمم میکنند و نماز میکذارند اما اصح اینست که آن آب را بشکر یا بزعفران مقید کنند تا آن آب از طهارت زائل شود و تیمم کند نماز بکذارد روا بود اگر آب بسیار بست ولیکن خوردن را باید تیمم کند نماز کذارد روا بود اما خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که چوچه کند و در اخر چوچه مغاکی کند سر مشک را دران چوچه روان کند و دران آب روان طهارت سازد ان آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجه امام نجم الدین در مقام حسن رحمه گفته است که آبها را خاک بخود کیرد واب وی ضایع شود و اگر نطفی بود انرا باید که چوچه روان کند و ازان آب روان طهارت سازد و ان آبها که آن طشت جمع آید بر کیرد و بخود که آن آب پاک کننده است مسئله تیمم اب یافت و طهارت ساخت لمعه خشک ماند و آب نماند تیممش باطل شود یا نی اگر آب را بسنت خرج کرده است چنانکه آب در دهان و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است تیممش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را بفریضه خرج کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را یکبار شسته است تیمم باطل نشود که آب چندانی نبوده است که طهارت را بسنت بود و بیافتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد ولیکن خوردن ستوران می باید باوجود ان آب تیمم کند روا بود اما خواجه از محمد رحمه الله روایت آورده است که بان آب طهارت سازد در جائی دان اب مستعمل را کیرد و ستور انرا اب مستعمل شاید دادن و اگر وی محتاج بود و یرا نیز شاید خورد ن مسئله از میمان آب مباح یافتند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را از حدث کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باقی بود و اگر بعضی از حدث کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آنها که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم آنهائی که از جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جایی بود که بیرون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی که یک کس را طهارت بس آید و اگر همه تیمم از حدث کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود اگر همه تیمم از جنابت کرده اند نماز همه روا بود تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم از حدث کرده است نماز همه تباه شود و تیمم که از جنابت کرده است باقی بود نماز امام و آنهائی که از حدث کرده اند روا بود و تیمم ایشان باقی بود و تیمم

انهایی که از حدث کرده اند باطل شود و اگر این را همه یک کس دهند تا وی طهارت سازد و دیگران تیمم کنند و نماز کنند روا بود اگر جماعتی از یتیمان زاتکی آب بخشید بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخش درست نیاید بر به مشایخ که تجزیه نه پذیرد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخش درست نیاید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارة بس آید و تیمم همه باطل شود و اگر طهارة بس نیاید تیمم همه باقی بود و اگر اینها همه آب را قبول کردند یک کس نبخشند بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که تیمم آن یکی باطل شود از ابوحنیفه رح دو روایته به یکی روایته باطل شود قیاس هم فاسد افتاد قبض و تسلیم افتاد ملک ثابت شود تا اگر یکی بفروشد درست آید اما ابوالعباس ناطفی که در فرقه سرد با محمد حسن رح آسوده است از ابوحنیفه رحمه روایته کرده که تیمم انکس باطل نشود که این بخش بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط هست یا نی بقول عمر بن عاص رضی الله عنه شرط است و بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست شتابان بود که وقتی در صحرا آب یافتند عمر عاص رضم گفت یا صاحب الحوض اجرنا و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا صاحب الحوض لا تجرنا شتابان بود که ان آب بچشم عمر عاص رضی الله عنه اندک مینمود و بی بخیران میدید و ان آب بچشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار مینمود و بی بخیران میدید پر دوران اب طهارت ساختند معلوم نشد که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگرچه زن بوده یا شده یا بنده قول وی مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشیده حال بود حسن زیاد از ابوحنیفه رضی الله عنه روایته میکند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد خواهر امام اجل سرخسی رحمه گفته است که حکم مصلحان دارد قول وی مصدق بود و اگر این جماعت دو فریق شدند بعضی گفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب پلید است تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر روا نبود باید که متیمم مر متیمما نرا امامت کند و متوضی مر متوضیانرا امامت کند اگر یکی باب مطلق طهارة ساخته است امامت کند بر دو گروه بوی اقتدا کند روا بود و اگر امام را حدث رسید و برادر بالست بی نمازی میرود نشاید که ازین دو گروه کسی را خلیفه کند نماز همه تباه شود باید که متوضی مر متوضیانرا پیش رود و متیمم مر متیمما نرا پیش رود اشکال آید که نماز یکی است و امام دو چگونه بود امام یکی است و لیکن حقیقة یکی پیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود و مر متیمما نرا نماز روا نبود و بران قیاس که آن آب پلید بود متوضیانرا نماز روا نبود حقیقة امام یکی پیش نیست چون امام از نماز باز ایستاد باید که یکی از دو گروه را امامت کنند و بنشیند چندانکه ایشان نماز تمام کنند و بی خبر

وباقی نماز را احتیاط تمام کند اگر این دو طایفه یکی شش نماز کنند و اند انگاه آب مطلق دیدند طهارة ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز کنند و اند انگاه آب مطلق دیدند طهارة ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت نکنند تیمم بوده باشند از برای انکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نماز و آمده ولیکن چون شش نماز ایشان نماز و آمد ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب پلید شده باشد این جا همه متوضیان از ان آب پلید شده باشد بدین معنی باید که امامت انها کنند که تیمم بوده باشند اگر متیمم درمیان نماز آب مشکوک یافت باید که برگذرد و نماز تمام کند که شک هست در پاک کنندگی وی در شریعت شک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از ان آب طهارة سازد و ان نماز را باز گرداند بقول علماء ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نگرداند اگر هم از ابتدا آب مشکوک هست بقول شافعی و مالک رحمهما الله بدان آب مشکوک عمل کند و نماز کذارد و بقول علماء ما رحمهم الله از ان آب طهارة ساز د و تیمم باوی باز کند و بقول زفر رحمه الله بر هر دو باید که در یک طهارة جمع آید در ترتیب شرط دارد بقول علماء رحمهم الله بر هر دو باید که در یک نماز جمع آید در ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جایی پدید آید که باب مشکوک طهارة ساخت و نماز کذارد و بر احدث رسید و تیمم کرد و همین نماز را باز نکذارد بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علماء ثلثه روا بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز باب مشکوک طهارة ساخت و نماز کذارد و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و بقول زفر رحمه الله روا نبود اما اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باز کرد و باوی اکنون باتفاق بدین طهارة روا بود اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باوی باز کرد و نماز کذارد و بعد از ان باز باب مطلق رسید طهارة باز نشکست باز تا نیابنده آب مطلق شد باید که باب مشکوک هست باید که باب مشکوک عمل نکند زیرا که بان قیاس که باب مشکوک پاک کننده بود بیقین آب مطلق طهارة تباه نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس تیمم کند و نماز کذارد رو ا بود مسئله اگر باب مشکوک دنبیذ تمر و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول مالک و شافعی رحمهما الله باب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بر نبیذ تمر و بقول ابو یوسف باب مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بر سه عمل کند و تیمم درمیان نماز نبیذ تمر یافت بقول ابو حنیفه نماز ش تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر کذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه الله بدان نبیذ تمر طهارة سازد و ان نماز را باز کذارد مسئله موضعی روز بخستین ماه رمضان مسافر شد در راه تا پنجم و روز دیگر دوز رسید تیمم شد معلوم شد که در روز بخستین ماه رمضان بجایی رسیده بود روزه بایش همه

رو ابود و نماز بار وا اگر همه را نا یابنده آب بوده هست و تیمم کرده هست و نماز گذارده رو ابود و اگر
همه را یابنده آب بوده هست چندانی که غسل را بس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز نا باز نگذارد
و اگر بعضی را یابنده اب بوده هست و بطهارت نماز گذارده هست و بعضی را نا یابنده اب بوده هست
تیمم نماز گذارده هست انچه را نا یابنده اب بود و تیمم نماز گذارده هست رو ابود انچه را یابنده اب بوده هست
و اب چندانیکه غسل را بس بودی وی بطهارة ان نماز را تمام کرده هست ان نماز نا نماز رو ابود باز قضا کند
اگر یابنده اب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش اب یافت چندانیکه طهارت را بس آید و طهارة
ساخت نماز گذارد و ان نماز تیمم رو ابود و هر نماز یکه نا رو ابوده هست باز قضا کند از عهده بیرون آید و
اگر در سفر هست و بر اجنابت رسیده هست اندک اندک اب یافت میباید لمعه لمعه را تر میکند چون اخر لمعه
لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون اید بقول مالک شافعی رحمهما الله از عهده بیرون
نیاید **مسئله** اگر جنب هست بادی چندان آبست که طهارة را بس آید بقول شافعی رحمه الله بدان اب
طهارة سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقول مالک و علماء ما رحمهم الله اب ضرج کردن فائده نبود
و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان اب طهارة سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارة خاک
به نماز اندر رامده باشد باب بنا کردن رو انبود الا درین مسئله که تیمم وی از جنابت هست و چهار اندام
شستن وی از بهر حدث پس طهارة تیممش قویتر آمد و طهارة حدث ضعیف بود و اگر این اب چندان
بود در خود می مالد اعضاء وی همچون رو غن چرب میشود بقول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید **مسئله** اگر متوضی جماعتی متیمم را امامت
میکند امام را حدث رسیدش کی از متیمم را خلیفه کرد بقول محمد نماز همه تباه شود و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله رو ابود **مسئله** اگر متوضی نماز میگذارد و بر احدث رسید بنا رفت اب
نیافت تیمم کرد و بنا را اب یافت طهارة ساخت و بر نماز بنا کند رو ابود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
و در راه اب یافت قیاس این هست که نماز تباه شود و این قول محمد هست استحسان آنست که طهارة
ساز د بنا کند رو ابود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف هست اما اگر بجائی نماز را آمد و انگاه اب یافت
باتفاق نماز تباه شود **مسئله** اگر متیمم را در میان نماز حدث رسید میتواند که بنا بجا بدان بنا کند اگر
بود کرد اند نماز تباه شود **مسئله** اگر جنب هست بادی اب چندانیکه غسل را بس آید طهارة ساخت
باقی اندیشه بر بخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید اب یافت
چندانیکه غسل را بس آید و بقول ابو یوسف رحمه الله مستحب هست باز نشوید بقول ابو حنیفه و محمد باز شوید

بنابران اصل بیت وی این نماز را بطهارة آبه میکذارد و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهارة خاک و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بهر دو طهارة شروع کرده بست چون قهقه خندید هم نمیشکند باطل و هم خشتا مسئله یکی دیگر را تعلیم میدهد اگر برد و رانیت نمازی نیست بهر دو را بران هم نماز روا نبود و اگر بر یکی رانیت نمازی بست بر دو را بدان نماز روا بست اگر یکی را نیت نماز نمازش روا نبود و از انکه نیست نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را تیمم جنابت رسید غسل آورد لمعه خشک نماند پس از ان تیمم کرد از برای جنابت باقی و یرا حدث رسید و تیمم کرد و نماز کذارد و آب یافت اگر این آب چندانی بود که بر دو را بس آید هم لمعه را و هم طهارة را تیمم در حق بر دو باطل شود و اگر چندانی که بر دو را بس نمی آید نی لمعه و نی طهارة را تیمم در حق بر دو باقی بود لیکن آن آب را لمعه صرف کند تا جنابت بسکر نشود اگر آب چندانی بود که از ین دو یکی را بس آید لمعه را یا طهارت را آب را لمعه صرف کند و تیمم در حق طهارة باطل شود یا نی بروایتی زیادات باطل شود و این قول محمد ست رحمه بروایتی مبسوط باطل نشود و این قول ابو یوسف رحمه بدان روایت که تیمم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان روایت که باطل نشود آب را در حق لمعه مستحق صرف داند مسئله اگر جنبی ست و یکی مرده و زنی از جنبی پاک شده و ایشان را چندانی آب ست که یکی را بس ست آب را که خرج کند اگر میت را دران حق بود اتفاق بر میت صرف کند و اگر میت را دران آب حق نیست بعضی گفته اند بمیت صرف کند و یرا غسل پاکن معالم آخرة فرستند که و یرا غسل آخرین ست اما خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته ست که غسل میت واجب است و غسل جنب فریضه بدان آب باید که مرد جنب غسل آرد میت را تیمم دهند و زن تیمم کند و مرد امامت کند و زن بوی اقتدا کند و بر میت نماز کذارند و بخاک دفن کنند اگر این حق کسی ست از ایشان وی اولیتر بود که غسل آرد مسئله زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه بدان زمین نه نماز روا بود نه تیمم ابن انکاس تحفی رحمه از علماء ما رحمهم الله روایته میکنند که هم نماز روا بود و هم تیمم اما ظاهر روایته اینست که نماز روا نبود و تیمم روا نبود و اشکال آید که نماز روا ست چرا تیمم روا نی الله از برای انکه تیمم را صعید طیب باید و ان زمین از نجاست اند که نماز روا ست و اگر نجاست اند که در آب اند که اقتداب اند که را نجس کند بدینمعنی تیمم روا نبود مسئله زمین پلید شود چون بشوئی پاک شود دلیل بر انکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی برخاست بول اند احت صحابه ویرا منع کردند رسول علیه السلام فرمود منع مکنید صحابه خاموش کردند چون اعرابی فارغ شد و کفت خدای مرا بامارد و محمد را رسول علیه السلام کفت ای اعرابی چرا تنک کردی چیزیکه خدای عزوجل بر ما فراخ کرده ست چرا

آمرزش نخواستی وگفت یارسول الله شما را چیزی نگفتند وایشان گفتند اشکال آنست که امر بست پاک داشتن
زمین مسجد **قول تعالی** الطهر بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود چرا رسول علیه السلام را
منع نکرد درین تاویل بست یکی آنکه اگر اعرابی را منع کردی وی شروع کرده بود در باطن وی علتی
افزودی دیگر آنکه اعرابی نو عهد بود نبایستی که بکبش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین
نجس شود دانند که بشستن پاک میشود **دلیل** بر آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب بر زدند آن
زمین را سه بار شستند این جایی بود که زمین بلند بود واگر زمین مغاک بود باید که سه بار آب بزیرند
میمانند تا فرو میخورد باز آب میریزند بار سیوم پاک میشود که در معنی تافتن شود واگر زمین در یک آب خوار بست
شرط پاک ریختن آب سه بار بست واگر زمین سخت بست و باهموار آب در نمیخورد واندک بسیار پاک شدن
واین زمین دشوار بود اگر به تحیل می باید زمین را بکنند وهندوی زیر و زبر کنند واگر نکنند بمرور
ایام خشک شود پاک شود **وقال** علیه السلام وزکوة الارض یبسها اگر تر شود پلیدی باز آید یانی از
ابوحنیفه رحمه در روایتی بعضی گفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست باز نیاید واگر میخواهد
تا سبکتر پاک شود باید که کلندی بزنند و بر کردانند و انروی زیر او را زبر کردانند و زبر را زیر کنند
فصل در بیان پاک داشتن جایی فریضه بست هم بآیه و هم بخبر و اجماع امت اما آیت آنست **قول تعالی**
ان طهر بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود واین امر در حق خانه کعبه بست اما مسجدهای دیگر درین فصل
در آیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا وطهورا اینجا در کتب الصلوة تمامت وصلت
واجماع امت اینست که هیچکس از فرضیت جایی پاک منکر نشده بست ونشود در که منکر شود کافر گردد
واگر بجایی پاک نماز میکزارد وکرد بر کردی نجاست بست نماز روا بود وباکراهیت اگر بجای پر درد
قدم کم از دری نجاست بست بعضی از مشایخ گفته اند که نماز روا بود که قیام بیکقدم معتبر اند قدم دیگر
در معنی زواید شود وزواید را اعتباری نیست لیکن اینجایی بود که یکقدم را بر زمین نهند ویکقدم از آن قدم
چون هر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از دری شود در یک کن جمع آید بنظر هر روایتی نماز
تباه شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم دری نجاست بود یکقدم بر جایی پاک بود نماز روا بود و
اگر زیر قدمش کم دری و کم دری بجای سجده چون هر دو در یک کن جمع آید زیادت از دری شود نماز
تباه شود اما اگر پیش از آنکه سر بسجده نهادی دو قدمهای را بجای پاک نهدو سجده آورد یا سجده بر جایی پاک
آورد روا بود واین جایی که نجاست غلیظ بود واگر نجاست خفیفه بود روا بود اگر چند جمع کنی زیاده
از دری شود **مسئله** اگر کسی سجده آورد معلوم شد که جایی سجده پلید بود بست وانسجده را بر جایی پاک

قضا کند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود و که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پلید آوردن سجده را بر جای پاک قضا کند
و نتوانند کردن از برای انکه وی سجده را نهادن سر جا بر تمام میدارد که آنجا صاف باشد آوردن سجده را
اما اینجا صاف نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند روا بود اما اگر نماز تمام کرد انگاه معلوم شد
که جای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبین رحمهما الله نماز نمش تباه شود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت
آمده است که نماز روا بود از برای انکه سجده بنوک بینی میرسد آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباه نشود اما
این جای بود که بضرورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاده از درمی است اتفاق
نماز تباه شود و ابتدا این عمر از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که از ان قول رجوع کرد و گفت که نماز تباه شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که نماز تباه شود انجای بود که نجاست غلیظه بود و اما اگر نجاست
حفیفه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و بیکروایت از محمد رحمهم الله روا بود و دیگر بیکروایت محمد رحمه الله
که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بران جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
گوشت وی را خوردن رواست اتفاق نماز روا بود از برای انکه قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که بحیوانی
که گوشت وی میخورند بقول محمد رحمه الله بول وی پاکست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید است و بیکر
حفیفه کثیر فاحش باید یا روای نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان انکه کم
کثیر فاحش بر جامه بود تا بر وی بر انجای سجده آرد و اگر نجاست زیر دست است نماز روا بود یا نی
بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علماء ثلثه رحمهما الله روا بود مسئله اگر نجاست در زیر زانو است
روا بود یا نی بقول زفر رحمه الله روا نبود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و بیکروایت آنست که روا نبود
لیکن درست آنست که روا نبود و این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا نی بقول
زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علماء ثلثه دست نهادن رکن اصلی نیست در زانو دو روایت است
بیکروایت آنست که رکن اصلی است و بیکروایت نی صحیح آنست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهاد
یعنی رکوع شود در رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پلید
آستین را و یا دامن را جای سجده می آرد روا بود یا نی قاضی امام علی استیجابی رحمه الله میگوید روا
که همچو چنان مصلی بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها بر زمین پلید نهاد و بر پشت دست
سجده آورد روا نبود باتفاق اگر زمین با کیاه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین بخشک شدن با
کیاه نیز سنگریزه به نیز وی پاک شود یا نی قاضی امام علی استیجابی رحمه الله میگوید اگر کیاه است که در دست نمی آ

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فرق نیست کیف
ماکان پاک نشود مگر که باران آید یا آب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پلید گیاه بر آید و بلند
شود گیاه را بروی همان نجاست بخواباند بروی نماز میگذارد روا بود اگر پوستگی هست یکروی
پاک هست و دیگر روی پلید بر انروی پاک نماز میگذارد روا بود یالی در قواید خواجه امام ابوالحسن
رستغفنی روایت هست که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دوکنی
دو نشود و آن مو نیها را جدا کنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
بقالی آورده ست که هر چه را دوکنی دو شود اگر یکروی پاک شود و دیگر و پلید بر انروی پاک نماز گذارد
روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته هست که روا بود قیاس
آنکه و هر چه را دوکنی دو شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته هست که پوست را دوکنی دو
نشود آن مو نیها را از وی جدا کنی و مشتر شود پس بدان پوست نماز روا نبود اگر جامه هست
دو تا یک روی پاک ست و یکروی پلید ان روی انروی پلید را بر زمین مے نهد افگند و بدان روی
پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
در حق جامه نکنده ناکرده آید اگر جامه نکنده کرده بود باید که باتفاق روا نبود که حکم یکی دارد و اما بعضی
گفته اند که اختلاف در حق جامه نکنده کرده آید که اگر نا نکنده بود باتفاق روا بود که حکم دو جامه
دارد اگر جامه هست دو تا بر یکروی نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده هست باتفاق
بروی نماز روا بود یالی ظاهر روایت روا نبود اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته هست که در نوادر ابو یوسف
رحمه الله روا نیست که روا بود قیاس آنکه حکم یکجامه دارد اگر یکروی نجاست زیاده درمی رسیده هست و کم
درمی دیگر سرائت کرده هست بران روی که کم درم هست نماز گذارد بقول محمد رحمة الله روا بود و بقول
ابو یوسف رحمة الله روا نبود اما باتفاق باوی نماز روا نبود اگر نهالی هست ایره و استر پاک و اکنده پلید
بران نهالی اتفاق نماز روا بود بشرط آنکه سختی زمین به پشتی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنگ
هست که بر هر چه افگنی عین انچیز از وی مینماید آن جای نماز را بر زمین پلید مے افگند و بدان جای نماز
گذارد روا بود یالی مختار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله روا نیست که روا بود مختار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله اینست که روا نبود سه تن بر یکجای نماز سه نماز امامت کردند چنانکه نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام بدین جا سجده نجاست یافتند زیادة از درمی قیاس اینست
که هر کرا متهم کنند وی با قوم خویش نماز بگذارد اما خواجه زاهد فخر رحمه الله گفته هست که ظاهر روایت آنست

کہ امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند و این اختیار خلف ایوبست رحمہ اللہ ابراہیم رستم رحمہ اللہ گفتہ ہست کہ امام نماز دیگر و شام با قوم خویش باز گذارد در مسجد بادی بوریا و مصلا افگندن کراہیت بود در فتاوی کرخی ہست اگر بر بوریا مسجد مصلی اندازد و نماز بگذارد مکروہ بود و مشایخ ما در ارشہر رحمہم اللہ مکروہ داشتہ اند و گفتہ اند کہ بطریق بندگانست سجدہ بر خاک آوردن فاضلتر بود قال النبی علیہ السلام الصلوۃ علی مایلیہ الارض افضل و از ینجا ہست کہ مشایخ ما در ارالنہر بر دری بوریای مسجد مصلی کراہت داشتہ اند مصلی افگندن کہ آن طریق بندگان میشود و سجدہ بر خاک آوردن فاضل تر بود دلیل بر آنکہ زاہد صحابہ عبد اللہ عمر و فقیہ ست عبد اللہ مسعود رضوان اللہ علیہم اجمعین ایشان چون بسفر دریا رفتندی خاک بر خود بردندی و در کشتی ریختندی و بر خاک سجدہ اور دندی ایشانرا گفتندی کرای یاران رسول علیہ السلام از چہ معنی ہست کہ بخاک تقرب می نمایند ایشان گفتندی ما از خاکیم و باز خاک خواہم شد و این آیتہ بر خواندندی قولہ تعالی منہا خلقناکم و فیہا نعیدکم و منہا نخرجکم تارۃ اخری بروایتہ آمدہ ہست کہ روزی ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در خدمت رسول علیہ السلام مسجد اندر آمد تا نماز گذارد یاران باریدہ بود و پیش محراب تر شدہ گفت یا رسول اللہ دستوری باشد تا ان آب و گل پاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجدہ آریم مر پروردگار خود را پس معلوم شد کہ سجدہ بر خاک آوردن فاضلتر بود فصل در بیان کراہت مکان اگر بر بام کعبہ نماز میگذارد بر قول شافعی رحمہ اگر ستره میدارد روا بود بی کراہت و بر قول علماء ما رحمہم اللہ نماز روا بود لیکن با کراہت بود کہ ازین نوع بود کہ بر بام کعبہ برآمدن ادب نبود اگر مسجدی بود کہ در پیش آن مسجد کلخن یا کرمابہ بود یا جای طہارۃ اگر دو دیوارست در میان باتفاق کراہت نبود و اگر دیوار کی بود خواجہ امام فخر میگوید کہ کراہت بود و شیخ الاسلام برہان الدین میگوید کہ کراہت نبود کہ سبب کراہیت قرب نجاست ہست چون حجاب در میان آمد کراہت از میان برخاست اگر در کلخن نماز میگذارد با تفاق کراہت بود و در مسجدیکہ پیش محرب او کلخن بود دران مسجدی نماز میگذارند کراہیت بود در کرمابہ نماز گذاردن کراہت بود و یا نی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کراہت نبود اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت نمیشود کراہت بود خواجہ امام اسماعیل زندویسی رحمہ از جہتہ زحمت خلقان از سر در خانہ احتراز کردی و بکرمابہ در آمدی و با خادمان در کرمابہ نماز گذاردی اگر در ساکوارہ در کرمابہ

نماز گذارد روا بود یا نی در روایت است یک روایت کراهیت بود و یک روایت کراهیت
نبود جایی که در پیش نماز گذارنده آتش برافروخته بود کراهیت بود اما اگر شمع بود یا
مشعل یا قندیل کراهیت نبود در خانه که صورت بود در ان خانه نماز گذاردن کراهیت
بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد آواز داد که یا رسول الله رسول
علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آئی گفت یا رسول الله در حجره شما صورت است
چگونه اندر آیم روایت خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه اینست که نجاشی پیری هدیه فرستاده
بود از برای رسول علیه السلام بران پیر صورت پیر و مرد بود دیگر روایت که خود پاک شد
دیگر روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجه امام اجل سرخسی رحمه
اینست که نجاشی پرده و هدیه فرستاده بود بران پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
الصورت را بدرانند جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله ران در زیر قدم افکنند تا
در معنی اهانت شود انگاه جبرائیل علیه السلام بحجره اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
که صورت و سگ بود ما و یاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است
که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است
که کراهیت جایی بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و گشاده
اما اگر در زیر قدم باشد در معنی اهانت شود کراهیت نبود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه گفته
است که چون صورت در خانه بود کراهیت بود صورت بچه صفت باید تا کراهیت بود صورتی باید
که اگر جان به تن وی اندر ارند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کراهیت نبود
چنانچه سر بی تن و تن بی سر بود کراهیت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی کوتش و
یا یکی چشم نبود کراهیت بود و اگر جان بتن اینها اندر آرند تصور زیستن دارد **مسئله**
اگر طوق بود بر کردن کراهیت بود که بعضی از جانوران را بر کردن است بعضی از مشایخ
گفته اند اگر صورت ریزه بود کراهیت نبود که بر انگشتری دانیال پیغمبر علیه السلام صورت شیر
بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی الله عنه صورت مگس بود و بر انگشتری ابو هریره صورت
زنبور بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود مکروه نبود اما ظاهر روایت اینست که ان در
ابتدای اسلام بوده است اما اکنون کراهیت بود و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
ان اشد العذاب یوم القیامة للمصورین بعضی بزرگان چنین گفته اند در آن خانه که

می بود یا آلت فساد بود چنانکه نشنود یا متعلق بزیان در خانه وی مجرس بود و در آن خانه فرشته در نیاید و در آن خانه نماز گذاردن کراهیت بود و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا سید عالم علیه السلام که هر کاروانی که جرس بود در آن کاروان هیچ برکت نبود در سطح خانه نماز گذاردن کراهیت بود و در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گور پیغمبر خود قبله ساخته بودند نماز میگزاردند در راه گذر عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرندگان را ضرر شود و اگر ضرر نرسد چنانکه گوشه ایستد و نماز گذارد کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه گذارد اولیتر بود و اگر چه در راه مشرکان راشرکی هست اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری نرساند که عبد الله مبارک مزوری پیش امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و ندیرا اجازه فتوی شد ابو حنیفه رضی الله عنه او را گفت که ای پسر چون تحیر آسان روی سه پند از من بر ایشان بگوی یکی انکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم انکه پای در ملک کسانی نیالایند بی دستوری خداوند ملک نه نهند سیوم انکه نخیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکنند که هر که این گناه را خوار دارد بترسم که بشومی آن معصیت اندکه از عبادة تا بانتهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن این گناه باطل شود انگاه این حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر عند الناس و اکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر الناس لا صغیرة مع الاطرار و لا کبیرة مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده است که گناه بحضرت آمرزگار خرد بود چون نزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه به نزدیک حق تعالی بزرگ بود چون نزدیک بنده بود خرد بود و گناه خرد همچنان خرد و نماز چون بر آن اطرار کند و گناه بزرگ نماند چون توبه استغفار کند تا چیز نشود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت فریضه است به آیت اخبار آیه اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا عوراتکم عند کل صلوة قوله تعالی و تیابک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این همه امت را جامه پاکداشتن فریضه است حدیث آنست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض یعنی مخمار از مالک رحمه روایت آمده است که ستر عورة فریضه نیست چنانکه از عطا رحمه الله روایت آمده است که اگر تنها و قلاده خون بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است که متروک تسمیه حلال است اما اینها از ایشان خلاف است نی اختلاف ظاهر روایت اینست که متروک تسمیه بعمدا حرام است زیاده از درمی چون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و ستر عورة فریضه است کرخی رحمه گفته است که مردان را عورة غلیظه سه است و بروایتی چهار و زنان را دو و وی قیاس

کرده است و عورة غلیظ را نجاست غلیظ عورة خفیفه را نجاست خفیفه اما ظاهر روایة اینست که قیاس وی درست نیست از بهر آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظه است کم از درمی است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس با یکی عورت کشاده نماز روا داشته باشم ظاهر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورتست چهار یکی از وی کشاده شود روای نماز باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برهنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود جمع کنیم چون بر امیر چهار یکی خورد ترین عورة غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ آنچند می باید تا روای نماز باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار یکی کشاده شود روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه کشاده شود روای نماز باز دارد در نیمه دو روایت است یکی روایت اینست که روای نماز باز دارد دیگر روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله کشادگی کشادگی بسیار در مدت اندک چون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت همسئله چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول نماز تا آخر نماز چنان کشاده نماز روا بود که کشادگی اندک در مدت و بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و باتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی چنان گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند این همه بر قول علماء ما رحمهم الله آید بقول شافعی رحمة الله هر چه اندک از عورت کشاده شود روایی نماز باز دارد و شافعی رحمة الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پوسته عورت است و مانند عورت است بر قول علماء ما رحمهم الله عورت نیست اذا می علاحده برشکم است دلیل میکند بر آنکه رسول علیه السلام بر ناف حسین بن علی رضی الله عنه قبله داد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بر ناف قبله ندادی پس دانستیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمة الله عورت نیست وی میگوید که زانو پوسته لساق است و ساق عورت نیست اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پوسته بر آنست و ران عورت است و رسول علیه السلام مرغالی را دید که زانو کشاده بود فرمود چه قدر زانو گفت غلظ رکبتک و فاما عورت اگرچه همسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفس خویش عورت است تا تابع

ران طحاوی رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت است که تبع ران عورت
نماز ران چیزی گشاده نشود در وی نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابوبکر نفس بخاری رحمه
الله روایت است که زیر ناف عورت نیست تا بجائی که موی ناف نابجدی موی عورت
نیست وجه قول وی آنست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از بند فرو سوی ناف داشتی اگر عورت بودی
وی از بند فرو سوی ناف نداشتی اما بخلاف قول علماء ما رحمه الله این است که عورت است و علماء
ما رحمه الله گفته اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مرد لحیانی بود از بند وی زیر سوی ناف نه باستی
فرو سوی ناف اقتدی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهنی نبودی زیر سوی
ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرو سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواجه را از غلام و غلام را از خواجه هم چنانکه دیدن
نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان داشتی زنان را نیز از زنان بدان
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک **مسئله** ذکر
و خصیتین و محل سفره و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنان را
روی و کف دست عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت
دست تابع کف دست است و عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایت است که عورت نیست اما ظاهر
روایت اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله دو روایت است یکی روایت است که
عورت است و یکی روایت است که عورت نیست **مسئله** زن در وقت نکبیر باید که دست در آستین
دارد و پای در ازار یا چه تا نماز با تفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است با تفاق و در
نماز و احرام عورت نیست بانی خواجه امام زاده فخر رحمه الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر گشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز باز دارد
و پستان به نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خشیده است تبع سینه است و اگر او نیز است
عورت است علاحده مر اهقه را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز کند اما اگر بسیار سیده
شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیزکان را مستحب نیست که سر برهنه نماز کنند اند که امیر المومنین عمر
رضی الله عنه کنیزکان خویش را دید که سر پوشیده نماز میکنند از ند فرود تا سر برهنه نماز کنند کفت خود را
مانند آزادان میکنند منع کرد شان پس فرا نشستیم که سر برهنه نماز کنند اردن کنیزکان را مستحب است اگر کنیزک
در میان نماز خواجه از او کرد اگر کم رکنی است سر پوشیده نمازش با تفاق روا بود و اگر رکنی سر برهنه

نماز میکند او با اتفاق نمازش وا نبود اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و انگاه سر بوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله
نمازش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر کنیزک مشترک یکی خواجه ازاد کرد
درمیان نماز بر قول ابو حنیفه رحمة الله سر برینه نماز کند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله سر بوشیده
نماز کند اگر مدتی نماز تا سر برینه کرده است بعد ازان معلوم شد که دیر خواجه ازاد کرده است ان نماز تا
باز کند او باقی بعضی گفته اند که هر چه کم از شش نماز است باز نکند او و هر چه زیاده ازین است باز نکند او اما
ظاهر روایة اینست که از وقت ازاد تا زمانی که معلوم شده است همه را باز کند او تا از عهده بیرون آید والله اعلم

باب پنجم در بیان استحسان امر است از خدا تعالی قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم
ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمومنات یغضضن من ابصارهم و یحفظن فروجهن خطاب است
مر محمد علیه السلام را که بگوای محمد مردمان امت خود را تا چشمها خود را پوشند و فرجها خود را نگاهدارند از زنان
بیگانه و بگو یا محمد مر زنان امت خود را تا چشمها خود را نگاهدارند از نگاه کردن نامحرمان و فرجها خود را نگاه
دارند از زنا و عصیان و رجعه او امر و نواهی زنان تبع مردانند مگر در این آیة چنانکه مردانرا نهی کرده زنانرا
نیز نهی کرد تا بدانی که هیچ چیز اهم تر از نگاهداشتن فرج و چشم نیست **مسئله** زنانی که حرام آمدند همچون
مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند آنها مواضع زینت ایشانرا نشاید دید و مواضع زینت ایشان
سر است تا بسینه که حسن و حسین رضی الله عنهما بخانه خاله خود ام کلثوم رضی الله عنه در آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها سر شانه میکرد با ایشان سخن میگفت پس دانستم مواضع زینت محارم را نشاید دید
هر چه را نشاید دید نشاید بسودن که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود میکرد و ایشان دو برادر
بودند و آن برادر عبادت منکدر و محمد بن منکدر مر برادر را گفت که من یک شب خدمت مادر خود با بسیار
شبها عبادت تو برابر نکنم از برای انکه خدمت مادر فریضه است و این خدمت که تو میکنی تطوع است
و بهیچ تطوع نکرد فریضه نرسد و خدمت مادر آن بود که دست و پای مالیدن و سر مادر داشتی و آب جامه
مادر بردن و اشتی و طعام دادن پس دانستم که هر که را نشاید دید نشاید بسودن مگر کنیزکی که مواضع زینت چنانچه از
سر تا بسینه و دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دید چون خطر شهوت نبود و مادر را از خدمت بر نه نشاید دید و مشتری
از مادر بر نه نشاید دید کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک از ناف تا بزانو باتفاق نشاید دید و نسودن و فروسوی
از زانو و زیر سوی ناف باتفاق نشاید دید و نسودن **مسئله** خادم کر مادر را از ناف تا زانو نشاید مالیدن زنرا
شوی و شوی را از زن نشاید دید کنیزک را از خواجه و خواجه را از کنیزک نشاید دید محل محصوص را نشاید دید
یا بی عائشه صدیقه رضی الله عنه میگوید که نشاید و لیکن ادب نبود که هرگز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه السلام

مرا دیده هست ابا عبد الله بن عمر رضی الله عنه میگوید که نشاید دیدن نامحرم را بمباشرت رغبت تو دنباشد که فرزند شوهر شود اگر زنی بود که عقدی بروی حرام آید بود و محل زینت نشاید دیدن چنانکه سر تا بسینه دست تا بازوی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی در روایت آنست و از یاد در و خواهر زشت و شکم نشاید دیدن ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن از کنیزکان محل زینت نشاید دیدن از سر تا بسینه و دست تا بازوی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوت بود نشاید دیدن که محمد حسن رحمه الله گفته است که سوی سکی بشهوت نگاه کند بیمار شود و از خواهر امام محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آنست که از کنیزکان پشت و شکم نشاید دید ظاهر روایت اینست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیگانه چنانست که نشاید دیدن بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه عباس رضی الله عنهما محل تمام و کحل نشاید دیدن زنانرا نشاید از خانه بیرون آمدن یا عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میداند که مصالح دینی و دنیوی را راست میدارد و بیرون آمدن نشاید و اگر کسی نمیداند که مصالح وی راست دارد و زیرا با موختن علم حاجت هست اکنون بیرون آمدن نشاید در میان صحابه این مسئله واقع شد که زنرا با موختن علم نشاید بیرون آمدن یا فتوی نبشتند و نه ویک یا دو مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی نفقه دارد چنانکه پدر را یا پسر یا شوی یا برادر نشاید که بیرون آید ایشان بیاموزند و انگاه ایشان را بیاموزاند و اگر از نها نیاز دارد نشاید که بیرون آید بشرط انکه چادر خلقانی در بوشد و کلمه ریز چادر افگند و عصابه بر بندد و قدر است راخم دهد و لونک موزه بر بندد چیزی در دهان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد باین صفت نشاید بیرون آمدن عبد الله عمر گفته که زن بدین صفت بیرون رود پاکی بود که در چادر و موزه بنگاه کردن شما را بهر نفرت را عایشه رضی الله عنها فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد روا نباشد و عمر بن العاص گفت هر کاری که اخران توبه لازم آید من هم از ابتدا ان کار نکنم و با زنان نامحرم سخن نرم و گرم نشاید که در حدیث آمده هست هر که با زنان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان و دوست گوید لعنت خدای بر سر ایشان باران شود هر که شراب خورد و توبه نا کرده بمیرد شراب وی صمیم دوزخ شود و صفت شراب آن هم چنان بود که چون بولی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه در هم اعضا باشد بگدازد و نظر کند هر که زن نامحرم را بشاید بشهوة فردا قیامت امناد صد قنطار آتشست دوزخ در دست وی نهند و آن آتش نیز که اگر ذره از ان بکوه با زوی زمین فرو رسند همه آب شوند و در حدیث دیگر آمده هست که نگاه کردن در زنان نامحرم تیری هست بر هر مای آلوده از تیرهای آن معوذ نظر دوم که دشمنان دیگر تیر بجانی نهند و نیز سوی شیطانی بر اجانی زند که رسول علیه السلام فرموده هست هر زنی که از خانه بیرون آید و بیرون آید و بیاید

واگر مردی بیرون آید و بیرا هفتاد دیو بیازاید از برای آنکه بوی هر دو فریق را نظر است بخیر آمده است که عبد الله
عمر رضی الله عنه بر دریچه ایستاده بود و گفت مردی بر گذشت و لیکن اندر رفت و در بر نبست دریچه دویده و
بیهوش افتاده و چون بهوش باز آمد گفت که آن فتنه بر گذشت گفتند کدام فتنه گفت گفتند این مردی کوی گفتند
که تو ویرا فتنه میگوی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک میخامر که بدین ملوک زادگان الفت ندارید
که در ایشان شهوت هست و چنانکه در زنان و هر که ایشان را بشهوت بیند از راه و بال همچنان بود که هفتاد و
بار در مادر خانه کعبه کرد ستی هر که با مادر خود یکبار زنان کند از روی وبال همچنان بود که هفتاد و یکبار زنان کردستی
و هر که با یکی بکر زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن شیبه
زنا کند وی بی توبه باز دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک نهند شصت دریچه از دوزخ در گور وی گشایند
و غذا یهای دوزخ بر وی گمارند چنانکه یکی هر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا
من النساء فان الملوک فان فیهم شهوة کشهوت النساء چنین گفته اند هر زنی را که در خم و یا در محاق کنند و حوضها بر بندند
و چهار کس سر کردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و انگاه ان زن
و بخیر آمده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خدای تعالی شود تا انگاه
که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدای باشد هر دو تا انگاه
باز در خانه خود اندر آیند مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بر تیغ بگذرد و بطرف دیگر
بیرون رود و در بین آمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی از راست از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر
بیرون رود و از برای آن معنی را که آن همه کشتگان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه السلام السیف الذنوب
وی نیز در بهشت است که توبه کند خداوند عز و جل چون ویرا بهشت بود اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و
بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود هر که بنظر شهوت در وی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود و آن
نقصان در حق دین زیاده از آن باشد در زنان بیگانه نشاید نگاه کردن مگر بچندجای که گواهی بدهد اول
که اگر گواهی ندهد مال مومن ضبط شود و نگاه کردن روا بود اگر چه بنظر شهوة بود اما هم ابتدا گواه نیایند
اگر بپیرند تا اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر چه بنظر شهوة بود
دیگر وقتی که زنی خواهد خواستن شاید که بیند اگر چه بنظر شهوة بود دیگر وقتی که کنیزک خواهد خرید شاید دید اگر چه بنظر
شهوت باشد و از خواجه محمد مقاتل رازی رحمها الله روایت آمده است که کنیزک را شاید بسودن نظاهر روایت اینست
شاید بسودن و دیگر زنان بیگانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام کنند علیک واجب نیاید دادن
استحسان آورده است اگر کسی یکی را بطمع چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر کند به بی سلام دهنده

و بردو را خطر شهوة نبود علیک واجب آید دلیل بر آنکه کنده پسری بر رسول علیه السلام سلام کفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز کفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این کنده چه کس بود
کفت که کنده پسر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد و مان حسن عهد ایجاب آورد تم قال النبی علیه السلام حسن
العهد من الایمان ما اجمع است که دست در دست ان کنده بر نهاد و اکر کسی کوید که دست بر دست ان کنده بر
نهاده بود بر رسول علیه السلام اقرار کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آمدند بار رسول علیه السلام دست بیعت میکردند
رسول علیه السلام دست بر دست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد چون نوبت بزنان رسید فرمودند
ما کاسه آب آوردند و رسول علیه السلام دست در ان کاسه آب انداد و دو کفت از شما هر کدام دست در ین کاسه
آب اندازد و بچنان باشند که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام باکمال نبوة و اثر عصمت دست
بر دست زنی بیکانه نهاد و ما را بطریق اولی بود که نه نهم اکر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراح را لقدر
حاجت شاید که بیند تا معالجت کند و اکر جراحت است اکر تصور عقد بدارد باید که جراحه را در عقد خود آرد و اکر
تصور عقد ندارد چنانکه محروح را چهار زن است یا جراحه را شوهی بود باید که زن مجروح را تعلیم کند تا
معالجت کند اکر تعلیم کرد و این معالجت تواند کرد اکنون بقدر حاجت شاید که بیند و معالجت کند و اکر
زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراحه شاید که دیکر بیند معالجت کند اکر جراحت است اکر تصور دارد مجروحه
را در عقد خود آرد و اکر مجروحه را شوهی بود یا جراح را چهار زن بود باید که شوهی دیکر را تعلیم کند تا
اکر معالجت کردن نتواند جراح را شاید که مجروحه را بقدر حاجت بیند اکر بالغ را بخته حاجت آید موی زهار
را بقدر حاجت شاید که بیند تا دیکر ختنه کند اشکال آید که ختنه کردن سنت است ستر عورت فریضه است بجای
نیست که ختنه کردن سنت است لیکن شعار اسلام است اکر نو مسلمانی را ختنه میکنند شاید که قدری
کشاید و سنت را بجای آرد که شعار اسلام نکاه دارد و ختنه کردن چند سال باید که ختنه شاید کردن از
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردند کفت لا ادری و باقی مسائل در باب دیکر بجای وی کفته شود ان شاء الله
تعالی از ابو یوسف رحمه الله سوال کردند کفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای آنکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایند چون هفت ساله شوند دلیل میکند به بلاغت دیکر ایشان را
بسفر او شتن حاجت آید و محمد رحمه الله کفته است چون ده سال شود وقت ختنه کردن وی شود از برای آنکه
رسول علیه السلام فرموده است که اکر ده ساله شوند نماز نه کنند بزنند ایشان را بر ان دلیل میکند به بلاغت دیکر
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرر میشاید رسانیدن و کم ده ساله را ضرر نشاید رسانیدن اکر نا رسیده را
ختنه کردند ان پوست بار فرو آید باز ختنه کردن حاجت شاید از برای آنکه اقامت سنت ما فتم اکر نا رسیده را جای اجازه ای

خشه کردند و رای فرج اصل چیزی بریدند تا رسیده مرد کل دیت فرخشه نکشده لازم آید اگر با جازت وی
کرده بست نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را با اجازت وی خشه کردند و را فرج از اصل چیزی بریدند
نارسیده زیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل آن بود که گفتی
غلام بود یا موی سیاه یکی موهها این غلام را ببرکنند و این موهها را باز برایند لیکن سپید بگیرند اگر این
غلام را با موی سیاه پنجند خریدندی و اگر چند نقصان میشودی بسبب موی سپید آنرا حکومت عدل آنچند
همانمقدار موی برکنده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده وی بودی پنجند خریدندی و میان
نقصان پنجند خریدند آن مقدار که نقصان کند از موی سترده بستانند اگر یکی طفلی را زبان ببرید همین حکومت
واجب شود از برای انکه عار اشک بست که این طفل سخن گوی شدی یا نی پنجکان نارسیده را ببرنه شاید دیدن بست
دید و سال یا سه سالهٔ بست اما اگر چهار سالهٔ یا پنج سالهٔ بود نشاید دیدن پسر کانرا بگیرد نه زنان بردن شاید یا نی
اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد شاید اما دختر کانرا بگیرد نه مردان نشاید بردن اگر بیماری را بحقنه
حاجت آید اتفاق بست که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای انکه تا قوت کمیش زیاده شود و بقول سایر تا قوهٔ
شهوة زیاده شود احمد خلیل سیجار رحمة الله که امام بغداد بست گفته که دارد نشاید خوردن که بوکل را زیان دارد
و شک بست که دران دارد فائده بست یا نی اما اصح بست که شاید خوردن که خواجه منشا غزی رحمة الله گفته
بست که رسول صلی الله علیه وسلم موصلی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارد فائده بست از نی حقنه ریختن
اجماع بست که نشاید اگر ریختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسئله رضاع حد لازم شود
اما صحیح بست که حد لازم نشود از شیره خورما سازند و در فتاوی سمرقندیان آورده بست که نشاید خورد
بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاتحه مینویسند در فتاوی واقعات دبستان ابو اللیث رحمة الله
آورده بست که نشاید به بیماری تقصد دارو بخورد و هلاک شد بزنهار نشود که دارو در وی فائده
کردی یا نی اگر مخمصه افتاده بست که از گرسنگی مرد و مردار یا گوشت خوک نخورد بزنهار شود اگر نخورد حاجت
خورد مباح بود و دیرا حلالی نی اگر یکی را اکراه کردند که میخور وگرنه ترا میکشم شاید که خورد تا نجات یابد و آن دیرا
مباح بود و حلال نی و اگر اکراه کردند که گوشت خوک خور وگرنه ترا میکشم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر اکراه
کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده وگرنه ترا میکشم اتفاق بست که شهادت را اختیار کند برادر
مسلمان را دشنام ندهد و اگر اکراه کردند کلمه کفر گوی وگرنه ترا میکشم بقول زفر رحمة الله شهادت اختیار
کند و کلمه کفر نگوید و بقول علماء ثلثه رحمة الله علیهم شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر انکه رسول علیه السلام
از مکه بمدینه هجرة کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میگرفتند که بکشند از رسول علیه السلام برگردید وگرنه

شما زا بکشم چون کار بیا در و پدر شما ریا سر رسید رضوان الله علیهم اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر
بر زبان نراندند چون کار ابجا ریا سر رسید رضی الله عنه وی تغیر کلمه گفت و نجاست یافت و گر نجیت و بلند نه
رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد و رسول ع
بر وی سلام گفت وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
گفت یا رسول عظیم بر گذشتم بگذاشتند تا کلمه کفر گفت و دران زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و بهولناک
یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر بچنین افتد سر زبان کوی تا نجاست یا بی پاک نبود و با یکی جامه نماز گزاردن
روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل آید روا بود و اگر ستر عورت بحاصل نیاید روا نبود
اما کراهیت بود یا نی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه نماز روا بود یا نی گفت
یا ثوبان که بازار شما و جام زیرا که ایشان فقیر بودند از عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه
نماز روا بود یا نی وی گفت شما با یکی جامه بازار رو بد گفتند لی گفت باید که قدر نماز پیشتر از رفتن بازار
بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق ورویشان صحابه بود آنچه عبد الله عمر گفت رضی الله عنه در حق توانگران
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجه امام سراج الدین از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که یا فت
دو جامه مضرورت با یکی جامه نماز گذاردن علامت جفا است و با دو جام نماز گذاردن دفع جفا است با سه
جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکو تر بود ان را برای نماز باید داشتن این شجاع از
مشایخ نماز رحمهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه پیراهن نماز میگذارد و اگر بیان سلب و با بسته با محاسن
وی کلان بود کراهیت نبود اما اگر محاسن خود است و اگر بیان فراخ چنانکه چشم وی در رکوع بر
عورت وی افتد روا نبود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
وی نیفتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
احتیاط باید کردن و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن **باب ششم در بیان جامه پاک**
جامه پاک کردن فریضه است هم بآئمه و هم بحر اما آیت قوله تعالی وثیابک فطهر و قوله خذوا زینتکم عند کل مسجد
اگر مسلمانی از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان اینست که
پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و بچنان نماشته نماز گذار دبان جامه اگر جامه رنگ پاک
است نماز گذارده روا بود اگر سپید باشد نماز نا گذارده باز گذارد معلوم شد که جامه پلید بوده است که سبی جامه
پاک را نفرماید شستن و اگر جامه خرید بر سپیدان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پلید بوده است باید نماز
جامه گذارده را باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد با خرة معلوم شد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است

که ثواب نماز گذارندگان نبود بشش وعقوبت بی نمازان بی وی عمل کشیده است وبفتوی مفتیان اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که عقوبت بینمازان نبود بشر ولیکن از ثواب خالی نبود واز برای آنکه در نماز قرآن خوانده باشد و تسبیح گفته باشد اگر ثواب نماز گذارندگان نبود بشر ثواب قرآن خواندن و ذکر و تسبیح گفتن باشد وجامه که بروی کم درمی نجاست بود نماز روا بود دیالی بقول علماء ما رحمهم الله روا بود بقول شافعی رحمة الله روا نبود اما اگر جامه را میشوید جماعت فوت میشود باید که جامه را نشوید و نماز تنها گذارد اگر می شود وقت فوت میشود وقت وجماعت اکنون بجماعت نماز گذارد روا بود واگر نماز شروع کرد پس معلوم شد شش که بر جامه نجاست کم درمی ست اگر جامه ست که بی تکلف از وی جدا میشود باید که از خدا جدا کند باقی نماز را تمام کند واگر جامه بتکلف حاجت بیرون کردن وی را بیرون کند نماز از سر گیرد اما اگر نماز گذارد وانگاه معلوم شد شش که بر جامه وی کم درمی نجاست بوده ست بقول علماء ما رحمهم الله نمازش روا بود در سفر یا جامه پلید نماز روا بود وچون ضرورت بود اما به یافت اب قدرت شستن یا جامه پلید نماز روا نبود واگر گذارد حلال دارد وبعضی از مشایخ گفته اند که کافر شود اما ظاهر روایت اینست که کافر نشود اما گناه کبیره در دیوان وی بنویسند ومسلمانی دیگر را میگوید که نماز گذارد میگوید که جامه من پلید ست بار دیگر گفت تو همچنان نماز گذار هر دو یالی که بود در گردن من بود مشایخ گفته اند که اگر بت پرست از بت پرستی توبه کند ویرا دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در گردن من ویرا چندین وبال بود این کس را نیز هم چنان وبال بود واگر جامه که پلید شده ست یاد نداد ونمیداند که کجا ست ونجاست نامرئی ست تحری میکند تا دلش بر هر کجا که قرار گیرد انجا را زیادت از درمی شوید از عهده بیرون آید که در شریعت تحری جایز ست دلیل بر انکه غازیان در حرب بر قلعه قادر شدند در ان قلعه یکی مومن بود دیگی ذمی ست چرنه گذارد شریعت نغز باید تا اهل قلعه را تمام کشند تا بباید که امانتی در آن میان کشته نشود اما اگر یکی در میان دست وپای ایشان بلا کشود یا بیماری بود گذشته تا یکی از قلعه بگریزد شریعت حکم کند که ان امانتی آن بود با قصار را شاید کشتن اگر اسلام نیارند دیگر انکه قاضی امام استحاب رحم گفته است که مردی را چهار زن ست یکی را سه طلاق معین داد وبروی پوشیده شد که کدام را داده ست باید که هر چهار را بیک طلاق دست باز دارد ما مدتا عدت تمام ایشان بگذرد بعد ازان یکان یکان را در عقد آرد وچون سه را در عقد آرد وچهارم را حکم سه طلاق بود دیگر شمس الائمه حلوای رحمه الله گفته ست که اگر بجز خرمن کوفتند و مردان بول کردند آن همه کند مهار انشاید خوردن چون حاش کند تحری کشند وپاره بر گیرند شویند ان باقیها را شاید خوردن همچنان ناشسته ماند واگر گشتها را با مردار آمیخته باشد ولیکن غالب گشتها بود وبقول علماء رحمهم الله تحری

جایز بود چون همه در نصور نهاد تحری جایز است اینجا نیز باید که تحری جایز بود و دلش بر یکی که قرار گیرد نماز
دری انجا را شوید جامه حکم کند ستود بیاکی خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این روایة تحری
از محمد در دو جامه است در یکی جامه نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ است
امارو ایته اجل کریم که کل جامه را شوید تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است و یکی پاک دیگری پلید
و نمیدانم که دام پاک است و کدام پلید و تحری کرد یاکی ازین دو جامه نماز ادا کند اگر دو بعد ازان تحری نکند
انجامه را نامه را انجامه دیگر گرفت یا انجامه نماز کذارد و باز تحری وی بگشت گفت پاک همان اول است و
بر نمازی که بان جامه اول کذارده است و ابود بر نمازی که با جامه دوم کذارده است نماز ابود که یقین
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون بر نمازی که بان جامه اول کذارده است روا نبود بر نمازی
که با جامه دوم کذارده است روا بود اگر دو جامه بر یکی کم دری نجاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش نجاست
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایته مخبر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نخعی رحمة الله بان جامه که
نماز کذارند که کم کثیر فاحش نجاست خفیفه از بردی انکه در نجاست غلیظ بقول وی دری را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ زیاده دری است بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مجزی است
با هر کدام که خواهد کذارد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم است و یکی جامه چهاریکی پلید بان جامه کذارد
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهاریکی پاک بان نماز کذارد که چهاریکی پاک است و اگر یکی پلید است
و یکی کم چهاریکی پاک ظاهر روایته فخر بود او لیتران بود که بان جامه کذارد که کم چهاریکی پاک بود تا نجاست
بسبکتر این همه جائی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیاده از دری نماز روا بود اگر بوی
در سفر دو پیراهن جامه است و کل پلید است اگر خطر کرماست یا خطر سرما اتفاق که با همان نماز کذارد یا قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سرما کرما نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله با همان نماز کذارد با قیام و
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله در روایته است بیکره نماز کذارد و با یما اصح است که
همچنان نماز کذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا با جماع از عهده بیرون آید تا جامه اهل فساد نماز روا
بود یا کراهیت و با جامه اهل ذمه با پیراهن و قبای ایشان نماز روا بود بیکراهیت بدین سبب اما در یار ما یاید
که اهل ذمه نا محتاط اند جامه خود را از خمر نگاهدارند ازین جا را از ایشان نماز روا بود و با کراهیت و با از ایشان
نماز روا بود با کراهیت بدین سبب که از ایشان مستور ندارند اما ظاهر روایته است که استبرا و شستن ایشان
بشک است پاکی جامه به یقین در شریعت بشک حکمی ثابت نشود دلیل بر انکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که بازار مغ نماز روا بود یا نی گفت روا بود سائل گفت شما بکذارید گفت ما بازار شما نمیکذاریم چنین گویند سائل ابو یوسف

بود رحمة الله گفت ای استاد بزرگوار ما را خبر فرمایید که خود بکند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت از انشی که علماء
فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است و با وی نماز کذاردن مکروه است
بنابر اصل است که روزی هم از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم نهاده بر یک دست از قرین حدیث
فرمودند ایشان محرمان علی ذکور امتی و حل لاناثهم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و
حلال کرده شده است و بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرب جامه ابریشم باید پوشیدن
و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بیرون حرب باجماع نشاید پوشیدن این جایی بود که تار و پود هر دو ابریشم بود
تار بود ابریشم اگر پود ریسمان بود مرد را پوشیدن حرام نبود و با وی مکروه نبود نماز کذاردن مرد را ابریشمی ابا ریسمان داشتن
حرام بود نماز کراهیت بود بحدیث آمده است که هر مردی که از ریسمان ابریشمی دارد دلی توبه از دنیا بیرون رود
در خاک نهندش ناخن باید در وی پیچیده و ویرا عقوبت میکنند و قرین حکم ابریشم وارد بر بالین و
بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمة الله نشاید خفت اگر دستار را
ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا فراز مدتی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله با پیران خود
درین مسئله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زر مغرق و ابریشمی
داشتن حرام است و با وی نماز کذاردن مکروه بود به کلاه مروارید نماز کذاردن و بقول ابو حنیفه رحمة الله
مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله گفته است در
هدایه مکروه نبود خلاف دیگر مکروه است بر مردی که جامه ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر نکند گناه
کبیره در دیوانش مینویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سوکند بسه طلاق
خورد که پیش ازین هرگز جامه نپوشم سبک باید که الجامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار ان
جامه را از خود بتوانستی کردن باز پوشیدن زن بروی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم ابتدا
دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید
بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق
سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و باز دران خانه باشد
زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر دران چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون
آمدن و توانستی اندر آمدن زن بروی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اگر مردی
بر ستوری نشسته است سوکند خورد بسه طلاق که پیش ازین هرگز درین ستور ننشینم سبک فرود
آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توانستی که ازان ستور فرود آید باز در نشستی زن بروی

شرط حلق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد در جام زرین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من شرب فی اناء الفضة فانما یجرجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتن برای اظهار نعمت پرورده را چون سال و نام شود و نکوه بدبود اگر کاسه آب هست دیر ابنقره کوفته اندازان آب وی اجماع نشاید خوردن از میازوی بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شاید خوردن و انگشتری سیم و بلور کردن و گوگرد آهن و تریخ و زبرجد نشاید داشتن که کراهیت بود در حلوة شرح طحاوی آورده هست که آن علامت نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتری عقیق نشاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بخاتم العقیق و شیخ الاسلام برهان الدین گفته هست که نشاید داشتن که بر رسول عرم چنین فرموده هست تختموا بالعقیق یعنی این خاتم را بران سنگ سرخ بر صدفا بر جواب اینست که انگشتری عقیق را نشاید داشتن که کراهیت بود اما انگشتری نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد ازان مثقال یکدرم سنگ هست روزی نعمان بشیر یعنی الرعد نزدیک رسول علیه السلام رابد و انگشتری آهن در انگشت کرده رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی دوزخیان می آید بیرون رفت در انگشتری را بیرون کرد و انگشتری ترنج در دست کرد اندر آمد رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی بت پرستان می آید باز بیرون رفت و انگشتری زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام فرمود یا نعمان بهشت نارسیده انگشت بهشتیان گرفتی با نعمان گفت یا رسول صلی الله علیه وسلم پس چه انگشتری دارم رسول علیه السلام فرمود کاز نقره کم مقداری مثقال یکدرم سنگ هست و این بیزاری برای اقامت سنت راست و باید داشتن یا از برای حاجت چنانکه خلیفه را و قاضی را یا شاهد را بهر حاجت آید برای زینت ایشانرا نشاید داشتن و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگینه سوی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتری بنزدیک دیگری امانت نهاد و انگشتری باستعمال این کس ضامن شود یا نی اگر در انگشت لبیله کرده هست ضامن شود از برای زینت کرده هست و اگر در انگشت دیگر کرده هست ضامن نشود و اگر از برای محافظت را کرده هست این جای بود که ضامن بود و اما الماس زن بود و در هر کدام انگشت که باشد چون بکشود ضامن شود که ایشانرا از انگشتری در آورد یا در هم انگشت زینت هست و اگر انگشتری نزدیکی کرده نهاد و انگشتری بلاکشاد مقدار مثقال که انگشتری را کرده هست ساقط شود بان بروی چیزی لازم شود تا اگر انگشتری را که بهای آورده درم هست بیکدرم کرده نهاد و از بهای انگشتری بان یکدرم مقاصه شود ان نه درم دیگر گردیکر نده ساقط شود از برای انکه ان نه درم دیگر بنزدیک وی امانت هست و این ضامن نشود چون محافظت را تقصیر نکرده هست اگر انگشتری یکدرم لزسودی باز دوی گرو نهاده بده درم و انگشتری بلاکشاد وی یکدرم ازان دو که گرو نهاده هست باید که بهای انگشتری مقاصه شود آن نه درم دیگر حق طلب آید تا از مخصم انگشتری بستاند از انگشتری نزدیکی کرد نهاد بر آنکه چیزی دیگر نهاد انگشتری بجان

دین اول گرو بود تا اگر هلاک شود همان مقدار که دین گرفته است از مقدار شود و آنچه بار دوم سنده است گرو گیرنده
حق طلب بود و اگر خواهد تا کرو شرط دیگر باید که انگشتری را از گرو گیرنده باز گیرد و الله اعلم آنچه خواهد بستاند و الله اعلم
انگشتری نزدیک وی گرو نهد تا کل گرو شود و اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و انگس گفت که اگر فردا این مال من
تیاری انگشتری بمن فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هرگاه که آن مقدار وادی را بوی تسلیم کند تواند که انگشتری
خود را طلب کند باید که چنین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال تیاری فروشم و مال خود بگیرم خداوند انگشتری
ویرا وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال دیرانبار تواند که انگشتری را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود خریدار رسید
خود فروشد یا بهنده فروشد روا نبود باتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی در حق او بشوند قول ابو حنیفه رح
روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر یا حنیفه ماجی فروشد روا بود باتفاق اگر پیش از انکه باز
خرید اگر بهان بار خرید یا زیادة روا بود باتفاق و اگر یکی از ان بها خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علماء ما رحمهم الله روا نبود دلیل بر انکه زید بن ارقم رضی الله عنه ویرا کنیزک بود بهفصد درم فروخت پیش
از انکه بهای قبض کردی شش صد درم بار خرید چون این خبر بمادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنه
رسید گفت باز زید باز کر دازین چه خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز نکردی نه پذیرد خدای عزوجل
بیچ نماز یرا که قضا رسول علیه السلام گذارد و بیچ غزو ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته باشی
و بیچ حجه ترا نه پذیرد و زید از این بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود بر قول
علماء ما رحمهم الله اول روا بود و در دوم فاسد بود اگر مومنی در خواب هست دیگر انگشتری
ویرا از انگشت و بیرون کرد باز در انگشت وی آورد هلاک شد ضامن شود که خواب همان هست بعضی گفته
اند اگر بطریق غضب بیرون آورده هست ضامن شود و اگر بطریق باری بیرون آورده هست تاوان دار
نشود اما انگشتری را از انگشت وی بیرون کرده هست وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آورد وی بار بخواب رفت و انگشتری هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتری را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتری
را یا زبان انگشت وی باز اندر آرد و انگشتری هلاک شد اکنون ضامن شود که ای خواب نماند و اگر مرده
چیزی یافت حکم لقطه دارد چون برگرفت باید که ندا کند اگر کسی چیزی گم کرده هست من یافت ازان کیست
اگر خصم پدید آمد و نشان دهد بوی تسلیم کند و اگر خصم پدید نیاید باید که نگاه دارد تا خصم پدید آید اگر این چیز در دست وی
هلاک شود تاوان دار نشود و چون بر طریق امانت برگرفته شد اگر بطریق غضب برگرفته باشد

ضامن نشود اگر بر گرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست آنکس هلاک شد این ضامن نشود اما نفقه بقول ابوحنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود را بندر نهاده بست دیگری آمد بی اجازت وی بند از پای وی برداشت این غلام گریخت بقول ابو یوسف و ابوحنیفه رحمة الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری بملک یکی در آمده بست و زیان میکند خداوند ملک خود بر ان کرد ستور هلاک شد اگر بکرانه ملک آورده بست و رها کرده ضامن شود از ملک خود دور تر رانده بست ضامن شود اگر این ستور را جوبی زد و ستور افتاد و هلاک شد اگر بر جائی زده که عرف بست ضامن نشود و اگر بر جائی زده بست که عرف نبود ضامن شود اگر یکی ستور بر جائی بسته بست دیگری گشاده و جائی دیگر بست هلاک شد اگر بوقت گشادن سر ان ریسن که بر گردن ستور رسیده بست و جیده بست باتفاق ضامن شود و اگر بر رسن بسنده بست بعضی گفته اند که ضامن شود اگر ستور خود را ازین باز کوته بر نهاده بست دیگری آمده زین بر گرفت و راست نهاد زین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر یکی ان گشاده ستوران بیرون رفتند هلاک شدند بقول ابوحنیفه ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله ضامن شود اگر کسی کبوتر خانه یکی را گشاد کبوتران رفتند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول رحمهما الله ضامن شود اما اگر خسپیک یا خیک روغن یکی را گشاد و سر شهاد روغن رفت اگر شیرینی و روغن مانع بست اتفاق ضامن نشود و اگر شیرینی بسته بست و روغن فرسوده بست بمرور ایام میکند رد میرود بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن شود اگر غازی یکی را غمز کرد و سبب غمز وی ان مظلوم را چیزی زیان شد ان مظلوم و بغاز انچه ویرا زیان شده بست تواند رجوع کردن یافی بقول ابو یوسف و ابوحنیفه رحمهما الله نتواند و بقول محمد رحمة الله تواند و فتوی بر قول محمد بست رحمة الله از برای زجر غازیان را آورده اند که مسلمانرا غمز کنند و آن مسلمان بسبب وی دانگی زیان شود بقیامت خداوند عزوجل آن دانگانه در قعر دوزخ پدید آرد در وی غازی را سوی بهشت و بیشتش را سوی دوزخ کشند و نعمتهای بهشت را بیند و اتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم بر لب دوزخ چسبک زده که مرا چیز اغمز کردی خداوند عزوجل ویرا بینایی بهد و ان دانگانه را در قعر دوزخ بیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرود رو و ان دانگانه را بخصم سپار تا نجات یابی ازسال انچنان باید که تا فرود رود و ان دانگانه را برآرد تا بخصم خود سپارد چون تمام برآید ان دانگانه از دستش بیفتد بقعر دوزخ و بار بهمان قعر دوزخ وی باز فرود رود و باز برآرد و انچنین تا سه بار از دستش بیفتد بقعر دوزخ وی باز بر می آرد همه سال انجهان ماند تا ان دانگانه را برآرد و بخصم خود سپارد و نجات یابد این جای بود که ازان کبیره

داشته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر از کناه ندانسته و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشد والعیاذ باالله ابدالآباد در خلود بماند نعوذ باالله منها ذلک المحال و الله الموفق **باب هفتم** در بیان شناختن وقت فریضه بدانکه آیه و اخبار و اجماع امت اینست **قوله تعالی** اقم الصلوة الی غسق اللیل قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون الآیة اما خبر اینست **قال** النبی صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة عند مواقیتها قوله تعالی علیه السلام النبی جبرائیل عند البیت مرتین الی آخر الحدیث و اجماع امت اینست که بیچکس شناختن وقت فریضه انکر نشده و هر که منکر شود کافر شود و دلیل راسه علامت است اصبح کاذب و صبح صادق و برآمدن آفتاب صبح کاذب علامت بروز دارد و لیکن حکم شب دارد تا اگر در آن وقت نماز رسیده شود یا کافری اسلام آرد و یا دیوانه هوشیار شود و یا زن از حیض یا از نفاس پاک شد آن نماز قضا کردن بروی نبود اگر در آن وقت از حیض یا نفاس آید یا دیوانه آن نماز خفتن بروی نبود اگر در آن زمان مقیم مسافر شود آن نماز خفتن دو گذارد و اگر مقیم شد آن نماز خفتن چهار گذارد و اگر ماه رمضان بود و در آن زمان بحری خورد یا متمتع گیرد روزه تباه نشود و اگر شب عید بود و در آن زمان بنده خرید یا فرزندی آید صدقه بود پس معلوم آمد که علامت بروز دارد و لیکن حکم شب دارد و علامت صبح کاذب اینست که متکرر و دراز بر آید بر مثال دم گرگ پریشان تا میان آسمان بر آید باز ناپدید شود علامت صبح صادق اینست که بتواضع دراز بر آید از کرانهای آسمان پدید آید صبح صادق کرانهای آسمان سپید شود بر زمانی سپیدی زیاده بشود و سیاهی در زیر خود کند مانند مالکیان چون زنار از زیر خود کند و آن سپیدی سیاهی را در زیر خود میکند و بر زمانی نوری زیادت میشود و بزرگان گفته اند صبح یک بچون صبح صادق بهت تمامی شود نوری زیادت میشود و صحبت یابد بچون شفق است تمامی شود ظلمت زیاده میشود و چون صبح صادق پیدا وقت نماز بامداد در می آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله وقتی گذارد که نمازش نماز و اپس بود تواند که دو رکعت نماز با قرائت معتبر در وقت مستحب گذارد و حجت قول شافعی اینست که جبرائیل علیه السلام نماز بامداد آورد اول وقت بود که امامت کرد و گذارد دیگر روایت ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز بامداد گذاردی که از مسجد بسروان آمدی و میکدیگر را نشناختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرائیل علیه السلام برای نماز بامداد دو بار آمده است تجبا اول وقت امامت کرد و یکبار اخر وقت و انگاه فرمود الصلوة ما بین هذا الوقتین گفت در بین میان دو وقت نماز بامداد شما است اول وقت گذاری روا بود و آخر وقت گذاردن اولیتر تاویل انکه ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکنند انوقتی بودی که جماعت زنان مشروع بود از برای انکه صحابه اندک بود رسول علیه السلام و بدان سبب بگاه ترکذاردی تا حشم نامحرم بر پریشان نشناسند لیکن چون صحابه بسیار شدند جماعت زنان منسوخ شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام فرمود که نماز بامداد در اخر وقت گذارد و چندان ثواب یابد که اول وقت **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر اگر در میان نماز بامداد آفتاب بر آید بر قول شافعی رحمة الله فی الحال تمام کند فریضه باطل نشود دی میگوید که آفتاب بنده ما مور به بر آمدن و ما بنده ما مور به نماز گذارد نماز وی بند کی خود میکند ما بند کی خود میکنم بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه تمام شد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه

رکعتی کرده باشد تا خیر کند تا آفتاب از حجره بیرون رود و برگردد و باقی نماز تمام کند بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تطوع باشد و از ابو یوسف رحمه الله دو روایت است یکی روایت آن فریضه بنابت دارد و دیگر روایت تطوع شود فریضه باز گذارد و چون زوال باز گذارد و باغاق وقت نماز پیشین اندر آید زوال چه وقت اندر گذرد یک روایت آنست که روی سوی قبله است تا مادام که آفتاب برابر روی چپ بود زوال است استاده باشد چون در میان دو ابرو آید زوال راست استاده باشد چون برابر روی راست آید زوال اندر گذرد و روایت صحیح آنست که در مقابله آفتاب جوئی در زمین فرو برد تا مادام که سایه در کمین بود زوال نی استاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال است چون سایه زیادت از چوب شود زوال در گذرد و باتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود اول وقت گذارد از مالک رحمة الله روایت است وقت نماز پیشین کند بعد ازان هم وقت نماز دیگر قیاس قصر و جمعه چنانکه حاجیان در عرفات میکنند ما نمی کنیم اما ظاهر روایت قول علماء ما رحمة الله تا سایه بر چیزی برابر آن چیز نشود وقت نماز پیشین بیرون نرود سایه اصلی کدام است چون آفتاب برآید و سایه کم میشود چون بجائی رسد که بیش و کم نشود آن سایه اصلی است هر چه اندک سایه اصلی برگذشت و روی بسوی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در آید و حجت قول شافعی آنست که خداوند عز و جل میفرماید والسابقون السابقون اولئک مقربون و سایر عوالی مغفرة من ربکم و رسول علم فرموده است که اول وقت نماز گذاردن خوشنودیست و آخر وقت گذاردن عفوست و اتفاق است که خوشنودی نامتر از عفوست و دیگر قتاده رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام نماز پیشین را وقتی گذاردی که سرد نا میشد پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند علماء ما رحمهم الله گفته اند بحجه قتاده رضی الله عنه روایت میکند دلیل صحیح اینست که در عصر ما بتابستان سرد نمیشود و اتفاق است که مسافر وزن را نماز اول وقت گذاردن اولیتر بود تا دلیل از دلیل آنست که از مبالغت در کار ما دیگر است در نماز نفل و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن خوشنودیست و آخر وقت عفوست و این جائی بود که کناهی بود اتفاق است که تا خیر نماز گناه نیست دلیل بر آنکه بلال رضی الله عنه نماز پیشین را بیانگاه نماز گفت و خواست تا قامت گوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کرد باز بیرون آمد که قامت گوید رسول علیه السلام گفت زمانی صبر کن و اینجا این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم پس معلوم شد که آنرا تابستان بود آخر وقت گذاردن اولیتر بود و نماز وقت نماز پیشین بر چه وقت بیرون رود دیگر روایت از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که سایه بر چیزی بر چند فی و را سایه اصلی ران ملتفت کرد نماز پیشین اندر آمده است و اینجا نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر اندر آید و این با ابو یوسف و محمد رحمهما الله گرفته اند اما ظاهر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که سایه بر چیزی دو چندان شود و برای سایه اصلی نماز پیشین اندر آمده است که وقت نماز بیرون رود اما وقت نماز دیگر در آید بانی بقول ابو یوسف و محمد شافعی نگرویده اند از ابو حنیفه رحمة الله در آید اما صحیح قول ابو حنیفه آنست که سایه بر چیزی دو چندان شود و برای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا بر آن اصل است که در میان این دو نماز وقت مهمل است بانی بقول ابی حنیفه رضی الله عنه است بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نیست چون وقت نماز دیگر اندر آید و بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود

اول وقت گذارد و جهة قول شافعی رحمة الله سنت است از آنکه حدیث که در حق نماز پیشین گفته است جواب آنست که گفته شده است
و دیگر میگوید انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قفای رسول علیه السلام نماز گذاردیم و گوشت شتر خریدیم و خانه بر ما
پخته شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او تیز بود علماء رحمهم الله گفته اند که روا بود که گوشت شتر پخته بود سبک پخته شدی
دلیل بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آفتاب در روز روشنایی حجره
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آفتاب پست فرو نرفتی آفتاب در روز روشنایی حجرات ایشان بیفتادی سوال دیگر بر او وقت
مکروه کدام است روایت نوادر و در قول ابو حنیفه رضی الله عنه آفتاب بالا گیرد چنانچه بر سر منارها و بر سر درختان چنانکه گاه بود بر سر بام سایه
برسد و مانند اینها و در زوال شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمانست و این قول ابو یوسف و محمد رحمة الله کرفته اند و دیگر روایت امام شافعی
رحمة الله برین است و دیگر روایت شافعی آنست که در بامداد نیز وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف و محمد رحمهما الله که چند از قول
امیر المومنین علی عبد الله مسعود رضی الله عنه اما قول اصحیح ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که از آفتاب همین فرض ماند که در وی تغیر کمی چشم
خیره نبود وقت مکروه یکی ازان زمانست و در الوقت چه باشد گذاردن بقول شافعی رحمة الله اداء روا بود و قضاء روا نبود و بقول حسن یا ابو
رحمة الله نه ادا روا بود نه قضاء روا بود و بقول علماء ما رح ادا روا بود و قضاء روا نبود خواجه حسن رضی الله عنه گفته است که ادا روا
بود و لیکن اگر آن نوافل نماز را کسی بمن فروشد بیشتری بخرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم ملک صلوة
المنافقین لفظ را البسه بار فرمود اما این جائی بود که بر بازی نماز دیگر را تاخیر کند و ان زمان گذارد که اما وقتی بصر وقتی از مومنی فوت شود و
یا فراموشی کند از زمان یاد آید پس گذارد در تحت این وعید و بنا باید کرد رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریمه شما در آفتاب افتاد اگر بر چهار
چهار رکعت ابی آفتاب گذارد همچنان بود که در آفتاب گذارده است از راه ثواب و همچنین که وقت مکروه نماز دیگر را دانستی وقت مکروه نماز
بامداد همچنان میدان و سرخی که پیش از برآمدن آفتاب است وقت منجب آنست نماز بامداد است صحیح چون آفتاب فرو رود وقت نماز
شام اندر آید اتفاق است که در گذاردن نماز شام خیر نشاید حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر مالم یوخروا المغرب
الی اشتباک النجوم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاری بر فور نماز خفتن گذاری روا بود و قول علماء ما
رحمهم الله تا وقت نماز شام بیرون نرود وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است باتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپیدا شد یکی روایت از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله کرفته اند و این قول امیر المومنین علی عبد الله مسعود است رضی الله عنهما و یکی روایت از ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین اما قول صحیح ابو
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپیدا شود وقت خفتن اندر آید
و این قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها یکی روایت از عبد الله عباس رضوان الله علیهم اجمعین
خلیل بن احمد بصری رحمة الله گفته است که بجانب مغرب بودم بخبر بردم مرا که بالست تا آن سپیدی ناپیدا شدی وا نجاست که رسول
علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل تا و دانکه شب وقت مستحبا

خفتن است و تا ثلث شب وقت مباح بعد ازان وقت کراهت بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد ازان وقت مجمل اما بعد از نماز
خفتن است تا صبح بعد وقت مستحب نماز وتر است **قال** علیه السلام و اجعلها و تهتا بعد العشاء و الی الصبح ابو بکر صدیق رضی الله عنه نماز
خفتن کنار دی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گذار دی رسول علیه السلام هر دو را منع کرد و گفت یا صدیق بر گذار ده یا اول شب
بگذاری یا اگر قضا اجل در رسد تو یاری ، ترگذار ده باقی و گفت یا عمر رضی الله عنه وتر را تا تاخیر مکنی تا آخر شب بگذاری تا صبح
گذار دن وتر شب بیدار بسیاری چون هر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح ندب وقت مستحب است مر وتر را مسئله
عصر و عشا را به تعجیل باید گذار دن که خداوند حق نماز دیگر دیگر بار تخصیص فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی
و قوموا لله قانتین خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است مراد از بن نماز دیگر است از برای انکه خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانست
که علما را در وقت مستحب دیگر اختلاف است ازان دیگر بار بتخصیص فرموده و دیگر انکه تعجیل باید گذار دن تا وقت مکروه نیفتد تا تحت این وعید
نیاید **قال** علیه السلام تلک الصلوة المنافقین و از شافعی رحمة الله روایت آمده است که در شبانروز سه وقت مکروه است
چون وقت نماز خفتن اندر گذار دن نماز خفتن اندر آید در گذار دن نماز خفتن تعجیل باید کردن از برای انکه اگر تابستان بود گرما بود
موضع نماز گاری نیشود و کهنه و کیک بگرد و خواب گیرد اگر زمستان بود هوائی سرد تر بود که برای امید کاهنرا مراعات باید کردن و امید کاهن
یا ستن تا سب انبوهی جماعت شود **فصل** یازدهم در شناختن اوقات مکروهات تطوعات چون صبح دمید هیچ تطوع نشاید گذار دن
جز سنت نماز بامداد گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا کند و در اما تطوع نشاید گذار دن دلیل بر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه را
بامداد گذارد و طواف کعبه بود و خواست تا بخت خانه کعبه رسول علیه السلام دیر امنع کرد و گفت درین زمان هیچ تطوع نشاید گذار دن
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا را نبود و را محل نبود تطوع مشروع نی که روایت میکند عبد الله بن عامر الجهنی و صباح عمر علی رضی الله عنهم اجمعین
که رسول علیه السلام فرمود که در وقت بر آمدن آفتاب قضا را نبود و را محل نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز
عید هیچ تطوع نشاید گذار دن اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده باشد که از نماز گاه بیرون رود و نماز را قضا کند انگاه نماز
گاه اندر آید دانگاه خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته است که در انزمان نماز در خانه ما نماز را نبود و احتاط بر روایت نیشت
که روا بود و لیکن اولتر آن بود بعد ازان گذار دن در وقتی امیر المومنین علی یکی را دید که در نماز گاه عید نماز میگذارد دیگر اینه
هیئت که دیر امنع کرد دیگر اینه هیئت که گفته کسی هیئت که دیر امنع کند من در تاویل این آیه میگویم قوله تعالی ارایت الذی ینهی عبدا
اذا صلی چون آنشخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المومنین من هیچ گمان نبردم خداوند عز و جل خود را باوردن طاعت معقوبت کند
یا امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که تو بشک میگوئی اما من یقین میگویم که بهر که مر مخالفت رسول علیه السلام کاری کند یابد
ثواب نشود و گفته امیر المومنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه وسلم نبودی و در وقت زوال نماز قضا را و را محل نبود
و تطوع مشروع نی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که مارا رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال نماز مرده بخاک دفن کردن
مر او را از ان نماز جنازه گذار دن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عبد الله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

ما رامنع کرد که بعد از نماز دیگر تطوع نکنند اما اگر وقت مستحب باقی بود نماز قضا کردن روا بود و در وقت فرو رفتن آفتاب قضا را
نبود تطوع مشروع ثانی اما اورا بود چون وقت نزدیک رسید تطوع نشاید کردن تا نماز شام نشود قال النبی علیه السلام
لا یزال امتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب علی اشتباک النجوم در وقت خطبه کردن تطوع نشاید کردن اما اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشود
باشد شاید کردن کراهیت نبود باب ششم در بیان روی بقبله آوردن خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله معرفت قبله در
کرد ابتدا از این آیت کرد قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مراد از تاویل انس این است مرنا کردیدکانرا که بدین و کزارند کانند
به پرستش پرستش مومنان نماز است در نماز روی بقبله آوردن فریضه است و هم بآیت هم بخبر و هم باجماع امت اما آیت قوله تعالی
فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره اما خبر قوله علیه السلام اطهر کما امر الله تعالی استقبل القبلة و قل
هو الله اگر حاضر نزاد بعین کعبه آوردن فریضه است مراقبا نزاد روی بجهت آوردن فریضه بقول شافعی رحمة الله میان مشرق و مغرب
است روی تمسک بدین جمله میکند قال النبی صلی الله علیه وسلم القبلة ما بین المشرق والمغرب علما رح گفته اند که رسول صلی الله علیه
وسلم این جمله فرمود در حق اهل مدینه و اهل العراق ما بین المشرق والمغرب فرمود دیگر انکه رسول علیه السلام فرموده است که یاجوج و ماجوج را از
مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب روند پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا کرده اند
سعید بن عثمان بوخوارم و قطیفه ابن مسلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنشاپور آمدند روی مرو و سرخس بلخ بتند و سمرقند
بخارا و فرغانه چنانکه دوش بر فرسنگ سوی نکند و نزدیک دیار عرب اطلاق و کاشغر و بلاساغون و مانند اینها محرابها راست کردند و نخستین
مسجد که در انجا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمة الله در شهر بستان سعید بن عثمان رحمة الله بنا کردند نخستین مسجد که در شهر سمرقند
بنا کردند مسجد دروازه چینیان است از قطیفه بن مسلم رحمة الله بنا کرده است مسجد کلاه دوزان حصار یوم مسجد دروازه اهنی هم چنین هر کدام
که شهر که میکر فتند محرابها راست میکردند کرده ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما تر کستانیان بسفر قبله را ندانند بنات النعش بر یخ راست
ایشان بود و کوچه کاشکان بر قفا ایشان بود و قطب بر چهار سوی ایشان بود همچنین تا بغسه جلوان از انجا روی بمغرب زمستان فرود
تا بندیج راست ایشان بسوی قبله آید از نیجاست که در دیار ما نشاید که حنفی مذهب در محراب شافعی مذهبان نماز کذارند برای انکه ایشان
قبله میان مشرق و مغرب میکویند چون روی بمحراب ایشان آری روح راست سوی قبله شود و راست نبود مکر که محرابی بود که راست افتاده بود
مهندسان و محاسبان که درین علم بضاعت داشته اند تقدیر کرده اند که محراب شافعی مذهبان هزار فرسنک سوی کعبه فرود افتاده است و محراب حنفی مذهبان
نماز کذاری سی فرسنک بر سوی کعبه افتاده است دانی باشد که محراب حنفی مذهبان نماز کذاری چهار دانک دست راست باید ماندن از مغرب
تا بستان و دو دانک دست چپ کرفته اند تا روی به قبله راست اکر مسجد بنا میکنند و محراب راست میکنند و اکر در وقت کل یا دام بود یا دو
کشتها باید که نماز دیکر روی سوی قبله راست چنانکه آفتاب دو بار فرو آید برابر روی راست محراب بنا کنند و اکر در وقت آفتاب بحمل بود
یا وقت آفتاب بمیزان بود نکر اند که آفتاب کجا فرود آید بر همان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفتاب یقین برابر کعبه فرود میرود اما اکر وقت
دیکر است باید که بمسجد جامع روند نکرند که آفتاب کجا فرود میرود دیکر بر همان تجربه محراب بنا کنند که در یکشب بسی تفاوت نبود کرانجا نبی بود

نه هم ار پیشداز مسجدی بنا کنند اما اگر مسجدی محراب را عمارتی میکنند محراب همان جای که بنا کنند که بوده است که محراب ابها و اصحاب بنا کرده اند
ایشان در صواب بود بر قول علماء مارح قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه و در او
زمستان بر طرف راست کعبه و بین لا میان هر کجا که روی رو ابود اما اولیتر آن بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ
کرد تا روی به قبله راست آید کعبه نام عرصه است امام بنا القول شافعی رحمها الله نام بر دو بر قول علماء مارح عرصه است نه نام بنا و محمد
حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بستران برآرد به قول امام شافعی رحمه الله تا بجا خیمه نزند نماز روا نبود و بقول علما
مارح روا بود و کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد و جبرائیل علیه السلام از بیخ کوه سنگ می آورد با سماعیل میداد و وی بر ابراهیم علیه السلام
میداد تا خانه کعبه بنا بکردند و اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بستران برآرد تا آن سنگها بجای خود روند مارا روی بجهته باید او در ون ظاهر روایتی
است که از عرش تا ثری بنا و کعبه است افاقی را روی بجهته او در ون ریضه است و اگر روی بجهته آورد و فیت حطیم گوید از محمد حسن رحمه الله روایتی
است که روا بود اما خلاف ظاهر روایت است که روا نبود و اگر افاقی روی بجهته آورد و فیت مقام ابراهیم گوید روا بود اما خلاف ظاهر روایت روا نبود
خواجه امام ابوبکر عباس رحمه الله گفته است که اگر این کسی بسفر قبله برفته مقام ابراهیم علیه السلام را دیده است روا نبود و اگر ندیده است روا بود
و مسئله معلوم آمد و مارا که اعتبار است است اگر افاقی روی بجهته کعبه آورد و فیت بیت المقدس کند روا نبود کسی که محراب معین بود روی بجهته
آورد و فیت کعبه بتر طاست بایه حسن یاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که مسجب است چون روی بجهته آورده است بسنده است عبد الله
جرجانی رحمه الله گفته است همچنانکه روی بجهته آورد ن فریضه است عین کعبه نیز فریضه است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله در شروح قدوری
روایت کرده است که این خلاف در میان علما معاینست چون روی بجهته آورد بسنده است در عمارتها و بیابان و غربت تحری روا بود بیابان
امام علی استیجابی رحمه الله گفته است که روا نبود از برای انکه اگر روز بود بیند و اگر شب بود سوال کند و بیرا نشان بسنده و اگر کسی نبود و است
بر و معلوم شود که محراب کجاست سید امام ابو نجاح رحمه الله گفته است که روا بود از برای انکه اگر شب بود سوال کند بقوی که ایشان
دیدند و بیرا نچه معلوم شود اگر دست بر دا حتمال آنرا که اگر دیوار چیزی بود و بر دستش خلد مجروح شود یا بر دیوار کرنده باشد
بر دستش زخمی زند یا محراب بحیرا بود دست بر د معلوم شود مسجدی بود یا نی قبها بر کجا دست زند چنین داند که محراب است پس بر تحری
گذارد روا بود که در حلوه الفاج و خواجه امام ابو النضل کرمانی و شیخ قدوری از محمد رحمه الله روایت است که اگر کسی در یکه به تحری نماز
گذارد روا بود شرط انکه دران محله غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایت اینست که در یکه به تحری نماز
نبود حاضر انرا روی بعین قبله اورون فریضه بود اگر در صحرای قبله پوشیده است و دلیل اصحابی تحری نماز گذارد روا بود اما اگر کسی از ان
دیار بود اگر سوال نکرده به تحری گذارد روا نبود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آید که روی بدا نطرف دارد باقی نماز تمام
کند چنین گفته است که قبله شش است یکی بیت المعمور که قبله فرشتگان است دوم بیت المقدس قبله پیغامبران است دیگر عرش که قبله
حاملان عرش است دیگر کرسی که قبله کروبیان است دیگر کعبه قبله عامه است دیگر قبله بحری است دیگر قبله عمارانست گفته اند و اگر به
تحری نماز شروع کرد یکرکعت گذارد بار تحریش گشت بروی بطرف دیگر آورد دیگر گفت دیگر گذارد بار تحریش گشت اگر این چهار رکعت

نماز را بچهار طرف نگذارد روا بود و بقول علماء مارح بقول شافعی رحمة الله بسه طرف روا بود سوی برآمدن آفتاب روا نبود اگر بار
چهارم از طرف اول باز آید و بعضی گفته اند که روا بود و ظاهر روایة اینست که روا بود و اگر جماعتی به تحری نماز کنند و در میان نماز اصابت
پدید آید امام روی بگرداند سوی قبله آورد امام اگر پس شد و مقتدیان پیش باید که امام پیش مقتدیان نرود و اگر برود نماز همه تباه شود
که کار دیگران کرده است مقتدیان را باید که در قفای امام آیند و آنجا که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام آیند و آنجا که
بطرف دست چپ امام اند فرود آیند و باقی نماز تمام کنند و اگر همچنان رکنی گذارند امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباه شود و اگر
در کم رکن در قفای امام آیند نماز همه روا بود و اگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کردند و لیکن نگذاردند نماز شان تباه شود و بقول
ابو یوسف رحمة الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله توانند که در قفای امام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها برعکس این گفته
اند و اگر جماعتی به تحری نماز گذارند و امام سلام داد آنگاه اصابت پدید آید و در قفای وی لاحق است و مسبوق مسبوق را باید که روی
به قبله آرد و باقی نماز را تمام کند لاحق را امتحان شد از برای آنکه لاحق حکمی در قفای امام است و مرا همچنان می باید گذاردن که امام
گذارده است اگر روی گردانند امام را خلاف کرده باشد و اگر همچنان گذارد و روی بغیر قبله روا نبود و جماعتی در تاریکی نماز گذارند
چون نماز تمام گذارده اند و روشنائی در آورده اند و هر کسی را بطرفی آورده بود همه نماز را روا بود مگر دو کس یکی که امام را بر
خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذاف نماز گذارد و اگر اصابت و همین جائی پدید
آید که وی گذارده است یا غالب گمانش آن بود که قبله اینجا است نمازش روا بود و اگر اصابت جائی دیگر پدید آید یا غالب آن بود که اصابت
جائی دیگر است نمازش روا نبود و اگر قبله پوشیده است نبرد و نماز شروع کرد بعضی گفته اند که تبرد و درست ننید اما ظاهر روایة
اینست که درست آید و اگر در نماز اصابت همین جائی پدید آید و نمازش روا بود اگر در میان نماز اصابت جائی دیگر پدید آید بر قول
ابو حنیفه محمد رحمة الله نمازش تباه شود همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح بسر آید نمازش تباه شود و این را تیمم
حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند روا بود و اگر بتحری یکرکعت نماز میکذارد و در میان نماز
بی انکه تحرش بگشتی بروی بگردانید و یکرکعت معلوم شد که قبله اصابت همین جائی پدید آمد که یکرکعت است بقول ابو یوسف رحمة الله
روا بود از برای انکه مراد از تحری اصابت است همین پدید آمد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود از برای انکه تحری کرد
شریعت حکم کرد انظرف بالقبله چون بی تحری روی بگردانید هم چنان بود که روی از قبله بگردانیده است و این مشکل است که در خطا
صواب آید هم خطا بود مسلمانی و ظن وی اینست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا طهارت است یا نمازش پیش از وقت
است هم چنان نماز میکذارد و بعد ازان معلوم شد که جامه وی پاکست و روی بقبله است و یا طهارت است یا نماز در وقت است
نماز روا نبود که وی بمعصیت نماز اندر آمده است عبادت بمعصیت او اگر ده نشود و این مشکل در صلوة شرح
طحاوی است در کتاب تحری اما بعضی [illegible] گفته اند که روا بود چنانکه بر جامه امام رنگ بلید چنین پندارد است
که مگر نجاست است یا چنین پندارد است که انچه امام خواند خطا است و نماز نماز و است

دراین نماز وی نماز درست معلوم شد که اگر امام خواند صواب است که جامهٔ امام پاک است نماز درست بود و آن گمان بیهودی را اعتبار نیست
و این انتباه شیخ الاسلام برهان الدین است، و اینستیاره دیگر بهمین قیاس است سوم نی نماز میکند راز و چنین میداند که کعبه نام بنا است
نیست بنا کرده است اگرچه روی بجهت آورده است روا نبود که کعبه نام حجر و سه نه نام بنا رباب شهر در بیان نیت کردن نماز
نیت فریضه است بایت باختیار باجماع امت است قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء تا آخر تقریر این آیه گفته اند که مراد از
اخلاص نیت است نایت نبود اخلاص نبود و حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و لکل امرئ ما نوی و از این
صلی الله علیه وسلم لا عمل لمن لا نیة له اجماع امت است که هیچ کس فریضه نیت را منکر نشد، هر که منکر شود کافر گردد بقول شافعی رحمه الله باید
نیت جمع صفات نماز را باید که بدل یابد و بمیان رسانند چنانکه در رکعت نماز با دو فریضه وقتی اقتدا با امام و نیت کعبه و مقارن ابتدا تکبیر کردن تا
در نماز آمده شود در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده در جامع از روایت است که همچنانکه تکبیر گفتن فریضه است نیت کردن بزبان نیز فریضه است ا
ظاهر روایت آنست که نیت کردن بزبان فریضه نیست انسان گفته است یانی از شافعی رحمه الله در روایت دیگر روایت آنست که بدل
می اندیشد و بزبان میگوید در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از شافعی رحمه الله روایت است که همچنان تکبیر گفتن بزبان فریضه است نیت
کردن نیز بزبان فریضه است اما ظاهر روایت قول شافعی آنست که نیت بزبان فریضه نیست از برای آنکه بقول شافعیه مقارن ابتدا تکبیر
گفتن در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد روایت است بر دست نیز دارد و یک روایت دیگر آنست که بدل نیت کند بزبان نگوید
که نیت عمل دل است بزبان گفتن حاجت نیست هر نماز بر نیت آن نماز شرط است چنانکه نماز بامداد را بنماز بامداد و نماز پیشین را نماز پیشین و نماز
دیگر را نماز دیگر نماز شام را نماز شام و نماز خفتن نماز عید را نماز عید و تراویح را نماز تراویح و نذر را نماز آنرا نیت نماز قضا را و ادا
آنست ادا نیت ادا از قضا نیابت ندارد و نیت قضا ادا نیابت ندارد و بعضی گفته اند نیت قضا را ادا نیابت دارد در صلوة خواجه
امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد رحمهما الله روایت است اگر بانگ نماز نشنود و بعد نماز گذاردن بر خاست و طهارت ساخت و در راه سجاده
شده مسجد آمد بر آن قصد چون تکبیر کرد بهمان قصد نماز آورده شود بقول ابو حنیفه رحمه الله نیت تبرک از بحر فقه می باید پیوست تبرک بیاد کرد
در آن امان لطیفه غایب شود که از قصد نماز گذاردن و اشتغال نیت است و اگر این لطیفه را که غایب نشود اعتبار داریم خرج شود و در این
مایعنی حرج نیست که حد حضور آنست که اگر کسی از وی سؤال کند که چه میکنداری بی تامل گوید که چه میکنم نماز می گذارم گفته است که اگر در
خواندن سبحانک اللهم بحمدک و تبارک اسمک یاد آن کند که نیت کرده است نیت کند روا بود اما ظاهر روایت آنست که نیت پیش از تحریمه
می باید تا روا بود و در نیت عام سخن گفته اند که دانستن نیت بود اما ظاهر روایت آنست که دانستن علم بود اما چون قصد باوی یار کند
و نیت شود و نیت عمل دل است تا اگر مسافر نماز پیشین میکند از دو برزبانش دیگر رفت انهم نماز پیشین وی بود و اگر نماز دیگر میکند از
و برزبانش نماز پیشین رفت انهم نماز پیشین رفت انهمان نماز دیگر بود اگر نیت ادا کرد قضا پدید آید یا نیت قضا کرد ادا پدید آید در هر دو
قنیه خواجه امام ابو علی نیز دوی رحمه الله آورده است که قضا از ادا و ادا از قضا نیابت دارد خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است
که اگر نیت ادا کند قضا پدید آید نیابت ندارد اما اگر نیت قضا کند ادا پدید آید نیابت دارد از برای آنکه لفظ قضا بود مرد

ازوی ادا قوله تعالی فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض اینجا لفظ قضا است و مراد ازوی ادا خواجه امام زاهد فخر رحمة الله صلوة خواجه امام اجل برخسی رح رس میکرد روایت پیرون آمد این جایی بود که قصد وی ادا کذاردن بود بر زبانش لفظ قضا رود یا قصد وی قضا کذاردن بر زبانش ادا رود و اگر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند و قضا و قضا از ادا رود ادا از قضا نیابت دارد و مسلمانی اگر نماز پیشین بروی است و ابر است و شک میکند و نمیداند که وقت مستحب نماز دیگر باقی است یا نی نماز پیشین را باید که قضا کند نماز دیگر کذارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز شام کذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت مکروه قضا کرده باشد پس نماز وا آمده باشد باز قضا کند تا بیقین از عهده بیرون آید خواجه امام زاهد فخر الدین رح گفته است دو فرض مختلف بحجون دو وقت مختلف است دو وقت مختلف بحجون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف آن بود که از یک روز دو نماز بر وی مانده است نماز پیشین و نماز دیگر نیت کرد چهار رکعت نماز و لیکن نگفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرا می نماز فریضه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانی را قضا نماز که کذشته بر وی است قضا قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فریضه نماز پیشین و لیکن نمیکوید که کدام نماز پیشین روا نبود که نیت کند این نماز فریضه است چون نیت کند چکونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نماز که بر من است و یا نخستین نمازی که بر منست و بقول مشایخ سمرقند و دیکر این نمازی که بر منست یا آخرین نمازی که بر من است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اولی تر آنست میکند که چه نماز قضا میکند بکوید بدان نماز اندر آمده باشد که آن از وی نیت است خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است در جامع الصغیر خویش که چنین کوید که اولین نمازی که بر من است اولیتر بود خواجه امام سرخسی رحمهم الله میکوید از این سه لفظ هر کدامی که بکوید روا بود خواجه امام علی نیروی رحمة الله میکوید اکر نیت مطلق کند روا بود اکر روز ابر است و نمیداند که وقت نماز باقیست یا نی چکونه نیت کند کفت باید که میکوید هم تا بکذارم چهار رکعت فریضه نماز پیشین امروز نه اکر وقت باقیست از وقت نیابت دارد اکر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اکر مسلمانی نماز پیشین کذارد و شک افتادش که نماز پیشین من روا آمده است یا نی آن نماز را باز میکذارد باید که کوید میخواهم تا بکذارم چهار رکعت نماز نزدیکترین نماز پیشین که بر من است اکر آن نماز روا آمده بود این نماز از قضا نیابت دارد و اکر آن نماز روا نیامده باشد این نماز از ادا نیابت دارد اکر وقت مکروه نماز دیکر کذارد شک افتادش که نماز دیکر روا آمده است یا نی باید که نیت کند که میخواهم تا بکذارم چهار رکعت فریضه نماز دیکر امروز نه از بهر آنکه در این وقت قضا مشروع است و تطوع نی نماز مشروع کند و در دو نامعین قران خواند چنانکه در اول خواند در دوم نخواند و در سیوم خواند و در چهارم نخواند اکر آن نمازش روا نیامده باشد این زمان نیابت دارد اکر روا آمده بود این نماز نه از قضا نیابت دارد نه از تطوع و اکر وقت نماز بیرون رفت شک افتادش که این نماز کذارده ام یا نی محمد رح میکوید من کمان نبرم که وقت نماز بر مومن کذرد و وی نماز کذارده بود اکر نماز کذارد احتیاط کرده بود اکر سنتها را مطلق نیت نماز میکند روا بود و یا نی قاضی امام صدر الدین کفته است نیابت دارد و خواجه

امام اجل سرخسی رحمة الله علیه نسبت که نیابت ندارد وجه قول قاضی صدر الدین رحمة الله آنست که اگر دو رکعت تطوع گذارد
برین است اگر شب است معلوم شد که روز برآمده است آن از سنت نماز بامداد بود و اینجا همین بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که فرق میان این مسئله و آن مسئله از برای آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع گذاردن جز سنت نماز بامداد پس ضرورت است
گوییم که نیابت دارد امام اینجا وقت فراخست و تطوع مشروع ثانیت سنت نکند نیابت ندارد و بر جمله مقتدی سه نیت شرط است
نیت کدامی نماز نیت متابعت امام و نیت کعبه امام امام بر تنها گذارد و نیت شرط است نیت کدامی نماز و نیت کعبه **باب دهم**
در بیان تکبیر اول تکبیر اول فریضه است یا بآیه و اجماع امت و اخبار بر خلاف معتزله که ایشان میگویند بنا نماز بر افعال است نی بر
اذکار وجه قول ایشان است که خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی واقیموا الصلوة برپا دارید و نماز را برپا دارید و نماز را بر شش نماز زمین تعلق دارد امام
این مذهب باطل است مذهب سنت و جماعت آنست که بنا نماز بهمه بر افعال است و هم بر اذکار هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت
اما آیه آنست قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی قوله تعالی در یک فکبر این هر دو آیه و حق تکبیر اول است و خبر آنست قال
النبی صلی الله علیه وسلم طهر نفسک کما امرک الله تعالی و استقبل القبلة قل الله اکبر یعنی بگوید الله اکبر و اجماع امت آنست که هیچکس
فرضیت تکبیر اول را منکر نشده است هر که منکر شود کافر گردد تکبیر اول شرط است یا رکن بقول شافعی رحمة الله رکن است و بقول علماء ما
رحمة الله شرط است فایده این مسئله در آید که اگر مسلمانی دو رکعت نماز تطوع گذاردن و بران دو رکعت دیگر بنا کند بقول
شافعی رحمة الله درست نیاید بقول علماء ما رحمهم الله درست آید تکبیر اول از نماز است باقی بعضی گفته اند که از نماز نیست مانند
در از خانه نیست و لیکن خانه بی در نیست میوه از درخت نیست لیکن میوه بی درخت نیست آب از حوض نیست لیکن بی حوض نیست
خواجه زاهد مخرر رحمة الله منیجه درس میکرد در دایه بیرون آمد که بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تکبیر اول از نماز
فرضیت و شرط است و بقول محمد رحمة الله از نماز است و رکن است فایده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی نماز نشین
میکذارد و در میان باد آمدش نماز بامداد بر من است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه از فرضیت باطل شود و امام در حق
تطوع باقی شود و بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند اما صحیح از قول محمد رحمة الله آنست که هر جا که فساد پذیرد رکن و در هر جا
نه تا جایز باید شرط دارد تکبیر اول بچه لغت لفظ کوید که در نماز آمده شود و بقول مالک رحمة الله بهمین لفظ الله اکبر و بقول شافعی رحمة الله
الله اکبر یا الله اکبر ازین دو لفظ هر کدام که کوید به نماز اندر شود و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایت
کرده که بچهار لفظ به نماز اندر آمده شود الله اکبر یا الله اکبر یا الله اکبر یا الله اکبر ازین چهار لفظ هر کدام که کوید به نماز اندر آمده باشد و بقول
ابو حنیفه رحمة الله بر نامی که از نام خدای تعالی کوید در نماز در آمده شود از محمد رحمة الله دو روایت است یکی روایت با ابو یوسف رحمة الله هم
صفت تمام باید تا در نماز آمده شود چنانکه الله اکبر یا الله اجل یا الله اعز یا الله احصی یا الله اعظم یا الله جلیل و یکی روایت از ابو حنیفه
رحمة الله که اسم تنها بسنده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایت بیرون
آمده شود اگر مسلمانی کلمه شهادت کوید به نیت تکبیر اول بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نماز اندر آمده شود بکلمه اثبات نی کلمه نفی بود و کلمه

اثبات کہ الا اللہ ہست بری روایتہ دلیل میکنند کہ محمد با ابو حنیفہ رحمتہ اللہ ہست کہ با ہم ہنوا بہ نماز اندر آمدہ شود و اکبر اللہم اعفنی
کفت بہ نیت تکبیر اول با جماع در آمدہ نشود و اکبر اللہم کفت و قطع کرد در نماز آمدہ شود یا این آ خلاف ہست میان کوفیان و بصریان
بصریان میکویند کہ در نماز نشود کہ ہم اللہم در معنی لا ہست و لا کلمہ نفی ہست و بکلمہ نفی در آمدہ نشود بصریان میکویند کہ در نماز آمدہ شود کہ
ہم اللہم در معنی با ہست تا اکر کسی نیت تکبیر اول کو بد یا اللہ بقول ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ در نماز آمدہ شود و اکر تازی نداند پارسی در نماز آمدہ شود
یا فی بقول ابو یوسف و محمد رحمتہ اللہ در آمدہ نشود در جامع الصغیر قاضی خواجہ امام حسام الدین شہید ابو بکر حصاص در صلوۃ خواجہ منہاج الدین عصاص
کبیر رحمتہ اللہ روایتہ میکنند یا قدرت عربی اکر پارسی کوید در نماز آمدہ نشود و اللہ اعلم بالصواب **باب یازدہم** در بیان قرائت فریضہ
ہست بایتہ و اخبار و اجماع امت بر خلاف معتزلہ کہ ایشان میکویند کہ بنا نماز بر افعال ہست نہ بر ادکار دہم بر افعال ہم بایتہ و ہم باخبار آیتہ
دیلست قولہ تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن اتفاقست کہ این امر در نماز ہست کہ بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث دیلست قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوۃ الا بقرات القرآن بقول شافعی رحمتہ اللہ خواندن فاتحہ در نماز فریضہ ہست و حجہ قول وی آنست قال النبی علیہ السلام
لا صلوۃ الا بفاتحۃ الکتاب علماء ما رحمہم اللہ کفتہ اند کہ مقصود این نیست کہ در ای فاتحہ چیزی دیکر خواندن فریضہ نمیداری چون چیزی دیکر خواند
نمیداری فاتحہ خواندن نیز فریضہ نبود و بقول مالک رحمتہ اللہ سورت با فاتحہ ضم کردن فریضہ ہست علماء ما رحمہم اللہ کفتہ ہست کہ بسیار کس بود
کہ فاتحہ درست داند و سورت درست نداند یا سورت درست داند و فاتحہ درست ندانند ما میکوئیم فاتحہ با سورت و اکر پس وی چیزی
خواند کہ صفت نماز بود نمازش تباہ شود خواندن فاتحہ در نماز بحدیث واحد ہست ما نقض قرآن عمل کنیم قولہ تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن
انچہ کفتم فریضہ را نیست ولیکن استحبابست انچہ ہر چند کہ خواند شاید دلیل بر انکہ روایتہ میکنند ابو ہریرہ سلمی رضہ کہ رسول علیہ السلام
در نماز بامداد تقدیر صد ایتہ خواند در روایتہ مورق عجلی رضی اللہ عنہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در نماز بامداد سورت قاف والذاریات
چندانی بخواند کہ من در دل یاد کردم و دیکر روایتہ میکنند عبد اللہ مسعود رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام در نماز بامداد الم انکہ تنزیل و تبارک
الذی بیده الملک خواندی بچنین تقدیر ہفتاد سورت روایتہ میکنند از ینہا خواندی و در ہیچ رکعتی ورای فاتحہ دو سورت نخواندی
و از پایان اخاز نکردی دیکر روایتہ میکنند ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام در نماز بامداد سورت ہل اتی علی رضی اللہ

الانسان و المرسلات و اذا السماء انشقت و السماء ذات البروج خواندی و بقول عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ در نماز روز
قرائت جہر نیست و حجہ قول وی آنست قال النبی علیہ السلام صلوۃ النہار عجماء امر او ازین نرم خواندن ہست نہ تا
خواندن از برای انکہ در ابتدا در نماز زاد در قرات بلند خواندن مشروع بود کافر بکفتن بیاندی و بر در مسجد
رسول علیہ السلام حسر کی کردندی کہ ایشان مشوش شدی جبرائیل علیہ السلام امد و این آیتہ
آورد و لا تجہر بصلوتک و لا تخافت بہا و ابتغ بین ذلک سبیلا بعد ازان نرم خواندن
مشروع شد دلیل بر انکہ ہم از عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ روایت ہست کہ رسول علیہ السلام در
نماز آدینہ و سورت الجمعہ و اذا جاءک المنافقون بسیار خواندی و نماز آدینہ نماز نماز روا ست

نعمان بن بشیر رضی عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را بیکجا زدو مر عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه و رسول علیه السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعد خدری رضی عنه روایت میکند که وقتی رسول علیه السلام نماز پیشین میگذارد م رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام فرمود و از قرائت خبری نخواند انگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز ما معلوم شد که سوره تنزیل خواندی دیگر روایت میکند حساب بن الارث که رسول عم در نماز نرم خواندی قرات قرآن چنان نرم خواندی که حسا ره مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را عرفی با کلمه شنوانیدی در صلوة خوابیدم ابو عیسی رحمة الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الاعراف خواندی اما این در وقتی بود که اینها تبرئت نشده بود و سورتها معین نشده چون سورتها اینها معین شد جائی آمدند و از معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسم زیج می نیم روی در نماز خفتن قرات دراز میخواند رسول عم مر او را طلب کرد و این حدیث فرمود و افغان است یا معاذ اقرا بالسماء والطارق والشمس وضحیها ابو بکر صدیق رضی عنه در نماز بامداد سورت البقره خواندچون نماز تمام کرد امیر المومنین عمر رضی گفت یا خلیفه رسول علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی ما را بغافل نیافتی در نماز پیشین امیر المومنین عمر رضی در نماز بامداد سورت یوسف خواندچون بدین آیه رسید قوله تعالی و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خود را نشستن برکوع رفت و امیر المومنین عمر رضی ابو موسی اشعری البقردی فرستاده بود و با او وصیت کرد که بخوان در نماز بامداد الحواریون بمفصل و نماز شبانه اوساط مفصل و در نماز شام قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات است تا عبس و اواخر مفصل از عبس والفجر و قصار مفصل از والفجر است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حجرات است تا لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرآن مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب است فریضه را آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشغول بود رسول علیه السلام نماز بامداد شروع کرد و از گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است این نماز را بر خود کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد ازان فرمود صلوا بالقوم صلوة اضعفهم فان فیهم الصغیر والکبیر والمریض والضعیف والمسافر و الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز بر دو نوع است فریضه است که انچه از حد کراهیت بروں اید و استحباب بنا بر آن بود که در رکعت عدد ایه در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری رضی الله عنه در یک رکعت قران خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** فاقرءوا ما تیسر من القرآن این امر یکبار اقتضا میکند مالک رحمه الله در سی رکعت قران خواندن فریضه است که بیشتر بحکم کل است و بقول شافعی رحم در چهار رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علما رحمهم الله تا در رد تا معین خواندن قران فریضه است اما در عدد ایه علما را اختلاف است بقول ابو حنیفه رحمة الله یک ایه خواندن فریضه است خواه در از خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک ایه اندر از

سزایت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمة الله در چهار رکعت فاتحه باسم او خواند فریضه است وجه قول ابو حنیفه رضی الله عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه خایض نفساء جب را تساید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن بسنده است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آید تا روا بود و اگر تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط انکه در معنی تفاوت نکند و اگر تازی میداند بپارسی میخواند بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود از برای انکه ما مومرم بخواندن نظم و معنی تا از خواندن بنظم عاجز نیاید بمعنی روا نبود اما ابو حنیفه رح گفته است که ما مومرم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند از هر دو کدام خواهد روا بود از برای انکه از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عزوجل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی** ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف ابراهیم وموسی شکی نیست که در زبور در مصحف بلفظ عرب نبود خداوند عزوجل میفرماید که قرآن در زبرها است پس معلوم آمد که یکی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست در جامع الصغیر خواجه امام حسام شهید ابو بکر خصاف در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابو حنیفه رحمة الله است که روایت میکند که از ان قول رجوع کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواند روا نبود اما ظاهر روایت قول ابو حنیفه رحمة الله است که روا بود از برای انکه بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان از قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر انکه اهل دوم نامه بنشتند نبزدیک سلیمان فارسی رضی الله عنه فرستاده که مرا سورة فاتحه خبر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان روا داشت ابو حنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که اسمیله را در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است انچه حد از کرامیت پیرون آرد فاتحه دورای دی سه آیه واجب است که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه نیز دران نماز ها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان خواند که در نماز بامداد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بر خواند انچه مستحب است حسن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه رح عنه روایت میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد بر روایت جامع الصغیر شصت آیه میخواند بر روایت مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند کا اگر مسجدی و جمع بگاه خیزد امام خویش خوان جمع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر بمسجد براه گذر است چهل آیه بخواند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها در روز ها برابر باشد شصت آیه خواند اگر تابستان بود شبها کوتاه بود و روز ها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند انچه گفتم استحباب است و فرضیت را انچه خواند روا بود اگر قرات از کرامیت میخواند بقول شافعی رحمة الله روا بود بیکروایت بقول امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود در روایتها اینست عالم میشود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند و اگر بجای

نخواند بین خلاف است و اگر بی جهت نخواند چنانکه آنیه در احتیاط است و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا بود و لیکن مکروه است بدان
سبب بود که در حال قیام چشم بجای سجده داشتن سنت است و می چشم بر آب میدارد و بدان سبب بود که در رکوع و بحال قیام چشم بپای
سجده داشتن سنت است و می چشم بجراب میدارد و بدان سبب کراهیت بود اگر در نماز نوبت خواند یا بجیل خواند باز نوخواند و می رود
و لیکن تباه نشود و از قرآن چیزی یاد آید و خواند و نماز روا بود اگر چیزی از قرآن یاد نیامدش مبر اضم کند ظاهر روایت نمازش تباه شود و معظم
کنیه اند اگر چیزی خوانده است که معنی وی با معنی را قرآن است می اید روا بود قیاس قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از قرآن معنی یاد
اعتبار دارد و بر روایت ابو یوسف رحمه الله و مشل و نظیر را دلیل نه تا که ابو حنیفه رضی الله عنه بپارسی روا داشت چه بپارسی و چه عربی و چه بهر زبان
اگر در نماز قرآن را بر روایتی نخواند و کراهیت بود ترک سنت بود و آوردن بدعت **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن
معکوسا انتکس فی النسا معکوسا نه روایتی منکوسا آمده است بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند باز گونه خواندن آن بود از
پایان سورت اغاز کند سر سورت بر آید اما این در عرب آید که ایشان در لغت کامل باشند چنین کنند اما در دیار ما باز گونه خواندن آن بود از
که در رکعت اول سورت فروتر خواند و در رکعت دوم برتر چنین خواندن اینجا بی بود که بعمدا خواند اگر بفراموشی چنین خواند کراهیت نبود
اگر بفراموشی اغاز کند باز گردد اید این سورت برتر است باید که همین را تمام کند بدان سورت کامل نباشد اکنون باید که اند سورتی
خواند که بدان کامل بود **مسئله** اگر در دو رکعت میخواند و لیکن سورت در میان اند اگر سورت ششم آیتی میشتر کراهیت نبود و میشتر
بود اگر سورت کوتاه بود یعنی کم از ششم آیتی میشتر کراهیت بود اگر یک سورت در میان نیاید و سورت دیگر میخواند کراهیت بود یا نی
اگر سورت دراز است که مقدار ششم آیتی است باز یاده از ششم آیتی اتفاق کراهیت نبود اگر سورت کوتاه است یا دراز است یعنی کم از
ششم آیتی است خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که کراهیت بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که کراهیت نبود
نشاید که یک سورت در دو خود سازد چو سه در نماز چنان نخواند که یعنی در تفصیل نهاده اند سورت را بر سورت دیگر نوع کراهیت بود اگر
که بیشتر نهاد دیگر کامل نبود اگر بر سورتهای دیگر خواند تا خلق اینها تبرکی دارند شود که خواند تا سورت خواند بر زبانش سورت دیگر رفت
باید که همین را تمام کند اما اگر بر بین سورت کامل نبود باید که این سورت را ماند و سورت دیگر خواند که بران سورت کامل بود
اگر در رکعت اول کوتاه خواند و در رکعت دوم دراز تر خواند اگر یک آیتی است یا دو کراهیت نبود اگر سه آیتی است کراهیت بود و اگر
مبح اسم و ایل انک حدیث للناشیه که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابو حنیفه رحمه الله که وی یک
آیت قرآن را معتبر میدارد از چه معنی است که اینجا دو را عفو میدارد قول وی اینست که یکی دو آیت عفو است بدل معنی که اند که است
قرآن خواندن نتواند که خود را گاه دارد و پرهیز کند اصلیست ابو حنیفه رضی الله عنه را که هر کجا اقاویل صحابه رضوان الله
علیهم باید برای خود ماند یا اقاویل صحابه رضی الله عنهم اجمعین عمل کند در نوادر خواجه امام بکر خواهر زاده رضی الله عنه مسعود رضی الله عنه
که در نماز بامداد سورت نبی اسرائیل خواند و به سجده خواند سورت تمام کرد در رکوع نداخل کرد چون اینجا دو آیت است
عفو است و اینجا باید که عفو کند بود آیا مام اگر قرات ساجد آید اگر از حد کراهیت بیرون نرفته باشد و اتفاق است که

مشاید استفتاح دادن دلیل بر آنکه عبد الله عمر رضی الله عنه امامت میکرد نماز شام را فاتحه خواند چیزی دیگر یاد نیامده است نافع
در قفای وی گفت بود اذا زلزلت الارض زلزالها عبد الله عمر رض گرفت و نماز تمام گزاشت پیرون رفته است از قفا
امام ان بود که رود تا برکوع رود خواجه امام حسام رحمة الله علیه را امامی بود که از مذکر اشت پیرون رفته بود از قرآن
عاجز آمد که دیرا باستفتاح حاجت آمده بود زود بر رکوع رفت بعد از نماز شفعه بوده است یعنی پیرون کرد از خود
و امام را داد که نماز را بعلم تمام کرد اگر امام از حد کراهیت پیرون رفت و دیرا باستفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح
داد امام گرفت خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که نماز همه تباه شود که استفتاح دادن بی حاجت است
اما ظاهر روایة اینست که اگر امام خدایته خوانده باشد چون از قرائیه خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح
دهد امام گیرد و نماز درست بود که در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که رسول علیه
السلام در نماز بامداد سورت قد افلح چون باخر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این
آیه را ماند و یا منی دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود و در میان ابی بن کعب رضی الله عنها
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من آسان نگردی یعنی چرا استفتاح نگردی گفت من
چنین دانستم که این آیه منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودمی
و در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که رسول عم در نماز بامداد سورت تبارک الذی خواند
چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیته را ماند و
آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود و در میان شمان ابی بن کعب رضی الله عنها
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بر من چرا آسان نگردی یعنی چرا استفتاح ندادی گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان بردم که مگر این آیته منسوخ شده بودی و بردی من شما را خبر دادی
پس معلوم آمد اگر همه بسبک از قرائت خوانده باشد از قران عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز روا بود اگر امام گیرد نا گیرد
از برای آنکه حدیث مطلق است که امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام اذا استطعمک
الامام فاطعمه ای استفتحک فلقنه و فرق نبود در میان اندک و بسیار اگر امام بی انکه از قرائت عاجز آمدی در محراب خاموش گردد
مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد و نا گیرد روا بود که بر کس اصلاح نماز خود میطلبد اگر غیر مقتدی لقمه داد امام بگرفت نماز همه تباه شود
اگر مقتدی لقمه داد امام گرفت اگر مقتدی معلوم آمد که خود بطهارت بوده است نماز همه تباه شود از برای آنکه مشغول خود بوده و در نماز
نیامده است پس آنچه بیرون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام بگرفته و پس نماز همه تباه شود و اگر نا رسیده
استفتاح داد امام بگرفت نماز روا بود از برای آنکه استفتاح نا رسیده نماز است اگر معلوم شد که نا رسیده بی طهارت بوده
است یا بجنابت نجس بوده است بعضی گفته اند که جامه پلید در حق نا رسیده عفو ظاهر روایت اینست که

که عقوبت در پی دارد صورت نماز تباه شود و در نماز بضرورت از سورت بسورت دیگر نقل کردن فتساید آورده اند از رسول علیه السلام
که شبی روزگار رضی الله عنهم تابع میکرد چون بدر حجره ابابکر صدیق رضی الله عنه رسیدی در نماز بود و قرآن نرم میخواند
از انجا گذشت بدر حجره امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسیدی در نماز بود و قرآن بلند خواند از انجا نیز درگذشت چون بدر حجره بلال
رسید رضی الله عنه دی در نماز از سورت بسورت نقل میکرد رسول علیه السلام چون نماز بامداد تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوش در نماز بودی و قرآن آهسته میخواندی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مانک نماز را میگفتم رسول علیه السلام
گفت همچنانست **قال** النبی ارفع صلوتک قلیلا و الحاه گفت یا عمر دوش در نماز بودی قرآن را در بلند خواندی گفت بلی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دیوانرا بر بانیدم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اخفض صلوتک قلیلا و الحاه گفت و یا بلال
دوش در نماز بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از بوستان نقل میکردم **قال** النبی
علیه السلام افاتحت سورة فانها سورت را که شروع کردی آن سورت را تمام کن و الحاه سورت دیگر رود اگر بضرورت از سورت نقل
کردن مقتدی استفتاح داد و اگر امام کبیر تا مکبر در نماز رود و دلیل بر آنکه خواهر امام زاهد فخر رحمة الله در نماز بامداد سورت هل اتی علی الانسان میخواند و یا یها المدثر مقتدی استفتاح داد و نگرفت باز دیگر واقع افتادش که از سورت بسورت نقل کرد استفتاح دادندش گرفت
چون نماز تمام کردند سوال کردند که این نماز را باز گذاریم گفت اگر باز بایستی گذاردن من تمام نکردمی **مسئله** قران خواندن فریضه است خلافا
لشعبی **مسئله** در نماز رکن اصلی سه است قیام در رکوع و سجود و قرات رکن اصلی است یا نی اگر جایی است که قران فریضه است رکن اصلی است
و اگر جایی است که قران خواندن فریضه نیست رکن اصلی نیست تا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از انکه قعده متغیر کرد یاد آمدش که
در یکرکعت قرات نخوانده ایم نمازش از فریضه باطل شود و حق قطوع باقی نماند پس معلوم شد که رکن اصل است **باب دوازدهم** در بیان
ادا حروف هجرت کردن در قران خواندن هر که قران خواند باید که ادا حروف مراعات وقوف بجای آرد تا بتاویل ایت عمل کرده شد
قوله تعالی و رتل القران ترتیلا مراد ازین ایت امیر المومنین علی رضی گفته است که ادا حروف و مراعات وقوف است ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از قران صغنی را اعتبار دارند و ابو یوسف رحمة الله مثل و نظیر او شافعی رحمة الله در روایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش
تباه شود اگر سورت خطا خواند نمازش تباه شود بقول علمای ما رحمهم الله فاتحه یا سورت تا هر کدام که خطا خواند نمازش تباه شود بعضی مشایخ
رحمهم الله گفته اند بهر سیتی که بعد از وی طا بود اگر این سین را صاد کو ید نمازش تباه نشود و بعضی از مشایخ قرب مخرج را اعتبار داشته اند
تا اگر میخواهد حرفی که مدیر زبانش حرفی دیگر رفت و لیکن از همان مخرج چیزی کران حروف کوی میخواست گفتن و لیکن تفاوت نمیکند نماز
رد ابود و بعضی مشایخ قرب مخرج ساخته اند چنانکه خلیل ابن احمد بصری رحمة الله ساخته اند الهمزة و الهاء و الحاء و العین من مخرج
واحد و الباء و الیاء و القاف و المیم من مخرج واحد و القاف و الطاء و الدال و الطاء و النا من مخرج واحد و الذال و الثاء
و الظاء مخرج واحد و الجیم و الشین و الصاد من مخرج واحد و الخا و الغین من مخرج واحد و الراء و اللام و النون من مخرج واحد و الزاء
و السین و الصاد من مخرج واحد و الواو و الفا و الالف و الیاء من مخرج واحد و القاف و الکاف من مخرج واحد ابو حنیفه و محمد

رحمهما الله از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل این لفظ در قرآن یافته شود اگر این آیت
فهما فاکثروا غسل در زمان لقاح خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله رواست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و اگر در نماز عطسه آید چنین دانست که در نماز شش فاتحه از قرآن نیابت دارد و بانی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است از قرآن
نیابت ندارد چنانچه در نماز فاتحه خواند بی نیت و عاریه داشت آنکه در نماز نیت یاد آمدش که در نماز است در قرارت نیابت ندارد و این
نیز همان بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است باید که در نیمسیاد در روایت است همچنانکه خطیب در منبر آمده تا خطبه کند
و بر عطسه آمد و گفت الحمد لله و در وقت بسمل کردن حیوان عطسه آمد و گفت الحمد لله از جمله گفتن از خطبه و این از تسمیه و گفتن حیوان نیابت
دارد و بانی ابو حنیفه رحمه الله را در روایت است و اینجا نیز باید کرد که در روایت بود مسلمانی حرف را درست نمیتواند گفت.
چنانکه ترکی الحمد لله الحمد لله میگوید یا هندوی میگوید باید که او را فرمایند محمد و احمد و محمود رحمهم الله میگویند اگر اینها درست
میگوید فرمایدش تا از اینها نیز گویند اما اگر همه را در یکسال میگوید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آیتی نگاه کنند که در آن آیت این
حروف نبود و میرا تعلیم کنند تا از او در نماز نماز میخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کنند ما سورت
در آن این حروف نبود و میرا تعلیم کنند تا در نماز نماز همان خوانده شود اگر آیتی نیابد که در آن این حروف نبود اکنون ضرورت شنید بقدر
حاجت خواندن رواست بود اگر مقتدای بود یا امام تکبیر گوید هیچ دیگر نخواند خاموش باشد بر گاه که امام سلام دهد یا امام سلام گوید که
گذارست بقدر حاجت قرآن خواندن بعد ازان چیزی نخواند چنانکه سبحانک اللهم بحمدک دستجیار گوع و سجود و دعاء و قنوت و قرارت
تشهد و مانند اینها که بی اینها نماز روا می آید اگر چیزی خواند نماز تباه شود و سبحانک اللهم بین است اگر صاد گوید نمازش تباه شود و تبارک
السمک را البیک گوید نماز تباه شود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین و خواجه امام زید وی شیخ الاسلام رحمه الله بر این است که نماز تباه شود
اعوذ بالله دال است اگر وان گوید رواست و من الشیطان الطا است اگر شنار گوید نماز تباه شود الحمد می باید گفت و الحمد میگوید
ظاهر روایت نماز تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمه الله علیهما گفته است که رواست و که وی قرب مخرج را اعتبار دارد و ایاک
نستعین بر سین هر دو با تشدید اصل آمده است که آن تشدید نماز را تبرک دهد یا بر قرون نهد نماز تباه با الصراط اگر این صاد بسین
باز گوید رواست اگر ملا را خواند ظاهر روایت نمازش تباه شود با الصراط اگر بعضی از مشایخ گفته اند رواست و بعضی دین ذال است
اگر دال گوید نمازش تباه شود انعمت علیهم گوید و نمازش را ظاهر روایت تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمه الله گفته است که رواست
اما الضالین را اگر ذال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه بلخی رح گفته است رواست و خواجه مطیع رحمه الله گفته است نماز تباه شود
شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتاب خزانه است که رواست و خواجه امام علی بزدوی رح گفته است رواست و
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قرآن را بمعنی اعتبار داشته اند تا اگر کسی در نماز قرآن را عجمی وار میخواند نماز رواست بشرط آنکه معنی را تفاوت
نکند این است و این و این اجناس عمل است و این تشدید دار در ظاهر روایت نماز روا نبود اما بعضی گفته اند که اصح این است که رواست مثل و
نظیر او در قرآن است قوله تعالی و الا این لیست الحرام قل اعوذ ذال است اگر دال گوید نمازش رواست و هر سینی که در قل اعوذ

برب الناس اگر یکی سین را صاد کوید نماز تباه شود و فی صدور الناس اگر این صاد را سین خواند نماز تباه شود و من الجنة
والناس میخواند قل اعوذ برب الفلق را برب الفلک خواند نمازش تباه شود و من شر النفاثات را الکفاثات خواند یا دال را
تا خواند یا سین را صاد کوید در هیچ صورتی تباه شود و هر کجا من خواند نماز تباه شود و در قل هو الله احد دال را تا کوید یا
صاد را سین کوید با هر ذالی که در قل الله احد است یکی را تا کوید نمازش تباه شود و نیت را که نایابیت اگر یا دال خواند
یا سین بسیار صاد کوید یا صاد را سین خواند یا ذال بجای دال خواند یا طا خطیب یا تا خواند یا سین من مسد را صاد خواند
و درین هیچ صورتی نماز تباه شود و در اوار جار اگر ذال را دال خواند یا صاد نصر الله را سین کوید یا بدخلول را بخلون کوید
درین هیچ صورتی نماز تباه شود و استعمر این عین را اگر خا کوید اختلاف مشایخ است قوایا را اگر طا بکوید نماز تباه شود
کان بکر بر سه نوع است کاف اکبر است و کاف کوزه کاف کاهوره در شب نیک کوید و نرم نیک کوید میانه کوید اگر بر نقف یا یا
اگر بدار د نماز روا بود و اهل بخارا کفته خطر کفر بود سبحان ربی العظیم اگر این سین را صاد کوید یا طا عظیم را ذال کوید یا زا کوید نماز تباه
شود اگر سبحان ربی العظیم نمیتواند کفتن سبحان ربی الکریم یا سبحان ربی الاعلی کوید روا بود سمع الله لمن حمده این ها را بایدکه بسیار کند
اختلاف مشایخ است و اگر حمده کوید نماز روا بود و اگر حمد کوید نماز تباه شود التحیات الصلوات اگر این تا را طا کوید یا دال نماز تباه شود
اگر صاد و الصلوات را سین کوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر صاد اللهم صل را سین خواند اگر
بعده اولی بود نماز تباه شود و اگر قعده بود از نماز بیرون آرد اگر سین اللهم انا نستعینک را صاد خواند نماز تباه شود اگر غین
نستغفرک را خا خواند اختلاف مشایخ است الما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و تنی تباه است اگر سین خواند یا ان تشدید
که هر یا یک نعبدست ترک کند یا آن تشدید را برنون نهد یا صاد ولک یصلی را بسین خواند یا سین و ستجد را صاد خواند یا
سین یعنی را صاد خواند درین هیچ صورتی نماز تباه شود بالکفار یلحق یلحک کوید نماز روا بود که از عرب بسیار جاهی آمده که کاف
قاف صرف کنند قطع کلمه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست که قرار سمرقند را با خواجه امام فخر زاده رحمه الله
درین مسئله مباحثه افتاد ایشان کفتند که قطع کلمه مفسد نماز است خواجه امام زاده فخر رح کفته است که اگر کسی همه قرآن حرف حرف
و کلمه کلمه درمیان نماز خواند نماز روا بود بعضی مشایخ کفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی نجیرد و نماز تباه شود چنانچه الحمد
میخواند الی کفت قطع افتاد یا التحیات میخواند ات کفت و قطع افتاد از بهار معنی نجیرد نماز تباه شود اگر قل کفت قطع افتاد
قل کلمه تمام است نماز تباه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجه امام جل سرخسی رحمه الله کفته است که باز از سر آغاز کند
خواجه امام منهاج الدین کفته است که باقی تمام کند و قف تلبیکاه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست
دیکان او بلب کاک ابا نجم الدین عمر نسفی رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد که الامس تولی و کفر کفت و قف کرده کاف
ادیب کاک رحمه الله کفت که نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمه الله کفت که تباه نشود و مباحثه ایشان شد نجم الدین عمر نسفی کفت
اگر این فتوی واقع شد و بستوی بنزدیک تو اند ما نزدیک من کفت نزدیک تو کفت من جواب نویسم که تباه شود پس کفت قران خواند

باید کرد اوا حرف بر مراقات وقف بجای ردما بتاویل آیت عمل کرده شود قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از تاویل این امر و نواهی است بر مراعات وقوف فرمود
کہ نازل شد بلفظ قریش نازل شد عرب از اطراف می آمدند و نمی توانستند بلفظ قریش ادا کردن و بعضی نمی توانستند خواندن چون رسول علیہ السلام
چنین دیدگی ایشان دید غمناک شد مناجات کرد جبرئیل علیہ السلام آمد بشارت آورد قرآن بلفظ قریش خواند بشرط انکہ معنی تفاوت نکند عرب بلفظ
خویش خواندن گرفتند تا کامل شدند و انگاہ بلفظ قریش خواندن گرفتند طحاوی رحمۃ اللہ در مشکل آثار آورده است کہ اگر کسی در نماز قرآن را بلفظ
ایشان خواند روا بود ولیکن اولی آن بود کہ بلفظ ایشان نخواند کہ نوع منسوخ میدارد و اگر بیرون نماز خواند باکی نبود **قال النبی** صلی اللہ علیہ
وسلم انما انزل القرآن علی سبعۃ احرف رسول علیہ السلام فرمود کہ قرآن بہفت قرآن نازل شده است و قرآن کہ نازل شد صحابہ رضوان اللہ
تعالی اجمعین بنشستند ہر کسی آیت سورۃ بمقدار کہ حاضر بودندی و از ملک نازل شدی کہ رسول علیہ السلام بر ایشان خواندی بنوشتند
اما در عہد رسول علیہ السلام نسخہ بر بین ترتیب نبشتہ نبود ولیکن قرآن را بہمین دستور ترتیب کہ میخواہیم میخواندند و قرار صحابہ بہمین ترتیب بادمیشد
رسول علیہ السلام فرمودہ است کہ ہر کہ خواند تا قرآن را ہمچنانکہ نازل شده است ادا کند بروی یاد قرارت عبد اللہ مسعود قرارت امام
عاصم است امام کوده محمد حسن رح گفتہ است کہ اگر کسی در نماز چیزی خواند کہ در مصحف امام نبود المعنی ما بمعنی قرآن راست بود بقول ابو حنیفہ و محمد رحمہما اللہ
روا بود و بقول ابو یوسف رحمہ اللہ اگر مثل در نظر او در قرآن بود روا بود تا اگر حکیم را علیم خواند یا حکیم را قدیم خواند یا بصیر را قدیر بر خواند
مرویست از عبد اللہ مسعود و ابو بود رضی اللہ عنہما کہ مثل و نظیر وی در قرآن ہست اجماع مرا بود ابو الاسد بخاری رحمۃ اللہ کہ برادر ذرک
انصاری نصیف است گفتہ کہ بہ قطع کلمہ وقف باجایگاہ نماز تباہ شود چنانکہ الحمد می باید خواندن اگر ال گفت قطع افتاد و یا الحمد نخواند گفت
قطع افتاد یا آیت انکہ سمی میخواند کلمہ نفی گفت قطع افتاد یا شہد اللہ میخواند کلمہ نفی گفت قطع افتاد یا اللہ من تولی و کفر گفت و قطع افتاد
وقف کرد و درین ہمہ صوتہا ابو الاسد بخاری گفت کہ نماز تباہ شود ظاہر روایت نیست کہ نماز تباہ نشود خواجہ امام اجل سرخسی رح گفتہ است کہ سزا
شرم کنی و تمام کنی نخست باقرارت شود و بقطع وی نماز تباہ نشود چنانکہ تحریمہ چون از رسول گفت و قطع ایاکم می باید خواندن تحریمہ چون الرسول
گفت و قطع کرد و از ایاکم اغاز کرد قاضی ابو بود بخاری رحمۃ اللہ را امام بود اینجا وقف کردی ان نماز باز نگذاردا ما امام را از امامت معزول کردی
لت الیہود نصر گفت وقف کرد و عزیر ابن اللہ ابتدا غاز کرد نماز تباہ شود اگر نبی اللہ گفت نماز تباہ نشود و قالت النصاری المسیح ابن اللہ می باید خواند و قالت النصاری
المسیح گفت وقف کرد و ابن اللہ گفت وقف کرد نماز تباہ شود اگر نبی اللہ گفت نماز تباہ نشود اگر ابن اللہ ذلک قولہم و گفت وقف کرد یا قولہم گفت نماز تباہ
نشود و در نماز قرآن خواندن زمزمہ نشاید کردن باتفاق بیرون نماز بقول شافعی رح نشاید بقول علماء ما شاید بحجہ قول شافعی رحمۃ اللہ آنست کہ چون زمزمہ
کند ادا حرف بر مراقات وقف نتواند بجا آوردن پس تاویل این آیت عمل نتوان کردن **قولہ تعالی** ورتل القرآن ترتیلا علماء ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ
رسول عم از عروی باز گشتہ بود با فتح و ظفر و غنیمت بسیار چون بمدینہ رسید عبد اللہ مغفل رض پیش آمد سورۃ انا فتحنا لک فتحا مبینا بصوت حزین بخواند رسول
علیہ السلام فرمود کہ زینوا القرآن بالصوت الحسن معلوم شد کہ شاید قرآن خواندن بیرون نماز عبادت است بروی عمل کردن فریضہ است رسول علیہ السلام
فرموده است کہ ہر کہ بیرون نماز قرآن خواندن بہر حرفی خداوند عز و جل ده ثواب دہد و بران وی ثبت کرداند اگر در نماز خواند بہر حرفی
سی ثواب باید اگر ظاہر خواندن بود در کہ نہ خواند او نیز بود بر کہ قرآن بروی خواند چہار چیز بیش بہره کرد چشم و زبان و گوش و دل

واگر دید دیوی نخواند سه چیز تن بهره کیرد و زبان و گوش بلند خواندن او تیر بود یا نرم خواندن اگر چه عمی یا شد اما
کنند بلند خواندن او تیر بود اگر استماع کنند نرم خواندن او تیر بود تا بزه کار نشود تا حق خواندن قرآن ادا شود چند می باید
خواندن تا چند قرآن گذارده بود بعضی گفته اند که هایی یک ختم کند حق قرآن گذارده شود و فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که
در سالی دو ختم کند حق قرآن گذارده شود اما ظاهر روایت اینست که شبانروزی دو لیست آیه از قرآن نخواند حق قرآن گذارده
نشود و در کرسه انسانی نشاید خواندن در کرسه عاریتی شاید یا لی اگر کرسه نارسیده بود نشاید یا اگر ازان مانع بود شاید که در کرسه
عیصبی با حمام نشاید قرآن خواندن و اگر کرسه عیصبی بجز دخصم پیدا نیست باید که قاضی خود و بهارا ضمان کند که هر کاه که خصم وی
پدید آید من بهارا از عهده بیرون آیم انکاه در وی قرآن خواند صندوق سیاره دان وقف عام را نشاید که بخانه اندر نهند
و یکی غذ بدو اگر در مسجد کرسه بود اگر عمارت پذیر بود باید که عمارت کند و اگر عمارت پذیر نبود اولیتر آن بود که او را در خرقه پاکی پیچد و
در خاکی دفن کند چنانکه مومنانرا به تیمم مصحف نشاید کرفتن یا لی اگر نیمی بود که فریضه بوی تواند کذاردن شاید و اگر فریضه نتواند کذاردن
نشاید کرفتن که در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید خفتن اما اگر خانه همان یکی پیش نبود ضرورت بود و باید که از بر سر آویزد تا بزه کار
نشود و اگر خفته قرآن میخواند همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که نرد بر سر آویزد تا بزه کار نشود و اگر خفته قرآن میخواند شاید یا لی
و اگر تن و جامه وی پاک بود شاید قدمهای راکد کند و اگر نشسته خواند اولیتر بود اگر ره روان قرآن خواندن شاید یا لی بعضی
اصحاب مضر گفته اند نشاید بعضی گفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند نه بم بلند و نه بم نرم شاید خواندن شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که از اصحاب سه روایته است یکی روایته خواندن دیکر روایت نخواندن پس خواندن اولیتر بود و لیکن نرم خواندن
اولیتر بود و لیکن نرم خواندن بلند لی شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که اگر در حمام نهاست نرم خواند و اگر در صحرا بود
بلند خواند با کی نبود نیز بر ند طهارت رواله و د و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است یکی قرآن خواندن بی طهارت روا بود و لیکن
بطهارت اولیتر بود و بمسجد اندر اید بطهارت شاید اما بطهارت اولی بود و اگر انسان عت طهارت تواند ساختن اولیتر آن بود که باری
تیمم کند از برای آنکه محمد حسن رحمة الله گفته است که مستحب نبود بی طهارت در مسجد آمدن جواب سلام کفتن بی طهارت روا بود اما با طهارت
اولیتر بود **مسئله** خفتن بی طهارت روا بود یا لی اگر از مان طهارت بنو خفتن بی طهارت شاید اما با طهارت اولیتر بود اگر طهارت نتواند
ساختن تیمم کند اولیتر ازان بود که تیمم کند **مسئله** بر قرآن خواندن بر موذونی کردن اجر کیرد حرام بود و بقول علما یا
و شافعی رحمهم الله کفته است حرام نبود بر کنایت و ادب کسب موختن اجر کیرد حلال بود باتفاق اما اگر چیزی است که بفسق تعلق دارد چنانکه
آموختن مطرب را بنداندن بر انبها اجرت کیرد حرام بود **باب سیزدهم** در بیان رکوع و سجود کردن رکوع و سجود فریضه است بقدر قرار اما بر قول
اسنها یی بقدر قرات تسبیحات بر قول انها که تسبیحات کفتن در رکوع و سجود فریضه دارند بقدر تسبیحات کفتن فریضه است و سجده فریضه است
و بقول شافعی رحمة الله در سجده رکن اصلی دو است پیشانی و بینی اکر ازین دو یکی باختیار نهند بقول شافعی رحمة الله نمازش روا بود
و بقول علما رحمهم الله رکن اصلی در سجده پیشانی نهادن است و بینی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی نهند و بینی نهاد ظاهر روایت است

که روا نبود از ابو حنیفه از ابو حنیفه روایت آمده است که روا بود از برای آنکه سجده بنوک پنبی معتبر می آید دلیل بر آنکه اگر پیشانی مجروح
بود به پنبی سجده آرد روا بود اگر پنبی نیز مجروح بود بنوک سجده آرد روا نبود که تشبیه اهل کتاب شود دیگر آنکه استخوان پنبی با پیشانی پیوسته
است دلیل بر آنچه از زمانه جدا میشود از وظایف میشود پس معلوم شد که در حال روی بستن حکم بروی دارد و در حال سجده حکم
سر اما اسدیین عمر از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که از آن قول رجوع کرد و گفت بنوک پنبی سجده آرد پیشانی باختیار نهد معتبر نباشد که
سر بسجده نهاد و قدمها را از زمین باز ادکرد روا بود برای آنکه بر دو را و بر یک رکن جمع یافتم بعد از آن اگر قدمها از زمین باز ادکرد روا بود
اما اگر از ابتدا قدمها از زمین باز ادکرد در شرح طحاوی آورده است که روا بود و بر روایت فروق ناطقی آورده است که روا
نبود و این اقتدری است شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که جواب ظاهر آنست که روا نبود بنا بر حدیث قال علیه السلام امرت ان
اسجد علی سبعة اعضای از ابن الدین روا الا کیش و انقد مین و الرس خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که که شتها را جواب داده
شرح طحاوی رحمه الله کویم که روا بود تا دلیش آنکه بر دو کانچه سجده آورده است و پشت پالیس بر دکانچه بود و انگشتان پای زاد اما اگر
پالیس مطلق از اد بود روا نبود و این را جواب بروایت فروق ناطقی کویم که روا نبود و تا احتیاط کند تا نماز ش در قید نماز روای بقید اگر
در سجده قدم بقدم و یکر بر کرد انیده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که روایت کتاب آنست وضع
القدمین علی الارض فرض فی السجدة اگر مسلمانی رابینی و پیشانی مجروح است بقول شافعی رحمه الله قیام و رکوع ادا کند و سجده
با یا آرد و بقول علماء ما رحمهم الله چون سجده ها ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شد و همچنان که با یا نماز کذارد روا بود مسلمانی را
عارضه است که اگر ایستاده نماز کذارد با قیام و رکوع و سجود وی طهارت نمی یابد و اگر نشسته میکذارد بر رکوع و سجود و بقعد طهارة
نمی یابد نشسته کذارد بر رکوع و سجود و اگر نشسته میکذارد یا رکوع و سجود و بقعد طهارت نمی یابد اگر با نماز میکذارد و بقعد طهارت می یابد ظاهر
روایت آنست که حکم صاحب جرح دارد هر وقت نماز طهارت سازد با قیام و رکوع و سجود نماز میکذارد اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است که با یا کذارد و روا بود اگر دردن در بان جرحت است قران میخواند چون روان میشود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است
که قران نخواند از برای آنکه از بر ای آنکه بتعرات روا می آید دلیل بر آنکه امی و مقتدی و کنک در فریضه و چهار رکعتی در رد اخیرین
بتعرات روا می آید اما در سیج جا بنیاورده است که بطهارت نماز روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بقدر حاجت قرات خواند که در زیادات روایت است که انجا با یا نماز میکذارد ان اشارت از وی بدل است از قیام و رکوع
و سجده ها و قرات بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این جای خواند که نخواند چون روان میشود و اگر خاموش کند هم روا بود اکر
نشوش میباشد می ایستد هر چند که خواند روا بود که اصلی است و در صلوة محضر القیام خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری
همچنان آورده است که هر جریحی صاحب جرح روان شود ان را رخصتی هست از پیشانی چند بنهد یا سجده بتر آید سجده بعضی
از مشایخ گفته که مذاد ابنوک پنبی کذا بو حنیفه رحمه الله سجده بنوک پنبی معتبر میدارد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که ابو حنیفه
رضی الله عنه رجوع کرده است از ان حکم معتبر نماند مقدار ثلثی یا ربعی از پیشانی نهند و سجده معتبر بود اگر سجده بجای می آید که

کرد آنجا مسح کند روا بنود و اگر بزیر دستار سجده می آرد چنانکه پیشانی از زمین ازاد میتنها بدرد روا بود باتفاق اگر بر نمالین یا برای
عضی یا بر توده ریگ یا بر توده ازن یا بر برگ خشک سجده آرد نماز روا نبود چون سختی زمین بر پیشانی دمی نرسد از برای انکه دمی
انما شود اگر سختی زمین بر پیشانی رسد روا بود مسئله اگر استین می افکند یا دامن بر انجا سجده می آرد بقول شافعی رحمة الله روا نبود
که مصلی نیز مصلی باید نماز روا بود بر قول علمار رحمهم الله روا بود بر قول علمار رحمهم الله روا بود و اگر بر نیج دستار می آرد چنانکه سختی زمین
بر پیشانی دمی میرسد بقول شافعی رحمه الله روا نبود بقول علمار روا بود که عبد الله عمر رضی الله عنه دین سکانه را دید که بر نیج دستار بر پیشانی
بسته بود بدان جای سجده می آورد و بدین اشیخ کرد معلوم شد که روا بود و الله اعلم بالصواب **باب چهار دهم** در بیان قعده اخیره
قعده اخیره نشستن فریضه است بابت اخبار آیت است **قوله** تعالی فاقعدوا مع القاعدین از مالک رحمه الله روایت است که قعده اخیره نشستن
فریضه نیست وجه قول دلی انست که رسول علیه السلام فرموده است اذا قلت هذا او فعلت هذا فقد تمت صلوتک چون رسول علیه السلام نشستن
فرمود یا نواندن فریضه نیست نشستن نیز فریضه نبود و این روایت در مختلف چون مجیر فرمود معلوم شد فریضه نیست و این روایت در
مختلف است در باب مالک اما ظاهر روایت انست که قعده اخیره نشستن فریضه است اما شرط است رکن نه دلیل بر انکه بی قعده نماز میشود و لیکن تمام
نی تا اگر قعده اخیره نشست بر رکعت زواید بر خاست و این رکعت زواید سجده مفید کرد و این نماز فرضیت باطل شود و لیکن در حق تطوع باطل
پس معلوم آمد که بی قعده نماز شد که بر تطوع اندر آمده است و لیکن تمام نی اگر از فرضیت باطل شده قعده همچون سجده نیست که اگر قعده
همچون سجده نبودی بایستی که رکعت زواید را بقعده رسانیده و انگاه نماز تباه شدی پس معلوم شد که قعده همچون سجده نیست چون سر از
سجده آخر بردارد چه مقدار نشیند تا قعده معتبر شود ابو سعید بردعی رحمه الله گفته است که مقدار کلمه شهادت نشیند تا قعده معتبر شود
ظاهر روایت انست که مقدار سجده و سوله نشیند تا قعده معتبر شود دلیل بر انکه عبد الله مسعود روایت میکند از رسول علیه السلام که
راسکم فی السجدة الاخیرة وقعدتک قدر التشهد فقد تمت صلوتک رسول علیه السلام فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره بر داری
و قعده اخیره را مقدار عبده و رسوله رسانیدی نماز تو تمام شد خواجه امام بکر بن اسکاف رحمه الله خواندن هر کس را اختیار دارد و فرق نی
میان تعجیل و بسته خواند امام اجل سرخسی رحمه الله خواندن مستون را استوار دارد بتعجیل نیک نی و بسته نی میانه خواندن اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله انست که هر چگونه که خواند روا بود و ظاهر روایت انست که باختیار خواندن مستون راست و این اختیار خواجه امام
فخر رحمه الله است **مسئله** اقتدا رسیده بنا رسیده درست نبود اما اقتدا نا رسیده بار رسیده درست بود هم بافعال هم بقول صورت
انست چنانکه التحیات بقدر تشهد رسانیده و مقتدی هنوز بقدر تشهد نرسیده است امام سلام داد اگر مقتدی نیز سلام دهد نماز بش برود و
مقتدی بقدر تشهد رسید سلام داد پیش از انکه امام بقدر تشهد رسد نماز بش تباه شود چه بنا نماز مقتدی بر نماز امام است و نماز امام تمام
پس نماز مقتدی نیز تمام شود خلاف جای پدید آید که امام شیخ قعیجیل خواند پیش از انکه مقتدیان بعبده و رسوله رسیدندی دمی سلام
داد ظاهر بر روایت نماز همه تباه نشود خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله گفته که نماز همه روا بود از برای انکه در نماز هیچ رکنی مقدار نیست که فرض
اخیره چون قعده اخیره و بعبده و رسوله رسانیدند قعده معتبر شد نماز تمام شد بعد ازان در حرمت نماز بود باز در هر رکنی که باشد هر چند

از فریضه نیابت دارد قعده اخیره را چون بعبده رسول رسانید فرض موجود شد بعد ازان تطوع بود ولیکن در حرمت فریضه بود تا اگر همین فریضه را کسی بوی اقتدا او بود پس معلوم شد که قعده اخیره مقدار است **مسئله** بازگشتن بقرارت تشهد قعده را بر گیرد یا نی این مسئله بر چهار وجه است یکوجه اینست که قعده معتبر مقدار التحیات تمام خواند در خواب شد چون بیدار شد باز اغاز کرد پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد باتفاق این قعده بر انداخته نشود نمازش روا بود که نشستن فریضه یافتم و خواندن واجب یافتم و خواندن باز ذکر تطوع شود و تطوع فریضه را واجب را بر نبندد روا اما اگر مقدار عبده در رسول نشست ولیکن هیچ نخواند در خواب چون بیدار شد سلام داد بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود وجه سیوم آنست که التحیات اغاز کرد پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر اغاز کرد پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله میگوید که هر دو را جمع میکنم اگر بقدر تشهد بر سدر روا بود اگر نرسد روا نبود اگر باز از سر اغاز کرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله درس میکرد در روایت بیرون آمد که قعده نیکو نکیرد فظا هر روایت بر گیرد خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که در نوادر از محمد رحمة الله روایت یافته ایم که قعده بر گیرد تا اگر تمام نا کرده سلام دهد نمازش تباه شود و اگر مقتدی را افتد جواب بر روایت نوادر گوییم که قعده بر نگیرد که مسلمانان کاسب باشند و امام قرارت دراز تر خواند وی خواب رود باز بیدار شود از سر اغاز کند پس گوییم که قعده بر نگیرد تا اگر تمام نا کرده با مام سلام دهد روا بود اگر با امام مقدار عبده در رسول نشست و خواب شد هیچ نخواند امام سلام داد وی با مام سلام داد و بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود اگر امام سلام داد وی از سلام امام بیدار شد بایستی که با مام سلام داد وی نه داد وی بسلام امام از نماز بیرون نیاید از بهر ای انکه واجبی از واجبات نماز بر ذمت وی قرارت تشهد اغاز کرد قعده بر گیرد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده درس میکرد در روایت بیرون آمد و بقول ابو یوسف رحمة الله قعده بر نگیرد و بقول محمد رحمة الله بر نگیرد و بحقیقت بازگشتن بسجده تلاوت قعده بری گیرد و آن واجب است بازگشتن بقرارت تشهد نیز قعده را بر گیرد و این نیز واجب است اما ابو یوسف رح گفته است که اگر بازگشتن بسجده تلاوت بکوییم و قعده بر نگیرد و نماز السجده تمام کرده باشم و نماز سجده تمام کردن شروع نیست پس بضرورت گوییم که قعده بر گیرد دیگر انکه سجده مقدم است قعده موخر است هر گاه که از موخر بمقدم باز گردد و مقدم موخر را بر گیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است هر گاه که از موخر بمقدم باز گردد و مقدم موخر را بر گیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است که قعده بر گیرد یا نی گوییم که قعده بر نگیرد دلیل بر مسئله طلاق مروی را زنی حامله است گفته اگر پسری ترا یکطلاق شود و اگر دختر آورد دو طلاق و اگر هر دو آورد دو اگر نخست پسر آورد بعد آوردن پسر یکطلاق شود با آوردن دختر دیگر طلاق نشود از برای انکه نهادن حمل یا گذاشتن عدت مقارن است و گوییم که طلاق دیگر واقع نشود و اینجا نیز خواندن یا نشستن مقارن است گوییم که قعده بر نگیرد و اگر این فرزند را زنا زکی آورد معلوم نیست که نخست پسر آورد یا دختر جواب فهما نیست که نخست پسر آورده است تا پیش از یکطلاق واقع نشود اما در زیادات جواب بدان گوییم که نخست دختر آورده است

تا دو طلاق واقع شود کہ باب فراش است و باب احتیاط اما اگر سہ فرزند آورد چنانکہ گفتیم بسہ طلاق واقع شود و اگر
باردار فرزند سیوم بدنش نکند و اگر کسی خواہد در حال روا بود و لیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود و بیرون آمدن از
نماز بفعل نماز گذارندہ بقول ابو حنیفہ فریضہ است و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ فریضہ نیست چیزی است کہ اگر در نماز
پدید می آید اتفاق نماز تباہ نشود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرارت تشہد پیش از سلام پدید آید
بقول ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ نوشدن آن چیز بعد از قدر تشہد و بچون نوشدن آن چیز بود کہ پیش از قدر تشہد نماز تباہ شود
بقول ابو یوسف رح نوشدن ان چیز بعد از تشہد پیش از سلام بچون نوشدن آن چیز بود کہ بعد از سلام نماز روا بود و دیدہ
این در چند مسئلہ پدید آید اگر نماز با وضو میکند بعد از قرارت تشہد پیش از سلام آفتاب برآمد یا آمد کہ نماز خفتن بر نشست یا وتر
بر نشست بقول ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ نماز در ہر سہ صورت تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ نماز روا بود کہ نماز ضحی میکند یا نماز
عید میکند و بعد از قرارت تشہد پیش از سلام زوال است ایستادہ شد بقول ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ نماز تباہ شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ روا بود جماعتی نماز آدینہ میکنند بعد از قرارت تشہد پیش از سلام وقت نوشد و بقول ابو حنیفہ رضی اللہ
عنہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ روا بود اگر نماز پیشین بر اول وقت مستحب نماز دیگر قضائی کند بعد از قرارۃ تشہد از سلام
وقت مکروہ نماز دیگر اندر آمد بقول ابو حنیفہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ روا بود و تیمم بعد از قرارت تشہد پیش از سلام آب یافت
یا امی قاری شد یا عریان جامہ یافت بقول ابو حنیفہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ روا بود و ماسح موزہ را بعد از قرائت تشہد
پیش از سلام مدت مسح بسر آمد یا موزہ بفتاد سہ انگشت در ربدہ شد بقول ابو حنیفہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ روا بود اگر بعد
قرائت تشہد پیش از سلام بخواب رفت سخت و احتلام افتاد پیش بقول ابو حنیفہ نماز تباہ شود و بقول صاحبین نماز روا بود اگر بعد از قرائت تشہد پیش از سلام
بیہوش شد یا عورت کشادہ شد یا عورت پوشیدن فریضہ شد یا جامہ پیش نجاست اندک فحش زیادت از درمی و درین ہمہ صورتہا کہ
گفتیم بقول ابو حنیفہ رحمہم اللہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ بود صاحب جرح سبابی را بعد از قرائت تشہد پیش از سلام وقت
نوشد بقول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ بود و صاحب جبیرہ را بعد از قرائت تشہد پیش از سلام جبیرہ بیفتاد
جراحت نیکو دید باز بر دہ بر داشت حیض آمد بود یا بیماری بابیار نماز میکند او صحت یافت یا دو صحرائی تجری نماز میکند او صحت یافت
یا دو صحرائی تجری نماز میکند او دو لاحق را قبالہ پدید آمد درین ہمہ صورتہا کہ گفتیم بقول ابو حنیفہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمہما اللہ بود مردی نیت امامت زنان کردہ است بعد از قرائت تشہد پیش از سلام زن آمد اقتدا کرد بہاوی الہام نشست بقول ابو حنیفہ
نماز ہمہ تباہ و بقول ابو یوسف و محمد رحمہما اللہ بود اگر جماعتی در کشتی نماز میکنند و جماعتی دیگر بیرون کشتی بر خشکی بر ایشان اقتدا کردند بعد از
قرائت تشہد پیش از سلام کشتی روان شد بقول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ نہ نہاکہ بیرون کشتی اقتدا کردند نماز ایشان تباہ شود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمہما اللہ روا بود درین ہمہ صورتہا بقول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ بیرون آمدن از نماز گذارندہ فریضہ است و بقول ابو یوسف و محمد
فریضہ نیست باب پانزدہم در بیان نماز وتر نماز بباید دانستن کہ واجبست یا سنت و تر نیست قاطع نیست و بحدیث متواتر ثابت است اگر

ثبوت قاطع بود وی بحدیث متواتر بود وی و فرض عین بود وی همچنانکه فرایضهای دیگر اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله روایت میکند از بخارا حر بن صدیقه رضی الله عنه در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رحمه الله روایت میکند ابو نصیر رضی الله عنه که رسول علیه السلام از معراج آمد این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اذ روایا اهل القرآن فان الله تعالی وتر یحب الوتر وجعل وقتها و بعد العشا الی الصبح و از ابو حنیفه رضی الله عنه در وتر سه روایت است یکی روایت اینست که حماد بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر فریضه است ابو یوسف بن الخالد تیمی از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمرو نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر سنت است عبد الله بلخی رحمة الله میگوید ما بر سه قول عمل میکنیم از ان روی پیوسته میکنار یم اگر فوت میشود قضا فرمایم گویم که فریضه است و از ان روی که واجب شدن وتر بنص قاطع ثبت و بحدیث متواتر فی اگر کسی فریضه وتر را منکر شود کافر شود گویم که واجب است از انروی که در وقت تبع فریضه است و ترا بانگ نماز و اقامت علیحده نیست و در هر سه رکعت قران خواندن فریضه است و گویم که سنت است اما بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سنت است و ترا بقول مالک رحمه الله سه رکعت گذارند بدو قعده و سلام و در صلوة کتوانی از شافعی رحمه الله دو روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا نه رکعت چنانکه یکی سه پنج و هفت و هر یازده و سیزده بقول علمای ما رحمهم الله سه رکعت گذارند بدو قعده و یک سلام که روایت میکند عبد الله عمر رضی الله عنه از مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت وتر گذاردند و قعده یک سلام فرمانها در وتر فرضیت را آنچه خواندن روا بود آنجان را آنکست که خواجه امام اجل فخر رحمه الله نتیجه و سن میکرد روایت بیرون آمد از ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول علیه السلام در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در رکعت دوم انا انزلناه و در رکعت سیوم قل یا ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذا جاء و در رکعت سیوم تبت خواندی و در رکعت دوم اول انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و الهیکم خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون اذا جاءنصر و فتح خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و وقتی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد اینها استحباب است و فریضه را آنچه خواندن روا بود بقول بعضی فقیه رحمة الله اللهم انا نستعینک در وتر در ماه رمضان در ده آخر خوانند بعد ازان هم در نماز بامداد خوانند و در قنوت در رکعت دوم که پیغامبر علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علمای ما رحمهم الله میگویند که در حرب علی و زکوان و جماعتی از صحابه و شهید شدند پیغامبر علیه السلام چهل بامداد نیت ایشان خواندی این دعا را چون خلاصی یافتند بیش نخواندند و بقول علمای ما رحمهم الله در وتر خواند پیوسته اللهم انا نستعینک خواند و یا اللهم اهدنا ارحسنین بن علی رضی الله عنهما روایت آمده است که ما را چنین اللهم اهدنا بقلم کرده باید که اللهم اهدنا خواند امیر المومنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنهما گفته اند که رسول علیه السلام ما را اللهم انا نستعینک بقلم کرده باید که اللهم انا نستعینک خواند و اگر کسی هر دو میداند هر دو را خواند اللهم انا نستعینک خواندن واجب است اللهم اهدنا خواندن سنت است و در ماه

رمضان نرم خواند یا بلند خواجه ابو حفص صغدر وزی و خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله گفته اند که امام نرم خواند که در معنی
دعاست خواجه ابو حفص بخاری رحمة الله گفته است که بلند خواند از برای انکه در زمانه ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند
و در قضای امام بدل یاد کرد مسئله مقتدی خواند بانی بقول ابو یوسف خواند پیش از انکه آغاز کند صلوة کوید و بقول محمد آغاز
الله نخواند که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در قراءة وی اختلاف است از انروی که قراءة بود و مقتدی بر اخواندن بد
بود از انروی که دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی بدعتی یا سنتی جمعه ایدیرک سنت به از آوردن بدعت بود اما
اجماع است که امام اللهم ایدنا نخواند بلند نیک نخواند و نرم نیک نی میانه خواند چنانکه صف اول بر اشنوانند مقتدی خواند بانی
بقول ابو حنیفه محمد رحمهما الله نخواند و بقول ابو یوسف روایة آمده است که هر کجا که امام وقف کند کلمه این جائی که امین گفتن
است شاید گفتن **باب شانزدهم** در بیان نماز سنت مروی عن عایشه رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم من
ثابر علی اثنی عشر رکعة فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة یا در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایة میکند
که رسول علیه السلام فرموده هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی نگاه دارد و بگذارد خدا تعالی امر فرماید تا بنام
ان بنده در بهشت خانه بنا کنند مراد از ان خانه کوشک است خاصه در حق سنت نماز بامداد که رسول علیه السلام بار تخفیف فرمود
قال النبی علیه السلام رکعتی الفجر خیر من الدنیا وما فیها جمله قطعات را بجای نه گذاردن اولیتر بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام
لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة بهیئت نماز در مسجد مگر انکه فریضه است چون صبح دید قاضی احمد زاهد رحمة الله گفته است باید که
سنت نماز بامداد کذارد شکرانه انکه خداوند عزوجل بر از شب تاریک رسانید بروز روشن رسانید در اسلام نگاه داشت
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تاخیر کند که نزدیک تر فریضه کذارد قال النبی صلی الله علیه وسلم المنتظر الصلوة الصلوة
منتظر نماز بچنان بود که در نماز از راه ثواب حسن یاد رحمة الله از ابو حنیفه روایة میکند که شب نماز بامداد در معنی واجب است
از برائی انکه وی را خصوصیتی است که سنتهای دیکر راست دلیل بر انکه سنتهای دیکر بیضرورت نشسته کذارد یا بر ستور و سنت
و سنت نماز بامداد در اسپ ضرورت بر ستور کذارد و یا نشسته کذارد و روا نبود بعضی مشایخ گفته اند که نماز قضا کند باید که
سنت نماز بامداد را قضا کند که در معنی وتر است فاما خاهر روایة امیست که سنت است و سنت را قضا نیست اکر
سنت نماز بامداد کذارد و معلوم شد که صبح ندمیده است اتفاق باز کذارد و اکر معلوم شد که تحریمه در شب افتاده است
باتیها در روز هم باز کذارد و اکر شک است در شب افتاده است یا در روز هم باز کذارد و اکر چهار رکعت تطوع کذارد
معلوم شد که دو رکعت در شب افتاده است و دو رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که ان دو رکعت
از سنت بامداد نیابت دارد خاهر روایة نیابت ندارد و اکر دو رکعت کذارد به نیت داشت انکه سنت است معلوم شد که روز بوده است
و اتفاق از نماز سنت بامداد نیابت دارد و محمد حسن گفته است که سنت نماز بامداد جائی کذارد و اکر اقتدا کند درست نیاید یعنی بجائی کذارد
اولیتر بود بقوله علیه السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة اکر بمسجد آید و جماعت بر پای نشده است و بکوشه ایستد و سنت کذارد

فقیه است عبد الله مسعود رضی الله عنه همچنین گوید اگر جماعت برپای شده و جماعت به مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون گذارد اگر جماعت به مسجد بیرون اندوی به مسجد بیرون اندر مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون گذارد و اگر جماعت به مسجد بیرون اندر مسجد بیرون اندر مسجد اندرون گذارد و اگر مسجد کی باشد بگوشه ایستد و سنت گذارد و قران نرم خواند چنانکه امام را مشوش نکرداند و اگر مسلمانی به مسجد اندر آید جماعت برپا شده بود اقتدا اگر دیا سنت گذارد و اگر یک رکعت اول بست اتفاق است که سنت گذارد و اگر یک رکعت دوم بست و اقتدا کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یانی بقول شافعی بگذارد و بر قول علما ما رحمهم الله بگذارد تا انگاه آفتاب برنیاید بعد از برآمدن آفتاب چون گذارد از سنت نیابت دارد یانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد درآید نمیداند که امام در رکعت اول بست یا دوم به سنت شروع کرد معلوم شد که امام در رکعت آخر بست سنت را تمام کند و آنچه در فریضه دریابد گذارده و اگر سنت برابر اند اخت آفتاب برآمد سنت را قضا نکرد و اتفاق از سنت نیابت ندارد و اگر نماز بامداد میگذارد دیگر رکعت از فریضه فوت میشود اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز بامداد میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر روایت سنت بگذارد و فریضه اقتدا کند اما فقیه جعفر رحمة الله گفته است که سنت گذارد و اگر امام را در نماز بامداد در قعده اندر یافت بقول امام رحمة الله سنت گذارد از برای انکه بشیر نقی که رسول علیه السلام در حق تکبیر اول فرموده بست در حق سنت نماز بامداد همچنان فرموده بست قال النبی صلی الله علیه وسلم رکعتی الفجر خیر من الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول را فوت کرده بست و باری سنت نماز بامداد فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمة الله گفته اند که فقه اقتدا کند بحکم حدیث رسول علیه السلام اذا اتیتم الصلوة فاتوها و انتم تمشون و علیکم السکینة و الوقار و ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاتموا پس بحکم حدیث فریضه را اقتدا کند و چون آفتاب برآمد سنت را گذارد سنت بودیانی در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله روایت بست که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت ندارد و این جائی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباه کرد و جماعت گذارد بعد از نماز بامداد وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمة الله ان سنت را قضا کند و بقول علما ما رحمهم الله چون آفتاب برآید انگاه قضا کند و حجت قول شافعی رحمة الله آنست که شروع کرد بر خود تباه کرد این بر وی قضا شد و چون قضا شد دیگر و اگر بعد از نماز بامداد وقت مستحب باقی بود قضا گذارد روا بود و این نیز همان بود علما ما رحمهم الله گفته اند قضا های دیگر را خداوند عز و جل بر وی فریضه کرده نیده بست و این به نفس خود بر خود فریضه کرده بست پس فرق بود میان این قضا و آن قضا پس چون آفتاب برآید و انگاه این سنت را قضا کند دلیل بر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه نماز بامداد گذارد و طواف کعبه آورد و تحیت بر وی واجب شد خواست تا تحیت بیارد رسول علیه السلام دیر امنه کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون آفتاب برآید بگذارد اگر سنت فریضه بر وی فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده بایستد بر وی را قضا کند و اگر

واگر جماعتی یابند سنت و هم فریضه فوت شده باشد باید که با گمان کنند سنت گذارند و اقامت کنند و فریضه را بجماعت گذارند
و قرارت بلند خوانند که در ادبی شیطان رسول علیه السلام بخواب ماندند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد بهیدار شدند
طهارت ساختند رسول علیه السلام قرارت بلند خواندن معلوم شد که بلند خواندی پس معلوم شد که چون سنت فریضه بود فوت شد
باشد باید که با گمان کنند و سنت گذارند و اقامت کنند فریضه بجماعت گذارند و قران بلند خوانند چون زوال در گذشت مساوی
چهار رکعت نماز قطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد بانی قاضی صدر الدین رحمة الله گفته است که از سنت نیابت دارد
همچنانکه دو رکعت نماز گذارد بپندارست انکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود آن از سنت نماز بامداد نیابت دارد این نیز همان بود
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان این مسئله و آن مسئله سنت نماز بامداد از برای
انکه چون صبح دمید هیچ قطوع دیگر نشاید گذاردن الا سنت نماز بامداد پس بضرورت گوییم که از سنت نماز بامداد نیابت دارد اما
اینجا قطوع گذاردن مشروعست پس باید که سنت را نیابت کند تا نیابت دارد اگر نماز پیشین جماعت برپای شد جماعت که سنت را
ماند فریضه را اقتدا کند چون فریضه گذارد اتفاق است که هر شش رکعت سنت را گذارد و بخفیت دو گذارد یا چهار بروایت جامع
الصغیر قول محمد رحمة الله بخفیت چهار گذارد و انگاه دو بقول ابو یوسف بخفیت دو گذارد و انگاه چهار بروایت مبسوط بقول ابو
یوسف بخفیت چهار گذارد و انگاه دو بقول محمد بخفیت دو گذارد و انگاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر روز تا بستان بود روز تا
دراز بود بخفیت چهار گذارد و انگاه دو اگر روز تا روز زمستان است روز تا کوتاه بود بخفیت دو گذارد و انگاه چهار بعضی مشایخ
گفته اند که اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را خواهد گذارد و آن چهار رکعت نیز خواهد گذارد بخفیت دو گذارد و انگاه
چهار اگر مردی کاهل بود که آن دو گذارد و آن چهار رکعت را نخواهد گذارد بخفیت چهار گذارد و اگر بخفیت دو گذارد وقت بیرون
رفت انگاه چهار رکعت از و از سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نیت قضا بکند که نیت را قضائیت و نیت وقتی بکند که
وقت وی پیش از فریضه بود بیت سنت امروز نیز کند سنت بود یا نه ظاهر روایت آنست که سنت بود اما در صلوة خواجه امام بکر
خواهر زاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای انکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیوسته گذارد
بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد ازان میگذارد فایده این خلاف جای ظاهر شود و آن چهار رکعت سنت را
پیش از فریضه میگذارد و شفع را شفع خبر داد مدش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تواند اگر بعد از فریضه میگذارد
از شفعه خبر داد مدش اگر بسر ده و سلام و مد شفعه طلب کند اتفاق تواند اگر چهار تمام کند ظاهر روایت تواند که شفعه طلب کند
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله عنه تواند این جای بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده و جماعت برپای شد
و جامع الکبیر ای از محمد رحمة الله روایت است نشاید که هیچ نمازی را بر خود تباه کند مگر فریضه را که تنها شروع کرده بود و جماعت
برپای شد بر انداز و اقتدا کند تا بهتر بگذارد و خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته است که از دل رای من ما محمد بود اما استاد
شمس الائمه حلوای از استاد خود ابو علی نسفی رحمة الله روایت میکند باستاد درست تا به پیغامبر علیه السلام قال النبی صلی الله علیه

وسلم اذا اقیمت الجماعت فلا صلوة الا المکتوبة یعنی چون جماعت برپای شد نماز نیست مگر آنکه فریضه شد و است این حدیث بمن
رسید ازان قول رجوع کردم باید که برانداز و دو اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده بود که جماعت برپای شد یک رکعت دیگر گذارد و
و بر سر دو سلام داد اقتدا کند و اگر بر سر دو نشسته است که جماعت برپای شد و همانجا سلام داد اقتدا کند و اگر بر رکعت سیوم
برخاسته که جماعتی برپای شد بعضی گفته اند ایستاده سلام داد ظاهر روایت اینست که بنشیند و سلام بست از نماز سیر
آمده بود ظاهر روایت همانجا سلام داد اقتدا کن خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است باز گردد قعده آرد از برای انکه آن قعده
ان وقت فریضه بود اکنون فریضه شد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله واجب از فریضه نیابت ندارد و اگر سر رکعت نماز گذارده است
باید که تمام کند که پشت بدا حکم کل است انگاه فریضه را اقتدا کند اگر سنت را ترک کرد و بر خود تباه کرد و فریضه گذارد و بعد از فریضه اتفاق
اتفاق است که هر شش رکعت را گذارد در فتاوی خواجه امام زاهد عتابی آورده است از خواجه امام ابو حفص بخاری که این خلاف
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله با ابو یوسف و در تطوعات چهار رکعتی است در سنت نی تا اگر سنت چهار رکعتی است را قطع کند و اقتضا
قضا چهار رکعت واجب شود که سنت تمام کرده گذارد و چهار فی بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بروی قضا دو رکعت بود و بقول
ابو یوسف رحمة الله قضا هر چهار رکعت بود و اگر بر سر دو سلام داد و اقتدا کند بعد از فریضه باید که بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
بروی چیزی نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله چهار رکعت بروی قضا بود سنتهای نماز دیگر چند رکعت است بر قول عبد الله
مسعود رضی الله عنه شش رکعت است و چهار از پیش فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را از ابو حنیفه و محمد رحمهما الله گرفته اند و
بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه ده رکعت است چهار پیش از فریضه دو بعد از فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را از ابو حنیفه و محمد رحمهما الله گرفته اند و
بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه ده رکعت است چهار پیش از فریضه دو بعد از فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را از ابو حنیفه و محمد رحمهما الله گرفته اند و
علیه السلام نهی کرده است بعد از فریضه تطوع گذاردن که مانند شود بفریضه بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه ده رکعت است
چهار پیش از فریضه و بعد از ان چهار باید و این قول را ابو یوسف رحمة الله گرفته ان دو رکعت سنت روز است یا سنت نماز
بقول ابو یوسف رحمة الله سنت روز آدینه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این سنت نماز آدینه نیست فایده این خلاف
جای پدید آید که بعد از فریضه ان چهار را گذارد و ان دو رانی و بقول ابو یوسف رحمة الله بزیگار شود و بقول ابو حنیفه
محمد رحمهما الله بزیگار نشود و بعضی مشایخ گفته اند که یک هفته باید که گذارد و یک هفته نگذارد از برای انکه رافضیان در گذاردن
این دو رکعت غلو کرده اند سنیان از برای زغم ایشان یک هفته گذارند تا مردم گمان نبرند که ما در دیار ما نماز نمیگذارند و در دیار ایشان آیند و در دیار
با هفته گذارند که رسول علیه السلام فرموده است هر که ان دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی فاتحه بخواند سه بار قل هو الله احد
یکبار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خدای عز و جل او را تا هفته دیگر در امان دارد و همچنین سنت کنند که میخواهیم که بگذارم دو رکعت
سنت وقتی تا اگر سنت روالبود از روز نیابت دارد و اگر نماز نبود و از نماز نیابت دارد و سنت نماز شام دو رکعت است باجماع
اما سنت نماز خفتن بظاهر روایت دو رکعت است الا روایت میکنند از مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها و عبد الله عمر که رسول
علیه السلام دو گذارد و چهار گذارد و ما معلوم نیست که پیوسته گذارد یا در وقتی چهار گذارد و وقتی دو و اولیتر ان بود که هم

چهار رکعت دارد و دوم دوازده و اولیتر آن بود که تحت چهار رکعت دارد دوازده و اولیتر آن بود که در آن چهار رکعت اول فاتحه خواند و البته فاتحه کتاب
سه بار در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد در رکعت چهار رکعت نماز گذارد خدای عزوجل ثواب شب قدر در او ان
او ثبت کرد اند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات بعد العشا کان له ثواب لیلة القدر در سنتهای شبانه
نوزدی فرضیت را آنچه خواندن روا بود امام مستحب است که قلها خواند از برای آنکه خواجه امام فخر رحمة الله روایت کرده است
که رسول علیه السلام در سنت نماز بامداد قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل
خوانده است و در دو رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در دو رکعت نماز شام چنان خوانده است که در راست یافته
در دو رکعت سنت نماز خفتن چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین بر حدیث آمده است هر که در سنتهای این نمازها
خواند خدای تعالی عزوجل بیرازد در دوندان از درد و نیز نگذارد در سنتی که در ابتدا صحابه متفق بوده اند انکاری کفر بود
در سنتی که در ابتدا صحابه مختلف بوده اند باخر متفق شده اند انکاری بدعت بود والله اعلم **باب** سقط کم در بیان آنچه
طهارة و نماز را تباه کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون کفتن سخن مانند آن در صلوة مسلم چهار وجهی یکی وجه است که هر نماز
تباه شود و هم طهارة چون خنده قهقهه و احتلام مبهوشی و حدث عمداً و یک وجه دیگر است که نه طهارة تباه شود نه نماز چون خنده
تبسم و سلام و فراموشی و عمل اندک و روی کردانیدن بر عم حدث مادام که در مسجد بود اگر چه صحرا بود تا مادام که در میان صف بود
نه نماز تباه شود نه طهارة اگر پیش صدی رود تباه شود و مادام از امام اندر نگذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
تمام کند یک وجه دیگر است که طهارت تباه شود و نماز نی چون خون بینی و قی پری دهن و حدث نابینان یک وجه است
که نماز تباه شود و طهارة نی چون سخن کفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میکذارند امام قوم
بخندید اگر همه برابر بخندیدند همه را نماز و طهارة تباه شود و اگر بخت امام خندید نماز مقتدیان نماز و طهارة تباه شود و
مقتدیان را نماز تباه شود اما طهارة تباه نشود این همه جائی بود که پیش از تشهد خندیده اند اگر بعد از تشهد خندیدند پیش از سلام
اتفاق نماز تباه نشود اما طهارة تباه شود و بانی بر قول ظفر رحمة الله تباه نشود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله تباه شود و اگر امام
بعد از تشهد پیش از سلام بخندند مقتدیان یعنی لاحق اند یعنی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز مسبوقان تباه شود و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و لاحقان را تباه شود و بانی ابو سلیمان جرجانی رحمة الله میکوید تباه شود بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله
خواجه امام حفص کبیر بخاری رحمة الله میکوید لاحقان اگر نماز بجائی رسانند که امام کرده است بخنده امام لاحقان از نماز بیرون شد
اگر امام سلام داد مقتدیان بخندیدند پیش از سلام خود طهارة ایشان تباه شود بانی بقول محمد و ظفر رحمهما الله طهارة تباه نشود بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تباه شود این جائی بود که بر مقتدیان چیزی از واجبی باقی نبود اگر واجبی از واجبات نماز باقی بود
قهقهه کنند بالاتفاق طهارة تباه شود و این مسئله بنا بر آنست که مقتدی بسلام خود از نماز بیرون آید یا بسلام امام بر قول محمد ظفر
رحمهما الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خود اگر بنا رسیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمة الله میکوید

که نماز طهارة تباه شود ابوبکر سمیدلخی رحمة الله میگوید که نماز تباه شود طهارت نی که وی مخاطب میست واگر مسلمانی در نماز در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم میست وخنده کم از سخن گفتن میست نماز تباه شود خواب شد قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة تباه نشود واگر در نماز جنازه قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة نی که نماز جنازه دعاست حقیقت نماز نی اگر مسلمانی سجده تلاوت می آید سر سجده نهاد و قهقهه خندید طهارة تباه نشود و آن سجده برانداخته شود بانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله برانداخته نشود بر قول امام محمد رحمة الله برانداخته شود و این بنا بر انست که سجده به نهادن سه تمام میشود یا بر داشتن سه قول ابو حنیفه و ابو یوسف نهادن سه و بر قول محمد رحمة الله بر داشتن سه اگر مسلمانی اندرون شهر بدیا انماز میکذارد و بر پشت ستور بر قول ابو یوسف رحمة الله رواست و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر اندرون ریض بر پشت ستور نماز شروع کرد قهقهه خندید بر قول ابو یوسف رحمة الله طهارة تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اگر بیرون ریض بر پشت ستور نماز بیا میکذارد باتفاق روا بود و اگر قهقهه خندید نماز و طهارة تباه شود و اگر بیرون ریض نماز شروع کرد اندرون ریض آمده و قهقهه خندید و بر قول ابو یوسف رحمة الله هم نماز تباه شود و هم طهارة تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و انها در حق تطوعات بود و در حق فریضه فی سخن گفتن در نماز اند که بضرورت بفراموشی بقول شافعی رحمة الله مفسد نماز میست و بقول علماء رحمهم الله مفسد نماز میست و حجة قول شافعی رحمة الله اینست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت را بر سر دو سلام داد بفراموشی یاری بود نام او ذو الیدین بود گفت یا رسول الله بر خود کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که نی بر خود کوتاه کردم و نی بر من کوتاه شد الخاه رسول علیه السلام از ابوبکر پرسید شما چه میگویید گفتند همچنانست که ذو الیدین میگوید رسول علیه السلام برخاست و باقی نماز تمام کرد و سجده سهو آورد شافعی رحمة الله گفت سوال ذو الیدین رضی الله عنه اذکی بود جواب رسول علیه السلام بضرورت سوال رسول علیه السلام اذکی بود جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام باقی نماز تمام کرده پس معلوم شد که مفسد نماز میست علماء رحمهم الله گفته اند که این اندکه نبود سه مجلس سخن بود سوال ذو الیدین جواب رسول علیه السلام سوال و جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود دلیل بر انکه سخن چون گفتن در نماز حرام شد یکی از صحابه در نماز عطسه زد یاری بود نام او معاویه بن ابی کم السلمی رضی الله عنه گفت برحمک یک در نماز بعد از نماز رسول علیه السلام گوش وی گرفت بدست خود بکشید گفت بزیر این نماز باز نکذارکه در نماز نو گفتی و دیگر انکه عبد الله مسعود رضی الله عنه از حبشه نیامد و جماعتی بر پا شده بود و اقتدا کرد و سلام گفت کسی جواب وی باز نگفت چه بود صحابه را که سلام مرا جواب نگفتند بنا بران بود که وی وقتی که بحبشه رفته بود سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند رسول علیه السلام گفت ای پسر مسعود خیر و این نماز باز نکذار که خدا تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت تو کرد نهیده است و آن سخن گفتن است که در نماز حرام شده است قال النبی صلی الله علیه وسلم ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شی کلام الناس انما هی التسبیح والتهلیل وتلاوت القرآن بباید دانستن که پیغامبر از اداء عبادة سهو نرفته است و در تبلیغ رسالت هیچ سهو نرفته است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز اند

که بفرمودت بنشستی مفسد نماز است سخن چنین بزرگی باید تا نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله سخن دو حرفی نماز را تباه کند
و بقول ابو یوسف سخن سه حرفی باید تا نماز را تباه کند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة کسوف میگذارد بر سر سجده بنهاد و گفت ان الشمس
و ان القمر آیتان من آیات الله گفته است و این سخن است دو حرفی اگر مفسد نماز بودی رسول علیه السلام نگفتی بقول
ابو یوسف سخن سه حرفی وقتی نماز تباه کند که در وی حرف زواید بود حرف زواید نیست الیوم تباه و اما ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که آن فعل رسول علیه السلام اندرون نماز نبود بیرون نماز بود و اگر بابت شود که در نماز بود وقتی بوده باشد که سخن گفتن
در نماز مباح بوده باشد اما چون سخن گفتن در نماز حرام شد آن فعل منسوخ شد دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در حق ازار ابو در
میفرماید قوله تعالی و لا تقل لهما اف عبد الله گفته است که اگر در حق ازار ابو در یدرش سخن کمتر از آن بودی خداوند عز و جل
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن دو حرف است مفسد نماز بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خرما بابت المال تمیت میکرد حسن بن
علی رضی الله عنهما آنجا حاضر بود که خرما بر گرفت و در دهان نهاد رسول علیه السلام انگشت مبارک در دهان نهاد تا آن خرما از دهانش بیرون
آورد گفت کخ کخ چنان مبالغه کرد به بیرون آوردن آن خرما از دهانش که سخن از دهانش ظاهر شد فاطمه رضی الله عنها از پس پرده آن حال
دید چون رسول علیه السلام در حجره اندر آمد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله از برای یک خرما در حق پسر کوشه خوردن سبب
کردید رسول علیه السلام فرمود که خرما بابت المال است تو ندانسته کسی را نشاید خوردن که بر وی حق شده باشد بنوه مروی شده
است بر پسر حرام بود قال النبی صلی الله علیه وسلم کل لحم نبت من الحرام فالنار به اولی پس حدیث فرمود قوله علیه السلام ترک ذرة
من الحرام افضل من عبادة الثقلین معلوم آمد که کخ سخن دو حرفی است و در عرب سخن دو حرفی بسیار است قل و کل و قم مانند ان و ما
کج و لف و مانند اینها و در عرف است که کسی را دشنام دهند گویند لف بر تو باد پس معلوم آمد که دو حرفی سخن است کلام الناس
می شاید و قاطع نماز چهار چیز است که نماز را تباه کند باتفاق مؤذن گوید حی علی الصلوة نماز گذارنده گوید حی علی الصلوة یا
مؤذن گوید حی علی الفلاح نماز گذارنده گوید حی علی الفلاح اتفاق نماز تباه شود اگر در نماز جواب بانگ نماز گفت و حصانیم لگفت
عمر رضی الله عنه گفته است که بقول ابو یوسف است نه قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون نیت جواب بانگ نماز میکرد اگرچه ذکر است نماز
تباه میشود اگر مسلمانی نماز میگذارد کتابی نهاده و یحیی نام مردی نشسته این آیت میخواند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر نیت وی قرآن
خواندن است نمازش تباه نشود اگر نیت وی قرآن خواندن است نمازش تباه نشود اگر نیت وی آنست که قوت کن و این کتاب را
زور کن نمازش تباه شود باتفاق یا از مصیبتی خبر دهندش در نماز گوید انا لله و انا الیه راجعون باتفاق نمازش تباه شود از برای آن
معنی که اظهار مصیبت است و نماز موضوع بدان نیست چون غیر موضوع عبادة آمد پس باتفاق تباه شود اگر یکی در نماز بوی سلام
دیگری در نماز گفت یرحمک ربک نماز تباه شود باتفاق اگر سلام نفرمودی و بانگ بیرات ایام تشریق گفت یاد آمدش کرا زدن نیست
چیزی بر من باقی است باتفاق تواند که بر آن نماز بنا کند و اگر باجی سلام نفرمودی و تکبیر گفت یاد آمدش که از نماز بر من چیزی باقی است
بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نماز فاسد شود بقول محمد رحمه الله تواند که باقی نماز را تمام کند هر جا که او را ایمن است چنانکه در بود باد آن

بقول ابو یوسف نماز تباه نشود چنانکه نعوذ بالله ذکر نشود و نماز محل ذکر است پس نماز تباه نشود و بقول ابو حنیفه محمد رحمهما الله نیت
نیت است هر چه مراد ش اختیار است نماز ش تباه نشود هر چه مراد ش امر و نهی است نماز ش تباه شود چنانکه گوید بلند
بلند تر میخواند تا آن کر به را تبع کند تا کوشت را نبرد یا بچه سوی آتش نرود وی در نماز قرات بلند تر میخواند دیرا بماند تا سوی
آتش نرود یا کسی او را آواز دهد وی از نیت جواب قرآن بلند تر میخواند نماز ش تباه شود و اگر نیت اختیار است چنانکه او را
کسی آواز داد وی نیت آنکه من در نماز ام قرات بلند تر میخواند نماز تباه نشود که در بدر روز امیر المومنین علی رضی الله عنه تا سه بار زیاده
از صحابه دیگر در حجره رسول علیه السلام آمدی وقتی بودی که وی بیامدی رسول علیه السلام در نماز بودی در حجره بگرفتی رسول
علیه السلام ان آیته را بلند تر خواندی تا او را معلوم شود که رسول علیه السلام در نماز است باز گشتی و دیگر در مسجد جامع الکبیر
ان تکبیرات را بلند میکوید از برای اعلام قوم پس معلوم آمد که هر چه مراد اخبار است نماز تباه نشود و هر چه او امر است و نهی نماز تباه
شود اگر یکی نماز عطسه زد دیگری در نماز الحمد گفت این گوینده حمد را نماز تباه شود و بیانی خواجه امام حسام الدین شهید رحمه الله
در فتاوی خویش آورده است نماز تباه نشود از برای انکه بر که عطسه زند تا خود حمد بگوید بر دیگری حمد واجب نشود و چون عاطس خود حمد
نگفته باشد بر شنونده بر حمک رب لازم نشود ان حمد لازم نشود و تبع را بود و جواب عطسه نیست نماز تباه نشود و این قیاس قول ابو
یوسف و فتوی بر این قول است اما قاضی امام جعفر استروشنی در مجلس خویش آورده است که قیاس ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه نشود و این
انکه عطسه بشارت است بصحت دماغ قال النبی صلی الله علیه وسلم الزکام امان من الجذام زکام امانست از بیماری خوره چنانکه زکام او را
دیر اشارت دهد فلان را دست تو غایب اندوی گفت الحمد لله بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و این نیز نماز تباه شود دارد
خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که این حمد گفتن جواب عطسه وی نمیشود و لیکن در میان ادمیان متعارف است جواب عطسه
نماز تباه شود چنانکه کی سوگند خورد که سبکی نخورم خمر خورد اگر چه خمر سبکی نبود و لیکن در میان ادمیان متعارف است بگفتن سبکی
سوگند جنایت شود اگر مردی زن خود را گفت تو طلاق یا گفت تو طلاق لیکن فرق نماند میان طلاق و طلاق و طلاق و طلاق است زن طلاقه میشود از برای انکه این الفاظ در میان آدمیان متعارف است بطلاق اگر میان الفاظ فرق میاند طلاق
واقع نشود و بر که عطسه زد باید که خود حمد کوید و شنونده باید که بر حمک رب کوید و عاطس غفر الله لک کوید و شنونده یکبار سوکند نخورد
و اجابت خواند نخست بر عاطس دید و انکاه بر خود و باز نزد فقی مومنان که سید امام ناصر الدین رحمة الله در سمرقند رضی الله عنه حدیثی
روایت کرده است از رسول علیه السلام که بر که عطسه زند و حمد کوید شنونده بر حمک رب کوید عاطس غفر الله لک کوید و شنونده یکبار سوکند نخورد
و نخواند نخست بر عاطس دید و انکاه بر خود و باز مومنان خدای عز و جل آن بنده را از بیماری برص و جزام و جنون و شقیقه کفایت کند
تو نکر کرد و بدل یا بدست و تو انکری بدل از تو نکری بدست است قال النبی صلی الله علیه وسلم التفاوت عن انقلب لا عن ذاک الذال
که عطسه داد آدم صفی الله بود صلی الله علیه وسلم چون جان بقالب مبارک وی آمد در حیات در آمد نشست و عطسه زد و گفت الحمد لله
ما را معلوم شد که عطسه نعمتی است و بر احمد لازم می اید باید دانستن که انهار اعطسه بوده است اما احتلام و قام و فاره کتک و حشم با جز و ا

که انها از فساد خالی نیست و انیها معصوم اند از صغیره و کبیره **حکایت** آورده اند روزی هارون رشید عطسه زد و ابو یوسف حاضر
بود گفت یرحمک الله جون ابو یوسف بیرون رفت مناظران بدگوی کردند که شما را بکفایت کتابت ذکر کردن مباح و حرمت نمی گوید
به سمع ابو یوسف رسید وقتی دیگر هارون رشید رحمة الله باز عطسه زد ابو یوسف گفت بکفایت سنت یا مباح و حرمت هارون رشید گفت
بکفایت سنت که سنتی را عمل کردن نسبت فاضلتر بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی فقد احبنی فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من
اگر نماز میکند اورد و در نشسته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمة الله بشله ایمان نماز تباه شود اما اگر کسی نامه
خورد که مرا نامه فلان کس نخوانیم آن فلان نامه فرستاده وی نامه کرفته است و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمة الله سوکند نشکند
ستود از برای انکه بنای ایمان بر عرف است و این را فهم کردن خواندن خواندی خواندن اما ظاهر روایة امیست که خلاف ایشان از ان
میتوانست اما در صلوة این خلاف در نیاید اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز همه تار و ابودی که بسیار چیزها در نماز در خاطر
اید که نماز کذارندکان از رفع آن عاجز باشند نماز زرا بود اگر کسی نامه نویسند باید که ان نامه را در خرقه پاک نمازی بچند تا اگر
برانجا بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد یا ایته از قران نبشته باشد اگر حریف یا محدثی کیرد بر هیچ کار نشود قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
اگر نماز میکند اورد مادر و پدر را او از دادند و بعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میکذارد نماز تمام کند و اگر تطوع میکذارد
برانذرد جواب ایشان کوید بعضی گفته اند اگر مادر و پدر میداند که در نماز است بر نخیزد و اگر نمیداند بر انذرد اما اصح انست که
تطوع میکذارد مادر و پدر نمیداند که وی در نماز است جواب ایشان کوید و اگر میداند وی در نماز است نماز را تمام کند انکاه جواب
ایشان کوید اما اگر فریضه میکذارد اگر دانند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند انکاه جواب ایشان کوید قال النبی صلی الله
علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اما اگر کسی هلاک میشود چنانکه در اب یا اتش می افتد اتفاق است که ان نماز برانذرد و ان
کس را خلاص کند اگر چه ان نماز از وقت برود اگر چه انکس وی باشد اما اگر چیزی هلاک میشود ظاهر بر روایة امیست که اگر بدرم تعلق
رسد شاید که نماز برانذرد که خدا تعالی از ان نماز بی نیاز است و بنده بدان درم نیاز مند است و حاجتمند بعضی گفته اند اگر دانکی
نقره باشد شاید که انذرد و از اخلاص کند این فتوی است و تقوی انست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که نماز نزدیک
فشاید و برخود نماز تباه کردن دلیل بر انکه یکی از صحابه را اسپی قیمتی بود نماز شروع کرد و زبر آمد و اسپ را کشاد و برد و ان بر دوان صحی بدید
نماز برخود تباه نکرد بعد از نماز زیرا کفتند که چرا به فتوی عمل نکردی و کفته مرا شرم آمد که برای دنیا برخود نماز تباه کردی اصحاب
اندرین باب امیست بر کجا که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نه از برای امانت حق حق مقدم داشتن حق عبد باید حق
که خداوند عز و جل بی نیاز است و بنده نیاز مند است و حاجتمند قال النبی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم و من قدم المؤخر فهو
للذی اخر اگر در نماز نام پدر و مادر شنود جل جلاله کفت نماز تباه نشود و اگر نام رسول علیه شنود صلعم کفت اگر
جواب کوینده است بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز تباه نشود و اگر کسی نماز میکذارد
و دیکری را در بلا میدارد وی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم کفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود

مرادش بلا دارنده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز رد ابود اما اگر وسواس پیش خاطر آمدش لاحول ولا قوة الا بالله
گفت نماز تباه شود و در تجنیس شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آورده است که اگر وسواس دنیا و یست نماز تباه
نشود و اگر وسواس آخرت است نماز تباه نشود اما اگر امام در محراب گفت الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی مقتدی گفت بلی
اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند نماز تباه شود بعضی گفته اند نماز رد ابود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا اتقوا
گفت اللهم بسبیک مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله است که نماز رد ابود مختار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است
که نماز تباه شود اما اگر در نماز آیة عذاب خواند مقتدی از بیم وعیده گفت بار یا رب گفت بلکه بهشت بهار یای نماز
تباه نشود اما اگر دردی در آمدش آه گفت یا رب گفت یا باز آمدن غایبی خبر دادندش گفت الحمد لله رین همه صورتها
و بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله رد ابود و اگر مسبوق با امام بفراموشی سلام
داد فاتحه درخواست کردندی فاتحه خواند بعد از ان یاد آمدش که از فریضه چیزی بر من باقیست بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله تواند که باقی مسبوقانه تمام کند اگر سلام بفراموشی داد الحمد لله علی التوفیق و
استغفر الله مع التقصیر اعوذ بالله من الرد خواند و ابتدا الکرسی خواند ولیکن هم درست خواند چون یاد امدش که از فریضه چیزی
بروی باقی هست اجماعه باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بفراموشی داد دعاء آخرین گفت تازی و فارسی ولیکن
هم درست گفت چیزی خواست که خیر از حق تعالی خواست چنانکه گفت خدایا مرا بیامرز و مادر و پدر مرا چون یاد آمد تواند که
باقی نماز تمام کند و با جماعه اگر بخواهد و خود فرو مید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة
الله نماز رد ابود و اگر بر دست خود مید بخود فرو مالیدن اتفاق نماز تباه شود و این عمل کثیر شود اما اگر چیزی خواست
که از غیر حق تعالی خواستن چنانکه گفت مرا زر ده یا خانه ده یا زن ده نماز تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند اگر گفت بنگریم
بچه لفظ گفته است اگر بلفظ انظروزی گفته است چنانکه گفت مرا زر روزی کن یا نفقه روزی کن تواند که بدان نماز بنا کند
که روزی خبر از رزاق تعالی خواستن اما ظاهر روایة اینست که نماز تباه شود چنانکه یکی را در نماز بشارت دادند که
فلان غایبت الحمد لله یا از مصیبتی خبر دادندش گفت انا لله و انا الیه راجعون نماز تباه شود که در معنی کلام الناس شود
اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین و لو کنتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که بکشید این دو سیاه
و اگر بر چنبر در نماز باشند مراد از ان مار است و کژدم و اشکال است که کژدم سیه است رسول علیه السلام چرا او را سیاه فرمود
درین تاویل است یکی انکه فعلش بد است دلیل بر انکه برانگشت مبارک رسول علیه السلام زخمی زد رسول علیه السلام فرمود
لعن الله العقرب دیگر انکه مار سیاه است رسول علیه السلام و برابر تیم مار سیاه فرموده است دیگر انکه کژدمان در عرب سیاه اند مجرد
ظاهر شدن شاید کشتن باقی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکنند نشاید کشتن ظاهر روایة مجرد ظاهر شدن شاید کشتن که حدیث مطلق است
و دیگر دلیل بر انکه ابو حنیفه رضی الله عنه در مسجد نماز میکرد ماری از سقف مسجد فرود آمد و کل جمعه نماز بر خود تباه کردند متفرق شدند الا ابو حنیفه ان

مار را بسه تعلین متفرق زد و در سه رکن مار سنت شد نماز تمام کرد مار را تمام کرد و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است
که بر کشندان مار را سیر ده من آمد و در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة آورده است که هفده من آمد سنگ ای که بر یک
ایشان سیصد و نیم سنگ است پس معلوم آمد که بحر و فخار بر شدن کشتن بر دست و از نیجا است با موزه نماز گذاردن اولی تر است
و نعلین در پیش نهادن سنت است تا اگر گزنده بیرون آید تا قدم با موزه برد می نهد و آن گزنده را هلاک کند یا نعلین نه نداش و
هلاک کند و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه بر کاریکه بیرون نماز است آن کار بیکدست باید کردن در نماز را
دست کند نماز تباه نشود و چنانکه تکمه انگندن و میان کشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند انها و اگر کاریست که بیرون نماز انکار را
دست باید کردن اگرچه در نماز جهد کند بیکدست کند نماز تباه شود چنانکه تکمه در انگندن میان بر بستن و مانند انها بعضی گفته اند
اگر یکموضع را سه بار بخارد بر فور نماز تباه شود اما ظاهر روایتیست که نماز تباه شود اگر در یکرکن سه جای را متفرق خارد نماز تباه شود و بعضی
گفته اند که تباه نشود اما اگر یک جا را خارید و باز دست بجای خود برد و نهاد و بار گرفت و جای دیگر خارید و باز دست بجای خود باز نهاد در
همچنین کند نماز تباه نشود اگر در نماز کان کشید یا جامه نماز تباه شود و اگر سنگ بر گرفت بر صید زد و در عیون المسایل و در فتاوی خواجه
امام حسام الدین شهید از محمد رحمة الله روایتیست که نماز تباه نشود خواجه امام فخر رحمة الله گفته است که این مر اتاویل است چون لجد را
سنگ بر گیرد و چون بقیام رود بر صید از نماز تباه نشود و هم در عیون از محمد رحمة الله روایتیست که اگر کسی در نماز پیراهن پوشد یا پیراهن
بیرون کند نماز تباه نشود و این را نیز تاویلی هست اگر عریان بود که پیراهن باید نماز تباه شود و اگر بیرون کردن بیرون عریان میشود نماز
تباه شود و اگر عریان نیست بیرون کردن جامه عریان نمیشود و این را تاویلی هست تا بر رکعتی عمل بیکار آرد چنانکه در یکرکن پیراهن را در سر افگند
و در رکن دیگر یکی دست اندازد و در یک رکن دست دیگر اندازد در ابو دا ما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که بر فعلی که از نماز
کذارنده در رجوع آید که کسی دیگر بیند چنین گمان برد که وی در نماز نیست حنفش او را قبله داد و اگر وی تمکین میکند نماز وی تباه شود اگر
تمکین نکرد یا قبله نهنده بوده داد نماز تباه نشود و اگر زن در عدت رجعی است شوی در نماز ایمنست در باطن فرج زن نگاه کرد و دیدار جمله
شود خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله گفته است که نماز تباه شود این اختیار فقیه ابو اللیث و نصیر یحیی رحمهم الله فتوی بر این است ظاهر
روایت تباه نشود و در مبسوط شیخ الاسلام علی استجابی از ابو یوسف رحمة الله روایتیست که نماز تباه شود بخلاف انکه در باطن فرج
خوشدل نگاه کند یا از ان دختر زن بیند حرمت مصاهرت ثابت شود و در نماز تباه شود چون بشهوت نگاه کرده باشد اگر مردی
زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز شروع کرد زن باید مراین مرد را قبله داد رجعت ثابت شود یانی اگر مرد رضا داد نماز تباه شود و اگر
رضا نداد نماز تباه نشود اگر مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک آمد و خواجه را قبله داد و خیار باطل شود یانی بر همین
خلاف است اگر زن بر نماز است مرد او را قبله داد رجعت ثابت شود و نماز تباه شود و در رضا زن حاجت بنا شد و کنیزک همین حکم
دارد و بچه پستان مادر را در نماز چهار یکی کشاده کرد و می ارکنی همچنان کذارد و بقول ابو حنیفه و محمد نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة
الله زیاده از نیمه باید از نیمه دور روایتیست اگر زن در نماز است بچه مادر پستان مادر شیر خورد خواجه امام بکر خواهر زاده

رحمة الله گفته است که نماز تباه شود از برای آنکه اگر ازین شیر بچه دیگر را دادی حرمت انتفاع ثابت شدی چون حکم از احکام شرع ثابت شود
نماز نیز تباه شود دیگر آنکه شیر دادن کل کثیر است و اصح آنست اصلی است که هر چه روزه تباه کند نماز را تباه کند و بسیار چیزی مانند که
نماز را تباه کند و لیکن روزه را تباه نکند اگر روزه را و در نماز خلل نیاید نماز را تباه شود و بعضی گفته اند که اگر زن غسل نخانیده بود
روزه نیز تباه شود که از وی یک چیزی بحلق او ظاهر روایت اینست که اگر یقین شود که چیزی بحلق رفته است روزه تباه
شود و اگر فی الروزه تباه نشود که روزه به یقین است و بحلق رفتن بشک و در شریعت بشک حکم ثابت نشود اگر دندان
دندان چیزی مانده است در نماز زبان بر دندان آرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که چون بیشتر شود یعنی خلال
نخانیدن شود نماز تباه نشود و اگر مقدار نخودی از گاه اک دندان بیرون آمد بحلق نرفت هم نماز تباه شود و هم روزه چون
یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز تباه شود اما روزه تباه نشود اگر کم از نخودی بود نه نماز تباه شود نه روزه اما اگر بجنبد
و بحلق برد نماز تباه شود و روزه باقی بود اما اگر اندک از گاه اک دندان بیرون می آید و بحلق میبرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
گفته است که بخبر دل را باخر جمع کنیم چون بر اثر نخودی شود و هم نماز تباه شود و هم روزه و اگر اخر اخر بعد از عبده و رسوله
بحلق رفت نماز را بود و لیکن روزه تباه شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این جائی بود که در یک
رکعتی بود اما اگر در هر رکعتی اندک اندک می آید بحلق میرود نه نماز تباه شود نه روزه اگر در نماز سر بسجده نهاد و گنجدی در
دهان آورد بحلق برد نماز و روزه تباه شود اما اگر گنجدی نیاید و انگاه بحلق برد نماز تباه شود و روزه تباه نشود اما در مولوله
در صوم از ابو حنیفه رضی الله عنه روایتست که اگر بحلق ازان گنجدی اثری نیاید روزه نیز تباه شود و اگر قرآن نخواند
ازو ناشتا آب بیرون می آید و بریش قرار گرفت چنانکه از لب فرا گذرد ی و اب بیرون سوی باندی و بریش خشک شدی آن آب
را بحلق برد یا باران یا برف در ست بحلق او رفت روزه تباه شود بر خلاف پشه و مگس که در دهان روزه دار فرود بحلقش رود روزه
تباه شود که در وی ضرورتست اما در برف و باران ضرورت نیست تا دهن را بعد از نکند باران بحلقش نرود و اگر برف یا باران در دهانش
رفت اما به دهن او آمیخته و اگر غالب اب دهانش باشد بحلقش نماز روزه تباه نشود اگر برف یا باران غالب بود نماز روزه تباه شود و این
جائی بود که روزه بود اما اگر شب بود نماز شب تباه شود و اگر بعد بعیده و رسوله پیش از سلام بحلق رفت نماز و روزه روا بود و چون
نماز شام بود و اگر پیش از نماز شیر مانی خورده است در نماز اثر آن شیر مانی در حلق چنیاید یا مسواک کرده است تلخی مسواک در حلق نیاید
یا اسپیایان خشک از در حلق نمیاید یا وارد کوفته است اثر آن در حلق نمیاید یا نمک کوفته اثر آن می یابد نماز و روزه روا
بود که این همه اثر است و آن عفو است والله الموفق **باب شرم** در بیان ترتیب و افعال و صلوة ترتیب در افعال
نماز بقول زفر رحمة الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما فائده این خلاف جائی بود
که چون چیزی از نماز مانده بود چون یاد آمدش هر چه بعد از وی معتبر بود بقول زفر رحمة الله تا نخست آن اول آنیارد بقول
علمای ثلثه رحمهم الله معتبر بود انچه مانده است بیارد از عهده بیرون آید ترتیب میان لاحق و مسبوق بقول زفر رحمة الله

فریضه است و بقول علمای ثلثه رحمهم الله فریضه نیست ترتیب میان سنت و فریضه شرط نیست بالاتفاق نا بایاد داشت نماز بامداد تذکر نیکند
گذارد روا بود ترتیب میان فریضه و فریضه بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست ترتیب میان
فریضه و فریضه بقول شافعی رحمه الله فریضه نیست و بقول علمای ما رحمهم الله فریضه است حجت قول امام شافعی آنست که قضا همان فریضه است و ادا همان
فریضه پس کدام گذارد از عهده بیرون آید چه فرق بود میان قضا و ادا دیگر در قضا روزه ترتیب شرط نیست و در قضا نماز ترتیب
شرط نبود از برای آنکه نماز همان فریضه است و روزه همان فریضه علمای ما رحمهم الله گفته اند که تو جواب بقیاس میگوی اما ما را از قول رسول
علیه السلام و فعل رسول علیه السلام باقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین معلوم شده است که ترتیب میان فریضه و فریضه فرض است
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها فان ذلک وقتها فعل رسول علیه السلام
آن بود که در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد طهارت ساختند و آن چهار نماز را بترتیب بجای
تا بانگ نماز اقامت میگفتند و ترتیب قضا میکردند و انگاه نماز پنجم را در وقت گذاردند پس معلوم شد که ترتیب شرط است اندرین
حدیث را چند مسئله معلوم آید یکی آنکه هر چه باو کار پیش آید هر کدام قوی تر بود از را پیش باید داشتن چنانکه حرب و نماز پیش آمد حرب را مقدم
باید داشتن چون کار حرب تمام شود نماز ها گذشته را قضا کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه قال من نسی صلوة فلم یذکرها الا وهو مع الامام فلیصل التی هو فیها و لیجعلها تطوعا ثم یصلی التی فاتته ثم لتصل التی صلی
مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام فرمود هر که نماز را فراموش کند و دیر یاد نباشد مگر
در قفا امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوع شود و آن نماز یاد آمده را بگذارد و انگاه آن نماز را که با امام گذارد و اعادت
نماز باز گذارد پس معلوم آمد که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است شافعی رحمه الله گفته است اگر فریضه بسیار از جز بضرورت
ساقط شود و گوید شافعی رحمه الله فریضه را نیز بضرورت ساقط میداری دلیل بر آنکه میگوئی که هر چه اندک بخاست بر جامه
و بسر و روای نماز باز دارد و مسافر را جامه پلید نماز را میداری دیگر آنکه بر مقتدی فاتحه خواندن فریضه میداری و اگر گوئی
بیاید و امام را در رکوع اندر یابد و اقتدا کند آن رکعت او را فاتحه میداری و اگر در صحرا قبله پوشیده شود تحری نماز گذارد بسه طرف نماز را
میداری و آنها فریضه است و بضرورت ساقط میداری باید دانستن که نماز را در وقت نگاه داشتن ثابت است و ترتیب و
بحدیث تا توانیم بیرون عمل کنیم اگر عمل کردن بیرون دعاجز آئیم ترک عمل بحدیث کنیم و بایته عمل کنیم و لیکن حدیث را منسوخ نگوئیم بر کجا
که وقت فراخ بود حدیث را واجب العمل کنیم بر کجا که وقت تنگ بود حدیث را واجب العمل کنیم و لیکن واجب العمل نگوئیم در قول
بعضی از علماء ما یاد داشت فاسد وقتی روا بود فاسد بنمازی بود و بر قول علمای ما روا نیامده است چنانکه نماز پیشین میگذارد در میان
نماز پیشین یاد آمدش که نماز بامداد بر نیمت بر گذشت و نماز پیشین را تمام کرد باز نماز بامداد را قضا کرد با بیستی که نماز پیشین باز گذارد
و بگذارد و بیاید و داشت آن نماز پیشین نماز دیگر میگذارد روا بود از برای آنکه آن نماز پیشین بقول شافعی رحمه الله از فریضه
نیابت داشت و بقول محمد رحمه الله باقی نماز بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تطوع شود و اشکال آید اگر این مرد صفی مذهب

بود در ترتیب در عبارت نگاه داشته باشد باید این نماز صلوة نگفته باشد مقتدی بوده باشد در قضا امام فائته نخوانده باشد پس
آن نماز بقول شافعی رحمة الله روا نبوده باشد اما این خلاف نیز در علماء است زفر رحمة الله گفته است اگر در زعم این مرد این است که
نماز من روا آمده است نمازش روا بود حسن بن زیاد رحمة الله گفته است که اگر این مرد در علم ترتیب عالم است نماز وی روا بود بعضی گفته
اند اگر مجتهد است روا بود و اگر مجتهد نیست روا نبود اما ظاهر روایة این است که اگر این مرد در علم ترتیب عالم است و امید است که نماز
در وقت نگاه داشتن آیه است و ترتیب بحدیث پس وی مجتهد آمد بایستی که بهر دو عمل کردی و هم بآیة و هم بحدیث وی باجتهاد
خود بیانه عمل کرد و ترک عمل بحدیث کرفت ازین روی کوئیم که فاسد است بقول شافعی رحمة الله وی ترتیب که ساقط شود به سه
حکم شود یا بفراموشی یا بنکی وقت یا بتکبیرات صلوة فوایت بشر مریسی گفته است که هر یک نماز را بماند در مدت عمر خود هیچ نماز وی
روا نبود تا آن نماز را قضا نکند از برای انکه قضا کردن نماز کناه کبیره است از قضا نکند تا باز بایمان آید ترتیب شرط ندارد
در اعتقاد وی اینست که بنده کبیره بیار دارد ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید و جاوید در دوزخ نماند مسر ابن المنکدر گفته
است این مذهب باطل است و علماء ذکر اسیار در کتب برای ان آورده است تا مسیار از حق از باطل معلوم شود این عیلی رحمة الله گفته
است که یک نماز را ماند تا یکسال هیچ نماز وی روا نبود تا آن نماز را قضا نکند از مقتدی عبد شیبان شام است زفر رحمة الله گفته
است که هر که بانکنماز را ماند تا یکماه هیچ نماز وی روا نبود تا این نماز قضا نکند از محمد حسن رحمة الله روایت است هر که پنجماز را ماند
ترتیب ساقط شود این روایة شاذ است بوی عمل نشاید کردن ظاهر روایة است که هر شش نماز را ماند ترتیب ساقط شود که
کثرت است که یکی نماز هر چند تکرار افتد قاضی امام صدر الدین رحمة الله گفته است هر که رایک نماز ماند صاحب ترتیب نبود آنچه
میکند هم در روا بود و آنچه می ماند بروی بود ظاهر روایة است که شش نماز ماند صاحب ترتیب نماز چند کذارد تا صاحب ترتیب
شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است باز بمان مقدار کذارد که مانده است تا صاحب ترتیب شود طحاوی رحمة الله گفته
است که یکی نماز کذارد و باز صاحب ترتیب شود و فایده این خلاف جائی پدید آید انکه شش نماز ماند ترتیب ساقط شود و نماز ششم
کذارد در روا بود و هشتم باز ماند باز نهم میکذارد طحاوی رحمة الله گفته است که روا نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است روا بود اما
مسئله از خواجه امام احمد غزنوی رحمة الله سوال کردند و گفته که جواب همانست که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است اما
فتوی بر قول طحاوی رحمة الله تا عام در ماندن نماز دلیر نشوند اکر نماز رسیده و رسیده شده و یکنماز ماند بیاد داشت آن نماز وقتی میکذارد
اما اکر وقت تنک است روا بود اکر وقت فراخ است روا نبود زن را یکی نماز ماند که دیوانه شد حیض آمد یا نفاس از ان جمله طاهر پاک شد
بیاد داشت ان نماز وقتی میکذارد اکر وقت تنک است روا بود و اکر وقت فراخ است روا نبود دیوانه بهوش آمد و یکنماز ماند و بیاد
داشت آن نماز وقتی میکذارد اکر وقت تنک است روا است و اکر وقت فراخ است روا نبود کافری اسلام آورد و یکنماز
ماند بیاد داشت آن نماز وقتی میکذارد و اکر وقت تنک است روا بود و اکر وقت فراخ است روا نبود و اکر مسلمانی را که
از شش نماز است از وقت چند انی باقی است که از ان قضاء بعضی کنجد و بعضی نه بقول ابو حنیفه رضی الله عنه

عذر یاد داشت آن فوایت وقتی میگذارد روا بود که از قضا آن بعینه فایت است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنچه گذارد نوافل قضا کند چون وقت تنگ شود انگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن بر ذمه است نماز بامداد میگذارد بحکم تنگی وقت هنوز وقت مستحب باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن آفتاب بر آمد باتفاق نماز بامداد در رابود و نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن بعینه رسوله رسانند آفتاب بر آمد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد در رابود و نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز خفتن بر ذمه است و نماز بامداد باز گذارد و چون بعینه رسوله رسانند آفتاب بر آمد باجماع بر ذمه است و نماز بامداد در رابود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز بامداد دوم این جائی بود که بعینه گذارد اما اگر نماز خفتن بر ذمه است بفراموشی نماز بامداد گذارد چون بعینه رسوله رسانیدند بیاد آمدش که نماز خفتن بر ذمه است نماز بامداد را اسلام داد و نماز خفتن شروع کرد چون بمقدار بعینه رسوله رسانیدند آفتاب بر آمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر ذمه است و نماز بامداد در رابود در روایت کتاب امینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه بر ذمه است و نماز بامداد در رابود بعینه رسوله رسانیدند بیاد آمد که نماز خفتن بر ذمه است این نماز فساد پذیرفت که ابو حنیفه رضی الله عنه بر ان بامداد نماز نفل نماز گذارنده فریضه در اماظ بر روایتیست که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد در رابود برای انکه هم از ابتدا بیاد داشت نماز خفتن بحکم تنگی وقت نماز بامداد گذارده بود و بر ابود اکنون بفراموشی گذارده است طریق اولی بود که بر ابود اکنون گذارده بحقیقت شد که وقت تنگ نبوده است که نماز خفتن بگذارد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم بگذارد اگر یکسار روز نماز مانده باشد ترتیب ساقط نشود که بر گذارد و تر نافریضه بعینه آید و تبعه فریضه گرفته شود اما اگر یکسار نماز مانده باشد یکی چنانچه و تر قضا شده باشد بعد از ان یک شب و روز قضا شده باشد و تر علاحده بقول ابو حنیفه رضی الله عنه ترتیب ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بنا بر ان اصل است که در بر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز بامداد یاد آمد که و تر بر ذمه است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود اگر نماز خفتن گذارد سهو است دو تر گذارد و بعد از ان معلوم شد که نماز فریضه نماز وتر افتاده است فریضه و سنت باز گذارد باتفاق و تر را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد باز گذارد و نظیر قول ابو حنیفه رضی الله عنه است که نماز خفتن گذارد یاد آمدش که نماز شام بر ذمه است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از عهده بیرون آید این نیز بحکم آنکه وارد مسلمانی را نماز پیشین بر ذمه است از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز میکنند و طحاوی رحمة الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر نگذارد چون آفتاب فرارد و نماز پیشین را قضا کند و انگاه نماز شام گذارد و این قیاس بر قول محمد است رحمة الله که وی اسبب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا کند و انگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر بیاد آمد نماز پیشین نماز دیگر شروع کرد و قرات در رو خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بگرخواهر زاده آورده است که بر گذارد نماز تمام کند

چنانکه حاجیان از عرفات بیرون آیند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز شام موقوف بود چون پیشتر از صبح بمزدلفه اندر آمد نماز شام را باز گذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و ایشان بمزدلفه اندر آمدند باتفاق آن نماز شام بروایتی باز آید این نیز چنان بود که اما ظاهر روایتیست که تحریمه نوکند و نماز دیگر باز گذارد چنانکه مومنی دختر مجوسی را در نکاح آورد و ابو یوسف چون آن دختر اسلام آورد باتفاق عقد بروایتی باز نیاید این نیز چنان باشد باید که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چون آفتاب فرو رود و نماز پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرائت در ارخواند تا دو وقت مکروه نماز دیگر اندر آید و یرا یاد آمد که نماز پیشین بر من هست برگذرد و نماز دیگر تمام کند باتفاق شروعش بفراموشی درست افتاده هست اکنون و یرا یاد آمد امکان قضا کردن آن نیست پس گذرد و نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگرش نیابت دارد و اگر در وقت مکروه که نماز دیگر یاد داشت نماز پیشین دیگر شروع کرد بحکم تنگی وقت دو رکعت گذارد و آفتاب فرو شد عیسی بن ابان گفته هست که نمازش تباه شود از برای آنکه بیاد داشت نماز پیشین نماز دیگر را بحکم تنگی وقت روا میداشتم اکنون الوقت تنگ باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر را نگاه نماز شام گذارد اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای آنکه صلابت کمتر و نماز یرا که بعضی از وی روا بود و بعضی قضا فاضلتر ازان بود که من کل وجه اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد دو رکعت گذارد و آفتاب فرو رفت و یکی آمد همین نماز دیگر را بر وی اقتدا کند قیاس آنست که روا نبود از برای آنکه اعتبار تحریمه راست دلیل بر آنکه رسول علیه السلام فرموده هست که چون تحریمه در آفتاب اقتدا کرد بر چهار رکعت ابی آفتاب گذاری روا بود همچنانست که در آفتاب گذارده پس بحکم حدیث وی اداکرده بود و آنکه بوی اقتدا کند قضا گذارده بود و ابتدا قضا گذاردن درست نیاید اما ظاهر روایت آنست که اقتدا درست آید که انچه امام بآفتاب گذارده هست ادا بود و انچه بی آفتاب گذارده بود قضا و مقتدی قضا گذارده هست و اقتدا و قضا گذاردن درست آید و اگر مقتدی را یاد آمد که نماز پیشین بر من هست نماز وی تباه شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده هست که نماز پیشین بر وی واجب است و شک کرد وقت مستحب نماز دیگر باقی هست یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد چون وقت نماز شام اندر آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال اندارد که قضا نماز پیشین وی در وقت مکروه افتاده باشد و این بار دوم ازان قضا نیابت دارد و اگر ازان قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم ازان قضا ناگذشته نیابت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نی باید که چهار رکعت نماز دیگر نزدیکترین نمازی که بر من هست نیت کند و بگذارد و تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضایش نیابت دارد و اگر نگذارده باشد نیابت از نفل دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگر شک افتاده شد که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع کند دو رکعت اول قرارة نخواند دو رکعت دوم نخواند دو رکعت سیوم نخواند و دو رکعت چهارم نخواند اگر بران قیاس اگر نگذارده باشد این از دل نیابت دارد و اگر گذارده باشد این لغو شود که بعد از نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر بیرون رفت وی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا نی حکم آنست

اگر بودی چیزی نبود که من هرگز گمان نبردم که وقت نماز بر مسلمانی بگذرد و وی نماز نگذارد اما خواجه محمد امام زاهد بخارا رحمة الله
گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا تاریخ نباشد
و مرد و اگر سه نماز ماند و یکی گذارد بحکم تنگی وقت باز سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که موانست شش شش گذاردن یکی
بضرورت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز شک افتاد شش که پیش از ان نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام
کرد و یقین شد شش که آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمة الله روایت است که اگر نماز
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یاد آمدش که پیش از ین شش نماز یکی نماز بر من است بحکم حدیث ازین نمازش از فرضیت
باطل شود ... رحق قطوعه باقی بود و لیکن نفقه رد ابود از فرضیت نیابت دارد از برای انکه اگر شش نماز ماندی ترتیب ساقط
شدی و اینجا بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مراد از تاویل این حدیث برای ثواب است نه از اداء
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنج نماز را گذارد و این پنجمین نماز موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذارد و این
پنجمین نماز را بر روایتی باز آرد یکی نماز است که گذارد این پنجمین نماز را فاسد کند بر قول ابن ابو حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله این نیایدان نماز یکه این پنجمین نماز را بر روایتی باز آرد و نماز ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این پنجمین بر روایتی باید
بردی همان یکی نماز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این پنجمین از آن یکی پرشش قضا باید کردن و ان یکی نماز که این پنجمین را فاسد کند
اگر پیش از انکه نماز ششم گذاردی ان مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه این پنجمین نیز فاسد شود باتفاق پرشش نماز را قضا کند اگر
شش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از انکه نماز ششم را گذارد از ان شش یکی قضا کند ترتیب باز اید بیانی اختلاف مشایخ علی ست نجم الائمه
عمر نسفی رحمة الله گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر انکه حوض پلید شد اب اندر آمد بیرون رود پاک شود و آن اب از طرف دیگر با حوض
حوض اید آمد ان بر پلیدی باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید خواجه امام زاهد بخارا رحمة الله گفته است که ترتیب ساقط
میشود در پنج حکمت و یکی متعلق آن دو که محکم است شش نماز ماند ترتیب ساقط شود هفتم گذارد مرد ابود و این محکم است چون هفتم
نماز گذارد در قضا کردن ان شش نماز مخیر است بر کو نه که قضا کند از عهده بیرون آید این نیز محکم است این معلق است پیش از انکه نماز هفتم
گذارد یکی را از شش نماز یکی را قضا کرد و پنجمین ماند ترتیب باز اید اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله ترتیب دلیل بر مسئله جامع الصغیر
اگر موسی را یکشبانروز نماز مانده است روز دیگر با پرکی از ان نماز مانده قضا میکند بر که نماز قضا نماز مرد ابود اما نخست دارد
مذهب اگر نخست او را میکند از دانکه قضا نماز مرد ابود اما را نبود چنانکه یاد داشت پنجمین نه باد او امروز نه گذارد مرد ابود اما نخست شش
باز نماز ماند او را نه قضا کند بروی همان پنجمین نماز ماند وقت نماز پیشین اندر آمد نخست نماز پیشین امروز نه میکند از مرد ابود اگر یکی از ان یکی نماز را
بر نیاید ی نماز پیشین یکی گذارد مرد ابود اتفاق است که مرد ابود پس معلوم آمد که بگذاردن ان یکی نماز ترتیب باز ی آید اگر نخست قضا میکند از
دانکه نماز قضا را بود از نماز منفقه مرد ابود از برای انکه نخست نماز باد او نه قضا کند از نماز باد او نه بروی چهار نماز ماند باد او نه
ا پنجمین نماز را باد او امروز نه کند مرد ابود باز نماز پیشین و آمد نخست نماز پیشین و نه کند مرد ابود بروی از قضا و نه سه نماز ماند باد او نه

سه نماز پیشین امروز میکند فردا دو نماز دیگر میکند نماز دیگر میکند یا آنکه بروی آن نماز دیگر میکند و نماز ماندیاد و هشت آن دو نماز دیگر
امروز دیگر گذارد دو نماز شام شد نماز شام دو شنبه را قضا میکند بروی یکنماز ماندیاد و هشت آن نماز شام را گذارد دو نماز خفتن شد نماز خفتن
دوشنبه را قضا کند از قضا و دینه بروی چیزی نماند نماز خفتن امسب را ادا کند بر وجه و اسکال آید کان
چهار نماز در میانه نماز واقعه هست چرا ترتیب را باز نمیدارد آن چهار نماز فاسد هست و یاد داشت و فاسد وقتی روا بود دشش نماز
ماند ترتیب ساقط شود یا رحمه الله گفته است ترتیب شود و طحاوی رحمه الله گفته است که یکی باز گذارد تا صاحب ترتیب شود خواجه اجل
رحمه الله گفته است که شش نماز گذارد تا صاحب ترتیب شود مسافر در سفر نماز شام را دو گذارد یا مقیم در حضر چهار گذارد حکم
نماز شام چه شود طحاوی رحمه الله گفته است که از بر دو نماز یکی چهار رکعت روا بود دشش نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز
شام تا آن نماز شام شش نماز قضا کند بعد ازان همین نماز شام را شش نماز قضا کند بسنده بود بقول ابو حنیفه رحمه الله همین
نماز شام را شش نماز قضا کند بسنده بود مسئلی را یاد آمد که از یکشبانروز نماز دیگر کعت رکعتی مانده ام یا یکی نماز از یکشبانروز مانده ام
و لیکن نمیداند که کدام نماز هست خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که چهار رکعت نماز گذارد دو بر سر دو بنشیند بر سر
چهار شینداز عهده ان بیرون آید از برای انکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر دو نشیند و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه رکعت
نشست اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار نشست اما این وجه خاطر و نیست از برای انکه نیت کند ادای نماز شرط هست سفیان ثوری
رحمه الله گفته است که سه نماز گذارد و علاحده ای فریضه یکی دو رکعت دو یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عشر
کند تا دلش بر کدام نماز قرار گیرد آن نماز گذارد از عهده بیرون آید بقول ابو حنیفه یکشبانروز نماز قضا کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر
یاد آمدش که از دو شبانروز دو نماز مانده ام میداند که نماز پیشین و نماز دیگر و لیکن نمیداند که نخست کدام را نماز مانده ام یا دیگر که نخست نماز
پیشین را قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین باز قضا کند آن قیاس کرد ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا گذشته
نیابت دارد و اگر یاد آمدش که ترتیب نمانده باشد نماز پیشین ای در عمر خود اول قضا نا کرده نیابت دارد و اگر یاد آمدش که از سه شبانروز
نماز مانده ام میداند که نماز پیشین هست و نماز دیگر و نماز شام و لیکن نمیداند که کدام پیشین نخست مانده هست آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و انگاه نماز شام را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین دیگر و پیشین اگر یاد آمدش که از چهار شبانروز
چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین هست و نماز دیگر و نماز شام و خفتن و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام ان نخست نماز بهمان ترتیب قضا کند
چنانچه پیشین و دیگر پیشین و شام دیگر پیشین انگاه نماز خفتن گذارد و ان هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین هفت نماز را سالم اگر یاد آمدش که از پنج شبانروز پنجماز مانده ام و میداند
که پیشین هست و دیگر و شام و خفتن نماز بامداد و لیکن نمیداند که کدام را پیش مانده هست ان پانزده نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و شام پیشین و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و
شام پیشین و دیگر پیشین و درگذارد و نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

بانزده وپنج سی یکروایة ابوحنیفه گفته است که پنج شبانروز نماز دوست وپنج نماز بود وپنج شبانروز قضا کند از عهده بیرون آید
واگر یاد آمدش که در یکشبانروزه نماز دیگر کعت قراءت نخوانده ام واین نذر مطلق نماز است پنجاه نماز بامداد و وتر را باز گذارد
وباقیهارا بود واگر یاد آمدش که در فریضه بامداد یکرکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد دو وتر باز گذارد وباقیهارا بود واگر یاد آمدش
که در فریضه بامداد یکرکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد دو وتر باز گذارد وباقیهارا بود واگر یاد آمدش که در دو رکعت قراءة را نخوانده ام
نماز چهار کانی رکعتی را بود وباقیهارا باز گذارد واگر یاد آمدش که در سه رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد را بود وباقیهارا باز گذارد
واگر یاد آمدش که بچهار رکعت قراءة نخوانده ام نماز دیگر چهار رکعتی را باز وباقیهارا بود **باب نوزدهم** در بیان بانگ نماز
نماز مشروعست بایة واخبار واجماع امت آیة اینست قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر
الله وذروا البیع ذالکم خیر لکم حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی مع الاملایک دیگر رسول فرمود علیه السلام هر که بهشت
سال مؤذنی کند واز کس طمع ندارد وبقیامت خدا عزوجل میان وی وآتش دوزخ هفت خندق پیدا آرد هر خندقی مسافت
هیچند دنیا ودیگر رسول علیه السلام فرموده است عبد الله مکتوم را پنج نماز مسجد را بانگ نماز خوان واجماع امت اینست که هیچکس بانگ
نماز را منکر نشد از برای انکه هیچ جماعتی بی بانگ نماز واقامت نگذارند واگر یکی نماز را بی بانگ نماز واقامت جماعت گذارد مومنان او را
نادر نامند همچنین رسیده است از اوستادان بشاگردان واز پدران بفرزندان این چه خوشتر باشد که مؤذن به بالای منارة برآید
خدای عزوجل بیگانگی یاد کند واقرار کند برسالت رسول علیه السلام گواهی دهد از بهاست که گفته اند که بانگ نماز
شعار اسلام است گرفتن بدی است وسبب سعادت است ماندنش سبب ضلالت است وشقاوت تا اگر محلی بود که نماز جماعت
گذارند بانگ نماز واقامت بگویند وامام را شاید که بایشان حرب کند وبقول محمد نیز در ترو تره وتیغ چنانکه تا فیر بیان جنگ کند وبقول
ابو یوسف بآبشنگ وچوب وگرز بسخت ترین عقوبت هلاک کند شاگرد بانگ نماز شعار اسلام است سبب نزول بانگ نماز خواجه
امام فخر رحمة الله در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله درس میکرد در روایة پیرون آمد از ابو حنیفه که ابو بریره او در مومنان بانشسته
روایة میکند که روزی تغیر در رخساره رسول علیه السلام ظاهر شده بود علقمة بن مزید رضی الله عنه گفته که من تبر برکنم تا آن
تغیر از رخساره رسول علیه السلام دیدم گمان بردم که از برای حاجت دنیاست مال داشتم در حجره گفتم ببرم رسول علیه السلام را
تا وی را راحت بلند حاصل شود وچون بحجره رفتم شرم داشتم اندران اندیشه بخواب رفتم آینده را دیدم که وی گفت زنهار ان گمان نبری
که اثر تغیر در رخساره رسول علیه السلام نه برای دنیاست اما از برای آنست چون جماعت بر پای میشود یعنی صحابه را جماعت فوت
خواست رسول علیه السلام اینست که چیزی ظاهر شود که صحابه جماعت فوت نشود از خواب بیدار شدم ورفتم وانخواب را بر رسول
علیه السلام حکایت کردم رسول علیه السلام گفت همچنانست که تو میگوئی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بشنیدند وهر یکی چیزی اختیار کرد
وبعضی گفتند که ناقوس زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت نصاری است بعضی گفتند که شاخ بوق زنیم رسول علیه السلام
فرمود که آن علامت یهود یانست وبعضی گفتند چراغ بر نیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت اهل مجوسیت

کرا تش کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طبل زنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اهل فساد است نشاید بعضی گفتند که علم زنیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نباید بریسیج قرار نگرفت باز گشتند بامداد عبد الله بن زید انصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من در خواب دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با جامهای سبز بر دیوار مدینه ایستادند و ردی سوی قبله آوردند یکی بانگ نماز گفت و یکی اقامت و من این یاد کردم رسول علیه السلام گفت بگو تا شنوم او گفت و برا رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن که آواز وی رونده تر است وی بلال را تعلیم کرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله در خواب من همین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد در روایت خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله نه کس این خواب را حکایت کردند بروایت خواجه بکر خواهر زاده رحمه الله سفده کس حکایت کردند چنانکه عبد الله انصاری حکایت کرده بود کم زیاده از ان نی امام محمد جعفر صادق رضی الله گفته است که بانگ نماز حکمی از احکام شرعه بجواب تحسین ثابت نشود و بانگ نماز شعار اسلام است وی بخواب کسی ثابت نشود دیگر بخواب انبیا و خواب انبیا چون وحی است رسول علیه السلام مر بلال را امر کرد تا بانگ نماز گوید بنابران اصل است که در شب معراج رسول علیه السلام بانگ نماز را جبرئیل شنیده بود چون بمسجد اقصی رسید جبرئیل علیه السلام بانگ نماز و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انبیا را امامت کرد و رکعت نماز گذارد سبک و تمام کرد و در رکعت اول الم و در رکعت دوم لایلاف خواند معراج رسول علیه السلام حق است و هر که تا مسجد اقصی منکر شود و کافر شود که نص قاطع است قوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بر که عوزان منکر شود کافر نشود تا انجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است و علما رحمهم الله ذکر کرده اند بتدریج شود نخستین کسی که معراج پیغامبر علیه السلام تصدیق کرد ابا بکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد ابو جهل علیه اللعنة بود و مذهب سنت و جماعت این است که معراج رسول علیه السلام حق است تا انجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علما یاد کرده اند این مرة رضی الله عنه گفته است که رسول علیه السلام که همچنین بانگ نماز را امیر المومنین عمر رضی الله عنه شنوده بود و در وقتی که هنوز اسلام نیاورده بود آن از کرامت وی نبود از برای انکه کسی را که اسلام نبود کرامت نبود و ان از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خدای تعالی عز و جل از برای یکان یکان ظاهر میکرد اند تا ایشان را سبب آشنائی بود دلیل بر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه تشهدی بر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند بر راه دید جماعتی نیکو ایستاده تا کاوی را بیفکنند نمیتوانستند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاریست چند کس یک کاوی را نمیتوانند افکندن خداوند عز و جل کاور را سبکتی آورد گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلترین ادمیان و خلاصه ترین بر گزیدگان کرده گاو گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی در گذشت اهوا دید قصد کرد تا او را بیفکند دید بایستاد و روی بر گردانید و گفت ای عمر با جانور ضعیف بس نمیتوانی آمدن با پیغامبر آخر الزمان چگونه خواهی بر آمدن که وی بهتر بر حق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر انست چون عمر رضی الله عنه جمال مبارک رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله چه میباید گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله عمر او از بر آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله سخن گفتن گاو و غیره از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خداوند عز و جل همگانرا ظاهر میکرد اند تا ایشان را سبب آشنائی

بود دلیل بر انکه ابو الجنین عمر رضی الله عنه سمیر را به انداخت و نزدیک رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد و معجزه انبیا حق است و کرامت اولیا حق است بر کرامتی که اولیا را بود از ثمرهٔ معجزه وی که از امت وی بود و پیغامبر علیه السلام همچنانست رسول است در روضه اسوده است به موت پیغامبری منسوخ نمیشود و در باب نماز وعلی را اختلاف است بقول مالک رحمة الله در کلمها الله اکبر قطع کند چنانکه الله اکبر گفت قطع کند و باز الله اکبر گوید چنانکه ظاهر روایتست در کلمها شهادت و باخر باب نماز گوید لا الا الله والله اکبر و اهل مدینه و این قول بر گرفته اند بقول شافعی رحمة الله در باب نماز ترجیع گوید و بر قول علما ترجیع نگوید در تصحیح ان بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند واجب قول شافعی رحمة الله است که ابو محذوره باب نماز را ترجیع گفته تا رسول علیه السلام شنود او را منع نکرد و علما رحمهم الله گفته اند که ابو محذوره رضی الله عنه مؤذن مکه بود چون بمدینه رفت آنرا با ابو محذوره رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بود وی از ایشان شرم داشت و چون بشهادتین رسید نرم گفت رسول علیه السلام بلطف گوش فرا گفت او برکشید و گفت بلند گوی بلند اغاز کرد و راوی غلط کرد چنین دانسته که ترجیع و ظاهر روایتست که ترجیع نگفت و کسانیکه باب نماز را روایت نکرده اند ترجیع روایت نکرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجیع نشنود مسئله در باب نماز مناجات است لمناجات ذکر حق است فمناجات ندا خلق است مادام که در ذکر حق باشد روی باید که سوی قبله دارد چون بمنادی خلق رسد باید که روی برگرداند لیکن قدم ساکن داند و مکبر بمناره باشد که انجا ضرورت است در گاه گاه باب نماز گوید باید که بر بالا برآید و انگشتان بگوش اندر دارد تا اواز وی دور تر شنوند تا بر کجا اواز برود آن چیز و امرزش خواهد گواه روایتست عبد الله حنفیه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بلال را انچنین تعلیم کرد و گفت اواز تو بهر چه رسد انجا تر از حق آمرزش خواهد مذهب سنت جماعت آنست که هر شی هالک الا وجهه قوله تعالی وان من شی الا یسبح بحمده فلکن لا یفقهون تسبیحهم شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گوید در باب نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و باقیها ذکر حق است که باب نماز منادی وقت وی ذکر حق است اما ظاهر روایتست که اول تا اخر همه باب نماز است روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان و ضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة فائده الی الجنة در جواب باب نماز علما را اختلاف است خواجه امام حقیقی منصور رحمة الله گفته است که مؤذن گوید حی علی الصلوة مستمع بگوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون مؤذن گوید حی علی الفلاح مستمع گوید اللهم اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایتست چون مؤذن گوید حی علی الصلوة مستمع باید که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون مؤذن گوید حی علی الفلاح مستمع باید که بگوید ماشاء الله کان و ما لم یشا لم یکن شیخ ان سلام برهان الدین رحمة الله گفته است تا مادام که بنده مؤذن را ذکر حق است دیو رمنده است چون ندای خلق رسد دیو باز آید باید که شنونده کلمه لا حول گوید و ذکر حق است دیو رمنده است چون ندا از خلق رسد دیو باز آید چون کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا ماشاء الله کان و ما لم یکن گوید دیو همیشه رمیده باشد و از پیش او بگریزد تا بامداد الصلوة خیر من النوم نمیگفتند روزی رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد بلال رضی الله عنه در حجره رسول علیه السلام الله گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها از ان خبر آمد و در غضب شده آمد و گفت کیست که این باشد

کہ بر در حجرہ رسول علیہ السلام این سخن بیارد گفتن رسول اللہ چہ وقتی غافل بودہ است یا غافل ہست و ہمہ شب در عبادت بودہ است
رسول علیہ السلام گفت بگذار یا عایشہ کہ خوب سخن گفت بلال و این بر آورد ابندہ ام میان موذنان امت خود تا بقیامت در بانگہا
در باد او میکوبند کہ الصلوٰۃ خیر من النوم چون موذنان کوید الصلوٰۃ خیر من النوم مستمع کوید صدقت و برررت اللھم بنا عن نومۃ
الغافلین در بانگہا زقوت زیادتی نشاید کردن کہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ موذنی را دید در بانگہا زقوت زیادتی میکرد گفت
ای شیخ ہوشداری نار کہدان کردن تو چیب بیار در بنا بران اصل ہست کہ کلمہ شہادت را اول بدہ ست و آخر حزم باید کہ از اول بر م
اغاز کند تا باخر قوت باقی ماند تا آن بجا آخر را پیدا کند کہ بجای آخر را پیدا کند و لا کلمہ نفی ہست حفظ شود در بانگہا
مرتبہ زمزمہ و نشاید کردن کہ روزی موذنی نزدیک عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ آمد و گفت ای زاہد از صحبت من ترا دوست میدارم
از برای خدا عزوجل عبد اللہ عمر رضی اللہ عنہ گفت من ترا دوست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا عزوجل گفت چرا
گفت از برای آنکہ در بانگہا زمزمہ میکنی بر موذنی اجرت میگیری و گفت من ازین بعد توبہ کردم گفت من نیز ترا دوست گرفتم عثمان
بن مظعون رضی اللہ عنہ گفتہ ہست کہ مرا رسول علیہ السلام اخرین وحیست این کردن نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی در موذنی و
اجرت نگیری موذن محترم و پارسا باید تا قوم را دوحرمت لازم آید یکی حرمت موذن یکی حرمت پارسائی تا اگر موذن حقیر بود و
فرومایہ دیگران بچشم حقارت در وی نظر کنند و بیرازیان ندارد و اما ایشان را زیان دارد موذن خوشخوی بود و دلی طمع اگر کسانیکہ
بہ مسجد نزدیک باشند کویند کہ بانگ نماز بلند میکوی و الصلوٰۃ بسیار میکوئی بچکان ما بیدار میشوند کوید بعد ازین نرم کویم و الصلوٰۃ
و الصلوٰۃ اندکہ کویم و اگر کسانیکہ از مسجد دور باشند کویند کہ بانگہا نرم کوی و الصلوٰۃ الصلوٰۃ اندکہ میکوئی ما را بجماعت فوت میشود کوید
بعد ازین بلند کویم و الصلوٰۃ الصلوٰۃ بیشتر کویم اگر بچکا ایندکان کویند قامت دیر امیکوی ما را خواب میکرد کوید بعد ازین کاہ تر
کویم و اگر بچکا ایندکان کویند کہ قامت بسیار میکوی ما را جماعت فوت میشود کوید بعد ازین دیر کویم ہر چند کہ چنین کند بسبب اموات
میشود ہر چند ہمہ جمجہ ثواب بود دیر انتہا ہمان مقدار بود قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدال علی الخیر کفاعلہ رسول علیہ السلام فرمودہ
ہست کہ فردا روز قیامت امناء و صدقنا موذنان امت من سرخرای و بلند کردن باشند چنانکہ حقیقت کردن ایشان نزد از تر بود اما
از بسیاری ثواب کہ ایشان را زیادہ تر بود از ہمہ سرخرو تر باشند و کردن بلند تر بلندای از خوشی بلند و تر بانگہا زیبندہ و مولی رد ابود
باکراہت اشکال آید کہ بلال از اول بندہ بود و باخر مولی اما کسی را بر فعل رسول علیہ السلام جزای نرسد آن از برای خواجہ بود دلیل
بر انکہ دور بصف نزدیک امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ آمد ندوی از ایشان سوال کرد کہ امابران کیانید گفتند اما مان ما مولایان
ما اند و موذنان ما بندکان ما اید امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ فرمود بہترین کار ما بخورد ترین کسان ما کند اشتہ اید و ایشان را
منع کرد پس معلوم آمد کہ بانگ نماز گفتن ایشان مکروہ بود بانگ نماز گفتن با ایشان روا بود و لیکن غیر ایشان اولی
تر بود اشکال آید کہ عبد اللہ مکتوم چشم پوشیدہ بود انہم از برای جواز بود وی مقارن سپیدہ بانگ نماز گفتی و
کہ ہم از اثر معجزہ رسول علیہ السلام بودی و بر اخورد کی بود کہ دست دیر ابکر فتی و بہ مسجد اوردی و آن

خورشید وفات یافت وی از رسول علیه السلام دستوری خواست تا نماز بجره گذارد رسول علیه السلام وی را دستوری نداد هر سنگی که
از زیر حجره وی تا مسجد رسول علیه السلام از حجره بیرون آمدی و دست بآن رسن زدی و مسجد آمدی وقتی منافقان بران رسن حجره بستند
همین که عبدالله مکتوم رضی الله عنه پیشانی بران آورد مجروح شد همچنان پیشانی مجروح نزدیک رسول علیه السلام همچنان دیدند طریقا
رسول علیه السلام از ان در رنج شد گفت حاجتی داری بخواه تا دعا کنیم تا خدا ستای عزوجل حاجت تو روا کرداند و گفت دعا کن شیدا تا خدا تعالی
چشمهای مرا روشن کرداند تا جای جهان را ی شما را ببینم رسول علیه السلام خواست تا بران دعا کند جبرئیل علیه السلام و گفت بران دعا مکن
خدائی عزوجل میفرماید که من تقدیر چنان کرده ام که وی در شکم مادر نابینا شده است و از مادر همچنان نابینا آمده است و در دنیا نابینا باشد
و از دنیا همچنان نابینا برود و بقیامت نابینا تر نابینا حشر کرده شود و چون بالجمله نابینائی دشمن چیزی بحشم بار کنند و دیدار چون نگونه
مارا بینند عبدالله گفت یا رسول الله من این نابینائی رضا دادم این دعا مکن بینند وعده دیدار بهشتیان راست خداوند عزوجل مژده از نگاه
و زیاست تعمد چشم پوشیده بود وی مؤذن ابراهیم نخعی بود و بر اکفت که اول وقت بانگ نماز میگوئی و آخر وقت هم میگوئی میانه
وقت کوئی معلوم آید که نابینا بانگ نماز کوید روا بود و لیکن جزوی بطریق اولی بود و اگر نماز رسیده است نزدیک رسیدن یا محدث
یا مست یا دیوانه یا زن بانگ نماز گفتند ظاهر روایت همه را باز کویند ابو یوسف رحمة الله گفته است که بانگ نماز مست و دیوانه را باز کوید
و با تنها مستحب است حسن یاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند بانگ نماز رسیده که نزدیک رسیدن است بانگ نماز محدث مستحب تر و با تنها
باز کویند اگر کی مؤذن در مسجد را بانگ نماز کوید دو نماز را گر کسی تو دان نماز بامداد از نماز دیگر است که بعد ازین دو نماز تطوع مستحب
نیست چون یک مسجد بانگ نماز کوید دو نماز گذارد چون بمسجد دیگر رود بانگ نماز کوید اگر بجماعت گذارد روا و این بار دوم تطوع خوانده شود و بعد ازین دو نماز
تطوع مشروع نیست اگر بگذارد روا کوینده تا کننده شود در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون
اگر کی مسجد را دو کردند و مؤذن علی حده باید اگر کی بانگ نماز گفت دیگری اقامه کند و بانگ نماز آغاز کرد نشاید که دیگر اقامه کند اگر دیگر اقامه کند
که بانگ نماز گفته اند باید که خاموش نکند که تکرار بانگ نماز مشروع است دلیل بر مسجد جامع موضع مسجد بانگ کرده تا در وی جماعت بگذارند
حکم مسجد محله دارد اگر در ملک خود مسجدی بنا کرد و در چند در وی جماعت گذارند حکم مسجد نکرد تا انگاه که در شاه راه کند که محراب ساختن
حکم مسجد نکند و گفته تا اگر کی راه در خانه نشاید یکی را باید که محراب کند و در آن خانه نماز گذارند و قتی که نماز میکذارند حکم مسجد دارد و قتی که نماز نکذارند
حکم مسجد نکند و تا اگر جنب یا حایض یا نفساء در آید حکم مسجد نبرد و بر بکار نشود که محراب ساختن حکم مسجد نکند و تا در شاه راه را بیرون نکند تا اگر
در بیابان یا خانها و مدرسه ها مسجد باشد هر گاه که آن ده و یا خانها مدرسه را بفروشند آن مسجدها و بیع در آید معلوم شد که بگشیدن محراب
حکم مسجد نکند و تا در شاه راه را بیرون نکند و اگر زیر مسجد بیت زیر خانه حکم مسجد دارد و اگر زیر خانه بیت زیر مسجد حکم خانه دارد نه مسجد زیر
زراعت و بیزری کارند و مانند وی نشاید کردن که زمین مسجد را جزو مسجد دانند و عزوجل بچیزی دیگر مشغول نشاید
داشتن و در مسجد درخت نشاندن نشاید فتوای خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که درخت را نشاید زمینها انجا را بر کم است
و درخت را درخت آبادان حاجت نیست درخت نشاندن نشاید که آن درخت زیان آبادان حاجت است بتابید که سلاح مسجد خرابی پذیرد

اگر در مسجد مصحف بنویسد اگر به پیمانی نویسد نشاید و اگر از برای همان مسجد وقف بنویسد شاید و اگر در مسجد بر سنان میارد و اگر نخشه
بر شیشه یا سنگ نشاید و اگر نیشاید اگر مسجدی خرابی پذیرفت و رشته از ملک کند بقول محمد رح شاید و بقول ابو یوسف نشاید اگر بانگ
نماز گفت معلوم شد که رویش بغیر قبله بود و هست بانگ نماز باز گوید که مراد از ان اعلام بود و ان حاصل آمده است اگر نشسته بانگ نماز
گوید روا بود و باکراهیت و اگر بر ستور نشسته بانگ نماز گوید اگر ضرورت هست روا باشد بی کراهیت و اگر بی ضرورت هست بعضی گفته اند اگر زود
بعضی گفته اند روا بود و باکراهیت و جواب ظاهر انست اگر در بانگ نماز حدث در رسید و اگر آب نزدیک هست برود و طهارت سازد و بنا یابد باقی
بانگ نماز را تمام کند و بنا کند و اگر آب دور هست کسی را خلیفه کند تا باقی تمام کند و اگر کسی نمی یابد که خلیفه گیرد تا برود و طهارت کند و چون باز آید
باقی را تمام کند روا بود لیکن نشاید بی طهارت گفتن که در حدیث آمده است هر که بی طهارت بانگ نماز گوید شری آن در سیو ها اثر کند تا سیو
ایشان کرم خورد شود و دیگر روایت سهل بد شود و اگر در قامت حدث رسید و اگر کسی می یابد خلیفه کند و اگر کسی نمی یابد و آب نزدیک هست
وطهارة کند و بنا کند اگر آب دور هست برود و طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که تمام کند که قوم در حق وی بدگمان شوند که مگر بانگ
نماز بی طهارة گفته است و اگر مؤخر بانگ نماز یاد آمدش که یکی کلمه یا از اول مانده ام آن کلمه را گوید و انچه بعد از وی گفته باشد باز گوید
و اگر در بانگ نماز بیهوش شود یا دیوانه شد یا گنگ شد بار وت او را العیاذ بالله ان بانگ نماز باز گویند و اگر در مسجد یکبار بانگ جماعت
کرده اند و باز دیگر جماعت میگذارند کراهیت بود و یانی اگر انجا بار اول کرده اند راه گذر بود و اند کراهیت نبود که حق ایشان باقی
هست و اگر این جماعت آن سه کس با ایشان بوده اند کراهیت بود ابو یوسف رح گفته است که اگر با امام دو کس باشد کراهیت
نبود و محمد رحمة الله گفته است که اگر امام را محراب دور تر ایستد کراهیت نبود امام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه گفته است که اختلاف مشایخ
در بانگ نماز و اقامت است اگر یک کس تنها نماز شروع کرد و دیگری بوی اقتدا کرد کراهیت نبود این هم جایی بود که مسجد جمعی بود اما
اگر مسجد رهگذری بود چنانکه کوچه روان و مانند این اگر وه بار بانگ نماز و اقامت گویند و جماعت گذارند کراهیت نبود و بی اجازت متولی
و امام حی بانگ نماز و قامت نشاید گفتن و اگر اجازت کرده اند روا بود چه وقتی بلال رضی الله عنه حاضر نبود ایشان را رسول علیه السلام
فرمود که تا بانگ نماز گوید بلال آمده است تا قامت گوید رسول علیه السلام بگذارد یا بلال که برادر تو سهو کرده است رضی الله عنه بانگ نماز گفته است
اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت مؤذن حی و یا امام حی بانگ نماز نشاید گفتن دیگر انکه هر که بانگ نماز گوید اقامت نیز همان کس گوید
مگر انکه وی را بهم مصلحتی باشد کسی دیگر را اجازت کند تا قامت گوید پاکی نبود اگر وقت نماز در آید و ایشان حاضر نباشند و باجازت جماعت
هر که بگوید روا بود اگر بانگ نماز را همچون قامت گوید و قامت را همچون بانگ نماز گوید باز گوید تا مؤمنان در غلط نیفتند و چهار
نماز پیش از وقت بانگ نماز نشاید گفتن چنانکه پیشین دیگر شام و خفتن و اگر گفت اشکاره معلوم شد که پیش از وقت بوده است
و بعد از ان وقت اندر آید باز گوید و انکه پیش از وقت گفته است بر هیکار نشود اما اگر بعد از پیش از وقت بانگ نماز گفته
بعضی گفته اند و بر هیکار شود و بعضی گفته اند که بر هیکار نشود اما چون وقت اندر آید بانگ نماز باز گوید بالتحقیق و اگر بانگ
نماز بامداد ثلث آخر شب گفت بقول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود

قول ابو یوسف و شافعی ع آنست که بلال رضی الله عنه بانگ نماز پیش از وقت میگفت رسول علیه السلام او را منع نمیکرد و ابو حنیفه رحمه الله گفته اند که رسول علیه السلام در حق بانگ نماز بلال رضی الله عنه فرموده است که بنگرید کی اذان بلال میگوید نماز را بانگ نماز بلال بنا بران اصل بود که اصحابه رضی الله عنهم خمر خورده بودند و بعضی باول شب بیدار و آشنده می و بعضی بآخر شب بیدار و آشنده می و بعضی جاسوزندی تا وقت که بلال بانگ نماز گفتی دانها که اول شب بیدار و آشنده می و بعضی دانها که حقیر بودندی بر بیداری و آشنده می بعبادت مشغول شدندی و روزه داران سحر خوردندی معلوم شد که شب روا بود دلیل بران که رسول علیه السلام فرمود که بانگ نماز عبد الله بن ام مکتوم است رضی الله عنه که وی هفتاد سپید دم بانگ نماز گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بکوهپایه دمشق برمی آمد بگریست میگفتی بچه کاشکی مادر بلال را ابتدای از بسیاری ملامت که بر رسول علیه السلام کردی از بانگ نماز پیش از وقت گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود و بعد از ان منسوخ شد بقول منسوخ عمل نشاید کرد که بانگ نماز مسجدی پیش از وقت گفتن وی آمد جواب بر وی نبود که آن عبادت نیست و دلیل بر آنکه چون نصف دمدان بانگ نماز را باز باید گفتن و آخر نگویند نماز وی کردی بانگ نماز باشد مشروعه نیست و اگر نماز را قضا میکند بقول علماء رحمهم الله هر نمازی را و قامت گوید به قول شافعی ع بانگ نماز را بانگ نماز گوید و باقی را قامت قامت پسندیده است و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بانگ نماز را ماند بانگ نماز گفت و قامت گفت علماء رحمهم الله گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام را بانگ نماز فوت شده بود از بانگ نماز و قامت فرمود گفتن دلیل بر آنکه در هر بانگ نماز بهر نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت پنجم در آمد انجمار نماز را به ترتیب فرمود تا بانگ نماز و قامت میگفتند و قضا میکردند نماز پنجم را در وقت گزاردند و محمد حسن رح گفته که هر که نماز را قضا کند باید که چنان کند که او فوت شده است یعنی با اعلام و قامت و مسجد همین فریضه را قضا کند بسنده بود و سنتها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان و اقامة صلی معه من الملائکة و من صلی بغیر اذان و اقامة صلی معه الاعلماء رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بانگ نماز و قامت بگوید چنان دانم که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ نماز و قامت گوید خداوند جل جلاله فرشتگان فرستد تا آن بنده اقتدا کنند فرشتگان مناجات کنند که الها پروردگارا معصوم از صغیره و کبیره و این بنده بوده گناهست یا بوی چگونه اقتدا کنیم خطاب عزت آید که بر گناه او رشته بر گردن بنده بر گیر خطاب آید که ثواب نماز او را گذارده است بوی بخشیده که حاجتمند است پس خطاب عزت در رسد که بنده من پاک از گناهان شد شما با گید بوی اقتدا کنید چون نماز گذاردند فرشته مناجات کنند و الها پروردگارا فرمان چیست باز این بار گناه بار گزاران وی نهیم خطاب عزت در رسد که کریم مطلق منم و کرم صفت منست از کرم من روا نبود که بار گناه از گردن صفی بر گیرم و بار گنهکاران وی نهم گناهان زاهد و ورع اندازم تا بسوزند تا بنده من بقیامت بحضرت من آید شب جماعت را چندین ثواب هست تا حقیقت جماعت را چندین ثواب بود این جای بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است بین قامت بسنده بود دلیل بر آنکه عبد الله مسعود رضی الله عنه بانگ نماز را با علقمه و اسود جماعت فوت شده بود و جمله جماعت نیکدلمردند گفتند عبد الله را که بانگ نماز کویم وی گفتا تا قامت گویند بسنده بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم اذان الحی یکفیها مستحب این بود یکی بود دوتی از برای آنکه چون مؤذن دوشنوم

مومنان در خدا اقتدا کردند مسجد یود در جوار یکدیگر در یک مسجد بانگ نماز آغاز شد این موذن با یک تاخیر کند تا موذن دیگر بانگ نماز کند ان نیز جواب بانگ نماز میگوید یا نگاه وی نیز بانگ نماز آغاز کند اگر بانگ نماز مسجد دیگر را جواب گوید که بانگ نماز مسجدی دیگر آغاز کردند باید که وی آغاز نکند و جواب بانگ نماز دیگری خود را گوید که آن ذکر سنت و این واجب مسئله سنت اینست که موذن در بانگ نماز و قامت در مسجد باشد در میان بانگ نماز و قامت چند تاخیر کند چون صبر دید باید بانگ نماز گوید باید که اقامت وقتی گوید که اگر نماز بامداد نماز روا افتد تواند که دو رکعت نماز با قرارت معتبره در وقت مستحب گذارد چون نماز پیشین را زوال گذرد بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند انگاه اقامت گوید چون نوقت نماز دیگر در آید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند و انگاه قامت گوید خواجه امام سرخسی گفته است که مراد از تاویل این حدیث قوله تعالی من احسن قولا ممن دعا الی الله صالحا و قال انني من المسلمين قول احسن من او بانگ نماز است و عمل صالح چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر چون نوقت نماز شام اندر آید بانگ نماز گوید بقول شافعی رح مقدار دو رکعت نماز تاخیر کند و انگاه قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله همان مقدار که خطیب میان دو خطبه تاخیر کند و می نیز آن مقدار تاخیر کند و قامت گوید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه همین بانگ نماز گفت تاخیر نکند و بر فور قامت گوید چون وقت نماز خفتن در آید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت نماز تاخیر کند و انگاه قامت گوید امد کار از امراعات کند آنند کار را جایز نا سبب انبوهی جماعت شود بر وعن چرا از مسجد در سر و سبق میکوید پیش از نماز خفتن نشاید که تا دو دانگ شب وقت مستحب نماز خفتن است بعد از نماز نشاید که وقف بر عمارت است و انها از بهر مصلی جماعت است نشاید گفتن از وقف مسجد بر وعن و بوریا بروی میخ و نشاید مگر که وقف بران چیز ها کرده باشد و اگر جایها وقف نکرده اند روایت اصل اینست که نشاید اما اکنون فتوی بران است که شاید خریدن از بر انکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان بانگ نماز و قامت الصلوة شاید گفتن مالی بقول محمد رح نشاید گفتن دلیل انکه عبد الله عمر رضی الله عنه با سالم بمسجد اندر آمد تا نماز گذارند بیرون فرت والصلوة الصلوة گفت عبد الله عمر رضی الله عنهما گفته جوابی بسته ما بردیم از انجا که بدعتی بیرون آورده اند که پیش ازین نبوده ام این روایت در صلوة مخواجه امام اجل خرسی است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله اورده است که عبد الله عمر رضی الله عنه با مجاهد بود و همین گفت معلوم شد که الصلوة الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر انکه غلامی ساحه رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله الصلوة مراد وی فعل بود و مسلم معلوم آمد یکی انکه سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه وسلم السلام قبل الکلام دیگر روایت میکند موسی بن ابراهیم التیمی رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت پس معلوم شد که الصلوة الصلوة مشاید گفتن مستحب است که موذن بدر خانه بمغنی و قاضی و امیر بود الصلوة الصلوة شاید که گویند که ایشان بصالح خلق مشغول باشند تا ایشان را اجر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که روز یکشنبه نزدیک قاضی ابو یوسف رح آمد گواهی داد ابو یوسف رحمة الله گواهی آورد کرد و رد کرد هارون الرشید ابو یوسف را طلب کرد و گفت چرا گواهی وی را نشنودی گفت من روزی پیش شما بودم و زیرا کاری فرمودند و می گفت بنده ام از دیوبند خالی نیست یا راست گفت اینست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

مقبول نی ہارون رشید گفت اگر گواہی من دہم شنوی گفت نی گفت چرا گفت از برای آنکہ تو بجماعت بیرون نمی آئی و گفت بمصالح
خلق مشغول ام ابو یوسف رحمۃ اللہ این حدیث فرمود رسول علیہ السلام قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا طاعۃ للمخلوق فی معصیۃ الخالق
پس معلوم آمد کہ چون حق حق آمد جہاد منقطع شود و بعد ازان خلیفہ فرمود تا بر در سرای وی مسجدی بنا کردند مؤذنی منصب کرد تا ہر
پنجوقت نماز را بانگ نماز و قامت میگفت و ہارون رشید بجماعت می آمد خواجہ امام ابو منصور ماتریدی رحمۃ اللہ گفتہ اگر بدانی کہ بہ بانگ
طبل جا جتہا ابوہ شدی فرمانی تا ہر پنجماز زا بر در ما مسجد طبل زدندی حاضر غاز با مداد را کہ ازمان مومنان در غفلت باشند اگر در خانہ
قرآن بخواند او از بانگ نماز آمد بخواہد جواب بانگ نماز گوید خواہد قرآن بخواند امام شمس الائمہ حلوانی رحمۃ اللہ گفتہ ہست کہ اگر بانگ
نماز مسجدی دلیت مصحف فراز کند جواب بانگ نماز گوید اگر بانگ نماز مسجدی وی نیست جماعت امام روایۃ فتاوی امینی ہر جا
کہ فتاوی مذکور شود عبارت ازان علماء سمرقند ہست فتاوی اینست کہ بہر دو حال مجبر ہست اما اگر سخن دنیا میگوید کہ بانگ نماز برآمد جماعت
ہست کہ ماند جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این وعید در نیاید قال النبی علیہ السلام من تکلم فی وقت الاذان خشیت علیہ من زوال الایمان
چون بانگ نماز برآید اگر رہ روان بود بایستند و اگر ایستادہ باشند بنشینند و اگر نشستہ باشند بر خیزند و ہر چہ تعلیم نزدیکتر باشد آن کند
و پیش از آنکہ جواب بانگ نماز آغاز کند این دعا بخواند اللہم یا اہل الکبریاء و العظمۃ و یا منتہی الجبروت و العزۃ یا ولی العون و القدرۃ
یا مالک الدنیا و الآخرۃ سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر خواجہ امام شاہد فخر الدین ؒ گفتہ ہست کہ فانی عالم را رحمۃ اللہ ظالمی بند کرد 1
میخواست نماز دیگر الی بدو رسانیدی وی ان اندیشہ بجواب رفت و بخواب آسیدہ را دید کہ گفت چون فتح دیدی تحسین بانگ نماز کہ
بگوش افتد تو این دعا بخوان انگاہ جواب بانگ نماز گوی تا خلاص یابی بچنان کرد و چون فتح دمید نخستین کہ بانگ نماز کہ بگوش وی آمد سوال
کرد این چنین چہ ہست گفتند ان ظالم از روی افتاد کہ در دلش شکست آمد و از آنجا کہ خواجہ را حبس کردہ بود در بیرون آورد خواہر امام
زاہد فخر رحمۃ اللہ شیخ الاسلام برہان الدین ؒ بعیادت خواجہ امام بکر علما و رحمۃ اللہ سمرقندی حدیث روایت کرد ہر کہ راہی پیش
آمد در گوش راست او بانگ نماز گوید و در گوش چپ وی قامت گوید خدای عزوجل ان ہم را بکفایت کرداند و دیگر در حدیث آمدہ است
کہ ہر کہ را خوی بد بود در گوش وی بانگ نماز گویند قال علیہ السلام من سا خلقہ فاذنوا فی اذنہ مسلمان در مسجد قرآن میخواند و بانگ نماز
میکنند بانگ نماز برآمد مختر ہست خواہد قرآن خواند یا تکرار کند و خواہد جواب بانگ نماز گوید از برای آنکہ جواب بانگ نماز بر وی ہست کہ
وی حاضر ہست بانگ نماز برای غایبان راست جواب نیز بر ایشان بود و بعضی گفتہ اند کہ جواب بانگ نماز گوید کہ این فوت نشود یا قرآن
خواند تا ہر دو ثواب بخلیل شود قرآن خواندن و تکرار کردن را ماند و جواب بانگ نماز گوید تا علام در حق وی بے اعتقاد نشوند و چون
جواب بانگ نماز گوید انگاہ کار خود مشغول شود اگر سخن دنیا میکوید کہ اجماع ہست کہ ماند جواب بانگ نماز گوید تا در معصیت عبادت
کردہ باشد و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمدہ ست کہ ہر کہ در مسجد سخن دنیا گوید نمسجد بر فرشتگان کندہ شود و از ان
بوی بدگیرد چنانکہ فرشتگان از مسجد فرار خواندگر فتن از بوی دہان و ایشان بیرون روند مناجات کنند کہ انہا پروردگارا بندگان
تو ما را از خانہ تو بیرون کردند خدای عزوجل قسم یاد کند بعزت و جلال من بپروردگارم کہ بجارم بر ایشان جماعتی از فرشتگان

برم را تا ایستاد تر از خانها شان بیرون کنند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا فی المساجد انتلت المسجد وخرجت الملائکة تقالوا رتا وسعدنا ومولانا طهرنا عبادک من تعیک فیقول الله سبحانه وتعالی لعنتی وجلالی ولاسلطنهم اقواما من جانب المشرق لیخرجهم من بیوتهم کما اخرجوکم من بیتی وقال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام الدنیا احبط الله تعالی عمله اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الاخرة سکانها تجارها وکل تاجر یربح قدر بضاعته طوبی لمن تاجر ربح الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجد بازار ریا آخرت است ساکنان او مردمی چون بازارگان هر کسی سود کند بقدر مایه خود جنگ آن باز دکانی که باطل کند قال علیه السلام المسجد بیت کل تقی چون مسجد اندرای تعجیل نشاید کردن بیرون رفتم قال علیه السلام المومن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص رسول علیه السلام فرموده است که مومن در مسجد چنان بود که ماهی در آب ومنافق در مسجد چون مرغ در قفص است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بحدیث آمده است بر که پیش از بانگ نماز به مسجد حاضر آید وثواب سیصد ونیست وبنجهزار نماز پذیرفته در دیوان وی حق تعالی مثبت کرداند واگر وقت بانگ نماز آید ثواب بست وپنجهزار نماز پذیرفته در دیوان مثبت کرداند اگر وقت اقامت آید ثواب یکی نماز یابد واگر پیش از امام سر بردارد وسر فرود آرد هیچ ثواب ننویسند خواجه امام ابوالقاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مومنان است وبانگ نماز اعلام مومنان است واقامت برایستن علامت کاملانست که کاسبی عادت کرده باشند ورسول علیه السلام در وصایای امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للسکلان ثلث علامات بتوانسه فی طاعة الله تعالی حتی تفوته الجمعة ویخرج الصلوة حتی تفوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مر کاسل را سه علامت است تا توان او بی رغبت بود در طاعتها خداوند تا متفرق کند وچون متفرق کند ضایع کند ونماز را تاخیر کند از وقت برود قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم المسجد فلیقلب نعلیه فان کان بهما اذی فلیمسحهما علی الارض فان الارض لهما طهور رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما در مسجد خواهد آمد باید که نعلین خود بگرداند اگر نجاستی رسیده بود در زمین مالد از برای آنچه زمین پاک کننده مراورا اگرچه نعلین بود باید که بر زمین مالد برای اقامت سنت است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه پیش از آن که پاک کرده بود در زمین مالید انگاه در مسجد در آمد نماز گزارد ومارا معلوم شد اگرچه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت انگاه مسجد اندرای چون بمسجد اندرای نخست پای راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه وسلم علیکم بالیسامن فان الله یحب التیامن فی کل شئ حتی التشغل والرجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد متقدی وقتی به مسجد در آمد بغر اموش نخست قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم راست بیرون آورد وگفت کاد شده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد بعضی گفته اند که پای چپ پیش نهاد بر آینه بیشتر گناهی ازوی در وجود آمده بود حاتم اصم گفته من از زوال ایمان خود اینگاه پای چپ نخست در مسجد نهم که تا اثر عصمت من با من بود از من چنین بی ادبی در وجود نیاید باید که اعتماد از پای چپ نکند ومعنی گفته که ما قبل ازوی معصیت در وجود نیامده باشد ازوی تقصیر چنان در وجود آمد که نخست پای چپ در مسجد اندرای

قدمهارا نشاید در زمین مسجد مالیدن آورده اند که ابوحنیفه رضی الله عنه در مسجد نشسته بود دیگی آمد و قدمها در زمین مسجد
مالید ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود که ای شیخ اگر قدمها خود را در موی روی من مالیدی دستور داشتی که در زمین مسجد که از دو جهان
خالی نیست پای تو پاک است یا پلید اگر پای تو پلید است پلید کردی زمین را که امر است بپاک داشتن وی قوله تعالی ان طهرا بیتی للطائفین
والعاکفین والرکع السجود اگرچه این امر در خانه گفته است ولیکن قیاس این همه زمین مسجد است پاکیزه داشتن فریضه است اگر پای تو پاک است
خوار داشتی زمین مسجد را که خدای تعالی عزوجل عزیز گردانیده است هر که عزیز گرداند خدایرا خوار دارد خوار است یا خوار خواهد شد اگر
خاک روبه تودکرده اند در آنجا که مالد پاکی نبود و در اجناس ناطقی چیزی آورده است اگر کسی در مسجد چیزی خورد از لقمه که پوست آنرا
بر بوریا بر زمین مسجد نهند و بر بوریا نهند که حرمت زمین مسجد زیاده از حرمت بوریا مسجد است زیرا که زمین مسجد همیشه بوریا نیست
غیر اوست که حرمت بوریا مسجد راست زمین مسجد راست پیری گفت مرسید عالم را که علمی بیاموز که به بهشت نزدیک شوم گفت
موفق کن پیر گفت قوت ندارم پیغمبر علیه السلام گفت امامت کن پیر گفت اهلیت ندارم پیغمبر گفت علیه السلام صف اول نگاهدار و میان
بانگ نماز دعا راز وصفی راست دار سه دعا که میان بانگ نماز و قامت گفته شود هرگز رد نشود چون در مسجد در آید باید که نخست دو رکعت
نماز گذارد و نخست مسجد را نگا نشیند قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم فی المسجد لا یجلس حتی یصلی رکعتین رسول علیه السلام
فرموده است که یکی از شما چون بمسجد اندر اید تنشیند تا دو رکعت نماز بگذارد و میان بانگ نماز و اقامت دعا باید کردن برتو بر دا اعلی
کرد عاکن میان بانگ نماز و اقامت آن دعا رد نشود و بعد هر فریضه دعا مستجاب است و قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی علیکم بالدعاء
ما بین الاذان والاقامت فانها لا ترد و قال علیه السلام بعد کل فریضه دعوت مستجابه در وقت بانگ نماز و اقامت نشاید سلام
گفتن و اگر کوید کسی و جب نباید در وقتی که موذن اقامت گوید و دعا نشاید گفتن همان گوید که موذن گوید قال النبی صلی الله علیه
وسلم من قال مثل ما قال المؤذنون غفر الله له اگر موذن در مسجد قامت لی گوید اگر انجا که بیرون مسجد اند نشنوند ذکر اینجا بود اما
اگر دری دیگر است که ایشان را اعلام حاصل آید که اینجا نبود بقول شافعی رحمة الله قامت طاق گوید بقول علما قامت طاق نگوید
ابراهیم نخعی رضی الله عنه گفته است که اقامت طاق را مر شوم گفته اند دلیل بر انکه امیر المومنین علی رضی الله عنه نکی دید که اقامت
طاق میگوید گفتش ای برادر تر اکدام متدع تعلم کرده است که رسول علیه السلام ما همچنین نشنودیم پس معلوم آمد که قامت طاق
نشاید گفتن موذن باید که خوشخوی بود تا بمعده ی انبوه تر شود و اگر گویند بلند گفتی که بجکا نرا بیدار کردی گوید این باز برم گویم
هرچه کاه نرم گوید همچنین کند سبب انبوهی جماعت شود هرچند که ثواب مرجمعه را بود وی را نیز بود قال النبی علیه السلام الدال
علی الخیر کفاعله خلف ایوب رح گفته است موذنی که بصیر نبود و عالم را علم نبود و مرتب نماز و قولها را عالم نبود و ثواب موذنان
نبود در عیون المسایل مذکور است و در حدیث آمده است که راس امور الدنیا الرفق و راس امور الآخرة الصدق و سر کارها دنیا رفق است و سر کارها
او سر کارها آخرت راست گفتن است خدایا جمله مومنان و المومنات را کاهلی نماز را از سینه برداشته کردان یا رب العالمین و الصلوة
اعالم بالصواب بانگ نماز که روز آدینه تیمها حرام کند کدام است و بر شرح الطحاوی رح آورده است که پیش مقصوره است وجه قول

وی آنست که روایت میکند ساببت بن یزید رضی الله عنه که بانگ نماز منار رسول است تا وقتی از ساببت بن یزید رضی الله عنه روایت میکند آن در وقت رسول علیه السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آن وقت منار نبود و بانگ نماز همان پیش مقصوره گفتندی اما در عهد امیر المومنین عثمان رضی الله عنه منار ها و بانگ نماز مکرر شد پس آن بانگ نمازی که پیغمبر احرام کند بانگ نماز منار رسول است دلیل بر آنکه بدان بانگ نماز اعلام بجماعت می آید اگر بهمان بانگ نماز گذارند روا بود ذکر این آیت و روایت مطلق است خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی یا ایها الذی آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع و اگر در آن وقت بیع کنند ناقص نباشد اما مباشرت بیع حرام بود نماز عید را بانگ نماز و قامت نیست دلیل بر آنکه سمره بن جندب رضی الله تعالی عنه روایت میکند که من دو هزار فریضه در قفای رسول علیه السلام نماز ها عید را گذاردم نشنوم که هیچ نماز عید را بانگ نماز و قامت گفتند نماز جنازه را بانگ نماز و قامت نیست بنا بر آن اصل است که فرزند نازا می آید در گوش راست بانگ نماز میگویند و در گوش چپش قامت میگویند بنا بر آن این نماز بر آن بانگ نماز و قامت است و یکی از مشایخ گفته است که همه عمر فرزند دوم میان بانگ نماز و قامت است جماعت زنان منسوخ است و اگر بگذارند روا بود و لیکن بانگ نماز بگویند دلیل بر آنکه وقت میکند را بطهر رضی که در حجره ام المومنان عایشه صدیقه جماعت میگذارد یم سوال کردم که بانگ نماز و قامت گویم گفت ای ام این حدیث زنان است کرد قال النبی صلعم المرأة عورة و صوتها عورة و بروایتی عورت و صوتها فتنة **باب بستم در بیان فضیلت نماز جماعت** نماز بجماعت فضل دارد بر عبادتهای دیگر تا دهی جمله خیرات بیارد چنانکه روزه ماه رمضان دارد و زکوة مال بدهد و حج رود و عمره رود و شریعت نکند با سلام و ی اما بین که نصف نماز جماعت اندر آمد و خود را نشیند کند و بجماعت گذارند کان حکم کند شریعت با سلام و ی خبر باز در مساجد شود و شریعت حکم کند با سلام و ی که نماز جماعت شعار اسلام است نماز بجماعت گذاردن و بقول مالک عفر فریضه است و حجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد مالک رح گفته است که مراد ازان نماز گذاردن است و بقول خواجه ابو منصور ماتریدی رح نماز بجماعت گذاردن فریضه است و حجه وی آنست که خدای عزوجل میفرماید وارکعوا مع الراکعین خدای تعالی میفرماید که رکوعه آرید یا رکوع آرندگان این خبر بجماعت حاصل نباید ظاهر روایت آنست که نماز بجماعت گذاردن سنت مئوکده است تا دیدش معصیت است بدعت و ضلالت کرفتن وی هدی و سبب سعادت است قال النبی صلعم یا علی للعشیرة علامات قوة الحلال فی بذله و مجالسته بالعلماء و صلوة الخمسة مع الامام رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرنیک بخت را سه علامت است قوتش حلال بود در شهر وی نشست و خاست وی با علماء بود و پنجماز را بجماعت گذارد و قال النبی علیه السلام و یا علی و لاشقی ثلث علامات قوت الحرام و اجتناب العلماء و الصلوة وحده رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرید بخت را سه علامت است قوت وی از حرام بود از علماء رحمه الله دور باشد و نماز تنها گذارد قال النبی صلی الله علیه وسلم الجماعة رحمة الله و الفرقة عذاب قال النبی صلی الله علیه وسلم ید الله مع الجماعة فمن شذ شذ فی النار رسول علیه السلام فرموده است که نصرت خداوند عزوجل در جماعت است هر که تنها گذارد و بتنها در دوزخ رود عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سایل از رسول علیه السلام سوال کرد که مردی است اگر زکوة مال میدهد و روزه ماه

رمضان سید اورد و حجی آرد و چهار نماز را در قضای شما میکنارد و لیکن نماز خفتن بجماعت نمی آید رسول فرمود علیه السلام هنوز از
هنوز ان را یکمرد بیوسته این سایل همین سوال بسیکرد رسول علیه السلام همین جواب سید اورد یکرد رسول علیه السلام فرموده بست کوا
اول رای من آن بود که جوانان صحابه را فرمودی تا هیزم جمعه کردندی بلال رضی الله عنه گفتی تا بانگ نماز و اقامت گفتی بر که جماعت
حاضر نیابدی فرمودی تا در بر ایا خانه وی سوختندی امایین از برای ان نرمودم تا مومنان بر گذارد من نماز جماعت حریص نشوند نه
همچنانکه مکی را بآتش عقوبت کردی که رسول علیه السلام رحمت عالمیان بود قوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین قال النبی علیه
السلام یعذب بالنار احد الا ربه و در حدیث دیکر آمده بست که وه تمام تاریکی را بجماعت گذارد او مومن بست حقا و لا تعرف خشم
نشود قوله علیه السلام والذی نفسی بیده لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها و قال الملائکة لا تامت غیاثک و لا قوه حتی تسمع الصیحة بین الجنة و النار کما
حسیا او در حدیث دیکر آمده بست که هر که نماز ناکرده چندانش بر آید و از وی تا بانش یک بشت مانده بر ساعت که ان آتش بما نماند که
خداوند امر فرماید تا ویرا هلاک کنم خطاب عزت در رسد که ای آتش تو بر قرار باش که بنده من توبه کند و من بگذرم خود از وی در گذارم و او را
خازن را بشب بسوزند و چیزها بنا شده و سرای اب جام را بسوختند در حدیث علیان منافقان بودند و انها مخلفان بودند
سخن دیکران بسمع کردندی انها که منافقان بودند از سر مجلس شدندی زنهار دل اندرال ماه ندادندی چون از رسول علیه السلام
این چهار سخن بشنیدند و چهار منافقان یکی جمعه شدند گفتند که محمد را بیازمائیم و یکی ترسیان نماز ناکرده بخفت و یکی در خانه کشاد
رها کردی یکی چراغ را بیشت بکرد که افروخته گذاشت و یکی میراث جام را بسوختند ان نماز ناکرده خفته بود بر خاست و زبان را بکاد
برابد منافق همکان جمله بسوختند ان یکی که در خانه کشاده مانده بود دودی در آمد تا رخسار منافق بدرید چون رخسار از خانه بیرون
بیرون آورد منافق از خواب بیدار شد برخاست تا در در بکرد در دزد کار دبروی زد منافق هلاک شد و ان یکی که چراغ را نیز
رها کرده بود چون بر سر دغن سوخته موشی بیامد بغرمان خدای عزوجل بلیته را از چراغدان بیرون کرفت و کرد خانه میکردید
تا هر چه در خانه بود جمله در کرفت منافق و همکان جمله بسوختند ان یکی که سر اب جام را کشاده مانده بود خدای عزوجل حشکی
بروی کماشت و کفت دم را فرماندا تا بر لب جام به نشیند منافق خواست تا آب از اب جام خورد کژدم نیشی بر لب منافق زد
در حال بزد در حال بیا بیاشید و هلاک شد و یکروایته دیکر آنست که باری بیامد از ان اب بخورد ز سر دران اب انداخت چون
منافق از آب خورد بیاد بمسید و هلاک شد و چون روز روشن شد از چهار کرانه او از برآمد یا رسول الله علیه السلام ترا ان
حال چه کردند خواست تا نماز جنازه ایشان رود که جبرائیل علیه السلام آمد و کفت یا محمد خدا تعالی میفرماید که نماز جنازه
ایشان مرو که هر چهار منافق بودند حدیث تو تصدیق نکردند قول تو بیا مورد نه جای ایشان در دنیا این بود در حقیقی خار
ایشان دوزخ بست و مقام ایشان درکه اسفل قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اکر بلیس را دیدی
بجماعت مسجد دیکر رود دیکر بانیه نبود اما اکر وقت نماز در آید و بجماعت دیکر رود دیکر بانیه بود اکر از برای علم و اموختن رود در حقیقت
بست کر بانیه نبود اکر در راه در آدینه مسافر میرود پیش از زوال شاید و اکر بعد از زوال رود دیکر بانیه بود که نماز آدینه بروی

لازم است دران حال ابوا کرده مسجد حی وی جماعت فوت شده مسجد دیگر بود تا جماعت گذارد و شاید یافی ابراهیم نخعی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سفی رضی الله عنه گفته است که شاید خواجه حسن بصری گفته است که چند
کس از بدریان در یافتم دیدم که ایشان را از مسجد حی خود جماعت فوت شده بود ایشان نفلها در انگشت افگنده بودند
میرفتند مسجد دیگر جماعت میطلبیدند پس گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم شد که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که اگر مسجد اندر نیاده است شاید و اگر به مسجد درآمده است نشاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد النداء
الا منافق او رجل یخرج و هو الحی حتی رجل یخرج و الحی حتی برید الرجعة رسول علیه السلام فرموده است که بیرون نرود از مسجد بعد از
بانگ نماز مگر منافق یا خداوند حاجت نیت وی آن بود که باز درآید و این در حق کسی بود که سنت گذارده بجاعت از مسجد بیرون
آمده بود تا ان وقت که قامت گویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر نخست مسجد آورده است شاید و اگر نیاورده
است نشاید که حق این مسجد بروی لازم شده است ظاهر روایت انست که تنها در مسجد حی خود گذارد فاضلتر ازان بود که
به مسجد دیگر رود بجماعت بگذارد رسول علیه السلام فرموده است که بر جهل و شبانروز نماز بجماعت نگاهدارد چنانکه هیچ تکبیر
اول از وی فوت نشود خدای عزوجل امر فرماید تا میراد و برات دهند یکی بیزاری از نفاق و یکی بیزاری از فراق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگاهدارد وی مومن است حقا که نگاه ندارد وی منافق است
و حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز خفتن گذارد و در مسجد به نشیند چندانی که جمعه بیرون رود خداوند عزوجل امر فرماید فرشتگان را تا علمی از نور در پیش وی
برند چون بخانه رود و باطهاره بخسبد آن فرشتگان آن علم را بر سر بالین وی برنهند و تا روز این بنده را از حق امرش خواهند
چون بامداد برخیزد و طهاره سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی میروند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
به نشیند که آفتاب برآید و در رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میروند و اگر نماز گذارد به تعجیل بیرون رود
دیوان علم حیرانیت در پیش وی میروند و روشنی در پیش خاطر وی می آرند و بیرون از در و روشنی میرسانند چنانکه خدای عزوجل میفرماید قوله
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و بخل حسد را در پیش سینه وی می آرند تا بدانچه در طاعت بروی بسته شود
و در راه معصیت بروی گشاده شود تا شب و روز نکسب بیکند هیچ بر کسی نیاید باب هفتم است تکلم در بیان امامت و رتبت
سنت جماعت امام شرط است بخلاف معتزله علیهم اللعنة محمد رحمه الله گفته است مراد ازین امام خلیفه اسلام سلاطین که از وی
دی باشند و این که سلطان شرط است از بهتر نیفتد و احکام و از بهر اقامت حدود مشروع از بهر نگاهداشتن درمندها را
و از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر عالم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم بدار
حرب قسمت میکنند یا بدار اسلام بر قول شافعی رحمة الله بدار حرب بر قول علماء ما رحمهم الله بدار الاسلام و از بهر قهر کردن
متغلبان و خوارج و از بهر قبول شهادت کوامان و از بهر ولای نماز جمعه و عید تراویح نماز سعیدکان و از بهر قطع کردن دست

ظالمان از مظلومان و عدوان علیهم اللعنة گویند که امام معصوم باید از فضیان نیز چنین گویند که او و علی با از بنی هاشم باید امامت
وجماعت اقتدا کرد امام معصوم نیز است از فرزندان علی نیز حجت نیست اما باید که قریشی بود که فرماید که الائمة من قریش و امام باید
که برخیزند و احکام و اقامت حدود و شوکت و قدرت بود فاضلترین قوم حاجت نباید و در ایشان هیچ نوعی و فضیلت نشاید کردن تولد
علیه السلام صحابی را کالنجوم قسناهم اقتدیتم اهتدیتم و از ایشان او کس نشانها داده شده اند به بهشت اول ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و سعد و سعید و طلحه و زبیر عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده جراح رضی الله تعالی علیهم امامت از اخلاق انبیاست هر که بخلق انبیا
باشد تر بود وی بامامت و نیز بود و از رسول علیه السلام حاضر بود وی هیچکس دیگر امامت را نشایستی در صلوة خواجه امام اجل کرسی عم
آورده است و فتی رسول علیه السلام بمصلی بیرون رفت و اشارت فرمود عبدالرحمن مکتوم را تا امامت کرد یکبار دیگر عتبان مالک
رضی الله عنه یکبار دیگر عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما امامت میکردند بر غبت رسول علیه السلام و لیکن امر رسول علیه السلام بعد
از وفات رسول علیه السلام امامت صدیق اکبر رضی الله عنه و بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه امامت عمر کرد رضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه
امامت عثمان کرد رضی الله عنه بعد از وفات عثمان علی کرد رضی الله عنهم همچنانکه خلافت ایشان بهر ترتیب بود امام و ایشان هم ترتیب بود و باید
تا میگذارند و نماز ایشان امامت کند هر که عالم تر بود وی امام کند و اگر در علم همه برابر باشند هر که قرآن خوان تر بود وی امامت کند
و اگر در علم قرارة برابر بندهر که بسال کلان تر بود وی کند و اگر همه برابر بندهر که از همه خوبروی تر بود او کند مراد از روی نیکو نماز
نیکو گذاردن است قوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اگر این همه برابر اند از مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت
آمده است هر که پسر کلان تر بود امامت کند که هر سری که کلان تر بود در ان سر عقل بیشتر بود اما ظاهر روایت انست هر که بر کار
تر و عالمتر بود امامت وی کند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی خلف عالم فکانما صلی خلف نبی و من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف
رسول علیه السلام فرموده است که هر که با امام عالم اقتدا کند چنان بود که من اقتدا کرده باشد و هر که امام متقی اقتدا کند چنان بود که با پیغمبر اقتدا کرده باشد پس معلوم آمد که عالم از عابد فاضلتر بود دلیل بر ین قال النبی صلی الله علیه وسلم العلماء ورثة الانبیاء قال النبی صلی الله علیه وسلم
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس تقدیم عالم اولیتر زیرا که نماز علم حاجتمندتر ازان بود که بقرارة دلیل بر انکه بقرارة روای آید دلیل کرامی و
منقری و کلک در رکعت آخرین در فریضه چهار رکعة ابان علم نذر روا نباشد مسئله امامت نابینا روا بود اما غیر وی اولیتر بود اما گاه
آید که عبدالله مکتوم و عتبان بن مالک رضی الله عنهما بودند رسول علیه السلام ایشانرا امامت کردن فرمود و ان از برای بیان
واحکام روایی بود تا بدانند که امامت ایشان هم است دلیل بر انکه عبد بصر عباس رضی الله عنه با خبر عبد بینای ظاهر وی خالی فرو رفت
و بر افتادند گفتند ما را امامت کن گفت من شما را چگونه امامت کنم که باوی از شما را حاجت آید بر انکه مراد در محراب راست ایستادند و محمد رحمة الله علیه
است که نابینا جامه را از نجاست نوسم نگاه بردو بینا بحقیقت پس تبرا از ایشان طریق اولیتر بود امامت بنده و موی زن و ابله و بکر را هم
سعید و موی بن اسید رضی الله عنهما روایت میکنند که آن شی که من من در خانه می آورد هم صحابه بجره من بود و ند حدیثی روایت کردند که
مهتر ا نشاید که بی اجازت خداوند خانه امامت کند و با یکبار گوید مرا فرمود تا یکبار گویی و امامت کن با یکبار گفتم و امامت کردم

پس معلوم آمد که امامت ایشان روا بود ولیکن کراهیت بود و امامت اعرابی نادان و ولد الزنا و مرد بدخلق روا بود ولیکن با کراهیت امامت
کسی که جماعت رضا ندهد با امامت وی اگر بالغ شرعی بود کراهیت بود و اگر بالغ طبعی بود کراهیت نبود امامی که وی را اجرت معین بود امامت
وی کراهیت بود امام ابی حنیفه باید و پارسا قال النبی صلعم شرف المؤمن قیامه باللیل و عزه استغناؤه عن الناس امامت فاسق بقول مالک ع
روا نبود و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام ضامن و گواهی فاسق در دنیا نپذیرد و نشنود وی ضامن آخرت را
نشاید اما بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود که رسول علیه السلام فرموده است صلوا خلف کل بر و فاجر نماز گذارید پس نیکی و بدی در این حدیث از
برای بیان احکام راست است اما اگر نیک یابی بیه اقتدا کن امامت بهتر روا بود و یابی و اگر بدعتش حکم بکفر ندارد روا بود با کراهیت و اگر حکم بکفر دارد
روا نبود از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اقصی و غالی و مجسمه روا نبود و از محمد رحمه الله روایت است که امامت قدری و حشوی
روا نبود امامت سوئی روا بود یابی در صلوة کتفوا آورده است که علی ابو حنیفه رضی الله عنه با ابو یوسف و محمد رحمهم الله در این مسئله مباحثه
کردند اتفاق بر این افتاد که روا نبود اگر کسی معدوم مرتبی سیگوید و اعتقاد وی بر آن بود امامت را نشاید و هر نمازی که در اقتدای وی
گذارده باشی و باز باید گذارد که اصل است که هر نمازی که در اقتدای وی نماز نشاید گذاردن هر نمازی که در اقتدای وی گذارده باشی
این نماز باید کرد و اینداز برای آنکه اصل است که هر نمازی مکروه بود آن نماز را باز کردانیدن اولیتر و اگر امام اقرار کرد که بمتابعتی
بوده است آن نماز گذارده روا بود از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بدعتش حکم بکفر دارد یا ندارد اگر بکفر دارد چون بصفت اندود
خود را تشبه کرد بجماعت گذارندگان شریعت حکم کرد بسلامت وی پس امامت وی روا نبود اما اگر اقرار کرد که مع بوده است یا نبوده
نماز گذارده روا بود و اشکال آید که جهود و ترسا را بیزاری و بن تبرا هست اما این در حق جماعت شاید همین که بصفت جماعت اندر آید
خود را تشبه کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی پس نماز گذارده روا بود اما اگر اقرار کرد که بی طهارت بوده است یا بی
وی بخش بوده است باقرار منطاخوانده است اما اگر امام مبتدع نیست و بی طهارت نماز را باز گرداند اگر مبتدع نیست
و باطنیه است و یا صاحب غرض است قول وی تصدیق نبود نماز گذارده روا بود امامت النفع و نعم ثم و فاق و
شیخ منجی که قیام وی همچون رکوعه بود روا نبود مگر که هم حالان خود را امامت کنند روا بود و کسی که
فرق ندارد میان فریضه و سنت دو نماز را امامت وی روا نبود نماز بامداد و نماز پیشین را که اینجه مقتدی
فریضه گذارد و وی سنت گذارد قوی شود بر ضعیف روا نبود مسئله چیزی که اقتدا را باز دارد
دیوار است و راه و هوی و صف زنان قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس بین الامام من کان بینه و بین الامام
حائط او طریق او لیتر و مراد از حائط دیوار است و حسن زیاد رحمه الله گفته است که دیوار اقتدا را باز
دارد اما ظاهر روایت آنست که دیواری اقتدا را باز دارد که حال امام بر مقتدیان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتدیان پوشیده نبود اقتدا را باز ندارد دلیل بر آنکه در صحرا کعبه اما بمقام ابراهیم ایستد و مقتدیان
کعبه را چون حلقه انگشتری در میان گیرند و نماز گذارند چون حال امام بر مقتدیان پوشیده نشود و نماز

بمیرد ابو دو بر مسجد بازار جامعه بکران بتکبیرات بلند میگویند که مقتدیانرا معلوم میشود نماز تا بچه رسیده آید راه چندان باید اقتدار
دارد طحاوی رحمة الله گفته است که خروار که و یا خروار هیزم بی تکلف برود اقتدار را باز دارد خواجه امام اجل سرخسی رحمة
الله گفته است که گردون بی تکلف برود اقتدار را باز دارد شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است که بمقدار صفی اقتدار را باز
دارد و فایده این خلاف جائی پدید آید که در صحرا صف نماز میکذارند بعد از فراغ نماز معلوم شد که دو صف میانه را جای پلید
بوده است صف آخر را نماز تباه شود از برای آنکه صف میانه را نماز نارو ابود مقدار صفی و فاضل شد اقتدار را باز دارد
پس صف آخر را نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در حصاید آورده است که بمقدار دو صف باید تا اقتدار را باز
دارد و جوی چندین باید تا اقتدار را باز دارد طحاوی رحمة الله گفته است که جوی باید از روی چندین بکجاوه حامله که خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که جوی باید بروز نجه بی تکلف روی برود تا اقتدار را باز دارد اگر بر روی جویست امام
ازان روی جوی است و یکی از مقتدیان بر پل و مقتدیان دیگر ازین رو جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمة الله رواست و
بقول علماء ما رحمهم الله روا نبود و اگر دو کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین رو جو اقتدا کرده اند و بقول ابو یوسف
مالک رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر سه کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین رو روی جوی ایستاده
اند و اقتدا کرده اند باتفاق نماز همه روا بود صف زنان اقتدار را باز دارد قال النبی صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها
و شرها اخرها و خیر صفوف النساء اخرها و شرها اولها اخر دهن من حیث اخر هن الله امام را نیت امامت زنان شرط نیست و
بقول فقیر رحمة الله بچنانکه بقول وی در طهارت آب و خاک نیست متن امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علماء ما
رحمهم الله و شافعی رحمة الله نیت امامت مردان شرط هست یا نی ظاهر روایته شرط نیست خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله
گفته است که شرط است امام نیت امامت زنان کرده بود و بعده زن آمد به پهلوی او ایستاد و اقتدا کرد بقول علماء ما رحمهم الله نماز تباه
شود و بقول شافعی رحمة الله نماز همه روا بود و از برای آنکه شما نماز مردان بسبب زنان تباه میدارند چون نماز زن را تباه میدارید
از مردان طریق اولی بود که تباه نشود علماء ما رحمهم الله گفته اند امر مردان از وجود آمده است که امر مرد آنست که جنابت مردان را
از برای آنکه امر مردان است که با ایشان را با خر صفها ایستانند چون مرد زن را به آخر صف نه ایستانند پس نماز امام تباه شود نماز
همه تباه شود و اگر مرد در نماز هست زنی آمد به پهلوی وی اقتدا کرد و مرد اشارت کرد که پس رو زن تر فت چنانکه اقتدا کرد و
در تجرید محیط آورده است که نماز زن تباه شود از ان مردی که وی علمی در نماز زیاده از ین تواند کردن اگر امام نیت
امامت زنان کرد زنی آمد در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمة الله نماز کسی تباه نشود بقول علماء ما رحمهم الله نماز سه
کس تباه شود یمین و یسار یکی راز قفا و اگر دو زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس را نماز تباه شود یمین و یسار و
در قفا و بقول ابو یوسف رحمة الله یمین و یسار و در قفا هم چنین دو را آخر صفها نماز تباه شود و اگر سه زن شدند بقول
ابو حنیفه و محمد یمین و یسار همچنین سه را تا آخر صفها نماز تباه شود و از ابو یوسف رحمة الله دو روایته است بیکی روایته مانند قول ابو حنیفه

ومحمد برابر است و یکروایت دیگر آنست که هیچکس را نماز تباه نشود و عین و یسار و سه کس را و در قضا اگر زن در فرض مختلف اقتدا کرد و بر روایت
باب الاذان نماز تباه نشود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و بر روایت باب حدث نماز تباه نشود و این قیاس قول محمد است
بنابران اصل است که هر کجا که تحریمه از فرضیت باطل شود و حق تطوع باقی ماند و اگر امامه اقتدا کرد حکم بالغه دارد و مراهقه اقتدا
کردند حکم بالغان دارد و اگر در میان مردان زنان ستونی حایل بود نماز رواست و اگر مردی نماز تنها میگذارد و زنی آمد پهلوی او ایستاد
شروع کرد محمد در باب صلوة کسوف آورده است که مکروه بود و اگر صف زنان بر بالاست مردان بر پستی اختلاف مشایخ است
و بعضی گفته اند که رواست و از برای آنکه اگر ستونی حایل میشود روا است اینجا بر همین بود چه فرق بود میان آنکه حایل از نیمها بود یا از
دراز و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه آنجا ستون حایل است هر دو یا زن برابر است اما اینجا زنان بر بالا اند مردان در زیر تا اگر
زن از بالا فرو افتد در میان مردان اقتدا پس نماز از مردان کم پیش زنان شوند تباه شود دلیل بر مسئله ایشان بعضی گفته اند که نماز آنها
که در زیر آن رخنه باشند که زنان بالا اقتدا کرده اند روا نبود از برای آنکه آنجا ستونی حایل است هر دو زن برابر اما اینجا زنان در میان
میشوند دلیل بر آنکه اگر از ان بالا زنی فرو افتد در میان مردان افتد پس از مردان را کر پس زنان شوند نماز ایشان تباه شوند دلیل بر مسئله
ایمان مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم و در آن خانه درختی است شاخهای بیرون آمده چنانکه آن درخت بر ایدیجای سوگند
که اگر ان شاخ بشکند وی در ان خانه اندر بیفتد در سوگند خانث شود اینجا نیز نماز ان مردان که پس زنان شوند تباه شود اما اگر بام خانه
برآمد اگر جانب عراق است سوگند بکردن نیاید جانب باورد النهر سوگند بکردن آید که بام از خانه است و لیکن بسا نکه اگر متصل بام مسجد بود و بعضی
باطل نشود اما فقیه ابو اللیث گفته است که سوگند بکردن نیاید بنا بر ایمان بر عرف است این را برآمدن خوانند در آمدن نی اگر در میان
مسجد رخنه است زنان در ان رخنه ایستاده اند و اقتدا کرده اند مردان بیرون رخنه پس ایشان با امام اقتدا کرده نماز مردان روا نبود
که در صحرا اقتدا میکنند از هر چند دور که اقتدا کنند بقول شافعی رحمه الله روا بود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمهم الله مقدار صفی در میان
صفی فاصل شود اقتدا لعا باز دارد و اگر در مسجد جماعت میگذارند و بر پیوسته این بر یکی را دریچه ایست از انجا مسجد خانه است از امام
ان خانه یا از رواق ان خانه یا از دریچه مسجد اقتدا کنند و بقول شافعی رحمة الله روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمهم الله
اختلاف حکمت امام بکرا سکان هم گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث لوا ند که باوی را خلیفه کند
امام خواجه امام بکر سعید بلخی رحمة الله گفته است که روا بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر اینست اگر حوض است امام بر طرف
حوض ایستاده و مقتدیان بر ان طرف دیگر اقتدا کرده اند در جامع الصغیر کرخی رحمة الله آورده است که اگر کرو بر کرد حوض دیگران اقتدا کرده اند
روا بود که انها هم انها شوند و اگر بر لبها حوض دیگران اقتدا کرده اند انها که بر طرف حوض باشند اقتدا ایشان درست نبود و در شرح
سیابکی رحمه الله آورده است که این جای بود حوض در صحرا بود اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد و هر کجا که اقتدا کنند روا بود اگر
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت کراهیت بود که آن تشبه اهل کتاب شود آورده اند که صدیقه رضی الله عنها صحابه را امامت میکرد
وی بر بالا ایستاده بود و جمعه بر پستی سلمان فارس رضی الله عنه دامن وی را گرفت و بر پستی آورد بعد از نماز صدیقه رضی الله عنها گفت

نوشته و از رسول علیه السلام که این نوع تشبه اهل کتاب میشود و خواجه رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر روان
که این حدیث بمن رسیده بود اکنون بمن رسید چون صدیقه رضی الله عنها بر رفت عمار یاسر را دید که امامت میکرد و بر بالا ایستاده
و جمعه بستی صدیقه رضی الله عنها من دیر اگر فت ار بالا بر نیستی آورد و بعد از عمار یاسر رضی الله عنه گفت یا صدیقه ترا چه افتاد که
گفت که رسول علیه السلام فرمود حدیث کرده است که این نوع تشبه اهل کتاب میشود عمار یاسر رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر روان
پدر تو باد و بر سلمان فارسی رضی الله عنه که این حدیث بمن رسید و بمن رسید بالا چند باید تا کراهیت بود و در بعضی نسخ گفته است بالای سر باید تا کراهیت
بود خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که بالای بود بر قدر قامت مردی بهیله حاجت آید کراهیت بود از برای آنکه اگر بالای بسیار
بودی اتصال به نماز تباه شدی و دور و مسند شدی و این کراهیت بر جای بود که امام تنها بر بالا بود و کل جمع بستی اما اگر بعضی
با امام بالا باشند و کراهیت نبود بشرط که در مسجد جامع ازدحام خالی نباشد که بر بالا و پستی باشند امام را در کار او محراب ایستادن کراهیت بود و در تشبه
اهل کتاب میشود خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که اگر دیوار مشترک بود با همسایه مسجد و نوع کراهیت بود یکی آنکه تشبه باهل کتاب میشود و دیگر
دیواری که بچنین مشترک بود با همسایه مسجد و عضوی از اعضای امام بر دیوار مشترک بود این نوع نیز کراهیت بود زیرا که در نماز قرآن مجید
آورده باشد اگر امام بلندی بود و جمعه نه بالا یعنی گفته اند که کراهیت نبود این کتاب اهل کتاب میشود و اما بروایت است که کراهیت
لازم شود که امامت امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان در پستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای در پستی را نیست نماز هر دو را
فی کراهیت اما اگر در پستی زنان است و بعضی مقتدیان با امام ایستاده اند خواجه بکر اسکاف رحمه الله گفته است و روا نبود از برای آنکه
مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث رسد تواند که خلیفه کند خواجه امام ابو بکر سعید مجبی رحمه الله گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده نیست نماز روا بود و جواب ظاهر آنست که روا بود و اقتدا شافعی مذهب بحنفی مذهب روا بود و اتفاق
و اقتدا حنفی و مذهب شافعی روا بود بشرط آنکه امام را حدیثی نبود یکی آنکه در ایمان خود به شک نبود و امید وار باشد انشاء الله نگفته
بود و قبله شرق و مغرب نگوید و در آب اندکی طهارت نساخته باشد و بر جامه وی آب نجس نبود و طهارت کرده
کرده باشد یا فصد یا حجامت کرده باشد باهمان طهارت نماز گذارده باشد هر که از ایشان نبود و اقتدا درست
و اگر نمیداند که در ایشان است یا نی نماز روا بود که اینها بشک است و یا کی بیقین و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و احتمال
آنکه شافعی مذهبان وتر را بدیده میگذارند این اقتدا را باز ندارد و از برای آنکه وتر بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سنت است
و بقول ابو حنیفه رحمه الله فریضه است و اگر نماز دیگری اقتدا بتربیت را باز ندارد و که شافعی رحمه الله صاحب ترتیب نیست و شافعی
مذهبی حنفی مذهبی اقتدا کرد بر جامه امام کم زدن نجاست است و بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله
روا بود اگر حنفی مذهبی با شافعی مذهبی اقتدا کرد بر جامه امام نجاست کم از درمی است و بقول شافعی رحمه الله
روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله روا بود اگر حنفی مذهبی با شافعی مذهبی اقتدا کرد در نماز بامداد و امام در قومه
رکعت دوم دعا قنوت را می خواند بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قومه رکعت دوم دعا قنوت نمی خواند

بقول ابو یوسف سه قومه را مناسب کند هم دعا قنوت را بقول ابو حنیفه و محمد سه قومه را مناسب کند و لیکن دعا قنوت را مناسب نکند تحصیل
شافعی هم دعا قنوت در قومه دوم در نصف آخر ماه رمضان خواند باقی همه در نماز بامداد خواندن قومه کسالم و مذهب شافعی به است که مرد آن همچنین خواندن
رحمهم الله ثابت شده که در زمان علی رضی الله عنه بود و بعضی از صحابه که تخلف رسول علیه السلام کردند و بعضی از صحابه که تخلف رسول علیه السلام نکردند
جهل بامداد در قومه رکعت دوم قنوت نخواند چون ایشان خلفای راشدین اقتدا عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت می
که پیش رسول علیه السلام در نماز بامداد دعا قنوت نخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل مسنوخ عنه ثابت کرد و اگر در
مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله روا نبود و اقتدا فریضه گذارد و بنطوع گذارد و بقول
شافعی روا بود و بقول علماء ما رحمهم الله روا نبود و وجه قول شافعی رحمه آنست که معاذ و مسیل رضی الله عنهما رسول
علیه السلام نماز گذاردی و باز بمسجد خود رفتی و ایشان را امامت کردی پس آنچه بر رسول علیه السلام گذارده بود فریضه بود
و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذار مطوع گذار روا نبودی معاذ هم چنان کردی و علماء ما رحمهم الله گفته اند
که معاذ و مسیل رضی الله عنهما از صحابه بودند دانستی که اقتدا فریضه گذار تطوع گذار روا نبود و آنچه در قصه رسول علیه السلام
گذاردی تطوع اقتدا کردی و شرط امامت و اقتدا نبودی چون بمسجد خویش آمدی فریضه را امامت
کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه رفت معلوم نیست که بفتح مکه رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
امامت کرد و بر سر دو سلام داد و این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم یا اهل مکة اتموا صلوتکم فانا
قوم سفر رسول علیه السلام فرمود که تمام کنید شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان مسافریم این را از فعل رسول علیه السلام
خبر مسئله معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم بمسافر درست است و اقتدا او فریضه گذار بتطوع گذار روا نیست اگر مقتدی بود
رسول علیه السلام نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردندی دیگر آنکه مسافر را نماز دو گذار دانند
اول بتیسر و آسان دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده بودند که اعرابی آمد و نماز
شروع کرد رسول علیه السلام گفت آگاهیت که بر این اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من ای رسول الله
بوی اقتدا کن صدیق رضی الله عنه بوی اقتدا کرد نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذار و بتطوع گذار روا بودی صدیق رضی
امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بتطوع گذار روا نیست که اگر امام نماز جمعه
می گذارد و مقتدی نماز بامداد اقتدا کند بر قول شافعی رحمه روا بود و بقول علماء ما رحمهم روا نبود و اگر نماز جمعه می گذارد
مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علماء ما رحمهم روا نبود و شافعی را در این مسئله دو روایت است در یک روایت
هر فاسدی که بعد از نماز امام را پدید آید بقول شافعی رحمه فساد در حق نماز مقتدیان نگذارد و بقول ما رحمهم الله فساد در حق نماز مقتدیان
بر تو اگر شافعی امام باشد که نماز بامداد گذارد و مقتدیان را نماز دیگر بود بر قول علماء ما رحمهم نماز همه تباه شود مگر اینکه در نماز امام پدید آید
عمل کند و بقول شافعی رحمه عمل کند الحاق است که مقتدی در قضاء امام سورت نخواند اما آنچه خواند بنا بر قول شافعی رحمه الله جزو اند

دلیل بر آنکه روایت میکند عباده بن صامت رضی الله عنه که در قفای رسول علیه السلام کسی قرائت خواند گفت رسول علیه السلام نماز تمام کرد گفت کسی قرائت خواند گفتند بلی یا رسول الله گفت میخواند مگر فاتحه معلوم شد که فاتحه شاید خواندن علما را هم الله گفته اند شاید خواندن از برای آنکه زمان در ابتدای اسلام بود و هست آخر منسوخ شد و دلیل بر آنکه کسی در قفای رسول علیه السلام قرائت نخواند رسول علیه السلام بعد از فراغت نماز فرمود قال النبی علیه السلام مالی انازعنی القرات بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که شاید خواندن قال النبی علیه السلام انما جعل الامام امانا فلا تختلفوا علیه اذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا واذا قال الا ولا الضالین فقولوا آمین الحدیث قال النبی علیه السلام من کان له امام فقرأة الامام قرأة در صلوة خواجه امام سرخسی چهارده هست چهل کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که آتش در دهان کردیم و دست قرار ان داریم که در قفای امام قرائت خوانیم در صلوة خواجه امام بکر جواهر زاده هشتاد کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند هر که در قفای امام قرائت خواند مستحق عذاب دوزخ شود و عذابش ساقط شود از سعید وقاص رضی الله عنه روایت آمده هست که هر که در قفای امام قرائت خواند نمازش تمام نشود و اقتدا مقیم به مسافر در وقت بیرون وقت روا بود اما اقتدا مسافر بمقیم روا بود بیانی که در وقت هست همه نماز اقتدا روا بود اگر بیرون وقت هست دو گانی و سه گانی روا بود اما فریضه چهار گانی روا نبود همچنان که فرض مختلف اقتدا را باز دارد صفت مختلف اقتدا را باز دارد برای آنکه چون وقت بیرون رفت بر مسافر مقرر شد قضا دو بر مقیم مقرر شد قضا چهار مقیم را بر سر دو نشستن واجب بود و مسافر را فریضه پس بنا قوی بر ضعیف روا نبود اگر امام را در دوی اخیرین یافت اینجا امام را قعده فرض بود مقتدی را قعده فرض هم روا نبود از برای آنکه مقیم را برین دوی اخیر قرائت خواندن سنت هست و مسافر را فریضه هم بنا قوی بر ضعیف نشود روا نبود اگر امام در دوی اول قرائت نخوانده هست امام را قرائة قعده فرض بود دوی را قرائت و قعده فرض هم روا نبود از برای آنکه چون امام در دو رکعت اول قرائت نخوانده هست چون در دوی آخر قرائت خواند حکما ملحق بود رکعت اول شود چنان شود که وی امام در دوی آخر قرائت نخوانده هست در جمله بیرون وقت اقتدا مسافر را بمقیم در فریضه چهار رکعتی روا نبود و اگر دو کس جماعت میکنند اینشان شک افتاد که امام کیست اگر تقدیم اخیر استاده اند امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابر ایستاده اند و بعضی گفته اند که امام آن بود که بطرف چپ بود از برای آنکه سنت آنست که مقتدی بر طرف راست امام ایستد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته هست که این را قضا نیست ولیکن عام نداند او لیتران بود که هر دو نفر نماز باز گذارند و اگر این شک بعد از فراغ نماز افتاد نماز هر دو را بود و بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قرائت نخوانده باشد نمازشان روا نبود که اگر بر سر دو نشستن شک افتاد نماز که امام کیست که بر دو مسافر نماز هر دو را بود که این شک بعد از نماز بود و لیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند و اگر سر دو مقیم نماز از گیرند و اگر یکی مقیم هست و یکی مسافر هست نماز هر دو را بود بشرط آنکه امامت مقیم را دارد از برای آنکه بآن قیاس کنند که امام مسافر نماز چون بر سر دو نشست نمازوی تمام شد و اگر در دوی آخر مقتدی خود را متابعت کند و بر ازیان نماز دو اگر بآن قیاس کنند که امام مقیم شد متابعت امام نماز دوی چهار شده بود بهیچ امام مقیم را دارد جماعت نماز گذارند و امام غائب شد یعنی گفته اند که امام نماز پیشین گذارد و نماز پیشین را اقتدا کرده بود یعنی گفته اند

اند که امام نماز دیگر گذارده و ما نماز دیگر را اقتدا کردیم روز ابر بست و وقت معلوم نی بعضی از مشایخ گفته اند که نماز بر وی واجب بود از برای انکه بر گردن امام براصابت میدارند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که دو فرض در یک تحریمه درست نیاید چنانکه یکی بر دیگری دعوی کرد وی سوگند خورد که بتو رسانیده ام و آن دیگری سوگند خورد که من نیافته ام ازین دو کس یکی سوگند خورد و فرض خورد و لیکن ما را معلوم نیست که کدام دروغ خورد و اگر مسلمانی نایبنده آب است و آب مشکوک یافت طهارت ساخت و تیمم باوی یا بر کرد نماز گذارد باتفاق این نماز وی روا بود و لیکن ما را معلوم نیست که نماز وی باب مشکوک روا آمده است یا تیمم انجا نیز فریق یکی را می نماز روا نیست و لیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا آمده است و کدام را نا روا و امر دوگروه نماز باز گذارند و تنها گذارند و انها که نماز دیگر باز گذارند باید که چنین نیت کنند که نزدیکترین نماز دیگر که بر من است اگر بار اول نماز روا آمده باشد بار دوم از قضا گذشته نیابت از اگر بار اول روا نیامده باشد بار دوم ازان نیابت و در این هم جائی بود که امام را نیابند و اگر او را یابند سوال کنند تا معلوم شود جماعتی مقیمان و مسافران را یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافرم یا مقیم و مقتدیان را انچنان افتاد که امام مقیم بود یا مسافران نماز را چگونه تمام کنند بر خیزند و دو رکعت نماز بیارند و سلام دهند باز بر خیزند و چهار رکعت دیگر نیت نزدیکترین نماز کنند و بگذارند اگر امام مقیم بود نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان نیز تباه شود و فریضه ایشان این دوم بود اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو دیگر آرند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار دیگر از قضا دیگر نیابت دارد و بعضی گفته اند که اگر این واقعه در صحرا افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در عمارتها بود نماز از سر گیرند که نادر بود در عمارتها امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت نکنم تنها نماز شروع کرد و جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شرایط امامت بجا آرد سوگند حانث شود و اگر شرایط امامت بجا نیارند سوگند حانث نشود شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشان شود و اگر شرایط امامت بجا آرد و اگر نیارد نماز تمام کند سوگند حانث شود و اگر بر اندازد و سوگند حانث نشود و مسلمانی نماز بلند خواندنی را تنها شروع کرد در یک رکعت نرم خواند بر رکعت دوم برخاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند در این رکعت باید که قراءة بلند خواندی و ران قراءت مخیر بود خواستی بلند خواندی و اگر خواستی نرم خواندی اما بر این رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس در این یک رکعت بلند خواند و اگر بقدر اموشی نرم خواند سهو لازم شود و اگر بعد از نرم خواند بر سهو کار شود و اگر نماز پیشین را امامت کرد و بعد ازان دیر او معلوم شد که بر جنابت بوده است یا وضو از وی جایز نیست و این نماز را باز گذارد و به مسجد آید تا جمع را خبر دهد تا نماز را باز گذارند و نماز دیگر را جماعت بر پا شده بود و ازان سقطه یابد وی یکی امامت بسکر را اقتدا وی بوی روا بود و یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است اگر امام فقیه بود و میداند که آن نماز وی نماز روا نیست دیر او در معنی فراموشی است و دیر ابوی اقتدا روا بود و اگر وی بر خطا میداند اقتدا بوی درست نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اصابت امام و مقتدی هر دو یکی باید تا روا بود و دلیل بر انکه متوضی به تیمم اقتدا کند و بر قضاء امام این متوضی را باید متوضی را نماز تباه شود و تیمم را روا بود و این نیز همان حکم دارد و مقتدی در قضاء امام

بر جامه امام بولی دید چنین دانست یا چنین دانست که امام قرارة خطا نخوانده است لیکن متابعت کرد بعد از فراغ معلوم شد
که امام خطا نخوانده است فیست و امام خطا نخوانده است نماز کسی که مرد بود که زعم خطا را اعتبار نیست اگر دو فرض اقتدا کرد و
بقول ابو یوسف رحمة الله به تطوع درآمده شود و بقول محمد هیچ اندر نیامده نشود و در اصل تحریمه نماند و اگر هم فریضه و هم تطوع اقتدا
میکند و بقول ابو یوسف رحمة الله فریضه اندر آمده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد رحمة الله هیچ اندر نیامده نشود و اگر
همچنین نیت کرد و اگر امام فریضه میگذارد اقتدا کردم و اگر تطوع میگذارد اقتدا نه کردم هیچ اندر نیامده نشود و همچنان گر اگر گفت روزه
ام رمضان بود و روزه دارم و اگر شعبان بود ندارم یا بدار و روزه دار برخاست و روزه داشت معلوم که از رمضان رمضان
بوده است قضا ایکرد روزه بروی بود که در اصل نیت وی متردد بوده است درست نیاید اما اگر وی مطلق گفت که فردا ماه رمضان
بود یا شعبان بود روزه دارم درست آید اما اگر امام را قعده اندر یافت گفت اگر قعده اول است اقتدا کردم و اگر قعده آخر است اقتدا نکردم امام
اختلاف مشایخ است در مسئله اول تناقض در اصل نماز است و در مسئله دوم در صفت نماز بدین معنی اختلاف مشایخ افتاد چنانکه گفت که بکر اقتدا کرد
زید به زید یا عمر و را نبود اگر گفت بدین بکر اقتدا کردم زید پدید آید یا عمر اکنون روا بود که اسم و صفت در حاضر لغو است شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایتی بیران آمد و اگر گوید که نیت من نیت امام یا نماز من نماز امام
اتفاق است نماز آمده نشود اما اگر گفت در اندر نماز امام اتفاق درآمده شود اگر گفت که متابعت کردم یا امام یا اقتدا کردم یا امام اختلاف مشایخ
است و این اختلاف از راه استحباب است نی از راه فرضیت خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که متابعت کردم یا امام گوید او نیز بود و در جمله
بنا بر حدیث قال علیه السلام تابع امام یک مقتدی سه چیز شرط است نیت کند ای نماز و نیت متابعت و نیت کعبه بر قضا کند او بر امام او نیز شرط
است و نیت کند ای نماز و نیت کعبه اگر اقتدا و تعیید پیش از تحریمه امام اقتدا طحاوی رحمة الله گفته است که در نماز آمده نشود و ظاهر روایت
این است که تعیید سید اند که امام چه نماز میگذارد رکعت آمدم بر نماز امام و بعد از فراغ نماز همان نماز بدید آید و پیش از امام بگفتن نیت روا نبود
روا بود و اگر یک کس هم امام باشد و هم مؤذن قامت را کی تمام کند خواجه محمد سلمه یحیی رحمة الله گفته است که حی علی الفلاح اول بر در مسجد گوید باقی
را روان گوید چنانکه پیش محراب رسد تمام گفته شود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که قامت را
بر در مسجد تمام کند و انگاه به مسجد اندر آید که لب یار کس نبود که قائمی بود تا قد قامت الصلوة نشنود و بر اقامت معلوم نشود و این به دانیم ابو
یوسف است رحمة الله و روایت اصل است و بر روایت اصل عمل کردن فاضلتر ازان بود که اختلاف مشایخ مقتدی را افتاد که پیش از امام
برخیزد و قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوموا حتی تروني و قد اخذت مکانی محمد حسن رحمة الله گفته است که مقتدی وقتی باید که برخیزد
که اگر اقتدا کند با امام درست آید یعنی امام محراب گرفته باشد اما ظاهر روایت آنست که امام از هر صفی اندر میگذرد و مقتدی باید
اما اگر امام و مؤذن علیحده است امام چه وقت برخیزد حی علی الفلاح اول سایر خیزد و لیکن تاخیر کند چندانی که قامت را مؤذن تمام کند انگاه بر
یمین و یسار نگاه کند و قوم را گوید که صفها راست کنید انگاه تحریمه پیوندد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنین کردی بر
قول نزد رحمة الله قد قامت اول را برخیزد و قد قامت دوم را تحریمه پیوندد و اگر مقتدی یکی است و کجا ایستد اجماع است

برطرف راست امام ایستد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام نماز ترتیب میکرد آنست که عبد الله عباس رضی الله عنه برآمد و برطرف چپ رسول علیه السلام اقتدا کرد رسول علیه السلام وی را از طرف چپ بطرف راست آورد باز طرف چپ اقتدا کرد باز وی را رسول علیه السلام بطرف راست آورد همچنین تا سه بار بعد از فراغ نماز وی را گفت که ای پسر عباس چه داشت ترا بدین گفت یا رسول الله گمان نبرده باشد از مخلوقات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با ادب خوش آمد گفت خدایتعالی عزوجل ترا در دین فقیه گرداند برکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس رضی الله عنه سه بار تفسیر قرآن پیش رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی چگونه ایستد بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد که سر انگشتان نر وی تا کعبه امام باید که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهما الله باید که امام را برابر ایستد و اگر مقتدی دو شدند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی بیمین امام ایستد و یکی بر یسار دلیل بر آنکه دیر اجماعت فوت شده بود با علقمه و اسود در حجره جماعت میکنند رند یکی را بر یمین ایستانیدند و یکی را بر یسار و هر یکی که سر بسجده از رندی چنان بود که نوان در میان نبادان بتابران بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه ببالا ضعیف تر ایشان بود و ایشان بیالا قوی تر بودند بدین مسئله ما را معلوم آمد که اعتبار قدمهاست تا اگر سر مقتدی پیش از امام افتد چون قدمها پیش از امام نبود نماز روا بود و اگر قوم مقتدی پیش از امام بود روا نبود اما ظاهر روایت السنت که چون مقتدی دو شوند در قفا امام ایستد که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حجره جده ماند ملیکه رضی الله عنها خواست تا نماز شروع کند مرد نیمه را در قفا خود استانند جده ملیکه را در قفا ما ایستانید معلوم شد بر کاهیکه مقتدی دو شوند در قفا امام ایستند و نماز نارسیده نماز ست و زن در آخر صفها ایستد مقتدی بتکبیر اول در چه وقت گوید بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن امام و چنان وی است که خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی و سارعوا الی مغفرة من ربکم بشتابید بسوی آمرزش خدای شما و بشتافتن بمغفرت حق اندر آمدن است اندر نماز عبادت مشترک میان امام و مقتدیان شرک بسنای و تقاضا کند در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف رحمه الله روایت است و اگر مقارن امام تکبیر گوید و در آمده نشود محمد رحمه الله گفته است که من استاد خود را در خلاف نکنم اما اختیار من آنست چون امام برای اکبر سر بسجد مقتدی الله اکبر اغاز کند ثواب تکبیر اولی چه وقت حاصل اید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن تکبیر امام تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل اید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مادام که امام سبحانک بخواند اندر باید و بتکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی ابو جعفر استروشنی رحمه الله گفته است که در فاتحه خواندن اندر باید ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی شیخ الاسلام علی السغدی رحمه الله گفته است که امام را در رکعت اولی اندر باید ثواب تکبیر حاصل شود بنا بر دل ریست مردی بود که با امام مقارن تکبیر گفته باشد و بر ثواب از تکبیر اول هیچ بهره نباشد باز مردی بود که امام را بعد اخره اندر باید و لیکن ثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه بفوت آن تکبیر اول بر دل وی رنج رسد خدایتعالی ثواب تکبیر اول در دیوان ثبت کرداند حکایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه باد وی بخواب مانده بود ابلیس علیه اللعنة آمد خواجه را بیدار میکرد که خیز تا تکبیر اول فوت نکنی خواجه بیدار شد ابلیس علیه اللعنة را دید گفت ای ملعون تو هم این میخواهی که هیچ مومنی نماز بخواند نگذارد از آنچه معنی

است که بار ابیدا کردی تا تکبیر اول فوت نکنم ابلیس علیه اللعنه گفت که در مدت عمر یک تکبیر از تو فوت شده بود و بر دل تو چندان ریخ و شقت
بود که خدای عزوجل ثواب هزار تکبیر اول در دیوان تو ثبت کرد اینداز ان میترسم که نیاید که باز تکبیر اول از تو فوت شود تو نماز می کنی
و تضرع و گریستن از نزدیکی خدای عزوجل باز چندان ثواب بر دیوان تو ثبت کرد اند باری بسیار کنم تا تکبیر ثواب همین تکبیر اول حاصل کنم
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله حدیثی روایت کرده است از عبد الله پسر خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله وی از پدر خود خواجه
ابو حفص از استاد خود خواجه محمد حسن رحمة الله همچنین تا بستاد و رست تا بر رسول علیه السلام بر تکبیر اول فوت شود از دنیا
قیامت و نیز چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که چهل هزار بار دنیا بدادن جان مشغول شدستی چهل هزار بار بسوال
منکر و نکیر مشغول شدستی و چهل هزار بار بپول صراط قیامت مشغول شدی ان بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت و رنج
و مشقت بود و بر گرداند و دنیا یک تکبیر اول نماز وی فوت شود بقیامت حسرت و ندامت و رنج و مشقت وی از ان زیاده بود و بنابران اصل
است که قال النبی صلی الله علیه وسلم تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها اگر الله گفتن مقتدی با الله گفتن امام برابر افتاد اگر گفتن مقتدی
پیش از تکبیر گفتن امام افتاد و نواد و خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که نخستین مسئله این آورده است که حسن یاد از ابو حنیفه رضی الله
عنه روایت میکند که در هیچ آمده نشود و این قول الحسن و زفر رحمهما الله گرفته اند و روایت اصم ابو حنیفه رضی الله عنه است که ابو یوسف
از ابو حنیفه روایت میکند که به تطوع در آمده شود که نماز در صفت واجب و فریضه و تطوع اگر تحریمه از فریضه باطل شود و در حق تطوع
باقی بود در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله آورده است که هیچ اندر آمده نشود فائده این خلاف جائی پدید آید که در ان نماز
قهقهه خندید بر روایت ابو یوسف رحمة الله از ابو حنیفه رضی الله طهارة تباه شود بر روایت حسن یاد رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله باقی بود و بنابران جائی
بود که امام متابعت باقی قرات نخوانده باشد نکرده بود اما در رکنی امام را متابعت کرد در انگاه قهقهه خندید باتفاق طهارة باقی بود که در
انفراد اقتدا بر مقتدی در رکنی نماز بسیران نماز خندیده بود طهارة تباه نشود و این خلاف نیز جائی بود که با اهل اقتدا کرده بود اما اگر با اهل اقتدا کرده
باشد چنانکه صبی بصاحب جرح سایل یا مبلغ رسیده یا مرد زن با امی یا بگنگ یا قاری یا عامی انگاه قهقهه خندید بی انتقاض طهارة باقی بود که در
انفراد اقتدا بر مقتدی در رست نیامده است فرق است که انجا اهل است مر امامت را انجا اهل نیست از برای انکه اهل امام است انجا
مر امامت را و در روایتی است که اقتدا درست آید یا نه اما انجا اقتدا درست نیاید که امام اهل نیست اگر امام سهو با زگشت کنی آید
بوی اقتدا کرد معلوم شد که بر امام سهو نبوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد بقول شافعی رحمة الله از فریضه نیابت دارد بقول ابو یوسف
رحمة الله به تطوع شود و بقول محمد رحمة الله هیچ نشود و مسئلهٔ نماز پیشین تقاضا میکند دیگری آمد و نماز دیگر بوی اقتدا کرد جواب اصح ابو
حنیفه رحمة الله آنست که به تطوع در آمده شود بر خلاف مسئله اول که انجا امام من کل وجه در نماز نبود انجا من کل وجه در نماز است
نماز او صفت دارد فریضگی و تطوعه اگر تحریمه فریضه درست نیاید در تطوعه درست آید اگر در صفتها او آخر صفتها اقتدا کند او

حنبل بی که امام بتعداد است رمالک رحمهما الله گفته اند که نماز اندر آمده نشوند و حجه قول ایشان آنست که روایتیست میکنند از ابن عمر رضی الله عنه یکی در آخر صفها تنها اقتدا کرد رسول علیه السلام حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة للمنفرد خلف الصف ظاهر تر از آنست روایتی دیگر آمده است که رسول علیه السلام در رکوع بود که ابو بکر رضی الله عنه از مسجد اندر آمد که تا بجانب پس رسول علیه السلام اقتدا کرد بر کوع برفت آهسته آهسته خود را بصف رسانید بعد از فراغ نماز رسول علیه السلام فرمود زادک الله تعالی حرصا ولا تعد رسول علیه السلام فرمود خدای تعالی تو خود جل جلاله حرص تو در این زیادت کرد اندر این نماز باز نکند ارباید دیگر اینچنین نکن پس معلوم آمد که روا بود و لیکن نکرده بود اگر در صف فرجه بود باید که فرجه بکیرد تا دیو پرد که پیغامبر علیه السلام میفرماید که ان جانی دیو است پر که انجا ایستد حق تعالی مر ورا ده نیکی بنویسد و ده بدی پاک کند و ده درجه بنام او فرماید تا بنا کنند قال النبی صلی الله علیه وسلم من سد فرجة فی الصف کتب الله تعالی له عشر حسنات و محی عنه عشر سیات و رفع له عشر درجات اگر در صف فرجه نبود یکی چلیم شر عالم تر را بخود کشد و نماز وی رد او بود بی کراهت و اگر این واقعه در صحرا بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر آنکس انجا بخود کشید نماز وی تباه شود که در صحرا حکم مسجد بما نقدر دارد که صف گفته اند چون وی را از صف بیرون اورد چنان بود که از مسجد بیرون آورد فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که روا بود مر برای آنکه انجای وی استاده است انجا تر حکم مسجد کرفته است پس وی بخود کشد نماز تباه نشود اما اگر در صف فرجه نیست کسی را بخود مکشید باید که تاخیر کند چندانی که دیگر بیاید اگر چه بتکبیر اول از وی فوت شود یا چندانی باشد که حظ رکعت بود اگر کسی دیگر نیاید اکنون اقتدا کند و اگر یک کس تنها در اخر صفها اقتدا کرد دیگری آمد ظاهر روایتیست باید که بهلوی آنکس ایستد اقتدا کرد بیا امام خواجه زاهد فخر رحمة الله مسجه درس میکرد روایتیست بیرون اند که نماز وی در قید نا روایتی فتاده است که نماز خود را در قید نا روایتی میکنند خود را در صف جائی کند و اگر سه کس شوند اتفاق بهلوی یکدیگر ایستند و امام در رکوع است یکی از در مسجد اندر آمد امام را شاید که دیر اید مانی ابو حنیفه رحمة الله گفته است که احتی اعلیه ترسم بروی ابو یوسف و ابن ابی لیلی رحمة الله روایتیست میکنند از ابو حنیفه که ترسم بر شریک افعال وی هشتام از محمد رحمة الله تعالی روایتیست میکند که تسبیح زاد و راز ترکشد شعبی رحمة الله گفته است که بنده از ذکر ممنوع نیست بیشتر گوید بایستن خواجه ابو مطیع بلخی رحمة الله گفته است که درین بایستن امید کرانه نیست یعنی علم شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است که اگر تو انگر بود بنیاید و اگر درویش بود باید فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر می شناسد تش نیاید و اگر نمی شناسد تش باید و فتوی بر این است مقتدی سلام چه وقت گوید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما بعد از سلام که امام گوید از ابو حنیفه رض در روایت است یکی روایتیست مقارن امام گوید از چه معنی اینجا دو روایتیست یکی روایتیست بعد از سلام امام میفرماید گفته اند انجا در آمدن نماز است و تعجیل کند اما اینجا بیرون آمدن از عبادت است تاخیر کند بر نماز گذارنده باید نخست روی بکرداند و انگاه سلام گوید چون امام گفت السلام علیکم گفتن یکی آمد اقتدا کرد بوی درست نیاید بر خلاف مثله ایمان یکی سوگند خورد که بافلان سخن نگویم آن کس دیر امد آمد و السلام گفت یاد آمدش خاموش کرد حانث نشود که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته که تا السلام علیکم نگوید تحت تمام نشود اما انجا السلام گفت کلام والناس است و بیرون آمدن از نماز بیرون آورد کسی بوی اقتدا کند درست نیاید و قتی که بیرون

سلام داده باید که نیت امام کند بهاردی که امام بود اما اگر در قفای امام بود بقول محمد رحمة الله هر دو روی نیت امام کند هم بطرف
دست راست هم بطرف دست چپ و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله همین که بطرف دست راست نیت امام کند بسنده بود
بر نماز یکه برابر وی سنت راست بود بر خاستن بگذاردن سنت است و بدست راست و اگر نماز یکه برابر وی سنت نیست در
قفا سبوق فی رود پشت بمحراب گردانیدن سنت است از مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه
السلام داد ی این مقدار تاخیر کردی که اللهم انت السلام و منک السلام گفتی و انگاه روی گردانیدن عبد الله عباس رضی الله
عنه گفته است که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود در دین کرده است ابراهیم نخعی از خواجه حسن بصری رحمة الله روایت میکند
که اگر امام روی زود تر بگرداند بسنگ بیاکا مانند تا روی بگردند چون روی گردانند چگونه نشیند بروایت خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله پشت بمحراب نهند و بروایت صلوة خواجه امام بگرخوارزاده رحمة الله منحرف نشیند دست چپ وی
سوی محراب آید و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر درسی سبق خواهد گفتن پشت بمحراب نهند و اگر نخواهد گفتن منحرف نشیند
آورده اند که مجاهد بکوفه آمد نزدیک حکیم بن عیینه گفت بنزدیک فقیه شمار دیم و نماز گذاریم مسجد ابراهیم نخعی رحمة الله آمدند
و ابراهیم نخعی رحمة الله چون سلام نماز داد پشت بمحراب نهاد مجاهد گفت فقیه خطا کرد حکم بن عیینه از ابو یوسف و از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند باک نیست باب بست دویم در بیان مسبوق بدانکه نماز کنندگان بر هفت نوع است منفرد است و
مدرک است و لاحق است و نایم است و محدث است و مسبوق است و مشکوک است لاحق و نایم و محدث و هر سه را یکی حکم است بر ایشان
فرادی و سهو نیست که ایشان همکار در قفای امام اند مسبوق و مشکوک بخلاف ایشانست که بر ایشان فرادی است و سهو است اما
منفرد تنها گذارد و مدرک آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود در
بیخبری مشغول شده باشد امام بی وی چیزی گذارده بود در نایم ان بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب رفته بود و امام بی وی
چیزی گذارده بود و محدث ان بود که با امام اقتدا کرده بود و بی احدث رسیده باشد وی نه بیمار رفته باشد امام بی وی
چیزی گذارده باشد مسبوق ان بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد و انگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که نداند امام را
در رکوع یابد اقتدا کند وی در فرو دامدن بود امام بر امدن بود و بشک بود که ان رکعت دریافته شد یا نی لاجرم باخر امام
رکعت را بیابد و نماز ش تمام شود و در ابتدا اسلام مسبوق قانع بیش از فراغ نماز امام اندر وندی و انگاه متابعت کردندی معاذ
جبل رضی الله عنه بیامد مسبوق شد انچه یافت با مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد و انچه مسبوق شده بود بعد از نماز او در رسول
علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه داشت بدین که مسبوقانه بعد از نماز او در دی گفت یا رسول الله چنانکه شمار القول خلاف نکرده
ام نه پسندیدم که بفعل آن خلاف کردی رسول علیه السلام از معاذ خوش دل شده گفت سن لکم معاذ سنة فاستوهبا پس بر ما
فریضه شد که مسبوقانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ یا مر رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستندی که امام چه گذارده
است تا ایشان بخست از او در دی و انگاه متابعت کردندی آن در وقتی بود که بحکم گفتن از نماز مباح بوده است مسبوقانه پیش از امام

آوردن مباح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه گذارده است انکس را اعلام کردی نخست مسبوقانه گذاردی و انگاه متابعت کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام اوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است و مخالفت است موافقت برابری کردن بود و مخالفت یا قبل یا تفاق حرام است قول زفر رحمة الله مقدار رکنی نماز تباه شود چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود این مخالفت یا قبل است قول علماء ثلثه رحمهم الله نماز تباه شود و لیکن بر نگار شود و مخالفت تابعه اگر بضرورت است با تفاق بر نگار نشود چنانکه جائی سجده تنگ بود نتواند سجده اوردن چه کند دیگران سجده ارند انگاه وی سجده آرد و اگر بقصد میکند بر نگار شود متابعت ی باید یا موافقت بقول ابو حنیفه رحمة الله در تکبیر اول موافقت کند و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در همه حالها متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و ثواب جماعت گذارکان نیابد فقیه مسعود رحمة الله از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمة الله حدیثی روایت کرد که باید کان نماز بر پنج نوعست یکی هفتاد ثواب و یکی بیست و پنج است یکی را یکی یکی را پنج هست ازانکه هفتاد است و امام است و ازانکه پنجاه است مودن است و ازانکه بست است متابعت کننده است و ازانکه یکی است موافقت کننده ازانکه هیچ نیست مخالفت کننده است مخالفت کننده کیست انکه پیش از امام سر فرود آرد و بر اورد متابعت کننده انست که پس ز امام است و موافقت کننده انست که افعال او برابر افعال امام است مسئله مسبوق انچه با امام میکند اول نماز ویست یا اخر نماز ویست شافعی رحمة الله میگوید که اول نماز مسبوق است چه هر چیز را که اول بنود اخر نبود علماء ما رحمهم الله میگویند که مسبوق را دو حکم است انچه با امام گذارد و از راه تکبیر تحریمه و قعده اول نماز ویست مسبوقست و از راه فوات قرات و سهو اخر نماز مسبوق است ازبرای انکه اگر اول نماز وی دارد پس مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام اورده بود و این حرام است بدیمعنی که گفتم از راه تحریمه و قعده اول نماز ویست از راه فوات قرات و فتوه و سهو اخر نماز ویست مسئله قعده اخیره امام بر مسبوق فریضه است یا نی قول زفر رحمة الله عین قعده فریضه است و بقول علماء ثلثه رحمهم الله عین قعده فریضه نیست با اخر قعده فریضه لیکن نشاید مسبوق را که پیش از تمامت نماز امام بقضا و مسبوقانه برخیزد است تا اگر مسبوق قعده اخیره را متابعت نکرد همین که سر از سجده بر آورد و به مسبوقانه برخاست قول زفر رحمة الله بمجرد برخاستن نمازش تباه شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده نهاد نمازش تباه شود و اگر بعد از تشهد امام چند آیت قرات خوانده است که روا بی نماز بوی باز نیست و انگاه سجده رود نمازش تباه نشود اگر قیام آورد و لیکن قرات بجا نیاورده نمازش تباه شود یا نی اگر مسبوق یک رکعت است باید و رکعت نمازش تباه شود و اگر سه رکعت مسبوق است نمازش تباه نشود تا نشسته خواند بقدر تشهد تا انکه در وی آخر قرات خوانده باشد مسئله مسبوق سلام امام را باید یا نی عیسی بن امان رحمة الله میگوید اگر نماز نیست که پس آن سنت نیست سلام را نباید اگر نماز نیست که پس وی سنت است باید اما ظاهر روایت آنست که در هر دو حال باید چون باید چه خواند بعضی مشایخ گفته اند تا بقدر تشهد خواند خاموش باشد خواجه ابو بکر زاری رحمة الله میگوید که التحیات را اهسته خواند چون وی بقدر تشهد رسد امام سلام دهد این انجماع از محمد رحمة الله روایت میکنند یا بقدر تشهد خواند و هر چه کلمه شهادت تکرار کند تا امامش سلام دهد هشام از رستم از محمد رحمة الله

روایت میکنند یا بقدر تشهد خواند و هرچه در قرآن و بنا بست خواند تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که بر سبیل
امام واجب است و جائی که سفید نماز دیگر بنود و این خواندن تا باخر مفسد نماز نیست تا باخر خواندن و این اختیار را اختیار شمس
رحمه الله است که تا بقدر تشهد خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله بلخی گرفته است خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله میگوید تا بقدر
تشهد خواند در صلوة گوید تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله میگوید التحیات را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید اگر بعد از تشهد صلوة دعوات درست میداند تا باخر
خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشهد خواند و کلمه شهادت مکرر کند تا هم ذکر بود و هم مذکور مسئله پیش از نماز گذشته و نشاید
گذاشتن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المار بین یدی المصلی ما علیه من الوزر لوقف اربعین خیرا من
پیش نماز گذر را اگر بداند که وبال است چندین وبال است بایستد چهل خواجه امام زاهد فخر مسجده در سن مسکر در روایت پیران آمد از ابو
النضر رحمه الله میگوید که ندانستم رسول علیه السلام مراد ازین چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل
ساعت خواسته بود هم بسیار بود اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذرنده پیش نماز گذارد بداند که وبال است بزمین
فرو رفتن برا دست تر از وی از آنکه پیش از نماز گذارنده بر گذر وی اکنون کجا گذرد تا وبال نباشد ظاهر روایت مسافت
چندین باید که پیش نماز گذر بر گذرد تا بزنهار نشود ظاهر روایت آنست که از جای سجده از انسوی تر بگذرد و بزنهار نشود خواجه امام
بکر بخاری رحمه الله میگوید اگر نماز گذارند خاشع نیست هر کجا گذرد بزنهار شود فقیه ابو اللیث میگوید اگر مقدار دو صف است
گذرد بزنهار نشود و این همه که گفتم در صحرا بنا در مسجد هر کجا که گذرد بزنهار شود که مسجد حکم یکی مکان دارد و مسجد ابنیه همین حکم
دارد و بانی خواجه امام بکر جوهر زاده رحمه الله گوید اگر نماز گذارد در آخر صفها است و گذرنده در اول صفها است امید
وارم که خدای عز و جل در گذر این تاویل میکند که بزنهار نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که روزه این
روزه نبوی است اگر از موضع سجده پیشتر رود بزنهار نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نماز را باز دارد اولیتر
باز نایستد بزنید که آن دیو است باز داشتن بر دو طریق است یکی بقول و یکی بفعل بنا بر حدیث رسول علیه السلام من مر بین
یدی المصلی فردوا ما استطعتم فان لم تمنعوه فقاتلوه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید منست آنکه من در نمازم نه
منیت آنکه بار کرد و قول امنست اشارت کند اگر اشارت را بتسبیح بار میکند در مبسوط آورده است که گر اشارت چیزی از دو
کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نمازی گذارد خلیفه را در خواست که پیش نماز وی گذرد ابو سعید اشارت کرد
خلیفه زاده به اشارت وی التفات نکرد و باز نزد استاد ابو سعید رضی الله عنه بیشی بر دش و نیگذشت خلیفه زاده پیش در
آمد و ابو سعید را کلمه کرد و آن حال با پدر حکایت کرد ابو سعید را خلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا چرا زدی ابو سعید گفت فرزند
ترا زده ام من دیو را زده ام خلیفه خشمناک شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیو مرا خوانی ابو سعید این حدیث را از رسول
علیه السلام روایت کرد که گذرنده پیش نماز را باز دارند اگر باز نایستد بزنند که آن دیو است من بحکم حدیث رسول علیه السلام

دیوار زده باشم فرزندترانی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را صله داد و فرزند خود را ادب کرد اگر نماز گذارنده در پستی است و در گذرنده بالا اگر نزدیک بود بزیر بکار نشود و اگر دور باشد بزیر بکار نشود و اگر نماز گذارنده بالا است و گذرنده بزیر پستی همین خلاف است که گفتم اگر نماز گذار زن است باید که به فعل باز دارد یعنی دست بر دست زند قال النبی علیه السلام التسبیح للرجال والتصفیق للنساء اما بقول عمل نکند که آواز زن عورت است و سبب فتنه است قوله علیه السلام المراة عورة و قولها فتنة و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرور الثلاث بین یدی المصلی یقطع الصلوة فالمراة والحمار والکلب و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تباه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بگذشتن سه چیز نماز تباه کند دراز گوش و سگ و عورة یعنی زن اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه نشود قال علیه السلام مرور الشی امین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو هریره رضی الله عنه بعراق رفته بود بمصلح چون از عراق باز آمد نزدیک عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه رضی الله عنها گفت یا ابا هریره اهل عراق بر چه یافتی گفت یا مادر مومنان چنین میگویند که گذشتن خر و سگ و زن نماز را تباه کند عایشه رضی الله عنها گفت یا ابا هریره عیالان پیغامبر علیه السلام را با خر و سگ برابر کردی گفت یا مادر مومنان من از خود نمیگویم مرده رضی الله عنه روایت میکنم عایشه رضی الله عنها گفت اهل عراق اهل نفاق اند قول ایشان مرد و دست ما خود چنین است که بسیار شبها بود پیغمبر علیه السلام بجون جنازه خفته بودی چون نه پیغامبر علیه السلام بمسجد آمدی با نمها کردی چون بقیام رفتی پای ما را دراز کردی پیغمبر علیه السلام ما را نگرو پس ما تنگ کردیم ابو بود و یکبار ام سلمه را و فرزند بود از خصم دیگر یکی پسر دیگی دختر پسر او عمر نام و دختر را زینب نام بود رسول علیه السلام در نماز بود که پر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول علیه السلام گذرند بر رسول علیه السلام اشارت کرد عمر را بستاد و ترتیب نگذشت و باز نرا ستاد رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند بزرگان را در فتنه افگنند و آن نماز را باز گردانید پس ما تنگ کردیم که گذشتن زنان نماز را تباه نکند و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله ابن عباس رضی الله عنه میگوید که پدر مرا خری بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میکرد او دوان دراز گوش پیش نماز رسول علیه السلام برگذشت پیغمبر علیه السلام آن نماز باز نگذارد و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که من از شام آمدم اقتدا کردم چیزی پیش پیغمبر علیه السلام بر میگذشت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و آن نماز را اعاده نکرد پس ما تنگ کردیم که گذشتن دراز گوش نماز را تباه نکند و دیگر گفتم که گذشتن سگ نماز را تباه نکند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنها که رسول علیه السلام در صحرا رو زاد بنه نماز دیگر میکرد او سگ سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام برگذشت سعد بدل دعا کرد آن سگ بسر سه کام نرفته جای نرفته بود که بیفتاد و بمرد رسول علیه السلام گفت که دعا کردی بر سگ را سعد گفت من گمان بردم یا رسول الله رسول علیه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانک لا الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذو الجلال والاکرام اللهم اقتل عدو الکلب آنگاه گفت یا سعد او چرا دعا او امرزش است من نخواستی جبرائیل امین صلوة الله علیه در رسید و بگفت یا محمد این دعا که سعد گفت در حق هلاک سگ اگر در حق کافران کردی خدای عز و جل همه کافرانرا هلاک کردی و

... در روز آدینه ساعتی است که در آن ساعت هر دعائی را که مومنی گوید ان را ایشان مستجاب شود و ایکن آن ساعت بعد از نماز
دیگر است بیشتر گمان کنند که خواهد که ساعت از اول وقت تا آخر روز بدهد که گذارد و پیغمبر علیه السلام نماز را باز نکند را
عمل بر آن حدیث منسوخ است پس دانستم که نه نشستن از پیش کند از گمان نماز را بتمامه نکند که حدیث مطلق آمده است قول النبی علیه السلام
مرور شئی بین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمة الله بیست و سه حدیث یاد داشتی از منسوخات آن حدیث ابو هریره
رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل بدوی منسوخ است مسئله مسبوق اگر بفقها مسبوقانه بر خیزد احتیاط است که آنچه فوت
گفتن گوید استکمال آید و بقول ابو یوسف رحمة الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا گوید در صلوة خواجه اجل سرخسی
رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نماز گذارد او حالت بیست یکی حالت انفراد یکی حالت اقتدا میگوید بایه که در حالت انفراد
نیز گوید تا در دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله استکمال نماید که ایشان اعتبار در اصحت قیام ندارند صحت قرات
میدارند مسبوق قرات اکنون نخواند پس اعتبار گوید مسئله مسبوق سبحانک اللهم بحمدک خواند بانی یا در نواد و ابن رشید رحمة الله
روایت است که خواجه امام زاهد فخر رحمة الله مشیخه درس میکرد روایتی بدین آمد از خواجه امام ابو بکر فضل بخاری که نزد محمد رحمة الله
روایت میکند که خواندن امام را مقتدی نیابت تمام نیست باید که مسبوق خواند اما ظاهر روایت آنست که نخواند مسئله مقتدی
امام را در نماز یافت اقتدا کرد و بگفتن سبحانک اللهم بحمدک خواند بانی این مسئله بر سه نوعست یا امام در قیام است نماز بلند نخواند
نی یا نرم خواندنی یا در رکوع است یا در سجود یا در قعده اگر در قیام است و نماز نرم خواندنی با اتفاق خواند اگر در رکوع است با اتفاق نخواند
اگر در سجده است یا در قعده اختلاف مشایخ است بعضی گویند که نخواند که آن سجده و قعده از نماز وی نیابت ندارد و بعضی گویند که نخواند
که بروی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم سنت است و اقامت واجب ایشان از اقامت سنت را اختیار خواجه امام زاهد فخر
الدین رحمة الله آنست که نخواند که اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آنست که بخواند و اگر امام را در قیام یافت و نماز را نخواند
خواندنی ظاهر روایت بخواند که گوش داشتن قرآن واجب است و خواندن سنت شیخ الاسلام برهان الدین در نواد در صلوة خواجه امام
بکر خواهر زاده را درس میکرد روایتی بدین آمد از ابو بکر خصاف رحمة الله میگوید که خواندن ابن زید کبیر بخاری رحمة الله میگوید که
روایت نخواندن خلیفه امام مکی روایت عبد الصمد ابن مبارک رحمة الله میگوید بلکه خواجه امام زاهد فخر صلوة خواجه اجل سرخسی قدس الله
میگوید روایتی بدین آمد بر کسی که امام را در رکوع یافت و قصد کند وی تکبیر گوید تا هم خواننده تسبیح بود و هم گوش دارنده قرات اما ظاهر روایت اینست
که نخواند که خواندن تسبیح سنت است شنیدن قرات فریضه اقامت فریضه لیکن از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت
اسه گفت اما به رکوع رفت وی اگر نیت او آنکه به رکوع برفت اتفاق از گفت و یا نه شود و اما اگر به رکوع نرفت تا او مشغول شد امام
را رکوع به رکوع رفت وی نیز رکوع و بقول ابو حنیفه رحمة الله سه گفته شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یکی گفته شود و اسم و وصف تمام باید تا
نماز او را تمام شود مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و تکبیر گفت امام به رکوع رفت با بیستی که وی نیز به رکوع رفتی و نرفت ای
نخواندن سبحانک اللهم مستحب شد امام سر از رکوع برداشت و او را رکوع را ادراک کرده بود و که در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت بایستی بر کوع رفتی ثنا نخواندن سبحان ربی العظیم مشغول شدی امام سر از رکوع برداشتی
انگاه برکوع رفت ان رکعت یافته شود یا نی زفر رحمة الله میگوید که یافته شود اما ظاهر روایت آنست که دریافته نشود وجه قول زفر
رحمة الله بیست قوله علیه السلام من ادرک الامام فی الرکوع فقد ادرک ما دامت رحمهم الله وجه قول علماء ثلثه رحمهم الله دریافتن ان بود که مدت
اقتدا مقتدی را با امام در رکوع در نواد رصلوة خواجه امام بکر خواهر زاده او رده است که ابن ابی لیلی و خواجه محمد مقابل بلخی و
عبد الله بلخی رحمهم الله ایشان بر قول زفر فتوی داده اند که ان رکعت دریافته نشود اما ظاهر روایت آنست که دریافته نشود
در ارکان اصلی سه است قیام است در رکوع و سجود چون امام در رکن فی دی آورده است بمنزله را حکم کل است پس رکعت دریافته نشود
تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع یابد دیرا با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام با مشارکت افتاد در
تکبیر گفت در قیام لاحق شد و در هیچ رکنی مشارکت نافتاد ان اورده او معتبر نبود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بران
بنا کند یا نی اختیار ابو الحسن کرخی رحمة الله است که تواند و اختیار ابو جعفر رحمة الله آنست که نتواند اگر امام را در سجده یافت
تکبیر گفت قیام و رکوع اورده بسجده رفت و اگر این سجده اول است نماز وی را فاسد نکند و از نماز وی نیابت ندارد و همین رکعت
نشود از برای انکه قیام فریضه است و دو سجده متابعت امام آورده پس گوییم که نماز تباه نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است
از نماز دو رکعت بود نماز تباه نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و اقتدا کرد قیام و رکوع آورده سجده را با امام اورد اگر
نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نمازش روا بود مکر بکر روایت محمد که با آوردن یک سجده زیادتی
را تباه کرداند در اصل نسخه بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا هیچ نیت نکرده است نماز تباه شود
که یکرکعت نماز آورده پیش از تمامت نماز امام اشکال آید در انصورت که نیت نکرده است ظاهر و غالب همین ان بود که نخست
سجده اول آرد و انگاه سجده دوم اگر این سجده آخر نیت اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده اخر کرده است یا
هیچ نیت نکرده است اتفاق ان نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباه نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباه شود چه
وی مسبوق است و یکرکعت نماز از فرض امام اورد لاجرم نمازش تباه شود اگر امام را در قعده اول دریافت تکبیر گفت با تفاق
سبحانک اللهم خواند انگاه بنشیند و اگر خواند نشست و امام بر خاست وی تبریز خیزد یا التحیات خواند اگر اغاز نکرده است با تفاق
برخیزد و اگر اغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله میگوید که برخیزد و امام را متابعت کند که متابعت امام واجب
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله میگوید که التحیات ذکریست از اذکار نماز چون اغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعده
آخر دریافت یکرکعت بتا خواند امام سلام داد وی هم با و باید که مسبوقانه تمام کند و اگر نا خواند همین که نشست امام سلام
داد وی با تفاق التحیات اغاز نکند و اگر اغاز کرد امام سلام داد و همین خلاف است کفم و اگر مسافر دو رکعت یکرکعت مسبوق است و
بیکرکعت مشکوک است نماز را چگونه کند و بعضی گفته اند که سه رکعت مسبوق است اگر دو قعده بار مشکوک کاند اگر دو قعده نماز واجب بدعت جمع شاید بعضی گفته اند چهار رکعت اگر
پنجاه قعده در پیوندد ان خواند مشکوک کاند اگر آخر چهاره قعده از بهر آن را که چون یکرکعت بیاورد ان نقد یکه مشکوک کاند دریافته بود این دوم وی شود و دیگر بیارد

و بنشیند اگر مشکوک نکند و یاد نیاید مسبوق این رکعت دوم وی شود و دیگر بار بنشیند اگر مشکوک نکند و یاد نیاید که دو رکعت فاتحه و سورت و به نشسته و یک رکعت فاتحه سورت خواند قعده نیاورده رکعت آخر را فاتحه خواند بانی بعضی گفته اند که مخیر است خواهد فاتحه خواند خواهد فاتحه نخواند و مسبوق عند امام علی استحبابی آورده است که ابو حنیفه نخواند که از راه تحریمه مقتدی است در وقت امام قرین خواندن بهتر است این گفته گذار است تنها کند در رد وی آخر قرآن خواندن سنت است و هر کجا سنت یا بدعت تبع آید ترک سنت از آوردن بدعت بود خواجه امام شهاب الدین سمرقندی میگوید نا خواندن این را شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که نخواند نماز برای انکه مسبوق را او و حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفراد از ان رو که حکم انفراد دارد ان در رکعت قرات خواند اگر در این رکعت دیگر خواند سنت بود از ان رو که مقتدی خواند بدعت بود اصلی است هر کجا سنتی یا بدعتی جمع آید که سنت از بدعت بود اگر بیکر کعت مسبوق است بیکر کعت مشکوک باید که نخست مسبوقانه آرد و آنگاه مشکوکانه و قعده اگر نخست مشکوکانه آرد یا هر دو را بیک قعده آرد و نماز تباه شود درین مسئله بیست شرط است شیخ الاسلام برهان علاء الدین رحمه الله گفته است درین مسئله اگر نخست مشکوکانه کند ان از مسبوقانه غنیمت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت آنست که بیست شرط است نخست بیست مسبوقانه کند و انگاه بیست مشکوکانه که اگر ان رکعت را با امام اندر یافته شود با رکوع امام قطع نشود بدی فرض باقی است ان رکعت مسبوقانه نماز تباه شود بدین سبب که گفتم که نخست مسبوقانه کند و انگاه بیست مشکوکانه بدو قعده آرد از عهده بیرون آید اگر نماز با مداد میکرد و چون بنشست رفت پیشانی برافتادش گفت بار کردم قراءة در از تر خوانم باز گشت و قراءة دراز تر خواند و رکوع باز آورد معتبر رکوع اول بود یا رکوع دوم بروایتی نوادر معتبر رکوع دوم بود که بر انتروی بجده است ظاهر روایت اینست که معتبر رکوع اول بود که ادای فریضه واجب است باتمام و قطع نشود و قطع فریضه را بر یکبار فائده این خلاف جائی پدید آید و اگر این واقعه امام را اقتدی کی آمد و درین رکوع بوی اقتدا کرد ظاهر روایت این رکعت دریافته نشود و در روایتی نوادر یافته شود چه روایتی نوادر اینست که رکوع معتبر آن بود که در رکعت ای بجده بود و در رکعت این رکوع بجده است پس دریافته نشود و چه ظاهر روایت این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراءة معتبر بود و این رکوع اول معتبر افتاده است پس این رکعت را رکوع اول بود که ادای فریضه واجب باتمام بدوم قطع نشود و قطع فریضه را بر یکبار پس این رکعت دریافته نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتادی کی آمد درین رکعت بوی اقتدا کرد بر روایت اصل بهر دو رکعت مسبوق بود بر روایتی نوادر بیک رکعت مسبوق بود اکنون این دو رکعت مسبوقانه چگونه آرد و اگر دو بدو قعده آرد باجماع روا بود و اگر دو بیک قعده می آرد روا بود بر روایت اصل روا بود و اگر امام را یاد آید که من دو بجده از رکعت اول مانده ام از بیکر کعت نماز آورد و این مسبوق متابعت کرد بر روایتی بیکر کعت نماز دیگر بروی بود و بر روایتی نوادر بروی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که بر روایتی نوادر ان رکعت نیز بروی بود از برای انکه چون دو بجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این بجده ها حکما ملحق بر رکعت اول شود و این رکعت قیام و رکوع دوم که وی اقتدا کرده است بر انداخته شود پس این رکعت صاد و نیافته باشد باید که دیگر رکعت مسبوقانه بیارد و نا باجماع از عهده بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعت بود بیکر کعت مسبوقست بیکر کعت و مشکوک بیکر کعت لاحق است بیکر کعت تمام چون امام از

سلام دهد برخیزد و نخست لاحقانه از دو قعده یا از تمامانه آرد و قعده باز مسبوقانه و قعده باز مشکوکانه از دو قعده
تمامانه و مسبوقانه و لاحقانه را بیکرکعت آرد روا بود و لیکن اولیتر آن بود که پس یکرکعت قعده آرد تا قعده اول و آخر را
متابعت کرده باشد اما اگر مسبوقانه دو یا مشکوکانه یک قعده آرد و یا مسبوقانه درین هر دو صورت
نماز تباه شود و اگر مسبوقانه را پیش از لاحقانه آرد بقول بعضی رحمة الله نماز تباه شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود
کجا که لاحقانه تمامانه را آرد و بیقراوت دبی سهو آرد که ایشان حکم در قفا امام باشند و قیام و از لاحقانه بر لاحقانه لازم نیست
و همین قیام راست کردنیست بود لاحقانه را اجر دادند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است
و قعده اول آورده است و این لاحق باید که این سجده را در محل آرد و لیکن قعده اول بنا بر این اشکال آید که بر لاحق واجب است که بحکم
امام آورده است و امام این سجده را در رکعت اخر آورده و وی در رکعت اول آورده و این خلاف امام شود خلاف بهست اما خلاف
خیر است اما اگر فریضه چهار رکعتی میکذارد بر سر دو نشست در رکعت سیوم برخاست دریاد آمد که یکی سجده مانده ام فرود آمد آن سجده
اورد و آن قعده را باز آرد یا نی بنگریم اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده باز ننارد و اگر از رکعت دوم مانده است باز آرد که در محل
است جماعتی نماز میکذارد امام بر سر دو نشست مقتدیان برخیزند و انستند که مگر امام بر خطا نشست ایشان برخاستند معلوم شد
بخطا مقتدیان برخاستند باز گردند و امام را متابعت کنند اگرچه رکعت سیوم لاحق شوند چه دو واجب را مانده اند یکی متابعت
امام دیگی قعده اول بنشستن ایشان بقیام بدعت است و در صحیح فریضه از قیام سیوم بقعده اول نشاید باز نشستن مگر درین صورت نماز
چهار رکعتی را بیکرکعت مسبوق شد بیکرکعت مشکوک که بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت و امام برخاست ان نمازدی احتمالها دارد احتمال
اندارد که قعده اول با امام بودوی بیکرکعت مسبوق بود بیکرکعت مشکوک بد و نایم و احتمال اندارد که مشکوکانه بر آن چیزی نبود نماز چهار کانی را مسبوق است که
بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت و امام برخاست آن نمازدی از عهده بیرون آید و در هر چهار رکعت قرأت خواند و اگر امام را در قعده نیابد
یافت اقتدا کرد و نشست و بخواب شد باری بیدار شد خود را در قعده یافت امام سلام داد و رفت این نماز بر احتمالها دارد و احتمال اندارد که قعده اول
امام بودوی بد در رکعت مسبوق بود بد و رکعت نایم احتمال اندارد قعده آخر امام بودوی سر چهار رکعت مسبوق احتمال اندارد که مسبوقانه آورده باشد
و قعده خواب نیافته باشد و احتمال اندارد که تمامانه آورده باشد و قعده بخواب نیافته چون این احتمالها دارد و بر خیزد و چهار رکعت نماز کذارد
بد و قعده در هر شفعی بدل نیست کند که نزدیکترین سفعی که بر من است اگر جماعتی نماز میکذارد با امام بر سر دو نشست یکی بخواب شد امام
اندر رکعت دیگر کذارد و سلام داد و بکذاردن نشست بر خاست مقتدی بیدار شد امام را در محراب بسیده ایستاده چنین کمان برد که امام بر فریضه میکذارد
وی اندر رکعت دیگر را با امام کذارد بعد از آن معلوم شد که امام نشست کذارده است اگر وی را متابعت کرده باشد نمازش تباه شود و اگر نکرده می متابعت
امام نبوده اگر نیت متابعت کرد لیکن موافقت اقتدا میان امام در برگمان فرو آمدن نمازش تباه نشود مسئله در فریضه چهار رکعتی چهار سجده پیش از
امام آورد و در قول ثقه رحمة الله نمازش تباه شود بر قول علماء ثلثه رحمهم الله نمازش تباه نشود اگر پیش از سلام امام یا بعد از سلام امام ان چهار سجده
بیارد و نمازش نبود اگر این سجده را نیارد و سلام دهد نمازش تباه شود اگر بفراموشی سلام داد چون یاد آمدش پیش از انکه سخن دنیا کفته یا مشغول شده سجده و قعده را

بیارد از مجده بیرون آید اگر بر پشت بسجد پیش از امام آورد بر قول فرع نمازش تباه شود چه در فرع متابعت امام فرض میداند و بنا
علی ائمه نماز ش تباه نشود که امام را متابعت کردن بقول ایشان واجب نیست و آورد و وی بیکر وایت دو رکعت است و بیکر بار بر رکعت است
و بیکر وایت دو سجده از دو نماز ش تمام شود باید که پیش از سلام امام دو رکعت دیگر بیارد تا نماز ش تمام شود و ظاهر روایت آنست که دو رکعت
بنود از برای آنکه اصلی است که دو قیام و دو رکوع بیک جای موقوف نماند چون رکعت اول را قیام و رکوع با امام آورد و دو سجده پیش از امام آورد
و این سجده معتبر نبود قیام و رکوع موقوف بود و رکعت دوم را قیام و رکوع با امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ملغی بقیام و
رکوع اول شود قیام در رکوع دوم بر انداخته شود قیام و رکوع سیوم با امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده معتبر نبود و قیام
در رکوع موقوف بود و رکعت چهارم را قیام رکوع با امام آورد سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها ملغی بقیام و رکوع سیوم شود قیام در رکوع چهارم
بر انداخته شود و آن دو روایت دیگر بر همین قیاس است و در چهار رکعت اول و سیوم را بود دوم و چهارم بر انداخته شود و بر خیزد و دو رکعت تمام
و احتمال نگذارد و بنا بدان قول اصحاب سهو از عهده بیرون آید اگر جای تنگ است بر پشت یکدیگر سجده آورد و روا بود و بنا بر فتوی امیر المومنین هم اگر تنگ
عمله که صبی بود در مسجد رسول علیه السلام جمع آمده بودند و مسجد انبوه شد و جای تنگ شد گفتند امیر المومنین دستوری هست تا این مسجد را بر داریم و
بگردان تر کنیم گفت من روا ندارم که کسی بناکرده مهتر عالم علیه السلام را بر دارد گفتند پس حکم گفت بر پشت یکدیگر سجده آورند گفتند بر پشت یکدیگر
چگونه آرند گفت صف اول را بر سر زمین بود صف دوم را بر سر پشت صف اول و صف سیوم را بر سر زمین بود و صف چهارم را بر سر پشت صف
سیوم بر همین مرتب میگذارند هر چند بسیار باشند چنین کنند محسن زیاد ها میگوید و بر کف پای یکدیگر سجده کنند و ظاهر روایت آنست که رکعت
پای سجده آوردن را نبود که بر تخت بر کف پای بر سجد بر سر زمین هم بر سد اگر همه بقیام و رکوع آورند صف اول بسجده رفتند صف دوم را
جای تنگ است سجده نیتوانند آوردن بهمچنان در رکوع باشند تا انها سر از سجده بر آرند و انگاه ایشان سجده روند و سجده را لاحقانه بیارند
روا بود و اگر قوم در رکوع توقف کردند تا امام سر از سجده بر آورد و قیام و رکوعه رکعت دیگر آورد و اکنون با امام سجده فرستد و امام را متابعت کرده
این سجده که با امام آورده اند از اول نیابت دارد نه از دوم اکنون بدو رکعت لاحقانه بیارند روا بود این جای بود که بر ابر امام فرو فرستد
و سجده با بر ابر آورند اگر پیش از امام فرو فرستد پیش از امام باید که نیست سجده اول کنند تا بیکر کعت لاحقانه بود اگر امام را در رکوع انور
یافت اقتدا کرد و بر کوع رفت امام سر از رکوع بر آورده یقوم رفت وی هم از رکوع بسجده رفت و را نوا در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده ها ابو
و ابو یوسف هم روایت است که نماز ش تباه شود و جه قول ابو یوسف ظاهر است که وی تعدیل ارکان را فریضه دارد آن قومه را آورد و لکن بیش
از امام معتبر نبود و اگر نیاورد فریضه را ترک آورد و نماز ش تباه شود این روایت دلیل میکند که ابو حنیفه تعدیل ارکان را فریضه میدارد و این
جای بود که بر گذرد و نماز تمام بکند اما اگر با خر یک نماز قومه لاحقانه نیارد و نماز ش روا بود و اگر این واقعه را در رکعت آخر بود و بر خیزد
قومه را بیارد و سجده ها بیارد تا اتفاق نماز روا بود اگر در رکعتهای دیگر است یکی رکعت بیارد و با تفاق روا بود و اگر نیارد بهمچنان سلام
دهد بر قول ابو یوسف و شافعی هم رکعت بود و بر قول ابو حنیفه و محمد روا بود و لیکن باکراهیه نشاید که مقتدی پیش از امام سر بر آورد و در
شده که هنوز امام سر از سجده بر نیاورده باید که باز سود و سر بسجده نهاد که بر خطا باشیدن هم از خطا بود در رسول علیه السلام فرمود است

که هرکه پیش از امام سر از سجده برآورد و سری چون سر خر شود و قتی امیر المومنین علی رضی الله عنه پیش از رسول علیه السلام سر از سجده برآورده بود
بروی فرود آورد یا سر سجده نهاد و رسول علیه السلام الحال را بدید بدان معجزه که رسول علیه السلام را بود چنانکه از پیش بدیدی از پس بدیدی و از پس بدیدی
بدیدی و قتی که سر فرو بردنش بسجده از کار گفت یا علی ترا چه داشت بر ین که پیش از من سر از سجده برآوردی و دست بروی فرودی و بار سر بسجده نهادی
و گفت یا رسول الله چنین شنیدم که از لب و دندان مبارک شما که هرکه پیش از امام سر از سجده برارد و سری چون سر خر شود و شما صادق القول
آید من پنداشتم که شما سر از سجده برآورده آید من سر برآوردم چون معلوم شد که شما هنوز سر از سجده برنداشته آید دست بروی فرود
آوردم که نباید که سر من چون سر خر شده باشد رسول علیه السلام فرمود یا علی تو ندانسته که خدای عزوجل امت مرا بر عاصی از مستحقان امان
کرامت کرده است امان در گور بدید آید قال النبی صلی الله علیه وسلم القبر صندوق العمل امیر المومنین علی رضی الله عنه این نظم گفته است شعر
یا من بدنیاه اشتغل ✣ قد غره طول الامل ✣ الموت یاتی بغته ✣ والقبر صندوق العمل ✣ اصبر علی بلواها ✣ لا بد تاتیها ✣ لا مهلت الا بالاجل ✣ ولا بزاد
فی عقل ✣ حتی دلی منه الاجل ✣ قاضی جمال نبیره خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است که مرا از این حدیث انست که چون سری چون سر خر شود
و مراد از وی انست که هر سر که در وی این مقدار از فقه نبود که باند پیش از امام سر نمی شاید برآوردن و فرود آوردن آن سر خود
سر خر بود اگر پیش از امام سر از سجده برآورند که هنوز امام سر بر نیاورده است بار سر سجده نهاد این از چند وجه خالی نبود یا خود
را بر خطا دید یا نیت متابعت امام کرده یا نیت سجده اول کرده یا هیچ نیت نکرد و امام سر از سجده برآورده این نیز همان سجده اول وی
بود اما اگر نیت سجده دوم کرده در مسجد چندانی تاخیر کرد که امام سر از سجده برآورده بار سر سجده نهاد وی سجده دوم
را با امام سر از سجده برآورد در نوادر صلوة امام بکر خواهر زاده ره از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت است که نماز
تباه شود اما این جای بود که برگذرد نماز تمام کند اما اگر تاخیر نکنی سجده لاحقانه ارد از عهده بیرون آید اگر امام قعده فرض نشست
و برکست زاید بر است بفراموشی مقتدیان وی را متابعت کردند همه قیام او زدند رکوع اگر سر بسجده نهند نماز همه روا
نماز همه روا بود و اگر بقعده باز آیند روا بود اگر پیش از انکه امام سر بسجده نهاد وی مقتدیان سر بسجده نهادند امام را یاد آمد باز نشست بقعده باز آمد
نماز امام روا بود و مقتدی را نماز تباه شود اگر پیش از انکه مقتدیان سر بسجده نهادند وی امام را یاد آمد که قعده فریضه
نیست و در بار کشتن بود که مقتدیان سر بسجده نهادند نماز همه روا بود از برای آنکه امام قصد باز
کشتن کرد و شروع کردن قیام و رکوع زواید و رحق امام بر انداخته شود چنانکه قیام و
رکوع در حق امام بر انداخته شود در حق مقتدیان نیز بر انداخته شود ایشان دو سجده زیادتی
آورده باشند ما دون رکعت بود نماز تباه نشود اما در قعده فرض نشست و برکعت نزاید
برخاست بفراموشی مقتدیان وی را بر خطا دیدند متابعت نکردند امام قیام در رکوع باز آورد
اگر سر بسجده نهد و نماز همه تباه شود و اگر بقعده باز آمد نماز همه روا بود اگر پیش از انکه سر بسجده نهادند مقتدیان

سهو و قعده سهو اعاده کند و سجده سهو بجا آرد و اگر سجده سهو نکند نماز تباه شود و امام قعده فرض نشست و برگشت زود سر برخاست
بفراموشی مسبوقان پیرامت متابعت کردند قیام و رکوع او رد تذا اگر سر سجده نهند نماز همه تباه شود و اگر سر سجده نهند و قعده باز نشیند نماز
هر دو بود اگر امام قعده فرض نشست قعده تطوع پیوست بحرد برخاستن نماز همه تباه شود که در میان تطوع بی تحریمه علیحده درست نباشد امام
قعده فرض نشست و برگشت زود سر برخاست بفراموشی مسبوقان پیرامتابعت کردند نماز مسبوقان تباه شود و امام را روا بود و اگر امام
باز گردد و قضا آن بروی نبود چون بفراموشی برخاسته است اگر امام قعده فرض نشست قعده تطوع برخاست مسبوقان را
متابعت کردند نماز مسبوقان تباه شود و اگر امام باز گردد و قضا و رکعت بروی بود چون بقصد تطوع برخاسته است مسبوقان بالقضا مسبوقانه
برخاسته است و مسبوقانه السجده مقید کرد امام سجده باز گشت اگر سجده صلبی بود نماز مسبوق تباه شود که وی نماز خود را وقتی جدا کرده است
که فرض امام چیزی باقی نبوده است و اگر سجده تلاوت بود روایت نوادر است که نماز مسبوق تباه شود از برای آنکه از امام نماز خود وقتی جدا کرده است
که بر امام چیزی از فرض باقی نبود اما ظاهر بر روایت اینست که نماز را بود وی وقتی نماز خود را جدا کرده است که بر امام فرض چیزی باقی نبوده است دلیل
بر آنکه اگر امام الزمان سلام داد وی نماز ایشان را بود وی پس آوردن آن سجده تلاوت قعده در حق امام بر انداخته شود و امام در حق مسبوق بر
انداخته نشود اما اگر سجده بسهو باز گشت اگر قیام و قراءت مسبوق بعد از قعده معتبر امام بود وی نماز را بود و اگر بعد از قعده معتبر امام بنشاند
بود و نماز تباه شود و اگر بر برابر افتاده بود همین حکم دارد مسئله مسبوق چون مسبوق اقتدا کرده امام را نماز را بود مقتدی را نماز تباه نشود
و اگر دو مسبوق اند و یکی مسبوقانه خود را بقدرت قیام در رکوع نشسته او در رکوع و سجود یکی بجا آورد آنکه نشسته اقتدا کرده است بر رکوع و سجود
نمازش تباه شود آنکه بجا آورده است باقی مسبوقانه خود را تمام کند نماز را بود از برای آنکه با قدرت قیام در رکوع نشسته نماز نیشود و تطوع اما با
قدرت قیام در رکوع ایما معتبر نیست بخلاف بیمار که ایما از وی معتبر بود و ایما از صحیح معتبر نبود و ان اشارت از وی عمل اندک است پس مولد
که باقی نماز خود را تمام کند اگر مسبوق بقضا از مسبوقانه برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد درست نیاید که وی حکم مقتدی دارد باب بیست و سیم در
بیان سجده سهو علما را اختلاف است سجده سهو پیش از سلام باید آوردن یا بعد از سلام و بقول مالک رحمته الله اگر نقصان است در نماز
پیش از سلام و اگر زواید است بعد از سلام اما این سوال و جواب ایشان در پیش ما روا نیست بود ابو یوسف رحمته الله انجا حاجت نبود
گفت اگر مسئله را بر رد و اند سهو چه وقت آرد امام مالک ساکت شد جواب نتوانست گفتن اما بقول شافعی رحمته الله سهو پیش از
سلام باید آوردن و حجت قول ایشان اینست که روایت میکند عبد الله بحینه رضی الله عنه که رسول علیه السلام سجده سهو پیش از سلام آورد
و بقول علما رحمهم الله سجده سهو بعد از سلام می باید آورد که روایت میکند عبد الله مسعود و مغیره عایشه صدیقه رضی الله عنهن
که رسول علیه السلام سجده سهو بعد از سلام آورد و ثوبان رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام لکل سهو سجدتان من بعد
السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم سجدتان تکفیان لکل سهو فی الصلوة و تاویل انکه عبد الله بحینه رضی الله عنه روایت میکند آن بود که
رسول علیه السلام سلام داده بود سهو او رد که وی در آمده رسول علیه السلام را در سجده دید چنین گمان برد که مگر سهو پیش از سلام آورد ظاهر
دانست که سهو بعد از سلام آورد باید دانستن که انبیا را در عبادت سهو نرفته است اما در تبلیغ رسالت سهو نرفته است اگر بر موضع سهو است نماز شهد

تا کجا خواند اگر امام است تا عبده و رسوله خواند و یک روی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها کند است مخیر است خواه یک روی سلام دهد و خواهد بر دو روی بعضی گفته اند که تنها بر دو روی سلام دهد اولیتر بود و در خواندن قرارت تشهد نیز مخیر است خواهد بار اول تا عبده و رسوله خواهد بار دوم تا آخر خواند و خواهد بار دوم تا عبده و رسوله و اگر بار اول تا آخر خواند بار دوم بغیر اموشی تا هم آخر خواند سهو واجب نشود که اصلیت بهیچ تغیری سهو واجب شود و بتاخیری سهو واجب شود و بر چه بتاخیری سهو واجب شود بتغیر و سهو واجب نشود چنانکه بسبب رکوع و سجود نرمی باید گفتن وی بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند میباید گفتن وی نرم گفت یا اعوذ بالله بسم الله را نرم میباید گفت وی بلند گفت و مانند اینها سهو واجب نشود و اگر درست نماز بامداد بر سر دو بنشست و بغیر اموشی برخاست باز گردد و سهو آرد و اگر درست و کافی نماز پیشین یا شام بود او مخیر بود خواهد باز گردد خواهد باز نگردد در هر دو حال سهو واجب آید اگر درست نماز خفتن سیوم برخاست بغیر اموشی اگر باز گردد سهو واجب آید و اگر نی نباید که سنت نماز خفتن چنانکه دو مشروع است چهار هم مشروعست سلام سهو از نماز بیرون آردیانی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بیرون آرد موقوف بباز گشتن فائده این خلاف جائی پدید آید که سلام سهو داد پیش از انکه سهو باز گشتی یکی اید بوی اقتدا کرد بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو داد پیش از انکه سهو باز گشتی مسافر نیت اقامت کرد نیت اقامت وی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درین نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهما الله کند سلام سهو داد پیش از انکه سهو باز گشتی قهقه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه شود اشکال اید که زفر رحمه الله دران دو مسئله با محمد رحمه الله بود از چه معنی است که درین مسئله با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله یار شده است اصلیت مر زفر را رحمه الله در خنده قهقه که بر کجا که نماز تباه کند طهارت تباه نکند اما اگر سهو باز گشتی یکی اید بوی اقتدا کرد یا اتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند با اتفاق درین نماز عمل نکند و اگر قهقه خندید بقول علمائنا رحمهم الله طهارت تباه شود و بنا بر همان اصل که گفته اند بقول زفر تباه نشود و باز گشتن بسجده سهو تعذر ابر کیر دیانی از ابو یوسف رحمه الله روایتیست آمده است که قعده بر کیر دظاهر روایتیست آنست که قعده بر نکیرد فائده خلاف جائی پدید آید که سهو آرد دان قعده را باز نه آورد ظاهر روایتیست نماز را بو دبدان روایت ابو یوسف رحمه الله روا بود سلام داد تا سهو نیارد تواند که بیارد و اگر سلام داد تا سجده تلاوت نیارد و نتواند که در دکه سجده سهو قضی تواند آورد ان که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود تا اگر سلام سهو داد پیش از انکه سهو باز گشتی نماز باد را افتتاح برآید یا نماز آویزه او قات نشد درین هر دو صورت سجده سهو نتواند آورد و اگر در نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمه الله گفته است که تا الشک به یقین نشود بحر د شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود اگر شک در سهو است سهو واجب نشود تا اگر مسافر در نماز شک افتاد و لیکن آن نماز را همچنان شک تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته است که سهو واجب نشود از برای انکه گذاردن نماز به تیقن است و سهو شک و در شبهت شک حکم ثابت نشود قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود کسانی بر خال محمد حسین بود او از قرارت بزرگ بود در لغت نیک کامل بود و محمد حسن رحمه الله در او

خاطر نیکو داری هم از یک علم نیکو تی از علمهای دیگر شرم نمیکنی تا از علی پرسیدند بعضی کسای رحمة الله گفت هرگز در یک علم شاگرد کسای نبود دیگر و بر ازان هم روی زیادت گفت تو نحو نیکو میدان یک مسئله از نحو سوال کنم جواب گوی گفت سوال کن گفت در سهو چند سجده است یا نی گفت فی الجمله رحمة الله گفت بچه دلیل میگوی گفت لانه عزز لا لعصر هر چه را خورد گفتی از ان خورد تر توان گفتن چون سهو گفتی زیادت است سهو دیگر توان لازم داشتن کسای را دهل زد و حمزه بود و حمزه رحمة الله از قراء بزرگ بود و در عهد وی بجوانی بود چون هر یک کسا بحمزه رسید حمزه رحمة الله گفت سهل باشد کاری باشد کسای گلیم بان بود چون خبر بکسای رسید برخاست و نزدیک حمزه رفت چهار انگشت بچشم حمزه رحمة الله بر کسای افتاد و دیر انگشت که کسای این است گفت ای پسر از قران چیزی یاد داری بر خوان کسای امر و گفت انا نزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون سورت الرتک ایات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا و الکتاب احکمت این هر دو سورت یا آیت متشابه اند یکی آیت ازین سورت می خواند یکی ازان سورت که همچنین هر دو سورت را تمام کرد یکی الفی داد وی تعظیم و تبجیل کرد و حمزه را ازان خوش آمد کسای گفت ای استاد بزرگوار ما بانند ایم لیکن چنین بسی افتم بیابان بود که کسای رحمة الله آدم علیه السلام را بجواب داد آدم علیه السلام ویرا گفت ای پسر از قران چیزی یاد داری برخوان سوره طه آغاز کرد چون بدین آیت رسید و عصی آدم ربه فغوی این آیت را ماند تم اجتبیه آغاز کرد آدم علیه السلام گفت ای پسر از قران چیزی ماندی گفت این آیت زلت شما بود شرم داشتم از خواندن این آیت آدم علیه گفت ای پسر دمان بازگرد آب دمان خود بر گرد کرد و دمان کسای کرد حال بشک ازو مان او روان شد چنانکه در هر محفلی که کسای قران خواندی بوی مشک ازان محفل روان شدی سیر کنا بآبان آدم علیه السلام وی دران علم بی نظیر شد خواجه امام یکر خواهر زاده رحمة الله گفته است که یاد داشت عدد رکعات واجب است اگر مسبوقی را در نماز حدث رسید بنا رفت و برادر راه تنگ افتاد که من چه گذارده ام چون بای نماز آمد که یاد آمدش چه مقدار گذارده ام خواجه امام یکر خواهر زاده رحمة الله گفته است که سهو واجب نشود ظاهر روایت انست که سهو واجب شود اگر نماز گذارنده را در سهو مشغول شدن در نماز قراءة نمیتواند خواندن هر چند تاخیر کند تا ان مشغولی بانه تا وی قراءت تواند خواندن سهو واجب نشود و این تاخیر بعد از است و بغیر قراءت سهو واجب نشود و اگر در نماز شک افتادش که در آن نماز بیش ازین نماز نماز می گذارده ام از من چیزی سهو فرست یا نی هر چند که تاخیر کند سهو واجب نشود که شک ان نماز در ین نماز حل نکند اما اگر در همین نماز شک افتادش نگر میکند و میگذارد و همچنان نماز را تمام کرد بعد ازان معلوم کرد که بروی سهو چیزی نرفته است خواجه امام یکر خواهر زاده رحمة الله گفته است که سهو لازم نشود ظاهر روایت انست که سهو لازم نشود اما اگر در ین نماز شک افتادش مقدار کمی تاخیر کرد سهو واجب شود مقدار کمی ترا نچه دانیم بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد توانستی گفتن سهو لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این مقدار تاخیر کند بقدر آموختی که از عبد و رسوله تا انک حمید مجید توانستی خواندن سهو لازم شود و بقول قاضی محمد محسن باریدی رحمة الله گفته است اگر این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد توانستی گفتن سهو لازم شود و فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله گفته است اگر مقدار رکوع مصلی یا سجده مصلی تاخیر کند سهو لازم شود اگر در نماز نرم خواندنی بلند آغاز کند یا در نماز بلند خواندنی نرم آغاز کند ظاهر روایت هر چه اندکی خواند سهو لازم شود و روایت نوادر ان است که نماز نرم خواندنی بلند آغاز کند یک حرف بلند

سهو لازم شود و اگر بلند خواندنی را نرم آغاز کرد تا سه آیت نخواند سهو لازم نشود که نرم خواندن مشروعه ترست حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که در سر دو حال او یک آیت خواندن سهو لازم شود ابو عصمه معاذ مروزی از ابو یوسف و محمد رحمهما الله روایت میکند که در سر دو حال سه آیت خواندن سهو لازم شود بنابر فرضیت قرارت در نفل جهار رکعتی در شفع اول و یک رکعت فاتحه نخواندن یا سورت بقرا موشی در رکعت سیوم یا چهارم از اقتضا کند یا نی در مختلف الروایه شیخ الاسلام علاء الدین از حسن بن زیاد رحمه روایت است که هر دو را اقتضا کند بقول ابو یوسف رح هر دو را اقتضا نکند یحیی بن اکثم رح گفته است که اگر فاتحه مانده است قضا کند و اگر سوره مانده است قضا نکند ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما آنست که تکرار فاتحه مشروع نیست تا اگر فاتحه نخوانده است قضا نکند اما اگر سورت مانده است قضا کند چون قضای کند نرم خواند یا بلند اگر نرم خواند نیست باتفاق نرم خواند و اگر خفا بلند خواند نیست بلند خواند بلخی رحمه الله گفته است که فاتحه را نرم خواند که در محل است سورت را بلند خواند همچنانکه فوت شده است اما ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما آنست که در یک رکعت نرم خواندن و هم بلند خواندن مشروعه نیست ادا و قضا فاتحه نیست قضا سورت واجب و سنت راتبه واجب دارد هر دو را بلند خواند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر آغاز بلند خواندنی را نرم آغاز کرد و هر کجا یاد آمد کرد هم از انجا بلند آغاز کند و اگر باز سر آغاز کند پاک بود و اگر در قیام بجای فاتحه التحیات خواند اگر قیام اولست اجماع است سهو واجب نشود اما اگر در قیام دوم ابو جعفر طحاوی رحمه الله گفته است که سهو لازم شود که در قیام دوم محض محل قرارت است و بعضی از مشایخ گفته که بر روایت نوادر اگر بیش از قرارت خواند سهو لازم نشود و اگر بعد از قرارت خوانده است سهو واجب شود که تاخیر رکوع میشود و ظاهر روایت آنست که قیام و قرارت همان فریضه است و هم رکوع فریضه است چون بتاخیر قرارة سهو لازم نمیشود بتاخیر رکوع هم سهو لازم نشود که در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح از محمد رح روایت است که اگر کسی در قیام اول یا دوم یا سوم یا چهارم بجای فاتحه التحیات خواند سهو لازم نمیشود که قیام محل ثنا است و هم محل قرارة چون محل خواندن ثنا است سهو لازم نشود اما اگر در رکوع یا در قومه یا در سجده بجای ثنا فاتحه خواند سهو لازم شود این بجای محل قرارت نیست در غیر محل خواندن سهو لازم شود اگر فاتحه خواند و بار فاتحه خواند سهو لازم شود که تکرار فاتحه مشروعه نیست اگر فاتحه خواند و سورت و بار فاتحه خواند سهو لازم نشود که در معنی سورة دیگر شود اگر در رکوع یاد آمد که سورت یا فاتحه ختم نکرده ام از ابو حنیفه رح دو روایت است بیکروایت باز گردد و بیکروایت نی صحیح آنست که باز گردد و باتفاق رکوعش بر افتد و رکوع باز آرد اگر در رکوع یاد آورد که دعا و قنوت نخوانده ام چون برین صحیح اینجا آنست که باز گردد اگر باز نگشت آن رکوع بر افتاخته نشود از آن که رکوع فریضه است و خواندن قنوت واجب اگر در رکوع یاد آمدش که سورت نخوانده ام باز گردد و سورت خواند و آن رکوع را باز آورد و اگر یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گردد و فاتحه خواند یا سورت باز خواند و رکوع باز آورد اگر باز گردد تا فاتحه خواند بجود باز گشتن از رکوع بر افتاخته شود تا اگر بر اقتدای آن فاتحه نخواند آن رکوع را باز آرد و اگر از رکوع باز گردد تا سورت یا فاتحه ختم کند تا سورت را شروعه نکند رکوع بر افتاخته نشود تا اگر بر اقتدا از سورت خواندن رکوع بر افتاخته نشود و باز آوردن حاجت نیست بسجده سهو و اگر یاد آمد سورت یا فاتحه ختم نکرده است رکوع را باز آورد سجدتان رکوع دوم بود تا اگر کسی روان رکوع اقتدا کند دست آبد و اگر رکعت دریافته شود و اگر بکبیر رکوع سجود را فراموش کرد بقول مالک رح سهو لازم شود ظاهر روایت سهو لازم نشود اگر در قعده اول قرارت نشنود و بار خواند سهو لازم شود و اگر صلوة گفتا اگر این مقدار گفت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بقول ابو حنیفه رح سهو لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رح تا مالک حمید بمجید نخواند سهو واجب نشود و این اختیار خواجه امام بکر خواهر زاده است رحمه الله علیه اگر اللهم

صلی گفت یاد آمدش باقی تمام کرد سهو واجب نشود از برای آنکه آنچه بفراموشی خواند نزدیک است عبارتی بعد خوانده است سهو لازم
نشود و اگر اللهم صل علی محمد گفت یاد آمدش باقی تمام کرد قاضی ابو محسن ماتریدی رحمة الله گفت سهو لازم شود و سید امام ابو شجاع
رحمة الله گفته است که سهو لازم نشود که من بر گزار خود نیایم که کسی بجد من صلوة کوید من بروی سهو لازم دارم و قاضی امام ابو محسن
رحمة الله گفته است که ما بصلوة گفتن سهو لازم نمیدانیم سهو بدان لازم داریم که بچیزی مشغول مانده است که بروی هیئت آن تاخیر قیام
میشود اگر در وی آخر سورت یا فاتحه ضم کند بفراموشی در صلوة صدر قاضی محسن مروزی و در منتقی از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که سهو
لازم شود و ظاهر بر روایت سهو لازم نشود اگر در وی آخر فاتحه تخواند حسن یاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که سهو لازم شود ظاهر
روایت سهو واجب نشود اگر در قعده آخر قرارت تشهد دو بار خواند یا سه بار سهو لازم نشود اما اگر سلام را فراموش کرد و لیکن دعا
میخواند یا مقدار بیست دعا میخواند سهو واجب نشود که آن قعده محل ثناست اما اگر سلام را فراموش کرد و او را در وی بود شش از آن اگر
کرد یا خاموش کرد بعد از آن یاد آمدش سهو واجب شود در سهوی که در وی اختلاف علماست السهو یا بیاد در سهوی که در وی اختلاف
مشایخ است السهو نیاید اگر بوقت برخاستن نشست اگر التحیات ابتدا کرده است سهو واجب آید و اگر نی نی اگر بر سر دو نشست و بفراموشی
بر کعت سیوم برخاست چه مقدار باید تا سهو لازم شود خواجه امام بکر محمد بخاری رحمة الله گفته است اگر بقیام نزدیکتر است سهو لازم شود
اگر بقعده نزدیکتر است سهو لازم نشود اما ظاهر بر روایتی آنست که دستها از زانوها از زمین بر دارد کمند سهو لازم شود اما اگر زانوها از زمین بر دارد
نشده است و لیکن دستها بر زمین است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که سهو لازم شود از برای آنکه در آن زمان دستها نهادن بر زمین
بدلست است از اعتبار نیست این اختلاف مشایخ در وجوب سهو بود اما باز کردن باقی یعنی گفته اند اگر بقیام نزدیکتر است باز نگردد و اگر بقعده نزدیکتر است
باز گردد و این قول ابو یوسف است رحمة الله و همین را حکم کل داده بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله اگر قیام را مقرر کرده است باز نگردد و اگر قیام را مقرر نکرده
باز گردد که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که رسول علیه السلام فریضه چهار رکعتی بر سر دو نشست بر کعت سیوم سبحان الله گفتند باز نشست
و باز نگردید بعلت آنکه قعده اش سبحان الله گفتند باز نگشت و رسول علیه السلام سبحان الله گفت ایشان متابعت کردند بعد از فراغ سلام گفت
کردند که نماز شان بود و تعدیل ارکان نیز معنی است که ان بار باز گشتند این بار باز نگشتند که رسول علیه السلام فرمود که ان بار قیام مقرر نکرده بود و این بار قیام
ما این بار قیام مقرر کرده بودم باز نگشتم پس معلوم شد که بر کجا قیام مقرر کرده باشد باز نگردد و اگر قیام مقرر کرده باشد باز گردد سبحان الله گفتن
مقتدی بمنزله سجده سهو است اگر مقتدی بسجده سهو مشغول شد بیک سجده آورد باید در رکعت مسبوق شد بیک سجده آورد باید و سجده این مسئله واقعه مسروق است جندب از
ایشان روایت کرد ان عبد الله مسعود بود رضی الله عنه ایشان بدو نماز شام را بدو رکعت مسبوق شدند مسروق بدو سجده آورد و جندب بیک سجده آورد
اورا گمان ایشان از دین مسئله منظر شد مسروق گفت انچه من آوردم بهتر است جندب گفت انچه من آوردم بهتر است بر دو بعبد الله مسعود رضی الله عنه
باز گشتند عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که بر دو نیک آورده اید اما اگر این واقعه مرا افتد چنان ارم که مسروق آورد یعنی بدو سجده ارم بعد
گفته اند چون قیاس است عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که بر دو نیک کردید پس اگر فراموشی ان دو رکعت را بیک قعده آرد سهو لازم نشود
روایت نشده لازم شود که قعده اولی اصح است که بترک واجب بجده سهو واجب شود اگر بعد از ان جهل و در جهل سهو واجب نشود جهل عفی

میکند از امام بر سر دو نخست مقتدیان و یا بر خلاف دیدند و بقیام سیوم برخاستند از امام تعدد معتبر کرد و بر کعت سیوم برخاست
مقتدیان معلوم شد که امام بر سر دو نشسته بوده است باید که باز گردند و قعده از ند استحال اینکه قرائت است و قعده اولی واجب است
فریضه بوا جب چرا باز گردد و جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود ایشان بدان قعده لاحق اقتدا
لاحق واجب است که نخست آن آرد که امام بی وی آورده است و انگاه متابعت کند و اگر امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست
یکی از مقتدیان را یاد آمد که من قراءة تشهد نخوانده ام باید که باز گردد و قراءة تشهد بخواند و انگاه متابعت کند بنا بر همان اصل است
وی بان قراءة تشهد لاحق لازم است که نخست لاحقانه ادا کند و انگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لاحق را باید که سهو امام را
متابعت نکند و اگر کند نمازش تباه نشود ولیکن از سهو نیابت ندارد با خلاحقانه همانجا که امام سهو آورده است وی نیز همانجا
برخلاف مسبوق که بقضا مسبوقانه برخاست قیام و رکوع آورد امام بسهو باز گشت باید که مسبوق نیز باز گردد سهو امام
را متابعت کند و ان قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت با سر سجده نهاده است که امام بسهو باز گشت بنگریم
اگر قیام و قراءت وی بعد قعده معتبر امام افتاده است روا بود و اگر پیش از قعده معتبر امام افتاده است یا بر ارکان نمازش
تباه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام برخاسته است و سر سجده نهاده امام بسهو باز گردد و اگر متابعت کند و بر ارکان نمازش
تباه شود و اگر مسبوقانه را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام بسهو باز گردد وی متابعت کند نمازش تباه نشود و اگر پیش
از قعده معتبر خویش سهو امام را متابعت کرد نمازش تباه شود مسبوق سهو امام را متابعت نکرد و بر او در مسبوقانه سهو افتاده
باشد نماز دو سجده سهو آرد نقصان ترا برگیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد وی را در مسبوقانه سهو افتاد باز سهو آرد
کران از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک واجب سهو امام را متابعت نکرد و بر او در
مسبوقانه سهو نیفتاد ان سهو امام را آرد و بالی قیاس آنست که نیارد و باستحسان بیارد و اگر مسبوق میداند که بر امام
سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد نمازش تباه شود و اگر نمیداند که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد
وی متابعت کرد بعد ازان معلوم شد که بر امام سهو بوده است و بعضی گفته اند که نماز مسبوق تباه نشود چون وی
ندانسته است ظاهر روایت نمازش تباه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در نوادر صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که در حال اقتدا اما دون رکعت نماز تباه نکند اما در حال انفراد اقتدا بمقدار
رکنی نماز تباه کند و سجده دور کن بود نماز تباه شود اگر مسبوق بفراموشی یا امام سلام داد و نماز تباه نشود اگر سخن دنیا
نگفته باشد تواند که بنا کند و باقی مسبوقانه را تمام کند سهو واجب شود یا نی اگر پیش از امام سلام داده باشد یا بر از امام
سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم شود که چون امام سلام داد وی حکم انفراد گرفت
انگاه سلام بفراموشی داد سهو لازم شود **فصل** در بیان شک در نماز عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول علیه
قال النبی صلی الله علیه وسلم فلیعد الصلوة عبد الله مسعود دختر از رسول صلعم سوال کرد که زیاد رسول الله صلعم مرد در نماز

نشک می‌اند قول النبی صلعم فتحری الی الصواب عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله مرا در نماز شک می‌کند
قال النبی صلعم فنیا بن علی الاقل فلیکن بر کمترین و از ده صلعم بمنه الله نقل کرد و اند اگر کسی را با اول شک آمد باید که بر یقین
کند و بر عبدالله بکر رضی الله عنه فرمود که نماز را سر گیرد و اگر بار دوم افتدش بنا بر ان کند که پیغمبر علیه السلام عبدالله مسعود
را فرمود که تحری کند و صواب گیرد و اگر شک بسیار گردد و همچنان کند که عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه فرمود که گمان
بنا کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که دو رکعت نماز که بعد تمام کنی فاضل‌تر از ان بود که بیقین باز آن نماز تباه کنی و اعادهٔ
کبری از برای آنکه هر باری که آن نماز را بر اندازی باز از سر گیری احتمال آنرا دارد که در هفتاد و یکم همان شک باز افتد و
امام زاهد فرغانه گفته است که هر که از جایی بر سجده باز گردد که آنجا سجده باز بر سد هر کجا که فریضه یا بدعتی جهم آید آوردن به
بهتر از ترک فریضه بود و هر کجا که بدعتی یا واجبی جهم آید آوردن ان بدعت به از ترک واجب بود و هر کجا که سنتی یا بدعتی
جهم آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود و هر شکی که بعد از فراغ افتد آن شک را اعتبار نبود تا بیقین نشود و هر کجا که چیز
روحی آید و یک چیز تا سدانی ان یک چیز تر جیح دارد بر ان دو چیز روایتی بحکم حدیث قال النبی صلعم ما اجتمع الحرام و الحلال
الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی هم نمیشود حرام و حلال مگر که غلبه نمیشود حرام بر حلال ابوذر رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله
من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش از انکه در نماز شروع کنی بگوی که اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب شیطان این
چنین گفته اند که هر که خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و هر خود را از کجا
اندیشه نگاه دارد و زبان را از غیبت و لغو نگاه دارد و خلق را از حرام و شبهه نگاه دارد و دل خود را از حسد نگاه دارد و بصر را از
کینه نگاه دارد و در قیام چشم را بجای سجود دارد و پیش از انکه تحریمه بپیوندد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب
تا دل خود را در نماز حاضر یابد این دعا ابوذر است و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که همچو عیسی علیه الصلوة
والسلام بیند بروی باد کرتا دو یا سه در نگاه کند و اگر دو کس پهلوی یکدیگر نماز میکنند و نزدیک هر دو یک نماز میکند از یکی
شک افتاد که من هر که را دوام باید کرد آن دیگر را بدل نگاه میدارد که چه میکند از هر چه آن می گذارد وی گذارد و اگر آن نماز
سهو آرد وی نیز سهو آرد و اگر ان سهو نیارد وی نیز سهو نیارد و اگر در رکوع یاد آمدش که قرارت نخوانده ام باید که از رکوع
و قرارت خواند چون فریضه دو رکعت بود یا نفلی و یا وتر اگر فریضه چهار رکعتی بود و لشان بود که باز گردد و قرارت خواند تا واجبی را
اقامت کرده باشد و آن رکعت را باز آرد و اگر باز نگشت نماز وی بود بشرط انکه دو رکعت دیگر قرارت خوانده باشد و اگر
رکوع یاد آمدش که قرارت نخوانده ام باز گشت قرارت نخواند و بر کوع رفت یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گشت و فاتحه خواند و بر کوع
رفت یاد آمدش که سوره یا فاتحه نخوانده ام باز گشت و سوره یا فاتحه تمام کرد و رکوع باز آورد و اتفاق معتبر این رکعت چهارم بود تا اگر
کسی در یکی از رکعتهای اخیر این رکعت دریافته شود و اگر مسبوق یا نفلی چهار رکعتی میکند اند و بر سر دو رکعت و بر کعت
بر خاست قیام مکروه آورد یا بایستد که بر سر دو رکعت ام بقول ابو حنیفه رحمه الله باز گشتن بدعت بود و بقول ابو یوسف رحمه الله باز گشت مستحب

بقول محمد وزفر وشافعی رح بازگشتن فریضه بود واگر بازنگشت ونماز تمام کرد بقول ابوحنیفه وابو یوسف رح سهو لازم شود وبقول محمد وزفر وشافعی رح روا نبود واستادان مناخران گفته اند باید که بازگردد ونماز را بروجهی تمام کند کذا اتفاق رواین بود بهتر ان بود که مختلف اگر بازگشت وقعده آورد ان قیام ورکوع برانداخته نشود وبرقول ابوحنیفه وابو یوسف رح تا برفورد وسجده آرد نمازش سه رکعت شود وبر قول محمد زفر وشافعی رح برانداخته شود تا اگر باز نیارد وبقول البنان نماز تباه شود باید که آن قیام ورکوع را باز آرد تا یقین از عهده بیرون آید واگر فریضه چهار رکعتی پنداشت بر سر دو نشسته برکعت سیوم برخاست قیام ورکوع آورد در رکوع عود آمدش که بر سر دو نشسته ام اتفاق است که باز نگردد واگر باز گردد وقعده آرد اتفاق است این قیام ورکوع برانداخته نشود تا اگر برفورد وسجده آرد نمازش سه رکعت شود برخیزد یکرکعت نماز دیگر گذارد تا نمازش تمام شود واگر دو سجده نیاورد دو رکعت آورد وبعتبر ان قیام ورکوع اول بود یا قیام ورکوع دوم شود روایتی نوادر معتبر قیام ورکوع دوم بود که بر اثر دوی سجدها ست ظاهر روایت قیام ورکوع اول بود فایده این خلاف جای بدید آید اگر یکی اقتدا کرد بر ین رکوع بوی اقتدا کرد بر روایت نوادر این رکعت دریافته شود واما ظاهر روایت این رکعت دریافته نشود اگر قیام آورد وقعده وقیام آورد ودو سجده قیام آورد ورکوع وقیام ودو سجده این همه یکرکعت نماز بود برخیزد وباقی نماز خود را تمام کند واگر نماز بامداد میگذارد در قیام شک افتادش که این رکعت اول ست یا رکعت دوم باید که تحری کند اگر دلش بر رکعت اول قرار گیرد رکعت اول وبر آن بنا کند دوم قرار گیرد رکعت دوم وی بود واگر بر هیچ قرار نگرفت دو رکعت نماز بگذارد بر وقعده با خر سجده سهو بر دازد همچنین بر ین مثال واگر یک قعده آرد نمازش تباه شود اگر دو رکعت بر وقعده آورد معلوم شدش که آن دوم بود ست این سیوم شد در شرح بستانی از محمد رح روایت میکند که یکرکعت نماز دیگر گذارد تا ان دو رکعت فریضه بود واین در تطوع اشکال آید که بعد از نماز بامداد تطوع مشروع ست محمد رح گفته تطوع مشروع ست که بعد آنرا وعده کند واین در شک افتاده ست واگر رکعت دیگر نیاورد وان یکرکعت نماز وی باطل شود کما روی عن النبی صلعم انه نهی عن البتیرا خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله گفته ست که ان رکعت دیگر را نگذارد از برای انکه نماز وی بجا لتی ست که اگر سلام دهد روا بود از برای بر سر دو نشسته واگر آن رکعت دیگر گذارد تطوع شود بعد ازان بامداد تطوع کذا لون بدعت ست واصلی ست بدعتی گفتن یا بدعتی شمردن آید که سنت بر ان آوردن بدعت اما روایت محمد رح روایت اصل عمل کردن خاصتر بود از انکه سهو با خر نماز مشروع ست واین آخر فریضه نیست که یکرکعت تطوع کذا ده ست واین آخر تطوع نیست که یکرکعت نماز نبود باید که یکرکعت نماز دیگر گذارد وسهو آرد تا ان رکعتی نماز باطل نشود نماز وی بانقصان سهو نماند وبقول شافعی رح این نماز تباه شود از برای انکه وی تکبیر اول را رکن دارد ولفظ سلام را فریضه واین هر دو نیافتم بقول علماء رحمهم الله نماز روا بود وسهو لازم شود وچون سهو آرد نقصان تطوع را بر گیرد یا نقصان فریضه را بر قول ابو یوسف رحمة الله نقصان تطوعی را که ای تحریمه علاحده گذارده ست بقول محمد نقصان هر دو را یک تحریمه گذارده ست اگر نماز بامداد در قیام شک افتادش که این دوم من ست یا سیوم منست اتفاق ست که این رکعت را نپندارد که اگر از وی نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام ورکوع وقعده آرد تا اگر سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم ولیکن احتمال اندارد که دوم بود آن قیام ورکوع موقوف بود بعد از قعده برفورد وسجده آرد وقعده وسهو از

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقها دانند عام نداند باز گردد و قعده اردا گر بر اثر قیاس که سیوم را
بر سر دو نشستن یافتم و نماز تمام شد و لیکن احتمال انذار دکه دوم هست پس وی یک رکعت نماز پیش نیاورده هست بر فرض
یک رکعت نزدیگر گذاند و دو سجده سهو آرد از عهده بیرون مسئله بر قرار دو قیام تشک افتادش که اول این
هست یا سیوم من اتفاق هست که این رکعت را نیارد که اگر اورد نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام اورد رکوع
و قعده آرد و اگر بر ان قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم و لیکن احتمال انذار دکه اول وی بود بر فرض سهو دارد
و یک رکعت وی نماز قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز گردد و قعده اردا گر از سیوم باز گشته است
بر سر دو نشستن یافتم و اگر از اول باز گشته بود وی هیچ نیاورده باشد پس دو رکعت نماز بیک قعده آرد از عهده
بیرون آید مسئله بر قرار در قیام تشک افتادش که اول هفت یا دوم یا سیوم اتفاق از رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش
تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد در رکوع قعده و دو سجده و قعده و یک رکعت نماز دیگر سهو از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده اردا گر از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم اگر از دو باز گشته بود وی یک رکعت
نماز آورده بود و اگر از یکی باز گشته وی هیچ نیاورده باشد دو رکعت نماز گذارد بدو قعده و سهو اردا از عهده بیرون
آید و اگر فریضه سه گانه میگذارد در قیام تشک افتادش که اول من هست یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد بر قعده
و سهو آرد از عهده بیرون آید اگر نماز چهار گانه میگذارد در قیام تشک افتادش که اول من هست یا دوم مشایخ عراق
گفته اند که این رکعت را بیارد و دو رکعت دیگر آرد و قعده بنا بران اصل هست که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعت بر
دو نشستن سنت دارند و الگاه یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو اردا از عهده بیرون آید ظاهر روایت آنست که بر سر
دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت نماز گذارد پنجاه رقعده و سهو و نماز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی تشک افتادش
که اول هفت یا دوم هفت یا سیوم یا چهارم چهار رکعت پنجاه رقعده اردیا آخر سهو آرد از عهده بیرون آید مسئله
بر قرار تشک افتادش که اول من هست یا سیوم اتفاق هست که این رکعت را آرد و قعده نیارد و انرا برای انکه با اول یا
با سیوم وی هر دو جای قعده آوردن بدعت هست بسر یک رکعت دیگر آرد و دو قعده و دو رکعت دیگر آرد بیک قعده و سهو
اردا از عهده بیرون آید مسئله بر قرار در قیام تشک افتادش که چهارم هفت یا پنجم اتفاق هست که آن رکعت
را نیارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد در رکوع و قعده و اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم
و اگر چهارم بود قیام در رکوع موقوف بود بر فرود و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود و بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت
نماز پیش نیاورده بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید مسئله بر قرار در قیام تشک
افتادش که سیوم نیست یا پنجم اتفاق هست که آن رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد رکوع

وقعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود قیام و رکوع موقوف و بسجود آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند
که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتم و اگر چهارم بود دوی سه رکعت نماز پیش نیاورده
بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک که سوم منست یا پنجم اتفاق است
که از رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام از دو رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهار نشستن یافتم و
لیکن احتمال آنرا دارد که سوم بود فوراً سجده آرد سه رکعت شود برخیزد یک رکعت دیگر گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتم و اگر از سوم باز گشته بود دو رکعت
نماز گذارده بود برخیزد و دو رکعت دیگر یک قعده بگذارد و سهو از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک افتادش که اول من آنست یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نیارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوعه و قعده تا اگر پنجم بود بر سر چهار نشستن
یافتم و اگر دوی اول بود پنجم نیاورده باشد برفور دو سجده نیارد و یک رکعت نماز شود و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قعده آرد و دو رکعت دیگر یک قعده بگذارد و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده
آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتم و لیکن احتمال آنرا دارد که از اول باز گشته بود و پنج نیاورده باشد و چهار
رکعت نماز گذارد بود و قعده و سهو آرد از عهده بیرون آرد و اگر این واقعه امام را افتد در قضای وی مسبوق بود باید که
مسبوق امام را در آن متابعت کند و ننشیند چندانی که امام نماز خود را تمام کند و انگاه وی برخیزد و پنجم را بیاورد و مسبوق باشد
مسبوق نه آرد و پنجم لاحق باشد لاحقانه آرد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک افتادش که سوم منست یا چهارم من این رکعت را گذارد و قعده آرد و سهو آرد از عهده بیرون آید
یا چهارم من این رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و سهو آرد از عهده بیرون آید
مسئله بر قرار در قیام شک افتادش که اول منست یا چهارم من این رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد
و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و بیک قعده و سهو آرد از عهده بیرون آید **مسئله**
اگر وتر میگذارد در قیام شک افتادش که اول منست یا دوم من این رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد دو
رکعت دیگر گذارد بی قعده در هر دو رکعت دعا قنوت خواند بار اول دست برنیارد و لیکن در رکعت آخر دست
برآرد و دعا قنوت خواند سهو آرد **مسئله** بر قرار وتر میگذارد در شک افتادش که دوم منست یا سوم من در این رکعت دعا قنوت
خواند و لیکن دست برنیارد بوقت تکبیر قنوت و قعده آرد برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد در دو دست بردارد و تکبیر گوید و قنوت
و سهو آرد **مسئله** بر قرار شک افتادش در وتر که اول منست یا دوم یا سوم من سه رکعت گذارد بسه قعده در هر رکعت دعا قنوت
خواند و لیکن در رکعت آخر دست برآرد بسنده بود اگر تکبیر گفت شک افتادش که تکبیر اول منست یا تکبیر قنوت باید که این رکعت را
وتر ساخت خواند قنوت و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و لیکن قنوت نخواند و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قنوت خواند و سهو آرد بعضی گفته اند که چون شک در تکبیر اول است نیست بود نماز را و ظاهر سر دانا بود دانا برای آنکه تقیم

بست که تکبیر موهبت نکند نیست که تکبیر اول بست یا تکبیر قنوت پس بهمان صفت که گفته اند گذارد از عهده بیرون آید مگر چنین
تمیمی وتر را باز میکند اگر بر زبان نیت کند والا نه بدین وتر از عهده بیرون آید اگر چنین سه رکعت بی قعده گذارد و بعد
اگر بدل نیت کند و بر زبان تکبیر گفت این همان وتر بود اگر سه رکعت و سه قعده کرد بهمان ترتیب که گفته شد روا بود اگر سه رکعت با قعود
گذارد و نماز شش رکعت بود اگر تکبیر قنوت گفت بسبحانک اللهم و بحمدک خواندن چون یاد آمدش دعا قنوت خواند سجود لازم نشود و اگر این قیام
محل نماست اما اگر تکبیر قنوت گفت و قرارة خواند سجود لازم آید که در آن زمان محل قرارة نیست و تاخیر قنوت خود سجود لازم شود اگرچه
باز قرارة قنوت خواند اگر وتر را سه رکعت جایز شمرده گذارد و خصیبة الیت ۱۲ گفته است که رکعة الوتر قیاس قول ابوحنیفه رضی الله عنه
و نماز شام خواجه امام زاهد فخر ائمه گفته است که در وتر از ابوحنیفه سه روایت دیگر روایت در خرپشتی و یکی روایت در ذخیره است
و یکی روایت در تتمه می باید که این وتر را باز گذارد و همچنین نیت کند نزدیک ترین وتر می که بر تو فرض روا بود اگر بار اول سوا نیاید
باشد از وتر وقتی نیابت دارد و اگر اول بار روا آمده باشد این از فرض نیابت دارد و تطوعی نشود که تطوع سه رکعت مکروه است
اگر وتر را بر سر دو نشست بفراموشی بر گفت برخاست یاد آمدش در شرح مجمع استحبابی ۱۲ آورده است که باز گردد و قیاس قول
ابوحنیفه بر نماز شام و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله باز گردد که وتر بقول ایشان سنت است عمر به نیمه باید که باز گردد
و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا آید به ازان بود که مختلف اگر قیام دوم به پنداشت آنکه سجود است تکبیر گفت و دعا
قنوت خواند یاد آمد در رکعت سیوم باز خواندن باقی خواجه امام ابوبکر فضل بخاری ۱۲ گفته است که باز نخواند قیاس مسبوق باید
رمضان تا اگر یکی در ماه رمضان امام را در رکوع یافت در رکعت سیوم واقتدا کرد و با امام دعا قنوت نخواند اتفاق است که
آن رکعت مسبوقانه خود را باز نخواند چون اول از سیوم نیابت دارد دوم از سیوم طریق اولی بود که نیابت دارد اما
خواجه ابوحفص کبیر بخاری و شیخ الاسلام و قاضی امام علی سعدی رحمة الله گفته است که فرق است میان اینکه اقتدا کند
بر امام مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز وی است و با آخر نماز وی باز آید تحریمه و قعده اول است و از راه قرارت و قنوت
و سجود آخر نماز وی چون در محل خوانده است باز نخواند اما در بعضی نسخه نیاورده است که دوم از سیوم نیابت دارد پس باید که در
رکعت سیوم نه خواند و با اگر در رکعت دوم خوانده است سجود لازم نشود که قیام محل قرارت و دعا قنوت باشد
نه قرارة چون در محل خوانده است سجود لازم نشود اگر نماز شام را چون وتر گذارد سجود واجب نشود اما اگر وتر را چون نماز شام گذارد سجود
لازم شود و اگر وتر میگذارد در رکوع عود یاد آمدش که سورت با فاتحه ضم نکرده ام باز گردد و سورت با فاتحه ضم کند و آن رکوع را باز آرد اما در
رکوع شک افتادش که سورت با فاتحه ضم کرده ام یا نی باز نگردد که در شریعت بشک خللی ثابت نشود و سجود لازم نشود اما در رکوع یاد آمد
که قنوت نخوانده ام جواب اول ابوحنیفه آن بود که باز گردد قیاس سورت با فاتحه ضم کردن و این قول باز فرجمة الله گرفته است اما
ابوحنیفه رضی الله عنه ازان قول رجوع کرد و گفت باز نگردد که فرق است میان سورت با فاتحه ضم کردن و دعا قنوت خواندن از
برای آنکه چون باز گردد تا سورت با فاتحه ضم کند اگرچه سورت با فاتحه ضم کردن واجب است ولیکن چون خواندن کبیر فرض اگر ده شود

باز اگر برای دعا قنوت خواندن باز گردد همین وجهی ادا کرده شود پس از فریضه بوجیب نشاید باز گشتن اگر باز گشت آن رکوعه بر نداشته
شود بنابر قول ترفرح برانداخته شود و بر قول علما رتلثه برانداخته نشود تا همین که دعا قنوت خواند بر فور سجده آورد و رو ابو د بقول
ترفرح تا آن رکوعه را باز نیارد نماز روا نبود و اگر آن رکوعه را باز آورد دیگی آمد و در آن رکوعه بوی اقتدا کرد بقول ترفرح آن رکعت
در یافته شود بقول علما تلاثه رحمهم الله در یافته نشود هر کجا که همین اقتدا اولتر آن بود که باز نگردد و اگر باز گشت اولیتر آن بود که رکوعه
را باز آرد تا به اجماع آن نماز روا آید اما اگر در قومه یا دامن شر اتفاق ست که باز نگردد باید که بگذرد و نماز تمام کند و سجده آورد تا مقتضای
بر گیرد و اگر وتر را بفراموشی پیش از فریضه بگذارد بعد از فریضه باز نگذارد و این قول ابو یوسف و محمد است رحمهما الله اگر در نماز شک
افتادش که فریضه ست یا سنت باید که بر سر زانو نشیند و بر سر سنه و بر سر چهار نشیند بدان قیاس که فریضه بود از عهده بیرون
آید سنت و وتر باز گذارد اگر در وتر یاد آمدش که سنت نگذارده ام چون وتر را تمام کند انگاه سنت را گذارد اما اگر وتر را بر سر دو سلام داد
از سنت نیابت دارد بنابر قول قاضی امام صدر الدین رح گفته ست که نیابت ندارد خواجه امام اجل خرسی رح گفته ست که نیابت دارد و اگر وتر را
بر سر دو سلام داد به پنداشت تراویح نماز تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت که سنت
دو رکعتی میگذارد و بعد از ان معلوم شدش ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود قیاس میدهد، دیگر اما سید امام ابو شجاع رح در غایة البیان آورده است
تواند کرد بنا کند بخلاف میدهد دیگر اگر در نماز دو رکعتی میگذارد بر سر یکی سلام داد به پنداشت انکه تمام شد بعد از ان یاد آمدش چنین دانست که سلام داد
را از نماز بیرون آورد همچنین بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت این همان فریضه بود اگر یکرکعت دیگر گذارد و قعده آرد روا بود اگر دو رکعت بیک قعده آرد
نماز شر تباه شود اگر دو رکعت را بدو قعده آرد روا بود اگر بزبان نیت کرد و دست بر آورد اکنون نماز وی آخر بود اگر سنت چهار رکعتی میگذارد بر سر
دو سلام داد به پنداشت انکه تمام شد و فریضه را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از سنت و آید و در فریضه هر کجا که حقیقت نماز دیگر شود
نماز تباه شود و هر کجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود اگر فریضه چهار رکعت میگذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت انکه تمام شد سنت را بدل
نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از فریضه در آید در سنت اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت انکه نماز تمام شد یاد آمدش
چنین دانست که و برا این سلام از نماز بیرون آورد و برخاست همین فرض را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت آن همان فریضه بود اگر چهار رکعت میگذارد
اکنون اگر در نمازش تباه شود اگر بدو قعده آرد روا بود اما اگر انجا که بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت اگر دست بر آرد و باتفاق نمازوی این چهار آخر بود
دو رکعت از سنت نیابت دارد بنابر قول قاضی امام صدر رح گفته ست نیابت دارد اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که نیابت ندارد
این روایت هشام است از محمد رحمة الله اگر مسبوق بفراموشی سلام داد یاد آمدش چنین دانست که این سلام
وی را از نماز بیرون آورد و برخاست و همین فریضه را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از نماز امام و در آید
در نماز خویش هر کجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود هر کجا که حقیقت نماز دیگر شود نماز تباه شود اگر نماز پیشین
میگذارد قضا چون شروع کرد یاد آمدش که نماز با مداد بنیت بدل گفت که نماز با مداد تمام کنم بر سر دو نشیند یاد
آمدش که نماز شام بر نشست بدل گفت که نماز شام تمام کنم بر سر سه نشست یاد آمدش که نماز خفتن بر نشست بدل گفت که نماز خفتن تمام کنم بر سر چهار نشست

این همین نماز پیشین سی و دو رکعت دران بفرضیتی تحریمه علاحده درست نباید از تطوع بفریضه نیز درنیاید و از فریضه بتطوع
درآید اگر میداند که نماز فریضه بر سر وی است و لیکن نمیداند که مقیمانه یا مسافرانه باید که مقیمانه قضا کند بشرط آنکه بر سر دو
ننشیند تا اگر قیاس کرد مسافرانه باشد چون بر سر دو ننشیند نمازش تباه شود و در هر چهار رکعت قرائت خواند اگر چهار
رکعت بدو قعده آورد یا اندیشه کرد که یکی سجده از رکعت اول یا از شفع اول مانده است نیت کرد و آن سجده آورد و در
قعده سهو آورد بدان قیاس که مقیمانه بود از عهده بیرون آید و بدان قیاس که مسافرانه بود نماز تباه شود باید
که یکی نماز پیشین مسافرانه قضا کند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر بقعده فرض نشست یا اندیشه کرد که فرض از سر انداخت
نماز بر سنت اگر میداند تکبیر اول نگفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تباه شود اما اگر میداند که تکبیر گفته
است و لیکن از اذکار دیگر چیزی مانده است اگر قرائت است فریضه دو رکعتی تطوع یا وتر نمازش تباه شود و اگر در فریضه
چهار رکعتی یا سه رکعتی بود رو ابود بشرط آنکه دران دو رکعت دیگر قرآن خوانده باشد و اگر از افعال نماز چیزی
مانده است یا اندیشه کرد که قیام مانده است یک رکعت ارد و اگر یک رکوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آرد و اگر
از رکعت اخر است رکوع و دو سجده ارد و اگر دو سجده مانده است از یکی از رکعتها اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت اخر
دو سجده آرد اگر از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد و اگر قعده مانده است
قعده آرد و اگر نمیداند دو سجده آرد و قعده و یک رکعت نماز و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر در فریضه شروع کرد و
قصد تطوع کرد تطوع شود که دران بتطوعی تحریمه علاحده درست آید بنا بر تطوعه بر فریضه بر تطوع روا بود **باب**
بیست و چهارم تطوع مشروع است و هم آیت و هم بخبر و هم بر اجماع است آیه آنست که خوله تعالی یا ایها المزمل
استوار کعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون اهل تفسیر گفته اند مراد ازو افعلوا الخیر نماز تطوع است اما
خبر آن است قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة خیر موضوع فمن شاء استقل منها و من شاء استکثر و این بخبر
در حق تطوع آید اگر گذاری ثواب یابی و اگر ما نی بر کار نشوی اما در فریضه و سنت موکده نباید جد اتعالی در نیابد در
هیچ کار بر ما فریضه گردانیده است دو از دی است که یکبار گذاری باز دیگر جماعتی یابی شاید اقتدا کردن و از
آن است که یکبار گذاری باز دیگر جماعت یابی شاید اقتدا کردن آن نماز پیشین است و نماز نخستین بار اول
گذارده بود و بار دوم تطوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی بار دیگر جماعت یابی نشاید اقتدا کردن
نماز با مداد است و نماز دیگر که بعد ازین دو نماز تطوعه مشروعه نیت و در نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف رح شاید
گذاردن و بر قول ابو حنیفه و محمد رح نشاید گذاردن لم بر قول ابو یوسف رحمة الله امام را در سلام متابعت کنند و
کنند تا امام سلام دهد بر خیزد یک رکعت دیگر از سلام دهد بر قول امام ابو حنیفه و محمد رح کیف ما کان متابعت کنند یا کان لم یکن
کراهیه بود اگر نماز با مداد را تنها شروعه کرد جماعت بر پای شد هم بر اندازد و با امام اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده

که جماعت برپای شده برانداز و با امام اقتدا کند اما اگر بر دو رکعت گذارده است و بقعده رسانیده که جماعت برپای شد اکنون
تمام کند و اقتدا نکند اگر نماز چهار گانی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرد و جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر یکرکعت گذارده است
که جماعت برپا شد یکرکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو نشسته است که جماعت برپای شد سلام دهد و اقتدا کند و اگر بقیام
سیوم برخاست که جماعت برپای شد ظاهر روایت همانجا سلام دهد و اقتدا کند اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است
که باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده فریضه نبود اکنون فریضه شده واجب از فریضه نیابت ندارد و چنانکه مسافر بر سر دو
نشست و برکعت زاید برخاست بقدر اموشی رکوع و قیام آورد و یرا یاد آید که بر سر دو نشسته ام اگر بر سجده نهد نمازش
تباه شود و اگر باز گردد و بقعده نمازش روا بود اما اگر در رکوع نیت اقامت کرد چهار شد اگر بر سر دو نشیند نمازش روا بود و لیکن اقتدا
که آن قیام در رکوع باز آرد و آن قیام در رکوع آن وقت تطوع بوده است اکنون فریضه شده و تطوع از فریضه نیابت ندارد
و این نیز همان بود اما اگر ۳ رکعت گذارده است که جماعت برپای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آرد تا آن چهار رکعت
تطوع شود و فریضه را اقتدا کند اما ظاهر روایت اینست که پیشتر را حکم کل است چون پشتر آورد آن رکعت دیگر ایستاده آرد
اقتدا نکند اگر دو رکعت تطوع گذارد سهو افتادش آورد بدان دو رکعت دیگر بنا کند ظاهر روایت روا بود اما خواجه امام اجل سرخسی
رحمة الله گفته است درست نیاید اگر نماز شام را تنها شروع کرد جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر یکرکعت گذارده است
که جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت برپای شد برنیاز د که پیشتر را حکم کل است
همان را تمام کند و اگر تمام کرد شاید که اقتدا کند یا نی بعضی گفته اند که نشاید که اقتدا کند که یکی از دو مبتلا شود اگر با امام سلام دهد
تطوع ۳ رکعت روا نیست و اگر امام بنشیند وی برخیزد و با یکرکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود درین مسئله از ابو حنیفه رضی الله
عنه سوال کردند گفت اقتدا کند مگر فقهی که داند تمام کردن چون با امام بر سر سه نشیند و امام سلام دهد وی برخیزد و یکرکعت دیگر
گذارد و یرا این چهار رکعت تطوع شود و اگر امام بر سر ۳ نشست و برکعت زاید برخاست بقدر اموشی اگر تطوع گذارد بود که
بوی اقتدا کرده است و یرا متابعت کند نمازش تباه شود اشکال آید که امام را تطوع است و یرا همان چیز اویرا نماز تباه میشود
از برای آنکه امام بحال است که اگر این تطوع را برخود تباه کند قضا بر وی نیست اگر این تطوع گذارد بر خود تباه کند بر وی قضا بود
پس بنا قوی بر ضعیف شود و نماز وی تباه شود و اگر امام بر سر سه نشست و برکعت زاید برخاست بقدر اموشی تطوع
گذارد وی را متابعت کرد و یرا نماز تباه نشود قیام و رکوع آورد و اگر بر سجده نهد نمازشان تباه شود اگر یاد آمدش بقعده
باز آیند نماز روا بود و اگر بر سجده نهاد و نماز ش تباه شد و همان فریضه گذارد همین نماز شام را امامت کند روا بود همین
تطوع گذارد بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سر سه سلام دهد وی برخیزد یکرکعت نماز دیگر گذارد این چهار رکعت برا
تطوع شود و اگر تطوع گذارد بفریضه گذارد اقتدا کرد و در نماز پیشین و برخود تباه کرد باز شروع کرد اگر نیت همان نماز کرد یا نیت
امام کرد یا نیت هیچ نکرد چون گذارد از عهده اول بیرون آید و بروی چیزی نبود اما اگر نیت تطوع دیگر کرد و گذارد بقول محمد رفر

بقدر سر عایش بود بود و قضا و پیشین بروی بود و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح از ان اصل نیابت دارد و بروی چیزی نبود اما اگر نماز تنها کرده تطوع شروع کرد و برخود تباه کرد و لیکن نیت آن پیشین نکرد این جهار عایش نیابت دارد و باتفاق آن نماز پیشین را که بر خود تباه کرده است قضا بروی بود و بر تطوع را که تنها شروع کند و برخود تباه کند و نذر رانیت باید تا از عهده بیرون آید و اگر تطوع گذارد که بر قعده گذاری اقتدا کرد در نماز چهار رکعتی امام در دوی اخر قرات خواند تطوع گذار را نماز روا بود و محمد رح گفته که بیچاره تطوع ان فرض است روا نبود والا دین مسلمان از برای انکه نماز این تطوع گذار مستقل بست نیاز امام چون نماز امام روا می آید از ان مقتدی نیز روا بود اما اگر در چهار رکعت امام قرات خواند بعضی گفته اند که نماز تطوع گذار تباه شود از برای انکه امام را در دوی اخر قرات خواندن سنت است تطوع گذار را نیز بنا قوی بر ضعیف شود و روا نبود اما ظاهر روایت روا بود از برای انکه انجا که نمی خواند روا می آید انجا که خواند طرق اولی بود که روا آید اگر تطوع گذار بفریضه گذار اقتدا کرد در دو نماز پیشین نماز گذارد و نه بر دو مسافر شدند و هنوز وقت باقی بست معلوم شد که بشنا از اکه شروع در نماز شان درست آمده بست و لیکن امام قرات خطا خوانده است و نماز تباه شده بست بر فریضه گذار قضا دو رکعت بود بر تطوع گذار قضا چهار رکعت بود و اگر همین فریضه را باز امامت کند و همین تطوع گذار بروی اقتدا کند روا بود و قیاس بنست ابو یوسف رح روایت میکند برخلاف خود اصل خود در قضا دو استحسان بنست محمد رح روایت میکند بر خلاف هر دو در قضا چهار چون امام بر سر دو سلام دهد بروی بر خیزد و دو رکعت نماز دیگر نماز گذارد چنانکه اقتدا مقیم به مسافر مقیم نماز خود را چگونه تمام کند و این نیز همان بود اگر امام بر سر دو نشست و بیرون شد و بی حدث نماز بر خاست بنظر موشی اگر مقتدی تطوع گذاری و بیرا متابعت کند نماز ش تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر چهار نشست بر رکعت پنجم برخاست بنزد موشی تطوع گذاری بروی اقتدا کند محمد رح گفته بست که اگر این تطوع گذار دو که بنا را این بران تحریمه اول بست و اگر بست بر خود تباه میکند بروی چیزی لازم نشود از برای انکه اگر امام بر خود تباه میکند چیزی بر وی نبود حکم مقتدی همان بود ابو یوسف رح گفته که اگر تمام کند دو تمام کند و اگر بر خود تباه کند قضا دو رکعت بروی بود مسئله نماز تطوع گذاردن دو دو و اولیتر بود و با چهار بر قول ابو حنیفه رح چهار و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در شب دو دو و در روز چهار نماز تطوع هر چند گذارد و یک تحریمه هم روا آید اما چند رکعت گذارد ناکراهیت نبود دو در روز شش رکعت یک تحریمه کراهیت نبود و اگر در روز تطوع میگذارد هشت رکعت یک تحریمه و سلام مکروه بود اما در شب مکروه نبود و بعضی گفته اند که شب تا هشت و روز تا شش مکروه بود در وقت نهی تطوع یا تحت مسجدی ادا کرد بقول شافعی رح در یکه شاید و در جای دیگر نشاید یکروایت او آمده بست که در شبانروز وقت مکروه نیست و از ابو یوسف رح روایت آمده بست که در مسجد جماعت شاید در جای دیگر نشاید بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله هیچ جای نشاید در وقت نهی نماز شروع کرد و بر خود تباه کرد و باد بعضی نبی روزه شروع کرد و بر خود تباه کرد بر قول زفر رحمه الله سر و عشر درست باید و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله شروع درست آمده بود اما اگر دو کردی بر یکبار شدی چون بر خود تباه کرد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در روزه قضا لازم نشود که نبی مقارن عمل بست چون بر خیزد از روزه بست پس نبی مقارن عمل آید قضا بروی نبود اما نماز نبی مقارن نماز نیست نماز کعت نشود و نماز نشود بمجرد شروع قضا لازم شود و اگر مسلمانی نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد قضا واجب شود یا چهار اگر دو شروع کرده بست

قضا دو واجب شود و اگر چهار شروع کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
قضا و اگر زیادت از چهار شروع کرد بر خود تباه کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله قضا دو و
بشر از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این بمعاد
از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که قضا چهار پیش واجب نشود چه بر ما خدای عزوجل زیادت
از چهار فریضه نکرده است و اگر مسافری نماز شروع کرد و بر پنداشت آنکه بر من هست معلوم شد که بر وی نبود اگر
تمام کند آن نماز را بیاراند و اگر بعد از بامداد است یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بیاراند
تمام کند اگر بر اندازد بر قول زفر رحمه الله قضا دارد آن نماز بر وی بود بر قول علماء ثلثه رحمهم الله قضای آن نماز
بر وی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را تطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت باتفاق قضا آن نماز بر وی
بود و اگر یک امام شش رکعت نماز تطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد دو بر سر دو سلام داد و رفت
امام یشفعی دوم بر خاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد دو گذارد و سلام داد و رفت امام یشفعی سیوم بر خاست دیگر
آمد بوی اقتدا کرد دو گذارد یا امام سلام داد بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود بر قول ابو یوسف رحمه الله
هر کسی نماز خود را تمام کردند فقد بر کسی چیزی نبود بر قول محمد بر اول هیچ واجب نشود بر دوم
قضا دو واجب شود بر سر سیوم قضا چهار واجب شود که بنا این شفع اخیر بر آن چهار رکعت اول است
که امام گذارده است این همه جای بود که هر کسی دو میگذارد و میرود اگر شروع میکردند بر خود
تباه میکردند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضا دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیوم شش اگر
مسافری یک رکعت شروع کرد و بر خود تباه کرد و بر قول زفر رحمه الله بروی نبود و بر قول علماء ثلثه
قضا دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله قضا دو رکعت لازم شود و بقول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار رکعت لازم شود و اگر مسافری
دو رکعت نماز تطوع شروع کرد یک رکعت ایستاده میگذارد و یک رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمه الله
روا بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله روا نبود و اگر چهار شروع کرد دو رکعت ایستاده میگذارد دو رکعت
نشسته اتفاق روا بود اگر تطوع چهار کانی را یک قعده می آرد روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا
بود سهو لازم آید بر قول محمد زفر رحمهما الله روا نبود قضا دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا نی
بعضی گفته اند که بقیاس وتر روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که نماز تطوع سه رکعت بیک قعده مشروع نیست اگر
رکعت بدو قعده می آرد روا بود یا نی اگر بر سر هر سه نشست باتفاق روا نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضا شش رکعت بروی بود و بقول محمد رحمه الله قضا
دو رکعت بروی بود اگر نیت دو آورد و با چهار و روا بود باتفاق و این چهار روا بود یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود

بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا بود و قضاء دو رکعت بر وی بود و اگر بر سر چهار نشست و باز برخاست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
روا بود و سهو لازم نشود و بقول محمد رحمه الله روا نبود و قضاء دو رکعت بر وی بود زیرا که نزدیک امام محمد قعده فرض است
و در باب تطوعات مسلّم آنست در صلوة و هست و جهی که در پی اعتقاد الصلوة میخواند اصحّ است ابو حنیفه رحمه الله تحریمه را
اعتبار دارد و بشرط آنکه در رکعت اول تا ثانی قرآن خواند در یک رکعت قرآن نخواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار دارد و محمد
رحمه الله تمام شفع اول را اعتبار دارد و تاشروع شفع دوم درست آید فایده این خلاف جایی پدید آید که مسافر ثانی
چهار رکعت نماز میکند ارد تطوعه اگر در هر چهار قرآن نخواند باتفاق روا بود و اگر در سه چهار نخواند باتفاق روا نبود بر وی قضاء
دو بود یا چهار بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قضاء دو بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار اگر در دو دوی اول خواند
و در دوی آخر نخواند باتفاق قضاء دو بود اگر در دوی آخر خواند در دوی اول نی هم باتفاق قضاء دو بود و این در رکعت
آخر نماز بود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز نبود و در سه رکعت خواند و در رکعت آخر
نخواند است باتفاق دو رکعت لازم آید اگر در یک رکعت اول خواند در سه دیگر نخواند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
قضاء چهار بر قول محمد رحمه الله قضاء دو اگر در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند در چهارم نخواند بر قول ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله قضاء چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضاء دو بود و اگر در اول نخواند و در دوم خواند و در سیوم نخواند
در چهارم خواند یا در رکعت اول و دیگر رکعت آخر نخواند در میان دو رکعت نخواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضاء چهار لازم آید
و بقول محمد دو اگر در رکعت اول نخواند و در دوم خواند در سیوم و چهارم نخواند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء
چهار رکعت لازم آید و بقول محمد دو مسئله اگر در شفع اول نخواند در شفع دوم در رکعت سیوم خواند در چهارم نخواند ظاهر
روایت بر همین خلاف است و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضاء دو اگر در
دو رکعت آخرین خواند و قضاء دو واجب شود یا چهار از ابو حنیفه رحمه الله قیاس است و استحسان بهمسان چهار واجب شود و بقول
همه است رحمه الله و بقیاس دو واجب شود و این قول با بو یوسف است رحمه الله اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله شجره را در
میکرد و در اثر بیرون آید محمد بن الحسن جامع الصغیر را تصنیف کرد و بر ابو یوسف عرض کرد و چون در این مسئله بر سید نقل کرد
انا ابو حنیفه رحمه الله گفت قضاء چهار واجب شود ابو یوسف رحمه الله گفت من همچنین املا نکرده ام چه اشتباه
محمد رحمه الله گفت ای استاد نزد کوار شما همچنین املا کرده اند ولیکن بر خاطر شما نرسیده شده است علی بن الجعد از
بشر بن ابو لید رحمه الله روایت میکند و بشر بن ابو لید از ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله که قضاء دو واجب شود در این
مسئله قیاس است و استحسان قیاس آن که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضاء دو استحسان آنست
که محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضاء چهار خداوندا بدان آمرزش همت کشاده کن این بنده ضعیف گناهکار عاجز ضایع کرده تو
و دعا خیر باید و در باب پنجم است و پنجم در بیان نذر نذر مشروع است بآیت و اجماع امت است آیه آنست

یوم یوما کان شره مستطیرا اما خبر آنست قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته وکفارت یمین یاید دانست که احکام عبادت بر دو نوع است وبعضی بدل تعلق دارد وبعضی بزبان تعلق دارد وآنچه بدل دارد نیت نماز وروزه وحج زکوة و مانند اینها وآنچه از احکام بزبان تعلق دارد واقرار وبیع وشراء وطلاق وعتاق ونذر ومانند اینها تا اگر میخواهد یکدرم اقرار کند بزبانش یکدینار رفت یکدینار لازم شود اما مدعی را حلال نبود که یکدینار بستاند اگر میخواهد تا بگوید بنده من آزاد بزبانش رفت بندگان من آزاد ویرا هر چند که بنده باشند همه آزاد شوند واگر مردی میخواهد تا بگوید که زنش را طلاق دهد بزبانش رفت طلاق ویرا اگر چهار زن بود هر چهار زن را طلاق شود واگر میخواهد تا بگوید که خدای بر من یک روز روزه دارم بزبانش رفت که یکماه روزه دارم یکماه واجب شود اصلی است که نذر در معصیت درست نیاید اما از معصیت درست آید ودر معنی یمین تا اگر ان کار کند کفارت یمین لازم آید چون کفارت کند ساقط شود قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته یمین در بشارت هر چه قبول کرده باشد همان واجب شود چنانکه گفت بنده من سلامت آید یا بیمار من صحت یابد خدای بر من که فلان بنده را آزاد کنم چون آن غائب آید یا بیمار صحت یابد همان واجب آید اگر چیزی کمتر قبول کرده باشند چنانکه یکسال روزه دارم وحج پیاده آرم ومانند اینها ظاهر روایت همان واجب شود اما خالد ابن صبیح السمرقندی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که در معنی یمین شود وکفارت یمین کند ساقط شود نذر در فریضه درست نیاید در چیزی که درست آید که خدای عزوجل مثل این چیز بر بنده فریضه کرده نیاید باشد اشکال آید که شستن در مسجد فریضه نیست ونذر در اعتکاف درست می آید اما نذر در روزه درست آید شستن منبع وی شود واگر نذر کرد در روزی معین یا شخصی معین یا پیمانی معین یا کالای معین یا مکان معین بخلاف آن میکند بقول زفر رحمة الله ازان نیابت ندارد وبقول علماء تمامند رحمهم الله نیابت دارد واگر نذر کرد که نماز جنازه روم درست نیاید واگر نذر کرد که بیمار پرسی روم ظاهر روایت درست نیاید اما حسن بن مالک از ابو حنیفه روایت میکند اگر بیماری را شناسد درست نیاید واگر بیمار را نمی شناسد درست آید اگر هم نذر کرد وهم یمین وهر دو نمی باید نذر شود واگر هم نذر کرد وهم یمین ویمین را نفی کرد نذر شود واگر هم نذر کرد وهم یمین ولیکن نذر را می باید یمین را نفی نذر شود واگر هم نذر کرد یمین ونذر را نفی کرد ویمین شود واگر هم نذر کرد وهم یمین ولیکن یمین را می باید نذر را نفی بقول ابو یوسف رح یمین شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله هر دو شود واگر هم نذر کرد وهم یمین هر دو را می باید بقول ابو یوسف رحمة الله نذر شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمة الله هر دو شود واگر نذر کرد وهم یمین که دو رکعت نماز کذارم ومسجد کذارد بقول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول ابو یوسف رحمة الله ازان نیابت ندارد واگر نذر کرد که روزه دارم ونیز روزه نذر پنجشنبه می دارد بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول محمد رحمة الله ازان نیابت ندارد بنابران اصل که هر نذری که در عبادت بدنی است از جنس ادا بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد وبقول محمد رحمة الله نیابت ندارد وهر نذری که در عبادت مالی است از جنس ادا می آرد باتفاق نیابت ندارد اگر نذر کرد که ده درم روزه

دارد و در زمستان که روز را کوتاه است سی روز روزه داشت و تابستان که روز را دراز است خورد بقول ابو یوسف رحمها الله نیابت دارد و بقول محمد رح نیابت ندارد و اگر نذر کرد که فلان کار بکند نخست کفاره کرد آنگاه آن کار کرد کفایت باز باید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادت مالی است پیش آوردن نیابت ندارد بالتفاق و اگر نذر کرد که در روز نهی روزه دارد یا در وقت معنی نماز گذارد این نذر بقول زفر رحمه الله درست نیاید بقول علماء رحمهم الله درست آید ولیکن کامل لازم نشود و اگر چنان روزه دارد روزه را بهمان وقت گذارد نماز را بالتفاق از عهده بیرون آید که بر خود ناقص واجب کرده است و اگر زنی نذر کرد که فردا روز روزه دارد و دیر حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حالت حیض روزه دارد این نذر درست نیاید که نذر کرد در فریضه خود معصیت درست نیاید که فریضه را خداوند عز و جل فریضه گردانیده است و معصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی معصیت الله تعالی اگر دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم و این نماز به یکدیگر اقتدا کنند درست نیاید اگر دو کس طواف کعبه او نذر بخت بر ایشان واجب شد بیکدیگر اقتدا کنند درست نیاید و اگر دو کس نماز تطوع شروع کردند بر خود و بنا کردند بر اینکه بیکدیگر اقتدا کردند درست نیاید که هر کدام وجوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم و دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدا هر دو بیکدیگر درست آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا نا دو تحالیف درست نیاید اما اقتدا حالف نیاز درست آید فرق میان نا دو حالف است که بسوگند شرط بر واجب شود و بنذر همان نماز لازم شود پس بنا قوی بر ضعیف شود روا نبود اما اقتدا حالف بنا در درست آید که اینجا سایر ضعیف بر قوی شود درست آید و انجا که اقتدا نا دو بنا نا درست نمی آید بنا بر همین است که بنذر نماز واجب آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود روا نبود دلیل آنکه یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارد آن دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن دو رکعت دیگر را که بران بنا کند درست نیاید با جماعه چون بنا درست نیاید اقتدا نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا بایشان بیکدیگر درست آید از برای آنکه بسوگند نماز واجب نشود و شرط بر واجب شود چنان شود که تطوع گذار متطوع گذاری اقتدا کرده است بدینی درست آید بهمانی نذر کرد که اگر صحت یابم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یکدرم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت چهار رکعت نماز ایستاده گذارد و دو درم واجب آید که صدقه دهد از برای آنکه هر لفظی نذری علاحده است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا بجاسه پلید یا بی قبله یا روی بغیر قبله بقول ابو یوسف رح درست است این نذر و لیکن کامل واجب شود و بقول محمد رح بی طهارت درست نیاید و در باقیها درست آید و کامل واجب شود اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام بدو قعده دو سلام نیابت ندارد اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام گذارد نیابت دارد اگر نذر کرد که یکماه روزه دارم سی روز روزه دارد خواهد پیوسته خواهد گسسته از عهده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یکماه پیوسته روزه دارم اکنون یکماه

پیوسته واجب شود و اگر نذر کرد که روزها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبین هفت روز واجب آید اگر نذر کرد که ماهیا روزه دارم و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبین دوازده ماه واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابویوسف رحمه الله و محمد رحمه الله باقی واجب آید اگر نذر کرد او نهار روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده او نه لازم شود و بقول ابویوسف و محمد رحمه الله او نهار باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که او نهار این ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند او نه آید روزه دار از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از او نه اند که مراد از ان مفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که امسال روزه دارم و بعضی سال گذشته است و باقی سال روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یکماه روزه دارم و در آن ماه چند آید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است و زوال را است بایستاده است امروز روزه دارد از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روز گذشته بود چیزی لازم نشود اگر نذر کرد که فردا امروز روزه دارم و دیگر روز روزه دارم و دیگر روز روزه دارد و بر خیزد دلیل بر مسئله طلاق مردی زن خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود اگر گوید فردا امروز تو طلاق دیگر چون صبح دیدطلاق واقع شود دیگر مسئله اجازت است یکی دیگر را گفت که اگر امروز کار من کنی دو درم دادگر فردا کنی یکدرم بقول زفر هر دو حال اجر مثل عمل واجب شود بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله و هر دو جای نام برده لازم شود بقول ابوحنیفه رحمه الله در لفظ اول نام برده لازم شود و در لفظ دوم اجر مثل عمل بر خلاف انکه گفت که اگر این هفته ترکی روزی یکدرم و اگر تازی روزی دو درم اکنون هر کدام که در روز واجب شود که عمل معلوم است و اجر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر ماهی روزه دارم بانزدهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که اندازه روزه دارم یازده روز روزه دارد از عهده بیرون آید که کذا و کذا گفت بیست و یکروزه واجب شود اگر نذر کرد که ایدروزه دارم بقدر عمر لازم آید و اگر نذر کرد که ایام روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که چنین روزه دارم در وی اختلاف است رضوان الله علیهم اجمعین امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته که رضی ایدمراد از وی باقی عمر بود **قوله تعالی** الا رحمة متاعا الی حین و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است و حین آید و مراد از وی چهل سال بود **قوله تعالی** هل اتی علی الانسان حین من الدهر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفته است که چنین آید که مراد از وی شش ماه بود **قوله تعالی** الی حین الکلها کل حین باذن ربها و امیر المومنین علی رضی الله عنه که حین آید مراد از وی بامداد و شبانگاه بود **قوله تعالی** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون امافتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده روزه دارم شش ماه لازم شود اگر الدهر گفته است باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند همین که در چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چند مسئله سوال کردند جواب همین لا ادری گفت کیفیت استزاد ربا دیگر گفته شود ان شاء الله تعالی

اگر نذر کرد که دو گوسفند قربان کنم یکی در بهار و قربان کند نیابت ندارد که از اداء دم می باید اگر نذر کرد که دو گوسفند صدقه کنم یکی در بهار دو صدقه کند نیابت دارد اگر نذر کرد و بر وی واجب شد یکی در بهار دو صدقه کند نیابت دارد اگر نذر کرد که دو بنده صدقه کنم یکی در بهار دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم با جامه پلید پلید نماز گذارد و اگر نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم با جامه پلید بی طهارت و روی بقبله بی طهارت و روی بقبله این نذر درست نبود و دو رکعت نماز بر وی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامل و روی بقبله و بر قول محمد رحمة الله نذر بی طهارت درست نبود و آن دیگر نادرست بود و لیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کرد انا که بر بی طهارت نماز گذارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامه پلید نماز گذارد و حلال دارد کافر شود یا نی خواجه امام حسام الدین شهید فقیه ابو اللیث رحمة الله میگویند که کافر نشود و امام حسام الدین سغدی رحمة الله میگوید که کافر نشود که رخصت یافته ام که در صحرا با جامه پلید نماز گذارد و ابو حنیفه چون در حال اضطرار روا بود و در حال اختیار زنده کافر نشود مسئله اگر مردی نذر کرد که من بیتی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر هست و مادر نی از عهده بیرون نیاید و اگر مادر هست و پدر نیست ایشان را جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نزدیک هست او را جامه دهد از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول میخواند نا تفسیر میخواند نا از حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه میخواند از عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوة الفجر وجلس حتی تطلع الشمس ثم قام صلی کان له ثواب نبی من انبیائی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بامداد گذارد و در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب بر آید برخیزد و نماز گذارد و خداوند عز و جل ثواب پیغمبری از پیغمبران اسرائیل در دیوان وی ثبت کرد اند رسول علیه السلام فرموده است که سه چیز با سه چیز جمع نیاید اول گناه با توبه جمع نیاید قال علیه السلام التایب من الذنب کمن لا ذنب له دوم توانگری با جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وسلم الزهد یورث الفقر اسیوم در دنیا با نماز صحی جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من یحب لا فقر مع الصحی ولا غنا مع الزنا خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است که با چند چیز را با چند چیز یافتم اول صحت تن در دست روزه یافتم قال النبی صلی الله علیه وسلم صوموا و سفلت را در بسیار خوردن یافتم علم حکمت را در شکم تهی یافتم و رضا خدا را در مخالفت هوا نفس یافتم و برکت روزی در نماز صحی یافتم بهشت را دری است که نام وی باب الضحی است بنده مومن چون در دنیا عادت دارد نماز صحی گذارد ون چون قیامت سر از خاک بر آرد آن در را کند که ای ولی خدا بر من گذر که طریق تو بر من است نماز صحی بر رسول فریضه بوده است امت را بر ایشان سنت اگر گذاری ثواب یابی اگر نیابی بنگار نشوی که رسول علیه السلام چنین فرموده است که سه چیز بر من فریضه شد بر شما نی نماز صحی و قربانی و نماز وتر در عدد رکعات وی علماء را اختلاف است از دو رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندنی در وی آنچه خواند فضیلت را روا بود اما مستحب آنست که در رکعت اول والشمس خواند و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم والضحی در رکعت چهارم الم نشرح

خواند و کذا از عده دوی مخبر است هر چند بیشتر گذارد و بیشتر ثواب یابد که از مشرق تا مغرب گیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر کسی این صورتها بداند در دوی اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در دوی آخر یکبار فاتحه و یکبار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند هر که نماز بامداد در مسجد بنشیند تا آفتاب برآید برخیزد و دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند خدای عزوجل ثواب بهفتاد سال عبادت مهر و دیوان دوی ثبت کرداند و بهفتاد سال معصیت از دیوان دوی محو کرداند قال النبی علیه السلام من قال فی کل یوم مائة مرة لا الا الله الملک الحق المبین کان له امانا من الفقر امن وحشة القبر و استجلب الغنا و استفرغ به باب الجنة رسول علیه السلام فرمود هر که در روزی صد بار کوید لا الا الله الملک الحق المبین خدای عزوجل و برا از درویشی برهاند تو انگری برساند و از عذاب کور شش برهاند و بهشت رساند اللهم انا نسالک الجنة و ما قرب منها قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له جنة من النار رسول علیه السلام فرموده است که هر چهار رکعت نماز کذارد پیش از نماز دیگر خدای عزوجل او را سپر آتش کرداند و حق تعالی تواند که کوهی هشت کس را از فرزندان اسماعیل علیه السلام در دست کافران اسیر بودندی دوی سبب نجات ایشان بودستی اکرچه من در میان ایشان بودمی در دوی این حدیث امر حنیفه است رضی الله عنها و امام سید ابو شجاع رحمة الله حدیثی روایت کرده است باستاد درست تا بر رسول علیه السلام هر که این چهار رکعت نماز کذارد پیش از نماز دیگر خدای عزوجل ثواب دوازده سال عبادت در دیوان دوی ثبت کرداند خواندنی دوی استحباب آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه و سورة العصر خواند و کذاردن این نماز سبب بقا بر ایمان است حکایت آورده اند خواجه امام حسن بصری رحمة الله را بخواب دید همچون وصل اما سیده بوده است و بوی ناخوش از و میرفت خواجه از وی سوال کرد که تو چه کسی کفت من حجاج ام خواجه کفت خدای عزوجل با تو چه معامله کرد کفت از برای هر خونی که بناحق کرده بودم یکبار باز کشتند از برای سعید جبیر رضی الله عنه سبعتاد بار باز کشتند خواجه کفت حال همین تو چیست با خود برده کفت برده ایم خدای عزوجل مرا امیر زنده کفت بچه خصلت ایمان با خود بردی کفت تا امیر ایشان بودم ستر بار او ایشان را با من داشتم هیچکس کالای ایشان را نتوانست بیرون در نقد عیار ایشان چیزی کم و زیاده نکردم و در عیالان ایشان بخیانت نظر نکردم در روزه فساد نکردم که نماز با بر عصبت یکدیکر است تا بیاید که نمازی از من فوت شود چهار رکعت نماز پیش از نماز دیکر با کاه میداشتم و پیوسته کذاردم و بعد از و تر سخن دنیا نکفتم بهر کات این خصلتها ایمان با ایمان با خود بردم و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیکر چنان نکاه داشتم که وقتی ببازار بمسجد اندر آمدم موذن اقامت کفت مر نماز دیکر را حاجم کفت زمانی صبر کن تا من چهار رکعت نماز بکذارم موذن کفت من ترا نمی دانم که چه مرد آمده اند تو از جمع من نیستی که وقت آن نیست و نماز فریضه کذار حجاج کفت لحظه تاخیر کن تا صد دینار تو را دهم موذن کفت نخواهم کفت دویست دینار تو را دهم موذن کفت نخواهم کفتند زمانی صبر کن تا چهار صد دینار دهم کفت نخواهم کفت بیا تا چهار هزار دینار بدهم موذن کفت قبول نکنم و کفت ای امیر من خدایم ستم امیر چیست نی

موذن قامت گفت و حجاج را نبایست بود چون
بود که قاصدان حجاج آمدند و موذن را بنزدیک
بوده که زیاکردی و از من ترسیدی بگیر این چهار هزار دینار را در مصالح خود و حرف کن موذن
یافته ام سبب بستن سعید بن جبیر این بود که حجاج را امر معروف درشت میکرد چنانکه وقتی حجاج دست در آستین میکرد گفت دی از قفا حجاج
بود گفت ای ظالم با بندگان خدای عزوجل ظلم میکنی و خدمتش تقصیر میکنی دست از آستین بیرون آر و بگیر گفت هرگاه که حجاج نماز می گزارد
نگاه کردی سعید بن جبیر را رضی الله عنه در قفای خود دیدی دست از آستین بیرون آرد و گفتی ای استاد تاج مهتران زخم لعینان تو
در گوش من است و انگاه تکبیر گفتی چون ظلم حجاج بسیار شدی پیش تو انست انجا قرار گرفتن نگریخت و بولایت ماوراء النهر آمد و مدتی باشید
چون باز گشت بولایت خود رفت نزدیک حجاج نرفت چون خبر بحجاج رسید که سعید بن جبیر آمد و نزدیک نیامد قاصدان فرستاد تا او را نزد
حجاج ببرند او را پرسید که تو کجا رفتی گفت از ظلم تو گریختم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید نیستی گفت فردا بدانی
که جزاء اعمال هر کسی بدهند گفت باکی نیست قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت گفت رویش از قبله بگردانند گفت باکی نیست قوله
تعالی ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله گفت خاک در روی او اندازید گفت باکی نیست قوله تعالی ربنا تقبل منا
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم مارا اخری چون سعید جبیر را کشتند وی قرآن ختم میکرد بسورة قاف رسید و بود یا بنایت قوله تعالی
واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب که سری را جدا کردند سر بریده باقی قرآن را تمام ختم کرد و حجاج بعد از کشتن سعید جبیر را
چهل روز بقا یافت شورشی در اندرون او افتاد دست بردست میزد و میگفت ای سعید چیزی من کی انتهای جهنم است گفتند
از اعلاج کردن کوشک ها بسته بر بستند بوی دادند تا فرو رود چون بمعدهٔ وی رسید لخطه لخطه میکردند آن رشته بر کشیدند و آن گوشت
پاره پاره بر آمد گردان سیاه دران گوشت مار دست دار شده بودند گفتند که خدای عزوجل در اندرون تو عقوبت میکند بدست ما زار کن
تا ما بتو عذاب بیشتر کنیم حجاج ظلم از چهار رکعت نماز پیشین نماز دیگر انگاه داشت خداوند عزوجل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن را در ون
طاعت و ترک معصیت پنجاه رکعت نماز انگاه دارد و عداوت دارد و رگذاردن خدای عزوجل ایمان بر وی نگاه دارد و بسیج عجبی نبود خواجه
را بخیر فصل و خواجه الامام جل سر حسن در من میکرد این روایت بیرون آید که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار
آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یک بار قل اعوذ برب الناس می خواند خدای عزوجل آن
بنده را از زندان جهان تا در آمدن جان جمله دشواریها بروی آسان کرداند این نماز را و این چنین خواننده مر بهشت را واجب گردانیده
باب الابواب این مسند بنده مومن چون وی بسیار عادت داشته باشد این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره بر آید
ندا کنند که ای فلان بر خیز و بهشت بر من گذر کن طریق تو بر صنت و بعد از ان دو رکعت نماز دیگر بگذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل
یا ایها الکافرون بر خواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد و گذاردن خدای عزوجل آن بنده را راست تا یکی نگاه دارد نماز
گذشته و تمامی عمر حسنات و تاریخ عمر او در بهشت رسانند شیخ ابو سلام بر بان الدین حدیثی روایت کرد از رسول علیه السلام

هر که بعد از سنت نماز شام و شش رکعت نماز بیارد و بسه قعده و بسه سلام حق تعالی او را ثواب دوازده سال عبادت کرامت کند فقیه مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که در دو رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد بخواند و مقصود بین یکبار و عده دیگر بقرار ایمان است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجبار قل یا ایها الکافرون و عده بروی راست گردانند و در دو رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و یکبار شهد الله و پنجبار قل هو الله احد یکبار مسعود بین آن نماز را ادا بین میگوید نگذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر پل صراط از همه بلاها رود و شوار در امان شود و مر بهشت را دری که انرا او زمین میگوید فرداء قیامت آن در ندا کند که ای ولی خدا بر من گذر کن که طریق تو بر سنت در نماز تطویل قیام دراز فاضلتر بود یا رکوع و سجود دراز بقول محمد رحمه الله قیام دراز فاضلتر بود از برای انکه در وی دو فرض ادا کرده میشود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر نماز گذارنده قیام دراز را عادت دارد و رکوع و سجود درازی را فاضلتر بود اگر رکوع و سجود دراز عادت دارد و بر را قیام دراز فاضلتر بود تا بیح بین وی بیشتر رسد ثواب بیشتر باید عن عائشه رضی الله عنها عن النبی علیه السلام انما اجرک علی قدر تعبک و نصبک در نماز تلاوت قرارت ملند خواندن مستحب است دلیل بر انکه رسول علیه السلام شبی روزگار صحابه مطالع فرموده چون بدر حجره صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز بود قران نرم میخواند چون بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید وی نیز در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون رسول علیه السلام نماز بامداد گذارد و پشت مبارک مستدرسانید نهاد گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قران نرم میخواندی گفت بلی رسول الله یا ملکی بی نیاز را میگفتم گفت همچنان است ولیکن پاره ملند میخواند قال النبی علیه وسلم ارفع صوتک قلیلا الگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی قران ملند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیوان را میراندم گفت که همچنان است لیکن پاره نرم میخوان اخفض صوتک قلیلا و انگاه گفت یا بلال تو نیز دوش بع دی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان به بوستان نقل میکردم گفت همچنان است لیکن سورت را شروع کردی انرا تمام کن و انگاه سورت دیگر انمار کن و ناحق وی گذارده باشی قال النبی علیه السلام اذا فتحت سورة فاتمها در معلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از خواجه رضی الله عنه روایت است که رسول الله علیه السلام شبی از شبها خواست تا نماز بر تطوع شروع کند من دستوری خواستم تا اقتدا کنم رسول علیه السلام مرا اجازت کرد اقتدا کردم رسول علیه السلام در رکعت اول سورت والبقر خواند به رکوع رفت در رکوع سهم چندان تاخیر کرد که در قیام کرده بود چون سر از رکوع برآورد در قومه چندانی تاخیر کرد که در رکوع کرده بود چون بسجده رفت در سجده چندانی توقف کرد که در قومه کرده بود چون سر از سجده برآورد در میان دو سجده چندانی توقف کرد که در سجده کرده چون بسجده دوم بار گشت در سجده دوم چندانی توقف کرد که در میان دو سجده کرده بود چون

پس بقیام رفت سورهٔ اول عمران خواند و رکعت دوم را بر همین ترتیب تمام کرد و صبح دمید حذیفه گفت که شبی بر من ازان
دشوارتر و خوشتر نگذشته بود هر کجا که رسول علیه السلام قران میخواند قرارة میخواند و عمارت میگفت پس معلوم شد که
در نماز قطوع قران بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است حوالهٔ امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت کرده است باسناد با
نا رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهد الله بر خواند و از نماز خواند
که الذین یقولون ربنا امنا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار و در آخر آیت و انا علی ذلک من الشاهدین بس این نماز سنت
بقرار ایمان است و نماز را بخانه گذارد اولیتر است قال النبی علیه الصلوة و السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر طالب
علمی نیت حفظ گذارد خدا عزوجل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب در آید و خلایق آرام گیرد و در های
آسمان گشاده شود فرشتگان ندا کنند که بر خیزند ای مومنان که در حضرت ربوبیت خالی است کسی حاجت دارد بحضرت بر آرا
دست بردارد زنهار چنان بود که روز حضرت خداوند بخیری مشغول بود معراج رسول علیه السلام نشیب بود مناجات مومنان سب
اول تر باشد چون یکنیم از شب یکبار دیگر ندا کنند که خیزید ای بندگان خدای عزوجل در حق بعضی از بندگان خدا بهر و عل
تشریف میفرماید قوله تعالی یجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون چون سحر اندر آید
باز ندا کنند که خیزید ای بندگان خدا تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابرین و الصادقین و القانتین
و المنفقین و المستغفرین بالاسحار چون صبح دمید باز ندا کنند که خیزید ای مومنان که وقت روزبازار خود بر باد دادید تا
روز بار اربعهار مر بر باد ندهند و آن یکبار اول است که بر از دنیا و انچه در دنیا است قال علیه السلام یکبرة الاولی خیر من الدنیا
و ما فیها اگر مومنی در آن زمان بخواب مانده و تکبیر اول فوت شود بزیان نشود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام و راوی شیطان
بخواب ماند نماز بامداد ازایشان فوت شد چون آفتاب شد بر آمد آنگاه بیدار شدند بهم طهارت ساختند و رسول علیه السلام
فرمود تا بانگ نماز و قامت گفتند فریضه را بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب تکبیر اول ازوی فوت شود
بزیان نشود و اما اگر بانگ نماز و قامت نشنود از پهلو بپهلو گردد بر نخیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن ساعت که ایشان
در زمینها را بنالید بحضرت خداوند عرش در جنبش آمد یکی وقتی که کسی نمی زانی عذری بگرداند دیگر وقتی که زانی آرزنا غسل
دیگر وقتی که تکبیر اول مومنی فوت شد چنانکه نماز را از وقت بر و زمین بنالد خداوند را بر افرمان ده تا وی را فرود آرد که
رانیه رزق تو مینخورد تکبیر اول فوت میکند سماها بنالید که خداوند را بر افرمان ده تا بر سر وی خود را زیم فرمان آید از خداوند
عزوجل شما ساکن باشند که بنده من است باشد که توبه کند و قضا کند ازوی در گذرم پیام رزم اگر چنین بنده را خداوند
عزوجل پیام رزد و فضل کرده باشد میکائیل و اگر عقوبت کند که عدل کرده باشد ظلم نی باب پنجست و هفتم در بیان سجده
بتلاوت مشروعیت هم بایت و هم بخبر اما آیت آنست که چون آیت سجده خوانی سجده واجب شود اما خبر قوله علیه السلام السجدة
علی من قرأها و علی من سمعها علی من تلیها و فی روایت علی من جلس لها سجدة تلاوت بقول شافعی سنت است و بقول علماء ما

دامنه کشاند و طعام خورد یا بیع کرد یا عقد کرد و یا خفتی کرد پهلو بر زمین نهاد خفت و پیدا شد و بآن آیت باز خواند و سجده کند لازم شود که باین عمل ها مجلس دیگر شود و مسجد جامع موضع طهارت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی به پنداشت حدث روی برگرداند پیش از آنکه بیرون رفتی معلوم شد شرش حدث نبود تواند که باقی نماز خود تمام کند خواجه امام همام شهید رحمة الله گفته است که هر سرای حکم علیحده دارد نیز همان بود تا اگر چنانکه از نجاره و گنجینه تا بستان سرکی حکم علیحده دارد یکی سرکشی خانه تا بخانه گنجینه از تا بستان سرای خانه بر در سرای آیت سجده خواند و سرای دیگر اندر آمد همان آیت را باز خواند سجده دیگر واجب شود و اگر در صحرای گز باشی و چند باگز باشی پاخور من میکوبد و آیت سجده میخواند بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود ظاهر روایت آنست بهر باری که میخواند سجده دیگر لازم شود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قرآن میخواند چون بآیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر میدانند که همه با جابت میخواند سجده دیگر لازم شود و اگر میدانند که بعضی اجابت میکنند و بعضی نمیکنند اگر حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود و اگر حکم یک مکان ندارد سجده دیگر لازم شود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قرآن میخواند چون بآیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر میدانند که همه با جابت میخواند

نافذ بود خواندوی معتبر بود بر شنونده سجده لازم شود و حکم مجنون من کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
معتبر نبود بسجده بر شنونده لازم نشود و فرق میان مجنون و مغمی آنست که مغمی حق شرع است و حجر حق عباد بروی هم حکم
مرتب نداریم تا خیر و بعید نرسد اما مغمی حق شرعیست و بروی حکم مرتب داریم از برای آنکه ضرر بشرع باز نگردد باید که
نخواند تا بزه کار نشود و مقتدی نیز قرائت خواند و معتبر نبود بر شنونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب
شود بیرون از نماز اورا نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز اورا نیابت ندارد و کامل از ناکامل
نیابت دارد با تفاق کامل از ناقص نیابت دارد با تفاق ناقص از کامل نیابت ندارد با تفاق ناقص از ناقص
نیابت دارد در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت **مسئله** چنان بود که در وقت مستحب خواند
و هم در وقت مستحب آورد یا در وقت مستحب دیگر آورد با تفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند در وقت
مکروه آورد نیابت ندارد با تفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد با تفاق و اگر در وقت
مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با تفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با تفاق اما اگر در وقت
مکروه خواند نیاورده وقت مستحب بر گذشت هم نیاورده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله
نیابت دارد بقول علمای ثلثه رحمهم الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد اما ظاهر روایت
نیابت دارد اگر آیت سجده را بسی کند سجده واجب نشود اگر آیت سجده را بپارسی میخواند بقول ابو حنیفه رحمه الله سجده
واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب نشود چون داند که آیت سجده است و اگر داند که آیت سجده است واجب شود
هم بر خواننده و هم بر شنونده **مسئله** سنت آنست که نخست خواننده آرد آنگاه شنونده و بر متابعت کند و اگر شنونده داند
که این آیت سجده است مستحب بود خواننده و را اعلام دهد هر وقت که آن سجده آرد روا بود و قضائی **مسئله** اگر مستمعان نشنیدند
نرم خواند یا بلند اگر میداند که نفرت میناید بلند خواند و اگر نفرت نمیناید بلند نخواند نرم خواند **مسئله** اگر آیت سجده را
نیخواند میکذارد نشنایده و اگر آیت سجده را یقین کرده است و بشنیده همان آیت را نیخواند که بشنیده بود که تفضل
نهادن بود دامنی را بر آیت دیگر و اینچنین نشنایده اگر در سجده تلاوت قهقهه خندید یا حدث بعمد آورد بقول ابو یوسف
رحمه الله آن سجده را باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز آرد و در آن صورت که حدث بعمد آورده است و طهارت ساز د و بگاه
سجده باز آرد در قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد بسنده بود بنا بر آن اصل است که سجده نهادن سر تمام شود
یا سر داشتن سر بقول ابو یوسف رحمه الله نهادن سر تمام شود بقول محمد رحمه الله بر داشتن سر بسجده سهو است صلبر
و تلاوت و سهو سجده شکر اقربت هست یا نی بقول ابو حنیفه قربت نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله قربت است و اگر خواهد
با تفاق قربت شود باید که آیت سجده را بخواند سجده آرد با تفاق قربت شود در سجده تلاوت دعا خواندنی نیامده است چون
سجده آرد تسبیحات گوید و حاجتی که دارد خواهد خدای عز و جل روا کرداند اما در سجده استفتاح این دعا آمده است

اللهم لک سجدة وبک آمنت فاغفر لی وقاقی سجدک سوادی وبیاضی وامن بک فؤادی یا عظیم اغفر لی الذنب العظیم فانه لا یغفر الذنوب
العظام الا الرب العظام اگر چهار رکعت نماز گذارد در چهار رکعت سوره نجم خواند که در وی آیت سجده است در هر چهار رکعت بجای یک
سوره خواند و قیاس آنست که یکی سجده واجب شود و این قول ابو یوسف است استحسان آنست که چهار سجده واجب شود و این قول
محمد است رحمة الله وجه قیاس آنست که آیتی یکی است و مکان یکی پس یک سجده واجب شود وجه استحسان آنست که قرائت در هر رکعتی
سنت است و هر رکعت بقرائت واجب مستند در کتاب همچنین آورده است که ابو یوسف رحمة الله در سه مسئله از استحسان رجوع کرده و
بقیاس آمد یکی درین مسئله که گفته اند دیگر آنکه مردی زن خواست و گابین نبایند بستی نهاد از برای مهر و این زن را قبل
الدخول طلاق گفت متعه واجب شود و متعه چادر و پیراهن و مقنعه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها گفتی و ازاری بایشان
افزوده است آن زین مهر راس متعه شود یا نی قیاس آنست که نشود و بقول ابو یوسف رحمة الله استحسان آنست که شود و این قول
محمد است رحمة الله مشده دیگر آنست که غلام یکی دیگر را کار زد چنانکه ارش لازم شود خواجه غلام مخیر است خواهد غلام بایشان دهد
خواهد ارش قبول کند پیش از انکه این را اختیار کردی مجروح وفات یافت هم چنان اختیار بود یا نی قیاس آنست که باقی نبود
این قول ابو یوسف است استحسان آنست که باقی بود و بقول محمد است رحمة الله ارش نقصان جراحت را گویند **مسئله**
اگر بقعده فرض نشست بر کعت زاید برخاست و آیت سجده خواند فرود آمد و سجده کرد یا آمدش که قعده فرض نشسته است یعنی
گفته اند که نمازوی تباه شود که بر وی فرض باقی است وی را چیزی کامل آورد و ظاهر بر روایت رواست گوئیم ان سجده ماذون رکعت است
مسئله اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نیاورده و نماز شروع کرد و همان آیت را در نماز خواند و سجده آورد ظاهر بر روایت
بر رود ازوی ساقط شود روایت نوادر آنست که آن سجده از نمازش نیابت دارد آنکه پیش از نماز شروع کرد و همان آیت در نماز
خواند و سجده نیاورد نماز شروع کرد بعد از ان نماز همان آیت را خواند و سجده آورد ظاهر بر روایت از بر سه سجده نیابت دارد این
نوادر آنست که از جایش نیابت دارد و آن نماز ازوی ساقط شود انکه پیش از نماز خوانده است بر وی بود اگر در نماز آیت سجده
خواند دیگری بیرون نماز هم آیت را خواند و می شنود بر وی سجده دیگر واجب نشود و سنت تمام کند و انکاه اردبا امام اقتدا کند اگر امام
خواند سجده آورد وی آن سجده را با امام آورد اگر نیت متابعت امام کرده است نمازش تباه شود و اگر نیت متابعت امام نکرده است
خود فرود آمد و آن سجده را آورد با تفاق ازان سجده نیابت ندارد ظاهر بر روایت نمازش تباه نشود مگر بر روایت محمد که وی
یک سجده زیادتی آورد ن نماز تباه دارد باید که چون سنت را سلام دهد آن سجده را بیارد و انکاه با امام اقتدا کند اگر وی ان
سجده آورد و اقتدا کرد با امام آن سجده را اکنون آورد باید که امام را متابعت کند از برای آنکه آن سجده که وی آورده است از برای
واجب شدن سجده بود اکنون از برای متابعت امام آورد اما اگر بعد از سنت نیاورد و با امام اقتدا کرد و با امام اقتدا کرد و امام اکنون
آورد ی متابعت کرد ازوی نیابت دارد و اگر نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام آورده است ازوی ساقط شود اما در محیط و در جامع الصغیر
آورده است اگر همان رکعت را در یافته است که امام آورده است ازوی ساقط شود اما در رکعت دیگر اقتدا کرده است ازوی ساقط

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بیقین از عهده بیرون آید **مسئله** اگر در نماز آیت سجده خواند و مسلمانی آورد نیت سجده قیاس آنست که نیابت دارد و استحسان آنست که نیابت ندارد و خواهر امام زاده فخر رحم گفته است که نه بکریم اگر این مسلمان را نیت رکوع آورده است از سجده نیابت دارد از برای آنکه رکوع رکن اصلیست و در وی نیت علیحده شرط نیست اما تتمة الاسلام برهان الدین رحم گفته است که این بخلاف قیاس و استحسان و در میلان خیال نیت در رکوع اصلیست که آیت سجده خواند و در رکوع تداخل میکند قیاس نیابت دارد فتوی بر غلبست استحسان نیابت ندارد این نیز جایی بود که آیته سجده خواند و بر فور بر رکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت دیگر خواند بر رکوع رود اما اگر بعد از وی سه آیته دیگر خواند سجده علیحده واجب شود اشکال آمد بر قول ابو حنیفه رحم که وی یک آیت را معتبر میدارد و اینجا چرا دو آیت را عفو میدارد اصلیت ابو حنیفه رحم را بر کجا احادیث یا اقاویل صحابه باید وی قول خود را باید که بدان عمل کنند از نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحم در باب سجده تلاوت آورده است که عبد الله مسعود در نماز بامداد سورة بنی اسرائیل خواند آیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا در قومه نیت کند نیابت ندارد و حسن زیاد از ابو حنیفه رحم روایت میکند که جایی که سجده را در رکوع تداخل میکنند آن در سجده تداخل شود و در رکوع نی از برای آنکه سجده بسجده مانند تر از آن بود که رکوع بسجده و رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد دلیل بر آنکه اگر امام را در رکوع اندریابد آن رکعت دریافته شود دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست در نماز عبادت است اما بسجده تلاوت در نماز و بیرون نماز عبادت است حسن زیاد از ابو حنیفه رحم روایت میکند اگر در نماز آیت سجده خواند و تصور این دارد که فرود آید سجده آرد بقیام رود از قرات خیری بخواند آنگاه بر رکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آرد و بقیام رود از قرات خیری خواند مقدار سه آیت یا بیشتر آنگاه بر رکوع رود دلیل بر آنکه ابو سعید خدری رضی روایت میکند که ما در قفار رسول عم نماز پیشین میکذاردم رسول عم از قیام فرود آمد و سجده آورد باز قیام رفت و از قرات چیزی خواند آنگاه بر رکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سورة الم تنزیل خوانده بود و بکر روایت میکند عبد الرحمن ابن ابی لیلی رضی که امیر المومنین عمر رضی در نماز بامداد سورت والبحر میخواند و سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و از قرات الارض الارض خواند آنگاه بر رکوع رفت این سیرین رحم روایت میکند که عبد الله عمر رضی در نماز بامداد سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد بقیام رفت و از قرات چیزی خواند و آنگاه بر رکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آیت سجده خواند تصور این دارد باید که فرود آید و سجده آرد بقیام رود از قرات چیزی خواند آنگاه بر رکوع رود تا متابعت رسول عم کرده باشد و متابعت صحابه رضی کرده باشد **مسئله** سجده وقتی تواند آوردن که از وقت مستحب مقدار رکعتی باقی بود و در حرمت نماز بود تا اگر نماز بامداد را بفراموشی سلام داد یا آمدش که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نتواند آورد اگر مسبوق برای قضاء مسبوق نماز برخاست و سر سجده نهاد امام بسجده تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند تا خر مسبوقانه خود نتواند بیارد و بر خلاف سهو که سهو تا خر مسبوقانه تواند گذاردن **مسئله** اگر در نماز آدینه میگذارد چون سلام داد ندا امام را یاد آمد که من آیت سجده خوانده ام سجده نیاورده ام

وقت نوشند تواند کنار دن و مستحب آن بود که در نماز دیگر و نماز عید آیت سجده نخواند و اگر خواند باید که در رکوع تدارک آرد که اگر سجده عاجز آرند مقتدیان مشوش نشوند خطر اندرو که نمازشان تباه شود **مسئله** در نماز بلند خواندن امام آیت سجده نخواند در رکوع تدارک کرد بدا مام نیت فرض است بر مقتدیان خلافی بر روایتی شرط نیست خواجه امام سراج رحمة الله گفته است نیت شرط است **مسئله** اگر امام در نماز زرد آیت سجده خواند و سجده آورد مقتدیان در سجده رمتابعت کردند یکی را قبل از امام نماز تمام کرد باید که ایشان را خبر کند که من آیت سجده خواندم تا ایشان را آن سجده آرند و قعده ارند نمازشان روا بود اما اگر ایشان تا امام سلام دادند اگر امام نخست سجده اصلی آورده روا بود نماز امام اگر امام نخست سجده تلاوة آورد آنگاه صلبی نماز مقتدیان تباه شود **مسئله** اگر بر نخست این آیت سجده خواند فرود آمد و بر زمین سجده آورد روا بود اگر بر زمین همان آیت را باز خواند سجده دیگر لازم نشود و اگر بر زمین این آیت سجده خواند و سجده بر نخست آورد نیابت دارد **مسئله** اگر بر ستور آیت سجده خواند بر همان ستور سجده آورد روا بود و اگر بر زمین آورد نیابت دارد اما اگر بر زمین آیت سجده خواند و سجده آورد بر ستور نیابت ندارد اگر بر ستور آیت سجده خواند و سجده نیاورد و بر زمین آمد سجده نیاورد یا بر ستور نشست و ان سجده را می آرد و بر روایت شرح بقول زفر رح نیابت دارد بقول علمارا رح نیابت ندارد و بر روایت صلوة خواجه امام جل سرخسی رح و بقول زفر نیابت ندارد و بقول علمارا رح نیابت دارد و اگر بر ستور نشسته است سجده تلاوت نیارمیکند ستور میرود و سر باری که خواند سجده جلیده لازم شود اگر بر ستور نماز میکند ارد و یک آیته سجده را مکرر میکند در نماز هر چند که خواند یکی سجده واجب شود که حکیم کمیان وارد اگر دو کس بر ستور نماز میکند ارند و یکی آیته سجده را دو بار در نماز خواند و یکی سجده را دیگر بر ایکبار خواند و هر دو خواندن یکدیگر شنوند بر انکه ده بار خوانده است دو واجب شود یکی سبب خواندن و یکی بسبب سماع و هر انکه یکبار خوانده است بازده سجده واجب شود و یکی خوانده و ده و یکی می کرشنوده است و انچه بخواند واجب شده در نماز ارند و انچه سماعی بود بیرون نماز ارند در کشتی آیت سجده میخواند کشتی میرود بر چند که میخواند یکی سجده واجب شود که کشتی حکم خانه دارد چون آیته یکی بود بر چند که خواند یکی سجده واجب جماعتی ختم قران میکنند ایشان را چند سجده لازم شود بر قول مالک رح یازده سجده واجب شود بر قول شافعی رح چهارده سجده لازم شود و بر قول علمارا رح چهارده سجده لازم امادر حصاید نجم الدین عمر نسفی رح اورده است که بقول شافعی رح آیته سجده بمان چهارده است خلاف وی با علمارا در انیست که در سورة الحج دو جای آیته سجده دارد در سورة ص آیته سجده ندارد و بر قول علمارا رح در سورة نمل آیته سجده است در سورة الحج آیته سجده یکیست اگر جماعتی قران میخوانند و جماعتی نشسته اند و لیکن نمیشنوند و بعضی گفته اند که ایشان سجده کنند نشود **قال النبی صلعم** السجدة علی من سمعها و علی من تلاها و بروایتی علی من جلسها ظاهر بروایت انیست که نا نخوانند یا نشنوند سجده لازم نشود والله اعلم بالصواب **باب بیست و ششم** در بیان احداث در نماز حدث عمدا بالتفاق بنا را باز ارد حدث ناگهانه بنا را باز ارد یا نی بقول شافعی رح نتواند که بران نماز بنا کند وجه قول وی انست که بنا بر نماز بر طهارت است چون طهارت نماند نماز نماند اما در صلوة خواجه بگر خواهر زاده رح از شافعی رح روا نیست تواند که خلیفه کنند دلیل میکنند که تحریمه با قی دارد که خلیفه کردن روا میدارد بقول علمارا رح تواند بنا کردن که را بحدیث کنیم انچه شافعی میگوید قیاس است بحدیث عایشه رض عن النبی صلعم انه قال من قاء او رعف فی صلوته فلینصرف ولیتوضا ولیبن علی صلوته

عالم تیلکم اصل درین باب آنست که اگر به پندارد که چیزی روی کرده اند که اگر چیز حقیقت شدی نتوانستی که بر آن نماز بنا کردی
چنانچه پندارد که مسح سر کرده ام یا مدت مسح برآمد یا زان پندارد که حیض آمدش چون ظاهر شد که چیزی نبوده است نتواند که
برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی که بنا کند پس پندارد که نتواند اگر پندارد که خون [illegible] پدید
روی کرده اند معلوم شد که نبوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در صحرا بود تا مادام که در صف
بود تواند اگر به پندارد که ان روی کرده اند تواند که بنا کند صورت مسئله چنان بود که پندارد که حدث رسید روی
کرده اند معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند تا مادام که در مسجد بود اگر پای فراز پلید بود برگرفت تا
نجس بود برگرفت نماز تباه شود اگر مقدار رکنی حامل بود مستعمل نجاست شود اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد
آنگاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد پست بود نتواند که باقی نماز تمام کند از برای
آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود تواند که بنا کند از برای آنکه کمتر اعضای
وی در مسجد بود شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند دلیل بر مسئله امام
چنانکه مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیابم بفراموشی یکقدم در نهاد یاد آمدش قدم را بیرون آورد سوگند نشکند
نیاید که این را در آمدن نخوانند اینجا نیز بیرون آمدن نخوانند اگر امام به پندارد حدث روی کرده اند و یکی را خلیفه کرد معلوم شد
که حدث نیست نماز تباه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام پندارد حدث روی کرده اند تا خلیفه کند معلوم شدش که حدث
نیست از ابو حنیفه رض روایت آمده است که محراب گیرد و باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز تباه نشود که استخلاف بحدث
بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر بعجز قرایت میکند اگر فرضیت را خوانده است نماز تباه نشود
باجماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود نماز تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رح بقول ابو حنیفه روا بود اگر بخوف حدث خلیفه
کند بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و اگر بخبری باز کرد که خبر یقین نبود نتواند که بدان خبر نماز تباه کند
و یا روی بگرداند به پندارد که مسح سر نه آورده ام یا مدتش که مسح سر آورده ام یا به پندارد که مدت مسح بسر آمد معلوم شدش
که بسر نیامده است یا زان روی بگردانید به پندارد که در حیض آمد معلوم شد که نیامده است اگر به پندارد آن روی کرده اند هم تواند بنا کردن
چنانکه اگر روی برگردانید یا روی کرده اند بر خلاف آنکه قابل برنست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا برجامه بوی دید یا باده از دور می چشید
دانست که نجاست است روی برگردانید معلوم شدش که نجاست نیست یا روی برگردانید به پندارد که پلیدی است معلوم شدش که پاک است
بوده است و بهمه صورتها نماز تباه شود نتواند که بنا کند که روی برگردانیدن بقصد باندختن نماز است نی بقصد بنا هیچ موزه را در میان نماز مدت
مسح بسر آمد صاحب جرح سیال را وقت نوشد نمازشان تباه شود اما اگر در نماز جراحت رسید و ایشان هر دو به نماز میروند صاحب
جرح را وقت نوشد با مسح را مدت بسر آمد اگر موزه بود که بی تکلف بیرون آید تواند که موزه بیرون کند و طهارت سازد و بران نماز بنا کند بعضی گفته اند
که قیاس این مسئله مسح صاحب جرح سیال نیز تواند که طهارت سازد و بر نماز بنا کند و ظاهر روایت تواند بنا کردن اگر مسح را موزه بود که بیرون کردن تکلف حاجت آید

نمازش تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد و بالا است کرد آنگاه مدت مسح بسر آمد نمازش تباه شود و اگر طهارت
تمام کرد پیش از آنکه بالای است کردی مدت مسح بسر آمد و اگر موزه ایست که بکلف از پای بیرون می آید آن اندیشه عفو است باید که موزه
بیرون آرد و قدمها را بشوید بر نماز بنا کند و اگر موزه ایست که بیرون کردن دیر ابتکلیف حاجت آید عمل کثیر شود و نمازش تباه شود
و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه شبانروز تا یابنده آب بود تیمم کرد و نماز گذارد و بعد ازان اب یافت چندانی که
طهارت تر البس آید بر اندان موزه مسح روا نبود زیرا که مدت مسح شبانروز است اگرچه بر بن موزه مسح نکشیده است و لیکن ابتدت مسح
پس بدین موزه مسح روا نبود اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد و در میان نماز مدت مسح بسر آمد و آب
نایابنده آب است نمازش تباه شود تیمم کند و نماز از سر گیرد اما اگر به تیمم در نماز آمده است که در نماز مدت مسح بسر آمد بگذارد و نماز تمام کند که
تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجانیس استعمال زاهد حسن نهاده و بسی رحم است و در بعضی نسخها بچنین آورده است که در رکعتی
که حدث رسیدن رکن برانداخته شود مگر قیام که در دری قرائت معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کنند خلیفه بر قرار بر کوع رود و اقتدا
وی نیز از بنا باز آید در رکوع کند رود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحم گفته است که این وجه ما خوذ نیست از برای آنکه اگر یکی را در رکوع
حدث رسد وی به نیت اتمام رکوع سر بر آورد اجماعیت نماز تباه شود پس اگر رکن برانداخته شود بایستی که نماز تباه نشدی و اینجا نماز
تباه شود و اگر یکی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از آنکه بر کوع رفتی امام را حدث رسید سر بر آورد و بر اخلیفه کرد این خلیفه
باید که بر کوع رود و آن رکوع از ارکان نیابت دارد اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را معتبر افتاد است
اما انتقال از رکنی بر رکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که بر کوع رود و از رکوع بقومه رود و از رکنی بر رکنی با طهارت کامل
کرده باشد اگر در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه قهقهه خندید اتفاقست که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت
آنگاه در راه قهقهه خندید ظاهر روایت طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رحم گفته است که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد
و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطفی رحم آورده است
طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اگر بجای نماز آمده و رکنی گذارده و آنگاه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهاره دوم مسح نکرده ام اینجا
که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام
بقول ابو یوسف رحم مسح سر آورد و نماز از سر گیرد بقول ابو حنیفه و محمد رحم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بعکس این
گفته اند حدث بر دو نوع است سنی و سماوی و اینقول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رحم هر دو یکیست یعنی آن بود که سر
بسجده نهاد خاریی در پیشانی او خلد و خون بروان شود یا بسر فه از وی حدثی ظاهر شود یا بر کوعه رود و رسی باشد پس بکعدتر
خون روان شود یا سطبره و بدقفی از وی ظاهر شود و نیمه صورتها بقول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رحم تواند
بنا کردن و زنا دانش از خون حدث الا بدا گر جامه است پی تکلف یا بکلف از وی جدا میشود زیادت از درمی آلوده شود اگر جامه
نرود بهتر است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند بنشستن این جامه مشغول نشود اما اگر جامه اصل بود بشوید و بنا کند اما اگر کسی بجامه

بردی انداخت تا نجاست کم درمی بود و شوید نمازش تباه بود اگر در نماز دید از بینی خون آمد خود را خم داد تا از آن خون بر جامه اش نرسد مدد پذیرفت و خون زیاده شد در معنی حدث بعد اشود تباه شود اگر در نماز حدث رسیدش در رکن رکنی به تباه رفت روا بود و اگر رکنی همچنان با حدث گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف ربع نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد ربع تواند که طهارت سازد و بنا کند و بعضی مشایخ بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدث رسید بر آب بذل آورد چنانکه به نیارفت در راه آب پیش آورند که آن آب ملک وی بود یا بنده وی بود آن آب را نگرفت و طهارت نساخت یا بمشرعه رسید خوش نیاید ش این مشرعه را ماند بمشرعه دیگر رفت نمازش تباه شود اگر در نماز حدث رسیدش در مسجد آبست در آب جامه نشاید که در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود و اگر آب جامه را با خود بمسجد اندر آرد نماز تباه شود که عمل کثیر شود و اگر همانجا بیرون مسجد بنماید در زدمی بر و بعضی از مشایخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد شوید و مسح سر را باید دارد تا باب جامه را بحاجب مسجد اندر آورده شود آنگاه مسح بر سر آرد از عهده بیرون آید مسافر اگر در نماز حدث رسید به نبارفت و در راه قرآن میخواند اگر فریضت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشدش نماز تباه شود و اگر آن قرآن میخواند از فریضه نبایت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعده حدث رسیده باشد نمازش تباه نشود تواند که بنا کند زیرا که این محل قرآن خواندن نیست و اگر به نبارفت و هر عضو را سه بار میشوید بعضی گفته اند که نماز تباه شود از برای آنکه در طهارت هر عضو را یکبار شستن فریضت است بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود نماز تباه شود ظاهر روایت این روا بود که اقامت سنت است و اتمام طهارت پس عمل کثیر نشود آب دهان و بینی کردن سهو خلافت که گفته اند اگر دعای طهارت میخواند روا بود اگر خطا خواند نماز تباه شود چون طهارت تمام کند نماز همانجا تمام کند یا باز بمسجد آید و اگر در قعده امام حدث رسیده است و امام هنوز تمام در نماز است اتفاق است که باز بمسجد آید و آنچه امام می گذارده است و نخست امر الاحقانه گذارد و هر کجا امام را یابد متابعت کند و آن قیام در از امام مر لاحق لازم نبود و نی همین قیام راست کند بسنده بود اگر تنها گذارد است تا امام نماز تمام کرده است خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که بمسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواجه ابو سلمان جوزجانی رح گفته است که باقی نماز همانجا تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست خواجه ابو حفص کبیر بخارا گفته است که من در سه کار فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکرده ام یکی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکرده ام که از ارد ل سلمان بملک دنباسر زد و دیگر بعد از صبح بگرمابه رفتن را فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکرده ام دیگر بر نماز بنا کردن فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکردم اگر امام را حدث رسید به نبارفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرد پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان روا بود اگر امام سبز از آخر صف یکسی را خلیفه کرد و هر که پیش محراب گیرد امام وی بود اگر هر دو بر ابر محراب گرفتند هر کرا جمع متابعت کند امام وی بود و اگر هر دو را جمع متابعت کردند اگر با هر دو جمع بود یا کم بهر دو جمع نماز همه تباه شود اگر با یکی کم جمع امام آن بود که با وی جمعه بود نماز آن گروه دیگر تباه شود اگر با یکی جمع بود

وبا یکی زیادت از جمع ظاهر روایت نماز همه تباه شود و بروایت نوادر امام آن بود که باوی زیادة جمع بود اگر امام را حدث رسید یکی را خلیفه کرد
این خلیفه نیت تحریمه نو کرد اگر در رکعت دوم است با امام هنوز در مسجد است نیت و برا اعتبار نبود که وی هنوز مقتدی است اما اگر اول
است و امام از مسجد بیرون رفته است نیت وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریمه نو کرده باشد روا بود و هر که نیت تحریمه نو کرده با
نمازش تباه شود و امام اول را نیز نماز تباه شود و اگر امام را حدث رسید و از بیرون مسجد صف است ایستاده بنزدیک صف یکی را بمسجد اندر
کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز همه روا بود و اما خلیفه گمان برد که تا محراب نگیرد
خلیفه نشود پیش از آنکه روی محراب کرد وی امام از مسجد بیرون رفت و از صف گذشت نماز همه باتفاق تباه شود و اگر پیش از آنکه امام
اول از صف گذشتی وی محراب گرفت بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز همه تباه شود و بقول محمد رح روا بود و مسئله است که بقول ابوحنیفه رض
روا است و بقول ابویوسف و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که بقول ابویوسف رح روا است و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و این
مسئله است که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نیست این دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول الشان
روا نیست آنست که مسلمانی را کم از شش نماز بروی بود از وقت نماز چندان ما قیست که از ان قضا ادا کند یعنی مسبوق فی بقول
ابوحنیفه رض یاد داشت ان قضا ادا وقتی گذارد روا بود و بقول ابویوسف و محمد رح انچه از قضا ادا کند گذارد چون وقت نماز شکسته بود
و انگاه وقتی گذارد روا بود دیگر انکه یاد داشت یکی نماز پنج نماز گذارد این پنجنماز موقوف بود بگذاردن یکی نماز مر ان ششم است چون
گذارد و بقول ابوحنیفه رض این پنجنماز بروای باز اید بروی همان یکنماز بود پس بقول محمد رح بروای باز نیاید و این نیست دو مسئله
که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف و محمد روا نیست آنست که مسلمانی در نماز سر بسجده نهاد معلوم شد که شای سجده
پلید است ان سجده بر جای پاک قضا میکند و بقول ابویوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود و دیگر انکه مسلمانی در میان
نماز بامداد افتاب بر آمد و بقول محمد رح اصلا در تحریمه نماند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح در بر رکنی که باشد تا خیر کند چندانکه افتاب انقدر
کراهیت رود بر گذارد نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابوحنیفه رض تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول ابویوسف فریضه را نیابت دارد
این دو مسئله بقول ابوحنیفه و محمد روا نیست و بقول ابویوسف روا است و ان ده مسئله که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رح روا نیست آنست که مسلمانی امامت میکند و برا حدث رسید در مسجد کسی را خلیفه نکرد بیرون مسجد صفی ایستاده اند
بیرون آمد و از ان صف یکی را خلیفه کرد و بمسجد اندر فرستاد و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز تباه شود و بقول محمد رح روا بود
دیگر انکه نماز چهار رکعتی میکذارد و قعده فرض ننشست و برکعت زاید برخاست بفرض ایستاده شی سر بسجده نهاد و برا حدث رسید
باد آمدش که قعده فرض نشسته ام برود طهارت میسازد و باز آید قعده ادا بقول محمد رح روا بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
روا نبود و اگر بر سجده دوم باد آمدش یا در سجده دوم حدث رسیدش بقول محمد رح در اصل تحریمه نماند و بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رح تحریمه بر فرضیت باطل شود اما در حق انطوع باقی بود تا اگر یکرکعت دیگر گذارد این شش رکعت تطوع شود و اگر این شش
شش رکعت بیک قعده آرد یا این ما بر جود تباه کند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح قضای دو رکعت بروی لازم شود

وبقولی بهتر بروی تا این فریضه بود که گذارد و بنشست بود امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد از مسجد بیرون نرفت نماز مقتدیان تباه شود باقی نماز امام بطاهر روایت تباه نشود
وفتحاوی رحمه الله گفته است که تباه شود اما اگر امام را حدث رسید پیش از آنکه از مسجد بیرون رود قی یا غائطی آید و برود با امام اقتدا کرده بود و بقول زفر رحمه الله و انباتی
وبقول علماء ثلثه رحمهم الله درست آید که وی حکما در نماز است یکی از ایشان خلیفه کرد این خلیفه نیز اندکی تأمل کند که امام چه گذارده است اگر قعدهٔ اخیر وی مقتدیان بر آن مستند باید که بنشیند و
اعلام کند بفعل امام آمین گفته گذارده است و وی باقی نماز امام را تمام کند و فی الحال سبوقانه برخیزد و اگر بر مسبوق اندیشه باید که وی سجده و قعده آرد و همه را متابعت کند الا که
وی اشارت کند تا ایشان بنشینند و وی برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد بنشیند و آنگاه مقتدیان برخیزند و دو رکعت را گذارند بی اشارت کند تا ایشان بنشینند ایشان برخیزند
و یک رکعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز بچهار قعده گذارند بهمین ترتیب که نخست امام میگذارد و آنگاه مقتدیان
در هر چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای آنکه ایشان لاحق اند یا مسبوق اگر مسبوق اند قرات فرض بود و اگر لاحق باشند قرات خواندنشان
زیان ندارد پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعتی بود دو رکعت بدو قعده آرند همان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و آنگاه مقتدیان
اگر جماعتی آمدند امام را در قیام یا اقتدا کردند امام را حدث رسید یکی از ایشان را خلیفه کرد خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر بدرکان
باشند باید که وی را خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر مدرکان نبودند همه این رکعت را بیارند و قعده آرند امام اشارت کند تا ایشان
بنشینند وی برخیزد و یک رکعت گذارد و قعده آرد و مقتدیان برخیزند و آن رکعت نماز را که امام آورند بیارند و بهمان ترتیب که
در مسئلهٔ اول گفته آمد باقی نماز را تمام کنند اگر امام را در قعده اندریافت و اقتدا کرد نشست و امام را حدث رسید و او را خلیفه
کرد و این خلیفه نمیداند که قعده اول است یا قعده اخیر اگر مدرکان بنشستند باید که وی را بفعل خبر دهند و اگر کسی مدرک نباشد باید
که این قعده را معتبر کند و هر خبر دو چهار رکعت نماز گذارد بدو قعده در هر چهار رکعت قرات خواند بهمان ترتیب که نخست امام
میگذارد و آنگاه مقتدیان نماز عهده بیرون آیند و اگر در فریضهٔ چهار رکعتی امام در دومی آخر قرات نخواند و در دومی آخر
یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد اگر این خلیفه در این دو رکعت در یکی رکعت قرات نخواند نماز
همه تباه شود چون وی باقی نماز امام را تمام کرد و بقضاء مسبوقانه برخاست اگر در دومی مسبوقانه در یک رکعت قرات
نخواند نماز تباه شود ان امام اول از بنا باز آید در آن دو رکعت قرات نخوانده است در این دو رکعت دیگر نیز نخواند باین لاحق است
این چهار رکعت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات نخواند نمازش تباه نشود و اگر مسافری بمقیم اقتدا کرد و امام را حدث رسید و این خلیفه کرد
این خلیفه اگر بر سر دو نشستی نمازش روا بود که متابعت امام نماز وی چهار رکعت شود و قعده اول او حساب شود بر که [illegible] نشود از برای آنکه
وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر دو نشستی روا بود که اگر وی نیز بر سر دو نشیند روا بود اگر مقیم بسافری
اقتدا کرد امام را حدث رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر دو نشیند اگر نه نشیند نمازش تباه شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است اگر امام بر
نشستی نماز تباه شدی اگر وی نیز بر سر دو نشیند نمازش تباه شود این مسئله ایست که اگر مقیم بر سر دو نشیند نمازش تباه شود اگر مسافر بر سر دو نشیند
نماز روا بود اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد دست بر مشیمانی نهاد که سجدهٔ صلبی بجست و دست بر دین نهاد که سجدهٔ تلاوت بر نشست
و دست بر سینه نهاد که سهو بر نشست این خلیفه را باید که سجدهٔ صلبی و تلاوت کند و قعده آرد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام دادن سهوی سهو را

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبوقانه برخیزد اگر نماز تنها می گذارد در رکعت اخیر پس از سجده اول برآرد یکی آمد بوی اقتدا کرد و دیر احدث رسید و مرا خلیفه کرد و سجده امام آورد یا نی قیاس آنست که نباید زیرا که سجده را یا بد آورد که نماز بدان تمام شود یا نماز وی مجبوب بود و نجا هر دو نیست اما استحسان آنست که آرد که فریضه هست استحبابست دیگر آنکه مسبوق نماز بعد از تمامت نماز امام او رد فریضه است پس وی السجده را آرد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی مسبوقانه نزارمن کل وجه بعد از تمام نماز امام آورد و بود چون امام باز نبا یاز آید السجده و قعده را آرد تا از عهده بیرون آید اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد امام را یاد آمد که نمازی بر نست که ترتیب ساقط نشده است و مرا نماز تباه شود خلیفه مقتدیانرا نزارو ابود که و مرا وقتی یاد آمد که نماز مقتدیان تمام شده است و وقتی که حکم تنها گذاردن گرفته است بر همین نمازوی تباه شود نماز مقتدیان نه اگر امام حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از ارکانرا خلیفه کرد بسلام وی بقضاء مسبوقانه برخاست و مسبوقانه را سر سجده نهاد امام اول را یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول نداده ام نماز تباه شود اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد و بر رکعت دوم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد و امام را حدث رسید و مرا خلیفه کرد که این خلیفه رکعت سوم را در دو بر رکعت چهارم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه رکعت چهارم سر از سجده آخر او رد یاد آمدش که نمازی بر نست که ترتیب ساقط نشده است نماز همه تباه شود اگر نمازی یاد نیاید حدث رسیدش اگر در مسجد است طهارت سازد بنا کند نماز همه رو ابود اگر از مسجد بیرون رفت وکسی را خلیفه نکرد نماز مقتدیان تباه شود و مرا رو ابود اگر پیش از انکه از مسجد بیرون رفتی آن سه امام باز آمد ندیکی از ایشانرا خلیفه کند رو اباشد وی قعده آخر یکی از ارکانرا خلیفه کند بسلام آنگه آن سه امام نماز خود تمام کند و بخت لاحقانه آرند و انجا مسبوقانه امام اول یک رکعت گذارده است و او سه رکعت لاحق است امام دوم یک رکعت گذارده است دیگر رکعت مسبوقست بدو رکعت لاحق است و امام دوم یک رکعت گذارده است و او در رکعت مسبوق است بیک رکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد امام دوم و سوم در یک رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون وی سلام دهد ایشان برخیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کند بر امام دوم یک رکعت مسبوقانه بود و بر امام سوم دو رکعت امام را حدث رسید از امامت معزول شود یا نه اگر در قعده وی مقتدیان اهل اند تا یک کسی را خلیفه نکند با یک کس خود بیش نزود وی از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل و امامت را امام را حدث رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة خواجه امام منهاج خلیل ابو عقیمه رح روایت می کند که مقتدی را نماز تباه شود حسن زیاد از ابو یوسف رح روایت می کند که بحدث رسیدن امام مقتدی امام میشود امام مقتدی تا اگر در مسجد آب باشد طهارت سازد و امام مقتدی خود را متابعت کند رو ابود گروی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد آب نبود وی گوید ای مقتدی تو در ای امر و

کرسین شده است امامت را مسافر نماز روا بود آن امام را نماز تباه شود اگر بیماری ست نماز میکند از بندگی از مقتدیان قاری است فریضه
گذار اهل است مر امامت را باقی امی است و کنگ و صاحب جرم سیایل نارسیده و تطوع گذار امام را حدث رسید گفت امی قاری تواند امی را از روی
که آن قاری متعین شده است امامت را نماز روی ازان مقتدیان روا بود امام اول را نماز تباه شود و اگر امام مسافر است و در قضای
وی یک مسافر است اهل امامت را باقی مقیمانند ولیکن اهل اند مر امامت را یکرکعت گذار اند وقت نوشند امام را حدث رسید گفت ای
مسافر تواند ای ازان روی که مسافر ازان متعین شده است امامت را نماز روی و ازان مقتدیان روا بود امام اول را
نماز تباه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد در روایت کتاب اینست که نماز همه تباه شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقتدا مسافر
بمقیم در فریضه چهار رکعتی نماز روا نبود و در انتها خلافش نیز درست نیاید شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که روا بود که
این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر انکه اگر این امام مقیم بر سر دو نه نشیند نمازش تباه شود از برای انکه اگر امام اول بر سر دو
نه نشستی نمازش تباه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچون امام اول است اگر خود مسافر
خلیفه کردی و این خلیفه نیت امامت کردی نیت اقامت وی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دو
نه نشیند نماز همه تباه شود و بسیار جایها بود که در ابتدا روا نبود و لیکن در انتها روا بود دلیل بر انکه خطیب خطبه گفته است و بر احدث
رسید کسیرا خلیفه کرد با مامت که وی خطبه نشنوده است روا نبود اما اگر جمعه بر پای شد امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد با مامت که
خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا امامت وی روا نبود در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار رکانی را در رکعت
اول سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده را
آوردی نه آورد در رکعت دوم را سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این
خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد در رکعت سیوم را سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث
رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد در رکعت چهارم را سر از سجده
اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده
بیارد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام وی بقضای مسبوقانه بر خیزد پیش از انکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار را
باز آمدند در کدام سجده و بر امتابعت کنند در کدام نکنند که بر سجده که لاحقانه ایشان بدان تمام شود اتفاق متابعت کنند
و بر سجده که در مسبوقانه خواهد آمدن متابعت کنند بانی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است بر از راه فریضیت
خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمه گفته است استحباب اینست که متابعت کند ابو سلیمان جوزجانی رحمه گفته است استحباب آنست که متابعت
نکند و در فریضه چهار رکعتی امام را در قعده اخیره یاد آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام و بر احدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد که بر چهار رکعت مسبوق است روا بود وی چهار سجده آرد و قعده از مدرکان یکی را بسهو و سلام خلیفه کند وی سهو را متابعت
کند و انگاه بقضای مسبوقانه بر خیزد و اگر لاحقی را خلیفه کند که بر چهار رکعت لاحق است خواجه امام حسام شهید رحمه الله

کرده بود که محمد رح در یک رکعت مستحسن داشته است که دلیل میکند در دو سه و چهار رو ابو د خلیفه امام اجل سرخسی رح گفته است که محمد رح در یک رکعت مستحسن داشته است چه دلیل کند که در دو سه و چهار همان بود از برای آنکه آنجا یکبار امام شود بعد ازان مقتدی امام آنجا چهار بار امام شود و بار مقتدی حکمی کثیر شود و نماز تباه شود خواجه امام زاهد حنابلی گفته است که رو ابود لاحق احتیاط خود آورد آنگاه ان چهار سجده ادا کند استحسانا متابعت کند قعده اولی و اول ان چهار سجده ادا کند و قعده و یکی از مقتدیان خلیفه کند بسلام سپس آنگاه لاحق احتیاط ادا کند و درین هر دو صورت رو ابود اگر امام در مسجد جماعت نماز نماز امامت میکند رو ابود لی کراهیت امام راحدث رسید اگر یکی از نماز نماز خلیفه کرد نماز بر تباه

تواند که خلیفه کند فتوی بر نیست اگر بطهارت اب اندر آمده است بنا یاب میکند روا بود چنانکه در نماز عید شرط اوست اینجا
همان حکم است **مسئله** زنانرا نماز بنا مشروعست چنانکه مردانرا اگر زنرا در نماز حدث رسید به بنا میرود و طهارت چگونه
کند خواجه امام زاهد فخر رح میگوید هر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید و می پوشد و مسح را دست در زیر معجر دارد
و مسح بیارد و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که آب مستعمل پاک است دست را در استین بشوید و روی خود حوالت
نیت مسح سر را دست در زیر معجر دارد و مسح سر دو پیها بهر دو از در پایه بشوید اگر زن بر نشست حدث روی کرده اند معلوم شد
که حدث نیست تواند که بران نماز بنا کند تا مادام که بر جای نماز بود اگر از جای نماز جدا شد تواند که بران نماز بنا کند
بعضی از مشایخ گفته اند مادام که از ان خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت اینست که نتواند که بر آن نماز بنا کند
که خانه همچو مسجد نیست و اینقول بشیر رح گرفته است بروایت محمد از ابو حنیفه رح اینست که نماز زنان تباه شود نماز مرد تباه نشود که حکم
تنها گذاردن دارد چه زن خلیفه مردان نشاید و اینقول زفر رح گرفته است شیخ الاسلام علاء الدین رح در مختلف خویش در باب
زفر رح آورده است اگر مردی زنانرا امامت میکند امام را حدث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تباه نشود و بر قول
علماء ما رح نماز همه تباه شود یا زنی نویسنده را یا جمله مسلمانان **باب بیست و پنجم** در بیان صلوة المسافر بدانکه
نماز مسافر اندر دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم شود با صل باز میرود هم تجرا نیست **قوله** تعالی یا ایها الذین امنوا اذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و خبر اینست که امیر المومنین عمر رضی از پیغامبر ما عم روایت میکند که از **قال** صلوة
المسافر رکعتان تمام من غیر قصر جرا علی لسان نبیکم قال عم خیار عباد الله الذین اذا سافروا قصروا افطروا امیر المومنین عمر رض میگوید
یکبار من شنیدم از زبان مبارک رسول عم که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس رض گفت ان الله
تعالی فرض علیکم علی لسان نبیکم الصلوة المقیم اربعا و للمسافر رکعتان و هم ابن عباس رض گفته است لا تقولوا قصرت
فان الذی فرضها فی الحضر اربعا فرضها فی السفر رکعتین در حصاید نجم الدین عمر مذکور است که مدت سفر چند باید که
نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب ثوت چنانکه اوراعی و زهری کسانی که دلیل قول ایشان سبب
باشد میگویند هر چه اندک بود نماز و قیه شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک رح میگوید
از انکه تا بطفان چهار برد است و هر بری دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار باید تا نماز دو
شود و خوردن روزه مباح شود بقول اوراعی و زهری هر چند اندک سفر رود نماز دو گذارد روزه بگشاید که نص
مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی رح میگوید از مدینه تا سوید اچهل و شش میل است پانزده فرسنگ
شود و یک میل که هر میل سه یک فرسنگ بود این مقدار باید تا نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود علماء ما رح میگویند اعتبار فرسنگ درست
و اکرا را بها سنگ معتبر است اعتبار عرف کاروانرا بود اگر چه شبانروزی کاروان یکفرسنگ رود دلیل بر انکه مدت سفر شبانروز است
قال النبی عم لا یحل لامرءة تؤمن بالله و الیوم الآخر ان سافر فوق ثلثة ایام و لیالیها الا مع ذی محرم تعنی بهما و ذو رحم محرمة منها

چون رسول عم فرمود که حلال است مرزنی را که با پان آرد بنجد بشمالی غرو جبل برو فرسخ یا دت از سه شبانروز نکر
شوی وی یا دی بود یا دو رحم محرمی یا دی بود پس معلوم شد که مدت سفر سه شبانروز است که بسبع القیم و علی خیبر بود و المراد
و للسافر ثلثة ایام ولیا لیهن و این الف و لام در اول اسم جنس را بود معنی چنان بود که هر مقیمی مسح کشد بر موزه یکشبانروز بر
مسافری سه شبانروز اگر مدت سفر کم از سه شبانروز بودی هر مسافر را بر عموم این حکم ثابت نشدی پس دانستم که مدت سفر
سه شبانروز است تا این حکم بر عموم ثابت توان داشتن و رحصاید نجم الدین عمر مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست و رفتن
کردن را اعتبار نیست چنان باید که روز تا میانه بامداد ان کاروان بنشیند فرود آید شبانگاه چنانکه معهود رفتن کاروان بود
سه شبانروز راه باشد مدت سفر تمام است نماز دو گذارند و روزه کشایند اگرچه در عماری باشند که بنجا مقیم فرمود مسافر
مسح نکشد زیادت از سه شبانروز پس دانستم که مدت سفر سه شبانروز است **مسئله** کشتی را حکم خشکی است یا نی رعایت
شرح علوی را حکم خشکی است خواجه امام اجل سرخسی رح میگوید که کشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فرو روی اب رود تبر زرد
بسیار رود وقتی که بروی رود آهسته رود از را اعتبار نیست اما ظاهر روایت آنست که کشتی را حکم خشکی نیست سه شبانروز
برود تیز فی و آهسته فی نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود شافعی رح میگوید اگر سفر طاعت میرود نماز دو کند و روزه خورد
اگر سفر معصیت میرود نماز چهار گذارد و روزه نخورد بر قول علماء مارح تفاوت نیست میان سفر و طاعت و میان سفر
معصیت بقول شافعی رح مسافر را نماز چهار گذاردن عزیمت است دو گذاردن رخصت است پس بنجه تمتع عمل کردن خلاف بود
کرخصت علماء مارح گفته اند هر که در سفر نماز چهار گذارد نیز بکار شود و دلیل بر انکه رسول عم بمکه آمد یا بزیارت کعبه فریضه چهار گذاردی
بر سر دو سلام داد این حدیث فرمود قال النبی عم اتموا صلوتکم یا اهل مکة فانا قوم سفر پس اگر مسافر را چهار گذاردن عزیمت بود
کسی را داعی نماز گذاردن بیچون رسول عم نبود معلوم شد که مسافر را نماز گذاردن دو اولیتر بود **مسئله** در سفر عزیمت چیست
قول شافعی رح انیست که نماز چهار گذارد روزه نخورد که عایشه مفسر در سفر نماز چهار گذارد علماء مارح میگویند که وی را در مواقیت
هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آمدی پس وی مقیم بود بر قول علماء مارح در سفر عزیمت آنست که نماز دو کند و اگر بخبر نرسد
روزه نخورد که بنجا مبر عم روز فتح مکه نماز چهار کانی را بر سر دو کانی سلام داد گفت که بر خیزید ای اهل مکه نماز خود را تمام کنید ما مسا
ما با اینجا چند مسئله معلوم آمد یکی انکه مسافر نماز دو کند دیگر انکه اقتدار فریضه گذارد بتطوع گذارد روا نبود اگر روا بودی رسول
هر چهار گذاردی چه دو اخر رسول عم تطوع بودی مر قوم را فریضه پس دانستم که اقتدا فریضه گذارد بتطوع گذارد روا نبود مسئله
تمکن من مدت اقامت چند نیست بر قول شافعی چهار شبانروز است و بر قول علماء مارح پانزده شبانروز است شافعی رح میگوید
که امیر المومنین عثمان رض در مکه چهار روز ماشید و نماز چهار گذارد علماء مارح میگویند که آن بنا بر آن بود که در مکه زنی خواسته
و را سوال کردند که بمدینه باز نمیروی که نماز چهار گذاری گفت من اینجا زنی خواسته ام اقیشا نرا استوار نمی آید سوگند خورد که
من در مکه زنی خواسته ام حجت علماء مارح آنست که کمترین مدة باکی حیض پانزده شبانروز است پس باید که مدة اقامت نیز

یا نزده شبانروز بود که زمان او زمان مقام است و زمان او زمان اقامت نیز زمان وجوب صلوة است پس هر دو برابر آمدند و در وجوب
باید که هر دو برابر بوند از راه حد و مسئله دیگر نیت اقامت مسافر را نماز چهار شود یا نی بر قول شافعی رح اگر زیاده از نزده
شبانروز باشد نماز چهار شود و بر قول علماء ما رح هر چند بسیار باشد نیت اقامت نماز چهار نشود شافعی میگوید که رسول
علیه السلام در مکه نزده شبانروز ماند و نماز دو گذارد اگر بیشتر باشید نماز چهار گزدی علماء ما رح میگویند که این بگمان میکوی و گمان
احکام شرع ثابت نشود اگر باشید دی نیکر حجت بودی چون نباشید و نکرد پس حجت نبود و نیز علماء ما رح گویند که رسول علیه السلام
پیست روز در حرب بتبوک باشید نماز دو گذارد عبد الله عمر رض در بیشابور یک ماه باشید و نماز دو گذارد و علقمه رح از ارم
دو سال باشید نماز دو گذارد پس معلوم افتاد که نیت اقامت نماز چهار نشود و نیت اقامت باید یا بوطن اصلی خود آید یا زنی خواهد
یا مسافر با امام مقیم اقتدا کند تا نماز چهار شود و در صحرا و در کشتی باتفاق نیت اقامت درست نباید اگر مسافر مقیم اقتدا کند و در
رکعت نماز گذارد مسافر نماز بر خود تباه کرد بر قول زفر رح قضا چهار بود اما ظاهر روایت قضا دو بود و مسئله باشندگان
صحرا را حکم چیست مسافر اند یا مقیم بر قول ابو یوسف رح مسافر اند اگر مسافر در وقت بمقیم اقتدا کند بر و نیز بسبب متابعت امام
نماز چهار شود اگر لحظه بر سر دو سلام دهد باز خود تباه کند این نماز با صل باز رود بر وی قضا دو رکعت بود اگر یک رکعت گذارد و
وقت نوشد انگاه بر خود تباه کند بقول زفر رح بر وی قضا چهار رکعت بود بر قول علماء ثلثه قضا دو رکعت بود چون
یکجای قرار نمیکند بر قول ابو حنیفه و محمد رح مقیم اند از برای انکه از علف خواری نقل میکند اگر مسافری در میان ایشان نیت
اقامت کند درست آید یا نی اگر ایشان یا نزده شبانروز بر یکجا قرار گیرند نیت اقامت درست اید و اگر یا نزده شبانروز بر یکجا
قرار نگیرند نیت اقامت درست نباید اگر کسی گوید که در صحرا و در کشتی نیت اقامت درست نیست جواب انست که جایی بود
که ایشان را رسند آب و علف بود و ندهر چند روزی لعلف خوارد یگر روند اگر یکجای قرار گیرند و قت ایشان نماز دو اقامت مقیم شوند
اگر لشکری اسلام بدار حرب رفتند و ولایت گرفتند اما حصار نگرفتند نیت اقامت میکنند بر قول زفر رح مقیم شوند و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رح مقیم نشوند اگر حصار گرفته اند اما بنوز مالها و ایشان را غنیمت نکرده اند و بر زمینها و ایشان
خراج ننهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند روا بود یا نی بر قول ابو یوسف و زفر رح روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رح
روا بود اگر شهری و ولایت و حصار جمله گرفتند و مالها و ایشان را غنیمت کنند و بر زمینها و ایشان خراج ننهند اکنون نیت
اقامت میکنند باتفاق مقیم شوند اگر اسیری در میان کفار نیت اقامت درست نباید اگر ایشان بدار حرب روند اکنون نیت
اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد فرع بسبب وی مقیم شوند چنانکه زن تبع و شوی
غلام تبع خواجه نا پسانیت اقامت فاید تبع وی مقیم شود یا نی اگر در موضعی وی نیت اتفاق مقیم نشود اگر در موضعی وی
بقول ابو حنیفه رح مقیم نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح مقیم شود اگر خداوند مال نیت اقامت کرد و امدار سبب وی مقیم شود
یا نی اگر مال میدارد که وانه وی گذارده شود مقیم نشود و اگر مال نمیدارد اکنون مقیم نشود قال عم الدین رح اگر بدیه مقیم

وفرزند نارسیده به تبع وی اقتدا تمام شود و فرزند بالغ تبع پدر مقیم شود یا نی اگر در موضعت پدر مقیم شود اگر نی اگر سلطان
نیت اقامت کرد رعیت تبع وی مقیم شود و نی اگر اجرت خواره نه بلند نشوند اگر مسافر غلام خرید از مقیم بحر و خریدن غلام مسافر شود
بعضی گفته اند کر نا باخود از شهر بیرون نبرد مسافر نشود و امی بر روایت اصت که بحر د خریدن مسافر شود اگر غلام میان دو تن
بود یکی خواجه نیت اقامت کرد این غلام نماز دو گذارد یا چهار باید که چهار گذارد و قعده یک سلام اگر تبع خواجه مسافر بود اول
بود و آخر تطوع اگر این غلام امامت میکند بر دو خواجه بوی اقتدا کند خواجه مقیم در دو اول متابعت کند و در دو آخر فیشیند تا
نماز تمام کند اگاه خواجه مقیم برخیزد و دو رکعت آخر مقیما زیاید چه ما را معلوم نیست که وی تبع خواجه مقیم است یا خواجه مسافر نظر
خواجه مسافر است دو گذاردن بر دو را فریضه بود چون دو دیگر گذارد مر خواجه غلام را تطوع بود و اگر تبع خواجه مقیم بود چهار
فریضه بود که اصل نیت اقامت کرد و فرع ما خبر نبود نماز دو کانی آورد انگاه خبری بوی رسید این نماز را قضا کند یا نی
گفته اند که فرض همه نماز را باز گذارد و خواجه امام اجل سرخسی هم گفته است که هر چه کم شش نماز بود قضا کند هر چه شش و زیاده تر
بود قضا نکند که حرج شود و در دین ما حرج نیست و این ظاهر روایت است اگر جماعتی از ما ابلان سفر رفتند بچون نا رسیده و دیوانه
و بیگانه و حایض و نفسا بکمدت سفر اهل شدند چنانکه نا رسیده رسیده شد و دیوانه هوشیار شد و بیگانه آشنا شد حایض و نفسا پاک شد
و نفسا از نفاس بیرون آمد و این طایفه نماز دو کانی گذارد و چهار کانی که گذارد نا رسیده و هوشیار چهار کانی گذارد و نو مسلمان و دار الحرب
و نفسا دو گذارند که این با اهل عبادت فی چون اهل سفر عبادت شدند لاجرم دو گذارند نا رسیده و دیوانه نه اهل سفر بود نه اهل
عبادت چون اهل شدند بکمدت سفر لاجرم نماز چهار گذارند که در این مسئله اعتبار عزیمت است نه وجوب را چنانکه عزم طلاق او
بیع و شرا از نا رسیده و دیوانه درست نیاید عزم سفر نیز ایشان درست نیاید اما این عزیمتها از کافر و حایض و نفسا درست آید
عزم سفر نیز درست آید اگر یک کس دید و موضع نیت اقامت میکند درست نیاید چنانکه کسی نیت کرد که هم بمکه باشم و هم بمنا
اقامت میکند درست نیاید تا نگوید که بمکه باشم یا بمنا بر واقعه عیسی بن ابان که صاحب تفسیر بود و صاحب اخباری
بنیارفت که پیش از امام حج بمکه در آمد و نیت اقامت کرد و نماز چهار میگذارد یکی از شاگردان ابو حنیفه در پرسوال کرد که نماز چها
چرا میگذاری گفت نیت اقامت کرده ام گفت نیت کرده که بمنا خواهی رفتن گفت بلی گفت پس نیت اقامت تو با نجا درست
باز عرفات رفت چه گذارد و بمکه باز آمد و نماز دو گذارد همان شاگرد ابو حنیفه رحمه الله را گفت نماز دو گذاری گفت تو فرمودی
که نیت اقامت تو درست نیست گفت تو بر همان نیت اول هستی که در مکه اقامت کرده گفت هستم گفت تا اگر بنجاری از بخارا
می آید گفت بمرو بدرغم باشم و هم سمرقند درست نه آید اما اگر گفت که شش ماه بدرغم باشم و روزها بسمرقند روز بدرغم در آمد طاهر
مقیم شود اما در نوادر معنوه خواجه امام بکر خواهر زاده آورده است که تا شب در نیاید مقیم نشود اما خواجه امام زاهد فخر گفته
بود که نیت اقامت زیادت از پانزده شبانروز کرده باشد اما اگر قریب پانزده روز کرده بود از این رفتن از سمرقند بدرغم
از بدرغم بسمرقند روز کم شود این کم پانزده شبانروز شود و نیت اقامت کم پانزده شبانروز درست نیاید اوطان

درسکه درآمدی بحکم این نیت اول نماز چهار شده است عیسی بن ابان رح گفته است عجب واقعه شد که مرا در یک مسئله دو بار غلط افتاد و عالم
بود و صاحب اخبار قدم در کوی تعلیم نهاده از علم فقه چندان بیاموخت که نام وی در کتب مذکور شد اقاویل وی در حجت کتب شد اما
این مسئله در خجندو سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر خجندی سمرقند آمد و نیت اقامت کرد که پانزده شبانروز هم بدرغم
و هم بسمرقند باشم این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روز تا بدرغم باشم و شبها بسمرقند خواجه امام بکر خواهرزاده رح میگوید که نیت
اقامتش درست نیاید و از سمرقند تا بدرغم سه فرسنگ است از بهر آنکه از بدرغم بسمرقند آید از پانزده شبانروز چندی کم شود اما ظاهر
روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر بدرغم است گفت شبها بدرغم باشم و روز تا بسمرقند باتفاق درست آید اما در نوادر اصول
صلوة خواهر امام بکر خواهرزاده رح میگوید که تا شب اندر نیاید مقیم نشود خواهر امام زاهد مخرمی گفته است که این جایی بود که نیت اقامت
زیاده از پانزده شبانروز کرده است این رفتن سمرقند بدرغم و از بدرغم بسمرقند روزگاری کم پانزده شبانروز شود و نیت اقامت پانزده
شبانروز کرده است درست نیاید **مسئله** اوطان سه است یکی وطن اصلی است و یکی وطن مستعار و یکی سکنی و وطن اصلی آن بود
که زاد و بود وی و زن و فرزندوی در آنجا بود و وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند پانزده شبانروز و وطن سکنی آن بود که غلام
باغریم از شهر گریزنده وی بطلب غلام باغریم رود با خود گوید که این منزل بان منزل میایم هرچند که برود مسافر شود چون باز گردد اگر
از زیر تا بخانه وی مدت سفر بود مسافر شود نماز دو گذارد وطن اصلی مر وطن اصلی را ببرد و وطن مستعار و سکنی را نیز ببرد و وطن
اصلی را برنگذارد و صورت مسئله چنان بود که خجندی بسمرقند نیت اقامت کرد و پس این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند زنی خواست
این وطن اصلی شود و وطن اصلی سمرقند خجند و یکی سمرقند اگر و یرا در خجند را بگیرند یا نی اگر در خجند زن دارد بزنگیرد و یرا وطن اصلی بود
یکی خجند و یکی سمرقند اگر و یرا در خجند زن نبود وطن اصلی وی سمرقند بود و وطن اصلی خجند برانداخته شود اگرچه و یرا در خجند ملکها باشد که
اعتبار زن خواستن راست دلیل بر آنکه رسول ع م کی بود بمدینه رفت زن خواست مدتی شد باز رسول
ع م از روساي مکه بود و برادر مکه ملک و اسباب بسیار بود بخواستن زن مدتی شد پس معلوم شد
که اعتبار مر زن خواستن راست ملک را و اسباب را اگر از وطن مستعار بسکنی میرود محمد رح انمیله
را بر بنده که بخته نهاده است چنانکه خلاسمی داشت که بخت و بیامد بغرغم نشان دادند گفت برروم
بیایم باز کردم رفت و نیافت و بجای دیگر نشان دادند گفت بروم بیایم باز کردم هرچند بدین
طریق رود نماز چهار گذارد که ان سکنی مر سکنی را بگیرد و اگر بنده را یافت و باز گشت اگر از انجا که
دیست تا وطن مستعار مدت سفر نماز نیت چهار کاستی گذارد و اگر هم از انجا قصد بشهر خود کرد و اگر هم بدین
شهر گذارد و نماز دو گذارد و اگر بشهر اندر آمد نماز چهار گذارد و اما تا وطن مستعار مدة سفر است مستعار دو گذارد چون
بشهر اندر آمد هم نماز دو گذارد و که نیت اقامت نکند مقیم نشود اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از بیرا شهر بیرون رفت

با یزرافتادش و بشهر اندر آمد وی بچنان مسافر بود و نیت اقامت نکند که قصد با شش روز مسافر را بگیرد و محمد حسن این دو مسئله را بر هم پیدا
کرد و بعد از نهاده و ست ما نجا آورده ایم از برای معلوم و بجای که وطن اصلی است از انجا قصد سفر کرد تا اندر بلخ بیرون نرود و مسافر
نشود و چون از سفر باز آید در ابلخ اندر آید بی آنکه نیت اقامت کند مقیم شود و دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بصره بود و لشکر
حباشی بود بجای رابلخ گفت چون از بجای بیرون رویم مسافر شویم و چون باز ایم اندر ایم بی آنکه نیت اقامت کنیم مقیم شویم
از جای که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و کم مدت سفر رفت بر افتادش همانجا تمام شود **مسئله** اصلیست که مقتدی جای
در قضای اتمام نیت اقامت کند دست آید و در آن نماز عمل کند اگر مسبوق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند
اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیت اقامت وی در این نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است نیت
اقامت در این نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود سمرقندیان بود سمرقند از سمرقند بجاده و سمرقندی آید و هر دو بیرون رابلخ مسافر شوند
کردند و هر دو در راحدث رسید به بلخ باز گشتند و از انجا بیرون رابلخ نیست طهارت سازند بنا کنند نماز را بانجای دو تو هم کنند
بالتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کردند و بانجا بیرون رابلخ اب یافتند طهارت ساختند و بنجا نماز چهار کذارد اند بسمرقند
بهمان دو نماز کنند بسنده بود و اگر بشهر اندر آمدند طهارت سخارند این مسئله از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبوق
یا یکی لاحق است و یکی مسبوق یکی هم لاحقیت و هم مسبوق اگر امام در نماز است بهر چالها هر دو نماز چهار کذارند و اگر امام نماز تمام
کرده است مسبوق چهار تمام کند لاحق دو و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر چه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبوقانه عمل کرده است لاحقانه تبع مسبوقانه شود و نماز را چهار تمام کند انبهم جای بود که
وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیت اقامت ایشان در این نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود و ایشان این نماز را
بر خود بنا کردند هر دو نماز چهار کذارند تا یقین از عهده بیرون آیند محمد حسن رح این مسئله را در دو بهاکه و شام نهاده است
اینجا آورده ام از برای معلوم شدن بغدادی بقصر سپیره میرود نماز چهار کذارد و اگر کوفی بقصر سپیره میرود هم نماز چهار کذارد
اگر هر دو از قصر بکوفه یا به بغداد میروند نماز چهار کذارند که هر دو را پیش مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میرود نماز دو کذارد
و اگر از کوفه به بغداد رود نماز دو کذارد و اگر بغدادی بکوفه میرود و بقصر سپیره اندر آمده نماز شروع کرد بر افتادش گفت باز کردم
به بغداد رو ما این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز بر افتادش گفت بکوفه روم هم نماز چهار کذارد اگر در پیش مدت سفر
نیت چون بکوفه رفت باز بغداد میرود اگر بیرون قصر بسکذارد نماز دو کذارد اگر بقصر اندر آمد ظاهر روایت دو کذارد حسن زیاد
از ابو حنیفه رح روایت میکند که چهار کذارد و بنا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سپیره نیت اقامت میکند ظاهر روایت آنست
نباید حسن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که درست آید اگر خراسانی بر بغداد رفت و نیت اقامت کرد این وطن و بر استعذا
اگر از انجا بسکی بیرون سپیره و چنانکه بنجفه و هر موجبه و قصر و سپیره نماز چهار کذارد و اگر همین خراسانی در قصر سپیره نیت اقامت
کرد قصری شود و مشعار بغداد و بر کرد تا اگر از انجا بکوفه رود نماز چهار کذارد اگر بغداد رود هم نماز چهار کذارد و اگر از کوفه یا از بغداد

قصد شهر خود کرد اگر بیرون قصد کند اورد و کند اورد و اگر بقصر اندر آید نماز چهار کند اورد اگر کوفی باز ن خود بمکه میرود چون بمیانه
رسید بر افتادش گفت بغداد اورم باز گشت اگر بیرون کوفه کند اورد و کند اورد و اگر بکوفه اندر آید نماز چهار کند اورد اما اگر بمکه اندر
آمد ند روزی چند باشید ند انگاه قصد بغداد کرد ند اگر بیرون کوفه کرد ند یا بکوفه اندر آید نماز دو کند اورد و از برای انکه وطن مکه
و وطن کوفه بر گرفت چنانکه مردی سوگند خورد که امروز بدین خانه اندر نباشم رخت بیرون آورد و میان کوی نهاد و همین
باقی بود از برای انکه وطن اصلی باید تا بمین بر گردد و اگر مسلمانی نماز پیشین در شهر کند اورد و قت باقیت مسافر شد و
نماز دیگر کند اورد و مسافر پیش از انکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نارو اآمده است نماز پیشین را مسافرانه
قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر آفتاب فرو رفت انگاه بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز رو اآمده است هر دو نماز را مسافرانه
قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر کند اورد چنانکی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و انگاه مسافر شد نماز دیگر
مسافرانه کند اورد پیش از انکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نارو اآمده است هر دو نماز مقیمانه قضا کند
اگر آفتاب فرو رفتی و انگاه بدل افتادش نماز دیگر را مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بر سر دو نشست
یاد آمدش که یک رکعت قرات نخوانده ام اگر جائیست که نیت اقامت درست نیاید نماز تباه شود اگر جائیست که نیت اقامت درست
آید نیت اقامت کند در آن دو رکعت قرات خواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود بقول محمد رح نماز تباه شود و اگر این واقعه
امام را افتد بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقتدیان سلام دادند و رفتند نماز ایشان تباه شود و نماز مقتدیان که در قفا
امام باشند چون امام نیت اقامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه بر امام متابعت کنند نماز رو ابود اگر همه مخالفت کنند
و سلام دهند نماز شان تباه شود و اگر متابعت نکردند سلام داد ند امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که من نیت اقامت
کرده ام ایشان برخیزند دو رکعت نماز لاحقانه گذارند از عهده بیرون آیند مسافر بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست بقر اموشی
یاد آمدش که همانجا سلام دهد رو ابود اما اولیتر آن بود که باز گردد سهو قعده ارد تا بیقین از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو نشست
و بقیام سیوم برخاست بقر اموشی چون همه کوعه رفت یاد آمدش که بر سر دو نه نشسته ام باید که باز گردد و قعده ارد و سهو
امام در رکوعه نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو نه نشسته رو ابود و لیکن احتیاط است که آن قیام در رکوعه را باید و رد
که آن وقت آن قیام در رکوع در التطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان بمسافری اقتدا
کردند امام بر سر دو سلام داد و مقیمان بگذاردن مقیمان بر خاستند در آن مقیمانه قرات خواندند یا نی اختلاف مشایخ است بعضی
گفته اند که همچون مسبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند نخوانند بعضی گفته اند همچون تنها گذارند مختار اند چون امام در دو اول
خوانده است ان از قرات ایشان نیابت دارد پس ایشان در دو آخر مخیر باشند ظاهر روایتیست که در حق قرات همچون
لاحق اند نخوانند در حق سهو همچون مسبوق اند بیارند خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که در حق قرات همچون تنها گذارند در
دو ی آخر مخیر اند و اگر سهو افتد ان سهو را در ند ابو الحسن کرخی رح گفته است که خواهند خواجه فقیه ابو جعفر رح گفته که نه خوانند

یکی از شاگردان فقیه ابوجعفر بود در بغداد رفت و بمحفل کرخی رح درآمد کرخی رح شاگرد او را سبق میگفت تا باین مسئله رسید گفت مقیم
بگذاردن مقیمانه برخیزد و زود خواند شاگرد فقیه ابوجعفر رح گفت استاد من میگوید که کرخی رح خواند کرخی رح گفت استاد تو کیست گفت استاد
من فقیه ابوجعفر رح کرخی رح گفت باری من میگویم که تو بخوان شاگرد فقیه ابوجعفر رح چون به بلخ آمد با فقیه ابوجعفر رح حکایت میکرد فقیه ابوجعفر
بیغداد رفت و بمحفل کرخی رح درآمد و نشست اتفاق کرخی همین مسئله را تقریر کرد و گفت که مقیم بگذاردن مقیمانه برخیزد و قرات
خواند فقیه ابوجعفر رح گفت که نخواند کرخی گفت مگر تو فقیه خراسانی ابوجعفر رح گفت بلی من فقیه ابوجعفرم کرخی رح گفت وقتی که شاگرد
از مسئله مباحثه شود و مشکل افتد میان ایشان نگشاید باستاد باز گردند و اگر استاد را در مسئله مباحثه شود میان
ایشان نگشاید بکتاب باز گردند فقیه خراسانی بوی و فقیه عراق منم کتاب باز کردیم هرچه کتاب گوید بران اهتمام کرخی کسی را فرستاد
که فلان کتاب را بیارید آوردند هشتاد بود که خواند فقیه ابوجعفر گفت که نخواند کرخی رح گفت که فلان کتاب دیگر بیارید آوردند
هم نبشته بود که نخواند فقیه ابوجعفر رح گفت که نخواند کرخی گفت کتاب میگوید که خواند و شما میگوید که نخواند مرد از کتاب یاد
دارنده برتر بود فقیه ابوجعفر رح گفت مرد از کتاب یاد دارنده تر نبود ولیکن نه همچون من مردی من از کتاب یاد دارنده ترم
اصل مجلد هشت بیارید آوردند مبسوط را اول نبشته بود که خواند لیکن نه همچون نسخه ها باک کرده هشت و حاشیه کتاب نبشته بود که نخواند
فقیه ابوجعفر رح برخاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرخی رح هرچند جهد کرد تا فقیه ابوجعفر رح روزی چند
باشد فقیه ابوجعفر اجابت نکرد کرخی رح دیراشتری داد فقیه ابوجعفر رح دیران شتر نشست و کرخی رح مهار شتر گرفت
و ببازار بغداد برمی آمد و میگفت ای مسلمان دل شاگردی کشید تا غیر استادی نیابد کرخی رح ازان قول رجوع کرده هشت
از برای آنکه در مختصر خویش آورده هشت که در آن مقیمانه قرات نخوانند که سنت وعه نماز ایشان اول بامام هشت درست آمده
هشت ایشان چون حق باشند نخوانند جماعتی مقیم و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم
برخاست باید که مسافران دیر امتابعت کنند مقیمان متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب
متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر از تطوع باشد و اقتدا تطوع کذار بفریضه کذار درست آید
اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت تطوع شود مقیمان را فریضه اقتدا فریضه کذار بتطوع کذار درست نیاید نماز مقیمان
تباه شود بدان سه مقیمان متابعت نکنند بنشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان را خبر دهند
دو رکعت نماز لاحقان کذارند و اگر با امام نماز دو رکعت نماز مقیمانه کذارند زیرا که سفر مفیض هشت و نیت اقامت
کردن لشکر در شهر لعیت بلشکر حکمی ثابت نشود تا اگر امام بر بستان خواسته بود ایشان دو رکعت نماز مقیمانه کذارند نماز تمام شده
بیرون آیند اگر مقیمان را در حضر نماز فوت شده هشت در سفر قضا میکنند بالتفاق چهار کذارند و اگر مسافری را در حضر نماز فوت
شده هشت در حضر قضا میکند و بقول شافعی رح چهار قضا کذارد برانی انکه مفروض است که در سفر بود نماند و بقول علما رحمهم الله
همان دو قضا کند که در قضا نماز اعتبار وقت حوب راست و در اداء اکفارت وقت اداء فائده این خلاف جای دیدآید که اگر کسی

سوگند خورد و بشکست بنده باید که آزاد کند یا جامه یا طعام دهد تا کفارت شود و اگر تو انگر و روشن شد سه روزه پیوسته دارد کفارت شود و اگر دروغ سوگند خورد و بشکست سه روز پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه نداشت و تو انگر شد اکنون بنده را باید آزاد کردن یا ده مسکین را جامه باید دادن یا ده مسکین را طعام دهد تا کفارت شود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری اقتدا کردند بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند چون سر بسجده نهادند امام نیت اقامت کرد نماز امام چهار شود و مقیمانه که بگذاردن مقیمانه برخاستند بر ایشان متابعت امام لازم شود اگر همه متابعت کردند نماز شان روا بود و اگر همه مخالفت کردند نماز شان تباه شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند بشنیدند السلام سلام دهد و ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان برخیزند دو رکعت نماز لاحقانه گذارند از عهده بیرون آیند اگر امام خبر نداد دو رکعت مقیمانه گذارند آن مقیمان که سر بسجده نهاده باشند بروایت نوادر نماز شان تباه شود از برای انکه ایشان مقیمانه خود را وقتی جدا کرده اند که بر امام چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایت روا بود که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که السلام سلام دادی نماز وی روا بودی که از فرض بر وی چیزی باقی نمانده بودی نماز خود را بر خود وقتی زیادت کرده است که ایشان مقتدی مانده اند نیت وی در حق ایشان عمل نکند نماز ایشان روا بود اگر مسبوق بقضا مسبوقانه برخاست و بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند و سر بسجده نهادند امام را یاد آمد که از نماز فرض بر من چیزی باقیست اگر قرات بود نماز دو رکعتی نماز همه تباه شود و اگر سه رکعتی باچهار رکعتی بود روا بود بشرط انکه در دو رکعت قرات خوانده باشد مگر وتر را اما اگر رکوع مانده است یا سجده آنها که سر بسجده نهاده اند نماز شان تباه شود از برای انکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرضی باقیست وی آنچه مانده است بیارد و اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیارد و اگر رکوع مانده است و از رکعتها اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر مانده است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعتهای اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از رکعت آخر است در سجده آرد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد از عهده بیرون آید و اگر سجده تلاوت یا دمد شش و باز نگشت نماز همه روا بود و اگر باز گردد و بر روایت نوادر نماز اینها که سر بسجده نهاده باشند تباه شود ظاهر روایت روا بود اگر قرات تشهد یاد آمد شش اگر باز نگشت نماز همه روا بود بقول علماء امام بقول شافعی نماز همه تباه شود و اگر باز گشت بقول محمد ع قعده را بر یکدیگر دوبرقول ابو یوسف ع هر یکی قعده قیاس قول او بروایت نوادر نماز آنها که سر بسجده نهاده اند تباه شود و بقول ابو یوسف ع تباه نشود و این ظاهر روایت است از برای انکه قعده معتبر امام بر خاسته ماند که اگر از نماز امام سلام دادی نماز وی روا بودی اگر سهو یاد آمد شش اگر قرات و قیام ایشان بعد از قعده معتبر امام افتاده باشد اگر امام بسهو باز گردد یا باز نگردد نماز همه روا بود مسبوق بقضا مسبوقانه برخاست امام بسجده تلاوت باز گشت وی تواند که باز گردد و ان سجده را با امام آرد بر خلاف سهو که سهو را با خر مسبوقانه تواند آوردن لیکن تلاوه را نتواند آوردن پس فرق آمد میان سهو و تلاوت پس سهو را متابعت نکند و لیکن تلاوه را متابعت کند در محیط آورده است که اگر باز گردد و متابعت کند نماز شش تباه شود اما در بعضی نسخها آورده است که این جایی بود که مسبوقانه را بسجده مقتدی کرده باشد

کہ شہر دعوی در قطع رسم درست افتادہ است و تطوع فریضہ نشود کسانیکہ محرم نیند ایشان را قصر و جمع روا نبود با نفاق محرم و مجدہ را قصر و جمعہ شاید کذاردن با نفاق محرم عمرہ را بقول ابو حنیفہ رض نشاید کذاردن و بقول صاحبین شاید چون بعرفات اندر آیند زوال اندر کذرد و حجاج شوند با نکہ نماز وا قامت کویند نماز پیشین کذارند و بر فور نماز دیکر کذارند و در میانہ تطوع نکذارند و اکر کذارند قامت باز کویند و نماز دیکر کذارند اکر حاجی نماز پیشین تنہا کذارد و نماز دیکر را قصر و جمعہ می کذارد و بقول ابو حنیفہ رض روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود اکر پیش از زوال محرم نبود بعد از زوال محرم شد بقول زفر رح در را قصر و جمع روا نبود و بقول علماء ثلثہ رح روا بود چون نماز دیکر کذارند باید کہ در عرفات دعا میکویند تا آفتاب فرو رود انکاہ از عرفات بروند اکر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آیند دم لازم آید و اکر باز کشت و باز بعرفات اندر آمد بقول زفر رح آن دم لازم آمدہ ساقط نشود و بقول علماء ثلثہ رح ساقط شود و اکر آفتاب فرو رفت انکاہ بعرفات اندر آمد اتفاق آن دم لازم آمدہ ساقط نشود و چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اکر نماز شام را در راہ کذارند چون شب را بمزدلفہ اندر آیند آن نماز شام را باز کزارند کہ موقوف است و بر فور نماز خفتن کذارند یکی اقامت کویند بسندہ بود کہ نماز شام در معنی قضاست اما اکر صبح دمید و انکاہ بمزدلفہ اندر آیند اتفاق ان نماز شام بروای باز آید اقاقی را بی الحرام احرام نشاید کہ از میقات اندر آید کہ دم لازم آید و اکر باز کشت و احرام کرفت و لبیک کفت لازم آمدہ و ساقط نشود و بقول علماء ثلثہ رح ساقط شود اما اکر احرام کرفت لبیک نکفت بقول ابو حنیفہ و زفر رح دم لازم آمدہ ساقط نشود بقول ابو یوسف و محمد رح ساقط شود اکر بعد از زوال یکی بعرفات اندر آمد و ندانست کہ عرفات است حجاج شود و نشاید پیش از صبح بمزدلفہ بیرون آیند دم لازم شود و اکر در صحرا نماز کذارد خیری فرود بیرون برزمین نیست کہ روایت کند عوف بن جعفر ض کہ رسول عم در صحرا میخواست تا نماز شہر دعہ کند بلال رض نیم نیزہ آورد و پیش رسول عم برزمین فرود برد انکاہ رسول عم بنماز شروع کرد و ما اقتدا کردیم و نماز کذاردیم و پیش امام خطبہ خواندہ بسندہ بود و بعضی مشایخ کفتہ اند برابر بروی راست امام فرود جلد بسندہ بود ظاہر روایت آنست کہ میان وی و ابروی امام برزمین فرود برند مختار خواجہ امام زاہد فخر انیست خواجہ امام اجل سرخسی کفتہ است کہ نیم نیزہ حاجت نیست مقدار تیر بسندہ است اکر زمین بود کہ فرو خلیدن نتوانند و از نہند بسندہ بود و اکر چیزی نیست کہ پیش فرو خلند بعضی کفتہ اند کہ خطی کشند بچوب خط محراب اصح انست کہ از محمد رح سوال کردند کفت الخط لیس بشیء اکر در صحرا برف است و کل نماز بر پشت ستور روا بود و اکر در سفر بروزی است و سجدہ نمیتواند آوردن ایستادہ با یمار نماز کذارند روا بود کہ رسول عم در سفر بود و بروزی و سجدہ نمیتوانست آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود تا ندا کردند کہ ہمچنان نماز کذارید ایستادہ با یمار چون رسول عم این ندا فرمودہ عبد اللہ بن ابی رواحہ رض این ندا شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابہ بیرون رفت رسول عم نماز تمام کرد عبد اللہ را ندید سوال کرد کہ وی کجا رفت کفتند کہ ہمین ندا شنید از میان ما بیرون رفت رسول عم فرمود کہ او مردی لجوج است ہمین زمان بباید ما را حجتی قوی بیارد چون آمد رسول عم از وی سوال کرد کہ کجا رفتہ بودی

چهار دانگ دشمن سیاه شود و اگر سه نماز آدینه را ماند همه لشکر سیاه شود و اگر توبه کند خدای تعالی قبول
کننده اوست در گذارد باز چون سه آدینه پیاپی گذارده شود سیاهی بنور بدل شود نماز آدینه بر کیست
بر مومن عاقل و بالغ آزاد و تندرست و مقیم فریضه است بر نماز رسیده و بیمار و بریده و بر مسافر
و دیوانه فریضه نیست بر نابینا نماز آدینه فرض نیست چون عصا کش نماز دارد اگر عصا کش دارد بقول ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه بر وی نیست بقول ابو یوسف و محمد بر وی بود حجم همبرین بخلافت کفتم بر بنده نماز آدینه
نیست اگر خواجه بنده با خود برد اگر برای ستور نگاه داشتن برده بر وی نبود اگر از برای نماز گذاردن برده
هست بر وی بود بر مزدور بود و با نی خواجه حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته هست که نماز آدینه بر وی نبود از برای آنکه خود
را اجازت داده هست شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته هست که خصم کار و بر انتواند از نماز آدینه گذاردن باز داشتن
اما تواند که اندک روزگار بود هست بنماز آدینه گذاردن از ابرت وی فرود رود نماز آدینه باشرط هاست
شهر هست و سلطان هست و جمع هست و شهرت اعلام عام وقت هست خطبه اما شهر شرط روای نماز آدینه
هست بقول علماء ما رحمهم الله و بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در بحرین و بیهی بود از بهای عبد بن
قیسی که دیر اجوانا میگویند حمل کس از صحابه در وی نماز آدینه گذارده ند پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست مر روای نماز آدینه را علماء ما رحمه الله گفته اند که آن جوانا نام دیه هست اما بحقیقت شهر هست دلیل بر آنکه
این تقدیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدای تعالی مکه را ام القری فرموده هست مادر دیها اتفاق هست
که مکه شهر هست و یاسم دیهی حکم شهری بر نخورد و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عن النبی علیه السلام انه قال
لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط روای نماز آدینه هست شهر چه صفت باید تا نماز آدینه در وا بود
در صلوة قاضی امام صدر الدین شجاع از علماء ما رحمه الله روایت میکند که همه شهر در کلانترین مسجد جمعه آیند چنانکه
آن مسجد پر شود بمسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود در وی نماز آدینه روا بود در روایت شرح طحاوی رحمه الله هست
که هر حرفت در می تابستان و زمستان دران شهر حرفت روزگار بسر برند چنانکه ایشان را بحرفت دیگر حاجت
نیاید این شهر کلان بود در وی نماز آدینه روا بود در روایت صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله همین هست
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایتست که شهری باید که در وی سلطان بود
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر او بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد آب روان
بود تا در وی نماز آدینه روا بود و در منتقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر کجا صد هزار کس جمعه آیند
حکم شهر دارد و دران جا نماز آدینه روا بود جای را حکم شهر داده ند بعد از ان خرابی پذیرد حکم ان شهر باقی
ماند تا اگر ایشان نایب سلطان با جمع در پنج نماز آدینه گذارند روا بود اگر در یک شهری دو جای

نماز آدینه گذارند و در شهر خطبه ای از بهر ضرورت است که روا بود و صلوة خواجه اجل سرخسی رح آورده است که نشاید بیمار نیست
که نشاید نماز آدینه و نشاید یا نشاید روا بود یا ناروا بود است ابو یوسف رح گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر او بیابان بود
چنانکه گذشتن را بکشتی حاجت آید چنانکه بغداد است ازین روی از آن روی نماز آدینه گذارند روا بود و محمد رح گفته است که شهر
کلان هر چند حاکم شهر بدیگر جای نماز آدینه بر ایشان بود مسافت چند بود تا نماز آدینه بر ایشان نوجه ظاهر روایت آنست که مسافر
بجای رسد که مقیم شود نماز بر ایشان فریضه شود و مقیم بجای رسد که مسافر شود نماز بر ایشان فریضه نبود محمد رح گفته است بر کجا بانگ نماز شنود
نماز آدینه بر ایشان بود مالک رح گفته است که در روز ما میانه نیایند و نماز آدینه گذارند و شبانگاه بخانه روند نماز آدینه بر ایشان بود
خواجه حسن بصری رح گفته است تا چهار فرسنگ نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و بعضی از نسخها از ابو حنیفه رح روایت است که هر کجا جماع
ایشان را با خراج شهر جمعه کنند نماز آدینه بر ایشان فریضه بود شیخ الاسلام علاء الدین رح گفته است در مختلف بود در نیاب مسافر
تا بجایی بانگ نماز شنوند بر قول محمد رح بر ایشان نماز آدینه فریضه بود و بر قول ابو یوسف رح هر کرا اندرون رفض است بروی فریضه است
هر که بیرون رفض است بروی فریضه نبود امروز جواب فتوی بر نیست و جز این دو قول که گفتم روایتها دیگر است سلطان شرط روای
نماز آدینه است بر قول علماء ما رح و بر قول شافعی شرط نیست و حجت قول وی آنست که نماز آدینه چون نمازهای دیگر است در نماز ها دیگر
سلطان شرط نیست در نماز آدینه نیز شرط نبود و حجت علماء ما رح آنست که خداوند عز و جل میفرماید بقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول صلعم فرمود که سلطان را مطیع باشید اگرچه بسیاه حبشی
گوش بریده بود یا جابر یا عاملی سلطان بنده روا بود و از دست وی خطابت درست بود و امامت قضا روا نبود و بجهانکه امامت
وی روا بود ولیکن کراهیت دارند چنان باید که امامت را شاید و زن و نا رسیده و کافر نشاید اگر پادشاه نا رسیده بود
و یا زن بود یا کافر نماز آدینه روا بود اما ابو حنیفه رض گفته است که اگر نا رسیده بود و وزیر خود را ولی عهد خود کند اگر زن بود شوهر
خود را ولیعهد خود کند اگر کافر بود وزیر مسلمان ولی عهد خود کند نماز آدینه روا بود بموت سلطان تا بیان وی معزول نشوند
بجهانکه بموت خلیفه پادشاهان که از دست وی باشند معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون دوانیدند و نماز آدینه گذارند
روا بود که سلطان وکیل است و عامل اصیل اگر اصیل یا وکیل کاری بکنند درست آید از محمد رح سؤال کردند والی اقرانیه را
بیرون دوانیدند ولی وی نماز آدینه گذارند گفت روا بود از امیر المؤمنین عثمان رض سؤال کردند والی بصره را بیرون دوانیدند
ولی وی نماز جمعه گذارند گفت روا بود اگر سلطان محبوس بود نماز آدینه نیز روا بود دلیل بر آنکه روز غوغا امیر المؤمنین عثمان محبوس بود
امیر المؤمنین علی رض نماز آدینه گذارند سلطان را سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه روا بود دلیل بر آنکه در ابتدا صحابه اندک بود سلطنت
سلطان الا بمیاظاهر نبود و نماز آدینه مشروعه بود چون صحابه بسیار شدند سلطنت ظاهر شد نماز آدینه مشروعه شد جمع و شهرت این
بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان تا اگر سلطان از چشم خود و سرای خود نماز آدینه نگذارد نداند که در سرای کشاده بود
چنانکه عامه اندرمی آیند و بیرون میروند روا بود اگر در سرای بسته اند عامه نمی آیند روا نبود اما اگر عامه می سلطان نماز آدینه گذارند روا بود

وقت شرط روای نماز آدینه است باتفاق تا اگر در میان نماز آدینه وقت نوشد بقول شافعی رح بهمان تحریمه نماز پیشین کنند روا بود
و بقول علماء مارح اثرا تمام کند تطوع شود و باز تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارند رخصت ایشان کورست و جمعه شرط روای نماز آدینه
است بقول شافعی رح چهل کس باید که بر چهل کس تندرست و آزاد مقیم باید تا نماز آدینه روا بود دلیل بر انکه عبد الرحمن مالک استاد نافع
را دعا کرد که ایشان سی و نه تن بودند باید استاد تا من بیامدم که چهل کس شدیم نماز آدینه گذاردیم دلیل میکند که چهل کس شرط است
علماء مارح گفته اند که عبد الرحمان مرضی مزمن بود و چشمهای وی ضعیف بود از بهر ای ان باید استاد تا مدتی بتا نماز آدینه باندازد باید
از وی قوت نشود آن از برای تراعات وی بود دلیل بر انکه اگر وی بسبب روای نماز آدینه ایشان بودی لازم بودی که وی را
دعا کفتندی چون وی ایشان را دعا کفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست دلیل بر انکه مصعب بن عمر رضی یکبار نا بامده و کس
نماز آدینه کذارد و دیکبار نا بسنده و کس نماز آدینه کذارد و در سوال عم با دوازده کس نماز آدینه کذارده است در وقتی که در مدینه طعام
تنک شده بود چون جمعه بر پای شد اوازطبل کاروان طعام کوش ایشان رسیده بعضی بماندند و بعضی طعام خریدن رفتند
بر سوال عم با دوازده کس نماز آدینه کذارند جبرئیل عم آیت اورد قوله تعالی واذا راوا تجارة او لهوا نفضوا الیها و ترکوک
قائما قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین بقول مالک رح امام و یک کس جمعت و بقول ابو یوسف رح امام و دو کس
جمعت و بقول ابو حنیفه رح امام و سه کس جمعت و هر کس باید که اهل باشند مسافر امامت را نا اگر کسی نا رسیده بود یا زن بود یا صاحب جرح سایل
بود روا نبود اما اگر هر سه مسافر اند یا بنده اکنون روا بود جمع شرط نماز آدینه است با شرط شروعه با شرط تمام نماز بقول ابو حنیفه رح هر شرط نماز
است و بقول ابو یوسف و محمد رح شرط شروعه بر قول زفر رح شرط نماز است فایده این خلاف جای پدید آید که چون بر پای شد امام را
جمع ماندند و رفتند و امام تنها ماند بقول ابو حنیفه و زفر رح تحریمه نو کند نماز پیشین کذارد و بقول ابو یوسف و محمد رح بر کذارد و جمعه
تمام کند و اگر یکرکعته کذارند انکاه جمع رفتند بقول زفر رح تحریمه نو کند و نماز پیشین کذارد و بقول علماء ثلثه رح بر کذارد و نماز جمعه
تمام کند و در روز آدینه فرض اصلی ظهر است با جمعه بقول علماء ثلثه رح فرض اصلی ظهر است و لیکن بترک جمعه نه بکار شود و بقول زفر
رح و شافعی رح فرض اصلی جمعه است فایده این خلاف جای پدید آید که هر کسانیکه نماز آدینه فریضه است زوال اندر کذشت نماز
پیشین کذارند بقول علماء ثلثه روا بود و لیکن بترک جمعه نه بکار شوند بقول شافعی رح اکر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آدینه کذارند
نماز پیشین روا نبود بقول زفر رح اکر جمعه کذارند روا بود اکر نکذارند نماز پیشین روا نبود کسانیکه نماز آدینه بر ایشان فریضه نیست
چنانکه مسافر بنده و بیمار زوال اندر کذشت نماز پیشین کذارند اجماع روا بود اما اکر سعی کردند نماز آدینه کذارند بقول زفر
شافعی رح فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علماء مارح فرض ایشان جمعه بود ان نماز پیشین تطوع شود و کسانیکه نماز
آدینه بر ایشان فریضه است نماز پیشین کذارند انکاه سعی کردند نماز جمعه کذارند فرض ایشان جمعه شود و اکر نماز پیشین در خانه کذارند
بر افتادش که بار دوم نماز جمعه کذارم همانجا و بر اخبر رسید که جمعه کذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود اما اکر در راه بانکه
کر نماز جمعه کذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین باطل بر انداخته شود و نماز پیشین باز کذارد و بر قول صاحبین نا نماز آدینه در نیاید نماز پیشین

برانداخته شود و اگر نماز او به دریافت بالتفاق فریضه وی نماز او به شود و بعضی گفته اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احرام عمره او شکسته
بر قول ابو حنیفه برانداخته شود ظاهر روایه آنست که نشود و برای آنکه ایجاد وی را موجب است بر قول صحیح و در الحال نا موجب است بر قول
محمد چون بر دوام ای تواند حج آورد در کنی از ارکان و شرائط حج بجا نیارد و احرام عمره بشکند و برانداخته نشود و اما بر قول ابو حنیفه محرم حج نشود
و اگر حج بکذارد و باجماع فرض وی شود و نماز پیشین بالطلوع اگر کسی که نماز او به نیت بعدی فریضه است نماز پیشین بگذارد و نماز جمعه نیت وی
امام را در قیام دریافت بالتفاق و بگذارد و اگر در جمعه امام را در قعده اندریافت و اقتدا کرد بقول محمد هم چهار رکعت بگذارد بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف هم دو بگذارد و وجه قول وی آنست که رسول صلعم فرموده است قال النبی صلعم من ادرک الامام فی الجمعة فی القعدة فلیصل اربعا ابو حنیفه
و ابو یوسف هم گفته اند این در حق کسی باشد که نیابد و امام را در قعده باید و لیکن سلام داده باشد نه نوزگفته و ازین سنت نیز خاسته
وی اقتدا کند درست نبود و در نماز پیشین باید بگذارد و آنچه بر رکعت است اما اگر امام نه نوز سلام نداده باشد که اقتدا کند و تمام کند
بحکم حدیث رسول صلعم و از الامتم الصلوة فاتوها و انتم تمشون و لا تاتوها و انتم تسرعون علیکم بالسکینة و الوقار هر چه در کیم فصلوا و ما فاتکم
فاتموا چون از وی دو فوت شده است امام و بگذارد و هست وی بهان دو بگذارد از مسجد بیرون آید **حکایت** آورده اند
که محمد حسن چهار شنبه کرد وی بود نام وی یحیی محمد هم این مسئله گفت وی محمد هم استدلال گفت که اگر این را نماز او به نیت میدارید چهار رکعت
گفت بحکم حدیث رسول صلعم اگر فارسیان میدارید چهار رکعت قرات خواند فریضه میدارید اگر در شفع دوم یاد آمدش که یکی سجده از رکعت
اول مانده است در شفع دوم آورد و هست چرا نماز شش تباه میدارید گفت بحکم حدیث رسول صلعم خواست تا استدلال دیگر گوید که محمد هم گفت
لا بارک الله فیک نام یحیی بدنیا چنان فرو رفت که پیش در هیچ کتابی از او قول وی مذکور نیامد پس معلوم آمد که هیچ شاگرد را که بر استناد
استدلال آید که خاطر استاد ازان بر نجد که برخورداری نیافت گفت هیچ هم گفته اند تا محمد هم از چند مسئله رجوع نکند این مسئله رجوع نکند این مسئله ثابت
نشود چنانکه بر مسافر نشستن فریضه ندارد و در چهار رکعت خواندن باید که فریضه ندارد اگر در شفع آخر یاد آیدش که یکی سجده از
شفع اول مانده است و در شفع آخر آرد نماز شش تباه نشود و همین مسئله از و ثابت شود پس معلوم شد که محمد هم از راه استحباب چهار رکعت
نماز را فریضه است و سنت نماز پیشین از سنت نماز دیگر نیابت دارد و بنای اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته اند که نیابت دارد اگر پیش از سنت مسجد او به آمده است سنت را باز گذارد بالتفاق از سنت نماز او به نیابت دارد و اگر
وقت خطبه رسید بعد از فریضه ها باز گذارد و بنای شیخ الاسلام برهان الدین هم میگوید که باز گذارد و که چون نیت سنتی کرده است
از سنت نماز او به نیابت دارد و اگر در نماز او به نماز بامداد یاد آید شش رکعت همین مسئله بر سه وجه است یکی آنکه نماز بامداد بر سنت اگر نماز
او به بر می اندازد و نماز بامداد قضا کند نماز او به اندر باید بگذارد و باقی را مسبوقانه آرد و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز بامداد را
میکند وقت جمعه فوت میشود بالتفاق است که بر گذارد و جمعه را تمام کند آنگاه نماز بامداد قضا کند و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز
بامداد را قضا میکند جمعه فوت میشود لیکن وقت باقی بود بقول محمد هم بر گذارد و جمعه تمام کند آنگاه بامداد را قضا کند بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف هم جمعه را قطع کند نماز بامداد را قضا کند نماز پیشین تنها گذارد و خطبه نشنود نماز او به است

از مادر مومنان عائشه صدیقه رض روایت آمده است که خطبه تمام مقام دو رکعت نماز است از برای انکه خطبه بغیر روی قبله میگویند
نماز روی بغیر قبله روا نبود بضرورة اگر بعد از خطبه معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا جامه خطیب پلید بود است خطبه را باز نگویند
و اگر از نماز بعد از نماز پدید آمد با جماع آن نماز را باز باید کرد و اینجا پس معلوم شد که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز نیست شرط روای
نماز آدینه است خطبه فریضه است بالاتفاق بقول شافعی رح خطبه پنج شرط است استعاره بکوید بشنوید کوید دو خطبه کوید میان بنشیند و قران نخواند
بقول علماء ما رحمهم الله همه سنت است اگر خطیب الحمد گفت باز چیزی یاد نیامدش بقول ابو حنیفه رض خطبه طویل نیابت دارد بقول
ابو یوسف و محمد رح نیابت ندارد چندانی باید که شنونده داند که خطبه میکوید وجه قول ابو حنیفه رض اینست که امیر المومنین عثمان رضی الله
بر منبر بر آمد الحمد لله رب العالمین گفت شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامدش بر همان ختم کرد فرود آمد نماز آدینه گذارد و گفت که ابو بکر رض
اما وکی کرده بود ندو من نکرده بودم و هفته دیگر اما وکی کنم اگر روا نبودی وی نکردی پس معلوم شد که همو مقدار بسنده است روای نماز
آدینه را اگر خطیب عطسه زد و گفت الحمد لله از خطبه نیابت دارد و بانی از ابو حنیفه رض دو روایت است اختیار یعنی اگر عربی میداند و لکن بیمار ے
میخواند بقول ابو حنیفه رض روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود در جامع الصغیر امام حسام شهید امام ابو بکر حصاص در صلوة خواجه منهاج عسار
کبیر از ابو حنیفه رض روایت میکند که از القول بعجم کرد و گفت با قدرت عربی بپارسی میکوید روا نبود اگر خطیب در خطبه کفتن است و دیر معزول
کردند و را معلوم شد یا بهوش شد یا کفته شد یا رودت آورد عیاذا بالله با جماع ان خطبه را باز کویند اما اگر و را معزول و را خبر
نبود خطبه تمام کرد و انکاه معلوم شد روا بود اگر در خطبه علم شدش همچنان تمام کرد روا نبود اگر خطیب با یک سخن یا دو سخن خطبه کفت
بعد از ان جمعه آمدند با ایشان نماز کذارد روا بود یا نی اختلاف مشایخ است جماعتی خطبه نشنوند ولیکن خطیب را از دور می بینند یا ایشان
نماز کذارند زیرا که از ابو حنیفه رض روا نیست که روا بود جماعتی خطبه شنوند ایشان را حدث رسید بروند طهارة نماز دیکر
نماز کذارند روا بود اگر پیش از انکه ایشان از مسجد بیرون روند جماعتی دیکر با طهارة در آیند با ایشان نیز
نماز روا بود اما اگر پیش از انکه جماعتی با طهارة اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند انکاه این جماعت
بمسجد اندر آمدند با ایشان نماز روا نبود خطیب خطبه کفت معلوم شد که جنب بوده است خطبه معتبر بود
باز نکویند اما اگر خطبه کفت و را حدث رسید جنبی را خلیفه کرد روا بود استکال آید بروایت نوادر
جماعتی بی طهارة خطبه ے سنوند با ایشان نماز روا نیست خلیفه جنب را چرا روا ے آید جواب اینست
که بعضے با طهارت خطبه شنوده اند وی تبع ایشان شود روا بود وی با یکی با طهارة را خلیفه کند
روا بود چون خطبه سنوده باشد چون وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست آید اگر خطبه کفت
و حدث رسیدش کسی را خلیفه کرد تا امامت کند که خطبه نشنوده است روا نبود این خلیفه کسی را دیکر را
خلیفه کند که خطبه شنوده بود هم روا نبود که وی اصالت را نمی شاید خلافت از وے درست نبود

۱۱ اگر جمعه بر نماز عید افتد و امام اجازت دهد کسی را خلیفه کند که خطبه بگوید و باشد رد ابو داود که هر دو یکسان شده اند اگر این خلیفه نماز را
بر خود تباه کند و باز شروع کند قیاس آنست که اقتدا بوی درست نبود و استحسان آنست که درست بود چه گوناه کوناه نماز از
کردن سنت است که رسول عم خطبه کوتاه کرد نماز دراز کرد و بقیه امامت عبد الله مسعود رض گفته است که نماز قضا بست امام آن را
که خطبه کوتاه کرد بدو نماز دراز کند و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رض اگر خطیب کوید الحمد پس از خطبه نیابت دارد اگر خطبه بسکوت حدث رسید
یکی را خلیفه کرد که خطبه تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد روا بود خطیب خطبه گفت و قوم خموشی گزیدند و قومی دیگر آمدند
خطبه نا شنوده با ایشان نماز گذارند نماز روا بود که خطبه روا شده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه بیست بیشتر
نماز آدینه روا بود و در وقت خطبه نماز شاید گذاردن بانی و ما و سخن شاید گفتن بانی بر قول شافعی رحمة الله شاید اگر قول العلماء
مارم نشاید و شافعی رح میکوید که سلیک غطفانی در مسجد آمد بیخامبر عم در خطبه بود گفت ای سلیک تحیت مسجد بیاور و گفت
یا رسول الله گفت برخیز و تحیت مسجد بیار گر سخن گفتن و نماز گذاردن روا نبودی رسول عم سخن نگفتی و نماز نفرمودی و اوتیه
دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا کن تا باران بارد که کشتها خشک میشود و مستعران ان علف نمی یابند
رسول عم دعا کرد و ابر آمد باران بارید گرفت تا هفته دیگر می بارید همان اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا کن تا باران از
عمارتها بصحرا رود که عمارتها را خلل میرسد باستند که خطر میدارد که بناها خراب میشود و کاروانها باز استند رسول عم دعا کرد و للبحر
و کوهها بارید گرفت و منفعت بایشان رسیدن گرفت ضرر از ایشان باز کرد و نیز رسید نیز افتاب می یافت بمجرد حلقه
اکثر من شافعی رح گفته است که معلوم شد سخن شاید گفتن هم نماز شاید گذاردن علما رح گفته اند که هر گاه رسول عم صحابه را وعظ
کردی از خطبه گفتندی یا زان خطبه بوده است در خطبه نماز آدینه ای اگر ثابت شود که در خطبه نماز آدینه بوده است وقتی بوده است که سخن
گفتن در نماز مباح بوده و در خطبه نیز مباح بود بعد از ان چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم بایت و هم بخبر و هم بروایت
صحابه رض ایت **قال الله تعالی** واذا قری القران فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون اما خبر **قال** النبی عم واذا خرج الامام فلا
صلوة ولا کلام روایت صحابه آنست که رسول عم در خطبه بود که عبد الله عمر رض در وقت خطبه نشسته بود و کس بود در پهلوی
وی یکی مران دیگر را سوال کرد که کاروان چه وقت میرود گفت فرداجون نماز آدینه گذارند عبد الله بن عمر رض مران جواب
دهنده را گفت تو چرا گفتی و ثواب نماز آدینه بباد دادی و آن بار تو خود خواست که حدیث کاروان می پرسید دیگر آنکه ابی بن کعب سوال
کرد که این آیت بچه وقت نازل شده است که من نشنیده ام ابی بن کعب گفت و جواب ندا و اشارت کرد که خاموش چون از نماز فارغ
شدند گفت مرا لوخر را که ثواب نماز آدینه ربایندی گفت نربایندم ایشان را مناظره شد از رسول عم سوال کردند گفت همچنانست
که ابی بن کعب میکوید و تو ندانسته که در وقت خطبه نشاید گفتن لیس معلوم شد که روایت و خبر و بروایت صحابه رض که سخن و نماز و دعا
نشاید کردن در وقت خطبه اگر خطیب در خطبه آیت در ود و صلوة خواند طحاوی رح گفته است که ستوده نباید که صلوة کوید ظاهر روایت
آنست که همچنانست که در حرمت نماز سخن گفتن حرام بود نشاید گفتن **مسئله** در وقت با تمام خطبه سخن نشاید بانی بر قول

ابوحنیفه رحم نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحم اگر سخن اندکست که معتاد ان با نماز تمام شود با کی نشود ابوحنیفه رحم میگوید که قطع کردن سخن و شغول بودن خوبه باید که اصلا اغاز نکند اگر نماز قضا اغاز میخطیب خطبه اغاز کرده باید که دوی نماز خود اتمام کند و قطع نکند و قطع نکند لیکن چون لاحق این را تمام کند دیگری شروع نکند مگر قضای که ترتیب ساقط نشده است شاید گذاردن و گزاردن نبود اما اگر قضای بود که ترتیب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد ازان نماز را قضا کند اگر در سنت شروع کرد خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فریضه باز گذارد و اگر بعد از فریضه باز گذارد بر قول ابوحنیفه و محمد رح بروی قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف رح چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم بر خاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد ازان نماز سنت را باز باید گذاردن و اگر نگذارد و بقول ابوحنیفه و محمد رح بروی چیزی نبود و بقول ابو یوسف رح قضای دو رکعت بود و اگر دو رکعت گذارده بود که خطیب خطبه اغاز کند دوی آن دو رکعت دیگر گذارد و از سنت نیابت ندارد و بعد از فریضه هر چهار رکعت را باز باید گذاردن اگر سجود بر خاسته است بعضی گفته اند که در قیام سلام دهد خواجه امام حسن رح میگوید که باز گردد قعده بیارد و سلام دهد تا بسنت از نماز بیرون آمده بود اگر بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کل دارد و سنت نیابت دارد اگر خطیب خطبه تمام کرده انگاه سنت گذاردن نشاید که از سنت نماز آوینده نیابت ندارد و بعد از فریضه ان سنت را باز باید گذاردن و در خطبه سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کرد جواب سلام واجب شود و بیانی ابو یوسف رح میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فریضه بقول ابوحنیفه و محمد رح میگوید که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بدعتست لابد حرام واجب نشود اما در روایه آمده است از محمد رح که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید انگاه اگر انکس حاضر بود و اگر نه کسی عطسه داد محمد رح گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه خانه بیرون آید تا شروع خطبه کند نماز شروع نکند بقول ابو یوسف و محمد رح نماز نشاید گذاردن و لیکن سخن نباید گفتن و بقول ابوحنیفه رح سخن نشاید و نماز گذاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنوی بدل باید گفتن جل جلاله بر زبان نی اگر نام پیغمبر عم شنوی جواب بمین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که خواجه حسن بصری رح گفته است بر گفتن یکدرم در وقت خطبه صدقه دهد هفتاد درم در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفارت شود و خلف ایوب رح میگوید هزار دینار شیر فته نماز آمد از پیش مقصوره بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود ابن شبر فیه گفتا سلطانیان بود ندهد گدایان میرونداز میان صفها بیرون میکرد مذکفت یارب مردم این خبر از پیشان بذیرند گفتم که در وقت خطبه گدای نشاید کردن و صدقه نشاید دادن و بکر عبد الله بن المبارک مروزی رح میگوید که دوست دارم که هیچ خبری با نکس که کوید خبری دهد از بهر خدا که آن خواهنده مرا بهترین خبرها را و آن ذکر خدا است به بهترین خبر نا صرف کند و آن دنیا است که دوی دین بدنیا مبغرو شد این همه که گفتم جای بود که خطبه می شنود و اگر خطبه نمی شنوده جای بود که خطبه می شنوده و خوابه ما محمد بن یحیی

میگوید که خاموش باشند که نص مطلق است اگر از شنودن عاجز است از خاموش باشیدن عاجز نیست لیقرین یحیی میگوید که قرآن خوانده باشد بر
بن حکم میگوید که مسایل فقهیه میگوید که روستایان از راه دور آمده باشند تا بشنوند و از مسایل فقهی چیزی یاد گیرند از احکام شرع چیزی بیاموزند
حسن زیاده گفته است کار شاگردان ابوحنیفه در عراق کسی فقیه تر از زفر بن حکم نبود که وی بر هیچ نهاده فرقیه را بر واجب متوی سیف الاسلام
برهان الدین بر آنست که خاموش باشند **مسئله** اگر سنت نماز دیگر شروع کرد و اتمام اقتدا کرد که نماز او دیگر نتواند گزاردن نماز دیگر
میگذارد آن سنت از سنت نماز پیشین نیابت دارد و بنا قاضی امام صدر نیابت دارد و قیاس قول خواهر العجل سرخسی نیابت دارد اگر نماز
او دیگر حدث رسید اگر او بود بیرون رود و طهارت کند و بیاید و بنا کند اگر پیشین نماز فردان گذشته میشود و بنشیند چندانکه نماز تمام
کنند بر رود و طهارت کند بران نماز بنا کند اگر پیش از انکه به نماز سیدی وقت نوشد از فریضه یک الش تباه شود تمام کند تا از ظهر نیابت
ندارد بعد از ان نماز پیشین قضا کند اگر سوز او دیگر تشویش افتاد نماز او دیگر میگذارد و دیگری جماعت برپای شده نمیداند که نماز پیشین است
یا نماز او دیگر نیت کرد که اگر نماز جمعه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است بی بعد از ان معلوم شد که نماز او دیگر است اقتدا کس درست
نبود چه در اصل نیت وی تردد بوده است اگر گفت نماز او دیگر است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است اقتدا کردم هر کدام معلوم شود روا
بود و بهمچنین مسائل گفته شده است **مسئله** در روز او دیگر در مسجد جامع نشاید نماز پیشین را جماعت گذاردن اگرچه مسافر باشند
یا بیمار یا محبوس قاضی و مانند انها اگر گذارند روا بود و لیکن بزنکار شوند و اگر بیرون رفض نماز او دیگر میگذارند روا بود و بانی اگر بیرون
رفض است روا بود اگر رفض مقدار تیر پرتابی دور تر است روا نبود که اینجا در معنی بیابان نبود و جاجیان در دست عرفات نماز او دیگر
میگذارند روا بود و بانی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند روا بود و بعضی گفته اند روا نبود که حکم بیابان نبود و شهر شرط است
و اگر در عرفات نماز او دیگر گذارند روا نبود و بالاتفاق و در جهان نماز او دیگر روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که قاضی حکم
شهر دارد و در وی همه چیز باید امیر جاجی بچون سلطان است در وی بازار لشکر است خطیب و قاضی است پس حکم شهر دارد
شود تا او لاجرم نماز او دیگر گذارند روا بود اگر بمیانه نماز او دیگر گذارند روا بود بانی بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود چون دو سوم
بود و امیر جاجی و امیر مکه با ایشان بود و بر قول هیچ روا نبود جاجیان از منا بروند اتفاق روا نبود چه منا حکم شهر ندارد **مسئله**
مردی در روز او دیگر نماز پیشین را با شش نماز امامت کرد و هر شش طائفه را نماز روا بود و از فریضگی نیابت دارد و فرض وی آخرین
نماز بود و صورت چگونه بود جواب اینست که مردی مسافر بیرون شهر جماعتی را امامت کرد و قعده تمام کرد و مقتدیان سلام دادند
دیگر رفتند وی نیت اقامت کرد و مقیمانه برخاست نماز یاد آمدش نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد
و قعده نماز آورد و مقتدیان سلام دادند و رفتند و بر سجده تلاوت یاد آمد که سجده تلاوت آورد و قعده نیاورد بروایت اصح نماز
وی تباه شود و مقتدیان که رفتند نماز ایشان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد و نماز تمام کرد و بشهر در آمد یکرکعت نماز او دیگر
دریافت امام را حدث رسید و بر اخلیفه کرد و ندان رکعت را تمام کرد و از مدرکان یکی را خلیفه کرد بسلام وی مسبوقانه خود برخاست

قهقهه خندید و برا وضو نماز تباه شود مقتدیان و امام اول را نماز روا بود طهارت ساخت جماعتی دیگر را امامت کرد بعد از ان حدث آورد عیاذاً بالله نمازش باطل شود باز اسلام آورد و وقت باقی بود باز جماعتی را امامت کرد فریضه وی این آخرین بود و ان پنج دیگر و برا تطوع شود مقتدیان را فریضه بود و این بود مسئله شد از برای فهم تمنای بار خدایا بر ان بنده رحمت کنی که نویسنده را بدعا خیر یاد آرد **باب سی و یکم در بیان تراویح** گذاردن نماز تراویح سنت مؤکده است گرفتش بدوی است و ماندنش فضیلت است و گذاردنش سبب ثواب و ناگذاردنش سبب عقاب و نماز تراویح مشروعست بفعل رسول ع باجماع صحابه ع برخلاف روافض علیهم اللعنت که نماز تراویح نگذارند گویند باعث این عمر ضست مذهب سنت و جماعت انست که بجماعت گذارد دو شب و یا سه شب و زیاده ازین لیکن از بسیاری که صحابه رغبت کردند گفت نباید که بر امتان من فریضه شود تقصیر کنند در گذاردن وی و رها نند بروز قیامت درین سبب پیشتر نگذارد دو در شب معراج خدای عزوجل بر پنجاه نماز فریضه کرد اینه رسول ع دعا کرد از پنجاه به پنج نماز آمد بر که این پنجاه را بگذارد خدای وی را ثواب پنجاه نماز کرامت کند امیر المومنین عمر ضی پیوسته گذارد و علی ض تیر گذارد و در حدیث آمده است که هر سنتی که از مالشمار شد از طفا از اسید بن چنانکه ابو بکر و عمر و عثمان و علی ضا انرا استوار گیرند معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فریضه است تراویح بروی است و لیکن فرق انست که اگر فریضه را ماند قضا بروی نیست و اگر تراویح را ماند قضا بروی نبود و لیکن ترک تراویح بی سبب شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی در قرات وی و نیت وی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام که میگذارند هفت بار طواف کعبه می آرند و بخیبت می آرند بهمین ترتیب اهل مدینه هر دو سلام با امام می آرند و هفت بار طواف روضه رسول ع می آرند و الخاه و سلام دیگر میگذارند و بروایت دیگر آنست که دو سلام با امام میگذارند دو سلام دیگر تنها میگذارند بهمین ترتیب و این قول مالک ع است که تراویح بقول مالک ع بیست رکعت است و بیکروایت سی و شش رکعت است و بر قول علما و شافعی ع تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت بطوع **مسئله** در تراویح سنت است که قران ختم گذارا صحابه را ضا در وی اختلاف است که در وی چند ختم کند بر قول امیر المومنین عمر ضا سه ختم در هر دیه یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کند و قاضی امام کبیر الدین استروشنی ع میگوید که امیر المومنین عمر ضا سه امام اختیار کرد از جهة گذاردن نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن الخاه صحابه را حاضر کرد و گفت هر که قوی حال است و توانا است جای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است جای گذارد که دو ختم کند هر که ضعیف حال است جای گذارد که یک ختم کند پس دانستم که ختم کردن سنت است در خواندن قرات وی اختلاف ست امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان سه ختم شود در هر روزه اورد یک ختم شود ظاهر روایت انست که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح ختم کردن لازم دارند تا اگر ختم نکنند روا نبود و بقول مشایخ سمرقند ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند مستحب است

کراکر فریضه بایم بسیا جابود کرایشانرا قران ترسب بنود چنانچه فشلانه ورد سنا او امنذ ایشان ختم نتوانند کردن پس تراویح
منسوخ شود و یا کراهیتی توسیر از فریضه نشود و در فرایض آنچه چیخوانند رواست و آمید در تراویح طریق اولی بود کرانچه خوانند روا نیم
دیگر انکه در فریضه زیادت نبود چون در فریضه بحکم فرایض قران کرفاقرؤا ما تیسر من القران بر چند انکه خوانند نماز فریضه
روا آید و در تراویح نیز هر چه خوانند باید که روا آید بعضی گفته که سورة اخلاص بخوانند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سورة
اخلاص بخواند چنانست کرده است قال النبی علیه السلام من قرء سورة الاخلاص ثلثه مرات فکانما ختمت التورته
والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند کر از سورة البستکم فرود سورة بخواند در رکعت اول سورت
خواند در رکعت اول سورة البستکم فرود سورة خواند در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رحم کوید بعضی
از مشایخ گفته اند که از الم ترکیف افاز کند تا آخر خواند پنج سلام و بدان نماز سر اغاز کند تا آخر وه سلام شود و کیدر وقت وی
اختلاف است بعضی گفته اند کر وقت وی وقت فرو رفتن آفتاب باو میدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز
خفتن است و کذاردن تراویح اختلافست پیش از فریضه می باید کذاردن و بعد از فریضه ظاهر روایتیست بعد از فریضه باید
کذاردن اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از قفاته بسمرقند می آمد در دیهی رسید کر کذاردن تراویح چنان تعجیل میکردند
فریضه شان پیش از وقت می افتادی بر ایشان فتوی داد کر شما تراویح پیش از فریضه کذارید تا فریضه شما در وقت افتد
خواهر امام حسام الدین رحم کفته است که بعد از فریضه و پیش از وتر روا بود اما پیش از فریضه روا نبود بعد از وتر روا بود چنانکه
مسبوق کذاردن سنت در کذاردن تراویح آنست که بر سر هر دو سلام هند و تسبیح نکویند و چون چهار رکعت نماز کذارند و سلام
انکاه تسبیح کویند و باز بر سر دو سلام بنشینند و تسبیح کویند و باز بدو سلام دیکر میکذارند بهمچنانکه اهل مدینه و اهل مدینه قرات
تشهد مقدار عبده و رسوله خواندن روا بود و لیکن بهتر آنست که صلوة کویند اللهم اغفر لی تا آخر بخواند حق رسول و اولاد
رسول عم و حق ابراهیم عم و حق اولاد وی و حق مادر و پدر و حق استاذان و حق مومنین و مومنات کذارده باشد قال
النبی علیه السلام کل صلوة لم یرحم فیها المومنین فهو خراج شیخ الاسلام برهان الدین میکوید تا بقدر تشهد خواند و صلوة کوید اللهم اغفر لی
ولوالدی و لجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات کوید تا نمازش تمام شود و بقول رسول عم اکر دعا دیکر بخواند نماز
نبود و جمع نیز کریزان نشود اکر نماز رسیده عاقل امامت میکند یا نه اکر در تراویح تبع ابو محمد رح روا بود مشایخ بلخ این قول را اختیار
کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا نبود و سنا اکر تراویح چهار کذارند بدو قعده و یک سلام از و شفع نیابت
دارد و لیکن بر خلاف سنت کرده باشد اما اکر چهار بر رکعت یک قعده کذارد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و از یکی
شفع نیابت دارد و بقول محمد رح روا نبود کر هر شفعی نماز علیحده است و تطوع بر قول محمد رح و زفر رح بر سر هر دو نشستن فریضه
اکر سه رکعت یک قعده اورند چنانکه سی بر رکعت بدو قعده اکر بفراموشی کذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اکر بعد از
کذارده اند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف بر ایشان بیست رکعت تراویح بود تضاء دو رکعت دیکر بقول محمد رح و زفر بر ایشان همان

تراویح بود پس اگر بر سر دو نشیند و بار سر یکی اگر بفراموشی گذارده اند اتفاق قضا بر ایشان چیزی نبود و اگر عمداً گذارده اند اتفاق قضا
نیست رکعت بر ایشان بود و اگر فریضه و سنت تراویح و وتر گذارده اند معلوم شد که فریضه بار دوم آمده است فریضه و سنت و تراویح باز
گذارند باتفاق و وتر را بقول ابوحنیفه رض باز نگذارند و بقول ابو یوسف و محمد رح باز گذارند باید که بچنین نیت کنند که نزدیکترین وتر
که بر سنت تا اگر بار اول نماز دوم آمده باشد از ان نیابت دارد و اگر بار دوم آمده باشد این بار دوم از قضایش نیابت دارد و که از
تطوع نیابت ندارد تطوع رکعت مشروعه بود نیت تراویح میکذارند شک افتاد که نه سلام شنیده باده قول قول امام باشد و اگر
امام را نیز شک بود یک سلام دیگر گذارند لیکن تنها و جماعت نگذارند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از وتر
انچه فوت شده باشد قضا کند اما فشاید که مسجد دیگر رود و اگر رفت و انچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند و اگر بود اگر
تراویح را تنها گذارد و باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد بار اول نیت بار دوم بدعت ولی حسنه بود
اگر امام تراویح را نشسته میگذارد مقتدیان بوی اقتدا کرده اند استاده بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود ولی کراهیت
بقول محمد رح روا بود و باکراهیت استحکام آید در صلوة مریض محمد رح اقتدا را قایم بقاعد درست نمیدارد و اینجا چرا درست میدارد محمد رح گفته است
که فریضه را با قدرت قیام در رکوع نشسته گذارد با اختیار روا نبود و تطوع جایز با قدرت قیام در رکوع هم از ابتدا نشسته گذارد روا بود
اقتدا نیز درست بود ولیکن با کراهیت اگر امام فریضه میگذارد و وی تراویح اقتدا میکند درست نیاید بر عکس هم روا نبود و اگر امام
وتر میگذارد و وی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر امام را دو سلام متابعت نکند امام چون بسلام دوم خیزد
و یکرکعت دیگر تمام کند از تراویح نیابت دارد اما ظاهر روایت انست که از تراویح نیابت ندارد اگر بر خود تباه کند قضا چهار رکعت
بر وی بود که چون امام سلام دوم بر خیزد و یکرکعت گذارد این چهار رکعت تطوع شود و بر او فریضه یا وتر بر سر دو سلام داد
به پندارد تراویح نماز تباه شود اگر تراویح را مطلق نیت نمازی کرد یا نیت تطوع کرد یا نیت سنت کرد یا نیت تراویح روا بود
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است باید که بچنین نیت کند که شکرانه نعمتهای و کفارت بهای و کفاران نعمتهای از من بپذیرد بر من آسان کرد
آن ثواب فریضه گذاردن باید فقیه مسعود گفته رح که نماز گذارد تطوع باید که نیت کند که میخواهم که بگذارم دو رکعت نماز تطوع
شکرانه نعمتهای و کفارت بهای کفاران را از بنیاز من بپذیرد و بر من آسان کرد اند خدای عزوجل بران مومن رحمت کند که نویسنده را
یاد دارد یا رب نویسنده را بیامرز و الله اعلم اگر فریضه شروع کرد به پندارد تراویح تمام کند تطوع شود بمجرد نیت بی تحریمه
علیحده در تطوع در آمده شود که بنای فریضه بر تطوع درست نیاید اما بنای تطوع بر فریضه درست آید و بنای تطوع بر تطوع درست آید
اگر تراویح شروع کرده به پندارد فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت بدو قعده آورده است از دو شفع نیابت دارد اگر چهار رکعت بیک
قعده آورده است بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود از یک شفع نیابت دارد بقول محمد و زفر رح از هیچ نیابت ندارد و اگر
وتر شروع کرده به پندارد تراویح تمام کند نیابت ندارد و تر باز گذارد اما اگر تراویح شروع کرد و به پندارد وتر تمام کرد چون
سر سه نشیند باد آورش باید که یکرکعت دیگر بگذارد و از دو شفع نیابت دارد باب سی و دوم در بیان صلوة العید

نماز عید بجا آرد سنت گذارد نیز سبب سعادت است و ماندن آن سبب شقاوت و روز عید خلعت است که در حدیث آمده است که رسول علیه
فرمان آید از جلیل الجبار که ای مومنان بنماز حاضر شوید حاجتی که دارید بخواهید تا روا کنم روز عید نماز گاه عید بنظاره و تماشا بیارایند
بر جای باید نشستن روی سوی قبله باید کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که باجابت وعده فرموده است که ادعونی
استجب لکم سنتهای نماز روز عید چهار است یکی خواستن و اگر فطر است چون صبح دمد روزه بگشاید و سنت مسواک بجا آرد و غسل پاک
بیارد و جامه نیکوتر پوشد و مرا دازین صلابت اگر یکی دو جامه دارد یکی فوطه باشد و یکی کمربی شبر کهنبای پوشد و بوی خوش کند و نماز بامداد
را بجماعت گذارد و صدقه فطر بدهد و بدرویشان دهد آنگاه بنماز عید رود و از راهی باز راه رود تکبیر گویان رود اگر عید الضحی بود بالتفاق تکبیر
بلند گویان رود عید فطر بالقول ابو حنیفه نرم گویند مگر جایی که آنجا فسادی بود آنجا بلند گویند تا آن فساد برافتد و برقول صاحبین بلند گویند اگر
برفسادی نرود امر معروف کند چون بنشیند بالمام نزدیکتر بنشیند تا خطبه بشنود و عاقل نشیند خدای عز و جل را یاد کند روز عید خلعت است
چون نماز بگذارد خطبه بشنود **مسئله** بدانکه نماز عید مشروعست هم بنص قرآن و هم بحدیث و هم باجماع صحابه رضی الله عنهم و باجماع امت
اما دلیل از قرآن که خدای عز و جل میگوید فصل لربک وانحر و انچه قول مفسر ازانست که یا محمد نماز عید بجای شتر قربانی کن اما دلیل از
خبر رسول آنست که رسول نماز عید آورد و برکعت اول سبع اسم خواند برکعت دوم هل اتیک آورد و اندازین چه گفتیم سبب
بنظام بر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید نیاوردندی ابن عمر بن جندب خود گفته است که من دو هزار فریضه در قفا رسول گذارده
ام و هیچ نماز عید گذارده ندیدم که هیچ نماز عید را بانگ نماز اقامت گفتند و اجماع امت آنست که از عید رسول تا امروز کذارده اند
و هیچ شرکه نیاورده اند که هیچکس مرا بن را منکر نیست چون این دانستی که بدانکه نماز عید را هر شرطی که هر نماز دیگر را هست همان شرط
نماز عید را بباید تا نماز عید روا بود مگر خطبه که شرط روای نماز عیدین نیست و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن مر ایشان نیست و نماز
قطع کردن اما اولیتر آن بود که خاموش بنشیند تا اگر نماز عید را خطبه نیاورند نماز عید روا بود باز نماز آدینه را بر اینه خطبه
باید آوردن دلیل بر آنکه مر نماز عید را خطبه شرط نیست که از پس بر آن اگر شرط بودی پیش از نماز بودی همچنانکه نماز آدینه را
می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت روا بود دلیل بر این آورده اند که چون مروان خلیفه شد عید قربان بنبر نماز خطبه
پیش از نماز گفت قوم باوی خصومت کردند که کاری کردی که پیش از تو نی رسول کرد و نی صحابه و نی سعد بن العاص بر پای خاست
و گفت خصومت کنید گذارد انچه بروی بود خواه پیش از نماز خواه پس از نماز پس دانستم که اگر پیش ارد روا بود و ازبهر آن خطبه
پیش از نماز آورد که وی از قبیله بنی امیه بود و در وی همه دشمن داران امیر المومنین علی رضی بود و ندوطی را دشنام دادندی
خطبه پیش از نماز کردند تا مردان ایمن شوند که اگر پس نماز گفتی سر دهند با کینه بر فتنه ای بنشینند خطبه پیش آورد **مسئله**
بدانکه نماز عید واجب است بالتفاق فریضه نیست بخلاف نماز آدینه که در وقت نماز پیشین فریضه است چون نماز آدینه نماز وی آمد باید
که فریضه بود یا نماز عید بجای نماز نفلی است و بقیاس می بایست که وی بر نفل بود همچنانکه نماز نفلی است لما بحکم آنکه مردی را نفلی است
آمد که هر نماز نفلی بایدیه همان جماعت بسلطان و مصر جامع لابحرم در جهودی بلند برآمد بدینچه مردی را واجبی نام دارم **مسئله**

تکبیرات نماز عید واجب است و تکبیرات رکوع نماز عید واجب است و بقول مالک رح هم تکبیرهای رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز
عید است **مسئله** اکنون تکبیرهای زیادتی اندر نماز عید چند است این مسئله اختلاف است میان صحابه رض یک روایت از عبد الله بن عباس
رض تکبیر نه زیاده است پنج بر رکعت اول چهار بر رکعت دوم یکی روایت دیگر هم از عبد الله بن عباس رض دوازده تکبیر زیاده است پنج بدین رکعت
و پنج بدان رکعت و یکی روایت دیگر هم دوازده تکبیر زیاده است و یکی روایت دیگر سیزده تکبیر زیادتی باز بقول علی رض هشت تکبیر زیاده است
چار بدین رکعت و چهار بدان رکعت یکی روایت دیگر هم از علی رض که بعید فطر هشت تکبیر زیادتی است و بعید ضحی دوازده تکبیر زیادتی است یکی
بدین رکعت و یکی بدان رکعت از بهر آنکه بعید الضحی مردمان را شتابها بود یعنی قربان کردن و مانند آنها باز بقول عبد الله بن مسعود رض
شش زیادت است سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و باقی نماز عید کما ذکرنا ایم بقول عبد الله بن عباس رض کرفتیم از بهر آنکه خلیفه از عباسیان است
مسئله بدانکه بقول عبد الله بن عباس رض نخست تکبیر راست باز قرات بهر حالها حجت وی است که میکوید همچنین رسیده
است باز بقول علی رض نخست قرات باز تکبیر ها بهر حالها از بهر آنکه قرات کلام خدا است بهترین کلامها است بدینمعنی ویرا مقدم داشتم
بهر حالها باز بقول عبد الله بن مسعود رض بر رکعت اول نخست تکبیر راست موافق تکبیر اول است باز قرات و بر رکعت دوم نخست قرات است
باز تکبیر راست گفتار از بهر آنکه تکبیر را ثنا است بر رکعت اول ثنا است و همان سبحانک اللهم بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و ثنا باقی است بر رکعت آخرین ثنا
و همان دعا قنوت تکبیر های زیادتی اندر نماز تبر واجب چون بر رکعت اول ثنا بادل اند بر رکعت آخر قنوت اینجا نیز کوییم تکبیر زیادتی
بر رکعت اول پیش از قراة آید بر رکعت آخرین از پس قرات آید بدینمعنی **مسئله** اکنون بدین تکبیر های زیادتی دست
باید برداشتن یا نی بقول شافعی اشکال نباید که هر ایینه باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء است و بقول ابو حنیفه رح
و محمد رح باید برداشتن و بقول ابو یوسف رحمه الله نباید برداشتن و می قیاس کرد بنماز جنازه کفت همچنین بنماز جنازه
دست در تکبیر اول سه باید برداشتن و تکبیر های دیگر نی اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمه الله آنست
که میکوید که هر کجا تکبیر بود پس تکبیر قرار قیام بود بدان تکبیر دست باید برداشتن دلیل بر آنکه در تکبیر اول اندر تکبیر های قنوت
چون از شش تکبیر ها قرار قیام است باید که دست بر دارد بخلاف نماز جنازه که انجا بضرورة قرار قیام ست که بحکم انتقال است یعنی کفتیم
از بهر آنکه تکبیر بجای رکعتی ست لاجرم در نماز جنازه دست بر ندارد و تکبیر های نماز عید دست بر دارد تا فرق بود میان این و میان
آن **مسئله** اتفاقست که اگر در یک شهری بدو جای یا سه جای نماز عید کذارند اگر با جازت سلطان
بود روا بود و بی اجازت سلطان بقول شافعی رح روا بود دلیل آورده اند علی رضی الله عنه که بشهر کوفه روز
عید ابو موسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با پیران و ضعیفان نماز عید آرند روا بود اما نماز عید را تحریم
اولی بر بسته اند که مرد یرا حدث رسید و اب دور است و اگر اب میرود تا طهارت کند نماز عید فوت
نمی شود تمام ارد روا بود یا نی بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله روا بود حاصل این مسئله آنجا
پدید آید اگر مردی را نماز عید فوت شود تنها تواند آوردن یا نی بقول علماء ما رحمهم الله نتواند آورد

وبقول شافعی رح تواند اورون چون پیرا بدل قوت نمیشود لاجرم رواندانست بازمارا بی جبل قوت میشود لاجرم نیمم روا بود
بر همین خلاف باید نماز جنازه عید را بر قول شافعی رح قضا هم روست و بر قول علمارا رح اگر شروعه نکرده است قضا نبود و اگر
شروعه کرده است بقول ابو حنیفه رح هم قضا نبود و بر قول صاحبین قضا بر وی بود اما اگر در میان نماز حدث رسید تیمم میکند روا بود
یا نی بقول ابو حنیفه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود حجت ایشان آنست که میگویند ان خوفی که با اول نماز بود همان فوت
شدن آن خوف رفت که اگر برود طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند که آورد پس بر وی چون اینجا ضرورت نیاید که پیش از
تحریمه باید که تیمم روا نبود اما حجت آنست از ابو حنیفه رح که چون اندر آمدن قوی تر است بادی روا بود اندر گذشتن نیز بادی روا بود
معنی دیگر آنست که میگوید هر عذری که با اول روا بود با خر بتر روا بود **مسئله** مردی در نماز عید مر امام را در قعده اندر یافت نماز
عید اندر یافته یا نی اتفاق اندر یافته شود بخلاف نماز آدینه که محمد خلاف کرد وی فرق کند میان نماز آدینه و نماز عید که نماز را و بنیه
است اگر اندر یافته است مر ویرا دو رکعت آورد نیت و اگر اندر نیافته است مر ویرا چهار رکعت اورا نی است و نمیدانم که اندر یافته است
یا نی لاجرم احتیاط فرمایم کرد یم چهار رکعت نماز بیارد و بهر چهار رکعت قرات برخواند و بر سر دو قعده بیارد تا اگر فریضه است بر سر دو
قعده یافتم و اگر این دو تطوع است بهر چهار رکعت قرات یافتم بازاینجا نماز با صل اندر تطوع است و قطوع بر دو جلیحه نماز است لاجرم
فرق آمد میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری جهد کن تا چهار رکعت نماز بیاری تا ثواب نماز عید بر سی بدانکه
عبد الله بن مسعود رض روایت میکند از رسول عم که بر رکعت اول فاتحه بسبح اسم خواند بر رکعت دوم فاتحه والشمس بر رکعت سیوم
والضحی و بر رکعت چهارم فاتحه سورة الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بگذارد بعدد هر چیزی که در ان سال
سر از زمین بر دارد خدای عز و جل مر او را ثواب کرامت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بخانه رود تا فردا قیامت امناو
صدقنا ان بر دو راه بر خیر وی گواهی دهند نماز عید را نشاید بیرون آمدن یا نی جوانان را باتفاق نشاید بیرون آمدن
کلان سالان را نشاید بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شاید بیرون آمدن یا از بهر نماز بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح از جهت
کثرت سواد ظاهر روایت از بهر نماز امام را در نماز عید و نماز جنازه نیست امامت زنان شرط نیست در نماز نا و دیگر شرط است در نماز یار
و دیگر زنان بیرون آیند یا نی جوانان باتفاق بیرون نیایند اکنه پیران بر قول ابو حنیفه در نماز تاریکی بیرون آیند دیگر تاریکی
و بر قول صاحبین در همه نماز بیرون آیند که بحکس یاد ایشان رغبتی نبود ابو حنیفه رح میگوید که اگر دیگران را در ایشان رغبت نبود ایشان را
در دیگران رغبت بود اکنون چنین یاد کردیم که چون امام را بقعده اندر یافت نماز عید اندر یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی بر خیزد این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت بگفتن این تکبیرها و یرا اختیار بود خواهد بجهان گوید
که امام گفته است خواهد قول دیگر گیرد از بهر آنکه وی مسبوق بمجون منفرد بود اگر با اول امام هم وی بودی مر ویرا اختیار بودی بهر کدام
قول خواستی که رفتی اینجا نیز مسبوق را همین بود **مسئله** مردی بیامد و امام را در رکوع اندر یافت اقتدا کرد و در رکوع رفت
چنان پنداشت که آن تکبیرها از زیادتی گرامام گفته است وی در رکوع گوید از بهر آنکه امام تسبیحها و تکبیرها نوبت قوم بر بندارد لاجرم گوید تکبیر

چون در رکوع باقی امام را بادی متابعت کن تا در رکوع شرکت افتد تر با امام تا این رکعت اند ریابی انکه در رکوع تکبیر
کوی رکوع بعضی مسلمها حکم قیام دارد اکنون تسبیحات پیش کوید تا تکبیر بر قول ابو یوسف رح تسبیحات کوید و بر قول ابو حنیفه و محمد رح
کوید و ابو یوسف رح میکوید که در تسبیحات در محل وی است ایشان کویند که تسبیحات سنت است و تکبیرات واجب آوردن واجب
اولیتر آن بود از تکبیرات بر قول خواهر امام اجل حسام الدین شهید دست بر آرد و بر قول قاضی امام علی الدین سغدی بر زیادت
که اکر دست بر آرد بیفتد خواجه امام منهاج الدین سمرقندی رح میکوید که دست بر نیاورد که دست بر آوردن سنت تکبیرات وابسته
و در رکوع زانو را لقمه کرفتن سنت فریضه است و بهمه حالها باید که سنت فریضه اولیتر بود که سنت واجب بعضی کفته اند که تسبیحات
پیش کوید از بهر انکه جایکاه است و بعضی کفته اند که تکبیرات پیش کوید از بهر انکه تکبیر واجب است و تسبیح رکوع سنت و سخت بد واجب مشغول
شود و باز انکه بکذارد سنت و این قول قویتر است **مسئله** اکنون در رکوع تکبیر تا شروع کرد امام سر بر آورد با امام متابعت کند
با همه تمام کند کفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسئله که اکر مقتدی امام را در یافت در قعده و تشهد اخاز کرد امام سهو می
وی آن تشهد تمام کند و انکه در پی امام میرود وجه فرق است میان این و میان ان هر دو واجب کفت از بهر انکه تکبیرها نماز عیدکانه
متفرقه است و باز تشهد کلمات منظوم لاجرم تکبیرها را تمام نکند و باز تشهد را تمام کند تا فرق بود میان این و میان ان اکر امام را
بقیام یافت و لیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع تکبیرها را بیارد و اینجا که بقیام یافت اولیتر
که بیارد روز نخستین عید فطر بعد انکه اذکار ندروز دیکر نتوانند که کذارند اکر روز نخست معلوم نبود روز دیکر یعنی اکر روز دیکر معلوم نشود
روا بود بعد از زوال روا نبود اکر عید الضحی را روز اول احمد انکه اذکار ند بعضی کفته اند اکر بر خداسلطان بود بر روز دوم و بیلوم بعد از زوال
کذارند روا بود اما اولیتر ان بود که روز اول کذارند اکر در روز اول نماز نکذارند بعد از زوال قربان کنند روا بود نماز کاه عید
حکم مسجد است خواجه زاهد مروزی کفته است که حکم مسجد دارد از برای انکه مسجد جائی را کویند که بر او چهار دیوار بود و در وی جای جماعت کذارند و بر او محراب بود این همه در نماز کاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد شیخ الاسلام برهان الدین کفته است که در زمان اقتدا حکم مسجد دارد و در زمان دیکر حکم مسجد ندارد اما اکر جنب و حایض و نفسا در آیند بر بکار نشوند بعضی کفته اند که نماز کاه جنازه
همین حکم است که نماز کاه عید را اما اصح آنست که نماز کاه جنازه حکم مسجد ندارد تا اکر جنب و حایض و نفسا در آیند بر بکار نشوند لفظ
روایت آنست اکر مقتدی زیاده از قاف و یا صحابه تکبیرات مینشنود اکر از امام دور بود همه را متابعت کند و لیکن هر یکی را سه تکبیر
اول کند و اکر با امام نزدیک بود از زیادتی را متابعت اکر در نماز عید امام را در قرائت یابد و قرائت خواندن امام می شنود و اقتدا کرد
سبحانک اللهم را خواند یا آن بخلاف آنست که در مسبوقانه کفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام وقف کند وی تکبیر میکوید
و دستها بر آرد این تکبیر که کوید بر مذهب خود کوید که وی بدان تکبیرات مسبوق است و بر مسبوق متابعت امام لازم نیست که همه
منفرد است در عدد تکبیرات متابعت لازم نبود و بر خلاف انکه تکبیرات عید را لاحق مینشود همان آرد که امام آورده است و در این مسئله
مسبوق قاعده را پیش از متابعت امام باید آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام ممکن نیست آن تکبیرات قضا

مردی نماز عید مردی نماز عید یک رکعت مسبوق است اکنون این رکعت را چگونه قضا کند گفتیم مرد یرا اختیار بود خواهد همچنان که امام آورده است
و خواهد بقول کسی دیگر امام قول عبد الله بن عباس قضا کند و خواهد بقول آن دو تن اما اگر امام بقول علی گرفته است اضافه یعنی بقول علی نماز کرده است
اینجا مرد یرا اختیار بود بقول هر که تکبیر در وابود اما اگر امام بقول عبد الله بن مسعود نماز کرده است این مسبوق را اختیار نبود در وابود
که بقول عبد الله مسعود نماز تمام کند از بهر آنکه موالات افتد میان تکبیر هر دو رکعت از بهر آنکه امام بر رکعت آخرین تکبیر باز آورده است چون وی
بقول عبد الله بن مسعود نماز تمام کند تکبیر ابا ول آرد بهر آنکه تکبیر نگفته است که موالات روا بود در تکبیر نماز عید چون بهیچ قول نبود و بهیچ کس روا
نداشته اند لاجرم گویم روا نبود و اگر سوال کند که اگر بقول عبد الله بن عباس نماز تمام کند روا بود باز هم چنین موالات می افتد گویم بر موالات
که بجا صل کرد ون او قول افتد روا بود و لیکن موالات که انسیکی قول افتد روا نبود **مسئله** هر بیگانه که امام بر قول عبد الله
عباس نماز میکند و تکبیر مرد یرا متابعت کن اما اگر از سیزده اندر گذشت پیش متابعت مکن از بهر آنکه قول باید بحاست همچنانکه
نماز جنازه با امام بچهار تکبیر متابعت کن چون از بهر چهار اندر گذشت پیش متابعت مکن و این اجابود که با امام نزدیکه بود واز
امام می نشنود اگر دور تر بود همه متابعت کن و هر یکی که میگوید بدل میدارد که این بجا گاه است و لشکر اینست که اگر امام نماز بامداد
قنوت میخواند مرد یرا متابعت مکن اما اگر تو بر شش رکوع قنوت می آرد مرد یرا متابعت کن چه اینجا خبر آمده است در نماز بامداد این خبر نیامده
لاجرم گویم متابعت مکن بنظیر وی اگر امام را سهو افتاد بجانب سهو می آرد و میان نماز متابعت مکن امام اگر با آخر نماز می آرد و لیکن
پیش از سلام متابعت کن از بهر آنکه اینجا خبر آمده است و اینجا نیز تا سیزده تکبیر متابعت کن تا بدینجای قوی است و ازین زیاده متابعت
مکن یا الهی تو بیامرز خواننده و بخواننده را بلطف و کرم خود یا مرزی و الله اعلم بالصواب **باب سی و سیوم** در بیان تکبیرات ایام
تشریق ما مو یم بگفتن ذکر قوله تعالی یا ایها الذین امنوا ذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا خانه در وبه دو الحجه که خدای عز و جل
دیگر بار تخصیص فرموده است و اذکروا الله فی ایام معلومات و اذکروا الله فی ایام معدودات و دانستن ایام معلومات و ایام معدودات سبب
آن ورزش است دلیل بر آنکه طلبی عذر وفات یافت و یکی از مریدان او را در خواب دید سوال کرد که خدا یتعالی با تو چه کرد گفت عذابی عظیم مرا
امر زیده چون من وفات یافتم حساب قیامت بر من آمد زبانه دوزخ مرا بسوی دوزخ کشان کشان میرد از دور جاعتی دیدم می خندند گاه کردم
جمال جهان آرای رسول را دیدم فریاد بر آوردم یا رسول الله مرا در باب که از علماء امت تو ام مرا بسوی دوزخ میبرند گفت تا ما گه از ان
گمان ناکند کانی گفتم یا رسول الله در علم قرآن رنج برده ام رسول علیه السلام امیر المومنین علی را فرمود که از وی سوال کن که ایام معلومات و ایام
معدودات کدام است از من سوال کرد در جواب گفتم که ایام معلومات ده اول ماه ذی الحجه است و ایام معدودات ایام تشریق تا رسول الله
مرا شفاعت کرد و من خلاص یافتم پس معلوم آمد که دانستن ایام معلومات و ایام معدودات سبب آن ورزش است ان روز اول ذی
الحجه ایام معلوم است و ان سه روز ایام نحر ایام معدود است روز عرفه تکبیر است و لیکن نحر نیست و ان روز ایام نحر تکبیر است
نحر است و لیکن روزه نیست و روز جهارم تکبیر است و لیکن نحر و روزه نیست سه روز ایام نحر است و سه روز ایام تشریق ان

ششش روز عبادتست که در چهار روز تمام شود چنانکه روز اول بخر است و تشریق روز چهارم تشریق هست آنرا بعد نماز تکبیرات
ایام تشریق آن بود که چون ابراهیم خلیل الله در خواب دید فرزند قربانی کن خواب انبیا چون وحی بود چون از خواب بیدار شد و هیچ زاید
تا بجا که فرمان بود و خواجه منصور ماتریدی گفته است که ایمان میداریم بدانکه وحی بود اما مارا در کیفیت انکه وحی اسمعیل بود یا اسحاق
کاردی نیست چون ابراهیم ع کارد بر اسر کردن ذبح نهاد هر چند که کارد می مالید نمی برید آوازی شنید که الله اکبر الله اکبر ابراهیم عزم
نگاه کرد که جبرائیل ع فدا آورده بود از بهشت ابراهیم ع گفت لا اله الا الله و الله اکبر ذبح گفت الله اکبر و لله الحمد اول نداء بخلیل
کرد دوم خلیل الله ع کرد سیوم ذبح ع کرد خواجه امام زاهد فخر ع گفته است که اگر کسی را همی پیش آید این کلمات را بسیار
خواند خدای عز و جل انهم را کفایت کند سه معصوم مرسل از سه مهم نجات یافتند جبرئیل ع را آوردن فدا و ابراهیم ع از سر
برخاست و ذبح از سر جان برخاست در ابتدای و انتهای تکبیرات ایام تشریق صحابه را اختلاف هست کبار صحابه چنانچه امیر المومنین
عمر رض و امیر المومنین علی رض و عبد الله مسعود رض متفق اند که روز عرفه نماز بامداد گذارند و اغاز کنند و در خمیش مختلف اند و بر قول
عبد الله مسعود شش و سه نماز و این قول را ابو یوسف و محمد ع گرفته است اما از امیر المومنین عمر روایی نیامده است و از امیر المومنین علی
عائشه صدیقه رض روایت آمده است که بیست و دو نماز را کوبند و ختم کنند و در صلوة کسوفانی آورده است که این قول امیر المومنین علی
عمر رض هست چنانکه ابن عباس ابن عمر و زید ابن ثابت رض متفق اند که روز عید غار پیش گذارند اغاز تکبیر کنند و در خمیش
مختلف اند و بر قول عبد الله عباس رض پانزده نماز را کوبند و ختم کنند و بر قول عبد الله عمر رض شانزده نماز را کوبند و ختم کنند بر قول
زید ابن ثابت رض هفده نماز را کوبند و ختم کنند در بعضی روایت آورده اند که بر قول عبد الله عمر رض هژده نماز را کوبند و بر قول زید
بن ثابت رض شانزده نماز را کوبند و ختم کنند **مسئله** و بر قول ابو یوسف و محمد ع بر هر که نماز بود تکبیر تشریق بروی واجب
است و بر قول ابو حنیفه رض شهر و جمعه باید تا تکبیرات بر ایشان بود و قال النبی ع لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع بر ابو حنیفه
باید گفتن برابر لطوعی بر ابر غار عید نشاید گفتن و اگر گویند بدعت بود اگر در ایام تشریق نماز از دینه آمد و بر اثر نماز او دینه
گویند و اگر گویند بزبکار شوند **مسئله** باید که نخست اغاز امام کند انگاه مقتدی و اگر امام فراموش
کرد مقتدی را باید که آغاز کند تا امام را یاد آید و می تیر اغاز کند و نشاید که مقتدی گوید که تکبیر گوی از بهر ای
انکه چون سخن گفت وی نتواند تکبیر گفتن که محل نماند تکبیر گفتن را چه در حرمت فریضه نماز باید
گفتن چنانچه سهو را تا اگر کسی سخن گوید نتواند سهو آوردن این نیز همان حکم دارد امام
تکبیر گوید لاحق با عمر غار خوش کوید باتفاق مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله بدان روایت که حکم مقتدی
دارد گوید و بدان روایت که حکم انفراد دارد تکبیر نگوید مسبوق پیش از سلام تکبیر امام را متابعت کرد
یا بغر امو شی سلام داد تکبیر گفت در هر دو صورت آن تکبیر نیابت ندارد و بر این مسبوق سهو لازم شود

واگر بعد اسلام یاد نمازش نیاید شود و اگر بر سهوی سجده تلاوت و سهو است نگیرد فرض شاید که نخست تلاوت آرد باز نگیرد و باز نگیرد و باز نگیرد
خفت نگیرد و دیگر سهو از وی ساقط شود و اگر نخست نگیرفت یاد آمد پس اگر سهو بر نیست باید که سهو آرد و نگیرد و اگر نگاه نگیرد
و اگر پیش از امام نماز وی فوت شده است در ایام قضا میکند بقول ابو حنیفه رح نکند و بقول ابو یوسف و محمد رح کند اگر در ایام بوده است
فوت شده است در ایام امسال قضا کند از ابو یوسف رح روایت آمده است که نگیرد ظاهر روایت نکند **باب سی و چهارم**
در بیان صلوة امی امی کسی بود که از قرآن چیزی نداند و نیامزش و هیچ نداند و اگر در فریضه چهار رکعت در دو اول قرآن خواند در دو
آخر امی شد بقول زفر و شافعی رح نماز وی نماز وی بود بقول ابو یوسف و محمد رح اگر یاد آمدش رو ابود که باقی نماز را تمام کند اگر یاد نیامدش و یا کسی
یاد بدش نمازش تباه شود بقول ابو یوسف چون امی شود بهر دو حال نمازش تباه شود که قدرت خواندن در دو اخر هیچ نیست
در دو اول اگر در دو اول امی بود در دو اخر قاری شد بقول زفر شافعی رح نمازش رو ابود بقول علماء رح نمازش
تباه شود و جه قول زفر رح آنست که در دو اول نا معین قرآن خواندن فریضه است ما در دو رکعت قرآن خواندن یافتم روا بود صلوة
شافعی رح را گر تیمم در میان نماز آب یابد نماز وی را تباه ندارد و اگر امی قاری شد در میان نماز نمازش تباه ندارد و اگر در سه رکعت اول و
در چهارم قاری شد بقول شافعی رح نماز تباه نشود بقول علماء رح نمازش تباه شود امی یابافت جماعت قاریان تنها نماز میکنند رح قاتو
خادم عراقی از ابو حنیفه رض روایت میکند که روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رح در پیدا آورده است
که اصح آنست که روا بود اگر جماعتی امیان نماز میکنند یکی قاری آمد بقول ابو حنیفه رض نماز ایشان تباه شود و چون معلوم شود ایشان را
که قاری آمد و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود اگر امی در قضای امام قاری شد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رح گفته است که
نمازش روا بود خواجه محمد ولید بلخی رح گفته است که روا نبود و عبد الله محمد بن سلمه رح در عیون المسایل آورده است فتوی بر نیست که
روا بود اگر امام را در دو می آخر حدث رسید امی را خلیفه کرد بر قول زفر رح و یکروایت از ابو یوسف رح روا نبود اگر بعد از تشهد پیش از سلام امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد بعضی گفته اند بر قیاس قول
ابو حنیفه رح نماز تباه شود که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده فریضه است ظاهر روایت تباه نشود که خلیفه کردن تا بل و بیرون از نماز
بیرون آرد اگر امی مسبوق شد بقول ابو حنیفه نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و با کراهیت و اگر ای و لنگ و جماعت
میکند از ندامت باید که امی کند و بر الثالث امو ختن بهتر است کنگ را نیست امامت دیر نبود مگر هم حالان خود را امامت کند اگر کنگ تنها
نماز گذارد زبان جنبانیدن شرط هست یا نی ظاهر روایت شرط نیست خواجه امام اجل برهنی رح گفته است که شرط است با نشسته کرده
باشد همچنانکه حاجیان خلق پس آمدند اگر اصلع باشند باید که سترده برآمدند تا بحاجیان تشبیه کرده باشند **قال النبی** صلعم من تشبه
بقوم فهو منهم ظاهر روایت آنست که سترده راندن شرط نیست چنانکه انجا زبان جنبانیدن شرط نیست از برای آنکه فایده نیست
باب سی و پنجم در بیان صلوة کعبه امام مقام ابراهیم علیه السلام ایستد و همه قوم چون حلقه آنگشتری کعبه را در میان کنند و در فضای
امام ایستد و اگر کسی نماز وی بی عذری قبله بود و روا نبود که حاضر از روی بعین قبله آوردن فریضه است اما فضیلت روی سجده آوردن فرض

امام بمقام ابراهیم ایستاده قوم در قفای وی اقتدا کردند و چون حلقه انگشتری کعبه را در میان گرفتند نماز همه روا بود و هر کسی که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد و برابر نبود اگر در اندرون کعبه نماز میکذارند بر قول مالک رح نماز فریضه روا نبود و تطوع روا بود و بر قول علماء ما رح و شافعی رح همه نماز ها روا بود امام سمت طرف کعبه ایستاده و مقتدیان در قفای وی اقتدا کنند روا بود اگر امام در خانه ایستاد و قوم برابر در میان گیرند چون حلقه انگشتری نماز همه روا بود و هر کسی را که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد روا نبود و اگر پیشانی به پیشانی امام برابر افتد کراهیت بود اما اگر سترة گسترند آن کراهیت برخیزد اگر بر بام کعبه نماز میکذارند بقول شافعی رح همچون بالای شتر چیزی نهند پیش روی او بود و بقول علماء ما رح چیزی نهادن حاجت نیست چون چشم وی از بام کعبه بهوای کعبه غایب نشود روا بود **باب سی و ششم** در بیان جماعت عربان بر جامه کسی بود که او را بیش جامه نبود و همه عورت وی گشاده چون نماز میکذارند باید که شسته کذارند یا بپارو یکی صف گیرند و امام در صف ستبند و جماعت کذارند چشم فراز کنند در صلوة خواجه امام منهاج رح از خواجه حسن البصری رح روایتست که تنها کذارند و چشم باز فاضلتر ازان بود که بجماعت کذارند و چشم فراز اگر بجماعت کذارند از دو وجه خالی نبود یا امام پیش از قوم بود یا برابر قوم اگر پیش بود عورت وی پدید شود و اگر برابر بود خلاف سنت بود اگر جماعتی عربان نماز میکذارند یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تباه شود باید که جامه را بیک کس دهند تا او بپوشد و امامت کند و اگر بعد از قرائت تشهد یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم بر قول ابو حنیفه رح نماز همه تباه شود بر قول صاحبین نماز همه تباه نشود و از ان رح روایت آمده است که ستر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورة فریضه است **باب سی و هفتم** در بیان امامت النساء اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود بی کراهیت که امیر المومنین عمر رض سلیمان خمیمه رض را همچنین تعلیم کرد اگر در خانه جماعت زنان را امامت میکند اگر همه محرم باشند روا بود اگر یکی محرم نیست هم روا است بی کراهیت و اگر همه نامحرم اند روا بود با کراهیت اگر امام است و یکی خنثی مشکل امام را نیست امامت وی شرط است اما اگر خنثی مشکل بود و زنان نیز باشند امام نیت امامت زنان کرد بسنده است نیست خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفا را امام ایستد و زنان در قفا را خنثی مشکل ایستند تا نماز ایشان روا بود اگر زن پهلوی خنثی ایستد نماز خنثی تباه شود و اگر وی خنثی شود اقتدا ایشان درست نیاید چون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید تیز بیکی امام درست نیاید ایشان باید که تنها کذارند که یکی از یکی اولی نیست خنثی مشکل را نماز جماعت مشروع نیست **مسئله** خنثی کیست خنثی آنست که در او هم آلت مردان باشد و هم آلت زنان بود و نام وی را حال کنند که حال مشترک است هم زنانرا بود و هم مردان را بود این خنثی مشکل تا آنکاه بود که نا رسیده بود چون رسیده شود حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زنان بود و اگر محاسن پدید آید حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم موی روی بر آید بنگریم که بول از کدام موضع می آید اگر از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زنان می آید زن بود و اگر از هر دو می آید از هر کدام بیشتر می آید حکم او را بود و اگر از هر دو برابر می آید بقول ابو حنیفه رح روا بود که خنثی مشکل است ابو یوسف و محمد رح

میگویند از بکدام که بیشتر می باید حکم از ابو داگر از هزو برابری آید این خشی مشکل است و بیاشوی کردن فشاید بدان زن خواهر
نشاید امرد و بیگانه نباید نشستن کرا به زنان نباید رفتن با زن بیگانه نشاید نشستن کرا به مردان نباید رفتن اگر خشی مشکل
بحمیر دو واجرام باید که بچون زنان گیرد و مربروی لازم شود و نماز زنان گذارد و خود را هفته دارد و قسم دختران برد و میراث
با قسم پسران برقول ابو یوسف قسم دختران برد و برقول محمد از نصیب دختران بیشتر و از نصیب پسران کمتر از ابو حنیفه رحمه الله سوال
کردند که خشی مشکل را حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که دبر چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت ختنه کردن نارسیدگان
چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکان را حکم چیست گفت لا ادری و این از بهر آنست که گویندگان و انچه دانند
بخیلی نمیکنند و بگویند و انچه ندانند بگویند که نمیدانم و از خود سخن نگویند و تنگ ندارند تا در قیامت در نخانند و این از کمال علم ابو حنیفه
بوده است نه از نقصان ای نامرد از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کند وی تنگ ندارند و گوید من نمیدانم دیگر
از که اقتدا بسید عالم کرد صلعم از رسول عم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم سوال کردند
باران چه وقت آید گفت خدای من داناتر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر نر است یا ماده گفت خدای من داناتر است
از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا بر نفسی چه کسب کند گفت من خدای داناتر است از من نمیدانم سوال کردند که مرگ هر کسی کجا است
رسول عم فرمود که خدای عزوجل داناتر از منست من نمیدانم و انگاه این آیت را برخواند **قوله تعالی** ان الله عنده علم الساعة و ینزل
الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر و انگاه گفت من نمیدانم
هر چه بر انجیزد من شما را خبر میدهم دیگر از رسول عم سوال کردند که روح چیست از خداوند عزوجل ندا آمد که با مرا حوالت کن **قوله تعالی**
یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی **باب سی و ششم** در بیان نماز کسوف و خسوف نماز آفتاب گرفتن مشروعست بفعل رسول
تم که رسول عم را پسری بود ابراهیم نام وفات یافت از روز آفتاب گرفته شد صحابگان بردند که گرآفتاب از برای وفات فرزند رسول
عم گرفته شد رسول عم خطبه گفت و دران خطبه گفت بدانند که آفتاب از برای فرزند من نگرفته است آفتاب و ماهتاب ایشان دلیل
نه ایست خدای عزوجل اند و بیگناه اند برآمدن و رفتن کسی تفاوت نکند با انکه بیگناه اند هر چند کابی روی ایشان را سیاه
مالد کاران بنه گیرند خداوند عزوجل اثر عمل خود بر ایشان ظاهر گرداند تا شما از بدی و گرد نباشد و در باشید چون آفتاب بگیرد
باید که بصحرا بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت گذارند و امامت را صاحب شرط کنند چون آفتاب بگیرد باید که بهمگی شهر
در گذارند بر مسجد جمعه آیند و دو رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شرط کنند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب
شرط امام مسجد جامع بود در حسابه آورده است که امامت نایب سلطان کند بار قول شافعی رحم دو رکوع کنند و بقول علمای ما گر
بگر کوعه ارند چنانکه نماز دیگر را بقول ابو یوسف و محمد رحم قران بلند خواند و بقول ابو حنیفه رحم قران نرم خوانند و در همه وقت
گذارند مگر وقت مکروه و اگر راه گیر در بیرون نیابند که شب مجمل خفته است اما در خانها نماز گذارند و اگر زمین بسیار بخسید و یا باد یا
صاعقه بسیار زند یا خبر ناخوش شنوند توبه و استغفار مشغول شوند و بدعا و صدقه پیش روند تا خدای تعالی بلا دفع کند

فصل در بیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رح نماز گذارند و بقول ابو حنیفه رح دعا کنند
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از محمد رح روایت است که دو خطبه کنند دلیل میکند که نماز گذارند نا یکی خطبه پیش از نماز کنند
و یکی بعد از نماز کنند قوس اعرابی در کردن افکنند و برداکرده اند و عجز ظاهر کنند و سر پا برهنه کنند و تیر بیرون برند امام
اعظم ابو حنیفه رح گفته که عجز ظاهر نکنند اما دعا کنند دلیل بر انکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله
دعا کنند نا باران ببارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران بارید
گرفت تا هفته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا کنند تا باران از عمارتها بصحرا رود که عمارتها
خرابی می پذیرند رسول عم دعا کرد تا باران از عمارتها بصحرا رفت قاضی امام حسام خطیب رح گفته است باران
از عمارتها بصحرا رفت چنانکه بر مدینه چون حلقه انگشتری آفتاب می تافت و دو کشتها می بارید در وقت حسن
بصری رح باران نمی بارید بیرون آمدند دعا کنند ابو حنیفه رح میگوید که رسول عم دعا کرد صحابه نیز دعا کردند تا
بعین تیز مسابقت ایشانرا کردند پس معلوم شد که دعا باید کفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رضی ایشانرا
باستسقار حاجت آید امیر المومنین عمر رضی ایشانرا باستسقار با خود بیرون آورد چون بمنبر رسول عم برآمد و عباس
رضی را با خود بمنبر برآورد فرق و برا برهنه کرد و گفت خداوندا بحرمت این فرق ما را باران فرستی خدا تعالی ایشانرا
باران فرستاد و نعمت تا ازران شدوا زغم نا نجات یافتند قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید کفت و استغفار
چون بصحرا بیرون روند تا دعا کنند اهل پرده را بیرون نیرند که بنا کارهای ایشان را نهفتکی است اما ضعفا را
و کودکان را بیرون برند سر و پا برهنه کنند و عجز ظاهر کنند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب اند
و باران را اثر رحمت است و مومنان مستحق رحمت خداوندیم **باب سی و نهم** در بیان نماز خوف
بدانکه نماز خوف مشروعست بآیته و اخبار و اجماع امت آیت **قوله تعالی** واذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات
طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی آخر الآیة ابو یوسف رح گفته است که صلوة خوف در عهد رسول عم
مشروع بود از برای انکه با رسول عم حاضر بود کسی دیگر را لشایستی امامت کردن چون رسول از دار فنا بدار بقا خواجه صلوة خوف منسوخ شد
باید که دو فرقه شوند دو یک فرقه خصم را نگاهدارند و یک فرقه نماز بجماعت گذارند پیش خصم روند و ایشانرا نگاهدارند انها بیایند و ایشانرا
نیز بجماعت گذارند اما ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبد الرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رضی خوف گذارده اند
پس معلوم که ان حکم با قیست غزوهای که بعد از ثابت شده است غزو غطفان و غزوات رقاع و ذات قرده غزو غطفان جز احمد محمد معاذ
رازی رح گفته است و غزوات رقاع را مالک گفته است و غزوات قردت را شافعی گفته است

غزو عطفان را رو بهای ایشان سوی جبل بود دو صف کشیدند و بسم الله اقتدا کردند با امام قیام و رکوع آوردند چون بسجود رفتند صف اول سر بسجود آوردند بقیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم بودند بجای صف اول رفتند اینها که ایستاده و خصم را نگاه داشتند تا ایشان سر بسجود آوردند همین ترتیب نماز تمام کردند و بهم ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف رحمه الله گفته است که اگر جای بود که رو بهای ایشان سوی قبله بود همچنین صلوة خوف روا بود کذا فی شافعی رحمه الله گفته است که دو فریق شوند و یکی فریق خصم را نگاه دارند یکی فریق بگر کعت با امام گذارند بنشینند امام اینها که بر خیزند بگر کعت دیگر گذارند و سلام دهند بروند خصم را نگاه دارند اینها که بیایند و با امام اقتدا کنند و بگر کعت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام دهند ایشان برخیزند و بگر کعت دیگر مسبوقانه گذارند یکی روایت ازوی آنست که امام سلام ندهد بنشیند تا اینکه ایشان بگر کعت مسبوقانه ارند و انگاه سلام دهند و در بعضی نسخها این روایت از مالک است اما بقول شافعی رحمه الله است میرود کروی جمعه را اعتبار کرده است جماعت رائی اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته که این در ابتدا سلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فریق شوند یک فریق خصم را نگاه دارند و یکفریق دیگر گر کعت با امام گذارند و بروند خصم را نگاه دارند اینها و اینها اقتدا کنند و بگر کعت دیگر با امام گذارند و بروند خصم را نگاه دارند و اینها بگر کعت لاحقانه گذارند و سلام دهند تا امدن رفتن بسیار نشود مسئله اگر نماز شام بود تقبان نوری رحمه الله گفته است دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند دیگر فریق بگر کعت با امام گذارند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام بگذارند با امام سلام دهد ایشان برخیزند بگر کعت مسبوقانه بیارند سلام دهند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت نماز لاحقانه گذارند و سلام دهند بنا بر آنست که وی فرضیت قرات را اختیار کرده است اما این همه ماخوذ نیست از برای آنکه صلوة خوف را با سه نماز باید یا شفع تمام با تمامت نماز نارواست اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فریق شوند یکر کعت با امام گذارند یکفریق خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یکر کعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یکر کعت لاحقانه گذارند و سلام دهند اگر سه فریق شوند و هر فریق یکر کعت با امام گذارند نه نیکو باشد اول با نماز بنا شود دوم سیوم را روا بود بنا بر آن بنا اصل است که صلوة خوف را با تمامت نماز باید یا شفع تمام با سه نماز ازین هر سه هیچ نیست پس فریق اول را پس معنی نماز تمام شود فریق دوم یکر کعت با امام نماز گذارده اند و یکر کعت مسبوق اند و فریق سیوم یکر کعت با امام گذارده اند و دو رکعت مسبوق اند پس بر معنی فریق دوم سیوم را روا بود مسئله اگر نماز چهار رکعتی بود باید کرد دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند و یکفریق دو رکعت با امام نماز گذارند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و در رکعت لاحقانه

گذارند اگر چهار فرقه شوند هر فریقی یک رکعت با امام گذارند فرقه اول و سیوم را روا نبود دوم و چهارم را روا بود چنانکه در نماز شام گفته آمد
بنابر همان اصل است که صلوة خوف را نیمه نمازی باید یا قامت نماز یا شفع تمام اگر مسافر اند دو فرقه شوند یک فرقه یک رکعت با امام گذارند
پیش حضرم روند امام نیت اقامت کرده نماز سه چهار شود و انها که یک رکعت گذارده اند پیش دشمن روند آمدند نماز ایشان تباه نشود که اگر نه انگاه ایشان
ایشان پیش دشمن رفته اند ایشان را نیمه نماز بوده است و این مسئله در صلوة خوف امام بگرخوف زاده است اگر در نماز بحرب حاجت آید بقول
شافعی رح حرب میکنند و نماز میگذارند تا اگر در اثنای ان نماز را مانند عاصی شود اما بقول علماء ما رح در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
تباه شود دلیل ما انکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شده بود پس اگر در نماز حرب کردن روا بودی ان چهار نماز
از رسول عم فوت نشدی فوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود تا اگر به پنداشت خوف شروعه کرد معلوم شد که مدد مسلمانان بود
یا انکه گرد ستوران بود اگر رویها همه بسوی قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود بر گذرند باقی نماز تمام کنند و اگر بشک
خوف شروعه کرده اند روی بغیر قبله در نماز ایشان را خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
روا بود اگر خوف متحقق بود نماز شروعه کردند روی بغیر قبله در میان نماز خوف نماند باید که روی بقبله ارند و باقی نماز تمام کنند روا بود
قیاس مسئله تحرمی مراد از بیان این مسئله آنست تا نماز را بجماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون بحرب رود باید که
بدین نیت رود که نصرت دین کنم یا اگر دیگران را باسلام ارم و به نیت ان نرود تا کشته شود تا غنیمت آرد تا اگر به نیت غنیمت رود
کشته شود و شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون اید
از صف مومنان شاید که کسی بی اجازت امام بیرون اید یا نی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بود تا ان خصم را دفع کند
شاید که رود و ان خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد کرده و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
نباید که الم بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد حسن این مسئله را در سیر کبیر همچنین آورده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف
کشتن بود استماع نیارد و ترک امر معروف نکند که اگر کشته شود اهل فساد بصلاح در آیند و توبه کنند **باب چهارم** در بیان فضیلت
شهید فضیلت شهیدان بر دو نوعست حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب هلاک شود یا دزدش سوخته بمیرد یا در تعلم
کشته شود یا بخون شکم در غریب فوت شود و یکروایت دختر کنیز چون کشته شود اینها را شویند و نماز گذارند حقیقی ان بود که
سبب تن و جان مال و زن و فرزند و جمعیت این در صف کفار کشته شود و اینها را نشویند و بر قول شافعی رح بدان نماز نیز نگذارند
خدای عزوجل ایشان را زنده خوانده است که قوله تعالی بل احیاء عند ربهم علماء ما میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
و در راه حقیقت مرده دلیل انکه همه احکام مردگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترکه و شوهر خواستن زنان ایشان حسن
بصری رح میگوید که شهید حقیقی را نمیشویند و نماز گذارند که حنظله رضر را در وقت رسول عم بشستند و رسول عم با صحابه بر
نماز بر وگذاردند علماء ما رح میگویند این بنابران بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عم ندا در داد که ای سپاه رسول
خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید با دشمنان خدا حنظله را جنابت رسیده گفت اگر بغسل اوردن مشغول شویم

بیان نمی شویم همچنان سوار شد و شهادت یافت غسل وی بدیجهت بود علما را رحم میکنیند که اصل در این باب شهید
حد ند که ایشان را نیاز نیست ند اما نماز کنار ند لاجرم ایشان را بر ایشان قیاس کرده اند اگر نه شهید و دیوانه شهادت یافت
باز ن از حیض پاک شد و کشته شد یا بالغی که خارجه نبود کشته شد ایشان ما بر قول ابو حنیفه رح شوئید کرد شهید حکمی اند و بر قول ابو یوسف
و محمد رح نشوئید کرد حقیقی اند اگر حایض یا نفسا کشته شد بقول ابو حنیفه رح دو روایت است یکی حکمی و یکی حقیقی بر قول صاحبین
شهید حقیقی اند نا نشوئید بر کفن ندارد رود باید که نیت آن بود که غازی شوم و لشکر اسلام نصرت کنم اگر وصف نکند
یکی مومن و یکی صف کافران مبارزی از کنار بیرون آید از صف مومنان شاید که بی اجازت امام بیرون رود یا نی اگر
مردی مبارزی کرد بر بارزی خود اعتماد دارد که ان خصم خود را دفع کند شاید که بیرون رود و ان خصم خود را دفع کند تا دل مومنان
شاد کرده و اگر بر بارزی خود اعتماد ندارد نشاید که بی اجازت امام بیرون نباید که بدو الی سید و دل مومنان شکسته کرده و محمد ز
رح در سیر کبیر همچنین اورده است اما اگر امر معروف است در میان مومنان و یقین میداند مومنان را که اگر این امر معروف کند از ان
مبان کشته خواهد شد شاید که امر معروف کند محمد رح اشکال کرده اند که خود را در تهلکه افکندن بود و نشاید که خود را در تهلکه افکنند

قوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة محمد رح گفته است که تاویل این آیت غلط کرده اند از برای انکه خود را در تهلکه افکندن خیری
که در معصیت افکندن بود و امر معروف کردن از جمله طاعتها است اگر پیش دشمنی گریزان میرود از اسپ افتاد و هلاک شد حکم شهادت
نبود اما اگر پیش دشمن است میرود و از اسپ در افتاد و هلاک شد شهید حقیقی بود اگر از کوه اند اخت ند ش یا فتاد و مرده رفت ند ش
یا در آب اند اخت ند ش یا در آتش سوخت ند ش یا اینها هلاک کند و بر احکم شهادت بود از برای انکه بضرب دشمن هلاک شده است
اگر دشمن چاه کنده است و ران چاه افتاد و هلاک شد و بر احکم شهادت دهند اگر مسلمانی در معرکه افتاده است از دوان یا
بینی یا از دبر خون میرود هیچ جراحت پیدا نیست و بر احکم شهادت نبود از برای انکه اگر داغ کرم بود از بینی خون رود اگر
بر دل بود از همه بعوض خون برآید اگر جراحت غالب بود از دبر خون رود چون از این نوع تشبیه یافتم احکام و نیاز ا
شهادت نبود اما اگر از گوش یا از چشم خون میرود جراحت پیدا نیست و بر احکم شهادت بود که این دو موضع معهود رفتن
خون نیست معلوم شد که بضرب دشمن است و بر احکم شهادت بود اگر در معرکه مومنان و کافران کشته شده اند مومنان
کافران بچه فرق کنند ظاهر روایت انست که بموی روی رنگ کرده و موی لب پست کرده و سنت فرج و جامه سیاه و
امام ناصر الدین رحمة الله در سیر کبیر اورده است که اگر یکی را موی لب پست بود اگر چه سنت فرج نبود و بر احکم کنم باسلام
نماز گذارند و بگورستان مومنان دفن کنند اما اگر موی لب دراز بود اگر چه سنت فرج بود و بر احکم کنند باسلا
نماز گذارند و بخاک دفن بکنند و بعضی گفته اند اگر در بغلش مصحف بود میانش نزارا گر در دار حرب بود حکم کنند باسلا
که روا بود که جاسوس بود که عذر کرده است و اگر در دار اسلام است و بر احکم کنند باسلام وی که انجا ضرورت
اما اگر مومنان را از کافران فرق نمیتوانند کردن اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه بگورستا

دفن کنند اما اگر غالب کافران باشند و بر همه نماز گذارند و بکورستان علیحده نبرند دلیل بر انکه یکی از صحابه را زنی جهود بود و حامله بود این زن وفات یافت جهودان آمدند که وی از ماست و برا بکورستان جهودان ببریم صحابه نگذاشتند گرامانی ازان و باد است رسول عم و صحابه نشستند و قرار کردند که وی را در کورستان علیحده نهند و روی بر دست چپ نهند تا مادر بچه روی بقبله بود فرزند بقبله ما اگر فرزند آید روی سوی قبله آید اشکال آید که چون نمی شناسند چه دانند غالب مومنان یا کافران باید که کم آمده لشکر مسلمانان را شمرند اگر کم آید لشکر مسلمانان کم اگر نیمه کشتگان بودند غالب کافران بود و اگر کم آمد لشکر مومنان زیادت از نیمه کشتگان باشند و غالب مومنان باشند اگر برابر باشند بر همه نماز گذارند و بکورستان علیحده دفن کنند باید دانستن که شهیدان بچها باطل شود اگر از افتاب سایه برند یا از سایه افتاب برند مادمی بتر تیب خورد یا لقمه نان خورد یا باران بر ستور بهتر و از معرکه بیرون آید یا وصیت دنیا میکنند این شهادت را باطل کند شهید حقیقی نماند حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد یاران کشان کشان بیرون آوردندش بلا کشد شهید حقیقی بود اگر در معرکه افتاده است و نفع دنیا بایشان نمیرسد و بقول شافعی رحمه الله وقت نماز بگذارد شهادت وی باطل شود و بر قول علمای مارحم یکشبانروز بود شهادت وی باطل شود یعنی حکمی شود بقول محمد رح باطل نشود دلیل بر انکه سلام نماز بفراموشی داده است و دعای اخرتی گفت یاد آمدش تواند که بر آن نماز تباه کند چون دعای اخرتی گفتن نماز را فاسد نمیکند وصیت اخرتی بسر شهادت را باطل نکند دیگر انکه در حرب احزاب صحابه را زخم کرانی خورده بود و افتاده صحابه را رسول عم بر میدانستندی در شرف هلاکت افتاده بود میگفت ای صحابه رسول عم چون رسول عم سلام خود راست کرده گفت تا کی در تن شما پیچند پرده ی کمر دانید و با دشمنان خدای عزوجل حرب کنید تا در گاه خدا و رسول عاصی نشوید در حرب جمل سعد رض رحمتی که آن خورده بود و افتاده در شرکت هلاکت میگفت که جامه مرا جد کنید تا من بقیامت خونها خود را بر کشنده خود و را کنم تا وی مرا بحجت گشته است در حرب احد هفتاد کس از صحابه رض زخم کران خورده بودند و در شرف هلاکت افتاده بود در ایشان را سیکی و مراب حاجت بود یکی آمد تا ایشان را کمد م آب میداد و بر هر یکی ایشان اب عرض انکس بیارد دیگر را اشارت میکرد تا بر هفتاد کس اب عرض کرد هیچکس قبول نه کرد بیار خود حواله میکردندی حاجتمند تر از منست هیچکس نخورد بر هفتاد کس جان بحق تسلیم کردند و ناخوردن آن آب را دو حکمت بود یکی انکه بر یاد خود ایشار میکردند دوم انکه نخوردند تا شهادت باطل نشود بقول شافعی رح شهید حقیقی را نشویند و نماز بگذارند و بقول خواجه حسن بصری رح هم بشویند و نماز گذارند بقول علمای مارحم نشویند و لیکن نماز گذارند اما اگر پاره پاره باشد بقول شافعی رح بر هر پاره نماز گذارند و بقول علمای مارحم بر بیشتر نماز گذارند بر کمترین نماز نگذارند اما اگر نیمه باشد نماز گذارند و نماز نیمه دیگر را بایستد بیکره و اینه از علمای مارحم بر آن نیمه دیگر نماز گذارند و بیکره و اینه نگذارند اهل بقی را نشویند و نماز بگذارند اهل بقی کسانی باشند که از حق امام بیرون آمده باشند تا اهل دو محلت باشند یکی خصومت کرده باشند و یکی در میان ایشان کشته باشد و بر نشویند و نماز بگذارند و احکام بقی را حضرت امیر المومنین علی بیان فرموده است در حرب جمل جماعتی بادی بیرون آمدند بروی تیغ کشیدند و امیر المومنین علی سفر را بایشان حرب افتاد فرمود یاران خود را تا ایشان را نیفگنند از پی ایشان نروند تا ایشان جمله شما را نکشند

اگر ایشانرا زخمی زنند زخم دیگر میزنند و اگر از شما امان خواهند ایشان را امان دهید و اگر از پیش بگریزند و عقب ایشان مرو بدانکه ایشانرا غارت کنند و مال ایشانرا غارت کنند و زن و فرزند ایشانرا برده کنند و اگر از شما کشته شود شهید شوید و اگر ایشانرا کشتید خارج باشید و ان حکم همچنین باقی است **مسئله** اگر برادران کشته یافتند و کشنده را نمی یابند شهید حقیقی بود اما اگر در عمارتها کشته یابند و کشنده را بیابند و بقول شافعی رح شهید حقیقی بود و بقول ما رح شهید حکمی بود از برای انکه حد و قسامت را جمع کنند و سوگند دهند و دیت ستانند بدینمعنی شهید حکمی بود اما اگر کشنده را یابند شهید حقیقی بود ان کشنده را اسیر کنند و ی شهید نبود که دیر انجی کشته اند بگشتن وی شهادت ان باطل نشود اما اگر کشنده را نیافتند باید که حد و قسامت جمع کنند بنجا کس از پارسایان ان محلت را جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خورند دیت بر عاقله بود و حد و قسامت از عاقله باشند و اگر نکول آرند حد قسامت دیت دهند اگر یک کس نکول آرد از انکس دیت گیرند و این قول ابو یوسف است دلیل بر اموال که مدعی علیه نکول آرد ظاهر بر وفق جنس سخن او را سوگند خورند یا اقرار کند چنانچه از قصاص حق دیگران امتناع کنند در حد و قسامت قصاص نرود تا اقرار نکند که ان جنایت ما کرده ایم از برای انکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و بحکم شروع این حبس کنند شان تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر حد قسامت چهل و نه کس باید که یک کس را دو بار سوگند دهند و انگاه دیت ستانند و ان شهید حکمی بود دیر انشویند و نماز کذارند اگر بجزی کشته شده که الت حارجه نیست چنانکه بمشت و مالکه یا زیر دیوار افتاد یا از بالا در افتاد و باد او را بر انداخت و در اتش افتاد و باز بر هر ملاک شد یا کرک زدش ملاک کند در بن همه صورتها شهید حکمی بود حقیقی نی اگر کرک زده جراحت شد و بهمان جراحت ملاک شد یا اتش سوختش و جراحت بر نخشد و بهمان جراحت مرد شهید حقیقی بود اگر مسلمانی خود را کار زد و ملاک شد طحاوی رح کفته است دیر انشویند و نماز کذارند کروی از اصل نفی است شیخ السلام علی سعدی رح کفته است که بشویند و نماز کذارند فایده یکی انکه تا کسی کمان نبرد که وی شهید است و دیکر انکه بر کران فعل یا خود کند پشیمان بود از وی توبه بود از برای انکه پشیمانی از کناه توبه است و ابو حنیفه و محمد رح است و اختیار طحاوی قول ابو یوسف رح است اگر کافران اهل وبی را فرو کرفتند و همه را کشتند از مردان عزتان نماز کسید کان بقول ابو یوسف و محمد رح انشویند بقول ابو حنیفه نماز کسید کانرا بشویند و بر همه نماز کذارند و بخاک دفن کنند اگر نماز کسیده و باد دیوانه یکی را کشت بیمد ابا خطای قصاص واجب نیاید و دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نماز کسیده از عاقله نباشد زن از عاقله باشد یا نی اکر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اکر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود در قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیکر در وجود آمده باشد چنانکه در تاریکی یکی را کفت بزن وی زد معلوم شد که پدر وی بوده است وی بدان زخم ملاک شد وی از میراث محروم نشود که در اصل قصد نبوده است اما اکر مادر و پدر استاد پرستاران با استاد پشه را کفتند این بچه را بزن وی بزد ملاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اکر در جای خواب با فرزند خفته است بر فرزند بر پهلوی وی آمد ملاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود آمده است اکر نماز کسیده یا دیوانه باجنب شهادت یافتند بقول ابو حنیفه رح ایشانرا بشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح ایشانرا نشویند و لیکن بر همه نماز کذارند اکر مالت جارحه

کشته شده است لیکن جراحت نشد بقول ابوحنیفه رض نشویند و بقول ابویوسف و محمد رح نشویند اگر زنی در حیض یا در نفاس شهادت یافت بقول
ابویوسف و محمد رح نشویند از ابوحنیفه رض دو روایت است یکی روایت نشویند یکی روایت نشویند اما اگر از حیض یا در نفاس پاک شد پیش از آنکه
غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه رض نشویند و بقول ابویوسف و محمد رح نشویند دلیل بر آنکه جنب را بقول ابوحنیفه رض نشویند و
بقول ابویوسف و محمد نشویند دلیل آنست که رسول عم در حرب احد دید که حنظله رض شهادت یافته بود فرشتگان آمده بودند
و برای شستند رسول عم فرمود تا اهل وی سوال کردند گفتند و بر جنابت رسیده بود پیش از آنکه غسل آوردی مذاهب شد که ای
مومنان بحرب بیرون آیند و هیچ کس سلاح بر خود راست کرده بیرون آمد بحرب پس معلوم شد که جنب چون شهادت یابد شاید شستن
دیت با قصاص جمع آید بقول شافعی و نزد علماء رح جمع نیاید صورت مسئله چنان بود که یکی کسی را بکشت یکی از دو زمان
باز دیگر را بکشت بقول شافعی رح آن را دو وارث دیگر از مترو که وی دیت بستانند و بقول علماء رح چون دیگر را کشتند دیت از قاتل
ساقط شود و اگر از آن قسم خود را بکشید قصاص باجماع ساقط شود جنابت تجزیه پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است او در حق
دیگران ساقط نشود که دیت تجزیه پذیر نیست دیت تجزیه پذیر است اگر خصم اقرار میکند که من بعمد کشته ام ورثه میگویند بخطا کشته و دیت
و قصاص هر دو ساقط شوند و در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده است بر کشنده کفارت لازم شود
بنده مومن را اگر کند اگر عاجز آید باشصت روز پیوسته روزه دارد و اینجا مسکین را طعام دادن نیامده است دیت بر عاقله لازم آید
بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی امام اسبیجابی رح گفته است که در استحباب ما مرا جان بوند و عاقله گشنگران
گشنگران بوند خواجه امام علی سغدی رح گفته است کسانیکه نصرت وی از ایشان بود عاقله وی ایشان باشند و اگر از ایشان نباشند
اقربای وی باشند چون دیت صد هزار از دهنده بالتفاق هزار دینار دهند و اگر از شتر دهند صد شتر دهند بعضی گفته اند که اصح
آنست که بیست و پنج بنت مخاض دهند بیست و پنج بنت لبون دهند بیست و پنج حقه دهند بیست و پنج جذعه دهند بنت مخاض یکساله
بود که پای در دوم نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود و حقه سه ساله بود که پای در چهارم
نهاده بود و جذعه چهار ساله بود که پای در سال پنجم نهاده بود و اگر نقره دهند بقول شافعی رح دوازده هزار درم نقره بدهند
و بقول علماء رح سیزده هزار نقره دهند بنا بران اصل است که شافعی رح دوازده درم نقره بدیناری حساب کنند
چنان باید که بهر سری سه نقره دهند یا چهار نقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اند کمتر دهند و اگر عاقله کمتر و بیشتر دهند
یا در سر سال داده شود ما و زای زر و نقره داشتیم بر قول ابوحنیفه رح چیزی دیگر واجب نشود بر قول صاحبین صد شتر داده و بیست و
پنج یکساله که پای در دوم سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از گاو دیت سیصد دو لیست و از حله دو لیست و از گوسفند
دو هزار اگر در میان دو دیه کشته یافتند بهر کدام دیه که کشته نزدیکتر بود دیت بر اهل آن دیه بود مرا دازین نزدیکی آنست که با
واز بانگ کنند اهل دیه بشنوند مذهب چنان بود که یکی را اکراه کردند که فلانرا بکش و اگر نه ترا بکشم و وی کشت قصاص بر که واجب آید
بقول ابوحنیفه محمد رح بر فرمانده واجب شود و بر قول زفر رح بر کشنده و بقول ابویوسف رح بر هر دو بود و بقول شافعی رح

سر بر دو بود اگر یکی خود را کار زد دیگری را کار زد مار گزیدش و مرگ در رسیدش تمنی ویت بران کار دزننده واجب شود باب

چهل و یکم در بیان نماز بیماران نماز بیمار از نماز مبشر وعست بهم بایه و بهم باخبر اما بایت اینست **قوله تعالی** الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم اما خبر **قوله** علیه السلام صل المریض قایما فان لم یستطع فقاعدا فان لم یستطع فعلی الجنب یومی ایما فان لم یستطع فان الله تعالی احق بقبول العذر منه و رسول عم چندانی وعده فرمود بیمار از اکه بعضی از صحابه بیماری خواستند چنانکه عمر بن حصین رض سی سال بیمار بود رسول عم بیمار پرسی وی رفت و بر افرمود نماز گذار استاده با قیام و رکوع و سجود واگر نتوانی نشسته گذار بر رکوع و سجود واگر نتوانی خفته گذار بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بابا و این قول شافعی گرفته است اما بر قول علمار ما رحم بر قفا گذارد و قدمها سوی قبله آرد و دلیل بر انکه عبد الله بن عمر رض بیمار شد رسول عم بیمار پرسی وی آمد گفت نماز گذار استاده بقیام و رکوع و سجود واگر نتوانی نشسته گذار بر رکوع و سجود واگر نتوانی خفته گذار بقفا قدمها سوی قبله اما باختیار نشاید و قدمها سوی قبله خفتن که محمد حسن رحم در جامع الصغیر آورده است که نه شاید باختیار قدمها حفتن الا در بن مسئله مومنی را عار خفته بست که بخانه نماز گذارد و میتواند با قیام و رکوع و سجود باید که بمسجد آید و نشسته گذارد بر رکوع و سجود و جماعت گذارد و با امام بگیرد رکوع بیابد در قیام و انگاه بنشیند و اگر فوت یابد پیش از انکه امام بر رکوع رود وی بالا راست کند و با امام رکوع رود روا بود و اگر همچنان نشسته با امام بر رکوع رود روا بود و اگر بر خاست و بقیام راست نشست و همچنان بر رکوع رفت و سجده آورد نمازش تباه شود چرا که قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعد چون از قیام قاعد بر خاست ان برانداخته نشود قیام قایم نیابد لاجرم نمازش تباه شود اگر اخیر یکرکعت نماز لاحقانه اردر روا بود اگر همچنان سلام دهد نمازش تباه شود اگر بخانه نماز گذارد با بقار طهارت میتواند گذارد و اگر مسجدی آید بقار طهارت نمی یابد باید که بخانه گذارد با بقار طهارت اگر استاده نماز میگذارد بقیام رکوع و سجود بقار طهارت نمی یابد اما اگر نشسته بر رکوع و سجود میگذارد بقار طهارت می یابد نشسته گذارد بر رکوع و سجود واگر نشسته میگذارد بر رکوع و سجود بقار طهارت نمی یابد اگر بابا میگذارد بقار طهارت می یابد یعنی گفته اند حکم صاحب جرح دار هر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میگذارد با قیام و رکوع و سجود امام شیخ الاسلام برهان الدین رحم گفته است که بابا نماز گذارد روا بود مسلمانی را در دهان جراحت است اگر قران میخواند چون روان شود خواجه امام زاهد فخر رحم گفته است که قران نخواند از برای انکه بی قرات نماز روا می باشد دلیل بر امی و معتدی و کنک و در فریضه چهار رکعتی در دو اخرین هم بقرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا نبود شیخ الاسلام برهان الدین رحم گفته است که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که انجا بابا نماز گذارد و این اشارت بدل است ار قیام و رکوع و سجود اما قرات را بدل نیست بقدر حاجت خواند انجای بود که اگر نخواند خون روان نمیشود پیش نمی ایستد اما اگر نخواند و میرود اگر خاموشی کند می ایستد هر چند خواند روا بود که در صلوة مختصر الصیام خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحم در شرح قدوری آورده است که هر جراحتی که بفعل جرم روان میشود در حق وی حدث نیست اگر مسلمانی بابینی و میشانی مجروح بود و سجده نتواند آوردن بقول شافعی رحم

قیام در رکوع آرد و سجدتا بیارارد و علما مارحم گفته اند که چون سجدتا ساقط شد قیام در رکوع نیز ساقط شود بیمار میکذارد روا بود اگر مسلمانی را کمپایه است اما قیام میتواند آوردن در صلوة خواجه امام پسر خواهر زاده رحم آورده است که دیرایم از ابتدا نماز نشسته روا نبود باید که چندان باشند که تواند اگاه بنشیند باقی نماز را نشسته تمام کند روا بود و اگر ایستاده نشسته اقتدا بقول محمد رح روا نبود و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود اگر امام نشسته کذارد بیمار مقتدیان با قیام در رکوع و سجود بقول زفر رح روا بود و بقول علمای ثلثه رح روا نبود اگر بیماری بایماء نماز میکذارد و در میان نماز قدرت یابد بر قیام در رکوع و سجود نمازش تباه شود اگر جماعتی بیماران بایماء نماز میکذارند روا بود چون همه یکسانند اگر بر مقتدی پیش از سر امام افتد نمازش تباه شود که در حال ایماء اعتبار سر را بود نی قدم را اگر امام رکوع و سجود کذارد و مقتدیان بایماء روا بود باتفاق اما اگر امام نشسته بایماء میکذارد و مقتدیان نشسته بر رکوع و سجود بقول زفر رح روا بود و بقول علمای ثلثه رح روا نبود اگر نشسته میکذارد بایماء رکوع و سجود و دو رکعت کذارد و صحت یافت دو رکعت دیکر ایستاده کذارد بر قول محمد رح روا نبود بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود و اگر نشسته بایماء نماز دو رکعت کذارد و صحت یافت دو رکعت دیکر نمازش تباه شود همه اگر نشسته و ایستاده بخفته اقتدا کنند درست نبود و اگر مسبوق تا قدرت قیام رکوع و سجود مسبوقانه را نشسته آورد بر رکوع و سجود نمازش تباه شود اما اگر بایماء دارد نمازش تباه نشود باید که برخیزد باقی مسبوقانه را کذارد که با قدرت قیام در رکوع نشسته بر رکوع و سجود تطوع شود اما بقدرت قیام در رکوع سجود ایما معتبر نبود و ایرا اشارت از وی عمل اندکست نماز تباه نشود بر خلاف بیمار که ایما از وی معتبر بود بیمار بایماء نماز میکذارد و قعده فرض نیارد رکعت زاید آورد نمازش تباه شود اشکال آید که مسبوق با قدرت قیام در رکوع و سجود بایماء نماز میکذارد نماز تباه نمیشود بیمار را چرا تباه میشود فرق همان است که با قدرت قیام در رکوع و سجده ایما معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام در رکوع اگر بیماری نشسته نماز میکذارد قیام چکونه آرد تا چون او راشک افتد بنا انداز ابو حنیفه رح چهار روایت است یکروایت انست چنانکه معهود است بنشیند و دست بپیش کیرد و قیام آورده شود قعده دست بر زانو نهند انیقول زفر رح کرفته است روایتی دیکر انست که در قیام زانو نادوزد دارد و در قعده نیست دارد و این قول ابو یوسف رح کرفته است روایتی دیکر انست که در قیام دو پای را از یکطرف بیرون فرستد و بنشیند و در قعده همچنانکه در قعده می نشیند روایت چهارم انست که وی مخیر است خواه در قیام پا برا از یکطرف بیرون ارد و خواه در قعده و بقول محمد رح کرفته است اگر نشسته نماز میکذارد و در جای کم دست پیش می باید کرفت دست بر زانو نا نهاد و اگر التحیات استدا کرده است سهو واجب شود و اکر بی نشود مسئله بعکس کیفیات کان سهو واجب شود و اکر نشسته بایماء نماز میکذارد جای که قعده فریضه می باید آوردن بیاید قیام باید برخاست و تقیید سجده کرده بعضی کفته اند که نماز تباه نشود کان نشستن وی قعده است اظهر روایت تباه شود که وی بجای نماز کذارد و اکر در خانه بیماران اندوقت نماز در آمد و میخواهند که نماز کذارند و طاقت طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشانرا طهارت کنند و جامهای و جای ایشان پلید است و کسی نیست روی ایشانرا بقبله کرداند باید که تیمم کنند و نماز کنند و اکر نکنند عاصی شوند اکر بر خود نه بینند کافر شوند اکر در میان ایشان کسی اهل است امامت را باید که امامت کند اکر چه روی ایشان بغیر قبله است

کرآن خانه مر ایشان را چنانست که جانماز را کعبه تا مادام بسر اشارت میتوانند کردن نماز بر ایشان بود و مرقول زفر رح اگر جمله اشارت
میتوانند کردن نماز ایشان روا بود قایم تا از قیام عاجز نیاید نشسته بر کوعه و سجود زیادتر بود تا از نشستن بر رکوع و سجود عاجز نیاید پیاپی
روا نبود چون خفته باید که گذارد و اتفاق است که تیمم کند و اگر از اشارت سر عاجز آید چشم گذارد اگر از اشارت
چشم عاجز آید بدل کند و اما ظاهر روایت آنست که چون از اشارت سر عاجز آید و عقل باوی بود تاخیر کند تا گرد شده
شود و بروی چیزی بود باتفاق و اگر صحت یابد قضا ران نماز بروی بود بالی در نیستاده خلافست میان ابو یوسف بالی ابو نصر زندویسی
رح مکی ایشان گفته که قضای بروی بود یکی گفته است که قضا بروی بود اگر خفته نماز میگذارند خواب رفته یعنی گفته اند خواب نا
روبست حدث بود ظاهر روایت طهارت تباه شود اگر بیماری خفته است و بقیاس طهارت نمی باید جامه وی نجس است و روی بغیر قبله
است و قدرت بر گشتن ندارد و مال ندارد که کسی را مزدور کند و بنده ندارد و مترجمی ندارد و دیر اسباب ماندن نماز نیست اگر تیمم کند
و همچنان روی بغیر قبله و بان حالت نماز گذارد روا بود هر نمازی در حالت تندرستی فوت کرده است درین حالت آنرا قضا
کند اگر عهد بیرون آید و اگر در ان حالت نماز نگذارد و بر خود نه بندد کافر شود اگر بر خود بندد لیکن بگذارد مومنی بود و عاصی و اگر
جامهاش نجس بود از زمان نماز گذارد انچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر مترجمی دارد روی او لا بسوی قبله
آرد و اورا لهارت دهد بقول ابو حنیفه رح و دیر یابد ان مترجم روی بغیر قبله که تیمم نماز رود ابو یوسف و محمد رح رود اگر جمعه
اگر از یکی نماز جماعتی چهار ان اندیم باید که جماعت گذارند اگر چه امام را روی بغیر قبله است و اگر بجماعت نگذارند نیز بگذارند و اگر
مسلمانی بیهوش شد بوقت نماز همچنین بیهوش ماند بقول شافعی رح نماز روی ساقط شود و قضا ران نماز بروی نبود بقول
عامه ما رح قضای بروی بود اما اگر که یکشبانروز بیهوش ماند باجماع آن نماز ها روی ساقط شود و قضا بروی نبود اما جمعه
را در شبانروز مست و جهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد رح شش نماز را اعتبار دارند فاید و این بخلاف جای باید
که نماز ها دگذارد بیهوش شد روز دیگر آفتاب برآمد و بیهوش آمد بقول ابو حنیفه رض قضا ران نماز ها بروی نبود بقول ابو یوسف
و محمد رح بروی بود اما اگر شش نماز را بیهوش آمد اتفاق قضا آن نماز ها بروی نبود اگر یک خورد یکشبانروز خفته ماند و
بقول ابو یوسف و محمد رح حکم خفتگان دارد قضا ران نماز ها بروی بود و بقول ابو حنیفه رض حکم بیهوشان دارد قضا
ان نماز ها بروی نبود اگر بیماری وصیت میکند و در نفس اتفاق درست نیاید چنانکه زنا وصیت میکند که چون عدت تو
نگذرد نماز بکس را نخواهی یا دختر مرا بفلانی نبر لی دهی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد رح روایت میکنند اما
ظاهر روایت آنست که درست نیاید در ثلث مال باتفاق درست آید سعد بن معاذ رض بیمار بود رسول علم در یارش مود یا سعد وصیت کن
گفت و کل مالی گفت نی گفت در چهار یک گفت نی گفت در نیمه گفت نی گفت در ثلث مال گفت بلی آنگاه این حدیث فرمود که
الثلث کثیر اورحق میراث خود را وصیت درست نیاید اگر وصیت کرد که روزه نماز مرا کنند و بدهید نماز ها مرا بعد از ان گذشته
هر روزه را دو من گندم شود فدیه بر روایت آنست که هر نمازی را دو من گندم لازم شود که روزه یک عبادتست و هر نمازی عبادت

جمله دهند یا ترا کنده بعضی قیاس کرده اند بزکوة مال و صدقه فطر اگر جماعتی دهند روا بود و اگر یکی کرا کنده دهند هم روا بود و بعضی گفته اند که یکی کرا کنده دهد قیاس کند و از کفارت نماز و روزه ماه رمضان شیخ فانی را نشاید که روزه هر روزه و هر روز یک درم من کند بدهد اگر بعد از ان فوت شود ان کند مها صدقه شود و روزه تا قضا شود و اگر بیماری است نماز نشسته اند گذارد ان وصیت کند تا بعد از وفات من کنند و هند از ثلث مال وی روا بود هر نمازی را درمی من کنند و هند شبانروز را دوازده من کنند بود اگر در حیات وی دهند روا نبود اگر در بیابان خوف است با ایما نماز گذارد روا بود همچنانکه بیمار باب چهل و دوم در بیان غسل میت بر قول علماء ما واجب است و بر قول شافعی رح سنت است حکایت اورده اند که ادم صفی الله علیه السلام وفات یافت جبرئیل علیه السلام میکائیل علیه السلام سپاهند و آب جا بهار نورانی و حلها بهشتی آوردند یکی آب ریخت و یکی ادم علیه السلام را شست و دران حلها بپیچیدندش و بر وی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و انگاه جبرئیل علیه السلام ندا کرد یا بنی ادم هذه سنتکم موتاکم الی یوم القیامة شافعی رح گفت ندا جبرئیل علیه السلام سنت بود غسل میت نبر سنت بود علماء ما رح گفته اند ندا جبرئیل علیه السلام امر پروردگار بود و امر پروردگار چون فرضیت را اقتضا کند بدیهی گفتم که واجبست علماء ما رح میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود نه بینی که معاذ جبل رضی مسبوقانه را بعد از نماز آواز داد پیغامبر فرمود کرسن لکم معاذ سنة حسنة فاستنوا بها رسول علیه السلام مسبوقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود واجب نیز اید و مراد فریضه بود چنانکه نارسیده بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر مسلمانی وفات کرد بر هم فریضه شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس گرد از همه نیابت دارد در حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عز و جل مرو را از گناهان پاک کند و هر که وی را کفن کند بر ضا الله تعالی اماده کرده خود را در بهشت از حلهای بهشتی و هر که گور کند بر ضای خدا تعالی اماده کرده جای خود را گوشکها در بهشت اگر دو کس باشند در مسافرت یکی وفات یافت بران دیگر واجب شود که وی را بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی در میان ایشان گذشته شود یکی وی را بشوید اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی ماند بقول شافعی رح شاید که زن خود را بشوید و بقول علماء مارح نشاید که زن خود را بشوید و بقول علماء مارح نشاید که زن خود را بشوید وجه قول شافعی رح آنست که فاطمه رضی الله عنها وفات یافت امیر المومنین علی رضی الله عنه وی را شست علماء مارح گفته اند که عقد ایشان اسمانی بود و بموت عقد ایشان برنخاست و آن بنابران بود که رسول علیه السلام فرموده بود که حسب و نسب من بمرگ بریده نشود پس عقد در میان ایشان باقی بود اما عامه میانه چون زن وفات کند در میان ایشان عقد نماند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود و زن را شاید که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد با وی عدت وجعی باشد دلیل بر انکه صدیق رضی الله عنه وفات یافت اسماء که اهل وی بود و بر اشسته چون این خبر را بود مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها رسید گفت اگر من بدانستی که زنرا شاید که شوی خود را شوید هرگز

من نماندی که رسول عم را کسی دیگر شستی اگر زن دین باشد باسطلاق شوی وی وفات یافت نشاید این زن را که شوی خود را
شوید اگر مرد پیراده زن است یکی را طلاق باین داده نامعین یا یکی را سه طلاق داده نامعین پیش از انکه تعیین کردی ایشان بمرد وفات یافت هر دو
زنرا نشاید که دیرا شویند که هر یکی احتمال حرام دارند مزیرا یکی زنست دیگری خواهست بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان ایشان
واجب شود مشارکت و مشارکت ایشانرا اقتضای قاضی جلیت نبود هر زن وعده واجب شود و بیرون کاپین میان ایشان نام برده و سزای کابین
بر کدام کمتر بود او را واجب شود تا عدت این زن نگذرد و دیرا باین زن دخول نشاید کردن پیش از انکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
این زنرا نشاید که شوی خود را شوید اگر عدت گذشت انگاه شوی وی را وفات یافت این زنرا شاید که شوید شوی خود را اگر گذشتن عدت
بابموت معارضست و بقول ابو یوسف و زفر رح شاید شوی را شوید بقول ابو حنیفه و محمد رح نشاید که شوی را بشوید در حضانه یدو در تبرع
ملحق آورده است که زفر رح زمان موت را اعتبار دارد و علماء ثلثه زمان شستن را اگر زمان موت نی گذشته شود و زمان شستن
گذرد بقول زفر رح نشاید شستن بقول علماء ثلثه شاید شستن و مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت وام و لداند شاید
که خواهر را شوید یا نی همین خلافست مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی روت آورد یا پسر شوی را بشوید و بسود
باز اسلام آورد شاید که شوی خود را شوید یا نی بروایت شرح بقول زفر رح شاید که شوی خود را شوید بقول علماء ثلثه رح نشاید
بروایت صلوة خواهر امام اجل سرخسی رح بقول زفر رح شاید که شوید بقول علماء ثلثه رح نشاید اگر پسر اسلام آورد وفات یافت
زنش اسلام آورد اتفاقست شاید که دیرا بشوید اگر مظاهر یا محرم گذشته شد زنان ایشانرا نشاید که شوی خود را شویند اگر
مردی در میان زنان گذشته شد اگر در میان ایشان نارسیده بود و دیرا تعلیم دهند نا دیرا شوید اگر در میان زنان نارسیده بست
و زنان نامحرم اند باید که زنی خرقه بر دست پیچد و آن مرد را تیمم دهد اگر زنی در میان مردان گذشته شد اگر در میان ایشان
نارسیده بود و دیرا تعلیم دهند نا دیرا بشوید و اگر نارسیده بود و مردی خرقه بر دست پیچد و آن زنرا تیمم دهد و اگر در انزمان
که مرده را تیمم دهد باید که روی بر گرداند تا چشمش بر دستها و روی نیفتد اگر خنثی مشکل گذشته شد بعضی گفته اند که خنثی مشکل
دیگر را بشوید تا دیرا بشوید اما این وجه ما خوذ نیست بجهانکه آمد ایشان یکدیگر درست نبود ایشانرا نشاید که یکدیگر را
بشویند خواهر امام زاهد فزر رح گفته است دیرا در بیت المال خنثی باشد باید که بیت المال گنبدی بخرند از برای وی وان گنبد را تعلیم
دهند تا دیرا بشوید و بخاک دفن کنند وان گنبد باز فروشند وان مال را باز در بیت المال برند خواهر امام اجل سرخسی رح گفته است که
خرقه بر دست پیچد و تیمم دهد همچنانکه زنی در میان مردان گذشته شود خواهر امام شمس الائمه حلوانی رح گفته است که دیرا در گهواره کنند
در اب کلان چنانند و بر گشند نماز گذارند و بخاک دفن کنند اگر کسی در اب اندک میرود ان اب پلید شود چون میت را بر گشند باز نشود
اما اگر موضعی گذشته شد و دیر شستند بعد ازان در اب اندک افتاد باتفاق آن اب پلید نشود و میت را بر گشند باز شستن حاجت
نیست شیخ ابو القاسم سفار رح گفته است اگر چه مرده ناشسته در اب اندک افتد پلید نشود از برای انکه اگر زنده در اب افتد پلید
نشود و انکه ان زنگی در چاه زمزم افتاد که کل اب را بر کشیدند و اندان زنگ ساجه است بود و خون آلوده بود خواهر امام بکر اسکاف

گفته است اگر مردی شسته بود یا ناشسته بهر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد چیزی
ازو بیرون نرسد چون مرده را امساک نمانده بود چون آب اندک پلید شود در عیون المسایل مذکور
است و دیگر قاضی امام ابو زید دبوسی در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگرچه ویرا چندان
صد آب شویند پاک نشود فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت و ویرا
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا ظاهر شد
اگر مسلمانی در آب بسیار افتاد و هلاک شد ویرا ازان آب بر کشند باز شستن حاجت بود یا نی
ایمه سلف را خواجه امام ابو نصر عیاضی رح سوال کردند که در مسجد رباط چهار سوی بر سر منبری را
جواب پیش حاضر بود استاد وی خواجه ابو منصور ماتریدی رح انجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواجه ابو منصور اشارت کرد که اگر ویرا جنبانیده اند انگاه برکشیده اند باز شستن حاجت نیست و اگر
نجنبانیده اند باز شویند گفت استاد بزرگوار من چنین میفرماید که اگر ویرا جنبانیده اند و انگاه برکشیده
باز شستن حاجت نیست و اگر نجنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم ننگ نداشت لاجرم قبقه جلیل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخته را چنان باید نهادن که بیمار را خوابانند بقول شافعی رح
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء مارح ستان خوابانند قدمهای سوی قبله
بود اما این جای بود که دست ندهد اما اگر دست ندهد چنان نهند که دست دهد پاکی بنود ستره کشند و غسال در آید
و یک کس که ویرا آب ریزد زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی رح پیراهن از میت بیرون نکنند
بقول علماء مارح پیراهن از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاد رح چیزی بر افکنند که از ناف تا زانو پوشیده شود
ظاهر روایت نشاید که اگر میراث خوار نارسیده باشند تا مال وی تلف شود و مرده شوی نادان دار شود عورت
غلیظ ویرا بپوشنده بود و بقول علماء مارح خرقه بر عورت غلیظ پوشیده و تخته را باب صفا بشویند آنگاه میت را بر تخته
نهند اتفاقست که در وقت غسل قرآن نخواند و دعا بلند نگویند اما اگر دعا نرم گویند شاید که غسال آنرمان که مرده را
بر سینه کند بر زمان سبح ذکر نگوید تا در کفن بپیچند و بوی خوش کنند بر قول زفر رح مخارفهار ا بر قول علماء ثلثه رح مساجد را در بعضی جنبها
بر قفا بست تخت غسال سه بار دست خود را بشویند اول دست راست را شویند باز دست چپ شویند و انگاه خرقه بر دست پیچد و میت را استنجا دهند و انگاه
خرقه را بیرون اندازند و دست نهاد را بشویند و بقول شافعی رح میت را باب دهان و بینی سه بار بشویند و بقول علماء مارح خرقه باری سه بار بدهان و بینی
میت اندازند بسنده بود و انگاه ریش را بشویند و دست نهاد مارنج شویند بروایت حسن زیاد مسح سر آرد ظاهر روایت مسح سر نیارد و پیا
پیالیش را بشویند و انگاه اب فرو ریزدش و انگاه دست راست کیرد و سوی خود کشد و انگاه آب فرو ریزد و دست چپ را
کیرد سوی خود کشد و آب کرد بر کرد و ریزد انگاه بروی تخته شاید و دست بشکمش فرو مالد اگر چیزی از میت سرایت کند

تخته نشوید میت را بازنشستن حاجت نیست از برای انکه از انزمانکه میت راشستند تا انوقت که بخاک دفن کنند حکم صاحب جریم
ساعل دارد اگر چیزی پدید آید طهارت او باطل نشود اب نشستار زر و قار بمهابزم شود و کل ما لا نفاذ له نجاسه نکند و سبع زینت نکند بدی بنشر
پست نکند و کل ما باب صباف شوید و زنانرا موی پیش سینه نهند در زیر تخته بوی خوش سوزند و خطوط پر اکنده کنند و بقول زفر
بر مساجد مالد چنانکه بر بتنانی و کفها و دست و سر مازند و بقول علماء رحمهم الله بر مفارق چشمهای دهان و منی مانند ان اگر بشتر
بود بهم جایگاه پر اکنده کنند مردانرا کفن سنت سه است پیرهن ازار و لفافه و زنانرا پنج است این سه گفتم و مغجر و سینه بند و ازرق
رحمه روایت آمده است که روی بند نیز باید و سر جامه که در حال حیات شاید در ممات نیز همچون کفن شاید کردن اما ولیتران بود
جامه کردن جامه عادت کرده باشد از جامها و اگر کفن کنند بهتر آید و لفافه نوکنند دلیل بر انکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه وفات یافت
و بست کرده بود که مرا بهم درین جامه بپیچید و به خاک دفن کنند که من باین جامه عبادت کرده ام نوکنند که زندگان بدان محتاج
تر اند و اولیتر اند و صدیق رضی الله عنه بر پس و ازار بود همان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را در کفن بپیچیدند معلوم شد که خشک
مانده است اگر یکی دست یا یکی پای مانده است باجماع ان لمعه را بشویند اگر یکی انگشت خشک مانده است بقول ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله عفو است و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رحمه الله انگشت را بشویند **باب چهل و سیوم** در بیان جنازه
چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر پا پیش آوردن انگاه قدمها و اگر نخست قدمها بیرون آرند باکی نبود چون به
جنازه بنهند اول سر بنهند و انگاه پایها و اگر نخست پایها بنهند باکی نبود و چادر بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود
بود بر روی جنازه نقش بنهند اگر مرد بود همان چادر اندر کشند بسنده بود در پیش جنازه جزع کردن و جامه سیاه کردن
و شمع بردن در پیش جنازه و کل بر و پاشیدن این همه بدعت بود نشاید کرد از پیش جنازه قرآن خواندن بلند نشاید
و تکبیر بلند کفن نشاید کردن ان تشبیه را فضیان بود پس سنیان را نشاید چنین کردن و بقول شافعی رحمه الله جنازه را دو کس گیرند جمع پیش روند
و بر قول علماء رحمهم الله جنازه را چهار کس گیرند و جمع پس روند سنت جنازه بردن انست که پیش رود و کتف راست گیرد و ده قدم برود آنگ
ایدر کتف راست گیرد ده قدم برود و پیش رود بر کتف چپ گیرد ده قدم برود و سیس ایدر کتف چپ گیرد ده قدم برود چهل
قدم شود رسول عم فرمود خدای عز و جل چهل گناه کبیره از دیوان او محو کرداند در مسجد نماز جنازه گذاردن کراهیت نبود و چون
جنازه در مسجد بنهادند اگر جنازه را در مسجد کنند بقول علماء رحمهم الله مکروه بود و بقول شافعی رحمه الله مکروه نبود شافعی رحمه الله میگوید
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در مسجد نماز جنازه میکذارد ما میگوییم ان ضرورت بود که مسجد را از بهت اقامت کتوبات بنا کرده اند
و نیز نیز بر مساجد واجبست و مرده را از اندک الایش خالی نباشد اگر جنازه بیرون مسجد است امام با طایفه بیرون مسجد بایستاد
است و دیگران در مسجد نماز کذارند و اولیتر آنست که قوم در مسجد باشند و امام با طایفه بیرون مسجد
نماز جنازه کذارند در نماز جنازه بر قول شافعی رحمه الله قرآن خوانند و بر قول علماء رحمهم الله نخوانند تکبیرات در نماز جنازه فریضه است قیامها
سنت بر قول شافعی رحمه الله بر غایب نماز جنازه کذاردن روا بود و بقول علماء رحمهم الله روا نبود و حجت قول شافعی رحمه الله آنست که نجاشی

وفات یافت رسول عم بروی نماز جنازه گذارد علماء ما رح گفته اند که خدای عزوجل جناب از پیش حشیم رسول عم کرفته بود تا وی را بسیدید و نماز میکذارد و تکرار نماز جنازه بقول شافعی رح مشروعست بقول علماء ما رح مشروع نیست وجه قول وی آنست که رسول عم بر جنازه حمزه رض نماز گذارده هفتاد جنازه دیگر دو دو تن یکان یکان می آوردند رسول عم بر هریکی نماز میکذارد و جنازه دیگری آوردند بشتاد بر آن نماز گذارد و دفنش بدینطریق که گفته شد پس بر جنازه حمزه نماز گذارده است بران جنازه دیگر هفتاد و باز نماز گذارده است پس بر جنازه حمزه رض بقول شافعی رح در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علماء ما رح نخوانند بقول شافعی رح بر نماز جنازه تیمم روا بود و بقول علماء ما رح روا نبود اگرچه تیمم را جابت کرده باشد و اگرچه جامه اش نجس بود روا بود نماز عید را حکم همین است بی اجازت سلطان ولی قاضی امام حی و سلطان نماز گذارند روا بود اگر ولی اهل غایب است نماز جنازه نگذارده اند بر ین جنازه نماز گذارند روا بود اگر ولی حاضر آمد حق وی باقی بود تا اگر وی کسانیکه نماز جنازه نگذارده اند بر ین جنازه نماز بار گذارند روا بود و هیچ جای تکرار نماز جنازه مشروع نیست الا در سه مسئله اگر برادر مادر و پدر است و برادر پدری و مادر و پدری را بود اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن امده را اعتبار نبود اگر یکی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر سخت ان بود که بروی پدر نماز گذارد و اگر زنی دیوانه است و برادر است و پسر عم برادر انشوی دهند که وی را بقول ابوحنیفه و ابو یوسف پسر دهد که وی ایراث پیشتر می برد و بقول محمد رح پدر وی را اگر ولایت پدری پیشتر است بعضی گفته اند که پسر دهد و لیکن باجازت پدر و اگر مروی دیوانه است و برزن میدهند و برادر است و پسر عم بقول محمد رح پسر خواندش و بقول ابو یوسف پدر یکی وصیت کرد که فلانکس در جنازه من نماز گذارد و در فتاوی ابن رستم از محمد رح روایتست که درست آنست که وصیت در نفس درست نیاید تا اگر وصیت کند که بعد از وفات من خبر نارسیده مرا زنی بغلان دهند درست آید بانی وصیت در ان حال در ثلث مال درست اید در نفس اصل مسئله در نماز جنازه امام کجا ایستد ظاهر روایت آنست که در برابر سینه مرده ایستد که سینه محل می رفت و محبت است حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند اگر مرده مرد است برابر سر مرد ایستد و اگر مرده زنست میانه جای ایستد یعنی پیش ناف وجه قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رض که پیغامبر علیه السلام بر زنی نماز میکذارد و میانه می ایستاده ظاهر روایت آنست که بنابر آن بود که آن جنازه در نفاس بود میانه جا ایستاده تا انحضرت حایل شود میان مردان و میان جنازه و وجه ظاهر روایت آنست که پیش سینه ایستد که محل اعتراف است مسئله در نماز جنازه در صف پیش کیرند ثواب بیشتر بود و اگر سه کس اند دو صف کیرند و اگر پنجکس اند و سه صف کیرند چنانکه دو دو یک اکرزن در صف نماز جنازه در آید نماز کسی تباه نشود در نماز جنازه و نماز عید بیت امامت زنان شرط نیست هر چند از امام دورتر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه بر خلاف نماز ما، دیگر تنها استادن کرا بیست است در نماز جنازه تنها استادن که پیش امام باشد و اگر جنازه بسیار است چکونه نهند یکی را پیش امام نهند سران دیگر را برابر سینه این دیگر نهند همه را برابر همین ترتیب نهند امام نیت همه کند و اینهم جای بود که دست دهد اما اگر دست ندهد اکنون چنان نهند که دست دهد اگر جنازه مختلف است چنانکه مرد و پسر و خنثی مشکل و دختر کی زن مرد را پیش امام نهند باز کودک را که پسر کی بود باز خنثی مشکل را باز دختر را باز زنرا چون در خاک نهند

برنشان این نهند پیش قبله مرد را نهند بار کودکرا بار زنی را بار دختر را بار زن را **مسئله** در نماز جنازه چند تکبیر گویند بنابر این لیلی
ابراهیم نخعی رح گفته اند که پنج تکبیر گویند و اقصیان علیه اللعنة میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذهب
سنت و جماعت آنست که هر سه را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه ضرر امشکل شد که تکبیر چند گویند تحری کردند دل الشتا
بر چهار قرار گرفت که آخرین نمازی که رسول عم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در ان نماز جنازه تکبیر گفت که چهار
که از این چهار کم گویند روا نبود و اگر از این چهار زیاده گویند بدعت بود بعد تکبیر اول بگویند سبحانک اللهم و بحمدک بعد از تکبیر دوم صلوة
گویند تا انکه حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا تا آخر و تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود
باید که بجای اللهم اغفر لحینا این دعا بخوانند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا و ذخرا اللهم اجعله لنا شافعا و مشفعا اگر مقتدی
به نیت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است انگاه متابعت کند امام را که وی بر ان
تکبیر لاحق است اما اگر مقتدی در راه راست که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رح گفته است که مقتدی نخست ان تکبیر گوید انگاه متابعت
کند که وی بجون حاضر است ابو حنیفه محمد رح گفته اند که غائب بجون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید انگاه متابعت کند
که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام اوردن حرام است پس نخست این تکبیر را متابعت کند
انگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیر را گوید اگر نخست ان تکبیر را گوید انگاه متابعت کند بقول ابو حنیفه و محمد رح عمل کند
باتفاق روا نبود در جنازه بجزی مسبوق شد پیش از انکه جنازه بر گیرند از ان تکبیر تا که فوت شده است گوید و دعا خواندن
حاجت نیست اگر پیش از انکه تکبیر تا کعتی جنازه بر گیرند نمازش تباه شود اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند
تا امام گوید بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید و تاخیر نکند قیاس بر نماز های دیگر بر قول ابو حنیفه و محمد رح تاخیر کند تا امام گوید تکبیر
در نماز جنازه قایم مقام رکعت است و این مقتدی در این تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فریضه مسبوقانه را پیش از امام
اورد نمازش تباه شود اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام اورد که مسبوقانه است نمازش تباه شود پس مسبوقانه را
باید بعد از سلام امام اورد پیش از انکه جنازه بردارند بدعوات مشغول نشود جنازه بردارند نمازش تباه شود اگر مقتدی
رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید چون امام سلام دهد
سه تکبیر دیگر بگوید پیش از انکه جنازه برداشته شود بقول ابو حنیفه و محمد رح نماز تمام شده است شرط عذر امکان نمانده است
مسئله اگر بر یکی جنازه دیگر آورند نیت ان جنازه کرد سه تکبیر دیگر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر بر جنازه اول
تکبیر گفت جنازه دوم آورند نیت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روا بود اول روا نبود اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آورند
بدل نیت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روا بود دوم روا نبود و اگر تیمم کرد بر یک جنازه نماز گذارد و سلام داد جنازه
دیگر آورند با همان تیمم تواند که جنازه دیگر گذارد و بانی اگر چندان تاخیر میشود که طهارت تواند ساختن باتفاق روا نبود اگر
چندان توقف کند که تیمم باز توانستی ساختن الا طهارت نتوانستی ساختن بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح همان تیمم بر جنازه

دیگر روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اگر چندانی توقف نشد که تیمم ساختی اینجا باتفاق روا بود که بر آن جنازه دیگر نماز گذارد اگر متیمم در نماز جنازه امامت کند ستوده نیست از بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بقول محمد روا نبود **مسئله** در نماز جنازه بقهقرا سلام داد نماز تباه نشود و اگر در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و بنا کند اگر چه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود نماز جنازه گذارده شود و جنازه برداشته شود نماز وی تباه شود در شرح در سیر احمد اسبیجابی و در نوادر صلوة خواجه امام خواهر زاده و در صلوة خواجه اجل سرخسی رح بدو جای آورده است که تواند که بنای کند خلیفه تواند کردن بانی در اصل نسخها روایت آمده است اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است قیاس خلیفه کند روا بود اگر طهارت نماز اندر آمده است باب بنا کند اتفاق روا بود اگر بطهارت نماز آمده بود نخاک بنا کند اگر بطهارت نماز اندر آمده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود اما در صدور الصلوة قاضی ابو الحسن مروزی رح آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح تواند که بنا کند از برای آنکه بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای اقتدا متوضی به متیمم بقول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید بطریق اولی بود در صلوة خواجه امام سرخسی رح آورده است که اگر امام را در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و نماز تمام کند و خلیفه نکند و اگر دلی به تیمم نماز جنازه میگذارد روا بود و بانی ظاهر روایت روا بود از حسن بن زیاد رح روایت آمده است که روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رح در هدایه آورده است که صحیح اینقولست که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز کردن روا بود چه وی از جمله مقتدیان شود اگر کسی را خلیفه کرده است و تیمم وی روا نبود چه امامت تیمم بفوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست چه گذاردن نماز بوی تعلق دارد **مسئله** چون مرده را بگورستان برند زیادت از حاجت اصلی بگورستان در نیاید و گور را مشوش نکنند که رسول عم فرموده است که گور جهودان بر بریهای گوسپند و استخوان خشک جهودان بر بریهای مشکنند از بهر شرف آدمیت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علما گفته اند هر که بی حاجت بگورستان رود چنانستی که بای بروی عزیزان مومنان نهد اگر ضرورت شود که بگورستان درآمده شود چیزی خواند ثواب آن بمردگان بخشد تا برکت خواندن وی از گور وی در گذشته شود **مسئله** چون مرده را از گردن بر سر گور نهند جمله بر سر خاک بنشینند مگر کسانیکه کاری میکنند که استادن در فعل جهود است که رسول عم باصحابه رض یکی از یاران را بخاک می نهادند و بر سر خاک استاده بودند که جهودی بر گذشت گفت ما نیز همچنین میکنیم که شما میکنید چون مرده را بخاک نهیم بر سر خاک نشینیم رسول عم مر صحابه را فرمود که بنشینید تا جهود را خلاف کنیم لاجرم امروز بر ما سنت شد و متابعت بر ما لازم شد بقول شافعی رح نخست سر از جانب پای قبر در آرند مرده را در گور یک کس در آید و بقول علمای ما رح بقدر حاجت در آرند و مرده را از پیش در آرند و گویند بسم الله و با الله و علی ملة رسول الله اگر زن است محرم وی بعد گور درآید و برادر خاک تسلیم کند و اگر محرم نباشد یار ساترین محلت فرا آید چادر بالای گور وی دارند تا خشت راست کنند تا چشم نامحرم بر نیفتد بر قول شافعی رح مرده را تلقین کنند بقول عم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و بر قول علمای ما رح نکنند که این حدیث در وقت نسخ است که پیشتر اندر میان مردم بود که پیشتر حکم کل دارد و انکه پیغمبر عم مر ابلیس را پیش از آنکه آدم را بیافریند تلقین کرد بدین پایه که او از فرزندان خود دانا از جاهل مرده خبر ندارد یم او از مرده بگوش نا میرسد

پس دانستم که تلقین در وقت مردن است و در حدیث آمده است که بر سر خاک بنشیند و چیزی خواند بر پشتی خاک و مدوان خاک را
در گور اندازد و بعد ازان دره خاک آفریدگار پاک مرخوانده را ثواب دهد و مران مرده را اسایش بخشد اگر خشت راست
کردند معلوم شد که نماز نارواست آمده است خشت بردارند و همانجا نماز گذارند و باز خشت راست کنند اگر باشسته پدید آید مردہ
بر دارند بنشینند نماز گذارند اگر خاک راست کرده اند آنگاه معلوم شد که نماز روا آمده است باتفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک
دیگر بار نماز گذارند اگر در خاک چیزی از دنیوی فراموش کرده باشند در بصورت خاک را باز کنند که مغیرة بن شعیب رضہ
انگشتری خود را در خاک مصطفی جا گم مانده بود از صحابہ رضہ سوال کردند صحابہ دستوری دادند تا خاک باز کرده انگشتری خود را برآورد
در وقت رفتن سرنگون شد فرو رفت چنانکه پایهای وی بر سوی خاک بود سر و روی خود را در پای مبارک میمالید جمال مبارک شرا
یکبار دیدند همچنان سر زیر برآمد پس دانستم اگر چیزی در خاک فراموش شده آمده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند
و بقول شافعی رحم تلقین کنند و بقول علماء رحمهم قرآن خوانند و دعا کنند بعد از تلقین باسامی اگر زمین سخت است لحدا ولیتر باسامی
که در مدینه دو کور کن بودند یکی لحد کردی و یکی سامی کردی چون رسول عم از دنیا رحلت کرد ابوبکر صدیق رضہ دعا کرد که خدایا
هر کدام که فاضلتر است او را پدید دار چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللحد لنا والشق لغیرنا پس دانستم که لحد فاضلتر
مگر که خاک سست بود و لحد ندارد سامی کنند روا بود عهد نامه در لحد نشاید نهادن بعضی گفته اند که در عرصهای از سر و پایان بود لحد
کنند و استوار کنند و پیش روی میت زنی کنند و بران رف نهند چون مرده را بخاک نهند باید که سر کفن را کشایند و در گور خشت پخته
نشاید داشتن که رسول عم نهی کرده است که آتش سوده را در کار مبندید تا بوت در گور نهادن کراهیت است تخته نشاید در گور
نهادن بانی اگر جای سخت است نشاید و اگر سست است شاید خواجه ابوبکر محمد بن الفضل بخاری رحم میکوید اگر بنجار است اگر
تخته آهنی سازند رواست پس دانستم که تخته چوبین نیز رواست بقول شافعی رحم خاک را چهار سوی کنند و بقول علماء رحمهم چون
گور بان آشتر کنند نخنی رحم گفته است که کسانیکه روضه رسول عم و ایمان ابوبکر رضہ دیدند نقل کرده اند که همچون گوان آشتر پشت
شافعی مذهبان عراق اکنون همچنین میکنند گمان میکنم که ان طریق ایشان رافض علیهم اللعنة گرفته اند سنیان را همچنین نشاید کردن
گور بخشت خرپشته کردن نشاید خرپشته نیز نشاید و خاک توده بماند تا کیاه برآید یا بگل اندر گیرند تا هم استوار بود و هم کیاه برآید
که در حدیث آمده است که هر کیاه که بر خاک برآید تا آن کیاه سبز شود تسبیح کوید ثواب آن بمرده رسد و لیل بر انکه روزی رسول
از گورستان برگشت دو گور تازه دید عذاب بر ایشان متولی شد ناله و زاری ازان دو خاک برآمد دعای کرد خدای عزوجل
عذاب بر ایشان سهل کردند رسول عم فرمود تو بان را که چوب تری پابید بیاورند چوب دو پاره بگور فرو هشت گفت تا
این چوبها تر باشد تسبیح کوید اسایش ان بایشان میرسد سوال کردند بچه خصلت این عذاب کرفتار شده اند رسول عم
فرمود که یکی سخن چین بود و یکی جامه خود را از بول نگاه نداشتی و آنگاه رسول عم فرمود که اگر امت عم خویش بکروز روزه از ماه و حج
داشتندی ایشانرا عذاب نبودی مسئله دعوت سیپاره خواندنی نشاید کردن و اگر وارثان نارسیده بود حرام بود

واگر نافع بود سنت است که کسی بنزدیک ایشان خبری برد در سیپاره خواندن اختلاف مشایخ است واگر خوانند چنان باید که خواند که

یکدیگر نشنوند **مسئله** از کورستان خبری بر کندن نهی است و آتش بر خاک بردن کراهیت است اگر جایی خوف تحجیر باشد که خاک را بکاود و مرده را بکشد انجا روا بود و اگر فی این فعل مخالفت خطیره کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن روی خاک را بینه باید ماندن نادر باران بروی زند اسایش مرده بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که در حدیث آمده است که آن باد تند که بر گور مرده وا اسایش مرده بود و کفارت گناهان وی بود که تحجیر آمده را کاوید و بر کشیده تاخیر کرد اگر کفن بر قرار است بگذارند تا خیر وی کذشته شود کفن بر غیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی بر هنه کرده باید که میراث خواران کفن دیگر کنند اگر کورستان را بسفر و شند روا نبود و کورستان مباح بود بر همه آدمیان که بمیرند و اگر درویشی را سیم چند دهند و کفن ازان سیم کردند چیزی زیادت آید نشاید که بنان و اب و رشته وی خرج کنند سیم را نگاه باید داشت تا مرده دیگر را کفن کنند هر که گذشته نشاید که در او را بجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام باید که در ایکورستان عامه مسلمانان دفن کنند و در کورستان خرید و فروخت نشاید کردن بکورستان نشاید خانه ساختن و نه راحت نشاید کردن و درخت نشاید نشاندن که زمین کورستان را معطل کرده باشند و کور را فشاید اندودن و سفید نشاید کردن و کورستان مباح است بر همه اگر پاره را جدا میکنند و میگویند ازان ماست و کسی دیگر را نگذارند که اهیت بود بر بجا رشوند اگر زمین خود را کورستانی میکند خاص از برای خویش و اقارب خویش را همین بس که اقارب و عشایر خویش در خاک نهند ان زمین بر همه مردگان مسلمان مباح شود اگر باز دارند ظالم باشند پس دانستم که کورستان بهیچ طریق ملک نشود و الله اعلم یارب نویسنده را بیامرزی و خواننده را رحمت کنی **باب چهل و چهارم** در بیان سجدات بدانکه اصل این است مر محمد رح را در این باب هر که یکی سجده زیادتی بیارد نمازش تباه شود اینجای بود که بعد از ده اما هر چه بهر اصلام نماز ده نمازش تباه نشود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح هر چه ما دون رکعت بود نمازش تباه نشود اصلیست مر شافعی رح در باب سجدات که هر کجا بماند باز کرد و اورد ما اگر چه بسیار بود بر انداخته شود اصلیست ز فر رح را در باب سجده هر کجا که بماند باز کرد و اورد و شش بر انداخته نشود چون ما دون رکعت بود اگر چه رکعت تمام بود بر انداخته نشود صورت مسئله چنان بود که مسلمانی نماز دوگانه میکذارد در رکوع رکعت دوم یاد امدش که از رکعت اول یکسجده مانده ام قول ز فر رح و شافعی رح باز کرد و ان سجده را بیارد و ان قیام در رکوعه رکعت دوم را باز ارد بقول علماء ثلثه رح از بجا السجده رود و سه سجده بیارد یکی را بنیت قضا میکند و دو را بنیت ادا و اینجای بود که ما دون رکعت بود اگر بر دو رکعت آورده و قعده آورده یاد امدش که در رکعت اول یکسجده مانده ام بر قول شافعی رح ان سجده را بیارد و یکرکعت نماز ارد و ز فر رح در مسئله باید که بنیت کند و یک سجده بیارد و قعده سهو اره نماز تمام کند و اگر نماز با مداد میکذارد در رکعه رکعت دوم یاد امدش که یک سجده از رکعت اول مانده ایم باز گشت و ان سجده را آورد بر قول ز فر و شافعی رح آن قیام در رکوعه را باز آرد و بر قول علماء ثلثه رح اولیتر ان بود که ان رکعت باز ارد اگر باز نیارد و بقول ز فر و شافعی رح نمازش تباه شود و بقول علماء ثلثه رح بر فورد سجده آرد و قعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم را

سجده و تشهد کرد و نماز یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت و نیت آن کرد سجده را آورد بر قول شافعی و آن یکی است باز آورد بر قول ما و نماز بنیاد و اگر نماز پیشین کند روا و چون بقعده آخر نشسته یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام بقول ما و نماز بنیاد کند آن سجده را آورد و سهو واجب نیاید از شافعی رحم و روایتست بکر و ایست که آن سجده را آورد و سر رکعت باز ماند و قعده آرد دیگر بایست آنست که آن سجده را آرد و از عهده بیرون آید بنیاد بر آن عمل است کرده و در اوزون ان سجده نیست شرط ندارد چون رکعت دوم را سجده آرد بنی است آن سجده ملحق بر رکعت اول شود آن قیام و رکوع و سجده نخست و قعده و تشهد و نماز گذارد از عهده بیرون آید مسئله دیگر اگر بعد از تشهد یاد آمدش که من آیت سجده فراموش کرده ام سجده نیاورده ام شود با خوان بر رکعت نماز گذارد از عهده بیرون آید مسئله دیگر اگر بعد از تشهد یاد آمدش که من آیت سجده فراموش کرده ام سجده نیاورده ام آن سجده را آورد و قعده سهو آورد و سلام دهد یاد آمدش که من یک سجده صلبی مانده ام آن سجده و قعده سهو آنان بنیاد بنیابت دارد و بانی تلاوت نیابت ندارد و کوی تنبیه نشود و اجب کامل است آن سجده و سهو بنیابت دارد و بانی بنگریم اگر صلبی از رکعت اول مانده باشد نیابت ندارد و کنیت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محل است نیت شرط نی نماز روا بود و نماز بنیاد را بعقده نشست یاد آمدش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند آن سجده را آرد و اگر از رکعت دوم مانده است نیت شرط نیست که در محل است یکی سجده آرد و قعده سهو از عهده بیرون آید مسئله دیگر اگر بعد از قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یکرکعت نماز آرد و قعده سهو بیارد و تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است دیرا قیام در رکعت باقیست دو سجده آرد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نیندیشد که دو از یکی رکعت مانده ام یا از دو رکعت حالی دو سجده آرد و قعده یک رکعت نماز آرد و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر همچنین کرد و نماز تمام کرد یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آن دو سجده دیگر رکعت نماز دیرا بصلاح آرد و بانی چون وی سه سجده مانده است آورده وی یکی سجده پیش نبود اگر ان یکی را از رکعت اول آورده بود نمازش تباه شود از بهر آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد دو رکعت اول یک سجده مقید کرده است بروی یک سجده ماند وی یکرکعت نماز آورد و نمازش تباه شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورده است نماز روا بود از بهر آنکه از بن دو سجده که آورد یکی ملحق بر بن رکعت نبود و این رکعت تمام شود بروی یکرکعت نماز ماند آورد از عهده بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده باشد و چون یک سجده زیادتی نماز تباه نشود دیگر بنگرید اگر از محدم اگر بعقده نشست یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیش نبود بنگریم که این یک سجده را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده نمازش تباه نشود و یکی سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و آخر سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر دو سجده در حال بیارد نمازش تباه شود از بهر آنکه یک سجده از رکعت اول آورد نیست دو سجده که در حال می آرد بهمین رکعت آخرین ملحق می شود پس وی را یک سجده وی باید که بیارد تا نمازش روا بود و اگر یک برخاست و یکرکعت نماز گذارد پیش از تمام کردن فریضه تطوع گذارد شود لاجرم نمازش تباه شود اگر نماز دوگانه سه گذارد بر سر دو قعده نیاورده یاد آمدش که من یک سجده مانده ام نماز شش تباه شود چه تطوع با فریضه آمیخته شد اگر نماز دوگانه

سه گذارد بر سر دو پنشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر دو سجده از دو رکعت مانده هست نمازش تباه شود اگر دو از یک رکعت مانده هست بنگریم اگر از رکعت اول مانده هست یا از دوم مانده نمازش تباه نشود از بهر آنکه دو سجده مانده است دومی بالبست آوردن چون اورد آن قیام و رکوع نیوم برانداخته شود لاجرم قعده بیارد و نماز تمام کند اگر از رکعت آخر مانده هست هم قیام هم رکوع برانداخته شود و اگر نماز دو گانی را سه گذارد و یاد آمدش که سه سجده مانده ام اگر سه از سه رکعت مانده هست مانده هست نمازش تباه شود و اگر سه از دو مانده هست نمازش تباه نشود و یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد نماز تمام کند اگر نمیداند که سه از سه مانده هست یا از دو نمازش تباه شود که احتمال دارد که سه از سه مانده باشد و احتمال دارد که از سه دو رکعت مانده باشد اگر سه از سه بود نمازش تباه شود و اگر سه از دو بود نمازش تباه نشود پس باید که نمازش تباه شود که اصل در باب آنست که فساد با صلاح بیامیزد نمازش تباه شود اگر نماز دو گانی را سه گذارد و قعده بیارد و یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده دی دو پیش نبود سجده آورده را حساب باید گرفتن یا دو از دو رکعت هست یا دو از دو رکعت هست و دو سجده بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند از عهده بیرون آید سجده اول را نیت شرط است و سجده دوم را نیت شرط نیست که در محل هست و اگر این دو سجده را از یک رکعت آورده هست از رکعت اول بر فورد و سجده آرد و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید و اگر این دو سجده از یک رکعت آخر آورده هست یک رکعت گذارد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که سه رکعت گذارده ام بیک قعده و هیچ سجده مانده ام آورده دی یکی سجده پیش نبود و اگر این سجده را از رکعت اول آورده هست بر فورد و سجده دیگر آرد تا این رکعت تمام شود که نیت کند و آن یک سجده دیگر آرد نمازش تمام شود و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید و اگر این سجده را در رکعت آخر آورده هست یک سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد از عهده بیرون آید این روایت فتاوی هست بعضی گفته اند که سر سجده آرد از عهده بیرون آید اما تحت این دو سجده بیارد تا این رکعت تمام شود آنگاه نیت کند و آن سجده دیگر آرد اما خلاف ز فر آید آن دو سجده که از اول آورده هست اینرا نیت شرط نیست که در محل هست **مسئله** بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که سه قیام و سه رکوع آورده ام و هیچ سجده سجده دلی بر فورد و سجده دارد این نماز شود بر خیزد یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که سه رکعت نماز گذارده ام بر قعده و لیکن در یک رکعت قرآن نخوانده ام اگر در رکعت اول یا در رکعت دوم نخوانده است یا سه رکعت بیک قعده آورده است نمازش تباه شود اما اگر در رکعت سیوم نخوانده است نماز او بر وجهی است که بیست یک سجده دوازده قعده می باید تا دور نماز تمام شود و آنست که مسبوق نماز با امام کرد و امام را در دو سجده آخر یافت دو سجده با امام آورد و بر امام سهو بود باز بایست آوردن هم با امام باز سهو آورد و چهار آورد و سر دیگر آورد و هفت شد امام را سجده صلبی یاد آمد امام بجای آورده امام را متابعت کرد سهو باز آورد و هشت شده بود سه دیگر آورده شد از نماز وی هیچ نیابت ندارد و چون قعده معتبر کرد و بعد از ان بسهو قاء نماز خود بر خاست و بیرون رفت مسبوق قاء سهو افتاد سهو آورد سجده تلاوت یاد آمدش سجده تلاوت آورد قعده سهو باز آورد هیچ سجده شود صلبی یاد آمدش سجده صلبی آورد سجده سهو باز آورد هشت شد

و سه سجده جعلی دیگر آورده است یازده شود و دیگر با امام آورده است است که بست دیگر سجده دوازده قعده باید کرد و رکعت
نماز تمام شود سلمانی از چهار کافی میکند اورد قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد پس این سجده
از رکعتهای اول بود و اگر از رکعت اخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده و قعده آورد و سهو اورد و نماز تمام کند اگر عهده
بیرون آید اگر نماز چهار کافی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنکریم کرده ازده و مانده است یازده یکی اگر دو
ازده و مانده باشد دو سجده و قعده و سهو اورد و نماز تمام کند و اگر دوازده یکرکعت مانده است از رکعتهای اول یکرکعت نماز دیگر بیارد
و اگر از رکعت اخر مانده است دو سجده اورد و اگر نمیداند که دوازده و مانده ام یا دوازده یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو دیگر رکعت
نماز کذارد و سهو اورد نماز تمام کند اگر نماز چهار کافی می آرد و قعده نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنکریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و دیگر رکعت نماز بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و دیگر رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار کافی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام یا از سه یا از چهار کذاز چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنکریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو اخر مانده است دو سجده بیارد و دیگر رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده اخر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهار کافی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنکریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیگر بیارد دیگر
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار کافی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده دیگر قعده بیارد برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و اخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یکرکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و بسه قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار کافی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یک سجده بود و اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فورد دو سجده آورده تا
رکعت شود نیت کند این یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آرد دو رکعت دیگر پیکته قعده کذارد و اگر این سجده را از رکعت
اخر است و یک سجده اورد و سه رکعت نماز بدو قعده اورد از عهده بیرون آید و اگر نمیداند بهمین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بدو قعده اورد از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که چهار قیام در کوعا آورده ام و هیچ سجده نی برفورد دو سجده آورد

این یکرکعت شود برخیزد و سه رکعت نماز کند اردبدو قعده و سجده سهو آرد از عهده و بیرون آید اگر چهار کانی را بقعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده لم و قعده فریضه نیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده لم نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده ام لیکن سه
رکعتها بسجده معتبر شده بود و فریضه بالتطوع منحرف شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار کانی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر دوازده رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دوازیکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دوازده مانده است یا دوازیکی نمازش تباه شود اصل آنست اگر یک جزو نادر و ا مانده است و نه جزو و اتبع آن
یک جزو نه جزو نادر و ا بود اگر نماز چهار کانی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود و عالی کرسجده یاد
و قعده سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود اگر نماز چهار کانی را پنج آورد و قعده
فریضه نه نشست یاد آمدش که سه چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو اگر از چهار مانده است نماز
تباه شود اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را بصلاح آرد دو سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یکرکعت نماز کذارد و سهو آرد از عهده و بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شود
و اگر نماز چهار کانی را پنج اورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دوازیکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده نشیند برخیزد و سه
رکعت نماز سه قعده بیارد و اخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار کانی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و ی یکی پیش
نبود نیت کند و یک سجده بیارد و نا یکرکعت نماز تمام کند یکرکعت دیگر بیارد و قعده بیارد برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود اگر این سجده را از رکعت اخر آورده است یا نمیداند یکسجده آرد و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد
از عهده بیرون آید اگر مسلمانی نماز سه کانی سیکذارد قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حال یک سجده
بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند و دو سجده بیارد و قعده سهو آرد و
نماز تمام کند اگر دوازیکرکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از اخر اگر از رکعت اخر مانده است نیت کند دو سجده بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول بر اندا خته شود برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد
و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند اگر نمیداند که دوازده مانده است یا دوازیکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو بیارد
و نماز تمام کند اگر نمیداند که دوازده مانده است یا دوازیکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و یکرکعت
نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر نماز سه کانی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است و یکی از یکی حالی یکسجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد
و قعده سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام و نیت کند و سه سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند

واگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده هست یا سه را دو نیت سر سجده بیارد و برخیزد دیگر رکعت نماز دیگر بیاورد و قعده و سهو بیارد نمازش تمام شود اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده ام و احتیاطاً بیکزن آورده دوی دو سجده پیش هست یا دوازده رکعت آورده هست یا دو یکی ازده آورده هست نیت کند دو سجده و قعده بنشیند برخیزد دو یکرکعت نماز بیارد و قعده و سهو بیارد نمازش تمام شود اگر نمیداند که دوازده آورده هست یا دو از یکی بجای دو نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد بدو قعده اگر سهو بیارد نمازش تمام کند اگر یاد آیدش که هر سجده مانده ام آورده دوی یکی پیش نبود نیت کند و یک سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر یاد آیدش که سجده مانده ام بگمانم که سه رکعتی را چهار آورده و قعده نخستین نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که یک سجده مانده ام بگمانم که این دو سجده از دو رکعت مانده هست یا دو از یکی دوازده مانده هست نمازش تباه شود و اگر دو از یکی مانده هست و این قیام و رکوع چهارم بر اندامه شود و قعده بیارد و سهو نماز تمام شود و اگر یاد آمدش که سجده مانده ام بگمانم که از سه رکعت مانده هست یا سه از دو اگر سه از سه مانده هست نمازش تباه شود اگر سه از دو مانده هست نمازش تباه نشود حالی یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده هست یا سه از دو مانده هست نمازش تباه نشود حالی یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام بگمانم که چهار سجده از چهار رکعت هست یا از سه رکعت یا از دو رکعت اگر چهار از چهار مانده هست اتفاق نمازش تباه شود اگر چهار از سه رکعت نمازش تباه نشود حالی نیت کند دو سجده بیارد و رکعت شود و قعده بیارد و برخیزد دو یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که هر سجده مانده ام آورده دوی یک سجده پیش نبود بگمانم که این سه سجده از سه رکعت آورده هست یا از دو اگر سه از سه مانده هست نماز تمام کند و اگر از دو آورده هست حالی یک سجده بیارد و نماز دو رکعت تمام کند قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت آورده هست یا سه از دو نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام شود اگر نماز چهار کعتی را پنج آورده هست یا دو آمدش که شش سجده مانده ام آورده دوی چهار سجده پیش نبود این چهار سجده یا از چهار رکعت آورده هست یا از سه یا از دو اگر چهار را از چهار رکعت آورده هست چهار سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار از سه رکعت آورده هست حالی دو سجده و قعده بیارد و برخیزد یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام کند و اگر چهار از دو رکعت آورده هست دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده و آخر سهو بیارد نماز تمام شود اگر نمیداند که چیکونه مانده هست نیت کند چهار سجده بیارد و قعده برخیزد دو رکعت نماز بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد نماز تمام شود مسئله برقرار اگر یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده دوی سه سجده بود از سه رکعت آورده هست حالی از دو یکرکعت نماز دیگر گذارد و اگر از دو رکعت آورده هست یکرکعت نماز آورده باشد و یکرکعت دیگر را بیک سجده متعدیه که وی هست و بیک سجده از دو قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر نمیداند سه سجده را از دو رکعت نماز نبود قعده از عهده بیرون آید مسئله برقرار اگر یاد آیدش که هشت سجده مانده ام آورده دوی دو سجده بود اگر این دو سجده از دو رکعت آورده هست برخیزد دو سجده

آرد و قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر رکعت آورده هست از رکعتهای اول بر فورد و سجده ارد این رکعت شود و قعد آرد دو
رکعت نماز بیک قعده آرد از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده هست دو سجده آرد و قعده سه رکعت
نماز آرد و قعده و اگر نمیداند دو سجده آرد دو سه رکعت نماز بسه قعده گذارد از عهده بیرون آید و اگر چهار رکعتی را پنج آورد و یاد آمدش
که نه سجده مانده ام آورده وی از یک پیش نبود نیت کند و یکسجده دیگر آرد تا یکرکعت نماز تمام شود یکرکعت دیگر آرد و قعده پنج رکعت
دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده هست یا نمیداند یک سجده آرد
و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو ارد از عهده بیرون آید مسئله برقرار یاد آمدش که هر قیام و رکوع آورده ام و پنج سجده نی بر فورد و
سجده آرد و این یکرکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
نشسته یاد آمدش که یکرکوعه مانده ام و یکی سجده و لیکن نمیداند که از کجا مانده هست یکی سجده و یکرکعت نماز گذارد از عهده بیرون آید و اگر یاد
آمدش که دو سجده و یکی رکوعه مانده ام و لیکن نمیداند که از کجا مانده هست باید که دو سجده آرد دو رکعت نماز گذارد و بدو قعده سهو آرد
از عهده بیرون آید باید دانستن که از کجا قیام ماند از ایک آید یا یکرکعت باید آوردن و اگر از رکوع ماند از رکعتهای اول یکرکعت نماز
گذارد و اگر رکعت آن آخر هست رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده هست از یکرکعت و رکعتها اول یکرکعت نماز گذارد و اگر از
رکعت آخر مانده هست دو سجده ارد از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد در قیام تشک افتادش که این پنجم نیست یا سیوم من
دمن چهار سجده مانده ام بقول مشایخ بلم قیام ارد و رکوع و قعده تا اگر از پنج باز گشته باشد و بر سر چهار نشستن یافتم بر فورد سجده
آرد و اگر سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم بر فورد و سجده ارد بدان قیاس بر سر دو نشسته بود این سه رکعت بود
چون وی چهار سجده هست دیر این یکرکعت شود سه رکعت نماز بسه قعده ارد تا اگر پنج باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتم
چون این چهار سجده مانده هست آن دو سجده که آورده هست بعد از قیام و رکوعه و قعده اگر این چهار سجده را که مانده هست اگر از چهار
رکعت مانده هست دو سجده را بدو رکعت طی کند رکعت شود بر سر دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود بر سر دو رکعت نماز بود
و اگر از سه رکعت مانده بود بر سر دو سجده بود دیگر رکعت نماز و اگر نمیداند چهار سجده ارد و سه رکعت نماز بسه قعده آرد از عهده بیرون آید امامشایخ بمرقند
گفته اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنج باز گشته بود بر سر چهار نشستن بود یافتم چون چهار سجده مانده هست و اگر چهار سجده را از چهار
رکعت مانده باشد چهار سجده آرد و اگر از سه رکعت مانده هست دو سجده آرد دیکرکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود در رکعتها اول دو رکعت
نماز گذارد و اگر رکعتها آخر هست دو سجده آرد دیکرکعت نماز گذارد و اگر نمیداند چهار سجده آرد و قعده چهار رکعت نماز بچهار قعده آرد
تا اگر بدان قیاس که از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم چون وی چهار مانده هست پس پنج نیاورده
بود بر سر سه چهار رکعت نماز بود و پس پنج چهار رکعت بچهار قعده آرد با تفاق از عهده بیرون
آید اگر نماز شروعه کرد قیام آورد و قعده قیام آورده دو سجده و یک قیام آورد و رکوع و قیام آورد و دو سجده

اینهمه یکرکعت نماز بود و باقی نماز خود تمام کند و اگر ترسیکند از بعدهٔ آخر نشست یا اندیشه کرد سجده از رکعت اول
ماند و تمام بقول محمد رح نماز تباه شود که وقت شفع اول را اعتبار دارد و تاخیر و عشی را در شفع ثانی درست آید بقول
ابوحنیفه و ابو یوسف رح ثبت کند و یک سجده آرد و قعده نسبود از عهده بیرون آید و الله اعلم بالصواب
و الیه المرجع و المآب و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و علی المهاجرین و الا
نصار و التابعین الابرار علی الاولیاء و الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا
ینفع مال و لا بنون تم کتاب الصلوة المشتهر بالی الشیخ الامام الاجل المبقی بالواعظ فقیه مسعود رضی الله عنه

تمت

جلد دیم صلوة مسعودی بنا نیم
پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۶
هجری النبوی
تمام شد

جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانستن که زکوة دادن فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام اما نص آنست که قول تعالی اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة امر کردن خدای تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام فرموده که خذ من اغنیائهم و ردها الی فقرائهم بدیگر از توانگران ایشان بستان و بدرویشان ایشان بده و حدیث دیگر آنست که پیغمبر علیه السلام فرموده لا ایمان لمن لا زکوة له ایمان نیست مر آنکس را که وی زکوة مال ندهد یعنی بجود فریضه نبیند و در آمده است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرموده است هر که اشتر بود یا گاو و یا گوسفند و زکوة ایشان ندهد فردا قیامت آن بسمها ایشان را آتشین کنند و آن جسم را در زمین هموار بخلطانند و اول با سنبان کشند و بر پیشانیها و پهلوهای و بر پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان بگریند و فریاد کنند که این جزای آنکسی است که زکوة باز گیرد و هر که اشتر بود یا سیم و زکوة ندهد خداوند تعالی فرماید فردا قیامت که آن زر و سیم ایشان را آتشین کنند و در پهلوهای و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کنند امه تفسیر گفته اند که این سه چار داغ از برای آنست چون توانگر درویش را بیند از تنگ دستی فگند و چون سؤال کند پهلوی سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود و لاجرم اینجای را داغ کنند چنانکه قوله تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة و داوا و مرضاکم بالصدقات مانهای خود را در حصار کنید بدادن زکوة و بیماران خود را دارو کنید بصدقه دادن مسئله باید دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود زر است و نقره و هر چه زر بود بیست دینار باید که بود تا در وی زکوة نیم دینار واجب شود بعد از حول یعنی بعد از گذشتن سال و هر چه نقره بود دویست درم باید که تا در وی پنجدرم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زر دیا نقره نقد از زکوة واجب شود مسئله اگر هر دو را بیست دینار بود اول سال در میان سال این مانها هلاک شد باز آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب نباید مگر آنرا که مال شد و او را یکسال نگذرد اما از آن بیست دینار از اول و آنک باقی مانده بود باز با آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب آید

از بهر آنکه زان مال باقی مانده بود اعتبار در زکوة اول و آخر هست چون اول سال نصاب کامل بود و باآخر سال کامل لاجرم زکوة واجب آید
مسئله مردی را بیست دینار زر بود اول سال بروی گذشت و زکوة نداد آن مال هلاک شد بعد از گذشتن سال حق مطالبه زکوة ساقط
بیفتد یعنی زکوة بروی نبود درین جهان اما عقوبت آن جهان بود شرط نباشد دادن زکوة مسئله اگر مردی را بیست دینار زر بود
سال اول را زکوة واجب آمد و ان زکوة نداد و سال دوم بر گذشت سال دوم را زکوة واجب شود یا نه جواب سال دوم را نه از بهر آنکه
چون نیم دینار از ان سال حق درویشان شده هست لاجرم در سال دوم کامل نبود زکوة واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار زر است
زیاده میشود زیادتی بچه اندازه باید تا زکوة دیگر واجب شود بر قول ابو حنیفه رح تا چهار دینار زیاده نشود زکوة واجب نشود از بهر آنکه چهار
دینار خمسی بود اگر فقره بود تا چهل درم بر دو بست درم زیاده نشود زکوة دیگر واجب نیاید مسئله و نشاید از بهر آنکه چهل درم خمس دویست
درم بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هر چه اندک زیاده شود بر نصاب در زیادتی زکوة واجب آید مسئله مردی را صد درم هست و پنج
دینار زر جهت کدان فقره رایان زر بانی بر قول ابو حنیفه رح جهت کمتر قیمت و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جهت گرانتر قیمت کنند مگر باجزا اگر غلامی است
مردی را که اگر یزی میفروشد ثلثش بنوزده دینار میخرند و اگر نقره میفروشد ثلثش بدو بست درم نقره میخرند زکوة واجب شود یا نی بر قول
ابو حنیفه رح زکوة واجب نیاید و اگر بنقره خریده بود زکوة واجب آید امام محمد رحمة الله میگوید اگر نگریم که درین شهر بازرگانی بر بست یا بنقره
اگر بازرگانی بر بود زکوة واجب نیاید و اگر بنقره بود زکوة واجب آید و ابو حنیفه رح میگوید زکوة واجب کنیم تا درویش را و فقیر را نگوید
مسئله باید دانستن که زکوة مال بچه کسان روا بود دیا مادر و پدر و فرزند هر چند فرود تر بود و یا بالا تر روا نبود و اگر
خود بدهد و یا مکاتب خود بدهند روا نبود و پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است که مربی هاشم را حرام هست تا قیامت زکوة گرفتن و همچنان
که زکوة بنی هاشم را روا نبود بعلویان دیگر هم روا نبود و بندگان بنی هاشم و بمکاتبگان بنی هاشم روا نبود از بهر آنکه آزاد کرده ایشان را حکم
ایشان هست از بهر آنکه یک روز امیر المومنین عمر رضی الله عنه مر غلام آزاد کرده خود را دید که خرمای خورد و گفت این خرمای انکجا آوردی
گفت خرمای صدقه داده اند مر امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت بیرون انداز اگر در وقت طهارت مضمضه کنی آن آب را نوری گفت نی این
نخ همچنان هست دلیل بر ین مسئله عامی مر علوی را گفو نبود در نکاح او کرده ایشان مر آزاد کرده عامی را گفو نبود پس معلوم شد که آزاد کرده ایشان
را حکم ایشان بوده هست مسئله اگر شوی زکوة مال بزن خود میدهد روا نبود از بهر آنکه زن در مونث مرد بود و مال زن بحکم مال مرد بود
پس از ملک وی بیرون نرود لاجرم روا نبود اما اگر زن بشوی میدهد بقول ابو حنیفه رح روا نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا بود و اگر بگاه فرید هند مال زکوة روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که زکوة بگیرید از توانگران مومنان و بدرویشان
مومنان بدهید مسئله زکوة به برادر دهد یا بخواهر یا بعمه یا بخاله یا بدختر زن یا به پسر زن یا مادر زن یا بخواهر زن یا به برادر زن
روا بود از بهر آنکه تو از ایشان نه و نه ایشان از تو مسئله زنی آمد بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام مرمن نام و سوال کرد که بشوی
خود مال زکوة میدهم روا بود یا نی پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود لَكَ اَجْرَانِ اَجْرُ الصَّلَةِ وَاَجْرُ الصَّدَقَةِ گفت
ترا مژده باد یکی مژد خویشتن دادن و یکی مژد صدقه دادن مسئله مردی زکوة مال به بنده میدهد بنگریم که خواجه وی تونگر

یا درویش اگر تو انگر ست روا نبود و اگر درویش ست روا بود از بهر انکه مال بغلام میدهد ملک خواجه می شود و چون خواجه تو انگر بود همچنانکه بود که بتوانگر داده بود و زکوة بتوانگر دادن روا نیست اینجا نیز روا نبود مسئله اگر زکوة بنا رسیده میدهد روا بود یا نی و اگر مادر و پدر درویش تو انگر اند روا نبود از بهر انکه حکم این نا رسیده حکم مادر و پدر بود و لاجرم روا نبود وَيَجُوزُ لِلزَّكٰوةُ اِلٰى مُكَاتَبِهِ الْغَنِيِّ وَطِفْلِهِ مسئله اگر مردی زکوة بمردی داد بپنداشت که وی درویش ست تو نگر پدید آمد آن داده زکوة روا بود از بهر انکه وی بگمان داده ست که وی درویش ست و شریعت بگمان وی روا دارد اگر بگمان زکوة روا نبود مسئله اگر مردی در شب زکوة بیکی داد بپنداشت که وی درویش ست یا بیگانه پسر وی پدید آمد روا بود از بهر انکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام این واقعه نوفتاد که وی زکوة خود شب بپسر خود داد و این یار را یزید نام بود و پسر ویرا معن نام بود و بامداد معلوم شد معن که زکوة بپسر خود داده ست پسر را گفت زکوة مال من ده تا بکس دیگر و هم پسر نداد و بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه خود را حکایت کردند پیغامبر علیه السلام فرمود یا یزید لک ما نویت و یا معن لک ما اخذت گفت یا یزید آنچه تو نیت کردی درست افتاده ست و ای معن آنچه تو گرفتی نیز ترا حلال ست پس ما را معلوم شد که اگرچه پسر خود را داده بود باین کیفیت روا بود مسئله اگر مردی زکوة بمکاتب کسی میدهد روا بود تا زود تر وی از دل بندگی خلاص یابد مسئله اگر مرد پیر اغلام ست یا کنیز ک وی از جهت خدمت میدارد زکوة واجب نشود اگرچه هم ده لشکر بود مسئله اگر مرد پیر ا باغست زکوة واجب شود که محتاج بود بمنفعت آن باغ و اگر زمینها بود کشاورزی هرچه بدانها حاجتمند بود زکوة واجب شود و اگر حبشی کا بود و خران بود ند در بنها هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مرد بیست بقال و یا عطار و یرا بیست دینار را خمها ست و حنوط را زکوة واجب نیاید اگر محتاج ست اما اگر هرچه زیادة از حاجت اصلی وی بود که بنصاب برسد زکوة واجب آید مسئله اگر زنی را دست برنجها ست ماطوق یا حلقها باید که زکوة بدهد بر قول ابو حنیفه رحمة الله زکوة واجب آید و بر قول شافعی رحمة الله واجب نیاید مسئله اگر مرد بیست دینار ست ولی بیست دینار وام دارد زکوة واجب نشود مسئله مرد بر او دینار زر ست ولی صد دینار کابین زن می باید دادن زکوة بر این مرد واجب نشود از بهر انکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد کابین حال شود لاجرم زکوة واجب نشود مسئله رنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده ست یا گل معصفر تا رنگ ریزی کند سال گذشت بر نها زکوة واجب شود در سیم انکه در معنی تجارت ست غنی تجارت نی مسئله هر چیز یرا که نفع وی بعد از استهلاک میکرد در وی زکوة واجب بود و اگر نفع وی بعد از استهلاک نمیکرد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بیست دینار را شنیان خرید یا صابون خرید از بهر آن تا جامه شتوی مردمان کند و از بنها هنوز یک سال برنگذشت و همچنان شنان و صابون بر حال ست زکوة واجب نیاید فرق ست میان نیل و گل معصفر و شنان و صابون فرق آنست که این رنگ ریزان جامه را رنگ کنند آن رنگ در ان جامه باقی ماند پس مال بود زکوة واجب آید اما نیز د جامه شتوی که جامه را شست از ان شنان و صابون در جامه هیچ باقی نماند لاجرم زکوة واجب نیاید و آن سیم که جامه شتوی ستاند در مقابله آن ربع نخواهد بیست دینار ست اما اگر مردمان پنج ست بیست دینار را هیزم خرید تا نان بپزند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه شوی اما اگر استان و صابون از بهر باز فروختن خریده است یا نیز هم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال بازرگان است زکوة واجب شود **مسئله** اگر مردی را مال است ایمال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده است که در خانه خود نهاده است جای دانی نمیداند که کجا نهاده است تا سال برگذشت بعد ازان بیافت زکوة واجب آید اما اگر در بیابان نهاده است تا سال برگذشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و صحرا آنست که در خانه مال نایافتن نادر بود و بر نادر حکم نبود اما مال یافتن در بیابان نادر بود لابد چون بعد از سال یافتش زکوة واجب نبود **مسئله** اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود فراموش کرد بعد از سال یافت زکوة واجب بود یا نی در روایت است هیچ واجب نشود و لباس خانه دیگر روایت است واجب نشود همچنانکه در بیابان **مسئله** اگر مردی سیم رفت و زدان بیرون آمد ندوی زر او را جمع کرد و بسک داد اگر بعد ازان سک گرفت اکنون زکوة واجب آید یا ازان سال گذشته یا نی جواب تفصیل است بگویم که سک ازان دیست یا ازان بیگانه اگر سگ از همین مرد است زکوة واجب آید اگر سگ بیگانه است تا سال نگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون سگ بیگانه در همچنانستی که این مال هلاک شدستی لاجرم هر چه وقت مال هلاک شود و باز نیامد و سال بر وی نگذرد زکوة واجب شود و اینجا نیز همین بود **مسئله** اگر مردی را بیست درز زر است نیم دینار زکوة جدا کرد و دو سیم گم شد و اگر سیم را بدرد و ابو یوسف مذهب علی را روا بود و بر قول شافعی هم روا نبود درز را باید داد و سیم را سیم تا روا بود **مسئله** اگر مردی نیم دینار جدا کرد و بر نیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نی جواب هست از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس ابو یوسف را روا بود **مسئله** اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد و بر نیت زکوة و این نیم دینار از دی افتاد از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه کسی نیافته بود و اگر یافته بود و آنکس او بگیرد و زکوة یقین بر وی بود و بشک ساقط نشود و اگر معلوم شد که آن بنده درویش است اگر بجاست در دست وی باز نیست کند اما خرج کرده است هر چند نیت کند روا نبود از بهر آنکه بر وی دین بر آمد و بنده و هر دینی که بر کسی بود نیت زکوة کنی روا نبود **مسئله** مردی را از مردی مال باید این مرد آن مال را نمی تواند دادن باید که زکوة بر کسی دیگر و بوی و بعد ازان گوید که این مال من دور روا بود اما اگر همچنین گوید که آن مال ترا بمن مے باید دادن از حساب زکوة گیر روا نبود از بهر آنکه این دین است و دین بر زکوة نیابت ندارد **مسئله** اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و درویشان را بخانه من آورد و نان بر نیت زکوة مال میدهد روا بود یا نی اگر بر خوان نهاد نشاند او ایشان نان مے خورند روا نبود از بهر آنکه این اباحت بود و در زکوة تملیک هست یعنی ملک وی باید که شوی اما اگر نان در دست درویشان نهد روا بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد **مسئله** اگر مردی مر مرد دیگر را زکوة یکی قرضه ازین بدل آمد یعنی قلب آورد و بانه باین خداوند مال داد که این قرضه ازین بدل آید آن زکوة بر امر دنبود از بهر آنکه ازین بیست دینار سیصد قرضه بدل آمد لاجرم آن بیست دینار نامذر زکوة واجب

واجب نیاید آن زر را از آن درویش ستاندن یا نی در این دو روایت هست یعنی گفته اند که توانگر شدن که وی پنداشت اندازه هست که بر درویست چون بر وی نبوده هست لازم نیاید توانگر شدن وی درست تر آنست که نتوانند گفت که اگر از صدقه فریضه نیفتاده هست باری از صدقه تطوع افتاده هست مسئله در زکوة هشت شرط هست پنج در زکوة دهنده هست و سه در زکوة ستده و مسلمان پنجم که در زکوة دهنده هست مسلمان و عاقل و بالغ و آزاد و صاحب نصاب بودن هست اما آن سه که در مال هست عین مال و مال تجارة و ستور سائمه هست مسئله اگر دانشمندی هست و پرا کنده بهاء زکوة دران کتابها واجب شود یا نی بنگریم اگر از هر نسخه یکیست زکوة واجب نشود اگر از هر نسخه دو هست که اگر آنها را جمع میکنم به بیست دینار میرسد زکوة واجب آید و اگر از هر نسخه دو هست یا سه مثلا از جامع الصغیر دو از جامع الکبیر سه و زیادة سه چهار هست از همان روی مصنفان دیگر مذکور واجب نشود از بهر آنکه در هر یکی معنی دیگر بود لاجرم هر ان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه همان یکی معنی بود لاجرم زکوة واجب شود مسئله اگر مرد بر اجامهای زمستانی دو هست و تابستانی دو دو عنبر بود در وی زکوة واجب نشود و اما اگر ازین زیاده شود زکوة واجب شود چون بنصاب رسد مسئله اگر مردی مرد برا وکیل کرد در زکوة مال من بده پیش از انکه وکیل وادی موکل داد و بر قول ابو حنیفه رح وکیل ضامن شود از بهر انکه چون موکل داد وکیل مغرور شود پس بناحق داده بود ضامن شود بر قول ابو یوسف و محمد رح ضامن نشود از بهر انکه بایستی وی را خبر کردی که تو مده من داده ام مسئله مرد برا دو بست درم هست و پنجدرم بایست دینار هست و نیم دینار یکسال برگذشت و زکوة نداد سال دوم آمد دوم سال از زکوة واجب آید یا یکسال را بقول ابو حنیفه رح دو سال را و بقول ابو یوسف و محمد رح سال اول را زکوة واجب شود سال دوم را بحجت ابو حنیفه رحمة الله آنست هر دو سال نصاب کامل هست از بهر انکه اگر زر هست سال اول بیست و نیم دینار بود اگر نیم دینار را از حساب درویشان گیریم بست دینار بماند سال دوم را لاجرم در سال دوم نصاب کامل بود و در نقره نیز جواب همین هست اما بحجت ابو یوسف و محمد رحمة الله آنست که در دو بست درم پنج درم لازم آید و در ان پنج درم نیز چیزی واجب آید در سال اول چون چیزی لازم آید در آن پنجدرم سال دوم نصاب دوم کامل نبود لاجرم زکوة واجب نیاید در سال دوم مسئله اگر مردی زنی خواست اشتران معین کابین این زن کرد و این شتر آنرا بدین زن تسلیم نکرده هست اگر مال برگذشت زکوة واجب نبود بر زن دنی بر شوی از بهر انکه از ملک وی بیرون رفته هست و بملک زن اندر آمده و بر زن از بهر آن واجب نباید که وی را ملک ناقص هست که نمی تواند از وی انتقام کرفتن اما اگر مرد بزن ندهد بر زن واجب آید مسئله مردی را از مردی بیست دینار بیایستدن سال برگذشت دران بیچنان باغرم هست زکوة واجب آید یا نی بنگریم که آن مرد منکر است یا مقر اگر منکر هست زکوة واجب نیاید و اگر مقر هست جواب بر تفصیل هست بنگریم که توانائی دادن هست یا نی اگر توانائی داد نیش هست زکوة واجب آید و اگر نی باب زکوة الابل باید دانستن که اگر مرد برا اشتران اندر پراخوار اگر پنج شتر بود سال برگذرد یکی گوسپند واجب آید و اگر پنج نه همان یک گوسپند واجب آید چون ده شوند دو گوسپند واجب آید تا پانزده همان دو گوسپند بود چون پانزده شوند سه گوسپند واجب آید تا بیست همان سه واجب آید چون بیست شود چهار گوسپند واجب شود تا بیست و پنج همان چهار گوسپند بود چون بیست و پنج شوند یکی بنت مخاض واجب آید و اگر بیست پنج ناقص و پنج همان یکی بنت مخاض واجب آید چون سی و شش شوند یکی بنت لبون واجب بود و بنت مخاض یکسال بود که پای مرد دوم سال نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده

بازدهی و شش تا جهل و پنج همان بنت لبون تو چون چهل شش شود یکی حقه واجب آید و حقه سه ساله بود و که پای در چهارم سال نهاده باشد و تا شصت همان حقه بود و چون شصت و یک شود یکی جذعه واجب آید و جذعه چهار ساله بود و که پای در پنجم سال نهاده باشد تا هفتاد و پنج همان جذعه بود و چون هفتاد و شش شود دو بنت لبون واجب آید تا نود همان دو بود و چون نود و یک شود دو حقه واجب آید تا صد و بیست همان دو حقه واجب شود، آنگاه از سر گیرد اگر پنج زیادت شود، دو حقه و یکی گوسفند دهد چون صد و سی شود دو حقه و دو گوسفند دهد چون صد و سی و پنج شود دو حقه و سه گوسفند دهد چون صد و چهل شود دو حقه و چهار گوسفند دهد چون صد و چهل و پنج شود دو حقه و یکی بنت مخاض دهد چون صد و پنجاه شود سه حقه دهد، آنگاه باز از سر گیرد چون زیاده شود آن پنج را یکی گوسفند دهد و سه حقه و صد و شصت را دو گوسفند و سه حقه دهد و شصت و پنج را سه حقه و سه گوسفند دهد و صد و هفتاد و پنج را سه حقه و یکی بنت مخاض دهد تا صد و هشتاد و شش را هشتاد و شش سه حقه و یکی بنت لبون واجب آید و در صد و نود و شش چهار حقه واجب آید چون دو بست شد همان چهار حقه واجب آید و چون از دو بست اندر گذشت باز از سر گیرد چنین که از سر آغاز کردم بر همین تقدیر تا اول گفتم میرود و اینها که ثابت شد بحکم حدیث پیغامبر علیه السلام ثابت شده است و کس را درین مساهله نیست و چرا نیست و بسنت اینها قیاس مشغول نشاید تقدیر درست قیاس نیست و الله اعلم بالصواب مسئله اگر پنج اشتر است میان دو کس یا بنا دی سال برگذشت زکوة بر هیچ کدامش واجب نیاید از برای آنکه هر کسی را نصاب کامل نیست چون نصاب کامل نیرود زکوة واجب نشود و اگر شش شتر هم بود در سنت و هشت در جواب همین است چون دو شود بر هریکی که سفند واجب شود و از ده تا نوزده بر هر کسی همان یک گوسفند بود چون بیست شود بر هریکی دو گوسفند واجب آید تا بیست و نه چون سی شوند شش واجب آید بر هریکی سه تا سی و نه جواب همین است چون چهل شود هشت گوسفند واجب شود بر هریکی چهار تا بچهل و نه همین جواب است چون پنجاه شود بر هریکی بنت مخاض واجب شود تا هفتاد و یک شتر بود چون هفتاد و دو شود دو بنت لبون واجب آید یکی بر برادر تا نود و یک همین حکم بود چون نود و دو شود دو حقه واجب آید یکی از آنکی این را میرود تا صد و بیست و یک چون صد و بیست و دو شود دو جذعه واجب آید بر یکی را یکی میرود تا بصد و پنجاه و یک چون صد و پنجاه و دو شود سه بنت لبون واجب آید بر هریکی میرود تا صد و هشتاد و یک چون صد و هشتاد و دو شود چهار حقه واجب آید چون از دو بست و چهل اندر گذشت باز از سر گیرد و تا مل بر همین اصل میرود مسئله مرویست هیچ اشتر است یکی گوسفند گفتم که واجب آید اگر قیمت آن گوسفند میدهد یا بدل آن همچون گرباس یا کندم و یا جو و یا از دو نیها و از کیلها یا از گرمها و اینها و یعنی بر قول علماء ما رحمهم الله و بر قول شافعی رحمه الله و ابو حنیفه رحمه الله از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده که هیچ اشتر را یک گوسفند دهد چون چیزی دیگر دهد روا نبود همچنانکه بر مردی قربانی واجب شود اگر چیزی دیگر دهد روا نبود اینجا نیز همین بود و ما علماء ما رحمهم الله گفتند که معاذ بن جبل رضی الله عنه را بیمن رانگفت که جامه ها بجای گندم یا جامه ها بجای گوسفند یا هر چه بر شمان آسان تر هست اگر روا نبودی معاذ بن جبل رضی الله عنه نفرمودی که جامه بیمن اگر نا رسیده را مال هست در دست وصی تا رسیده نشود از مال نا رسیده زکوة واجب نشود از بهر آنکه این عبادتست همچنانکه نماز و روزه برخلاف آنکه ایام فجیجه در آید بر ین نا رسیده قربانی واجب آید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف

و بر قول مجموع واجب نبود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که قربانی از جمله مواساة است که بیندازمال وی قربانی
کنید و آنرا خشک کنید و پاره بران نارسیده میدهد تا بخورد نشاید که بدرویش دهید چنانکه اگر بیرازان خواهید لقمه زن بروی
واجب آید اصحیه نیز واجب آید والله اعلم بالصواب **باب زکوة البقر** باید دانستن که در هر سی ماده گاو یکساله که خواه نر خواه
ماده که پای در دوم سال نهاده بود واجب آید تا سی و نه همین بود چون چهل شود یکی گاو دو ساله که پائی در سیوم نهاده بود واجب
آید همچنین تا پنجاه و نه چون شصت شود دو گوساله واجب آید تا هفتاد و نه همین بود چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دو ساله
واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون هشتاد شود دو گوساله دو ساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون نود شود سه گوساله
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود چون صد شود یکی دو ساله و دو یک ساله واجب شود از بهر آنکه چهل را یک دو ساله و شصت را دو یک
ساله تا صد و نه همین بود چون صد و ده شود دو دو ساله شود یکی یکساله تا صد و نوزده همین بود چون صد و بیست بود مخیر بود خواهد سه دو ساله
دهد خواهد چهار یک ساله تا صد و بیست و نه چون صد و سی شود یکی دو ساله و سه یک ساله دهد تا صد و چهل و نه همین بود چون صد و پنجاه شود سه
دو ساله دهد و یکی یکساله یا خواهد پنج یکساله دهد همچنین تقدیر میرود تا بصد و شصت را چهار دو ساله دهد **باب زکوة الغنم** باید
دانستن که در چهل گوسپند در یعنی سایمه چرا خوار یک گوسپند واجب آید تا صد و بیست همین بود چون و بیست و یک شود دو گوسپند
واجب آید همچنین تا صد و بیست همان دو بود چون دو بیست یکی شود دو سه واجب شود تا پنجاه صد همین بود چون پنجاه صد و یک چهار
گوسپند واجب آید بعد چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یکی گوسپند واجب آید مسئله اگر چهل بره هست در وی زکوة واجب شود
اگرچه بایشان گوسپندان کلان هم بوند بقیمت آن کلان از زکوة واجب شود مسئله مرد یرا گوسپندان هست ساعی آمد تا زکوة گوسپندان
طلب کند خداوند گوسپند گفت بر دو بره اندائی هر کدام گوسپند که تو می باید جدا کن نشاید که ساعی خود جدا کند از بهر آنکه خداوند گوسپند
باید که خود تسلیم کند بوی تا دست آید اما اگر ساعی خود در آید باید که گوسپند میانه گیرد از بهر آنکه اگر هول لاغر گیرد و درویش را نیکو باید اگر میانه
گرفت روا بود بابی اگر خداوند گوسپندان آنجا بود روا بود و اگر خداوند گوسپندان حاضر نبود روا نبود مر ساعی را که بر دیگر از زکوة تیاب
ندارد مسئله اگر مرد یرا مالهای زکوة هست همچو شتران و گاوان و گوسپندان کافران برند بدار حرب و قسمت کردند اگر بعد از ان چند گاه
ایشان خداوند مال بر ین مالها خود قادر شد مر سالها که گذشته را واجب شود و قال بقول علماء ما بیع واجب نشود بر خلاف شافعی لاحجت علماء ما با نست
که چون مالها کافران برند از ملک وی بیرون برد و لاجرم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون شتران و گوسپندان
و گاوان و جامها بازرگانی در زکوة مال نزد این مالها را میفرو شد بیم روا بود یا نی بر قول علماء ما بیع روا نبود
و حجت شافعی رح آنست که میگوید که زکوة حق درویشان است چون مال در دست ایشان مشترک شد میان وی و میان درویشان و هر چیزی که مشترک بود
میان دو کس بیع روا نبود مگر آن بزر دیگر رضا دهد چون اینجا مال مشترک شد میان درویشان باید که بیع روا نبود و حجت علماء ما آنست که زکوة
حق الیست و با مر حق الیست عزوجل همچو دامها دیگر چنانچه دام نماز روزه و دام حج اگر دیرا از بهاء دام بود دیرا بیع و شرا باز ندارد اینجا
نیز همان بود جواب حجت شافعی رح آنست که مشترک است میان وی و میان درویش دلیل بر ین که اگر یک میان دو کس

مشترک بود یکیس ما دوی صحبت روا نبود باز اگر مرد یراکنیزک بود از بهر اندکانی قیمت دو بست درم سال بگذشت و زکوة نداد
این کنیزک مباشد صحبت با این کنیزک روا بود اگر این کنیزک با در دیگر مشترک بود صحبت با این کنیزک مرد را روا نبود وی پس واجب کرد
زکوة بیع را باز ما بسئله زکوة واجب شود این وجوب مضیق بست یا وجوب موسع یعنی زکوة را تعجیل کند بدادن چون سال تا بشود
یا نی بر قول ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح موسع و بر قول محمد رح مضیق تاخیر کند یا آن تاخیر کردن بر قول محمد رح بنهکار شود و بر قول ابو حنیفه رح نشود
بنهکار نشود وحجت پیشان آنست که تاخیر بست که در او قتی معین بست که از آن وقت در گذرد بنهه بست لما زکوة را وقتا وا معین نیست
چنانکه زکوة را تعجیل کند روا بود تاخیر کند نیز روا بود مسئله مردی زکوة مال یکسال یا بد و سال بشتر میدهد روا بود از بهر آنکه مدیر
را نیکو می آید لا جرم روا میدارم مسئله اگر مرد یرا بست دینار زکوة بر آمد بست این بست دینار را یک تن میدهد بر قول علماء ما
رحمهم الله روا بود دو لی مکروه بر قول زفر رحمة الله روا نبود وی میگوید چون آن بست دینار میکرد تو نگر شد پس همچنان بود که زکوة بر
تو نگر داده بست و زکوة بر تو نگران دادن روا نبود و حجة علماء ما رحمة الله آنست که در وقت آنکه میکرد درویش بست بود از آن تو نگر نشود
لا جرم روا بود مسئله باید دانستن که زکوة مال را بر خویشتر خود و بجای بهتر از آن بود که بر بیگانه دهی و اگر خویش نیست به همسایه درویش تر دهی بهتر
بود و اگر همسایه درویشتر نبود بگذرند که نیک درویش کیست یا در کوی و یا در محله زکوة بوی دهند اولی تر بود و به باشنائی دهند و باری
لباس ندهند مسئله اگر زکوة مال بشهر دیگر میفرستد مکروه بود و بانجا نکعبه میفرستد با ساکنان مدینه مکروه بود از بهر آنکه حق این درویشان
باین تو نگران واجب بست که گذارند مسئله مدیر اسلام بست یا کنیزک که از جهت خدمت بست تجارت کرد باید که مال بگذرد تا زکوة واجب شود
اما اگر چنان بست که بست تجارة کرد با بست خدمت میکند زکوة واجب نیاید مگر که حولان گذشته بود و بعد ازان نیت کند آن سال گذشته را
باید کرد زکوة بدهد بهر چه در تر اباست زکوة واجب نیاید چون گندنا و پیاز و مانندوی بر قول ابو حنیفه رح و بر قول ابو یوسف و محمد رح زکوة
واجب شود مسئله مردی مال یافت در سرای خود یعنی در سرای ملک خویشتر که مزدیه بود یا میراث رسیده بود معلوم نیست که مال ازان
کیست باید خمس آن مال بدرویشان دهد باقی دیر حلال بود اما اگر آن مال در زمین یافت و در روایت بست بیکر روایت خمس واجب نبود
و بیکر روایت واجب نشود از بهر آنکه هر چه در سرای بود ظاهر آن بود که آن مال ازان خداوند سرای بود لا جرم چون خداوند معلوم نبود
خمس ان بدهد اما اگر بیابان یافت معلوم نبود که نهاده بست لا جرم خمس واجب نیاید مسئله مردیرا دو بست درم وام بست همچنین
گوسفندوسی گاو دارد این دو بست درم بگوسفندان حواله کند یا بگاوان حواله کند زکوة گاوان یکی گاو بود و تو دانی که قیمت گاو از زکوة
زیاده بود لا جرم این وام بگوسفندان حواله کند تا گاو از زکوة بدهد درویشان را منفعتی بیشتر بود مسئله مرد را بست گاو و پنج اشتر بست و سی گاو دو بست درم وام بگاو حواله کند که قیمت یکی اشتر بیشتر بود از قیمت یکی گاو لا جرم بگاو حواله کند تا
درویشان را بهتر آید مسئله عاشر میکرد تا مال ستاند از یکی عشر خواست دی گوید که این مال از من نیست و من دیگرم بامانت
مرا وام بست یا گفت این مال نزدیک من امانت بست یا چیزی میگوید که زکوة مال از وی بیفتد این عاشر مرد یرا باین سخن بستوار دارد
از بهر آنکه وی درین باب امین بست و بهر جای قول قول امین بود و اینجا پس امین بود و اگر آنکس دی بست هم بستوار دارد از بهر آنکه

پذیرفت باحکام درآمد و رضا داد لاجرم کرحکمی مر مسلمانان را بود ایشانرا نیز همان بود اما اگر حربی بود استوار ندارد هیچ
حال مکرهه و قول یکی آنکه اگر بندگان بود نگویند اینها فرزندان من اند یا گویند ما در فرزندان من اند بدین دو قول استوار دارد و لیکن
اگر در رقم کنیه بود دیعتها ایشان حرام بود که پیش نشاید فروختن و دیگر هیچ قول استوار ندارد و از بهر آنکه احکام ایشان رقیست مسئله
عاشر بر مسلمانان میکرد و در زکوة میخواهد حساب مال میکوید که این مال من بانقصان است همه سال مال من بصد درم میرسد عاشر میکوید
که من خبر یافته ام که ترا در خانه صد درم دیگر هست آن باین نصاب تمام میشود زکوة بده که گفت نشاید شش خواستن از بهر آنکه زکوة
واجب میشود از کرا ایمال در حمایت سلطان هست و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم فی بر ین صد درم زکوة
واجب آید و فی بران صد درم که در خانه هست از بهر آنکه ایمال دیگر هست و انمال دیگر و نصاب آن تمام نیست و زان این نیز نصاب
تمام باید تا زکوة واجب آید مسئله بر مکاتب زکوة نیست تا اگر بر مکاتب عاشر بر گذرد عاشر را نباید که ازوی عشر خواهد از بهر آنکه
مکاتب بوام بود دام بر کردن مرزکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و بر استبضع میکویند و برادر انجا
هیچ شرکت نبود عاشر رسید و میکوید که زکوة بده وی میکوید این مالها با من بضاعت هست و درین هر ا هیچ شرکت نیست نباید مر
عاشر را که ازوی زکوة میخواهد از بهر آنکه این مال کسانست در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نیاید از مستبضع
چون خداوندگار انجا نبود مسئله اگر مردیست مضارب و مضارب با آن بود کار نیکی سیم بود از نیکی زن و سرو نیمه لیکن سود و نگاه
باید که قوت کند که اصل مال یک سو نهاده بود و مضارب بر عاشر میگذرد عاشر از وی زکوة میخواهد مضارب میکوید این مال مضاربت
هست در دست من نیست مر عاشر را نشاید که ازوی زکوة خواهد یانی ابو یوسف و محمد رحمة الله میکویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدید نیست چنانست که کوی خود را درین مال شرکت نکردستی پدید یعنی هیچ واجب نیاید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه
دو قول هست یکی قول اول و یکی قول آخر اول میکوید که واجب کیرد درین مال شرکت هست و هرچه کاه مال میان شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میکوید که وجب نیاید از بهر آنکه قسمت وی پدید نیست چنانکه یاد کردیم
باب در زکوة اسپ باید دانستن که در اسپ زکوة واجب هست یانی اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود یکی روایت بر هر
اسپی یکدینار واجب شود و یکی روایت قیمت کند اسپان را تجارت حساب کند و بدهد در ماد کان اگر اسپ نر بود و اگر
از بهر باز رکانی خریده بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نشست را بود زکوة واجب شود یانی بر قول کرخی رحمة الله واجب شود
و بر قول طحاوی رح واجب نشود مسئله اگر زمین هست عشری سری این زمین بدهد یا بجارت کرفت عشر را هیچ واجب شود یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک اجیر هست این زمین و مر مستاجر را منفعت زمین پیش هنگ نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر اجیر واجب بود بر مستاجر
نبود هم چنین اگر زمین را بیکی داد بزارع عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین هست خراب آنرا کسی
آباد ان کرد یا بر سلطان عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین هست خراب لاملک آنرا کسی آباد ان کرد
یا بر سلطان عشر این زمین مر آنکس را بود که آباد ان کرده هست والله اعلم بالصواب **باب الصوم** بدانکه روزه ماه مضان

فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام و هم باجماع امت اما نص آنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة
و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلوا خمسکم و زکوا اموالکم و صوموا شهرکم و حجوا بیت ربکم تدخلوا
الجنة بربکم بلا حساب و اما خبر حدیث پیغامبر علیه السلام نماز کنید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و خانه پروردگار خود را زیارت
کنید تا اندر آئید در بهشت و اجماع امت آنست که هیچکس از امت منکر نشده است و پیغامبر علیه السلام فرموده است من صام رمضان و اتبعه ستا من
شوال فکانما صام السنة کلها معنی حدیث یعنی هر که شش شوال بدارد روزه دارد همچنان بود که وی از وی ثواب همه سال روزه داشته است و این بر
خدای عزوجل میسر باید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس روزه ماه رمضان را سیصد روزه شود و شش را شصت دیگر سیصد و شصت یکسال

بود **مسئله** بدانکه هر روزه را شرط است و رکن و محل و شرط وی نیت است رکن وی امساک از مضرات محل وی ماه رمضان است
و نیت روزه فریضه است هم بآیت و هم بحدیث امانه قوله تعالی و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و اما حدیث الاعمال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده است
لا اعمال الا بالنیت یعنی عمل نیست مگر بنیت **مسئله** نیت روزه بمذهب ما هم از شب و هم از روز روا بود مطلق پیش از زوال بر مطلق نیت روا
است و بعد از زوال بر مطلق نیت روا نیست مگر بنیت نفل و بمذهب ابو حنیفه رحمه الله هم از شب و هم از روز روا بود مطلق پیش از زوال بر مطلق نیت روا
است و بعد از زوال بر مطلق نیت روا نیست مگر بنیت نفل **مسئله** نیت روزه بمذهب ما بر چهار وجه است یکی آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که لا صیام لمن لم یبیت الصیام من اللیل یعنی روزه نیست مر آنکس را که نیت وی از شب نیست علما رحمهم الله میگویند که این نفی فضیلت است چنانکه فرمود لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد و اتفاق است که اگر همسایه مسجد در خانه نماز میگذارد و بدان بود و آن روزه نیز بدان بود و دیگر
در روز شک جماعتی آمدند گواهی دادند که ماه دیده ام و امروز ماه رمضان است پیغامبر علیه السلام حکم کرد که هر که خورده است باقی روز نخورد و هر که نخورده
است نیت روزه بکند پس اگر نیت از زوال روا بود و بحدیث پیغامبر علیه السلام نفرمودی که نیت کنید مسافر در سفر روزه را رمضان را نیت قضا کرد
روا بود و مانی بر قول ابو حنیفه رحمه الله روا بود و از قضا نیابت دارد و بقول ابو یوسف و محمد از قضا نیابت ندارد و لیکن از رمضان روا بود قضا
بروی بود و این روایت از کتاب خصاص است بدانکه روزه بر سه نوع است اول روزه ماه رمضان و روزه قضا رمضان و غیر وی
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت ظهار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمین و روزه نظوع و روزه جزای صید و روزه
فدیه و روزه نذر اما چهار که کفارت است پیوسته باید داشتن تا روا بود و مانی روا نبود و این روایت کتاب خصاص است و این روایت غریب
که نوشته می شود نیز از کتاب خصاص است که قوله تعالی والاسباب الموجبة للکفارات ثلثة والوقاع العمد و شرب العمد اما الوقاع فلحدیث الاعرابی
ان النبی علیه السلام ایجب علیه بالمواقعة اما الاکل العمد و شرب بعمد و هذا مذهبنا و قال الشافعی هو لا کفارة علیه و حجتنا علیه ما روی عن النبی علیه السلام
او قال من افطر فی رمضان متعمدا فعلیه ما علی المظاهر و علی المظاهر الکفارة فکذلک علی الاکل و الشارب لان الاسم المنظر علیها جمیعا و دلیلنا
این روایت غریب نیز از کتاب خصاص است و لانه اداء البسیط الافطار بمثابة السفر و المرض و الحیض و النفاس و الجنون و الاغماء

والعطاش والكبير اشديد كشد بدها النسوة والمرضع فلقوله تعالى فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر واما الحيض والنفاس ممنوعان
من الصوم باجماع الامت قضاء دواء واما الجبل والارضاع من الاخطار حرام بالنص واما العطاش الشديد والكبات الشديد فكان حكمهما حكم المرض
مسئله بدانكه سه روزه را بتازى صوم گويند وصوم باز استادن بود از طعام وشراب وجماع باعيان خود وبدانكه روزه بردو نوع است
واين دو نوع هريكى نيز بر دو نوع است يكى از ان اداء ويكى قضاء وهرچه قضا بود نيت وى از شب مى بايد بالتفاق وهرچه ادا بود از شب
پيش از زوال نيز روا بود چنانكه بالا يادكرديم ودير تطوع بود واز نذر هرچه تطوع بود نيت وى از شب روا بود واز روز نيز ادا
بود از بهر انكه پيغامبر عليه السلام وقت بود كى كه بهر نجره رفتى وطعام نيافتى گفتى كه من نيت روزه كردم وانسته شد كه نيت
در روز روا بود وهرچه نذر معين بست هم از روز نيت روا بود وهم از شب بايد نا روا بود مسئله روز شك را روزه داشتن اولتر بود
باخوردن بحكم حديث خوردن اولتر بود وقال النبى عليه السلام من صام يوم الشك فقد عصى ابا القاسم يعنى هركه روز شك را روزه دارد
وى عاصيست بر ابا القاسم اما امير المومنين على رضى الله وعائشه صديقه رضى الله عنها ايشان گفتند كه ما يك روز از ماه شعبان روزه داريم
دوست تر ازان داريم كه يك روز از ماه رمضان بخوريم مسئله اگر مردى در روز شك نيت روزه تطوع كرد هيچ كراهيت نبود اگر رمضان
بود از فرض افتد واگر شعبان بود از تطوع افتد واگر قضائيست كند از فرض نيفتد كه پيغامبر عليه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان
بصوم يوم ولا بيومين كفت پيش مرويد يكى از شمار رمضان بيك روز يا بدو روز عبد الله ابن عباس رضى الله عنهما گويد كه مرا عجب آيد از كسى
كه پيش از رمضان روزه گيرد كه پيغامبر عليه السلام فرموده صوموا لرويته وافطروا لرويته مسئله مردى در روز شك گويد
نيت كردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم از رمضان واگر شعبان بود از شعبان اين نيت درست بود وليكن مكروه از بهر انكه
در نيت متردد است وهمچنين نيت كند كه اگر فردا از رمضان بود روزه دارم واگر از شعبان بود نفلى واگر فردا رمضان پديد آيد نيت
درست نبود از بهر انكه در اصل نيت متردد است ومشايخ هم گفته اند كه هرچه روز شك بود هرچه خواهد بود نذر روز شك روزه بايد
داشتن وهرچه عام بود نذر روز نوروز نذر ايشان نرا نگويم كه بجز نذر اين خلافها در روز شك رجائيست كه در شعبان هيچ روزه نداشته
باشد واگر در اول شعبان روزه داشته باشد يا در ميان يكى چند روز روزه داشته بود وبر ابهيچ كراهيت نبود در روز شك روزه
داشتن علماء ما حجة آورده اند كه اتفاق هست كه در روز شك هم از بامداد طعام نشايد خوردن از بهر انكه احتمال آن دارد كه پگاه
ترك كسى بر سد كه وى نزديك قاضى گواهى دهد كه ماه ديده ام چون چيزى نخورده بود نيت روزه كند روا بود تا پيش
از زوال نيز نزديك علماء ما حجة الله مسئله اگر آسمان كشاده وبروى علتى نى نگاه كردند وماه ندديدند يكى نيز نزديك قاضى گواهى
ميدهد كه من ماه ديده ام گواهى وى مسموع نبود از بهر انكه چون بر آسمان علتى نبود دريا بسى كه ديگران نيز ديدندى مگر نيز ديده
است من بر بالاى بامى بودم يا بر منارة اكنون قاضى گواهى نشنود شايد كه حكم كردن يا مردمى از زيرون شهر مى آيد گواهى ميدهد اگرچه بر آسمان علتى
نبوده باشد نشنود از بهر انكه در شهر غبار بود ودود وبيرون شهر از ينها نبود شايد كه توان ديدن ودر شهرى مسئله مردى گواهى داد
نزديك قاضى كه من ماه ديده ام قاضى گواهى او رد كرد اين مرد روزه خورد وبعد ازان معلوم شد كه امروز از رمضان بوده است او را نشايد كه روزه گشاد

اگر کشادی بروی قضا بود کفارت نی از بهر انکه ان رد کردن قاضی بر گواهی وی را بروی شبهه شود تا بروی کفارت واجب نیاید
مسئله اگر قاضی ماه را خود و بدیشان حکم کند از بهر انکه وی را علم شده است و بعلم خود شاید حکم کردن اما اگر وی عید را ببیند نشاید حکم کردن
از بهر انکه بیرون امین است از عبادت شاید که غلط دیده بود مسئله بگواهی یکی از مسلمانان در ماه رمضان شاید حکم کردن چون
امکان علت بود از بهر انکه این اندر آمدن است بعبادت اما اگر ماه شوال را گواهی دهد قاضی حکم نکند تا جماعتی انبوه خود اگر مردی تحسین
ماه رمضان دیده و دیوانه شده یا بیهوش شد و میان ماه بهوش آید روزه روز اول روا بود باقیها قضا کند از بهر انکه چیزی نگذشته است
ولی نیت نیست لاجرم قضا بروی بود ظاهر انگست که آنرا و اوراج چون ماه دیده بود نیت کرده بود قضا آن روز بروی نبود اما اگر
نخستین ماه رمضان دیوانه شد و شب عید بهوش آمد قضا روز ها بروی نبود از بهر انکه از اول ماه تا آخر وی بیم اهل نبود اما
انچه در میانه بهوش پیش از ماه اهل بود و در میانه ماه اهل شد روزه بروی بود مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان ماه را
ونیت کرد که جمله ماه رمضان روزه دارم بر قول علمای ما روزه اول ماه رمضان روا بود و بیست و نه روز دیگر را قضا کند و بر قول
مالک رح هر سی روز روزه دار در روا بود حجت وی انگست که این سی روز همچون یک عبادت است لاجرم چنین نیت کند روا بود دلیل
بر این که مردی سی روز ماه رمضان بخورد بروی یک کفارت واجب آید پیش بی حجت علمای ما رح انگست که میگویند که اگر یکی روز خورد
کفارت کرد روزه دیگر بخورد کفارت دیگر واجب آید معلوم شد جنایت نوبت است لاجرم هر روز را نیت باید تا روا بود که هر روزه
عبادت علاحده است لاجرم روزه را نیت علاحده باید کرد اگر اشکال کنند که میگویند که فرد از رمضان است این علم کنیم نیت نی و علم دگر
بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب سحر خورد این از وی نیستا بود یا نی نگریم که اینمرد عادت میداند سحر خوردن یا نی اگر بر سحری
بیرون ماه رمضان نان میخورد نیت نبود از بهر انکه این عادت است و اگر عادت ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود خواه بر عام
زاهد نوحا بادی رحمه الله اینمسئله آورده است اگر در شبانگاه رمضان شربت یا غلی میخورد و آن از وی نیت بود از بهر انکه شربت
یا غلی را در ماه رمضان آزان خورند که وی چیزی بدکوار است تا در معده دیر تر گذارد تا روز گرسنه نشود مسئله مردی شب
خورد و در کواکی دندان وی چیزی بماند روز از دندان بیرون کرد فرو برد روزه تباه شود یا نی نگریم که کم از نخود است یا
نخود است اگر کم از نخود بود یا برابر روزه تباه نشود از بهر انکه اگر روزه را تباه داریم حرج شود و هر چه از وی احتراز ممکن نبود
وی را عفو دارد و اگر زیادت از نخود بود روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمه الله نیت روزه ماه رمضان درست
و بقول شافعی رح اگر شب هر شبانیت کند روا بود و بقول مالک رح یکی نیت کل رمضان روا بود و بقول علمای ما رح از شب نیت
کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود روز نیت کند پیش از زوال روا بود و بعد از زوال روا نبود مسئله در تباه شدن
والاسباب المبیحة والصوم ثلثة امس النار والقبیل من اللیل بشرط وجوب الاغتسال لان ذلک جماع معنی وابلاج مفسد بالاجماع
الثانی وصول الشیء من الخارج الی جوف الصوم مع تذکر الصوم کما روی عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال الفطر مما دخل ولیس مما خرج
والوضوء مما یخرج ولیس مما یدخل والمخارق الاصلیة لیست بشرط عند ابی حنیفة رحمة الله وعندهما شرط والثالث خروج شیء من المعدة

بصفته تقوله علیه السلام ومن تقیا عمدا فعلیه القضا کذا ذکره فی الخصاص بدانکه روزه دار چیزی خورد بقصد وی روزه تباه شود اگرچه آن
چیز غذا نبود از برانکه پیغامبر علیه السلام فرمود الفطر مما دخل لیعنی روزه تباه شود بدرآمدن چیزی در درون روزه دار که از مکان معتاد درآید
یعنی از دهان تا این مسئله را اورده اند که مردی انبه در دهان کشید ندوپیکان در انجا بماند بقول بعضی روزه تباه شود بحکم حدیث که الفطر مما دخل
بعضی روزه تباه نشود از بهرانکه روزه که تباه شود بچیزی درآمدن شود دران صورت که صلاح مردی بود اگر اشکال کنند که کلوخ میخورد روزه او
میشود وکلوخ صلاح تن وی نیست جواب انست که آن نیز بفعل وی آمده است لاجرم تباه نشود دلی کلوخ باختیار خود میخورد و فعل وی است او از محال معتاد در
آمده است لاجرم اینجا روزه تباه شود مسئله اگر مردی را آب در گوش درآمده روزه وی تباه نشود اما اگر روغن بریزند تباه شود از بهرانکه روغن دماغ
وی را سود دارد و منفعت بوی باز گردد و لی آب چون در گوش درآمد ضرری بود لاجرم روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار است چیزی خورد
و یا بیاشامید روزه تباه شود و مجامعت کردن نیز روزه را تباه کند از بهرانکه مردی بیامد بنزدیک رسول علیه السلام گفت یا رسول الله هلاک
هلاک شدم و هلاک کردم دیگر پیغامبر علیه السلام گفت چه کردی گفت یا رسول الله روز ماه رمضان بجماع زن خود جمع آمد گفت برو بنده
آزاد کن گفت یا رسول الله کردن که مرا ست کردنی دیگر ندارم گفت برو دو ماه روزه پیوسته دار گفت یا رسول الله آنچه مرا افتاده است از بهر
روزه افتاده است گفت برو شصت مسکین را طعام ده گفت یا رسول الله چندانی ندارم که شبانگاه بفرزندان خورم پیغامبر علیه السلام گفت مرو باز اگر شما را
خرما صدقات میباید دادن بوی دهید تا کفارت کند پرکسی پاره پاره خرما داد تا شصت من خرما جمع آمد رسول گفت صلعم این شصت من را
بده تا کفارت از کردن تو ساقط شود گفت یا رسول الله بگه دهم کاز من محتاج تر نبود که بحرمت آنخدای که ترا براستی فرستاده است که در تمر
سنگستان مدینه کسی از من گرسنه تر و برهنه تر نیست رسول الله علیه السلام تبسم کرد و گفت برو این را بخود صرف کن ولیکن بعد ازین بجکیم دیگر
را چنین روا نبود مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی نان خایید یاد آمدش که روزه دار است بیرون کرد باز خورد کفارت واجب نشود و یانی
بعضی گفته اند که واجب نشود و بعضی گفته اند که اگر سیر شده است کفارة واجب نیاید اما اگر هنوز گرسنه بود کفارة واجب بود بعضی گفته اند که هر چند
وی بود کفارت واجب آید اما اگر لقمه خایید و کسی دیگر بخورد و روزه دار کفاره واجب آید یانی بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم اگر آنکس محجوب
او بود کفارة واجب آید اگر دشمن وی بود واجب نیاید باز بعضی گفته اند که اگرچه محجوب او بود اگر دهان بدهان وی نهاد و لقمه را بوی داد کفارة
واجب آید و اگر آنکس بیرون کرد و وی باز خورد کفارت واجب نیاید از بهرانکه ازان لقمه خایده نفرت آید چون کراهیت آید کفارت ساقط شود
مسئله اگر مردی بفراموشی روزه خورد بر قول علماء ما روزه تباه نشود از بهرانکه یکی از یاران به نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
بفراموشی چیزی خوردم و من روزه من چیست پیغامبر علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک یعنی تمام کن روزه خود را که خدای تو
ترا طعام و شراب داد و بر قول مالک رحمة الله روزه تباه شود از بهرانکه روزه باز ایستادن است از طعام و شراب و خوردن ضد روزه بود و چون
ضد ناقض پس روزه نماند همچنانکه روز بیاید شب نماند اکل و شرب آید روزه نیز نماند علماء ما میگویند انچه تو میگوئی قیاس است و انچه ما میگوئیم بر حدیث
و هر جا که حدیث بود قیاس باطل شود دیگر انکه بفراموشی خورد و بعد ازان بقصد خورد کفارت واجب نیاید از بهرانکه قول مالک مع شبهه شود مسئله اگر مردی
روزه دار عشرم انگور در دست خورد کفارت واجب آید یانی مشایخ گفته اند که با دمجه بود و یانی دمجه اگر با دمجه بود کفارت واجب نیاید از بهرانکه

ازوی نیز بیرون نیاید پوست گردن سخت بود و در همه گذارد و لیکن بر آنکه سگ انگور خورد ازوی بجهان درست بیرون آید و هیچ معده شود و سگ تیز تر نیست که استخوان را هضم میکند چون در معده سگ میکذرد از آن آدمی ایمن تر بود که نگذارد پس این دو معنی سگ تیز شود در خوردن سگ بر وی کفارت واجب نیست اگر بی دیچه بود کفارت واجب آید مسئله مردی پسته خورد درست کفارت واجب آید یا نی گوییم که پسته مشروب است یا طعام اگر مشروب است کفارت واجب نیست و اگر طعام است کفارت واجب آید یا نی گوییم که گفته اند کفارت واجب آید و اگر گفته اند کفارت واجب نیاید از آن شوری وی غذا بود و اگر پسته خام است کفارت واجب آید یا نی گوییم که گفته اند کفارت واجب آید و اگر گفته اند کفارت واجب آید مسئله اگر مردی بادام تر میخورد و کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است اگر موبز تر میخورد و کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است و اگر موبز تر خام میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است و اگر موبز خام خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه وی غذا نیست کسی را جوردی بیم هلاک بود کفارت واجب نیاید اگر موبز تر میخورد کفارت واجب جواب آید از بهر آنکه وی آدمی غذا نیست واگر موز خام خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه ازوی غذا نیست که مردی بیم هلاکت است مسئله اگر بادام تر خورد یا پوست اگر درست فرو خورد کفارت نبود و اگر نخاید گوییم مغز بیش فرو رفت با پوست اگر مغز بیش فرو رفت با پوست کفارت واجب آید و اگر پوست بیش فرو رفت از مغز کفارت واجب نیاید از بهر آنکه پوست غذا نیست چون غذا نبود بلغزو فتن پوست روزه فاسد نشود از آن اگر چیزی خورد روزه وی را قضا باید کفارت نی اما اگر معلوم نیست که کدام بیش رفت بشک نیز کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی کنجد درست فرو خورد کفارت آید یا نی اختلاف است بر قول اصحاب واجب نیاید و اصح آنست که واجب آید مسئله اگر نمک خورد کفارت واجب آید یا نی اگر انگشت نمک بر زد و خورد کفارت واجب آید و اگر یک بار انگشت نمک خورد کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی حلوا خورد کفارت واجب آید یا نی بگوییم اگر حلوا تازه است اکنون بر آمده است کفارت واجب آید و اگر حلوا بر آمده است کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی سپرک خورد کفارت واجب آید و اگر خوربزه ترک خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه سپرک خوردن عرف است و عادت است ولی خوربزه ترک خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی آرد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه عرف نیست اگر گرد خورد اما اگر خمیر خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید و محمد رح را دو قول است یکی قول کفارت واجب آید و یک قول نی اما اگر پسته خورد میخورد با اتفاق کفارت واجب آید اما اگر آرد پسته خورد یعنی آرد کشکی کفارت واجب آید از بهر آنکه عرف است که ازین میخورند مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت واجب یا نی بعضی گفته اند که بگوییم اگر فربهی میخورد و باتداری اگر فربهی خورده بود کفارت واجب آید اگر انزای خورده بود کفارت واجب نیاید بعضی گفته اند که بگوییم که گوسفند است یا گوشت تازه اگر گوسفند است کفارت واجب آید و اگر تازه است و اگر تازه است کفارت واجب نیاید و اصح آنست کفارت واجب آید مسئله اگر مردی خون خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول بعضی کفارت واجب آید بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید از بهر آنکه بعضی از کافران سپر از گ می زنند و روده گوسفند را بدان رگ می بندند و پر میکنند و می پزند و میخورند لاجرم غذا بود کفارت واجب آید و بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید مسئله مردی گندم میخورد کفارت واجب آید یا نی بر قول ابو حنیفه رح کفارت واجب آید و بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید و اگر جو و ارزن خورد با تفاق کفارت واجب آید مسئله مردی روز مسواک میکند بوی خوش یا نی بر قول علماء ما رح روا بود شاید کردن و بر قول شافعی رح چه اول روز بود شاید کردن و بر قول آخر روز بود نشاید کردن و بر قول مالک رح بگوییم که مسواک تر است یا خشک اگر تر است نشاید کردن و اگر خشک است شاید از بهر آنکه اگر تر بود ازان

تری وی چیزی بحلق وی فرو رود ولی چون خشک بود زیان ندارد و حجت شافعی آنست که وی گوید که آخر روز دهان روزه دار بوی گرفته بود و بوی دهان روزه دار نزد خدای تعالی دوست تر از آن است که بوی مشک شما چون مسواک کند آن بوی کم شود حجت علمای ما آنست که پیغمبر علیه السلام گفت که مرا جبرئیل چندان وصیت کرد بمسواک کردن تر سیدم که نباید که دندانها از مسواک کردن بریزد پس فضیلت مسواک زیادت از بوی دهان روزه دار لاجرم باید که مسواک کند مسئله بدانکه نیست و چهار چیز روزه را تباه کند طعام خوردن و آشامیدن بقصد و جماع کردن و سفالہ و چوب و خاک و دانه خرما و دانه شفتالو و ژاله و کوله سنجده و کندم و جو هر چیزی که باشد از خوردنی و بالای آن بحلق رفتن و روغن در گوش کردن و دارو در بینی کردن و در مضمضه کردن آب بحلق رفتن و آب بینی کردن آب بدماغ رفتن و در محل استنجا آب بدرون رفتن و قی کردن بقصد و سحر کردن بر پنداشت شب و خوردن بر پنداشت آنکه آفتاب فرو رفت و کنار گرفتن و قبله کردن بشهوت تا مکه زال افتادن مرد از یا زن را اما بست و چهار چیز دیگر روزه را تباه نکند حجامت کردن و رگ زدن و خون بینی آمدن و سر بر کشیدن و دارو در چشم کشیدن و روغن در سر کردن و مسواک کردن و مکس بحلق رفتن و گرد و خاک و گرد آرد و دود بحلق رفتن و آب چشم بحلق رفتن چون قطره در دهان خوردن و آب خوردن و جماع کردن بفراموشی و انگشت خشک در بر کردن و فرج کردن و احتلام افتادن در روز غسل واجب شدن و یاد آمدن جنابت بر خاستن و هر چیزی بر زبان چشیدن چون بحلق نرود و چیزی خائیدن و بکوچه دادن و علک جائیدن و کنار گرفتن و بوسه دادن بشرط آنکه خوف انزال نبود و الله اعلم مسئله مردی را یا زنی را در شب ماه رمضان جنابت رسید پس دم بیدار شد و غسل آورد روزه وی روا بود یا نی بر قول علمای ما روا نبود و بر قول شافعی روا بود و حجت وی آنست که حدیث روایت میکند از ابو هریره رضی الله که پیغامبر علیه السلام فرمود که من اصبح جنبا فلا صوم له یعنی هر که بامداد بجنابت برخیزد روزه نیست حجت علمای ما آنست که یکی بیند خدا و عز و تعالی میفرماید فالآن باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل تا آخر شب صحبت روا بود پس دانسته شد که بجنابت بر خاستن روزه را تباه نکند و آورده اند از عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت وقت بودی که صحبت رسول علیه السلام با من در آخر شب واقع بودی و وی روزه دار بودی و معنی وی در این مسئله آنست که روزه تباه شود بصحبت کردن شود بطعام خوردن و اینجا نی صحبت کردن و نی طعام خوردن باید که روزه هیچ زیان ندارد و واضح آنست که روزه وی بیچان روزه بود و الله اعلم بالصواب مسئله اگر مردی روزه دار در بخفت احتلام افتاد شد روزه وی تباه نشود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود ثلاث لا یفطرن الصیام القی و الحجامة و الاحتلام یعنی سه چیز روزه نکند یکی قی دوم حجامت سیوم احتلام مسئله اگر مردی روزه دار حجامت کرد بر قول علمای ما روزه تباه نشود و بر قول شافعی رحمة الله تباه شود حجت وی آنست که پیغامبر علیه السلام میگوید ست مرد را و دیده حجامت میکرد و گفت افطر الحاجم و المحجوم یعنی

گشاده شده روزه بردو ولیکن باید که روزه تباه نشده پیغمبر علیه السلام فرمود که سنت است بجهت علماء امت که بخدمت پیغمبر آیند
بیت بستان پیغمبر علیه السلام می برود کسی گفت که کرد آن مرد و نیست میکرد که پیغمبر علیه السلام فرمود الغیبة و لیغفر لهم السلام
یعنی غیبت روزه روزه را بگشاید تاویل این حدیث آنست که ثواب روزه بباد و بر غدابش بیامرزد انکس را بچنانکه از آب حلال مردان
حلال خوری بستاند از غیبت پرهیز کند مسلمان که حرام است بیازارد هفتاد روزه بهفتاد ام واشتر بود مسئله اگر مردی روزه دارد اتفاقی بر آید
روزه تباه نشود و اگر خود قی کرد روزه تباه شود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود من قاء فلا قضاء علیه من استقاء فعلیه القضاء لخت بر
از شما که قی آید بروی قضا نیست هر که قی بکند بروی هست قضا مسئله اگر مرد بیرا قی آید و باز فرو رفت روزه تباه شود و بانی است بر
نوادست اگر پری دهان بود که فرو برد باتفاق روزه تباه شود و اگر کم از پری دهان بود که فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود و اگر پر
دهان بود فرو رفت بر قول ابو یوسف روزه تباه شود و بر قول محمد روزه تباه نشود و اگر کم پری دهان بود و فرو برد بر قول محمد
روزه تباه شود بر قول ابو یوسف معنی حاصل آنست که محمد حسن فعل را اعتبار دارد و پری دهان و کم پری دهان را نی و ابو یوسف پری
دهان را اعتبار دارد و فعل را نی هر یکی پری دهان بست فرو برد باتفاق روزه تباه شود که بقول محمد فعل تمام است که فرو برد که بقول ابو یوسف
پری دهان نیست لابد باتفاق تباه شود و انجا که کم پری دهان بست و فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود از بهر آنکه فعل ناقص است و
پری دهان اما اگر کم پری دهان بود فرو برده بر قول محمد تباه شود فعل تمام است و بر قول ابو یوسف تباه نشود که پری دهان نیافتم و اگر پر
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف روزه تباه شود و بر قول محمد تباه نشود که فعل تمام نیافتم **فصل** باید دانستن که زن حایض
و نفاس را روزه نارسد کردن یکی نماز دوم روزه سیوم قرآن خواندن بپیام مصحف کرفتن و بسوان تخته و نوشتن تخته و پنجم طواف
کعبه کردن و ششم در مسجد در آمدن و هفتم چون پاک شود نماز را قضا نکند و هشتم روزه را قضا کند و نهم جماع نکند و دهم گذاشتن مدة
بسه حیض و اگر کمتر بود استراحه ای بیک حیض بگذرد مسئله اگر زن روزه دار نماز پیشین حیض دیده باید که باقی روز چیزی نخورد و
بعد از عید ازان روزه را قضا کند مسئله اگر زنی بعد از سپیده دم در رمضان پاک شد یا رسیده بعد از سپیده دم رسیده شد یا کافر
اسلام آورد یا دیوانه بهوش آمد روزه آن روز بر ایشان نبود و لی در آن روز هیچ چیز نخورند از بهر آنکه جزوی از روز گذشت و ایشان
اهل بودند لابد روزه آن روز بر ایشان نبود اما این زن بعد از عید قضا کند مسئله اگر زنی بداند که امروز نوبت حیض است
روزه بخورد حیض نیامد شش مرد بر اثر سوز میانه بود روزه بخورد از روز تب نیامد شش مرد می حکم سفری یافت مسافر روزه خورد ان
روز سفر نان نشد قول صدر شهید اصح است که بر ایشان کفارت واجب آید اما اگر مسافر در همان روز سفر رود کفارت از وی ساقط نشود اما
اگر زن را در همان روز حیض آید یا بیمار را در همان روز تب آید کفارت از هر دو ساقط شود از بهر آنکه اگر در آخر روز بر صفتی شود که اگر
آن صفت در اول روز بودی روزه نخوردی همچو توانگر روز بخورد و درویش شود کفارت ساقط شود بخلاف مسافر که آن فعل
وی است و اختیار و ما فعل بعباده آن فعل ایشان نیست از محض بست عز و جل لابد کفارت ساقط شود اما اگر مسافر بنگر طهر صحیح مستقیم در آن
علماء را اختلاف است یک قول کفارت ساقط شود و یک قول نی و این ظاهر روایت است مسئله اگر مرد بیرا قضا نکرد و نمی روزه را

خورد قصاص نکرد و مذهب کفارت واجب آید اما خواجه امام اجل در فتاوی خویش آورده است که در زن و تب و در قصاص شبهت شود کفاره واجب باید اما در مسافر باتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل وی نیست و سفر رفتن هم فعل وی لاجرم کفارت واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از بپنداشت آنکه امروز یا کافران حرب میکنم نکرد باتفاق کفارت واجب نیاید از بهر آنکه وی را حرب باید کردن و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لاجرم شبهت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی بامداد بعد از خورد طعام تر بیمار شد یا زنی بعد از خورد و سگاه ستر حیض دید یا مردی بامداد خورد سگاه تر دیوانه شد در هر سه صورت کفارت ساقط شود اما اگر بامداد خورد سگاه تر خورد اکار زده و اگر سبب آن بیمار شد کفارت ساقط شود مانی بر قول بعضی ساقط شود و بر قول بعضی ساقط نشود و این اختیار خواجه امام اجل سرخسی است از بهر آنکه خوردن فعل وی است و کار زدن هم فعل وی است و هر چه فعل وی کفارت بساقط نکند اما اگر مسافر در آن روز سفر رود کفارت از وی ساقط شود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار را در تا بروز آمد کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آخر روز بر صفتی شود که اگر در اول روز بودی و یرا میباح بودی در آخر روز آن صلاحیت موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شبها بر خاست تا سحر خورد سوال کرد که سپیده دمیده است یا نی دو کس گفتند سپیده دمیده است و دو کس دیگر گفتند که سپیده نه دمیده است تا خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس را است که گفت سپیده دمیده است چرا که شب خود ظاهر است و گواهی آن دو کس که گفتند ندیده است معتبر نیست و گواهی از برای ثابت کردن چیزی بود و آن دو کس ثابت میکنند که روز شده است پس همچنان بود که گوئی دو کس گواهی داده اند که روز شده است وی خورد کفارت واجب آید اینجا نیز همین بود مسئله سنت سحر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغامبر علیه السلام فرموده ایم بسه چیز تاخیر السحور و تعجیل الافطار و وضع الیمین علی الیسار تحت السرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا بآخر شب و تعجیل کردن روزه گشادن و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف در نماز و تاخیر همچنین کنند که چون نان خوردن تمام شود آن روی سپیده دمیده شود از بهر آنکه خدای تعالی فرموده کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود میفرماید که بخورید و بیاشامید تا آن وقت که رشته سپیده از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد ازین صبح صادق است نه صبح کاذب صبح کاذب را حکم شب است و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که ازین پاپدید آید و بر قول اصم و سلیمان عمش و جماعتی از اصحاب ظواهر آنست که تا آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خیط ابیض آفتاب است و دلیل ایشان بر این آیت است که اتموا الصیام الی اللیل یعنی تمام کنید روزه تا شب و وقت شب است که آفتاب فرو رود و چون روزه گشادن وقت فرو رفتن آفتاب است گرفتن روزه نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگوییم اینکه شما میگوئید درست نیست از بهر آنکه اتفاق است که بامداد در روزه است پیغامبر علیه السلام که بیارد بعد از صبح آورد پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی برخاست تا سحر خورد و تنگ افتادش که سپیده دمیده است یا نی اگر بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است و همچنانکه آن خورد بعد از خورد و لاجرم

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر بیشتر گمان وی آنست که شب است خورد بعد ازان معلوم شد که سپیده دمیده بوده است کفارت واجب نیاید
از بهر آنکه شب بیقین بود و روز بشک لاجرم کفارت ساقط شود همچنین اگر برخاست و سحر خورد و در هیچ گمان نبود وی که شب است یا روز معلوم شد
که سپیده دمیده بوده است کفارت بروی نبود مسئله بروی سوال کرد که آفتاب فرو رفته است روزه گشایم دو کس گفتند که فرو رفته است
و دو کس گفتند که فرو نرفته است وی خورد بعد معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است بروی قضای بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی آن
دو کس که گفتند که فرو رفته است معتبر است در حق وی شبهه شود و کفارت ساقط شود بهمان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم **فصل** این دانستی
که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغامبر علیه السلام فرمود من افطر یوما من شهر رمضان عمدا او متعمدا فعلیه
ما علی المظاهر یعنی هر که بخورد یک روز از ماه رمضان بقصد بروی آن واجب شود و مظاهر آنست بقوله تعالی والذین یظاهرون من
نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنها که ظهار بندند با زنان خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیش
از آنکه بسایند و هر چه درین آیه فرمود در ماه رمضان حکم همین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دارد روزه و اگر
روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد این سه چیز مخیر نیست تا اگر یکی خواهد که کفارت کند کویم دو ماه پیوسته روزه دارد
یا آنکه بنده تواند آزاد کردن تا بروی دشوار تر بود و تا پیش نخورد و باقی بهمان ترتیب است **مسئله** بروی یک روز از ماه رمضان نخورد
خورد و کفارت کرد روز دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه گرسنگی متحیر شود
یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر بجا حاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
کفارت دیگر واجب آید **مسئله** اگر یکروز بعد از خورد کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر همچنین هر سی روزه را بخورد یک کفارت دهد بسنده
بود از بهر آنکه کفارت همه در یکدیگر داخل شود **مسئله** مرد روزه دار را شاید که عیال خود را کنار گیرد یا قبله دهد یا بانگیرد اگر مرد
پیرست یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیرست که بر خود ایمن بود پاکی بود **مسئله** اگر
زن طعام می پزد شاید بانگیرد که شوی این زن بدخو است یا نیکخو است اگر بدخو بود شاید که بپزد اگر نپزد دیر اخصومت شود
و ان سبب فرقت شود و اگر خوشخو بود نشاید که با وی جنگ نکند لاجرم نشاید تا ناگاه چیزی بحلق وی نرود **مسئله** مرد
طهارت میکند در دهان آب دارد آب بحلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا نگیرد روزه را یاد میدارد یا نمیدارد
اگر یاد میدارد روزه تباه میشود قضا بود کفارت نی از بهر آنکه وی قصد نکرده است اما اگر روزه را یاد نمیدارد و فراموش کرد او را
روزه وی همچنان روزه بود تباه نشود **مسئله** اگر روزه دار بطلوع استنجا کرد باز آب استنجا میکند باید که خود را اندک
تنگ تر دارد اگر آب یا خاک بموضع حقنه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بباطن چیزی رفت اما قصد نشد بدین و روزه
که خاصیت آب آنست که از بالا بنشیب رود از نشیب به بالائی از بهر آنکه گمان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
و اگر چه خویشتن را راست دارد باشد **مسئله** نشاید که زن پرده دار پرده بکند تر نهد اگر پرده نکند و روزه تباه شود
مسئله مرد روزه دار را نشاید که غرغره کند چون سپیده دمیده بوده از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود بلغنی فی مضمضة

الا ان تکون صائما یعنی اگر روزه دار باشد در غرغره مبالغت نکند تا آب فرو نرود مسئله مردی سحر میخورد لقمه خاییده در دهان وی بود که صبح دمید و آن لقمه را فرو برد کفارت لازم آید یا نی بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی نی مسئله اگر روز ابر بست دو کس گواهی دادند که آفتاب فرو رفته بست خورد بعد ازان معلوم شد که آفتاب فرو نرفته بست قضا بود کفارت نی از بهر آنکه دو تن گفتند که شب شده بست گواهی ایشان معتبر بست و گواهی آن دو تن که گفتند اند که روز بست معتبر نیست چرا که خود ظاهر بست گواهی آن دو تن شبهه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی به پنداشت آنکه شب شده بست روزه گشاد و معلوم شد که شب نبوده بست قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه پنداشت شب شبهه شود کفارت ساقط شود نقل بست که امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه روزه گشاد به پنداشت آنکه شب بست موذن از بالا و مناره آواز داد که یا امیر المومنین آفتاب بر جاست امیر المومنین گفت که ما ترا بموذنی فرستاده ایم نه بدیدنی ایمان بست قضا یک روزه پس با معلوم شد که کفارت ساقط نمی شود مسئله اگر مرد روزه دار را برف ماند یا دود دهان پوشیده تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگس و پشه نی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند در آمد در حلق وی یا کندم میدارد کرد در آید در حلق وی یا سیماب را کرد آرد بحلق وی فرو رفت یا شخصی هیزم تر میسوزد دود در حلق وی فرو رفت درین همه صورتها روزه تباه نشود از بهر آنکه از نیها احتراز ممکن نبود مسئله اگر روزه دار روغن بر سر کرد یا دارد در چشم کرد اگر هر چند مزه اثر دارد در دهان می یابد روزه تباه نشود از بهر آنکه اثر بست و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر مردی روزه دار دهان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خشکی را فرو برد روزه تباه نشود که ان اثر بست و اثر معفو است مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزه سیم بحلق وی فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار رشتی تابه رشته را ازین روی بدندان در دهان در آرد و ازان روی بیرون آورد و آب دهان را خود را اگر خشکی آن رشته بدهان اندر مانده بود همچنان فرو برد روزه تباه شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست برنهاد و باز خورد روزه تباه شود اما اگر آویخت و بر کشید روزه تباه نشود از بهر آنکه جدا نشده بست از دهان سیر چون جدا نشده بود و بر حکم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار را خون از دندان بیرون آید و بحلق فرو رفت روزه تباه شود یا نی بگریم که خون غالب بست یا آب دهان اگر خون غالب بست روزه تباه شود از بهر آنکه دهان را او حکم بست از آن روی که آب دهان فرو رود و حکم باطن بست که از وی احتراز ممکن نبود اما ازان روی که خون بیرون آید حکم ظاهر بست چون خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت که آن ظاهر باطن گشته روزه تباه شود و حق طهارت آن باطن بظاهر آید طهارت تباه شود و اکنون بچه وانیم که چون غالب بست یا آب گفته ستاند ازو اگر خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت و اگر آب غالب بست نی روزه تباه نی طهارت مسئله اگر مرد روزه دار علک میهاید مکروه بود اما اگر علک بود که دیر انخاییده بود و فرو اگر دهان کرد و نخاید روزه تباه شود از بهر آنکه نمکی آب وی فرو رود و اگر نخاییده بود ندان آن نمکها ی نمانده بود و زیان ندارد و باز

بعضی بیش نیم گفته اند که سیاهست روزه تباه شود و اگر سفیدست تباه نشود از بهر آنکه ملک سیاه وی هست بود اگر چه ایچ نباید
روزه بشکند مسئله اگر مردی ملک خورد بروی قضا بود و کفارت بود دیانی بر قول بعضی کفارت واجب آید که دیرا میخورند بعضی گفته
اند قضا واجب آید کفارت نه ای مسئله مردی سحر خاست تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده دمیده هست و یکی دیگر گفت
که نه دمیده هست وی خورد معلوم شد که دمیده بوده هست بروی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه گواهی یکیس بوده هست و شب
بیقین بود روز بشک بگواهی یک تن کفارت واجب نیاید مسئله اگر مرد روزه دار را معتقد کردند در روز روزه تباه شود از بهر آنکه
دروی مصابرتن هست بواجب روزه تباه شود مسئله اگر مردی دردمند هست و در گاه آبی بود و او را نهاد روزه تباه شود از
بر قول ابو حنیفه اگر هست تباه شود و اگر نشنگ هست که پر اکنده نی تباه نشود از بهر آنکه خون نشنگ بود و همانجا بیفشرد و بگذارد
نرود مسئله اگر روزه دار بر سر اصیل یعنی سوراخ ذکر روغن بخیت بر قول بعضی از علماء ماه روزه تباه شود و خواجه امام اجل
سرخسی آورده هست که تباه نشود از بهر آنکه بر شکل خایه هست چون بر شکل خایه بود چیزی بباطن نرود چون بباطن نرود روزه تباه
نشود مسئله اگر روزه دار میدیدبان دامی نهد آن که اثر فرود رود در دهان وی روزه تباه نشود از بهر آنکه وی اثر هست و اثر
را اعتبار نیست و الله اعلم مسئله اگر روزه دار ما عیال خود بلغز اموشی نزدیک کرد و هر دو را فراموشی شده هست بر قول علماء
ما هر روزه نشود و بر قول شافعی تباه شود حجت وی آنست که حدیث که پیغامبر اموشی بخاطر علیه السلام فرمود و حق خود نهاد و شاهید
نهاد هست از بهر آنکه انها پیوسته هست و وی فراموشی معذور بود و اما مباشرت پیوسته نبود لاجرم روزه تباه شود و اجب علماء
آنست که نهی هست از طعام و شراب و نهی هست از مجامعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود مجامعت را هم همان بود مسئله اگر مرد
دیوانه در میان روز بهوش باز آمد روزه آن روز بروی بود دیانی بنگریم که آنزمان از بهر سیکی یا ردیوانه بوده هست یا بعد از بهوش
دیوانه شده هست اگر بعد از بلوغ دیوانه شده هست بروی قضا بود از بهر آنکه اول اهل وجوب بوده هست اکنون بهوش آمد نیز اهل
وجوب شد پس لاجرم قضا آن روز بروی بود اما اگر در نارسیدگی دیوانه بوده هست وی مخاطب نبوده هست لاجرم بروی قضا نبود
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان خانه عادت حیض وی بود وی حاکم کرم از وده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده هست
آن روز خود را روزه بدارد و اگر بعد از سپیده دم پاک شده هست اگر آن روز را نیت روزه کند روا نبود از بهر آنکه جزوی
از روز گذشته هست وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بار شبگاه بیماری روزه شاید خوردن یا نی بنگریم اگر بیماری
هست که اگر روزه میدارد بیماری زیاده میشود دیر انشاید خوردن و اگر چنانست که بیماری زیاده نمی شود نشاید خوردن مسئله
اگر مردی روزه را بگاه بیماری یا بعد از چند روز وفات یافت نود نارا که بعد از صفر یا بگاه بیماری خورده هست بروی واجب نیاید
بنگریم که اگر چندانی نزیسته هست که بتوانستی قضا کردن و نکرده بروی واجب ماند باید که هر روزی را دو من گندم بمسکین شرع بدهد و
اگر روز عید وفات یافت بروی قضای آن روز نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لاجرم قضا کردن بروی
نبود مسئله اگر مردی یکروز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید که یکروز قضا کند شصت روز

کفارت بکند اگر درین کفارت یکماه روزه داشت بیمار شد که پیش امکان روزه داشتن نیست چون از بیماری برشد آن کفارت از سر گرفتن
شود فرق هست میان مرد و زن اگر همین واقع مرد زن را افتد شریعت بر وی دو ماه کفارة واجب کرداند و بر ما بی ده روز
وی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سر نگیرد فرق هست میان مرد و زن که زنان را بسر ماهی این واقعه بود و
حرج شود در حق ایشان امر مردان ارسال دو ماه یا هیم که تندرست بوند لاجرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس رو ابود از بهر آنکه ترتیب در وقت شرط بود بیرون نی **فصل** در روز تطوع
باید دانستن که روزه تطوع زن را بید ستوری شوی و کنیزک و غلام را بید ستوری خواجه داشتن نشاید اگر دستوری خواستند بعد
ازان میگویند که بکشایند تا بجای من آیند زن را نشاید کشادن اما کنیزک را شاید کشادن از بهر آنکه دستوری دادن زن را ملک نبود
اگر نکشاید بهیچ وبانی نبود اما کنیزک اهل ملک نیست که وی خود ملک هست و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم بشاید که کشاید مسئله اگر مردی
روزه تطوع میدارد بدعوتش طلب کند شاید کشادن بان بعضی مشایخ مطلق گفته اند که بشاید خوردن از بهر آنکه مکرر روز
یکی صحابه بر دیگر را دعوت کرد و آنمرد روزه دار بود و برای آن مردی میگفت روزه بکشای و بخور وی نمیخورد پیغامبر
علیه السلام گفت اجب اخاک و افطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بکشای پس لابرم بحکم این حدیث شاید که بکشاید بابعضی گفته
اند که بکریم که اگر نمیخورد خاوند خانه را ناخوش می آید یا نی اگر ناخوش می آید شاید که کشاید و اگر نی نی باز بعضی گفته اند که
بکریم پیش از زوال هست یا بعد از زوال اگر پیش از زوال هست شاید که بکشاد و اگر بعد از زوال هست نشاید کشادن مسئله اگر مردی
زن خواست باین زن هر دو بخانه اندر آمدند و این مرد روزه دار بود و باز بیرون آمد و زن را طلاق داد این خلوت صحیح بود یا نی خلوت
صحیحه بود تا کمل کابین واجب و لازم آید زن را عدت تمام پس معلوم شد که روزه تطوع را می شاید کشادن و نیست را بسه اول یاد کردم مسئله
چنانکه روزه فریضه را بلزام اموالی میخورد روزه تباه نمی شود روزه تطوع را نیز بهمین حکم هست بر قول علماء حاج و بر قول شافعی هر روزه تطوع
تباه شود مسئله مردی روزه میدارد آدینه یا پنجشنبه یا شنبه مکروه بود باید که این سه روز را پیوسته دارد مسئله از بهر ابو موسی روزه
تطوع را کمتر باید چه مقدار ثواب بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من فطر یوما تطوعا اتاه الله یکتب له بصوم الف
یوم یعنی از بهر او روزه تطوع را بکشاید همچنان بود که کوئی از وی ثواب هزار روز روزه داشته باشد و سر که قضا کند آن روزه
را از وی ثواب چنان باشد که دو هزار روز روزه داشته بود در بخاری علیه السلام گفت که من تبسم از امت خویش از نشستن پیوسته
گفتند یا رسول الله شهوت پوشیده کدام هست گفت آنکه روزه خویش از بهر نفس خود بکشاد اگر مردی سوگند خورد که فلان کار بکنم و آن کار کند و
توانائی طعام دادن نیست باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر ازین سه روز یکی روز بخورد باید سه روز دیگر واجب آید **فصل** در صوم
نذر اگر مردی نذر کرد که خدایرا بر من که یکسال روزه دارم یکسال کامل واجب آید چون یکسال روزه داشت بعد از یکسال روزه دیگر
دیگر روزه دار داز بهر آنکه رمضان در نذر در نیاید و داخل نشود و یک روز عید فطر و چهار روز عید اضحی اگر چه داشته باشد روزه عید روا نبود
از بهر آنکه در آن روزهای عید روزه داشتن ناقص هست و ناقص از کامل نیابت ندارد و اما اگر مردی نذر کرد که من سه سال روزه دارم یا

سال روزه باید داشتن که باقی سال بروی واجب شود از بهر آنکه امسال مرا دازدی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
که سال روزه دارم بروی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه آنچه با اکبو یدان سال ماضی را فراز گیرد سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود و
پس نذر وی درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من تا پدر یا مادر سخن نگویم برقول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر بهست به
معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که پیغامبر علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیت الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
روزه دارم یکدیگر ده روزه و دست بیمار شد بیماری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری به شود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه
پیوسته هست دو ماه پیوسته باید بدرستی و بود فرق هست میان وی و آن اگر همین و آن زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
وی را بهای چند روز نتواند داشتن بجرم رواباشد که بقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
دارم پنج روز روزه داشت ماه رمضان در آمد بگذارد اگر ماه رمضان را چند روز دو ماه پیوسته نمی افتد چگونه باید که نیت سفر کند و
بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود از عهده نذر بیرون آید بعد ازان خواهد بسفر رود و خواهد نی مسئله مردی نذر
کرد که خدایرا بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود ولیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده هست همچنان آرد رو اباشد اما اولیتر آن بود که بعد از عید باز آرد مسئله اگر مردی نذر کرد که
من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دار د از عهده بیرون آید اما اگر حاجی باشد آخر دار د از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه آنچه
بر خود واجب کرده بود آن بوقت نیامده هست چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید بنا فصل در کفارت ظهار باید دانستن که اگر مردی
بازن خود ظهار کند و کفارت وی آنست که بنده آزاد کند اگر توانائی بنده آزاد کردن نبود دو ماه پیوسته روزه دارد اگر ازین دو ماه
بسبب بیماری بخورد دو باره دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد بر یکی را دو من گندم
لنگ شعیر و دین سه چیز فخر نیست مسئله اگر غلامی بازن خود ظهار کرد دیر اد و ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خواجه میگوید که این
کار من کن که پس دار ی خواجه را این ولایت نبود از بهر آنکه حق عین کنیزک درین متعلق هست مولی منع نتواند کردن مسئله اگر بر غلام
کفارت یمین هست شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد خواجه منع میکند که کار من کن نتواند منع کردن از بهر آنکه کفارت سوگند حق
تعالی هست و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج هست و خداوند بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بند و پیش دارد مسئله اگر مردی قضای
رمضان میدارد که بنده هست و خواجه میگوید که این ساعت مدار تا پس تمواری یعنی گفته اند که تواند منع کردن و صحیح آنست که نتواند منع
کردن مسئله اگر مردی را درد چشم هست اگر میداند درد چشم زیاده می شود روزه بخورد چون چشم نیکو شود قضا بدارد مسئله اگر زنی
باشیر هست اگر روزه میدارد شیری نمی آید روزه بخورد تا چندانی که کودک را از شیر باز کند و باز روزی را قضا کند از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید
که من بی نیازم و آن کودک حاجتمند هست بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی هست که روزه میدارد روزه وی تا بستان را قضا نمی کند میدارد
رنگ می یابد با آخر زمستان بخشن اینها عذر نبود و نتواند کشادن و خوردن رمیدانکه در بازار قوان نوزدن مسئله اگر مردی را غلام است
یا کنیزک اگر روزه میدارد قیمت وی کم میشود خواجه میگوید بخور تا لاغر نشوی نشاید خوردن یا بعضی گفته اند که شاید خوردن

گفته اند فصل صدقة الفطر باید دانستن که صدقه فطر به که واجب است بر قول علماء ما رحمهم الله بر مسلمانان عاقل و بالغ و آزاد که مالک بود به بیست دینار زیاد و بست درم نقره را که زیادت از حاجت اصلی بود یعنی فاضل عن مسکنه و ثیابه و دوابه و فرسه و سلاحه و جمیع صدقه فطر واجب بود بر وی واجب بود و نیز هر که در مئونت وی بود باید که از وی نیز دهد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ادوا عمن تمونون نصف صاع من بر او صاع من شعیر او صاع من تمر یعنی ادا کنید از و چیزی که غم خوار کنید اینها را صدقه فطر را نیم صاع از گندم یعنی دو من شرعی و چون خود دهید و یا خرما دهید یک صاع و بدیه یعنی چهار من شرعی بر قول ابو حنیفه رح از مویز دو من دهید و اگر خرما دهید چهار من دهید اما بر قول ابو یوسف و محمد رح از مویز هم چهار من دهید و از خرما هم حجت ابو حنیفه رح آنست که در خبر ما چهار من دهید که از مویز دو من کوله رود و لی از مویز کوله نرود دو من مطلق بدو بشیر رسد اما اگر آرد خود دهد هم چهار من دهد و اگر قرد گندم دو من دهد و اگر ارزن دهد بقیمت چهار من خود دهد یا قیمت دو من گندم و بر قول شافعی رح هر کرا قوت پکرور بود صدقه فطر واجب آید مسئله صدقه فطر فرزندان نارسیده بر ین کسی بود یعنی بر مادر و پدر وی صدقه فطر غلام و کنیزک بر خواجه اش بود و اگر از بهر خدمت بود و اگر از بهر تجارت بود زکوت واجب آید هر کجا زکوة واجب بود صدقه فطر ساقط شود از بهر آنکه شریعت دو چیز بر یک بنده واجب نکند مسئله صدقه فطر از برای شش کس دهد برای نفس خود و فرزندان نارسیده و کنیزک و غلامان و پدر و مادر و فرزندان و از برای مشترک ندهد از برای زن و فرزند بالغ و بنده مکاتب و بنده تجارت یعنی فروختن و بنده گرینخته و پدر و مادر برادر و خواهر و نیز و فرزند نیز با وجود پدر بر جد نبود و اگر پدر نبود بر جد بود بروایتی مسئله اگر غلامی بست مشترک میان دو خواجه بر قول ابو حنیفه رح صدقه فطر بر یکیک ایشان واقع نشود از بهر آنکه هر یکی را مالک ناقص است و بر قول ابو یوسف و محمد رح هر یکی یک من واجب آید و اگر فرزند مشترک است میان دو پدر بر قول ابو حنیفه رح بر هر پدر دو من واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید مسئله بست در دادن صدقه فطر آنست که دو من گندم پاکیزه دهی پیش آنکه نماز عید روی بدان نماز بسندیده تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که روزه بنده موقوف است بصدقه فطر مسئله صدقه فطر مادر و پدر و فرزند و غلام و کنیزک خود دهی روا بود و بعلوی یعنی سید روا بود و بهاشمی روا نبود و بزن خود دهی روا بود قیاس بزکوة مسئله اگر زن صدقه فطر بشوی خود دهد بر قول ابو حنیفه رح روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود وجه قول ایشان آنست که زنی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من صدقه فطر بشوی خود دهم روا بود یا نی پیغامبر علیه السلام فرمود لک اجران اجر الصدقة و اجر الصلة گفت تا دو مزد بود دیگی ثواب صدقه دوم ثواب صله رحم اما ابو حنیفه رح میگوید آن حدیث که پیغامبر علیه السلام فرمود در صدقه تطوع بود در صدقه فطر بنده مسئله اگر صدقه فطر به بنده کسی دهد روا بود یا نی نگریم که خواجه وی تونگر ست یا درویش اگر تونگر ست روا نبود و اگر درویش ست روا بود مسئله اگر سیم دهد بحساب کدام بقول علماء ما رح روا بود و بر قول امام شافعی رح روا نبود وجه قول ایشان آنست که نص در گندم وجو آمده ست و در سیم نی و اما قول علماء ما آنست که چون سیم بحساب بها ی گندم دهد یا جامه بود و مقصود در دو یکی حاصل شود پس روا بود مسئله گندم دادن او لیتر بود یا سیم بعضی گفته اند که گندم دادن او لیتر بود اما صدر شهید رحمة الله گفته ست نگریم اگر سال ست که نان شیرین ست گندم دادن او لیتر ست و اگر

واگر سال بیست کرمان ارزان بیست سیم دادن اولیتر بود مسئله اگر زده من کندم راجمع کرد ندارد بهر انکه صدقه فطر و بیکتن میدهند روا بود
واگر بده یازده و نهند هم روا بود هر چگونه نوند روا بود و برخلاف کفارت یمین که انجا باید که بهر مسکین دو من نهند تا روا بود از بهر انکه حد انتهای اوست
چنین میگزارند اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون مسئله صدقه تکفر زن بر شوهر نیود از بهر انکه در مونث وی من کل وجه نیست
وصدقه فطر خاکروبان و حجامه بر اینکسان نیود از بهر انکه ایشان در مونث وی نیند اگر مرد بر اغلای در ماه رمضان مردی بیسم فضولی از روی
فروخت روز خبر یافت و آن بیسم را اجازت کرد بیسم روا شود صدقه فطر آن غلام بر بائع بود و با برشتری جواب بر بائع و بر مشتری بجای
اگر اشکال کنید که چون خواجه اجازت کرد این اجازت وی بستند میشود بآن روز که فضولی بوی فروخته بیست ملک وی نشده بیاید که صدقه
فطر بروی نبود بآنکه سبب وجوب صدقه فطر بسیده دوم بیست جواب آنست که اجازت در قیام عمل کند در ملاک فی بیسم قائم بیست و بسیده
دوم هلاک بیست لاجرم اجازت در هلاک عمل کند تا صدقه فطر بر بائع و بر مشتری فی نظیر نیست مسئله آنست که زنی بر شوی سه طلاق شده علامه در
پی اجازت خواجه او را خواست و پیش اجازت خواجه دخول آورده بیست خواجه را خبر شد و اجازت کرد آن نکاح روا بود بعد از اجازت خواجه او
نیاورد و آن زن را طلاق داد این بر شوی اول بدان دخول حلال نشود از برای انکه اجازت در چیزی عمل کند که آنچیزی بر جای بود و آن
دخول نکاح بر جای بیست الا دخول هالک شده بیست چون دخول هالک شده بیست اجازت در دخول عمل نکند لاجرم بر شوی اول حلال نشود
مسئله اگر صدقه فطر پیش از ماه رمضان میدهد روا بود و بانی بعضی گفته اند که در پانزده روزه اول رمضان میدهد روا بود و اگر در
روزه آخر میدهد روا بود بعضی گفته اند در دهه آخر دهد روا بود و پیش ازان نی اما جواب درست آنست که اگر بده ماه و یا سه ماه پیش از ماه رمضان
میدهد روا بود فتوی برین قول بیست مسئله اگر فرزند رسیده بیست دیوانه بیست صدقه فطر وی بر پدر روی بود و اگر دختر رسیده و شوهر نداده بیست صدقه فطر وی بر پدر بود از بهر انکه ان دختر در مونث وی بیست مسئله اگر صدقه فطر غلام بر مولی واجب شد پیش از انکه بدهد آن غلام
وفات یافت صدقه فطر از خواجه بیفتد فرق بیست میان انکه خواجه وفات یافت آن صدقه فطر از خواجه بیفتد و انکه غلام
وفات یافت صدقه فطر در ذمه خواجه واجب بیست و خواجه باقی بیست لابد صدقه باقی بود اما آنجا که خواجه وفات یافت در ذمه خادم صدقه نماند
و بیفتد مسئله اگر ده من اندر بسرده تن صدقه فطر واجب شده بیست اگر حیله کند تا کمتر باید دادن آن حیله روا بود و بانی بعضی گفته اند
روا بود ولی کراهیت بود و آن حیله آنست که درویشی را بیارند و دو من کندم بر بیست صدقه یکیس بوی میهند و وی قبض کند باز بایشان بخشد
باز از بهر یکی دیگر بوی دهند اگر ده بار انچنین کنند روا بود مسئله وقت وجوب صدقه فطر بر قول اعلا ما بسیده دوم اوست و بر قول
غروب شمس بیست اگر مردی را فرزند آید پیش از بسیده دوم صدقه فطر بر پدر بود اما اگر بعد از صبح آمد بر پدر نشود از بهر انکه وقت وجوب صدقه
فطر نیامده بیست لاجرم بر پدر نبود و همچنین اگر کافری بعد از بسیده دوم بیان آورد صدقه فطر بروی نبود از بهر انکه واجب وجوب ادا
لاجرم بروی نبود مسئله اگر مردی صدقه فطر را بعد از عید میدهد روا بود همچنانکه زکوة را تاخیر کنی روا بود مسئله اگر صدقه فطر را برادر یا پسر خواهر
بخویشان و بدرویشان بدهد روا بود اگر درویشان نبوند و اگر نی مسئله اگر برای صدقه فطر کسی کندم باو دهد من جو میدهد روا بود از بهر انکه هر دو کالی
جو را کندم دو من بیست و از جو چهار من بیست نی این کال نی آن روا بود اگر دو من باشد دو من جو میدهد روا بود

واگر یکی گندم میدهد و بهای یکی من گندم را سیم میدهد روا بود مردی صد قفیز من آرد و نیم من گندم میدهد بدانکه قیمت وی دو من است روا نبود که جنس یکی است و اگر من گندم و نیم من آرد میدهد بدانکه قیمت وی دو من است هم روا نبود که جنس یکی است و اگر من آرد و نیم نان میدهد روا بود که قیمت وی دو من گندم است که خلاف جنس است وکیلی نیست **باب الحج** بباید دانستن که هر که را استطاعت بود حج بر وی فریضه بود بآیت و بحدیث و استطاعة بقول ما آنست که چندان مال بود وی را که فرزندان خود را کما تقتضی بگذارد و دیگر چندان مال بود که وی را پیاده رفتن جایز نبود و چون از حج باز آید وی را هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پیغامبر علیه السلام فرمود هر که را توانائی حج کردن بود و حج نکند و بمیرد خواه ترسا و خواه جهود خواه ترسا و خواه جهود بمیرد یعنی الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة یعنی حجی که با او معصیت کرده باشد یا داش آن خبر بهشت بود آمده است که هر که حج کند بمال حلال هیچ گناهی نبود الا که خدای تعالی میخواهد تا بنویسند و را بهر قدمی هفتاد نیکی و پاک کنند از دیوان وی هفتاد بدی و نیاکند بنام وی هفتاد درجه در دنیا و در خبر است هر که در راه مکه بمیرد بوقت آمدن هر آینه آمرزیده شود و مقام شفاعت باید و هفتاد کس از اهل خانداده او مسئله اگر کسی را حج فرض شد و نیاورد و وفات یابد حج بروی وام ماند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که پدر من حج نکرد و وفات یافت و نیاورد و اکنون من جهت پدر حج آرم رد ابو دیالی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر پدر تو وام مال بودی که آن وام پدر بگذاردی نیکو بودی و رد ابو دی انگه گفت نیکو بودی چون الله احق گفت وام حق گذاردی احق بود یعنی اولیتر بود و بر قول مالک استطاعت مال ندارد تا اگر توانائی راه رفتن دارد و نیاورد بنده مذمتی میشود **فصل** باید دانستن که حج کردن عبادة است بر وی نیابت برود چنانکه کسی دیگر یا مردی را مردی حج کند باتفاق رد ابو داکه مال دهد که تا رفتن و آمدن خرج کند و پیر او وکیل کند که بر و از بهر من حج گذار و حج گذارد بنیت وی رد ابو د برخلاف عبادتها دیگر که در عبادتها دیگر رد نبود والله اعلم بالصواب **مسئله** اگر در راه شیر حج آورد بعد از ان تواند شد حج دیگر بر وی فریضه نبود از بهر آنکه چون که آنجا رسند که احرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود پس استطاعت یافتم حج وی از فریضه نگفتند لاجرم حج دیگر فریضه نشود **مسئله** اگر مردی دو حج کرد اول فریضه افتاد و دیگر تطوع بود از بهر آنکه حج یک بار فریضه نیست **مسئله** مردی به حج رفت با بنده خویش بعد از ان آن غلام آزاد شد و پیرا استطاعت شد حج بروی فریضه بود از بهر آنکه بندگی مانع بود استطاعت را چون مانع بود آن حج اول که بخواجه آورده است از فریضه ما افتاده بود لاجرم چون استطاعت شد حج دیگر باید که بیارد تا از فرض افتد **مسئله** اگر نارسیده یا بنده حج بیارد چون رسیده شود و آزادی بیابد و استطاعت حج بحاصل آید حج بازباید آوردن بچنین اگر کسی بعد از حج والعیاذ بالله مرتد شد باز استطاعت اسلام آورد و اگر در راه شیر حج گذارد و باز استطاعت یابد دیگر بار واجب نشود و اگر غلامی را خواجه با خود به حج برده و قصد آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام بگرفتن آزاد کندش تا حج او از شیر بیفتد بسلامتی راه از روی ظاهر شرط است مرو جوب حج را نه از روی محرم شرط است و محرم کسی است که در میان او و زن هرگز نکاح نبود تا رسیده و فاسق محرم نشاید بر زن شوی کردن تا محرم شود شرط نیست و برنا بینا و معتد حج نیست اگر مال دارد و واجب بود که کسی را زاد و راحله دهند تا از بهر ایشان حج آرند **فصل** بدانکه اهل روزگار را بنا بر ضرورت عادت چنان رفته است که از بادیه بروند

و بوادی زاهوق رسند جامهای دوخته بیرون کنند غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه اتفاق افتد و هر مردی ازادی برمیان بندند
بشکل ازار کربار و ردای از کتف فرو اویزند جامه نو یا شسته و زنان جامه دوخته پوشند و بروی گشاده دارند و بوئهای خوش
از زن و مرد پس ایشان بر یکی دو رکعت نماز کنند و بر عقب نماز بگویند اللهم انی اریدالحج فیسره لی و تقبله منی یعنی ای بارخدایا من میخواهم که حج
بجای آرم پس برمن آسان کردان از من بپذیر پس آنمردان بآواز بلند بگویند که لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لک لاشریک لک یعنی مردمان برین زیاده کنند لبیک الله والحق لبیک و ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را لازم گویند تا حاجیان
هر کجا که بیابانی برآیند یا بسبی فرود آیند یا کاروانی را بینند که می آیند این کلمات را بگویند و سرکامان پیشتر بگویند و چون بر زمین عرفات رسند
و رنگ گشته تا بروز نرود و پیش از زوال و در عرفه غسل چار ضو یا آبدست کنند چنانکه میگویند در مسجد ابراهیم صلوة الله علیه السلام رونق که در عرفات
هست و آنجا درنگ کنند تا زوال بگذرد پس امام مکه بر منبر برآید و مؤذنان بانگ نماز بگویند و خطیب خطبه گوید و تعبیه بیارند و مردمان را
مناسک حج تعلیم کنند تا مؤذنان اقامت گویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین بگذارند پس آن بوقاق خود باز گردند یا بر نهند و زمانی مستقبل قبله
نشینند در زمین عرفات و دعا میکنند و ثنا و تهلیل و تسبیح و تکبیر بگویند و زمانی میروند تلبیه گویان و باید که تا بوقت غروب در عرفات بوند و این قدر
روزه نگیرند و چون وقت نماز شام درآید بسوی مزدلفه روند یعنی بمشعر الحرام و نماز شام را در وقت نگذارند بلکه تاخیر کنند تا نماز خفتن هر دو نماز
را در وقت نماز خفتن بگذارند بمزدلفه مقام کنند یاد باید کرد که روز بحراست نماز نکنند تا اول وقت و وقوف که بمزدلفه واجب است بیارند و باز نمانند
پیش از برآمدن آفتاب و پس آفتاب چنانکه اتفاق افتد و از جمرة الاولی و وسطی درگذرند چون بجمرة العقبی رسند آنجا هر کس هفت کان سنگ انداز
روی در جانب است و بوقت انداختن روبه بنمازاد و سنگ است باندازه هر سنگی و کلوخی که می اندازند بسم الله الرحمن الرحیم بگویند بزنم شیطان الرجیم را
بوقت انداختن سنگ و پس آن تکبیر بگویند و بعقب سنگ انداختن از بهر دعا توقف نکنند بلکه بوقاق باز روند و موی سر نگیرند یا از سر نخواهد بقدر سه انگشت
بسترند و زنان موی فستر ند و از سر نگیرند سوی بقدر سه انگشت بگیرند پس آنچه محظور است یعنی حرام کرده حاج حلال شود مگر صحبت کردن و وی حرام
تا بوقت خارج شدن از ان اکثر شوط طواف زیارة و هر که خواهد قربان کند و وی واجب نیست در حق کسی که وی قارن و متمتع نبود و قربان هر
ششماه و بز نیز اورا بود و از وی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود و واجب پس قربان کردن بکه در آیند و بمسجد حرام در آیند
و پای راست پیش نهند و بگویند بسم الله و السلام علی رسول الله اللهم زد بیتک هذا تعظیما و تشریفا و تکریما و مهابة و طواف زیارة بکنند بگرد خانه
کعبه هفت بار و ابتدا از رکن یمانی و بحجر اسود کنند و لا کفهای در حجر اسود سوی وی رسانند و باز بر دارند و قبله دهند و از پیش در خانه طواف
کردن گیرند و هرگاه بحجر اسود میرسند کفهای بر روی میمالند مگر وقتی که کسی آزرده شود و انگاه از دور بکفها دست اشارت میکنند
بسوی حجر اسود کوئی که دستها بروی میمالند و باز دستها قبله میدهند و در سه کره اول الاطواف سر بنک دار روند و کتفها بجنبانند
پس طواف دو رکعت نماز بکنند و آن واجب است و بهتر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است
پس ازان باز مسجد بیرون آیند و بدامن کوه صفا که نزدیک ابوقبیس کوه بر آیند و کفها سوی آسمان کنند و در دعا سوی خانه کعبه بایستند و
حمد و ثنا بیارند و دعا بکوشند و حاجتها بخواهند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی بیارند تا میل اخضر دیگر و بار بسیره معهود رفتن

گیرند تا بکوه مروه رسند برآیند و رویها بسوی قبله کنند و تحمید و تحلیل و تکبیر بیارند و دعا کنند و حاجت خواهند و باز فرود آیند و بسوی صفا روند همچنین هفت بار از صفا تا مروه و باز بدیه منا آیند و شب بدیه منا مقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع جمرة الاولی که پیوند مسجد خیف است و هفت در موضع جمرة الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع جمرة العقبه در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سے اندازند آن بظاهر روایت است پس آن عادت رفته است که جمله حاجی سوی مکه روند و بعضی در شهر فرود آیند و بعضی بیرون شهر که آنرا جاهلیه زاهد گویند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی نه انکست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقه رضی الله عنها که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آبدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج گفتیم و تلبیه گویان می آیند تا بخانه کعبه را می بینند تلبیه را قطع کنند و بمسجد حرام درآیند باز سوی کوه صفا بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و تقبیل کردن روا باشد و چند روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه بار روز آمده بودند و خواهند که باز گردند باید که گرد خانه کعبه هفت بار طواف کنند و این را طواف صدر گویند یعنی طواف بازگشتن و پس آن طواف دو رکعت نماز بیارند با ریجاء زمزم روند از آب وی بخورند و بر سر و روی خود بریزند باز بلتزم روند و آن در میان در خانه کعبه و حجر اسود است پس روی و سینه بر و نهند و دست بر پردهای کعبه زنند و ساعتی بدعا مشغول شوند از سر سوز و اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه نکنند بلکه نگران نگران در روی بیرون آیند بر شکل کسی که دوست عزیز را وداع کند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه خدای وداع و وداعت نمیکنم باز خواهم آمدن بتوانشاء الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج دعا میس نیست که لازم بود خواندن وی پیشتر در سعی میان صفا و مروه آیند دعا نخوانند که رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم وانت الاعز الاکرم و اگر کسی بخانه کعبه اندر نیاید باک نباشد و خواب هست که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی آزرده شود و چون بدین در آنجا بعبارة مشغول نباید شد که در آن وقت دعاے باید کرد **مسئله**

مسئله اگر در خانه صیت دیگر بر انجزیه تا از بهروی حج آرد یا نفقه فرستد ثواب حج او را بود و اما فریضه از ترکه نیفتد اگر
حج عذر دیگر برافتد و تا از بهروی حج کند که آن عذر باقی ماند تا بوقت مرگ هیچ فرض از ذمه او نیفتد و بود و اگر آن عذر زایل گردد
پیش از مرگ حج دیگر بار بگزارد این مسئله اگر مردی بسفر بیرون آمده باشد و مرض موت و میت کند به حج او را خانه فرستاده
و هست نفقه او و اگر آنرا حج از ترکه او کنند حج او را فرستاده بفتند و مال او را گرفته بازباید داد و این محرم را موی بر سر نباشد
و ناخن چیده نباشد گردن نباید مگر جامه رفتن پاک بود که شسته باشد و نو کرده سپید و بخسل آرد و اندام ها بخارد و سر خاریدن باک نباشد
ت بدو باکی نیست که سگ گزنده و گرگ و غیر ذلک و زنان هم مردار خوار و مارگزنده و زنبور و پشه مانند آن بکشد زیرا که گزیر
ایشان در حدیث آمده است مسئله محرم اگر یک سر شش بکند یا رو لب مان بدرویش باید داد و اگر دو یا سه را بکند قیمت طعام دهد و اگر
بیشتر بود دو من گندم بقیمت آن بدرویش باید داد مسئله محرم اگر موی سر خود یا ناخن یک دست یا یک پای بوجیند گوسفند
قربان کند و صدقه کند اگر یک انگشت دست را با یک انگشت پا را ناخن بردارد و یک گوسفند قربان کند و صدقه کردن نشاید مسئله محرم
اگر کسی ستور را در حرم بجراند نشاید نیز چیزی را که بوی خوش دارد از میوه و غیر آن ببوید کند روا بود و کراهت نخواهد مسئله محرم بر
ستور از حج پیاده افضلتر بود و کسانیه اگر راه ایشان دور تر باشد که مشقت سفر مرد را بخود کرداند مسئله چون محرم صادق را از حج
کردن عید قربان است بدر هر که وقوف عرفات نیاورده باشد حج او فوت شود زیرا که وی رکن اصلی است پس باید که عمره بیارد تا از احرام
حج بیرون آید و سال دیگر آن حج را قضا کند و قوف عرفات را طهارت شرط نیست و نیت وقوف نیز نیست تا اگر کسی بگوشه عرفات
بگذرد و رای او بطن عرنه قصد برطلب داری برآید و نداند که این زمین عرفات است وقوف تمام بود مسئله طواف زیارت رکن است هر که
او را بعلتی زیارت بیارد محبوب بود و لیکن گوسفند شش ماهه بباید کشتن هر که طواف زیارت را از سه روز دوازدهم تاخیر کند بروی گوسفند
شش ماهه کردن واجب بود و هر که بعد از حیض و نفاس و بر حائض و نفساء طواف صدور واجب نشود مسئله حج فریضه بیست ساله
گزارد و شود و اگر نا رسیده حج گزارد و بعد از آن رسید و استطاعت شد حج دیگر بروی فریضه شود از بهر آنکه در حالت نارسیدگی آن
تکلیف افتاده است که نارسیده اهل وجوب نیست مسئله اگر زنی را مال هست حج بروی فریضه بود و الا اگر ویرا محرم می بود که وی را
دیدار فریضه بود و اگر محرم نیست که ویرا ببرد و دیدار فریضه نبود از بهر آنکه استطاعت زن یکی محرم است چون محرم نبود ویرا بر
بروی حج نبود مسئله اگر مردی حج آورد و بعد از آن حج مرتد شد نعوذ بالله منها حج وی باطل شود و اگر مسلمان شود باز باید حج
مسئله محرم را در خانه احرام نشاید که جامه دوخته پوشد و نشاید که موی سر ترد و نشاید که ناخن بچیند و موی تنها کند و اگر جامه
دوخته پوشد بردی یکدم واجب آید یعنی گوسفند قربانی کند از بهر آنکه نقصان در آورد حجامت کرده حرم کفارت واجب آید گوسفند
از حجامت آنست که گوسفند قربان کند مسئله اگر محرم جامه دوخته پوشد بردی یکدم واجب آید اگر این جامه را بخود بیرون
در روز دیگر باز پوشید دم دیگر واجب شود دانی این مسئله جواب بر تفصیل است بگویم که بنیت آن بیرون کرده است یا نه
جنابت نوست دم دیگر واجب آید و اگر از بهر آن بیرون کرده است که دیگر بار باز پوشد چنین نیست گوی خود بیرون نکرده

دیگر واجب نشود و نظیر این مسئله آنست که محرم پلاکه جامه از خود بیرون کرده است چون عزم آن دارد که پیشتر باز پوشد شرایعت
و یرا جائز دارد همچنانکه مردی گفت که من ماه رجب و شعبان روزه میدارم و رمضان نمی خورم ولیکن عزم میدارد که بعد از عید خورم و یرا شرایعت
همچنان میدارد که گوئی در عین رمضان میخورد و هر که عزم کرد پیش نخورد هر چه گناهان که پیش کرده بود همه است از وی جدا شود و کفاره
چون باز خورد جنایت دیگر بود لاجرم جهد باید کرد تا روزگار خود در انگاه داری چون احرام گیرد سه گره کند کرباس بر میان ببندد و دو سر
کرباس بر کتف کشد ولی کتف چپ را صحرا دارد و نشاید خوشتن را در وقت احرام خاریدن که اگر بخارد دم واجب آید اگر خواهد که بخارد باید
که چرب کند و آن خارش را از خوشتن دفع کند و نشاید که با عیال مباشرت کند که احرام باطل شود و یکی دم واجب آید و نشاید صید کردن
مر محرم را و اگر صید را بگیرد بکشد حرام و مردار بود اما اگر باهی گیرد آن حلال بود و باهی هم بالصواب قوله تعالی احل لکم صید
البحر الآیه ـ فصل باید دانستن که عبارت از حج وقوف است بعرفات تا اگر کسی بعرفات در آید در روزی هیچ وقوف نکند و بگذرد و بخسبد درست
نبود و باید که نماز پیشین را در آخر وقت بجای آرند و هما ساعت فارغ دیگر بار نماز کند ترا قصر و جمع میکنند و بعد ازان بایستد و جمله دعا مشغول شوند
آن وقوف که می آرند جز آنست بر که روز عرفه بر صدیا شب عید بعرفات حج را دریابد چون بسیده عید دمید حج فوت شد تا سال دیگرش تواند
کردن و ازان جا برخیزند بمزدلفه روند و از انجا بمنا روند و در منان کوسفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی بمیت و یکبار و بعد ازان
بروند و خانه کعبه طواف کنند و صفا و مروه روند و سنت آنست که سر در وی و کتف بجنبانند که سنت چنین است مجاور بودن در کعبه بقول
ابو حنیفه رح مکروه است از بهر آنکه تعظیم خانه کم شود و بر قول ابو یوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله اگر چیزی خوش خورد و در احرام بسیار بود
یک دم واجب آید بر قول ابو حنیفه رح اگر اندکی خورد چیزی واجب نیاید مسئله اگر روغن زیت محرم بسر کرد بر قول ابو حنیفه رح بدوی
یکدم واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح صدقه واجب آید تم کتاب الحج ـ کتاب النکاح بدانکه زن خواستن روا است بقرآن و
بحدیث و بهم باجماع امت اما نص قرآن قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و قوله تعالی و انکحوا الایامی منکم و الصالحین
من عبادکم و اماکم اما حدیث تناکحوا تناسلوا و تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی قال النبی صلی الله علیه وسلم تناکحوا ایامی خیر من صایم القایم و قال النبی علیه السلام من تزوج امراة لمالها اعقره
الله تعالی و من تزوج امراة لجمالها جعل الله تعالی و بالا علیه و من تزوج امراة لجمالها اذلّه الله تعالی و من تزوج امراة لدینها اورث فیه
و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بشفاعت من امید میدارد باید که فرزندخود را بفاسق ندهد و اگر بدهد روزی هزار
بروی فرو دایند اما اجماع امت آنست که بهیچ کس نکاح منکر نشده است مسئله بدانکه نکاح بیکراه درست نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده
لا نکاح الا بشهود نکاح نیست مگر بدو گواهان و گواه شرط روائی نکاح است باید که گواه مسلمان بود و آزاد بود و عاقل بود و بالغ بود و مرد بود
تا نکاح روا بود تا اگر بگواهی زنان نکاح کنی چون بایستان مرد نبود روا نبود و اگر بگواهی بندگان نکاح کنی روا نبود و از بهر آنکه بایستان
اهل شهادت نه اند و بگواهی نابینایان نکاح کنی روا نبود و بگواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه گواه کامل باید که بود و ایشان
کامل نیند و در شهادت گواهی ایشان مسموع نبود مسئله نکاح بگواهی فرشتگان و بندگان و نابینایان و بیخبران روا نبود

و بگواهی نابینایان و فرزندان رسیده بنود و در وا بود اگر مسلمان زن جهود و یا ترسا جوید و بگواهی ترسایان و یا بود مسئله نکاح
مست و رست است نکاح آدمیان و پریان شغفان آلی است نیست مسئله بگواهی فاسق نکاح میکنند بر قول علماء امام و ابو حنیفه و بر قول
شافعی رحمه الله آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل چون گواهان فاسق
بودند نکاح درست نبود و اما علماء امام میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضلتر آن بود که حضور بگواهان عدل نکاح کنی پس اگر بحضور
بود و نزدیک علماء امام این استثنا بفسق باز گردد و تا بعید از تو بر نام فاسق ایشان بر خیزد امام زاهد رواست چه فی تفسیر آیه
قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و بعد از این حد بر گزار گواهی ایشان نرانی پذیرند اگرچه همچنان در هوا مرغان پرواز کنند و بر زمان
بهر انگه تو من رهبر انگشت بنان زنانش ببریدم از روی معانی تا نفع زنانش برفت اگر همه عمر یکی گواهی دهند پذیرفته نبود و اولئک
هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا اگر که توبه کنند از بعد این حال و بصلاح آیند فساد و یعنی ایشان شود غزد و
و عزم کنند که پیش نکنند و مستقبل و این استثنا بقول علماء امام بفسق باز گردد و بقول شافعی علیه الشهادة باز گردد و تا بعد از توبه بتر
علماء امام فاسق از دی بر خیزد اما گواهی او را نپذیرند و بقول شافعی چه پذیرند بعد از توبه مسئله بدانکه نکاح مشغول شدن
فاضلتر از نماز و روزه زیادت است یعنی تطوعات نزدیک علماء امام اگر که بتر سد در ترک نفقه و مؤنه و نزدیک شافعی علیه الرحمة
زیادتی فاضلتر است از نکاح اگر تنش بدان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند بگواهی دو نابینایان نکاح درست بود و اما اگر
زن زن و شوی یکی منکر شوند که من ترا نخواسته ام یا من بخو نپیشتن نبوده ام همین دو نابینایان گواهی دهند نزدیک قاضی
مسموع نبود گواهی ایشان از بهر انکه شاید که مردی همان بود که نکاح کرده است چرا که این نابینا آن مرد و زن را بآواز ایشان
میشناسند و اولئک آواز نماند مسئله اگر ده مرد را قاضی بعدالت کرد مردی نزدیک میخواهد بگواهی ان دو کس نکاح ایشان بتواند و اما
درست بود و اما اگر نکاح را منکر شوند از ین دو کس همین گواهان پیش قاضی گواهی دهند درست نبود و تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة
ابدا اگرچه توبه کنند اگر اشغال آرند گویند که چون قاضی گواهی ایشان را نرانی شنود فائده ایشان چیست نظاره ایشان است که اگر ایشان
منکر نشوند عقد جایز بود بلکه می فرماید که گواهی ایشان را میشنوند ما تفرموده که اگر ایشان گواه شوند گواهی ایشان درست نیست گواه
شدن دیگر بود گواهی دادن دیگر و قال فی الهدایة اذا احد المسلمین قذف مستقبل الشهادة بوان تاب و قال الشافعی علیه الرحمة تقبل ابدا
مسئله اگر مردی نکاح میکند بگواهی دو مرد نابینا نکاح درست بود اگر از ین دو یکی منکر شوند قاضی گواهی ایشان را نشنود این همه
علماء امام ابو حنیفه رحمه الله بین گواهان عقد درست نبود بحکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی زنی خواهد که بگواهی
دو مرد خفته یا بگواهی دو خوار زمی عجمی یا بگواهی دو ترکی عجمی یا بگواهی دو هندوی عجمی نکاح درست بود یا نی درین مسئله علماء را اختلاف
است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر انکه ایشان را در علم نبود چنان بود که گواهان نبود ندی و جود و عدم ایشان یکسان
برابر است اما خواجه امام سرخسی رح اورده است که روا بود از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا باشهود و مراد ازین
شهود حضور است یعنی گواهان شرط است و حضرت گواه یافتیم اگرچه ایشان را علم نبود نکاح درست بود و اما اصح است که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی میخواهد ترسا یا جهود بگواهی دو ترسا یا دو جهود بقول محمد رح نکاح درست نبود از بهر آنکه جهود و ترسا
ل شهادة ندانند لاجرم عقد روا نبود بقول امام اعظم و ابو یوسف رح روا بود مسئله مردی زنی میخواهد بگواهی زد پسر
ویش نکاح روا بود اما اگر زن منکر شود درین نکاح را این پسران گواهی دهند قاضی نشنود و اگر پدر منکر شود و نکاح را
ین پسران گواهی دهند مسموع بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
هر جا که از برای پدر گواهی دهند مسموع نبود اما اگر هر کجا گواهی بر پدر دهند مسموع بود مسئله اگر مردی غلامی خود را دستوری
بر دو زن خواه این غلام زن میخواهد بگواهی یکمرد و خواجه خویش این نکاح درست بود از بهر آنکه خواجه غلام را دستوری
او بنکاح و ولایت بود بر خود لاجرم خواجه گواه را شاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگواهی دو مرد از ین دو گواه
اون و پذیرفتن را شنود و یکی از این نکاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که بگواهی یکمرد خواستی باز زن آمیز
باس خویشتن بوی داد مرد پذیرفت آن گواه که اول بار شنیده بود شنید و آنکه بار اول نشنوده بود بار دوم نشنید
ین عقد روا نبود از بهر آنکه چون عقد اول درست و درست نیامده است بسبب آنکه اول یک گواه شنیده بود این بار دوم
احکم هست لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که نکاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
گر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده گفت دادم یا گفت خویشتن بمن فروش بحضور گواهان زن گفت فروختم یا گفت
ویشتن بمن بخش زن گفت بخشیدم یا گفت خویشتن بمن بصدقه کن زن گفت کردم گواهان حاضر بودند درین همه صورت بانکاح
درست بود **مسئله** اگر زن گفت منکه خویشتن بتو حلال کردم مرد گفت روا داشتم درین همه صورت نکاح درست نبود
مسئله بدانکه نکاح به پنج لفظ روا آید و به پنج لفظ نی اما آن پنج لفظ که روا آید زن گوید خویشتن بتو دادم یا بزنی بتو دادم یا
ویشتن را بتو صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک تو کردم درین پنج صورت نکاح درست بود اما این لفظ که درست نبود آنست که زن
ید که خویشتن بتو اجازت دادم یا کابین حلال کردم بامباح کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ نکاح روا نبود **مسئله**
زن گفت خویشتن بتو کردم مرد گفت روا داشتم و گواهان حاضر بودند درین همه صورت عقد جایز نبود اگر زن گفت خویشتن بتو امانت
یا دادم جواب همین است که روا نبود **مسئله** اگر زن گفت خویشتن بتو وام دادم مرد گفت روا داشتم بر قول ابو حنیفه رح و محمد رح ملک
ام گیرنده شود و بقول ابو یوسف رح ملک نشود و حجت ایشان است که چون بلفظ وام ملک وی میشود لاجرم نکاح درست نباشد و حجت
ابو یوسف است که بلفظ وام ملک وی نشود لاجرم نکاح نیز درست نشود **مسئله** اگر زن گفت خویشتن بتو وقف کردم مرد گفت روا داشتم
ابو یوسف رح نکاح روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رح روا نبود از بهر آنکه بقول ابو یوسف رح بحر آنکه گوید وقف کردم درست بود و بقول
ابو حنیفه و محمد درست نبود **مسئله** اگر مردی گفت مرزنی را که خویشتن بمن ده بصد دینار کابین زن گفت دادم مرد هیچ نگفت نکاح درست
بود از آنکه خویشتن بمن ده گفت مرد را امرست از مرد و زن وکیل بود از جانب شوی و اصیل بود از جانب خود چون گفت دادم
بقدر درست بود و پذیرفتن حاجت نبود **مسئله** اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن دادی زن گفت دادم مرد گفت پذیرفتم

عقد درست نبود از بهر آنکه این مرد گفت خویشتن بمن دادی احتمال آن دارد و احتمال حقیقت نیز میدارد و چون شک بود باز پرسیدم
باید که نکاح درست آید مسئله اگر زن آغاز کند که خویشتن بتو دادم مرد گفت پذیرفتم بدو بست درم کابین بعد درم بود یا دو بست درم
بگذریم که اگر زن باز گوید قبول کردم کابین دو بست درم بود و اگر هیچ نگفت کابین همان درم بود از بهر آنکه زیادتی بر بین تملیک است
و تملیک را قبول باید تا درست آید مسئله زنی گفت خویشتن بتو دادم بصد دینار مرد گفت پذیرفتم ولی کابین را نمی گفت این نکاح درست
بود یا نی بقول فقیه ابو اللیث رح درست نبود و بقول ابو حفص کبیر درست بود و حجت وی آنست که نکاح است و کابین فرع چون اصل
پذیرفت کابین بطبیعت وی نیز بذیرفتن بود اما حجت ابو اللیث رح آنست که خویشتن بصد دینار مرد چون مرد گفت که من کابین
بپذیرفتم همچنان بود که من نکاح نمی پذیرفتم لاجرم نکاح درست نبود مسئله اگر مردی دختر نارسیده خود را بشوی میدهد کم از آن
کابین وی است بر قول ابو حنیفه رح روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ابو حنیفه آنست که مصلحت پدر فرزند را بود تو
صلاح وی دان تو و چون وی را شفقت پدر بر کمال بود لاجرم روا بود اما حجت ایشان اینست که کابین حق نارسیده است و پدر را
که حق نارسیده را کم کند لاجرم روا نبود **فصل** ولی اگر زنیست دیوانه و وی را پدر هست و بر ولایت نکاح کرا بود بر قول ابو حنیفه رح ولایت
ولایت پسر را بود و بر قول محمد رح ولایت مر پدر را بود اگر جدا است و برادر ولایت کرا بود بر قول ابو حنیفه رح ولایت جد را بود از بهر آنکه
مقام پدر است و بقول ابو یوسف و محمد رح جد با برادر جمع آید تا حقیقت روا بود مسئله ولایت نکاح نارسیده کرا بود پدر را و اگر پدر نبود و جد
و اگرچه نبود برادر را و اگر برادر نبود و برادر پدر را و اگر برادر پدر نبود پسر برادر را و اگر پسر برادر نبود برادر پدر را و اگر پسر برادر نبود عم
پدر را و اگر خواهر پدر نبود خواهر مادر را و اگر از بنها هیچکس نماند بود قاضی را از بهر آنکه چنین بر فرمود القاضی ولی لمن لا ولی له یعنی قاضی ولی است
هر آنکس را که او را ولی نباشد **فصل** باید دانستن که هر چه وقت که پدر فرزند نارسیده را بشوی دهد فخار نارسیده شرط نبود او تواند که
بعد از بلوغ کرده پدر بر اندازد و کرده پدر پدر را نیز تواند بر انداختن از بهر آنکه پدر و پدر پدر را شفقت بر کمال بود و عقل بر کمال
ایشان مصلحت فرزند را بدان داند که وی آن خویشتن را اما اگر مادر دهد چون بالغه شود خواهد که خویشتن را اختیار کند و خواهد او را
دو فرق میان مادر و پدر آنست که شفقت مادر بر کمال است ولی عقل مادر کمال نیست لاجرم مرد دختر را اختیار بود اما باید که او را
شفقت و عقل هر دو کمال است لاجرم کرده ایشان را نتواند بر انداختن مسئله اگر دایی پدر و پدر پدر کسی وی را بشوی دهد چون بالغه
شود خواهد رد او را رد کند و خواهد بر انداز د از بهر آنکه شاید که ایشان تقصیر کرده بودند و تفحص آن کاری بجا نیاورده بود ند لاجرم بر او
شریعت اختیار نهاد مسئله اگر پدر دختر را بشوی داد که کفو نبود بکابین مهر مثل نبوده یعنی کم از آن بوده بر قول ابو حنیفه رح عقد روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود حجت ایشان آنست که چون شوی کفو نبود کابین کم از آن بود لاجرم در حق وی ضرر بود
نکاح را بود اما حجت ابو حنیفه رح آنست که میگوید که پدر میداند که او از این شوی نیکوئی آید بروی نفقه و جامه که اگر شوی کفو بود دیگر
نیکو تر اشی لاجرم این نفع بود در حق نارسیده روا بود مسئله اگر دو پدر دو جد یکی از قبل نارسیده را بشوی داد بکابین کم از مهر مثل است
و یا شوی کفو نبود باتفاق نکاح درست نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده اما اگر شوی کفو است ولی کابین کم از مهر مثل است در

بود چون رسیده شود مسئله اگر پدر دختر نابالغه را بشوی داد و بی رضا و اذن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر
یعنی باجازة دختر اگر جز بدختر رسید روا داشت کرده پدر را روا بود و اگر روا نداشت برانداخته شود اما جز بدختر رسید دختر
خاموش بود این خاموشی از وی رضا بود و اگر پیشه بود رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه یعنی الله عنها را بامیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد رحمه پیغامبر علیه السلام بایکی بار بیاید و گفت یا فاطمه ترا علی خواستاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش باشید
پیغامبر علیه السلام رفت و دیگر بار علی رضی الله عنه را داد پس هر اعلام شد که اگر خاموش رضا نبودی فرا دادی اما اگر خبر بوی رسیدی دیگر بار
این اگر نشستن وی را بود و یا رضا بنگریم که گریستن با آواز است یا آهسته اگر با آواز است رضا بود اگر آهسته بود رضا بود
باز بعضی گفته اند از مشایخ که بنگریم که آب دیده اش سرد است یا گرم اگر گرم است رضا نبود از بهر آنکه گرمی آب از چشم از اندوه بود
لاجرم رضا نبود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرور بود و سرور از شادمانی بود و چون از شادمانی بود رضا بود باز
امام ابوبکر فضل بخاری آورده است اگر هر دو بخترر سید خاموش بود بر وا بود و یا رضا گفت بنگریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
رضا بود و اگر زرد شده رد بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی غم بود و الله اعلم مسئله اگر مردی دختر بکر بالغه خود
را بشوی داد بخر بدختر رسید گفت که من روا ندارم مردمان علامت کردند مرش را که مرد نیکوست گفت بلا روا داشتم عقد درست نبود از بهر آنکه
با اول چرا که بوی رسید رد کرد نکاح نماند لاجرم نکاح روا نبود مسئله اگر پیر دختر بالغه خود را بشوی داد بخر بدختر رسید
رضا داد و لی همه ایگان گفتند ش که بهول مرد تماهست اگر رد میکند روا نبود مسئله اگر مردی پنج زن را گفت که شما همه هم
خویشتن بمن دهید چهار زن گفتند که دادیم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که ما همه خویشتن بتو دادیم مرد گفت که من چهار
پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید میان آنکه زن میگوید این سخن که مرد گفت خویشتن بمن دهید این سخن
رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که پنج زن میگویند ما خویشتن را بتو دادیم سخن هر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن را
اجازت کرد درست داریم پنجم زن را باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود نظیر این مسئله آنست که دو زن اند در دو خبر و دو
گفت که هر دو خویشتن بمن دهید یکی گفت دادیم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خویشتن بتو دادیم
گفت که من دختر پذیرفتم عقد جائز بود همان معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی داد و آمد و گفت ترا
بشوی دادم برانداز که نفقه کابین دختر خاموش شد بعد از ان شنید که شوی کست گفت روا نمیدارم نکاح برانداخته شود اما اگر نه
ذکر شوی کرد که ترا بفلان کسی دادم دختر سکوت آورد بعد از ان شنید که بکابین اندک داده ست گفت روا میدارم این نکاح
روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام چون فاطمه زهرا رضی الله عنها را بامیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد گران علیا یاذکر ترا علی خواستاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد ذکر کابین نی اگر بنده کابین نکاح روا بود
باستی که پیغامبر علیه السلام نداد پس معلوم شد که اصل ذکر شوی است لاجرم هر جا ذکر شوی بود عقد روا بود مسئله مردی دختر
خود را بمردی داد و کابین پدید نکرد نکاح درست بود بر خلاف کالا چنانچه اگر مردی کالا فروخت و ذکر بها نکرد بیع درست بود و قر

آنست که در نکاح چون کابین بدید کمتی سترا کابین لازم آید اما در بیع چون بها بدید بنگرد بیع لازم نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم بده درم نقره مرد گفت من بدیدم کابین دهان درم نقره لازم بود اگرچه سترای کابین اندر نیابد مسئله اگر زن گفت من خویشتن بتو دادم بکابین هر دو گفت چیزی نیم سترا کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه زن بکابین بنابود مسئله اگر زنی گفت خویشتن بتو دادم بپنج درم نقره مرد گفت پذیرفتم نکاح درست بود ولی گویند شرط کرده کم کم از درم نقره کابین را نابود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم و بهر مسمی نکرد مرد سترا کابین واجب شود اندر خول اما اگر پیش از خول این زن را طلاق داد بر نیمه مسمی واجب آید و مسمی چیزی بود مسمی سه جامه بود نیکی بیاورد و نیکی چیزی دیگر اما اگر مسیس کرده نبود قبل الدخول طلاق او نیم کابین واجب آید قال الله تعالی فنصف ما فرضتم من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و دختر این زن را میخواهد روا بود یا نی بنگریم که با مادر دختر خول کرده هست یا نی اگر خول آورده بود روا نبود و اگر خول نیاورده بود روا بود از بهر خدای تعالی عز و جل فرموده هست و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم یعنی دختران زن شما را که بخول کرده اید در ایشان دخول آورده باشید و اگر دخول نیاورده باشید پس نیست مر شما را که بخواهید دختران زنان خود را که حلال هست اگر دختر را خواهست و پیر اطلاق داد بعد ازان مادرش را میخواهد قبل از یا بعد از دخول روا بود قوله تعالی و امهات نسائکم و مرام کرده شد بر شما مادران زن شما فصل در عقد فاسد باید دانستن که هر جا که مردی زنی خواهد بیکواه این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد بگواه یکمرد و این عقد نیز فاسد بود و اگر مدت کسی بود و پیر اعقد کنی عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد که زن در نکاح مرد بود بقول ابو حنیفه رح نکاح فاسد بود و بقول ابو یوسف و محمد رح نکاح باطل بود و حجت ابو حنیفه آنست که شبهه نکاح هست و هر وقت که شبهه نکاح بود حد ساقط شود و الا جرم این عقد فاسد بود باطل نبود و اما حجت ابو یوسف و محمد آنست که این نکاح باطل هست و زنا هست بر هر دو حد واجب بود مسئله اگر مردی زن میخواهد بگواهی بنده و یکی آزاد نکاح فاسد بود از بهر آنکه بنده اهل شهادت نیست چنان شود که بگواهی یک مرد خواسته است لا جرم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که بر و زن بخواه و این غلام زنی خواست بعقد فاسد بعد ازان و پیر ا خبر شد که این عقد فاسد هست ترک این زن بخواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازت تواند خواستن یا نی بقول ابو حنیفه نتواند خواستن و بقول ابو یوسف و محمد تواند اجازت دیگر حاجت نیاید حجت ابو حنیفه آنست که اجازت کرد که زن خواهد زن خواست مطلق هست هم عقد صحیح را فراز گیرد و هم عقد فاسد را چون اجازة را بعقد فاسد بدیم باز اجازت دیگر باید از بود حجت ایشان آنست که اجازت در عقد کرده شد بود که دیر ا دخول باین زن روا بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لا جرم بهمان اجازت دیگر تواند خواستن فصل در وکالت مسئله اگر مردی مرد دیر ا وکیل کرد که مر ا زنی بنده خواه یا چندین کابین و این مرد دیر ا زن آزاد خواسته بهمان کابین بنکاح روا بود از بهر آنکه چون بنده بود نفقه بر شوی واجب نیاید تا نگاه

که خواهد و برا باین شوی تسلیم نکرد و چون زنی آزاد خواهد نفقه حال و جب آید پس لاجرم ازین روی مضرر بود بر شوی پس نکاح روا نبود
مسئله اگر مردی مرد یرا وکیل کرد که مرا زنی بخواه آزاد به و دینار وی زن بنده است بهان ده دینار روا نبود از بهر آنکه چون آزاد خواهد
فرزندان آزاد آیند و چون زن بنده بخواهد فرزندان آزاد آیند و چون بنده بخواهد فرزندان وی بنده آیند و ضرر بود حق شوی که فرزند
وی بنده و دیگران بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام گفت الولد مبهم الام فی الرق و الحریة یعنی فرزند تبع مادر است در آزاد و در بندگی پس لاجرم
فرزندش بنده و ضرر بدو باز کرد و ازین سبب روا نبود مسئله اگر زنی مرد یرا وکیل کرد که مرا شوی ده بعد از دم و این وکیل مرد را بخود دهد روا
روا نبود از بهر آنکه وی وکیل است بدادن بخواستن نی مسئله اگر زنی گفت مرد یرا امر الشوی ده هر که تو خواهی بخود ده او روا نبود از بهر آنکه
کلمه منکر است و تو مر شوی را معرف و منکر داخل نشود پس لاجرم بخود دهد روا نبود و نظیر این مسئله آنست که مرد گفت که هر که این غلام مرا بزند
این غلام من آزاد از مال من خود زنش آزاد نشود از بهر آنکه کلمه هر که منکر است و این گفتن مرا معروف و این منکر در معروف داخل شود یا اگر
همچنین گوید که هر که این غلام را بزند از مال من آزاد اگر خود زنش آزاد شود از بهر آنکه وی در این معرف نیست چون زن او نیز آزاد نشود
مسئله اگر مردی مرد یرا وکیل کرد که مرا زنی بخواه آن زن نیز همین مرد را وکیل کرد که مرا بشوهی ده اگر چنین مرد پیش گواهان بگوید که من
موکله خود را که فلانه است فلان را بموکل خود دادم که محمد نام که این غلان است دادیم از بهر موکل خود پذیرفتم نکاح روا بود و همچنین اگر مرد یرا بهر
برادر است و یکی دختر برادر دیگر و هر دو نارسیده این عم میگوید که شما گواه باشید که من دختر برادر خود را بپسر برادر خود دادم یا پسر برادر خود را
بخواه دادم نکاح درست بود چون هر دو نارسیده بودند مسئله اگر خواهد که بکر خود را بغلام خود میدهد پیش گواهان بگوید که دین غلام بر من چندان است
شخصی را قائم مقام خود کند و شخصی گوید دانسته است فرق است میان این مسئله و میان آنکه مرد یرا وکیل کرد که مرا غلام بخر به ده دینار و دیگری گوید
مرد را وکیل کرد غلام مرا بفروش او میگوید که من این غلام را به ده دینار بعد ازین فروختم و از بهر خریدم که این هر دو را بود از بهر آنکه یک شخص در باب
نکاح هم فصیل و هم وکیل بودن روا نیست اما در باب بیع نی از بهر آنکه یکتن هم بفروشنده و هم خریده روا بود مسئله اگر مرد یرا وکیل کرد که فلانی را
بخواه از بهر من بصد درم وکیل رفت چنان زن را بجهت خود خواست چند سال بعد از آن این زن را طلاق داد و عدت این زن بگذشت از بهران
مرد میخواهد که وی را وکیل کرده بود همین زن را روا بود از بهر آنکه وی را معزول نکرده است از وکالت لاجرم وکالت بابود و عقد درست بود مسئله
مردی مرد یرا وکیل کرد که فلان زن را از بهر من بخواه و این وکیل رفت تا بخواهد موکل پشیمان شد مرد مانرا گفت شما گواه باشید که وکیل را از
وکالت معزول کردانیدم پس وکیل را از معزول کردانیدن وی معلوم نبود معزول نشود چون آن زن بخواهد عقد درست بود از بهر آنکه وکیل را
شرط است معزول را مسئله اگر مردی مرد یرا وکیل کرد که فلان زن را بهر من بخواه این وکیل رفت تا بخواهد موکل پشیمانی شد که خود را بخواهد
بخواهد چنان که او وکیل معزول شود بی آنکه وی را معزول کرده باشد که خواهر آن زن بخواهد یا مادر آن زن را یا دختر آن زن تا معزول شود یا چهار
زن را بخواهد آن وکیل معزول شود از بهر آنکه چون چهار زن بخواهد این زن پنجم شود لاجرم روا نبود و خواهر زن را و مادر زن را و دختر زن را بخواهد روا نبود
مسئله اگر مرد وکیل کرد مرد یرا که مرا بفلانکس ده وکیل برفت تا این زن را بآن مرد دهد کسی دیگر این زن را بخود داد که او نیز وکیل است
چیست تا آن نکاح که وکیل کند درست نباید جواب زن باید که شوهر خود را بامر دیگر دهد تا نکاح وکیل درست نباید اگر زن از خود شیش بمرد و بکر داد

از بهر آنکه باب فرج است و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند از یکی نکاح کند **مسئله** مردی پسر را بگیل کرد که برو فلان زن را از بهر من بخواه بصد درم این پسر رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بصد درم نمیخواهم وکیل گفت که خویشتن بصد و پنجاه درم دادی گفت دادم نکاح موقوف بود باجازت موکل یعنی شوی اگر شوی بداد و عقد درست بود و اگر نی برانداخته شود و اگر وکیل شوی را خبر نداد که من بصد و پنجاه درم خواسته ام شوی این زن را بخانه آورد و چند سال بزیر بود و بعد ازان وی را طلاق داد زن گفت که کابین من بصد و پنجاه درم بود و هست مرد گفت که من ترا بصد درم خواسته ام وکیل بغلط کرد نکه وی را بچند درم خواستی گفت بصد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده هست اگر باز خواهد بر طلاق زن وی بود **مسئله** اگر مردی زن خویشت گل بدید آید یا پستی یا دوانه یا کند و بوی دیوانگی بر قول علمای ما رد نتوان کردن و بر قول شافعی علیه الرحمه درین همه صورتها رد نتواند کردن **فصل** در نکاح موقوف **مسئله** پدر دختر بالغه خود را بشوی داد پی علم وی و این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت کند آن نکاح درست بود و اگر نه برانداخته شود **مسئله** اگر مردی پسر بالغ خود را زن خواست بعلم وی عقد موقوف بود باجازت پسر اگر پدر به پسر سید گفت رو طلاق فرستاده این از وی اجازت بود نکاحش درست شود **مسئله** اگر غلامی بیدستوری خواجه زن خواست این نکاح موقوف بود باجازت خواجه اگر خواجه اجازت دهد روا بود و اگر نی **مسئله** مرد برازنی هست آزاد و فضول و برا یکی زن بنده خواست خبر بشوی رسید اجازت کرد این نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود و لا تنکحوا ان مسه علی الحره غلام خسیس کبرک را برا زاد و اما اگر زن بنده بود بر بالای زن آزاد میخواهد روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرمود انما کحوا الحره علی الامة نکاح کنید آزاد را بر بنده **مسئله** مردی دو زن خواست یکی آزاد و یکی بنده یک عقد فقد در آزاد درست بود و در بنده ای از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح هست که اگر آزاد را بر بنده میخواهد روا هست و اگر بیش از بنده میخواهد روا هست و حرم نکاح آزاد قوی تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و بنکاح بنده ای **مسئله** اگر مرد برا یک زن هست و رخصتی یافت و خواهر این زن را از برای همین مرد خواست پیش از آنکه خبر باین رسید ی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکند خواهر زن را روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتهاء اذن هست که در ابتداء هم چنان بود که گوئی هر دو خواهر را در یک عقد خواسته است **مسئله** مرد برا چار زن هست فضولی رفت هست و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسید ی و برا ازین چهار زن یکی وفات یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد روا نبود از بهر آنکه اجازت انتهاء اذن هست که در ابتداء **فصل** باید دانستن مرد آزاد را چهار زن حلال هست و مرد بنده را دو از بهر آنکه بندگان نیمه آزاد اند در حکم **مسئله** اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید خواجه این غلام را آزاد کرد بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتهاء اذن هست که در ابتداء و الله اعلم **مسئله** اگر دو را اجازت میکند بنگریم که اجازت نکاح کننده هر چهار را یکی عقد خواسته هست هیچ روا نبود اما اگر جدا جدا خواسته هست دو را روا بود **مسئله** مرد برازنیست در نکاح این زن خود را طلاق داد و در عدت

خواهد این زن میخواهد روا نبود از بهر آنکه حکم عدت را حکم نکاح است مسئله مردی سوگند خورد که مرزنی نخواهد از وی طلاق اگر کسی را وکیل کرد و وکیل رفت و زن خواست طلاق شود از بهر آنکه وکیل قایم مقام موکل است اکنون چه باید کرد تا طلاق نشود باید که این مرد سوگند که خورده است با عالمی بگوید که من مخاصم به نکاح فضولی این فضولی برود و بیرازن خواهد و بیا بگوید که فلانرا از جهت تو خواستم شوی گوید رد داشتم بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح طلاق شود و بر قول محمد رح طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت تکرد نیست نکاح کردن نی دلیل بر بیکه اجازت است که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود حجت ایشان آنست که چون گفته که رد داشتم همچنان شود که کسی که خود رفته و خواسته اما اگر باید تا با تفاق طلاق نشود چون فضولی بیکوید که من فلان را از جهت تو خواستم وی چیزی با این مرد ندهد که کیرد بآن زن ده بحساب کابین این اجازت بود بفعل چون اجازت بفعل بود طلاق واقع نشود مسئله فضولی مرد بیرازنی خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید فضولی رجوع کرد شوی خبر یافت که فضولی بیرازن خواسته است و باز گردانده گفت من این نکاح رد داشتم هر چند فضولی بر انداخته بود این عقد روا بود فرق است میان این مسئله و میان مسئله که فضولی مرد بیرا علامی خرید پیش از آنکه خبر بامر رسید فضولی گفت من این بیع را انداخته ام این بیع بر انداخته شود از بهر آنکه در باب بیع و شرا حقوق راجع بفضو بود اما در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست لاجرم رجوع از نکاح درست نبود اما حقوق بیع راجع بوی است لاجرم بیع نماند مسئله فضولی مرد بیرا چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید چهار دیگر خواست و دوی دیگر بر وه نکاح موقوف بود باجازت و می خواهد چهار اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد و اخر را مسئله مرد بیرا دختری است و دو مرد بیامدند که ویرا دختر بود بیکی مرد گفت مرا دختر است بیکی از شما دادم پیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دختر را بامن مرد دوم دادم عقد دوم روا بود و ازان عقد اول نی از بهر آنکه نکاح اول بیگانه بوده است درست نیامده بود و دل ازان دوم را و گواه یافتم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله مرد زن ترسا میخواهد یا جهود روا بود و اگر زن عربی میخواهد یا مغ یا نخوشاک روا نبود از بهر آنکه ایشان را دین نیست اما جهود و ترسا اهل کتاب اند چون اهل کتاب بود روا بود و کیل بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود سوا با المجوس سنت اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و غیر اکلی ذبائحهم گفت برین مغان سنت نهید جز آنکه دختران ایشان را نخواهید و کشتهای ایشان را نخورید مسئله اگر زن ضابئه میخواهد بر قول ابو حنیفه رح روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود ضابئه آنست که از دین ترسائی بدین جهودی رود یا از جهودی بترسائی رود و این را صابی خوانند مسئله اگر دو مرد بند هر یکی را یکی دختر ان دختران را خواست و این دختر ان را خواست یکی را از زن دی دختر آمده یکی را بیکدیگر میدهند روا نبود از بهر آنکه از نبیرهای هر یکی سر یکدیگر را دختر و اسپر باب خال خواهر میشود و دختر باب خواهر را خواستن روا نبود و اصل اعظم مسئله اگر دو مرد اند هر یکی را خواهر است این خواهر ان را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و از یکی اسپر یکدیگر میدهند روا بود از بهر آنکه دختر عمه شوند و اسپر خال و دختر و دختر عمه اسپر آمد و یکی را دختر بیکدیگر میدهند روا نبود از بهر آنکه یکدیگر را عم و عمه میشوند و عم و عمه را بنکاح روا نبود فصل در عرست باید دانستن که کیابند بر تو حرام مؤبد و کیانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح روا نبود و وقتی نکاح روا بود اما آنها که حرام مؤبد اند مادر است و دختر و خواهر و عمه کان و خال کان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر شیر

دختر شیر مادر زن و دختر زن که مادر را داخول کرده بود و زنان پسر که از صلب او نباشد و زنان پدر انبیا
پسر دارند که حرام مؤبد اند که هرگز به نکاح نشایند اما اینها که حرام موقت اند یکی دختر زن است که با مادرش داخول
نکرده باشی چون مادرش به اطلاق دهی دخترش بر تو حلال شود و دیگر خواهر زنست که تا مادام که یکی خواهر در عقد تو بود و عقد
دیگر نداند بود و دیگر عمه زن است و خاله زنست عمه زن و خاله زن بر تو کس تا آن وقت حرام است که این زن در نکاح دیگری
آید پس آنگاه شیعه علیه السلام فرمودند که خواه علی عمتها و الا علی خالتها و الا علی بنت اختها و الا علی بنت اخیها دیگر زن مگیر که کار
بکلی نه شاید تا ایمان نیارد و مکاتبه خود را خواستن بر تو روا نبود تا آزاد نشود و زن آزاد خواستن بر تو روا نبود تا چهارم زن و عقد تو نباشد
تمام عدت تو و کنیزک بر زن حره خواستن بر تو روا نبود تا آزاد ما ملاق ندهد و عدت وی نگذرد و دختر برادر زن و دختر خواهر زن را
خواستن بر تو روا نبود تا مادام که آن زن در نکاح وی بود و اینها همه حرام موقت اند دیگر زنا پدر و زن پسر صلبی به نکاح بر تو روا نبود و زن
پسر زن پسر بر تو به نکاح روا نبود و هر چه حرام از راه نسب است از روی حسب نیز حرام است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود یحرم من
الرضاع ما یحرم من نسب یعنی حرام میکند در رضاع آنچه از روی نسب حرام است از بن حدیث چهار مسئله مستثنی است یکی آنکه مادر کلان
نبیره ما شیر داد دختری را حرام نشود دوم آنکه مادر شیر خواهر مرا نشاید خواستن و سیوم آنکه خواهر پسر شیر خواهره را نشاید خواستن
چهارم آنکه خواهر برادر شیر را نشاید خواستن اینها که پیش از مسئله مستثنی نوشته شد حرام موبده بود اند بر تکیس و اینها همه بنت
و چهار کس اند و دوازده از نسب دوازده از نسب و الله اعلم **کتاب الرضاع** باید دانستن که مدت رضاع چند است بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال است و بقول ابو حنیفه رحمة الله دو و نیم سال است و بقول زفر سه سال است بقول حسن بصری جهار
سال است و بقول بشر کل عمر حجت ابو حنیفه رحمه الله است قوله تعالی حملنه فصاله ثلثون شهرا حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله است
قوله تعالی و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین پس برادران تمام الرضاع و بقول مالک سه سال است فایده این مسئله اینجا باید
آید که کودک چه دو و نیم سال شیر خورد بعد از دو و نیم سال زنی دیر آشیر داد ان زن مر دیرا مادر نبود تا فرزندان زن مر این کودک را به
نکاح نشاید خواستن بقول علماء ما و به نزدیک زفر و مالک مادر شود و اگر بعد از دو سال شیر خورد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما
الله حرمت رضاع ثابت نشود و ایشان میگویند که کودک این کودک چه بند و سال رسته شود تمام پس مستثنی شده بود و از شیری
بعضی مشایخ گفته اند که اگر پسر کرد بود دو و نیم سال شیر باید دادن و اگر دختر کرد بود دو سال مسئله زنی یک پسر ک را شیر داد اگر این
دو دختر بود همه این پسر کرا حرام بود اما اگر این پسر ک را خواهر دیگر است یکی از این فرزندان این زن مر ان دختر را خواهد بود و از بهر آنکه
ایشان بر یک دیگر را نشاید خواهر برادر شیر شود و خواهر برادر شیر نکاح روا بود و همچنین اگر پسر کان به پستان کی جمع آید کودکان دیگر خانه
مر این زن را اگر یکدیگر را خواهد روا بود **فصل** باید دانستن که همچنانکه مادر نسبی و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر حرام اند بر این
کس از روی شیر همچنان را که یاد کردیم نیز حرام اند همچنین زن پدر و زن پسر شیر چند فرسوی بود بر تو حرام موبد بود و اند از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام
فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اینها که یاد کردیم جمله بنت و اند **مسئله** باید دانستن که همچنانکه از زن حکم شیر صورت بندد از

مرد نیز صورت بندد تا اگر دو کوچه از یک پستان شیر خورند خواه در یک حال خواه پیش و پس خواهند بود در یک پستان چنانست اما اگر شیر
از پستان زن شیر خورد و بعد از ده سال دختری هم از این پستان این زن شیر خورد بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه خواهر و برادر شوند و عبد الله
عباس رضی الله عنه گوید همچنانکه شیر زن در استی حکم شیر مرد همان دانی تا اگر مرد را دو زن است هر دو با شیر و یا دو کنیز است هر دو با شیر خورده
از همین روست یکی دختر از این زن شیر خورد و یکی پسر ایشان زن بر دو برادر و خواهر شوند و نکاح میان ایشان روا نبود و حکم رضاع پیوسته شود
و از بهر آنکه شیر مرد است زن این مرد است چون شیر از وی بود چنانکه شیر از وی بود چنانکه شیر یکی مرد را از نکاح باز دارد شیر یکی مرد نیز باز
باز دارد و از بهر آنکه گفتم شیر که از زن صورت بندد از مرد نیز صورت بندد از بهر آنکه شیر مرد از وست تا اگر کوچه از زن
شیر خورد مادر وی شود و انشوی نیز پدر وی شود بحکم شیر مسئله مرد را دو کوچه خورد است یکی پسر و یکی دختر که این دو کوچه وی از زن
شیر خوردند که این زن را سه چهار کوچه از شویان پراکنده نی از این شوی از آن وی همچنین را روا نبود که این دختر که از وی شیر خورده است
نکاح کنند از بهر آنکه این کوچکان وی از همین پستان شیر خورده اند و این دختر و این پسر که همه از این پستان جرم خواهری و برادری میان ایشان ثابت شود
اما اگر شوی این زن را دختران دیگر از زمان دیگر از این زن نی نشاید که این پسر را که از وی شیر خورده است از آن دختران وی زنی کنند همچنین مرد را نشاید
از زنان دیگر نشاید مر این پسران را که مر این دختر را زنی کنند از بهر آنکه از زن وی شیر خورده است مسئله مرد را دو کوچه است پسر خوانده یکی دختر یکی
پسر زنی مر این دو کوچه را شیر داده مر این زن را شوی است اکنون نشاید مر این شوی را که دختر را که از وی شیر خورده است زنی کنند از بهر آنکه همچنان که
زن مادر شود این مرد پدر شود و هر گز میان ایشان نکاح روا نبود همچنانکه مرد را روا نبود پدر و دایه را نبود و پدر پدر و دایه را نبود و همچنین میرو دام
علیه السلام و پسر و دایه را نبود و همچنین میرو دتا قیامت و همچنانکه پدر پدر و دایه را و پسر و پسر و دایه را نبود و عم و دایه را و دایه را نبود و خال و دایه را نبود حاصل
آنکه هر چه به نسبت وی را نبود به شیر نیز روا نبود مسئله همچنانکه این زن مر این شیر داده را بنکاح روا نبود مادر این زن نیز روا نبود و مادر این زن و دختر و خواهر این زن
نیز روا نبود و خواهر این زن نیز روا نبود و عمه و خاله این زن را روا نبود مسئله زنی است شوی نا کرده و دایه شیر آمد که چه کس را شیر داد حکم شیر ثابت شود و دایه را
جواب شود اگر کس گوید که شوی نیست چگونه حکم شیر ثابت شود جواب آنست مارا سخن در شیر است در شوی نی چون شیر یافتم که از جایگاه خویش
بیرون آید بر اینمعنی حکم شیر ثابت کنم و اگر گوید که بچه بی پدر را نبود و صورت نبندد و شیر نیز بی شوی صورت نبندد گوییم که بچه بی پدر صورت نبندد
اما شیر بی شوی صورت بندد لاجرم که بر چندین شیر انشوی نیست چون شیر یافتم که از جایگاه خویش بیرون می آید و بچه در زیر این پستان شیر خورد حکم
رضاع ثابت شود مسئله مرد را زنیست با بارست شوی پرسید گفت که چون تو بارهی ترا طلاق این زن چون بار نهاد طلاق فرود آید و زن بر وی
حرام شود و نفاس کند شست و یکی پاکی بعد از نفاس و سه حیض از بعد وی دید چون اعدتش گذشت شوی دیگر کرد اکنون در این حال یکی
بچه را شیر داد وی خود مادر شود و پدران بچه که شوی شصتین یا پسین یا میانین از سه حال بیرون نبود یا این که چه را شیر داد پیش
از آنکه از شوی دوم بار گرفتی یا شیر داد آن وقت که از شوی دوم بار گرفته بود یا شیر داد بدان وقت که چه آورد از شوی دوم اما اگر شیر داد پیش از آنکه
از شوی دوم بار گرفتی بالتفاق بر این که چه از شوی شصتین بود از بهر آنکه این شیر از شوی شصتین است پس وی پدر بود اما اگر شیر بدان وقت داد که از شوی دوم
که چه آورد بالتفاق بر این که چه شوی دوم بود چون که چه وی دید شیر از زن شوی شصتین نبود و شیر وی منقطع شده بود و چه منقطع شده حکم وی نجاست اما اگر شیر بدان وقت داد

کہ بچہ شوی دوم در شکم بود اکنون پدر کہ بود اینجا اختلاف ہست ابو حنیفہ میگوید کہ بچہ شوی پیشین بود از بہر آنکہ در شیر دوی یقین است
و در شیر شوی دوم شک و اصل نیست کہ الیقین لا یزال بالشک یعنی یقین بشک زائل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید کہ ما مبتلائیم
بر دو شیر نزد ما حکم کنیم و گوییم کہ بگو این شیر کیست ہر کدام را کہ بگوید پدران شود محمد ہم میگوید کہ این باب حلالیست و حرامی چون مبتلا
شدیم بدو شیر و حکم نمیتوانم کردن کہ شیر کدام شوی ہست و در باب حلالی و حرامی احتیاط شرط ہست گوییم ہر دو شوی پدر این کودک
شوند و باز بعضی گفتہ اند بنگریم این مرد شیر پیشین گذشتہ ہست از شوی دوم بود و اگر بہمان ہست از شوی پیشین بود مسئلہ
اگر شیر زنی بام سکورہ بخوشید پیش از انکہ این شیر را باین کودک دہد مرد و زن این واقعات یافت باز نی مرد و ہر دو بستانہا بر شیر ہست اکنون
در حال مردہ کی کودک از پستان مردہ شیر خورد بہمہ حال حکم شیر ثابت شود از بہر آنکہ جائز ہست شیر از خشت چون جائز ہست شیر از پستان مردہ باید
و بر هم ہر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئلہ اگر کسی سوال کند کہ از مردہ شیر بجوشیدن میتوان گفت و حکم شیر حرام چرا باید کہ رضاع
ثابت شود جواب گوییم کہ این سوال باطل ہست بیک مسئلہ و آن آنست کہ اگر شیر از زن زندہ بجوشند در سکورہ یک قطرہ می در انجا
افتد ذبح خود و اقتاد آن شیر حرام شود با ہمہ اگر ہمان شیر را بگربہ داد ندہ خورد حکم شیر ثابت شود اما اگر ہمین شیر در بینی گربہ
اندر ریختند ہم حکم شیر پیوستہ شود از بہر آنکہ مقصود از شیر غذا ہست اگر از راہ دہان اندر ریزی ہمان غذا بود و اگر از راہ بینی
اندر ریختند ہم حکم شیر پیوستہ شود از بہر آنکہ مقصود از شیر غذا ہست اگر از راہ دہان اندر ریزی ہمان غذا بود و اگر از راہ بینی
ریزی ہمان غذا ہست بدینمعنی گفتم کہ حکم رضاع پیوستہ شود اما اگر بادام بس اندر ریختند یا بگوش اندر ریختند بدین دو جا حکم شیر
ثابت نشود از بہر آنکہ مقصود از شیر غذا ہست و اندرین دو جای منفعت شیر غذا حاصل نیاید لا جرم ثابت نشود و فائدہ دیگر آنست
کہ رسول علیہ السلام میگوید کہ شیر مرگوشت را بروباند و استخوان را قوی کند و ریختن شیر بدین دو جای از بہر دارو بود و نیاز بہر غذا
و بر هم حکم رضاع ثابت نشود مسئلہ اگر شیر زنی را بجوشیدند و با دارو بیامیختند و بگربہ دادحکم رضاع ثابت شود یا نی بنگریم اگر شیر
غلبہ کردہ بود شود و اگر غلبہ دارو بود نشود و اصل آنست کہ حکم مر غلبہ را بود مسئلہ اگر در شیر نان ثرید کردند و بگربہ شیر خوارہ
دادند اگر شیر غالب ہست حکم شیر ثابت شود و اگر سرید غالب ہست حکم شیر ثابت نشود و شیر خوار کی پیشتر آدمی ثابت شود و شیر اگر بر
تا اگر دوغ بگربہ شیر کی یا دکا دہند حکم شیر ثابت نشود مسئلہ چہ مقدار شیر زنی باید خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول ابو حنیفہ
بیکبار یکمیدن و خوردن و بقول شافعی رح بچند بار یکمیدن و خوردن و مدت رضاع بحنیفہ دو سیم سال ہست و بقول ابو یوسف و محمد رح
دو سال و این قول شافعی ہست و بقول زفر و مالک تا سہ سال ہر چہ فرو سوی دو سال باتفاق حکم رضاع شود و بر چہ زاید
از سہ سال ہست حکم رضاع ثابت نشود باتفاق و ہر چہ اندرین میانہا ہست اختلاف ہست چنانچہ یاد کردیم مسئلہ اگر مردی شیر
خود را بخورد و نکاح را ہیچ زیان ندارد مسئلہ مردی دختری شیر خوارہ بزنی کرد و مادر این مرد بیامد و مر این دختر را شیر داد
یا دختر انیمرد بیاید یا بیاید یا بیمرد بیاید باخالہ انیمرد و یا زن برادر را شیر دہد حکم رضاع ثابت شود یا نی اگر دختر
انیمرد شیر داد برانیمرد حرام شود از بہر آنکہ دختر دختری شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از بہر آنکہ خواہر وی شود و اگر جدہ
وی داد ہم حرام شود از بہر آنکہ عمہ وی شود و اگر عمہ وی داد اینجا حرام نشود کہ دختر عمہ وی شود و دختر عمہ نکاح روا بود و اگر خالہ

دی و اجنبی حرام نشود از بهر آنکه دختر خاله دی شود دختر خاله بعقد روا بود و اگر زن خال او نیز دو شیر داد هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خال مباح روا بود
نسبی پیش نیز روا و اما اگر زن پسری شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه دختر پسری شود و اگر زن پدری شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه خواهری شود
ایجای بود که زن پسر را شیر از پسری بود یا زن پدر را شیر از پدری یا جده را شیر از جدی خورد یا زن برادر را شیر از برادری از بهر آنکه چون
شیر از پسری بود دختر پسری بود و دختر پسر نسبی روا نبود چون زن پدر را شیر از پدری بود خواهری بود و چون زن جد را شیر از
جدی بود عمه و یا خاله دی بود چون زن برادر را شیر از برادری بود دختر برادری شود اما اگر شیر ایشان از کسی اجنبی بود در همه
مسلمها روا بود **مسئله** تنبیه‌ها که این زن بر مرد حرام شود نیم کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه قبل الدخول فرقت افتاد میان
میان ایشان چون عقد را از جای دیگر پدید آید چه گوی آنیم نیمه کابین بدین زن شیر دهنده باز کردو بانی نکنیم که اگر شیر دهنده چه میکوید اگر
میکوید که من اینمسئله را نمیدانستم عالی از بهر شفقت دادنم تواند شوی که بوی رجوع کند از بهر آنکه هر یکی از مسلمانان را فرائست که بشفقت و حسن
بان شوند چون مقصود دی شفقت لاجرم شریعت وی را معذور دارد و تاوان کابین بروی نیفکند اما اگر شیر دهنده میکوید که من اینمسئله نمیدانستم
و لیکن مقصود من آن نبود که تا وی بردی حرام شود این شوی بدین شیر دهنده رجوع کند و نیمه کابین از وی بستاند **مسئله** مرد میرانی است
بالغه و مر این زن و برادر است و این مرد یکی دختر کی شیر خواره برانی کرده است و زن دو شیره و یکی نان خواره یکی شیر خواره و در زن
نان خواره مر این زن شیر خواره را شیر داد در ساعت بمرد و زن بر شوهر حرام شوند از بهر آنکه بمرد خواهر ان شوند دو خواهر در یکعقد روا نبود و لیکن بر آنکه
پیغامبر علیه السلام میکوید من کان یومن بالله والیوم الاخر فلا یجمع مسیاه رحمه اختین چنین گفت پس کعبه خدای عزوجل کرده است و بروز قیامت مقرر آمده
است اب خویش را جمع نکنید میان دو خواهر از بهر این معنی را گفتم که عقد روا نبود در میان دو خواهر اکنون چون بمرد حرام شدند بر مرد نیم کابین واجب
که بدین شیر خواره بدهد از بهر آنکه فرقت او قبل الدخول است و آن زن نان خواره را نیم که قبل الدخول است یا بعد از دخول است اگر قبل الدخول است
نیم کابین واجب آید و اگر بعد از دخول است کل کابین واجب است چون این کابین بدهد بدشوی بر بن زن که سبب فرقت وی بود رجوع کند بانی باز گر
بدین کابین زن شیر خواره رجوع کند بگر که شفقت دعی کند انجا رجوع نتواند کرد زن را کابین بالغه نکنیم که قبل الدخول است یا بعد از دخول
اگر قبل الدخول است رجوع کند بیحیانکه کابین نارسیده از بهر آنکه واجب آمده است کابین این زن بر مرد و اینمرد از وی هیچ منفعت برداشته است
اما چون دخول آورده بود کابین بر مرد مبوکد شده بود هیچ حال از عمر و نعقد **مسئله** اکنون چون مرد وی حرام شد کدام نفقه را بانی کنند
نکنیم اگر مرد قبل الدخول اند اختیار مرد را بود هر کدام را خواهد بدهد اما اگر بان زن نان خواره دخول آورده است و بر انی کند که در عدت
وی است دان شیر خواره را نتواند که بر انی کند تا در عدت این نان خواره نکند **مسئله** مرد میرانی است یکی نان خواره و یکی شیر خواره این
زن نان خواره مر آن زن شیر خواره را شیر داد اکنون این زن نان خواره مادر آن زن شیر خواره وی شود و هر یکی مادر را بود حده را بهمان حکم که
از بهر آنکه حده بچون مادر است پس مادر دو دختر شوند و مادر و دختر هر یکعقد روا نبود اکنون چون مرد و بروی حرام شدند بعد از بن مر این زن
نا رسیده را نتواند کرفتن بزنی بانی نکنیم که بان زن نان خواره دخول کرده است بانی اگر دخول کرده بود روا بود و اگر دخول نکرده بود خلوت
نیز نکرده روا بود و اگر خلوت کرده است و دخول نکرده هم روا نبود تا این زن نان خواره در عدت وی بود و عدت را حکم کاح بود از بهر آنکه

بمیرد نکاح فسخ میشود اکنون مرین کابین بها برین زن شیر بسنده باز کرده و باقی باری کابین شیر خواره باز کرد اگر زنروی با منفعت بر
نه شده است و کرین زن نان خواره قبل الدخول است هم کابین باز کرده و اگر بعد از دخول است باز نکرده و کابین وی استوار گشته است تا مل
آنست که کابین بها نیمه باز کرده و بجا بیها تمام نی اکنون فرق چیست گفتا از بهر انکه نیمه کابین بها از زن فرزند است صورت بسنده که بسبب ازین
زن نیمه کابین بسنده و همان زن پسر شوی را دادان قبیله دیدار مرتد شود و چون نیمه کابین چنان آمد زن شیر بسنده برین مرد استوار گردد و هم
تا دان نیز بری بود یعنی مرد بری رجوع کند باز چون دخول آمد کابین استوار شد لاجرم تا دان واجب نیاید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد
الدخول مسئله مرد یراد و زنست هر دو شیر خواره زن بکانه بجاز وی خفته بود این هر دو کوچه شیر خواره غران غران رفتند و ازین
زن بکاز خفته شیر خوردند یکی ازین پستان و یکی از آن پستان و زن خفته است بیخبر و حال هر دو زن برین مرد حرام شوند از بهر انکه هر دو خواهر شدند
لاجرم نیمه کابین مرین بسنده و نیمه کابین مرانرا دو توانند نیمه کرد بدان زن بکانه باز کرده و بکابین بجهته انکه دیرا قصد نبود است مسئله
مرد یراد و زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر این زن با شیر مرین زن شیر خواره را شیر داد اگر این شیر از آن نیمه است دختری بود را
نبود که دختر خود را بزنی کند و اگر شیر این زن از نیمه دنست اکنون چون شیر خورده حال هر دو بر نیمه حرام شوند از بهر انکه این دختر شیر
خواره و دختر شیر این زن شود و هر دو مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکبستر روا نبود اکنون کدام را تواند بزنی کردن و کدام را نتواند
کردن بنگریم که بان زن با شیر دخول آورده است یا نی اگر آورده است هیچ کدام را بزنی نتواند کردن و اگر دخول نیاورده است این زن
شیر خواره را بزنی تواند کردن از بهر انکه گفتیم بمیرد نکاح مادر دختر حرام نشود ولی بمیرد نکاح دختر در حرام شود اکنون بنگا بین بیه
شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کابین این زنرا و نیمه کابین مر آن دختر را و لیکن نیمه کابین آن زن با شیر بسنده که قبل الدخول
است که فرقت از جهته وی پدید آمده است قبل الدخول کابین بسنده و این نیمه کابین زن خورد که را شوی بوی رجوع کند که سبب وی
باشد مر فرقت را مگر که دعوی کند که از جهته شفقت لاوادم اما اگر کابین آن زن با شیر بعد از دخول است اکنون کابین بوی دهد و آن زن
نارسیده نیمه کابین باز کرده از بهر انکه کابین بدخول استوار شود و هر چیگاه فرقت از جهته زن پدید آید بعد از دخول کابین بسنده مسئله
مرد یراد و زن شیر خواره است یکی زن دیگر با شیر مرین دو زن شیر خواره و یرا شیر داد از دو حال بیرون نبود یا هر دو را بکبار داد یا
جدا جدا یا قبل الدخول داد یا بعد از دخول اگر قبل الدخول شیر داد جدا جدا که این اول شیر داد هر دو بر نیمه حرام شوند از بهر انکه مادر و
دختر شوند و مادر و دختر بیکبستر روا نبود چون ان دیگر را شیر داد نکاح کوچه دوم بسنده از بهر انکه ایشان مر یکدیگر را بکانه اند بر
نیمه دراز اگر وی زن بکاز شیر خورد هیچ زیان ندارد اما اگر هر دو کوچه را بکبار شیر داد هر سه حرام شوند لاجرم بعد ازین انتخاب
مرین مرد را اندرین دو زن شیر خواره لیکن هیچ حال روا نبود که مادر را بزنی کند اما اگر زن با شیر مدخول است فرق نبود میان
انکه جدا جدا شیر دهد و میان انکه هر دو را بکبار شیر دهد هر سه حرام شوند که هیچ کدام از بهار روا نبود که بزنی کند هر وی یکی را یکی زن شیر
خواره است و این زن شیر خواره وی شیر خورد از زنی که آن زن وقتی که در نکاح این مرد بود نیمه باد دخول آورده بود گفتا
در حال این شیر خواره بر نیمه حرام شود هر چند که شیر زن کلان از نیمه دنست لیکن چون شیر خورد دختر این وی شود دختر زنی که باد دخول

آورده است هر وی حرام شود خواه بحلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود دختر شیر خواره نیز حرام بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب **مسئله** مرد یرا چهار زن است یکی با شیر و سه شیر خواره و این زن با شیر قبل الدخول است بادی نسوده است و شیر وی از نیز نیست اکنون این زن با شیر مر این سه زن شیر خواره را شیر داد این از چهار وجه خالی نیست یا هر سه را جدا جدا شیر داد یا هر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را و باز دو را اگر جدا جدا شیر داد همه بر وی حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد مادر دختر شدند و هر دو حرام شدند بر وی و چون آن دو یکی دیگر یرا جدا جدا شیر داد هر چند که از زن بیگانه خورد ند لیکن بر وی حرام شدند و خواهر شدند و خواهر در یکعقد روا نبود از بهر آن گفتیم که هر چهار زن بر وی حرام شدند لیکن در سه شیر خواره وی را اختیار بود هر کدام را که بخواهد نزنی کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار اینجا نیز حکم همین بود اما اگر دو را یکبار یکی شیر داد و باز یکی را جدا این اخرین بر وی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بر وی حرام شدند و بیگانه شدند و زن بیگانه اگر شیر دهد زیان ندارد **مسئله** مرد یرا چهار زن است یکی شیر خواره و سه دیگر نان خواره با شیر بر سه زن نا خواره با شیر آن زن شیر خواره را شیر داد ند هر چهار حرام شوند بدینمر د از بهر آنکه ان زنان با شیر مادر زن وی شدند و با مادر زن هرگز نکاح روا نبود لیکن دران زن شیر خواره مرد یرا اختیار بود خواهد نزنی کند و خواهد نی اما اگر با یکی از ین زنان با شیر دخول کرده باشد این زن شیر خواره نیز روا نبود هرگز که نزنی کند **مسئله** مرد یرا دو زنست با شیر دیگی بی شیر یعنی شیر خواره و این زن با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد این از چهار وجه بیرون نیاید یا بوقت شیر بردن زن در نکاح وی بوده باشند یا مر هر دو را طلاق داده بود یا شیر خواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است از زن کلان پیش نکاح مرد یرا روا نبود چون مادر زن شود اما اگر شیر خواره در عقد وی بود کلان نی زن بیگانه مرد یرا شیر داده بود نکاح را هیچ زیان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خورد کرنی اینجا مادر زن وی شود و گفتیم که مادر زن در نکاح روا نبود لاجرم حرام شود این همه مسلها که گفتیم در نامد خولة آمد اما در مدخولة نی **مسئله** مرد یرا فرزندیست شیر خواره زنی بیگانه مر این فرزند یرا شیر داد اگر این مرد مر این زن شیر دهنده را نزنی کند رواست از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند تواند **مسئله** مرد یرا برادریست یا خواهری شیر خواره زنی بیگانه برادر و یرا یا خواهر و یرا شیر داد انیمر د این زن را که برادر یا خواهر او را شیر داده است نزنی کند روا بود بر خلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی اند در حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر ترا نی مادر تست ولی زن پدر تو لاجرم روا بود اینجا و آنجا روا نبود تا فرق بود میان نسبی و سببی **مسئله** زنی مرد دختر یرا شیر داد اگر بمثل مر این را بیگانه پسر بود هیچکس را روا نبود که مر این دختر ک را نزنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسر یک را شیر داد اگر بمثل مر این زن را بیگانه دختر بود هیچکدام را روا نبود که مر این پسر ک را نخواهند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر یست شیر خواره و دیرا خواهر یست و این زن شیر دهنده را پسر ک بود این پسر ک مر این خواهر این دختر ک شیر خواره را نزنی کند روا نبود هر چند که خواهری شود از بهر آنکه خواهر شیر خواره خواهد روا بود **مسئله** مرد یرا پسر ک دو زنست مرد یرا پسر ک دختر کی این مرد مادر شان را نزنی کرد

راست گوید راست است و مردی اگر هر دو راست گوید او را استند خود احتمال نباید که یک دیگر حرام شوند از بهر انکه هر دو معترف آمدند که با هر دو
نخواهد بود اما اگر قبل الدخول بر مرد هیچ چیز واجب نیاید از بهر انکه اقرار یا قسم قبل الدخول اما اگر در دروغ گوئی داشتند میان ایشان
نکاح باطل نشود ولیکن احتیاط باید کرد و یکدیگر را نشاید کشتن که همچنین اختلاف بود در وقت رسول ع میان ایشان فرق نکرد
ولیکن مرد ایشان را گفت کیف و قد قیل چگونه بود و چون گفت گوئی افتاد آخر گفت گوئی رایحه اما از روی قضای است
که بگواهی یکزن فرقت نمیکنند میان ایشان اما اگر مرد راست گوئی داشت و زن نی همین بر وی حرام شود از بهر انکه طلاق بدست
مرد است بدست زن نی اگر قبل الدخول است نیمه کابین واجب آید اما اگر زن راست گوئی قدرت است و مرد نی اینجا میان ایشان
نکاح تباه نشود مسئله مرد یست و یا البری و پدر را در زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره و پسر را نیز در زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره این زن با شیر که از ان پدر است آنزن شیر خواره پسر را شیر داد و آن زن پسر
که با شیر است این زن شیر خواره پدر را شیر داد این مسئله از دو حال بیرون نبود یا این شیر ها از ایشان است یا از شوهران پیشین
اگر شیر شوهران دیگر است نکاح با بر جا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی شود از بهر انکه این زن خورد ک پدر در خور زن پیر شود و مادر
دو دختر نسبی شوند پدر دختر را بزنی کند و پیر او در را رو ابود و زن خورد ک پسر دختر زن پدر شود و اگر مادر دو دختر نسبی بوند پدر مادر را
بزنی کند و پیر دختر را رو ابود اینجا او نیز که رو ابود اما اگر شیر ها از ایشان است این زنان خورد بر ایشان حرام شوند از بهر انکه
زن خورد که پدر دختر پسر دکشود و هرگز دختر پسر را رو ابود که بزنی کند و زن خورد که پسر خواهر وی شود لاجرم بر وی حرام شود
مسئله اگر دو برادر ند و هر یکی از ایشان را دو زن است یکی با شیر و یکی شیر خواره زن کلان با شیر مرزن خورد ک این برادر را
شیر داد و زن برادر کلان با شیر مرزن خورد ک آن برادر را شیر داد اگر این شیر ها از ایشان است زنان خورد ک بر ایشان
حرام شوند و اگر شیر ها از ایشان نیست هیچ حرام نشوند همچون پدر و پسر **مسئله** مرد و برادر است و این مرد را دو زن است یکی با شیر
یکی شیر خواره و این عم و برادر زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر زن عم با شیر مرزن خورد ک پسر برادر را شیر داد و زن کلان
پسر برادر مرزن خورد ک عم را داد و اگر شیر ها از ایشان نیست این مسئله مشکل نباید اما اگر شیر ها از ایشان است زن خورد ک عم
دختر پسر برادر وی شود و دختر پسر برادر بنکاح برادر وی روا نبود و چون زن کلان عم مرزن خورد ک پسر برادر را شیر داد زن خورد ک
پسر برادر دختر عم وی شود و دختر عم نکاح روا نبود لاجرم اکنون بدان مسئله زن خورد ک عم بر وی حرام شود و زن خورد ک پسر
برادر بر وی حرام نشود و الله اعلم **فصل** در شبه نکاح **مسئله** دو برادر اند و دو خواهر یکی خواهر را این برادر بزنی کرد
و دیگر خواهر را آن برادر بوقت آوردن غلط کردند و این برادر را بر ان بردند و از ان برادر بزنی آوردند علی گفته اند که بنگریم
قبل الدخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کار آسان بود هر کس نزد یک شوی خویش برند هر چند میان ایشان
خلوت نبود هیچ زیان ندارد از بهر انکه خلوت باز ن خویش با هم میشود چون دخول میشود و این زن نیز بنکاح صحیح باید تا اگر همین زن
بنکاح فاسد بود خلوت همچون دخول نشود بدانچه گفتیم چون قبل الدخول بود هر یکی نزد یک شوی خویش باز روند اما اگر بعد از دخول بود

وخجا ابوحنیفه رحم میکوید که هر کسی را این زن خود را طلاق دهند تا بر هر کسی عدة واجب نیاید از بهر انکه چون زن خویش را طلاق داد بایستی
بزن عدت واجب نیاید همان ساعت مران زنرا بزنی تواند کردن لاجرم ابوحنیفه رحم میکوید که هر دو مرزنان خویش را طلاق دهند
همان ساعت مرانزنرا بزنی کنند که بادی دخول کرده اند بر شوهران آنستی نباشد و بم نیز خود کی نبود اما اکر هر کسی مازن خویش را
اکنون باید باشیدن تا عدت بکذرد و انکاه صحبت با ایشان روا بود اما اکر با یکی صحبت افتاده باشد
شوی دیرا بادی صحبت روا نبود از انکه زن در عدت کسی دیکر است و این خواهر دیکر را نیز صحبت روا نبود هر چند که بازن بادی
بادی دخول نیاورده است لیکن خواهر زن وی در عدت وی است تا مادام که خواهر زن در عدت تو بود یا خواهر وی صحبت حرام
بود اما اکر هر دو را دخول افتاده است واز هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب کردند ابو یوسف و محمد رح
میکویند کاز همان کس که فرزند از وی آید از بهر انکه شبهه نکاح است دلیل بر انکه هم بر مرد کابین واجب شود و هم بر زن عدت
چون شبهه نکاح آمد فرزند انکس را بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمة الله میکوید که فرزند مر انکس را بود که فراش مر او راست
یعنی نکاح دلیل بر انکه مردی از زن غایب شود تا بده سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار ده کوچه شده فرزندان
همه از ان وی بوند که فراش مرد پیرا بوده است و زن در نکاح وی دلیل بر انیکه رسول علیه السلام کفت الولد للفراش وللعاهر
الحجر فرزند مر انرا است که فراش مرد بر است اکرچه این همه فرزندان از شک آمده اند مسئله دیکر اندر زنی است و دختری کی
برادر مادر را بزنی کرد و یکی برادر دختر را هر دو یکبار او رده اند و غلط کرده اند و عروس این را بدان برده اند و عروس ان را بدین آورده اند اکر
قبل الدخول خبر یافتند هر کسی بشوی خود باز کردند اما اکر هر دو دخول آورده اند اکنون بر یکدیکر حرام شوند از بهر انکه اصل نست
که هر کجا که مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام مادر این دختر و دختر این زن بروی حرام شوند انجا بحق امرد و تن این علت
یافتم لاجرم یکدیکر حرام شوند و بر هر یکی یک دنیم کابین واجب آید نیمه از بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد ازین هیچ کدام نواند که
مر این زن را بنکاح کند بانی کفتا تواند آن برادر که مادر را بزنی کرده است و با دختری دخول آورده است همان دختر را تواند که بزنی کند
از بهر انکه بمجرد نکاح مادر دختر حرام شود و این مرد را که با مادری دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و حرام شوند بر وی
اکر مردی با زن حرام باشید نعوذ بالله منها و با زنان زنرا بزنی کرد روا بود و انجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسئله دیکر است
و پسری پدر زنی بزنی کرد و پسر نیز زنی کرد در وقت آوردن غلط کردند و با غلط شدان بر بین آمد و این بر آن رفت اکر قبل الدخول او
که خبر یافتند هر کسی بشوی روند اما اکر بعد از دخول خبر یافتند هر دو یکدیکر حرام شوند که هر کز این مر انرا روا نبود و آن مر این را از بهر انکه اصل است
که هر کجا که مرد با زنی دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام ایشن هر کز نی بر مردی روا بود و نی پسر پدر را انجا در حق هر دو این علت یافتم
بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یکی کابین لازم آید از بهر دخول نیمه کابین واجب نیاید از بهر نکاح چه فرقت افتاد قبل الدخول از جهت زن
از بهر انکه زن بر طاعت و تمکین کردن مر شوی را قبل الدخول لاجرم چون جنایت از ایشان آمد حق خویش را باطل کردند بعنی این نیمه کابین
واجب نیاید اما اکر یکی با دخول افتاد و یکی با نی بنکریم کا کر پدر با زن پسر دخول آورده است این زن بر پسری حرام شود و نه بر پدر را نکاح بر جای بود

و بر پدر حلال بود اگر پسر با زن پدر دخول او رسته این زن بر پدر وی حرام شود و نکاح زن پسر جایز بود و پسر حلال بود و مسئله بدین است و پسر مست و خمری می‌آورد پدر بانگ نماز کرد و خمر آید پدر و دو فرزندان شنید فرزندان بنهایم دیگر را چه شود چگویند دختر از پدر مر کوچه را از پسر چنین گوید کدای خال من کی من تو ام مرا نخوانند تر از پدر من که وی جد است این را وی مادر بود گفته شود اما از روی ملیه کوچه پسر از نا در مر کوچه را از دختر چنین گوید کدای عم من کی من تو ام چه پدر من مرا نخوانند که وی برادر است مسئله اول بعبارتی چنین گویند که یا خالی اعمک بدعوکا ابی و بهو جدک و مسئله دوم را بعبری چنین گویند که یا عمی انا ابن اخیک بدعوکا ابی و هو اخوک مسئله مادر است و خمر بدر است و پسر بدر یا مادر را بزنی کرد و پسر خمر را در دست آورد و غلط کرد مذزن پدر را بسر و یک پسر آورد مذ و آن زن پسر بزد و یک پدر را کر قبل الدخول است که خبر یافتند کار اسان بود چنانکه یاد کردیم اما اگر بعد از دخول است از سر حال بیرون نبود یا دخول بر دو بر ابر افتاد و یا پیش و پس دانسته اند که کدام پیش افتاده است و کدام از پس اگر دخول پسر پیش افتاد و از آن پدر پس مسئله بر گردان همانکه بحق پسر گفتیم پدر را نیز همان دان اما اگر دخول هر دو بر ابر افتاد و یا نمیدانند انجا هر کسی را یکی کابین واجب آید یکبار اندر بدکه با وی دخول آورده است از بهر انکه نمیداند که پیش این افتاده است یا آن فعل مر ثابت کننده کابین است و فعل زن فکنند کابین هر جا که اثبات یا باطل جمع آید غلبه مر باطل را بود همچنانکه حلال با حرام جمع آید غلبه حرام را بود انجا نیز همان بود مسئله مرد دیگر است آن مادر فرزند مر این پدر فرزند خود را به پسر شیر خواره بزنی داد بعد ازان این پسر گرازاد کرد مادر فرزند خود را اختیار کرد و دست وی بگرفت و نتوی بگرفت و انگه آمد و مر این شوی پشین را شیر داد این زن دو حال بیرون نبود این شیر از خواجه است یا از شوی اول اگر از شوی اول است درست است بر شوی دوم حرام شود از بهر انکه این پسر شیر خواره پسر شوی دی شود و وی شوی را زان پسر زن پسر مر کرد نکاح روا نبود اگر کسی سوال کند بدان وقت که این مرد و برابر فی کرد زان پسر وی نبود گوییم که اصل اندرین باب است که چون حکم شیر پیوسته شد کوی چنان بود که کوی همچنین بوده اند تا اگر میان وقت که بزنی میکرد زنی پسر وی بود وی میان ایشان نکاح روا نبود وی اکنون چون حکم شیر پیوسته شد همین حکم بود اما اگر از شیر خواجه بود بر شوی حرام نشود لیکن بر خواجه حرام شود تا اگر وقتی از زمین شوی پسر وی اید خواجه را با وی صحبت روا نبود از بهر انکه وی زن پسر خواجه گشت تا فرق بود میان خواجه و شوی با مسئله مرد برادر زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر این زن با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد هر دو بر مرد حرام شوند اکنون اگر پدر بدین نیمه کابین زن شیر خواره بدین زن شیر دهنده باز کرد و یا نه گفته بودیم که از دو حال بیرون نبود یا بقصد آن داده بود تا بر مرد حرام میشود یا شفقت داده بود اگر بقصد داده بود انفاق باز کرده و اگر بشفقت داده بود خود شفقت کند نیاید تش که باز کرده و باز بخشی علما گفته اند که بهمه حالها باز کرده از بهر انکه باب بال است و چون وی شیر داده است وی هلاک کننده مال است پسر او را و هلاک کننده مال مسلمان عمدا و خطا یکسان است دلیل بر انکه اگر خسته پای دراز کرده و قراره یکی را بشکست یا دان دار کرد اگر قصد نبود است انجا بر سر است اما حجت علما آنست که میگویند که شیر داده است انجا نفس است هر چند که بحقیقت زنده و آرنده همه خیر ها خداست عز و جل و لیکن آدمی سبب است دگسی که چیزی بخورد و بزید این با در بود و بر با در حکم فی الکنون چون وی بحقیقت شفقت نمود و احسان بجای آورد لاجرم ضمان آن واجب نبود و دلیل بر انکه خدای تعالی پیغامبر ما علی المحسنین من سبیل و هر یکی از مومنان فرموده اند بشفقت کردن بر یکدیگر یعنی گفتیم بر وی واجب نبود تا فرق بود میان انکه بقصد حرام کند و میان انکه بشفقت

ایشان نیست بشیر نهد و دیوانه نیز همان و اجب نباید یا نگوئیم میان ان دو بین از بهر انکه ضمان ان کابین که بر زن واجب میکنیم عقوبت است
بجنایت زن دیوانه نه عقوبت نیست لیکن بر انکه امیر و پدر ضعیفان را یا مادر خویشتن را بکشد از میراث محروم شود و محروم شدن از میراث
عقوبت است بر ان جنایت و اگر چه عمد نکشنده دیوانه نیست از میراث محروم نشود از بهر انکه وی را هیچ عقوبت نیست اینجا نیز همین بود مسئله اگر
پسر زنان پدر را قبل داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر پدر در زن پسر را دان بوسه داد زن بر پسر وی نیز حرام شود مسئله اگر مرد دیوانه
زن دیوانه است پسر وی مر این زن را بوسه دان داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر این زن دیوانه نامدخولست نیمه کابین واجب شود
بمهر و بخارف زنان نه تمام از بهر انکه فعل زن هیچ نوع معتبر است فعل زن دیوانه معتبر نیست اگر چه پسر شوی مطاوعت نمود این نیز کابین تمام
کرا این مرد نیمه کابین بر زن داد و به پسر خویش رجوع کند بانی بگویم این پسر دعوی فساد میکند و میگوید مقصود من آن بود که بر پدر حرام
شود نامادر بر او شک نبود و اکنون چون دعوی فساد کرد نیمه کابین را بوی رجوع کند و اگر دعوی صلاح کرد و گفت نمیدانستم یکروزی چنانکه
مسئله شیر اگر زن شفقت دعوی کند رجوع نیابد و اگر حرامی دعوی میکند آید شش که رجوع کند باز علما ما گفته اند که این نیز چون مسئله پیش است
اما اینجا همه حال ایشان که دعوی رجوع کند از بهر انکه در شیر دادن شفقت صورت نبندد و اما در بوسه دان داد ن پسر شوی مر زن پدر را گه
شفقت صورت نبندد لیکن از ابو یوسف در امالی وی مذکور است که این پسر اگر با زن پدر دخول آورده است نیابد این پدر را که رجوع کند از بهر انکه
چون نامزد به بالغه حد بروی واجب شود ضمان بیفتد از بهر انکه حد و هم ضمان واجب نیابد چون حد واجب آید ضمان ساقط شود مسئله پدر را پسر است
نارسیده و دیگر برادر دختر است نارسیده پدر پسر مر پدر دختر را گفت که دختر خود را به پسر من بده پدر دختر گفت دادم پدر پسر گفت که پذیرفتم
این نکاح تمام بود از بهر انکه پدر دختر از جانب خود ولی است و از ان جانب وکیل چون از یکطرف ولی بود از یکطرف وکیل چون گفت دادم
سخن تمام بود لفظ پذیرفتم صحبت نیابد همچنین اگر زنی مر پدر را گفت که مرا بجو بشش بده و پیش گواهان این مرد گفت که من موکله خویشم را از ان
بجو دادم عقد درست بود پذیرفتن حاجت نیابد از بهر انکه از جانب خود اصیل است و از جانب زن وکیل چون گفت دادم سخن تمام شد و همچنین
اگر مرد است و برادر نارسیده و یکی دختر برادر نارسیده و این هم گفت که من برادر خود را به پسر برادر خود دادم پذیرفتن حاجت
نبود مسئله مردی زنرا گفت که خویشتن را بمن ده بدان شرط که ترا طلاق بدیم زن گفت که دادم نکاح درست بود و شرط باطل
از بهر انکه هر شرطی که در عقد آری آن عقد مر آن شرط را باطل کند و اگر همین شرط را در بیع آری این شرط مر بیع را باطل کند از بهر انکه نکاح قابل
فسخ نیست اما بیع قابل فسخ است بشرط فاسد بیع فاسد شود و الله اعلم بالصواب **کتاب الطلاق** باید دانست که طلاق بر دو نوع است طلاق
حسن است و طلاق بدعت و طلاق حسن انست که یکی طلاق دهد رجعی و حسن انست که طلاق دهی رجعی در حالة پاکی کردن پاکی با وی نزدیکی نکرده باشی
و طلاق بدعت انست که سه طلاق یکبار دهد یا در حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود یا در حال پاکی طلاق دهد که در ان پاکی
با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن بود از بهر انکه شاید که این زن بدان دخول باردار شده و تا باز نهند عدت وی
نگذرد پس عدت بدان زن دراز شود و لاجرم بدشخص اطلاق این طلاق حسن بود و مذهب دیگر نیز گفته اند که چون با وی
دخول آورده بود و غلبت بزن کم شود پس ترا باز پشیمان شود اگر زن ویرا باز نخواهد باز بدین سبب این طلاق حسن کرد

پیغامبر عم خویش دوست که خدای عزوجل میفرماید که فانکحوا ولا تطلقوا یعنی نکاح کنید و طلاق مکنید پیغامبر ما فرمود که خدای عزوجل
فرموده است دوست دارم نکاح کردن را و دشمن دارم دادن را قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء قال ع تزوجوا
ولا تطلقوا فان الطلاق تحرک له العرش معنی این حدیث آنست که زن بخواهید و طلاق بی حاجت ندهید که عرش بلرزد طلاق دادن بلرزد
و در خبر است که هیچ زن نباشد که از شوی خود طلاق خواهد بی آنکه بروی بدنجی و سختی برسد الا حرام کرد اند خدای تعالی بر وی بهشت و در
خبر است از رسول ع سوال کردند از مردی که زنش را طلاق هزار داد گفت سه طلاق شود باقیها باطل بود و در خبر که ملعون است
کسی که سوگند طلاق خورد یا کسی که دیگری را سوگند دهد بطلاق و اما مسئله مردی زن خود را گفت که اگر بخانه ما در روی ترا طلاق زن
تا بدر خانه ما در رفت و بخانه در نیامد طلاق واقع شود یا نی بعضی از علما گفته اند که طلاق شود از بهر آنکه وی بر فعل سوگند خورده است
و رفتن یافتم لاجرم طلاق شود باز بعضی گفته اند که بنگریم که مراد از این اندر آمدن است یا رفتن اگر مراد وی رفتن بود طلاق باطل
شود مسئله بدانکه طلاق رجعی را پنج شرط است اول آنکه بیکبار بر سه ندهد دوم آنکه صریح طلاق بود سیوم آنکه یکی طلاق پیش از وی واقع
نشده بود چهارم آنکه مال در میان نبود پنجم آنکه زن مدخوله بود و پنجمین طلاقها رجعی بود تا اگر زن نامدخوا را سه طلاق و هد بسه بار یکی طلاق
واقع شود و اگر مدخوله بود هر سه طلاق واقع شود و فایده خارج کتاب ثلثة عشر عضوا اذا ضاف الطلاق الیها یقع قوله انت طالق نفسک طالق
جسدک بدنک طالق راسک طالق رقبتک طالق عنقک طالق فرجک طالق رحمک طالق وجهک طالق ویک طالق ویرش یک طالق لنصفک طالق
طالق نصف طالق ثلثک طالق خمسک طالق ثلث عشر عضوا اذا ضاف الطلاق الیها یقع اذا قال شرک طالق اذنک طالق انفک طالق
فمک طالق عینک طالق ذقنک طالق یدک طالق ظهرک طالق بطنک طالق صلبک طالق فخذک طالق ساقک طالق بعلک طالق نصف یک
طالق و برک طالق لسانک طالق فایده چهار لفظ که نیت کند یا نکند طلاق واقع نشود و داده باد داده انگار کرده باد کرده انگار و لفظ
هست که اگر نیت طلاق کند طلاق شود و اگر نکند نشود کرده کیرد او کیرد و لفظ است که نیت کند یا نکند طلاق واقع شود کرده شده هست و داده
شده هست مسئله مردی زن خود را گفت که ترا یکی طلاق مگر یکی طلاق یکی طلاق شود از بهر آنکه استثنا درست نیامده است از بهر آنکه
استثنا بعضی تواند بود از کل درین روا تواند بود اما کل از کل نه و اینجا استثنا کل است از کل و استثنا از کل درست نبود لاجرم طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت ترا دو طلاق یا گفت ترا سه طلاق در هر دو صورت استثنا درست نبود تا هر سه طلاق واقع شود و اگر دو گفته بود و یکی دو
طلاق شود و چنان شد که گفتیم استثنا کل از کل درست نبود مسئله اگر گفت ترا دو طلاق مگر یکی طلاق شود از بهر آنکه چون یکی را استثنا کرد دو از
چون یکی را استثنا کرد دو لاجرم یکی واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق مگر یکی طلاق دو طلاق واقع شود از بهر آنکه یکی را استثنا کرد مسئله
اگر گفت ترا سه طلاق مگر دو طلاق یک طلاق شود از بهر آنکه دو استثنا کرد و اگر گفت ترا چهار طلاق مگر دو بعضی از مشایخ گفته اند که یک
طلاق شود از بهر آنکه عدد از سه پیش نیست چون سه پیش نبود دو را استثنا کرده باشد یکی پیش نماند لاجرم یکی طلاق واقع شود بعضی گویند که لفظ
چهار طلاق هست و لفظ را اعتبار هست لاجرم چون از چهار دو را استثنا کند دو بماند دو واقع شود مسئله مردی زن خود را گفت ترا سه
طلاق مگر نه طلاق بر عکس خلاف هست کما ذکرنا و الصحیح آنست که یکی پیش واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا سه طلاق

کرد طلاق بگیلطلاق بقول بعضی نه رشنایم تهران یکطلاق واقع شود و بقول بعضی سه طلاق واقع شود و بنا بر آنچه بیان کردی اگر سه
کرد طلاق و بنجا بود و کرزن مدخوله بود و اما اگر زن مدخوله بود بستنا اول درست بود و دوم فی از بهر آنکه پیش زن نامدخوله بود و عدت
واجب نبود و وی رشوی پیکانه بود پیکاز را طلاق وی واقع نشود مسئله مردی مرزن خود را گفت ترا طلاق از یکی تا سه بقول ابو حنیفه
رحمة الله سه طلاق واقع شود و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله سه طلاق واقع شود و بقول نفر رحمة الله یکطلاق واقع شود حجت
نفر رحمة الله آنست که گفت از یکی تا سه را اول داخل شود و حد بجد دو زیاید لاجرم یکی طلاق واقع شود حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که از یکی تا سه مراد سه طلاق بود لاجرم سه حد نشود و دلیل مر آنکه اگر مردی مرد دست خود را گفت که با من با غم اندرای و از سیب بخور تا
انار تفاق است که مراد سه عدد نبود که نار از سیب سه بخورد و مراد وی هم بود که بخورد پس لاجرم سه طلاق واقع شود و ابو حنیفه
رحم میگوید که در خصومت همچنان بود اما در طلاق نه اگر مراد وی کل بودی گفتی ترا سه چون گفت ترا از یکی تا سه لاجرم در شمار آرد
که ترا طلاق از سه یکی همین بود و به همین خلاف که یاد کردم مسئله مردی مرزن خود را گفت ترا طلاق از یکی بیشتر و از سه کمتر بقول
ابو جعفر هندوانی رحمة الله دو طلاق شود و بقول ابو اللیث سمرقندی رحمة الله سه طلاق شود و بقول خواهر امام ابو بکر فضیل بخاری
رحمة الله گفته یکطلاق شود حجت ابو جعفر رحمة الله آنست که سخن تمام شود با آخر تمام شود چون گفت از یکی بیشتر و از سه کمتر معلوم شد که مراد از
وی سه نیست پس لاجرم دو طلاق شود حجت فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله آنست که چون گفت ترا طلاق از یکی بیشتر یکامل رود و کامل یک بود
و چون گوید از سه کمتر خواهد بود هم کفته چون سه واقع شود رجوع درست نیاید لاجرم سه شود اما خواجه امام فضیل بخاری میگوید که یکی از
بیشتر گفت دو بود باز میگوید از سه کمتر رجوع بود از اول پس یکی را رجوع و دو یکی را واقع اما قوی بر قول ابو جعفر است که دو شود مسئله
اگر گفت ترا طلاق ترا طلاق اگر مدخوله بود هر سه واقع شود و اگر نامدخوله بود یکی طلاق واقع شود از بهر آنکه چون یکی طلاق
داد زن در عدت وی نماند طلاق دیگر چون واقع شود مسئله مردی مرزن را مخود را گفت ترا یکی طلاق دو طلاق سه طلاق
انشاء الله تعالی بقول ابو حنیفه رحمة الله سه طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف رحمة الله و محمد هیچ واقع نشود حجت ابو حنیفه رحمة الله
آنست چون گفت ترا یکی طلاق دو طلاق سه شود و چون سه گوید فاضل شود انشاء الله تعالی عمل کند چون عمل کند لاجرم هر سه
طلاق واقع شود حجت ایشان آنست که چون گفت ترا یکی دو سه طلاق انشاء الله تعالی این همچون یک کلام است از بهر آنکه وی میان
هم نمیزند لاجرم انشاء الله تعالی عمل کند ابو حنیفه رحمة الله علیه جواب ایشان میگوید که چون گفت ترا یکطلاق دو طلاق کفایت بود
که یکی دو سه شود اگر دو ام انشاء الله تعالی کفی عمل کردی اما چون یکی دو گفت سه شود و آن سه زیادتی بود کفتی بدان حاجت نبود لاجرم
انشاء الله تعالی عمل کند مسئله مردی مرزن خود را میگوید ترا طلاق انشاء الله تعالی طلاق نشود از بهر آنکه انشاء الله تعالی
استثناست و ما را مشیت خدا معلوم نی پس لاجرم طلاق نشود و الله اعلم اگر گوید ترا طلاق ما شاء الله هم طلاق نشود اگر گوید ترا طلاق
الحمد لله طلاق شود از بهر آنکه حمد کفتن بود کار تو خلاص یافتم و اگر میگوید ترا طلاق و استغفر الله هم شود از بهر آنکه طلاق دادن و دشمن
داشتن حق تعالی است وی مرا استغفار می آرد مسئله اگر مردی مر غلام خود را میگوید تو آزاد انشاء الله آزاد نشود و اگر گوید

این کار تو فردا ختم انشاء الله تعالی بهم رسانیده باشد و اگر زن کوید پیش من خویشتن شوهر دادم مرد گفت بذیرفتم انشاء الله تعالی نکاح نشود از بهر آنکه در بدء صورتها از مشیت خدای عزوجل معلوم نیست مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا یکی طلاق امروز اگر خدای بخواهد و اگر نخواهد فردا دو طلاق حکم آنست که چون گوید بنگریم که امروز طلاق داد یا فردا اگر امروز طلاق داد یکی طلاق واقع شود و اگر امروز طلاق نداد فردا دو طلاق شود از بهر آنکه حرف امروز طلاق اند معلوم شد که مشیت خدای عزوجل در این بود که طلاق نشود الا جرم چون فردا بیاید دو طلاق شود و چون فردا طلاق داد معلوم شد که مشیت خدای تعالی امروز بوده است از بهر آنکه محال است که بیچاری در مشیت خدای عزوجل موجود نشود الا جرم یکی واقع شود والله اعلم مسئله مردی مر زن خود را گفت انشاء الله تعالی طلاق بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف طلاق نشود و بر قول محمد رحمه الله طلاق شود و حجت وی آنست که انشاء الله کفتن بیت کننده کلام است و وی طلاق واقع نشود که انشاء الله تعالی پس کوید عذر و استثنا طلاق را نیست کند چون پیش افتاد لاجرم طلاق شود و حجت ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که میکویند که مشیت خدای تعالی عزوجل حوالت کردی انطلاق را تا هم خود خواه پیش یاد کن خواه پس لاجرم طلاق نشود اگر مردی زن خود را طلاق داد اما رجعی کابین در طلاق رجعی حال شود یا نی بر قول بعضی علماء نی از بهر آنکه طلاق رجعی بردارنده نکاح نیست چون بردارنده نکاح نبود کابین حال نشود و بر قول بعضی علماء آنست که کابین حال شود بطلاق و بموت طلاق یافتیم پس کابین حال شود قوی بر بتول است مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از ان دیوانه شد در دیوانکی رجعت میکند اگر رجعت بقول کند باتفاق درست نبود و اگر بفعل کند درست بود یا نی بنگریم آن فعل چیست اگر وطی است رجعت بود اما اگر بوسه مالیدن بر زن اگر بشهوت بود رجعت بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و باز نکاح کرد مر همین زن را اگر بسفر رفت این زن حیض دید شوی دیگر تواند خواستن یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تواند خواستن و بر قول محمد رحمه الله خواستن حجت ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمة الله آنست که رجعت بلفظ نکاح درست نیست از بهر آنکه نکاح حاجت نیست وی خود زن وی بود حجت محمد رحمة الله آنست که اگر مردی زن بیکانه را کوید پیش کواهان که خویشتن بمن داد بوی مرد می شود اینجا که نکاح باقی است بطریق اولی که خویشتن بوی باز داد رجعت شود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله در جواب میکویند که اینجا که زن بیکانه را نکاح میکند بر وی جز بطریق نکاح حلال نمیشود لاجرم نکاح باید اما در این صورت که طلاق رجعی داده است بر وی حلال است و بر اجانب نکاح نیست چون رجعت نیافتم سه حیض و مدت بکذرد اما امروز علما فتوی بقول محمد رحمة الله میدهند که رجعت شود

مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از ان موی در بسر او نبود رجعت شود یا نی اگر موی او در بسر کوشش است رجعت شود اما اگر موی بر بسر او نبود که فرو موی کوشش است و همان کیسو است رجعت شود یا نی در روایت است که رجعت نشود و بقول خواهر امام ابو حفص کبیر رجعت شود و همین مسئله وی آورده است از ابو یوسف در کیسانیات که رجعت شود **مسئله** مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از ان در فرج زن شهوتا کرده رجعت شود یا نی آورده اند که رجعت شود که در فرج و در فعل نکاح کرد یا در فرج ظاهر نکاح کرد رجعت نشود اگر در فرج باطن نکاح کرد رجعت شود و خواجه ابو حفص کبیر رحمه الله آورده است هم و کیسانیات از ابو یوسف رحمه الله اگر در فرج ظاهر نکاح کرد در رجعت ثابت شود از بهر آنکه در فرج ظاهر زن نکاح کند حرمت مصاهرت ثابت شود **فصل** باید دانست که هر چه بر فرج مرزن نامحرم را کوید باین بود از بهر آنکه چون زن نامدخول را طلاق دهد بر وی عدت نبود چون بر وی عدت نبود لاجرم رجعت نتواند کردن **مسئله** رجعی آنست که مردی مرزن خود را کفت که اگر بجانه در روی ترا طلاق بی با فلان کار کنی ترا طلاق یا من فلان کار کنم زن از من بطلاق بر بسته تو نیستم ترا طلاق هر چه ترا طلاق است ازین جمله الفاظ رجعی است **فصل** در طلاق مبهم مرد بر چهار زن است کفت یکی از شما طلاق میان بر بسته سه بود

برگدام را بیان کند کدن و بیرا خواستم آن طلاق شود اگر چند ای بیان نکرد که هر زنی سه حیض و چند بعد از آن بیان کرد که مراد من نبود
بود بقول الیوسف عدت از کنون واجب آید از بهر آنکه بنا بر احکم الشارع است یعنی اکنون و بعد طلاق چون اکنون طلاق داده بود
از اکنون واجب آید بقول محمد ا بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول او ظاهر کردن بود عدت گذشته بود مسئله
مردیرا چهار زن هست گفت یکی را از شما طلاق با سه دخول آورده هست
طلاق رجعی داده هست یا بائن اگر رجعی بود به دخول معین نشود تا بزبان نیاورد هر سه را طلاق رجعی بود دخول در دو طلاق
بود شاید که دخول از بهر آنکه آورده بود تا رجعت بود و اما اگر چنان بود که طلاق بائن بود چون با سه دخول آورده معلوم شد که طلاق بائن
را خواسته هست غالبا ظاهرا از حال مسلمان آن بود که زن حرام بود و دخول نیاورد چون بائن سه آورده معلوم شد که آن آخرین طلاق
هست و طلاق رجعی آخرین واقع شود مسئله مردیرا دو زن هست یکی را مدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول کردم آن دیگر معین
شود مرطلاق را مسئله مردیرا دو زن هست یکی مدخوله و یکی نا مدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین شود مر
طلاق را بیانی بنگر که با مدخوله آورده هست یا نا مدخوله آورده هست مدخوله طلاق شود اگر دخول با مدخوله آورده هست مدخوله طلاق شود
نا مر بیان نکند که کدام را خواسته هست از بهر آنکه شاید که این مدخوله را بود و دخول آورده بود از بهر رجعت اما دران صورت که دخول
نا مدخوله را آورده هست ما را معلوم شد که اگر طلاق دیگر را خواسته بود دی بود دخول بیهوده در دو زن بیگانه شد مسئله مردیرا دو زن هست یکی
زن نبرده و یکی زن ازاد گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین شود مر طلاق را بیانی بنگریم که دخول با کدام آورده
هست اگر دخول با زن نبرده آورده هست زن ازاد بطلاق شود اگر دخول با زن ازاد آورده هست هیچ کدام معین نشود تا بیان نکند از
بهر آنکه دو طلاق دادن بر نبرده همچنان بود که سه طلاق دادن مر ازاد را چون با زن نبرده دخول آورد معلوم شد که این طلاق ازاد را
هست پس زن ازاد را معین شود اما چون دو طلاق داد مر ازاد را رجعت بود دخول از بهر رجعت کرده بود مسئله مردیرا چهار زن هست گفت
یکی را از شما طلاق زن اول گفت مراخواستی گفت نی زن دوم گفت مراخواستی گفت نی زن سیوم گفت مراخواست گفت نی زن چهارم
طلاق شود چهارم گفت مراخواستی گفت نی سیوم گفت مراخواستی گفت نی دوم گفت مراخواستی گفت نی زن اول طلاق شود اول گفت مرا
خواست گفت نی چهارم گفت مراخواست گفت نی سیوم گفت مراخواستی گفت نی زن دوم طلاق شود چهارم گفت مراخواست گفت نی اول گفت مرا
خواست گفت نی دوم گفت مراخواست گفت نی زن سیوم بطلاق شود چون چهار بار تکرار کرد مر چهار طلاق شود از بهر آنکه چهار نفی هست
نفی هست در حق یکی اثبات بود و، و دیگر مسئله مردی را چهار زن هست یکی را سه طلاق داد نمیداند که کدام را داده هست قرعه میکند قرعه
در بیان باب درست نیاید از بهر آنکه با یقین باید حرج هست و حیطاط در دین شرط پس الا حرم کویم قرعه در دین درست نیست دیگر اگر کدام دخول
نبود تا کنون چگونه چون میگوید زن دیگر گفتا باید که هر زنی را یکی طلاق دهد و بداند تا هر چهار را عدت بگذرد چون هر چهار را عدت بگذرد
هر چهار زن یکسان شوی خواهد آن سه دیگر بطلاق که تحلیل کند شاید خواستن سه طلاق هر زن بریم که شوی خواست هر چند که دی نمیداند
در جامع الکبیر هست و بر وی است سر حطاف گفت که چون فرا موش کرد و نمیداند که سه طلاق کدام را داده شوی هر یکی را طلاق دهد چهار را چون هر یکی

باز نخواهد آخرین معین شود سه طلاق را **مسئله** مرد را کنیزکان اند چهار یا زیاده یکی را آزاد کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است
ما هیچکدام بازادی باشیدن روا نبود تا آزادی معین نشود همچنانکه در صورت زنان حیله وی انکه بروی حلال شود آن بود
همه را در نکاح آورد انها که بنده بودند در نکاح وی نیایند اما انکه آزاد شده بود زن وی شود بحکم نکاح اما اگر سوال کنند که این
مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود جواب آنست که از بین چهار زن یکی را طلاق دهد روا باشد
تا عدت در گذرد بعد ازین همه کنیزکان را در نکاح آرد طریق دیگر آنست که در شرح طحاوی آورده است که اینها را یکان
یکان بفروشد آخرین معین شود آزاد و برابر این مسئله آنست که اگر مسلمانان بغزا میروند و مدتی سها ریا غازیان بغزا رفت چون
بشهر کافران رسیدند این ترسا بگریخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگرفتند هر کدام را که میخواند تا مکشد میگوید که وی از
ترساست که از شما گریخته آمده بود اگر صد هزار مرد بودند از بنها یکی را نشاید کشتن از بهر انکه در میان ایشان کسی است که خون وی بر تیغ
حرام است از بهر انکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و بیان جزیه است پس ای برادر انکه یک احکام شرع میپذیرد از تیغ تیز
نجات می یابد پس مومنان که جمله احکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تیز دوزخ خلاص یابند هیچ عجب نباشد گفته شده بود که از صد
هزار مرد بودند از بنها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از بنها بگریزد حکم کنیم که ترسا همان بوده است باقی را نشاید کشتن نظیر دیگر آنست
اگر مردی گندم کوفت جاش کرد در حال کوفتن کاوان دران گندم بول کردند از انجاش گندم ناشسته هیچ نشاید خوردن و اگر
خواهند که گرد بشستن حلال شود باید که تحرا کنند و یک پیمانه ازان جاش بگیرد و گوید بول کاوان بر همین پیمانه رسیده است و یکی
فقیر دیده بر خیزد نداند که پلید کدام است شریعت حکم کند که پلیدی همان است که داد باقی پاک شود که شستن حاجت نیاید نظیر
دیگر انکه مردی درم یافت و این درم را با درمها خویش در امیخت نمیداند که درم نا ردی کدام است و آن درم کدام ازین درمها
هیچ را خرج نشاید کردن از بهر انکه بر کدام را که برادر احتمال حرامی دارد چگونه باید که یکدرم را تحری کند و گوید همین است و درو شک
دهد و باقی بروی حلال بود **فصل** باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع نی مثل مردی دیوانه شد بر زن خود را
در دیوانگی طلاق داد طلاق واقع نشود از بهر انکه قول نا رسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست کوئی خود نگفته است اگر مردی
خفته زن خود را طلاق داد مردمان شنیدند و بر اسپ دارکردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوئید
که هم طلاق نشود از بهر انکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مر سخن ایشان را درست
نبود **مسئله** اگر زن خود را نا رسیده طلاق داد در حال نا رسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق
داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من او را طلاق کرده ایم در بیرد و صورت طلاق شود از انکه
چون بلفظ کرده ایم گوید همچنان شود که گوئی اکنون طلاق دادستی **مسئله** اگر نا رسیده را زنیست وکیل کرد رسیده
که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن وی را طلاق نشود از بهر انکه وکیل کرد ایشان نا رسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
نا رسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده و این نا رسیده رفت و زن وی را طلاق داد طلاق شود فرق آنست که وکیل

وکیل کردن رسیده و مرا نرسیده و ما درست بود همچنان بود که کوئی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده است مسئله مردی مست این
خود را طلاق داد طلاق شود اما فکه خورده باشد شراب خورده یا بیهوش شده زن خود را طلاق داد طلاق نشود فرق میان مست و
فکه آنست که مست را هر غلبه بی تمیز ولی عقل نبود پس لاجرم طلاق واقع شود اما فکه شراب دیده بیهوش میکند و بیهوش الحکم
دلیل کی است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بکنی ورد و مست شد زنرا طلاق داد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف طلاق نشود
از بهر انکه خاصیت کنی آنست که بیهوش میکند مستی و بقول محمد رح طلاق شود و قوی بر بقول امام محمد است فصل در شبه طلاق
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق در از طلاق بائن شود و اگر گوید ترا طلاق چون سنگ طلاق بائن بود و اگر گوید
طلاق گوه طلاق بائن بود و اگر گوید ترا طلاق چون این باکوه ترا طلاق چون موزه باکوه ترا طلاق چون سیندان دانه دین
همه صورتها بقول ابو یوسف رحمة الله رجعی بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بائن بود و اگر همچنین گوید که ترا طلاق بزرگی سر سوزن
یا کوه ترا طلاق چون سنگی سختی این باکوه سختی این باکوه ترا طلاق بزرگی کوه باتفاق در بنصورت بائن بود از بهر انکه
ابو یوسف رحمة الله گوید هر چه طلاق تشبیه کنند بچیزی خورد آن رجعی بود و هر چه بزرگی تشبیه کنند آن بائن بود مسئله
مردی مزن خود را میگوید که ترا طلاق چون یک یا چون پنج رجعی بود یا بائن بقول فقیه ابو اللیث سمرقندی آنست که مرا
سوال کنم که مراد تو از زین برف و پانج کفتن بسیدی خواستی یا سردی اگر گوید که مراد من سفیدی بود رجعی بود اگر گوید مراد من سردی
بود طلاق بائن بود از بهر انکه چون مراد ش سفیدی بود سفیدی چیزی خوش آینده بود لاجرم رجعی بود اما چون مراد ش سردی
بود سر اچیزی عقوبت رسانده بود لاجرم بائن بود مسئله مردی زن خود را کفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا بائن
فقیه ابو اللیث رح کفته است که مرد را سوال کنند که مراد تو از بن آتش کفتن کرمی خواستی یا سردی اکر مرادش کرمی بود بائن بود
و اکر سردی بود رجعی بود مسئله مردی مزن خود را کفت که ترا بانجمانه طلاق چند طلاق شود مرد را سوال کنند که مراد تو از جمله
پری بود یا حد اکر گوید پری بود یک طلاق شود و اکر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن کفت که مرا طلاق ده مرد کفت
که خدا ایتعالی ترا داده است فقیه ابو اللیث گوید بنکریم که مراد را نیت طلاق بست بان اکر نیت طلاق بود طلاق شود و اکر نی
نی مسئله مردی مزن خود را کفت که ترا طلاق بعدد موی یا که بر کفدست من است یکی طلاق شود از بهر انکه کفدست محل
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اکر گوید ترا طلاق بعدد موی پا که بر پشت دست من است سه طلاق شود از بهر انکه بر پشت دست
موی بود اما اکر دارو کرده است و بر پشت دستش هیچ موی نمانده است طلاق نشود از بهر انکه چون پشت دست محل موی بود اکر
موجود بود طلاق بود و اکر موی نبود شرط موجود نبود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مزن خود را کفت که ترا طلاق بعدد
موی پا که بر ابلیس کفت هیچ طلاق نشود از بهر انکه معلوم نیست که بر ابلیس موی هست یا نی مسئله مردی مزن خود را کفت
که من طلاق تو بخشیدم زن کفت من قبول کردم طلاق شود اما اکر مرد خواست تا زنرا طلاق دهد زن کفت طلاق من بخشیدم و کفت
بخشیدم طلاق نشود از بهر انکه مراد زن آنست که من بخشیدم یعنی تا طلاق ندهم چون مرد کفت بخشیدم چنین بود که کوئی نمیدهم

پس طلاق نشود مسئله مردی را دو زن است یکی نام فاطمه و یکی عایشه برنام است و فاطمه فرو سوی مرد میان نهد بان رسید فاطمه گفت برآ آئی بروی مرد گفت
اگر برتو فرود آیم ترا طلاق و اگر بر عایشه برایم ویرا طلاق اکنون چکنند تا مرد طلاق نشود گفت باید که عایشه فرود آید و فاطمه برنام آید بعد ازان مرد خواه
برالا آید خواه فرود آید که مرد طلاق نشود نه از بهر انکه گفته است اگر بر عایشه برآیم او را طلاق و اگر فرود آیم ترا طلاق اکنون چون خلاف یکدیگر واقع شود
بهر کدام که برآید یا فرود آید مرد طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلتبان مرد گفت اگر من قلتبانم ترا طلاق نیچه دانم که این مرد قلتبان
است یا نی جواب گفت نگویم که اگر زن خود را بدست غلام بالغ یا بدست شاگرد بالغ بدریه میفرستد وی قلتبان بود زن طلاق شود و الا نی
زنی شوی خود را گفت ای لوت مرد گفت اگر من لوتم ترا طلاق نیچه دانم که وی لوت است گفت نگویم که زن خود را بامرد مان بخانه می نهد و بر احتشم
نمی آید و زنا زیر نمیکوبد و لوت است زن طلاق شود و الا نی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای نامرد زنی مرد گفت اگر نامرد نیستم ترا طلاق نیچه
دانم نامرد نیست گفتا نگویم که اگر بمرد مرد و دکلوخ با خود بر دیانی اگر کلوخ با خود بر دنامرد نیست و اگر کلوخ با خود نبرد نامرد نیست پس زن طلاق شود
مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای نخیل مرد گفت اگر نخیل ترا طلاق نیچه دانم که وی نخیل است گفتا نگویم که بکوبستان اگر میرسد بگوید میرسد یا نی اگر میگوید میرسد
نیست و اگر نمیگوید نخیل است زن طلاق شود و بعضی گفته اند اگر سقا به میخورد و اگر کوزه را تهی مینهد وی نخیل است و بعضی مشائخ گفته اند که اگر نام سنجاب علیه السلام
میشنود و صلوة نمیگوید وی نخیل است و بعضی گفته اند که نگویم که وی از میان مردم نخیل میگوید وی نخیل است و اگر نی مسئله زن گفت مرد
خود را که ای دکدک ریش مرد گفت اگر من دکدک ریشم ترا طلاق گفتا نگویم اگر چپا سوی راه است و زنا خیر می نشاند وی دکدک ریش بود زن
طلاق شود و اگر نی مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خرسر مرد گفت اگر من خرسر مرترا طلاق گفتا نگویم که در میان نماز سر مرا از
امام سر میدارد یا نی و سر میدارد یا نی اگر سر مرا از امام بردارد خرسر بود زن طلاق شود و اگر نی مسئله مردی دو سیب آورد یکی پیش
زن نهاد و پیش کنیزک هر دو یکرنگ زن خشم کرد که انچه بر امید می مرا همان میدهی و هر دو را یکی میخورند مرد گفت که ای زن ا تو امروز را
سیب خود را نخوری ترا طلاق و کنیزک را گفت اگر تو نیز انسیب خود را نخوری امروز تو آزاد و نمیدانند که ان هر یکه یکرنگ است چه کنند
تا زن را طلاق نشود و کنیزک آزاد نشود و از ملک او بیرون نیاید بخواب باید که بکسی کنیزک را فروشد امروز آن دو سیب با بن سپرد تا
بخورد یکی از عین ازان زن بود پس ان خود را خورده باشد باری زن طلاق نشود و چون نماز تسلم بود کنیزک به بیع باز گیرد چون باز گرفت
نه زن طلاق شود و نه کنیزک آزاد مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خیره مرد گفت اگر من خیره نکرم ترا طلاق نگویم اگر سوزنش در راه یافتن بخیر
خیره نکرد زن طلاق شود و اگر نی مسئله زنی مر شوهر خود را گفت که ای گه ریش مرد گفت اگر من گه ریشم ترا طلاق نگویم اگر در وقت خفتن زن در پایش مر
نشیند و فرو دمی غیر دمی خسپد که ریش بود زن طلاق شود و بروایت دیگر اگر در شب دزد غفت جای محمد و میرود و کلوخ با خود نمیبرد که ریش بود زن
وی طلاق بود و اگر نی مسئله مردی را چهار زن است هر چهار را با گفت هر که از شما را بر زمین نهد یا ان سه طلاق هر چهار را بر زمین نهاد مذر زن اول
بر طلاق شود زن دوم یکی طلاق زن سیوم دو طلاق زن چهارم سه طلاق شود از بهر انکه چون کوچه اول آورد ان بر سه یاران وی طلاق شد مذر دوم وی نیز
طلاق ایشان بیش از نهادن نامست عدت نهاد ان بار بگذرد چون دوم بار نهد عدت وی گذشت بهمان یکطلاق دوم وی واقع شود پس سه و الی سبب
این دو پس یکطلاق بر اول رود و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز بار نهاد یکطلاق دیگر بر اول رود و یکی دیگر بر آخر

پس لابد هم اول دوم و سیوم طلاق شوند دوم یکطلاق چون چهارم بار بنهاد یکطلاق دیگر بر اول رفت سیوم دو طلاق شد **مسئله** مرد بر اجهار زن است یکی نام فاطمه و یکی را عایشه نام و یکی را خدیجه نام و یکی را زینب نام فاطمه را گفت اگر امشب بر تو نیایم باران ترا طلاق روز دیگر بر عایشه رفت و گفت اگر امشب بر تو نیایم باران ترا طلاق روز دیگر بر خدیجه رفت و گفت اگر امشب بر تو نیایم باران ترا طلاق روز دیگر بر زینب رفت و گفت اگر امشب بر تو نیایم باران ترا طلاق همین گفت بر زینب رفت کدام طلاق شود و چگونه طلاق شود و چند طلاق شود گفتا فاطمه یک طلاق شود و عایشه و خدیجه و زینب هر سه طلاق شوند و این بدروایت در کتاب مذخرة الفقها است با قاضی فخر الدین خان آورده است که فاطمه یک طلاق شود و دیگران هر یکی سه طلاق شود از بهر انکه در حق فاطمه دو شرط موجود میشود و از بهر انکه پیش از وی سوگند دیگر بود با او دیگران هر یک سه طلاق شوند از بهر انکه هر یکی را سه شرط میشود **مسئله** مرد بر اجهار زن است با بار یکی را گفت اگر با بر زمین نهی ترا طلاق هر چهار زن است در یکدفعه بار بر زمین نهاد و ندانست که زن اول کدام بار بر زمین نهاد یعنی بیاورد سه طلاق شود و زن دویم را یکطلاق شود و زن سیوم را دو طلاق شود و زن چهارم را سه طلاق شود و الله اعلم **مسئله** و ذکر فی نسخة اخری مرد بر اچهار زن است هر یکی را پیش گفت اگر امشب بر تو نیایم باران ترا طلاق و اگر بر چهار بجا رفت و فارغ گشت طلاق نشود و اگر بر چهار جای نرفت هر یکی را زن سه طلاق شوند و اگر دو جا رفت و دو جا باقی این دو جا که رفته است هر یکی را طلاق شوند و آن دو جا که رفته است هر یکی یکی طلاق شوند و اگر سه جا رفت و یکجا باقی آن سه جا که رفته است هر یکی یکطلاق شوند و آن یکجای که نرفته است هیچ طلاق نشود **مسئله** و ذکر فی نسخة اخری مرد بر اچهار زن است هر یکی را گفت ترا طلاق اگر امشب گفت ترا با دی نزدیک کردم دیگری در آمد گفت ترا با یشان نزدیک کردم زن چهارم در آمد گفت ترا با یشان نزدیک کردم زن اول را و زن دوم را هر یکی را یکی طلاق میشود و زن سیوم دو طلاق شود زن چهارم سه طلاق **فصل** اندر دانستن که خلع بمذهب علما طلاق است و بمذهب شافعی رحمة الله صحیح حجت وی است که بچنان زن خویشتن بر برادر شوهر خویش حرام شود و فرق بود میان خلع و طلاق بمذهب علما طلاق است تا اگر سه بار خرید و فروخت کنند این زن بر وی سه طلاق شود تا شوی دیگر نخواهد و بر انشاید **مسئله** مرد بر اران است دی بخانه بدر رفته است سوگند خورد که اگر زن امروز در خانه من نمی آید بر او طلاق بدر گفت که اگر او را نیز نگذاری که بیاید بر او طلاق چگونه کند تا هر دو نشود و بر او طلاق نشود و گفتا باید که بدر عروس را بر نشیند یا کسی را بر اگیرد و نگاه دارد و تا خر سبا بشوی برود هر دو طلاق نشوند **مسئله** مرد بر اچهار زن است هر چهار را نشسته است گفت ترا باز ترا باز ترا باز ترا طلاق این آخرین طلاق شود از بهر انکه لفظ طلاق بروی افتاد **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که اگر با کسی سخن گوئی ترا طلاق یا با بلی سخن گوئی ترا طلاق یا با در سخن گوئی ترا طلاق زنان با در سخن گفت سه طلاق شود از بهر انکه هر سه شرط موجود شد **مسئله** مردی مر زن خود را گفت اگر امروز ترا از کابین ارزنی ترا طلاق نیست فردا باید گفت بدرش گفت اگر او را کابین بخشی ترا طلاق چگونه کند تا هر دو نشوند باید که زن بشوی گوید طلاق خبر است ترا بخشیدم کابین او گوید قبول کردن وی از کابین آزاد شود بر طلاق نشود و از آن بیزار ابوعی بخشند **فصل** اندر عتاق و طلاق و خلع گفتار مرد مسلمان که سوگند و گفتار زن بشرط بیم است زن

تواند که از قول خود رجوع کند و بر گردد که از بیع رجوع روا بود اما از سوگند رجوع ممکن نبود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و بر گردد

مسئله زن گفت خویشتن بانجزیدم مرد گفت فروختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بنجز زن گفت نخریدم مرد هیچ نگفت خلع نشود از بهر آنکه زن جانب خود اصیل است و از جانب شوی وکیل نی چون از جانب شوی وکیل نبود لاجرم اگر ده بار زن بگوید که خویشتن خریدم تا مرد نگوید که فروختم خلع نشود **مسئله** زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عدت مرد گفت که من فروختم این خلع شود باتفاق اما اگر مرد گفت خویشتن بنجز بکابین و نفقه عدت زن گفت خریدم مرد گفت بیکطلاق پای کشاده کردم زن او دو طلاق شود از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بنجز بعجزهٔ نفقه و کابین زن گفت خویشتن خریدم خلع شود باز مرد گفت بیکطلاق پای کشاده کردم دو طلاق شود **مسئله** زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عدة مرد پای خواست گفت فروختم خلع نبود از بهر آنکه بر خلاف سخن راندن است **مسئله** اگر مردی گفت خویشتن بنجز زن بر پای خواست و گفت خریدم بیع خلع نبود بهمان که اول گفتم

مسئله زن و شوی بر خر نشسته اند خر برود زن خویشتن خرید و مرد فروخت خلع نبود از بهر آنکه مکان مبتذل است اما اگر چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشتن بنجز زن گفت نخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی روان حکم خانه دارد لاجرم طلاق شود **مسئله** مردی مر زن را گفت خویشتن بنجز بسه بار زن یکبار گفت خریدم هر سه طلاق شود اگر زن گفت خویشتن خریدم سه بار مرد گفت بیکبار گفت فروختم بظاهر بروایت یکطلاق شود فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد بمنزلهٔ سوگند است و از جانب زن بمنزلهٔ خرید و فروخت درست آید لاجرم آنجا که مرد گفت خویشتن بنجز سه بار سه طلاق شود

مسئله اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروختم بنفقه عدت و کابین خبر بزن رسید در همان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفت آنجا که خویشتن خریدم از شوی خبر رسید گفت فروختم خلع نبود از بهر آنکه تا خبر بمرد رسید زن بمانجا نشسته نباشد چون نباشد خواستن زن آن سخن باطل شود فروختن مرد نیز باطل بود اما در این صورت که مرد گفت زنرا فروختم اگرچه مرد برخیزد و بیرود و چون از جانب مرد سوگند داشتم بهر خواستن سخن وی باطل نشود چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن بخرد خلع درست آید و الله اعلم **مسئله** مردی زن خود را گفت ترا طلاق بده دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق بهشت دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق به پنج دینار زن گفت پذیرفتم سه طلاق شود و هر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن خریدم بده دینار مرد هیچ نگفت زن بار گفت خویشتن خریدم بهشت دینار مرد هیچ نگفت باز گفت خویشتن خریدم به پنج دینار مرد گفت فروختم یکطلاق شود و مال اول ازین واجب آید از بهر آنکه اول گفت بده دینار خریدم مرد جواب نگفت باید یکبار رجوع کرد از ده بهشت دینار فرود آید چون سیوم بار رجوع کرد از بهشت دینار و گفت به پنج دینار هم چنان شود گوی یکبار گفته است گی که خویشتن خریدم به پنج دینار لاجرم چون مرد فرو نشست یکطلاق شود مال همان پنج دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتم باز سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال معلق شود چون خویشتن خریدم گفت هر سه یکبار فرود آید تا فرق بود میان مرد و زن **مسئله** اگر زن گفت خویشتن خریدم بعدة

نفقه و گابن مرد گفت کوچه پاچه میکنی زن گفت کوچه را من بسر دارم مرد گفت من فیروختم خلع شود و هر چه بکدم آب خورد یا لقمان خورد بعد ازان
گوید که خریدم یا مرد گوید فروختم خلع بود و هر چه زیادة ازین شود خلع درست نباید **مسئله** زن و شوی سر دو خته اند جنگ کردند مرد گفت
خویشتن بخر زن بر خواست از جای و جامه پوشید بعد ازان گفت خریدم خلع شود از بهر انکه جامه پوشیدن از بهر الست این میان وی که
خویشتن بخرد چنین چیزی مردم اندام وی نیفتد یا دست وی بوی کرد است نباید دلیل رجوع اینچنین بر خواستن نیست **مسئله** مردی
زن خود را طلاق داد بعد ازان گفت آن طلاق را باین کرد انیدم یا گفت سه کرد انیدم ابو حنیفه رح میگوید باین شود و بم سه د بقول
ابو یوسف رح باین شود ولی سه نی و بقول محمد رح باین و سه حجت وی الست که وی میگوید باین طلاق یکی داد و واقع شد طلاق
شده را چیزی کرد انیدن درست نبود باز ابو یوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجعی بود چون باین کرد انید صفت دیگر کرد انیده
بود و صفت طلاق را کرد انیدن رد ابود اما نتواند که یکی را سه کرد اند باز ابو حنیفه رح میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن در عدة
وی خواهد باین کرد اند و خواهد به سه لاجرم اگر سه کرد انید سه شود و اگر باین کرد اند باین شود **مسئله** مردی زن خود را گفت ترا
طلاق اگر باین خانه اندرائی ده بار گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی سه درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی سه
یکبار اندر آید چون یکبار اندر آید سه طلاق شود اما درین صورت که گوید اگر درین خانه اندرائی ترا ده نه بار اندر آمد هیچ طلاق نشود
از بهر انکه عدد طلاق ده نیست این ده را اندر آمدن بر هم نهاده بار اندر آید یک طلاق شود اما درین صورة که میگوید ترا طلاق اگر باین
خانه اندرائی سه این سه را بسه طلاق بر هم چنان شود از روی معنی که اگر بانخانه اندرائی ترا سه طلاق تا فرق بود میان
اینسه و آن مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر حیض بینی ترا طلاق و این زن نامدخوله است زن حیض دید و رفت و حالی شوی
دیگر خواست حالی این نکاح درست آید یا نه بنگریم که این حیض سه روز رسید یا نی اگر سه روز رسید بشوی اول طلاق شود و این
عقد درست آید و اگر پیش از انکه بسه روز رسد بی این زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول را بود یا شوی دوم اول را
بود دوم را نی از بهر انکه ما را معلوم نیست که این خون که زن دید حیض بود یا نی از بهر انکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق
بشک از بهر انکه کمترین حیض سه شبانروز است وی سه شبانروز نرسیده است و شاید که بر سه شبانروز نرسد پس طلاق نشود
بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق ندارم میراث شوی اول را دهیم و دوم را نی از بهر انکه شوی دوم میراث بشک نتواند برد **مسئله**
مردی در شب از زن خود مرادطلب کرد زن تمکین نکرد و مرد سوگند خورد که اگر امشب تو دخول نیارم ترا طلاق فردا این زن تا حال حیض
آن نبیند برنخیزد تا که دخول نبارد زن طلاق نشود از بهر انکه امکان طی او در زمان است چون محال است سوال کردند استاذ را که اگر مرد
را می تا دخول در حالة حیض نبارد و بال نیفتد و زن نیز روی مطلقه نشود وی مسئله چه بود گفت باید که این مرد را امشب این
شب نگذارند و در یکی خانه حبس کنند که آن زن در انجا نباشد چندانکه روز شود چون روز شود و شب فاذ نبین نیز نماند که بر انیز
قدرت نیست سر دشتی لاجرم طلاق نشود **فصل** در ایمان طلاق **مسئله** مردی زن خود را گفت گاه گاه با تو کاری
نکنم که کسی در عالم کرده است ترا طلاق گفت باید که در سینه این زن خشت زند که تا طلاق نشود که در گیتی کسی با هیچ کس

آن نکرده بود اگر کسی گوید که شاید که کسی در گیتی آن کار کرده بود جواب آنست که بین نادر بود و بنادر بحکم نبود مردی مرزن خود را گفت اگر امروز بر من چیزی بیاری که خدای عزوجل یاد وی سخن گفته بود ترا طلاق چه آرد تا طلاق نشود گفتا باید کرد آنش آرد تا طلاق نشود از بهر انکه خدایتعالی با آتش سخن گفته است مر آتش نمرود را در خطاب کرد قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم بازبعضی گفته اند که زنبور عسل بیارد تا طلاق نشود از بهر انکه خدای عزوجل فرمود اوحی ربک الی النحل مراد در هر دو صورت الهام بود مسئله مردی سوگند خورد که اگر امروز من از دنیا بیرون نروم ترا طلاق گفتا باید که اینمرد را حبس کنند در زندان جایی تا طلاق نشود از بهر انکه زندان از دنیا نیست از بهر انکه خدایتعالی میفرماید او یسفون الارض اهل تفسیر گفته اند مراد از این آیت حبس است پس همچنان بود که گوید ویرا بیرون کردند از دنیا و حواجه امام اجل سرخسی آورده است بر مسئله دلیل شعر یکی اعرابی را که بزندان کرده بودند وی در ان زندان شعری گفته است و این شعر وی است که گفته اند و نوشته اند شعر خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها ✽ و انسلنا من الاحیاء فیها و للموتی ✽ و اذا جاء نا السجان یوما لحاجة ✽ عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنیا معنی شعر آنست که بیرون آمدم از دنیا و بودم ما از اهل دنیا و مادین زندان نه از مردگانیم نه از زندگان چون بیاید زندان بانز نزدیک ما بروزی بحاجتی عجب داریم گویم ما را از دنیا کی آمد پس باین دلیل ما را معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنند زن بزندان طلاق واقع نشود مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز در دنیا باشم زن ازوی بطلاق باید که بمسجد اندر آید که مسجد از دنیا نیست مسئله مردی برادر زن است گفت هر که از شما حیض بیند او را طلاق هر دو آمدند که حیض دیدم یکی راست میگوید دیگری را گفت که دروغ میگوئی در جامع الکبیر اینمسئله آورده است که انرا که تصدیق کرده طلاق نشود و انرا که گفت دروغ میگوئی طلاق شود از بهر انکه از روی معنی این مسئله چنان شود که اگر تو حیض می بینی بار ترا طلاق بتصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی آنست که مردی زن خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من از او زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگوئی در حق زن اگرچه تو دروغ گوئی استش بطلاق شود از بهر انکه در حق خود امینه است و در حق یار خویش و یار در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود بگواهی یک تن در حق انها سوگند نشود لاجرم طلاق شود و کنیزک آزاد نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن بر کامل تو دنا پاک از حیض طلاق نشود مسئله مردی مرزن خود را گفت اگر بیرون دستوری من از خانه من بیرون آیی ترا طلاق آن زن دستوری خواست و بیرون آمد بار دیگر بیدستوری بیرون آید طلاق شود از بهر انکه یمین بجای است اما اگر یکبار بیدستوری شوهر بیرون آید طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن یمین فرو آمد بیش بار دیگر فرود نیاید مسئله

مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ ہر بار کہ بدستوری من بیرون آئی ترا طلاق اکنون زن یکبار بیرون آمد طلاق شد مادر
نہ مادر دیگر بدستوری شوہر بیرون آمد طلاق دیگر شود و ہم چنین اگر بار بیرون آید ہر باری کہ بیرون آید طلاق شود ہر بار
تحلیل کردہ شد مسئلہ اگر مردی سوگند خورد کہ ہر بار کہ سیکی خورم ترا طلاق ہر بار کہ بخورد طلاق شود مسئلہ
مرد دیرا وکیل کرد کہ زن مرا یکطلاق بدہ وی سہ طلاق داد بقول ابوحنیفہ رحمۃ اللہ ہیچ طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف
رحمہما اللہ یکطلاق واقع شود بحجت ابوحنیفہ رحمۃ اللہ آنست کہ وکیل ہر دو کل را خلاف کرد و ہر کہ وکیل موکل را خلاف کند
منفرد بر طلاق نشود و حجت ایشان آنست کہ در سہ یکی بایم لاجرم طلاق شود مسئلہ اگر وکیل کرد کہ زن مرا سہ طلاق بدہ
نشود بہ اتفاق از بہر آنکہ آنچہ وی گفتہ است آن کرد مسئلہ مردی مرد دیرا وکیل کرد کہ زن مرا طلاق رجعی بدہ وی
طلاق نشود از بہر آنکہ وکیل کردہ است بطلاق کہ شوہر را حق رجعت باقی بود وی طلاق باین داد آنچہ متصود است حاصل
طلاق نشود مسئلہ مردی مرد دیرا وکیل کرد کہ مرا زن من خلع کن وی مرتفہ و طلاق داد طلاق نشود از بہر آنکہ
است کہ کابین ساقط شود چون وی صریح طلاق بدہ کابین ساقط نشود پس طلاق واقع نشود مسئلہ مردی مرد
سہ طلاق بدہ وکیلی داد طلاق نشود یا گفتش کہ زن مرا سہ طلاق بدہ وی ہزار طلاق داد ہیچ نشود ہر چند مسمی بیان است کہ
کہ کلمات لفظ را اعتبار است و لفظ موکل است کہ نیمہ دہ یا سہ دہ چون وی یکی داد یا ہزار داد خلاف کرد
است واللہ اعلم مسئلہ مردی مرد دیرا وکیل کرد کہ مرا زن من خلع کن وکیل دیگر دیرا وکیل کرد وکیل دوم خلع
اول حاضر بود کہ وکیل دوم بحضرت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نی مسئلہ اگر مردی مرد
دہ وکیل دیگر یا وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود کہ وکیل دوم طلاق
ہر چہ احتیاط است نقد ہمان کس را اعتبار بود کہ وکیل کردہ است چون کسی دیگر ان کار کند واقع نبود
چون وکیل اول حاضر بود کردہ وکیل دوم ہمچون کردہ وکیل اول بود و ہمان خلع است لاجرم درست
مسئلہ مردی مرد دیرا وکیل کرد کہ زن مرا طلاق دہ پیش از انکہ وکیل طلاق داد وی موکل طلاق داد و
اگر وکیل کرد کہ مرا زن من خلع کن پیش از انکہ وکیل خلع کرد وی موکل خلع کرد وکیل مرا خلع میکند درست بود
این زن دیرا بکابین و بکانہ را خلع درست نبود و طلاق باین مرد باین زن نیاید لاجرم طلاق دیگر نشود در خصومت
استرده است لاجرم طلاق دیگر نشود و طلاق رجعی مرد رجعی یاد نیاید فرق بود میان خلع و طلاق
کردن مرا طلاق دہ وکیل رفت تا طلاق دہد رحم آمدش طلاق داد پیش از انکہ موکل را گفت کہ طلاق ندادم موکل
داد و ہر چند طلاق نداده است طلاق شود بزعم مرد فصل در امر طلاق باید دانست کہ امر بنہادن
امر متجزی و کلی امر مطلق متجزی آن بود کہ زنرا گوید بدست تو نہادم زنرا باید کہ بگوید قبول کردم و خود را
اگر از آن مجلس برخیزد و پیش نتواند طلاق دادن از بہر آنکہ امر متجزی تملیک است و تملیک را قبول در مجلس

امر از دست وی برود و اما اگر امر معلق بود حال این امر بدست زن نبود خود را طلاق دهد طلاق نشود تا ان ساعت که ان شرط موجود نشود صورت امر معلق
ان بود مر زن خود را گفت اگر من بمرو بروی زن دیگر خواهم امر بدست تو نهادم خود را طلاق ده یا گوید اگر من سیگی خورم یا از شهر بروم یا نفقه من ندهی بدست تو بای
خود را گشاده میگی در نیصورت باین امر معلق بود تا شرط موجود نشود ان امر بدست زن نشود چون امر بدست زن شود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
دادم و اگر زن از انجای نشسته برخیزد و ان امر را فکند ان طلاق نشود از بهر انکه اکنون بدست زن شده و امر علیک را قبول مجلس باید تا درست آید چون
برخاست للاجرم طلاق طلاق واقع نشود و اما اگر گوید پیش امر بدست تو نهادم اگر فلان کار کنم خود را طلاق دهی هر کاه که خواهی و هر چه وقت خواهی اکنون هر چه وقت خواهد بود طلاق
واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم زن گفت پذیرفتم مرد گفت رجوع کردم این رجوع درست نیاید از مرد از بهر انکه امر بمخیر بمجلس باز رجوع
از وی در نیاید اما اگر گفت امر بدست تو نهادم زن گفت من این امر را رد کردم قبول نمیکنم امر باطل شود اما اگر گفت امر بدست تو نهادم که اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی
زن گفت من این امر را باطل کردم پیش از انکه امر بدست زن بندی باطل نشود از بهر انکه امر معلق بدست زن وقتی نشود که شرط موجود شود چون شرط موجود
نشده است پس باطل کردن وی درست نبود اما اگر مرد آن کار کرد امر بدست زن شد بعد ازان باطل کرد باطل شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو
نهادم که خود را طلاق دهی و بنایچ خود بعد ازان مرد گفت که ترا ازان امر معزول کردم گفت امر معزول ازان بنایچ درست آید دلی ازان نفی نی از بهر انکه وی در حق
خود اصیل است و در حق بنایچ وکیل را معزول کردن از وی وکالت درست آید اما چه تملیک بود عدل درست نیاید و اگر گفت ترا وکیل کردم که خود را طلاق دهی
و بنایچ خود را این زن بنای خواست و گفت خود را طلاق داد و بنایچ خود را بر بنایچ طلاق شود وی نی از بهر انکه وی در حق بنایچ وکیل است و در حق
خود اصیل للاجرم نه بمعنی بنایچ طلاق شود و وکیل وی نی مسئله مردی امر بدست زن خود نهاد بعد ازان مرد پشیمان شده آمد که آن امر را از
فرد پش بگیرد بنایچ زن گفت فروختم درست نبود از بهر انکه فروختن چیزی درست آید که آن چیز مال بود چون امر مال نبود درست نبود مسئله مردی
مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی پیش از انکه آن مرد آن کار کردی باشوی خلع کردند بعد ازان باز اشتی کردند
بعد ازان مرد آن کار کرد امر بدست زن شود یا نی در نیمسئله مشایخ ما متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواجه امام اجل برهان الدین رحمه الله آنست
که امر باطل شود از بهر انکه خلع تخییر است و امر تعلیق و تخییر مر تعلیق را باطل کند باز قاضی امام بدیع رحمه الله میگوید که تخییر مر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
ایشان بسه طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود امر نیز باقی بود و امام فخر الدین رحم میگوید که نمیگذاریم که این
زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود از بهر انکه عدت را حکم نکاح است و لیکن بشرط
تا مادام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهی روا نبود و چهار زن دیگر خواهی روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
است للاجرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مر زن خود را
گفت امر بدست تو نهادم زن گفت افکندم طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست نهادم خود را طلاق ده اینجا طلاق رجعی بود
فصل در عدت مسئله باید دانستن که عدت داشتن مر زنان را فرض است اگر شوی وفات یابد عدت واجب آید خواه
زن مدخوله باشد خواه نا مدخوله عدت وفات چهار ماه و ده روز است بحوله تعالی و الذین یتوفون منکم و یذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا و اگر زن با بار بود که شوی وفات یابد بنهادن بار عدت او نگذرد نه بچهار ماه

وده روز از بهر آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت در اول حال در حق این امت نازل شد
والذین یتوفون منکم چون بعد ازین آیت نازل شده بود چون شوی وفات یافت واجب آید بر زن که
کند تا عدت وی بپایان باز گردد که این آیت ناسخ آن آیت است **مسئله** اگر مردی زن با بار خود را طلاق داد و این زن
دو گونه آورد عدت وی باتفاق از گونه دوم گذرد از اول لیکن از بهر آنکه اکنون با بیست تا رحم او فارغ شود فایده بدانکه
جمله عدتها از زنان بر ده وجه است اول عدة زنانی که شوی ایشان میرد دوم عدت زنانی که شوی ایشان را طلاق دهد سیوم
عدت دختران خرد بالغه است چهارم عدت زنان زال است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت کنیزکان
که نبده است بتوهم عدة نادر فرزندانست ششم عدت نکاح فاسد است نهم عدت زنان که شوی با ایشان صحبت نبوده است دهم
عدت زنی که بروی دو عدت واجب است اما عدت مردان بر شش وجه است اول انکه مرد بر چهار زن است یکی را طلاق
داد و زن دیگر میخواهد بدروا نبود از بهر انکه عدة این زن نگذشته است دوم انکه مرد بر از نیست زنی دیگر کرد خواهر زن وی بر زن
آید عقد بر افتد و با زن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواهر نگذرد سیوم انکه مردی زنرا طلاق کرد تا خواهر آن زنرا نخواهد
تا خواهر اول را عدت نگذرد خواهر دوم را عقد روا نبود چهارم مردی کنیزک خرید و بر او هنوز صحبت حلال نبود تا آن کنیزک حیض
نه بیند پنجم انکه مردی مرد ارحمه الله در آمد و زنی خواست که اسلام آورده است بانجا او صحبت کردن حلال نبود تا این زن
حیض نه بیند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ششم مردی که زنی خواست که آنرا با بار است از زنا حلال نبود که با وی
صحبت کند تا بار بر زمین نهد هفتم زنی که حیض آمده بود با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود هشتم زنی که در نفاس است بقول محمد با وی
صحبت روا نبود تا یک حیض نه بیند **مسئله** مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت کل کابین بر مرد واجب آید و عدت
تمام بر زن از بهر انکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی نبده بود و شوی وفات یافت عدت دو ماه و نیم روز بود از بهر انکه
بندکان در احکام نیمه آزاد اند پس لاجرم عدت دو ماه و نیم روز واجب آید **مسئله** مردی زن خود را طلاق داد پیش
از دخول نیمه کابین واجب آید بنص قرآن **قوله** دان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
و اگر هر دو نکرده بود و بر او طلاق داد و بر او متعه واجب آید و متعه سه جامه است یکی چادر و یکی سربند دیگر پیراهن **مسئله** مردی
زن خود را طلاق داد و این زن از اهل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد **قوله تعالی** و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم
ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر **مسئله** اگر مردی زن خود را طلاق داد و آن زن از اهل حیض است عدت وی سه حیض گذرد
مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از ذوات حیض است یک حیض دیده باشد و حیض دیگر نه بیند تا آن ساعت
که هر سه نه بیند عدت وی نگذرد تا چندانی که پنجاه و پنج ساله شود آنگاه شریعت وی را حکم کند به آنکه سه ماه دیگر عدت دارد
تا وی بگذرد و بعد از آن شوی دیگر خواهد روا بود پیش ازین نی **مسئله** مردی وفات یافت زن وی را چهار ماه و ده روز
عدت واجب شود این زنرا حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض ندید عدت وی گذرد خواه حیض بیند خواه

نه پیند مسئله مردی مر زن را بار خود را گفت چون بار بر زمین نهی ترا طلاق چون بار بر زمین نهاد عدت وی بسه حیض نگذرد بعد از تفاصل یا اگر طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی بار نهادن بار نگذرد مسئله عدت وفات بالغه خواه جوان بود یا پیر خواه رسیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه ده روز است هر زنی که شوی طلاق دهد اگر زن حیض مبین بود سه حیض عدت او چه آید تا از پس طلاق سه نپیند پاک نشود و عدت نگذرد و شوی دیگر نتواند خواستن اگر سه طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان و اگر طلاق باین داده همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت همه یکسانست لقوله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد کم از دو سال این زن فرزند آورد و نسب ثابت شود و عدت این زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد و نسب ثابت شود و عدت نگذرد و از بهر آنکه در شکم مادر زیادت از دو سال نماند چون در گذشت از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتده وی نماند لاجرم عدة نگذرد و اما اگر این زن را طلاق باین داد کم از دو سال فرزند آورد و نسب درست شود و عدت نیز نگذرد و اما اگر طلاق باین داد و زیادت از دو سال گشید نسب درست نبود عدت وی پیش از آوردن کودک شش ماه گذشته بود شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این زن را نسب نکرده بود بنا بر مسئلهٔ مردی زن نپیند خواست بعد الدخول و طلاق داد گفت این نپیند حیض مبین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده است طلاق الامة تطلیقتان و عدتها حیضتان یعنی طلاق بنده دو بود و عدت وی دو حیض بود از بهر آنکه حیض و طلاق متجزی نبود لاجرم دو طلاق واقع دیم و دو حیض اما اگر حیض باین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر دو روز ماند که تا یک و نیم ماه تمام شود و رسیده شد از بهر حیض واجب آید و اگر دو روز ماند که تا این دو حیض بگذرد و خواجه آزاد کردش باز از سر سر حیض واجب آید و اگر یک روز ماند که تا این سه حیض بگذرد که شوی وی وفات یافت باز از سر چهار ماه ده روز عدت واجب آید مسئله اگر ام ولد سید ستوری خواجه شوی خواست پیش از انکه خواجه خبر یافتی وفات یافت کنیزک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود یا نی گفت انگه یم که پیش از وفات خواجه شوی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر نی بر انداخته شود از بهر انکه عدت خواجه واجب آید چون در عدة بود شوی کردنش روا نبود عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر استبکال کرد پنداشت که بدخول شوی چرا عدت خواجه ساقط شود از بهر انکه بضع کنیزک مشغول شد عدة شوی بر وی واجب شود یا بین دخول از بهر انکه فراش خواجه فراشش اوسط است و فراش شوی قوی فراش هر گاه فراش شوی بود فراش خواجه باطل شود مسئله مرد خواجه شوی داد شوی طلاق داد خواجه آزاد کرد و هر دو وفات یافتند و نمیدانند که کدام پیشتر وفات یافت بر وی چهار ماه ده روز عدت واجب کنیم و یا دو ماه و پنج روز با تفاق چهار ماه ده روز اما درین چهار ماه ده روز بقول ابو حنیفه چهار ماه ده روز که در وی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه ده روزی که در وی سه حیض بود مسئله مردی زن خود را طلاق داد و زن بعدت بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه ده روز گذرد یا سه حیض گفت نگریم که طلاق باین داده است یا رجعی اگر طلاق رجعی بود چهار ماه ده روز بود و اگر طلاق باین بود سه حیض از بهر انکه طلاق رجعی بر دارنده نکاح نیست تا دانم که عدت باقی است و اگر طلاق باین است بر شوی بگانه نشده است اگر چنان حیض بود دانیم که طلاق در مرض است اکنون گوییم مرد وفات یافت عدة وفات واجب آید یا عدت طلاق بنگریم طلاق رجعی داده است

جمله زن بایی اگر بچه داده است جواب همان است و اگر بدین ماه داده است بنگریم که بدو خواست زن داده است یا نی اگر بدو خواست
زن داده بود که بروی سه حیض بود و چهار ماه داده روز بقول ابو حنیفه و محمد و بقول ابو یوسف رح سه حیض بود و فصل دوم عدت کنیزک
بدانکه کنیزک قاسد آن بود که زن دیگر را بنکاح کند یا بنده بدستوری خواجه شوی خواهد یا نا رسیده بدستوری ای زنی خواهد بعبد زنی
را نکاح کند بنکاح نا فاسد بود و حرام باید که از یکدیگر جدا شوند اگر در میان ایشان صحبت نرفته است بر زن عدت واجب نیاید
اگر صحبت رفته سه حیض عدت واجب آید از روز جدائی تا سه حیض نگذرد شوی دیگر را نشاید و اگر از یک دیگر جدا نشدند نه مرد بر زن
سه حیض واجب آید که گذشته شد نه چهار ماه و ده روز از بهر آنکه نکاح درست نیست و این مرد بحقیقت شوی وی نیست از بهر این زن را عدت
واجب آید یکی از بهر شوی دوم مسئله اگر زن آزاد فرزندان خواجه مردی از آزاد شود عدت بردی واجب آید بعد از مرگ خواجه اگر نه
بین بود بر حیض عدت وی بود و اگر زال است که خواجه مرد بردی سه ماه عدت واجب آید اگر خواجه از او کرد ش فرزندگانی بمان سه حیض و نیم
واجب آید و این سه حیض بعد از وی باید تا عدت وی گذرد و اگر فی الحال مسئله زن رشنا یه که در عدت سر را شانه کند یا جامه بدو بانی میکوید
بنگریم که عدت طلاق رجعی است یا باین اگر عدت طلاق رجعی است باکی نبود و اگر عدت طلاق باین است بنگریم که عدت نکاح صحیح است نشاید که
خود را بیاراید اگر نکاح فاسد بود اگر بیاراید نشاید و نه بهر آنکه عدت نکاح فاسد خانه شوی نشاید داشتن والله اعلم بالصواب کتاب العتاق قال
الله تعالی فکوا رقبة قال علیه السلام من اعتق عبدا یفتک الله تعالی بکل عضو منه عضوا من النار حتی فرجه بفرجه جهانیرا که آزاد کند بهر عضوی
از وی خدای تعالی بهر عضوی از آن بنده از آتش دوزخ تا فرج را بفرج او مسئله مردی غلام خود را گفت ای پسر و با کنیزک خود را گفت ای دختر آزاد شود
یا نی جواب نشود از بهر آنکه صرف آن بود که خود را از خود بنام خوانند یا گفت ای فرزند هم آزاد نشود و مراد از این مشفقت بود و اگر غلام خود را
میگوید که این پسر من است بانفاق آزاد شود و اگر غلام سی ساله است و خواجه بیست ساله میگوید که این غلام پسر من است بانفاق نسب ثابت نشود
اما بقول ابو حنیفه رح غلام آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آزاد نشود از بهر آنکه این سخن نفع است حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که مرد عاقل
و بالغ سخن کوید سخن وی لغو نشاید و بشش اگرچه نسب ثابت نشود باری آزاد شود تا من کل وجه سخن وی لغو نشود مسئله مرد بر غلام خود گفت یکی
از غلامان من آزاد باز گفت یکی از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد و بعد از آنکه غلامان آن بود ندانکه یکبار گفت غلامان من آزاد
هر آزاد شوند اگر گفت یکی از شما آزاد و بعد از همچنین گفت یکی پیش آزاد نشود و بیان بر خواجه بود از بهر آنکه هر چه وقت گوید که یکی از غلامان
من آزاد یکی آزاد شود آن پیش وی غلام وی نماند چون باز گوید بار دیگری افتد لاجرم همان آزاد شوند اما چون گوید یکی از شما بعد از شما آزاد
گفتار بود و حق یکی آزادی بیست پس لاجرم هر کدام که وی تعیین کند آزاد شود مسئله مردی کنیزک خود را گفت نخست بچه که بیاری اگر پسر بود و
آزاد و اگر دختر بود تو آزاد و پسر که آورد و دختر که و پیش و پس معلوم نیست الجواب آزاد نبود و نیمه آزاد بود و نیمه را سعایت کند و از بهر آن هر کی نیمه
آزاد شود و یکدیگر سعایت کنند و فرزندان از هر کی که آزاد شود و سه تیر دیگر سعایت کنند والله اعلم مسئله مردی کنیزک خود را گفت
شکم تو پسر بود تو آزاد و اگر دختر بود وی آزاد و هر دو آورد و هیچکس آزاد نشود و ما نظیری باقی بطلاق آزاد و اجهة آنکه کلمه او موم بود و هر دو
صورت و شرط موجود نشده بود که گفت اگر شکم تو پسر بود آزاد و اگر دختر بود وی آزاد و هر دو آورد و هر دو آزاد شدند

مسئله مرد و غلام است گفت یکی از شما آزاد یکی گفت مرا خواستی گفت نی آن دیگر آزاد شود و آن دیگر گفت مرا خواستی گفت نی مرد آزاد شود از بهر آنکه چون این یکی را نفی کرد و اثبات نبود و حق دیگری پس هر دو را نفی کرد آزاد شدند مسئله مرد را غلامانش یکی را آزاد کرد بعد از آن فراموش کرد که آزاد کرد هم چندین تحری کرد قرار نیابد بدین تا معین شود در شرح طحاوی آورده است که یکان یکان بفرستاد آخرین مرا آزاد کرد مسئله اگر چهار کنیز ک است یکی را آزاد کرد و فراموش کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است باید که هیچ باشد روا نبود و نباید که با یشان دخول کند تا چندین در شرح طحاوی آورده است که هر چهار را نکاح کند آنکه سزد بود و بر انکاح زیان ندارد انکه آزاد بود زن وی شود مسئله مردی غلام خود را نام کرد آزاد نشود اگر گفتش یا احمد یا محمد هم آزاد نشود از بهر آنکه این هم عام است اما اگر آزاد نام کرد بعد از آن گفت یا حر آزاد شود اگر گفتش یا آزاد آزاد نشود از بهر آنکه هم بدان نام می یاد کردیم بدان نام باید خواندن چون نقطه دیگر شود آزاد شود این مسئله در تحریر مدیخواجه امام الفضل کرمانی آورده است مسئله اگر مردی غلام خود را آزاد نام کرد به بارگاه گرفتش تا باهیچ ستاند خواجه گفت وی آزاد است بدل بگان گرفتش کردی را آزاد نام است آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را نیکو بدید که سر تو آزاد یا روی تو آزاد یا کردن آزاد یا نفس تو آزاد نشود در نیمه صورتها آزاد شود و اگر کنیز ک را گوید فرج تو آزاد شود و اگر غلام را گوید که ذکر تو آزاد صحیح آنست که آزاد نشود و اگر گوید اندام پس تو آزاد آزاد شود مسئله اگر مرد غلام خود را گوید دست تو آزاد یا پای تو آزاد یا زنگ تو آزاد یا زانک تو آزاد آزاد نشود از بهر آنکه اینها عبارت از جمیع بدن نیست و هر چه عبارت از جمیع بدن بود آزاد شود و هر چه عبارت از جمیع بدن نیست آزاد نشود اما اگر گوید جان تو آزاد آزاد شود که این عبارت از جمیع بدن است یعنی جان و هر چه از جمیع بدن بود اضافت آزادی بوی درست بود طلاق نیز واقع شود مسئله مردی مر پدر خود را بخرید یا مادر خود را یا فرزند خود را یا عم یا خاله خود را یا خواهر یا پسر خواهر و درین همه صورتها آزاد شوند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود من ملک ذا رحم محرم عتق علیه یعنی هر که بخرد ذا رحم محرم خود را آزاد شود و اگر مادر شیر خود را خرید یا پدر شیر خود را خرید یا برادر شیر یا فرزند شیر خود را آزاد نشود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی ذا رحم نیستند مسئله مردی پسر عم را بخرید یا دختر عم را یا دختر خال را یا دختر عمه را آزاد نشود از بهر آنکه ایشان ذا رحم هستند ولی محرم نی و شرط آزادی دو چیز است یکی رحم محرم چون یکی ازین دو نیابد آزاد نشود اما اگر چیزی را بخرد آزاد شود مسئله اگر مردی زن پسر خود را بخرید یا زن پدر خود را نشود از بهر آنکه محرم هستند ولی ذو رحمی قاعده خارج کتاب سیزده عضوی است که هر جایی اضافت سبک آزادی یابد آزاد شود و نفس تو آزاد و سبد تو آزاد و بدن تو آزاد و سر تو آزاد و گردن تو آزاد و عنق تو آزاد و روی تو آزاد و فرج تو آزاد و ذکر تو آزاد و روح تو آزاد و جان تو آزاد و در نیمه صورتها آزاد شود و الله اعلم

مسئله پانزده عضو است که آزاد نمیشوند دست تو آزاد پای تو آزاد زنگ تو آزاد بوی تو آزاد ساق تو آزاد ران تو آزاد بازوی تو آزاد موی تو آزاد بینی تو آزاد پشت تو آزاد شکم تو آزاد زبان تو آزاد گوش تو آزاد گرده تو آزاد دهان تو آزاد پشت تو آزاد این پانزده عضو را یاد کند آزاد نشود یا گوید چشم تو آزاد نرخ تو آزاد در نیمه صورتها هیچ آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را گوید برادر تو چون خر آزاد شود یا بی بعضی گفته اند که آزاد نشود و بعضی گفته آزاد شود درست تر آنست که آزاد نشود و الله اعلم معنی آن بود که بسکتر نشین لاجرم آزاد نشود مسئله غلام نکیه کرده است بر جای خواجه گفتش آزاد باش آزاد نشود مراد ازین مکان باشد که یعنی راست نشین و نکیه کن لاجرم آزاد نشود فی الخلاصه عبد الکتابی کمکبته علی حائط فقال له

مولا یا زاد باش و قول جست بمن الجداد الا بصدق و لو قال لعبده ای از دیتنی و لو قال یا زاد مرد لا یتبع مسئله غلام مخیا باشد
آمده بهت خواجه گفتش بلا زاد و باش آزاد مرد ندانست که وی غلام و لیست آزاد شود یا نی قول بعضی آزاد شود درست تر آنست که
زاد نشود از بهر انکه ازین زاد مراد او نیست خواهند لاجرم آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را گفت که اصل تو آزاد زاد
شود یا نی بنگریم گر زاده اینجای است یا از سند دستان انجا آورده اند اگر زاده اینجا بود آزاد شود و اگر از سند و ستان
آورده اند آزاد نشود از بهر انکه بسند دستان آزاد نیند سبب انکه مسلمانان ایشانرا مقهور بر دین می آرند ایشان سند
میشوند لاجرم این سخن که اصل شما آزاد زاد آزاد نشود مسئله مردی کنیز ک خود را گفت که ترا طلاق داده و نیت آزادی
میکند آزاد نشود از بهر انکه طلاق ملک مجازی را برد او هر چه ملک مجازی را برد دارد و حقیقی را نتواند برداشتن الا گر ترا
گوید گر ترا آزاد کردم و نیت طلاق میکند طلاق شود از بهر انکه آزادی ملک قوی را برد دارد و ضعیف را اولیتر بود که برد دارد و آنجا
گواهی بدادند که این خواجه مرا این را آزاد کردی نضی گواهی ایشان ندارد بعد ازین دو گواه مر این غلام را خرید بحال
آزاد شود از بهر انکه بزعم وی آنست که وی آزاد است بنا بر بزعم وی آزاد شود مسئله مردی غلام خود را آزاد کرد
بعد ازان منکر شد گر من بحضرت آزاد کرده اند دو من گواهی دادند نزد یک قاضی که وی این غلام را کرده است اما غلام میگوید
گر مرا آزاد نکرده است گفتا قول درین باب نشنوم و آزاد شود مسئله مردی غلام خود را گفت که تو آزادی بده دینار
اگر مال قبول کند آزاد شود و اگر قبول نکند بحال بنده بود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و گفتش اگر تو
ده دینار دهی تو آزاد خواجه را پیش بهروی و بر مال وی دست نبود اگر عاجز آید آزاد نشود و آن مال به بندگی
باز رود و اگر مال ز آزاد شود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد خواجه وی وفات یافت غلام بحال
باز آنکه بدل کتابت ابو از تمامی آزاد شود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد زر را خواجه ذر دیده آورد بخواجه داد
آزاد نشود ابا گر کمتر بود که ده دینار بمن دهی تو آزاد و ده دینار از خواجه ذر دیده قاورد بخواجه داد آزاد نشود ولی ده دینار دیگر را بر
حیر کنند تا کسب کند و بخواجه دهد مسئله مردی غلام خود را مکاتب کرد خواجه وفات یافت بعد از وفات خواجه بدل کتابت
آورد و یکی وارث را داد و ارثان دیگر غایب اند آزاد نشود تا وارثان دیگر حق خویش نگیرند از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود

المکاتب عبد ما بقی علیه درهم یعنی مکاتب بنده است تا مادام که یک درم باقی است مذکر در دست وارث است نصیب وارثان
دیگر امانت است تا اگر یا باک نشود از مکاتب شود باز باند که کسب کردن تا آزاد شود مسئله مردی غلام خود را مکاتب کرد بر چیزی
گر خواجه وفات یابد وی آزاد شود و اگر خواجه خواهد که وی را نفروشند نتواند اگر خواجه وفات یابد وی آزاد شود اگر خواجه
وفات یافت از وی مدبر ماند و بر خواجه دام است غلام آزاد شود بعد از آزادی کسب کند و دام خواجه را بگذارد
بمقدار قیمت خویش شود اگر همین لحم و لبن مادر از خواجه لحم و لبن آزاد نشود و نیز نتواند که گویند که دام خواجه بگذار فرق آنست که آزادی
ام ولد نیش از وی است و آن دیگر بعد از وفات قال علیه السلام المعتقها کرجها یعنی ام ولد آبچه پیش آزاد کند و الله اعلم کتاب الایمان قال الصدق

واجب نیاید اما اگر گوید از خدای عزوجل بیزارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن بیزارم یا گوید از پیغامبران و از همه صورتها بیزار بود و هیچ چیز از وی کفر نبود سوگند خوردن بدوی بهین بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بیزارم این یکی سوگند بود اما اگر گوید از توریت بیزارم و از انجیل بیزارم و از زبور بیزارم و از فرقان بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار کفارت واجب بدید مسئله اگر مردی گوید از خود نه نام خدا بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم یک کفارت پیش واجب نیاید مسئله اگر مردی گوید بخدای که سیکی نخورم یا گفت بخدای قمار نکنم یا گفت بخدای گز نا نکنم و هر سه کفارت واجب آید از بهر آنکه هر یکی از جمله نام خدای تعالی عزوجل یاد کرد است هر یکی را علاحده کفارت واجب آید از بهر آنکه سه بار سرمت نام خدای تعالی شکست فیصل دیگر اطعمه در اشربه مردی سوگند خورد که من حرام نخورم نان کسی غصب کرده خورد سوگند فرود نیاید بجواب کتاب یا بجواب عرف سوگند فرود آید اما صدر شهید در فتاوی خود آورده است که حرام نخورم بحال افتد کامل آن بود که حرامی وی بعض ثابت شده بود دلیل بر آنکه اگر نان کسی بی غصب کند و از احلال دارد کافر نشود چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بحل کند حلال بود پس للجرم حرام بود مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان نخورم کلیچه خورد سوگند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خورد نیز فرود آید همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم زعاره خورد سوگند فرود آید یا نی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند نی باز بعضی گفته اند که نه بکریم که شهر لست باروستای اگر روستای بود فرود آید و اگر شهری بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان نخورم و نان گرنج خورد سوگند فرود آید یا نی بکریم این سوگند در شهر گنش خورده است یا در شهر بخارا اگر در شهر گنش خورده است و نان گرنج میخورند فرود آید و اگر در شهر بخارا خورده است که نان گرنج نمیخورند فرود نیاید مسئله اگر کسی سوگند خورد که نان نخورم نان قطایف خورد اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جایهای دیگر بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان نیست مسئله اگر کسی سوگند خورد که من نان نخورم سنبوسه خورد بقول خواجه ابوبکر فضل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان نخورم ثرید خورد سوگند فرود آید و اگر تحاج یعنی پس خورده یا نقصید یعنی کاهی خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم هر گز هم گوشت که خورد سوگند فرود آید اگر هم گوشت اردم گوشت حوک خورده و اگر کفت گوشت نخورم ماهی خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه کسی ماهی را گوشت نخواند مسئله اگر سوگند خورد که من سر نخورم سرهای جمله دواگر این سوگند در خواندم خورد و یا در بغداد سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان یکیست مسئله مردی سوگند خورد که سر نخورم سرمغ خورد یا بالعکس سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد من از بن حوض آب نخورم باز بن حوض باب نخورم بکوره خورد بر قول ابوحنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض وجوی نخورده است نادمان نه نهد سوگند فرود نیاید و بقول ابویوسف و محمد رح سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام خواست تا بخورد ابها بر دریخت بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما چون آب نماند سوگند هم نماند بقول ابویوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله مردی سوگند خورد که تا من از بن درخت میوه نخورم آن کار نکنم این درخت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوگند فرود نیاید گفتا باید که آن درخت را اگنده درخت نماند سوگند نیز نماند بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابویوسف سوگند فرود آید بهمان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوگند خورد که من آب این جوی نخورم از هر کجا که خواهد خوردن سوگند فرود آید از هر انکه از همان جوی نیست
مسئله مردی سوگند خورد که من از این چاه آب نخورم بچاه فرود آمد و دهان بر نهاد و آب خورد سوگند فرود نیاید از بهر انکه عرف
نیست که کسی بچاه فرود آید و دهان بر نهد و آب خورد امابر وجهی که بر گشتی دی بخورد سوگند فرود آید و ابو حنیفه فرق میان
حوض و چاه آنست که عرف است در حوض که دهان بر نهند و آب خورد و عرف نیست در چاه که دهان بر نهند و بخورند نظیر این مسئله
انست که اگر سوگند خورد که من آرد نخورم امان عین آرد میخورد سوگند نیاید از بهر انکه عرف نیست که کسی آرد خام خورد و هر چه تحقیقت
او عاجز باشم بدلی زبر بم و مجازش آن بود که هر چه آزار دساز ند بخورد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من آرد خام نخورم
پست خورد سوگند فرود آید از بهر انکه پست خوردن عرف است مسئله مردی سوگند خورد که گندم نخورم گندم بریان خورد
سوگند فرود آید و اگر گوید که گندم نخورم گندم خام خورد بقول ابو حنیفه رح سوگند فرود آید و بقول ابو یوسف و محمد رح سوگند فرود نیاید و
اگر سوگند خورد که من گندم نخورم گندم را آرد کرد و بخت و خورد سوگند فرود نیاید از بهر انکه و یرا گندم خوردن نگویند نان خوردن
گویند مسئله اگر سوگند خورد که من جو نخورم چو بریان خورد سوگند فرود نیاید که عرف نیست مسئله اگر بردی سوگند خورد
که من گوشت گوسفند نخورم گوشت بز خورد یا گوشت میش یا بخته خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم
گوشت بخته خورد یا میش یا گوسفند سوگند فرود نیاید از بهر انکه فرق است میان خاص و عام بر کفتن اسم خاص است بمان و بر اقرار
گیرد و چیزی دیگر را نی اما اگر گوسفند اسم عام است بر اقرار گیرد و نظیر این مسئله چنان بود که مردی سوگند خورد که سیبی نخورم خرما خورد یا جوز
خورد سوگند فرود آید از بهر انکه سیبی اسم عام است همه را فرا گیرد اما اگر گوید خرما نخورم اسم خاص است همه را فرا نگیرد و عام را نی
مسئله مردی سوگند خورد که من زعفران نخورم کباب خورد بلاز عفران باز عفران بدیگ اندر کردند یا بر کاک کردند و ی خورد
سوگند فرود آید از بهر انکه زعفران تلخ بود و بر اتنها نتواند خورد پس لاجرم با هر چه خورد سوگند فرود آید فصل در میوه مسئله مردی
سوگند خورد که من میوه نخورم انگور خورد یا خرما خورد یا انار خورد بقول ابو حنیفه رح و این بر صورت سوگند فرود نیاید از بهر انکه میگوید
که اینها میوه نیست قوله تعالی فانبتنا فیها حبا الآیة و فاکهة را جدا یاد کرد و عناب را جدا پس معلوم شد انگور میوه نیست و درایت و یکر انار و خرما را
میوه نیز فیها فاکهة و نخل و رمان چون فاکهة را جدا یاد کرد و خرما و انار را جدا یاد کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابو یوسف
و محمد رح سوگند فرود آید لیکه این واو عطف است پس لاجرم میوه بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که میوه
نخورم ریلیچ خورد یا توت خورد سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که میوه نخورم خیار خورد یا در نگ خورد
سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که میوه نخورم خربزه نخورم تربوز خورد سوگند فرود
آید نیاید و هر چه در تابستان بود و بر میوه تابستان افتد و هر چه زمستانی بود بر میوه زمستان افتد مسئله
مردی در زمستان سوگند خورد که من میوه نخورم خربزه کشته خورد سوگند فرود آید و اگر همین خربزه
کشته را در تابستان خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که زردآلو نخورم زردآلو خورد که سرخ زرد

کرده است بقول ابوحنیفه سوگند فرود آید از بهر آنکه بهمان باز زده شده بود و رد و انخوردی یا تخم لاابرم سوگند بقول صاحبین اگر شیر پخته بود سوگند فرود آید اگر کمتر بود دلی مردی سوگند خورد که این کرده نخورم ازین کرده پاره بدرشیر داد یا قی خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه سوگند بر کمال انعقد بعضی بدرشیر داد کل نماند سوگند فرود نیاید یا اگر همین گفت که من ازین کرده نخورم هرچند خود سوگند فرود آید از بهر آنکه ازین کرده گوید بعضی مانده مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور نخورم خورده خورد سوگند فرود آید بقول امام بکر فصیل بخاری از بهر آنکه عرف است که مراز مرز که میگرد و میگوید و اینجا چندین انگور است اما میگوید که چندین خورده است چون انگور جمله را فراز میکرد لابرم سوگند فرود آید اما بقول علمای ما فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور نخورم انگور را بفشرد و آبها فرو سرود با قیها را پنداخت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بشکر نخورم شکر بران اندر نهاد و بر قید سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف در شکر خوردن همچنان است مسئله اگر مردی سوگند خورد من شیرینی نخورم هرچه شیرینی بود بخورد سوگند فرود آید اگر گوید که من شیرینی نخورم اگر حلوا خورد یا عسلی سوگند فرود نیاید از بهر آنکه همان شیرینی را فراز گیرد چیزی دیگر را مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی نخورم عصیده خورد سوگند فرود آید یا گفت بنگریم که عصیده سیاه خورد یا سپید اگر عصیده سیاه خورد سوگند فرود نیاید و اگر سپید خورد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من شیر نخورم کره با شیر خورد یا کره بی شیر بقول ابوحنیفه سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون دیگر چیزی دیگر انجمند دی نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه پیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من شیر نخورم کره یا شیر خورد یا کره بی شیر بقول ابوحنیفه سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون دیگر چیزی دیگر انجمند دی نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه پیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من شیر نخورم جایشا میده سوگند فرود نیاید و اگر گفت نیاشامم نان تر بدکرده بخورد سوگند فرود نیاید جواب کتاب امنیست امانقیه ابواللیث آورده است که اینجایی بود که سوگند بازی خورده بود یا مردمازی زبان بود اما در عجم سوگند فرود آید خواه جایشام گو بدیخواه بخورم و فتوی بر نیست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت نخورم گوشت سر خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم سر بریان خرید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه در نیمسله اعتبار بر فروشنده را بود در فروشنده سر بریان را قصاب نگو بدرواست گو بند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت نخورم و سر بحقیقت گوشت است سوگند فرود آید بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن نخورم روغن با پخورد سوگند فرود آید اگر سوگند خورد که من روغن نخورم روغن با پنیر خرید سوگند فرود نیاید بدان معنی که ما کردیم والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که نی نخرم بورپا خرید سوگند فرود نیاید اگر گوید که من نی نباسادم بورپا خرید سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه نی است مسئله مردی سوگند خورد که من آهن نخرم سوزن خرید یا چوال دوز یا کاردو مانند این سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فروشنده آنها را آهنگر نگویند اما اگر سوگند خورد که آهن نباسادم هر کدام از آنها بسادو سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه آهن است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من باین خانه اندر نیایم این خانه را باز کردند و باز همان چوب و خشت و گل بر آوردند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون باز کردند خانه نماند بین خانه اگرچه باز بر آورند و مدتی بعد از آن باز نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من باین سرای اندر نیایم این سرای باز کردند وی اندر آمد سوگند

فرود آید از بهر انکه سرای باز کرده و نام سرای از وی بر نخیزد و اما خانه اسلم نبوده است یعنی جای شب و روی توان نشستن
چون را باز کردند خانه نماند بهمین هم نماند بخلاف سرای اما اگر سوگند خورد که در سرای نیایم بسرای اندر آمد که باز کرده اند سوگند
فرود نیاید از بهر انکه سرای منکر است چون منکر بود در کامل او از گیرد و کامل آن بود که با دیوار باشد مسئله مردی سوگند خورد که
من این پیراهن نپوشم پیراهن را باز کردند و باز آنی گویند و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر انکه پیراهن نماند اگر باز آنی را پیراهن کردند
سوگند فرود نیاید از بهر انکه همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و رزها باز کردند و باز دختند
سوگند فرود آید از بهر انکه پیراهن را چون باز کردند اسم پیراهن بروی افتاد اگرچه ندوخته اند این را پیراهن باز کرده خوانند
لاجرم سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و پیراهن را جبه گردند پوشید سوگند فرود نیاید از بهر انکه
و پیراهن جبه خوانند پیراهن نی مسئله مردی سوگند خورد که من از بن کراسه قران نخوانم این کراسه را باز کردند و جلد کردند سوگند
فرود آید از بهر انکه کراسه را باز کردند نام کراسکی بیرون نرود مسئله مردی سوگند خورد که من در بن کشتی ننشینم کشتی را باز کردند و وی
بیش کشتی نماند بهمین نماند اما اگر سوگند خورد که در کشتی ننشینم را باز کردند و باز جمع کردند و در وی نشست سوگند فرود آید از بهر انکه
در کشتی یافتم در بن صورت اول را اشارت کرد چون کشتی نماند سوگند نیز نماند تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که
من با بن خرگاه اندر نیایم این خرگاه را از بن جایگاه برداشتند و جای دیگر زدند باز سوگند که با بن خیمه در نیایم این را جای دیگر زدند اندر
آمد در هر صورت سوگند فرود آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند و آمد سوگند فرود نیاید از بهر انکه دیگر است
جدا کردندی پیش خرگاه نماند سوگند نیز نماند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بر پشت با بن ستون بر نه نهم این ستون را از جای
برداشتند و عمارت کردند باز همین ستون را بر همان جای نهادندی پشت نهاد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من پشت
با بن پیل پایه بر نه نهم این پیل پایه را باز کردند و باز همین خشتهای برآوردند سوگند فرود نیاید فرق هست میان ستون و پیل پایه
ستون بیرون نرودی پیل پایه چون بیرون بود پیل پایه خوانند چون باز کنند پیش پیل پایه نماند مسئله مردی سوگند خورد که بر
بن تخت ننشینم بر زیر این تخت نهالین انداختندی بر جای نشست سوگند فرود آید از بهر انکه نهالین تهم تخت است اما
اگر بر زیر تخت تخت دیگر نهادند بر ان تخت نشست سوگند فرود نیاید از بهر انکه تخت با تخت جنس بود چون جنس دیگری آمد
جنس اول را اعتبار نماند نظر وی انست که مردی سوگند خورد که من بر این بستر نخسبم بر آن بستر چادر کشیده بندی بروی خفت سوگند
فرود آید اما اگر بستر دیگر بر زیر این بستر افکنند بروی خفته سوگند فرود نیاید بدانچه گفتیم مسئله مردی سوگند خورد که من
بر بن زمین ننشینم بوریا افکندند بر ان بوریا نشست سوگند فرود نیاید از بهر انکه عرف کسی دیر انگویند که بر زمین نشسته
گویند که بر بوریا نشسته است دیگر انکه کسی خواهد بر زمین نشیند و بر انگویند بر زمین نه نشین بر بوریا نشین مسئله
مردی سوگند خورد که من بر این بام نه نشینم بر نام بوریا افکندندی بر بام نشست سوگند فرود آید از بهر انکه بنای
ایمان بر عرف است و عرف کسی دیر انگویند که بر بوریا نشسته است گویند بر بام نشسته است فرق است میان انکه بر بام نشیند و

وسیان اگر بر زمین نشیند نیز بود یا مسئله اگر مردی ماران خود و گفتش که تو اورک منی ازین سبب نمی ارسیم مرد گفت نگریم
وزین دست بر دو گفتش ترا طلاق دین آمد بست بر دو گفتا ها ولی زیست سوگند خورد فرود نیاید از بهر انکه مرا از دست بر دو گفتا ها ولی زیست
بلکه ازین نیاز سوگند فرود نیاید فقیر نشسته است که مردی سوگند خورد که پای در بن خانه نهم بر خانه نشست و پای در احدین خانه نهاد و سوگند
خورد و نیاید از بهر انکه نشد پای در بن خانه نهم مرا و ازین حقیقتا نه زان خواهد حقیقتا نه زان حاصل نیافتم لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله
مردی سوگند خورد که این جامه نپوشم روی خود پوشیده است به که بر فور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق شود و از بهر
دوام راعظم شمار است کوئی که اکنون پوشیده ستی همچنین اگر مردی سوگند خورد که بر بن بستور نشینم وی خود نشسته است باید که بر فور فرود آید
اگر یک ساعت همچنان باشد سوگند فرود آید بهاسه که ما ذکر دیم مسئله مردی سوگند خورد که من بر بستور نشینم بر کاه نشسته باید که بر فور فرود آید
آیه بانی بنگریم که سوگند خورنده بر کسی است اگر بر کان بود یا نه اگر بر کان بود و نشسته باشد و بر فور فرود آید در کاه و شتر و اگر جوب بود و نشسته باشد
فرود آید و اگر غیر انسان بود و نشستن کاه و شتر سوگند نبود لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من در سته تو نپوشم باید که بر فور
پوشیده بود و بیرون کند و اگر بیرون نکند سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من سته تو نپوشم جامه در شب سته زن را پوشید سوگند فرود آید از بهر
اگر مردی نخفته زن آید جامه فراز کرده پوشانید در وقتی که مرد در خواب بود بیدار شد باید که فی الحال از خود بیندازد تا سوگند فرود نیاید و اگر یک
ساعت همچنین باشد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که سته تو نپوشم از سته زن لبسا نافته و در زده سوگند خورد نیاید از بهر انکه
از او پوشیدن نخواسته و چنان کرده اگر سته زنرا ار بند کرده سوگند فرود آید اگر سبان کرده بستی از سته زن اگر بمقدار یک بست بود سوگند
فرود آید اگر کم ازین بود ای مسئله اگر مردی سوگند خورد که من سته تو نپوشم زن را سبان سته و بافته داد یا فرمود تا بافته کرد ما من نافت از ان سبان
مرد بخرید و پوشید سوگند فرود آید از بهر انکه از سته از ان زن بیرون نرفته است و اگر سوگند خورد که من سبان تو نپوشم زن سبان سته و بشوی
بافرخت شوی از اگر و بس بافت و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر انکه سبان زن نماند مسئله مردی سوگند خورد که من سته تو نپوشم پاکرا مس
بخود و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر انکه این را پوشیدن نخواستند و اگر همین پاره را بر بست سوگند فرود نیاید که مراد از بر قول بعضی از علما فرود آید
از بهر انکه عرف است که بعضی از فقها ان پاره را بر سری پیچند مسئله مردی سوگند خورد که من آتش بخورم زن نخورم زن آب بدیگی اندر کرد
گوشت و پیاز اندخت و بر آتش از ان نهادی سبو یان و بزم بر دیگ نهاد و کسی دیگر آمد آتش در کرد اندید و آتش بخت و آمد و از ان
آتش بخورد سوگند فرود نیاید از بهر انکه از ان نخواسته و دیگر بخته و قتی بود که آتش کسند چون بحقیقت آتش کسی دیگر کرد بست آتش
نروی نیافتم لاجرم سوگند فرود نیاید مردی سوگند خورد که من در بن خانه اندر نیایم بر خر نشست و خر و برا در ان خانه در آورد و سوگند
فرود آید از بهر انکه آمدن خر مضاف بوی شود اما اگر کسی دیگر کرفتش و اندر آورد سوگند فرود نیاید از بهر انکه فعل غیر فعل وی شود تا بین
بود تا اگر بار دیگر خود در آید سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز در بن خانه نیایم زن از من مطلق بقول ابو حنیفه
فرمان و جمله رخت را ازین خانه بیرون باید برون و اگر یم یکبار و ب باند رخانه طلاق فرود و کر قول ابو یوسف اگر بیشتر رخت ازین خانه بیرون
برد سوگند فرود نیاید و بقول محمد وی برود و هر چه خواهد که کند مذاهبی بدان قیام کیرد و بر و سوگند فرود نیاید و اگر کمتر ازین بود سوگند فرود آید

مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو در خانه مادر روی از خانه من تر اطلاق زن بگیرد به رفت با پسر و یا بتخریب و از روی بخانه مادر
رفت سوگند فرود نیاید از بهر انکه از خانه شوی بخانه مادر نرفته هست مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر تو بخانه مادر روی تر اطلاق
زن بر آمد و بزر یک خانه مادر آمد یاد شم آمد که شوی سوگند خورده هست باز گشت سوگند فرود آید بانی بنگریم که مراد مرد در سیدن خانه مادر
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرود نیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو بخانه مادر اندر آئی
تر اطلاق این زن رفت تا بدر خانه مادر را او از داد و با وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرود نیاید از بهر انکه سوگند بدر
آمدن خورده هست چون در آمدن نیافتم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من با بن خانه در نیایم بیام این خانه بر آمد
سوگند فرود نیاید بجواب عرف اما بجواب کتاب سوگند فرود آید فقیه ابو اللیث آورده هست که این جای بود که سوگند تازی خورده و
اما اگر یعجم بود سوگند فرود نیاید که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورد که من در بن دیه نباشم در باغات می ماند
سوگند فرود نیاید و بعضی گفته اند که اگر امیر دیه خرب بود سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که شهر نباشم هر جه از دروازه شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرود نیاید اما اگر سوگند خورد که من در بن ولایت بخارا یا سمرقند نباشم باید که از رباض کنیرک بیرون رود و بعضی گفته
اند که از بن روی از کرمینه تگذرد و از ان طرف نگذرد سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من با بن کوچه سخنها نگویم این
مرد بمحلان شد سخن گفت سوگند فرود آید که مراد وی نیست خواهند و همان شخصی قایم هست مسئله اگر سوگند خورد که این خوره
نخورم انگور خورد سوگند فرود نیاید از بهر انکه این خوره نماند چیزی دیگر شد سوگند از بهر ان بود که آن خوره خوردن دیر امنز
بودی لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من از بن سره نخورم این بره بخته شود بخورد سوگند فرود آید از بهر انکه
از گوشت خام تا گوشت بخته تفاوت بیشتر بود لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که پس پدر نماز نکنم عمر امامت
کرد این مرد بان عمر اقتدا کرد و عمر را حدث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی نماز را پس زید تمام کرد سوگند فرود آید
از بهر انکه نماز کردن پس زید یافتم مسئله اگر مردی سوگند خورد گه من بزید اقتدا نکنم عمر امامت کرد وی بعمر اقتدا کرد و عمر را
حدث رسید زید را خلیفه کرد وی باقی نماز با زید تمام کرد سوگند فرود نیاید از بهر انکه اقتدا بزید نکرده هست مسئله مردی سوگند
خورد که امامتی نکنم تنها نماز بتنزوه کرد و جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند صدر شهید گفته هست که سوگند فرود آید چون در پیش محراب
استاده اما اگر کسی مر اگواه بود که من کسی را امامت نکنم جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند سوگند فرود آید باز بعضی گفته اند که بنگریم این نماز
را اگر بر سنت جماعت تمام کند یا نی بنگریم اگر بر سنت جماعت تمام کند سوگند فرود آید و اگر نی مسئله مردی سوگند خورد که من امامت
نکنم امامت کسی دیگر کرد و انگه را حدث رسید و بر اخلیفه کرد وی باقی نماز تمام کرد سوگند فرود آید از بهر انکه امامت کردن
یافتم مسئله مردی سوگند خورد که من بفلان سخن نگویم جماعتی نشسته بودند وی در آمد و سلام کرد و آنمرد در میان ایشان
بود سوگند فرود آید از بهر انکه سلام گفتن سخن گفتن هست و اگر آنمرد در نماز بود بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام
نماز داد سوگند فرود آید یانی بر قول بعضی آنست که اگر آنمرد که وی بسوگند خورده هست بر دست راست وی بود سوگند فرود نیاید

واگر بر دست چپ وی بود سوگند فرود آید از بهر انکه ویرا بیکدست سلام دادن کفایت بود از نماز و از نماز بیرون آید لابرم آن
دست دیگر در معنی سخن گفتن شود حانث شود اما جواب درست آنست که بهر کدام دست سلام دهد سوگند فرود نیاید مسئله مردی
سوگند خورد که من باز زید سخن نگویم حاجتمند شد بسخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین نکن سوگند
فرود نیاید از بهر انکه یکی از اصحابان را همین واقعه افتاد وی روی سوی دیوار کرد سخن گفت لابرم ما را معلوم شد که اگرچنان روا
نبودی وی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من باز زید سخن نگویم بر کاغذ نوشت و بزید یکی زید و مستاد و زید بخواند و معلوم کرد
سوگند فرود نیاید از بهر انکه این را سخن گفتن نگویند پیغام خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من نامه فلانکس نخوانم تمام بروی بسه
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلفظ نخواند سوگند فرود آید از بهر انکه مراد از نامه خواندن معلوم کران بود چون معلوم شد مراد حاصل
شد لابرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین قلم خط ننویسم قلم شکست باز تراشید سوگند فرود آید مانی بنگریم اگر چنان
شکسته بست که نام قلم باقی بست سوگند فرود آید و اگر چنان شکسته بست که نام قلمی نماند و بست سوگند فرود نیاید از بهر انکه پس وی قلم
نخواند چون قلم نماند عین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسر آن فلانکس سخن نگویم ویرا دو پسر بست با یکی سخن گفت سوگند
فرود نیاید تا هر دو سخن نگوید اما اگر سوگند خورد که من با بندگان فلانکس سخن نگویم و برا بنده غلام بست با همه سخن گفت سوگند فرود آید
فرق میان پسران و غلامان انست که پسر تولید را بود که هر کدام پسر را که بیند گویند که این پسر فلانکس بست آن معرفت حاصل آید پس لابرم تا وقتی
سخن بگوید سوگند فرود نیاید اما بنده ملک دیست و بر اجمال اموال شمرند و اقل جمع سه بست سخن گفتن و برا با همه یافتم لابرم سوگند فرود آید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من بشیر خمر نخورم سوگند فراموش کرد و بخورد سوگند فرود آید از بهر انکه
خوردن یافتم خوامد تو شی خورد خواه بعد از اگر غلط کرد و غلطی خورد جواب همین بست مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان نخورم دیگری سوگند خورد که من گوشت نخورم سوگند خورد که من بیاز نخورم دیگری سوگند خورد که کشنیز نخورم دیگری
سوگند خورد که من روغن نخورم دیگری سوگند خورد که من نمک نخورم همه رجم کردند و بنشستند و خوردند نه کدام را سوگند فرود
آید و کدام را نی جواب انکه سوگند خورده بست که نان نخورم سوگند فرود آید شرح و تفصیل بگفته بنگریم گوشت در سبوسه پوشیده بست یا نی
اگر گوشت پدید بود سوگند فرود آید شش یار را جواب همین قیاس بود کشنیز را سوگند فرود آید از بهر انکه کشنیز را کسی نخورد لمانک
فرود نیاید شیر و روغن را فرود آید یا نی بنگریم این ساعت که در دهان می نهد میچکد یا نی اگر میچکد سوگند فرود آید و اگر نی مسئله مردی
با زن جنگ کرد زن گفت مرا جامه بخر مرد سوگند خورد که من ترا یک پشمی هیچ نخرم یکدینار نخرید سوگند فرود آید یا نی بر قول امام حسن
حسام الدین آمد سوگند فرود آید از بهر انکه گوید یک پشمی هیچ نخرم منم کلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون نخرید سوگند فرود آید با نخرید
امام اجل سرخسی میگوید سوگند فرود نیاید که در این لفظ را اعتبار بست و لفظ وی یک پشمی فته بست چون یکدینار را نخرید سوگند
فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که یک موی نیک نخورم دعوة ساختند در مبلغی دانه موی نیز در نیک کردند وی نخورد
بر قول خواجه حسام الدین رحمة الله سوگند فرود آید و بر قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله فرود نیاید چنانکه گفتم و از علم

مسئله مردی بازن مجلک کرد زن گفت عید می آید کوچه مرا جامه کن مرد سوگند خورد که اگر من کوچه را این عید جامه بکنم ترا طلاق عید آمد وی پشیمان شد سوگند جامه خریده بود و بجای نهاده بنام آن کوچه آوردند جامه کردند سوگند فرود یا نی بنگر که این کوچه رسیده هست و یا نا رسیده هست اگر نارسیده بود سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود فرود آید از بهر آنکه هما نروز که بدر بنام کوچه جامه خرید آن جامه ملک کوچه شد چون سوگند بعد از وی واقع شده هست لاجرم سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود پدر را سوگند فرود آید از بهر آنکه رسیده را ملک نشود تا در دست رسیده و تهدملک وی پس در صورت اگر چه پدر جامه میکند از ملک خود میکند لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من در یک شب بحجره زنم زن ازوی بطلاق این سوگند درست بود اما اگر نزود سوگند فرود آید و اگر مرد سوگند خورد که اگر من بر آسمان بر نروم با این سنگ را رزنگ زن ازوی طلاق این سوگند درین صورت تا بسته شد از بهر آنکه تصور میدارد که خدا ای عزوجل دیرا بر آسمان برد و آن سنگ را زر کرداند دلیل بر آنکه خدا ای عزوجل عیسی پیغامبر علیه السلام را بر آسمان برآورد و ادریس پیغامبر علیه السلام را و محمد رسول الله صلعم را از هفت آسمان بگذرانید و بسیار اولیا را بر انیز سنگ در دست ایشان زر شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که اگر انیزه سخن نگوید زن ازوی بطلاق این بمیرد اصل درست نبود از بهر آنکه محال هست که مرده سخن گوید اگر کسی اشکال کند که خدا ای عزوجل قادر هست که انیزه را بسخن آرد و با وی سخن گوید چرا سوگند درست نیاید جواب آنست امرده را زنده کرداند و بسخن آرد پس زنده سخن گفته بود و مرده نی سوگند وی بر مرده هست بر زنده لاجرم سوگند درست نبود مسئله بدانکه مردمان میگویند که سوگند نه بدروغی باید خوردن و نه براست این سخن باطل هست از بهر آنکه خدا و نه عزوجل فرمود لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند نشایستی خوردن خدا و ند عزوجل یاد نکردی پیغامبر صلعم را علیه وسلم فرمود البینة علی المدعی والیمین علی من انکر یعنی گواه بر آنکس هست که دعوی کننده هست و سوگند بر آنکس هست که او منکر هست پس اگر سوگند نشایستی خوردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم نفرمود و این شریعت هست و اورد از امیر المومنین عثمان رضی که یکسی بر دو یکجای دعوی کرد و یرا ادای نبود و گفت سوگند خور امیر المومنین عثمان رضی را صلعم سوگند خورد و آن مالی را بداد و یرا گفتند یا امیر المومنین این مال را چرا دادی سوگند خوردی چونکه دادنی نبود گفت از بهر آنکه بر سیدم که هر اقضاء در رسد ایشان گویند سوگند بدروغ خورد و ورد و بال او فتد از بهر آنکه را سوگند نخورد م و آورده اند از امیر المومنین عمر بن خطاب رضی که گفت که اگر یکی مرا پشی بر است می ماندن سوگند بر است می خورم و حق خویش بستانم پس ما را معلوم شد که سوگند بر است شاید خوردن یکی از نوان کر یخت صاحب عنوان رسید یکی را پرسید که این مرد کجا رفت آنمرد گفت که من نمیدانم سوگند داد ش که تو نمیدانی که کجا رفت وی و آنمرد کجا اندر آمد و یرا دید باید که سوگند خورد که من نمیدانم که کجا هست و در دل این دارد که نمیدانم که کجا استاده هست یا نشسته هست سوگند فرود نیاید و در وغی گفتن نیز نبود همچنین یکی ظالم یکی را گرفت که تو فلانکس را می شناسی آنمرد گفت که نی گفت که سوگند خور که دیرا نمی شناسی وی سوگند خورد و دیرا میداند و لیکن نام پدر و پدر پدر ش نمیداند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه معرفت وقتی بحاصل آید که پدر و جد و دیرا بداند چون نام پدر و جد و دیرا نداند معرفت تمام نبود لاجرم سوگند فرود نیاید و آورده اند از خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله وقتی که کسی دیرا طلبیده بود و دیرا سامان رفتن نبود سخن وی بردار آفرین بر نشستن و کسی را گفتی بکو که وی بر نشسته هست آنمرد همین پندا شتی که مگر جای رفته هست هم آن سخن نیز دروغ نبودی و آن کسی نیز دانستی والله اعلم بالصواب

باب قال الله تعالی و اجل الله البیع و حرم الربوا و قال النبی صلعم التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الشهداء و الصالحین یعنی
بازرگانان راست گوی امینیات با پیغامبران و شهیدان و صالحان باشند و خبر است که الصدق عز و الکذب عز بر کسی باد که در خریدن و
فروختن و دادن و ستدن آسان کار نکند باید دانستن که بیع کردن روا است هم بر نص قرآن و هم بحدیث رسول صلعم و هم باجماع
امت نص قرآن آنست که یاد کرده شد و حدیث آنست که رسول صلعم در حاکم ابن عزام را فرمود و وکیل کرد و بخریدن گوشت گو
و از این دو مسئله معلوم شد یکی انکه وکیل کردن در بیع روا است و دوم انکه بیع کردن هم روا است که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام
نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس در بیع را منکر نیست دیگر باید دانستن که بیع بر دو نوع است یکی ملکی است که عین وی ملکی تو بود
و هم منفعت وی و یکی ملکی است که منفعت وی ملکی تو بود و لی عین وی نی و باز هر یکی از انها بر دو نوع یکی انکه هم عین وی ملک تو است
و هم منفعت و بی بدل و یکی ملکی است که هم عین وی ملکی است و هم منفعت وی بی بدل اما انکه عین وی ملک تست و منفعت وی
ببدل و آن هم بر سه است و انکه ملک تو شود هم عین وی و هم منفعت وی بی بدل آن بر سه است چون ببوشد هم عین وی ملک شود
و هم منفعت وی بی بدل اما انکه منفعت وی ملک تو شود عین وی نی نیز بر دو نوع است ببدل بود و بی بدل بود و اما انکه ببدل
بود اجازت است که کسی منفعت وی ملک تو شود عین وی نی و انکه بی بدل است عاریت است در کتاب بیوع محمد حسن باز آغاز کتاب
بیوع از این مسائل مسلم کرده است که مسلم در چهار روا است و در چهار روا نیست باید دانستن که مسلم در چیزی روا بود که آن چیز باید وقت
عقد مسلم تا وقت اجل مسلم درست آید تا اگر در وقت عقد معلوم بود آن چیز ولی آن صناعت کردن آن اجل آمد نیاید درست نبود و اگر وقت
اجل بود آن چیز ولی در وقت عقد آن چیز نیاید هم درست نبود از بهر انکه اجل حق مسلم الیه است حتی وی بود و شاید که وی از زندان
تا زمان وفات باید آن اجل وی حال شود چون آن چیز نبود تسلیم تواند کردن لاجرم بدین درست نبود همچنین درست نبود چنان
که مردی در انکور مسلم بست تا گرما آن صناعت که حال است انکور رسیده باید درست بود و امان معنی که گفتم از بهر انکه پیغامبر صلعم فرمود تا نخرد
الا سلک او راس مالک فرمود بدیکر انچه در وی مسلم بسته است یا راس مال خویش پس انچه مسلم بسته است چون نیابد بر بیع
سلم درست نبود مسئله مشتری بر ارباب سلم گوید و بایع را مسلم الیه گوید و ثمن را راس مال گوید و مبیع را مسلم فیه گویند باید
دانستن که سلم را نیز نزدیک است تا اگر مردی سلم می بندد و در گندم یا در جو باید که گوید که ده نفیز من فروختن بدین مسلم گندم میدهد بگوید که ای
یا اشتی یا سرخ یا سپید که تسلیم کجا کنی گوید بلیخ یا کاه حالت دیگر از باید که در بیع مجلس بود تا از این شرط الیطی کرده و سلم درست
نبود مسئله مردی در صد من گندم سلم بست وکیل نکفت بر قول بعضی علماء درست نبود این سلم از بهر انکه گندم کیلی است و زنی نی اما نخ
بخاری بر هیچ انکه کیلی روا داشته اند بوزن نیز روا داشته اند مردی بمردی سلم بست بده تفیزی گندم اما نگفت که تفیزی چندین من سلم
درست نبود از بهر انکه منازعت رود میان ایشان و در هر چه منازعت رود سلم درست نبود مسئله اگر کیلی معیر گفت ده لرزین کیل
تو فروختم بیکدینار مرد گفت خریدم و زر داد این سلم روا نبود از بهر انکه چون اجل باید شاید که تفیزه هلاک شده باشد و معلوم نی
که این تفیزه چندمنی است اما اگر تفیزه معلوم بود درست بود مسئله مردی سلم می بندد با مردی در یکی اید معین روا نبود از بهر انکه احتمال

دارد و کراین دیر بنده نیابد بر چون نیابد لاجرم تسلیم نتواند کردن آنچه تسلیم نتواند کردن درست نبود و الله اعلم بالصواب مسئله مردی در غوره سلم بست با مردی آن وقت غوره غوره نبود اما وقت حاله را غوره شدن روا نبود و همان معنی یاد کردیم مسئله بدانکه بیع بدانکه بیع کردن سیم و زر در سلم شرط هست یانی بر قول ابو حنیفه رح شرط هست و بر قول صاحبین رح شرط نیست و صورت وی چنان هست که مردی گفته هست که با این سیمها که با تو سلم کنم در گندم بر قول امام ابو حنیفه رح معلوم نیست که این چند هست درست نبود و بر قول صاحبین درست بود و حجت ایشان آنست که میگویند که این سیمها معین هست چون معین بود درست بود و حجت ابو حنیفه رح آنست که منازعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سلم بستن بقیاس درست نیست و باستحسان درست هست و وجه قیاس آنست که پیغامبر صلعم بر حاکم بن حزم رانی کردنی عنه بیع ما لیس عندک یعنی آن چیز که ترا نیست اما وجه استحسان آنست که عبد الله بن عمر و جابر بن عبد الله الانصاری رض روایت میکنند که پیغامبر صلعم چون از مدینه بکذر آمد اهل آن بگذر آمدند که سلم می بستند بکیسال و دو سال حاله میکردند پیغامبر علیه السلام رخصت داد و اشارت فرمود که سلم بستن را معلوم شد که روا هست گر روا نبودی پیغامبر صلعم منع کردی و پیغامبر رض مرغیاث ابن اسعد را با تجارت بگذر فرستاد با تجارت و بر امر مود که نهی عن بیع شرط و نهی عن بیع ما لیس عندک الانسان و رخص فی السلم پیغامبر فرمود صلعم که بیع مکن الا بشرط و بیع مکن الا چیزی که نبود تر او نهی کرد و از بیع الا بشرط و رخصت داد در سلم از بهر آنکه حاجت مردمان بوی باز بسته هست مسئله مردی بده درم سلم بست با مردی حاله آمد مسلم الیه میگوید که مرا این گندم نیست دل مرا از فلان مرد گندم باید ستدن برو روا نبود که بوی حاله کرده بود انمرد صعدن گندم برگشیده و در جوال وی کرد روا نبود تا باز رب سلم برنگشند از بهر آنکه وزن دوی باید یکی بر خرنده دادیکی بر فروشنده را اما اگر صعدن گندم دیگر عین ازان مرد خرید این صعدن گندم عین را برگشید در پیش وی و در جوال کرد پیش حاجت نبود در برگشیدن فرق آنست که تسلیم کردن در جوال عینی را درست بود اما چه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صعدن گندم سلم بست انمرد چنان آمد که خواجه من این بیع را اقالت کردم مسلم الیه میگوید که مرا نسیم نیست تا باز تو دهم اما فلان چیز را باز تو فروشم همان سیم انچنین بیع روا نبود بانی بر قول علما رح روا نبود و بر قول ابو یوسف رح روا بود و حجت وی آنست که چون آن بیع را اقالت کردند آن سیم برگردن وی دین شدند دین هر چه خرد روا نبود اما علما رح میگویند که اگر این را روا داریم خلاف کرده باشم خبر پیغامبر علیه السلام که فرمود لا تاخذ الا سلک او رءوس اموالک یعنی نگر تو نگر همان که سلم بستی با مال خویش لاجرم هر چه خرانین گندم روا نبود مسئله مردی بمردی سلم بست و صعدن گندم حاله آمد و روستائی آمد که جوال بوی داد و بر دو این گندم را در جوال کرد و این گندم در راه هلاک شد از روستائی هلاک شود اما اگر گفتش صعدن گندم دیگر باز ده و صعدن گندم عین را در جوال داد که درین جوال کن مهما بنزدیک من آر هر دو بستن گندم را در جوالها کرده در راه هلاک شد هر چه عین است از خرنده هلاک شود و هر چه دین است از فروشنده از بهر آنکه هر چه عین بود چون با مردی در جوال کرد تسلیم افتاد اما هر چه دین بود تا در دست خرنده نهند تسلیم درست نبود لاجرم صعدن گندم ازین هلاک شود و صعدن ازان اما اگر هر دو بستن من را در یکی جوال کرد در راه آن هلاک شد جواب بر تفصیل است اگر نخستین آن صعدن گندم دین را در جوال کرده بود و باز عین را هر دو بستن من را در روستائی هلاک شده باشد از بهر آنکه جوال را وی مشغول کرد بگندم خویشتن صعدن گندم عین را تسلیم درست نبود لاجرم هر دو بستن من از روستائی هلاک شدند اما اگر چنان بود که پیش گندم عین را در جوال کرده بود باز دین را یک صعدن اول از خرنده هلاک شد و آن صعدن دوم از فروشنده مردی با مردی صعدن گندم

سگ بست حالا آمد روستائی گندم پاک کرد و بنزدیک شهری آمد که جوال بده تا گندم بیارم جوال بوی داد و در روستائی گندم را پاک کرد و
یا سیاه دوا کرد و آورد بنزدیک شهری اگر این آرد را گیرد حرام بود بدین از بهر آنکه روی و آرد سلم جسته است حیله باید کرد تا حلال شود باید که آن سیم را
اقالت کند تا آرد بگردان روستای شود باند زراین آرد را بیع کند آنگاه روا بود و حلال شود مسئله مردی مروزی در صدر من کند سلم بست
است حالا آمد در روستائی آمد که جوال بده تا گندم آرم شهری جوال داد و سیم آرد کردن داد که این کندم از جهته من پاک کن و آرد کن
روستائی بچندان کرد در او پاک شد از خرنده هلاک شود از بهر آنکه امر کردش باستهلاک آن روستائی وکیل شود بقبض و تسلیم افتاد
آن از خرنده هلاک شود و از فروشنده فصل باید دانستن که سلم در هر چه بعد و لیست که اعداد متقارب است باتفاق سلم در وی روا
و هر چه اعداد متفاوت است بر قول علماء ما سلم در وی روا نیست و بر قول شافعی هم روا است اعداد متقارب چون جوز و تخم مرغ و درم نهاد
روا بود و اعداد متفاوت چون خربزه و انار و غلام و کنیزک و حیوانات چون چهارپایان در اینجا بر قول علماء ما هم الله روا نبود و بر قول
شافعی رحمه الله روا بود وی روایتی میکند که پیغامبر صلی الله علیه السلام چنین فرمود یک اشتر بچه بدو اشتر بیع روا بود پس ما را معلوم شد
که روا است باید که اینها را نیز روا بود حجت علماء ما رحمهم الله آنست که عمر خطاب رضی الله عنه روزی به منبر برآمد در میان خطبه گفت کاه
باشید که یکی من یاد دهد سن روا بود دهد سن ندان بود یعنی شرط میکند که سلم بستن بخبری که آن چیز را دندان بود و ندانه بود و الله اعلم سلم
اگر مروی در شیء سلم می بندد در وا بود و بانی در کتاب آورده است که سلم در پشم روا بود و از بهر آنکه وی از جمله آن چیزهاست که سلم در آن چنان
روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود که وی هم چون زر و سیم است یعنی مرتبت است یعنی در بهای چیزی سازند پشم را نیز همان حکم است
اما جواب درست تر آنست که سلم در پشم روا بود مسئله مروی در آن سلم می بندد بر قول ابو حنیفه رحمه الله روا نبود و بر قول ابو یوسف
رحمه الله روا بود چون شرائط صحت سلم بجای آید اما حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که هر چند شرائط صحت سلم بجای آرند اما چنان و برابر چنان نتواند و ضبط
آوردن پس منازعت رود در میان ایشان روا نبود اما ایشان میگویند چون شرائط موجود بود نخست وی تفاوت پیشتر نبود باید که
تنگ یا چادر باکره و یا میدیا خشک آرد چون این شرائط بجای آرد سلم درست بود صدر شهید رحمه الله آورده است که اگر مروی در صدیات
دان یا در صد سبوی آب خود نی سلم می بندد بر قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله باید که سلم روا نبود از بهر آنکه بچنانکه نخستی آن را در ضبط نمی توانند
آوردن بچنانکی گوزه و خمی را نیز معلوم نتوانند کردن مسئله مروی در کوشت سلم می بندد بر قول ابو حنیفه رحمه الله روا نبود مگر پی
استخوان سلم بندد بر قول ابو یوسف رحمه الله روا بود چون شرط کند که کوشت پنجه یا شش یا نیز فربهی را صفت کند و بگوید که از پهلو یا از کتف یا از
کجا درست بود ابو حنیفه رحمه الله میگوید که در کوشت دادن منازعت رود میان ایشان که استخوان بزادی الاجرم روا نبود مسئله مروی در پنبه
سلم می بندد روا بود چون صفت کند که در پنبه تخمش اندر پنبه سلم می بندد در وا بود یا نی بنگریم که در پنبه تخم سلم می بندد یا نی تخم را در
تخم سیه بود روا نبود و اگر نی تخم بود روا بود فرق یا تخم و نی تخم آنست که اگر پنبه تخم بود منازعت رود میان ایشان که تخم چیست گرد الاجرم
روا نبود مسئله مروی در تاب خورک سلم می بندد بعضی گفته اند که روا نبود و بعضی گفته اند که روا بود که سلم بندد اما باید که گوزه پدید کند
که چند آب برد و خرج موجی باید که معین کنند روا نبود از بهر آنکه چون اجل آید شاید که در آن خرج آب نبود باید که مطلق سلم بندد یا در صد

شهید رحم میکند باید که در آب فرو نبرد و باد چنان که ویرا انقطاع نبود از هر جهت سلم را جدا ساز ان از هر کجا که آرد روا بود **مسئله** مردی در کاه سلم می نهد
کاه کندم یا کاه جو درست بود یا نی بنگریم که من نهد یا خرد اگر خرد از هر چه بریزان نهد درست بود و اگر خرد از نهد درست نبود از بهر انکه خرد از پشته و کمتر شود
منازعت رود **مسئله** مردی سلم می نهد با مردی باز فسخ میکند در راس مال خصومت افتاد شان را بر سلم میکوید که راس مال چیست درم است و مسلم الیه
میکوید راس مال تو بتزده درم است و با خود بوقت اهل خصومت افتاده اند به مسلم الیه رب سلم میکوید من سلم بدو دویست من کندم برتسته ام مسلم الیه
میکوید راس مال تو بتزده درم است و با خود بوقت اهل خصومت افتاده اند به مسلم الیه رب سلم میکوید من سلم بدو دویست من کندم برتسته ام مسلم الیه
میکوید بصد و پنجاه من برتسته ام یا مردی از مردی بتزی خرید بوقت تسلیم دادن خصومت افتاد میان ایشان با هم میکوید بدو دویست درم فروخته ام مشتری
میکوید که من بصد درم خریده ام یا مردی از مردی کندم خرید بدان وقت که بدین خریده تسلیم میکند خصومت افتاد مشتری میکوید من صد و پنجاه من
خریده ام و بایع میکوید که من صد من فروخته ام در بن همه مسئلها قول قول منکر بود یا سوکند از بهر انکه اصل در سوکند است که رسول علیه الصلوة والسلام
گفت البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و در همه جایها بر مدعی گواه است و بر منکر سوکند انجا نیز همین باید که بود باز استحسان میکوید بر بر دو سوکند است تا
عقد را فسخ کنیم راس مال بخداوند مال دهیم و آخر یان بخداوند اخر بن دهیم از بهر انکه این هر دو سخن میکوید و ما نمیدانیم که راست که میکوید چون عاجز آمدیم از صلاح
آوردن این عقد باری عاجز تر باید تا این عقد فسخ کرده آید این عقد مسئله امردی با مردی سلم بست بجامه و شرط بدید کردند حالة آمد این مسلم الیه جامه را آورد
رب سلم میکوید که من شرط کرده بودم جامه نیکو و این نیکو نیست مسلم الیه میکوید این جامه نیکوست قول کیست بود گفت بکی اهل این صناعت را بیارید اگر وی
گوید که نیکوست قاضی حکم کند بر سلم و اگر گوید نیکو نیست قاضی زیادت باید کرد بدان اگر شرط بجامه میانه کردند و راجل آمد و جامه آورد رب سلم میکوید که این
جامه نیک نیست وی میکوید که نی این جامه میانه است اینجا نیز جواب همان بود که گفتیم مسئله مردی با مردی سلم بستند بجامه که بابن صفت بدید کردند
حال آمد و جامه را آورد و جامه نیکوتر آمد از انکه صفت کرده بود و یا دراز تر تکه بود رب سلم را می گوید که این جامه نیکوتر آمد از انکه صفت کردیم رب سلم میکوید
بپذیرم مرا بایست مسلم الیه میکوید این زیادتی را نیم خواهم این نیکوئی روا بود و ازین که زیادتیست آن حق رب سلم است **مسئله** مردی با مردی
سلم بست بده درم بصد من کندم تا بیش از انکه اجل رسد وی رب سلم را پشیمانی شده آمد بر مسلم الیه میکوید که من این بیع را اقالت کردم تو روا داشتی
گفت روا داشتم اکنون این مسلم الیه میکوید که مرا نیم نیست بر قول علماء ما رحمهم الله روا نبود و بر قول زفر رحمه الله روا بود **مسئله** مردی با مردی سلم بست
در وه قفیزی یا چیز دیگر مراین مسلم الیه را باید بر افتادی اورا دن روا نیست این نیز باید کرد روا بود و چون حاله فرا آمد حنطه مرد را بود چون مر اصیل را گیرد خواهد
مر کفیل را اگر اصیل را نیابد بکفیل خویش باز کرد و اما اگر کفیل را گرفت با اصیل باز کرد دیانی بنگریم که بدستوری مدیون بذیرفته باید بدستوری اگر
باجازت وی کرده بود رجوع کند اما اگر بدستوری وی کرده نکرده در آن بیرع بود رجوع نتواند کردن ان رب سلم آمد و مر این و مر این کفیل را گرفت
و با کفیل بحری صلح کرد این صلح درست بود دیانی بنگریم که بمسلم الیه صلح کرد یا بر اس مال اگر بمسلم الیه صلح کرد بتفاق درست آید و این کفیل بمسلم الیه باز کرد
اما اگر بر اس مال صلح کرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این صلح موقوف بود بر ادا مسلم الیه اگر روا دار درست بود و اگر نی و بر قول ابو یوسف رح درست آید خواه روا
دارد خواه نی حجت وی آنست که میکوید که چون سلم بستند مسلم الیه دیون بر سلم شد و این قائم است بر کردن و بیچون و امهای دیگر و اصل اندر ذمه است که چون کفیل
یارب دین صلح کند روا بود اینجا نیز باید که روا بود حجت ابو حنیفه و محمد رحمهما آنست که میکوید که این بیع چون و امهای دیگر نیست از بهر انکه ایجاد و کار است
راس مال است یا مسلم فیه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که اگر فسخ کنی راس مال بگیر و اگر حاله فرا آید مسلم فیه یا گیرد و اگر فسخ کند بهمان کس باید

باید مرتهن بسپرد دوی حنفه تکمیل بسته بست مسئله دوم بایکدیگر بازی سلم بسته اند با مردی برده درم بعهد من گندم پنجه درم یکی را
و چندم یکی اگر پیش از اجل بیرد و میابند و مراین عقد را مسلم الیه فسخ کند ردا بو و ابو یوسف اتفاق دارند اگر یکی از ایشان بیاید و میگوید مراین مسلم الیه را
کرای خواجه ایچه درم کرد اسرمال من بست مرا در بانسته بست من این نیمه توشیش را با تو فسخ میکنم تا پنجه درم بمن دهد ابو حنیفه رح گوید
و محمد موقوف بود بر رد و قبض ان شریک دیگر که اگر رد و اقرار کرد و اقرار و این فسخ در میانه رد ابو یوسف و این پنج کان مسلم الیه را بد
و باز بقول ابو یوسف این فسخ رد ابو و آن شریک بدار در دیانه دارد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه کرباس وصف پدید کرد
و حاله آمد و جامه آورد و اگر اختلاف افتاد در اجل از سه وجه خالی نیست یا اختلاف در اصل اجل افتاد چنانکه یکی میگوید اجل کرده ام دیگری میگوید
اجل نکرده ام یا اختلاف افتاد در انتهاء در اصل اجل یکی میگوید که اجل گذشت و یکی میگوید که هنوز نیامده یا اختلاف افتاد در مقدار
وصف یکی میگوید دو ماه اجل کرده ام آن دیگری گوید چهار ماه اجل کرده ام لیکن اجل گذشتان دیگر میگوید نگذشته است بدانکه در مسئله اول
قول منکر بود یا سوگند اما اگر یکی دو گواه آورد و درست کرد قول قول وی بود و الله اعلم اما اگر هر دو گواه آورند قول قول انکس بود که زیادتی
دعوی دلیل بر انکه رسول علیه السلام چنین فرموده که البینة لاشباره الزیادت پس این دلیل قول قول انکس بود که زیادتی دعوی کند اما اگر اختلاف
افتادشان اندر زیادت و کم یکی میگوید دو ماه اجل کرده ام و آن دیگر میگوید سه ماه اجل کرده ام بر قول علماء ما قول قول منکر بود با سوگند
شریعت نیست باز قول هر دو مخالف بود یعنی قاضی هر دو را سوگند دهد انگاه عقد را فسخ کند حجت وی انست که اجل شرط است مر وی را
مسلم را بچندگی رأس مال و اگر اختلاف افتاد اندر انچه دیگر مخالف رود و هر یکی انجا نیز باید که همین بود علماء ما میگویند که مخالف دران
اصلها رود و اصل دوین باب مسلم دو چیز است یکی رأس مال و دیگر مسلم فیه دلیل بر انکه گفت رسول علیه الصلوة والسلام خذ سلمک او راس مالک اگر
انجا مخالف رود ارم سر چیز را اصل کرده ایم بخلاف چهار دیگر و این رد نبود اما اگر اختلاف افتادشان اندر اصل اجل بر مسلم میگوید اجل
ام و مسلم فیه میگوید که اجل کرده ام بر قول ابو حنیفه قول قول انکس بود که میگوید اجل کرده ام از بهر انکه صحت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف و محمد
قول قول انکس بود که منکر بود با سوگند انجا نیز باید که همین بود و الحجت ابو حنیفه رح انست که قول قول انکس بود که میگوید که اجل کرده ام از بهر انکه
وی صحت عقد دعوی میکند و آن دیگر فساد عقد لابد ما قول انکس گیریم که صحت عقد دعوی میکند زنی را بزنی کرده باز میگوید که مراین زن را که این زن را بعقد فاسد بزنی کرده ام یعنی زن میگوید نه بعقد صحیح بزنی کرده انجا قول قول
زن بود که وی صحت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد انجا نیز همین بود و اکنون چون بر قول ابو حنیفه رح قول قول وی آید که اجل دعوی
میکند لیکن نمیگوید که تا کی اجل کرده ام قاضی بجز فرماید شرط نکوید اگر بدید کرد تا کرده ام جنگریم که یکسال دعوی کرده یا زیادت از یکسال
اگر کم یکسال گفته باتفاق داریم اگر گفت یکسال یا دو سال انجا میان ایشان اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار دارد شرش همچنانکه
یکسال را دعوی کرد بعضی گفته اند که استوار ندارد شرش از بهر انکه عرف و عادت در میان مردمان انست که اجل بتوفان کنند این کم از
یکسال است چون بسیارت دعوی کند دانیم که سخن میگوید از بهر انکه منفعت خویش از وی استوار ندارد انجا نیز همین بود مسئله
مردی مسلم بست با مردی پیشه را که اجل آمدی این عقد را فسخ کرد و در رب سلم را سرمال میخواهد مسلم الیه میگوید راس مال تو پنج درم است

رب سلم میگوید در اس مال من ده درم هست این جا باتفاق قول منکر بود با سوگند و در نجا بخلاف مسلم بیع تا اگر مردی کیسه بکی نهد
هزار درم مشتری کیسه را قبض کرد و با او ثمن قبض کرد و باز این بیع را اقالت کردند این مشتری کیسه را رد میکند چون اقالت کردی ثمن من
ده بایع میگوید بالصدر درم مشتری میگوید هزار درم می باید دادن که هزار درم خریده ام و بتو داده ام بایع میگوید بالصدر درم فروخته بودم انجا
تحالف بود میان ایشان قاضی سوگند دهد هر دو را چون هر دو سوگند خورند انگاه این کیسه را باز بیع شود به بالصدر درم چون تحالف رود و
در بیع آن نشود که فرق میان این مسئله و آن مسئله هر دو مضبوط بعد از فسخ اقتدا شان در مسئله بیع تحالف رود و در مسئله سلم نی و اصل نیست
که هر کجا تحالف رود بیع نشود و اگر در مسئله سلم تحالف روا داریم بیع هم نشود و در عقد سلم شرط است که راس مال در مجلس عقد باید که بود انجا راس مال
نامسلم الیه بود و مسلم فیه با وی بود این عقد درست نبود این هم چنان بود که مردی را بامردی ده درم بود بآن ده درم سلم بندد روا نبود
از بهر آنکه نسیه بنسیه شود و شرط بیت این را روا ندارد و اکنون چون تحالف در نجا راس نیاید بر نهیج که گفته اند که در مسئله سلم تحالف نرود
دیگر در مسئله بیع نقد ثمن در مجلس شرط نیست دلیل بر اینکه اگر مردی بیرا بامردی ده درم هست چیزی خریدازوی میگوید ازده درم ازتو بایدستدن بجای بها گیرد روا بود لاجرم فرق آمد میان مسئله بیع و سلم که در بیع تحالف رود و در سلم نی مسئله مردی بامردی سلم بست و راس
مال در مجلس نقد داد مجلس بر اگنده شدند بعد ازان این مسلم الیه میگوید که این بسیم ها بدل آمد رب سلم میگوید که این بسیم ها من نیست که من
بسیم سره دادم در نجا قول قول مسلم الیه بود با سوگند بخلاف مسئله بیع تا اگر مردی بامردی چیزی فروخت چون خریدار گاه و بانهندی
مشتری بخرد را باز آورد و میگوید که ای خواجه که این خر با عیب هست بایع میگوید که من بی عیب فروخته ام این عیب با تو نشده هست انجا قول
قول بایع بود پس صورت هر دو مسئله یکی هست که بدان مسئله قول قول مسلم الیه هست و در نیمسئله قول قول بایع بجهت آنکه انجا در مسئله بیع
بایع اصل هست این خر را مقر هست میگوید که من فروخته ام لیکن مرد عیب را منکر هست لاجرم قول قول منکر هست با سوگند باز در مسئله
سلم رب سلم اصل این بسیم را مقر نیست میگوید من تو سره دادم مسلم الیه میگوید من سره نیافته ام منکر دیست انجا لاجرم قول قول وی بود
با سوگند مسئله مردی بامردی سلم بست لیکن راس مال نکبی یا گرچه حواله کرد با پذیرفتاری سپرد با وکیل را میگوید این راس مال من بوی بسپار
هر سه صورت اگر راس مال در مجلس نقد داد سلم روا بود و اگر نی مسئله مردی چیزی سیمرغ شد بامردی میگوید این چیز را با تو فروختم
بهزار مثقال زر و سیم مشتری گفت خریدم اتفاق هست که نیمه ازین بسیم واجب آید و نیمه ازان واجب آید ازان مثقال زر آید باید دانست
که بر هفت دینار وی بسنگ سیم ده درم سنگ بود تا اگر مردی را بامردی ده درم داد لی بود و سنگ سیم نیاید هفت دینار سنگ
بدر کشند و بردی دهند روا بود و اگر مر و بیرا هفت دینار داد نیست و سنگ نر نیابد ده درم سنگ سیم بر کشند و بوی دهند روا بود
اکنون چون این را دانستی بیا بسند خویش چون این چیز را مر و بهزار مثقال بندو سیم نیمه ازین واجب آید و نیمه ازان اتفاق هست که زر
بسنگ زر واجب آید اما سیم بسنگ زر واجب باید یا خود بسنگ اندر آید انجا اختلاف هست بعضی گفته اند بسنگ زر واجب آید از بهر آنکه بیشتر
بدو گفته هست لاجرم بیهوی شود و باز بعضی علما گفته اند که بسنگ سیم واجب آید از بهر آنکه هر دور انام برده لاجرم زر بسنگ زر و سیم بسنگ
سیم اما اگر بایع گفت این چیز را بتو فروختم بهزار دینار و در مشتری گفت خریدم انجا اتفاق نیمه ازان این واجب آید و نیمه ازان از بهر آنکه

اینجا اشتمال در میان نیست لاجرم اینجا اتفاق آمد داران جا اختلاف جاست مسائل البیوع بدانکه مالها بر مغبت گون است
وزنی کیلی و دینار و درم بعد متقارب و صد و متفاوت و گربها مسئله اگر چیزی خرید بدهای وی عین نگرد بدین چیز تخریم
بابه می بیند که جایی عین نیست روا نبود دیلی گفتا اگر این چیز ها درم است یا دینار یا بوزن پاکیں یا وزنی باعد و متقارب بدین
چیز روا بود از بهر انکه درین چیز باسلم بستن روا ست و گربها ان از عدد متفاوت است با چیوانات روا نبود از بهر انکه سلم
بستن درین چیز ها روا نبود مسئله مردی بمردی سلم می بندد بدو شرط روا نبود و صورت وی آن بود که گوید سلم می بندم
با تو بدین ده درم تا بستن ماه اری عدد من کندم با بیکسال اری دو بست من کندم روا نبود این عدد را بدو شرط خوانند اما
سلم میکند بدو شرط هم روا نبود تا اگر مردی بمردی چیزی میفروشد بانج میگوید مرا این مشتری را که این چیز تو فروختم تا یک ماه بعد
درم و یا بدو ماه بدو بست درم روا نبود از بهر انکه بهر یک شرط خود روا نبود ی اینجای که دو شرط موجود است اولیتر که روا نبود
مسئله مسلم الیه که خداوند گندم است میگوید که تو با من مسلم بسته لیکن من راس مال در مجلس قبض نکرده ام استوار از دو شرط
باقی از دو وجه خالی نبود یا این سخن با ستثنا پیوسته گفته است یا نی اگر هر دو یکبار گفته است که با من سلم بستی ولی راس مال من را
قبض نکرده ام باتفاق روا دارم از بهر انکه استثنا پیوسته گفته است با سخن لاجرم این استثنا آن سخن پیش برانداز چنانکه مردی زن
خود را میگوید ترا طلاق انشاء الله تعالی اگر انشاء الله را با سخن پیوسته کند طلاق واقع نشود اینجا نیز جایز نبود اما اگر در میان دم و باز
استثنا کند چنانکه گوید با من سلم بستی و اندکی درنگ کرده و انگاه گوید الا انکه من راس مال در مجلس قبض نکرده ام اینجا نیز باتفاق استوار
دارش و با صحابان نی وجه قیاس آنست که میگوید کردی اندر راس مال منکر است که من در مجلس قبض نکرده ام و بهمچنین جایها قول او
منکر بود با سوگند اینجا نیز همین بود لاوجه و استحسان آنست که میگوید کردی اقرار کرده بسلم حر بسلیم نبود و بعد ازان استثنا کردن این
استثنا این سخن را برنیندازد هم چنانکه مردی زن خود را گفت ترا طلاق واند کی درنگ کرد و باز گفت انشاء الله تعالی این
استثنا اینجا درست نبود و نفعت نکند و این طلاق برنیفتاد و اینجا نیز همین بود مسئله مردی از مردی چیزی خرید گوید کیلی یا وزنی فرمان
دهد که بدید کرد مدیا یه افزان آورد مشتری میگوید که من روا داشتم با تفاق روا نبود و تغیری آنست که مردی بدکان قصاب
استاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکمن گوشت ستاند و قدری چند نرفت باد آمدش که من گوشت بر دوام باز آمد و این گوشت
بقصاب داد و سیم بستاند یکی دیگر میگوید و ازین یکدرم بگیر و این گوشت بمن ده با تفاق حرام بود تا بازوی دیگر بار دو برنکند و بر چند که
ان وزن دیده شده بود است از بهر انکه ان وزن از بهر آن مرد بود که بر گرفت و برای او بود و حصول شود مسئله مشتری
قصاب گوشت برگشید و داد وی بخانه برد اگر از گشیدن خود نیکود گر برگشید خود ان گوشت روا بود و باقی باب امام شافعی روا نبود حجت
وی آنست که رسول صلعم فرمود نهی عن بیع الطعام حتی یکال یعنی طعامان صاع البایع و صاع المشتری یعنی نهی کرد رسول علیه السلام از بیع کردن طعام
که مدی نبود یکی با نم داد و یکی مشتری بیاید این روا نبود و معنی در وی آنست که بالم است و مشتری از بهر وی گیرد این گشیدن روا
نبود حجت ما الم آنست که میگوید که چون با وزن مرد و گشید وی وزن بالم از بهر وی بود و نیابت دار و بخلاف آنست که

آنجا آن کوشت در عقد کسی دیگر بوده است باجرم انجا نیابت ندارد و اینجا نیابت ندارد مسئله مردی چیزی میفروشد بمردی از گربها یا از سگها یا از زنها و آن چیز بهای جداگانه نهاده است بایع میگوید که این را که می بینی بتو فروختم بدرم مثلا این ده درم مشتری میگوید خریدم یکی اگر کیلی است کیل و میزان نی و اگر وزنی است وزن در میزان نی و اگر کزی است کز در میزان نی آنجا باتفاق روا بود مسئله مردی از مردی هزار جوز خرید بانام مرا این جوز بار آورد در انبان یا در جوال مشتری را میگوید این هزار جوز شمردیم و در این انبان آوردیم مشتری میگوید روا دانستم روا بود دیانی بر قول ابوحنیفه رح روا نبود تا مشتری دیگر باره باز نشمرد و بر قول صاحبین رح روا بود حجت ایشان آنست که میگوید که چیزی است که در وی ربوا نرود و باید که روا بود و بر چند که مشتری باز نشمرد حجت ابوحنیفه رح آنست که میگوید که آن چیز که عدد پیوسته هم چنانکه از روی بانام عددی باید از روی مشتری نیز عددی باید مسئله بر بیگانه که ذمی ما ذمی مسلم بندد می چیزی بخوک روا بود دیانی اول بدانکه می نزد یک مال است همچنانکه سه که نزد یک ما مال است خوک نیز نزد یک ایشان مال است همچنانکه گوسفند نزد یک ما چنانکه ما را مسلم بر گرد و شیر و مانند وی روا است ایشان را در می روا است چنانکه ما را مسلم بستن بحیوانات روا نبود ایشان را نیز مسلم بستن بخوک روا نبود و از گذشتن این دو چیز بر چیزی که ما را بدان مسلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود و هر چیزی که ما را مسلم بدان بستن روا بود ایشان را نیز روا بود دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رض فرمود اما قبلوا الذمة لتکون اموالهم کاموالنا و دماؤهم کدمائنا کفتا اهل ذمه این جزیه که بدیشان افگندو میدهند از بهر آنکه مید هند تا احکام ایشان چون احکام ما بود و حرمت مال ایشان چون حرمت مال ما بود و خون ما را حرمت است خون ایشان را نیز حرمت است همچنانکه ما را بحیوانات و عدد متفاوت مسلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود از بهر آنکه اصلی است در شریعت که حیوان بر گردن دائم ماند دلیل بر آنکه رسول صلعم گفت الحیوان لا یثبت دینا فی الذمة گفت حیوانات ثابت نمیشود دائم بر گردن بدین جمله گفتیم که مسلم بستن بحیوانات درست نبود مسئله بر بیگانه که ذمی باذمی مسلم است بمی بنوز اجل نیامده بود یکی از ایشان مسلمان شد در حال عقد تباه شود از بهر آنکه گرفتن می بر ایشان حرام شد و جواب مسئله مسلم آنست که اگر مسلم الیه را گوییم اسلام بعد مسلم مانده عقد سلم ماند همچنین نیز در باب بیع همین گوید تا اگر ذمی مردی را می فروخت بهای تسلیم کرد و لیکن می را قبض نکرد یکی از ایشان مسلمان شد در حال بیع فاسد میشود و مشتری را گوییم که بهای باز بستاند بخلاف آنکه می را قبض کرده بود و بعده مسلمان شود هر چند که بها تسلیم نکرده باشد اینجا بیع فاسد نمیشود گوییم که بهای تسلیم کن از بهر آنکه بدان وقت که این می را قبض کرد نیز یک وی ابقا بود و آن بها بکردن وی تمام شد مسلمان شدن آن بیع فاسد نشود مسئله مردی سلم بست بامردی دیگر بدیدار کردن چون حاله آمد این رب سلم تقاضا آمد بر بن مسلم الیه بیمان وقت مسلم الیه مر رب سلم را بدید و گفت بدانکه مرا وقت شغلها است این گندم تراوقت حاله آمده چند بر تر بنج بود این گندم خویشتر را باخود ببر تا مر ترا بنماید و آن رب سلم میگوید تو همچنین میگوئی لیکن مراد درم کرایه خر باید تا من این را بشهر برم گفت ای تحواجه من ترا دو درم میدهم باین همه این را بشهر بری روا بود دیانی گفتا گندم ستدن روا بود لیکن این دو درم ستدن حرام بود و از بهر آنکه این زیادتیست روا نبود اگر خرد اش که بارکن و ببر هم نیز روا نبود از بهر آنکه این هم زیادتیست از حق وی حق وی گندم است الا جرم گر قبض نخریز روا نبود اما اگر گندم بوی تسلیم کرد آنگاه مرد یرا خرد اد میگوید من ترا این عاریت میدهم تا این گندم مرا بخانه بری و خر را باز فرستی یا میگوید دو درم بستد تا خر را بکرایه گیری گفتا اینجا روا بود از بهر آنکه این تبرع بود و تبرع کردن در حق بزاد مسلمان بسندیده است

مسئله مردی چیزی بدیگری فروخت جنس جنس بما بر باید زیادت در وی ربوا بود و اگر مردی ثمن بستیرینگ بستیر بفروشد روا
باشد بنگریم که هر دو شیر جنس واحد است یا هر دو شیر که سفند یا هر دو شیر شتر چون از جنس بود در وی ربوا بود و اگر مخالف یکدیگر بود در وی نبود
مردی با مردی سلم بست و گفت با من بخانه بیا تا ترا سه من مال بدهم هر دو رفتند بخانه رب سلم بسلم بخانه اندر آمد آن سه من مال بیرون آرد
مسلم الیه بر گرفت و بیرون رفت سلم باطل شود یا نشود بنگریم که اگر رب سلم از چشم مسلم الیه غائب شده است سلم باطل شود و اگر از چشم وی
غائب نیست و پیرامن او بود سلم باقی بود مسئله مردی در دکان مسلم می بندد روا بود چون شرائط بجا آرد و شرائط وی آنست
که خواجه اجل بر ثمن الدین را میگوید که بگوید روده پخته یا میش و بگوید چند تا رود درازی چند گز تا درست آید یعنی گفته اند که بوزن گوید
صد اندی تا روا بود و اگر صد اسلم است یا زیادت و نگوید روده پخته یا بزا این سلم روا نبود از بهر آنکه هر صد روده پخته بود دو
دیگر دارد و روده بزا اصلا خود ندارد پس باید که شرط کند مسئله اگر مردی سلم می بندد جو کرده و آلوده با نی میگوید روا بود
ولی باید که بگوید چگونه لفظ و درازی کوکر دچه مایه و بچه اندازه و بچه وی اگر همچنین شرط نکند روا نبود مسئله اگر در شرط سلم می
بندد در وا بود یا نی اگر در شرط نیست که یاوی آرد نیا میتند روا بود و اگر نی مسئله اگر مردی در شرط سلم می بندد در وا بود باید که
بزا پخته باسیاه باید که صفت وی بدید کند و وزن پدید کند تا روا بود اگر مردی بیاقنده در جنگی یا در سر دسلم می بندد در وا بود یا شرائط
و شرائط وی آنست که گوید چند بند بچه نقش و چه رنگ و درازی چند گز و بهای چه مایه چون این شرائطها بجا آرد سلم روا بود و درست
آید باب البیوع الفاسد مردی نمکی گرد باس فروخت بر دی بر لگه در نیخاه گز گرد کرپاس است یا چندین مال بتو فروختم مرد گفت
خریدم این بیع روا بود یا نی گفتا نیست از بهر آنکه مبیع نامعلوم بود و اگر شمردند و پنجاه گز بر آمد خود بیع بر اشکال نیاید که روا بود اما اگر
زیادت آمد یا کم آمد اینجا بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت سود میان ایشان بالم میگوید من نمکی کز نیکو تر بردارم مشتری میگوید نه من
نیکی کز شفت تر میدهم با مشتری می گوید که من نمکی نیکو تر را بهلا نخواهم لاجرم بیع فاسد بود مردی صد گوسفند فروخت نادیده بتر
گفت من خریدم بیع فاسد بود از بهر آنکه مبیع نامعلوم بود که گوسفند شمردند اگر همان صد آید خود اشکال نیاید اما اگر زیادت آید یا کم آید
بیع فاسد بود بهمان معنی که گفتیم مسئله مردی یک خروار خربزه خرید بر آنکه این پنجاه خربزه است این زر سه وجه خال نبود اگر شمردند
پنجاه خربزه آمد خود اشکال نباید بیع روا بود و اگر زیادت یا کم آید بر قول ابو حنیفه رح بیع فاسد بود بهمان که گفتیم مسئله اگر مردی گفت
که این غلام بتو فروختم بهزار درم تا نوفان مشتری گفت خریدم این بیع فاسد بود از بهر آنکه نوفان مجهول است وقت بیشتر
رسد و وقت بود بیشتر رسد و جهالت نوفان بیع را فاسد کند مسئله اگر چنین گوید که این غلام را بتو فروختم بهزار درم تا نوروز
بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت رود میان ایشان این گوید که من نوروز کشاد بزان فروختم و آن میگوید که من نوروز خلیفه خریدم
از بهر جهت بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که این اعزبان بتو فروختم بده درم تا پاره پاره بیم فرو کنم و میگفت خریدم این بیع
فاسد بود از بهر آنکه شاید که آن ساعت که وی بیم خواهد ویرا آن ساعت بیم نبود که بوی دهد منازعت حاصل آید لاجرم بیع فاسد
بود مسئله مردی گفت این خر را بتو فروختم بدان شرط که مرا یکدینار وام دهی این بیع فاسد بود از بهر آنکه شرطی میکند که آن

شرط مفید عقد نیست و دیگر انکه ضرر بود در حق مشتری پس بر هر دو این فاسد بود مسئله مردی اخر بان فروخت بمردی بدان شرط که هر چه وقت مر احتیاجت آید باز بمن فروشی باین شرط هم فاسد بود و اما اگر در صلب عقد آن شرط در نیاورد دی بالم گفت که هر چه گاه من بدان حاجتمند گشتم من باز فروشی مشتری گفت نیک آید این هم درست بود و از بهر انکه در عقد شرط نکرده اند بیرون عقد درخواست کرد و است بمسئله مردی گفت من این ماده گاو تو فروختم با بار پنج دینار یا این ماده خرکه با بار ست تو فروختم باین شرط باز تو فروختم و سیم کرد اینرد گفت من خریدم این هم فاسد بود در بن همه صورت یا از بهر انکه آشتی در حیوانات نیست و ما را معلوم نیست که این هر ست یا نی و پیغامبر صلعم نهی کرده است ازین بیع جمل نهی عن بیع فیه شرط خطر او غدر و فرمود که میکنیند بیع بشرط که عدد روی خطر بود یا غدر بود از بهر انکه شاید که بار نبود و شاید بار بود پس خطر بود و غدر الاجرم این بیع فاسد بود هر چند که در همان مجلس این سو نرآید این فساد بر نخیزد بحکم این حدیث که یاد کردیم مسئله اگر مردی کنیزک فروخت بمردی بشرط انکه این کنیزک بار ست در نصورت این هم روا بود فرق ست میان کنیزک و میان حیوانات که بار بود در نبات آدم عیب ست اما در حیوانات هر چون کنیزک را بار دیمغرو شد هم چنان بود که این کنیزک را عیب میغرو شد و بدان عیب مشتری رضا داده ست لاجرم گفتیم که این جا بیع جایز روا بود اما در حیوانات بار میغرو شم و ما را معلوم نیست که آن بار ست یا نی لاجرم بدینمعنی بیع فاسد بود مسئله مردی تخم خربزه میغرو شد در خربزه یا سر کو سفند میغرو شد در کو سفندی یا بالا میغرو شد در سقف یا دو کر عنابی میغرو شد از تا عنابی درین همه صورتها بیع فاسد بود از بهر انکه ضرر ست در حق بالم نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر و ضرر انست که تا خربزه را ببرد و تسلیم نتواند کردن تخم ویرا و به بریدن خربزه ضرر ست که باو در روی راه باید و خربزه بزیان آید لاجرم بدینمعنی بیع فاسد بود و در سر کو سفند نیز همچنین تا کو سفند را نکشند تسلیم نتواند کردن و خون کو سفند را کشند کو سفند نقصان کرد و قیمت نقصان بالم را ضرر کند و بالا سقف نیز همچنین تا سقف را نکشاید بالا را تسلیم نتواند کردن این نیز ضرر بود که جایش خراب گردد و دگری از تا عنابی نیز همچنین جدا کردن نقصان بود در عنابی و آن نقصان مر بالم را ضرر کند بدینمعنی که گفتیم در بن مسلها بیع فاسد بود اما اگر تخم از خربزه جدا کرد و سر را از کو سفند جدا کرد و بالا را از سقف برداشت و عنابی پاره کرد اکنون تسلیم میکند مشتری میگوید این بیع فاسد افتاده ست مرا نی باید میگویم با بیع از سد که تقاضی مرا فعت کند و تا قاضی بر مشتری جبر کند تا آن بیع را بکرد و تمن بالم تسلیم کند از بهر انکه اگر قاضی جبر نکند مر بالم را ضرر شود و بیع را از بهر آن فاسد میدانستم تا بالم را ضرر نبود چون دی یک ضرر را تحمل کرد و سر بیت ضرر دیگری بروی نهند لاجرم بدینمعنی مشتری را جبر کند تا بکرد و بها دهد و الله اعلم بالصواب مسئله مردی گفت این کنیزک را بتو فروختم بصد دینار بآن شرط که ویرا هر روز دو من نان میدهی و نگوشت بخته که من ویرا بدو جو بر آورده ام مشتری گفت من باین شرط خریدم این بیع فاسد بود اما اگر مر ویرا نیست مر ویرا گفت که من این خر را بتو فروختم بدان شرط که هر روز ویرا پنجمن جو دهی مشتری گفت باین شرط بخریدم گفتار بن هم روا بود فرق ست میان مسئله کنیزک و مسئله ستور از بهر انکه انچه کنیزک را بدو برفت بروی نرساند وی خاموش نباشد تقاضی مرافعت کند و گوید مرا باین شرط خریده ای خواجه از ان ضرر بود شاید که نتواند راست داشتن و اگر بدهد فضی کیفیتش لاجرم بدینمعنی بیع فاسد بود اما اگر ستور را بچرا بدهد نتواند که گوید مرا جو نداده ای که پر پرفته بودی پس لاجرم ضرر نبود در حق خواجه خواه دهد خواه ندهد بیع درست بود مسئله مردی اره تخم مرغ فروخت

بمردی ازین تخم یا بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نه بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع در کل باطل
بود و بر قول صاحبین رحمة الله در انچه بلغذه بود بیع فاسد بود و در انچه نیکو بود بیع در ست
حجت ابو حنیفه رحمة الله انست که تخم مرغ بلغذه مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
اند باطل بود نظیر وی انست که اگر مردی بنده را با زردی ببرد و را بیک بیع فروخت یکی مال
معلوم باتفاق بیع بنده باطل بود ازبهر انکه چون بیع یکی ست واز اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
باطل بود انچه در مسئله ما ست جواب همین بود باز ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند فرق ست
میان تخم مرغ و میان لزاد و بنده و تخم مرغ بلغذه شایه که یکی هزار کار اید مش لاجرم بیع
را فاسد کویم باطل نی بر قول ایشان انقدر که بلغذه بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که بایع
ست تسلیم کند و بها بستاند و آنها که نیکو ست خود بیع جائز آمده ست و خواهد از سر بیع کنند
واز بر قول ابو حنیفه رحمة الله آنها که بلغذه آمده ست مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بر بایع
واجب نبود و آن بیع که نیکو آمده ست مثل آن باز خرد و ببایع دهد و هر ده را باز بها بستاند اگر بایع
گوید که چلن ده که بر ده هر ده را باز آر مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن بیع را ازبهر انکه
مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خرید ازین صد جوز ده بیخ بوجه آمد آن عقو بود ازبهر انکه
یکی از هر ده و اگر همه بیخ آمد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل بود ازبهر انکه انچه بیع ست معدوم
ست چون معدوم بود بیع باطل بود بعضی مشائخ گفته اند بنگریم که این پوست جوز را بچیزی
میخسند ازبهر سوختن را یا نی اگر میخسند آن پوست را بیع فاسد بود باطل نی گوز جوز مثلی ست
نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن عاجز آمدیم بقیمت باز کردیم از
بهر انکه کسی نداند که آن جوز دیگر همچنان بیخ ست یا نی قیمت آن پوست بود بهر چه بخرند قیمت
وی باز دهد و سیهای خود باز ستاند اگر خواهد انچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**
مردی ده کدو خرید و هر ده تلخ بیرون آمد بیع باطل بود ازبهر انکه کدو تلخ مال نیست وی بیچ چیز را
خرج نشود و بر استور نخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع در کل
باطل بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در کدو شیرین بیع جائز بود و آن کدو ها شیرین را قبض کند و آن تلخ ها را
بها باز بستاند ابو حنیفه رحمة الله میگوید که وی تلخ مال نیست اما این کدو ها شیرین را از سر بیع کنند تا روا بود و در مقابله آن تلخ
بها باز کیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا با درنگ اگر شیرین آمد بیع روا بود و اگر تلخ آمد با تفاق بیع جائز بود و اما مقام
کردن ازبهر انکه دیدن چنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از دعا جز آید بنقصان رجوع کند و نقصان آن بود که اگر کسی آنرا

ستور خرد بهمان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بها بستاند **مسئله** مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست بود اما بتصان رجوع کند از بهر انکه دیر استور خورد اما اگر زندگی تلخ آمد انرا اعتبار نبود **مسئله** مردی مادهٔ گاوی مغرور شد بمردی باین شرط که هر روز پنج من شیر میدهد گفت این بیع فاسد بود از بهر انکه این شرط که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود و شاید که همچنان نبود لاجرم بیع بدینمعنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید من این بادکاوه را میغروشم بشرط انکه دی با شیر است هم درست نبود از بهر انکه شاید تا اکنون شیر داده بود اکنون شیر ندهد لاجرم ضرر بود در حق مشتری و گفتم که بیع شرط بیع را فاسد کند و الله اعلم بالصواب

فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هریکی را ولایت فسخ عقد بود هر کدام ازین دو یکی گوید من این عقد را برانداختم برانداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بروی قیمت واجب آید بهای نی از بهر انکه بیع فاسد را حکم غصب است همچنانکه مردی کاله غصب کرد از مردی و در دست این غاصب این کاله هلاک شد بر غاصب قیمت واجب کردمی در همه نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بهای کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بهای آنست که خریده بود بآن و قیمت آنست که اهل آن گویند که این اخریان باچندی آرزد آنرا قیمت خوانند و صورت مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواجه این غلام را بهشت دینار فروخت تا لوقان کفتم که این بیع فاسد است اکنون غلام را مشتری هیچ قبض کرد و در دست وی هلاک شد مر بایع را رسد که از مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشریعت از بهر انکه گفتم در بیع فاسد هریکی را ولایت است که آن بیع را برانداز د که اگر بایع برانداختی مر این بیع را غلام کرفتی که بهای وی ده دینار بودن اکنون لاجرم عاجز آید از قبض کردن غلام و عاجز نیامدیم از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاض بنظر باید تا مشتری مر بایع را دهد **مسئله** مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را نیز دیگر بایع آورد و گفت مرا زر دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار دیگر طلب کنی غلام را باز گیر د از من ده بایم گفت من ازان دو دینار کردن ترا بیزارکردم مشتری غلام را برد بعد ازان این غلام هلاک شد رسید بائع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیزاری وی درست نیاید از بهر انکه هنوز آن بر ان مرد دو دینار واجب نشده است و بیزاری از چیزی واجب نشود

کرد رست بود و آن دو دینار بر مشتری واجب شود اگر غلام هلاک شود از بهر آنکه قیمت آن وقت واجب میشود که غلام هلاک میشود
مسئله مردی ماده گاوی خرید به بیع فاسد و این ماده گاو در دست مشتری ماند سه چهار سال و سه بیمار گوسالگان آورد و بعد ازان باطل شد
شد گان این بیع فاسد بود بهست تو گفتند که دعوی آن ماده گاو و گوسالگان را بستاند از بهر آنکه قسمیم بیع فاسد و احکم غصب است اگر غصب کرده بود وی در
دست وی غصب گوسالگان آورده بودی بعد ازان معلوم شد هم ماده گاو دهم گوسالگان او را نشی گرفتن و ازان مسئله در مسئله ما نیز همین چنین
بود و اگر اشکال گویند که بیع فاسد را چون قبض کرد مشتری را ملک شد و غصب را چون قبض کنی ملک نشود جواب آنست که در بیع فاسد گوسالگان
را تواند گرفتن جواب آنست که بیع فاسد مشتمل الروا نیست دلیل بر آنکه قاضی را بر سد که در بازاری که بیع فاسد کنند ایشان را جبر کند و منع کند
تا بیع فاسد نکنند پس معلوم شد که حکم وی حکم غصب آید مسئله مردی مردی را ماده گاو نخشیده این ماده گاو در دست موهوب له بچگان
آورد و عیب بیان شد و رجوع کرد و ماده گاو را تواند برون و بچگان را نی چه فرق هست میان بیع فاسد و هبه چون هر دو جایی حق رجوع
هست در بیع فاسد بچگان میتواند برون داد و در هبه نی فرق آنست که بیع فاسد بحکم غصب است متنزل است لاجرم می تواند که بچگان را برون
اما در هبه نه چنین است بچگان در ملک او زاده شده است لاجرم درین صورت بچگان را نمیتواند برون داد فرق دیگر آنست که در هبه رجوع را
ارضا موجب کرمی باید یا قضا قاضی تا درست بود و در بیع فاسد خواه رضا دهد خواه نی رجوع درست آید که اینجا فرق آمد میان این
و میان بیع فاسد مسئله مردی یک بیضه خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول نشاید کردن که ملک متنزل است اما همین که بیضه را بشکند
مرد می مرد را قبض کرد با وی دخول کردن روا بود بهمان معنی گفتم مسئله مردی بنده میخرید به خم خمر یا به خوک این فاسد بود اما
اگر بنده میخورد و خون یا میته در حقیقت این بیع باطل بود و در بیع فاسد فرق هست میان خمر و خنزیر و خون و میته جواب فرق آنست که خمر و خنزیر را بر
ذمه را مال هست و هر چند ما را مال نیست اما اتفاق کرده خون و میته مال نبود هم چنان شود که گوی این مکار را بتو فروخم نی بهایش باطل بود و این
چنین بود در انصورت که اهل ذمه را خمر مال هست بر قول ابو حنیفه هم خمر مالیست ولی متقوم نیست یعنی بی قیمت هست دلیل بر آنکه ابو حنیفه هم میگوید که
اگر مردی وفات یافت و ازوی خمر ماند میان وارثان میراث شود پس معلوم آید که خمر مالیست و دیگر آنکه مردی خمر مردی را غصب کرد و
مالک را بر سر کار ازوی باز بستاند و اگر نزد بیش بقاضی برد کش و قاضی خصومت بشنود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلاحیت مال شدن
دارد و چون در زمان بین دوم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که بچیز خمر دادن بیع فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که بیع باطل کدام
و بیع فاسد کدام ست جواب بیع باطل این بود که کسی کالا خرد و بهای بدید نکند ان بیع باطل بود یا چیزی خرد که آن چیز مال نبود یا چیزی که انگبر
انگبز نبود هم چنان که مردی از مردی گندم میخرد یا جو و یا مانند وی و انگس را ان چیز نیست در ملک این بیع باطل بود از بهر آنکه بیع معدوم بود
و بیع معدوم باطل ست بحکم بیع باطل آنست که اگر قبض کنی ملک نشود تا اگر هلاک شود در دست مشتری بر وی ضمان واجب نبود و اگر بگوسفند
خورد کرا مرد چیزی نخریدم بر بیع باطل چیزی خرید بگوسفند بگردن نباید و بیع صحیح آنست که مردی چیزی خرید به بیع درست پیش از قبض ملک
شود و بیع فاسد را تا قبض نکنی ملک نشود و دیگر انکه اگر بگوسفند خورد که من امروز بیع تو کردم چیزی فروخت بیع فاسد بگوسفند فرود آید از بهر انکه بیع
ملک شود اما بیع باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خرید به بیع فاسد و قبض و ازاد کرد این غلام ازاد شود و اگر بیع باطل خرید و قبض

وازاد کردازاد نشود ازبهرانکه بیع فاسد رابچون قبض کنی ملک نشود و بیع باطل را قبض کردملک نشود و فرق بود میان بیع فاسد و باطل

مسئله مردی بستادی خرید بدان شرط کزاین دستنبار ستانی است بعد ازان معلوم شد که دستنبار ستان نیست بیع باطل بود و همچنین

اگر مردی لعل خرید انگبینه بیرون آمد بیع باطل بود و همچنان اگر مردی رزنجی خرید و درای بیرون آمد و درای خرید رزنجی بیرون

آمد بیع باطل بود و اگر مردی سفش ادیمی خرید سختیان بیرون آمد بیع باطل بود ازبهرانکه درین همه صورتها مبیع معدوم است ازبهرانکه آنچه

وی خریده است آن چیز نیست بچون آن چیز نبود که وی خریده است بیع باطل بود و اگرچند گاه این دستنبار بر دست مشتری بسیب بر دش نقصان

کرد از قیمت بانگش نزاپوشید و نگش را معیوب کرد بعد ازان معلوم شد که این نگش ادیم نبوده است و این دستنبار ستانی نبوده است ازبهرانکه بشریعت

که هم چنان به بایدش رد کند و ارزیش باز گیرد و نقصان بنجارد و نگش بدهد ازبهرانکه گفتم که بقبض ملک نمیشود چون ملک نشود امانت بود بر دست

وی هر چه وقت امانت دار امانت را نقصان کند همان واجب شود مسئله اگر مردی غلام خرید کنیزک پدید آمد این بیع باطل نبود ازبهرانکه آن

مصلحتی که وی را از غلام بحاصل آید از کنیزک نیاید اما فرق آنست که میان این مسئله و میان این مسئله که اگر مردی زکا و خربزه و دکا و بیرون آمد

یا نرخ خربزه داده خربزه بیرون آمد یا پخته خربزه بیش بیرون آمد درین همه صورت ها بیع روا بود اما مشتری را اختیار است خواهد هم چنان روا دارد

خواهد رد کند فرق میان حیوانات و آدمی آنست که نری و مادگی در حیوانات صفت است و اگر آن صفت در حیوانات نبود در بیع زیان ندارد

اما اختیار نهاد بشریعت مر خزنده را اما در حق آدمی چون صفت نبود مقصود حاصل نبود چون مقصود حاصل نبود هم چنین شود گویی که معدوم

است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله دو مسلمان اند خر میفروشند یکی بدیگری بیع میان ایشان روا بود ازبهرانکه خر مال نیست اما

اگر مسلمانی خمر است ذمی را وکیل کرد که این خمر مرا فروش این ذمی بدیگری فروخت این بیع روا بود بر قول ابو حنیفه مسئله دو مسلمان

یکی را خمر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسایی تسلیم کرد بیع روا بود و اگر پیش از تسلیم این دو یکی مسلمان شد این بیع ازمیان

ایشان برخیزد ازبهرانکه مسلمانی ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیع برانداخته شود مسئله مردی از زمین ده گز

میفروشد بمردی یا از خانه معین ده گز میفروشد بمردی نامعین این بیع بر قول ابو حنیفه فاسد بود و بر قول صاحبین جایز بود

حجت ایشان آنست که میگویند زمین معین است و خانه معین و بهای معلوم و گز معلوم این بیع روا بود حجت ابو حنیفه آنست که میگوید

زمین تفاوت کند یکی فربه روی تر بود و یکی لاغر روی تر بود و یکی سوی بلند تر بود و یکی روی پست تر بود پس منازعت رود و میان ایشان

لاجرم بدین سبب فاسد بود اما خانه را نیز چنین بود که منازعت رود میان ایشان که یکی همسایه نیکو تر بود و یکی همسایه تباه تر چون منازعت

رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گو سفند بتو فروختم به پنجاه دینار و گو سفند معین است مشتری گفت من خریدم روا بود

اما اگر مردی گفت ازین صد گو سفند پنجاه بتو فروختم یا چندین مال وی گفت خریدم بیع فاسد بود ازبهرانکه منازعت رود آن گوید من پنجاه

نیکو تر خواهم و این گوید من پنجاه تباه تر دهم لاجرم بیع فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد گو سفند بتو ده فروختم هر گو سفندی یکدینار

روا بود ازبهرانکه منازعت رود و اگر گفت این گو سفندان که ایستاده اند دو گو سفند یکدینار بمن فروختی گفت فروختم این بیع نیز

فاسد بود ازبهرانکه شاید که گو سفندان طاق آیند دران حالت آخرین منازعت رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که ده ازین گو

کند یا تو فروخت بکیه نیار یاده و شست یاده و طغار یاده و کرسان یاده و نیاکان وی گفت خریدم یا هیچ درست نبود اما اگر گفت ده ازین جوال یاده و ازین طغار یاده و ازین انبان یاده و ازین زنبیل تو فروختم یا چندین مال درین صورتها این بیع درست بود و از بهر آنکه انبان و جوال و زنبیل را بیشتر برکتی بیشتر بود از بهر آنکه اینها را بازنده بوند کمتر کنی کمتر بود و چون برکتی بود لاجرم بیع فاسد بود اما طشت و لگن و طغار و نیکان زیاده و کم نه برد و وی چون یا نه بود و اگر همانه خریدی درست بودی اینجا نیز درست بود و مسئله مردی را در جوئی باغ ها بیان اندکفت ان باغها تو را فروختم یا چندین مال این بیع روا بود یا نی بگویم که قادر هست بر تسلیم یا نی اگر قادر هست بر تسلیم بیع درست بود و اگر نی نی و قدرت بر تسلیم ان بود که اب اندک بود و ابدان بستر بود فی الحال تواند کرفتن اما اگر آب بسیار بود یا سر اندان کشاده بود تواند که حالی تسلیم کند مسئله مردی را علامی است که بچه این غلام کرچه را میفروشد بیع روا بود و چون داند که این غلام کجاست از بهر آنکه تسلیم کردن این غلام عاجز هست اما اگر میداند اینغلام کجاست و کسی اینغلام را کرفته است چون قدرت بر تسلیم هست بیع درست بود و اگر نی نی مسئله مردی را اینی است این اسب چلیست نمیداند کجاست که کجا رفته است مردی اند که این اسب کراز کرکرچه است بمن فروشی بوی فروخت روا بود همان معنی که یاد کردیم مسئله مردی را مرغی اموخته یا مبغر یا از دست وی مردی دیگر آمد و میمغز را غرید بیع روا بود از بهر آنکه قادر هست بر تسلیم وی مسئله مردی میوه را بباغ مبغر و شد بمردی روا بود و یا نی بگویم که میوه باغ بزودی امده هست یا نی اگر وقتی فروخت که میوه بیرون امده است و غوره شده است چنانکه ازوی نفع نتواند کرفتن این بیع درست بود و اگر نی نی مسئله مردی کبوتر خانه مبغر و شد یا کبوتران بیع درست بود یا نی فقیه ابو اللیث رحمة الله اورده است بگویم شب است یا روز کرشب بود درست بود و اگر روز بود نی از بهر آنکه قدرت بر تسلیم تواند کردن اما در روز بعضی کبوتران پریده بوند که بر جای رفته تسلیم نتواند کردن لاجرم بیع درست نبود و خلاف نشد اهل علم اند میان روا بود یا نبود دانستن که ربوا چیست در ربوا در چهار رود و چهار رود پیغمبر علیه السلام فرموده اند که الذهب بالذهب یدا بید و الفضة بالفضة یدا بید و البر بالبر مثلا بمثل و الفضل ربوا و الحنطة بالحنطة مثلا بمثل و الفضل ربوا و الشعیر بالشعیر مثلا بمثل و الفضل ربوا و التمر بالتمر مثلا بمثل و الفضل ربوا و الملح بالملح مثلا بمثل و الفضل ربوا و اهل علم رحمهم الله کفته اند که پیغمبر علیه السلام شش چیز را نام برد که جنس بجنس و وزن بوزن و مثل بمثل و دست بدست و کیل بکیل و زیادتی در وی ربوا ست زر بزر نقره بنقره کندم بکندم جو بجو خرما بخرما و نمک بنمک پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش چیز را یاد کرد ما ازان شش چیز دیگر را قیاس کنیم هر چیز را که بشمند و کیل کنند زیادتی در وی ربوا بود بر قول علماء رحمهم الله هر چه کیل است و وزنی است نیز هم درین معنی ربوا بود بر قول شافعی رحمة الله ربوا در چیزها بود که انچه خوردن بود و چیزی است که مکیلند که حاجت او میان بخرما خورد مثل انکه بود که در چیزها بکیلند که بخرما یا بود کرد و بیمانها را یاد کرد و بیم نا خورد و بیمانها لاجرم هر چه وزنی و کیلی بود در وی ربوا بود و چون چنین بحسب بود چهار مسئله هست که ربوا در وی رود بالتفاق دو با اختلاف اما اند که بالتفاق هست کندم بکندم یا اند کندم با اند کندم مثل بمثل یا خرما بخرما یا اند خرما با اند خرما مثل بمثل و مانند اینها هر چه زیده بود یکی از دو یکری بالتفاق در وی ربوا بود از بهر آنکه نزد یک علماء رحمهم الله اعتبار کیل را بود با وزن را اینها کیلی و وزنی اند و بر قول شافعی رحمة الله اینها خوردنی اند لاجرم بالتفاق بود که در وی ربوا رود و در دو مسئله دیگر اختلاف هست یکی انست که یک مغبر دو فقیر اند بر قول علماء رحمهم الله در وی ربوا رود و بر قول شافعی رحمة الله ربوا نرود و جه آن خوردن را اعتبار دارد و اینها خوردنی نیند اکبر را

اعتبار دارد یعنی وکیل یافتم زود و مسئله دیگر است در یک مسئله اتفاق است که یک گز پارچه بزرگ تر از یک گز حصیر است و یک خانه بزرگ تر از یک خانه باشد چوب بلند و چوب کوتاه بالا بلند و بالا کوتاه اتفاق است که در بسیار بودن زود و اندک بودن دیر وکیل فرستادن و زنی خواستن و فتوی خواستن یکسان است لاجرم اتفاق اند که ربوا در وی زود و اما در وی دوم مسئله که در وی اختلاف است است که یکی میگوید چون بسیار شد کمی آید و آبی که بسیار شود کوزه و کوزه را یکی چون بسیار شد و چون نماند کمی نخواهد بود و نخواهد شد بر قول علمای ما ربوا نزد و بر قول شافعی ربوا نزد و سخن ما آنست که میگوییم وزنی میباید یا کیلی یا گنتی یکی بی را یا یکی سبک را بوزن اندازد و نه بکیل لاجرم ربوا نزد و شافعی رحمة الله میگوید که اینها خوردنی است لاجرم ربوا در و علمای ما میگویند که علت ربوا وجزاست جنس باید یا قدر تا در وی ربوا رود تا اگر جنس بود و قدر نبود یا قدر بود و جنس نبود در وی ربوا نزد و یکی گندم بگندم جنس بود اگر بمیزان سنجند و مشت مشت کنند ربوا نبود از بهر آنکه جنس هستند ولی قدر نبود و قدر آن بود که بکیل اندازند و کم از دو من بکیل اندازند یا بدانه بر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید در صدقه فطر او واجب شود بر تو ده نصف صاع من برید از بهر آنکه هر که در مونث شما است نیمه صاع از گندم بیش ندارد معلوم شد که کم از دو من در صاع نباید کندم کیل است و چون هم چه بگنتی کندم دهد مشت مشت وزنی ربوا نزد و خواجه ابوبکر زرنگری رحمة الله میگوید اگر سکوره را هم چون کیل کنند یکی از آن نهد و دو نستاند ربوا بود از بهر آنکه نمیدان شود و یکی کیلی بود و کیلی مسئله مردی دو فقیر گندم عاریت میدهد یونان تا یکی فقیر کندم نیکو بستاند این هیچ روا نبود از روی یا دانی در وی ربوا بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید جنبذا و رسنا سواء مردی نباید از جزی پیغامبر علیه السلام را خرمای اورد و خرما عظیم تر بود پیغامبر علیه السلام فرمود که خرمها چرا تحفین تغیر بود گفت یا رسول الله من دو فقیر خرما دادم و یکی فقیر از این خرما بگوتر بر چیده ام زرجاش خرد پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود که ربوا کرده این مسئله که یک بدهد و یکی بود و بعد از آن فرمود که اخر ما را بوی بفروشتم بدان سیم و بدان سیم یک فقیر خرما بخر ما حلال بود و بدین جا بسیار مسایل مسئله اگر مردی دو فقیر گندم کشره خورده میدهد و یک فقیر گندم میگوید ستاند گفتیم ربوا بود باید که این دو فقیر را بوی بفروشد بسیم و بهمان سیم یک فقیر گندم بگیرد بخرد تا حلال بود مسئله مرد بر اگید بیار زر سفید است که عیار این یکدینار را بیخ دانگ و نیم زر سرخ میفروشد حرام بود از بهر آنکه زر سرخ و سفید زر بود و یکی یکی بود در شریعت اگر باید تا حلال شود باید که بر بیخ دانگ و نیم و یک عدل یکی روی بنهد و زر سفید یکی روی مسئله مردی را وکیل کرد که مرا یک غلام خریده و بیار و وکیل غلام خرید بنه دینار این بیع وکیل را افتد یا موکل را گفتا بگیریم که اگر این غلام بده دیناری ارزد اما وی حیلتی کرد و بنه دینار خرید این بیع از موکل افتد اما اگر بنه دینار پیش نمی آرزد این بیع از وکیل افتد از موکل نی از بهر آنکه این کار که غلام ده دینار میکند نه دیناری تواند نتواند کردن لاجرم بود وکیل را بود مسئله مردی مرد بر او وکیل کرد و گفت مرا غلام بخر و گفت بچندین وکالت در بود اگر این وکیل غلامی بخرد بقیمت تمام بیع این روا بود در حق موکل اما اگر زیادة از قیمت خرید باتفاق روا نبود و بیع وکیل را افتد موکل را نی از بهر آنکه چون زیادة از قیمت بخرید ضرر بود در حق موکل چون ضرر آید بیع بر وکیل نافذ دادیم بر موکل نی مسئله مرد بر او وکیل کرد که این غلام مرا بفروش ولی گفت که بچندین غلام را فروخت کم از قیمت یا بقیمت یا زیادة از قیمت روا بود یا نه گفتا اگر زیادت از قیمت فروخت روا بود این بیع یا قیمت مثل فروخت هم روا بود اما اگر کم از قیمت فروخت بر قول ابوحنیفه بیع روا بود این بیع و بر قول صاحبین بیع چون کم از قیمت فروخت است روا نبود و بقول ابوحنیفه رحمة الله فرق میباید کرد میان سه گونه وکیل وبیع یکی آنکه از قیمت بیشتر فروشد و بیشتر و خرید من که زیادة از قیمت بخرد

روا نیست انه گفت فرق آنست که وکیل بفروختن بدریک غلام چنین است و در این یک غلام بسیل بود و اما وکیل بخریدن اگر زیاده و نازیت بدهد
دارد شاید که جمله مال این مرد بها این غلام کند این موکل را بدین بد آید گوئی شود بشرط آنکه فروختن درست آید و در خریدن نی تا فرق
بود میان هر دو مسئله اما ابو یوسف و محمد رح میگویند که در هر دو جای ضرر است مر موکل را و هر چه ضرر آید ای خریدن درست بود و دان
فروختن مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش ده دینار دادا غلام را ببرده دینار میخرند وکیل شش دینار فروخت بعد
ازان موکل بدید مر وکیل را گفت چه کردی غلام را گفت فروختم گفت نیکو کردی بعد ازان معلوم شد که ده دینار فروخته است موکل گفت
من راضیم باین بیع درست افتاده است نتواند برانداخت از بهر انکه چون اول گفت که نیکو کردی ان بیع موقوف باجازت وی بود
چون اجازت کرد بیع درست شد چون خواهد که باز بیع را کند درست نیاید بایستی که نخست بکسیدی که بچند فروختی تا اگر فروش بود ی اصابت
کردی روا گرنی نی چون تقصیر از وی آمد لاجرم بیع نافذ آمد مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش نگر چیزی مرا را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخر و ببرد و بها را پدید کرد ند این وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروختم و خریدم از بهر موکل
خود بده دینار این وکالت درست نبود باتفاق از بهر انکه وکیل و با بیع و شرا از دو طرف درست نبود از بهر انکه حقوق بیع
راجع بوکیل است یک شخصی هم بائع و هم مشتری هم مالک و هم متملک یعنی مرنده و هم فروشنده و دانبود از بهر انکه آن مرنده غلام را
نزد طلبد هم از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بها طلبد از وکیل طلبد و اگر دران غلام عیب پدید آید هم بوکیل رد کنند
پس لاجرم چون حقوق بوی راجع آید وکیل از دو طرف نبود یک شخصی بخلاف مسئله نخستین که اگر مردی مرد دیگر را وکیل کرد که دختر فلان
کس را از جهت من بخواه بصد دینار بکابین بدر در دختر چنین مرد را وکیل کرد که دختر مرا فلان کس بنده بصد دینار این وکیل گفت که من موکل
خود را به موکل خود دادم بنکاح درست یا نه فرق است میان وکیل بیع و میان وکیل نکاح که وکیل نکاح چون رسول است و بزبان رسول
عهده نبود وی سخن گفته از میانه بیرون رفت اگر آنمرد زن طلبد کدا زوی نتواند کردن و اگر آن زن دست بجان طلب کند و با
از وکیل نتواند طلب کردن لاجرم در بضعت نکاح یک شخصی از دو طرف روا نبود مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که این غلام
مرا بفروش بده دینار وکیل این غلام را فروخت موکل گفت ازان دو دینار دو دینار تو بخشیدم این ابرای بود مشتری را
همچنان بود که گوئی بهشت دینار فروختی و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا بنه دینار وکیل را گفت تو بخشیدم این نگفتم
مشتری را افتد وکیل نتواند که از مشتری بیم بستاند اما اگر گفت هر ده دینار تو بخشیدم اینجا بخشش مر وکیل را افتد پس مشتری را
نیز فرق است میان انکه بسیم ازان می بخشد که فروخته است ان غلط میشود از مشتری چون هم بخشد بیم غلط نمیشود از بهر انکه اگر
هر ده دینار را از مشتری غلط کنی همچنان بود که گوئی من این غلام تو فروختم بی بها و بیع بی بها باطل بود فلهذا هر چه ازان قیمت غلط
کنی هم چنان بود که گوئی هم اول بهمان فروختی که باقیست مسئله اگر مردی سوگند خورد که من امروز هیچ نخرم مردی مرد را وکیل
کرد که این غلام مرا فروش این وکیل فروخت سوگند فرو آید از بهر انکه گفتم که در باب بیع و شرا حقوق راجع بوکیل است اما اگر
این سوگند خورنده دیگر مرا وکیل کرد که من سوگند خورده ام که چیزی نفروشم وکیل فروخت سوگند فرو نیاید و اگر سوگند خورد

کرمن امروز نگاه نکنم کسی دیرا وکیل کرد که فلانست را از بهر من بخواه رفت وانرا از بهر وی بخواست سوگند خورد و بنیاید و اگر همین کس سوگند خورده هست بگی او وکیل کرد که فلانست را از بهر من بخواه وکیل از بهر وی بخواست سوگند خورد و آمد بر موکل را از بهر آنکه در باب تجارت وکیل هیچون رسول هست حقوق عقد راجع بسوی هست نه بوکیل لاجرم سوگند خورد و آید بخلاف وکیل بیع و شرا که حقوق عقد بیع راجع بوکیل هست نی بموکل مسئله مردی مر مرد دیرا وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل بخود فروخت این بیع موقوف بود اگر مالک اجازت کند بیع نافذ بود و اگر نی از بهر آنکه وی وکیل بیع هست اینجا اگر وی خرد مشتری شود مسئله اگر وصی کاله نارسیده را بفروشد روا بود چون بقیمت مثل وی بفروشد اگر یکم می فروشد روا نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده مسئله اگر وصی کاله نارسیده را خود بخرد بقیمت مثل روا نبود از بهر آنکه وی متهم هست باید که کاله نارسیده که بده درم بود بیازده درم بخرد تا بیع نافذ بود و همه را معلوم شود که نفع هست در حق نارسیده مسئله اگر پدر کاله نارسیده را خود بخرد بقیمت مثل روا بود اگر بقیمت مثل نی بخرد روا نبود اگر کاله را بقیمت بخرد روا بود فرق هست میان وصی و پدر فرق آنست که پدر پسر فرزند خود را بدخواهد و کاله ویرا بکم بخرد مسئله اگر مردی بیهاء بنیه بنداف میدهد و بکمین باغنده از وی خرد بیهاء من بنیه این روا نبود از بهر آنکه چون از بیهاء من بنیه بکمین باغنده شود بنیه دانه زیاده شود و این عمل حلاج و نداف را در شریعت اعتبار نیست حکما تا حلال شود گفتا باید کان بنیه را از وی بسیم بخرد پس بسیم باغنده مضروبه شود تا حلال شود مسئله اگر مردی ده من کنجد دارد دکان روغن گر که این کنجد را روغن ده روغن اگر میداند که از این کنجد سه من روغن آید سه من و هشت سیر ذهد تا دست آید تا سه من در مقابلهٔ آن سه من شود که در کنجد هست وان زیادتی کنره شود تا حلال بود و اگر نی این کنجد یا را یا معلوم را بازغیر را یا بندانه را بوی بفروشد به بسیم باز بجان بسیم از وی روغن بخرد تا حلال بود مسئله مردی ده تغیر کندم میدهد و بست تغیر جوی می ستاند دست بدست روا بود از بهر آنکه گندم با جو خلاف جنس اند و هر چیز خلاف جنس بود یکی بدو روا بود و الله اعلم مسئله مردی ده تغیر کندم داد بمردی گفت چون بغرقان آید بیست تغیر جو باز ده باتفاق حرام بود و ربوا بود از بهر آنکه بیجانس هر گم میفزاید که الجنس بانفراده یحرم النسی کندم با جو خلاف جنس است اما از روی کیل جنس است و هر چیز جنس بود نسیه حرام بود مردی یکی درم بدو داد میفزود دست بدست روا بود از بهر آنکه جنس ستند ولی قدری و قدران بود که ویرا کم شمند و علی عدد کیست تفرقه که درین اعلی است تبع شود یا متهاکه درین عدلیست اما اگر چنانست که یکی عدل میدهد از ین بدو روز عدل بستاند حرام بود از بهر آنکه هر چه نسیه شود همچون بیع صرف شود بجان پیر که یاد کردیم مردی کنیزک فروخت بمردی بده دینار روان کنیزک را داده دینار طوق بود یا بهر گفت که این کنیزک را باین ده دینار بتو فروختم ده دینار یا داده دینار سیم شود کنیزک بو اشود اما چنانست که کنیزک یا داده دینار یا یا داده دینار فروخت ای سیم روا بود از بهر آنکه ده دینار یا داده دینار برابر بود دیگ دینار باین کنیزک شود سیم روا بود و الله اعلم مسئله دو انباز اند دو خربزه خریدند یا جاری برگشید و این خربزه را قسمت میکنند اگر برگشیده کند نخواهد انکال بنماید که جائز بود اما اگر یکی خربزه این بدوی نمی نهد و یکی ازان روی مصدر شهید آورده هست که ربوا نبود بر چندکه یکی روی زیاده آید از بهر آنکه خربزه با خربزه از اموال ربوا نیست مع دروی ربوا بود و از بهر آنکه خربزه را در انجا گزیده نیفزوده اند و گفتم ربوا در چیزی رود که وزنی و با کیلی و این خربزه نی وزنی هست و نی کیلی اما اگر در شهری بود که ویرا بر گزیده فروشند انجا هست

کسند را نخورد تا بزنگشد الدام باب دربیان بیع میوه مردی میوه خرید بر درخت این درست بود یا نه بنگریم اگر وقتی خریده است که این میوه کل است التفاتی باین بیع درست نبود از بهر آنکه میوه معدوم است و بیع معدوم روا نبود اما اگر چنان شده است که میوه از کل میوه ان امده است بیع روا بود و باید را بسند که گوید بر کن و درخت مرا خالی کن از مشتری گفت مرا زمان دهند چندان که این میوه های اب کند و دی زمان دهند این میوه بر درخت کال شد و رسید این بیع فاسد نشود از بهر آنکه بیع از خود گمان نشود و لاجرم بیع روا بود اما اگر چنان است که مردی بر کتف خرمه ار بهر سله و گفت مرا بست روز زمان ده تا چون بتر خود اندر امید این بر کت ها بیرم زمان داد تش گفتا این بیع فاسد شود از بهر آنکه بر چند روز برکه بگیرد بیرون می اید بر کت میوا بر کت غیر ایخته شود چون بیخته شد بیع فاسد گردد اما اگر بر کت نوت خرید باشد نه اینجا بیع فاسد شود و بر چند که بر کت نو بیرون آید از بهر آنکه متاع ملک وی شد اما میوه یکبار بیرون می اید بیش و کم بیرون نیاید میت باغیر امخته نشود بیع جایز بود مسئله مردی درختی خرید بر این درخت میوه است ذکر میوه نکرد میوه بیع اندر اید بانی گفت بنگریم اگر نامتفع است به بیع اندر اید و اگر متفع است چنانکه بر ان توان خوردن یا کسی بخورد نا ذکر نکنی بیع اندر نیاید مسئله مردی زمین فروخت بر و درین درختان اند ذکر درخت نکرد و درخت به بیع اندر اید چون بر میوه نبود اما اگر بر درخت میوه است بیع در نیاید بر انکه درخت تبع زمین شود و فیشکه بر درخت میوه نبود و در و فیشکه میوه بود درخت تبع زمین نشود و میوه تبع درخت بر بیع در اید تبع تبعی یعنی میوه مسئله مردی زمین فروخت و در زمین کشت است ذکر کشت نکرد کشت بیع اندر اید یا نی گفتا بنگریم که کشت منتفع است یا نی اگر کشت چنان است که بر توان بدرو حرد و ن نا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید اما اگر انگشت سر بر کرده است تبع زمین نشود به بیع اندر اید اما ذکر چه فرق است میان درخت و میان کشت فرق انست که درخت مردم ابود و اجم ذکر حاجت نیاید اما کشت مردم ابنبود نا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مردی ماده گاو فروخت بر دی و ذکر گوساله نکرد گوساله بیع اندر اید اما اگر ماده خیر فروخت خر که بیع اندر نیاید نا ذکر نکند فرق است میان گاو و خر فرق انست که مقصود از ماده گاو شیر بود و عبرات چون گوساله با وی نبود مقصود حاصل نبود از بهر انکه نی گوساله شیر نمیدهد اما مقصود از خر بر نشستن و بار بردن چون گره خر بسیار جان بار بردن بس مقصود حاصل بود مسئله مردم خر فروخت بر دی و ذکر پستان نکرد به بیع اندر اید یا نی بنگریم که این خر از روستای صعبر و شد یا نه اگر از روستای صعبر و شد یا نه اگر از روستای فرشته بیع اندر آید جذکر بر انکه روستای بار نخواهد بردن ناچرم اندر آید اما صدر شهید رحمة الله میگوید چون خر فروش فروخت به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند از بعضی مشایخ میگوید که بنگریم بشان کنده ... مست یا نی اگر مست به بیع اندر آید و اگر نی نی مسئله اگر مردی خر فروخت و ذکر افسار و نکرد به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند اما کرده به اندر آید بدذکر مسئله اگر مردی اسپی فروخت بر دی و ذکر افسار نکرد و سران او به بیع اندر اید از بهر انکه اسپ یا بی سر افسار تواند بردن پس بدذکر به بیع اندر آید مسئله اگر مردی اسپ فروخت و ذکر زین و لگام نکرد به بیع اندر اید یا نی بنگریم اگر بر اسب است به بیع اندر اید و اگر برداشته اند نی مسئله مردی با نی فروخت بر دی و ذکر فروع ذرع و سبزا نکرده به بیع اندر اید یا نی بنگریم اگر وقتی که اگر دیا نی کشیده است ذکر حاجت نیاید و اگر نکشیده است ذکر باید کردن نا در آید مسئله مردی خانه فروخت و ذکر نردبان نکرد و نردبان به بیع اندر اید یا نی بنگریم اگر نردبان را نمیخ برد و خته اند به بیع اندر اید و اگر نی نی مسئله اگر مردی خانه فروخت و ذکر نا بدان نکرد و اگر نا بدان را بکل گرفته اند اندر آید و اگر بر سیدا ندوی نشده نا ذکر نکنند به بیع اندر نیاید و اجماع

مسئله مروی خانه فروخت درین خانه چاه است و او درین ذکر نکرده اند او درین نمیدانم اگر نیم و او درین بخبر این است که دیرا برود حق اند بران حریم چاه به بیع اندر آید و اگر نی بی مسئله مروی خانه فروخت و بیرون حصار نخل است فصل بیع اندر نیاید اما اگر کلید و کلیدان بود بعضی مشایخ گفته اند که بیع درین نیاید نا ذکر نکنند اما صدر شهید رحمة الله میگوید ذکر حاجت نیست از بهر آنکه کلید گشاده و بسته نشود خانه را و یکی از بهر آنکه نا حفظ حاصل و عرف و عادت مردمان است که خانه فروشند بخلاف کلیدان با خود ببرد و حاجتم بیع اندر آید بیندکر مسئله مروی دوکانی فروخت و ذکر تختها و دوکان نکرد و تختها دوکان به بیع اندر آید بنا بی بعضی مشایخ گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند نیکرم که این دوکان وابسته بود به بیع اندر آید چنانکه واگر گشاده بود نا ذکر نکند به بیع اندر نیاید صدر شهید رحمة الله میگوید خواه بسته باشد خواه گشاده به بیع اندر آید مسئله مروی زمین فروخت که درین زمین کند مانست ذکر نکرد نا به بیع اندر آید بنا بی بعضی مشایخ گفته اند که اندر آید که دی بچون درخت است که یکسال و دو سال و سه سال و چهار سال و پنج سال دوام آید و برجه دوام را بود بیندکر به بیع اندر آید بنا بی نا بعضی گفته اند که دی بچون کشت است نا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مروی فروخت درین زمین درخت کشته است از بهر فروختن را اکنون درختان زیره به بیع اندر آید بنا بی بهمین خلاف است که کشته نا گشته باب وکیل بیع بدانکه وکیل در بیع و شرا روا بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مر حکیم این حزام را وکیل کرد بخریدن گوسفندان پس نا دانسته وکیل به بیع زوا بوده است که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام وکیل نکردی مسئله مروی مرد یرا وکیل کرد که مرا غلامی بخرید و بنار این وکیل غلام خرید بنار و ده و بنار این بیع از وکیل افتاد موکل را از بهر آنکه دیرا وکیل نه و بنار کرده است چون بنار و ده خرید و وکیل نداند پس بیع در بود و موکل را بی مسئله اگر وصی نا رسیده را چیزی خرید و بها از ان خود داد و نا بازار از مال نا رسیده بردارد بنا بی گفتار بسدش که بردارد از بهر آنست ظاهر و غالب از حال وصی است که دی زر را از بهر ان نداده بود تا بوی بخشند از بهر ان داده بود تا بستاند اما اگر پدر چیزی خرید از بهر فرزند نا رسیده را و نا رسیده را مال خویش هست پدر زر خود را باز تواند برداشتن و اگر نی از بهر آنکه پدر ان در حق فرزندان تبرع کند و اگر تبرع نکردی بایستی که گواه کردی چون گواه نکرد معلوم شد که تبرع کرده است و باز نستان شده اما وصی نا رسیده را بخانه هست وی تبرع نکند پس لاجرم دیرا گواه حاجت نبود تا فرق بود میان پدر و وصی باب در خیار رویت بدانکه در شریعت است که اگر مروی کالا را خرید نا دیده این بیع به مذهب علمار ما رحمهم الله روا بود اما مر یرا اختیار دیدن بود چون با بیع مرو یرا بوی تسلیم کند اگر خوش آیدش بکیرد و اگر خوش نه آید بخیار رویت رد کند روا بود مسئله مروی بنده را دید بعد ازان چندروز این بنده را بخرید و بر اخیار رویت بود از بهر آنکه دیدن بیشتر از برای خریدن بنوده است و یرا اکنون خیار ثابت شد پس تواند کردن مسئله مروی مروی کنیزک را دید بهران بخرد بعد ازان کنیزک را بخرید بمیکوید مرا خوش نمی آید رد میکنم نتواند که رد کند از بهر آنکه و بر احکم کل بدست دلیل بر اینکه اگر کوید بمرزن خود را روی تر طلاق بیشتر دو اگر بنده را کوید روی تو آزاد از او شود پس لاجرم معلوم شد که روی دید نتواند کردن مسئله مروی خربزه دید پیش دیرا خرید بعد ازان میکوید بخیار رویت رد میکنم که مرا خوش نیاید نتواند که رد کند از بهر آنکه حیوانات را بیش و پس شاید و بدین چون نبوده بود تمام لاجرم خیار رویت بود مسئله مروی جامه خرید بخیار سه روز در

اخر مالی خرید و در اخر زمان عیبی یافت و پیر احمار بود خواهد بچنان بگیرد و بخواهد رد کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دوان این غلام بگریخت می آید نتواند رد کردن مگر که بوی نامش داد اگر کنیزک خرید و از دوان او بوی می آید از زیر بغل بود تواند رد کردن والله اعلم مسئله مردی غلامی خرید و آن غلام زان بیرون آمد نتواند که رد کردن دا گر کنیزک خرید و این کنیزک زنانه بیرون آید خواهد که رد کند از بهر انکه زیر بهر فراش بود و چون زانیه بود در فرزند خلل رفتند اما غلام را این بود مسئله مردی غلام خرید از این غلام کم خوردست عیبی دیانی بگرفت اگر از این کم خوردن در کار خواجه خلل می افتد عیب بود و اگر نی نی و اگر کنیزک خرید کم خوار پدید آید با تفاق عیب بود و تواند رد کردن فاصل آنست که کم خوردن در آدمی نیز ست و در ستور کم خوردن عیب بود و پس هر که بسیار خورد و خود را مانند ستوران میکند مسئله مردی ستوری خرید و این ستور ناخوار بیرون آمد عیب بود رد کند تواند از بهر انکه ناخوار در ستور عیبست بخلاف آدمی مسئله مردی ستوری خرید این ستور نشنید و بیرون آمد عیب بود از بهر انکه این ساعت کری بود یا باز شنید و یا جاز خواند لاجرم عیب بود رد کند تواند مسئله مردی کنیزک خرید این خر این خر نیز عیب بود و یانی مشایخ گفته که از اهل آن ضیاعت پرسند اگر عیب دارند عیب بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی ستوری خرید این خر خنگ میکند اگر وقتی باده خرند عنک نه عیب نشود و اگر همیشه عنک میکند عیب بود مسئله اگر مردی بنده خرید شش انگشت بیرون آمد یا دندان زیادتی بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی کنیزک کسی خرید این کنیزک را مضقات یافت عیب بود رد تواند کردن از بهر انکه با وی دخول نشاید کردن از بهر انکه دخول در محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کنیزک خرید این کنیزک را رتقا یافت یا قرنا عیب بود رد تواند کردن مسئله اگر مردی کنیزک خرید و آن کنیزک دخول کرد و بعد ازان عیب تمام یافت نتواند رد کردن از بهر انکه رد همچنان باید که قبض کرده ست مسئله مردی ماد گاوی خرید باشیر بود و شیر یکی داره کو آید عیب بود رد تواند کردن یانی بنگریم که ازین ماده گاو شیر چندانی جوشیده ست که اگر ازیچیری خرند نتواند رد کردن از بهر انکه ازین گاو چیزی کم کرد اما اگر یک دو شبانه روز شیر جوشیده بود عیب بود تواند رد کردن مسئله مردی بانی خرید درین باغ زنبور خانه ست عیب بود رد تواند کردن اگر مردی خانه خرید درین خانه چهار پای بسیار ست عیب بود مسئله مردی سنگ اسیا خرید و ببرد درین سنگ عیب یافت اگر ازین سنگ چیزی کم کرده بود نتواند رد کردن از بهر انکه هم چنان رد باید کردن که قبض کرده بود اما اگر هیچ تصرف نکرده ست رد کند تواند و مونث رد کردن بر مشتری بود همچنان رد باید کردن که بیع کردی مسئله مردی بالاء خرید از مردی میانه این بالا بوسیده بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن اما اگر بریده انگاه عیب پدید آمد رد تواند کردن اما نقصان تواند خواستن یانی بنگریم اگر درمیان بریدن عیب پدید آمد شش یک نقصان تواند خواستن و اگر بچای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید بچوبی کند و نقصان بود گفته اند که اگر این چوب بی عیب بودی چه باید خرید ند و یا عیب چه باید آن قدر نقصان واجب آید اما اگر عیب دید و همچنان با عیب دید نقصان نیز نتواند خواستن از بهر انکه رضا داد با این عیب اگر بایم میگوید که من همچنین چوب بریده را میگیرم و پیرا برسد شنبریست که بگیرد و زر بوی دهد مسئله مردی بحایی خرید و بریده بعد ازان عیب یافت رد نتواند کردن اما بر نقصان رجوع کند اگر درمیان بریدن عیب ظاهر شد همچنین بریده نیز نتواند خواستن و اگر بجای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید این بنده در دست مشتری وفات یافت بعد از مردن عیب یافت بنقصان عیب رجوع کند مسئله مردی بنده خرید با یک عیب بخانه برد معلوم کرد

که عیب دیگر پدید آمد او را رد کند اگر خصومت میبرود میان بایع و مشتری بایع میگوید که این عیب هر دو ست تو تقدم است و مشتری میگوید هر دو ست تو پیدا
است قول قول منکر بود و منکر بایع است بیرتر ابهر سن حق رد نیست جز در آن دو مسأله که ذکرت زیادتی پیدا آید یا دندان غلامی در دفت از بیک
برآمده بود یا جرم قول قول مشتری بود مسئله مردی کنیزک فروخت پس دی بدان شرط که این کنیزک بکر است شبه بیرون آمد عیب بود و رد تواند کرد یا
بانی بکر م که به نحول آمده است یا بجز بدیکر بدخول آمده است نتواند رد کردن و بمسئله آورده است و در کتابی که ذکر مردی کنیزک بکر
خرید و میخواهد که از مایندنی اهل را بسیار ند و خایه کوتر زبر ند و زردی خایه کبوتر را استعمال کنند اگر برود معلوم شود که بکر نیست و اگر نرود بکر بود یا
در شرح طحاوی آورده است که این کنیزک را پیش دیواری بایستانند و کوبند بول اندار اگر بول پیش رود یعنی راست رود بکر بود و اگر بول
به بیرا فرود رود بکر نبود قول دیگر کنیزک را ستان بخوابانند و کفشت را بفرجه دی بینند اگر فرجه دی تحرک کند بکر بود و اگر نی نی مسئله مردی
کنیزک خریده انکه ان کنیزک بکر است برود معلوم کرد که شبه است این مشتری میگوید که بکر نیست آورده کند بایع میگوید من تو بکر تسلیم کرده
ایم مشتری میگوید که نه تسلیم کرده قول قول بایع بود با سوگند از بهر انکه بایع دعوی اصل میکند مشتری دعوی عارض قول قول انکس بود که
دعوی اصل میکند و اصل در بنات آدم بکارت است پس لاجرم قول دی بود با سوگند مسئله مردی کنیزک خرید و بدو داد بایع ثمن
این دام دار خداوند مال را بامروی حواله کرد و او مر دو حواله قبول کرد و گفت یک هفته را بیا تا مال تو دهم پیش از انکه یک هفته تمام شود این حواله قبول
کننده وفات یافت خداوند مال آمده است بران دام دار میگوید مرا بتو رجوع است که او مرد مفلس مرده است بدین میگوید که تو انکر مرده است
از ترکه وی مال بردار گفته قول قول خداوند مال بود با سوگند از بهر انکه وی دعوی اصل میکند و اصل در بنا آدم درستی است تو انکر عارض
است پس قول قول انکس بود که اصل دعوی کند مسئله مردی خر خرید از مردی دو بن خر عیب یافت بران نشست و او رد نارد کند به بایع تواند کرد
کند بانی میگوید نتواند که رد کند از بهر انکه بعد از ان کعیب یافته است در وی تصرف کرده است ان تصرف مانع رد بود اگر چنان بود که دعوی
کند که اگر بر نی نشستم این خر میکبخت این از دی مستهم بود تواند رد کردن مسئله مردی خر خرید و بن خر عیب یافت او رد که ای خواجه این خر تو
معیوب است رد میکنم بایع گفت که اگر بدرستی قاضا وی مسلم چیزی خرج شود تا این خر را بمن کنی این خر را به پنجاه دینار از من خریده بیخ
کم و انگ بمن فروش گفت فروختم بایع گفت من خریدم پیش نتواند که رد کند از بهر انکه چون بهای برداشت رضا داد بعیب لاجرم رد نتواند کردن
مسئله مردی چیزی خرید از مردی و ان چیزی عیب یافت او رد است نارد کند اگر بایع گواهان کند از پیش قاضی که بعد از علم بدین اخبار نا
بکار د اشته است این و فهم از وی مسموع بود تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن یا بایع میگوید بعد از آن عیب یافته است وی این را بر داشت
هم نیز نتواند که رد کند از بهر انکه بپا بر داشتن رضا بود بعیب مسئله مردی ارد خرید از مردی بعضی از ان نان بخت تلخ یافت بقول ابو حنیفه
رحمة الله فی رد کند و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم
رد نتواند کردن و هم نقصان تواند خواستن انها که بخت حجت ابو حنیفه رحمة الله است که وی ارد خریده است چون نان بخت جزئی دیگر
شد هلاک شد حکما هر چه خود هلاک کند نتواند رد کردن و فی نقصان خواستن حجت ابو یوسف رحمة الله است که هر کجا از وی عاجز آید به
نقصان باز کرده و لاجرم کو بخش نقصان بستان حجت محمد حسن رحمة الله است که النقد که نان بخته است نتواند رد کردن کو بخش نقصان

بستان انرا دباقی اورد را رد کن بعضی مشایخ فتوی بر بقول داده اند مسئله مردی کنیزکی خرید و من کتاب خطا است و برا اختیار بود خواهد کرد حال بکرد خواهد رد کند و اگر مشتری میکوید بدیحتین میکرم نقصان وده نقصان نتواند خواستن از بهر انکه شریعت در داده ولایت رد داده است تا رد کند یا رضا داده دی بغیر شریعت میکند لاجرم نقصان نتواند خواستن اکنون چون نقصان نمیتواند خواستن رد تواند کردن باقی رد نیز نتواند از انکه چون کفت من این را نگاه میدارم رضا داد نتواند رد کردن والله اعلم مسئله مردی خمر سه کار اتخ فاقت بیورد انبود رد کند زیرا بکرد مسئله مردی بنده خرید که بنده وی نمیداند غیب بود یا نه بکرم زاده بنده است باز اده و همین ولایت اکر زاده همین ولایت است عیب بود و اکر زاده هندوستان است عیب بود و اکر غلام ترکی خرید و ی ترک نمیداند باتفاق عیب بود از بهر انکه زبانی ترکی مرغوب است همچنان بود کوی در وی عیب است مسئله مردی جامه خرید یا بهم کفت این جامه پلید است این را بشوی کفتا شتر یرا اختیار است خواهد شوید و بکرد و خواهد رد کند از بهر انکه نشستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود حضر بود در حق مشتری چون ضرر بود در حق بایع لاجرم حق رد بود کتاب استبراء بباید دانستن که استبراء واجب است بر کنیزکان اکرما مار بوده تا مار نشنهد و اکرما مار نبوده تا حیض نه بیند صحبت با ایشان حرام بود همچنین که صحبت حرام بود و اهلی وی نیز حرام بود از بهر انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمود لا توطأ الحبالی حتی یضعن ولا الحبالی حتی یستبرئن بحیضة یعنی با کنیزکان وطی میکنند در حالتی که ما بار بوده تا مار بنشنند و اکرما بار نبوده تا حیض نه بیند از بهر انکه حدیث دیکر امده است از پیغمبر علیه السلام من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یسقین ماءه زرع غیره یعنی هر که ایمان آورد بخدای عزوجل و بروز قیامت بروی باد که کشت کسی را آب ندهد پس بحکم این دو حدیث وطی کردن حرام بود و بیع موقوف مرد بر اکسی در ملک در اید خواه بسبب خریدن خواه بسبب میراث رسد و خواه بخشیدن در بن هر سه صورت استبراء واجب بود از بهر انکه استبراء وقتی واجب شود که ملک نو تو شود و در ضمن ملک نو توشده است مسئله مردی از مردی کنیزک خرید بکر بقول ابو حنیفه ابو حنیفه رحمهما استبراء واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله استبراء واجب نبود و حجت وی انست که استبراء از جهة فراغ رحم است و در بکر فراغ رحم بود لاجرم استبراء واجب نیاید حجت ایشان انست که میکوید استبراء از جهة ملک نو شدن است و ملک نو شدن یافتم پس استبراء واجب بود مسئله مردی از زنی کنیزک خرید بر قول بکر بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله استبراء واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله واجب نبود از بهر انکه همان معنی کفتم که یاد کردیم مسئله مردی کنیزک خود را کرد کرد و بفروخت و دوا بود بعد ازان از کرد و بیرون اید بر مولی استبراء واجب نبود یا کنیزکی بمردی اجارة نهاد و بعد از مدتی اجارت بر سد کنیزک بخانه خواجه باز برامد بر خواجه استبراء واجب نبود از بهر انکه ملک وی بیرون نرفته است در هر دو صورت چون از ملک وی بیرون نرفته است استبراء واجب نیاید مسئله مردی کنیزک یکی را غصب کرد بعد ازان خواجه این کنیزک باز ستاند بر خواجه استبراء واجب نیاید از بهر انکه از ملک وی بیرون نرفته است هم چند که یاد غاصب دخول کرده است اما دخول حرام بود و اکر فرزند آورد نسب ثابت نبود از بهر انکه از اصل مملوک نیست لاجرم بر خواجه استبراء واجب نیست اما اکر این غاصب این کنیزک را بمردی فروخت و مشتری باین کنیزک دخول اورد و خواجه این کنیزک را باز ستاند بر خواجه استبراء واجب شود یا نی اینجا کوییم که این مشتری بوی دخول اورده است یا نی اکر دخول اورده بود بکوییم که دانست که این کنیزک را وی غصب کرده است یا نی اکر میدانست که وی غصب کرده است دخول کرد بقیاس بر مولی استبراء واجب نیاید

کردن مسلمانی کنیزک خرید بخیار سه روز رد کند و خیار این کنیزک حیض دید بعد از سه روز بیع را اجازه کرد آن حیض آن از استبرا نباشد زیرا که بهر آنکه این بیع متزلزل بود و هست اما اگر خیار بایع را بود از ملک بایع بیرون نیاید چون بیع را بر اندازند بر بایع استبرا واجب شود چون کنیزک در دست بایع از ملک بایع بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی را کنیزک هست با شوی اما شوی با وی نخوابد نیاورده است و این کنیزک را بمردی فروخت شوی مر این کنیزک را طلاق داد حالی با وی صحبت روا بود و بر خواجه استبرا واجب نیاید از بهر آنکه این ساعت که در وی بیع کرده هست دیر نباشید تا این کنیزک روا نبود از بهر آنکه در نکاح کسی دیگر بود و حرمت وطی بود چون حرمت وطی بود استبرا ساقط شود از جهتها استبرا ایکی آنست که پیشتر از آنکه کنیزک بخرد باید که بکی مرد و بهد بزنی بعد ازان و بر ابهم کنند باز آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد اگر می ترسد بر آنکه نیاید که شوی طلاق ندهد و برا گوید تو را دهم بدان شرط که امر این کنیزک بدست من بود بعد از بیع وی را طلاق دهد استبرا واجب نیاید و حیله دیگر آنست که استبرا اگر مردی کنیزک بخرد باید که بختین وی را بخواهد بعد ازان بخرد آن نکاح بر انداخته شود از بهر آنکه بیع ملک حقیقی هست و نکاح ملک بیع مجازی هست و هر چه وقت ملک حقیقی بیاید ملک مجازی بر انداخته شود چون نکاح بر انداخته شود لاجرم حالی صحبت روا بود مسئله مردی کنیزک خرید می باید ش که فی الحال با وی صحبت کند روا بود چه گفتیم باید که فی الحال کسی دیگر فرو نشد بعد ازان که با نکس فرو شد انکس وی را بشوی دهد وی باز خرد آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد پس چون طلاق دهد فی الحال با وی صحبت روا بود مسئله مردی را غلامی هست ماذون کنیزک خرید این کنیزک بر خواجه آورد و گفت بیک حیض در دست غلام آمده هست آن حیض بسنده بود مرا استبرا را بالی بنگریم که بر غلام دین هست یا نی اگر دین بود چندان که مستوفی شود بر خواجه استبرا باید داشتن و اگر نی والله اعلم باب بیع دریم روغن و بیع فاسد و بیع باطل مسئله مر دریا روغن هست این روغن پلید هست بچه درست چیزی این بیع روا بود اگر مردی روغن بره خرید بعد ازان معلوم شد که این روغن پلید هست وی را اختیار بود خواهد رد دارد و خواهد نی والله اعلم مسئله اگر مردی روغن میته خرید بانتفاق بیع باطل بود از بهر آنکه مردار مال نیست چون مال نبود بیع نیز درست نبود مسئله اگر مر اشتر آدمی مرد بیع درست نبود از بهر آنکه جزو آدمی هست و بیع جزو آدمی روا نیست از بهر آنکه کل آدمی را بحکم حدیث داشتیم اما جزو را حدیث نیامده است و دیگر آنکه حق تعالی مر آدمی را مکرم آفریده است جزو را استعمال کردن نشاید و علی هذا اگر مردی موی آدمی میخرد از مردی جواب همان بود مسئله مردی کرم پیله میفروشد بمردی به بیع درست بود یا نی بقول ابو حنیفه رح روا نبود نی بیع کرم نی بیع تخم و بقول ابو یوسف رح روا بود و بیع تخم نی اما بر قول امام محمد رح هم بیع کرم روا بود و هم بیع تخم اما ابو حنیفه رح میگوید که کرم مال نیست آنچه حاصل وی مال نبود فروختن وی نیز مال نبود از بهر آنکه از وی همان می زاید اما ابو یوسف رح میگوید که کرم را از اموال نمی شمرند و لی تخم را از ولایت می برند بعد ازان متقوم بود در نفس خویش اما بیع کرم خود اصلا روا نیست امام محمد رح میگوید همچنانکه تخم بسبب منفعت خلقت هست کرم نیز بسبب منفعت خلقت هست چون همچنین وی مال بود و بیع وی را روا بود و الله اعلم هست که بیع مار و گنزدم روا نبود اما اگر کرم دیو چه بود میفروشد بیع روا بود بجواب مشایخ اما بجواب کتاب روا نبود اما مشایخ روا داشته اند از جهت منفعت خلق را مسئله مردی سگ کهدانی میفروشد بیع روا بود و باعتبار این مسئله اگر مردی سگ میفروشد تا موش گیرد روا بود از بهر آنکه تا باسباب کند و نفع هست خلق را اما مردی را که لاف علم میزند و شاهی میفروشد باز نخواهد روا بود

از بهر آنکه عمل ایشان بآن عمل آدمی است همچنانکه عمل آدمی را اعتبار است عمل ایشان را اعتبار است خداوند فرمود بل فعلتموه انتم و بآن
دانست و فرمان داد احکام کارد است از بهر آنکه چون کرفت از بهر خداوند کرفت پس بمنزله ما اسوخت خداوند فرمود بل هو افعلهم پس
خلق اکر آدمی را هم اسوخت تا احکام شریعت را پیش رود اکر فروشیست قدری و مقداری بود و الا باب در بیع
قبل القبض بردی بود از مردی پیش از آنکه این بردی را بمشتری تسلیم کرد این بردی هلاک شد در دست بایع این از میان ایشان هر دو
از آنکه تسلیم بمشتری واجب است چون تسلیم نمیبود تسلیم نیافتم لاجرم این بیع بر افتد مسئله مردی از خربان خرید از مردی بهای آنرا بایع
را و بدان بها هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان بر نخیزد از بهر آنکه قفیز معین نیشود در بیع و شراجون زر در بیع بود و اکر ان ثمن را
کندم کرد یا جو کرد یا چیزی از اخربان بهای دیکر کرد و آن چیزها هلاک شد کوئید ش که مثل آن کندم یا جو یا زره تا فرق بود فرق چیست
میان آنکه هم هلاک شود و میان آنکه بهای دیکر نیست که بها بر کردن بود اکر آن هلاک شود کردن برجای است اما اکر بیع هلاک شود بیع برجای نیست
است چون آنچیز نماند بیع نیز نماند مسئله مردی بردی از خربان فروخت پیش از آنکه این مشتری از آن اخربان را قبض کرد دی بایع دیکری فروخت
این بیع روا بود یا نی کفتار روا نبود از بهر آنکه ملک کسان فروخت است دی فضولی شود در بن فروختن اکر اجازه کند مشتری این بیع را
باید مسئله مردی اخربانی خرید از مردی قبل القبض بدیکری فروخت فروختن این مشتری را روا بود یا نی کفتار که این بیع از منقولات
است یا از عقار یعنی چیزی که دیرا از جای نتواند بردن یا چیزیست که نتواند بردن اکر چیزی است که از جایکاهش توان بردن پیش از
قبض بدیکری فروخت باتفاق این بیع روا نبود از بهر آنکه احتمال آن دارد که تا وقت آنچیز هلاک شود لاجرم بدیعنی کفتیم که این
بیع جایز نبود اما اکر چیزاست که دیرا از جایکاهی نتواند بردن همچنان خانه و باغ و زمین و مانند آن اکر دیرا پیش از قبض مشتری شد بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود حجت وی آنست که میکوید احتمال دارد که این زمین را آب برد یا این خانه را
آتش افتد چون اینحال هلاک میدارد لاجرم بیع روا نبود حجت ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما آنست که میکویند این تو میکوئی نادرست و بر تا
حکم نیست ظاهر و غالب از حال عقاران اینست که دی هلاک نشود و دیرا کسی جای بجای نبرد اما منقولات نتواند بردن بیع درست بود
و در عقار روا بود و بر قول شافعی رحمهما الله مسئله مردی دیرا در مرو ارید است این دانه از دست وی افتاد در مرغ خانکی اندانه را بخورد مرغ
امام شمس الدین الائمه حلوانی رحمة الله میکوید میکویم که قیمت دانه بیشتر است یا مرغ اکر قیمت مرغ زیاده بود خاوند مرغ مر دانه را بخواهد
اکر این دانه را خرید و بکیری داد و کفت که این دانه را که در مرغ است بمن فروش یا چندین دی فروخت این بیع روا نبود از بهر آنکه
دو چیز منقوات بود پیش از قبض بدیکری فروشند بیع درست نبود و اکر قیمت دانه زیادت بود خاوند دانه مرغ را بخورد این دانه را آید یکی
فروشند باین مرغ با نفاق بیع درست بود اما اکر دانه میسفرد شند مرغ فی بیع درست نبود از بهر آنکه نتواند تسلیم کردن مکر بصدر اما اکر این
مرغ را کشت و تسلیم کرد و این بیع درست بود و بر روایتی باز آید مسئله مردی از مردی اخربانی خرید بها داد و کفت خواهد این اخربانی
که خریدم بهست کسی فرست دی فرست در راه هلاک شد از دست بایع هلاک شده بود نه از دست مشتری از بهر آنکه وکالت بدین امانت
نیست کرا زده مجهول است لاجرم از بایع هلاک شود مکر کفت بفلان کسی ده تا بیارد و بادی داد در راه هلاک شود این چنان مشتری

هلاک شود از بهر انکه چون با مروی داد همچنان شود که وی وکیل کرد وستی حکم وکیل همچون موکل بود **مسئله** مروی اخر بانی خرید از مروی وبها داد وکفت برکه بیاید وانکشت چنین نهند این کاله را بوی ده تا بیارد و یا کفت انکشت ترا میکرد و یا کفت بکوید که من احمد نام محمد نام بوی ده مروی امد وچنین نشانی اورد این مرد این اخر بانی را داد و در راه هلاک شد کفتا از بایع هلاک شود از مشتری نی از بهر انکه شاید که وی همچنین کفته بود از ان سوی دیکری کی شنیدی آمده وکاله بدروغی برد لاجرم در دست نیاید وجواب دیکر انست که لفظ هرکه بیاید کلمه منکر است مجهول بود از بهر انکه همه را فراز کرد وخواجه شمس الدین الائمة الحلوانی رحمة الله میکوید هرکه بیاید وانکشت تو نکیرد بوی ده چون بادی داد باید که از مشتری هلاک شود و دلیل بر ین مسئله انست اکر سلطانی از راه بیراه میخواهد تا بشهری رود کفت هرکه از راه مرا بیراه بفلان شهر برد و مرا چندین مال بدهم کی امد انکس معین نشود اجازت درست آید انجا نیز باید که درست اید اصح انست که درست نبود وفتوی بر ین قول است **مسئله** مروی اخر بانی خرید و بهای داد بعد ازان بایع میکوید بیا وکاله خویش را ببر کفت برو باب اندر انداز و یا بانش اندر انداز نیابد یا در انش انداخت انجا هلاک شدن مبیع بر مشتری است از بهر انکه بامر ویست یا سنهلاک وامر بمنزلت قبض بود وان اهم وکیا وی بود بقبض **مسئله** مروی از مروی صد من کندم خرید و بایع اسیابان بود بمیم داوش که بمان کندم زا که بمن میع کرد تا ببرد کن و بر من درست ایز دار د کرد هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر انکه وی امد کرو مارد کردن و امر ارد قبض بود **مسئله** مروی جامه کرباس خرید از مروی همان مرد فروشنده در زی بود کفت این کرباس را که بمن فروختی مرا ببر این زود و دخت هلاک شد این جامه در دست وی از مشتری هلاک شود از بهر انکه بر بدن جامه بقصان کردن است وامر کردن بقصان قبض کردن بود **مسئله** مروی از مروی کرباس خرید و بهای داد و بایع کافر بود کفت این کرباس که بمن فروختی شوی یا مروی از مروی دیکر خرید بایع کافر بود کفتش که اینرا مرا قصارت کن و ارد کرد هلاک شده از فروشنده هلاک شود از خزنده نی از بهر انکه اینجا در مبیع چیزی نقصان پدید نیامده است و تسلیم بمشتری چون تسلیم خود بمبیع که هلاک شود قبل القبض از بایع هلاک شود از مشتری نی **مسئله** مروی اخر بانی فروخت بمروی شهر کفت باش تا من بیایم و ترا بیارم و برم بایع کفت بکیر دلبستر زیده مشتری این اخر بان بمرد و از نمیدید بایع تواند که اخر بانی را از وی بستاند تا بی کفت تواند که باز بستاند از بهر انکه خود داده است و برا از وی مطالبه نرسد نه اخر بانی **مسئله** مردی خری عاریت خواست از مردی خانه خویش بدان خر بوش امدش بر خاوند خر امد و کفت این خر را بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود نه از خزنده **مسئله** مروی خری بمروی امانت نهاد این امانت دار را این خر خوش امدش و این خر را خرید تا باز امد این خر هلاک شده بود یا مردی خری باجاره کرفت و خر را ببرد و باز امد و این خر را خرید تا باز بخانه برفت این خر هلاک شده بود از بایع هلاک شود از مشتری نی **مسئله** مروی بمرد بر اخری بخشید و بوی بداد عیشان شده امد کفت مرا نمی باید منت بخشیدن تو بمن فروشی بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک از فروشنده هلاک شود از خزنده نی ازین چهار مسئله ازانست که انقبض اولی برونی مضمون منست از بهر انکه عاریت که در دست عاریت کیرنده بود هلاک شود بر وی تاوان واجب نشود و انقبض ها که پیش ازین کرده است ازین قبض هم نیابت ندارد همچنان شود که مبیع پیش از قبض هلاک شده بود و جمار مسئله و کفتار است که از خزنده هلاک میشود و یکی انکه اکر مروی بر غصب کرد و بعد ازان بشیمان شد خر را بمان جا ماند و امد و از مالک خرید پیش از انکه بخانه رفتی اخر هلاک شده بود از خزنده هلاک شود یا مروی خری خرید

بیع فاسد و بر دو جا نی ماند باز آمد و بیع درست خرید تا باز آمد نجا نه خر هلاک شده بود از خزنده هلاک شود دیگرین مردی مردی خری گرفت از
دیگری و او هم همین خر را از خانه خرید تا باز آمد آن خر هلاک شده بود از خزنده هلاک شود دیگر مردی آمد بر مردی و گفت این خر امید من
همگونی گفت بیدین که خویش آمد بگیرم بخرم این خر را بخانه خویش برد خوشش آمد و آن خر را امرید تا باز رفت خر هلاک شده بود درین هنگام
مسئله از خزنده هلاک شود از بهر آنکه پیش از خریدن ضمان وی بود و بیست لاجرم از خزنده هلاک شود نه از فروشنده مسئله مردی از مردی
جری خرید یا بیع ان جو را پیش خزنده نهاد و در میان آن جو هلاک شد از خزنده هلاک شود یا از فروشنده گفتیم که اگر پیش مشتری جنان
نهاده بود که وی را زمان قدم برداشتن تا او بر داشتن ان از مشتری هلاک شود از بهر آنکه تخلیه هست و هر چه تخلیه بود تسلیم بود مسئله مردی
از مردی دوغ خرید بعد از ان بجام آورد که باین جامه اندر کن بجام اندر کرد کن جام شکست و دوغ نا بر بخت از بیع هلاک شود یا خزنده
اگر دوغ معین بود که گوید من این دوغ میخرم نجا از مشتری هلاک شود و اما اگر نجنان هست که دوغ معین نیست آنجا دی اندکرد
تا مشتری بگیرد و قبض نبود این جای بود که مشتری غائب هست اما اگر مشتری جان جای حاضر هست بر گشتند در پیش و تسلیم نبود مشتری
بعد از ان هلاک شود از مشتری هلاک شود **باب** در بیان بیع فضولی **مسئله** مردی غلام یکی را فروخت یکی از ان مولی این بیع موقوف
بود باجازت مولی اگر خواجه اجازت کند درست بیع بود و اگر نی بیع بر اند احته شود و این مذهب علماء است در قول شافعی هر دو اصلا اند
نبود **مسئله** اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از انکه مولی خبر یابد فضولی آن بیع را رجوع کرد باتفاق آن رجوع درست آید از بهر انکه در باب
بیع حقوق راجع بفضولی هست وی از عهده بگیرد فرق هست میان این مسئله و آنمسئله که مردی فضولی مرد یرا دان خواست پیش از انکه خریدار
رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر انکه در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست چون حقوق راجع بوی نبود رجوع بگیرد
درست نبود **مسئله** مردی غلام مردی را بیع فضولی یکی فروخت فضولی وفات یافت بعد از ان خواجه غلام خبر یافت گفت من این بیع
را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر انکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخریده ام چون از وی نخریده بود نتواند که او وی را بنفس
حقوق رجوع بفضولی هست چون فضولی نماند بیع باطل شود و درین باب اصلی هست باید دانستن و جان که در باب بیع فضولی چهار چیز باید که بر
جای بود تا اجازت وران تامل کند یکی آنست که باید فضولی بر جای بود دوم آنکه مشتری باید که بر جای باشد از بهر انکه اگر مشتری بمیرد
نبود بیع موقوف بود و اجازت بایم ورثه نیفتد که مشتری نماند بود سیوم آنکه باید که بیع بر جای بود از بهر انکه اگر بیع هلاک شده بود
این بیع اگر درست می شود که بالا اجازت میکند اکنون بیع هلاک شده بود پس اگر اجازت کند معدوم را اجازت کرده بود و بیع معدوم
نبود چهارم آنکه خداوند کالا باید که بر جای بود که چون وی نیز فاید بیع نماند **مسئله** مردی را غلامی هست یکی آمد که این غلام
را من فرمستم بده و دینار با یکفت از بازده دینار کم نفروشم مشتری سوگند خورد که اگر من این غلام را امروز بده دینار نخرم نا وی
بطلاق خواجه غلام نیز سوگند خورد که اگر من بده دینار بتو فروشم بنده آزاد و میخواهد که سوگند بکردن هر دو نیاید چه کند گفتند باید که
مردی فضولی را بگوید مشتری که غلام فلان کس را بین بده دینار فروشش فضولی گفت که بتو فروختم این سوگند خورنده گفت من بر بیع
بایع میکویم که من رضا نمیدهم گفتا این را سوگند فرو آید دانی از بهر انکه هر چه از حقیقت زمین جایز ناشیم بر صورت بیع انگیزیم و صورت

بیع موجود شده دلیل بر اینکه اگر خواجه خرید بگوید که اجازت کردم درست آید دلیل آنکه اگر این فضول سوگند خورده بود که من امروز خبری نفروشم این
غلام به بیع فضولی فروشد سوگند نگردن آید از بهر آنکه حقوق راجع بود بیست **باب** در بیان عیب مسلّم و دیدن بنده خریدار یکی از ان بنده را پیش از آنکه
قبض کردی مست این بنده بریده شد این از چند حال بیرون نباشد یا بایع برید یا مشتری برید یا اجنبی برید یا بنده خود برید یا سماوی خبری پدید آمد
و بریده شد اما اگر بایع برید مشتری را اختیار کرده بود خواهد بیجیان رواداردو بهاد هد و خواهد بوی رد کند اما اگر مشتری خود برید این حکم
قبض شود لاجرم ایجاد را اختیار نبود جهت بهای بروی لاجرم شود اما اگر بیگانه برید مشتری را نیز اختیار بود خواهد بهاد هد و خواهد قیمت از اجنبی
طلب کند و خواهد بیع رواندارد و بدان بنده قیمت از اجنبی باز گردد اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید ایجاد را اختیار خواهد بیجیان
رواداردو بنده قیمت دهد و خواهد رد کند و بها باز ستاند اما اگر پیش از قبض این بنده در دست این بنده کشته شد این نیز از چند حال بیرون
نبود اما اگر بایع کشته بیع باطل شود و اگر مشتری کشت بهای تمام بروی لازم آید و اگر اجنبی کشت وی را اختیار بود خواهد بیع را رواداردو
و بهای به بایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند و اگر خواهد بیع رواندارد تا بایع از اجنبی ستاند اما اگر بنده خود کشت هر اخود را بالفعل
سماوی کشته شد ایجاب درست نبود تباه شود از بهر آنکه تسلیم کردن هم چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر دست و پا بریده شد قبل
القبض یکی بایع و دیگر مشتری بریدند این نیز بر دو وجه بود یا نخست بایع برید یا مشتری یا نخست مشتری برید باز بایع بعد از آن بر
یا بمرد اگر نخست مشتری دست برید باز بایع ایجاب مرد را اختیار بود اگر غلام را اختیار کند چهار دانگی و نیم بهای بروی لازم آید
نیمه بها بر بدین دست لازم آید ایجاب نماند و نیمه بها چون بایع بای برید دانگ و نیمه از بهای چهار دانگی نیم دیگر واجب آید اما اگر بنده مرد ایجاب نیز
بمشتری واجب آید که بدهد چهار یک از بهر دست دیگر بماند و دو سه بر بایع بود بریدن پای و دو سه دیگر بماند و ما نمیدانیم که زخم مرد بر چه عضو بود
دی مرده است یا زخم دی لاجرم دی یکی سه بروی و دهم و یکی سه بروی بدینسان که گفتیم که هست سه بر سیصد بیع سه بر واجب آید اما اگر نخست
بایع برید باز مشتری پای اکنون مرد را اختیار نبود از بهر آنکه نخست بایع برید بنده را معیوب کرد چون مشتری باز پای برید آن عیب را رضا
داد لاجرم مرد را اختیار نماند اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بها بیفتد و نیمه بهای واجب آید از بهر آنکه چون بایع دست برید
نیمه بها افتاد و چون مشتری پای برید نیمه بهای دیگر بروی که مشتری هست واجب آید مسئله بدانکه قبضها بر دو نوع است یکی قبض حقیقی
و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی آنست که بنده خرید قبض بکرد و یرا از او باکردی نهاد و با اجارت نهاد و یا مکاتب کرد و یا مدبر کرد و یا
یکی را داد اما اگر بدیگری فروشد قبض نبود و اگر نکاح کرده داد رد او بود از بهر آنکه این بیع بدو وجه فرق است میان عقد بیع و عقد
نکاح که یکی رواست و یکی ناروا است از بهر آنکه عقد بیع را با خر فسادی پدید آید لاجرم با اول روا نبود اکنون فساد و صحت
اگر ایشان باز مر ایشان عقد را فسخ کند عقد دوم تباه شود و باز مر عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود تا مردی دیگر
خرید و بری داد پیش از قبض این بری دادن دی قبض شود یا نه بگویم که این شوی با دی دخول کرده بود یا نه
اگر دخول کرده بود با تفاق قبض شود از بهر آنکه دخول بندی هم دخول مشتری است اما اگر شوی با دی دخول نکرده
و در دی قیاس هست و استحسان وجه قیاس آنست که تصرف کردن اندر ملک باید که قبض شود چون که گروی نهادن

بجون کردی افتادن باجارت نهادن یا ازاد کردن یا مکاتب کردن یا وجه آنچنان است که میگویند بجز و نگاه کردن جز بفظ میگویم
کردن را برانیکه ملک شرط نیست و دلیل برانیکه اگر بیگانه را بزنی دهد بکسی رواست و باز مر اجارت و رهن را ملک شرط است لاجرم قیاس ران
راست نیاید مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی پیش از انکه مشتری ازین کنیزک را قبض کرد باز بیان کنیزک و قول آدرو بر بایع چنری واجب آید یا
بقول ابو حنیفه رحمة الله اگر بسبب این وطی نقصان پدید آید زان بایع نقصان واجب آید یا بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله که اگر بسبب این وطی نقصا
پدید آید بگیرم کنا زان نقصان کشیر است یا عشر هر کدام که پیش ایشان واجب آید و اگر نقصان پدید نیاید عشر واجب آید حجت ایشان است که میگویند
که دار اسلام وطی را بگان خود یا حد بود یا کابین چون باین کنیزک نباشید بجز ام حکم شبهه بیفتد لیکن عشر واجب آید اما حجت ابو حنیفه رحمة الله است
که میگویند که کنیزک هنوز ملک وی نیست دلیل برانیکه اگر در بر انگشت قیمت واجب نیاید که مشتری را رد دا گر همین مرد مران کنیزک را بکشد قیمت واجب آید
دانستم تا این کنیزک در دست وی ملک وی نیست و اگر کسی با کنیزک خویش باشد چیزی واجب نیاید یعنی که گفتیم فرق افتاد مسئله هرگاه بنده را فروخت
مردی بمردی پیش از قبض بایع دست ان بنده بر مشتری افتد نه با بگانی اجنبی یای بنده را بر بدازنهای وی حکم شود و مشتری چیزی واجب آید و بر بایع
که دست بریده است نیمه بها حکم شود به بریدن پای مشتری و اجنبی نیمه نیمه کم شود از هشت چهار بر دی و از چهار دو بر دی و از دو این دو را
قسمت کنی میان سه کسی راست نیاید چون چنانست سه تن اند و ما میدانم که هر نیمی که مرده است مر او اصل مال را که چهار خواهست در سر مانیم که چهار
را در سه رئیم دوازده و شش و شش بران نیم که دست بریده است و سه از بهر بای ابجا ماند شش تیر و یکبر میان هر سه ماند راست آید هر کسی را یک شش
بایع را و یکی بایع را دیگر هفت شود و ازده و ازده هفت میکن هیچ ماند مشتری را گویم که هیچ تیر به بایع ده لیکن همه ازین اجنبی بازستان که جای
نیمه پنج و نیم بود و هر کجا اند حساب کنند افتد سریعت انرا راست کنند اکنون مر این اصل مال را صنف کنند تا بست چهار کرد و ازده آید و
چنگشت از بهر دست و شش از پای بر ابجا ماند شش و یکبر شش میان سه تن راست آید هر کسی دو ازده بایع را دو ده و یکبر این جا بر نیم چهار دو کرد
از بیست و چهار و چهار ده بر دو ده ماند مشتری را گویم ده تیر به بایع ده که عقد میان هر دو شمان بوده است و پنج تیر از اجنبی بازستاند تو ده
با تو بوده است اما اگر بنده نزیست نیمه بها از دست فرزند و نیمه بهای دیگر بایع دهند و اند نیمسله و برا اختیار بود از بهر انکه چون پای
وی بمرد بر ضا داد بدین بنده معیوب لاجرم نیمه بها به بایع دهد لیکن یکدانگ نیم با قیمت اجنبی باز کرد و اما اگر بایع یا کی از اجنبی دست بر د
و مشتری تنها بر ابجا نیز و برابر بود لاجرم گویم که چهار دانگ نیم قیمت با اجنبی باز کرد و اما اگر مشتری با اجنبی دست بنده بر بدا بایع
اید و پای بر بد بر مشتری را اختیار بود از بهر انکه وی چون دست بر بد این بنده مرد بر ابجون قبض شد بحکم چنان بود که گوی که این بنده
را بدستوری با بایع قبض کردی لیکن با بایع امد و پای این بنده را بحکم چنان بود که گوی این بنده را با بایع باز ستاند لاجرم مرد بر ابا تمام
بود اگر جمع را رد و اورد و بنده بگیرد و چهار دانگ نیم به بایع دهد و بدانگ نیم با اجنبی باز کرد و اگر جمع را رد و اند از د و نیم بها بدو دهد
نیم قیمت بنده با اجنبی باز کرد و اما اگر بنده بمیرد بر مشتری واجب آید از دست بریدن دو دانگ نیم بهای هفتاد از بهر بریدن پای ابجا
و تیر دیگر لیکن چنانست کنند گان سه تن اند بایع و مشتری و اجنبی اکنون اصل مال که بهای دیست همان هشت در سه تیر نیم تا بست
و چهار کرد و دو ازده مشتری را آید و شش تیر از بایع افتد ابجا ماند شش تیر و یکبر هر کسی را دو و تیر مشتری را واجب آید و تیر را یکبر

بر اجنبی دو دو سیتر بر بالغ واجب آید دو سیتر از بهر زخم هر سه تن لیکن مشتری چهار سیتر بیابد و دو دانگ بیم قیمت بنده باجنبی باز کرد و از بهر آنکه
خیانت کننده است مسئله بنده است و میان او و تن مر این بنده را بدوی فروخت پیش از آنکه قبض کردی یکی بالغ دست بنده را برید
بالغ دیگر پای این بنده را برید مشتری آمد و یکی چشم وی برکند این جراحتها سرایت کرد و بنده مرد مشتری چه واجب آید و از بها چه کم
شود باری بدان که هر عضوی ازان این بنده مشترک است میان هر دو شریک هر جنایتی که از ایشان پدید آید همه حق ایشان بود و
بحق آن اندازه که حصه ولیست از وی افتد لاجرم در حق حصه شریک همان بروی واجب آید یکی بالغ دست برید نیم بها کم شد چون
ان بالغ دیگر پای برید ازان نیمه نیمه دیگر کم شد و چون ان مشتری چشم برکند ازان باقی نیمه کم شد از بهر آنکه که اندامی را ازین اندامها
نیمه تن است بحکم اگر خواهی که این حساب بیرون کری بهای وی را بهشت بیتر باید نهادن چهار بیتر از بهر دست بیفکنی بود و بیتر از بهر
یکی پای و یک بیتر از بهر چشم انجا ماند یکی بیتر لیکن هر سه راست نیاید چه خیانت کنندگان سه تن اند یکبر مر اصل را و در سه زن تا
بست و چهار کرد و دوازده از بهر دست بیفکنی و شش از بهر پای و سه از بهر چشم انجا ماند سه بیتر دیگر میان هر کسی را یکی یکی ان بنده
بزخم هر سه مرده است اکنون نصیب بالغ اول دوازده بیتر بود و ان بیتر سرایت سیزده شود و نصیب بالغ دوم شش بیتر بود
یکی بیتر سرایت هفت بیتر شود و نصیب مشتری سه بیتر و یک بیتر سرایت چهار بیتر شود سیزده و هفت بست بیتر بود و چهار دیگر جمله
وی بست و چهار بیتر شود سیزده هفت بست بود و چهار دیگر جمله وی بست و چهار کرد و لیکن بر بالغ بحکم خیانت خویش بحق
نیمه مالک اید و بحق نیمه اجنبی لاجرم بحق ان نیمه که اجنبی آید واجب آید که بمشتری دهد اکنون از سیزده بالغ اول نیمه بر مشتری
نه و همان شش و هفت بالغ دوم نیمه بر مشتری نه سه و نیم در حساب کر افتد اکنون انکه اصل مال است از انبکر و ضعف
کن و چون ضعف کنی دو چندان شود یعنی چهل و هشت از دست نیمه بیفکن و همان بست و چهار و نیمه دیگر ازان باقی بیفکن
از بهر پای و همان دوازده و نیمه دیگر از باقی بیفکن از بهر چشم همان شش و ماند شش دیگر میان هر سه راست اند هر کسی را دو
اکنون بالغ اول را بست و چهار بیتر خیانت بود و بیتر سرایت بست و شش کرد و بالغ دوم را دوازده بیتر خیانت
بود و دو بیتر سرایت چهارده کرد و مشتری را شش بیتر خیانت بود و دو بیتر سرایت و هشت بیتر کرد و جمله وی چهل و هشت بود
اکنون از بست و شش بالغ اول نیمه بر مشتری نه و همان سیزده بیتر که وی در حق نیمه اجنبی دیگ نیمه از چهارده بالغ دوم
بر مشتری نه و همان هفت که وی در حق این نیمه اجنبی ست سیزده و هفت بست بود و هشت مشتری بست و هشت بود از چهل و هشت
بیتر بست بیتر بدر شود و هشت مشتری واجب شود اکنون این بست و هشت بیتر چند باین دهد و چند بان ثمن و پنج دانگ ثمن بر
بالغ اول دهد دو ثمن و پنج دانگ ثمن بالغ دوم دهد ثمن چهل و هشت شش بود از بهر انکه شت بار شش چهل و شت بود یکی ثمن و پنج دانگ
ثمن یازده بود بالغ اول دهد دو ثمن و پنج دانگ ثمن هفده بود بالغ دوم دهد اکنون جرایت که هفده بیتر بان بست و یازده بیتر بان بست کفتا از بهر انکه این بنده
مشترکی بود میان این سه و بهای چهل و هشت دیگر مثل نصیب هر کسی بست و چهار بود چون بالغ اول دست بنده شش بیتر از نصیب وی کم شد بسبب ان خیانت چون از
بست و چهار سیزده بر دو یازده ماند بدین که گفتیم که یازده بیتر مراد بود چون بالغ دوم پای بنده هفت بیتر از نصیب وی کم شود بسبب ان خیانت چون از بست و چهار

تا هر کسی بحق خویش برسد اکنون که بست و هشت تیر باشاره داد مجدد باز کرد و چه حیات وی بست تیر ایشان باز کرد و بست تیر بر ایشان بر بایع دوم سپرده بایع اول از بهر آنکه ایشان حیات بحق نیمه مالک بودند و بحق نیمه اجنبی چون از حیات بر یکی نیمه زاید کردیم آن نیمه دیگر را همان واجب آید از بهر آنکه اصل است که هر کسی را در ملک خویش تصرف رسد لیکن در ملک غیر تصرف نرسد لیکن من بست تیر بر ایشان بقیمت وجوب کند فی الجمله گفتم که ایشان در نیمه یار خویش اجنبی اند و مشتری با جنبی بقیمت باز کرد و فی الحال اکنون بگاه کنیم که اگر قیمت بنده یا بها برابر است بنگر امده است و اگر قیمت بنده دو چند بها و بیست بر تیر بها و تیر شود از سپرده مشتری بایع او آن بست و شش تیر شود و آن بست بر بایع دوم چهارده تیر کرد و دو بر مشتری همچون بایع سود کرد و اکنون چه یکوی که سود انها حلال بود یا نه صدقه دهد یا نه اصل است که هر سودی را بر بر اجناس اصل آمد سبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب آمده باشد سبب آن سود آن بود صدقه کند و هر سودی که مر وی را اصل آید سبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب امده باشد آن سود و بر احلال طیب باشد بنگریم که در سود نادی کدام یک عالم بعینه چند است و یک من چند سود دی که قبل القبض بحاصل امده هشتم یک من است اکنون هر سودی که سبب چنان است قبل القبض است هر سودی که سبب این است بعد القبض است حاصل آنکه از سپرده بر بایع اول دوازده تیر صدقه دهد و یک تیر مر وی را احلال طیب بود و از جمله تیر بایع دوم شش تیر همه صدقه کند و یک تیر مر وی را احلال بود و مسئله دوم مردی بنده خرید یکی مشتری آمد بای این بنده بر دان جراحت کاست کرد بنده هر دو بر هر کسی چه واجب آید بر بدین دست از بهای همه کم شود و بر بدین پای همه اصل این مسئله بر چهل و هشت نهند شود بست و چهار تیر بر بدین دست کم شود و دوازده تیر بر بدین پای بماند دوازده تیر شش تیر بر بدین هم و شش تیر بر ان از آنکه دوازده بود بر تر ده تو و از آنکه بست و چهار بود بسی شود پس شش تیر جمله چهل و هشت بود اکنون این چهل و هشت تیر که هست بها این بنده بایع را دهد و هر کسی در حق ان حیات همه مالک مدد همه اجنبی این همه که ملک وی است بده شود و ان همه کم مردی را است همان واجب شود اکنون این شریک بچه بار کرد و جواب است که حیات وی هر ده بست بانزده شریک خود باز کرد و از بهر آنکه هر کس بایع بست چهار تیر داده اند و هر که بحیات در بسی است همه تیر شریک خود باز کرد و از بهر آنکه حیات در بسی باز کرده است بانزده تیر از ان بسی بر نصیب وی است چون از ین بست و چهار تیر بانزده یافت نه ماند بدین گفتم که همه تیر بار خود باز کرد و تا نادی بحق خویش برسد الا آنکه همه کس باندازه حیات از نصیب وی کم شود مسئله مردی بنده فروخت بمردی قبل القبض بایع دست راست آن بنده بر بدست چپ آمد دست چپ تیر بر بدیای راست بخلاف شرع کرد از بهر آنکه از روی شرع است که بحکم دست راست بر مند و بای راست چپ چه اگر بر دو دست یکبار بر مند بدست راست و بای راست یک بار مثله کرده و منفعتها از وی زایل شد اکنون بخلاف شرع کرد مند بردی چه واجب آید گفتا بنگریم که این بنده زیست یا مرد اگر زیست همه بهای وی از بهر دست وی فرو رده و باقی بر مشتری واجب آید گفتا بنگریم بمثلا اگر بهای وی ده هزار درم بود و بانصد درم دیگر اکنون بنگریم که این بنده را در حال همه چند ذاکر بانصد درم بر مشتری بحکم حیات بر وی واجب ایدا اگر بر وی این صد درم را که خیمه

بروی مانده است بدو دینه کن سیم بر مشتری نه دینه بر بایع را پانصد و پنجاه درم شود و مشتری را چهارصد و پنجاه درم اکنون چه فرق است میان
انکه بای چپ برند و میان انکه بای راست ببرند گفتا از بهر انکه این جنایت کردی که بوی کرد جمله منفعتها از وی زایل شد و لیل بر انکه اگر
مردی مر کفارت سوگند را بنده از او کرد که برد و دست وی و پای برد و پای وی بریده بود از کفاره سوگند نیابت ندارد و اما اگر بنده از او
کرد که دست راست وی بریده بود و پای چپ اکنون از او کرد از کفارت نیابت دارد و باندازای که بدین جنایتها منفعتها از ایل شود یعنی
که گفتیم که دق آدمیان دست راست و پای چپ والله اعلم بالصواب باب الضرب باید دانستن که سیم صرف را اندر بازار فروختن روا است
و در وی زیادتی روا بود است و سیم صرف آنست که دست بدست بود قبض و تسلیم در مجلس بود و تا این بیع روا بود و مسئله مردی در درم نقره
نقره سپید بدو یکی دینار زر ستاند یا زیاده یا کم روا بود چون برد و دست بدست بود از بهر انکه برد و یا یکدیگر خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود بنزدیک
فروختن روا بود چون دست بدست بود اما از درم ایشان برد و معین شده اند مر بهای بر انکه زر با نقره بود که یکی از ین بایع شود اما اگر مردی یکدینار
و درم داد و دو دینار زر با نقصان گرفت کفتا روا بود از بهر انکه یکدینار بیکدینار بیع شود و درم بدان یکدینار دیگر بیع شود اما اگر
یکدینار از نسیه سپید بدو یکدینار دادانکی می ستاند با نقصان حرام بود این بیع از بهر انکه ربوا بود این زیادتی از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود
جیّدُها و رَدیئُها سَواءٌ یعنی از نیک و بد برد و یکی است مسئله مردی را اقتاب است نقره کین صد درم سنگ نقره بوزن این را بر زر مغیر و شده بست دینار
میخرند روا بود این بیع از بهر انکه خلاف جنس بود اما اگر بر بن اقتاب ضاعت باکرده اند و صورتها ساخته اند بسبب از صورت صد و پنجاه
درم میخرند حرام بود از بهر انکه این عمل را در شریعت اعتبار نیست ان نقره چون جنس اند زیادتی در وی ربوا بود لاجرم روا نبود
مسئله مردی بر اوحت بر بخن است زده بست درم سنگ که بر بخن است سپید بدو بست و پنجدرم سنگ نقره نازده میستاند روا نبود از بهر انکه گفتم
هر چه جنس بود زیادتی در وی ربوا بود و ربوا حرام بود بدین سبب روا نبود مسئله اگر مردی یکدینار زر رسیم داد صرف را و صراف گفت
فردا بیا تا زر درهم این بیع روا نبود از بهر انکه این بیع مجهول بیع صرف بود از بهر انکه در مهایا حالی نیست از نقره بیع صرف شود و بیع صرف
زاد دست بدست باید در مجلس تا بیع روا بود چون دست بدست نبود روا نبود مسئله اگر مردی یکدینار زر را بصراف به پنجاه درم داد امروز
سیم پنجاه بود صراف گفت فردا بیا تا یکدینار زر درهم روز دیگر این سیم شصت شد با چهل درم شد یکدینار دیگر بیا و سیم آنچه داده است
از بهر انکه چون بیع درست بیاید این سیم در دست صراف با مانت بود خداوند سیم نتواند گفتن که شصت شده است و وده درم و یکدینار باید
تا بیع درست شود باید که بان پنجاه درم صراف سکی بوی فرو شد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد ازان همین سنگ را بیکدینار باز خرد ان بیع روا
بود والله اعلم کتاب را بین باید دانستن که کرد کردن روا است هم بنص قرآن و هم بخبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و هم باجماع امت اما
اما نص قوله تعالی و لم یجدوا کاتبا فرمان مقبوضه یعنی مردی امروزی چیزی درم داد کواه می باید و کسی می باید که چیزی بنویسد باید که چیزی
کرد کند اگر روا نبودی حق تعالی نفرمودی و دلیل انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم نکرده خود را بخودی بجبار من چو کرد کرد پس اگر روا
نبودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم نکردی و اجماع امت آنست که بجلس این را منکر نیست کی معنزی یکی کرد کرد نشاید کرد و دار را که بکار
دارد که اگر بکار دارد غاصب شود و هر چه بعد ازان هلاک کند ضمان بر کرد و دار بود مسئله مردی قالی یا معنزی بمردی کرد و کرد که قیمت این دینار

است این معنی را بسبب کرده اگر نرود رشوت و تابستن دینار بتقصان کند این چنین دینار از مال کرده دار فرو رود و مستوفی شود و دینار خود را
فرا بگیرد که تفاوت بسیار است میان آنکه مال دیگری بدهد و آنکه مال دیگری بستاند مسئله دانستن که هر چه وقت مال دوست کرده دار هلاک شود بدان سبب
که روز سردی بقصد یا در خانه نا افتد یا مانند اینها نقصان کند پس هر چه پاک شود از مال کرده دار فرو رود و اگر بتقصان کند مال خود را مستوفی
شود و اگر هلاک کند مال وی بجای بود تا مادام واجب آید اما اگر هلاک شود مال خود را مستوفی شود و باقی امانتی هلاک شود مسئله مردی مستوفی بود
کرده و قیمت آن طشت یکصد دینار بهست بیم دینار بزد و کرفت این کرده دوست کرده دار هلاک شدنی کرده نهنده چیزی بر کرده دار بزد و کرده دار را
چیزی بر کرده نهنده بود از بهر آنکه کرده کرده مرهم دینار خود را مستوفی میشود و از زیادتی دوست وی بامانت هلاک شود خداوند امانت تواند که
ان امانت را بستاند اما اگر کرده یکصد دینار بود وی بیک درم دینار کرده نهند و این مرد دوست کرده دار هلاک شد کرده دار را برسد که از کرده نهنده درم
دینار دیگر بستاند و باندازه کرده آن فرزده و زیادتی را طلب کند مسئله مردی پشتیکی بمردی کرده کرده دار بر کرده نهنده داد کفت اگر مرا دعوتی باشد
امید این پشتیک را بپوشم کفت پوشید این پشتیک را بستاند مدتها بعد از آن هلاک شود این پشتیک کرده کیرنده را برسد که مال خود را تمام طلب کند از بهر آنکه
عاریت را تاوان نیست بر کرده پوشنده عاریت است چون باز بیرون کند کرده باز آید تا اکر اکنون هلاک شود که بیرون کرده بود از مال وی هلاک
شود و اگر بمن میرود میان کرده نهنده و کرده دار کرده نهنده میکوید که این پشتیک وقتی هلاک شده است که تو بیرون کرده بود و کرده دار میکوید
وقتی هلاک شده است که پوشیده بودم و دروا کواه نیست کفتا قول کرده کیرنده بود از بهر آنکه در همه جاها وی این است و قول قول امین
باسوکند دیکر آنکه وی منکر است که کرده نهنده بروی دعوی میکند که مرا بر تو تاوان است وی اندر عوبر امنکر است باسوکند دیکر آنکه وی منکر است باسوکند
باسوکند مسئله مردی بمردی تشتی کرده بستاند و اکر همین کرده بده درم این کرده دار این تشتی را بر دو زمین زد اب داد کسی برامد و این تشتی را از وی بستد
و اکر همین تشتی را بیست درم بخرند ده درم خود را حساب کرده بیم دینار بدهد ده درم خود طلب کند از بهر آنکه چون وی تشتی را بکار داشت وی
غاصب شد پیش کرده نماند لاجرم تاوان بروی واجب آید مسئله مردی چیزی بمردی کرد کرده نهنده داد که خواجه آن چیز من ده تا فردا
آن سیم تو بیارم کرده کیرنده میکوید بدهم که برسد که مذهد تا سیم وی تمام ندهد و بان باز داشتن غاصب نشود از بهر آنکه مشروع همچنان است که سیم دهد و اکر
باز برد اما اکر داد امروز و فردا بکر سیم بوی بفرستد بار توان کفتن که کرده بمن ده همان سیم خود طلب کند مسئله مردی بمردی ده درم داد او
بعد از ان خانه مال آمده است و غلام دار میکوید بسیما من بمن ده میکوید مرا سیم نیست اندر اید بخانه وی کرده برداشت و برابر سد بشریعت که
که بیدستوری وی خود در آید کرده بردارد و اکر در اید و کرده برداشت غاصب شود و اکر هلاک شود بروی ضمان واجب آید مسئله مردی استوری
بمردی کرد کرده علف این استور بر خاوند استور و بر کرده دار فی از بهر آنکه ملک و منفعت مونث ان نیز بروی بود و اکر کرده دار علف خود داد تواند
که بخاوند رجوع کند یا نی بنکریم که اکر بابر خاوند داده رجوع کند تواند و اکر بی امروی داده بود تبرع بود و تبرع را حق طلب نبود مسئله مردی
استوری بمردی کرد کرده و این کرده نهنده از شهر بیرون رفت و ان کرده کیرنده را رزی باید اکنون چه کند کفتا باید که بقاضی عرافت کند
قاضی کوید شرع همی جهد کاه نفقه کند بر ین استور تا بود که خاوند باز آید اکر امد بش رجوع بود و بش نفقه چون باید قاضی کرد چون بیاید فرماید تا
ان استور را بفروشند و انچه حق کرده دار است باو دهد و اکر چیزی از وی بوی زیادت آید امین دهد تا خاوند بدید آید مسئله مردی کرده کرد

بروی کرد و گیرد نفقه ان کنیزک بر خواجه بود و لیکن این کنیزک در وست کرد و وفات یافت مال کرد و دار فرو رود اما تجهیز این کفن کنیزک خواهم
بود مسئله مردی کنیزک بردی کرد و کنیزک در وست کرد و دار بود کرد و نهند این کنیزک را از او کرد از او دی با تفاق درست اید و قاضی حرکند شر
تا رز بوی ده اگر فی کرد و دیگر بده مثل همان کرد مسئله مردی غلامی بمردی کرد و کرد ا ستغلام بگیرخت ازین ولایت رفت مردی استغلام
را بگرفت از شهری دیگر و باز آورد و جعل استغلام بر که بود بگیرم اگر استغلام را بده و دینار میخرند و این کرد و دارنده و دینار کرد و کرفته است جعل
بر کرد و دار بود از بهر انکه این مال وی زنده میشود اگر چنانست که هیچ دینار کرد و کرفته است و قیمت غلا بده و دینار است یک نیمه بر کرد و دار
بود و یک نیمه بر کرد و نهنده از بهر انکه نیمه مال از وی فرو میرفت و یک نیمه مال او لاجرم جعل بر هر دو واجب آید مسئله مردی غلام بمردی
کرد و کرد ا ستغلام را استحقاق بیرون آورند و از دست وی بستانند بر همه این کرد و دار را که بقاضی باز کرد و که این در دست من
کرد و بوده است استحقاق آورند فرا بدتا کرد و دیگر آرد یا از من دهد قاضی حرکند مر این را تا از زوی بوی دهد یا قیمت ان کرد و یکم
بدهد مسئله مردی دو جز کرد و کرد بمردی بده و رم ازین دو یکی هلاک شد یکی نمی مال خود را کرد و دار مستوفی شود اما اگر هر دو هلاک شود
کل مال خود را مستوفی شود اما اگر کرد نهنده امد و نخندرم آورد که ازان دو کرد و که کرد و نهاد و ام کی بمن ده و یکی بر تو باشد بگیرد و کرد و آ
میگوید که نی بروه و رم بیار و هر دو کرد و را بمن تو اند یافتی میگوید که بگیرم که انچه مانده بنخندرم ازو یافتی اگر ازو کرد و دار را رسد
که باز دارد و اما چنان است که ان کرد و بدو نیم و رش نمی ارزد وی حق حبس بود مسئله مردی ماده کاوی کرد و کرد و یکسال در وست
مرش بماند در وست وی بزاد و کوساله آورد و هر دو رهن شود هم ماده کاو و هم کوساله اگر ازین هر دو هلاک کند بر سند که باز دارد تا انکه
قیمت ولیست مال خود را مستوفی شود مسئله مردی از مردی ماده کاوی کرد و کرفت مر ازین ماده کاو شیر جوشید شیر اجمله مستوفی شود مر مال خود را
از بهر انکه خود هلاک کرده است چنانکه ماده کاو کرد کرده است شیر ما نیز کرد هست چون شیر را هلاک کرد بقیمت ان مال خود را مستوفی شود
مسئله مردی درخت توت کرد و کرفت در وقتی که بر کها توت میخرند از جمله میله را بعد ازان بر کها بر خت بر قول خواجه بگیر اسکاف بخارا
رحمة الله همان اندازه بر کها مال خود را مستوفی شود و بر قول امام بگیر فضل بخاری چه میگوید که این بر کرا اعتبار نیست از مال وی بحیر کم
نشود مسئله مردی انگشتری بمردی کرد و کرد او دار این با انگشته برابه انگشت اندر کرد و است که معتاد است تا وان دار شود از بهر انکه ان
از وی بنیت است اما اگر در انگشتهای دیگر کرد تا وان دار نشود که حفظ است ما را بعضی گفته اند بگیرم که بگینه اندر سوار در دریا بیرون شود
اگر بگینه بگذشت آورد ضامن نشود و اگر به پشت دست آورد ضامن بود بعضی گفته اند هر چه گونه دار د ضامن شود از بهر انکه نفس انگشتری
داشتن زینت است و کاله کروی را بکار دار د ضامن شود کتاب بباید دانستن که مجور کیانند هر چه وقف کرده نارسیده بود وی مجور بود از خرید ان
و فروختن و تصرف کردن در چیز ما و برانه بود یا بنده و خواجه بر او مستوری نداده بود بخریدن و فروختن و تصرفات وی هیچ چیز درست نبود تا
اگر نارسیده خود را چیزی خرید یا چیز خود را یک فروخت اصلا بیع و شراء وی روا نبود از بهر انکه وی را عقل بر کمال نبود که نقصه ضرران بداند لاجرم
بد بمعنی روا نبود و الا کر دیوانه است و یرا که خود عقل نبود اصل هر چه اقوال است درست نبود چنانکه عتاق و طلاق و یمین و نذر و کلمه کفر
و ما ند اینها نبود و هر چه افعال است موقوف بود با جازت ولی اگر ولی اجازه کند درست بود و اگر اختیار نکند بر اند اخته شود اگر بنده چیزی خرید خواجه

خود را فروخت این بیع روا بود و دیگر اگر خواهد تصرفات وی درست بود اما اگر حیلت است که غلام را دستوری داد بیازرگانی کردن بحیله تصرفات وی درست آید که از آن بازرگانی کند اما اگر علام مأذون بود تجارت بدستوری خواجه زن بجواهد و اینجا از بهر آنکه دران دستوری ندادش مسئله اگر غلامی بدستوری خواجه بازرگانی کرده و غلام برآورده از خواجه هیچ نتواند ستدن تا دستوری دهد اما اگر بدستوری خواجه بازرگانی کند و دین برآورده خواجه را نگیرند که بیاند تا بده و باید را ایماد تا بفروشم و زر خود بگیرم اگر نارسیده را بدر مأذون کرد اگر نارسیده بود که واند خریدن و فروختن درست بود اما اگر هول خورد بود که نداند خریدن و فروختن درست نبود اصلا اگر نارسیده مال کسی را هلاک کند بر او در دیدر چیزی نبود تا واں بر نارسیده بود اگر حالی مال بود نارسیده را از مالی نارسیده ستاند و اگر مال نبود بماند درست نیست مسئله اگر مردی غلام خود را دید که در بازار ما خرید و فروخت میکند و هیچ نگفت غلام مأذون شود و ان خاموش بودن رضا بود و اگر بحجر قاضی یا سلطان دید غلام خود را که بیع میکرد و خاموش کرد مأذون شود از بهر آنکه ایشان را هیبت بود که ایشان در بازار ما سخن بگویند خاموش ایشان رضا بود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی و سلطان **باب** العاریت و ضمان مردی مرد دیگر را چیزی عاریت داد اگر این عاریت از دست عاریت گیرنده هلاک شود بردی تاوان نبود چون تقصیر نکرده بود و در حفظ مسئله مردی از مردی پیش عاریت خواست تا زین بر اشکند این تمش در زین شکست تاوان ندارد شود یا نه بگویم که زین رمک ما که بود کمابیش چنانکه تمشی آن تمش را در زین کاوهد تاوان دارشود اما اگر صالح بود تاوان دار نشود مسئله مردی گاوی عاریت خواست تا جفت برهند این گاو در وقت کار کردن هلاک شد اگر این زمین صالح است بر گاو بستن را تاوان دار نشود و اگر کمالح بود تاوان دار شود مسئله مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند خاوندش گفت که تمام شود بزن اری تمام شد بردی بیاورد و هلاک شد این تیش را تاوان دار شود یا نه میگوید اگر سامان بردن بود اما تقصیر کرد بهتر تاوان دار شود اما اگر سامان بود که روز در ریگاه بود یا راه دور بود تاوان واجب نبود از بهر آنکه آن از وی تقصیرت مسئله مردی از مردی چیزی عاریت خواست خاوندکار گفت که چون تمام شود بزن اری عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد ازان در دست وی هلاک شد تاوان واجب نیاید از بهر آنکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد و از عاریت بیرون نبرد لاجرم ضامن نبود مسئله مردی از مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند کل کردن تمام کرد همسایه گفت که مرا دتاس نیز یکی باره کل کنم در دست دوم هلاک شد تاوان دار نشود از بهر آنکه تفاوت نکند میان کل کردن وی و میان کل کردن دیگری مسئله دیگری خواست از مردی تا بیرم بشکنند و بیزم شکست همسایه گفت مرا دو تا من نیز بیزم بشکنم همسایه داد نیز شکست در دست دوم تاوان دار شود چه فرق است میان نیشی و میان تیری گفتا فرق است که در بیزم شکستن در دست دوم تاوان دار نفتاد و دیگی بیزم سخت بود و دیگی ست دیگی هموار تبر بزند و دیگی مردی هموار تبر بزند لاجرم بدین سبب ضامن شود یا در کل تفاوت رود تا وی تبر دیگی بیزم مسئله مردی از مردی تیشی عاریت خواست خاوند تبر گفت که ریهار تا بکسی دیگر ندهی وی کل کرد و تمام کرد همسایه گفت بمن ده تا من نیز کل کنم بوی داد هلاک شد تاوان دار شود باقی هر چه از بهر کل کردن خواسته بود آن دوم نیز همان کار کند یا از بهر آن خواسته بود اول دوم نیز همان کار کرده بود تاوان دار نشود اما هر چه کاری کرده بود خبر آمود که

تفاوت نکند میان این و میان آن تاوان واجب شود مسئله مردی چیزی از مردی عاریت خواست خداوند کالا گفت تا کسی آن چیز را از تو نستاند
گفت اگر از من کسی نستاند من تاوان دهم بردن یا آوردن یا در آن کار با خود کسی بستاند بروی تاوان واجب نیاید از بهر آنکه شرط است
بروی تاوان نهاده است چون تقصیر نکرده است اما ایشان بتغیر شروع میکنند لاجرم تاوان نیاید مسئله مردی عاریت خری گرفت از
مردی که صد من کندم با سیاربرم حمال بر او بار کرده بود همسایه گفت بمن ده تا صد من کندم خویش برم بوی داد این خر هلاک شد بردی تاوان نبود
از بهر آنکه خداوند بصد من کندم رضا داده است تفاوت نکند میان صد من کندم و میان صد من کندم همسایه دیگر اما اگر این دوم با سیاربی دور
بوده تاوان واجب شود که خداوند آن دور تر را رضا نداده است اما اگر این عاریت گیرنده دوم صد من جو بار کرد تاوان شود و بر قول بعضی مشایخ
از بهر آنکه جو سنگین تر بود و بپهلوی خر سنگین تر کرد و کندم کمتر کرد لاجرم چون بار کرد و برد هلاک شد تاوان واجب آید بعضی گفته اند تفاوت سنگین تر
نبود میان جو و کندم لاجرم تاوان واجب نیاید مسئله مردی خری عاریت خواست که صد من کندم بار میکنم صد من کاه بار کرد خر هلاک شد باید که
بار کرد ضامن شود از بهر آنکه خر را کاه بردن و پخته بردن برخ سنگین تر بود لاجرم ضامن شود مسئله اگر خری عاریت گرفت که صد من کندم بار میکنم
صد من آهن بار کرد یا سرب خر هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه این و سرب خر را بکوبانند و خداوند بدان رضا نداده است مسئله مردی خری عاریت
خواست که جو بری نشیم زیر ابر نشاند خر هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه در برگشتن زیر این امر و تفاوت کند زیرا بردن برخ سنگین تر بود لاجرم ضامن شود
مسئله مردی خری عاریت خواست و خر باز آورد خداوند در نیافت ستور کاه اندر راند و در بخت کرد کسی آمد در ستور کاه کشاده بر و تاوان واجب
نشود فرق است میان این مسئله و میان مسئله که مردی خری بدکرد بعد از آن همین عاجب این خر را باز آورد و همین ستور کاه اندر کرد بعد از آن
خر هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه عاجب باز آورد خداوند نه از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه عصب بیست ضمان بوده است اما عاریت بیست
ضامن نیست هر خیر التسلیم کی بجا روی از عهده بیرون آن هر چه عزیل بود و نیش و نفقه جادی خر و ابو و تا اگر عاریت خواست بعد از آنکه
او رد خداوند بخود و در فرد ار نهاد رفت از عهده بیرون آید اما اگر لکن واقتا به عاریت خواست تسلیم وی بسوی دان بود و اب تن بسوی
یا خانه کاشانه بود تا اگر اینجا نهد بعد از آن هلاک شود تاوان واجب نیاید مسئله زنی جامه عاریت خواست تا بسوی سرور رود و یا تم رود و رفت و آمد جامه اینجا نهد
خداوند نهاد خداوند نبوده و نیاز در شفقت نهاد و تسلیم بود بجا و ند تا اگر بعد از آن هلاک شود ضامن نبود و تسلیم هر چیز بر اهمان جا وی باید تا تسلیم وی درست آید اما اگر
همچنان او رد بخانه خداوند باز انداخت جای که آن جامه را اینجا نهد و هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه تقصیر کرده است مسئله مردی خری عاریت گرفت که صد من
من گندم میبرم فلان جایی صد و پنجاه من گندم بار کرد و این خر هلاک شد کل خر را ضامن شود یا بمقدار زیادتی را بقول بعضی بنگریم که اگر اهل آنجا گویند که اگر خر صد و
و پنجاه من جودی تواند بردن چون صد و پنجاه من بار کرده کل خر را ضامن شود از بهر آنکه همچنان است گوی خود هلاک کرد و سستی بقصد اما اگر چنان است که اهل آن
گویند که بصد و پنجاه من این بار خر اینجا رنجی نرسد لیکن اکنون بمقدار می ضامن شود قیمت خر را به پانزده تیر کند سه تیر را ضامن شود و دوازده را نشود از بهر آنکه
صد و بیست دوازده بار من بود از مستوری خداوند خر نهاده بیست از ضامن نشود و زیادتی را که سه تیر ماند از ضامن شود مسئله اگر مردی خری عاریت خواست تا خود
کوپه را بر نشاند یا خود خر هلاک شد نیم قیمت خر را ضامن شود از بهر آنکه کوپه نیز ادی است و کلان بین بود و خورد و همین بود بر خلاف آنکه بار بر نهد بر چه بار بود بمقدار با ضامن شود
مردی خری عاریت خواست تا جایی رود این خر را ضامن شود از بهر آنکه بدین عاریت کرد بدیم و او این خر را بار بسیار بنزدیک خداوند آورد و گوید که من بیم داده ام خر را بار بسیار بنداشتم

این سیم‌ها من بازده نتواند که بسنده از بیم انکه وی در آن سیم‌ها تبرع هست بر چه وقت تبرع کرده بود و تبرع راجع رجوع نبود اما اگر این مرد
طالبی از وی بستاند سیم من داده تا باز دهد سیم پوی نداد تا مرد را بر وی مداینت کرده ضامن نشود از بهر انکه سیم وادون برد و اجب نیست مسئله
زنی خانه به بیع خواست تا بکوش اندر گذارد کوش وی افتاد و اگر استوار نکرده بود و تقصیر بود ضامن شود اما اگر خواب رفت کسی از کوش وی کشید اگر خانه بود
بر زمین نهاده خواب کرده بود ضامن شود و اگر نشسته خواب رفته بود ضامن نشود و اگر حلقها را بکوش کوبیده اندر کرد این زن ضامن شود
یا نی بنگریم اگر کوبیده تواند نگاهداشتن ضامن نشود و اگر ریزه بود تقصیر بود و ضامن شود باب باید دانستن که کالا امانتی را مرا بین رانشاید که
تصرف کند ضامن شود تا اگر مردی خیزد یک مردی صعفر امانت نهاد آن صعفر بر امود بیفکند در خانه خود بعد ازان هلاک شد ضامن نشود
باتفاق لکن اگر تکرد باز بجای گاه نهاد بعد ازان هلاک شد ضامن شود یا نی گفتا بنگریم اگر از بهر این نکرده هست تا پیش تفکند ضامن نشود
لکن ازان ضمان نشود ازان ضمان اول بیرون آید اما اگر تا از بهر آن کرده هست تا دیگر روز باز افکند همچنان هست که کوئی خود نکرد ستی نظیر این مسئله
در کتاب مناسک آورده که اگر محرم در خیال احرام جامه دوخته پوشید بروی یکدم واجب آید بعد ازان این جامه بیرون کرد و دیگر روز
باز پوشید بروی دم دیگر واجب آید یا نی بنگریم اگر از بهر آن بیرون کرده هست که بیشتر نپوشم چون پوشید جنایت نو بود دم دیگر واجب آید
اما اگر چنان هست که عزم داشت که فردا باز پوشم کوی که خود بیرون نکرده ستی از خود چنان یکی دم واجب آید و این مسئله مردی کندم
امانت نهاد بخانه مردی این مودع این کندم را رکرد و خورو بار بمثل این کندم خرید و بهمان جای وی نهاد روز دیگر شب و روز در آمد و برد کندم
مودع برده بود آن امانت نهنده وی از بهر انکه چون کندم برداشت غاصب شد تا باز بر دست خاوند نهد از عهده بیرون نیاید اگر مودع بعینه
از بیر کندم را خرج کرد و مثل ان کندم باز آورد و همان جای نهاد بخت بعد ازان هلاک شد کل کندم را ضامن شود یا مقدار انکه خرج کرده اگر
نشان نهاده هست مثلا کاه ریخته باز کندم را که برداشته بهت سر زیر او ریخته هست تا مر ان ضمان را واجب آید که برداشته هست اما اگر چنان هست که
میان جاملی نیست همه آمیخته هست همه را ضامن شود از بهر انکه با آمیختن کل را غاصب شود و لاجرم ضمان همه واجب آید این مسئله مردی سیم‌ها نزد یک
یکی امانت نهاد این مودع ازین سیم‌ها پنجدرم برداشت و خرج کرد بعد ازان پنجدرم دیگر آورد همچنان بر جای نهاد و همه آن هلاک شد اگر نشانی
در میان نهاده بود همان پنجدرم را ضامن شود و اگر نشناسد بعد اکردن کل سیم‌ها را ضامن شود بهمان طریق که در بالا ذکر کرده شد مسئله مردی
مردی چیزی امانت نهاد و امانت دار را نشاید که کسی دیگر را امانت حکردن تی که ضرورت بود و ضرورت آن بود که این خانه را آب بیا آشنا افتد و بخانه همسایه
اندر رسد تا آن چیز نسوزد و اینجا ضامن نبود اما چون گشته بیشود باید که بازستاند و اگر امانتی در کشتی بود و این کشتی در خوف غرق شدن بود گشتی
دیگر اندر آرد ضامن نشود و دیگر در چنین ضرورت نشاید که امانتی را بکسی دیگر دهد یا باید که ضمان واجب بود مسئله مردی کالا خود را بر مردی
امانت نهاد این را بزن خود داد در دست زن هلاک شد ضامن نشود از بهر انکه زن در صورت مرد هست همچنان بود که کوئی در دست امانت
دار ستی و اگر همچنین بکنیزک داد چون در صورت وی نبود ضامن شود اما اگر فرزند هست که از خانه وی بدر رفته هست ضامن شود مسئله مردی بر مردی
انگشتری امانت نهاد هست مودع این انگشتری را بازار بند بر بست و بکرمابه رفت و در گرمابه این ازار بند را کشاد و انگشتری را بر وی دید گفتا ضامنم
شود مودع از بهر انکه بجائی است که وی این انگشتری را بجز وی دیگر امانت نهاد ستی غنم که امانت دار انشاید که امانت را بدیگری امانت نهد چون نهاد الا بر عزم

ضامن نشود مسئله مردی عتابی بمردی داد که بخانه ما بده این عتابی را بر پشت نمیکند و زیر دوی نهالین نهاد و بر نشست این نهالین نیز بدرید عتابی افتاد ضامن نشود یا نی گفتا که نگویم این عتابی قصارت کرده یا خام اگر قصارت کرده بود ضامن بود و از بهر آنکه قصارت کرده نیز او بود و نی الفور گرد اگر خام بود ضامن نشود مسئله مردی مرد بر اگاری دید او کاه در انجا نهاده این کار و بساق موزه کرد کار و افتاد ضامن نشود یا نی گفتا نگویم کرد پای حصار کرده بست یا در پای راست کرده بست ضامن نشود از بهر آنکه چون بر خر نشیند پای راست اندر و افتد و نخون بسیار نشود تقصیر کرده بود و لاجرم ضامن نشود اما اگر در پا چپ کرده بود ضامن نشود و الله اعلم بالصواب باب الاجارات مسئله مردی خری با جارت گرفت تا کرفتند یکدینار در راه این خر هلاک شد بر سد بوستا جر اگر که گوید مرا که خری دیگر بیار تا بر نشینم از بهر آنکه اگر اجر الاحر بکنم ضامن نشود آن یار مسلمان در راه مسئله مردی خری کرایه گرفت تا بسر قند این خر تا بیازار جرجرخ اندر آورد و فروخت از نیجا خر دیگر گرفت و رفت باز آمد همین خر را باز خرید بکم از ان خر را آورد به خانه خداوند خر میگوید مرا باید نه خواند که اجره خواهد مگر بمقدار انکه برده است تا بجرجرخ از بهر آنکه چون دیگر خر را فروخت بید ستوری خداوندی غاصب شد چون امیر خر هلاک شدی بر ضمان واجب شدی بر چه وقت ضمان واجب شود واجب نشود اما از زیاد که از بهر خر مانده است کرا بود همان مرد جرجرخ را بود از بهر آنکه این بیع ایشان در ست نیست بی اجازت خداوند فروخته است چون خر را باز ستاند این بیع بر انداخته شد آن زیادتی باز دهد مسئله است که دیرا عود خوانند الف از اجارت دو عین از عاریت دو دار و از ودیعت است و را از بهر است یعنی اجارت توان دادن و ودیعت توان دادن و عاریت توان دادن و کرد نتوان کردن بیع اجارت را سه رواست و ودیعت را یکی و عاریت را دو رواست و دو نی حرس نامده الاجارات توجر و توزع و تعار و لا ترهن و العاریت تعار و توزع و لا تواجر و لا ترهن و الودیعة توزع و لا تواجر و لا ترهن و لا تواجر و لا ترهن و لا یوزع و لا یعار و لا یوجر و قال الله تعالی ان خیر من استاجرت القوی الامین و قال علیه السلام الصلوة لا اجرة قبل ان یجف عرقه و قال علیه السلام و الصلوة من استاجر اجیرا و استوفی عمله و لم یوف اجره فانا خصمه یوم القیامة هر که مزدوری کیرد و آن کار دیر تمام کند و دی مزد و تمام ندهد من خصم وی باشم روز قیامت مسئله مردی خری کرایه گرفت بدیه معین چون از انجا نه دو کذر دغاصب شود از بهر انکه خداوند بدان رضا نداده است مسئله مردی خر بکرایه گرفت بده درم یکی دید معیز نقش و آمدن را که امروز بروم و فردا باز یایم این خر را از ان جا بهر دو سه روز بهمان جا ماند بعد از ان کیرنده را برسد که از خداوند خر پنج درم بازستاند از بهر انکه چون برود گفته بود که فردا باز ایم پنج درم از بهر رفتن و اجب شود و چون فردا باز نماند غاصب شد و بر چه وقت غاصب شد اجره واجب نشود از بهر انکه اگر هلاک شود ضمان واجب نشود و سر مسئله مردی چیزی بکرایه گرفت تا بجرجرخ از نیجا در کذارند و بخرابا در فت باز آمد بشهر اجرت ان روی جرجرخ واجب نشود اما چون باز آورد اجرت این روی جرجرخ که تا بشهر است واجب است یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف اجره این روی واجب نشود از بهر انکه وی باز آمد غاصب است چون خر از جرجرخ کذرانید غاصب شد تا در دست خداوند نهند از عهده بیرون نرفته و کفتم که هر چه کاه که ضمان واجب نشود اجره نشود و بر قول محمد جرجرخ تا مادام که آن روی جرجرخ است غاصب است و لیکن چون بجایکاه خود رسید از غاصبی بیرون آید و اجره واجب آید اما الا انست که همچنان غاصب بود تا اجره واجب نیاید و الله اعلم مسئله مردی بمردی خانه با جارت نهاد دیکبار پیش از انکه اجارت بسر شد این خانه فرو خت ان اجارت بر اند اخته نشود از بهر انکه مدت اجارت باقی داشتن نامده است شاید که این خداوند خانه باز خانه دیگر دهد و به

کرستاجر منفعت تواند مدت استیفا دیرینه واجب نشود از بهر آنکه اجرت در مقابله منفعت واجب میباید که منفعت آن چیز ملک وی نبود مسئله مروی ببروی خانه
باجارت بهادیکسال احمال معلوم و فیالجمله نوشته اند خانه ویران شده است مستاجر میگوید که من این خانه را بری اندازم بسبب ویرانی خانه تواند انداخت یا نه
اما از شبه بالا رویه میرود بدان سبب اجارت را نتواند برانداخت والله اعلم مسئله مروی خانه را باجارت گرفت یکسال پیش از آنکه اجارت وی بسر شد
حادثه این خانه را یکسی فروخت این بیع موقوف بود باجارت مستاجر اگر این مستاجر اجازه کند بیع درست بود و اگر این مستاجر اجازه نکند بیع موقوف
بود چندانکه اجازت وی بستدی از بهر آنکه این خانه در تصرف مستاجر است خداوند خانه بیخواند تا ابطال حق وی کند شریعت این بیع را موقوف دارد
مسئله مروی خانه بمزدی اجارت نهاد و ویران شد مستاجر این خانه بر خداوند بود از بهر آنکه این جایگاه وی است اما اگر خواهد عمارت کرد تواند رجوع کردن بخداوند خانه
بیائی نکنیم که بدستوری خداوند خانه کرده است بنا که بدستوری وی کرده است رجوع تواند کردن و اگر بدستوری وی کرده است مترجح بود حق رجوع او را
مسئله مروی خانه بمزد گرفت تا نی نه ویران شد غله دار میگوید خداوند خانه را که خانه را عمارت کن میگوید بیکنم خیر نتواند کردن اما اگر باندیشی همچنان
باشد و اگر فی الحال خیر خیزد مسئله مروی خانه باجارت گرفت و چاه بر زیر شد نهی کردن ان میرکه بود بر خداوند از بهر آنکه بر چه بروی خانه است بروی
غله دار است همچنان بر من چاه بیرون انداختن اما بر چه چاه است و بر دیوارها و بر سقف است بر خداوند خانه است اجیر نرود و بر صورتی از بهر آنکه
نفرماید کسی که تو خانه خویش را باز عمارت کن مسئله مروی خری بکرایه گرفت روز مزد هر روزی باجره معین است این اجارت درست بود از بهر آنکه وقت
اندر که بوده است تا دیگر روز همان وقت حکم بگیرد و نبود و شب میان داخل نبود مسئله مروی خری بکرایه گرفت تا بجایی برود ناگاه این خر از اطاقی
بستاند هلاک شد بروی ضمان واجب نیاید از بهر آنکه شریعت اجره واجب کرده را ضمان واجب نکند مسئله مروی خری باجاره گرفت ظالمی این خر را از
مرد بستاند این ظالم میگوید با من تا فلان جای آی تا خران باز خود هم وی بخانه رفت و خر هلاک شد ضمان واجب نیاید از بهر آنکه بروی نفتاد بدم خود را
نیست لاجرم ضمان واجب نبود و خانه اجرت میخواهد تواند یا نه گفتا باندازه آنکه این خر باروی برده است اجره واجب آید یا وی را واجب نیاید مسئله
مروی خانه باجارت گرفت ظالمی آمد و بیرون این خانه خیر اسند و خود نشست خداوند خانه را از مستاجر غله میخواهد تواند خواستن از بهر آنکه اجره در مقابله
منفعت است و چون منفعت نتوانست بردن اجره نیز واجب نیاید اما اگر خلاف این بود میان خداوند خانه و غله دار خداوند خانه میگوید هم تو نشسته
درین خانه غله دار میگوید که نشستن ما بست که مرا ازین خانه بر خیزانیده است قول قول غله دار بود و اگر غله دار در ین خانه است قول قول
خداوند خانه است بود تا کل اجره واجب آید و نظر همیشه است بسیاری مقاطعه و اندکی بسیاری سالی خداوند اسیای غایب بعد از سالی آید بهست اجره بسیاری
طلب میکند مقاطعه گیرنده میگوید که دو ماه مکشته است و برا بر جمن دو ماه غله بیش نیست اگر گواه بود خود استکال نباید اما اگر گواه نبود حال را حکم سازیم را
حال استکار دان است قول قول خداوند بسیار بود و اگر اسیا استاده است قول قول مقاطعه دار بود و نظر در کمیه است که مروی خلایی را باجارت داد
در کاری معین سالی نشش و نیاز خواجه عایشه بعد از سال آید بهست و اجرت یکساله میطلبد اجارت گیرنده میگوید که این دو ماه بیمار بوده بهست خواجه
میگوید بیمار نبودست و بکار نوکرده است قول قول که بود گفت حال را حکم سازیم و نظر در کمیه است که نارسیده را مال است یا رسیده را
بخورد و بسر رسیده شد میگوید با با که تو ما نمان خورده ی بر تو تاوان است تاوان با با من دهد گفت تا با تو اجاره خورده ام این بر و با در را اجاره خورده
ایستان تاوان نیز دیسر میگوید بیجا خورده قول قول که بود سای حکم بسازیم اگر حال بدو در دیستی است قول قول بر بود و اگر تو کرایه قول بر بود مسئله

مردی خری بکرایه گرفت که صد و بیست من گندم بار کند فلان شود بحیثی که در عادت کنند اما اگر جماعت کمتر از آن خاوند خر بر نهاد
و یکی تنگ از آن اجارت کرده باندازه زیادتی آن تنگ که مستاجر بر نهاده است همان را ضامن شود و این جایی بود که خاوند خر نداند زیادتی از صد و بیست
اگر خاوند میداند و بحیثان خاموش بود آن از وی ضمان بود و هیچ چیز واجب نیاید مسئله مردی خانه بمردی اجارت نهاد و این خانه اندر رهتها خاوند خانه هست
اجارت درست نیاید اجرت نتواند خواستن از بهر آنکه خانه مشتاق نبود بر خت تا رختها بر ندارد و خانه تسلیم نکند اجرت واجب نیاید مسئله مردی خانه بمردی
اجارت نهاد و کلید بمنبله دار داد و علوه دار کلید گرفت هیچ باین خانه رخت نیاورد و بگماه بر امد اجرت واجب آید چون کلید در دست وی بود از بهر آنکه تقصیر از غله
دار امده است مسئله مردی زمین بمردی اجارت نهاد باید که این زمین صالح بود تا اجارت درست آید اگر غار بود یا کم یا خبثان بود اجارت درست نبود
از بهر آنکه منفعت نمیتواند بر دشتن این بکرایه گیرنده مسئله مردی خری کره اجارت گرفت درست نبود از بهر آنکه از وی منفعت نتواند برد اشتن اما اگر ماده کره
باجاره میکرد تا از وی شیر خورد درست نبود از بهر آنکه از طفل چیز خورده بود و در اجارت منفعت را مالک میشود همین رانی مسئله مردی مرد یرا اجارت
کرفت که این جوه کو سفند مرا البصره ابیرون بر بر هایی نزاد الکی بدیم ابنرد کو سفند از البصره ابیرون نبرد بعضی از این جوه کو سفند هلاک شد چون جاه تمام شد
الکاه امد که بیا اجره من بمن جوه خاوند میکوید که چون هیچ از این کو سفند هلاک شده است ترا بر من نیم دانک بیشتر است که چون جوه را امزد کرده بود و الکی
اجره تمام واجب شود از بهر آنکه فرق است میان این مسئله و المسئله که مردی راه و کوچه است زنی باجارت کرفت تا کو چکان او را شیر دهد بر هایی بدینار
یکی از این ماه وفات یافت چاه تمام شد و ایامده است که بیا مال من بده کفتا نیم دینار بیش نتواند ستادن کفتا فرق چیست میان جوبان و دلیه فرق
است که در الصورت کو سفندان هلاک شدند ان خاوند توانستی که کو سفندان فیکر خریدی و بوی تسلیم کردی اما بجاجه دیکر نتواند اوردن فرق دیکر است
که جوبان را از بهر یکی کو سفند تمام بالبصره اباید رفتن و از بهر وه همان اما در الصورت که بجه هلاک شد رنج باندازه این کوچه کمتر شد اجره نیز کم شود اما
رنج اجابر قرار است جوبان الا جرم نیز بر قرار باشد و این مسئله در شرح طحاوی است مسئله مردی مردی کفت این خانه خود را بتو اجارت نهادم بر هایی بدانکی روز
اخرین ماه در روز زوال ماه بر یکی را ولایت فسخ بود تواند که اجارت را بر اندازند اما اگر اجارت برین اندازند سرایی اجارت تو شود بر ضا بر دو مسئله
مردی اندر خانه مردی اندر نشست و مدتی باشید خاوند خانه اند است و میکوید بچند خانه من نتواند خواستن مانی بنکرم که اگر خانه بود که بوسته درین غله
دار بوده است غله خواهد تواند ولی رجر منش و اجبران بود که اگر کسی اینجا نه غله کرد بچندین و المقدار تواند خواستن و اگر این خانه مستعل نبوده است هیچ
واجب نیاید مازبعضی مشایخ کفته اند که بنکرم که در خانه نشسته است مرد یا از نیست با کسی سلطانی اگر بازاری بود اجره شد واجب
شود که وی عضب نکرده بود و اگر سلطانی بود جزی نشود از بهر آنکه وی عضب کرده بود اجره یا عضب جمع ناید مسئله
مردی را سرای است کفت سرائیرا تو اجارت نهادم بر سالی بده دینار بر هایی بدیناری ستانی تمام شد اجره نستواند داده دینار مطلبد
یا دوازده دینار کفتا خداوند خانه را سوال کنم اگر خاوند خانه کوید که من پسندیدم که بر هایی دیناری میشود همان وه دینار پیش واجب نیاید
از بهر آنکه وی غلط کرده است اما اگر کوید که من میدانستم که بر هایی دینار نمیشود ولی همچنان کفتم دوازده دینار واجب شود + اگر مردی
مردی را اجارت کرفت که مرا حوض پر کن ده درده بیکدینار را نیمه حوض پر کند هیچ در هیچ میکوید که پیش پر نمیکنم اجره چند واجب شود کفتا دا
نیم واجب شود از بهر آنکه ده در ده صد کز بود هیچ در هیچ بست و هیچ بود از بهر آنکه هیچ اندر هیچ هیچ اندر هیچ هیچ بود و هیچ بار هیچ بست و هیچ بود و ده

صد گز بود و پنج در پنج بیست و پنج بود از بهر آنکه پنج بار پنج پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده اندر ده بار ده
ده بود و ده بار صد بود والامر و المنع نیشتر واجب نباید شمرد مردی مرد دیرا اجازت کرفت چکونه بنا کرد این جاه بکند
وچاه کند و نشت را بسانید این جاه فروشت خداوند جاه میکوید که باز بکن مزدور میکوید که چند بنا باید تا باز بکنم
تواند بانی کفتا بنکریم که این چاه در ملک خود فرموده است که بر کن یا در ملک مردمان اکر در ملک خود فرموده است که بر کن
نرود دیکر تواند خواست از بهر آنکه چون چاه بسر بسانید تسلیم افتاد بخداوند و بهر تسلیم افتاد اجره دیکر واجب شود اما اکر در ملک
کسان است تسلیم درست نیافتاد است باز بهان بنکرد بنا بر کن لیکن این مسئله است که مردی مرد دیرا مزدور کیرد که این دراه
بدور به بنجاریم این دزعه این جامه را دوخت دیکر جای رسید این جامه هلاک شد مزد تواند خواستن بانی بنکریم که در خانه خداوند
جامه دوخته است یا در خانه خود اکر در خانه خداوند جامه دوخته است مزد تواند خواستن از بهر آنکه هر جزوی که از این جامه پدید آید تسلیم
شود بخداوند اما اکر بخانه خود دوخته بود هیچ چیز واجب نشود از بهر آنکه تسلیم نکرده است نظیر این مسئله دیکر است که مردی جامه دوزنده را
کرد تا یافته یا در رسید کرباس هلاک شد مزد تواند خواستن بانی بنکریم که بخانه خداوند کرباس یافته است یا بخانه خود اکر بخانه خداوند
یافته است اجره واجب آید و اکر نه نی نظیر دیکر آنست مردی کشتیبانرا مزد کرد و کفت دار بار مارا بدان روی بر چندین بدیم کشتیبان بار را
بر دان روی آب بین که بدان روی رسانید کشتی را باد باز بدان روی آورد کشتیبان میکوید که من اجر دیکر میخواهم تا بار بدان روی
برم کفتا بنکریم که خداوند بار در کشتی بود یا نی اکر خداوند بار در کشتی بود تسلیم افتاد بدان روی چون باد باز آورد مزد دیکر واجب آید اما اکر
خداوند بار در کشتی نبود تسلیم نبود مزد دیکر واجب نباید فصل باید دانستن که اجارة بطاعت درست نیست بجواب کتاب تا اکر امامی را اجره
کرفتند تا ایشان را امامتی کند یا در بیرستان دارد یا مؤذنی کند بجواب کتاب چنین واجب نباید از بهر آنکه انها طاعت است و اجارت بطاعت درست
نیست اما مشایخ متاخرین کفته اند که درین زمان اجارة بانها درست داریم از بهر آنکه دران زمان بیشتر امرا امام را موذن از بیت
المال نصیب بود و اجارت سبب آن درست نمیدانستم اما درین زمان ایشان را از بیت المال نصیبی نیست اکر اجارة درست ندارم بکلی امامت
و مؤذنی و بیرستان ندارد و موذنی نکند و مسلمانی بر انها بر بایست پس بقول متاخرین رحمهم الله اجاعت بر نهند اتفاق ست که اجارة بمعلمت درست
نیست تا اکر مردی مطربی را اجاره کیرد که مرا امشب مطربی کن تا چندین درم و دینار درست نبود از بهر آنکه مطربی معصیت است و اجارة بمعصی

قاضی جلال الدین ابو بیست از بهر انکه اگر همه تاوان بر خاوند کار نهم خاوند کار ابدی آید و اگر همه بر این مزدور نهم هم مزدور را نیز بدی آید لابد صلح کنم تا بر دو رانیک آید مسئله مردی کر پاس بگاذر داد که این کرپاس مرا کاذر کن این کرپاس را پیش نهاد دیگر کرنهاد این کرپاس سوخته شد تاوان دار شود یا نه اگر از پیش نهادان معلوم شد که تقصیر کرده است اما اگر سوخت ولیکن در کوفتن و دریدن تاوان دار شد که کوفته است بسبب تقصیر او و لاجرم تاوان دار شود مسئله مردی کر پاس بگاذر داد که این کرپاس مرا نصارت کرد و غلط کرده است و دیگر داده است کاذر ضامن شود از بهر انکه کرپاس دیر بگ داده است اما اگر این مرد را میدانند که کرپاس ها داده است اند که این کرپاس من بتو داده ام در فلان روز غلط کرده ام بمن ده و انیز دان کرپاس را جامه بریده بود و نهاده که کرپاس را بر سه کاذر و بر زنده نقصان کرپاس خود بستاند آنگه و بگاذر رجوع کند از بهر انکه کرپاس از بهر آن بریده که مگر کرپاس دیگر بیرون آید معلوم شد که کاذر و برا مغرور داده است لاجرم رجوع او بوی کند مسئله مردی کر پاس بگاذر داد که این را بشوی خاوند کرپاس گفت کرپاس من بتو داده ام کرپاس مرا بجوی گفت و رفت هفته دیگر آمد کاذر گفت آری کرپاس تو با من بوده است بیا مزدی ده مزه تو اند خواستن بانی بنگریم که این کرپاس پیش از شکر شدن قصارة کرده بود یا بعد از ان اگر پیش از انکار شکسته است مزد تو اند خواستن از بهر انکه آن ساعت غاصب بوده است اما اگر بعد از انکار قصارة کرده است نتواند خواستن از بهر انکه وی بشکستن غاصب بوده است اجازت بر انداخته شده است وی در شستن متبرع بود و این مسئله را ابو حنیفه رح آورده است که مرد بیرا این مسئله تعلیم کرده است و گفته که بعد از ابو یوسف رح سوال کن اگر گوید مزد تو اند خواستن بگوی خطا گفتی و اگر گوید نتواند خواستن بگوی هم خطا کردی و سبب آن بود که ابو یوسف رح روزی از ابو حنیفه رح شرم گرفته بود و بمسجد دیگر رفته بود و درس آغاز کرده ابو حنیفه رح شاگرد را سوال کرد ابو یوسف کجاست که هنوز درس نمی آید گفتند ای استاد بنزد کواری وی در مسجد دیگر درس آغاز کرده است مرد برا گفت رو و از وی این مسئله را سوال کن آمد رفت و از ابو یوسف رح این مسئله را سوال کرد ابو یوسف رح گفت تو اند مزد خواستن گفت خطا کردی گفت نتواند خواستن گفت هم خطا کردی ابو یوسف رح فی الحال برجست و نزدیک استاد خود ابو حنیفه رح آمد ابو حنیفه رح گفت یا ابو یوسف رح بنگر در ترا کر مسئله کاذر از ابو یوسف رح گفت ای استاد جواب مسئله کاذر چگونه است گفت جواب بچیز کر یاد کردیم ابو یوسف رح گفت توبه کردم که شما در حال جیوه باشید من این مسئله را جواب نگویم مسئله مردی کاذر کرپاس داد که این کرپاس مرا شوی کرپاس را بشست خاوند کرپاس مرا بس مدت تا فردا سیم آرم کاذر میگوید تا سیم ندهی کاذر زا برسد که باز دار و بانی بنگریم که نشاسته داده است یا نی اگر نشاسته داده است حق همین بود و اگر نداده است حق صبغ و تا اگر بعد از این بجامه هلاک شود در دست او تا تاوان دار شود از بهر انکه بناحق باز داشت و دران صورت که نشاسته داده است تاوان دار نشود از بهر انکه حق مسلم بجای بوده است و مرتنده را حق حبس است بانی سید امام ابو القاسم سمرقندی الله آورده است که اگر در وقت کرپاس تنیدن تاری دزدیده بود آن تار را پیوند کرده بود حق حبس بود و اگر نی و اصلا دیر نباشد که در وقت که امیر مشکر کاری کند که ازان کار وی چیزی دزین باقی بود دیر از حق حبس بود و اگر نی کتاب الاضحیة باید دانستن که قربانی هر که واجب است گفتا هر که را نصاب بود یعنی بیست دینار زر بود یا دویست درم نقره قربانی بروی واجب بود و اگر املاک بود زیادت از حاجت اصلی آنرا بیست دینار زر بگذرند قربانی بروی واجب بود و قربانی کردن هم بر مرد مقیم و هم بر زنان

هم بشهریان و هم بروستاییان هم از جهت خود و هم از جهت فرزندان خورد و خود واجب بود اما از جهت بروکلان واجب نیست مگر یکی گوسفند قربانی کند از جهت خود و از فرزندان خورد و خود هر یکی را یکی گوسفند باید قربانی کردن نه روا آید و اگر گاو قربانی کند از جهت خود و از فرزندان خورد روا بود اما از جهت کس نیابت دارد و بهتر نیز از جهت کس نیابت دارد و اگر صاحب نصاب بود قربانی نکند بزکار شود و اگر مرد وحد بود قربانی بروی واجب نبود و باید دانست که قربانی بچه روا بود و بچه روا نبود و اگر گوسفند و بزرا با گاو و گاومیش بهتر قربانی کند روا بود اما اگر اهبو یا گورخر یا نخچیر یا هیچ قربانی کند اینها اصلا روا نبود از بهر آنکه قربانی کردن اصلی شرط است و اینها وحشی اند و حشی قربانی را روا نبود اما اگر مادر اهلی است و پدر وحشی روا بود اعتبار در قربانی با مادر است نه پدر در اکثر مذهب علما رحمهم الله تعالی بخلاف شافعی رحمة الله و اگر مادر وحشی است و پدر اهلی است روا نبود و همین معنی که گفتیم مسئله قربانی را شش چیز شرط است عقل و اسلام و بلوغ و حریت و اقامت و غنی یعنی قربانی واجب بر کسی است که موسر عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و توانگر بود اول وقت وجوب قربانی سپیده دم روز دوم ماه ذی الحجه دارد وقت فرو رفتن آفتاب روز سیوم عید است که روز دوازدهم ذی الحجه قربانی تا سه روز است و دو شب که در میان سه روز است بگذرانند شب روا است با کراهیت روستایی را قربانی کردن پیش از نماز روا است و شهری را بعد از نماز اول وقت واجب است میان وقت وقت ادا و آخر وقت وقت قضای تا اگر اول وقت نیابد و روا آخر وقت را بیابد قربانی بروی بنود که وقت قضا در یابد و در یافت نظیری است که پیش از نماز روز سوم عید وفات یافت قربانی بروی بنود که وقت قضا در یابد و در یافت خلف ابو یوسف رحمة الله گفت که گوسفند کبدرم قیمتی قربانی کردن بهتر یا سی درم بهتر از دو هزار درم صدقه کردن از بهر آنکه قربانی کردن امثال فرمان است و سنت پیغامبران است علیه الصلوة والسلام و در صدقه کردن امثال فرمان است و کفارت گناه است و قربانی فدای است و شادی باطن نیست و امثال است مسایل عیوب مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که یکی پایی وی شکسته است روا بود و اگر گاو قربانی میکند که بیمار است فاضی امام بکر رازی رحمة الله آورده است که روا بود از بهر آنکه گاو علف بیماران در کشد چون بیمار بود علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را روا نبود از بهر آنکه علف نتواند خوردن و هر چه علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که در اگوش بریده اند یا سوراخ کرده اند ولی بوی بود روا بود اما اگر جدا کرده اند قربانی روا بود و میانی بر قول ابو حنیفه رحمة الله هر چه دو دانگ گوش بریده بود قربانی روا بود و بگمان صاحبین و بر قول ابو یوسف رحمة الله اگر نیمه بریده بود قربانی روا بود اما اصح آنست که دو دانگ بریده بود روا بود و بر خلاف که در مسئله دنبی در چشم همین میدان تا اگر یکی چشم را بینایی کم شده بود و اگر دو دانگ کم شده بود قربانی روا نبود و اگر کسی سوال کند که چه دانیم که دو دانگ قدر است یا بیش از کم مشایخ روا دارند از ابو حنیفه رحمة الله باید که این کس گوسفند را کرسه دارند بعد از آن چشم معیوب را بر بندند و علف را بوی نمایند از دور چون چشم بر علف افتد و علف را بیند و قصد علف کند آن چشم نیکو را باز بندند و آن معیوب را بگشایند و علف را پیشتر وی آرند چندانکه بیند اکنون بگشایند بر همین تقدیر کرد و معلوم کرد مسئله باید دانست که شهری را پیش از نماز عید گذاردن قربانی کردن روا نبود بمذهب علما رحمهم الله بر آنها باید که نماز عید گذارند آنگاه قربانی کنند و هر که بیرون از شهر بود بعد از نماز عید قربانی بکند روا بود و اگر نماز نگذارند و بیرون شهر بود پیش از نماز عید قربانی بکند روا بود اگر نماز عید گذارد قربانی کند بعد از آن معلوم شد که امام علیه السلام بوده است یا جماعتی بوده اند که نماز ایشان درست بوده است نماز روا واقع شده است که پیش از زوال بود یا بعد از زوال

ولی قربانی را اعادة نکنند از بهر انکه اگر قربانی را باز قربانی حرج شود مسئله مرد بر امیباید که تا از نماز اید اکش نخیته بود از گوشت قربانی
چه کند باید که تشحید کو سفند را از شهر بیرون برد و وکیلی را وکیل کند که چون سپیده بدمد آن گوسفند را قربان کند و گوشت را بشهر اندر
اورده اش بسیار دهیش از نماز عید مسئله مردی بر قربانی میکند نیم از یکسال رد ابود و اگر گوسفند قربانی میکند شش ماه و هفت ماه
بلند باد یا کالبد رد ابود و اگر یکم از شش ماه بود رد ابود و جهد باید کردن تا گوسفند کلانتر و فربه تر بود از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود
است عظموا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم گفت گوسفندان بزرگ بر پشت بزرگ دابه ترک ایشان بر صراط مرکب شما است مسئله گوسفند از
دو کسی رد ابود و گاو و شتر از نیمه کس رد ابود مسئله اگر مردی گوسفند گرگین قربانی میکند رد ابود یا نه بگویم که ان گرگ بر پشته سرایت کرده بود و
بول ار بود رد ابود و اگر پشت سرایت نکرده بود رد ابود مسئله مردی گوسفند دو اله قربانی میکند یا گوسفند کور رد ابود یا نی گفتار رد ابود که مقصود
از قربانی گوشت است و اگر کبک بود نیز رد ابود و سنت است که از گوشت قربانی خود دو دل مانک بدرویش دهد و دانک را اورده اند بجانب علیه الصلوة
والسلام یکی عید صد شتر قربانی کرد شصت را بدست خود دبح اورد و دهل را بامیر المومنین علی رضی الله عنه زافرمود تا دبح کرد و مکه سید عالم علیه الصلوة والسلام
روز صد بدنه قسمت شتر قربانی کرد و یاران گفتند که همه یا رسول علیه السلام گفت نی و لیکن جز امت من در دیشان باشند که ایشان را از روی بود
که قربانی کنند و نتوانند من از جهت ایشان قربانی میکنم و اگر خود نتواند دبح کردن یاری باید که بجا حاضر باشند یا دست راست در دست
قصاب نهد و قصاب دبح کند که در حدیث امده است که پیغامبر علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را گفت که چون بر سر قربانی خود حاضر شو که بخشیده
قطره خون که از حلق گوسفند جدا شود همه گناهان او را بیامرزد و بعد و تا موی که بران قربانی بود فرمان اید تا نیکی حسنه در دیوان
وی ثبت کنند و هر که از گوشت قربانی یک لقمه خورد خداوند تعالی او را بیامرزد و در روز قیامت بیارند گوشت و پوست و خون قربانی را چنان که نهاده
که اکنون است و اندر ترازو نهند گفتند یا رسول الله این کرامت مر فرزندان ترا است گفت نی مر فرزندان مرا است تا روز قیامت و اندر خبر
دیگر امده است که خداوند عز و جل وحی کرد بدا ود و پیغامبر علیه السلام گفت یاد اود که خود دانی که مر امت محمد را بدان قربانیها که کنند چند ثواب بنهم تا روز
قیامت گفت ای خداوند خطاب امد که بعدد هر موی که بران قربانی باشد بر سر هر دو هر اندامی و ده نیکی در دیوان اعمال او نبشت کنم و ده بدی از دیوان اعمال
او محو کنم و چون پوست و پای گوسفند قربانی بر بندند من در ما و دوزخ بر ایشان ببندم و هر باره که شتی که در ان قربانی باشد من ایشان را مرهمی بنهم اندر
چون شتر تحی و بعدد هر موی که بران قربانی باشد او را نیکی دهم اندر بهشت و بر دست و پای قربانی مرا و را مرکبی دهم در روز قیامت از مرکبان بهشت یاد او
قربانی مر گفت قیامت است ترا پاک کننده گناهانست و گروانند بلاها نشست فایده عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال من خرج عن بیته یرید
الاضحیة کان له بکل خطوة عشر حسنات و محی عنه عشر سیات و رفع له عشر درجات فاذا ذبح قال الله تعالی قد غفرت له ما کان قد
بکل دم سبعمائة الف ضعف فاذا اخرجها علی الارض یرید ان یذبحها یستغفر له کل شیء حتی من موضعها الی الارض السبع و اذا ذبحها و هوی بها
یخلق الله تعالی من کل قطرة من دمها عشر ملائک یستغفرون له الی یوم القیمة فاذا اقتسم لحمها کان لکل لقمة عتق رقبة من ولد
اسمعیل علیه الصلوة والسلام عجب کاریست که بیگناه است و در کشتن وی چندین ثواب است و انکه گنهکار است در ارزدن وی
چندین عذاب و عقاب است که رسول علیه السلام چنین فرموده است که من اذا فقیر امتی مرضا بغیر حق فکانما هدم علیه

من است واراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود بعد ازان گوشت را قیمت کنند اکنون چگونه کنند تا روا آید گفتا باید که برود یکی را وکیل کنند که ان وکیل از جهت ایشان قربانی کند **مسئله** دو تن دو گوسفند آورند بر سلاخ و دو برا وکیل کردند که این گوسفند را بجهت ما قربانی کن بعد ازان خاوند اند سلاخ میگوید که یکی را عمد التسمیه نا نده ام و نگفته ام وی نمیداند که کدام است هر کسی ان خود را گرفته اند و میگویند که ان مرا التسمیه گفته است هر دو حلال بود بنا بران غم ایشان و لیکن این را نشاید ازان خوردن و انرا نشاید ازان خوردن از بهر انکه رغم یکی است که ازان یاد من میدهد است و رغم در شریعت اعتبار نیست اما اگر هر دو گوسفندان یکی کسی بود مرد برا وکیل کرد که گوسفندان مرا ذبح کن اینرا یکی را عمد التسمیه بماند اگر میداند که کدام است همان یکی مردار بود اما اگر نمیداند که کدام است هر دو مردار بود از بهر انکه بجا مر صلی الله علیه السلام فرموده ما اجتمع الحرام والحلال الا وقد غلب الحرام وسلاخ ان یک گوسفند را که تسمیه نا نده ضامن شود **مسئله** مردی گوسفند بدیع جای برد تا ذبح آرد کاردش از دست بیفتاد چشم گوسفند فوت شد قربانی را روا بود از بهر انکه این فوت را اعتبار نیست اما اگر دش بگیرد و زیاد برد و زخم این گوسفند برفت روا نبود از بهر انکه معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید **مسئله** مردی گوسفند خرید قربانی را این گوسفند گم شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضحیه است قربانی کند روا بود اما اگر بعد ازان باید این گوسفند را صدقه باید کردن و ازان گوسفند هیچ خوردن نشاید خوردن از بهر انکه حق درویشان شد اگر این گوسفند را همچنان زنده میدید بدیگر بار میجز بذا اما اگر میکشید و گوشت میسازد به نیمه انگ و نیم دیگر میجز بذان نیم دانگ را ضامن شود از بهر انکه حق درویشان شده است وی بقصان کرده باید که نیم دانگ دیگر صدقه بدهد تا از عهده بیرون آید **مسئله** مردی گوسفندی خرید تا مارش از انکه ذبح او دی میشد بره او رد ما در را قربان کرد و بره را ماند تا سال دیگر این بره را قربان میکند روا نبود از بهر انکه وی تبع ما در بود دیگبار قربت یافت بار دیگر قربان کردن روا نبود **مسئله** مردی تو نگر است گوسفند خرید تا قربان کند این گوسفند گم شد دیگر خرید انگه گوسفند اول را یافت ازین دو گوسفند یکی را قربانی کند روا بود از عهده بیرون آید از بهر انکه بر وی واجب شده بود بخریدن وی دیگر واجب نشود بخلاف درویش تا اگر درویش گوسفند خرید که قربانی کند این گوسفند غایب شد دیگر خریدن اول را بیافت این بر درویش قربانی کردن از بهر انکه بر تو نگری بجبر و خریدن معین نمیشود تا ذبح نکند اما این بر درویش فریضه نبود چون خرید همچنان شود که گوی نذر کرده است که هر گدام خرد معین شود و اگر دو خریده بود هر دو را باید که قربان کند تا فرق نبود در میان تو نگر و درویش و اگر نا رسیده را مال است قربان در مال نا رسیده واجب آید بانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از مال وی قربانی کند و بر قول محمد رحمه الله قربانی نکند چه وی انست که میگوید نا رسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب نبود و حجت ایشان انست که این قربانی کردن همچو میراث است اگر پدر فرزند نا رسیده را از خواستی نفقه این زن و مال پسر واجب شدی قربانی نیز باید که واجب بودی اما گوشت قربان دیگر باید روش ندهد از بهر انکه گوشت دادن ضرر بود از مال وی و حق نا رسیده ضرر روا نبود **مسئله** مردی درویش گوسفندی خرید و این گوسفند را قربان کرد و دیگر روز تو نگر شد قربانی دیگر واجب ایدیانی و در روایت است بر روایت کتاب هیچ واجب نباشد اگر درویش هیچ کرد بعد ازان تو نگر شد هیچ دیگر نبود و بر روایت کتاب صلوة قربانی دیگر بر وی بود چون در وقت تو نگر شدن همچنان بود که نماز رسیده نماز حفتن کذارد و هم در وقت شب رسیده شدن نماز حفتن را باز کذارد از بهر انکه وقت نماز حفتن وقت اصل شدا نجا نیز قربانی را وقت اصل است که

توانند بایه کرد بازقربانی کند مسئله اگر کسی بمیرد و گوسفند قربانی کند بلی وصیت کرده و صدقه واجب نباید کرد مرده وصیت کرده بود و از گوشت نشاید بخورد و صدقه باید کرد گوسفند بمیرد، هر قربانی کردن بهتر از درم صدقه کردن گوسفند قربانی کرده به از بیست درم بقیمت گوشت باید خ

شکرانه آن حال را بعد از نماز از خدای تعالی هرچه خواهد بیابد بود و دعا وی مجاب شود و گفته اند خبر است یک بر دین خویش و دیگر بر علم که دون این نباید بود و آنچ نباید مسئله مردی بدود دینار رود که سفند میسیابد بود و دینار را او لتر بود که بجز دیا که دینار در این مسئله خلاف است بعضی گفته اند که یکی او لتر بود از بهر انکه همان یکی فریضه می افتد و فریضه آنست که گوسفندان کلان تر قربان کنند از بهر انکه اگر گوسفند و بخری بتمتع افتد پس کلان تر او لتر بود باز بعضی گفته اند که ازد و گوسفند گوشت بیشتر فرود آید درویش را ازین دو بهره آید لاجرم بدین سبب دو بهتر بود مسئله مردی وفات یافت و ازوی یکی گاو ماند و زن و فرزندان این گاو را مشترک قربان کردند را بنود از بهر انکه گفتم که گاو بهتر از هفت گوسفند است پس را بود در بجا هشت تیر میشود از بهر انکه زر اثمن پرسد همچنان شود گوئی که هشت گوسفند اگر دو تن یا سه تن یکی گاو خریدند بانباری و قربان کردن را بود و فتوی بر این است مردی دو گوسفند را یکبار زایچ کرد و یک تسمیه اگر هر دو را بر یکدیگر نهاده بود را بود و اگر یکبار تسمیه گفت و یکی را ذبح کرد و باز ان دیگر را اول حلال بود و دوم مردار از بهر انکه تسمیه بر همین گوسفند است که اول است که انرا چون تسمیه نگفت لاجرم مردار بود مسئله مردی کنگ گوسفند را ذبح می کند گفتنا باید که لب را بجنباند بثبت تسمیه و بدل اندر بجه ریزنا حلال بود اگر لب را بجنباند را بنود از بهر انکه هر چه از حقیقت حلال چیزی انرا بصورت حرام و صورت آنست که لب را بجنباند تا رسیده که گوسفند را زایچ می آرد یا دیوانه یا زن بابنده یا حایض یا نفسا یا مرده خشه نکرده چون با تسمیه بود حلال بود مسئله اگر مردی شب قربان میکند را بود اما مکروه بود در بخابندن جوان در شب که پیغامبر علیه السلام فرمود که ایشانرا در بخابند در شب بدین سبب نگرفته بود مسئله مردی باسلاح کارد کرفت و ازین دو کس یکی تسمیه گفت و ان گوسفند را زایچ آرد حلال بود و بانی نگویم اگر لقمه از کس بریده شد تا که تسمیه گفته است حلال بود و اگر نی مسئله ترسائی گوسفند را زایچ می آرد و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و بالله المسیح مردار شود از بهر انکه نام خدای تعالی با نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مردار بود و اگر مسلمانی میگوید بسم الله و محمد رسول الله مردار شود از بهر انکه عطف کرده است نام پیغامبر را بنام خدای تعالی عزوجل اما اگر چنین گوید بسم الله محمد رسول الله حلال بود از بهر انکه این نام زان جدا بود مسئله اگر صابی گوسفند را ذبح می آرد بر قول ابو حنیفه رح را بود و بر قول صاحبین رح را بنود بحجت ایشان آنست که از اهل کتاب نیستند و هر یک کتبی دارند لاجرم حکم ایشان حکم حربی بود اما حجت ابو حنیفه آنست رح که ایشان بجز اهل کتاب اند اگر مسلمانی دختر ایشانرا بزنی کند را بود و بنکاح و اگر گوسفند را ذبح آرد حلال بود سر دارنی صابی کس بود که آفتاب پرست بود یا ستاره پرست بعضی گفته اند صابی کسی بود که پوسته بیک کیش نبود مسئله اگر نصرانی گوسفند را ذبح کند مردار بود از بهر انکه ایشان را دین نیست ایشان هرچه خوش آید بعبودی گیرند پس ایشان همان بود بند حربی همان مسئله اگر خانه گوسفند با سلاح بزد و کارد کرفتند و یکی تسمیه گفت معلوم نی که بقوة که بریده شده است مردار بود از بهر انکه شک افتاد در حلة و شک در حلال نبود و الله اعلم **فصل** باید دانستن که اگر گاو قربان کنند ماده او لتر بود و اگر گوسفند کنند نر او لتر بود از بهر انکه گوشت گوسفند نر خوش تر بود و گوشت ماده گاو نرم تر بود و گاو در دو سال باید که پای در سیوم سال نهاده بود و اشتر چهار ساله باید که پای در پنجم سال نهاده بود و بز یک ساله که پای در دوم نهاده بود و گوسفند را همین بست مسئله اگر گوسفند شاخ شکسته قربان میکند را بود و بانی نگویم که بموجب روایت مکروه را بود و اگر بمعنی رعایت کرده بود و گوشت سر بزبان اندود را بود و اگر گوسفند میکوش قربانی میکند اگر بجنبان باد زده است را بود و اگر بریده بود مذبوح را نبود و اگر گوسفند را دنبه کنده است کرک را بود و بانی نگویم اگر ان دنبه او کنان بود ذبیحه را بود

واگر تمام بر کنده بود رد نبود و اگر پاره از وی بنه بر کنند چون بدم و دیده و اند بنه را از وی بنماند مردار بود نشاید خوردن از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده است بر چه از اندازه جدا کنی مردار است لاجرم بحکم حدیث نشاید خوردن **مسئله** سختی کی سفته سختی قربان میکنند و ابو دبالی مشایخ گفته اند که رد نبود و نقل کرده اند لاجرم بدین گفته اند که رد نبود و روایت اصل است که این مسئله را **مسئله** باید دانستن که گوسفند را و علقوم وی و ورک او واجب بقول ابو حنیفه رحمة الله سه اینها را بریده شود یا بیشتر از این سه بریده شود حال بود و بگیرد و روایت از ابو یوسف همین است و روایت دیگر از ابو یوسف است که برابنه حلقوم باید که بریده شود و ورک دیگر بیشتر و بر قول محمد رحمة الله از چهار بر یک باید که بیشتر بریده شود والله اعلم **کتاب** الحدود قال الله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة قال النبی علیه السلام بعرض علی اعمال بنی آدم فی کل جمعة مرتین یکون تسعة عشر الف الف تعالی علی الزانی یعنی عرض کرده میشود بر من اعمال بنی آدم در هفته دو بار که بیشتر از اثر عقوبت خدا یتعالی بر ناکاری هیچ در خبر آمده است که زنا عمر را کوتاه کند و رزق را تنگ کرداند و نور روی او را ببرد و آمده است که هر که گوید کی را بشهوة بوسه دهد حقتعالی او را در آتش دوزخ هزار سال عذاب کند و هر که با کودکی فعل قوم کند بوی بهشت نیابد بگر قوم کند و در خبر آمده است النظر الی الحرام سهم مسموم من سهام ابلیس یعنی نگریستن بحرام تیر است زهر آلوده از تیرهای ابلیس اگر مستی زنا کند حدش نزنند تا هوش بازگردد و اگر مستی اقرار کند بزنا حدش نزنند اگر کی اقرار کند بزنا بچهار گره در چهار مجلس مختلف بروی حد واجب شود چون این اقرار بود و اگر بگمر از ان اقرار کند حد واجب نشود و اگر بعد از ان که قاضی حکم کرده بود باقراری رجوع کند حدش نزنند **مسئله** اگر مردی بهر زنی را بنامد و در جامه خواب خفته و بیدار و که زن حلال وی است و بای بهاسید واجب آید و اگر در عدت طلاق بیزاری مازن بهاشد بر بنداشت اگر بروی حلال است با گبری کی که بتر دکیدای او دیعت با عاریه بود کو بند اشتم که بر من حلال است با غلام با گبر نک خوانجه با پسر ک با گبر نک بر دیا ما در با زن بهاشد و بر بنداشت که حلال بود حد واجب نیاید و اگر سلطان با کسی دیگری را اکراه بزنا کند واجب بیاید **مسئله** اگر جماعتی گواهی دهند بر مردی که پیش از یکماه زنا کرده حدش نزنند اگر بمحض زنا کرد و در دار الاسلام سنگسار کردن واجب آید و اگر محض بود حد زانیانه واجب شود و اگر بنده بود و بچاه تازیانه لازم شود و محض در بن حکم کس را گویند که مسلمان و بالغ و آزاد بود بازنی دخول کرده بود بحکم نکاح که زن مسلمان بود عاقله و بالغه و آزاد و اسلام شرط است در محصن بنا اگر مردی زمی زنا کند سنگسار کردن لازم نیاید بمذهب ما و مذهب امام شافعی رحمة الله لازم آید و این مسئله را شرابطا حصان خوانند اگر کسی در دار حرب یا در لشکر باغیان زنا کند حد واجب نشود و دران موضع از ان که سلطان اسلام را قدرة حد زدن نبود و در این موضع اگر خلیفه زنا کند حد نزنند و لیکن وبال زنا بود وش اگر سلطان زنا کند خلیفه دیگر احد نزنند ش و اگر کم از چهار کس گواهی مرد و هند نزنا نشنوند قاضی را باید که گواهان را بپرسد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و بچه وقت زنا کرد و چون حد زنا ثابت شود بخت گواهان سنگسار اندازند و بگیران و اگر گواهان نخواهند انداخت حد ساقط شود و اگر بزنی حامله زنا درست شود و بگذارند ش تا وقت که باری نهد و اگر با قرار درست شود و بازدارند ش باید احد یکه بخوب بود نزدیک ش تا بهتر شود مدتی که بخوب نزدیک بپسر و روی و فرج نزدیک نزنشیند و مرد را نشاید و جاسا از مرد جدای کنند کمتر در حد قذف مستحب این بود که حد بپیش امیر و مان زنند تا پیدا گیرند و اگر پیش کسی تر نزنند هم روا بود و اگر کسی چند بار زنا کند حد زده نباشد جمله را یک حد کفایت کند و بحبس در ماه رمضان روزه بقصد خورده بود و یک کفارت بسنده بود و هر که زنا کند و نور کند

بروی نیست که قاضی را جزو دهد تا خوش بزند اگر کسی با او در یا خواهر بنکاح کند چنانچه مغان و با او بباشد نزد ابو حنیفه رح حد لازم نیاید و نزد ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی بر قول داده **مسئله** اگر مردی با مرده یا با ستوری تردکی کند تعزیرش برنند حدی اگر مغنی یا جهودی یا ترسائی زنا کند حد تا زیانه بزنندش اگر کسی لواطت کند بروی تعزیر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید یعنی حکم وی بچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول را بزیر دیوار کنند بعضی گفته اند از بالای بلندشان بسر نگون سازند و فرو اندازند اگر نارسیده بود و بیگانه باشد تعزیر واجب آید انقدر که سلطان با قاضی مصلحت بیند تعزیر تا از همه حدها سخت تر زنند اما تا جهل تازیانه نزنند و فرودان روا بود که بزنند تا اگر غلامی یا کنیزکی یا وزیر ابزنا قذف کند بسی و نه تازیانه بزنند و اگر مسلمان ازو را که بنک بود و بگرد وطی حرام یا وطی بشبهت نیاورده بود بزنا نسبت کند و چهار گواه نتوانند گذرانیدن بر درستی قول خویش هشتاد تازیانه بزنند و هر که گواهی او بشرع نشنوند **مسئله** اگر مرده را بزنا قذف کند پسر او را و دختر او را و پدر او را ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف بمیرد باطل نشود و بمرگ آنکس که وی را قذف کرده بود باطل شود و الله اعلم **باب** اندر سرقه قال الله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما و قال النبی علیه السلام لعن الله السارق یسرق البیضة فیقطع یده یعنی لعنت خدای بر دزد باد که بیضه بدزد و دستش ببرند بدانکه از دزدی تخم مرغ بدزدی چیزی رسید که بقیمت درم رسد و درم نقره بود که دستش ببرند بدانکه درکم از ده درم سکهٔ نقره که بر غل و غش غالب بود دست بریدن واجب نیاید **مسئله** اگر کسی غلام خود را یا کنیزک خود که هنوز عاقله نبود مثلا بدزد قطع واجب آید اگر کتاب بدزد یا کراسه یا صد یا درخت ساختی یا کوشت با شطرنج یا نرد یا بربط یا نبور یا مسکی قطع واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی بخانه درآیند بدزدی و یکتن مال بیرون آرد هم را قطع واجب آید اگر از کرمابه ورد قطع واجب نیاید اگر از بام هزد یا از بیابان و خداوند مال پهلوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسوراخ خانه مردم اندر کند و مال بیرون نکشد یا بشکنج و مانندان قطع واجب نیاید بخلاف دست که وجیب کسی کند قطع واجب آید بشرط وجوب تقطع ارتفاع اثنیا العقل و البلوغ و النصاب و الدعوی و النصاب عشرة دراهم عند عشر من السراق لا تقطع الا قطعوا اذا سرق العبد من مال سیده و السید من مال مکاتبه او ماذونه مدیون او غیر مدیون او زوج من زوجته او الزوجة من زوجها او ذی رحم محرم منه و الاجیر من المستاجر و الخائن و السباش و المختلس و المنتهب و الحمام و من المقبرة و من بیت المال و الضیف من منزل المضیف اذ کان السارق امثل البدالیسری او کان اقطع او مقطوع الرجل الیمین و یسقط القطع باربعة اشیاء اذا وهب من السارق او باعه منه او لم یخاصم حضمه فیها او اذعی ان العین ملکه **مسئله** اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و انکس گفته کرفته ام قطع واجب نیاید و اگر غلامی دزدی کند دستش ببرند مگر بحضرت خواجه اگر غلام اقرار کند بدزدی دستش ببرند اگر گواهان گواهی دهند بر کسی بدزدی و سیم بنه قطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود و سیم قند یا بگاشتان یا شکاشتر یا بیلان یا سافون و مانندان که سلطان اگر حد نقاده رسیده باشد علاحده دارد والی حضرت مارا نشاید که او را دست برد و اگر اقرار کند بدزدی نارسیده قطع واجب نیاید اگر دزد مال بگاوند بدهد یا خداوند مال او را ببخشد یا بخرد

قطع دست حکم نکنند هر که اول دزدی کند دست راست او را ببرند ساق مگر که دست چپ او شل بود یا انگشت نزار دست چپ شل بود یا دو
انگشت و رای انگشت نزار دست چپ شل بود یا بریده انگاه قطع نکنند هر کرا دست اندازی بر چیزی بود اگر دوم بار دزدی کند پای چپ او
برند اگر سوم بار دزدی کند باز دارند شان تا انگاه که توبه کنند و سماسا صالحان بر روی او ظاهر گردد و دزدی عادت کند سلطان او را شایسته
کند روا بود و بس بدین دست مال بجاوند نماید داد ان چون بر جای بود و اگر هلاک کرده بود ضمان واجب نشود مگر بقول شافعی رحمه الله
اگر راه زنان که مال ببرند و کسی را نکشند سلطان اگر خواهد بستمارات ایشان ببرند و پای چپ ایشان و باز نگیرند اگر خواهد بدهم اورا و او را
ستان نگیرند یا بزندان بگارد و بگل ارند و بخباینند تا بمیرند و یا بردارکند شان و بر سر سیاز روز بدارند تا خلق عبرت گیرند و بند شود دشمنان و اگر
کمین باد و تن راه زنند حکم قطاع طریق ندارند مگر چندان بود که از خوف ایشان راه بماند قطع طریق بموضعی که کم سر سیاز روز بود حکم
قطع الطریق ندارند و بقول ابو یوسف رحمه الله دارد فتوی بر قول دوست اگر در راه بمردی کاله بود بقیمت ده درم نقره دزدان قصد
او کنند و مال او مقاتلت رو ابود او را ایشان والله اعلم بالصواب **باب** اندر سیر و جهاد قال الله تعالی خافتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم و قال النبی صلی الله علیه وسلم الجنة تحت السیوف بهشت در زیر سایه شمشیر است واجب است الجهاد شام العمل عذاب سر بمه کارها
چیرست امده است که انصاری رضی الله عنه اگفته و دست خداست عز و جل مسلطه بدانکه جهاد فرض کفایت است چون طایفه بغزات شد و دیگران بنشستند مگر که بغزو عام بود انگاه بر جمله رسید کان فرض عین گردد بنده را بدستوری خواجه و زن را بدستوری شوی بیرون امدن تا بود
بود و عالم گر شهزادی عالم نباشد نشاید که بغزات برامده اید چون بغزو عام بود همچنین فام دارد اید ستوری خاوند حق نشاید بغزات
بیرون امدن چون بغزو عام بود همچنین فرزند را که مادرش طاقت ندارد و باکی نیست اندرون او رون مصحف در دار حرب چون لشکر اسلام
عظیم بود مسلمانرا نشاید که بدر حربی خود را بکشند و باک بود که دست با پای اسپ او را بی کنند یا او را در تنگنا بازدارند و بگیری در
رسد او را بکشند و اگر زنی را به مشرق کافران ببرند بر اهل مغرب واجب شود که روز اخلاص دهند پیش از انکه او را بدار حرب درارند
واجب است که زنی را از ظرف کافران اسیر بردند و او بوقت اسیر شدن مسکیت دار معتصماه تا جبر بمعتصم رسید که خلیفه عهد بود با صحرایی
بازدارد که او بیگاه و در حال برنشست و لشکر ساخت و تا انرا از دست کافران خلاص نکرد بنشاطی و بکمر مشغول نشد غنون کردن در
حال حرب مستحب نیست مگر دران جای منفعت مسلمانان باشد و مبارزانرا از ان نشاط حرب زیادة شود باک نیست طبل زدن در وقت حرب
باک نیست هم نیزه خود را در حالت حرب مبارزان بغربیدن بغلط اندازد و امده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه کافر مکر را با دو مبارز
بیرون امده بود گفت که نه شرط کرده بودی که کس را من مبارزی نخوانی کافر دی را پس کرد و بداشت انگه نگر کسی مبارزی او امد
است علی رضی الله عنه در حال شمشیر بردی زد و بکشت غازیان چون کافران اقرار کنند نشاید که نارسیدگان و زنان و پسران عاقل
بکشند مگر که از اهل رای و تدبیر باشند چون مسلمان با کافران عهد کنند که تا فلان وقت حرب کنند نشاید ایشان شبخون کردن انشان
بیش خبر باید داد ان که تا عهد بر انداخته سرهای کافرانرا بدار الاسلام فرستادن مکروه است که از ایشان فرانم ولی باشد مسلمانرا فصل
اگر کسی را در حرب قوچ حربی بکشد اسیر شود او را اسیر خریدن جاهل فاضلتر بود از خریدن اسیر عالم که عالم دین خود را بر باد ندهد بخلاف جاهل پاک نیست که کافر نخواهد

کافر دیگر را و نیز مسلمان ایشانی مگر بروایتی از امام ابو حنیفه نشاید که کافر اسیر کافر دیگر را و مال ایشانی اگر مسلمانی جماعتی را اسیر دیگ کافران کرده باشند و کافران جماعتی را اسیر دیگ مسلمانان کرده باشند برانکه هر که عذر کند خون کرده نهاد کان ایشان را حلال بوده باشد پس اگر ان کافران عذر کنند ریش مسلمان را بکشند مسلمان را نشاید که انها که بنزدیک وی بوده اند بکشند در روایتی دوش که کنند نهند والله اعلم **مسئله** اگر زنی از لشکر اسلام کافر را امان داد و بتعرضی ایشان بر مسلمان حرام شود امان دادن نارسیده و غلام که ماذون نبود درست نبود و اگر مسلمانی یا کافری بگوید مترس یا گوید لاتخف یا هر ربانی که گوید بدان کرد و اگرچه معنی این نفهمد اندر اگر مسلمانی در دار حرب با کافری یا مسلمانی که هم انجا اسلام اورده باشد عقد ربا کند پاک نباشد اگر مردی در دار حرب فرزند کافر برا از پدر یا از مادر و یا از برادر و خواهرش بخرد و بقهرش بیرون اورد ملک او کرده و اگر بطریق قهر بیرون نیارد و لیکن فروشندگان ان بیچاره را دادند بر عقب خریدی ملک خزنده کرده و اگر کافری در دار حرب از کافران حربی چیزی غصب کرده باشد و بران جاده بقاضی مسلمانان برود نشاید قاضی را که قضا کند و اگر خصومت قائم بود و او بود که قضا کند اگر کافری حربی بدار الاسلام بامان در اید و فرزند خود را بفروشد روا نبود و اگر حربی امان داده بنده حربی را بمصحف خرکشتش نابار فروشد و اگر نفروشند در دار الحرب بود ازاد شود و اگر دو حربی بدار الاسلام بامان بیرون ایند و یکدیگر را بکشند درست تر انست که قصاص واجب نیاید اگر کسی در دار حرب بطریق امان در اید مال ایشان را بدزدد و بیرون اورد ملک وی کرده و لیکن ملک خبیث صدقه باید کردن و اگر بی امان در اید و چیزی بدزدد و بیرون اورد حلال بود او را و سوار را در غنیمت دو سهم است و پیاده را یک سهم است اگر چه امیر لشکر است اگر اگر زنی پیاده یا نارسیده یا گدای مقاتلت کند بدان قدر ندهند که سلطان مصلحت بیند اگر امیر لشکری یکی را گوید که اگر فلان را بکشی من ترا چندین درم و هم درست نبود اگر مالهای مسلمانان را کافران بدار حرب در ارند ملک ایشان کرده و اگر کافری حربی بدار الاسلام در اید بندستوری و مسلمانی او را اگر و غنیمت جمله مسلمانان شود و اگر بندگان کافران حربی بلشکر اسلام در اید ازادی یابند قسمت غنیمت در دار حرب روا نیست و گویند که حرام است مگر بقول شافعی رحمه الله که سلطان که حکم اجتهاد کرده و این را مسلمه قسمت غنایم کویم زمین دار اسلام حکم دار حرب یکی و اگر از دار حرب بر بده نباشد و در وی احکام کفر ظاهر کرده و هیچ مسلمانی در وی نباشد و نگذند که اری بحکم امان اول ایمن نمانند و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله هر کجا احکام ظاهر کرده حکم دار حرب کرده و اگر کافر مست اسلام اورد درست بود و اگر مسلمان مست ارتداد اورد درست نبود اگر ترسای یا جهودی گوید که من مسلمانم حکم کنند باسلام او اگر گوید من مسلم حکم کنند باسلام او و اگر کافری گوید بپوشی که عاریان پوشی حمایل برند محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم باسلام کنند و جهودی و ترسای اگر بندد محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمان نشوند تا از دین جهودی و ترسای بیرون نکرده و اگر عاقل و بالغ از اسلام برگردد و با سلامش خوانند و اگر باز نگردد و بکشندش بگویند طلبید الگاه سه روز مهلت و بندش اگر زنی زنده شود و العیاذ بالله و ان نشاید کشتش مگر که ملک باشد و لیکن بازدارندش تا توفت که بمیرد یا باسلام اورد و اگر کودک عاقل مرتد شود درست نبود اما نگشند بر که مرتد شود و نابالغ مسلمان شود و نابالغ کرده و بمیرد و بعقوبت نرسد و کفر کرده و **فصل** بهزن و نارسیده و بیعقل کرند نیست بر که اسلام آرد یا بمیرد و کرند ازوی ساقط شود بر که کرند بدست نهاد و از بروی یک کرند بیش نباشد و همچنین حکم خراج در زمین که کرند گذار اگر کرند کرده فرستد قبول نشاید کردن که بوقت کرند گذاردن باید

کرکه نذکیرنده نشسته بود و دهنده ایستاده و دست دهنده زیر دست گیرنده باید که بود و بر در و دشتی توی کسب بتواند کردن و در سالی
دوازده درم هست از درهمهای ایشان و بر مرد میانه حال بیست چهار درم و بر توانگر چهل و هشت درم اگر جماعتی از مسلمانان با هل
شوند و بر سلطان عادل بیرون آیند و دعوی دولت کنند سلطان را بایشان مقاتلت رواست و بود و اعانت سلطان بر مسلمانان واجب
بود و هر که از باغیان روی بهزیمت بنهد نشاید کشتن مگر منهزم دارد و از آنجا خوف فسادی بود اگر سلطان باغیان را مدد واجب
کند و هرب باغی و مال گیرد روا بود و نشاید سلطان عادل را که برادر و پدر خود را که بغی برآورده بود بندد بستاند و بکشد مگر بطریق
دفع در مقام ضرورت روا بود و روا بود که پای اسب او پی کنند تا پیاده کرده و کسی دیگرش نکشد و آنچه از تن مال باغیان برده است
لشکر سلطان هلاک شود در حالت حرب تاوان نیست و بجز ازان حرام است باب الالفاظ الکفر صاحب چیستی چنین گفت اگر
خدای جهان هست چیز خود از وی بستانم کافر نشود بخلاف آنکه اگر بتی بستانم اگر بتی کوید بت را سجده کنم و با فرشتی نکنم کافر شود
همچنین اگر کوید کافر بودن به از نا بابودن یا کوید مرا با دوشت نیاید اگر چنین سوکند خورد که بخدای و خاک پدر فلان یعنی گفته اند
یا کوید کافر بودن به از نا بابودن یا کوید مرا با دوشت نیاید اگر چنین سوکند خورد که بخدای و خاک پدر فلان یعنی گفته اند
کافر شود و اگر کوید من چنین کار کنم یا کرده ام از خدای بیزارم و عید آنکه کرده است بعضی گفته اند که کافر شود و بعضی گفته اند
نه کافر شود و اگر کوید من چنین کار کنم یا کرده ام از خدای بیزارم و عید آنکه کرده است بعضی گفته اند که کافر شود و بعضی گفته اند
داده است که کافر شود و از ابو یوسف آمده است که کافر نشود و اگر کوید تف بخود که خدا تعالی اول گفته است تف بتو کافر شود و چون تف
استهزا بود اگر بکی نی را کوید یکافر کردم تا بر شوی حرام کردی کافر شود و اگر کسی بکفر کافری رضا دهد بر خود آن را عقوبت بخشند و کفر را بقبح کار
کافر نکرده و همچنان اگر کوید خدا یتعالی فلان را بجان بکافری بستاند و اگر کافری خواهد که اسلام آرد و مسلمان شود و نکری با عالمی تاوان او را کوید بدین
تا فرداد مجلس من آن آری تا تر الزم قوم فتوحی بود کافر شود و اگر کسی کوید اگر فرشتکان و پیغامبران کواهی دهند که فلان کار بست آن کار نکند
کافر شود و اگر کوید بر دیه بسکی داشت که بیع بازنامه فتوی آورده کافر شود و اگر کوید یا رخدایا روزی بر من فراز کن والا بجور بکن بعضی بر آنند که
توقف کرده اند باید که کافر شود و اگر بیماری کوید یا خدایا مرا نخواه مسلمانان میران خواه کافر نمرد شود و اگر کوید پیغامبری مرا مرد کی خواند نکند کرد کافر
اکر کوید یا سمان بسمای یا خدا جنگ کن کفته اند کافر نشود و اگر فرد ا بقیامت مرا دران انبوهی کجا یابی کافر شود و اگر کوید محمد نام را کوید لعنت بر تو باد و بر محمد
تو حی را بدین نام بنده ست کافر نشود زیرا که روی و هم محمد رسول الله نرسد بر کرا زدی و کرد زنا و قتل مباح حلال بود و کافر شود بخلاف انکه از بردی
که خمر خوردن و قمار کردن یا غاز روزه و حج فریضه بزدی کافر نشود و اگر سلطان نظام را عادل خواند یا بو منصور ماتریدی را فقیه ابو اللیث را
که کافر شود و بعضی کفته اند که نشود و از بزرکی پرسیدند که در یک چیز عدل کرده باشد و جواب اول چنین می کوید است اکر کسی کالی می بسر بهاده باز نا زیرا
بر میان بند و یا علی یهودان بر کشت خویش بند کافر شود و اکر پای زده بر میان بند و اسلام را زیان ندارد و اکر حاجه خطا پوشند و بسر اغ بند و تا بر میان
او را کافر خطای دانند بعضی کفته اند کافر شود و اکر بخطا کسی کفر زبان ندارد و اکر مردی کوید لا له بزعم انکار الله باوی باز کفته و از انکار
بکوید کافر نشود و اکر کسی مودن را کوید بوقت بانک نماز که در دهم میکو کافر شود و اکر پیغامبر پیراد در چیزی عیب کند یا سخنی او را و امو یک خواند بلفظ تصغیر
شود و اکر فضیلتی بر جماعتی را کوید یا امسلمان پوشیده و آشکارا بجای فساد کند عرضش استهزا بود و استخفاف بر مسلمانی کافر شود و اکر در مجلس فاسد بر بزرکی
بر شکایت تازیانه یا کفت بکیر بند کرا از بر آوردن و قوم خندیدن کیرند جمله کافر شود و العیاذ بالله هر که بطوع کلمه کفر بر زبان راند در حال کافر شود

باطلش دو مدار و دو هر کرم کند که از این پس صد هزار سال کافر شود کافر گردد و هر که گوید از بهر دین بهتر دست آرد جای دست کافر شود و الله اعلم
زبان خلق بسیار است و بسیار میرود که نشاید که کسی بدین الفاظ کافر گردد و آن عظیمت شان بود اما کافر گردد و چون تبدیل اعتقاد نمی یابم بر ظاهر حکم نکنند و الله اعلم **باب** اندر کراهیت و استحسان قال الله تعالی فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون و قال النبی صلعم ترک ذرة مما نهی الله عنه خیر من عبادة الثقلین یعنی بجا ماندن ذره از نهی خدای تعالی نهی کرده است به از نوافل عبادات ثقلین و پدید آمده است که متقیان را بدان منتی خواند که ایشان دست بدارند از چیزهای که باک نباشد از بیم آنکه مبادا که فتنه بدانکه فرو نشاند از انجام پیغامبران کردن چون محمد و عیسی و موسی و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و مانند ایشان مستحب است کبیر و خلیل و حمید و مانند باک نیست نام کردن درین روزگار فرزندان را عبد الله و عبد الرشید و عبد الرحمن و عبد الرزاق نام کردن مستحب نیست زیرا که جبال مر این ما را در مقام مذلت تصغیر یاد میکنند و نشاید که کسی را در وید رو شوهر را بنام خوانند نشاید که جهود و ترسا را بکنیت بخوانند **فصل** قرآن خواندن بلب جیحانی کردن روزگار میخوانند مکروه است و ستودن آن حلال نیست باک نیست در کتابه یا واز زمزمه خواندن قرآن خواننده قرآن چون باتکاز شود بهتر آن بود که بجواب باتکاز مشغول شود و مصحف را با قلم باریک نبشتن نیکو نوشتن کردن و زینت کردن مصحف است و بزرگ داشتن واجب است باک نیست لوح و کراسه بجایگاه که آمده است نگاه داشتن جنب و حائض را کراسه بی غلاف نشاید بودن و غلاف آن لوح کراز مصحف جدا بود اما آنچه شیرازه کرده بود غلاف نبود اگر باستین کبیر کرده نبود و بردایی درست تر طالب علم اگر خواهد تعلیق بالین سازد و هر قصد حفظ باک نبود کتاب و کراسه که کهنه شود و در خرقه پاک پیچد و در مکان پاک دفن کنند که راه گذر نبود چنانچه ادیم را بر ساز ند و محکم نهند موی سر و ناخن را دفن باید کردن آمده است از ابو حنیفه رح که گفت در سفر قبله جای من ما را در بر جای خطا کرد چون بنشستم بعدی باز کردن ما را گفت استقبل القبلة چون بنشستم روی چپ پیش دوشم گفت روی راست پیش دار و چون از موی ستردن فارغ شدم خواستم تا بیرون آیم گفتا وضو کن و بعد از آن بیرون آی **فصل** باک نیست که اهل ذمه در مسجد ما در آیند علم و قرآن بشنوند در مسجد چون بر در دبستان یا مسجد جامع بر در ویستان یا مسجد قرآن خواندن باک نیست اگر کسی ابا بدست در مسجد در آید بخلاف جنب و حائض و اولی آنست که بوقت در آمدن در مسجد کفش بیرون کند و چپای پیش نهی و ترسم بر درای و کسی را از جای نگاه نشست خود نخیزاند و نباز ارزی که آمده است از رسول علیه السلام لا تعظموا فی بیت بیتی و از نجا است که بعضی از ائمه بامی در مسجد درس کرده اند صحابه را نگذاشتندی که پیش ایشان برای تعظیم ایشان بر خواستندی ادب در وقت بیرون آمدن آن است که پای چپ پیش نهی و پای چپ بر کفش نهی **فصل** بوقت اندر آمدن بخدا جای پای چپ پیش باید نهادن و بوقت بیرون پای راست پیش باید نهادن و بوقت بول کردن روی سوی قبله و آفتاب و ماهتاب نشاید نشستن و پشت سوی قبله نشستن باک نیست چو دامن بر انداخته بود و پای دراز کردن سوی قبله کرده است نشاید که کسی سوی قبله نشاشه نهند و تیر انداز ندوا کر بلند کردن بوقت سماع و کرم شدن تذکیر کرده است روا بود که دعا کافر مستجاب شود نشاید که کسی بگوید که عمر علیه الصلوة و ابا بکر علیه الصلوة و السلام مکر بطریق تبع پیغامبر صلی الله علیه وسلم در مقام دعا گفتن بحق فلان و بحق فلان گفتن مکروه داشته اند قول مذکران که بار خدایا یک قطره از دریای مغفرت خود از بهر این قوم در یم مدار این لفظ کفر است هر که نام خدای تعالی بشنود باید که جل جلاله را بسیار

یک قطره از دریای مغفرت خود و تمرین قوم در بیغ مدار این لفظ کفر است هر که نام خدا بشنود باید که جل جلاله یا سبحان یا جبار یا الله بگوید
و همه مجلس بگوید و یکبار این کلمات بگوید کفارت بود هر که در یک مجلس چند بار نام پیغامبر علیه السلام بشنود و یکبار الصلوة گوید کفارت
بود سیزدهم چهارده و پانزدهم از مسلمانان بیست نشاید کردن و بقول اکثر الائمه بخاری رحمة الله نشاید داشتن با که بیست چون
بوقت خواب است از خود دور کند با که بیست بعبادت جهود و در سازفتن و اگر کسی در زمین مغصوب نماز شود و عبادت و نشاید
و قضا دارد. کسی بر سر که کسی برامده بود چون نماز در تر بود نشاید کردن اگر کسی در کوستان بگریم ضرورت کند و چیزی به نجاست الستان
نخواند بعضی گفته اند که یک بیست و باید که کفن بر بدن نکند نشاید که کسی بگریم ضرورت بیست مرکب از زر و بر و بر در مسجد یا بر در خانها
نشستن نا چیز است مگر آنکه بیرون کند زیرا که روا است اجابت کردن بلعامی که از بهر رد مسازند مکروه است با که بیست که جنب زیارت
کند ستان رود بیست و اگر بر روی بدن بگاید مکروه است اگرچه بی شهوة مکروه اما احرام مطلق بیست با که بیست که کسی بیکاره بیکاره
بر جایها انداز مالد چون از شهوة ایمن بود و با عیدین خادم در کرمابه نشاید قسمه دادن فرزند خورد را سبب تواب بیست با قبیل با دشمن
عاقل و مردم عالم با که بیست مرد مرد را به بستانی با در میان زن و ابرو قسمه دادن نشاید هر که کنیزک خواهد خریدن با که بیست که
ساق او را با سینه او را بیست بساود و چون از شهوة ایمن بود با که بیست که در روی آن بنگرد اگرچه بشهوة بود تخلیه کردن میان
انها که الت مردی بیشتر بریده بود و در میان زنا حلال بیست زنا نشاید که از زنا فرزند خورد را سبب تواب بیست با قبیل با دشمن
زنا کرده اند بگریه بابه رفتن زنا را بازن نشاید خفتن و مرد را با مردی چون برادر و خواهر بسیار ده برسند نشاید که با بگدیگر بگشند

فصل اگر مردی حاجت خود را از زیر دست از زن حایض قضا کند روا بود و در میان ران او نشاید بگر بقول محمد رحمة الله ا
کنیزکی منکوحه را بیست با کنیزک و غلام خویش لواط حرام است و انچه میگویند که مالک رحمة الله او را مشتهاة است درست نیست
و هر که با زن حایض نزدیکی کند استغفار لازم او مستحب بود که نیم دینار صدقه کند صحبت کردن با زن چنانکه کنیزک با تنها بچه
نشاید بیست که کسی با بداد او اگر با به بیرون اید کنیزکان را بی محرم سفر کردن نشاید در بن زمانه و در بن روزگار در وقت جماع با زن
نشاید بیخن گفتن بهیچ زبان و وقت خلا حاجی نشستن چون بوقت قضا حاجت با یکتا رشتن و گوشها استوار باید کردن تا بلند
است صوت خلق کافر و ملحد و قمار و کبک نشاید داشتن قمه بکروه بیست و لیکن ادب نیست چون ابتدا کند بدین با که بود که بگذ
با که نبود که بهم که در روی هر چیز کاف بود بسوزند کرم بدان کار دانشاید زدن و گوش نرا فتن و لیکن بکاره تیر بسبل باید کردن مسلمان
خصی کردن کرم با که بیست اگر در بحبس ماده و دیوی بکان را بکار کرده باشند خداوند نرا باید فرمودن تا بکشند و اگر الستان بگشند تا نمی یابد
کردن تا فرماید الیتا نرا که بکشند بوقت ذبح له با که بیست که از خانه بصحرا بیرون برند و مکروه بزند غلام که نر با سیرا بند کردن روا است و غل بر گرد
نهادن نشاید بیرون بیشه جامع الصغیر یعنی در روزگار رود گفته اند مسلمان باید که هر بیری خوردن حرام است و بعضی گفته اند که اگر بدان نبیذ خورد تا
باید بر روزه داشتن و بگر روز با که بیست با که بود بگه بعلم خوردن چون از بگیر خود بستاند و دوا که بدین با شد یعنی هر چه که آن دوا در جوی هر گز نشود خوردن با که
نیست اله بر داشتن زره موه بگره است بگره بسبل اجابت بود اگر کسی بخانه دعوتی رانیجب و بعذر اگر داند که او در طعام او بعلم خورد و ست داند که کشتن الم

دراندادود بمازبود مغرادفرود کرفت وطعام خوردن اغاز کرد وطعام ظالمان ناخوردن برقصد بقبح فعل ایشان بهتر است اگرچه حلال بود اتباع نمودن بدعوة جهود وترسا پاک نیست **فصل** جامه ابریشمی پوشیدن مرد ازاحلال نیست مکروه وحرب وسپران نارسیده را نشاید پوشانیدن و پوشانیدن او در وبال بود وهمچنین کسی که ایشان را طعام وشراب دهد جامه که تارش ابریشم بود وپودش ریسمان چنانکه جامه عبایی وحاره ومانند این اکثر بود وهر جامه که تارش ریسمان بود وپودش ابریشم مکروه بود پوشیدن وی مکروه حالة حرب سپران قزین مرد ازا نشاید پوشانید اگرچه زره وخشتک او از کرباس بود ومرد ازا بر نهالین ابریشمی نشستن وبر بستر ابریشمی خفتن وبر بالش ابریشمی سر نهادن پاک نیست قز اغلب ابریشمی مرد ازا حرام است ازار بند ابریشمی بیکبول مکروه است مرد ازا پیراهن زره ابریشمی پاک نیست کلاهی که در وی ازر ونقره ویا ابریشم بسیار بود مکروه بود واکر بر طرف عمامه علم ازین بود بقدر چهار انکشت پاک نیست وهمچنین علم جبه درزه وکلاه **فصل** پاک نیست جواب سلام جهود وترسا را کفتن واز علیک نشاید کذاردن وبر ایشان ابتدا سلام نشاید کردن پاک نیست که میان مسلمانان واهل ذمه معاملتی باشد چون اهل ذمه کسی بود که از وجاه نبود وجواب سلام خواهنده که بر در خانه سلام کوید واجب بود وبر کسی که بقرایت قرآن خواندن مشغول بود سلام نشاید کفتن واکر کوید جواب لازم نیاید وبر سلطان سلام کفتن سنت است وبر قاضی که از بهر فصل خصومت نشسته بود سلام ناکفتن رواست جواب سلام زن بیکانه نرم باید کفتن وبر زن جوان بیکانه ابتدا سلام نشاید داد ان اکر کسی بر جماعتی بر کذرد که در شطرنج ونرد باختن ومانند ان بود سلام کند بر قصد ان تا ایشان از معصیت باز دارد رواباشد واکر بر جماعتی سلام کوید وبکتن از ایشان جواب بدارد دیکران نیز ساقط شود وسلام را جواب چنان باید کفتن که سلام دهنده بشنود وجواب عطسه واجب است چون عطسه دهنده حمد بیارد والله اعلم **فصل** پاک نیست ارایش کردن خانها ورازاندود وه کردن سقف بمثال حلال لیکن کار اخرة باید کردن که بهتر وخوب تر است مرد ازا بر کرسی ازرین نشیمن ومرد ازا بر کرسی ازرین نشیمن ومرد ازا بر کرسی ازرین نشیمن وم

بیرون کند و یکی از آن قوم در وقت تو زیم بر تو زند آن نظر و معاونت نکاید او را و تو تاب باید **فصل** نشاید که کسی نام مرد کافری چون ابوجهل یا فرعون بر کاغذ نقش کند و آنرا نشانه تیر و تفنگ سازد و بنویسد و در خانه یا بر کردنبند یا بر روز تو روزه بر آن نگرد و هست اگر کسی دیگر اسپ و اشتر داند برابری اگر دیگری بگیرد یا بدزدد یا چیزی بخرد یا چیزی باو دهد و اگر دیگر اسپ بگذراند بروی چیزی نبود و هم درست بهم لازم نبود اما اگر بدو حلال بود و همچنان تیر انداختن اگر دشوار و در مسئله سخن رود گویند بر سیم اگر جواب موافق قول من آید بر تو چیزی واگر موافق قول تو آید چیزی مال تو دهم درست بود و اگر گویند اگر جواب نام آید تو چیزی بده و اگر او آید من چیزی بدهم درست نبود و همچنین تیر انداختن و اسپ دانیدن چون شرط از هر دو جانب بود رهن بود و اگر منتظر شود با حرف کافری نیت چنین کند که این عظیم و بیشرم است و سلام کهنه و خود را باریک کردن از عفاف و پرهیزگاری از ترکستان و اگر گوید بسعادت باد و نیت آن کند که السلام باد بشما السعادة کتاب الغصب قال الله تعالی و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و قال علیه السلام من غصب شبرا من الارض طوقه الله تعالی الی سبع ارضین یعنی هر که بدست ستم زمین کسی غصب کند تا هفتم زمین از طوق سازند و تا قیامت در گردن او آویزند **مسئله** هر که بنده دیگری را بکار فرماید ضامن بود و هر که بنده غصب کند و آن را کند که برگشته باشد یا عرفت فرا موش کرده بود و نقصان امرا ضامن بود و غلام اگر در دست غاصب خویشتن را بفروخت و مزد او را غاصب هلاک کند ضامن بود و اگر کسی کبوتر معلق زن یا کدوی منقر یا قپقار سر زن یا خروسی جنگی که را هلاک کند قیمت وی واجب آید بی صفت معلق زن و بی صفت منقر و همچنین اگر کنیزک مطربه کسی را هلاک کند قیمت بی مطربه لازم شود **فصل** اگر کسی در زمین غصبی کشت کند و آنچه زیاده کند از تخم او حاصل آید صدقه باید کردن و همچنین هر زر غصب باز زند و دیعت سود کند آن سود را صدقه باید کردن اگر کسی از زمین دیگری درختی برکند و در زمین هر که باشد بنشاند درخت بگیرد و ملک او کرد و بروی قیمت نشاخود واجب آید بروز غصب اگر کسی خروا بگیرد و بماند تا غصب کند و در دست وی کلان شود و هلاک شود قیمت روز غصب واجب آید و اگر کنیزکی یا ستوری ماده غصب کند و در دست وی بچگان آرد ضمان بچگان بروی لازم نبود چون بیشتر از طلب کردن هلاک شود و اگر گوسپند و زر خود با میزد چنانکه جدا می کردن ممکن نبود جمله ملک او گردد و بروی ضمان واجب بود و عوان گرجایات از مردمان قبضه کند از حبس و باهم و لعامل و بدمال خود داده باشد و ضمان بر وی باشد و اگر کسی از گرده چوبی یا بارگاه غصب کند و در بنای خود در آمد ملک او شود و بروی ضمان بود و اگر زمین غصب کند و بروی عمارت کند هیچ گفتنش نیست کاره را بگیرد و زمین را بخداوند تسلیم کند اگر مالک گوید کاره من بدان صفت بود که غاصب گوید نبود قول قول غاصب بود با سوگند اگر کاره از دست غاصبی بگیرد و گم کرده و دزدیده شده و مثل نشاخ و مثل هیچ نبود خواهد و خواهد از دوم یا بعضی از اول و بعضی از دوم خواهد بود و اگر کسی خرمنی از برنج یا گندم یا جو یا ارزن یا نخود و امثال آن از غاصبان بگیرد و بخواهد از هر کدام که خواهد بستاند

واگر مردی با کاله غصبی زن خواهد صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کاله غصبی کنیزک خرد و طی کرده باشد و اگر کسی در خانه غصبی باشد یا از کنیزک و غلام غصبی منفعت برگیرد و سزاوار مزد و جب آید اگر کسی طعام و یا میوه کسی غصب کند و پیش خداوند کاله نهد و او بخورد و بداند که ملک اوست از عهد ضمان بیرون آید مگر بقول شافعی رح بیرون نیاید زن را باید که بگوید یا شوی که من با تو در بن خانه غصبی یا تخم غصبی ووی باشد و بال در کردن شوی بود **فصل** اگر مودع جامه ودیعت را پوشید یا ستور زنهار بر او نشیند و باز جامه را بیرون کند و از ستور فرود آید و از بهر مالکش نگاه دارد از عهده ضمان بیرون آید اگر ودیعت را منکر شود باز مقرر آید از عهد و بیرون نیاید تا بجهد نسپارد اگر مودع کاله را بنزدیک دیگری ودیعت نهاد و هلاک شود ضمان بر اول بود و یا بر دوم بقول ابو حنیفه رح بر اول بود و بقول ابو یوسف و محمد رح خداوند زنهار را اختیار بود خواهد اول گیرد و خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم باول باز گردد و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول بگیرد و دوم باز نتواند گشتن و فتوی بر قول ابو حنیفه رح و اگر ودیعت را بی علم خداوند در خانه او نهند و هلاک شود ضامن بود و اگر بطعامی یا ستور را بقره یا متاعی نزدیک مأذون نبود و بیازرگانی کردن ودیعت نهند و آن تلف شده او را هلاک کند ضامن بود و اگر مأذون بود ضامن نبود و اگر بنزدیک مکاتب ودیعت نهند هلاک کند ضمان از وی وقتی طلبند که آزادی یابد و اگر یکی از دیگری ستوری عاریت خواهد تا بجایگاه معین برد و از آنجا در گذراند ضامن گردد و اگر باز بدان موضع بیاید از عهده ضمان بیرون بیاید و اگر کاله یا مانی یا عاریت را در راه بجای فراموش باند ضامن بود و اگر کسی کاله غصب کند خداوند وی را بیزار کند کاله بر دست او بر سبیل امانت ماند تا اگر هلاک شود ضمان لازم نشود و الله اعلم بالصواب **باب اندر وقف** قال الله تعالی وتعاونوا علی البر والتقوی یعنی یاری کنید نیکوکاری را به نیکوئی کردن و پرهیزگاری کردن و در خبر است که رأس العقل التودد الی الناس واصطناع الخیر الی کل بر وفاجر یعنی سر عقل خویشتن را دوستداری گردانیدن است مر خلق را و خوبی کردن بجای هر نیکی و بدی بدانکه وقف کردن بنزدیک ابو حنیفه رح درست نیست مگر که قاضی بدان حکم کند یا واقف چنین گوید که چون من بمیرم این موضع وقف بر فلان مسجد یا فلان رباط یا بر باشندگان فلان موضع باشد دیگر که از ایشان نماند بر جماعت درویشان مسلمانان بود و انگاه درست آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح وقف درست است و فتوی برین قول ایشان است و آمده است که عمر و علی و سعد و پیر و انس و غیر ایشان از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وقفها کرده اند و تسلیم کردن بتولی شرط است بر درستی وقف را بقول محمد رح و بقول ابو یوسف رح شرط نیست تا باید در وقف کردن شرط است تا اگر گوید این وقف بر فلان کس درست نیاید تا نگوید که اگر وی در گذرد بر جماعت فقراء مسلمانان اگر گوید این درخت وقف غلان مسجد را بتولی تسلیم نکند درست نیاید اگر گوید این دکان وقف بود بغیر چراغ فلان مسجد کردم وقف شود و چون بتولی تسلیم کند وقف کتب و مصاحف درست است اگر زمینها کشاورزی با غلامان و با جفتها گاو وقف کند درست آید اما گاو و گاوان یا میشان بر رباطی وقف کند که شیر و بچه آیشان بر او گذران صرف کند روا باشد اگر دیگ و تیغ یا سنگی وقف کند تا مردمان از وی آب خورند روا بود و وقف بر اغنیا و رسول علیه السلام روا است بخلاف صدقه اگر گوید من ازین بیماری بمیرم وقف کردم ازین زمین بر جماعت مسلمانان درویش درست نبود و وقف مشاع که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن روا نیست بقول محمد و ائمه بخاری اکثر سلهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند و بقول ابو یوسف رحمة الله روا است و ائمه بلخی سلهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول او داده اند و آنچه مشاع قابل قسمت

خود یعنی قسمت نتواند کردن واند وقف بنده و اسب رواست وقف کردن همه اسباب همه کرباس رواست **فصل** اهل مسجد را ولایت نبود ستاندن منبت ار که تولیت طلبد الا لشاید دادن کران طلب از مسجد خالی نبود واجب است که از ترافت وشت بخشت بمنارة وقف صرف کنند اگر قیم خواهد تا مسجد را منارة سازد و از مال وقف اگر بعضی از اهل خلت بی منارة بانگ نماز نشنوند روا بود اگر قیم وقف مسجد را تفتیش مسجد صرف کند ضامن شود و اگر کهنه افتد رود و کند زیان ندارد صرف کردن غلات رباط ویران که سرو مار بوی جا جمعند نمانده بود بر بالینی که نزدیکیها دی بود روا بود اگر رباطی ویران شود و اگر سرو هند و بردی نفقه کنند تا آنگاه که امید آن کرد و قیم مسجد را نشاید که در حد مسجد دوکان نهد بنا کردن رباط بهتر از آنکه دکان بنا است **مسئله** اگر کسی در سرای ما در میان زمین خود مسجدی سازد و مرا نماز دستوری دهد بنماز کردن در وی مسجد نگردد و فرو خستن وی روا بود مسجد که ویران شود و سروان بوی جا جمعند نماند از مسجد بیرون نرود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه ملک خداوند باز نگردد و بقول محمد رح بیرون نرود و ملک خداوند باز گردد و اگر کسی خواهد که مسجد با دو اشکوب کند و بر بالای آن بنا کند نشاید بنا کردن نفقه بر قندیلها از وقف مسجد رواست باشندن امام و موذن در خانه که از وقف مسجد بود کرده است قوم مسجد چون بسیار شوند و مسجد جای نبود که پاره از راه جامه مسجد دور اندازند نیست که جز او را از نماز شام تا نماز خفتن فرو خسته گذارند در مسجد چون کسی را از آنجا نشاط طاعتی افتد بروبا خانه کعبه چون کهنه شود و بشاید بقصد تبرکی کسی را دادن و سیل نبود که سلطان از آن فرو شد و بمصلحی کعبه صرف کند هر که در مسجد لور یا بی بانگ کند یعنی اندازد وقف کرد و **فصل** اجارت دادن و دکان وقف را زیادة از یکسالی روا نبود مگر که مصلحی در دادن بود و زمینا وقف را زیادة از سه سال باجارت دادن روا نبود و سه سال روا بود مگر که مصلحی در دادن بود اگر کسی دکان وقف را بغله کرد و دیگری غله زیادة کند اجارت اول را فسخ تشاید کردن بمردن متولی اجارت باطل نشود اگر کسی بر سر وقف دکان نهد و خواهد که کمتر از سر غله باجارت گیرد اگر بجائی بود که چون عمارتی بر کنند دیگری زیادة از آنچه وی میدهد بر دست وی ماند روا بود والا بخیار باید تا عمارة بر گیرد یا غله زیادة دهد کوای دادن بر وقفیت چون مشهور بود روا بود و بر شرائط وقف روا باشد بمیاد له وقف بملک چون مسجد نبود روا باشد والله **کتاب الهبة** قال الله تعالی **وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا** یعنی با تحیتند با نا الهبة والله اعلم در خبر است که تهادوا و تحابوا یعنی یکدیگر هدیه دهید تا یکدیگر دوست روا شود هدیه آمد الهدیت یذیب الضغینة یعنی هدیه کینه را بسوزد **فصل** اگر بر فرزند را سید خود را جزوی بخشد ملک او کرد و قبول و قبض حاجت او نیاید و گواه گردن مستحب است و اگر کسی فرزند را سید و غیر را جزوی بخشیده ولایت قبض هم بدر او را بود یا وصی پدر را پدر یا وصی او را یا خود او را اگر فرزند را سید و تحا توی بود کسی چیز نبخشید او را قبض سوی مستحب بود قبض کردن فرزند را سیده عاقل و قبض کردن غلام مجور درست قبض پرورنده یکی مستحب از بهر نقطه را درست بود اگر کسی در زمین خود از بهر فرزند را تا که نماند تا درخت ملک فرزند نکرد و اگر گوید بنام او کردم ملک وی کرد و اگر کسی یکی را گوید که این چیز را به بخش او گوید فدا تو باد یا گوید از تو دریغ نیست این سه نماند نبخشیدن زمین بی کشت و بخشیدن کشت بی زمین درست نباید که مسلم که قسمت پذیر بود روا نبود مگر بقول امام شافعی رحمة الله و اگر قسمت پذیر نبود و چون ابسیاد کرباسه و کتاب و بنده را و بود فاهی کرد کردن کسی را بهبه یکدیگر نبود مگر که گوید بر تن از وی کردم و اگر یکی را جزوی بخشید و در مجلس قبض نکند بید ستوری و اب درست باید

واگر در مجلس دیگر قبض کند بدیستوری واهب درست نیاید مسئله هر بخشنده را حق رجوع بود بقضای قاضی یا برضای چون بیکبار چیزی بخشیده بود واگر بزن خود یا فرزند خود یا مادر و پدر و برادر و خواهر یا بغیر فرزندان ایشان باغم یا بحال بخشیده بود در رجوع نتواند کرد و اگر کالای بخشیده هلاک شود یا از ملک موهوب له بیرون اید یا زیاده شود و در صفت یعنی حالش زیاده شود یا واهب یا موهوب له بمیرد یا عوض بخشیده بیاید اگرچه اندک بود در همه حق رجوع ساقط شود شرط عوض و آن بود که بگوید که این عوض همه تست یا مکافات همه تست و مانند این اما اگر بر عقب بخشیدن انگشتری را چیزی بخشید یعنی انگه گوید عوض یا مکافات بخشیدن تست حق رجوع باطل نگردد و اگر کسی دیگری را غلام بخشید و انگشتری را قران اموخت یا ختنه یا غلام خورد بود و کلان شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را چیزی بخشید و انگشتری را از ملک خود بیرون کند و باز بملک وی در آید حق رجوع ثابت آید اگر زنی شوی خود را چیزی بخشید پر انگه او را تا فلان وقت طلاق ندهد اگر پیش از ان طلاقش دهد همه درست بود و الله اعلم **فصل** صدقه شایع به نیت صدقه روا بود و اگر نیت نکرده بود و بگوید روا نبود و بقول دیگر روا بود و بهای غلام صدق کردن به ازاد کردن جامه در را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود و خوف بیتابی نبود رجوع در صدقه روا نیست صدقه کردن بر کسی که با لجاج چیزی طلبد و یا اسراف خرج کند سبب ثواب است مگر که معلوم بود که بمعصیت صرف خواهد کرد ثواب طاعت برده و فرزند بخشیدن روا است اگر کسی نان از خانه یا درم از کیسه بیرون کند تا سایل دهد و ان سایل را نباید بخواهد بدرویشی دیگر دهد خواهد نهد روا بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کنیزک کند و کار نیک که نارسیده کند ایشان را بود و خواهد پدر را و مادر را ثواب بسبب فرمودن طاعت بود بر بیان مسلمان را ثواب نیست بخبر انکه عقوبت بود و بمذهب امام ابو حنیفه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ایشان را ثواب است و بهمیله در تاویلات شیخ ابو منصور ماتریدیست رحمة الله علیه **مسئله** اگر کسی خواهد که پسر و دختر خود را چیزی بخشد بهمه ابود برابر بخشد بقول ابو یوسف رحمة الله و به پسر را دو یک دختر را بهره بود و اگر بعضی از فرزندان تعظیم مشغول بود نه بسبب یا کفایت که او را تفضیل کند یعنی چیزی زیاده دهد اگر کسی چیزی خورد نی بنا رسیده بخشید بعضی گفته که مادر و پدر را انجا خوردن روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود و الله اعلم **فصل** اندر شفعه در خبر است للجار حق الشفعة و ان کان غائبا علی مقدار رمیة او رمیتین یعنی همسایه را حق شفعه است اگرچه غائب بود مقدار دو هزار فرسنگ و مراد از ین همسایه کسی است که ملک وارد و جوار مسجد **مسئله** بداند که اول شفعه کسی را بود که شریک بود در عین یعنی خانه یا زمین یا درخت یا کسی که شریک بود در حقوق چون آب خواه در راه گذاشتن و برف انداختن و گذر دادن آب یا ران و مانند ان باز همسایه را که ملک او متصل باشد بدان زمین **مسئله** طلب کردن شفعه بر فور باید و بر لفظی که بروی ختم شود و او طلب کردن شفعه بر سه مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم انگاه که خبر بیع بوی رسد باید که طلب کند دوم گواه نشاند بر طلب شفعه و باز سوی خریده رود و یا سوی فروشنده رود اگر کالا در دست بایع بود یا بسوی ان کس که بیع بروی افتاده بود و دگر باره طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تاخیر کردن در طلب زیان ندارد و اگر شفیع بر خریده سلام کند انگاه شفعه خواهد او او گر پس از خبر یافتن بیع سه کند الحمد لله و باز شفعه خواهد یا خطبه دهد و کند الحمد لله پس از ان شفعه خواهد او او بود و اگر خریده باید یا از خریده و از بیاعلم نبود شفعه طلبد و پس انگه طلبد روا بود **فصل** اگر شفیع خریده در بیاع اختلاف کند قول قول خریده باسوگند بود و همسایه روی باروی راحق

شفعه نبود چون در حقوق پیشان شرکت نبود و اگر همسایگی و قفت چیزی فرخنده متصور است مگر یکی سرای خرد و یا عمارت یا غلامی یا ستوری یا مانند آن شفیع آن ملک را بقیمت آن چیز بگیرد که در بیای گفته اند اگر در روایتی شفعه بخواهند شفعه نارسیده باطل شود اگر شفیع در بن شب بخفت و دختر و پسر از بهر گواه کند بر طلب شفیع معذور بود و در بن فاسد و قسمت لاملاک شفعه نرود و اگر شفیع حق شفعی بجز مذخر و شد حق شفعه باطل شود و مال لازم نیاید حیله کردن در اسقاط شفعه باک نیست یکی از جمله حیلها آنست که بر پیوندد ملک بقدر کزی بدراز به بهای گران بشتری فروشد و بهای را بقیمت نیک ارزان بوی فروشد **باب** لقیط بچه خرد بود که بر سر های راه بود و در بای مسجد و رباط نهند تا کسی بر دارد و تربیت کند تا بزرگ شود حکم وی حکم ازادی بود بنده نشاید داشتن و نام ازادان باید نهادن و اگر در قرار گاه مسلمانان بابند و اسلمانان زاده مانند و اگر به کلیسا ترسان و کنشت جهودان محکوم ایشان باشد بدان کیش و ملت نسبت کنند و چون آن کودک را آورده بدند از دهند اگر کسی بیرون آید و دعوی کند به نسبت وی و بینه گذارد بحکم شرعی فرزند وی باشد و اگر یکی میراث بابند و بزند **باب** اللقطة لقطه چیزی بود که در راه و صحراء یابند در راه و بیابان و کوه و غیر این یافته شود حکم وی حکم امانت دارد و تعریف باید کرد و هر جای یابد باید کرد و خبر باید داد تا خداوند آن چیز بیرون آید درست کند بنشانی که از آن وی هست انگاه باو باید سپردن و اگر قیمت آن چیز یافته ده درم نقره بود و بود نزدیک باید کرد اگر زیادت بود بقدر آن مدت باید کرد و اگر در آن مدت کسی بیرون نیاید و طلب کاری نکند آنرا بعد از ولیشان صدقه باید کرد و قی کردی متاع بود اگر محتاج بود بخود صرف کند و اگر یافته ستوری بود یا اندازه علف و درشت و ایام تعریف وی لازم آید والله اعلم **باب** اللقیط لقیط آزاد است و مفقود غائب بود و اگر غلامی گریزد و کسی او را بگیرد و اندازه سه روز راه دوری بود تا نزد خواجه غلام این گیرنده چون بخواهد باز ستدن چهل درم بهره نقره لازم آید و اگر کم از سه روز بود باندازه آن طلب کند و اگر مردی غائب شود و از زندگی و مردگی وی خبر نبود قاضی حکم اطلاق کند تا از مال و ام وی بگذارند و نفقه زن و زیردستان وی بر سانند و ستانند تا ایشان را بستانند و نشاید که میان او و زن وی جدا کنند تا نگاه سالی اندر نگذرد و چون صد و بست سال تمام شود از روزادن وی حکم کنم بمرگ وی زن عدت دارد و مالها را قسمت کنند میان وارثان که زنده بودند و بمذهب شافعی رحمة الله هیچ نفقه کنند و از اسیب جدا کردن زن وی سازند اما بمذهب امام ابوحنیفه رحمه الله روا نباشد والله اعلم بالصواب **باب** اندر قسمت قال الله تعالی ونبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر الآیه وفی الخبر ان النبی علیه السلام فرق خیبر و قسمها علی ستة و ثمانین سهما **مسئله** باید که قاضی قسمت کنندگان عدل نصب کند در رزق ایشان از بیت المال بر ساند اگر جماعتی از قاضی قسمت طلبند و گویند این مدود مارا از فلان میراث است قاضی قسمت نکند تا بر میراث گواه نگذراند بر موت موارث و مدرورثه و وی این عقار را روا بود که او از ایشان قسمت کنند قاضی را نشاید که بندگان و جواهر و اسباب و کرباس را در میان شریکان قسمت کنند الی رضای جمله اما سیم و زر و کندم و جو و مانند از یک کیل قسمت طلبد روا بود و اگر بعضی قسمت را منکر شوند و دو کس از قسمت کنندگان بیگانه بر قسمت گواهی دهند روا بود قسمت و ابهای پیش از قبض روا نبود و در قسمت حیوان رویه ثابت است قرعه زدن از برای تعیین نصیبها مستحب است اگر از مرده زن حامله ماند و زادن نزدیک بود انتظار کنند و اگر نزدیک نبود قسمت کنند و بقدر نصیب پسری از بهر حمل نگاه دارند اگر از ورثه کسی غائب بود حاضران با مر قاضی قسمت کنند نصیب غائب جدا کنند روا بود و اگر مرد مفقود شود و زندگی و وی معلوم نبود تا باز وقت ولادت وی نود سال بر نیاید قسمت مال او را روا نبود و بس نود سال حکم موت وی ثابت شود

مال او قسمت خود میان ورثه باقی و زنرا باید که عدّه دارد چون عدّه بگذرد و انگاه زن وی شوهر کند روا بود اگر یکی کس عدل خبر دهد بمرگ وی قسمت
مال وی روا بود و قسمت پدر در میان دینار سپیده یا معتوه روا بود چون غین فاحش نبود و صی را قسمت میان دینار سپیده روا بود اگر قسمت
شرک فاسی پدید آید قسمت را نقض کنند اگر یکی را ساحتی رسد و دیگری بنا خواهد کردن و منفعت با دیوار و شتابی بر همسایه را نوشته نخواهد شد روا بود و آنهمه
نبود و همچنین اگر در میان خود پهلوی دیوار همسایه حائل سازد یا خدار پهلوی خدای همسایه بخلاف سازد روا بود ولیکن نسازد و بهتر بود اگر چند
محدود بیک شریک دهند بدانکه پاره سهم مقرر شریک را بدهد روا بود اگر بشرط اختیار قسمت کنند پس آن حاجت اختیار بام سازد یا در حصه خود درخت نشاند
اختیارش باطل شود **باب** اندر قضای و دعوی قال الله تعالی فاحکم بین الناس بالحق و قال النبی صلعم من طلب القضای و کل الیه و من اجبر علیه
نزل علیه ملک السدّة بر گرامارده طلبنده و برا بوی سپرد آید و اگر جبر کنند فرشته بوی فرستند تا براه راستش یاری دهد و قال النبی صلی الله
علیه و سلم البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و این حدیث اصلی عظیم است مر احکام و دعاوی را فائده اگر سوگند دهد مسلمان را باین لفظ دهد بالله العلی العظیم
و چهود را باین لفظ که بالله الذی انزل التوریة علی موسی و ترسایان را باین لفظ که بالله الذی انزل الانجیل علی عیسی و مجوس را بدینا لفظ که بالله
الذی خلق النار او بجای عبارة بجای ایشان سوگند دهد هر که طلب کند نشاید او را تلقین کردن از برای انکه طلب وی دلیل خبر نیست یا انکه معلوم است
که ابو حنیفه رحمة الله بر ترسم قاضی زیانه تحمل کرد و قضا نگرفت و محمد حسن رحمة الله را بیاوردند نهادند و جبر میکردند قبول نکرد قاضی را باید که برابر کند میان خصمان
در برابر نشاندن خنگریستن بایشان و سخن با ایشان و اگر یکی سلام بوی کند او را از خلیک نیاید نشاید کفتن تا دل خصم دیگر نشکند اگر
سلطان با یکی از رعیت بجاده تنها نزدیک قاضی در آید او بر تخته بود و ادب آنست که از تخت فرود آید و سلطان را با خصمش بر تخت
نشاند قاضی را نشاید قضا کردن در وقتی که خشمناک بود یا اندیشه مند بود یا طبع او بخواب میل دارد یا گرسنگی بروی غالب بود
یا ملالش گرفته بود و در حالت تعلق قضا نشاید کردن قاضی را در مسجد قضا کردن باک نبود و قضا انجا اولیتر بود که شارع بازار بود و تا از بهت
دور ماند قاضی قضا را نشاید لیکن عادل اولیتر زن قضا را نشاید ورای حدود و قصاص یعنی حدود و قصاص نشاید بنده و نابالغ سپیده قضا را نشاید
اگر سلطان بنفس خود قضا کند روا بود مگر که غالب قضا او بر جور بود و بر که قضا بر شوه گیرد قاضی نشود و بر که قضا بر شوه کند درست نبود
اگرچند بحق بود و معزول را بایدش کردن والی چون بنده بود و دینار سپیده بود و تقلید قضا از وی درست نبود خوارج اگر بر شهری استیلا یابند
و یکی را از میان خویش قضا دهند درست نیاید اگر کسی را از اهل قضا دهند درست آید قاضی را نشاید قضا کردن بعلمی که پیش
از قاضی شدن بحاصل آید یا بعلمی که نه وران شهر بحاصل آمده بود که قضا داده اند شتر بر غائب گواه قضا نشاید کردن و اگر بکند
درست نبود اگر یکی بر زنی نکاح دعوی کند و گواهان در وقت بگذارند قاضی قضا کند زن بروی حلال شود و همچنین در فصل طلاق و عتاق
و مانند اگر بر زنی دعوی نکاح کند و زن انکار کند بقول ابو حنیفه رحمة الله سوگند ندهد و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله سوگند
دهند فتوی بر قول ست اگر یکی بر منکوحه دیگری دعوی نکاح کند حضرت انکس شرط بود **فصل** اگر چیزی دعوی کند و گوید گواهانم
حاضرند در شهر مدعا علیه را سوگند نتوان دادن و اگر گواهانم غائبند سوگند توان دادن پس سوگند دادن گواه نتواند گذاردن اگر کسی بر دیگری
دعوی کند بتحریر و مدعا علیه سوگند نخورد و تعزیر بزندش اگر مدعا علیه یکبار نکول آرد بروی قضا روا بود اولیتر آن بود که بروی

سه بار سوگند عرض کند و انگاه قسم کند و بقول شافعی رحمة الله قضا بنکول روا نیست اگر یکی بر کودک یا دیوانه بصرف دعوی کند و او سکوت نماید یا سوگند نکول او و بردی قضا روا بود و اگر کسی بر دیگری چیزی مجهول دعوی کند درست نبود و بر مدعا علیه سوگند لازم نیاید اگر بر بردی محدودی دعوی کند و او گوید که این محدود ملک نا رسیده من است سوگند و هندش هر که خصم را بیرون مجلس قضا سوگند دهند تش و یکبار پیش قاضی تواند سوگند دادن و اگر مش قاضی سوگند دهد دیگر بار نتواند سوگند دادن مدعا علیه را سوگند بر انکار وی دهند نه بر صورت دعوی مدعی تا اگر زنی بر شوی دعوی طلاق بیان کند مرد منکر بود و حرمت را سوگند دهند هندش بر طلاق نا کردن روا بود که طلاق کرده بود و بار بینی کرده بود اما سوگند دهند که این زن ساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید مرا بر فلان چیزی نیست یا مرا در این شهر خانه نیست یا مرا در این شهر گوای نیست پس ازان بر فلان چیزی دعوی کند یا در ان شهر خانه خود دعوی کند گواه گذارند نشنوند اگر یکی بر غلام مجور دعوی مال کند بسبب استهلاک یا حضرت خواجه گواه گذرانیدن درست نبود و اگر غلام ماذون بود و مدعا علیه اگر گوید من این محدود را این مدعی خریدام نغیر ما یندش که بوی رد کند پس ازان اگر گواهی دارد بگذران مدعی را بر بنان بسبب جبر نشاید کردن مدعا علیه اگر بحق اقرار کند و غایب شود بینت او قضا روا نبود و اگر قاضی بحق بر سیم ام ولد حکم کند و او گوید بقول محمد رحمة الله اگر یکی با مادر زن یا با دختر زن خود بیاشد و زن دعوی حرمت کند قاضی بحل قضا کند زن بر وی حلال بود بحکم قضا فاسخی **فصل** قاضی را ولایت نائب کردن نبود بدستوری سلطان قاضی چون ماذون بود نائب کردن را بدستوری سلطان بتواند معزول کردن قاضی چون رشوه کرد مستحق عزل کرد و الا معزول نکرد تا انگاه که معزولش نکنند و دال و ولایت چون بسفر اجازت کند نائبان مر قاضیان نگروند و اگر قاضی نائب خود را بطرفی فرستد و خصومت نشنود قاضی را علم کند نشاید و ادا قضا کردن قضا قاضی روستای درست نباشد کتاب قاضی بقاضی در دام و غلام گرچه و مانند ان از اوش تا اورخید واز گرفتند تا بخاری بر قیاس قول ابو یوسف بشنوند و فتوی بر قول اوست اگر قاضی پدر و پسر و زن خود را قضا کند روا نبود و اگر نا قاضی مر قاضی اصل را قضا کند روا بود اگر دو تن بر یکتن بر کس کل محدود بیرا دعوی کند و گواه کنند قاضی در میان ایشان بر دو نیم قضا کند اگر کسی بر دیگری محدود دعوی کند باید که مدعی گواهان بگویند که در دست وی بنا حق است و ملک این مدعی است اگر بگویند که در دست وی بنا حق است زبان ندارد و بگفتن او دعوی منقولات اشارت بعین کافی مدعا علیه شرط است در دعوی منقول حضرت منقول در مجلس قضا شرط است مدعا علیه اگر گوید این کالا در دست من ودیعت است از فلان بنا گواه از وی نشنوند اگر مدعا علیه تبرد کند و بدر قاضی حاضر نشود و موعد استحقاق بر وی بود والله اعلم بالصواب **باب** الاقرار قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم یعنی ای انانکه ایمان بر اورده اید باشید راست ایستادگان در داوری و گواهان راست باشید برای خدای عزوجل واگرچه بر خود تا وان بود در خبر است که یا ایها الناس قولوا الحق ولو علی انفسکم یعنی ای مردمان حق گویند اگرچه بتاوان گردن یکی بر دیگری مال دعوی بکند و مدعا علیه گوید یک امید یا یک روز یا بر کشی اقرار بود اگر زر و نقره دعوی کند و مدعا علیه گوید یکنیا بدیخش اقرار بود اگر یکی را گوید که من کالا مر ترا است اقرار بود و اگر گوید بر تراهم بود اقرار نی بود اگر زنی مرد را گوید طلاقم ده اقرار بود بنکاح اگر دو تن بر یکی گواهی دهند که ترا بر یکی از ما چندین درم است درست بود اقرار است شد ملزمسکی درست بود اقرار نارسیده مجور درست نبود اقرار کرده درست نبود اقرار پیش از انکه

او را تصدیق کند درست بود و لیکن چون رد کند باطل شود اگر یکی دیگر بر اکوید تراست بر من از یکدرم تا ده قرار نه درم بود و اگر کوید بر تراست
بر من ده درم مگر هشت درم مگر چهار درم اقرار بود شش درم قول الست که مستثنا اخیر بگیرد و این چهار است از مستثنا و مرد دست و
این هشت است استثنا کنی چهار ماند و انچهار را از ده استثنا کنی شش ماند همچنین قیاس میدان و دیگر های اگر کسی را کوید بر تراست بر من صد درم الا
تا فلان وقت و الا کس کوید اجل نیست قول قول الکس باشد که دعوی اجل میکند اگر کوید فلان بر است بر من انچه من میدانم چندنی این لفظ در
نبود **فصل** اگر یکی دیگر بر اکوید بنده تراست ازاد کردی الکس کوید تو نیز ازاد کردی بعضی گفته اند که اقرار بود بعضی گفته اند اقرار نبود
اگر کسی غلام را کوید چون من بمیرم کسی را بر تو سبیلی نبود این اقرار بود بتدبیران مدبر کرد و اگر کوید این بچه بنده من است درست نبود اقرار
نارسیده ماذون فرزند بدر درست بود اگر وکیل او را کند بشوی دادن زنی و انزن منکر بود قول قول زن بود اگر پدر اقرار کند بشوی دادن
دختر رسیده درست نبود اگر یکی کوید فرد اچنین شود تو از ام میزار درست نبود اگر بیماری اقرار کند بجملکی مال خود مر کسی را درست بود اگر
بیماری اقرار کند وارث خود را بچیزی بی اجازت باقی ورثه درست نبود اگر وصی اقرار کند بنام در ترکه درست نبود **باب الشهادة**
قال الله تعالی وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ یعنی پوشیده کواهی را هر که پوشد بر نکار است و در خبر است اگر موسی شنود فال الله
تعالی لَكِنَّهُمْ الْمُحَقُّونَ یعنی کراهی دارید کواهان را بدرستی که خدا تعالی زنده میکرداند مهاشمارا بایشان را بدرست هر کز کواهی دروغ نخورد و بکر
منافق کواهی بر پسر بر پدر و جد بر نبیره و نبیره بر جد و شاکر بر استاد و استاد بر شاکرد و شریک بر شریک در مال مشترک شوی بر زن و زن بر
شوی خود و خواجه بر بنده بر خواجه خود و مکاتب خود و مدبر خود و ام ولد خود در ابود **فصل** هر که دیگر را بیند که در کاله تصرف مالکانه
میکند روا بود که از املاک بی کواهی دهد اگر وی بازنی در خانه زندکانی میکند بیند کانرا روا بود که بنکاح بر ایشان کواهی دهد
اگرچه از نکاح ایشان بی خبر باشد اگر مدعی را کواهان بسیار بودند بعضی کواهان اگر کواه دادن را اجابت نکنند نبوده نشوند هر که داند که فلان
کواهی نشود در عداوتش طعنه کند باک نبود که کواهی بدهد هر که کواهی خود بر خطی بیند و حادثه را یاد ندارد کواهی نشاید داد قاضی را
نشاید که کواهان را تلقین کند که چنین کواهی دهید **فصل** کواهی برادر مر برادر را خواهد نشوند کواهی پدر مادر در حق
کواهی زن مر شوهر را نشوند مکر بقول شافعی رحمة الله کواهی قائم خواه غرم مفلس را نشوند مکر بقول شافعی رح نیز مرد و است نشوند
کواهی مزد ور سال مزد یا ماه و یا روز مزد مر مستاجر را نشوند کواهی عاملان سلطان بروایت جامع الصغیر فقیه ابو اللیث کفته است
که اگر عامل پون نیز بدین معاویه بود نشوند و اگر چون عمر و عبد العزیز بود نشوند کواهی بنده و نارسیده نشوند و اگر بوقت نارسیدکی
و بندکی حادثه را مشاهده کنند پس رسیدکی و ازادکی کواهی دهند روا بود و کواهی زنان تنها بر زنان در انچه رواست در کرمابهای ازار
میرونند نشوند همچنین بر سوکها و مهمانهای روندو در میان نامحرمان نشینند مکر بقول مالک رحمة الله کواهی زن تنها بر شهر نشوند کواهی
زنان باز اج بر فرزند او رون و مردکی و زندکی و مادون نشوند کواهی یکی که بر دیکری حبک کرده بود نشوند عدل بود **فصل**
کواهی فاسق نشوند نشاید شنیدن اگر بشنود حکم روان بود کواهی غمت نشوند اگر چند عدل بود کواهی متغفل نشوند و اگر چند عدل
بود کسی را کویند که نیکباش بر مدبها غالب آید الکس عدل بود هر که نماز بجماعت را سبک دارد و یا سه نماز او نبود زا بر ابر بجماعت

دانش ساقط شود هر که بندگان خود را بر مباحی دشنام دهد گواهی او نشنوند هر که بی خشه بود همچنان میفزری باشد گواهی او مقبول
نباشد هر که استطریخ باشد از اوقات نماز باز ندارد و بدان قمار نکند گواهی او مسموع بود مگر آنکه بشطرنج حرام است و اگر گفتند این بود و مکن
نبود هر که در سر خمر خورد گواهی او باطل گردد و اگر جهودی یا ترسائی یا مجوسی بر مسلمانی گواهی دهد مسلمان بر گواهی او
بنشوند و قبول کنند اگر مسلمان بر جهود و ترسائی بر مسلم گواهی دهد قبول نکنند اگر مسلمان دیگر گواهی دهد قبول کنند اگر غریبی در شهر
مقام کند شش سال بر نیاید تا دل بحکم عدالت ندهند و او گواه عدل نگردد و بعد سالی همچنین اگر فاسقی توبه کند تا سالی نکند شهادت او را
نشاید قبول کردن فصل گواهی که گواه بر گواه باز دهد تا روز چندی که هفت فرسنگ است روا بود و همچنین بجایی دیگری چون مسافت
چندان بود که اگر گواه با مداد آن بدر قاضی حاضر شوند شکایان بخانه خود توانند رسیدن روا بود و اگر گواهان اصل بمیرند گواهی
گواه دهند روا بود و اگر گواهان اصل بیاید بود نیز روا بود که گواه بر گواه باز دهد صورت گواه بر ساختن آن بود که هر یکی باز گواهان اصل
هر دو کس را از گواهان فرع بگویند که من گواهی میدهم که فلان بر فلان ابن فلان چندین درم سیم است شما بر گواهی من گواهی دهید از
کرت گواهی دادن گواهان فرع آنست که هر یکی بگویند که گواهی داد پیش من فلان ابن فلان که فلان ابن فلان مدعی را بر فلان ابن فلان که مدعا
علیه چندین درم سیم است گواه کرد مرا بر گواهی خویشتن و من گواهی میدهم بر گواهی ایشان که مرا بدین مدعی را بدین مدعا علیه و اشارت بسوی مدعی و
مدعا علیه کنند چندین درم سیم است تعریف غلام از کرد و بدان بود که نام معتق و نام پدر معتق را بگوی فصل اگر یک کس گواهی دهد که فلان
زن را طلاق کرد با این چندین درم و آزاد کرد با این کالا را فلان فروخت و دیگر بر اقرار مدعی غیر گواهی دهند بشنوند بخلاف غصب و تلف که نکنند گویند
این ملک فلان است و دیگری گوید که دست او غصب است گواهی بر طلاق بی دعوی کردن زن بشنوند اگر گواهان را پیش قضا کردن قاضی
رجوع کند حکم تباه نشود و لیکن مال را غرامت نشوند اگر رجوع ایشان بیرون مجلس قاضی بود زیان ندارد و اگر پدید آید که قاضی بخطا قضا
کرده است غرامت او بر بیت المال باشد و الله اعلم بالصواب باب الکفالت قال الله تعالی و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم یعنی هر که بیاورد آنرا
بار بر یوسف را و او است بار یک شتر و من بذیرفتارم و در خبر است الزعیم غارم یعنی بذیرفتار تاوان دار است کر کسی گوید تن او بر من
یا گوید بر من بذیرفتار سر او و یا بذیرفتار جان او درست بود اگر گوید بجای فلان بر من بذیرفتار نشود اگر گوید جواب این سیم بر من بذیرفتار
شود اگر گوید این سیم که از وی میجوی من بدهم بذیرفتار نکرده و اگر گوید تا سر ماه تن او بر من و پس از آن من از بذیرفتاری بیزارم بذیرفتار
نکرده و اگر گوید تن او فردا بر من بذیرفتار فردا کرده و امروز اگر بذیرفتار زمال بیزاری کند اصیل بیزار نکرده و اگر اصیل را بیزار کند کفیل
نیز بیزار کرده و اگر مال بکفیل بخشد بذیرفتار باصیل بیوزد کند اگر گوید آنچه فلان غایب را ازین مردم باید بدانچه گوید بدهم بذیرفتار نشود
اگر کسی حاضر را کفیل کند بر مرده مفلس بر وند بذیرفتاری کند درست نبود بقول ابو حنیفه رحمه الله و این اولین مسئله است خلاف یاد کرده و در همه
کفیل فلیند اگر وند درست بود اگر یکی مرد دیگری را گوید آنچه مرا از تو می باید بنده دیگری گوید ان چیز که تو از وی می یابی بدهم بذیرفتم
کفالت درست بود اگر یکی بهمان خود را گوید که بستور را در بیابان کن یا کرک بخورد من ضمان بدهم این کفالت درست نبود اگر بذیرفتاری
در دوم تسلیم کند که در قاضی نبود درست نباشد و اگر در بازار تسلیم کند که در آنجا هست قاضی یا دیگر قاضی دیگر در دست بود اگر چه از بزیر دست مفلس

مال بحواله کننده نتواند بازگشتن اگر حواله پذیرنده میرد از وی مال نماند طالب مال بحواله کننده بازگردد و دگر بقول شافعی رح والله اعلم بالصواب

باب الصلح قال الله تعالی والصلح خیر الایة می فرماید که صلح کردن بهتر است و آورده است از عمر رضی الله عنه که گفت قال رسول علیه السلام ردوا الخصوم الی اهلها حتی یصطلحوا فان فصل القضاء یورث بینهم الضغائن یعنی باید خصومت کنندگان را صلح کند که فصل کردن خصومات سبب انگیختن کینها **فصل** بدانکه صلح بر چهار نوع است صلح بر اقرار و صلح بر انکار و صلح بر سکوت و صلح بر مجهول هر کدام ازین چهار نوع را صلح کنند روا بود والله اعلم اگر یکی بر دیگری حق مجهول دعوی کند و بر مال معلوم صلح کنند روا بود والله اعلم اگر از خصومت باغ و خانه باز زر و سیم و بانقره صلح کنند و بدل در مجلس حاضر نبود باک نباشد اگر از دعوی زر و سیم بانقره صلح کنند و پیش از قبض از یکدیگر جدا شوند صلح درست نبود و اگر سیم دعوی کنند و بر بعضی صلح و پیش از قبض یکدیگر جدا شوند باک ندارد و اگر دعوی کند که یکمن ابریشم من هلاک کرده است و به نیم من صلح کنند و بدل صلح در مجلس نبود روا نبود پس تسوکند مدعا علیه صلح روا بود و اگر بر زنی بنکاح دعوی کند و بر مال صلح کند روا بود و اگر بر نا رسیده چیزی دعوی کند و گواه نبود و صلح پذیرد از مال نارسیده روا نبود و اگر نارسیده در اکس چیزی بود دی خصم منکر بود و گواه نباشد صلح بدر روا نبود و اگر صلح کنند که غلهٔ بنده مشترک یکماه آن شریک و یکماه آن دیگر یک قول روا بود و اگر شریکان گویند غلهٔ آن بنده مر غلهٔ آن بنده را تر روا نبود اگر گوید که گیرند صلح کنند بر انکه یکماه غلهٔ این گیرد

مال اگر مضاربت فاسد افتد مضارب را سزا آمرد واجب آید اگر مضارب دعوی هلاک کند قول قول وی بود با سوگند مسئله اگر مضارب گوید که مرا در انواع تجارت دستوری داده قول قول وی اگر مضارب چیزی بخرد که خداوند مال او را مر آن دستوری داده بود سود با او را بود و زیان بر راس مال ضامن کرده و اگر بیش از منع و تخصیص کردن راس مال نقصان کند بقدر سود که مضارب گرفته باشد تقصانی نکند بود بر وی بود مسئله نفقه مضارب چون در سفر خود بود خرید و فروخت کند هم در مال وی بود چون سفر کند و یا در حوالی شهر بر کرده و بر قصد تجارت و بیکاران بخانه بنشیند نفقه او در مال مضاربه بود اگر چنین خورنی و اجناسی بدو بخشیدند و بشورکه بر نشیند علف ستور و مونت جامه شستن و بیزم در وغن چراغ و سیم موی بر داشتن و سیم کرایه دادن ان هم در مال مضاربه بود اما رو دادن و علاج در مال وی بود اگر بمال مضاربه و بمال خود سفر کند نفقه بقدر هر دو مال کند بوجه راستی از هر حصه بر دو و بالله التوفیق **باب** المزارعة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر کم عجزة یعنی کشاورز باز یاخدا تعالی باز رگانی میکند بدانکه عقد مزارعه بر قول بر قول ابو حنیفه رحمة الله درست نیست و بچنین روز یافیان و اون که از علف چرند بیرون میرود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله درست و فتوی بر قول ایشان است اگر از یک کس زمین و باشن دو کار و یا قپاز دیگری و دو بود و اگر از یک کس زمین بود و یا قپا از دیگری روا بود و اگر از یک کس تخم و رنج بود و یا قپا از دیگری روا بود و اگر تخم و گاو از یک کس بود و یا قپا از دیگری این فداست خلط تخم با تخم شرط نیست مرد سی مزارعه را شرط در دون و جمع کردن بر کدیو او درست نیست و بقول ابو یوسف درست است و بعضی بر قول وی فتوی داده اند اگر مردی زمین را بدیگری دهد بدانکه در مقصی گندم کارد و در بعضی جو روا بود که بود از بهره بنود و مکر که شرط کرده باشند اگر خداوند تخم از کاشتن امتناع کند جبرش نکنند و سزا امزد که بود بر وی روا بنود و مکر که مزارعه فاسد افتاده بود و آنچه خوشه بر برد و کشت بنود مشترک بود اگر یک ابزار داده بود بتکلف او بر اده بود کشت او را بود اگر بر زگر غایب شود و دهقان بر کشت کردن جزی نفقه کرده بود و بر زگر خود آمد لازم بود **فصل** باغبان را نرسد که بیدستوری مالک باغ دیگر بر شته یک کند رز بانرا از فشانده تاک و شاخ درخت که ببرند و رکشند سته یی نرسد و در راسته امزد بود و شرط کرد بار زبان که از رز انبهند یا انگور ها را بدرد و عقد فاسد گردد و اگر امزد او را بدرز بانرا صلت انگه غلبا را بی رز دو در و بود که از رز ببرون کنند گرزین مرده را مالک نداشته بود و قیم زنده کند بدستوری سلطان ملک او نشود و الی را نشاید که مرغداران و شکاران را شهره و حمیده باشند بکسی مقاطعه دهد کیابی و خاکی و زمین المصاحی بر اید نشاید بازداشتن بوقت جوی کندن باقی نباشد عمارت جوبهای بر سلطان بود و الله اعلم **کتاب** الاکراه قال الله تعالی الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان اگر کسی را باکراه فرماید که از ایمان بر گرد و که بزبان خطی کند بدو دق بر سلطانی او دو کفر نباشد و در خبر است ان الله تجاوز لی عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرهوا علیه یعنی بر انچه خداوند عزوجل دوست عزوجل دوست میدارد که در مقام ضرورت بر خصتها او کرفته شود چنانکه دوست دارد بعزایم او کار کرده شود **مسئله** بدانکه اکراه از غیر سلطان درست نیست بقول ابو حنیفه رح و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما درست است و فتوی بر قول ایشان است درین روزکار اگر کسی دیگری را اکراه کند و گوید اگر از زین خیز نخوری کارد در تنت کنم اگر غالب کمان بود اگر نخورد بزندش روا بود که بخورد و اگر گوید که این خمر نخوری بخوت

زنست و بزند بست نشاید خورد ون اگر کودکی را از مسلمانان دشنام دهد و اگر فی بگفت بهتر ابود که دشنام ندهد و جان فدا کند و اگر دشنام بر زبان براند و دلش بحال خود زبان ندارد و اگر کودک بیخانه بر زبان براند از ترسوی اگر فی بگفت بهتر ابود که نگوید و اگر بر زبان نراند و دلش بر حال خود زبان دارد و اگر کودکی که کافر شود کرفی بزنست و اولیه کفر بر زبان راند کافر نشود زیرا که در زدن وی خوف هلاک نفس نیست و اگر کودک زنا کن یا دست فلان بسرما در اندازش و اگر فی بگفت روا بود که از بیناچیزی نکند و اگر اکراه کند ش بر اتلاف مال مسلمانی بقتل استناع او تر بود و اگر بکند ضمان بر باش بود و اگر امیر بر اکودکی راست را نداد و اگر فی بگفت روا بود که اقدام کند اگر کودکی که فلان کس را بکش و اگر نه ترا بکشم و روا نکس را بکشند قصاص بر وی نمایند بود اگر کسی بنده خود را یا اکراه دیگری از او کند ضمان بر وی نماند واجب بود و اگر زنرا طلاق کند پس از خلوه بسبب اکراه بر اکراه کننده چیزی نبود طلاق واقع بود و اگر اکراه پیش از خلوه بود تمه کابین از ان ظالم بستاند اگر اکراه کند ش بحرمین پدر و فرزند و مانند ان بخرد بر فرزند و مانند ان چیزی نبود و اگر اکراه کند بر عفو از قصاص عفو کند بر اکراه کننده چیزی واجب نماید اگر اکراه بر سوگند خوردن بکردن کننده بر اکراه کننده بکفارت و اولی رجوع کند اگر کسی حلال ضرورت بعذر تشنگی شکم من خمر خورد یا بقدر انکه در حاله از هلاکت خلاص یابد از تردار بخورد باکی نبود و در سفر اگر طعام حاجتمند شود و نفروشند ش روا بود که بخرد و بماند ان با کس مقاتلت کنند چون خوف هلاکت بود باید حاجتمند شود که در چاه کسی رود و خاوند چاه نگذارد رفتن و نه باو بسلام مقاتلت کند و الله اعلم **باب** الماذون کان رسول الله علیه الصلوة والسلام یجیب دعوة المملوک بغیر اذن یعنی پیغامبر صلی الله علیه وسلم مهمانی بنده ماذون بازرگانی حاضر میشد و این دلیل صحت اذن است **مسئله** اگر کسی غلام خود را دستوری دهد تجارت ماذون شود بیبازرگانی اگر کسی غلام خود را گوید که طعام خریا جامه خرما تفروش ماذون شود بیبازرگانی بازنماند از ماذون شود اگر غلام را از یک نوع بازرگانی دستوری دهد بهمه انواع تجارت ماذون شود یا گوید که هر چیزی که بهمه چیزها تواند خرید ان از جامه و خانه و جاه و ستور و غلام اگر دستوری دهد بنکاح ماذون نشود به تجارة و همچنین اذن تجارة دستوری بود بنکاح هر که بنده را گوید فروشتوری دهد بتجارة همواره ماذون کرد و غلام ماذون که کنیزک بخرد وطی نشاید کردن اگرچه خواجه دستوری داده باشد غلام ماذون را ولایت زن دادن غلامان دستوری دادن کنیزکان خواجه خریده خود بود غلام ماذون را روا بود که مهمانی کند و عاریت دهد و چیزی الدک صدقه کند اگر بود ام اقرار کند در حال بگیرند و نبود شد مگر خواجه وام او بگذارد و چون غلام ان ماذون بگیرند محجور کردند یعنی از حکم دستوری بافتگی بیرون اید غلام گر بخیه را اذن تجارة درست بود غلامی که اذن وی ظاهر کرد محجور در سر نگرد و حجر در میان جماعتی باید که اهل معاملت وی بوند اگر بنده ماذون بانکاتب چنین فاحش چیزی بخرد یا بفروشد روا بود و نتواند که بنده را بر مالی از او کند حجر کردن یعنی بازداشتن طبیب جاهل و معنی ماحسن یعنی خوش کار و حیله اموز و مکار و مفلس روا نیست حجر کردن از اوی که مال خود را در وجه فساد خرچ کند درست نیست و تصرفات او پس حجر روا بود کسیکه رسیده شود و مال را بنا حالیکار خرج کند و تدبیر صرف ندانند قاضی را باید که مال او در دست مرد عادل نهد تا بقدر حاجت بوی تصرف کند چون بیست و پنج ساله کرد و مال او را بوی دهد و اگر چهل سال بازنیاید باشد و الله اعلم **باب** الجنایات و القصاص قال الله تعالی کتب علیکم القصاص فی القتلی یعنی فریضه کرده شد بر شما قصاص کردن یعنی باز کشتن کشنده بناحق را و در خبر است که بنی اسرائیل عفو نبود و دیت نبود و ما بر ما قصاص بود و عفو نبود الا علی **مسئله** اگر بچه بادب کردن پدر ضامن نشود و اگر معلم مکتب بر بچه را دب کند بمیرد دیت و کفایت لازم نباید اگر کسی دیگری را در ادب غرق کند یا زیر دیوار کرد و یا بشت یا بستک بچه بزرگ بکشد بروی قصاص نبود و بقول ابو حنیفه و بر عاقله او دیت واجب بود و بر قول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله قصاص واجب بود اگر کسی را بآتش سوزند قصاص لازم شود اگر کسی را بیاید و بآب

خود را بالت جارحه بقصد کشته عمدا لازم آید خواه از قصاص عمدا اولیا خواه قصاص کنند یا دیه گرفته و بالکشته تیز سر بهم دهند و نشاید که بچوب یا بسنگ کشند یا از بالا فرو اندازند و اندازند آن پدر را از پسر قصاص نکشند خواهر را از برادر غلام مسلمان را بذمی بنده گذنده را بآزاد قصاص کنند اگر برای حربی مستامن نکشته از او را بنده قصاص نکنند فرزند معتوه را یا بیمار یکسی را قصاص مال جلد بجای قتل مگر بقول شافعی هم را نیشند را موجب خواند بعضی از دو رشته قتل اگر خورده بود دیگر از او را بود که قصاص کند اگر بر یک قصاص واجب آید و او بحرم مکه التجا کند در آنجا نکشند شش لکن طعام و شراب نه دهند تا مضطر شود و بیرون آید آنگاه بکشند شش اگر کسی زن خود را یا زن شوی خود را بکشد و میان ایشان فرزندی بود قصاص ساقط اگر نابالغ سیه یا بی عقل کسی را بکشد بر عاقله او دیت بود و بروی قصاص لازم نشود اگر یک را بزیر کشند قصاص واجب شود و اگر یکی را عمدا و آن یکی را خطا کشته اند قصاص واجب شود و خواجه امام حسام الدین شهید گفته است که واجب نشود اگر چه یکی را بکشند بر اقصاص کنند اگر یک کس جماعتی را بکشند چون او را بکشند در ترکه وی دیت کشتگان دیگر لازم نشود اگر یکی دیگر را گوید مرا بکش و او را بکشند دیت واجب اگر گوید فرزند مرا بکش چون بکشند قصاص واجب شود اگر یکی زن را یا گوید که فرد دیگر را بکند فرد دیگر بر قصد او حش والیشان در مقام دوم او را بکشند چیزی واجب نشود و همچنین اگر یکی بر دیگری شمشیر حمله برد اگر مردی بسوی مسلمانی تیر اندازد و پیش از آنکه تیر بوی رسید مرتد شود و آنگاه تیر رسد و او را بکشد واجب شود و همچنین اگر یکی بر دیگری شمشیر حمله برد اگر مردی بسوی مسلمانی تیر اندازد و پیش از آنکه تیر بوی رسید مرتد شود و آنگاه تیر رسد و او را بکشد واجب شود و دست از دیه بدست بنده و دست راست بدست چپ و دست چپ بدست راست و دست زن و دست بنده بدست بنده قصاص کنند همچنین دندان مرد بدندان زن و دندان بنده و بنده بدندان بنده و دندان بنده بدندان آزاد اگر یکی دندان دیگری را بر کند دندان او را بر کنند قصاص لیکن چندان که شنیدی بر کند مرد دیگر را نشاید چوبی بزند زن بر وی تعزیر بود و قصاص دیت مسلمان و کافر ذمی برابر است و دیت مرد ده هزار درم نقره است و دیت زن نیمه آن پنج هزار درم نقره است و دیت مرد با صد شتر و دیت زن نیمه مرد است و دندان مرد با زن نیمه آن و دندان زن نیمه آن و دندان بنده حکومت عدل است یعنی نگرند که این بنده را بچند دندان قیمت توان کرد بلکه نگرند که این بنده را بچند دندان قیمت توان کرد بلکه نگرند که این بنده را بچند دندان قیمت توان کرد بلکه

بخورند نگاه باید کرد آن موضع دیت بود اگر اما بمحت پنجاه من نبود نوکند را اگر رکنند تا پنجاه بار تمام شود تا اگر یک کس بود پنجاه بار سوکند دهند و اگر بیش
و دیت بر عاقله او بود و بروی چیزی نبود و اگر دو سه را زخمی کشته باشد او را پنجاه بار سوکند دهند بر عاقله او دیت بود و بروی چیزی نبود و اگر کسی
خود را بکشد بر هیچ کس چیزی نبود و اگر در میان دو دیه کشته باشد نصف دیت بر اهل دیی بود که کشته بوی نزدیک تر بود و اگر مقتول از دیها باشد
از یک میل بود یا زیادت از یک باک زمین بود بر کس چیزی نبود و اگر کسی را در محله مرده یابند که بروی اثر قتل نبود در وی دیت
واجب نبود و همچنین از زمینی یا از فرجه پیش پاپس وی خون بیرون آمده اما اگر از گوش یا از چشم خون بیرون آمده بود آن دلیل قتل
هست سبب دیت کرده و چون کشنده پدید نبود والله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی ببرد قصاص واجب نشود اگر همگی زبان
کسی ببرد که لکس کویا بود تمام دیت وی لازم بود و اگر یکدست کسی یا یکپا کسی ببرند و منفعت دست و پای از وی برود نیز دیت تمام لازم
آید و دو دست و هر دو پای یا یکدست و یکپا تمام دیت لازم شود و در سر بینی تمام دیت هست که لازم آید اگر که را بر سر بینی بند و منفعت
عطش یا منفعت نشنودن یا منفعت دیدن برود تمام دیت واجب آید و اگر بنده بود حکومت عدل واجب آید اگر مردی را خشته از بیخ
ببرند بقصد قصاص واجب نشود اگر کسی دندان مار سیده را بکند یکسال زمان بکنند اگر بر نیاید قصاص کنند اگر دندان مردی را بر کند حالی
قصاص کنند در یک لب که بخطا برده شود دو نیم دیت هست و در دو لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده دیگری را بر کند حکومت عدل
واجب آید یعنی بنگرند که اگر بنده بودی به آن دندان وی را چند خریدندی دیی آن چندی باندازه تفاوت قیمت از دیت واجب آید تا اگر اندازه
چهار یک عشر قیمت تفاوت کند چهار یک عشر دیت واجب آید اگر کسی غلام یکی را بخطا کشد قیمت غلام و واجب آید که قیمتش ده هزار نقره شود ده درم
یا زیادت نقره کم کند و اگر کنیز یکی را بخطا بکشد و قیمت پنج هزار نقره بود یا زیاده ده درم نقره کم کند تا دیت از او برابر شود اگر مردی
در سرای خود یا در بام خود نشسته نشیند و بسوی او تیر اندازد و تیر تعدی کند و کسی را رسد و بکشد بر عاقله او دیت آید بخلاف آنکه در سرای کسی یا در
کسی دیگر تیر اندازد و تعدی کند و بکسی رسد و بکشد دیت در مال او بود و بر عاقله او هیچ چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در بازار سپ
در راند و اسب سنگ ریزه بچشم کسی را رسد و کور شود تاوان دار نشود و بر خلاف آنکه سنگ کامان بود اگر در وقت راندن اسپ
کسی را لگد زند یا بدست بر تازد اگر سپ ضامن نبود اگر بوقت استادن لگد بزند ضامن بود اگر کسی در راه گذر مردمان
چاهی کند و دیگری در افتد و بمیرد بر عاقله او دیت شود اگر در چاه گرسنگی و تشنگی و از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب
نیاید و اگر در سرای خود یا در میان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در مجلس آتش افتد و یکی سرای
دیگر را ویران کند تاوان آتش بخانه او نرسد ضامن نشود لیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان ویران کرده باشند اگر
اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسوی راه گذر مردمان اینجا خطری بود که بیفتد و او را حجت کرده باشند و او در اصلاح آن تقصیر کرده
باشند و پس آن بر کسی افتاده باشد و هلاک کرده تاوان بروی بود اگر کسی را سگ گزنده باشد و او را حجت کرده باشند که سگ را
بر بند اگر نی بدانچه زبان کند ترا بکیم و او نشنود بلکه اگر کسی را چیزی زیان کرده بود بر خداوند وی چیزی واجب نشود مگر بقول البعض امیر از
سگ نترسد اگر سگ دیگری را بر کسی تنه کند و جای ها بدرد هیچ چیز نیست که ضامن بود اگر چه بدیم سگ نترسد باشد و اهل محله

کتاب الوصایا قال الله تعالی من بعد وصیة یوصی بها او دین در خبر است که خصلتان لیس فوقهما شیئ من الخیر الایمان بالله والنفع العباده یعنی بود دو خصلت است که زیر ایشان هیچ چیزی نیست ایمان باورون هست خدای عزوجل و منفعت رسانیدن ببندگان او **مسئله** کسی که مال بسیار ندارد و ورثه محتاج دارد بهتر آن بود که وصیت نکند و اگر مال بسیار دارد و بر وصیت کردن یکم از ثلث مال بهتر است اگر کسی زیاده ثلث مال وصیت کند آنی یاد تعالی اجازت ورثه درست بود و اگر ورثه اجازت کند درست بود و لیکن اجازت پس مرگ موصی باید که بود و اگر بعضی اجازت کنند و بعضی نکنند در نصیب کنندگان درست و در نصیب نکنندگان آنی اگر همه را گوید که همچنین وصیت کردی او را میراث نه کنند یعنی که این درست بود و اگر وصیت کند که یکی را چیزی بدهید که برسری کورم چیزی خواند درست نبود و اگر سم وصیت کند و ورثه بیماران سیم کنند هم روا بود و اگر درویشان شهری همین را وصیت کند و ورثه بدر و یشان دیگر شهری دهند روا بود و اگر بدرویشان خویش من از مال من بدرویشان دهید بر جمله ورثه مصلحت بیند روا بود و اون **مسئله** اگر کسی وصیت را سگر شود یا کسی را گوید این را از من مخر وصیت باطل گردد **مسئله** کسی را وصیت کرد و آن حاجت نباید بر تصرف که او کند جایز بود بخلاف جدا دری و برادر و همه اگر کسی غلام خود را وصی نامزد کند آن خود کند روا بود اگر یکی را وصی کند و او دیگری شود و قرزندان و جمله اسباب اگر کسی گوید فلان را وصی کردم تا بدان وقت که بسر من رسیده شود آنگاه وصی بود چون بسر رشد رسید شود وصی نگردد وصی را روا بود که مال را بدویت نهد و بصناعت دهد و یا او بازرگانی کند وصی چون حاجتمند بود یکعقول او را بود که بقدر رنج خود از مال نارسیده بخورد و بعضی گفته اند که روا بود و اگر وصی مال نارسیده را در تعلیم او بقران بقدر حاجت صرف کند روا بود و چون بدر نارسیده جایگاه و حجام نتواند و باشد وصی را نشاید که بچه را بباقند کی و حجامی دهد اگر وصی از مال خود وصیت مرده را نیفتد کند تواند که بدان قدر از ترکه موصی همین وصیت کند و بگیرد و کفن از ورثه اگر مرده اکفن مثل کند از مال خود یا قام او بگذرد از ترکه او بگیرد و تواند اگر طالبی در مال نارسیده تظلم کند وصی را روا بود که رشوه دهد از بهر دفع ظلم را و وصی را روا بود که آنچه مرده فرموده بود بدرویشان داد اگر ورثه رسیده خود و بدر و ابود فرزندان نارسیده خورد روا نبود و وصی را روا بود دیگر بر او صی نهاد و در ترکه مرده اول وصی چون عدل بود قاضی را رسد که او را معزول کند و اگر بگذد معزول نشود **مسئله** مادر نارسیده را نشاید که مال او را بفروشد وصی نهاد و در رابیع منقولاتی که از مادر مانده بود را بود و بیع ماذونه خانه آنچه از مادر بوی رسیده بود روا نبود و وصی تدبیر بر چند مقدمات است اگر کسی مال نارسیده را بهر او بنهاد خریداری کند و دیگر بزار دینار و صد دینار اگر اول نتوانگر تر بوده باوی باید فروخت تا مال نارسیده تلف نشود و الله اعلم **کتاب** الفرایض قال الله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین قال النبی علیه السلام تعلموا الفرایض وعلموا الناس فانها نصف العلم یعنی علم فرایض بیاموزید و دیگران بیاموزانید بدرستی که فرایض نیمه علم است و در خبر آمده است که هر که یکی را از میراث محروم کند خدای تعالی عزوجل او را از میراث بهشت محروم گرداند پس بحکم حدیث کسی را که اندک رسد بسیار نباید داد و کسی را که بسیار رسد اندک نی بحکم بطریق صلح **مسئله** بدانکه اول چیزی که از مال مرده بمرده تعلق کند سه چیز کفن و دفن و بیست و باز گذارند قضاهای وی اگر قضا چیزی زیاده آید در ترکه هر کس بقدر حصه خود علی الفرایض الله بخشش کند و دیگر بدهد و از مرده صد درم بیش نماند و قام نماند چنانچه یکی را از وی پنج درم باید داد و دیگر را از وی صد درم و دیگر را ده درم و مال بر تمام دیون و قام کند مال او را بر صد و پانزده تیر قسمت کنند صد تیر صاحب الف کرد و

او تیر صاحب مالند و یک تیر صاحب عشر اگر از تمام چیزی فاضل آید وصیتها او را نیفتد کنند از ثلث مال آنچه از وصیتها بماند باقی را حق فرایض الله تعالی
درمیان ورثه قسمت کنند اگر چیزی از ورثه فاضل آید بعصبات دهند هر که او نزدیکتر بود یعنی اول بپسر دهند و اگر پسر نبود به پسر پسر دهند اگر چند دور
بود باز پدر دهند اگر پدر نبود به پدر پدر دهند اگر از اجداد هیچ کسی نبود باقی را به برادر و مادر و پدری دهند اگر نبود به پسر برادر
مادر و پدر برادر دهند و اگر نبود به پسر برادر پدری دهند اگر نبود به پسر برادر مادری دهند و اگر نبود به پسر عم مادر و پدری دهند اگر نبود
به پسر عم پدر دهند الی آخره. اگر عصبات کسی بطریق نسبت نبود بخواجه از او گشنده دهند یا بکسی که عقرب عصبات وی بود از پسر و کان او دختر
خواجه از او گشنده و زن او و مادر و خواهر او را چیزی نرسد از بهر آنکه حق ولا مینگذارد او را بود نه اناث را اگر از ایشان کسی نبود باقی را به اصحاب
فرایض بقدر نصیبهای ایشان قسمت باید کردن مگر زن و شوهر را ایشان بطریق رد چیزی نبرند از بهر آنکه ایشان از اصحاب اند و نیستند اگر از ایشان کسی نبود
ذوی الارحام دهند هر که نزدیک تر بود و برده باز دختر و دختر دختر مقدم بود بر پدر مادر و پدر مادر مقدم بود بر خواهر و خواهر و ایشان مقدم
بوند بر عمه و خاله و اگر ذوی الارحام کسی نبود و موالی الاموات دهند یعنی بمجهول النسب دهند که بوی عقد ولا بسته بود و اگر نبود بمنعوله با النسب یعنی الغیر
که میت آزاد کرده بود که او برادر یا خواهر یا عم من هست بر آنکه میراث او ایشان را بود و موجب حمایت نیز بر ایشان و اگر ایشان کسی نبود او را دهند
که میت او را بکل وصیت کرده باشد اگر از ایشان کسی نبود در بیت المال نهند تا سلطان و قاضی او را بنفقه همیاران درویشان و علاج ایشان و
کفن مردگان که مال ندارند و نفقه بچگان مزدکی و کسانیکه عاجز بوند از کسب و خویشان و توانگران ندارند صرف کنند مسئله اگر مادر بمیرد و او را دو
دختری ماند مال همه دختر را بود و بقول شافعی رحمه الله او را بود و نیمه بیت المال را بود و چون سلطان حنفی مذهب بود او را در این مسئله بقول شافعی رح
نباید کرد فتن اگر از مرده دختر ماند و خواهر مادر پدری و برادر پدری مال میان ایشان بدو نیم بود و هیچ از کسی میراث نیابد هر عاقل و بالغ مؤمن
خود را بطریق قصد مباشرت بکشتی نا ویل از میراث محروم شود و اگر کشنده نا رسیده یا بی عقل بود محروم نشود و اگر کسی مورث خود را
زهر دهد و بکشد از میراث محروم نشود و مسلمان از کافر میراث نبرد و کافر از مسلمانی هیچ از کسی میراث نبرد و چون بمیرد و باحکم کنند به بوستن
او بدار الحرب کسب کنند هر زاید یا حالت اسلام ورثه را بود و زر بدار الحرب یا حالت کفرش را در بیت المال نهند یا آنکه او زنده بود اگر کسب پیش از آنکه حکم
کرده باشند به بوستن بدار الحرب مسلمانان شود و بیابد هر چه باقی بود در دست ورثه بگیرند و آنچه خرج کرده باشد بر ایشان ضمان نبود و همچنین
حکم کسی که بمیرد و باز زنده شود و صورت سکنه عاسا جود و تر سیاه و منوازنکه بگیرد میراث برند مگر که اهل بلد تر ولایتی بوند و اهل آن بلد
در ولایتی دیگر و کشتن یکدیگر روا بود مسئله برادر و خواهر با وجود پدر هیچ نبرند پدر با وجود پسر و پسر پسر شش یک برد و اگر کسی بمیرد و او را
مادر و پدر ماند پس ثلث مادر کرد و ثلثان پدر برادر و خواهر پدر را با وجود برادر مادری و پدری چیزی نبرند پدر مادر با وجود
برادر و خواهر چیزی نبرد برادر و خواهر مادری با وجود فرزند میت چیزی نبرند خواه فرزند دختر بود خواه پسر اگر زنی بمیرد و شوهری را نهاده باشد
رسیدکه حمزه را فرزند باشد یا فرزند پسر یا فرزند پسر پسر خواه از این شوهری باشد و خواه از شوهری دیگر آنگاه که شوهری را اجبار نکنند رسد
اگر مردی بمیرد و از وی زن ماند زن را اجبار نکنند که میت را فرزند بود یا فرزندی پسر پسر آنگاه بستند بگیرند شش و همچنین اگر زن بود ماند
یا منجر ایشان را اجبار نکنند یکیا بیست یکیا شد و نصیب ایشان هر کدام از این هشتر نکرده و احکام فرایض بنص قرآن ثابت شده است بر آنکه اجتهاد متغیر و متبدل نشود و بدل

ولیعهد آن حرام قطعی است والله الموفق مسئله اگر جماعتی اینچنین بشانند ندان در زیر بام نامفتوح بالعد منهما یا دریای غرق شوند و تفاوت مردن ایشان معلوم نیست از یکدیگر میراث نبرند کس که هم آلت مردان دارد و هم آلت زنان اگر از آلت مردان بول کند حکم مردان گیرد و اگر از آلت زنان بول کند حکم زنان گیرد و اگر هر دو ضم بول کند از هر کدام که زودتر بیرون آید حکم آن را بود و اگر برابر بیرون آید این را خنثی مشکل گویند و برادر بیشتر مسائل حکم زنان نهد اگر مثلاً مادر خود را بخواهد و میرد و مادرش میراث مادر نبرد نه میراث زنانه و اگر کنیز یک مشترک بود میان دو کس فرزند آرد و هر دو تن دعوی کنند نسب از هر دو کرد و چون این فرزند بمیرد ایشان هر دو میراث برند یک پدر گیرند اما اگر ایشان هر دو بمیرند این فرزند از هر دو تمام میراث گیرد پیچیدن اگر این کنیز یک مشترک بود میان سه کس یا چهار کس و هر دعوی ثابت کنند فرزند چهار شود و انیسلا از زیادات است اگر از میت پسر خواهر مادری و پدری ماند و دختر برادر مادری پدری ماند بقول ابو یوسف دو تیر نیزه گیرد و یک تیر مادینه و بقول محمد بر عکس آن یعنی دو تیر مادینه گیرد و یک تیر نیزه والله اعلم **باب المتفرقات** قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی بپرسید از دانندگان اگر باشید شما نادانندگان و در خبر است شفاء العی السؤال سخن نادانی پرسیدن است از اهل دانش و آمده است که حسن السؤال نصف العلم نیکو پرسیدن نیمه علم است مسئله بدانکه عرف سین درین باب علامت سوال عرف بهمه جواب و بیشتر مسائل این باب بر نسخ است که اگر کسی جواب مسایل او بگوید خطا بود و اگر بگوید نعم گوید هم خطا بود و سبیل جواب این مسائل آنست که جواب دهد در جواب بتفصیل و تقسیم کند گوید که اگر این صفت بود در وا بود و اگر بآن صفت بود در وا نبود و نظیری الفتش س با تیمم روا بود یا نی ج اگر کوهی بود در وا بود و اگر آبی بود لی س زنی را که خون حیض متعلم شود در انوقت یا وی جماع توان کرد یا نی ج اگر نام چیزها و ده روز بود توان داد اگر کم از ده روز بود لی س در زن جهود و ترسا جواب همان است اگر زن مسلمان بود یا نی ج اگر نام چیزها و ده روز بود توان داد اگر کم از ده روز بود لی س در زن جهود و ترسا جواب همان است اگر زن مسلمان بود نا غسل نیارد یا وقت نماز شام بروی نگذرد روا نبود س اگر در آب اندک نجاست افتد استوار ان توان داد یا نی ج اگر نجاست مغلوب بود توان داد و اگر غالب بود لی س مقیم را امامت مسافر روا بود یا نی ج اگر در وقت بود روا بود و اگر بیرون وقت لی نکرد در نماز یامداد و شام دو تر س اگر شک افتد که فریضه گذارده شد سه گفت بود یا چهار یا بر یا بد گردانیدن یا نی ج اگر در وقت بود باید و اگر بیرون وقت لی س اگر مردی در نماز بحکم رحمت یعنی انبوهی پشت دیگر سجده آرد روا بود یا نی ج اگر سجود علیه نماز بود و بر پشت کسی نگیرد سجده نکرده بود روا بود و اگر لی س اگر مردی را خمیازه رسیده بود در رکوع سخن گوید باز گردد و شوند پس یا نی ج اگر سخن بسیار گوید شوند او را و اگر لی س خراج زمین و باغ که در دست غاصبی باشد بصاحب واجب بود یا نی ج اگر واجب مقرر بود بصاحب مال را توانان عدل بودند بلکه وی واجب بود بروی و اگر لی س اگر مردی زکوة مال دیگر از مال خود بگذارد روا بود یا نی ج اگر بدستوری گذارده بود روا بود و اگر لی س اگر کسی نام درویشی بنیت زکوة بگذارد و از زکوة نبایت دارد یا نی ج اگر بدستوری درویش گذارد و اگر لی س اگر کسی روزه ماه رمضان را بجمله از سر در تباه کند کفارت واجب شود یا نی ج اگر کرم نکرده بود و بوی ناک کنده نشنید باشد کفارت لازم شود و اگر لی س در گذاردن نماز فریضه و روزه فریضه یا در آید یا نی ج در نماز در آید و در روزه لی س حاجیان را در مکه نماز تطوع بهتر یا طواف خانه کعبه ج مکی را نماز او تیر و اما غازی را طواف

س حج تنها فاضل تر بود یا حج بعمره و متعه و قران حج تنها و افاقیا نزد حج با عمره و متعه و قران آن بود که احرام حج و عمره بیک
وقت بگیرد و عمره بیاید و با حج بگذارد و قسمت آن بود که نیت عمره کند و از وی فارغ شود با حج نیت کند س اگر محرم صید حرام بگیرد و
باز رها کند و ضمان بیرون آید یا نی ج اگر در حرم رها کند بیرون آید و اگر نی س اگر مردی مرد را وکیل کند بطلاق دادن زن خود را
و وکیل زن را سه طلاق و بد بطلاق واقع شود یا نی ج اگر موکل نیت سه طلاق کرده باشد سه طلاق واقع شود و اگر نی یک واقع
نشود س اگر یکی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و انگس طلاق ندهد واقع شود یا نی ج اگر در همان مجلس پیش از انکه بکاری مشغول
شود طلاق ندهد واقع و اگر نی س کافر حربی اگر غلام آزاد کند در دار حرب یا انکه دستاذوی بدارد آزاد شود یا نی ج اگر بندهٔ مسلمان
بود یا کند ندکند ازاد شود و اگر نی س اگر مردی مر زن خود را گوید که این بار که در شکم تست اگر ترینه آید سه طلاق و اگر ماده بود
دو طلاق و این زن هم نرینه و هم مادینه بزد و آورد چند طلاق شود ج هیچ طلاق واقع نشود س اگر مردی مر غلام خود را گفت
تو بر که مزده دهد مرا بفلان چیز وی آزاد جملگی السنان مزده دادند هم آزاد شوند یا نی ج اگر همه با بر مزده دهند همه آزاد شوند و اگر
مقدم و موخر مزده دهند خبر اول آزاد نشود س اگر کسی سوگند خورد که بخانه فلانکس در نیاید و انکس خانه را بفروخت بعد او در آید حانث
شود یا نی ج اگر انکس پیش از در خانه ساکن بود حانث شود و اگر نی یعنی اگر سکنی برداشته بود نشود س اگر مردی را که محفوظ بود زنا
گوید و گواه نتواند که گذرانیدن بروی حد قذف از نشدش یا نی ج اگر مقذوف نافی بود زنا نکند و اگر اخرس بود نی س اگر کسی خرما در دهن نهاد
ده درم سیم که نقره در وی غالب بود و سنش بهزید یا نی ج اگر خرما خشک بود ببرند و اگر نی س غریبان کافر را بنده کردن رد بود یا نی
ج اگر اهل کتاب بود رد بود و اگر نی س علم نجوم آموختن رواست یا نی ج بقدر حاجت معروف قبله و اوقات نماز و سمت و زیادتی
س اگر زنی لفیط را گوید بچه من است شهود از وی یا نی ج اگر گوید از زنا شوی من است نشنوند و اگر گوید پیش از زن شوی از زنا بحامله شده
است بشنوند س لقط را برداشتن فاضلتر بود یا گذاشتن ج اگر بر خود ایمن بود در فرح کردن برداشتن بهتر بود و اگر ایمن نبود گذاشتن
بهتر بود اما در محل کر فرض اشهاد باید کردن بدان میگریم که بجاوند رسانیم س اگر غلام ابق را یعنی گریخته را از مسافت سفر یعنی سه شبانروز
راه کراند و بجاوند رساند و در محل کر فرض اشهاد کرده بود چیزه واجب شود ج اگر غلام را چهل درم زیادت قیمتش بود چهل درم واجب بود
و اگر قیمتش کم از چهل درم بود بقدر قیمتش کم یکدرم واجب آید س بدر را شاید که مال فرزند مفقود خویش از بهر نفقه خویش را یا از بهر فرزندان و دیگر
کان وی بفروشد ج هر چه منقول بود شاید چون متاع و برده و مانند آن هر چه از خانه رود و کان بود نشاید س اگر مودع ودیعت را بدست
کس بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نی ج اگر بدست فرزند مرد سپرده خود فرستد ضامن نشود یا کس در عیال او
بود ضامن نبود و اگر بدست بیگانه دیگر فرستد ضامن شود س اگر کسی کاوی عاریت خواهد و باز کاورا بغلام خداوند کاو
دهد از عهده بیرون باید یا نی ج اگر غلام بود که خواجه اش بر معاملت ستوران نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نی س اگر کسی بوقت بسمل کردن
چوانی را محمد بسم گوید از تسمیه نیابت دارد یا نی ج اگر عوض تسمیه بر بن حیوان بود درست بود و اگر نی جواب عطسه بود یا نی س اگر کسی سفید
قربانی اگر بچه آرد حکم بچه چه بود ج اگر او را پیش مادر قربانی کنند حکم مادرش بود و اگر پیش از مادر ذبح کنند

کل باصد نه باد پس اگر مردی زمین خود را مسجد کند مسجد گردد یا نی ج اگر بمتولی تسلیم کرده بود مسجد و اگر نی نی و همچنین اگر قومی از در سرای نماز جماعت کنند بستوری نه یک کسی نماز گذارد بستوری وی یا بانماز و اقامت کویند باذن وی مسجد گردد پس اگر کسی مرده بگیرد اجری بخشید باوش وی انجا زیادت بود مشهدی دیگری ببرد حق رجوع باطل گردد یا نی ج اگر قبیلش دران شهر که برده است همان بود اگر نه اولش بود باطل نشود و اگر زیادت بود باطل بود پس اگر کسی روغن کنجد خود بکند فروشد روا بود یا نی ج اگر روغن خالص باشد از روغن بود که درو باشد روا بود و اگر نی نی پس اگر یکی فاسقی را خبر دهد که فلان بسیاری تو خانه فروخت فلانرا بجذی درم و وی شفعه خواهد حق شفعه باطل شود یا نی ج اگر گوینده را تصدیق کند باطل شود و اگر نی نی مگر گوینده عدل بود پس اگر کاوزی گربا پس یکی را اسگر شود باز مقر آید تواند مزدگار طلبیدن یا نی ج اگر بیش گزنکار قصارت کرده بود تواند و اگر پس از شکر شدن قصارت کرده بود تواند از نهاد ر صورت دوم معبر نشود پس اگر قاضی نائب خود را معزول کند معزول شود یا نی ج اگر سلطان مستوری داده بود پس معزول معزول شود و اگر نی نی پس نفقه فرزند نارسیده بر پدر بود یا بر مادر و اگر خورد بود بر پدر و اگر کلان بود و از نفقه معاجز بود و نیز بر پدر بود و یک نیز بر مادر بود ج اگر مدعی گواه گذراند و قاضی قضا کند بدان بعد ازان مدعا علیه گواه گذراند شنوند یا نی ج اگر دعوی ملک کند از دعوی یا از کسی که مدعا از وی ملک ثابت کرده بود شنوند و اگر نی نی پس اگر همیار وارث خود را چیزی اقرار کند چیزی درست بود یا نی ج اگر ورثه دیگر تصدیق کنند درست بود و اگر نی نی پس اگر غلامی یا فاسقی گواهی دهند در حادثه و گواهی ایشان رد کنند اگر پس از توبه و عدالت دو ازادی بار دهمان حادثه گواهی دهند شنوند یا نی ج گواهی ازاد شده را بشنوند و گواهی نائب نی پس اگر وکیل را از عزل وی یکی خبر داد معزول شود یا نی ج اگر خبر دهنده عدل بود شود و اگر فاسق بود نی مگر که تصدیق کند پس اگر کسی صلح کند بر چیزی بر یک قفیز گندم درست بود یا نی ج اگر گندم در دست بود یا نی اگر گندم در ملک وی بود درست بود و اگر نی نی پس کسب غلام مرهون یا گنرگ مرهونه فرزندان ایشان رهن شوند یا نی ج فرزندانش رهن شوند یا کسب نی پس اگر عبد ماذون اقرار کند پس از محجور شدن بقدر انچه در دست وی است درست بود و در زیادت ازان نی پس اگر مردی بر راه گذر مردمان اب زند و دیگری باشتر و چیزها شود و اب زنده ضامن بود یا نی ج اگر همگی راه را اب زده بود ضامن و اگر بعضی راه را زده بود نی پس اگر یکی بر دیگری شمشیر کشید و دیگر لازم آید یا نی ج اگر دیوانه بود و دیگر لازم آید و اگر عاقل بالغ بود نی پس اگر کسی ثلث مال خود بر مسود زنان بملکی وصیت کند بکه باید صرف کردن ج اگر مسود زنان محلت بسیار باشند بدیشان ایشان باید دادن و اگر اندک بود انمال همه را بود و درویش و توانگر یکسان بود پس خنثی مشکل را مرد خته کند یا زن ج او را از بیت المال کنیزکی خرند یا او را خته کند و چون خته کنند ان کنیزک را آزاد فرو شند و بها بیت المال نهند پس با وجود حرمیت باب کلان را چیزی بود یا نی ج اگر پدر بدر بود نصف و خترا بود و باقی او را بود و اگر پدر مادر بود همه دختر را بود و الله اعلم پس اگر پرسند که در مسایل که میان ابو حنیفه رحمة الله و میان شافعی رحمة الله خلاف است حق کدام است ج حق همچنین گوید که حق مذهب است از روی ظاهر یا بگمان احتمال دارد که حق ابو حنیفه و شافعی رحمة الله گفته است و اگر جواب بنده شافعی مذهب بود و پرسی این جواب خواهد داد و من در ان حق نشاید گفتن زیرا که حق عند الله تعالی واحد خلافا للمعتزل پس اگر پرسند کسی را گواه

وجواب مسئله نداند شاید که اجتهاد کردن یا نی ج گویم اگر از اهل اجتهاد بود شاید واگرنی واهل اجتهاد کسی بود که صواب بر خطا غالب بود بعضی گفته اند که مکنه شرط اجتهاد دان بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبسوط را یاد دارد و آن را بالقصد کاغذ پیش نهست س اگر پرسند خدا تعالی عدد انفاس هشتیان از بهر آنکه عمرایشان را انقطاع نیست س اگر پرسند که خداوند تعالی قادر هست بر آفریدن همچون خود یا نی ج گویم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال اینست که خداوند تعالی از مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد عجز و قدرت بروی اطلاق نکنند س اگر پرسند که شما بر ملت که آید ج گویم بر ملت سید المرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن نزار بن معد بن عدنان س اگر گویند در مذهب که اید در اصول گویم بر مذهب سنت وجماعت و آن مذهب صحابه و تابعین و سلف بوده هست رضوان الله علیهم اجمعین و آنچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو و بروی بوده اند س اگر گویند در مذهب که در آید در فروع گویم بر مذهب امام اعظم سراج الامة ابو حنیفه کوفی رحمة الله که او نعمان بن ثابت المرزبان الکوفی شاگرد حماد بن ابی سلیمان و حماد شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی و او شاگرد علقمة اسود و ایشان شاگردان عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاگردان محمد الرسول الله اند صلی الله علیه وسلم س اگر پرسند که قرآن بقرائت که میخوانند ج گویم بقرائت عاصم بن بهدلة بن ابی النجود الکوفی بروایه حفص بن سلیمان البزاز الاسدی و این اختیار اهل سمرقندی و فرغانه و اوزکند هست اما بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاساغون قرایت عاصم خوانند بروایه ابی بکر عباس و حفص و بکر هر دو شاگردان عاصم اند و عاصم شاگرد ابو عبد الرحمان السلمی و او قرآن شاگرد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده هست و نیز شاگرد عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده هست رضی الله عنهم و از ایشان از پیغامبر علیه السلام ملفظ یاد کرفته اند

والله اعلم بالصواب

تمت

تمت بالخیر والعافیت